مجلد اول
بار دوم

فہرست جلد اول اکسیر اعظم

دستور العلاج اطبا ذخیرۂ اکسیر صفت ہما تاثیر کیمیا مجرب قلوب مقبول عالم معروف
مجلد اول
اکسیر اعظم
بار دوم
بعد نظر ثانی و تصحیح مطالب و اضافہ و تنقیح ... جناب مصنف موصوف الذکر

بسم الله الرحمن الرحیم

هو الشافی که زیب افزای ناصیهٔ نسخهٔ امراض میباشد اشارت از اسم اعظم حکیمی ست جل حکمته که بیمن او شفا از ابدان اسقام و آلام میشود و هو الکافی که زینت بخش سیمای
صحیفهٔ اغراض میشود کنایت از نام اکرم کریمی ست عز اسمه که ببرکت او کفایت در جمیع مرام و مهام میگردد زهی خالق ذو الجلال که تلخ کامان ایارج فیقرای عدم را
بانوشدارو وجود شیرین کام گردانید و خمیرهٔ اجسام الطیف موالید ثلثه را با جزای عناصر اربعه بدرجهٔ قوام رسانید + خهی خداوند لایزال که آفریدگان معجون خاک را
سفوف حیات ارزانی فرمود و انسان ضعیف البنیان را بشربت شرافت و خلعت خلافت ممتاز نمود + قادری که سلیمان روح را بچارپالش عناصر سرفراز نموده و پایهٔ تخت
روان او بر باد نفس متمکن فرموده + حاکمی که بارگاه فلک محیط بی ستون استادهٔ اوست و فرش زمین محاط بر روی آب گستردهٔ او + موجدی که ایجاد هیولای اقسام
اجسام از اختیارات بدائع اوست و از ترکیب اسطقسات متضاده ظهور صور مختلفه از بدیعیات صنائع او + اعظم شانه شمیم بارگاه در نقش نگلهٔ سامی دماغ طالبان
اوست و نسیم گلزار رحمتش شموم آرای مشام عاشقان او طرفه اسرار کبریائی او که اولا حضرت آدم را بجرم حب حب گندم از بهشت برین بر فرش زمین انداخت
و پس بنی آدم را بهر بقای زندگانی آن محتاج قرص نانی ساخت + و عجب راز خدائی او که بهر متنفس انواع الآلام و اسقام جسمانی پیدا گردانید و از برای
ازالهٔ آن در اقسام عقاقیر خاصیت و تاثیر صحت بخشید + سبحان الله که در ادراک کنه ذات پاک او مرکب عقول و اذهان لنگ ست و از معرفت صنائع و دقائق اسرار
او عرصهٔ بیان زبان تنگ + والحمد لله که از بهر رفع هر ظلمت سراج هدایت افروخته و بنا بر دفع هر علت علاج صحت آموخته + آن قدرتها وست که کلیات ارکان را
در جزئیات موالید اظهار فرموده و همگی حکمت مخفی را بر بندگان خود آشکار نموده + و این صنعت او که در یک شجرهٔ ... درخت ... و در معدن خاک لعل آبدار
پیدا گردانیده + و این فیض بخشی اوست که انسان را مخلوق در احسن صور فرموده و آنرا تعلیم خواص اشیا از نفع و ضرر نموده + الحق که طبع مزاج شناس از دقیق
اعتدال پذیرفته و نفس ناطقه از و حاکم خمسه حواس گردیده + ترکیب مربع عناصر اربعه از و عالم گیر شده و دشمن اخراجات ... از دولت بر گشته + ... حیات از لطف ... غذا
در امور سته ضروری یافته و هر متنفس از تفتیش مواد امور سبعه طبعی بهم رسانیده المؤلفه حمد او از زبان چه انگنیم + و وصف او از دهان چه انگنیم + نعمت جان با ... فرموده ...
و او بجان چه انگنیم + اما چون حقیقت بیچونش از حیطهٔ دریافت و احاطهٔ شناخت فرد است و ستی بیچونی او از گنجایش عبارت چون و چرا بیرون + و ذات پاکش والا تر
از دریافت عقول و افهام و بالاتر از ادراک افکار و اوهام + لیل تحریر محمدت حضرت صمدیت بالاستقصا از محالات و تقریر مدحت ... بالاستیفا از ممتنعات
لهذا مناسب آن می نماید که عنان شبدیز قلم را ازین میدان بی منتهی منعطف ساخته و بر همین قدر تمهید و توجیه ... اقتصار نموده بهر انجاح
حاجات دنیوی و حصول نجات اخروی دست دعا با داعی مناجات بحضرت مجیب الدعوات بر دارم و گوهر مراد و نقد مقصود از خزینهٔ ... مسئلت کنم ...

مناجات در حضرت باری بالوف تضرع و زاری

ای عالم السر والخفیات و ای ماهر احوال ممکنات و ممتنعات علم قدیمت آشکار تر از ضیای مهر انور که نفس جاهل نفس سرکش عنان سمند اطاعت از دستم ربوده و غارتگر هوا و حرص نقد عمرم غارت نموده منکه سراپا غرق بحر عصیانم و عاصی تر از هر فرد انسان و تو عیکه بی منت هستیم بر بستیم پسندیدی و هر القدرت کامله خود از نطفهٔ آب و مشتی خاک آفریدی ای بهان احسان عام واکرام تام حرف عصیانم از صفحهٔ اعمال محو گردان و بقیهٔ عمرم در اطاعت و طاعت خود بگذران الٰهی اگر عجز بکار آید عاجز تر از من خاکی کیست و اگر شکستگی درستی نماید شکسته تر از دل من عاصی چیست کریما اگرچه گنهگار و خطاوارم از صحبت فساق و فجار محفوظ دار و از سوء خاتمه بطفیل حبیب خود نگهدار و من بیچاره را جانی بخش محرم اسرار و دلی ده پر از انوار زبانم را از اثر کامیاب ساز و بیانم را تاثیر بنواز چشم را آخر بین گردان و در گوشم کلمهٔ حق رسان

کنون لقمه با تضرع ست دعایم بجناب ارحم — که غفور ست و ودود ست و رئوف عالم — نفس اماره من زد ره کارم برهم — یا الٰهی مددی بهر رسول اکرم
غرق بحر گنهم کن مدد و خوا بیدی — نیست گیرنده بجز ذات تو دستم محکم — ستم از جرم پشیمان ننشد و لیکن از آن — دارم امید بغفران تو رحمن هر دم
کیست او جز تو که بخشد گنه من امروز — منتظر فضل تو اهم بایت نظر لطف و کرم — من گنهگار و خطاوار و سراپا عصیان — تو کریم ست و رحیم ست و بعالم ارحم
هرچه تو دادی مرا شکر گزارم یارب — بده از رحمت خود نعمت ایمانم هم — قصد تالیفم ازین نسخه بنفع عام ست — ساز مقبول همه هرچه برآید ز قلم
هر که زین فائده جوید تو نصیبش گردان — عیب جو را تو بکن لال زبان گنگ و اصم — عظمتم بخشیدی همین شان تو اعظم از هم — بندهٔ اصغرم و اسم تو کردی اعظم

نعت سرور کائنات و آل ابرار و اصحاب اطهار

از بار صلوات و انوار تحیات نثار روح پر فتوح حضرت خاتم الانبیا خلاصة الاصفیا احمد مجتبی محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم که تربیت ابدان بعلم شریعت و معالجهٔ قلوب بحکمت طریقت فرموده و مداوای ارواح بطب حقیقت و اصلاح مزاج بصناعت معرفت نموده مریضان تپ غفلت را خال خسار شور او حب الشفاست و مسلولان جهل پر حمیت را شربت اعجاز معجزهٔ او دوا سوختگان کلام او قانون شفای اسقام روحانی ست و اشارات او منهاج نجات از آلام ابدانی تریاق بیان معجز بیانان او امراض معصیت را شفاست و مشاهدهٔ صحیح روی مکرم او اعراض ضلالت را مغنی از دوا اسراب اقدام مقدس و منور عیون باطن از ظلمات غوایت بعثبا نعلین شریفش او کحل الجواهر ازالهٔ کوری غباوت ابا لجمله عدیل آن بی عدیل کسی از مصنوعین نیست و نظیر آن بی نظیر موجود در عالمین نه للمولف

محمد باعث کل آفرین ست — محمد مهبط روح الامین ست — محمد رونق فرش زمین ست — محمد جالس عرش برین ست

و تحفهٔ درود نامحدود و هدیهٔ ثنای غیر معدود بر ارواح طیبات آل اطهار و اصحاب اخیار حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین که حکمای مشفقین و اطبای حاذقین اند معالجه بر قانون حکمت مصطفویه و مداوا بر منهاج سنت نبویه فرموده و کشف ظلمات از عیون کلیله و ازالهٔ اسقام از نفوس علیله نموده و ایشان اطبای امراض قلوب اند و شفای علل ذنوب بل از وفور علم و عرفان حکمای نفوس و ابدان اند و اطبای اسقام و آلام عارض فوات ارواح و اجسام صدور مطهر ایشان پر از جواهر علوم الٰهی ست و قلوب منور آنها ممتلی از اسرار نامتناهی رباعی

اولاد نبی که مخزن اسرار اند — سرچشمهٔ فیض و مهبط انوار اند — اسلام قوی گشته ز خلفای رسول — الحق که ستون قصر دین هر چار اند

اللهم صل وسلم علی نبیک سید المرسلین وعلی آله واصحابه واولیائه اجمعین

سبب تالیف این کتاب افادت انتساب

اما بعد حمد ایزد پاک و صلوٰة صاحب لولاک میگوید بندهٔ خاطی سراپا عصیان و راجی بغفران خداوند منان محمد اعظم خان مخاطب بناظم جهان خلف ملک الحکما حکیم شاه اعظم خان ابن محمد رضی خان ابن محمد اسمعیل خان پهستانی الاصل متوطن بلدهٔ مصطفی آباد عرف رام پور که در حقیقت آرام پور ست بل اسلام پور حرسها اللہ عن الضساوات والشرور که چون فقیر بعد اکتساب علوم متداوله و فراغ از مطب عمری در مطالعهٔ کتب طب که علمی ست شریف و فنی ست منیف و بکمال شرافت او این برهان ست که موضوع او بدن انسان ست و مدتی در حصول تجارب عجیبه و وصول مجربات غریبه بسر برده و اکثر کتب نادرهٔ این فن تجسس

و تلاش بسیار از بلاد و امصار فراهم آوردم کتابی که جامع جمیع امراض و اسباب و معالجات و حاوی مجربات از مفردات و مرکبات باشد بنظر نیامد الا بعض مطولات که
وصول آنها بهر کس متعسر و علاوه برین هم اکثر اهل زمان از فهم عبارت عربی و ادراک معنی آن قاصر لهذا بعد تالیف کتب اربعه درین فن یعنی رموز اعظم و انوار اعظم و نیر اعظم که بعدد اسم
تاریخی سنه چهارم اسماء الادویه باوصف فواید و علائق و کرور عوائق که همت بر میان جان بسته تکلیف محنت شاقه بنظر افاده عام و نفع تام بر خود روا داشته بسوید این کتاب
جامع الفوائد پرداختم و در مدت اختتام آن پاس خاطر فرزند عزیز از جان محمد فضل خان اعطاه الله علماً نافعاً و فهماً کاملاً و عزیزی [illegible] رشید حافظ قرآن حمید حکیم [illegible] عبد السلام
حفظه الله العلام ملحوظ خاطر بود و ترتیب آن برین نسق انسب دیده که اولا مقدمه متضمن اجناس جمیع امراض و تشخیص اقسام سوء مزاجات و قواعد علاج آنها بطریق کلی مرقوم شود و
پس امراض هر عضو که شروع گردد اول اسباب کلیه امراض آن و تشخیص آن و علاج کلی و علاج اقسام آن بقلم آید و بعد ازان هر مرض آن عضو بالاستیفا و اسباب آن
بالاستقصا و عوض علامات آنها طریق تشخیص در اکثر امراض که معالج را در استخراج هر سبب آن مرض سهولت حاصل شود قلمی گردد و پس ازان علاج کلی انواع آن مرض و
بعده علاج هر نوع آن بحسب سبب و عرض و ذکر ادویه مفرده و مرکبه یونانیه و هندیه و نقل اقوال اکثر حذاق بعرض تحریر درآید چنانچه انصرام این امر خطیر بعون و عنایت رب جلیل
در مدت قلیل بحسن انجام رسانیدم و بخوف اطناب و اسهاب ممل و ایجاز و اختصار مخل بعبارت سهل [illegible] فهم بمشکل تعبیر کنایات [illegible] کثرت افادت و مناسبت نام
خود بکتاب اکسیر اعظم موسوم ساختم و اگر از اعداد حروف این اسم اعداد حروف علت که واو و الف و یاست جدا سازند تاریخ ختم این نسخه بی علت برآید اغلب که مطالعه آن
طالبان طریق علاج را تلافی کم مهارت نسخه نویسی نماید و در معالجات [illegible] کامل بکار آید و برای [illegible] بیان [illegible] تذکره باشد و اتفاق تحریر این نسخه در
عهد ملازمت مولف بخدمت مستطاب [illegible] نجوم سپهر ابهت و کامرانی [illegible] رسوم جوهرشناسی و قدردانی رئیس جم جاه کیوان بارگاه [illegible] سعادت [illegible] دولت [illegible]
مهر رفعت هلال عظمت سکندر فطنت دارا حشمت مظهر الوف اعطاف مصدر صنوف انصاف مرکز دائره امن و امان موصوف خلاق ممدوح زمان [illegible]
منشا بنده پروری و کرم سازی [illegible] مسند امارت و ریاست فخر و ساده سیاست و حراست [illegible] رحم و کرم [illegible] اکرام [illegible] انعام [illegible]
طالب اهل جوهر نوشیروان عدالت جم کوکبه دارای سکندر رای فریدون [illegible] یعنی مهاراج دهیراج [illegible] راو [illegible] بهادر دام اقباله و قام اجلاله گردیده [illegible]
بسبب لحوق بعض امور ضروریه در اتمام بقیه جلد ثانی آن تعویق می نمود و الفراغ از تکمیل آن حاصل نشده بود که جلد اول آن بشرف ملاحظه نواب مستغنی الالقاب آفتاب تاب
هلال رکاب [illegible] چار بالش جلائل اخلاق و امتنان [illegible] مناقب [illegible] از شرح و بیان [illegible] الاف الطاف معدن اصناف [illegible] والکارم [illegible] الشان [illegible]
قدیم الاکرام وسیع الاحسان کریم الامتنان معظم القدر سنی الصدر مظهر جود و کرامت مصدر [illegible] فضلات و [illegible] سحاب فضل و عطا [illegible] نوازش
و نوال مهر منیر عظمت و اجلال جان عالم کان کرم محیط مکارم ابر بهار گلشن دریادل گوهر [illegible] بحر [illegible] دانشور حمیده [illegible]
افسر جود گلدسته بند بهارستان امارت و سروری چمن آرای ریاض دولت و دین پروری چشم و چراغ خاندان پیشوائی وارث حشمت اجداد و آبائی جوهر شمشیر خداداد آب
ذوالفقار ایجاد امیر ابن امیر ابن امیر [illegible] بخش اندک پذیر [illegible] نواب علی بهادر که در زمان سابق زیب افزای ملک بندیل کهند [illegible] بوده اند و انجام مرام
اکثر [illegible] دستگیری هر درمانده مبذول [illegible] و از چندی بتجویز حکام این دور رونق افزای ملک مالوه قریب بلده اندور اند [illegible] دولته و اقباله و ضاعف قدره و اجلاله
و ظله ممدود [illegible] مشرف گردید و بنظر مهرپروری و جوهرشناسی خیلی پسند فرموده بهر افاده عام و نفع انام تجویز انطباع آن در مطبع نظامی فرمودند اکنون
مولف بمرتبه ثانی بسبب کمیابی نسخ آن و کثرت شوق مشتریان این کتاب نایاب در مطبع [illegible] افروز گلشن [illegible] زینت اندوز محفل مروت جوهر معدن فطنت و
دانائی گوهر صدف اهلیت و دانش آرائی نکته سنج سخن شناس موزون وضع احسن معاش کریم الاخلاق عمیم الاشفاق شایسته الاطوار حسن [illegible] شعار روشن ضمیر
فیض [illegible] اهل زمان محبوب [illegible] نزدیک و دور منشی نولکشور [illegible] مطبع [illegible] اجازه [illegible]

التماس بخدمت ناظرین با انصاف دور از جور و اعتساف

چون مولف فقیر ترجمه اکثر کتب طبیه و منقولات اطبا که برخی از نام آنها مسطور گردد از زبان عربی بفارسی نموده [illegible] کتب این فن از کم [illegible] کاتبان و سوء
فهم غلط طالبان چنان مسخ گردیده اند که عبارات آنها در اکثر مقامات مغایرت کلی از مطالب بهم رسانیده و ظاهر است که در ترجمه کتاب غلط با نفس [illegible]

خطا ناشی میگردد واگرچہ راقم در تشبیہ مقامات مشکوک حتی الوسع تصحیح مطالب آن پرداختہ فاما عجبی نیست کہ در ترجمہ بعض عبارت اغلاط اتفاقی در معنی اصلی راہ یافتہ باشد
اگر در مقامی مطلبی مغائر از عبارت کتاب تصحیح دریابند محمول بر غلطی نسخہ منقول عنہ گردد و حسب امکان باصلاح آن پردازند و اگر در جائی ترک بعض الفاظ ضروری یا تغییر
آن بسبب سہو و نسیان کہ از لوازم انسان ست بوقوع آمدہ باشد بقلم صواب رقم درست فرمایند و معذور دارند ع والعذر عند کرام الناس مقبول و اگر ازین مجموعہ
انتفاعی حاصل نمایند مولف عاصی را بدعای حسن خاتمہ یاد فرمایند ع کہ مستحق کرامت گناہگارانند و اللہ عفو غفور و ہو قریب مجیب و منہ الاستعانۃ
فی البدایۃ والنہایۃ اکنون نام کتب معتبرہ کہ خلاصہ مطالب و اقوال مصنفین آنہا و اسامی حکمای متقدمین کہ منقولات و مجربات آنہا درین نسخہ مندرج بودہ بعضے
ازان برای اطلاع ناظرین قلمی می آید و آن موجز قرشی ست و شروح آن مثل شرح سدیدی و نفیسی و اقسرائی و شرح فضل اللہ تبریزی طبیب امیر تیمور و شرح استاد
والد ماجد غفر اللہ لہما و اسباب و علامات نجیب الدین سمرقندی و شرح آن مثل شرح نفیس کرمانی و شرح حکیم عابد سرہندی و حاشیہ شرح آن مسمی بفوائد شریفیہ
تصنیف حکیم شریف خان و حاشیہ میر ہاشم تلمیذ حکیم علی گیلانی و حاشیہ حکیم احمد اللہ خان و جامع الصناعۃ حکیم کاظم علیخان محمد شاہی و کامل الصناعۃ علی بن عباس مجوسی
و مائۃ مسیحی ابوسہل مسیحی و قانون شیخ بوعلی سینا و بعض شروح آن مثل شرح قرشی و علامہ و سدید گازرونی و خجندی و علی گیلانی و اسحاق اللہ خان و ذخیرہ خوارزم شاہی
سید اسمعیل جرجانی و اغراض الطب و خفی علائی و زبدۂ آن و نہایۃ الغرض محمود و فردوس الحکمۃ علی بن زین و تیسیر ابن زہر و مقالات ابن ماسویہ و جواہر فارابی
و جوہر طالیسیا طالیس و معالجات کندی و معالجات بافرحینی و موسوی و معالجات بختیشوع و دیوان مغرب حکیم تاج الدین بخاری و فصول ثابت ابن قرہ
و اصول التراکیب خجندی و معالجات صاعد و میزان الطبائع و اسرار الاطبا و مقالات انطاکی و جوہر نفیس ملا امید عطا خلیفۂ بقراط و معالجات ایلاقی و شرح آن از
علامہ علامہ سمانی و حاوی صغیر محمد ابن الیاس و حاوی کبیر و من لایحضرہ الطبیب و شامل الادویہ و مقالات و کناش فاخر ہمہ از تصنیف محمد زکریا رازی
و ترویح الارواح خجندی و معالجات بقراطی طبری و شفاء الاسقام خضر بن علی و مغنی سعید بن ہبۃ اللہ و ابن تلمیذ و غنی و منی ابن نوح قمری و نزہۃ البہجۃ و تذکرہ محسطی
و در ر غرر بہر چہار تصنیف داؤد انطاکی و تذکرہ سویدی و منہاج البیان ابن جزلہ و تقویم الابدان آن و منہاج الدکان و فصول بقراط و بعض شروح آن مثل تلخیص
جالینوس و شرح قرشی و ابن ابی صادق امام عبد اللطیف و مولانا عبد الرحیم و ابیدیمیا ی بقراط و شرح آن از جالینوس و جوامع اسکندرانیین جالینوس و
میامر و نبض الکبیر و اسرار الانسان و حیلۃ البرء و مفتاح و عین الخلیل فاضل ابوالفرج و کتاب ادویہ قلبیہ شیخ الرئیس و ارجوزہ او و مختار ابن ہبل و جامع ابن بیطار و جامع
بغدادی و مقالات عنین و شمس المدرر و ذخیرہ عبد العزیز و زاد المعاد و خلاصۃ العلاج میر عوض علی و خلاصۃ التجارب میر بہاء الدین و دستور العلاج و طب بلوکی و مجربات
حکیم علی و رسالہ مجربات سلطان محمد مراد و مصطفوی و قوانین العلاج حکیم کبیر علیخان و ریاض العلاج حکیم اجمل خان و دستور العمل معالجات حکیم اکمل خان و ریاض العمل
و معتبر حکیم ابوالبرکات و ریاض الفوائد و عشرہ کاملہ حکیم علویخان و لب اللباب حکیم صدر الدین خان شاہجہان آبادی و معالجات حکیم ساجد خان شارح زبدۃ
و انوار قاسمی سید نور علی اکبر آبادی و انوار العلاج سید نور اللہ تلمیذ حکیم علویخان و انتخاب العلاج حکیم ذکاء اللہ خان و معالجات افضلیہ حکیم محمد افضل خان
شاہجہان آبادی و معالجات حکیم عماد الدین شیرازی و طب رضائی حکیم محمد رضا اکبر آبادی و تذکار الجلیل حکیم شفائی خان و طب ثنائی حکیم ثناء اللہ ساکن بریلی شاگرد
حکیم علویخان کہ استاد حکیم شہباز خان استاد الاستاد والد ماجد مولف بودند و نافع الامراض و خزائن العلاج و ریاض العمل جدید ہر سہ از تالیف حکیم بایزید و کفایۂ منصوری
و تصانیف خمسہ حکیم ارزانی و زاد غریب و مطلب میر حسن تلمیذ حکیم علوی خان و مطب حکیم ابوالقاسم و اقتباس العلاج و معمولات حکیم میرزا علی شریف
و جامع الجوامع حکیم علوی خان و جمیع الجوامع محمد حسین خان و اکثر قرابادینات مثل قرابادین سمرقندی و قلانسی و شاہی و علویخانی و قرابادین قدیم و جدید
و کبیر و شفائی و جلالی و معصومی و کوتوالی و تحفہ و قادری و نقش بندی و اسعدی و مجموعۂ بقائی و ذکائی و قرابادین اجمل خان و علاج الامراض و عجالہ نافعہ و قرابادین
حکیم مہدی و حسن الشفا و معمول حکیم غلام امام و مفتاح المجربات آن و بعض کتب ادویہ ہندیہ مثل دارا شکوہی و نگماہ ہندی و دستور الاطبا معروف بہ طب فرشتہ
و مجربات اکبری و علاج الغربا و معالجات نبوی و مفردات ہندی و طب سکندری و طب یوسفی و منافع کبیر و خیر التجارب و غیرہا و اقوال حکمای متقدمین
مثل ابن ماسویہ و ابن صہار بخت و ابن سیار و ابن سرابیون و اسحق ابن حنین و ساہر و ثابت ابن قرہ و ابن زہر و ابن ماسہ و ابوالبرکات و ابن جمیع و ابن

واقد و ابن رضوان و غافقی و مالقی و تفلیسی و سفیان و مهندس و نیاذوق و ملکی و اسحاق ابن عمران و حنین و ابن سفیان و ابن رشد و ابن زهر و
و شریف و اقلاغ و سعید ابن ابراهیم و ابن صوری و بختیشوع و جابر بن حیان و جبرئیل و اسرائیلی و خوز و ابن ماسه و ابن میمون و ابن بطلان و ابو جریج
و ابو الاشعث و ابن جزار و کندی و ابو نصر و ابن عبدوس و ابو ریحان بیرونی و ابن الکتابی و ابن رقیه و ابن مسکویه و ابن درس و ابو الخیر و ابو الفتوح و
ابن مهدون و ملایی و احمد و اسکندر افرودیسی و حلاج و دیلمی و موسی بن میمون و هبة الله و یحیی و بختیار بن سعید و اسقف و هرمس و سقراط و افلاطون و
ارسطاطالیس و بولس و روفس و دیوفلس و ارجیجانس و ارباسیس و ماسرجویه و ثیمون و دمراریس و یوحنا و سرافیون و دیوجانس و اندروماخس و دیاسقوریدس
و فیلغریوس و ستورانس و قیوما و ثمول و ارماتیدس و اسکندرون و اسلیمون و کسوفراطیس و لینابوس و لینابوس و لیقیوس و لیقودس و انیوس و بیدس
و مانیس و مغنس و ماسرجویس و مارینوس و منسرمیس و مهوفراطیس و مهیوقوطوس و توبیون و برکونیون و بونوسس و بولونیوس و انطالس و طیماؤس
و بلغورس و قسطس و آاوس و اهرن و اسقلبیوس و غیرهم که ذکر آنها موجب تطویل لاطائل است الآن اشرع فی المقدمة و بعد ذلک فی المقاصد المعظم حسبی الله
و نعم الوکیل و هو نعم المولی و نعم الدلیل و به المعونة و التوفیق و منه الوصول الی التحقیق

مقدمه در اقسام امراض و علاج آنها بطریق کلی

بدانکه مرض حالتی ست غیر طبعی در بدن انسان که از آن بالذات آفت در فعل بلا واسطه واجب گردد و آن دو قسم ست مفرد و مرکب و مرض مفرد آنست که نوع
واحد از انواع سوء مزاج و یا نوع واحد از انواع مرض ترکیب باشد و مرض مرکب آنست که از آن دو نوع یا زیاده جمع شده مرض واحد پیدا شود چون ورم و امراض
مفرده سه قسم ست اول جنس امراض منسوب بسوی اعضای مفرده که اولاً و بالذات آنرا عارض شود و بباعث آن اعضای مرکبه را عارض گردد و آن اقسام
سوء مزاج ست و سوء مزاج عبارت از غلبه کیفیتی یا دو کیفیت از کیفیات اربعه است که حرارت و برودت و رطوبت و یبوست باشد پس اگر بلا ماده بود آنرا
سوء مزاج ساذج گویند و اگر با ماده بود سوء مزاج مادی خوانند دوم جنس امراض منسوب بسوی اعضای مرکبه و آن امراض ترکیب ست که در اعضای مرکبه
از اعضای مفرده واقع شود سوم جنس امراض مشترک که اعضای مرکبه را عارض گردد بغیر آنکه عروض او باعضای مرکبه تابع عروض اعضای مفرده باشد
و این را تفرق اتصال نامند و انحلال فرد نیز گویند بهر آنکه تفرق اتصال گاهی عارض شده مفصل را الغیر آنکه اعضای مفرده را که از آن مفصل مرکب ست عارض
گردد و گاهی مثل عصب یا استخوان و عروق را تنها عارض شود و بالجمله کل امراض مفرده سه جنس ست یعنی امراض تابع سوء مزاج و امراض تابع سوء ترکیب و امراض
تابع تفرق اتصال و هر مرض که تابع کیفیتی بود و از آن حاصل شود منسوب بسوی آن باشد و اکثر امراض را چهار وقت بود ابتدا و تزید و انتها و انحطاط و وقت
ابتدا زمانی ست که در آن مرض ظاهر گردد و مشابه در احوال بود و تزید در آن ظاهر باشد و تزید وقتی ست که در آن اشتداد او ساعت بساعت ظاهر کند و انتها وقتی
که در آن مرض در جمیع اجزای او بر حالت واحد بایستد و انحطاط زمانه ایست که در آن کمی مرض ظاهر گردد و هر قدر که انحطاط امتداد نماید انتقاص مرض ظاهر گردد
و این اوقات اربعه گاهی بحسب مرض از اول او تا آخر آن باشد و آنرا اوقات کلیه نامند و گاهی بحسب نوبتهای مرض بود و آنرا اوقات جزئیه گویند و جالینوس گوید
که مرض یا در ظاهر باشد و آن بحس دریافت گردد مثل اورام و بثور ظاهری و یا در باطن بود و آن یا سهل المعرفه باشد مثل اوجاع معده و شش و یا عسر المعرفه بود مثل
امراض جگر و مجاری سپرز و زهره و یا غیر سرکه باشد مثل آفات عارض مجاری بول و جز آن گاهی مرض اصلی باشد و گاهی بشرکت خاص آنست که حصول او در
محل خود باصالت بود و شرکی آنست که حصول او در محل خود تابع حصول مرض دیگر باشد و هر مرض یا سلیم باشد یا غیر سلیم و مرض سلیم آنست که از معالجه که او را
دست مانعی نباشد مثل تب که از امری دیگر مشارکت نبود و چون استقامت مستلزم چیزهایی که در مراتب ست و استقامت محتاج باشیای مختلف
و مختلف مرض غیر سلیم آنست که او [illegible] بسبب او [illegible] مثل صداع که مقارن [illegible] و تدبیر صداع ارخا و تلیین طلوات مقتضی [illegible]
[illegible] محتاج باشیای باین و غیر ست
و استعمال [illegible] و بار آنکه مرض بمناسب مزاج و سن و فصل شدید الاعراض و هولناک بود و مفسد کامه قلیل الخطر باشد از مرضی که مناسب آنها نباشد

چه این از سبب عظیم حادث شود مثلاً اگر پیران را در زمستان حمیات صفراویه عارض گردد بیم هلاک بیشتر باشد که امید سلامت و حال جوانان که بهنگام تابستان حمیات
بلغمیه مبتلا گردند برین قیاس باید کرد و بدانکه مرض هر فصل را امید صحت در فصلی باشد که ضد آن فصل بود اگر آن مرض مستحکم نشده باشد و بدانکه بعض امراض منتقل
شوند بامراض دیگر و منقلع گردند و دران خیر او بود و مرض واحد شفای امراض دیگر گردد مثل تپ ربع که صرع و نقرس و دوالی و اوجاع مفاصل و جرب و حکه و شوره و تشنج
امتلائی را شفا دهد و کذلک ذرب رمد و زلق الامعاء و ذات الجنب را و کذلک انفتاح عروق مقعد یعنی جریان خون ازان هر مرض سوداوی و وجع ورک و اوجاع گرده
و رحم را نفع بخشد و گاهی بعض امراض بامراض دیگر منتقل شوند و بدین انتقال حال سخت روی گردد مثل انتقال ذات الجنب بذات الریه و انتقال سرسام حار بسرسام
بلغمی و بعض امراض متعدی باشند مثل جرب و جذام و قروح عفنه و تپ وبائی و جدری و خصوصاً چون مسکن تنگ بود و کذلک مجاور در اسفل باد باشد و مثل رمد و خصوصاً
در آنکه بچشم مرمود نظر کند و مثل کندی دندان که تخیل ترشی آنرا عارض کند و مثل سل و مثل برص و بعض امراض متوارثه در نسل باشند مثل برص و قرع طبعی یعنی صلع و مثل
نقرس و سل و جذام و بعض امراض جنسیه باشند که بگروهی یا بسکان ناحیه مختص بوند و یا در ایشان اکثر افتد طریق تشخیص امراضیکه تابع سوء مزاج باشند باید که اولا
رنگ چهره و لمس بدن و نبض و قاروره ملاحظه نمایند اگر سرخی یا زردی رنگ و گرمی لمس و سرعت و تواتر نبض و رنگینی قاروره باشد حال کثرت تشنگی و تضرر از مسخنات
و انتفاع بمبردات و رداءت حال در گرما نیز پرسند و این علامات سوء مزاج حار ساذج ست و اگر با وجود علامات مذکوره و سرخی رنگ بدن و چشم و زبان و تنگی و کندی
حواس و بلادت فکر و کسل از حرکات و انتفاخ عروق و تمدد جلد و عظم و امتلای نبض و سرخی و غلظ بول و قلت اشتها و مزاج حار رطب باشد حال گرانی در بدن و ثقل
عینین و سر و صداع و غلبه تمیازه و فازه و شیرینی دهن و ماندگی و ظهور دماملها در بدن و بثور در دهن و سیلان خون از بن دندان و بینی و مقعد و تقدم کثرت تناول لحوم و
اغذیه و اشربه لذیذه شیرین حار رطب و بلد و سن و عادت و بعد عهد از فصد و دیدن اشیای سرخ و سیلان خون کثیر و دخول در خون بخواب نیز پرسند و این آثار سوء
مزاج مادی دموی ست و اگر با وجود علامات سوء مزاج حار ساذج و زردی رنگ و چشم و تلخی دهن و درشتی زبان و خشکی منخرین و استلذاذ بهوای بارد و
غثیان و قی زرد و سبز و التهاب فم معده و اسهال سوزان و قشعریره مثل خلیدن سوزن و تقدم تدبیر مولد صفرا و سن و مزاج و عادت و بلد و فصل و صناعت
حار یابس و دیدن آتش و اشیای زرد در خواب و احساس حرارت و التهاب مثل حمام و آفتاب نیز دریافت نمایند و این علامات سوء مزاج مادی صفراوی
است و اگر سفیدی رنگ و سردی لمس و بطوء و تفاوت نبض و سفیدی قاروره دریافت گردد حال قلت عطش و ضعف هضم و سستی و کثرت عروض
حمیات بلغمی و ایذا از نزلات و از تناول مبردات و نفع از تناول مسخنات و رداءت حال در سرما نیز سوال کنند و این علامات سوء مزاج بارد ساذج ست
و اگر با وجود این دلائل برودت با ثقل و تهیج پلک و سیلان آب دهن و بینی و لینت شکم و سوء هضم و اذیت از تناول اشیای رطب و کثرت خواب بود سببش
سوء مزاج رطب ساذج باشد و اگر با وجود علامات سوء مزاج بارد و رطب نرمی لمس و آروغ ترش و کسل و بلادت و امتلاء و نرمی نبض مائل ببطوء و تفاوت
نیز باشد و سن و عادت و تدبیر سابق و صناعت و بلد مناسب بلغم و دیدن آب و دریا و برف و باران و برد و رعد در خواب باشد سببش سوء مزاج مادی بلغمی بود
و اگر قشف و بیخوابی و نحول عارض و تاذی به تناول چیزهای یابس و سوء حال در خریف و شفا برطبات و فی الحال اشتفاف آب گرم و روغن لطیف و شدت
قبول آنها بود سببش سوء مزاج یابس ساذج باشد و اگر با وجود این آثار تیرگی رنگ بدن و سیاهی خون و غلظ آن و زیادت وسواس و فکر و سوء هضم فم معده و
اشتهای کاذب و تیرگی و سرخی و سیاهی و غلظ بول و کثرت تولد بهق اسود و قروح ردیه مثل جرب یابس و کثرت حدوث امراض طحال و سن و مزاج و عادت
و بلد و صناعت و فصل و تدبیر متقدم مناسب سودا و خوابهای هولناک از سیاهی و اشیای سیاه و مخوفه باشد سببش سوء مزاج مادی سوداوی بود و بدانکه
که اگر سوء مزاج مرکب ساذج یا مادی باشد از ترکیب علامات مذکوره ظاهر گردد و تشخیص امراض تابع سوء ترکیب و تفرق اتصال و اورام در امراض جزئیه خواهد آمد

علاج کلی امراض

بدانکه علاج جمیع امراض بر سه قسم ست یکی تدبیر و تغذیه دوم استعمال ادویه سوم استعمال دستکاری مثل فصد و حجامت و زرلو و داغ و تنگ گرفتن و جبر استخوان شکسته و جز آن
هرچه بدست تعلق دارد و چون اصناف مذکوره این نوع سوم در فصول مستقله در کتب کلیات مسطور ست لهذا هر دو نوع اول و ثانی را در دو قاعده بیان می‌کنم

قاعدهٔ اول در تدبیر و تغذیه بدانکه مراد از تدبیر درینجا تصرف در اسباب ستهٔ ضروری یعنی هوا و ماکول و مشروب و خواب و بیداری و استفراغ و احتباس
و حرکت و سکون بدنی و اعراض نفسانی ست و در غیر ضروری مثل حمام و مالش بدن و دفن کردن در ریگ و نشستن در آفتاب و پاشیدن آب سرد بر چهره و مانند
آن حسب ضرورت چنانکه قصد ازالهٔ او باشد و تدبیر این همه در کلیات مذکور ست مگر تدبیر غذا درینجا مسطور میشود و غذا اگرچه در اسباب ستهٔ ضروری داخل ست لیکن
چون اثر انجام آنها احکام طبیعت که اکثر آن در باب کمیت مخصوص است و غرض بسیار بدان متعلق لهذا ذکر آن جدا کرده اند بهر آنکه غذا در مرض گاهی منع میکنند و گاهی
کم و گاهی تعدیل آن و گاهی در ان زیاده کرده میشود اما منع غذا هنگام ارادهٔ شغل طبیعت بنضج اخلاط کنند چون قوت قوی و مرض قریب المنتهی باشد و اگر قوت
ضعیف باشد غذا واجب بود و اگرچه وقت بحران باشد بهر آنکه منع غذا هنگام ضعف قوت هلاک کردن مریض ست و اما تقلیل غذا در انجا نمایند که باوجود ارادهٔ
شغل طبیعت بنضج اخلاط غرض حفظ قوت باشد و این هنگامی ست که قوت ضعیف و مرض قریب المنتهی بود پس بقدر رعایت جانب قوت کنند تا ضعیف نگردد
و بنقصان آن رعایت جانب ماده تا طبیعت از ماده مشغول بهضم غذای کثیر نشود و دوام رعایت اهم آنرا کنند اگر قوت سخت ضعیف باشد یا مرض سخت قوی
باشد و کذلک باید که رعایت جانب منتهای مرض نمایند پس اگر بسیار قریب باشد تقلیل غذا زیاده کنند یا تنها اگر مرض حاد و در ابتدا بود تا طبیعت تدبیر ابتدای تقلیل غذا
کنند تا طبیعت بنضج ماده مشغول گردد ولیکن تا طبیعت در نهایت مرتبه نکنند و الا طبیعت از فعل خود باز گردد و تا طبیعت معتدل نمایند و اگر در منتهی باشد مبالغه تا طبیعت
کنند بنابر استراحت طبیعت و عدم حاجت بنضج ماده و اگر مرض مزمن باشد در ابتدا تا طبیعت معتدل در ان کنند بجهت ضعف قوت و هنگام انتها تا طبیعت
معتدل نمایند بنابر قرب مزاج بسوی اعتدال و امن از سقوط قوت درین هنگام و علاوه ازین اکثر امراض مزمنه غیر مادیات را تدبیر لطیف تحلیل کند بهر آنکه غذا تی
دارد چون کم گردد طبیعت در اغتذای رطوبات جهد کند و مواد در انضج دهد و در غذای بدن منفعی ازان صرف کند و باقی تحلیل نماید و این حکم خاص بمزمنه بهر آنست
که مواد امراض حاده بسبب حدت خود صلاحیت تغذیه ندارد و استثنای حمیات ازان بهر آن کرده شد که مزمنه ازانها بادق باشد و در ان تلطیف جائز بود و یا عفنی
بود پس مادهٔ آن عفن باشد و برای اغتذای بدن صالح نبود و تحلیل او تدبیر با وجود حرارت عفونت و از ان مرض مستلزم تحلیل ارواح قبل از تحلیل ماده
است و بدانکه تقلیل غذا از دو جهت میکنند یکی از جهت کمیت دوم از جهت کیفیت یعنی غذائیت و از اجتماع هر دو جهت قسم سوم نیز میشود و فرق میان
هر دو جهت کمیت و کیفیت آنست که گاهی غذا کثیر الکمیت قلیل التغذیه بود مثل البقول و فواکه پس استکثار ازان کثرت از جهت کمیت غذا بود نه کیفیت آن و گاهی
غذا قلیل الکمیت کثیر التغذیه باشد مثل زردی بیضهٔ نیمبرشت و خروس خصی و طبیب گاهی محتاج شود بتقلیل کیفیت و تکثیر کمیت و این وقتی ست که اشتها غالب
و هضم قوی بود و در عروق اخلاط خام باشد و ارادهٔ تسکین اشتها بپر کردن معده نماید تا قوت بسبب کثرت تقاضا و امتصاص تحلیل نشود و عروق
را از اجتماع مواد کثیر در ان بسبب کثرت غذا منع کند تا اول مواد دیگر در وی ست نضج یابد و بنا بر اغراض دیگر غیر این مثل آنکه ارادهٔ تهزیل کند و گاهی محتاج گردد
بتکثیر کیفیت و تقلیل کمیت و این هنگامی ست که ارادهٔ تقویت قوت کنند و طبیعت موکل بمعده از هضم شئ کثیر ضعیف باشد پس درین وقت تقلیل کمیت
غذا واجب بود تا از هضم او عاجز نگردد و کثرت تغذیه حاصل شود و گاهی محتاج شود بتقلیل کیفیت و کمیت غذا هر دو چنانچه هرگاه با ضعف استعداد
هضم امتلای بدنی مجتمع شود و افضل غذا در مثل این وقت آنست که باوجود قلیل الغذائیه تقویت معده در ان باشد مثل نقابهٔ کاهو اگر ضعف از سوء مزاج حار
بود و مثل کدو اگر با سوء مزاج بارد باشد و اکثر تکلیف در تقلیل غذا و منع او در علاج امراض حاده یعنی قریب المنتهی میکنند و اما در امراض مزمنه یعنی بعید المنتهی نیز
گاهی تقلیل می نمایند لیکن تقلیل این قلیل تر از تقلیل او در امراض حاده بود بهر آنکه عنایت طبیب بتقویت در امراض مزمنه بیشتر می باشد بنابر علم آن بحران
بعید و انتهای بعید او بسبب غلظ مادهٔ او و چون حفظ قوت کنند تا وقت بحران و طول مدت انضاج وفا کنند بخلاف امراض حاده که بحران آنها قریب تر بود
و در ان رجای عدم سقوط قوت تا انتهای آن و عدم عجز طبیعت از نضج مادهٔ مرض باشد و اگر در ان خوف ضعف قوت باشد در تقلیل غذا مبالغه نکنند و هر قدر
که مرض قریب تر از ابتدا بود و اعراض ساکن تر باشد غذا بهر تقویت قوت دهند و چون مرض بعید از مبدا بود و اعراض اشتداد نماید منع غذا و تقلیل او واجب بود
و هر قدر که مرض و اعراض نیز در تزاید شروع کنند تقلیل غذا نمایند بنابر اعتماد برای غذای وارد سابق و امید وفا ببقای قوت تا منتهی و سکون اعراض و بنابر تخفیف

از قوت وقت جهاد او و هنگام منتهی باید که تلطیف تدبیر سخت نمایند باین طور که تقلیل غذا کنند بسبب عدم حاجت درین هنگام بسوی تقویت قوت با عدم خوف
از سقوط آن و هر قدر که مرض حادتر و بحران او قریب تر باشد باید که تلطیف تدبیر شدیدتر نمایند و این قانون غذا بحسب اوقات مرض و بودن او حاد یا مزمن است
باید که ازین عدول ننمایند مگر آنکه اسباب مانع ازین قانون عارض گردد مثل نفرت مریض و در اوائل حمیات یا امتلا یا تخمه که درین صورت در ابتدای مرض غذا
منع کنند و مثل آنکه بدن متخلخل باشد که درین حالت غذا در منتهی بدهند بیشتر از غذا که در ابتدا وقت تزید دهند بخوف انحلال قوت و مثل ترطیب مطلوب در تشنج یابس
و فواق یابس که درین هر دو با وجود بودن از امراض حاده بسبب سرعت انقضای آنها تلطیف غذا نکنند بنا بر غرض ترطیب و مثل امید قصر زمانه مرض چنانچه
در فالج و تشنج رطب و فواق رطب که با وجود بودن اینها از امراض مزمنه بسبب طول مدت آنها تلطیف غذا کنند بنا بر امید قصر مدت آنها و لهذا چون زمانه آنها
طول می یابد تکثیر غذا درین امراض کرده میشود و بدانکه اغذیه مرضی نوعیکه از جهت تقلیل و تکثیر و منع بحسب اوقات مرض و بودن او حاد یا مزمن منقسم است
همچنین از جهت زمانه نفوذ آن بسرعت و بطوء و از جهت قوام غلیظ و رقیق که ازان متولد گردد منقسم میشود چنانچه آنرا از جهت اغتذا بدان دو قسم بود یکی از جهت
سرعت نفوذ او مثل حال شراب یا بطوء نفوذ او مثل حال کباب و قلیه دوم از جهت ثخن قوام خون که ازان متولد گردد و تمسک او چنانکه حال غذای لحم خنازیر
و گوساله است یا رقت او و سرعت تحلل او چنانکه حال غذای کائن از شراب است و کذا انجیر و طبیب را احتیاج بسوی غذای لطیف سریع النفوذ وقتی باشد که اراده
تدارک سقوط قوت حیوانی و انتعاش آن نماید و مدت و قوت تا هضم غذای بطی النفوذ وفا نکند و عدم وفای قوت تا هضم نسبت بانتهای مرض یا نوبت بود که هنگام شروع
نوبت نیز معده خالی باید پس اگر منتهی یا نوبت قریب بود و قوت ضعیف باشد اغذیه واجب بود ولیکن غذای خفیف تر و سریع الهضم و طبیب اجتناب نماید از غذای سریع الهضم چون
اتفاق مسبقت غذای بطی الهضم و النفوذ افتد که دران خوف آنست که اگر بعد آن غذای سریع الهضم و النفوذ داده شود بدان مختلط شود و هر دو فاسد گردند و ایضا احتراز نماید
از غذای غلیظ بطی النفوذ هنگام خوف از سده و غیره سدد و گاهی غذای غلیظ داده میشود چنانچه در کسیکه تنبیه حس عضو او بسبب وجع و خدر آن کنند و مثل هریسه و کله پاچه
و لحم بقر دهند ولیکن غذای قوی التغذیه بطی الهضم وقتی اختیار نماید که اراده تقویت شخصی کند یا کسیکه اراده ریاضت قویه باشد و غذای سخیف یعنی رقیق کسی را دهند که آنرا
تکاثف مسام بسرعت عارض شود تا منهضم گردد قبل سحر و صبح یا دانرا و ازان منع کنند و بدانند که اگر مرض سخت مزمن باشد باید که غذا دران غلیظ دهند
و آنچه متوسط الازمان باشد باید که غذا دران متوسط خورانند و آنچه حاد مطلق باشد باید که غذا لطیف مطلق دهند و آنچه حاد و بسیار باشد غذا لطیف بسیار
خورانند و آنچه حاد در غایت قصوی بود غذا لطیف در غایت قصوی بدهند پس غذای لطیف را بحسب حصص مراتب باشد لطیف مطلق مثل مزورات
و امثال آن و پیچه یا کیپان و کشک جو و حریره او بقول بارد مثل اسفاناخ و خرفه و قلیه یانی و مانند آن و نان مغسول و فتیت در آب سرد و جلاب یا آب فواکه یا در
سکنجبین ترکرده و کمتر ازان ماهی خرد و بازدی و تیهو و دراج و چوزه مرغ مطبوخ با کشک شعیر و ماش مقشر و عدس و باقلا مقشر و مانند آنست و لطیف جدا مثل
شوربای چوزه مرغ و ماء الشعیر بیخته و تخبیرن سیاده و شربت نیلوفر و آب انار و ماء القرع و ماء الخیار و ربوب فواکه مثل سیب و انار و آلو و مانند آنست و لطیف
در غایت قصوی مثل جلاب و ماء الشعیر رقیق و مرق لطیف سریع النفوذ است و اما غذای متوسط بحسب مرض مثل چوزه مرغ است و اما غذای غلیظ بحسب
مرض مثل حیسی و پاچه میش است و استعمال غلیظ آنجا نمایند که استعمال غذای کثیر واجب بود و لطیف آنجا استعمال کنند که استعمال غذای قلیل واجب گردد
و اختلاف مراتب غذا در لطافت مثل اختلاف مراتب او در قلت بود و اما تعدیل غذا وقتی باید که قوت قوی و مرض بعید المنتهی باشد لهذا گفته اند که اغذیه
مرضی اغذیه صرف نباید بلکه اغذیه که دران دوائیت غالب و کیفیت ضد مرض باشد و اما تکثیر غذا در مبادی امراض مزمنه بسیار باید بهر حفظ قوت که قوت
مثل توشه است و مرض مثل راه دور منزل پس بیکه بدان غذا سازند درین شوربای لحم سریع الانهضام است اگر مانعی نباشد و واجب است که رعایت عادت
در جمیع احوال کنند خصوصا در اوقات غذا چنانچه بعضی در حال صحت غذا بسیار بخورند و در حال مرض متحمل اندک غذا نشوند و بعضی اندک خوار باشند و بعضی
متوسط الیس هر واحد را از اینها بحسب عادت او تدبیر نمایند و بالجمله در تغذیه مرض رعایت امور کثیره نمایند مثل قوت مریض و عادت او و مزاج او
و انطلاق او و نوع مرض و قوت او و اعراض او و وقت او و مقدار مدت او و مقدار زمان راحت و حال سخنه و حال تخلخل بدن و کثافت او و وزن بعض

اخراج خون بر حجامت اقتصار باید نمود و گذارد بلد شدید البرودت اجتناب از مسهل و مقی قوی ضرور است و در اینجا مهما امکن بسیار در تبه برآوردن خون نکنند و اگر ضرورت
آید فصد را به از حجامت دانند و با اینجا حال بلد بارد مثل حال فصل زمستان و هوای بارد است و در بلد حار مثل حال در تابستان و هوا سه حار بود چنانچه مذکور گردد
و بدانند که از خواص بعض بلاد است که بعضی ادویه در اینجا عمل می کنند و در غیر او آن چنان عمل نمیکنند بلکه باطل الاثر میگردند پس طبیب را از این امر نیز باخبر باید بود
و بهر یا بدیکه برسد از عقلاء آن دیار حقیقت آثار اشیا بپرسد تا از لغزش قدم محفوظ ماند ششم مراعات وقت حاضر و آنست که دریابند تا از فصول اربعه وقت
کدام فصل حاضر است پس آنچه مناسب بدان فصل است و در تدبیر فصول مسطور است بکار برند هفتم مراعات حال هوا چه رعایت امر هوا در اختیار دوا او حسب
است بسبب شدت احتیاج بسوی آن بنابر اختلاف تاثیر دوا بحسب اختلاف آن مثلاً نظر کنند که هوا حار است یا بارد و معین دوا است یا مرض پس دوا
اگر محلل یا منضج یا مسهل باشد هوای حار اعانت آن نماید و اگر رادع یا قابض بود هوای بارد معین او باشد پس آنچه معین او باشد اختیار نمایند و
مرض اگر حار بود معین او هوا سه حار باشد و اگر بارد بود هوای بارد اعانت او کند پس آنچه مضاد او باشد اختیار نمایند در هر دو صورت و ایضاً اگر هوا بسببی
از اسباب سماوی یا ارضی گرم شود در فصل زمستان پس احکامی که مخصوص آن فصل است ساقط میگردد و رعایت حال هوا در معالجه لازم میشود و هم مراعات
صناعت بهر آنکه هر عمل که با کدورت و تعب باشد بخفیف بدن و تحلیل فضول در اکثر احوال نماید و اکثر امراض صفراوی یا سوداوی واقع شود و کذلک آنچه قریب آتش
باشد و هر عمل که با راحت و آرام بود با آن بدن ممتلی شود و اکثر امراض او دموی یا بلغمی و کذلک آنچه قریب آب باشد الی غیر ذلک و بعضی متقدمین بر امور عشره
مذکوره رعایت این دو امر دیگر در علاج نیز افزوده اند یکی معرفت ماهیت مرض که آیا کدام مرض است تا معالجه هر مرض بدانچه مخصوص آن مرض باشد کرده شود
دوم معرفت آنکه مرض در کدام عضو است تا مقابله آن بدانچه موافق آن از ادویه باشد کرده آید بهر آنکه از شان بعض ادویه است که در عضوی عمل بلیغ نماید و در
دیگر عمل مثل او نکند مثل صبر و ایارج که این هر دو در معده عمل بلیغ نمایند و مثل حب بیدستر که در گرده و مثانه عمل نماید که مثل او در سر نکند و بدانکه بقول شیخ الرئیس
و شارح قانون بعض علاج دوا که از سه قانون نیست یکی قانون اختیار کیفیت دوا بعضی اعتبار آثار او بمقابله مرض از جهت کیفیات اولی مثل حرارت
یا برودت یا رطوبت یا یبوست و از جهت کیفیات ثانی مثل اسهال و تحلیل و ادرار و غیره بلکه از جهت خواص تابع صور نوعیه نیز و ظاهر است که هدایت بسوی این
قانون اختیار کیفیت دوا علی الاطلاق است بدون تخصیص بدرجات بواقف شدن بر نوع مرض میشود چه هرگاه کیفیت مرض شناختند واجب شد که از دوا آنچه
مضاد او در کیفیت باشد اختیار نمایند مثلاً چون معلوم کردند که این تپ از سوء مزاج حار صفراوی خالص و متوقد آن صفرا است پس از این هدایت شود بسوی
اختیار دوای بارد الکیفیت قاطع صفرا منقی معده از آن بهر آنکه معالجه مرض بالضد بود و این قاعده نزدیک اطبا ضروری است قیاس و تجربه بر آن دلالت میکند اما قیاس
بنابر آنکه فعل ضد دوا و آنست که بدن را بکیفیت خود تغیر دهد و آنچه شان او تغیر بدن بود چون بر آن وارد گردد اثر تغیر دهد اما تجربه بهر آنکه مشاهده میشود که حرارت تسکین
ببرودت می یابد و بالعکس و ایضاً ازاله مرض بالضد بهر آن بود که مثلاً مرض حار شود و مگر زوال مزاج از اعتدال در جانب حرارت بقدر معین و در آن بطرف صحت نباشد
مگر بایراد چیزیکه آن بارد بقدر حرارت مرض بود و میان حار و بارد تضاد است پس باید در اختیار کیفیت دوا لحاظ مقدار مرض کنند مثلاً اگر حرارت حمی او شدید بود
محتاج بسوی تسکین او بدوای شدید التبرید باشد و اگر برودت عرضی او شدید باشد احتیاج بسوی تسخین او بدوای بسیار گرم بود و اگر هر دو قوی نباشند بدوای
کم قوت اکتفا نمایند دوم قانون ترتیب وقت دوا و احتیاج بمعرفت این بهر آن بود که دوای واحد گاهی در وقتی نافع در مرض بود و در وقت دیگر مضر باشد مثل دوا
رادع که در ابتدای اورام حار نافع است و در انحطاط آن ضار بود و ترتیب وقت دوا باعتبار اوقات مرض و باعتبار اوقات سال و باعتبار تدبیر سابق و باعتبار وجوب تقدیم بعض او
بر بعض و غیر آن بود و وقتیکه برای استعمال دوا اختیار کنند یا مختص بنوع مرض بود یا نه چنانکه ادویه مسهله که استعمال در ربیع و خریف باید نه در تابستان و زمستان بالجمله رعایت بزرگ در ترتیب
وقت استعمال دوا آنست که باعتبار وقت مرض باشد بنحویکه دریافت نمایند که مرض در کدام وقت از اوقات است مثلاً اگر ورم در ابتدا بود رادع تنها استعمال کنند و اگر در منتهی باشد محلل
تنها بعمل آرند و اگر میان این هر دو باشد هر دو را مخلوط سازند و در هر مرض آنچه مناسب وقت دوا باشد از استعمال دوا بلکه از تدبیر نیز رعایت آن کنند و ایضاً اگر تپ در ابتدا
بود فقط سد دفع تسکین اندک بهر تپ در ابتدا استعمال نمایند و مثل ملطفات استعمال نکنند که آنها شدید التسدید و القبض اند بعد و در تبرید آنچه

کسر لهیب تپ بیشتر نماید استعمال نمایند پس در انتها مستفرغات بعمل آرند و درین هنگام باستعمال ملینات باک نیست بعد ازان در انحطاط آنچه حفظ قوت نماید
کنند استعمال کنند سوم قانون اختیار ترکیب دوا و این قانون منقسم میشود باقسام ثلثه تقدیر وزن او مثل آنکه شربت تام از قرنفل برای تسخین معده یک مثقال ست و از سقمونیا
برای اسهال دو دانگ و از غاریقون یک درم و از تخم حنظل چهار دانگ وغیر آن و ثانی قانون تقدیر درجه حرارت و برودت او مثل آنکه این مزاج فلان بیک درجه بارد است و آن
حار در درجه واحد مناسب او بود و مثل آنکه این حرارت محتاج بدوای مبرد در درجه ثانی است و این مبرد در درجه ثالث است وغیر آن مثلا اگر دوای مطلوب یافته نشود
وضعیف تر یا قوی تر ازان یابند مقدار او زیاده یا کم بحسب مقتضای حد من نمایند یا بجای آن تقدیر ترکیب از هر دو وجه یعنی تقدیر وزن او و تقدیر کیفیت درجه او
مجموع بر سبیل تحدس مناسب نمایند یعنی سرعت حرکت فکریه که از کثرت مزاولت اعمال بهمرسانیده حاصل میشود و ازین راه دریافته میگردد و کمی از مقدار و حس این کار گاهی
بسبب تغیر وقت مرض زیاده میشود و چنانچه تقدیر ترکیب دوا بسبب قرب و بعد زمان انتها مختلف میگردد و پس مرض ضعیف را لا محاله دوای ضعیف کفایت کند و
قوی مقتضی تقوی تر بود و ضعف مرض بسکون و قلت اعراض او و قوت مرض باشدت و کثرت اعراض او شناخته میشود و درین امر از اشیا یکه موافقت و ملایمت
و منافرت آن و دلالت کند و این دو قسم است جنس مثل ذکورت و انوثت و سن و عادت و فصل و بلد و صناعت و قوت و سحنه و حال ها و تدبیر سابق
و اکثر اینها مذکور شده و [illegible] و بعض اگر مرض مختص بوقتی بود [illegible] بحال بدن [illegible] باشد و تقویت طبیعت عضو منتقض [illegible] و معرفت چهار
امر است که مزاج عضو و خلقت او و وضع او و قوت او بود اما معرفت مزاج عضو پس احتیاج بمعرفت او بهر آنست که چون مزاج طبیعی او و مزاج
مرضی او معلوم شد بعد ازین دریافت گردد که آن چه قدر از مزاج طبعی او بدر شده پس بمقدار چیزیکه بران وارد کنند دریافته شود و مثالش اینست که اگر مزاج اول
صحیح بارد بود و مرض حار بدانند که از مزاج او بعد کثیر شده پس احتیاج به تبرید کثیر باشد و اگر هر دو حار باشند دران تبرید اندک کفایت کند لیکن اینقدر بدانند
که مرض مخالف بمزاج صحی محتاج بسوی تبرید قوی تر از مرض موافق وقتی باشد که چون هر دو در مرتبه واحد باشند و اما معرفت خلقت عضو پس مثل شکل
و مجاری و اوعیه و ماهیت سطوح اعضا در ملامست و خشونت از نظر دریافته دران تامل نمایند چه باختلاف آنها اکثر اوقات تدبیر مختلف بود و مثل آنکه
بدانند که بعضی اعضا در خلقت خود سهل المنافذ اند و در داخل و خارج او موضع خالی است مثل شش که آنرا از داخل تجاویف شعب قصبه ریه است و [illegible]
متفرق دران و از خارج تجویف صدر پس فضول بدوای ضعیف معتدل ازان مندفع شوند بسبب وسعت مسام او و سهولت نفوذ دوا بسوی باطن او و بعضی ازان
سهل المنافذ نیستند پس محتاج بدوای قوی باشند و همچنین بعضی متخلخل اند مثل ریه و بعضی متکاثف مثل کلیه و متخلخل را دوای لطیف کافی باشد و اگر چه آن را موضع
خالی از داخل نباشد بهر آنکه نفوذ دوا بسوی باطن او و اندفاع فضول ازان بسوی خارج او سهل بود و کثیف محتاج بسوی دوای قوی باشد و اگر چه او را
موضع خالی بود و اکثر اعضا که بدوای قوی احتیاج دارد آنست که آنرا تجویف نه از داخل و خارج و نه از یکطرف و نه فضا باشد [illegible] بود و مثل عصب
و ست و یا تبعه ازان [illegible] که آنرا تجویف از جانب واحد باشد از داخل مثل [illegible] دست و پاست و از خارج مثل اعصاب که در تجویف شکم [illegible]
است و بعد آن آنچه آنرا فضا از هر دو جانب بود لیکن متکاثف کثیف بود مثل گرده که آنرا فضای شکم از خارج و فضائی در داخل اوست و درین احتیاج بدوای
قوی در درجه وسطی باشد پس ازان آنچه آنرا تجویف از هر دو جانب بود و آن تجویف باشد مثل ریه که تداوی این باودیه ضعیفه کنند و بدانند نوعیکه تجویف و تخلخل
مسام هر دو سبب برای سهولت وصول اثر دوا بسوی عضو است همچنین آن هر دو سبب است بنابر سرعت قبول او برای فضول و بهر اندفاع او ازان نیز
و اما معرفت وضع عضو اینست که وضع مقتضی موضع یا مشارکت است پس موضع یا قریب از منفذ دوا مثل معده یا بعید مثل گرده یا متوسط مثل جگر باشد
و مشارکت با عضو دیگر بود و معرفت او لابد است بهر آنکه تقدیر کمیت دوا مختلف میشود باختلاف هر دو و انتفاع بوضع عضو از جهت علم مشارکت [illegible]
ست [illegible] انتفاع بوضع از علم موضع بقرب و بعد بهر اختیار جانب جذب دوا [illegible] ماده مرض بسهولت بسوی عضو مشارک از جانب مناسب [illegible]
انیست که چون ماده در [illegible] باشد استفراغ آن به بول کنند و اگر در [illegible] باشد استفراغ آن باسهال نمایند بهر آنکه حدبه کبد مشارک اعضا به بول
و قعر آن بمشارک [illegible] است و اما انتفاع بوضع عضو از جهت علم موضع عضو یکه اراده مداوات او کنند از سه وجه بود اول قریب و بعید او ست پس

[illegible]

اگر قریب از منفذ دوا باشند مثل معده ادویه معتدله کفایت کنند یعنی قوت دوا بقدر مقابل مرض بلا زیادت تصرف دران باید تا در فعل افراط نکنند و اگر بعید باشند مثل
ریه یا کلیه محتاج شوند بزیادت در قوت دوا یا باشد بدال او بدوای قوی تر ازان و یا بزیادت در مقدار دوا و یا بخلط او بچیزی که آنرا قبل از جدا شدن قوت او بدان رساند
بهر آنکه قوت ادویه معتدله قبل وصول بسوی آن فاسد گردد پس اگر در قوت آنها زیاده نکنند غرض حاصل نشود و بزیاده کردن در قوت آنها حاجت افتد خصوصا
از ادویه که غذائی باشند بهر آنکه احالهٔ اعضا او را بیشتر بود و این بهر اختلاط بدان باشد و اگر میان قوت دوا و مرض بعد کثیر بود درین هنگام دوا محتاج در تنفیذ
بسوی قوت نافذه باشد پس احتیاج افتد که قوت دوا بیشتر از محتاج الیه بود مثل حال اضمده عرق النسا و امثال آن دوم آنست که معلوم نمایند چیزیرا
که با ادویه مخلوط کردن سزاوار است آن مخالطه در ایصال آنها بسوی عضو سرعت کند چنانچه مدرات با ادویهٔ اعضای بول مخلوط کرده میشود و زعفران با ادویهٔ
قلب و ایضا معلوم نمایند که فعل هر دوا را اختصاص بعضوی نیست و چون آنرا بخورند در بدن متفرق گردد و بعضو مریض چیزی که ازان برسد بسیار اندک بود
پس تاثیر او دران اندک باشد و گاهی او را لازم بود اضرار بباقی اعضا بسبب ورود قوت این دوا بسوی آنها با وجود عدم حاجت بسوی آن پس هرگاه
در صرف آن دوا بسوی آن عضو علیل حیله کنند تا تاثیر او دران اکثر بود و آنرا ضرر بعضوی لزوم نماید و طریق این است که بدان دوا چیزی که از شان او نفوذ بسوی
عضو مریض بود مخلوط سازند پس این هرگاه بسوی آن نافذ شود همراه او دوای دیگر باشد و درین هنگام تاثیر او بیشتر گردد و لهذا زعفران را در قرص کافور استعمال
میکنند با وجود بودن آن شدید الحرارة پس درین وقت تبرید قلب بیشتر گردد بسبب تنفیذ زعفران کافور را بسوی قلب سوم آنست که جهت ایصال
دوا بسوی آن دریافت نمایند مثلاً هرگاه طبیب معلوم کند که قرحه در امعای سفلی ست دوا را بحقنه رساند و اگر دریافت نماید که در امعاء علیاست آنرا
بشرب ایصال کند تا در هر دو صورت ایصال دوا از اقرب طرق باشد و قوت او تا هنگام وصول او بسوی آن عضو باقی ماند و بدانکه بعض اعضا
بعید از منفذی باشند و قریب از دیگری مثل مثانه و رحم پس مشروبات بسوی آن از منفذ بعید برسند و آن دهن ست و ادویه مزروقه از منفذ قریب
برسند و آن سوراخ قضیب و رحم ست و لهذا ادویه مزروقه در ازاله امراض آنها قوی تر باشند و بعضی اعضاست که نفوذ ادویه بسوی آنها از منفذ واحد گاه
قریب شود و گاه بعید و این مثل ریه است که ادویه متناوله گاهی بسوی آن از مری بترشح از مسام غشائی که میان او و میان قصبه ریه است واصل میشود
و این بسیار قریب ست و گاهی از طریق معده بسوی آن میرسد و این چنان باشد که بسوی کبد نافذ شود و بعد ازان بسوی رگ اجوف بعد بسوی
ریه فلهذا بهتر در ادویه صدر و ریه و قصبهٔ او آنست که ادویه بطریق لعوقات یا حبوب استعمال کنند تا مدت در آنها در مری بزمان دراز باشد و آنچه بسوی او
ازان غشا مترشح گردد بیشتر باشد و لهذا ادویه سرفه همچنین ساخته اند و بدانند که گاهی انتفاع بمراعات موضع و مشارکت معاً باشد و این در انجاست
که ماده تمامه بسوی عضو ریخته باشد و یا ماده هنوز در انصباب بود پس اگر هنوز در انصباب بود آنرا جذب کنند از موضع او اعم ازانکه جذب بدوای جاذب
بود و یا بامر دیگر جذاب مثل نهادن ادویه حریفه بر دستها و پایها یا ربط ساقین هنگام توجه ماده بسوی سر بعد مراعات این چهار شرط یکی مخالفت جهت
چنانچه جذب میکنند در قطر عرض از راست بسوی چپ و بالعکس و در قطر طول از فوق بسوی اسفل و بالعکس و در قطر عمق از ظاهر بسوی باطن و بالعکس
و از قدام بسوی خلف و بالعکس تا ماده از جهت انصباب برگردد و این گاهی بخلاف قریب بود مثل نهادن محاجم بر نقره برای جذب مواد از چشم و یا
ببعید مثل بستن ساقین هنگام تصاعد مواد بسوی سر دوم مراعات مشارکت چنانچه حبس حیض بوضع محاجم بر پستان میکنند بنابر جذب بسوی شریک
بهر آنکه میان پستان و رحم مشارکت ست سوم مراعات محاذات در سمت چنانچه در امراض جگر از باسلیق راست فصد می نمایند بنابر آنکه درین جانب ست
و در علل طحال از باسلیق چپ چهارم مراعات تبعید در جذب یا در مجاری تا مجذوب الیه بسیار قریب از مجذوب منه نباشد بهر آنکه چون ازان قریب باشد
این جذب در حقیقت معاون برای حرکت ماده بسوی آن بود و ایضا جذب بسوی عضو بسیار قریب با وجود بودنش مانع از جذب تام عضو مجذوب منه
را سعی حین انصباب مواد بسوی آن میسازد و اما اگر ماده تمامه منصب بود از معرفت مشارکت بدو امر منتفع شوند یا از جهت آنکه از نفس عضو
انزا انگیزند چنانچه فصد رگ زیر زبان در علاج ورم لوزتین و یا بسوی عضو قریب مشارک نقل کنند و ازان بیرون آرند چنانچه فصد صافن در امراض

رهم میکنند و بدانکه چون زمانهٔ انصباب ماده طول کشد و در عضو مستقر گردد نقل او ازان مشکل بود بلکه صواب انیست که از آن عضو خارج کنند واما قبل
ازان نقل بتقریب مشارکت نمایند و برای جذب بسوی خلاف شرائط دیگر نیز هست اول آنکه هرگاه ارادهٔ جذب بسوی خلاف کنند اولا تسکین وجع
عضو مجذوب عنه نمایند تا انجذاب مواد بسوی آن کم شود بهر آنکه وجع جذاب ست پس اگر تسکین نکنند مواد بر عضو تعاقب کنند و فائدهٔ جذب باطل گردد
دوم آنکه نظر کنند تا مجاری ماده بر عضو رئیس نباشد و تضرر آن ضرر عام نگردد مگر آنکه این رئیس بمرور ماده بران متضرر نگردد مثل جگر که گاهی مواد از اعضا بسوی معا
جذب میکنند تا باسهال خارج شود با وجود آنکه عبور او بجگر لازم ست سوم آنکه عضو مجذوب الیه قابل الضرر نباشد بسبب بودن او قوی الحس چهارم آنکه در
بدن امتلای مفرط نبود تا بر عضو مجذوب الیه ماده بسیار منجذب نگردد و تحلیل او ازان مشکل گردد لیکن این وقتی بود که با جذب استفراغ نباشد اما چون با وی
استفراغ باشد ازین ضرر نبود پنجم آنکه عضو مجذوب الیه آمادهٔ اندفاع مادهٔ دیگر بسوی آن نباشد بهر آنکه جذب اعانت بر حصول آن نماید ششم آنکه عضو یکه بسوی
آن ماده مندفع شده مخرج طبعی برای او نباشد یا احداث مخرج برای او ازان ممکن نبود بهر آنکه اگر مخرج طبعی برای او باشد یا احداث مخرج بران ممکن بود مثل فصد
خروج او ازان اولی ست **واما معرفت قوت عضو** وانتفاع ازان از سه طریق بود و قوام عضو نیز درین باب مدخل ست و عمده درین مراعات حال عموم
ضرر و عدم او از استعمال دوا بر عضو ست پس اگر عضو ذکی الحس عصبی باشد ادراک او برای منافی بسیار بود و ادویهٔ قویه کثیر المنافات برای طبیعت مولم
و بدان الم بسیار باید پس ضرر عام بتحلیل ارواح گردد و اگر عضو شریف باشد ضرر ازان بیشتر بود و اگر رئیس باشد تضرر ازان هردو زیاده تر بود طریق اول مراعات
ریاست و مبدئیت ست پس هر عضو که مبدا و رئیس باشد بران تعظیم امر ادویهٔ قویه حتی الامکان ننمایند تا بدن را ضرر عام نگردد و بنا بر بودن اعضای رئیسه
مبادی قوای ضروری در حیات و کثرت منافات دوای قوی آنرا ولذلک از دماغ و جگر آنچه احتیاج استفراغ آن بود آنرا دریکدفعه خارج نکنند و اخراج شدید
البته ننمایند که این بسیار مضر بود و بلکه قاتل بنا بر اختلاط مواد صالح بفاسد و بسبب کثرت خروج ارواح بدان در استفراغ دفعةً و چون مراعات امر در استفراغ
مواد جگر و دماغ واجب شد پس قلب بطریق اولی بود و ایضا تبرید شدید ننمایند تا اطفای حرارت غریزی لازم نشود و این عام ست در اعضا لیکن ضرر در
اعضای رئیسه بیشتر بود و بهر آنکه مبادی ارواح اند و چون با دویهٔ محلله مثل جگر ضماد کنند از ادویهٔ قابضه خوشبو بنا بر حفظ قوت خالی نگذارند تا بجهت قبض ازان تحلیل
مفرط منع کند و بجهت خوشبو تقویت مزاج آن نماید و همچنین در آنچه در شربتهای برای کبد و دل استعمال [illegible] این مراعات قلب ست بعد دماغ پس کبد و طریق دوم
مراعات فعل مشترک هر عضو ست بهر آنکه اگر فعل آن عضو مشترک و عام نفع بدن باشد و اگرچه رئیس نبود مثل معده و ریه و حجاب رعایت قوت او لابد ست و لهذا
در ضمادات با ضعف معده آب سرد و شدید البرودت نمیدهند تا ضعف آن زیاده نگردد و بدانند که استعمال مرخیات صرف بر اعضای رئیسه و آنچه در
مشرف قریب آنها ست از اعضای شریفه خطر شدید بجهت وارد بهر آنکه دوای مرخی عضو را مرض انصباب مواد میکند و جرم او ضعیف و ارواح او را مستعد
تحلیل و فعل او را ضعیف و مهیای عفونت و قبول امراض میگرداند و طریق سوم مراعات ذکاوت حس و کلال آنست پس در اعضای ذکی الحس عصبی واجبست
که از استعمال ادویهٔ ردی الکیفیت سمیه و لذاعه و موذیه مثل متوعات وغیره احتراز نمایند تا قوت آنها بنا بر شدت تضرر آنها بمنافی بسبب ذکاوت حس تحلیل نگردد و دواها
که از استعمال آنها اجتناب کنند سه قسم ست یکی محللات مثل حاشا و مازریون و مانند آن بنا بر اضعاف آنها بتحلیل ارواح دوم مبردات بالقوه مثل افیون و امثال
آن بنا بر اضداد آن ارواح را و اطفای آن حرارت غریزی را سوم آنچه کیفیات مخالف طبیعت عضو آنرا بود مثل زنگار و سفیداب و مس سوخته و مانند آن
بنا بر منافات آنها با امزجهٔ اعضا و ابطال قوای آنها تعلیم تا اینجا اقسام قانون ثالثه که بهر علاج بدو الشیخ الرئیس بیان نموده تمام شد و سوای ازین قوانین دیگر نیز
است که احتیاج بسوی آنها نیز می افتد چنانچه اول اختیار جوهر دوا ست مثلاً ادویهٔ قلب که جوهر آنها شدید المناسبت بجوهر روح باید و چون دو دوا در تعدیل
مزاج مساوی باشند و جوهر یکی ازان هر دو ملایم ببدن باشد و جوهر دیگر منافی ببدن پس استعمال ملایم اوفق ست دوم اعتبار جهت استعمال دوا چنانچه
ادویهٔ قولنج که افضل استعمال او بطریق حقنه است و ادویهٔ ثدیان که افضل استعمال او نوشیدن ست و این بهر آنست که نفوذ او بسوی مرض از اقرب
طریق باید سوم اختیار هیئت دوا چه بعض ادویه است که افضل استعمال آنها بطریق لعوقات بود مثل ادویهٔ سینه و بعضی دیگر ست که افضل استعمال آنها بطریق مشروبات

باشد مثل ادویه مستعمله برای امراض اعضای بعید از معده تا نفوذ آنها بسوی آن بسرعت تر بود و بعضی از آنهاست که افضل استعمال آنها بطریق حبوب بود مثل ادویه مستعمله برای تنقیه سر و غیر آنها چهارم اختیار بودن دوا بطور مفرد یا مرکب بود چه بعضی امراض ست که ادویه آنها مرکب باید مثل حصات که ادویه مفرده دران باغراض مقصوده علاج آن کم کفایت کند و بعضی از انست که ادویه آنها مفرد باید مثل ادویه امراض مزاجی پنجم اختیار بودن دوا نو یا کهنه است چه بعض ادویه ست که استعمال او بعد گذشتن مدتی بران جائز بود مثل ادویه که دران افیون داخل شود چون تریاق و بعض دیگر آنست که نو بهتر بود مثل قرص کافور و بعضی از انست که چون کهنه شوند قوت آنها قوی گردد مثل شراب فرنتا

ذکر قوانین که رعایت آنها در امر علاج واجب ست

بدانکه بقول شیخ الرئیس امراضی که دران خطر بود و تا چهر واجب در امر علاج یا تخفیف دران از فوت قوت امن نباشد پس واجبست که دران اولا ابتدا العلاج قوی نمایند و حاصل این کلام آنست که اگر مرض عظیم باشد و خوف بود که قوت زمانه مقدبه و فا نکند بسبب عظم نفس مرض یا ضعف قوت یا کثرت ماده یا هیجان او یا منابست بدن و مزاج بمرض یا استعداد در اخلاط بدن باستحاله ماده مرض یا اقتضای هوا و فصل و غیره برای شدت مرض پس می باید که امر بسوی طبیعت موکل نگردانند و رعایت تدریج از علاج ضعیف بسوی علاج قوی نکنند بلکه ابتدا العلاج قوی نمایند بهر آنکه وقت با آن و فا نکند و این هنگامے ست که قوت بسیار ضعیف نباشد بحویکه بانقاسات احتمال علاج قوی نکند چنانکه او عادت ست و امراضیکه دران خطر نبود و از فوت شدن قوت خوف نباشد بسوی قوی تر تدریج نمایند اگر از خفیف تر غنا حاصل نشود و مراد ازین تخفیف برطبع ست باستعمال اشیای خفیفه غیر قویه بهر آنکه ادویه قویه اکثر منافی طبیعت مانند و درین هنگام واجب ست که دوای قویتر استعمال نکنند مگر وقتیکه دوای ضعیف ترغنی نکند که درین حالت دران تدریج بقوی نمایند تا آنکه منتهی شود بحدی که وفا بغرض نماید لیکن این وقتی بعمل آرند که مرض مهیاج نباشد بهر آنکه دران هنگام سزاوار ست که ادویه قویه استعمال کنند و اگرچه ماده نضج نیافته باشد و فائده تدریج بسوی علاج قوی مثل فصد و داغ و شگاف و اسهال و غیره آنست که طبیعت منزعج نگردد که این لامحاله تحریک قوی غیر مالوف ست پس امر دران عظیم گردد و خصوصا چون مشغول بمرض باشد قانون نشاید که از صواب بگریزند اگر تاثیرا و بدیر باشد و بر غلط قیام نمایند اگر ضرر او ظاهر نشود و تاخیر تاثیر صواب گاهی بسبب مانعی باشد مثل ملاقات ببدن غیر مستعد بهر انفعال یا عدم طول ملاقات او ببدن تا زمانیکه درمثل او اثر ظاهر شود و همچنین حال در غلط باشد و معرفت علاج صواب باوجود تاخیر تاثیر او و معرفت علاج غلط بعدم ظهور ضرر او از قیاس که بران دلالت کند یا از تجربه که از علاج مثل او مستفاد شده باشد حاصل شود و بسا باشد که جاهل درجائی تدبیری کند که آنرا در مقامات دیگر نافع یافته و آن درینجا مناسب نبود پس تا وقتیکه ضرر او ظاهر نگردد از ان باز نماند قانون واجب نیست که باوجود بودن تدبیر صواب بر یک علاج بدوای واحد و ایضا بر جنس واحد از علاج قیام نمایند بلکه تبدیل ادویه کنند بهر آنکه بعضی ابدان را خاصیت در تاثر و عدم تاثر از بعض ادویه میباشد پس جائز ست که تاخیر ظهور نفع بسبب مثل این امر باشد درین صورت انتقال از دوائی بدوای دیگر واجب بود و ایضا دوای واحد مالوف ببدن میگردد و از شی مالوف بدن منفعل نمیشود و تاثیر او کم میگردد و اما بعض تدابیر مالوفه مثل فصد و اسهال و غیره گاهی نفع بسیار کند و مثال انتقال از علاجی بعلاج دیگر در مرض واحد انیست که مثلا علاج مرض بلغمی جائز ست که بتحلیل بلغم بود و یا باذابت پس ادرار و بانضاج پس اسهال و هرگاه محلل استعمال نمایند و اثر نفع ظاهر نگردد باذابت پس ادرار یا بانضاج پس اسهال انتقال کنند قانون استعداد انفعال گاهی مختلف میباشد نسبت بابدان و اعضا پس هر بدن بلکه هر عضو را بلکه بدن واحد و عضو واحد را در وقتی غیر وقت دیگر خاصیت در انفعال از دوائی بغیر دوای دیگر بود یا بسبب عادت هوا برای او در وقتی بنابر موافق بودنش کیفیت را غیر وقت دیگر و یا بسبب امر دیگر از داخل و مثال اول انیست که ابدان متخلخل واسع المسام بالیدن روغنها زیاده از مفرحات تقویت یابند و مثال دوم آنست که دماغ بعضی زیاده از زنجبیل گرم شود و مثال سوم انیست که بعض ابدان بروغن گل در تابستان و در هوائی گرم شوند در زمستان و در پیری بدان سردی یابند و مثال چهارم آنست که معده حار در شباب بقرص کافور نفع یابد و در شیخوخت بدان ضرر یابد بلکه بدانچه قلیل البرد آن باشد مثل قرص زرشک منتفع گردد قانون هرگاه مرض مشکل گردد باید که بر مرض و بر طبیعت بگذارند و باستعمال دوا مسهل و غیره استعجال نکنند بهر آنکه طبیعت یا غالب شود و مرض را مقهور گرداند و یا مغلوب شود و مرض ظاهر گردد و این بنابر آنست که آن هر دو دفاع مشغول

قانون از قوانین آنچہ ضد او واجب بود دانست کہ معالجات قویہ در فصول قویہ از اسہال قوی و داغ و شگافتن و قی کردن در گرما و سرما تا ممکن بود ترک نمایند
تا قوت را با اجتماع امور خارج از اعتدال کہ آن مرض و علاج قوی و افراط کیفیت فصل ست ضعیف نگردانند بہر آنکہ قوت در گرما ضعیف میگردد و درین ہنگام
اگر بدوای قوی علاج کنند گاہے بسقوط قوت مودی گردد و در سرما مواد عاصی غلیظ میشود و دوای قوی چون متمکن بدفع آن نباشد متوجہ بسوی مواد
رقیق گردد و ضرر عظیم ازان حاصل شود و ہمچنین داغ و شگافتن در گرمی و سردی قوی بد بر صحت یابد و مراد بعلاجات قویہ ہمین امور مزعج طبیعت محلل ارواح
ست نہ مطلق معالجات قویہ چہ استعمال اشیای قوی البرد مثل شیرہ تخم خرفہ و کاسنی و مغز تخم ہیدانہ و ماست در گرما محمود بود و تدبیر قوی التسخین مثل استعمال
کمونی و فلافلی وغیرہ در سرما نافع باشد قانون امور یکہ در علاج او احتیاج بنظر دقیق بود دانست کہ در یک مرض و استحقاق متضاد جمع شوند مثلاً مرض مستحق
تبرید باشد و سبب او مستحق تسخین بود مثل تپ کہ مقتضی تبرید ست برای اطفای حرارت او و سدہ کہ سبب تپ باشد مقتضی تسخین ست بنا بر تفتیح او و یا بالعکس
این باشد چنانچہ ہرگاہ قلب و معدہ ہر دو حار باشد و ازان ہر دو بخار بسیار بسوی سر صعود کند و منعقد شدہ مادہ زکام و نوازل گردد پس سبب
مستدعی تبرید باشد یعنے تبرید قلب و معدہ و مرض یعنے زکام و نزلہ مستدعی تسخین بود بہر تحلیل مادہ او و کذلک آنکہ مرض و عرض جمع شوند و مرض مستحق
تسخین باشد و عرض او مستحق تبرید بود مثل قولنج و وجع او کہ مادہ قولنج مقتضی تسخین و تقطیع ست و شدت وجع او مقتضی تبرید و تخدیر و یا بالعکس این
باشد چنانچہ در تپ صفراویہ محرقہ کہ دران دست و پا سرد گردد مرض مستدعی تبرید بود و عرض یعنے سردی اطراف مستدعی گذاشتن آن در آب گرم
بلکہ مالیدن بروغنہای گرم پس درین صورتہا طبیب محتاج بنظر دقیق ست تا معلوم نماید کہ علاج اولی ست یا ترک آن و با وجود علاج کدام ازان ہر دو اہم
و اولی بعلاج است و با وجود اولویت او چگونہ علاج و رعایت ضد می باید کرد قانون ہر امتلا و ہر سوء مزاج را علاج بالضد از استفراغ و مقابلہ کردہ نمیشود
بلکہ بسیار باشد کہ حسن تدبیر یعنے تصرف در امور ضروریہ کفایت امر مہم ازان ہر دو می نماید مثلاً در امتلا تقلیل طعام و در سوء مزاج مثلاً حار ترک چیزیکہ آنرا
زیادہ کند و استعمال اشیای بارد معتدلہ قلیلہ قانون ہرگاہ چند امراض در شخص واحد جمع شوند طبیب را واجب ست کہ بمعالجہ مرضے ابتدا کند کہ بدان
یکے ازین سہ خواص مخصوص باشد یکی آنکہ مرض دوم بدون صحت آن زائل نشود مثل ورم و قرحہ چون ہر دو مجتمع شوند باید کہ اولاً علاج ورم نماید تا سوء مزاج
کہ ہمراہ اوست زائل گردد و ممکن نیست کہ قرحہ با وجود سوء مزاج صحت یابد بہر آنکہ بغذای ملحم ملتحم میگردد و با وجود سوء مزاج مصاحب ورم التحام متعسر شود
بنا بر آنکہ طبیعت را از اصلاح غذا و فعل او مانع بود دوم آنکہ یک مرض سبب مرض دوم باشد مثل آنکہ ہرگاہ سدہ و تپ عارض شود باید کہ اولاً معالجہ
سدہ کنند بعدہ علاج تپ نمایند و از تپ خوف نکنند اگر در تفتیح سدہ بسوی چیزیکہ دران قدرے تسخین باشد حاجت افتد بہر آنکہ سدہ درینجا اگرچہ سبب
تپ ست لیکن آن نیز مرض فی نفسہ است پس سزاوار آنست کہ اول علاج سدہ نمایند پس علاج تپ و سدہ مانع از تنفس و ترویح و معین حفظ سوء
تپ ست فلہذا زوال تپ بدون زوال سدہ ممتنع ست و تپ عفنی مختلف می باشد بحسب مادہ بہر آنکہ مادہ مثلاً گاہے بلغمی و گاہے صفراوی بود و علاج
تپ بلغمی مقصور بر مضادت مرض تنہا نیست بلکہ برین و بر مضادت سبب او نیز و در صفراوی مرض کہ آن حمی ست و سبب کہ آن صفرا ست درین امر مطابق
اند کہ آن ہر دو حار اند و دفع آنہا بدوای بارد بود بخلاف بلغمی کہ علاج دران گاہے بحسب تپ باشد و گاہے بحسب مادہ مرض کہ آن بلغم ست و کذلک سدہ
موجب تپ کہ علاج دران مختلف می باشد پس باعتبار تپ بمبردات باید و باعتبار سدہ بمفتحات نہ مبردات بہر آنکہ مفتحات تپ را فائدہ میکند بازالۂ آن
سدہ را و اما مبردات سدہ را نفع نمیکنند بلکہ دران و در عفونت بل در تپ می افزاید و معالجہ سل یعنے قرحہ بمجففات کنند و از تپ خوف نکنند بہر آنکہ
محال ست کہ تپ زائل شود و سبب او باقی باشد و علاج سبب او تجفیف ست و آن مضر تپ ست بہر آنکہ مجفف در حدت تپ و حرارت
آن می افزاید سوم آنکہ یکے ازان ہر دو شدید الاہتمام باشد یعنے حاد تر بود و منتہای آن قریب تر و خوف اتلاف دران بیشتر باشد چنانچہ ہرگاہ سوناخس
و فالج مجتمع شوند علاج سوناخس بتلطیفہ و فصد کنند و بفالج التفات ننمایند بہر آنکہ تپ مرض حاد ست و فالج مرض مزمن کہ درین خوف از فوران خلط
نیست و ہمچنانچہ استسقا ہرگاہ مقارن تپ باشد بمعالجہ تپ مشغول شوند و تقدیم این بر علاج استسقا بہر آنست کہ آن حار ست و جہ ہر کہ [illegible]

بگداز دو در استسقا افزاید و مثل خفقان و ضعف جگر چون هر دو مجتمع شوند پس ادویهٔ معدنیه مفرحه نافع خفقان مضر جگر اند بهر آنکه بسبب غلظ و تحجر بیت
خود در کبد بچسپد و در مجاری آن هنگام مرور خود بایستد و در ضعف و اذیت او بیفزاید و در مثل این صورت باید که طبیب رعایت اهم در معالجه نماید و جانب مرض
دیگر نیز اهمال نکند قانون چون مرض و عرض مجتمع گردد بعلاج مرض ابتدا کنند که عرض بتبعیت آن زائل گردد مگر آنکه عرض غالب و شدید النکایت باشد
و از آن خوف کنند که قوت را تحلیل و ضعیف کند درین صورت بمعالجهٔ این مشغول شوند و اگرچه در مرض بیفزاید مثل غشی چون مقارن تپ باشد که در مثل این
وقت محتاج بدادن دوای مقوی و مفرح روح مثل خمر و امثال آن از مسخنات میشوند که درین هنگام قصد عرض کنند و بمرض التفات ننمایند چنانچه مخدرات
در قولنج شدید الوجع چون صعب شود برای تسکین عرض که آن وجع ست میخورانند و اگرچه این مضر ست بنفس قولنج که آن مرض ست بسبب تبرید مخدرات
موجب زیادت سبب او و همچنین گاهی تاخیر فصد واجب بسبب ضعف معده یا اسهال متقدم یا غثیان فی الحال میکنند بنا بر آنکه ضعف
معده و ضعف اسهال متقدم از فصد مضاعف شوند و گاهی در آن تاخیر نمیکنند و فصد مینمایند و قصد سبب یعنی خون باستیفا نمیکنند چنانچه در مرض
تشنج امتلائی قصد اخراج همه خلط نمی نمایند بلکه چیزی از آن میگذارند که حرکت تشنجی آنرا تحلیل کند بهر آنکه رطوبات غریزی تحلیل نگردد و نوع دوم آن یعنی
تشنج یبسی که از آن شدید الخطر ست حاصل نشود قانون بقول مسیحی آنچه علاج کرده میشود از ابدان آن احوال مرض ست نه اعراض که لاحق احوال گردد
بهر آنکه احوال اعضای بدن چون کما ینبغی جاری باشد افعال او نیز بر مجرای طبعی جاری خواهد بود و هرگاه بغیر ما ینبغی جاری بود حال او بخلاف این خواهد بود
زیرا که احوال طبعی از اعضا اسباب افعال ست و نسبت حال بدن که آن مرض بود بسوی فعل که آن را آفت از آن رسد نسبت سبب بسوی آنست که فرق
میان هر دو آنست که مرض نباشد مگر با فعالی که آنرا ضرر رسد و افعال که آنرا ضرر رسد نباشد الا با مرض و اما سبب مرض نباشد مگر با مرض و اما مرض گاهی باشد
و سبب او زائل شده باشد و لهذا می باید که اعتنا بسبب مرض نمایند که بزوال او مرض و عرض زائل میگردد و اگر سبب موجود نباشد بمرض اعتنا فرمایند که بزوال او
عرض زائل شود و جائز نیست که عرض با وجود فقدان مرض موجود بود تا عنایت بعرض بدون مرض کرده شود و گاهی در بعض اوقات اعتنا بعرض کرده میشود نه
بهر آنکه مرض بزوال او زائل خواهد شد بلکه بنا بر آنکه آنرا نکایت در بدن چنان باشد که تا زوال مرض مهلت ندهد یا مرض دیگر پیدا کند پس عنایت بازالهٔ عرض از وجهی
و بمرض از وجه دیگر باشد و گاهی امر مرض ترک کرده میشود و صرف عنایت بسوی عرض میکنند اگر نکایت عرض شدیدتر باشد و گاهی در ازالهٔ او قمع عادیت و تهییج
استعمال می نمایند که آن در مرض زیاده میکند و این وقتی ست که زیادت مرض سلیم تر از ترک عرض بر حالش بود و پس قمع او نمایند تا از نکایهٔ او امن گردد بعده
عود بمرض نمایند و تلافی عملی که کرده باشند باید کرد قانون بقول حکیم ممدوح معالجهٔ امراض بفاعل حقیقی که آن طبیعت مغیرهٔ مرض ست تمام میشود و آنرا دائم
مجاهده با مرض ست و مرض بدان سبب باقی نمی ماند که طبیعت مجاهده نمیکند و ازالهٔ او نمیخواهد بلکه طبیعت از آن عاجز میگردد با وجود دوام مجاهده و دوا آلهٔ طبیعت
ست که بدان تقویت می یابد و اعانت و استعانت بدان میکند و آنرا در ازالهٔ مرض استعمال می نماید و دوا بدون حسن استعمال او فائده نمیکند
و طبیب خادم ست مثل معین طبیعت را که دوا و غیر آن را از داخل و خارج کما ینبغی در وقت و مقدار قریب او میرساند بعده آنرا حاضر میکند آنچه سزاوار ست
و تقویت بدان می یابد حاضر میکند آنرا آنچه استعانت بدان در دفع مرض نماید و لهذا طبیعت گاهی ازالهٔ امراض کثیره بدون دوا و طبیب مینماید و طبیب
و دوا بر ازالهٔ مرض قادر نباشند هرگاه قوت ضعیف و طبیعت عاجز گردد و باید که در هر مرضیکه ارادهٔ علاج آن باشد این اشیا طلب نماید بعده اقدام
بر مباشرت علاج او کنند قانون بقراط گوید که طبیب را تا معرفت مرض و تشخیص علت ثبوت نپیوندد بعلاج دست نبرد و بعد از تحقیق بیماری هر یکی
از امراض بقصد آن معالجه فرماید و اول مزاج مریض را دریابد که آنگاه سن او و غذائیکه اندر حال صحت بوی عادت کرده و آنچه از ریاضت و آسودگی با آن
معتاد بوده و صنعت و بلاد و مولد و حال والدین وی اندر صحت و سقم و مناسب ترین اشیا هر یکی را آب و هوای بلاد خویش و مجاورت آن چیزی ست که
بوی خو گرفته باشد و از اینجاست که اهل بحر و سکان بطائح را هرگاه استعمال بر اغذیهٔ لطیفهٔ طیبه و آبهای شیرین سبک باز آرند لامحاله از تندرستی بیرون
برده باشند و چون بخوردن ماهی و خرما و آشامیدن آبهای متغیر و بدبوی بر گردانند یکی از اسباب ازالهٔ مرض بوده باشد و از اینجا که مزاج بیمار در غایت حرج

حرارت باشد باردی قوی البرد علاج کنند و تقلیل الحرارت را تقلیل البرودت و عکس هر دو را بالعکس و چون یک مرض به طائفه از مردم عام گردد به فساد مزاج هوا آن موضع استدلال نموده باخراج فضول از بدن و استعمال اغذیه جید الکیموس و تبدیل هوا معالجه فرمایند و بیمار را بزجر و توبیخ هرگز نرنجانند و اموریکه او را در غم و فرح مفرط اندازد موقوف دارند و یا دار سخت او را از خواب بیدار نسازند و بغضب نیاورند مگر مسبوتان را و هوای خانه بضد مرض مبدل سازند و اگر بعضی اغذیه مخالفه را سخت آرزو کند اندکی از آن بدهند و اگر دوای سود مند را کراهت کند موقوف دارند

علاج امراض تابع سوء مزاج

اگر بلا ماده باشد تبدیل مزاج نمایند فقط و اگر با ماده بود تنقیه کنند پس گاهی صرف تنقیه بغیر احتیاج تدبیر دیگر کفایت کند اگر سوء مزاج از آن باقی نماند بسبب تمکن مزاج صحیح سابق و گاهی تنقیه کفایت نکند اگر سوء مزاج بعد تنقیه و تمکن مزاج باقی ماند بلکه محتاج بسوی تبدیل مزاج بعد فراغ از تنقیه بود و این تقسیم علاج باعتبار بودن سوء مزاج سازج و مادی ست و اما معالجات امراض سوء مزاج باعتبار حصول بالتمام پانه بر سه قسم ست یکی آنکه سوء مزاج مستحکم بود یعنی حصول او کامل باشد و علاجش بالضد علی الاطلاق ست و این را مداوات مطلقه نامند و مثال این معالجه عفونت تپ ربع بتریاق ست و نوشیدن آب سرد در تپ غب خالص بهر تطفیه حرارت او دوم آنکه در حد کون باشد یعنی چیزی حاصل شود و چیزی در مسلک حصول باقی بود خواه حاصل کم باشد چنانچه در اوائل تزاید مرض یا اکثر بود چنانچه در اواخر آن و اصلاحش مداوات بالضد ست از برای آنچه حاصل شده مع تقدم بالحفظ بنابر آنکه در مسلک حصول ست بهر منع سبب مبقی مرض یا موجد مابقی از آن از ورود و مثال این تنقیه در ربع بخریق و در غب بسقمونیا ست چون بدین منع ابتدای نوبت که واقع خواهد شد اراده کنند و هر دو اصلاح را و التقدم بالحفظ تنقیه و غیره را عام ست و گاهی تدبیر واحد میان هر دو جامع بود و مثل قی بالغ متواتر در تپ بلغمی که مستوقد عفونت او معده باشد سوم آنکه اراده کون نماید و در علاج این منع سبب فقط احتیاج افتد بهر آنکه هنوز حاصل نشده تا محتاج بضد گردد و لهذا این را التقدم بالحفظ نامند و مثال این تنقیه مستعد حمی ربع بسبب غلبه سودا بخریق ست و بهر حمی غب بسبب غلبه صفرا بسقمونیا و این نوع بعلامات و عادات شناخته میشود چنانچه هرگاه خون بواسیر بند شود معلوم گردد که آن سبب ضعف جگر ست و چنانچه هرگاه بعروض صداع از مسخنات معتاد باشد بعده حرارت هوا آنرا برسد یا مسخن استعمال نماید دریافت شود که آنرا استعداد عارض گردد و چون بر طبیب مشکل گردد که امی از امراض که آیا سبب او حرارت ست یا برودت چنانچه تپ بلغمی کهنه لنقه یا تپ دق مشتبه میگردد و چنانچه نزله و زکام مشتبه میشود که آن از حرارت دماغ ست یا از کثرت بلغم و سردی مزاج و اراده کند که تجربه نماید تا سبب او ظاهر گردد پس تجربه بدوای مفرط الکیفیت نکند بهر آنکه کیفیت آن بطبیعت مرض اگر موافق افتد اعانت بالغ مرض نماید و شر زیاده گردد و بعد تجربه نظر تام نماید و بر تاثیریکه بالعرض باشد مغرور نگردد بهر آنکه دوا گاهی حار بود و بالعرض تبرید کند و بالعکس مثلاً هرگاه افیون استعمال نماید و آن نزله را منع کند پس یقین نکند که نزله از حرارت ست بسبب بارد بودن افیون چه باشد که منع آن بسبب بند کردن او حرارت را بود و بدانکه مدت تبرید و تسخین برابر ست چنانچه مزاج حار عارض از حرارت هوا که در مدت معینه ازاله او ممکن ست همچنین مزاج بارد عارض از برودت هوا ممکن ست ازاله آن درین مدت لیکن خطر در تبرید بیشتر ست بهر آنکه حرارت صدیق طبیعت ست و برودت منافی آن و حیات و نظر در ترطیب و تجفیف برابر ست بهر آنکه خطر در ترطیب از اغمار حرارت غریزی و اطفای آن همچنان ست که در تجفیف از تحلیل ماده آن و افنای آن چون هر دو مساوی باشند لیکن مدت ترطیب اطول ست یعنی پیدا کردن رطوبت در بدن خشک محتاج بمدت دراز تر ست از مدت احداث جفاف در بدن رطب و این بسبب کثرت ورود محللات بر بدن ست و حفظ هر واحد از رطوبت و یبوست بتقویت اسباب او میگردد و تبدل بتقویت اسباب ضد آن میشود و حرارت قوی میگردد باسبابیکه در کلیات مذکور ست و ایضاً منفشات که آن نقص فضول و امتلا و تفتیح سدد ست بعده بدانچه حفظ او نماید و آن رطوبت معتدله است بهر آنکه اگر آن رطوبت ناقص شود حرارت ضعیف گردد بسبب نقصان ماده آن و اگر زیاده شود حرارت بانغمار و احتقان ضعیف گردد و برودت قوی میشود بتقویت اسباب او و تحقین حرارت بسبب کثرت رطوبت و باسبابیکه تحلیل رطوبت افراط کند و آن یبوست بالذات و حرارت بالعرض یعنی بواسطه یبوست ست و معالجه فرط حرارت ناشی از سدد به تفتیح سدد نمایند و باید که از تبرید مفرط اجتناب کنند تا در تجمید سدد و نیفزاید بسبب تجمید

قوانین استفراغ مواد

بدانکه انسان محتاج باستفراغ صناعی بسبب کثرت اجتماع فضول در بدن او ست بهر آنکه قرب مزاج او از اعتدال و بعد مزاج غذای او از ان واجب میکند
که غذای او بانهضامات مختلفه منهضم شود و در هر هضم از ان فضله جدا گردد تا آنرا استعداد مرتبه بعد اخری برای بودن جزو بدن او حاصل شود بخلاف نباتات
و سائر حیوانات و بدانکه گاهی طبیعت در استفراغ بعض فضول بسوی معین محتاج نمیباشد چنانچه در دفع او فضول معتاد الدفع را بسیار در حال صحت مشاهده
میشود و گاهی محتاج میگردد بسوی معین و معاون که آن معین دوا باشد یا حرکت یا گرسنگی و مانند آن و این وقتی باشد که طبیعت از دفع او ضعیف گردد
یا از جهت عصیان فضول از اندفاع بسبب قوام آن چنانچه غلیظ بسیار یا لزج بسیار باشد و درین وقت انضاج و تعدیل قوام او باید کرد و بعده دفع آن کنند
یا از خود بدفع طبیعت مندفع گردد و یا از جهت ضعف طبیعت از دفع و اگرچه عصیان ماده نباشد و درین هنگام باید که تقویت طبیعت نمایند تا بر دفع باقی آن
قادر گردد و یا تغیر آن فضول چنانچه ادویه معفنه [illegible] استعمال کنند و متعفن گردد و پس طبیعت آن را دفع کند و یا عادت بامور مخرج فضول مثل ادویه ملینه و مسهله
و مقیئه و معرقه و مدره و امثال آن خواه این طبیعت را اخذ کند یا نه و اموریکه اعتبار آنها قبل شروع در استفراغ واجب است تا صواب حکم در استفراغ بدان شناخته
شود ده امر است و آن امتلا و قوت و مزاج و اعراض ملائم و ردی و سحنه و سن و فصل و حال هوای بلد و عادت استفراغ و صناعت بود و پس اگر این
ضد جهت دلالت مقتضی استفراغ باشد از استفراغ منع کنند امتلا اگر در بدن نباشد خلا بود و آن مانع استفراغ است و اگر امتلای اخلاط و زیادتی آنها
بر تناسب طبعی دریابند استفراغ خون کنند و اگر غلبه یک خلط دریابند استفراغ آن خلط غالب بمخرج آن نمایند و اما قوت اگر ضعیف باشد از استفراغ
منع کنند تا ضعف مفرط نگردد و مرض مستولی شود و تبدیل مزاج او بدانچه مضاد او باشد باید کرد و بعد حصول قوت استفراغ نمایند مگر آنکه ضرر ترک استفراغ
شدید تر از ضرر ضعف باشد و ماده هائج یا بسیار بود خوف ضعف نکنند و این در ضعف قوت حس و حرکت است چنانچه [illegible] در اواخر [illegible] مسهلات
و غشی بعد فصد و مسهل عارض شود و ظاهر است که حس و حرکت باطل یا بسیار ضعیف میشوند در غشی و این تشنج و غشی سریع الزوال است با مسهل تدبیر [illegible]
تدارک امر خطیر باشد اگر واقع شود و این در ضعف تسبیح قوتها بود و پس در هر صورت استفراغ اختیار نمایند و تدارک ضعف قوتها کنند و اگر قوت قوی باشد و
احتیاج اسهال یا فصد بود توقف دران نکنند و اگر متوسط در ضعف و قوت باشد استفراغ متوسط نمایند و اما مزاج اگر حار یابس یا بارد رطب علی الحرارة
یعنی بسیار بارد یا بارد یابس یا ضعیف بود منع کنند از استفراغ بهر آنکه با هر واحد از ینها رطوبات غذائیه کم باشد و استفراغ در تقلیل آن بیفزاید و اگر مزاج حار رطب
باشد دران رخصت شدید است خصوصاً اگر رطوبت وافر تر بود و مزاج حار رطب کثیر التولید برای خون و رطوبات دیگر است لاسیما اگر از سن نمو تجاوز کرده باشد پس
هرگاه فضول و رطوبات از بدن او کم کنند عود او بسوی اعتدال بسرعت ممکن بود و اما اعراض ملائم و ردی پس ملائم مثل آنکه هرگاه اراده اسهال صناعی
کنند آنرا پیش از ان اسهال صناعی یا طبعی عارض نشده باشد چه اسهال بر اسهال خطر دارد لیکن گاهی بسوی اسهال بطریق عصر یا ازلاق در اسهالات [illegible] گردد
چون ماده متشرب غائص در عضو باشد یا ثقل در امعا محتبس بود و اعراض ردی مثل استعداد ذرب و تشنج مانع از استفراغ است بهر آنکه استفراغ در ذرب اندازد
و در تشنج می افزاید و اما سحنه پس افراط لاغری و نحافت آنرا منع کند بجهت خوف از تحلل قوت و قلت رطوبت و لهذا در تدبیر ضعیف نحیف که صفرا در خون
او بسیار باشد مدارات و ترک استفراغ واجب است و اغذیه که خون جید مائل ببرودت و رطوبت پیدا کند تجویز نمایند که گاهی از ین مزاج خلط او اصلاح یابد و اصلاح
مزاج خلط مغنی از استفراغ است و گاهی قوی گردد بنحویکه متحمل استفراغات شود و کذلک بر استفراغ انسانی که عادت او کم خوردن طعام باشد تا از استفراغ او
رنگکاری بود اقدام ننمایند و فربهی مفرط نیز مانع استفراغ است بخوف استیلای برودت اگر فربهی از کثرت شحم و سمین باشد و یا بخوف ضغطه لحم عروق را و انطباق
آنها به تمام آنها از رطوبات و اختناق حرارت یا عصر فضول بسوی احشا اگر سمن از کثرت لحم باشد و اما سن قاصر از تمام نشو و متجاوز بحد ذبول هر دو
منع استفراغ کنند و مراد بکمال نشو آنست که در آن زیادت در بدن ظهور بین کنند و استفراغ بنا بر بردن نصیب نمو یعنی رطوبت از بدن قصر نمو نماید و هر قدر که
قصور از تمام نشو د بیشتر بود استفراغ مکروه تر باشد و در ذبول بسبب قلت رطوبت و حرارت و غلبه یبس و برودت دران سن استفراغ آنرا زیاده کند و اما فصل

اگر بسیار گرم یا بسیار سرد باشد مانع از استفراغ بود بهر آنکه در وقت بسیار گرم رطوبات تحلیل پذیرد و ارواح و قوی ضعیف گردد و در بارد بسیار رطوبات
جامد قلیل المقدار بود و در ربیع و خریف بدن احتمال استفراغات و تناول ادویهٔ قویه می نماید از آنچه در شتا بسبب تحمل آن نمی شود و از استفراغ مفرط در هر حال
حذر کنند و خصوصاً در حال شدت حرارت تا اعراض ردیه پیدا نکنند و استفراغ خون کثیر در حر شدید مورث غشی صعب می گردد و در برد شدید افعال طبعی از آن
خفیف نمی شود مگر آنکه بدن بهر حال متحمل استفراغ در برد زیاده می باشد از آنچه در حر بود و اما حال هوای بلد پس در بلد جنوبی بسیار حار استفراغ حرام بود بهر آنکه
تحلیل ارواح و ضعف قوی تمامی نماید و اکثر مسهلات حار اند و اجتماع دو حرارت غیر متحمل بود و ایضاً آفت در آن [illegible] بیشتر می باشد و استفراغ محلل ارواح
و قوی ست و ایضاً حرارت خارجی جاذب ماده بسوی خارج کند و دوا جاذب آن بسوی داخل نماید پس مجاذبه قوی افتد و عمل دوا باطل گردد و بلد شمالی
بسیار بارد ایضاً منع از آن کند بهر آنکه مسام در آن متکاثف بود و اخلاط مستعصی و اما عادت استفراغ پس قلت عادت از آن منع کند و این بنا بر معتاد بودن
طبیعت او بدفع رطوبات بدن او از جهات دیگر باشد و ایضاً چون معتاد بدان نباشد گاهی غثیان و غشی افتد بهر آنکه این امر خلاف عادت بود و اما صناعت
پس اگر کثیر الاستفراغ مثل خدمت حمام و [illegible] باشد از آن منع کند و بالجمله هر صناعت متعب منع از استفراغ نماید بهر آنکه مقتضی قلت رطوبات بود و باید دانست
که در هر استفراغ رعایت این امور خمسه مقصود باشد یکی استفراغ چیزی که استفراغ او واجب بود تا تنقیهٔ بدن از آن کرده شود و لا محاله عقب او راحت
حاصل شود بسبب زوال موذی و دفع چیزی که ثقل بر طبیعت آرد مگر آنکه عقب او ماندگی [illegible] بسبب مرور مواد بران عارض گردد یا ثوران حرارت [illegible]
بسبب اندفاع رطوبات غامرهٔ آن سیما چون استفراغ از مواد بارد رطب کنند و سیما چون با دویهٔ حاره نمایند و تشنگی حادث شود و در آن هنگام از شربت آب سرد
منع کنند و یا هیجان دیگر که ادویهٔ مسهله را لازم بود مثل سحج اسهال امعا و لذع و ارتشاح آن را بسبب مرور خلط حاد صفراوی بران هر دو و هر گاه چیزی از این امور بعد
استفراغ اتفاق افتد گمان نباید کرد که این استفراغ نافع و صواب نباشد چه آن اگرچه نافع باشد نفع او در ابتدای حال بعد استفراغ بنا بر عروض عوارض مذکوره
محسوس نشود بلکه گاهی فی الحال قبل احساس راحت موذی بر زوال این عارض گردد و بعده چون عارض زوال پذیرد راحت تابع استفراغ محسوس شود و درین هنگام
منافع استفراغ ظاهر گردد دوم رعایت جهت میل او نماید تا از آن جهت استفراغ آن کرده شود بهر آنکه این سهل تر باشد و طبیعت را کلفت کمتر آرد چنانچه اگر در این
را غثیان باشد دلالت بر میل ماده بسوی فوق نماید پس ماده او بقی اخراج نمایند و اگر مغص باشد بر میلان ماده بسوی اسفل دلالت کند باسهال اخراج نمایند و بقراط
گوید که علاج مادهٔ سر بغرغره و علاج مادهٔ معده بقی و علاج مادهٔ امعا بحقنه و علاج مادهٔ عروق بفصد و علاج در جلد بعرق نمایند و این بهر آنست که طبیعت در بدن [illegible]
و غایت امر طبیب آنست که اقتدای آن نماید پس هر گاه طبیعت ماده جمع کند و بهر اندفاع بجز جهتی میلان آن نماید پس مخالفت فعل او نکند و این وقتی ست که از
خالص فعل طبیعت باشد غیر از آنکه از استیلای مرض باشد مثل توجه صفرا بسوی دماغ در حمیات صفراوی که درین هنگام مثل حقنهٔ لینه بسوی اسفل مائل گردانند و تقویت
دماغ نمایند تا اختلاط عقل عارض نگردد و نزله چون میل به سینه کند بسوی بینی مثل تسعیط و تعطیس متوجه گردانند برعایت ریه بنا بر شرافت آن سوم رعایت عضو مخرج
از جانب میل چیزی که استفراغ او واجب بود مثل باسلیق ایمن برای امراض جگر نه قیفال ایمن بهر آنکه این هر دو اگرچه در اتصال بجگر مشترک اند لیکن باسلیق ایمن در
تنازه جگر است و باسلیق ایسر محاذی جگر نیست پس اگر در مثل این خطا کنند و اخراج ماده از غیر او نمایند گاهی ضرر آرد بهر آنکه خونی که مادهٔ مرض نیست خارج شود
و قوت بدان ضعیف گردد و پس مرض مستولی شود و مادهٔ مرض با دفع حرکت کند و واجب است که عضو مخرج خسیس تر از مستفرغ عنه باشد تا ماده بسوی اشرف
میل نکند و ایضاً واجب است که مخرج ماده طبعی باشد مثل منفذهای بول برای حدبهٔ کبد و امعا برای تقعیر او و گاهی عضوی که از آن مواد دفع کننده عضوی باشد که اندفاع
از طریق آن واجب بود و لیکن این امر مشروط باشد که از آن خوف [illegible] و اختلاط بران کرده شود مثل امعا یا مقعده که چون مواد مجتمعه در تقعیر کبد از آن مندفع شود [illegible]
[illegible] بفصد [illegible] که از آن مواد بران ضرر باید پس باسهال دفع نکنند و مائل گردانیدن او بسوی غیر آن که او اصوب باشد احتیاج افتد مثلاً [illegible]
دفع مواد [illegible] بسوی آن عضو [illegible] مرض کرده شود مثل آنکه از چشم بسوی حلق مندفع شود که گاهی از آن خوف خناق بود پس
باید که همه مواد از چشم بسوی آن دفع نکنند مثلاً [illegible] و بلکه در مثل این [illegible] نمایند [illegible] بسیار [illegible] بفصد [illegible] باسهال

دفع سازند و گاهی طبیعت مثل این فعل کند و از غیر جهت عادت بنا بر صیانت آن عضو هنگام ضعف او استفراغ نماید چنانچه این وقت بحرانات بسیار اتفاق
افتد و از آن مرض کنده و مریض را شفا دهد و گاهی طبیعت استفراغ آن کند از جانب بعید متقابل که با آن اشکال باقی ماند مثل آنکه از سر بسوی مقعد یا بسوی ساق
و قدم مندفع گردد و پس در حقیقت معلوم نشود که آن از جمله دماغ است یا از بطن و احشا و درین وقت باید که تدبیر دماغ او نکنند تا آنکه نقا و عدم نقاء [illegible]
یا بعض دریافت نگردد و چهارم وقت استفراغ او جالینوس گفته که در امراض مزمنه انتظار نضج کنند و قبل استفراغ و بعد نضج واجب است که ملطفات [illegible]
مثل ماء الزوفا و جاشا و بزور بنوشانند تا ماده بهر اندفاع آماده گردد و در امراض حاده انتظار نضج مطلقاً نکنند بهر آنکه غرض از انتظار نضج ترقیق قوام ماده است
و ماده مرض حار رقیق بود و پس حاجت با انتظار نضج در آن نباشد و این قول ضعیف است بهر آنکه غرض از نضج ترقیق قوام ماده نیست بلکه تعدیل او ست و حق
آنست که شیخ الرئیس ذکر کرده و آن اینست که در امراض حاده نیز انتظار نضج صواب تر باشد اگر ماده ساکن بود و اما اگر متحرک باشد مبادرت باستفراغ آن اولی
است بهر آنکه ضرر حرکت او بیشتر از ضرر استفراغ او قبل نضج او ست و خصوصاً چون اخلاط رقیق باشد و سیما چون در تجاویف عروق غیر مداخل اعضا [illegible] بود که
حرکت او درین هنگام قوی تر باشد و اندفاع او نیز سهل تر بود و اما هرگاه اخلاط محصور در عضو واحد باشد البته حرکت ندهند تا آنکه نضج یابد و آنرا قوام معتدل
حاصل شود بهر آنکه اگر غلیظ لزج باشد اخراج او مشکل گردد و آن ظاهر است و همچنین اگر رقیق بود بنا بر آنکه مداخل خلل عضو باشد و در آن [illegible] نضج غلیظ
آنست که رقیق شود تا اعتدال یابد و نضج رقیق آن باشد که غلیظ گردد تا معتدل شود و کذلک چون امن ثبات قوت تا وقت نضج نباشد استفراغ آن کنند
قبل نضج بعد احتیاط از معرفت رقت و غلظ او و پس اگر مواد غلیظ عاصی بر نضج بود یا رقیق منتشر در جرم عضو باشد استفراغ آن نکنند بلکه توکیل امر بطبیعت
نمایند و اگر رقیق غیر منتشر یا معتدل بود استفراغ آن کنند و اگر مواد [illegible] غلیظ باشد تحریک او جائز نبود الا بعد ترقیق بهر آنکه قبل ازین تحریک اسهال [illegible]
نشود و سبب عصیان او از اندفاع و استدلال بر غلظ او از تقدم تخمهای سابقه و درد مجدد [illegible] و حدوث اورام در شکم باید کرد و ایضاً شیخ در مقامی
دیگر می نویسد که اگر مرض کثیر المادة هائج باشد در ابتدا استفراغ کنند و انتظار نضج نکنند بنا بر خوف دفع ماده بسوی مواضعی که تحمل آن نکنند لهذا بقراط گفته
که استفراغ در امراض حاده بسیار چون هائج باشند در روز اول استعمال نمایند که تاخیر او مؤدی بهلاکت میشود و اگر مرض معتدل در ماده باشد انضاج ماده نموده بعده
استفراغ آن کنند بهر آنکه اگر در ابتدای امر استفراغ این نمایند ماده لطیف مستفرغ شود و غلیظ باقی ماند پس نضج او متعسر گردد و در اکثر بهلاکت انجامد و از واجبات
امری که رعایت او در حال جواز استفراغ قبل نضج مع رعایت شرائط کنند حال منافذ است که منسد نباشند بلکه رعایت این در هر استفراغ واجب است بهر آنکه منافذ
چون منسد باشند نفوذ مواد مستفرغه از آن ممکن نبود لهذا قبل اسهال تقدم تلیین طبیعت و اخراج ثفل یابس که در امعا بود واجب است و ملطفات و مفتحات بنا بر ازاله
آنکه از سدد در عروق توقع بود استعمال نمایند و رعایت این امر از مواد غلیظ اولی است بهر آنکه مواد رقیق گاهی در منافذ منسده نفوذ میکنند سیما هرگاه سدد ناقص
بود و مواد غلیظ چنین نیست و بعد رعایت این همه شرائط مذکور در جواز استفراغ قبل نضج یعنی آنکه ماده متحرک باشد و محصور در عضوی نبود و قوت را ثبات تا وقت
نضج نباشد و آن رقیق باشد و منافذ منسد نباشد اسهال قبل نضج نمایند و ماده لزج و غلیظ و رقیق نافذ در جوهر عضو بعید الاستفراغ بسهولت دفع است و
از تعدیل قوام او لابد است خواه در مرض مزمن یا حاد باشد و در همه امراض مزمنه نضج واجب بود و لاسیما چون ماده مرض خلطی غلیظ بوده باشد قبل از نضج ماده
بمسهل دست نبرند و قصد اذابت اخلاط غلیظ و تحلیل آن بدوای سخت گرم نکنند و ایضاً واجب است انتظار نضج چون اراده استیصال ماده بالکلیه باستفراغ تام
بدون تنقیص او برای تخفیف طبیعت [illegible] و این نیز مشروط بشرائط است مثل آنکه مرض هیجان کثیر التغیر والتقلب نباشد که از انصباب ماده به بعض اعضای شریفه
خوف باشد و این در مواد غلیظ نباشد و ماده ردی نبود که از آن خوف فساد مزاج از تاخیر دفع بود و ماده در انصباب بسوی عضو شریف نباشد و قوت
بسیار ضعیف نبود فی نفسه یا از کثرت ماده که بر آن از سقوط و تاخر دفع امن نباشد و بالجمله هر استفراغ که از آن مقصود استیصال ماده بتمامه نباشد بلکه کم کردن
آن بهر تخفیف طبیعت بود اطبا بر جواز استعمال او قبل نضج در جمیع امراض متفق اند و این بهر تقویت طبیعت بر ماده باقی است و اگر مقصود استیصال [illegible]
بتمامه باشد پس اگر شرائط جواز استفراغ قبل نضج که مذکور شد با آن مقترن گردد استفراغ قبل نضج واجب بود و اگر شرائط مذکوره با آن مقترن [illegible]

نگردد پس اگر مرض مزمن باشد اطبا بر وجوب انتظار نضج دران اتفاق دارند و اگر حاد باشد بر اصل جواز استفراغ دران قبل نضج مع اختلاف ایشان در رجحان یکی از دو طرف نیز اتفاق دارند پنجم تقدیر چیزیکه استفراغ آن کرده شود و مراد ازین آنست که بقدر معتدل باشد بهر آنکه اندک ازان مغنی نباشد و بسیار ازان قوت را ضعیف کند و این از نظر در قوت و از نظر در ماده و از نظر در اعراض متخلف بعد استفراغ حاصل شود و باید دانست که استفراغ ماده و قلع آن از موضع او بر دو وجه بود یکی بجذب بسوی خلاف بعید دوم بجذب بطرف خلاف قریب و بهترین اوقات جذب آنست که در بدن امتلا نبود و مواد متوجه بسوی مجذوب الیه نباشد بهر آنکه اگر در بدن امتلا بود پس هرگاه جذب ماده از موضعی بسوی دیگر کنند در مجذوب الیه مواد بسیار مجتمع شود و مواد دیگر بسوی مجذوب عنه منجذب گردد و سرعت انصباب مواد شود و فائده جذب ظاهر نشود و اگر مواد متوجه بطرف مجذوب الیه باشد فائده جذب باقی نماند بلکه شر زیاده گردد و مثال استفراغ بجذب قریب و بعید انست که مثلا مردی را از اعلای دهن او خون بسیار سیلان کند یا زنی را سیلان خون بواسیر افراط کند پس طبیب اگر استفراغ با ماله خون بسوی خلاف قریب کند درین صورت اماله او در اول بسوی بینی برعاف آوردن واجب بود و در ثانی بسوی رحم بادرار حیض و اگر اراده جذب بسوی خلاف بعید نماید استفراغ خون در اول از عروق و مواضع اسفل بدن کند و در ثانی از عروق و مواضع اعلی بدن نماید و خلاف بعید تنها معد در قطرین نشاید بلکه در قطر واحد که آن قطر بعیدتر بود هم باید بهر آنکه اکثر مشارکات در اعضای قطر واحد بود سوای تنها معد در قطرین پس هرگاه ماده در اعالی از یمین باشد جذب بسوی اسافل از یسار کنند زیراکه بعد درو دو قطر بود بلکه یا بسوی اسافل از یمین نفسه نمایند و آن واجب تر است بهر آنکه میل ماده بسوی اسافل بود و بعد در قطر واحد العید باشد یا بسوی یسار از عالی کنند بهر آنکه بعد در قطر اقرب باشد و اگر اعتبار بعد منکب از منکب بود بعید ازان باشد و این کمتر بعد مخالف بعید است پس آنچه بعید او کمتر ازین قدر باشد آن در مخالف قریب داخل است و جائز است استفراغ ازان چون استفراغ از مخالف قریب تجاوز کند چنانچه فصد سر را و حجامت موضع محاجم بر نقره در استفراغ مواد منصبه بسوی چشم جائز است و حال او مثل حال هر دو جانب سر در قرب است پس هرگاه ماده در یمین راس باشد اماله بسوی اسافل کنند نه بسوی یسار راس بهر آنکه بعد میان یمین راس و یسار او اندک است پس جذب بسوی خلاف بعید نباشد بلکه درین هنگام در استفراغ از مخالف قریب داخل بود و چون اراده جذب ماده بسوی بعید کنند اولا تسکین وجع موضعی که دران ماده باشد باید کرد تا مزاحمت او بجذب کم گردد بهر آنکه وجع جذاب است پس میان دو جذب مقاومت واقع شود و چون نشاط مجذوب اطاعت جذب نکند تا بعضو یکه اراده جذب بسوی آن باشد بسبب درد جذب آن سختی نکند چه گاهی سختی آنرا حرکت دهد و رقیق کند و منجذب نشود و سریع المیل بسوی موضع وجع گردد و گاهی جذب مواد بسبب استفراغ آن کفایت کند اگر غرض منع توجه مواد بسوی عضو سوای استفراغ آن باشد پس نفس جذب منع توجه او بسوی عضو کند و اگرچه آنرا خارج نکنند و ازان بدون استفراغ غرض حاصل شود و درین صورت بر مثل بستن اعضای متقابل یا کشیدن شاخهای بلا شرط یا نهادن ادویه محمره مثل خردل و سداب و صمغ آن و رتیانا و قلقطار و غیره و یا بجایه آنچه مولم بود اقتصار کنند بهر آنکه وجع و ثوران حرارت می نماید و حرارت جذاب است و باید دانست که سهل ترین مواد بهر استفراغ ابعد مواد یکه بعیده باشد آنست که در عروق بود بنا بر سهولت وصول اثر دوا بسوی آن و بهر سهولت خروج مواد ازان ابعد ازان آنچه در اعضا بود بنا بر احتیاج در هر دو امر مذکور بسوی مرور در عروق حقیقه و حاجت بسوی دوای قوی تر ازان و اخراج مواد مفاصل صعب است بنا بر رد و غلظ و تحجر و قلت اتصال افواه عروق بدان معه لک در استفراغ آن لا بد است باوی از خروج غیر آن بهر آنکه چون دوا مواد بعید عاصی را دفع کند مواد مطیع که در راه او واقع است باو منفع گردد و ضرر اندفاع مواد که دفع او واجب نبود ظاهر است و کسی که از بدن او اخلاط و رطوبات با استفراغ صناعی اخراج نمایند و بدن او محتاج تعویض رطوبات باشد واجب است که مبادرت بسوی تناول اغذیه بسیار و حمام نکند بهر آنکه طبیعت بنا بر اشتیاق خود بسوی غذا بسبب قلت رطوبات بدن غذای غیر منهضم نماید چه غذای کثیر برای انهضام محتاج بمدت طویل است و کذا غذای خام پس قبل انهضام بسوی عروق منجذب گردد و دران فساد آورد و این حکم در استفراغ طبعی نیز جاری است بلکه اگرچه سبب مثل ضعف حاصل از استفراغ یا لذت غذا یا تکلیف غیر تکثیر غذا واجب کند باید که اندک اندک و بتدریج باشد تا طبیعت دران کما ینبغی تصرف نماید و در بدن نیک منهضم داخل شود و امن از ضرر آن گردد و فقد استفراغ خاص است

برای مجموع اخلاط زائد بالسویه یعنی بنسبتی که میان آنها در بدن ست و استفراغ خاص بخلط غیر خون که بعض آن در کمیت زیاده شود یا در کیفیت فاسد
گردد آن استفراغ غیر فصد ست و هر استفراغ که افراط کنند در اکثر تپ پیدا کند بنا بر کثرت حرکات روح بسبب کثرت رطوبات مندفعه و احتداد ارواح
بسبب قلت رطوبات و این حمی یوم بود بسبب تعلق آن بروح و بیشتر بسوی دق مؤدی گردد خصوصاً اگر غلطی در علاج آن بمنع غذا واقع شود حتی که
آن را جفاف اعضا عارض گردد و کسی را که انقطاع استفراغ معتاد مرضی پیدا کند پس معاودت آن استفراغ آنرا شفا دهد در اکثر بنا بر زوال سبب و اکثر
بهر آن گفته شد که اگر آن مرض متمکن شود بزوال سبب اول زائل نگردد بلکه گاهی محتاج بتدبیر زائد شود مثلاً هر گاه انقطاع چرک گوش و مخاط بینی سدر
حادث کند پس اگر آن هر دو عود کنند سدر از ان زائل شود و بدانند که ابقای بقیه ماده که احتیاج باستفراغ آن باشد در ضرر کمتر ست از استقصا در
استفراغ و بلوغ بدان تا آنکه قوت را ضعیف کند و هر گاه قوت ضعیف شود تدارک آن متعذر گردد و گاهی بدق انجامد اگر منع غذا کنند و بقیه ماده را
اکثر طبیعت بغیر دوای دیگر تحلیل کند و ما دام که خلط از جنسی باشد که استفراغ او سزاوار بود و مریض احتمال آن کند پس خوف از افراط در استفراغ نکنند که آن
افراط نیست بلکه گاهی احتیاج افتد بسوی استفراغ تا آنکه بغشی انجامد چون اخلاط بسیار بود و معذلک متوجه بسوی بعض مخانق باشد استفراغ تا غشی کنند
حتی که راه ماده برای اندفاع خالی شود و خلاصی حاصل گردد چنانچه در تپ سونوخس فصد کنند تا آنکه بحد غشی رسد و کسی که قوت او غیر قوی بود و ماده اخلاط
او ردی کثیر باشد استفراغ او اندک اندک کنند تا قوت او باستفراغ کثیر دفعةً ضعیف نگردد و همچنین هر گاه ماده شدید الالزاق یا شدید الاختلاط بخون باشد در هر دو
صورت اگر چه قوت قوی باشد ممکن نیست که بیک دفعه استفراغ کنند بهر آنکه در صورت اول در اکثر بیکدفعه خلط منقلع نشود و اگر شود و او قوی باشد احتیاج
بتکرار استفراغ و اندفاع اندک اندک و انضاج ما بقی بتفرق افتد تا آنکه مندفع گردد و در صورت ثانی طبیعت متمسک بدان بود بسبب شدت تمسک
آن بخون و لذلک بدو استفراغ نگردد پس خلط شدید الاختلاط بسهولت مندفع نشود و تفریق در استفراغ واجب گردد چنانچه در عرق النساء
در اوجاع مفاصل مزمنه و در سرطان بسبب ماده متلجیه آنها و در جرب مزمن و دمامل مزمن بسبب شدت اختلاط ماده آنها بخون و بدانکه فرق
میان اسهال و قی و فصد در اخراج ماده انست که اسهال جذب مواد از فوق میکند بهر آنکه رطوبات بثقل طبعی خود از اعالی بسوی جهت جذب مسهل میل
می نماید و قلع از تحت میکند بنا بر غلبه قوت ادویه مسهله پس اکثر مواد بنا بر ثقل خود برای انجذاب بسوی اعالی محتاج نمی باشد و آن مناسب برای
هر دو جذب مخالف و موافق ست یعنی بنا بر جذب مواد بسوی خلاف جهت میل او چنانچه هر گاه مواد در اسافل باشد مناسب جذب مخالف ست و بنا بر
جذب مواد بسوی جهتی که ماده بسوی آن مائل ست چنانچه هر گاه در اعالی باشد مناسب جذب موافق ست و ایضاً بعد استقرار مواد بغیر آنکه او را میل
بجهتی از هر دو جهت علو و سفل باشد مناسب ست چنانچه او برای دفع مواد اوجاع ورک مزمنه مناسب بود پس هر گاه مواد مستقره از تحت باشد یعنی
در اسافل که آن مخالف جهت جذب مسهل ست مسهل آنرا جذب کند بلا قلع بسوی خلاف جهت میل او باین طور که مثلاً اگر ماده در عروق باشد آنرا
بسوی جگر مائل سازد پس جذب از تحت باشد بعده از ان بسوی امعا دفع کند و قلع آن نیز کند بدون جذب بسوی خلاف جهت میل او چنانچه هر گاه
در غیر عروق باشد مثل مفصل زانو مثلاً پس جذب از اسافل نباشد مگر مخالف و این بهر قوت قوة جاذبه بود و قی جذب و قلع بعکس مسهل کند یعنی جذب
از تحت و قلع از فوق نماید و اگر چه قلع این از فوق اندک بود و حال فصد مختلف باشد یعنی گاهی از فوق جذب کند و از تحت قلع نماید و گاهی از تحت جذب
کند و از فوق قلع نماید بحسب مواضع که از ان خون گرفته شود و قلیل ترین مردم از روی حاجت بسوی استفراغ کسی ست که جید الغذا جید الهضم باشد بهر آنکه از
فضول غذائی آن شیء معتد به باقی نمی ماند تا محتاج بسوی استفراغ باشد بنا بر قلت رطوبات وزان و ایضاً صاحبان بلاد حاره قلیل الحاجت بسوی استفراغ
باشند بسبب کثرت تحلل در ابدان ایشان اکنون بدانکه طریق مسهل و حقنه و قی و فصد و حجامت و زلو بطور مفصول مستقلاً در کتب کلیات بتفصیل مسطور ست از آنجا
ملاحظه نمایند و در ینجا نبذی از طریق تعدیل و تنقیه اخلاط چهارگانه که در جمیع امراض مادی معمول مؤلف ست و اکثر بکار می آید تعلیم می آید طریق علاج امراض دموی
بهر تنقیه فصد یا حجامت یا زلو بکار برند و حجامت قبل از دو سالگی روا نداشته اند و در زلو همین اعتبار ست لیکن در هند صبیان را بعد چهل روز

از تولد از سال زلو میکنند و جذب زلو از حجامت قوی بود و فصد بعد از دوازده سالگی و نزد بعضی بعد از چهارده سالگی تا آخر عمر جایز است و حجامت در تاریخ شانزدهم
و هفدهم ماه بهتر بود و فصد وقتی که قمر ناقص النور باشد مناسب بود و اگر ضرورت باشد در هر حال و هر وقت فصد و حجامت بکار برند مگر در روز بحران نکنند و حامله
و حائضه و قولنجی و فربه و لاغر بسیار را فصد نکنند و کسی که در فصد غشی کند پیش از فصد قی باید کرد و صفراوی مزاج را پیش از فصد شربت انار و سیب و بلغمی مزاج
را گلقند و مربای به مناسب بود و یا حکم فصد بر نهار کنند که ازین تدبیر هم غشی نمیکند و فصد سر و تنقیه خون از ما فوق گردن میکند و باسلیق از ما تحت گردن و هفت اندام
از تمام بدن و حبل الذراع حکم سر رو دارد و ابطی حکم باسلیق و اسلیم دست راست علل جگر را و چپ امراض طحال را نافع بود و باید که ابتدا از فصد اسلیم دست [illegible] کنند
وارند و فصد عرق النسا جهت دوالی و عرق النسا و نقرس و فصد صافن از برای ادرار حیض و منافع عرق النسا و از برای امالهٔ ماده باسفل و فصد مابض
که در باطن گوزانوست در ادرار حیض و امراض مقعد از صافن قوی تر بود و فصد چهار رگ برای قلاع و قروح و بثور دهن و فصد رگ زیر زبان که در باطن ذقن
است برای خناق و اورام لوزتین کنند و حجامت تنقیه از نفس عضو میکند و ضرر آن باعضای رئیسه نمیرسد و جوهر روح را کم استفراغ میکند و حجامت بر ساقین
قائم مقام صافن بود و حجامت بر نقره یعنی مغاک پس سر خلیفه اکحل است و حجامت اخدعین خلیفه باسلیق است و حجامت [illegible]
از جهت [illegible] دیگر و برای تحلیل ریاح و تسکین درد نیز نافع بود و ادویه معدله خون که در حالت جوش خون و عفونت آن بکار آید مثل کاسنی و کاهو و کشنیز [illegible]
و آب لیمو و سکنجبین و شربت عناب و شربت صندل و شربت انگور و مانند آن است هر چه سرد و خشک باشد و آنچه [illegible] صفرا [illegible]
علامت صفرا شریک بود و کف زرد بالای خون باشد مسهل صفرا دهند و خصوص هلیله زرد و شربت عناب و آب [illegible]
و اگر از آمیختن رطوبت بلغمی خون رقیق گردد و آثار غلبهٔ بلغم نیز باشد و رنگ خون سفیدی زند مسهل بلغم دهند خصوص هلیله کابلی [illegible]
ریحان و پرسیاوشان و مانند آن هر چه خشک مائل بگرمی باشد مناسب بود و مالیدن بدن و ریاضت انسب و اگر خون غلیظ گردد [illegible] سکنجبین
و آب آلو و آب بادیان و شاهتره دهند پس اگر آثار سودا ظاهر شود و رنگ خون مائل بسیاهی باشد مسهل سودا دهند و اگر غلظ خون از آمیختن بلغم
بود و آثار بلغم نیز یافته شود مسهل بلغم دهند و برای تقطیع بلغم شربتها انسب طریق علاج امراض صفراوی بعد تنقیه [illegible]
عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ تخم خطمی شاهتره تخم کاسنی نیلوفر هر یک هفت ماشه گل [illegible] عناب آلو بخارا هر یک پنج دانه شب در آب گرم
ترکنند صباح مالیده صاف نموده گلقند یا خمیره بنفشه دو توله دران مالیده باز صاف نموده بنوشند [illegible] چون نضج ظاهر شود در ایام
مسهل مغز فلوس هفت توله ترنجبین تمر هندی گلقند هر یک چهار توله شیره مغز بادام [illegible] در منضج افزوده تنقیه کنند و این مسهل [illegible] و اگر در روز
مسهل تشنگی شود عرق عنب الثعلب عرق کاسنی اندک اندک بنوشند و غذا وقت دو پهر [illegible] بخورند و مسهل [illegible]
بلکه درمیان هر دو روز تبرید [illegible] شربت بنفشه دو توله اسپغول [illegible] پاشیده دهند و اگر این مسهل قی شود [illegible]
گلقند ترنجبین تمر هندی در عرقیات مالیده صاف نموده شیره مغز بادام بالای آن [illegible] بنوشند و اگر مسهل [illegible]
اعانت کنند و یا شربت [illegible] چهار توله در آب [illegible] و از ترنجبین [illegible]
درم [illegible] ساخته بردارند و بروز خوردن این مسهل خواب نشاید کرد [illegible] که در مسهل عادت [illegible] باشد [illegible]
کنند تا معده پاک شود و در روز مسهل اول اندک مقویات معده مانند شربت انار تناول کنند و ادویه معدل صفرا مثل لعاب اسپغول و بهدانه و شیره تخم خرفه
و شیره تخم کاسنی و شیره تخم خیارین است و هر چه بارد رطب باشد و نقوع کشنیز با نبات نافع و صندل سفید بگلاب سوده [illegible] حرارت [illegible] و آب
کاسنی سبز [illegible] با نبات [illegible] اثر تمام وارد [illegible] تنقیه خون [illegible] دران [illegible] تخم کاهو شیره [illegible]
و کافور [illegible] تمام معدل صفرا است و از ادویه مرکبه قرص طباشیر کافوری و شربت [illegible] و غیره است
طریق علاج امراض بلغمی بعد تنقیه این منضج گرم بیخ کاسنی بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ اذخر بادیان هر واحد [illegible] هر یک هفت ماشه اصل السوس

مقشر نیکوفته پنج ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد پنج عدد اسطوخودوس هفت ماشه شب در آب ترکنند وصباح جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی چهار توله دران مالیده
باز صاف کرده بدهند تا هفت روز وبعده تربد سفید مجوف خراشیده پنج ماشه غاریقون دو ماشه سنای مکی یک توله در منضج افزوده مغز فلوس هفت توله شکر
سرخ چهار توله مع گلقند مالیده صاف نموده روغن بید انجیر یک توله داخل کرده تنقیه کنند واین مسهل گرم ست وبجای آب عرق بادیان نیمگرم بدهند و
اگر مسهل عمل نکند مصطگی رومی سه ماشه سائیده شکر سفید مساوی آمیخته همراه عرق مذکور یا آب نیمگرم بخورانند وغذا روز مسهل وقت دو پهر آب نخود گوشت ودو وقت
سه پهر کهچڑی موٹھ بدهند. وروز دوم مسهل گلقند دو توله در عرق بادیان شش هفت توله مالیده صاف نموده تخم ریحان چهار ماشه اضافه نموده بنوشانند واگر دادن
حب ایارج منظور باشد بعد از دو مسهل یا دو سه روز نضج ماده منضج گرم نموده یک توله حب مذکور بروغن بادام یا بروغن گاو چرب کرده بورق لقمه پیچیده دو پهر
گهڑی شب باقی مانده همراه آب گرم فرو برند وبران خواب کنند ووقت صبح منضج گرم که دران اجزای مسهل گرم سوای مغز فلوس وروغن بید انجیر باشد بنوشند
وبجای آب وغذا آنچه در روز مسهل مذکور مید هند بدهند وروز دوم بدستور گلقند وعرق بادیان وتخم ریحان بخورند وباز بدستور حب دهند وبعد سه مسهل
حب یک مسهل گرم مع مغز فلوس وروغن بید انجیر بدهند وبعد از مسهل پیش از آنکه در عمل شروع کند خواب کردن معین عمل ست بشرطیکه مسهل قوی بود
والا مبطل یا مضعف عمل بود وبعد از شروع در عمل هرگز خواب نشاید کرد خواه مسهل قوی بود خواه ضعیف وادویه معدله بلغم مثل بادیان انیسون اصل السوس
برنجاسف مویز منقی قاقله زیره دارچینی سنبل الطیب ست ومانند آن هرچه گرم وخشک باشد وتخم کشوث در اخراج بلغم عفن که اندر عروق باشد مخصوص ست وهرگاه بلغم
عفونت پذیرد وباتپ باشد دوای بسیار حار ندهند وادویه صفرا حسب حاجت با ادویه بلغم آمیزند وازادویه مرکبه معدله بلغم معجون فلاسفه ومعجون سیر ودوالمسک
حار وجوارش جالینوس ست بشرطیکه تپ نباشد واگر با تپ بود قرص گل وقرص غافث با سکنجبین بزوری معتدل وحار وگلقند وشربت بزوری معتدل وحار دهند
واز منضج ومسهل گرم نیز ادویه شدید الحرارت موقوف نمایند ومثل بنفشه وخطمی وشکاعی وبادآورد افزایند وبجای روغن بید انجیر شیره مغز بادام یا روغن آن
داخل کنند **طریق علاج امراض سوداوی** بهر تنقیه اول این منضج سوداوی دهند سپستان یازده دانه عناب پنج دانه گاوزبان بادرنجبویه اصل السوس
هریک چهار ماشه بسپایه وشان پنج ماشه بادیان شاهتره اسطوخودوس هریک هفت ماشه جوشانیده بدستور گلقند یا ترنجبین دو توله داخل کرده بنوشانند
ودر سودا که از احتراق خلطی حادث شود وبعضی از علامات آن خلط که از احتراق آن سودا حادث شده نیز باشد پس در منضج ومسهل آن ادویه مخصوصه آن خلط نیز
باید آمیخت مثلا در سودای دموی وصفراوی ادویه دموی یا ادویه منضجه صفرا افزایند واگر حدت وحرارت احتراق زیاده باشد نضج ماده صرف از منضج صفرا نمایند
پس هرگاه نبض عریض وملایم شود وقاروره کدر وغلیظ گردد ورنگ آن از سفیدی بسیاهی زند قصب الذریره اسطوخودوس بسفائج فستقی هریک نه
ماشه افسنتین هلیلجات ثلثه از هریک شش ماشه سنای مکی افتیمون در پارچه صره بسته هریک نه ماشه غاریقون دو ماشه در مسهل بارد زیاده نموده تنقیه
کنند ودر سودای صفراوی تبرید وتسکین زیاده باید نمود واگر بعد دو مسهل تنقیه بحب افتیمون بطریق حب ایارج کنند انسب بود ودر امراض سوداوی
فیمابین هر مسهل استعمال منضجات مناسب ودر سودای سوداوی وبلغمی آلو بخارا پنج دانه گل گاوزبان پنج ماشه گل سرخ تخم کاسنی نیم کوفته تخم خطمی بیخ کاسنی
بیخ بادیان هریک هفت ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد پنج عدد در منضج سودا افزوده نضج دهند پس هرگاه ماده نضج یابد روز مسهل بسفائج فستقی افتیمون
در پارچه کتان بسته قصب الذریره هلیلجات غاریقون تربد موصوف برگ سنا مغز فلوس روغن بادام یا شیره مغز بادام اضافه کرده مسهل دهند و
چون ماده غلیظ محتاج منضج زیاده می باشد باید که در اثنای مسهلات منضجات دهند وبعده اگر تنقیه بحب افتیمون کنند اولی بود ومیان مسهلات تبرید از آمله
مربی ولعاب گاوزبان وشربت انار وتخم ریحان دهند وبعد مسهلات استعمال ماء الجبن نیز در امراض سوداوی معمول ست وباید دانست که تنقیات
هر خلط در علاجات امراض جزئیه مسطور گردد ووقت قی کردن شکم وچشم را به بندند وبعد از قی مضمضه با آب گرم کنند ودهن وروی را با آب سرد
بشویند ودر حار مزاج بهر تقویت معده سکنجبین یا گلاب دهند ودر بارد مزاج اندکی مصطگی سوده در گلقند آمیخته بخورانند وترکیب حقنه مسهله بعینه
ترکیب مطبوخ مسهل ست ودر امراض گرم از مسهل بارد ودر امراض سرد از مسهل گرم حقنه کنند مگر هلیلجات را در حقنه داخل نکنند ومقدار آب دوازده یا دوازده وثلث

او از مجرای طبیعی متغیر باشد چنانچه مسفط و مربع و غیر آن و ازین آفت در افعال دماغی افتد و یا مجاری و اوعیه او منسد یا تنگ تر یا فراخ تر باشد و سده یا در بطن مقدم یا در بطن موخر یا در دو بطن یا در هر سه بطن افتد و ناقص بود یا کامل و یا سده در اورده یا در شرائین یا در منابت اعصاب آن افتد و یا بالطات حجب دماغ منخلع گردد و یا افتراق در جرم دماغ واقع شود سوم امراض تفرق اتصال بجهت انحلال فرد در نفس دماغ یا در شرائین و اورده یا حجب او یا در قحف چهارم مرض مرکب یعنی اورام در نفس جوهر دماغ یا در غشای رقیق یا ثخین یا شبکه یا غشای خارج او و کل اورام از ماده یکی از اخلاط حار یا بارد افتد اما و ریسکه از ماده بارد عفن بود شامل او رام حار باشد و ماده بارد ساکن یعنی غیر عفن او رامی که آنرا بارد گویند پیدا کند الحاصل همه امراض دماغ یا راجع بامراض مذکوره باشد گویا که از اقسام او بود و یا عارض ازین امراض باشد مثل قرحه عارض از تفرق اتصال و مثل امراض مرکبه ازین امراض مفرده هنگام حدوث اورام و امراض دماغ یا خاص بود یا بمشارکت و گاهی در امراض مشارکی دماغ کار بزرگ گردد حتی که امراض خاص قتاله شود چه بسیار عیان باشد که در امراض ذات الجنب و خناق بسوی دماغ مواد خناقی قتال مندفع شود و بسا است که سکته قاتل بسبب اذیتی در عضو مشارک آن رسد

ذکر دلائل بر معرفت احوال دماغ

اموریکه از آن احوال دماغ شناخته میشود یازده قسم ست یکی افعال حسیه دوم افعال سیاسیه که این هر دو از آثار دماغ اعنی تفکر و تذکر و تصور و قوت وهم ست و احلام سوم افعال حرکیه که آن از افعال قوت محرکه اعضا بتوسط عضل ست و حال خواب و بیداری چهارم افعال طبیعیه از کیفیت فضول مستفرغ از دماغ در قوام و لون او و طعم اعنی حرافت و ملوحت و مرارت و تفاهت او و کمیت آن در کثرت و قلت او و یا احتباس آن مطلقاً و حال عروض قسم و شور و ازام بر جلد سر و حال شعر از کمیت و کیفیت و لون او و غیر آن پنجم موافقت اهویه و اطعمه و انحای تدابیر و مخالفت و اضرار آنها بدماغ ششم مقدار راس از عظم و صغر آن هفتم شکل راس از جودت و ردائت آن هشتم ثقل راس و خفت آن و ملمس او و جاع آن نهم احوال اعضائیکه مثل فروع ست مر دماغ را مانند چشم و زبان و چهره و دندان و لبات و لوزتین و گردن و اعصاب دهم حال قوی و افعال اعضای عصبانی مشارک دماغ مثل معده و رحم و مثانه یازدهم حال عضویکه دماغ بمشارکت آن متالم میگردد و آن عضو کدام ست و از آن آفت بسوی دماغ چگونه متادی میشود و بدانکه ازین استدلالات گاه بر آفتیکه آن حاضر است از احوال و بر آفتیکه هنوز حاضر نگشته و در زمانه مستقبل خواهد بود استدلال کرده میشود مثل آنکه از طول حزن و وجوم یعنی غضب شدید و سکوت از کلام از شدت غیظ بر مالیخولیا مشرف و قطرب و از فرط عشق و از غضب بیوجه بر حدوث صرع یا مالیخولیای حار یا مانیا و از ضحک بی سبب بر حمق و رعونت استدلال کرده میشود و گاه بر امر ماضی مثل استدلالات از اورام و قروح عارض جلد راس بر بودن مواد در آن و اندفاع آن استدلال میکنند اکنون کیفیت استدلال ازین دلائل مذکوره بر احوال دماغ تفصیل این وجوه معدوده مسطور میگردد لیکن پیش از آن استدلال کلی از افعال دماغ تعلیم می آید و سپس تفصیل اقسام مزبوره ذکر یابد

استدلال کلی از افعال دماغ

اما دلالت ماخوذ از جنس افعال حسیه یا حرکیه اینست که افعال وقتی که سلیم باشند در ظاهر اعانت میکنند در دلالت بر سلامت دماغ و اگر افعال مئوف باشند دلالت کنایند بر آفت آن و آفات افعال سه است که آن ضعف و تغیر و تشویش ست پس بطلان و قول کلی در استدلال از افعال اینست که نقصان و بطلان آنها اگر بسبب امور مزاجیه یا سدیه باشد و مزاج او بسبب برودت و غلظت روح از رطوبت و سده می باشد و از حرارت نیز باشد مگر گاهی که عظیم شود و بحدی رسد که قوت ساقط گردد و اما تشویش و آنچه مناسب آنست گاه از حرارت و گاه از یبوست میباشد

استدلال از افعال نفسانیه حسیه

گاه درین افعال آفت از قبیل بطلان یا ضعف یا تشویش داخل میشود مثال این در حواس ابتدا معبر کرده میشود پس در بصر داخل شود آفت باین طور که باطل گردد و یا ضعیف و یا مشوش و متغیر گردد بر آن فعل او از مجرای طبیعی آن که تخیل نماید چیزی را که در خارج موجود نباشد مثلاً خیالات و الوان و پشه و شعله و دخان و یا تخیل کند شیء موجود فی الخارج را بر خلاف آنکه در خارج ست مانند آنکه تخیل کند چیزی راست را کج یا بالعکس و مضلع را مستدیر یا بالعکس

و یا یکی را دو دیدن و غیر اینها پس این آفات اگر مختص بچشم نباشد استدلال کرده میشود از آنها بر آفت در دماغ و فرق در خیالات مختص بچشم و در کائن بسبب آمدن
در دماغ آنست که با این در غالب امر آفت دیگر مثل دوی و طنین باشد و گاهی با این سر گران بود و گاه دلالت مینمایند خیالات یا الوان خود بر مواد غالب
بر دماغ مانند خیال سرخ بر غلبه خون بر دماغ و زرد بر غلبه صفرا و سفید بر غلبه بلغم و سیاه بر غلبه سودا بر آن دلالت کند و اگر قائلی گوید که خیالات سفید چگونه
دلالت میکنند بر بلغم غالب که آن بارد است و حال آنکه شما نسبت کرده اید تشویش را بحرارت گوئیم که قول ما که تشویش بسبب حرارت است ای حرارت غریبه باشد آن بسبب
مزاج ست نه بسبب اعراض مواد و بقوت صحیح کامل الحس ارسطو نیز اینچنین قول ما که تشویش افعال بسبب حرارت ست یعنی این آنست که تشویش اگر بسبب امر مزاجی
مرضی باشد که این بسبب سوء مزاج حار میباشد حاصل آنکه تشویش مذکور اعتبار کرده میشود بسبب مزاج که آن بسبب حرارت غریبه است و اعتبار کرده میشود
بنحویکه عارض شود ماده بسبب تعفن که آن صحیح کامل در حرارت غریبی نه خود است و خیال گاهی بسبب حیله لة مواد بروح باصره میباشد پس مذکور لونش بسبب باصره
قوی الحس باشد و این دلالت بمزاجی نیست بلکه از جنس ضعف باصره و قوت آنست چنانچه در بحث خیالات عنقریب بیاید که آن گاهی بسبب ذکاء حس میباشد
و اما در سمع مانند آنکه ضعیف گردد و نشنود مگر از قریب یا آواز نیابد یا مشوش گردد که بشنود چیزی را که در خارج اصلاً موجود نباشد یا موجود باشد لیکن از آن آواز
بر غیر هیئت مسموع از آن در عادت بشنود مثل دوی و طنین شبیه بآواز آب یا بزدن مطرقه ها یا بآواز طبلها یا بصدای برگهای درخت هنگام وزیدن باد
بر آنها و یا آواز وزیدن باد ها یا غیر اینها پس بدین استدلال کرده میشود یا بر مزاج یابس حادث در ناحیه وسط دماغ و یا بر ریاح و ابخره محتبسه در آنجا یا صماء حادثه
آن و غیر اینها از آنچه دلالت بر آن نماید و یا باطل گردد بالکلیه و ضعف و بطلان هر دو بسبب کثرت برودت میباشد و آنچه شنیده شود که گویا شنیده میشود از
دور بسبب رطوبت بود و اما در شم بآنکه معدوم گردد بالکل و یا ضعیف و یا مشوش و ادراک نماید بوهای بد را که در خارج موجود نباشد پس دلالت مینماید در اکثر
امر بر خلط محتبس در مقدم دماغ و تعفن او و گاهی تشویش فعل او بسبب حرارت میباشد اگر چیزی از جراحت یا قرحه نباشد یا نتنه خاص بخشوم نباشد و ضعف
شامه بسبب برودت میباشد و اما ذوق و لمس همچنان باشد یعنی ضعف این هر دو و تشویش فعل اینها از حدوث خلط در دماغ بود و این در بعضی احیان باشد
مگر آنکه تغیر این هر دو از مجرای طبیعی در اکثر بسبب بعد آلات اینها از دماغ به نسبت بصر و سمع و شم دلالت نمیکند بر فساد خاص در آلت این هر دو و اول بر فساد است
از دماغ و خصوصاً هنگامی که عام باشد مانند خدر جمیع بدن چه بعید است که این از اسباب مختصه باعصاب یا داخلات مشترکه دماغ بود و گاه مشترک میگردد
حواس را در نوعی از ضعف یا قوت که دلالت می نماید بر حالات در دماغ بطریق دوام و این کدورت و صفا است و هر ضعف کدورت نیست یعنی ضعف و احد
نیستند بلکه کدورت نوعی از ضعف ست زیرا که گاه میباشد ضعف با صفا مانند آنکه گاهی انسان چیز نزدیک در قلیل الشعاع را نیک صاف می بیند اشیای
کوچک را نیز و چون بعید گردد یا شعاع آن بسیار شود عاجز می آید از ادراک آن بحیثیت آنکه کدورت و صفا گاه با هم یکدیگر در حالت ضعف میباشد و صفا لامحاله
با قوت میباشد لیکن کدورت بر ماده رطب و صفا بر یبوست دلالت می نماید و گاهی این کدورت دفعةً استحکام می یابد و از آن سدر و ... میگردد و این
دلالت میکنند بر وجود ماده بخاریه در عروق دماغ و شبکه و حکم در استدلالات ازین آفات برین نحو است که آنچه از قبیل تشویش است در اکثر امر تابع حرارت
و یبوست میباشد و آنچه از قبیل نقصان و بطلان ست در اکثر تابع برودت میباشد مگر آنکه باشد بسبب خلط در فساد ... قوت باشد که درین صورت
گاه از حرارت میباشد و لیکن حرارت ملایم قوت ست نسبت بسوی برودت اما وهم که استقرار مزاج و افساد از ... میگردد مورث نقصان ... در قوت
نشود پس واجب ست که درین هنگام انحصار برین دلیل نکنند بلکه استدلال بدلائل دیگر مذکور برای هر نوع مزاج از مزاج حار و بارد ... تا ... و بطلان
گاه دلالت می نماید بر تا کرا اسباب نقصان اگر سببش آفت دماغی باشد و سبب آفات در آلات آن از فساد ... ... باشد و یا بسبب زوال
از حالت صلاح آن یا بسبب اذیت ست یا بسببی در نفس عضو حساس چنانچه گاه عارض میشود در ... ... برودت ... ... بدان حس
بالکلیه زائل و باطل میگردد از اعضای حساسه بعضی شدید التحرک ... از دماغ اند دگر ست آنکه ... ... و شم و اکثر آفات
آن عضو شدید التاثر باشد که ... و تعدیل مزاج آن عضو ... ... آن از دماغ باشد و ... ... بسیار کرد مثل ... بصر که

اکثر آنرا عضو قوی ضرر رساند دلالت می نماید بر آنکه در آنها آفتی از حرارت یا یبوست و مجد سقوط قوت رسیده

استدلال از افعال سیاسیه

و اما هر از علامه سیاسیه است قوت فهم [illegible] دلالت می نماید بر قوت مزاج دماغ تمام و ضعف آن هر دو دال بر آفت اندر آنست تا آنکه ظاهر گردد که کدام
یک از افعال دیگر اختلال یافته پس [illegible] از آنها فساد قوت خیال و تصور و آفت آنست و این قوت اگر قوی است اعانت نماید در دلالت بر صحت مقدم
دماغ و این قوت قوی بود اگر انسان قادر باشد بر حفظ صور محسوسات مثل اشکال و نقوش و خلق و مذوقات و اصوات و نغمات و غیر اینها زیرا که
بعض مردم را درین باب قوت تامه بود چنانچه فاضلی از مهندسین نظر کند در اشکال [illegible] و به آن ارتسام گردد در نفس آن صورت و حروف او و حکم نماید در آن
مسئله تمامه [illegible] باشد از مبادی [illegible] آن شکل و همچنین است حال [illegible] دال قوی [illegible] قیاس سوی مذوقات و غیر اینها و این باب
متعلق است به جودت معرفت بعض بهر آنکه او محتاج است بسوی خیال قوی که مرتسم گردد در نفس [illegible] محسوسات و چون درین قوت آفتی عارض گردد یا ابطال
فعل پس [illegible] درین صورت باقی نمی ماند در خیال صورت محسوس بعد زوال آن از [illegible] میان آن و میان قوت حساسه حتی که احساس می نماید بدان
و یا ضعف در [illegible] النقصان و یا تغیر از مجرای طبیعی یا بدین نوع که تخیل نماید چیزی را که در خارج موجود [illegible] ضعف او و تغیر او و ابطال فعل او در اکثر دلالت می نماید بر افراط
برودت یا یبوست در مقدم دماغ و یا رطوبت در آن و برودت سبب بالذات [illegible] و یبوست هر دو سبب بالعرض بجهت آنکه این هر دو حاجب
برودت اند و تغیر فعل آن و تشویش آن بر زیادتی حرارت دلالت میکند [illegible] مشکلی و بنا بر آنکه در قوای حساسه گفته شد و گاهی این مرض
مردم صحیح العقل را عارض میگردد بجهت معرفت ایشان با فعال [illegible] و کلام [illegible] با مردم صحیح میباشد لیکن تخیل می نمایند قومی را حاضر نزد خود
که آن در خارج وجود ندارند و تخیل میکنند [illegible] چنانچه جالینوس حکایت کرده که این مرض [illegible] طبیب را عارض گردید و بعضی از انها
فساد قوت فکر و تخیل است یا ابطال فعل اینها و این را فساد عقل می نامند و یا ضعف فعل آنها و این را حمق گویند و مبدا آن هر دو برودت وسط دماغ
و یا یبوست یا رطوبت آنست و این اکثری است چنانچه در ابطال فعل خیال و ضعف آن گفته شد که بودن آن از برودت اکثری است و رطوبت و یبوست
سبب [illegible] و یا تغیر و تشویش آنها بحدیکه فکر او میباشد در چیزیکه اصلی ندارد و صواب می پندارد چیزی را که فی الحقیقت صواب نیست و این را
اختلاط عقل می نامند و این دلالت می نماید یا بر ورم و یا بر غلبه ماده [illegible] بورم و این جنون [illegible] است و اختلاط عقل او با شرارت
و [illegible] باشد و یا بر ماده سوداوی و آنرا مالیخولیا می نامند و اختلاط او با سوء فکر [illegible] بود و میل از ین اخلاق مذکوره بسوی جبن دلالت قوی
بر برودت می نماید و میل از آنها بسوی [illegible] و غضب دال تر بر حرارت میباشد و گاهی این بسبب مشارکت عضو دیگر میباشد و این همه بدلائل جزئیه
[illegible] از ین خواهد آمد [illegible] و یا بجمله چون حرکت نماید افکار حرکات بسیار و تشویش و مختلف گردند در انجا حرارت خواهد بود و گاهی تشویش
فکر و [illegible] که ماده آنرا یبوست [illegible] میباشد چون خالی از حرارت نبود که بسبب عفونت و ورم مثل اختلاط عقل حادث در لیثرغس و [illegible]
[illegible] یا آنکه ضعیف گردد و یا باطل چنانچه جالینوس حکایت نموده که وبائی در ناحیه حبش بهم رسید بسبب قتال عظیم که در انجا واقع
شده [illegible] بسیار که بعد جنگ باقی مانده بودند وبائی شدید عارض شد و این وبا در بلاد یونان رسید و اهل آنرا بسبب آن
[illegible] شد که ایشان نام خود و پدر خود را فراموش کرده و اکثر آنست که ضعف در ذکر بسبب فساد در مؤخر دماغ از برودت یا رطوبت یا
یبوست عارض میگردد و یا آنکه مشتغل گردد و انسان بیاد آورد [illegible] را که پیشتر یاد خود نگاه نداشته بود و این دلالت میکند بر سوء مزاج حار یا
ماده یا بی ماده و دلالت آن بر ماده یا بی ماده اول است [illegible] گاهی است که سوء مزاج مفرط نگردد و قوت ساقط نشود و قول مجمل درین آنست
که ابطال این افعال گاه بسبب غلبه برودت یا بر جرم دماغ میباشد یا آنکه استیلا یابد بر تجاویف او و یا بر [illegible] او و گاه برودت یا رطوبت سبب میشود
گاه [illegible] یبوست میکند [illegible] ضعف آن افعال و اما تغیر آن بسبب ورم یا سوء مزاج صفراوی یا سوداوی یا حرارت مجرد از ماده بود

و یا یکی را دو دیده بینند و غیر اینها پس این آفات اگر مختص بچشم نباشد استدلال کرده میشود از آنها بر آفت در دماغ و فرق در خیالات مختص بچشم و در کائن بسبب آفت
در دماغ آنست که با این در غالب امر آفت دیگر مثل دوی و طنین باشد و گاهی با این سر گران بود و گاه دلالت مینماید خیالات بالوان خود بر مواد غالب
بر دماغ مانند خیال سرخ بر غلبه خون بر دماغ و زرد بر غلبه صفرا و سفید بر غلبه بلغم و سیاه بر غلبه سودا بر آن دلالت کند و اگر قائلی گوید که خیالات سفید چگونه
دلالت میکند بر بلغم غالب که آن بارد است و حال آنکه شما نسبت کرده اید تشویش را بحرارت گوئیم که قول ما که تشویش بسبب حرارت است ای حرارت غریبه باشد آن بسبب
مزاج ست نه بسبب اعراض مواد [illegible] صحیح کامل الحرارت [illegible] قول ما که تشویش افعال بسبب حرارت ست معنی این آنست که تشویش اگر بسبب امر مزاجی
مرضی باشد که این بسبب سوء مزاج حار میباشد حاصل آنکه تشویش مذکور اعتبار کرده میشود بسبب مزاج که آن بسبب حرارت غریبه است و اعتبار کرده میشود
بسبب یک عارض شود ماده بسبب قوی که آن صحیح کامل در حرارت غریزی خود است و خیال گاهی بسبب [illegible] مواد بروح باصره میباشد این ظهور در لونش بسبب باصره
قوی الحس باشد و این دلالت بمزاجی نیست بلکه از جنس ضعف بصر و قوت آنست چنانچه در مبحث خیالات عنقریب بیاید که آن گاهی بسبب ذکاء حس میباشد
و اما در سمع مانند آنکه ضعیف گردد و نشنود مگر از قریب یا آواز بلند و یا مشوش گردد که بشنود چیزی را که در خارج اصلا موجود نباشد یا موجود باشد لیکن از آن آواز
بر غیر هیئت مسموعه از آن در عادت بشنود مثل دوی و طنین و شبیه آواز آب یا بزدن مطرقه ها یا آواز طبلها یا بصدای برگهای درخت هنگام وزیدن باد
بر آنها و یا آواز وزیدن بادها یا غیر اینها پس بدین استدلال کرده میشود یا بر مزاج یابس حادث در ناحیه وسط دماغ و یا بر ریاح و ابخره محتبسه در آنجا یا صاعده [illegible]
آن و غیر اینها از آنچه دلالت بر آن نماید و یا باطل گردد بالکلیه و ضعف و بطلان هر دو بسبب کثرت برودت میباشد و آنچه شنیده شود که گویا شنیده میشود از
دور بسبب رطوبت بود و اما در شم پس آنکه معدوم گردد بالکل و یا ضعیف و یا مشوش و ادراک نماید بوهای بد را که در خارج موجود نباشد پس دلالت مینماید در اکثر
امر بر خلط عفن در مقدم دماغ و تعفن او و گاهی تشویش فعل او بسبب حرارت میباشد اگر چیزی از جراحت یا قرحه منتنه یا غیر منتنه خاص بخیشوم نباشد و ضعف
شامه بسبب برودت میباشد و اما ذوق و لمس پس چنان باشد یعنی ضعف این هر دو و تشویش فعل اینها از حرارت خلط در دماغ بود و این در بعضی احیان باشد.
مگر آنکه تغیر این هر دو از مجرای طبیعی در اکثر بسبب بعد آلات اینها از دماغ بنسبت بصر و سمع و شم دلالت میکند بر فساد خاص در آلت این هر دو در اول بر شرکت
از دماغ و خصوصاً هنگامی که عام باشد مانند خدر جمیع بدن چه بعید ست که این از اسباب مختصه با عصاب [illegible] دماغ بود و گاه [illegible] که میگردد
حواس را در نوعی از ضعف یا قوت که دلالت می نماید بر حالات در دماغ بطریق دوام و این کدورت و صفا است و هر ضعف که کدورت [illegible] یعنی شبیه واحد
نیستند بلکه کدورت نوعی از ضعف ست زیرا که گاه میباشد ضعف با صفا مانند آنکه گاهی انسان چیزی نزدیک در قلیل الشعاع را بنگ صاف می بیند اشیای
کوچک را نیز و چون بعید گردد با شعاع آن بسیار شود و عاجز می آید از ادراک آن بجهت آنکه کدورت و صفا گاه با هم یکدیگر در حالت ضعف میباشد و صفا لامحاله
با قوت میباشد لیکن کدورت بر ماده رطب و صفا بر یبوست دلالت می نماید و گاهی این کدورت دفعة استحکام می یابد [illegible] گردد و این
دلالت میکند بر وجود ماده بخاریه در عروق دماغ و شبکه و حکم در استدلالات ازین آفات برین نحو است که آنچه از قبیل تشویش ست در اکثر از مزاج حار [illegible]
و یبوست میباشد و آنچه از قبیل نقصان و بطلان ست در اکثر تابع برودت میباشد مگر آنکه با شدت [illegible]
گاه از حرارت میباشد و لیکن حرارت ملایم قوت ست نسبت بسوی برودت مادام که استقرار مزاج و افراط از آن عظیم نگردد [illegible]
نشود پس واجب ست که درین هنگام انحصار برین دلیل نکنند بلکه استدلال بدلائل دیگر مذکور برای هر نوع مزاج از مزاج حار و بارد [illegible] بطلان
گاه دلالت می نماید بر تاکد اسباب نقصان اگر سببش آفت دماغی باشد و سبب آفات در آلات آن از فساد [illegible] باشد و یا بسبب زوال
از حالت صلاح آن یا بسبب اذیت ست یا بسببی در نفس عضو حساس چنانچه گاه [illegible]
بالکلیه زائل و باطل میگردد از اعضای حساسه بعضی شدید الاثر [illegible] از دماغ اند [illegible]
آن عضو شدید الاثر است که [illegible] و تعدیل مزاج آن عضو زائل نگردد آن از دماغ باشد [illegible]

و عین باشد دلالت می نماید بر آنکه ماده صفراوی ست واگر ضربان و ثقل و سرخی رنگ چهره و چشم و انتفاخ بهم رسد دلالت میکند بر آنکه دموی ست واگر کسل و بلادت با رصاصیت رنگ آنها و آمدن خواب و تیرگی عارض گردد دلالت مینماید بر آنکه بلغمی ست واگر کدورت لون و فساد فکر و ثقل سر اندک و عدم استغراق خواب و دیگر علامات بهم رسد دلالت میکند بر سوداویت واگر چیزی ازین علامات مذکوره برای هر نوع از مواد باطنین و دوار و انتقال جمع گردد دلالت مینماید بر آنکه ماده مولد ریح و نفخ و بخارست بسبب حدوث حرارت فاعله اندران واما اگر احتباس فضول یا خفت راس باشد دلالت میکند بر یبوست علی الاطلاق و این باب مختص بجهت انتقاص و امتناع ماده است واما استدلال از کیفیت ماده آنست که اگر مائل بزردی و رقت و تلخی و لذع ست دلالت مینماید بر صفراویت ماده و اگر مائل بحمرت و حلاوت فم با سرخی چهره و چشم و درور عروق و حرارت ملمس ست دلالت بر دمویت میکند و مالح و حلو با عدم سائر علامات و یا بورقی بارد الملمس یا حار دلالت می نماید بر بلغم که دران حرارت فعل نموده و تفه غلیظ بارد الملمس بر بلغم فج دلالت میکند و این استدلالات از کیفیت منتفض در لون و طعم و لمس و قوام آنست و اما از رائحه پس عفن الرائحه و حدت آن دلالت بر حرارت مینماید و عدم رائحه لیباست که دلالت میکند بر برودت و نیست دلالت این مانند دلالت اول بر حرارت و اما آنچه متعلق باشیائیست که ظاهر میگردد بر جلد سر و آنچه قریب بآنست از قروح و بثور و اورام پس بر اکثر دلالت می نمایند بر غلبه مواد موجوده که طبیعت آنرا انتقاص و دفع نموده بر ظاهر جلد و دلالت میکند بر حال دماغ دران وقت دلالت واضح مگر در هنگام تزید و اسباب اورام حار و بارد و صلب در خود سرطانی و قروح ساعیه و ساکنه وغیره در مقامش دریافت گردد پس استدلال از آن بر حال راس مشکل نبود و ایضاً اسباب حدوث شعر و جعودت و سبوطت و رقت و غلظت و کثرت و قلت و سرعت شیب و بطوء آن و سبب تشقق و تمرط و انتشار آن در ابواب مخصوصه خواهد آمد و کیفیت استدلال از شعر معلوم گردد

دلائل ماخوذ از موافقت و مخالفت و سرعت انفعالات و بطوء آنها ازین موافقات و مخالفات

اما علامات ماخوذ از جنس موافقت و مخالفت و سرعت انفعال و بطوء آن پس موافقات و مخالفات خالی نیست از آنکه یا بحسب بار کرده شوند در حالی که صاحب او از صحت خود که بحسب آنست انکاری نکند و یا در حال خروج او از صحت و تغیر مزاج او از طبیعت پس موافق او در حال صحت او که بحسب اوست آنست که شبیه بمزاج او باشد یعنی منحرف نگرداند مزاج را از حالت اصلی خود و صاحب آن در یابد آنرا مناسب صحت خود و مزاج او ازین شناخته میشود و مخالف او دران حال آنست که ضد مزاج او باشد و اما در حال خروج او از صحت او و تغیر مزاج او و حکم آن بالضد باشد و معلوم ست که صحت تمامی ابدان بر یک مزاج نیست بجهت آنکه ممکن ست که صحت بدنی بمزاجی خاص باشد و آن مزاج برای بدن دیگر موجب مرض گردد مگر آنکه واجب ست که اعتبار نمایند مخالف آنرا در طرف دیگر نیز قیاس بچیزیکه مخالف آنست تا اینکه دانسته شود بحدیکه مقداریکه خارج شده از مزاج طبیعی زیرا که هر دو افراط یعنی افراط از جنس مشابه در حال صحت و افراط از جنس مضاد در حال خروج او از صحت بایکدیگر مخالف موذی اند لامحاله مادام که خروج از اعتدال بحد افراط نشده باشد و دماغی که او را سوء مزاج حار باشد منتفع میگردد به نسیم بارد و اطعمه بارده و روائح بارده خواه خوشبو باشند مانند کافوریه و صندلیه و نیلوفریه و امثال آن و یا بدبو غیر خوشبو مثل حمائیه و طحلبیه و انتفاع می یابد بآرام و سکون و دماغی که او را سوء مزاج بارد باشد منتفع میشود بچیزیکه مضاد آنست چون هوای حار و روائح حاره خوشبو و بدبو محلله و مسخنه نیز و بریاضت و حرکات و دماغی که او را سوء مزاج یابس باشد متاذی میگردد از استفراغ و نقص مفرط آن اما استفراغ معتدل از جنس چیزیکه تخفیف از اخلاط مثل صفرا و سودای محترقه نماید از مرطبات دماغ شمرده اند و دماغی که او را سوء مزاج رطب باشد نفع می یابد از استفراغ و نقص از ان واما استدلال از سرعت انفعال دماغ مانند آنکه بزودی گرم و یا سرد گردد آنچه بسرعت گرم شود دلالت می نماید بر حرارت مزاج آن بشرطیکه در کلیات مذکور ست و همچنین دماغیکه بزودی سرد گردد و یا تر و یا خشک و این گاه بسبب قلت رطوبت مزاج آن و گاه بسبب رقت رطوبت آن و یا بسبب حرارت مزاج آن میباشد لیکن فرق بینها یعنی میان تفوق ثلثه از قلت رطوبت و رقت رطوبت و حرارت مزاج آنست که در اول یافته میشود با آن سائر علامات یبوست دماغ مثل بیداری وغیره آن که در باب علامات

مزاج دماغ مذکور گردد و در ثانی عارض میگردد مراد از یبوست در بعض اوقات نیز حرکت سخت یا حرارت شدید و یا مانند آن از اسباب یبوست مذکوره
و آنرا در سائر اوقات دلائل یبوست نبود و آنچه بسبب حرارت مزاج او باشد با آن سائر علامت حرارت مزاج دماغ میباشد و آنچه برودی رطب گردد گاه
بسبب حرارت جوهر دماغ و گاه بسبب برودت جوهر آن و گاه بسبب بودن مزاج جوهر آن اصلی رطب و گاه بسبب بودن مزاج جوهر اصلی یابس میباشد
پس اگر از حرارت باشد آنجا علامات حرارت بود و آن ترطیب دائمی نبود بلکه عقب حرارت مفرط که واقع شود در دماغ که منجذب گردد رطوبات بسوی آن
پس اگر باقی از مزاج حار غالب بر رطوبات تا مدت مدید بعد از تحلیل یبوست عارض گردد پس اگر غالب کند رطوبات عود نماید و دماغ دیگر بار رطب گردد بسبب
انطفای حرارت غریزی و اگر آن هر دو مستوی گردند در اکثر اوقات رطوبت عفونت یابد و امراض عفنی و اورام پیدا گردد جهت آنکه این رطوبت غریزی نیست که از قوت
نماید در ان حرارت غریزی تصرف طبیعی بلکه در ان تصرف می‌نماید تصرف غریبه و آن عفونت است و اما اگر دماغ که ترطیب سریع یابد بسبب برودت مزاج
باشد حدوث رطوبت دفعةً نباشد بلکه تدریجی و بطول ایام بعده ترطیب بسرعت گردد و علامات برودت مزاج دماغ موجود باشد و اگر ترطیب دماغ بسبب
سبب رطوبت نفس دماغ باشد پس سرعت درین جهت یکی از دو سبب میباشد یعنی یا بسبب آنکه رطوبت احداث برودت می‌نماید و برودت ضعف
قوت هاضمه مغیره غذائی است که بسوی دماغ میرسد پس ترطیب ظاهر میگردد و چون این برودت دفعةً حادث شود ترطیب بعد از ان نیز دفعةً میباشد
و چون با وجود آن سده مجاری بهم رسد فضول در ان محتبس میگردد و این لامحاله موجب زیادتی رطوبت گردد و این دائمی و لازم میباشد و سبب ذلک
آن نیست که نادر باشد و دفعةً بود و اما سرعت و بطور انفعال حادث بسبب یبوست دماغ سبب آن نشف رطوبات است آنچه دفعةً واقع شود چون
یبوست یکبارگی افتد با علامات یبوست متقدمه باشد و سبب او آن است که از حرارت واقع شود و الافرق درین هر دو از علامات حرارت و علامات
یبوست کرده میشود و لیکن این دلائل ماخوذ از سرعت انفعال واجب نیست که اعتبار کرده شود در سرعت انفعال بسبب ضعف قوای طبیعیه [illegible] صادر
نیز [illegible] جهت آنکه ضعف قوای طبیعیه تابع یکی ازین اسباب است و کل موافقات و مخالفات ماخوذ از جهت کیفیات نیست بلکه گاه ماخوذ از جهت کمیات و
حرکات نیز میباشد چنانچه دیده میشود صاحب علت معروف بهیضه که اختیار می‌نماید استلقا را بر سائر اوضاع اضطجاع

استدلال از جهت مقدار راس

اما فرق کائن بجهت صغر راس و کبر آن پس واجب است که دانسته شود که سبب صغر راس در خلقت قلت ماده لطیفه است چنانچه سبب کبر آن کثرت
ماده لطیفه منتزعه در توزیع طبیعی راس است پس اگر قلت ماده با قوتی از قوت مصوره اولی باشد راس حسن الشکل بود و اقل ردائت باشد از آنچه با صغر
راس ردائت شکل جمع شود در خلقت که آن دلالت بر ضعف قوت کند یا آنکه صغر راس با حسن شکل خالی نبود از ردائت در هیئت دماغ و ضعف قوای
دماغی و ضیق محلهای قوای سیاسیه و طبیعیه در ان و از جهت اصحاب فراست گفته اند انسانی که سر او کوچک با ردائت شکل باشد [illegible] حیوانات [illegible]
در امور [illegible] الغضب میباشد و جالینوس گفته صغر راس دلالت بر ردائت هیئت دماغ می‌نماید و اگرچه کبر راس همیشه دلالت بر جودت حال دماغ میکند
مادام که مقترن نگردد با آن جودت شکل و غلظ عنق و وسعت صدر که هر دو تابع عظم عصب و اضلاع است که تابع اند عظم نخاع و قوت آنرا و این هر دو
تابع قوت دماغ اند چه کثرت ماده را چون قوتی از قوت مصوره مقارنت نماید سر بهیئت حسنه جید الشکل میباشد و آنچه مؤکد این است آنست که اینجا مشابهت
سائر اعضا داشته باشد پس اگر با کثرت ماده ضعف قوت مقارنت یابد دماغ ردی الشکل ضعیف الرقبه صغیر الصلب باشد یا موف بود چه سر بزرگی که
محیط با آن دماغ است با وجود آنکه گاه زیادتی سر در عظم طبیعی نبود بلکه عارضی باشد مانند صبیانی که عارض میشود ایشان را انتفاخ سر و عظم آن که
بالطبع نبود بلکه بر سبیل مرض عارض گردد و سبب آن کثرت ماده فضلیه است که غلیان یابد و همچنین کبار را نیز اوجاع راس با [illegible] عارض میشود و گاه
عارض میگردد آنکه کوچک میشود یا فوخ و فرو می‌رود و صدغ نزد استیلای حمره بر دماغ و از جالینوس نقل کرده اند که سر کوچک دلالت بر ردائت حال
دماغ میکند و اما سر بزرگ اگر شکل محمود بود و گردن غلیظ و فقرات پشت بزرگ و همه اعصاب غلیظ باشد این محمود میباشد و اگر سر بزرگ بخلاف

این باشد دلالت کند بر آنکه بزرگی او از کثرت ماده حاصل شده نه از صحت قوت و چون سر با این صفت باشد دماغ ضعیف بود و بسوی آن نزلات و صداع و درد گوش سرعت کند و از علامات جودت دماغ انیست که از ابخره شراب منفعل نشود و از لطیف و حرارت او منفعل گردد و ذهن آن زیاده شود و آنکه منفعل نگردد از دفع سببی از اسباب و افعال صادره از آن صحیح سلیم بر مجرای طبیعی باشد

استدلال از شکل راس

شکل طبیعی سر مدور کروی الشکل بود که این اشکال ست از جهت مکان و ابعد آنها ست از قبول صدمات و آفات و آنرا دو نتو باشد یکی در مقدم سر و دوم در موخر آن و هر دو جانب مستوی بود هر قدر که نتو موخر بزرگ بود آن افضل ست و شکل ردی سر آنست که خلاف این باشد پس لاجرم آنرا نتو مقدم یا نتو موخر یا هر دو مفقود بود و اینجا ست که گفته اند اشکال راس چهار ست یکی شکل طبیعی و سه غیر طبیعی که این مراد از شکل ردی ست در دارت شکل چون در جزوی از اجزای سر واقع شود لا محاله بخواص افعال آن جزو دماغ ضرر رساند و جالینوس گفته که راس مسفط هموار و مربع مذموم اند همیشه و آنکه در طرف یمین و یسار او نتو باشد مذموم ست مگر آنکه سبب دران قوتی از قوت مصوره باشد یعنی افراط نماید در فعل خود و بر قوت این دلالت می نماید شکل گردن و سینه و مقدار آن هر دو در صغر و کبر یعنی شکل گردن جید بود و عظیم باشد و سینه فراخ قوی پشت عظیم چنانچه مذکور شد

استدلال از ثقل راس و خفت آن

و حرارت و برودت و اوجاع آن اما دلائل ماخوذ از گرانی سر و سبکی آن پس گرانی سر هر چه باشد دلالت بر بودن ماده در سر می نماید لیکن ماده صفراوی در ثقل کمتر ست و سوزش زیاده میکند و سوداوی در ثقل بسیار از ان و یبوست آن بیشتر بود و دموی در ثقل شدید تر از ان هر دو با ضربان و وجع در اصل چشم با همه نفوذ و کیموس حار در ان و سرخی چهره و چشم و انتفاخ عروق زیاده تر میباشد و بلغمی در ثقل از همه بیشتر و در وجع کمتر از دموی و صفراوی و بلغمی بیشتر از سوداوی و با بلادت فکر و کسل و قلت نشاط در حرکات بدنی و اما دلائل ماخوذ از حرارت و برودت یعنی چیزیکه لمس می نماید آنرا اسر از ان هر دو در نفس خود و چیزیکه لمس می نماید او را غیر او از خارج بر طبیب پوشیده نیست اما حار دلیل بر حرارت مزاج دماغ ست و این حار محسوس اگر دائمی یعنی طبیعی و لادی باشد مزاجی ست و اگر حادث گردد و اذیت رساند عرضی ست و همچنین ست حکم بارد بر قیاس آن و همچنین ست حکم قشف یا لین بر قیاس آن اگر نباشد سبب منتشف متقشف از خارج و همچنین رطب اگر حرارت معرق از داخل بود و اوجاع اکاله که تخیل نماید انسان که گویا در سر آن دبیبی دگرمی ست که آن را مجرد دلالت کند آنرا اسپگر و دلالت می نمایند بر ماده حاده و ضربانی دلالت میکند بر ورم حار و موکد به آنست لازم تب و وجع ثقیل ضاغط یعنی فشار دهنده دلالت بر ماده ثقیله بارده می نماید و وجع ممدد دلالت بر ماده ریحی میکند و انتقال درد موکد آنست و وجع ثقیل که گویا سیخ بر سر آنرا مطرقه دلالت می نماید بر ثقل صفرا و قشفه غریبه و ایضا وجع دلالت بجهت آن می نماید مانند آنکه درد پیش سر دلالت بر مشارکت معده میکند و وجع یافوخ دیگر و بجانب راست مشارکت جگر دلالت می نماید و گاه دلالت میکند بآن بدوام آن پس اگر درد دوام نماید در مقدم سر و موخر آن منذر را تواند بود

استدلال ماخوذ از احوال عضوها

که آن مانند فروع دماغ اند مثل چشم و زبان و چهره و مجاری لهات و لوز تین و گردن و اعصاب اما استدلال از چشم پس بجای آن استدلال از حال عروق آن و از حال ثقل و خفت آن و از حال رنگ آن از زردی و تیرگی و رصاصیت و سرخی آن و حال لمس آن و این همه در دلالت بسیار قریب اند برای چیزیکه در نفس دماغ میباشد و گاهی بآن استدلال می نمایند بچیزیکه از ان سیلان میکند از اشک و چرک و چیزیکه عارض آن میگردد از پوشیدن چشم و گشادن آن و احوال حرکت آن و از فرو رفتگی و بر آمدگی و بزرگی و کوچکی و آلام و اوجاع پس خشکی چشم گاه دلالت بر یبس دماغ میکند و سیلان چرک و اشک اگر نباشد بسبب عروض مرض در نفس چشم دلالت بر رطوبت مقدم دماغ می نماید در اکثر امر خواه سبب آن رطوبت اشتعال دماغ و هذیان او باشد چنانچه در فرانیطس میباشد یا برد راس و کاتوخس مانند آن یا مانند آنکه بر دماغ نزلات عارض شود و گاهی سیلان چرک و اشک بسبب سقوط قوت میباشد و عظم رگهای چشم و سرخی ...

جوہر دماغ دلالت می نماید و سیلان اشک بی سبب ظاہر در امراض حادہ دلالت بر اشتعال دماغ و اورام آن می نماید خصوصاً وقتیکه از یک چشم سیلان نماید
و چون رمص حدقه را بپوشد مانند نسج عنکبوت این مجتمع گردد دلیل قرب موت عاجل ست و چشمی که مفتوح ماند و بر ہم نزند پلک را چنانچه در قرانیطس و اعیاء تام
در لیثرغس میباشد و آنکه بند ماند و کشادن آن دشوار باشد چنانچه گاہی در لیثرغس میباشد و نیز در قرانیطس نزد اختلال قوت دلالت بر آفت عظیم در
دماغ میکند و کثرت بر ہم زدن چشم دلالت بر اشتعال حرارت و جنون می نماید و مداومت نظر بر یک جا دلالت بر وسواس و مالیخولیائی نماید و گاہ استدلال
کرده میشود از حرکات چشم بر اوہام دماغ از اعتقادات غضب و غم و خوف و عشق و خجل و مانند آن و جحوظ چشم عارضی دلالت بر اورام یا امتلای او نیز
می نماید و کوچکی و فرورفتگی چشم که عارضی باشد ہر دو دلالت بر تحلل کثیر از جوہر دماغ میکند چنانچه در سہر و قطرب و عشق عارض میگردد و ہر چند که اختلاف
ہیأت آن در ان باشد چنانچه در موضع او مفصل بیاید و ہمچنین گاہ دلالت می نماید بر جمره دماغ و قوای آن و گویند کسی که چشم او ازرق و لطیف و املس بود
و حواس او مکدر باشد دلالت میکند بر آنکه مزاج دماغ او رطب ست و کسی که در چشم او سرخی نباشد و عروق آن باریک و قوس آن ... و حواس
او صافی بود این دلالت می نماید بر آنکه مزاج دماغ او یابس ست و کسی که رگہای چشم او سرخ ستبر و املس او گرم و حواس کدر باشد دلالت بر ... مزاج
دماغ و رطوبت آن میکند و اگر امر بر خلاف این باشد دلالت میکند بر آنکه مزاج دماغ او بارد یابس و اما دلائل ماخوذ از حال زبان مثل آنکه ... آن ...
دلالت بر حال دماغ می نماید چنانچه سپیدی آن بر لیثرغس و زردی آن او لا و سیاہی آن ثانیا بر قرانیطس و ... بر غلبه زردی بر آن ... آن
شمعت آن بر بصر و عیبت صاحب آن دلالت می نماید و استدلال برنگ زبان مانند استدلال برنگ چشم نیست زیراکه ... صاحب دماغ ست
و نیز گاہی استدلال کرده میشود برنگ زبان بر احوال معده لیکن ہرگاه دانسته شود که در دماغ آفتی ست بعید نیست استدلال بزبان بر حال دماغ و گاہی
استدلال مینمایند بر حال دماغ از سعته زبان پس فربہی آن دلالت بر رطوبت دماغ میکند و ہزال آن بر جفاف او و این وقتی ست که سبب آن در نفس
زبان نباشد و گاه استدلال میکنند بران بمقدار چیزیکه سیلان کند از لعاب و اگرچه این متعلق باحوال دہان باشد پس کثرت لعاب دلالت می نماید بر
افراط رطوبت دماغ اگر از معده نباشد و قلت آن بر جفاف دماغ و گاه استدلال می نمایند بر آن بحال کلام پس ... و فافای آن تابع ضعف
بیان دلالت بر ضعف دماغ می نماید و سرعت کلام و کثرت آن دلالت بر حرارت دماغ می نماید و بطوء و قلت آن بر رطوبت دماغ و چون مریض
از کلام کردن کراہت کند و دماغ آن مشتعل از حرارت میباشد و گاه استدلال میکنند بچیزیکه زبان اثر احساس نماید از کیفیات طعوم پس احساس تلخی
دلالت بر حرارت دماغ میکند و بجفاف او میل دماغ و کذلک در باقی اقسام اگر سبب در معده یا در نفس زبان نباشد و گاه استدلال می نمایند بر آن بچیزیکه
که احساس کند آنرا زبان از طعوم پس احساس طعم ہر خلط دلالت بر غلبه آن در دماغ میکند و گاه استدلال کرده میشود بران بمقدار زبان پس عظم او
بسیار دلالت می نماید بر رطوبت دماغ و صغر او بیبس آن و گاه استدلال میکنند بران بافعال قوای لسان پس خدر حس و ضعف ادراک او طعوم
را دلالت بر آفتی در دماغ می نماید و کذلک بطلان ذوق و گاہی دلالت میکند ثقل زبان بر کثرت اخلاط خصوصاً بلغم و خون و این ہمه دلائل اکثریه
است و مادام که در عضوی دیگر سببی مقتضی آن نباشد و اما ماخوذ از حال وجه پس از رنگ او یعنی دلالت الوان بر امزجه معلوم ست و از
جہت سمن و ہزال آن پس فربہی و سرخی آن دلالت می نماید بر غلبه خون بر دماغ و لاغری آن با زردی دلالت بر غلبه صفرا میکند و گاه بسبب
قوت برد میباشد چنانچه در ناقہین بسبب قلت خون و افراط برد میباشد و لاغری آن با تیرگی بر غلبه بیس سوداوی و برودت و افراط
و قرب موت دلالت می نماید و تہبج چہره دلالت بر غلبه مائیت در خون میکند و گاه بسبب ضعف غاذیه میباشد و با آنکه اینہا احوال عارضی اند اصلیه
آنکه نیست علتی در بدن که تغیر گرداند سحنه وجه را مگر از جانب دماغ و گاہی استدلال کرده میشود بر حال دماغ از حس وجه پس اگر سلیم باشد دلالت بر سلامت
دماغ کند و اگر مئوف باشد بر آفت دماغ دلالت نماید و این در اغلب احوال ست و گاه استدلال بران میکنند از استوای لب و بینی و ابرو در امراض حاده که
استوای دماغ و بر این قیاس ست آنچه مخالف او باشد و اما دلائل ماخوذ از حال رقبه پس اگر گردن قوی غلیظ باشد دلالت بر قوت دماغ و وفور آن

می نماید و اگر کوتاه و باریک باشد دلالت این بضد آنست و اگر مهیا از برای قبول خنازیر و اورام باشد سبب آن در اغلب احوال ضعف اندران نیست بلکه
این از دفع فضول دماغی بسوی گردن میباشد و گاه از دفع عضو دیگر غیر دماغ ماده بسوی آن میباشد و گاهی بسبب فساد غذای و اصل بسوی گردن
میباشد و درین هنگام بسبب ضعف آن و روارت آنست و اگر از اورام مذکوره خالی باشد سبب دران قوت آن نیست بلکه سبب ظهور اورام در گردن
نزد شیخ الرئیس ضعف قوت هاضمه دماغیه است بچیزی از انواع سوء مزاج و قوت از قوت دافعه آن بهر آنکه نواحی گردن قابل ست برای چیزیکه دماغ آنرا دفع
کند بسبب کم رخو غددی که اندرانست و همچنین ست حال دلائل ماخوذه از احوال لهات و لوزتین و دندان نیز یعنی قبول کردن این اعضا مر اورام را دلالت میکند
بر فساد حال اندرانها و بر ضعف بلکه بر ضعف هاضمه دماغ و قوت دافعه آن چنانچه در حال رقبه مذکور شد و اما دلائل ماخوذ از حال اعضای عصبانی باطنی
پس آن از طریق احکام مشارکت ست زیرا که واجب ست آنکه آنها مشارک دماغ و نخاع باشند چنانچه اگر همیشه آفات بر آنها عارض گردد ماده شان میگردد و دماغ را نیز نوعی از
مرضی که آنهاست و یا گاهی این حادث گردد با آنها از دماغ و چون اعصاب قوی علیظ باشند و مسالک آنها در اصل خلقت قوی بوند دلالت بر قوت دماغ نمایند و اضداد آن دلالت بر ضعف دماغ میکنند

استدلال از مشارکات اعضا

که آن مشارک اند دماغ را و قریب اند از جهت مشارکت بدانکه هرگاه اعضای مشارک دماغ قوی باشند دماغ نیز قوی میباشد و اگر کثیر الآفات باشند بسببی از اسباب
ظاهر که برسد بسوی آنها دماغ نیز ضعیف یا ماؤف میباشد و گاه این آفات در اعضای دیگر بمشارکت قوای دماغ میباشد مانند آنکه اتفاق افتد اینکه
مریض نتواند که برخیزد از برای بول یا براز بمحتاج الیه بجهت عدم حس چنانچه در لیثرغس و در سبات سهری و مانند آن اتفاق می افتد و یا بجهت ثقیل بودن
حرکت بران چنانچه در امراض مذکوره و یا در قرانیطس و مانند عاجز بودن از فرو بردن غذا و آب و برگشتن آب از دهان درین امراض و مانند دلائل نفس که
گاه نفس منقطع و باطل گردد بسبب حدوث آفت در دماغ متعدی بسوی حجاب و اعضای تنفس چنانچه ضیق نفس و تنفس آن دال ست بر سرسام و ضیق و
صغر آن بر سبات سهری و لیثرغس و گاه استدلال کرده میشود از طریق مشارکات و را و جاع نیز بر احوال دماغ و بر طریق مذکور یعنی بعد از آنکه معلوم کنند
که وجع حادث در عضو مشارک نیست بسببی در نفس آن عضو و نه در عضو دیگر که بسوی آن متأدی گشته بدانند که دماغ مأوف ست و گاه استدلال کرده میشود
از کیفیت مشارکت مانند آنکه اگر برسد وجع در صداع تا اصول عینین دلالت می نماید بر آنکه آفت در حجب داخله دماغ ست و اگر نرسد با آن حد دلالت
میکند بر آنکه سبب در خارج قحف ست و گاه استدلال کرده میشود از امتلای عروق و خلای آنها و از رنگ جلد و غیرها از آنچه بعض آن در ذیل ابواب یاد گذشت

استدلال از عضو یکه متألم میگردد در دماغ بمشارکت آن

باید دانست که اعظم اعضا از روی ایذا مر دماغ را بمشارکت آن معده است پس واجب ست که استدلال نمایند بران از حال اشتها و هضم و حال آروغ و قراقر
و حال فواق و غثیان و حال خفقان معدی و نظر کنند در کیفیت استدلال ازین امور بر احوال معده که در بحث معده گفته آید و نیز استدلال کرده میشود از
حال خلای معده و امتلای آن بجهت آنکه مشارکات دماغ معده را در حالی که آن ممتلی باشد یا ذی نفخ بود ظاهر میشود یعنی زیاده میگردد و در حالت امتلای
معده از غذا و امثال مشارکت آن بسبب حرارت و مره صفرا و عیاض معده بسبب آن و از جهت شدت حس معده ظاهر میگردد و در حال خلا و جوع و لیکن
که میباشد امتلا سبب برای تعدیل مزاج و ساد میان بخار حار و میان دماغ پس از پیشت حاصل در دماغ کم میگردد و واخص چیزیکه بآن استدلال کرده میشود
موضع وجع راس ست در ابتداء و هنگام استقرار آن بجهت آنکه امراض دماغ که بمشارکت معده میباشد گاه دلالت میکند بران وجع که ابتدا میشود از
یافوخ پس منتهی میگردد بسوی مابین کتفین و نزد هضم اشتداد می یابد و گاه مریض میگردد بمشارکت جگر یعنی ... میباشد
چنانچه هرگاه بمشارکت طحال بود میل وجع بسوی یسار میباشد و بیاست که مشارکت دماغ مراق و ... میباشد درین دلائل بسیار
قدام میباشد و گاه مشارک رحم میباشد و یا امراض رحم و دلائل مذکوره در باب آن ... و اگر مشارکات ... دماغ
صعود انجره بسوی دماغ از انها واقع میشود و طریق صعود انجره یا از نزدیک قدام شرا ... ست ... درین ... الا ...

وکشیدگی آن عضو بسوی فوق وتوتر وضربان عروقی که متصل بآنست وابتدای الم از قدام سر محسوس میشود و بالا از قریب ناحیهٔ قفاست و درین ابتدای الم از خلف وکشیدگی وبرآمدگی عروق وشرائین موضوع از خلف ودرانجا ضربان محسوس میگردد وچون رعایت کرده شود در استدلال اعراض عضو مشارکه دماغ بغیر امور عارضه آنرا واجب ست که نباشد آن عرض عرض برای آن عضو در نفس خود بلکه باشد بسبب مشارکت او مر دماغ را نه بسبب مشارکت دماغ مر او را زیرا که چنانچه استدلال کرده میشود از غثیان برانکه علت دماغیه بمشارکت معده است پس بعید نیست که غلطی واقع شود واولاً علت در دماغ باشد ولیکن خفی بود پس ظاهر گردد غثیان در معده بجهت مشارکت آن مر دماغ را در علت خفیه بدان مثالش اینست که دماغ را سوء مزاج بارد عارض شود واز ان نوازل بسوی معده کثرت نماید وسبب غثیان شود پس گمان کرده شود که در معده اخلاط رطوبی بسیار ست که از ان بسوی دماغ بخارات کثیر صعود میکند ودر ان ضرر اکثر میشود در مزاج دماغ بارد کثیر النوازل میگردد ومشغول شوند بعلاجات معده وتنقیهٔ آن واز ان انتفاع نشود پس واجب ست رجوع بسوی اصول مذکوره در کلیات که تمیز کرده شود بدان اصول امراض اصلیه از امراض شرکیه

دلائل مزاج دماغ معتدل

دماغ معتدل در مزاج خود آنست که افعال حسیه وسیاسیه وحرکیهٔ آن قوی باشند ودر انتفاض آنچه از ان مندفع میگردد ودر احتباس آن معتدل بود وبر مقاومت اعراض موذیه قوی باشد ودر هنگام طفولیت موی سر آن اشقر ودر وقت ترعرع احمر ونزد استکمال خلقت ونشو مائل بسیاهی متوسط در جعودت وسبوطت ونبات او ودر مدت شباب هم در وقت خود باشد وسفیدی او استعجال نکند ونه تاخیر نماید از وقت طبیعی خود وصلع نیز سرعت نماید وسوای این از لون وسحنه وانفعالات وغیره که مذکور شد نیز استدلال توان کرد

دلائل امزجهٔ ردیهٔ واقعه در جبلت

جالینوس میگوید که حرارت مفرط اختلاط عقل وهذیان میکند ولاحق میگردد بآن طیش وسرعت وقوع بارادات در امور واقدام در عزائم وبرودت مولد بلادت وسکون ست ولاحق میشود باین بطوء فهم وتعذر فکر وکسالت ورطوبت باعث نوم غرق بالکل ست ویبوست باعث بیداری وسوء فکر وخیالات فاسد ست ودلالت می نماید بران سهر لیکن شرط درین آنست که سهر از رطوبات بورقیه نباشد وبا نقل دماغ نبود ودر وهم استفراغ فضول یا غیر آن از دلائل رطوبت مالحه نیز نباشد بجهت آنکه رطوبت مالحهٔ بورقیه بشهادت جالینوس بنفس خود باعث بیداری میگردد چنانچه در مشائخ میباشد واما رطوبت فراجیه دماغ خواب مستغرق می آرد وجالینوس گمان میکند که دلیل بر غلبهٔ سوء مزاج با ماده عدم سیلان فضول یا دلائل سوء مزاج ساذج ست ودلیل برانکه غالب سوء مزاج مادی ست سیلان فضول ست وبوعلی سینا می گوید که اگر سده یا ضعف قوت دافعه نباشد در اقم گوید که درین صورت فرق در مواد محتبسه از وجود ثقل راس ودر ساذج از خفت آن توان کرد وچون این معلوم شد پس دلائل حرارت مزاج دماغ سرعت روئیدن موی ست در ابتدای ولادت یا در شکم وسواد آن در ابتدا و یا سواد آن بعد از شقرت بزودی وجعودت آن وسرعت صلع وسرعت امتلای راس وثقل آن از اسباب واقعه مانند استشمام روائح وامثال آن واذیت یافتن بروائح حاره وقلت خواب یا خفت آن وظهور عروق چشم وذکاوت وسرعت انقلاب در آرای وعزائم مانند حال صبیان ودلالت میکند بران حرارت لمس وسرخی رنگ ونضج فضول منصبه ومتنقضه واعتدال آن در قوام تقبیل تغیر خود واما دلائل مزاج بارد زیادتی نقض فضول وسبوطت شعر وقلت سواد وسرعت سفیدی آن وسرعت انفعال از آفات وکثرت نوازل وعروض زکام بادنی سبب وخفای عروق عینین وکثرت خواب وبودن صورت او مانند صورت صاحب سکتگی وبطور حرکت اجفان وثبات بر عزائم ست مانند حال مشائخ واما دلائل مزاج یابس نقای مجاری فضول وصفای حواس وقوت سهر وقوت شعر وسرعت نبات آن بجهت خشکی مزاج در اول سن وسرعت صلع وجعودت شعر ست واما دلائل مزاج رطب سبوطت شعر وبطور نبات آن وبطوء صلع وکدورت حواس وکثرت فضول ونوازل واستغراق نوم ست واما دلائل مزاج حار یابس عدم فضول وصفای حواس وقوت بیداری وقلت خواب وسرعت نبات شعر

در اول سن و قوت وسیاهی وجودت آن و سرعت صلع بسیار و حرارت لمس سر و خشکی آن مع سرخی ظاهر دران و در چشم و اشتعال در غرائم و عجلت
دران و قوت فهم و حافظه و سرعت افعال نفسانیه و اما دلائل مزاج حار رطب اگر این مزاج بسیار دور از اعتدال نباشد رنگ سر نیک و عروق واضح و لمس حار
و فضول اکثر و انضج و شعر سبط مائل بشقرت غیر سریع الصلع و ثخن و ترطب بسوی آن سریع باشد و اگر بعید از اعتدال باشد صاحب او سقیم قابل نزلات از حرارت
و برودت و امراض عفنیه در جوهر خود سریع و حواس صاحب او ثقیل مکدر و چشم او ضعیف باشد و صبر بر خواب نتواند کرد و خوابهای پریشان خواهد دید و اما دلائل
مزاج بارد یابس آنست که سر بارد الملمس حائل اللون و عروق آن خفی و همچنین عروق چشم و ابطاء رنبات شعر و دقیق بطئ الصلع خصوصاً اگر یبس او غالب
از برد او نباشد و متضرر بسبب مبردات بشرط مذکور و حواس صاف در هنگام جوانی و چون بسن پیری رسد بزودی ضعیف گردد و پیر شود و تشنج و تقلص در نواحی
سر او ظاهر گردد و صحیح الشیخوخت و صحت او مضطرب باشد پس گاه خفیف الراس منقح مسالک و گاه بخلاف آن باشد و اما دلائل مزاج بارد رطب آنست
که انسان دران کثیر النوم مستغرق دران ردی الحواس کسلان بلید کثیر الاستفراغ فضول از سر باشد و ایضاً بر ان دلالت میکند بطور صلع و سرعت وقوع
نوازل و این مزاج نیز اگر خروج او از اعتدال بسیار مفرط نباشد حال صاحب او جید باشد در شبهه انتباه و بدانکه در اکثر مطولات بعد بیان دلائل مذکوره علامات
امراض راس مسطور ست و مؤلف را بنظر تسهیل بیان آنها در طریق تشخیص انسب نمود و همچنین در اکثر امراض تسهیلاً للطالبین و اشفاقاً علی المعالجین با یجاد
طریق تشخیص همه داخته و علامات اسباب آن امراض بطریق اسهل در آن مندرج ساخته اکنون بدانند که جمیع امراض راس خواه اصلی بود یا مشارکی اسباب
آن یا سوء مزاج ساذج و مادی باشد یا مرض ترکیب یا تفرق اتصال و یا اورام پس تشخیص هر مرض موقوف ست بر استحضار تعریف و لوازم آن مرض و تشخیص
اسباب آن و طریق تشخیص مسطور میگردد

طریق تشخیص اسباب امراض راس

هرگاه مریض شکایت مرض دماغی نماید اولاً طبیب از تقدم خللی در عضوی از اعضای دیگر سوال کند اگر از ان انکار کند و آفت در افعال دماغی باشد
مثل ظلمت بصر و کدورت حواس با وجود صلاح حال سائر اعضا باشد بداند که مرض دماغی اصلی ست و اگر تقدم ضرری در عضوی بیان نماید مرض دماغی شرکی
باشد پس بصورت تحقق مرض اصلی نخستین حال اقسام سوء مزاج دریافت کند و این چنان باشد که اولاً از مریض سبکی سر و گرانی آن بپرسد اگر خفت را قائل
بگوید بداند که سوء مزاج ساذج ست مفرد بود یا مرکب بعده از کیفیت لمس سر و چشم که گرم ست یا سرد سوال کند و رنگ چشم و روی ملاحظه نماید پس هرگاه با وجود
خفت سر لمس گرم و رنگ سرخ باشد بر سوء مزاج حار ساذج و حار یابس ساذج و حار رطب ساذج دلالت کند پس از حال بیخوابی و خواب سوال کند اگر
مریض بیخوابی بیان کند از دیگر آثار غلبه حرارت مثل التهاب در دماغ و قلق و حرکات و تشویش و تخیلات و سرعت غضب و انتفاع بمبردات و تضرر
از مسخنات سوال کند که وجود این همه علامات یا اکثر از ان دلالت بر سوء مزاج حار ساذج کند و اگر با این علامات لمس حار یابس و قلت سیلان فضول
و اختلاط عقل باشد از دیگر علامات سوء مزاج یابس که مسطور گردد سوال کند اگر آن هم یافته شود درین صورت بر سوء مزاج حار یابس ساذج مرکب دلیل تام بود
و اگر مریض غلبه خواب غیر شدید بیان نماید و از حمام و هوای جنوب ایذا یابد و خوابهای مشوش بیند و دیگر علامات سوء مزاج رطب ساذج که مذکور شود بپرسد اگر باشد
درین حالت دلیل سوء مزاج حار رطب ساذج مرکب بود و هرگاه با وجود سبکی راس لمس سرد باشد و رنگ چهره و چشم سپید نماید بر سوء مزاج بارد ساذج و بارد رطب
ساذج و بارد یابس ساذج دلالت کند درین صورت از کسل و فتور در افعال دماغی و بلادت و نقصان و تخیلات و میل بگرمی و انتفاع بمسخنات و تضرر از مبردات
سوال کند اگر باشد پس وجود این علامات دلالت بر سوء مزاج بارد ساذج مفرد کند و اگر با این علامات آثار سوء مزاج رطب ساذج مفرد خصوصاً خواب و سیلان
شرایح و دلیل سوء مزاج بارد رطب مرکب باشد و اگر علامات سوء مزاج یابس ساذج مفرد یافته بود و حالتی شبیه بحالت صاحب جمع یافته شود بر سوء مزاج بارد یابس مرکب دلالت
کند و هرگاه با وجود سبکی سر گرمی لمس و سرخی و سفیدی رنگ یافته نشود درین صورت سوال غلبه خواب و بیخوابی از مریض کند پس اگر غلبه خواب بگوید از کسل و کدورت حواس و
کثرت نوازل و افراط نسیان نیز سوال کند و این علامت سوء مزاج رطب ساذج مفرد بود و اگر مریض غلبه بیخوابی بیان کند و با آن جفاف خیشوم و صفای حواس

ونقاهی مجاری فضول و قلت زکام و شدت حفظ و تقدم استفراغات یا انقطاعات بر ولیات و سرعت اجتذاب روغنهای رطب و تضرر از محللات یافته شود
علامت سوء مزاج یابس ساذج مفرد بود و هنگامیکه مریض در جواب سوال اول گرانی سر گوید بداند که سوء مزاج مادی مفرد بود یا مرکب بعد کیفیت ملمس سر
وچشم که حارست یا بارد بپرسد اگر باوجود گرانی ملمس گرم باشد دلیل مواد حاره دموی یا صفراوی بود پس رنگ چهره وچشم و نیز از حال غلبه خواب وبیداری
سوال کند اگر باوجود گرانی سر گرمی ملمس سرخی رنگ رو و چشم سرخ در خواب مفرط باشد علامت سوء مزاج مادی دموی بود پس دیگر علامات غلبه خون مثل انتفاخ وجه
وعین و درد رگها و ضربان و دیدن خیالات سرخ در خواب نیز بپرسد و اگر رنگ رو وچشم زرد و بیخوابی کثیر باشد علامت سوء مزاج مادی صفراوی بود پس
دیگر آثار غلبه صفرا چون لذع والتهاب مع حرقت شدید و [illegible] نیز بپرسد و در بیخوابی آنچه از بینی و حنک خارج شود زرد و تلخ ولذاع وگرم بود و چون آثار
هر دو خلط مذکور یافته شود علامت سوء مزاج دموی وصفراوی مرکب بود و اگر باوجود گرانی سر ملمس سرد باشد و طول مرض و از مان آن بود دلیل مواد بارد بلغمی و
سوداوی باشد درین صورت اگر رنگ چهره وچشم و زبان رصاصی و غلبه خواب بود و از ترهل و نسیان و کسل و بلادت نیز بپرسد و این علامت سوء مزاج مادی
بلغمی باشد و اگر با گرانی راس سردی ملمس رنگ رو وچشم تیره نماید و بیخوابی مفرط و وسواس و فکر فاسد سوال کند و این علامت سوء مزاج مادی سوداوی
بود و چون آثار بلغم و سودا هر دو یافته شود دلیل سوء مزاج بلغمی و سوداوی مرکب باشد و آنجا که با علامات غلبه دم آثار بلغم یا سودا هم دریافت گردد علامت مزاج
دموی بلغمی مرکب یا دموی سوداوی مرکب بود و اگر با علامات صفرا آثار غلبه بلغم یا سودا مدرک شود علامت سوء مزاج صفراوی بلغمی مرکب یا صفراوی سوداوی
مرکب باشد و هرگاه مریض با سبکی سر تمدد در سر و قعر چشم و عروض دوی و طنین در گوش بگوید دلیل ریح و بخار بود پس اگر با آن علامات سوء مزاج بارد
مدرک گردد نشان غلبه ریح باشد و اگر آثار سوء مزاج حار دریافت شود و ضربان شرایین سر و درد [illegible] و تخیل خیالات فاسد بود و احیانا سدر و دوار عارض
شود بر وجود بخارات دلالت کند و هرگاه بیمار با گرانی و ربط اجزای سر درد بیان نماید و تارک ریاضت و حمام و کثیر الاکل و صاحب سکون و آرام باشد
علامت سده بود و هرگاه باوجود علامات غلبه خلطی از اخلاط اربعه اختلاط عقل و هذیان و تپ و وجع سر و کراهت از روشنی ظهور نماید نشان ورم بود
پس اگر آثار غلبه خون یا صفرا با لزوم تپ گرم و ضربان و سرعت نبض مائل بموجیت یا انشاریت یافته شود علامت ورم حار بود و اگر علامات غلبه سودا
و صلابت نبض مدرک گردد نشان ورم سوداوی بود و اگر آثار غلبه بلغم و سبات و تهیج و نبض موجی باشد دلیل ورم بلغمی بود و هرگاه آثار سوء مزاج
و ریح و سده و ورم یافته نشود درین صورت سوال کند که بانگ [illegible] صعود ابخره بدماغ هنگام هضم و شنیدن آوازهای غیر قوی [illegible]
عارض میشود یا نه اگر مریض اقرار آن کند بداند که مرض از ضعف دماغ یا از قوت حس دماغ است پس اگر حواس مریض مکدر و افعال دماغی او از افکار و تذکر
و تخیل ضعیف باشد و از حرارت و برودت متاذی گردد و دلائل اسباب مضعفه مثل دلائل سوء مزاج و غیره آن ظاهر بود و زمانه مرض بهر قدر که
طول کند مرض زیاده شود مرض از ضعف دماغ بود و اگر حواس ذکی و قوی و افعال دماغی سلیم و مجاری نقی و پاکیزه باشد و با دلائل اعتدال مزاج وسعت
ترکیب بود و اعضای مشارک قوی صحیح باشد و چون زمانه مرض طول کشد مرض کم شود یا باطل گردد مرض از قوت حس دماغ بود و هرگاه این آثار هم یافته نشود
و تقدم ضربه و سقطه یا وجود تفرق اتصال مدرک گردد سبب مرض همان باشد این بود طریق تشخیص اسباب امراض دماغی اصلی اما اگر مریض پیش از حدوث
مرض دماغی ضرر در عضوی از اعضای دیگر مثل معده و امعا و جگر و طحال و مراق و رحم و دست و پا بیان کند و حدوث و بطلان و شدت و ضعف مرض بسبب
حدوث و بطلان و شدت و ضعف الم آن عضو بود گوید مرض دماغی شرکی باشد پس اگر مریض مختلف شود باختلاف حال معده و رفع هضم و سوء هضم و در
حالت امتلا و تقدم ضرر معده مثل غثیان و قلت یا بطلان اشتها و فساد یا ضعف یا بطلان هضم بود و مرض بمشارکت معده باشد و هرگاه کند که ورق صفرا
بر می آید یا بلغم یا سودا اگر صفرا بر آید و رنگ چشم زرد نماید از تلخی دهن و تشنگی و غلبه مرض در خلو معده والتهاب و [illegible] سوال کند و این علامت
مادۀ صفراوی بود و اگر بلغم بر آید [illegible] و شدت مرض در امتلای معده [illegible] تشنگی [illegible] نیز بپرسد
و این نشان مادۀ بلغمی بود و اگر سودا بر آید با کثرت اشتها و [illegible] معده و [illegible] و از [illegible] سودا

بر فم معده و وحشت و خبث نفس هم سوال بکند و این آثار مادهٔ سوداوی بود و اگر در تقی هیچ خلط بر نیاید پس از غلبهٔ مرض باستعمال چیزهای بادی و در حالت
شکم سیری و بعد خواب بیفزاید اگر ہیجان مرض بخوردن اشیای نفاخ بگوید و تقدم درد معده و سکون مرض دماغی با سکون آن باشد علامت مادهٔ ریحی بود و
اگر زیادتی مرض در شکم سیری بگوید و با آن دیگر علامات سوء مزاج ساذج معده باشد از سوء مزاج ساذج بود و اگر بعد خواب و هنگام شکم تهی و تاخیر غذا از وقت
مقررهٔ آن خصوصاً وقتیکه اشتها در آفتاب مشی نماید مرض غلبه کند و از ادنی سببی ضجر نماید و از بوئیدن چیزی بدبو غشیان عارض گردد نشان
ضعف فم معده بود و اگر علامات دیدان امعا در کرم گرد و بشرکت امعا باشد و هرگاه ضرر در جگر یا طحال یا مراق یا رحم یافته شود مرض شرکی کبدی
یا طحالی یا مراقی یا رحمی باشد و ایضاً رحمی اکثر بعد ولادت یا اسقاط یا احتباس حیض و نفاس و قلت آن بود و هرگاه مریض بگوید که پیش از ظهور مرض
دماغی چیزی مورچه مانند از دست یا پای بجانب سر بر می آید مرض شرکی اطرافی باشد و شناخت نوع مادهٔ هر عضو در مقامش مسطور گردد
بدانکه تا اینجا علامات امراض دماغی اصلی و شرکی تمام شد اکنون علاج هر یک از اسباب مسطوره بقلم می آید مطابق سبب متشخص بعمل آرند لیکن پیش
از بیان آن بعض قوانین علاج کلی که در اکثر اقسام امراض دماغی بکار آید مرقوم میگردد بران نظر دارند

علاج کلی امراض دماغی

باید دانست که دماغ عضوی ست رئیس و مبدای حواس ظاهری و باطنی پس هر مرضی که بدان لاحق شود حسب سبب بازالهٔ آن توجه بلیغ نمایند
مثلاً اگر سبب آن مرض غلبهٔ کیفیتی از کیفیات اربعه چون حرارت و برودت و جز آن باشد بتعدیل آن کوشند بدانچه ضد وی بود و تنقیه و در حرارت
دماغ تبرید بلا مبالغه کنند بهر آنکه غلبهٔ حرارت بدین محل موافق تر است و در برودت تسخین بمبالغه باید کرد و کثرت استعمال حمومات مناسب نبود خصوص
وقتیکه سرفه یا نزله نیز شامل بود و ادویه و اشربهٔ شیرین اختیار نمایند و عند قبض طبیعت ملینات آن بکار برند و بقول شیخ در امراض سر ملین طبیعت حاجت
کثیر بود پس باید که تلیین آن مدام ملحوظ دارند و اگر سبب مرض غلبهٔ ماده بود پس در دموی فصد قیفال کفایت کند و اگر امر عظیم و خون در کمال غلبه
و وفور و ہیجان باشد فصد وداج را تجویز نموده اند و لیکن چون درین خطر است باید که بفصد دیگر عروق سر پردازند هر چند که بدفعات باشد و در دیگر اخلاط بعد
نضج و تفتیح مجاری بمسهلات استفراغ فرمایند و شیخ الرئیس و بعض شراح قانون مینویسند که هرگاه غلبهٔ مواد در دماغ دریافت شود و ارادهٔ استفراغ آن
نمایند پس اگر باوجود غلبهٔ اخلاط دیگر دلائل کثرت خون در یابند ابتدا بفصد قیفال و دیگر عروق سر مثل رگهای پیشانی و بینی و عروق ناحیهٔ گوش
و مانند آن کنند اما اگر امتلا مختص براس باشد اکثر فصد این عروق کفایت کند و اگر در بدن نیز امتلا بود فصد سرو بر فصد این عروق مقدم دارند
والا در تقدیم فصد عروق مذکوره خوف جذب مواد بسیار بسوی سر و جلب آفت بود و ابتدا بفصد باوجود غلبهٔ اخلاط دیگر بهر آنست که فصد استفراغ
مشترک برای اخلاط است پس با خون اخلاط دیگر نیز که مختلط اند دفع شوند و لهذا شرط نموده اند که فصد را وسیع در طول بکشایند و چون قدری خون خارج
گردد یک لحظه دهن رگ را بانگشت بگیرند تا اخلاط دیگر در انجا آیند زیرا که طبیعت حامی و حافظ بدن حتی المقدور خون صالح را محافظت مینماید و دم فاسد
و اخلاط دیگر را دفع مینماید پس انگشت بردارند که قدری خون دیگر دفع گردد باز لحظهٔ دهن رگ را بانگشت بگیرند همچنین تا آخر فصد و هنگام کمال
غلبه و ہیجان خون تنها و با اخلاط دیگر باید که قصور در اخراج خون ننمایند بلکه خون وافر بگیرند و بسا است که فصد تام کفایت نماید و مراد
از فصد تام آنست که فصد را کشاده بکشایند و آن مقدار خون بگیرند که قریب بغشی گردد و اطفال و ضعفا و حوامل را فصد جائز نیست مگر عند
ضرورت شدیده حجامت مجوز است و یا ارسال علق و اگر اخلاط دیگر باشند نگاه کنند که آیا مرض راس بشرکت جمیع بدن است یا نه پس هر خلطی
که غالب بود و در جمیع بدن شریک باشد نخست بعد انضاج آن تنقیهٔ عام جمیع بدن بمسهلات و مقیئات نمایند و بعده به تنقیهٔ خاص دماغ متوجه شوند
و استفراغات مختصهٔ آن استعمال کنند اگر دانند که ماده در دماغ نضیج است والا بعد تنقیهٔ عام بدن تا نضج آن در تنقیهٔ دماغ تاخیر کنند و نضج مادهٔ دماغی
بمشاهدهٔ خروج فضول مثل مخاط و غیره آن از دماغ اگر بسیار رقیق یا بسیار غلیظ نباشد بلکه سهل الخروج و معتدل القوام بود دریافت گردد و اگر

بشرکت بدن نیست بتوجه استفراغ دماغ گردند و درانجا که مرض بمنتهی رسیده باشد و بیش ازان انضاج ماده بمروخات و نطولات وضمادات منضجه نیز نموده باشند تنقیه دماغ بغراغر و دیگر مستفرغات مختصه آن فرمایند بشرطیکه از غرغره خوف آفتی در ریه و نزول نوازل از جنس خلط حاد لاذع و بیمار قابل و مستعد امراض ریه نباشد و ایضاً بیمار را احتراست از نزول شئ ردی بسوی ریه ممکن بود مثلاً هرگاه که نزول شئ از دماغ دریابد قبل از رسیدن آن بریه آنرا بهزاق دفع نماید و یا حال سر اشد الاهتمام از حال ریه باشد چنانچه ازان خوف قتل سریع از شدت ردائت وحدت بود و قریب از مجرای خناق باشد که دفع او بوجه دیگر غیر از غرغره یافته نشود والاشمومات مفتحه ومعطسه وسعوطات ونطولات استعمال کنند تا که مواد از سر منجذب شود و گاهی تضمید سر بعد تراشیدن موی سر مسکن باد و یه که دفع مواد مجتلبه در سر سهل گرداند اگر ازان ضمادات خوف افساد مزاج نباشد و وثوق این امر بود که ماده منضج محل الاستفراغ است بعد فعل ضمادات دران بسهولت مندفع گردد و با این همه باید که احتیاط نمایند در استفراغ اخلاط بارد ازانکه رقیق ماده مستفرغ نگردد و غلیظ آن محتبس ماند و باعث زیادتی فساد گردد بلکه استفراغ بعد تلیین بملینات منضجات نمایند و هرگاه استعمال استفراغی کنند عقب آن تلیین مع انضاج و تلطیف و تعدیل قوام باقی از فضول دماغ نمایند و احتراز فرمایند در استفراغات اخلاط حاره که مضطر گردند درانها باستعمال ادویه حاره در بعض اوقات مثل ایارج و سقمونیا و تربد و اسطوخودوس ازانکه باقی نماند بعد ازان سوء مزاج حار بلکه تدارک نمایند اسهال کائن ازانها و استفراغ واقع بغرغره وغیره آنرا بضمادات مبرده و پرهیز نمایند از استعمال استفراغات مذکوره مگر بعد اعتماد بر عادت مریض که چیزی از آن بنوشد اسهال و استفراغ آن کنند تا شرب آن بسبب مخالفت باعث فساد و هلاک نگردد بهر آئینه بعضی کسان را ایارجات اسهال نیارند و بعضی را از مطبوخات اسهال نشود پس رعایت این امر نیز در استفراغات لابد است و اگر اخلاط صعود نمایند بسوی سر از جانبی یا از تمام بدن پس جذب کنند بسوی خلاف آن مثلاً اگر از اسافل بدن یا جمیع بدن متصاعد شوند باستعمال حقنجات و حمولات و حجامت ساقین و بستن رانها و بازوها و مالش کف دست و پا و تناول اطریفلات و کشنیز بپروازند و تنقیه عضو مشارک بدانچه مخصوص او باشد نمایند مثلاً اگر ماده در معده باشد با ایارج فیقرا و اگر در طحال بود با دویه که بدان خصوصیت وارد و علی هذا القیاس در جگر و رحم وغیره هریکی از اعضا هم ماده که باشد بضد مزاج آن و ایضاً دیگر تدابیر مختصه آن عضو بعمل آرند مع رعایت تقویت دماغ و بعد تنقیه هر خلط اگر سوء مزاج باقی ماند بعد آن علاج کنند و از تدابیر نیز یکی استعمال کرده میشود در امراض راس ریاضت است که محافظت نمایند دران سر را از حرکت که با بدن حرکت ننماید و اسافل بدن تنها حرکت کند و این ریاضت بدین نحو میباشد که انسان ریسمان را بدو دست محکم بگیرد و خود را بدان معلق آویزان دارد و دائم پایهای خود را حرکت دهد و مالش دست و پا و بستن آنها از فوق بسوی اسفل ازین قبیل است و خصوصاً هنگام تغذیه لیکن باید که ریاضت بعد از تنقیه باشد زیرا که قبل از تنقیه سودی ندارد بلکه زیاده باعث تحریک مواد و فساد دیگر میگردد و گاه تنقیه سر تنها می نمایند بریاضت خفیفه مثل مالیدن و فشردن و شانه در سر کردن و استعمال گهواره از منقیات خاصه است چنانچه در آخر لیثرغس بیان نموده اند و بدانند که استعمال سیالات بر سر بطریق تقطیر جائز نیست بلکه اطراف یافوخ را از پیش سر تا بلندی عقب سر که قمحدوه نامند از خمیر سخت بگیرند که مانند حلقه و دیواری بلند باشد و وسط آن مانند حوضی و ظرفی برای گنجایش ادویه سیاله بود پس ادویه را گرم و یا نیم گرم و یا سرد بحسب حاجت دران ریزند و یا پارچه را نمناک نموده بدوای سیال ترکرده برافوخ گذارند و آنچه ازانها لبنی باشد مثل شیر بز یا شیر زنان واجب است که بر سر بلطخ ازان نگذارند تا لبنیات متعفن نگردد و موجب حبس ابخره نشود بلکه بزودی پاک نمایند و بشویند و تجدید نمایند و بهتر آنست که استعمال ضمادها و اطلیه و نطولات و مروخات همه بعد از تراشیدن موی سر باشد تا که اثر سریع و قوی تر نماید و واجب است که تلطیف تدبیر نمایند قبل از دوا چند روز بماشربه و اغذیه مناسبه و حمام و ریاضت معتدله تا اندکی فی الجمله مهیا گردد و مسام گشاده و چون صاحب امراض راس مادی غذا تناول نماید باید که اطراف او را بمالند و تخفیف جانب سر نمایند و تقویت دماغ بر دها کنند و غذا بحسب کمیت ماده و کیفیت آن تناول فرمایند و برین قیاس نمایند جمیع تدابیر را و ایضاً در امراض مادی دماغی شرب شراب توقف بسیار در حمام مضر بود و دقی از جمله تدابیری است که نفع بسیار می بخشد در معالجات امراض راس مگر هنگامی که بمشارکت ماده معده باشد و کثرت

فضول دران متوجه بسوی فم معده بود که درین هنگام اصلح وجوه دفع آن قی ست و هرکجا که اندر تحبیب دماغ آفتی باشد آب سرد خوردن و بدان مضمضه کردن زیان دارد و احتمال عطش و جوع در امراض رطبهٔ دماغی و ترک عشا واجب ست و برآمدن ریم از بینی یا از گوش در امراض سر محمود ست و بقول مسیحی از مضرات الیان وسموک و اشیای چرب بسیار و تمامی نبیذها و کمیا خصوصا خاصة سرکه و همچنین سکر و تخمه است پس اجتناب ازینها واجب

عشا طعام وقت شب را گویند ۱۲

علاج امراض دماغی حار ساذج و حار یابس ساذج و حار رطب ساذج

و آن صداع و سرسام غیر حقیقی و سهر و دوار ست و سبب سوء مزاج حار حرارت خارجی مثل گرمی آتش و آفتاب و حمام و شمّ ادویه بود و یا حرارت داخلی مثل تناول مسخنات و تاخیر غذا از وقت معتاد و شدت جوع و غضب بالجمله تبرید و ترطیب هوای خانه با آب و خوشبوهای سرد نمایند و تبسیم دهند و سعوط و نشوق و قطور و شموم و ضماد و طلاء و نطول بادویه باردهٔ معتدل آرند و شاخها در ساق و کف پا کشند و پاشویه بارده و انکباب و نطول استعمال کنند و باید که در تراکیب مذکوره بقول شیخ بقول بارده مثل کاهو و خرفه و حی العالم و برگ بید و برگ نیلوفر و عنب الثعلب و عصارة الراعی و حی العالم و ماء الخیار و ماء القرع و مانند آن و روغنهای سرد مانند روغن گل و خلاف و روغن نیلوفر و بنفشه بکار برند و بهترین آنها روغن گل و روغن کدو و روغن کاهو و روغن خشخاش ست و ازین تجاوز نکنند بسوی ادویه که دران تخدیر و اخماد روح باشد مگر نزد ضرورت شدید از افراط حرارت و طغیان صفرا و هیجان آن و خوف ورم حار چنانچه گاهی روغن بزر البنج هنگام شدت وجع استعمال میکنند و استعمال سرکه بسیار نکنند و سرکه خمر در اطلیه وغیره بسبب حدت و کمال نفوذ ضرر دارد و روغن گل کهنه که یکسال بران گذشته باشد نیز استعمال نکنند و از استعمال اضمده و اطلیه بارده بر موخر راس که منشای اعصاب ست اجتناب نمایند تا منابت اعصاب را فاسد نکنند و اثر آن بدماغ هم بوجه اتم نمیرسد و هرگاه ضماد گرم شود تبدیل آن نمایند و ضماد بر پیشانی یا بر یافوخ استعمال کنند و نیز از جمله اطلیه نافعه لعاب اسپغول بسرکه و آب کشنیز و برگ آنست و از جمله سعالجات نافعه بوئیدن اشیای خوشبوی بارده است و سعوط و ضماد و عصارات مسطوره و فرش نمودن بقول و اوراق مذکوره در مسکن مریض و نشستن در خانهٔ خنک که دران شاخهای اشجار سرد افشانیده باشند و بوئیدن و نزدیک خود داشتن فواکه بارده و برف و آب عمیق نفع میکنند و از حرکات بدنی و نفسانی دگر وانیدن حدقه در طامح و نظر بسوی اشیای رنگین و استماع آواز سخت و بلند منع کنند و غذای بارد دهند مثل ماش و جو مقشر و اسفاناخ و قطف و طفشیل و مانند آن و اگر با حرارت یبوست نباشد بلکه رطوبت ساذج بلا ماده باشد و این در کمال قلت و ندرت ست در امراض دماغ باید که در اطلیه آبهای فواکه که دران قبضی باشد داخل نمایند ولا سیما در ابتدای اورام حاره و بقول انطاکی بهترین چیزها که بدان تبرید دماغ کنند طلا بخطمی و برادهٔ عاج و بقس و آرد جو و حنا و آب کشنیز و عنب الثعلب و حی العالم ست و شربت مرزنجوش و کشنیز دامرود و شربت خشخاش بماء الشعیر و گویند که عوض آب بر گلاب و آب انار شیرین و جلاب قند سفید خام ممول بگلاب اختصار کنند و یا گلاب و آب سرد بالمناصفه اندک اندک بدهند و کذا آب هندوانه و خیار و کدو بدهند و از روائح حارهٔ ذی عطریت چون زعفران و سلیخه و تخم کرفس و حماما و مانند اینها از افاویه دیگر اجتناب لازم دارند و همچنین از طعامهای گرم و سر و نجار انگیز مثل عدس و بادنجان و گوشت گاو میش و شتر و کرنب وغیره و تراشیدن موی سر و دوشیدن شیر بر ان خیلی مفید ست و همچنین انداختن شیر دختران در بینی و گوش و مالیدن آن بر کفهای دست و پا و بر یافوخ بشرطیکه تپ و نزله نباشد طریق استعمال ادویه تبرید دماغ لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ تخم کاهو مقشر شیرهٔ مغز تخم تربوز هر یک هفت ماشه در آب یا عرقیات برآورده شربت نیلوفر یا شربت بنفشه دو توله یا نبات سفید یک نیم توله داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاده باشد شیرهٔ تخم خیارین یا شیرهٔ مغز تخم کدو اضافه کنند و اگر اخجر زیاده بود شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ تخم خشخاش زیاده نمایند و اگر حرارت قلب هم معلوم شود شیرهٔ تخم خرفه افزایند و شربت انار و عرق بید ساده عوض شربت نیلوفر آمیزند بلکه اگر حرارت در کمال شدت باشد شیرهٔ بزور مذکوره در عرقیات بارد رطب مثل عرق نیلوفر و بید گلاب و بید مشک بجای آب برآورند و بعض لعابات سرد تر مانند لعاب بزر قطونا داخل نمایند و شربت آلو یا شربت تمر هندی یا شربت حماض یا شربت لیمو مناسب حال افزایند

طریق استعمال ادویه سعوط و نشوق و قطور شیر بز فقط یا شیر دختر صرف در گوش و بینی چکانند یا مغز تخم تربوز در آب سائیده در گوش و بینی چکانند یا کافور
در روغن گل حل کرده در بینی چکانند یا شیر دختر در روغن بنفشه سعوط کنند یا روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن کدو مساوی و شیر دختر برابر همه خوب آمیخته
بکار برند و یا آب کاهو و روغن نیلوفر هر یک یک جزو و شیر دختر دو جزو بهم آمیخته سعوط نمایند و اگر خواهند مغز تخم کدو و مغز تخم تربوز سوده نیز آمیزند
و یا آب کاهو و شیر دختر و روغن گل همه مساوی آمیخته سعوط نمایند و اگر حرارت زیاده باشد قدری کافور نیز اضافه کنند و یا روغن بنفشه و روغن کدو
و آب کاهو تر و آب کاسنی سبز و شیر دختر همه را در شیشی کرده خوب مخلوط نمایند و در بینی چکانند طریق استعمال ادویه شموم کشنیز سبز یا صندل سوده یا کافور
یا عطر نسرین یا عطر گل لحظه بلحظه ببویند یا آب شاهسفرم یا گل شاه و شاهسفرم که بران آب سرد پاشیده باشند استشمام نمایند و بوئیدن جمله فواکه بارده نافع
است طریق استعمال ادویه ضماد و طلا صندل سفید یا بآب کشنیز سبز یا آب کوکنار سائیده بر پیشانی ضماد نمایند و یا پارچه در گلاب و سرکه و روغن
گل تر کرده بر یافوخ گذارند و یا آرد جو مع سرکه و گلاب و کافور و صندل و اقاقیا بعمل آرند و یا گل نیلوفر و کشنیز سبز و گل بنفشه در گلاب سائیده بکار برند و
یا برگ خرفه جراده کدو و برگ بید گل خطمی صندل سفید سائیده با قدری گلاب و سرکه ضماد نمایند و بعد گرم شدن دیگر کنند و تبدیل آن کرده باشند
و یا گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ گل خطمی برابر بشیر زنان یا شیر بز یا گلاب سائیده ضماد کنند و یا مغز تخم خیارین مغز تخم تربوز مغز تخم کدو تخم کاهو تخم خشخاش
بهدانه برابر گرفته بشیر زنان یا شیر بز سائیده ضماد کنند و در ضرورت قوی گل نیلوفر تخم کاهو تخم خرفه صندل سفید هر یک سه ماشه کافور یک ماشه افیون
زعفران هر یک نیم ماشه همه را سائیده در روغن گل یک توله آب کشنیز سبز دو توله و اندکی سرکه ممزوج کرده بر سر ضماد نمایند که برای اقسام صداع حاره و سهر
و سهر معمول است و طلای قرص انزروت نیز در تبرید دماغ اثری تمام دارد طریق استعمال ادویه نطولیه گل ارمنی و گل نیلوفر صندل سفید هر یک یک
ماشه در عرق صندل دو توله سائیده آب کشنیز تر آب خیار آب کدو هر یک چهار توله اضافه کرده در شیشی دهن فراخ انداخته متصل بینی نهاده حرکت
دهند و یا صندل سفید سوده کشنیز خشک سوده گلاب سرکه قدری ممزوج نموده در ظرف کنند و ببویند که برای دفع عفونت هم نافع و یا گل ارمنی صندل
سفید و قدری کافور و آب کشنیز و سرکه و گلاب بدستور ببویند و یا روغن گل روغن بنفشه هر واحد دو جزو سرکه نصف جزو در شیشه یا در ظرف گلی انداخته
حرکت داده ببویانند و اگر خواهند برای زیادتی تبرید آب کاهو آب کشنیز سبز آب کدو و قدری کافور هم نیز افزایند و یا صندل سفید یک مثقال گل نیلوفر سپید
درم گل ارمنی نیم درم در عرق بیدمشک پنج مثقال یا گلاب و عرق کیوڑه سائیده آب کدو آب خیار تر آب کاسنی سبز آب کشنیز تر هر یک مثقال در شیشی
اندازند و قدری کافور سوده داخل کرده لحظه بلحظه ببویانند و یا عطر صندل و گلاب و سرکه و روغن گل و آب کشنیز سبز و آب کاهو سبز و قدری کافور در شیشه
استعمال کنند که برای امراض مذکوره و تقویت دل معمول است طریق استعمال ادویه پاشویه بارد گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی عنب الثعلب هر یک یک دام
سبوس گندم چهار دام برگ بید خواه برگ کنار یا آتار هرده آثار آب بجوشانند چون سوم حصه بسوزد صاف نموده در ظرف انداخته پاها در آن گذارند
و ساقها بمالند از اعلی باسفل تا که خوش آید و طبع برداشت کند پاها در آن دارند و هنوز قدری گرمی در آب باقی باشد که پاها برآرند و بپارچه خشک
کرده در چادر پوشیده دارند خصوص در هوای سرد و مسامات و احسن آنکه ظرف عمیق باشد چنانکه پاها تا زانو غرق باشند و هرگاه پاها را بسته باشند
پاها جهت جذب مواد کرده باشند واجب است که چون بکشایند پاها در آب گرم گذارند تا انجذاب بسوی دماغ صعود ننمایند و
ابتدای کشادن پاها از طرف قدم باید کرد بخلاف بستن که از طرف بن ران شروع کنند و هرگاه که حاجت پاشویه بحکم افتد اول حجامت یا شربت
بکار برند بعده پاشویه نمایند تا بعد پاشویه بهوای سرد نرسد و باید که وقت استعمال پاشویه سر مریض را بطرف پشت مائل دارند تکیه داده و چادر
اینجا ظرف آب در دوش مریض دارند تا بخار بدماغ نرسد و عوض سبوس گندم جو مقشر نیز مستعمل میشود و اگر تبرید زیاده مطلوب باشد برگ خرفه
برگ اسفاناخ گل سرخ برگ کاهو تراشه کدو اضافه نمایند و اگر خواهند گل بنفشه گل خطمی هر یک ده درم نیلوفر عنب الثعلب جو مقشر هر یک پنج درم
برگ بید یا کنار نیم پاؤ سبوس نه درم در آب بجوشانند هرگاه نصف بماند صاف کرده بدستور بعمل آرند و یا سبوس جو خواه سبوس گندم

سه مشت نمک شور ده دوام برگ کنار برگ خطمی یا تخم یا گل آن برگ عنب الثعلب یا تخم آن هر یک پنج درم در آب جوش دهند هرگاه نصف ماند نیم گرم پاشویه
کنند و گویند که غسل قدمین وقت شدت تپ بسبب اجتماع حرارت تپ و حرارت آب منع ست مگر عند خوف حدوث سرسام از آب نیم گرم سحاک
کردن چادر میان ظرف آب و روی چیار رجائز بود طریق استعمال ادویهٔ انکباب و نطول هر اده که تخم کاهو و برگ آن گل نیلوفر بنفشه خباری عنب الثعلب
پوست خشخاش و تخم آن و گل آن جو مقشر گل سرخ برگ خطمی و تخم آن برگ بید تراشهٔ کدو یا تخم خرفه و برگ آن برگ کاسنی کشنیز سبز سبوس جو بستان افروز
شاهسفرم هر چه بهم رسد بقدر حاجت گرفته در ظرفی سربسته کرده با آب جوش دهند و در طشتی ریخته قدری روغن گل یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر
آمیخته انکباب نمایند و نطول کنند یا بنفشه تخم کدو نیم کوفته تخم خرفه تخم کتان تخم خشخاش اسبغول تخم خطمی تخم کاهو گل سرخ برگ بید جو نیم کوفته در آب پخته نطول نمایند
که جهت صداع حار و سرسام و سهر و جنون و تشنج یابس نافع ست یا بنفشه و نیلوفر هر یک دو کف بابونه یک کف با آب در آفتابه و یا ظرفی سربسته طبخ نمایند و چون
پخته شود و حرارت ناری او کم گردد سر آفتابه و یا ظرف را برابر روی مریض بگشایند که بخار او به بینی او برسد و یا در طشتی ریخته در آن روغن گل آمیخته سر
و عابل ردای بر سر گرفته بخار آنرا انکباب در برای سرسام حار و غیره مفید ست

علاج امراض دماغی بارد ساذج فقط یا بارد رطب ساذج یا بارد یابس ساذج

و آن صداع و دوار و کابوس و سکته و سبات و نسیان ست بسبب سوء مزاج بارد به برودت خارجی مثل برف و یخ و آب و هوا باشد یا سردی داخلی
مثل تناول مبردات بالجمله تسخین بهوا آتش یا بخوشبوهای گرم کنند و مطبوخ ادویهٔ حارهٔ مخصوص دماغ بدهند و نطول و انکباب و کماد ادویهٔ
گرم نمایند و سعوط و شموم علوی خانی و نخلخه حار بعمل آرند و روغنهای چون روغن یاسمین و سوسن و قار و مرزنجوش و نرگس و بابونه که دران عنبر یا قرنفل
سوده داخل کرده باشند نیم گرم بر سر مالند و یا روغن سداب بمالند و اگر قوی تر خواهند قدری فرفیون درین روغنها اضافه نمایند و اگر اسفنج یا صوف
بروغنهای مذکوره تر کرده بر تارک گذارند بهتر باشد و تکمید بنمک و جاورس و سبوس گندم و خرقهٔ سخن نیز نافع و خوردن ... پالوده و زنجبیل مربی و سوسنبر
مفید ست و آنجا که با برودت یبوست باشد با تسخین ترطیب نیز جمع کنند و اگر با برودت رطوبت بود مستفرغات رطوبت نیز بعمل آرند و غرغره
ادویهٔ حارهٔ منشف رطوبت استعمال نمایند و معجون فلاسفه را خصوصیت تام ست در تبدیل مزاج دماغ و تسخین و تقویت آن و اغذیهٔ شوربای ...
و ماکیان و نخود آب با مصالح گرم مثل دارچینی و زیره و ثوم استعمال نمایند و هر جا که اندر دماغ آفتی از سردی باشد آب سرد خوردن و بدان ...
کردن سخت زیان دارد طریق استعمال مطبوخ اصل السوس مقشر نیم کوفته پرسیاوشان اسطوخودوس بادیان پنج بادیان در آب جوشانیده ...
نموده گلقند عسلی یا شهد داخل کرده بنوشند یا صرف بادیان و اسطوخودوس بدستور جوشانیده گلقند داخل کرده بدهند و یا انیسون پرسیاوشان
مویز منقی نیز زیاده کنند و یا بادیان پرسیاوشان بادرنجبویه جوشانیده گلقند داخل کرده بدهند و یا انیسون بادیان بادرنجبویه جوشانیده با گلقند عسلی بدهند
و یا همانا برنجاسف دارچینی شربت اسطوخودوس حسب حاجت افزایند طریق استعمال ادویهٔ شموم مشک و عنبر ... قرنفل و غالیه و عطر عود هندی
و مجموعه و جندبیدستر و فرفیون و سداب و مرزنجوش و یاسمین و بهار نارنج و گل بابونه و ریحان و نرگس و چنبیلی و نسرین ... دماغ
و دافع امراض بارده دماغی ست طریق استعمال ادویهٔ ضماد بابونه اکلیل الملک مرزنجوش برنجاسف صعتر زنجبیل زعفران مرمکی زوفای خشک
شونیز کبابهٔ چینی قرنفل صبر زرد جندبیدستر فرفیون کبریت زرد بورهٔ ارمنی قسط کندش حلتیت صمغ سداب اشق خردل مویزج مشک عنبر مومیائی
فلفل عاقرقرحا کندر سرگین کبوتر روغن قسط روغن زنبق هر چه ازین با هم رسد و یا طبیب مناسب داند با آب سائیده نیم گرم بر سر ضماد نمایند
طریق استعمال ادویهٔ نطول و انکباب بابونه اکلیل الملک برنجاسف شیح ارمنی سداب تمام فودنج جبلی جاوشیر جعده مرزنجوش صعتر جندبیدستر ...
شیح مریم و غیره حشائش حار جوشانیده بر سر نطول نمایند یا در ظرفی سرتنگ مانند آفتابه لوله دار جوشانیده و سر لوله را هنگام طبخ بند نموده ردای
بر سر کشند و لولهٔ آنرا باز نموده بخار آن به بینی و گوش و دماغ رسانند و بر آن سر نگون دارند و بدانند که کماد و سعوط در علاج امراض دماغی بلغمی

وصداع بارد ساذج وبلغمی مسطور گردد وازانجا اخذ کنند وسویدی گوید که کندش باریک سائیده در خرقه کتان بسته دائم بوئیدن وکباش قرنفل بابد باسه یا پوست جوز سبز یا برگ جوز در ربیع جمع کرده خشک نموده ویا ازهر جوز بر زمین افتاده جمع نموده خشک کرده ویا قسب جوز هندی صلب مثل غبار سائیده بر مقدم راس فرو ریختن وکذا سنبل هندی شربا وفرورا وکذا پوست جوز سبز بسیار یا حنا سائیده بر سر نهادن وبمقدار مدت خضاب حنا بران صبر کردن هر واحد برای برد راس مجرب من ست وابن تلمیذ ان و تمیمی واقناع وابن جناح وابن جزله گویند که مرزنجوش شما و ذرورا واسارون شربا و ذرورا ولوف ضمادا وصعتر یابس شربا و ضمادا ومشک شما و سعوطا وشربا و ذرورا وحلتیت اکلا و ذرورا هر واحد نافع برد راس ست

علاج امراض دماغی رطب یابس سادج

وآن سبات ونسیان ست وصداع بمذهب بعض لیکن اقل وبندرت وسببش کثرت استحمام واستعمال آب وتناول مرطبات ست شربت اسطوخودوس ودیگر مجففات استعمال کنند واطریفل کبیر وفلاسفه وتریاقات وامثال آن تناول نمایند وتکمید سر بنمک وسبوس گندم وجاورس وزیره گرم کرده وتقویت دماغ بازالۀ فضلات وغیره وتسدید طریق ابخره وتقلیل غذا وشراب نمایند ودر هوای تمام تا دیر نشانند وانکباب ونطول بابکه دران ادویه مجففه محلله مثل قرفه وسلیخه وبابونه واکلیل الملک وقیصوم وشیح ومرزنجوش سبخته باشند بعمل آرند واگر بلبه وبلادت بمریض عارض شود نشوق شونیز وصعتر وزعفران ومشک استعمال نمایند واغذیه مسخنه مجففه مثل قلایا ومطنجنات با ابازیر حاره وکباب ونخود بریان بخورند اما بتقلیل وترک عشا واجب شمارند ودرباضات قویه اختیار نمایند وبجای آب ماء العسل یا عرق بادیان بنوشند

علاج امراض دماغی یابس سادج

وآن صداع وسهر ست وسببش تناول مجففات وسفر حجاز وبیابانها در تموز وملاقات بادسموم ست مرطبات مثل شیرۀ خرفه وآب تربز ولعاب بهدانه واسپغول با شربت نیلوفر یا شربت بنفشه یا شربت خشخاش وعرق بید وعرق گاوزبان وماء القرع وماء الجبن بدهند وتمریخ وتسعیط بروغن گل وروغن کدو وروغن بادام وروغن بنفشه وروغن نیلوفر کنانید وریختن شیر نیمگرم بر سر بعد حلق راس ونطول وضماد شیر زنان نافع ست لیکن بسرعت بشویند که شیر سریع التعفن ست وکذا غلاف سر مجلو اکه از جراده کدو ونشاسته وشکر سفید وروغن بادام سبخته باشند وخوردن آن مفید وضماد دیگر در سرسام سوداوی خواهد آمد نافع ست وتضمید سر بپالوده رقیق وتنطیل بطبیخ خبازی وبنفشه وشعیر وگل خطمی وبرگ بید وخشخاش مع نصف آن روغن بنفشه نیمگرم بعد تراشیدن موی سر نیز مفید وحمام مرطب انفع الاشیاست وروغن کدو ومسکه وشیر زنان وشیر بز وپیه ماکیان ودماغ حیوانات شربا واکلا وسعوطا وطلاء نافع وغذا ماء اللحم وشوربای چوزۀ مرغ وجدی فربه وماهی رضراضی وکله پاچه وبیضه نیمبرشت وفالوده وحریره بروغن بادام وماء الشعیر وبقول رطب مثل کاهو وخرفه واسفاناخ وخبازی سازند وباقی تدبیر از علاج صداع یبسی اخذ کنند

علاج امراض دماغی دموی

وآن صداع وبیضه وشقیقه وسرسام وماشرا وسدر ودوار وسبات وصرع وسکته است وسببش اکثار لحوم وحلاویات واشربه حاره باشد بقول شیخ هرگاه غلبۀ دم در تمام بدن بود در سر قیفال وافر از آن نیز حاصل شده باشد فصد قیفال کنند واگر خون در سر تنها حاصل نشده باشد ودر طریق حصول باشد فصد اکحل نمایند واگر قبل از آغاز حصول او ودر صدد خوف حصول باشد مثل آنکه سببی جذاب اخلاط در حوالی راس بهم رسد از حرارت خارجی یا ضربه یا سقطه ومانند آن درین صورت فصد باسلیق گیرند برای جذب ماده واگر جذب او زیاده ازین مطلوب بود فصد صافن وحجامت ساقین یک قبضه فوق از کعب نمایند وفصد رگهای پا کنند وهرگاه بمشارکت عضوی دیگر بود رگی که میان سر وآن عضو مشترک باشد بکشایند بصورت اراده استفراغ هر دو عضو وتقلیل ماده در دماغ واگر اراده جذب ماده بطرف ناحیه بعید از راس مع استفراغ عضو مشارک باشد فصد رگ مشارک آن عضو که مقدم ست در علاج کنند پس هرگاه ماده متوجه بسوی راس تنها باشد وعضو مشارک از ماده که از ان عضو بسوی دماغ منجذب شود پاک باشد بتنقیه سر فقط متوجه

شوند و یا غلبهٔ دم از ابتدا صرف در سر باشد پس آنچه در حجاب خارج قحف واقع بود و در قریب شیون محسوس گردد و اراده علاج خفیف بود و در بیجالات تحجاب نقره کنند و اگر ماده غائر باشد و امید انجذاب آن بسوی خارج قحف نباشد فصد رگ پیشانی کشایند خصوصاً اگر وجع مائل بسوی موخر سر بود و اگر علامت صعب باشد مثل سکته و مانند آن فصد و داج کنند و اگر تبعض ملطفات را قبل از فصد دو سه روز استعمال نمایند بهتر است خصوصاً اگر ماده بسیار قوی نباشد و وقت باقی باشد زیرا که باعث التهاب ثوران دم و اخلاط و ارتفاع انجذاب آن بسوی دماغ و قلب و کبد و غیره از اعضای محاذی و مجاور و مشارک آنست جهت آنکه مواد فاسده را دام که ساکن باشد یا دوی اعراض ساکن باشد و چون حرکت نماید حرکت میباید یا آن اعراض بیشتر شود اگر با آن اخلاط دیگر نیز باشد پس باید که نظر نمایند اگر شرکت تمامی بدن باشد استفراغ جمیع بدن نمایند پس فصد راس نمایند پس استفراغ اخلاط مختصه با آن بعد انضاج مادهٔ هر یک از اخلاط بحسب واجب و لائق و بعد گرفتن خون اگر سوء مزاج حار باشد بهر تعدیل مزاج هر چه در علاج امراض دماغی حار ساذج گذشت بعمل آرند و بهر تلطیف خون اشربهٔ بارده و حامضه مثل شربت انارین و شربت عناب ساده و مرکب که در جمیع امراض دماغی و دموی معمول است و شربت نیلوفر و شربت آلو و شربت توت و شربت سیب و شربت وردتازه و شربت قراصیا مفرداً و مرکباً تنها یا با شیرهٔ بزر بارد مثل تخم خرفه مقشر و تخم خیارین و مغز تخم کدو و مغز تخم هندوانه و مانند اینها بدهند و اگر طبع لین بود رب به یا سیب بدهند و اگر سرفه نباشد سکنجبین ساده یا شربت تمر هندی یا شربت لیمو یا شربت حماض یا ریباس یا غوره یا زرشک یا کاسنی یا کادی و دیگر ربوبات فواکه حامضه یا آب آنها و آب انارین بنوشند و بحالت سرفه خمیرهٔ بنفشه همراه مطبوخ سپستان و نیلوفر و عناب و خبازی بدهند یا شربت بنفشه با عناب و اصل السوس و بهدانه و پرسیاوشان و یا ماء الشعیر بنوشند و اگر حاجت تلیین افتد بعد استعمال منضج صفرا مسهل صفرا دهند و یا دیگر تنقوعات ملینه مثل نقوع هلیله و نقوع حامض و یا عصارات فواکه و هلیله بکار برند و تنها استعمال کنند و یا این نقوع مرکب که برای جمیع امراض دموی نافع است بدهند عناب بست عدد زرشک پنج درم تخم کاسنی دو درم ریوند چینی یک مثقال تخم کشوث دو درم تمر هندی ده درم گل سرخ سه درم یکپا شبانه روز خیسانیده صاف نموده شیر خشت ده درم ترنجبین بست درم حل کرده بنوشند و یا شربت ورد مکرر با گلاب و عرق نیلوفر بیاشامند و یا نقوع گل سرخ و آلو و عناب و بنفشه و تمر هندی و سپستان با شیر خشت بدهند بالجمله در علاج این امراض اخراج دم و تلیین طبیعت و تقلیل طعام ملحوظ دارند و باقی تدابیر از علاج صداع دموی اخذ کنند و غذا ماش مقشر و اسفاناخ با آب حصرم یا لیمو یا حماض یا زرشک یا انارین یا تمر هندی ترش کرده و از جوجهٔ مرغ و غیره لحوم اجتناب نمایند مگر هنگام کمال ضعف با بقول بارده جائز است و از استعمال اشیای شدیدالحموضه هرگاه سینه و یا عصب و یا امعا ضعیف و یا سرفه و خشونت صدر باشد بسیار حذر کنند و تغذیه بکاهو یا اسفاناخ نمایند

علاج امراض دماغی صفراوی

و آن صداع و شقیقه و سرسام و سدر و دوار و بیداری و صرع است و سببش تناول اغذیه و ادویهٔ گرم و ریاضت در هاجره و سهر و صوم در آن اول تبریدی که در امراض دماغی حار ساذج گذشت بدهند و آب نارنج و لیمو و انارین یا شربت اینها و لعاب بزر قطونا و دار القرع و آب انار و اشربهٔ بارده رطبه مانند شربت عناب و نیلوفر و اجاص و امثال آن و شیرهٔ بزر بارده رطبه و سلاقات ادویهٔ بارده تمامه و تخم کاسنی و بیخ آن و اصل السوس و خار خسک و تخم خرفه و خیار و عناب و سپستان و تمر هندی و آلو بخارا و زرشک و مانند اینها نیز مفید بود و بعد تسکین ماده نضج آن منضج صفرا نموده مسهل صفرا و حب بنفشه دهند اما القول منضج انضاج مادهٔ حار بدوائی باید کرد که قوام او جمع کند و معدلک مفتح و مقطع باشد و این اوصاف در مبردات مرطب که در آن جلا و غسل باشد مثل ماء الشعیر و سکنجبین ساده و شیر بز یافته میشود اما کسی را که ضعف قوت مع صداع باشد از شیر اجتناب کند و از منضجات بشرط مذکور اینست که استعمال نمایند نطولات متخذ از مطبوخ بنفشه و نیلوفر و برگ بید و عصارة الراعی و جمله بقول بارده مانند سرکه برای انضاج و تنفیذ قوت آنها و اگر در ماده اندک غلظتی باشد زیاده نمایند در آن بابونه و خطمی و پرسیاوشان و گاوزبان و مانند آن و اگر محتاج بسوی ادویهٔ مفتحه مقطعه باشد و یا منافذ مسدود

یا در خلط نوعی تشبث با عضا باشد تا آنکه آسان گردد خروج ماده با نفتاح طریق آن تا زائل گردد مانع و این مثل بادیان و بیخ آن و تخم کشوث و انیسون
و مانند اینها ست و اگر بیداری مفرط باشد و مریض را خواب نیاید پوست خشخاش دران اضافه نمایند و سرکه مشترک النفع ست بجمیع مواد را و در انضاج مواد
حار باکی نیست در استعمال آن و از مسهلات موافقه اخلاط مراریه رقیقه طبیخ هلیله و آلو و شاهتره و شربت فواکه مسهل و شربت بنفشه و طبیخ خیار شنبر و
و امثال آنست منقوی بسقمونیا و غیر آن بحسب حال بدن و خلو آن از تپ یا وجود او در آن و بحسب سن و قوت و فصل و جز آن و مسهل منقوع هلیله زرد
و عناب و تمر هندی و شاهتره و سنا و بنفشه و عنب الثعلب و خطمی و تخم کاسنی با شیرخشت یا ترنجبین نیز نافع و ادویه مسهله شدید الحرارة در امراض حاره
جائز نیست بلکه باید که استعمال ملینات و ادویه قلیل الحرارة مانند نقوعات نمایند و بقول ابن البطلان خوردن گل بنفشه با شکر مرات منقی دماغ از صفرا ست
و طبیخ فواکه با شیرخشت و ترنجبین یا مطبوخ هلیله و یا آب انارین با هلیله زرد نیز مفید و بعد تنقیه لعاب اسپغول یا بهدانه بگلاب و عرق کاسنی و عرق گاوزبان
و عرق کادی و نبات بدهند و اکثار تبرید و ترطیب خصوصاً بتمر هندی و بزر قطونا مناسب و تغلیه صندل و گلاب و آب سیب و طلا بصندل و انزروت
و شیاف مامیثا در گلاب سوده و تقطیر روغن کدو در بینی مفید و باید که قبل از تنقیه ضماد کدام شی بر سر نکنند که دران خوف انجذاب مواد بسوی راس ست
و استعمال غرغره منقی راس درینجا بسبب خوف نزول ماده حار بطرف صدر منع ست و از عطوسات نافعه درینجا مثل بخار سرکه است که قدری
سقمونیا دران گداخته باشند و کذا شمّ فقاع ترش حاد و دیگر تدابیر مثل سعوط و شموم و ضماد و نطول و پاشویه بارد و انکباب و نطول که در امراض دماغی حار ساذج
مذکور شد بعمل آرند و هرچه در علاج صداع صفراوی مسطور گردد مفید شناسند و اطریفل کشنیزی مزعفر و آنکه دران تخم کدو و خیار داخل ست نافع ست
و هرچه از ادویه و اغذیه که بارد رطب باشد استعمال کنند و از هرچه مولد صفرا ست مثل صوم و سهر و غم و غضب و ادویه حاره منع کنند

علاج امراض دماغی بلغمی

و آن صداع بیضه و شقیقه و سرسام و سدر و دوار و سبات و نسیان و صرع و سکته است و سبب آن اکثار اغذیه بارد رطب و دعت و سکون و تواتر تخمها
و استحمام عقب غذا است اولاً بهر تنضیج ماده منضج بلغم دهند و بعد ظهور نضج مسهل بلغم تنقیه بدن نموده بهر تنقیه دماغ حب ایارج دهند بالجمله بقول شیخ اصول و امهات
ادویه مستعمله در انضاج ماده بلغمی و سوداوی چنان باید که دران تلطیف و تقطیع و تحلیل باشد مثل انیسون و بیخ بادیان و بیخ کبر و ابرسا و اذخر و حاشا و زوفا
و فودنج و سداب و برنجاسف و مرزنجوش و برگ غار و شیح و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک و شبت و مانند آن از ادویه حاره محلله و منضجه و اگرچه تنضیج و تدبیر
در بلغمی و سوداوی مختلف ست یعنی استعمال این ادویه در انضاج هر بلغم مثل بلغم شور و مثل سوداء احتراقی جائز نیست و واجبست که در استعمال این
ادویه از اضعف با قوی گرایند بحسب درجات ادویه و بمقدار تصاعد درجات ماده ترقی نمایند پس اگر ماده کثیر الکمیة شدید الکیفیة باشد باید که بحسب درجات
آن ادویه حاره قوی نیز تا بدرجه سوم و چهارم مثل عاقرقرحا و فرفیون و غیره اختیار نمایند مگر آنکه بسبب کثرت ماده خوف غلیان او باشد که تا بحدی نفخ
حجم او زیاده گردد و موجب تمدد و مولم یا ورم شود که درین صورت قدری از آن استفراغ سازند و بعد از آن در انضاج باقی شروع کنند و بهتر در انضاج
اخلاط خام آنست که علاج و تنقیه با دویه معتدل الحرارة کنند و سکون و بستن اطراف استعمال نمایند تا آنکه برفق نضج یابد و اگر ماده قلیل الکمیة یا ضعیف الکیفیة
باشد بر ادویه ملطفه که بسیار گرم نبود بلکه گرمی او زیاده از درجه اولی نباشد اقتصار کنند و اگر ماده متوسط در کمیت و کیفیت باشد ادویه متوسط الحرارة
اخذ نمایند و سزاوار هست که استعمال نمایند منضج شدید التسخین در امراض باینجهت آنکه تحلیل لطیف آن نماید و غلظت زیاده دران بهم رساند و خروج
آن دشوار گردد و موجب عطش نیز میشود و چون سرکه مشترک النفع ست در جمیع مواد کسر تبرید او با دنی شئ حار ممکن ست پس غوص او با دویه
و تقطیع او باقی خواهد ماند و ادهان حاره که از ریاحین و ازهار و اوراق نباتات گرفته باشند در انضاج ماده بارد داخل اند و اگر مواد شدید البرد یا کثیر الکمیة
یا عسر الانحلال باشد ادهان که از صموغ حاره و افاویه قویه گرفته باشند و روغن بان و زنبق و نرگس و سوسن و غار و از عوان و مرزنجوش و نار دین
بازیت که دران سداب رطب یا فودنج رطب یا شبت رطب یا بابونه رطب و مانند آن جوشانیده باشند و نفط اختیار نمایند و روغن بلسان بسبب

روغن سوسن سفید و یا حرف و یا آب جماز النحل و یا روغن بادام تلخ و یا طبیخ مامیران و یا حب بلسان و یا روغن شونیز بشیر زنان و یا جندبیدستر بروغن بادام
و یا شیر تیوع بروغن مذکور و یا عدس تلخ بروغن بادام و یا حضض بشیر دختران و یا زعفران و یا میعه سائله و یا جاوشیر بروغن بادام تلخ و یا حلتیت بروغن
مذکور و یا صمغ سرو بروغن بادام هر واحد منقی دماغ ست و ادویهٔ انکباب و نطول اینست اکلیل بابونه حلبه تمام زوفا اسطوخودوس افسنتین اذخر
بادیان بیخ کرفس پوست ترنج برگ ریحان برگ سداب عاقرقرحا حب الغار عشبهٔ مغربی برگ غار حرمل صعتر فارسی برنجاسف نانخواه درمنهٔ ترکی مرزنجوش
قیصوم پرسیاوشان تخم شبت حاشا فودنج شیح ارمنی هرچه از ینها مناسب دانند جوش داده انکباب یا نطول سازند و ادویهٔ پاشویهٔ حار اینست گل بابونه
مرزنجوش عنب الثعلب برگ شبت هر یکی ده درم سبوس گندم بست درم بدستوریکه در علاج امراض دماغی حار ساذج گذشت بعمل آرند و گاهی اکلیل
و بادرنجبویه و برگ سداب و خاکشی هرچه مناسب دانند افزایند سویدی گوید که سندروس شمامه و بخورا بلبه رویهٔ بارده را از دماغ فرود می آرد و کذا مشک شمامه را
منقی دماغ از مواد بارد ست و هلیلهٔ کابلی سائیده بعسل سرشته خوردن بخارهائی را که بسوی دماغ مرتقی گردد منع کند و شم طلع نخل و عرعره بطبیخ و یا شرب طبیخ او
منقی دماغ ست و کذا مضغ کندر یا علک البطم یا صمغ پسته و انداختن آب دهن و کذا سعوط بعصارهٔ گل سرخ تازه و هر واحد از ینها مجرب من ست و شرب
عود یا عصارهٔ بخور مریم بعسل یا ایارج فیقرا یا اذخر یا شحم حنظل یا ازفرا یا قنطوریون دقیق یا آب طبیخ خیری زرد یا کرم بعسل یا سنبل هندی یا صبر یا طبیخ افسنتین یا دارچینی
یا ریوند و هلیلهٔ کابلی یا تربد یا تخم انجره سعوط بعسل یا شیر یا طبیخ ابرسا یا عصارهٔ فودنج یا روغن بادام تلخ یا عود بلسان یک درم یا غاریقون یا حب بلسان
یا سلیخه یا بنک یا اسطوخودوس دو درم بعسل و شم شحم حنظل یا کندش یا خردل یا صبر یا حرف یا بورق یا حراق سیاه یا ابرسا یا فلفل سیاه یا دارفلفل یا شونیز بریان بسرکه
سوده در خرقهٔ کتان بسته و یا ریحان کافوری و یا عصارهٔ آن بعسل و یا گل خیری زرد و یا سنبل هندی و یا دارچینی و یا عاقرقرحا و یا سوسن سفید و یا گل سوسن آسمانجونی
و یا جندبیدستر و یا جماز النحل و یا حب بلسان و یا گل بستان افروز و یا گل سورنجان و یا بنک و مضغ بیخ شقائق النعمان بمرات یا مصطکی یا مویزج یا خردل
یا زنجبیل بمصطکی یا پوست بیخ کبر یا عنبر خام و اکل غذا با انجرهٔ مسلوق بروغن بادام و تلطیخ داخل منخرین بعصارهٔ قثاء الحمار و شیر زنان هر واحد منقی دماغ
از مواد بارد ست و باقی تدبیر از علاج صداع بلغمی اخذ نمایند

علاج امراض دماغی سوداوی

و آن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و سدر و دوار و سهر و جمود و مالیخولیا و صرع و سکته است و سبب او استکثار اغذیهٔ مولد سودا ست مثل عدس و کرنب
و لحم بقر اول منضج سودا دهند و بعد ظهور نضج مسهل آن و حب افتیمون یا حب لاجورد تنقیه کنند و باید که در انضاج سودا نیز قاعده که در انضاج مادهٔ بلغمی
گذشت از استعمال ادویهٔ ملطف و مقطع و محلل و تصعید درجات ادویه بمقدار ماده مرعی دارند لیکن بر ادویهٔ شدید الحرارة اقتصار نکنند تا تجفیف زیادت
نکنند و لا سیما که سودا غیر طبیعی و احتراقی باشد بلکه در انضاج مادهٔ سوداوی لا محاله احتیاج بتلیین و ترطیب بود مثل عناب و نیلوفر و انجیر تر و بنفشهٔ مربی و ماننده
آن و یا ماء الشعیر با شکر و ترنجبین پس عقب او منضجات محلله لطیف التحلیل در درجهٔ ثانی و ثالث مثل برگ گاوزبان و بسفائج و برگ بادرنجبویه و سپستان
و ترنجبین افزایند و اولی آنست که جمع نمایند ادویهٔ ملینه و مرطبه را با حارهٔ مقطعهٔ محلله مانند شربت اصول و سکنجبین عنصلی خصوصا با ماء الشعیر و طبیخ اصل السوس
و بادیان و کرفس و انیسون و پرسیاوشان با انجیر و مویز منقی مع گلقند و بسا ست که زیاده کرده میشود دران اسطوخودوس برای اختصاص آن بدماغ و
ماء العسل نیز مرطب و مسخن و منضج ست و این همه برای سودای طبیعی و محترق از بلغم و خون اولی بود و اما در محترق از صفرا باید که تقدم ترطیب بسیار با غذیه
و ادویهٔ مرطبهٔ معدلهٔ حرارت احتراق نمایند بعده انضاج با دویهٔ مذکوره فرمایند و چون سودا بسبب غلبهٔ ارضیت عاصی از نضج ست پس باید که منضجات
بسیار استعمال کنند تا وقتیکه قاروره غلیظ گردد و از سفیدی بسیاهی گراید و در نبض لینت ظاهر شود بعده مسهل دهند و بعد مسهل باز منضج دهند و بعد از ان
مسهل نوشانند و همچنین بعمل آرند زیرا که سودا یکبار نضج نمی یابد بلکه اگر در دفعات هم نضج یابد غنیمت شمارند و این مطبوخ بهر نضج سودا نیز معمول ست
بسفائج اسطوخودوس بادرنجبویه افتیمون بعده بسته هر یک دو درم مویز منقی بست دانه آلو بخارا ده دانه جوشانیده صاف نموده ترنجبین پانزده درم داخل

کرده بنوشند و تا ده روز استعمال کنند و اگر قوی تر خواهند گاو زبان گل گاو زبان گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ تخم کاسنی بیخ کاسنی پرسیاوشان تخم خطمی اصل السوس شاهتره تخم کشوث بیخ بادیان هر یک دو درم انجیر پنج عدد گلقند چهار توله افزایند و گاهی بصورت کثرت غلظ ماده قنطوریون و بیخ کبر زیاده میکنند و هرگاه اراده مسهل باشد مغز خیارشنبر شش توله شیر خشت چهار توله سنای مکی هلیله سیاه هر یک دو یا سه مثقال روغن بادام یک مثقال در منضج افزایند و گاهی لاجورد مغسول در جلاب حب بسته میخورانند و بالاتین مسهل می دهند و این مسهل وقتی باید داد که مریض قوی بود اما اگر مریض ضعیف باشد مارالجبن با سکنجبین افتیمونی مع سفوف سودا دهند و معجون نجاح بآب شاهتره نیز فلاح می بخشد و گاهی بعد نضج برای اسهال سودا افتیمون شش درم در یک قدح مارالجبن شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده شکر یا شیرخشت پانزده درم حل کرده میدهند و بقول جالینوس تغلیسی فولس در پنج منقی دماغ از مره سوداست و گاهی عند قوت مرض و مریض ایارجات کبار مثل لوغاذیا میدهند و جوب که در آن لاجورد و حجر ارمنی واسطوخودوس و افتیمون و بسفایج و قدری خربق سیاه باشد در اخراج مواد غلیظ سوداوی مخصوص ست لیکن استعمال خربق بحذر و احتیاط باید و بعد مسهل غرغره بایارج فیقرا و سکنجبین عسلی و یا با پوست بیخ کبر معجون لعبسل در آب گرم نیز منقی دماغ ست و بعد تنقیه بقول شیخ بر تعدیل در سودای طبعی و بلغمی تسخین مع ترطیب کنند و در سودای احتراقی از هرچه مجفف و مسخن باشد اجتناب نمایند و بر مرطبات از البان و ادهان و نطولات و ضمادات و اغذیه اقتصار ورزند و باقی تدابیر علاج صداع سوداوی و مالیخولیا اخذ کنند و حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب خود نوشته که اگر در گلاب چهار صد درم نقره هفت درم هفت بار و طلای پنج درم پنج بار و فولاد چهل درم نه بار داغ کرده هر روز از آن بر نهار پانزده درم بنوشند در پنج تولی سودا و تجربه هم دارا له فساد آن بغایت مجرب ست

علاج امراض دماغی ریحی

و آن صداع و شقیقه و سدر و دوار ست و سببش کثرت اغذیه غلیظه و سوء هضم ست بهر تحلیل ریاح کاسر الریاح مثل طبیخ شبت و افتیمون و مانند آن استعمال نمایند و نطولات و سعوطات و شمومات و ضمادات محلله که در علاج امراض دماغی بارد و ساذج و بلغمی مذکور شد بعمل آرند و دخول در حمام گرم بر نهار و شم جندبیدستر و مشک درین باب مخصوص ست و تقطیر روغن یاسمین در روغن غار و روغن مرزنجوش در گوش نیز مفید ست و نطول بادویه محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و صعتر و فوتنج بعمل آرند و از خرقه منقوعه در آب ادویه مذکوره تکمید سر کنند و سعوط جندبیدستر و مشک در روغن زنبق سائیده محلل ریاح سر ست و قطور روغن زنبق که در آب مطبوخ صعتر و حب الغار و تخم کرفس و زیره کرمانی پخته باشند در بینی و گوش نیز تحلیل ریاح راس کنند و کذا شرب و شم سلیخه یعنی یاسمین بری و شم بهار و بستان افروز و خلاف بلخی و نسرین و گل سوری نجان و نرگس و سعوط آن مکی بقدر دانه کرسنه به روغن بادام و روغن خسته قندول و عصاره برگ شبابانگ و روغن مرزنجوش هر واحد محلل ریاح سر ست و اگر ماده مولد ریح که آن در اکثر بلغم یا سودا میباشد زیاده بود اول تنقیه آن نمایند بدستوریکه در علاج امراض دماغی بلغمی و سوداوی مذکور شد بعد از آن بتعدیل و تقویت راس متوجه شوند و از منفخات مثل خرما و جوز و خردل اجتناب کنند و باقی علاج از صداع ریحی اخذ کنند

علاج امراض دماغی بخاری

و آن صداع و شقیقه و عصابه و حس و سرسام غیر حقیقی و سبات و سدر و دوار و کابوس و صرع و سکته است پس اگر صعود انجره از بدن باشد اول تنقیه اخلاط نمایند که از آن بخار متولد میشود مثلاً در غلبه خون فصد و حجامت ساقین کنند و اگر حاجت بود مسهل بارد دهند و در صفراوی مسهل صفرا بکار برند بعده در هر دو تقویت سر کنند بسعوطات بارده و نهادن روغن گل و گلاب و سرکه بر سر و استعمال نخلخه بارده و اشربه مطفیه مثل شربت حماض و لیمو و تمر هندی و آلو مع اسبغول و شربت بنفشه و آلو بالو بنوشند یا نقوع حامض بشربت بنفشه بدهند یا اسبغول مسلم بگلاب و نبات بخورند و اطریفل صغیر و کشنیزی مسرف با همراه آب تمر هندی و آلو بخارا یا نقوع هلیله بلیله آمله و کشنیز استعمال کنند و از ضمادات بارد احتراز نمایند بلکه اضمده محلله که در آن اندک قبض باشد و شمومات ملطفه کفایت کنند اما در صورت احساس حرارت زائد در ماده بخار از محللات کشنیز التسخین مثل فرفیون و غیره اجتناب شدید نمایند بلکه ابتدا

قدری بابونه داخل نمایند تا که شدت قوت مخدره آنها را بشکند و کم کند چه بابونه کسر قوت مخدرات میکند و اگر مواد شدید الحدة باشد اولاً آب بقول که
در علاج امراض دماغی حار مذکور شد استعمال کنند بعده منضجات مواد حار مشغول شوند و بعد ازان دوائی که دران اندکی تحلیل باشد مثل آبیکه دران
اکلیل و بیخ مورد پخته باشند و از ادهان روغن بابونه تازه تنها یا مخلوط بروغن گل بحسب حدت مرض و قوام ماده و قرب عهد از منتهی و بعد آن بکار برند
و سپس عند منتهی مرخیات محلله مثل آبهائی که دران اصول کرفس و بادیان و بزور آنها و سبوس گندم و حلبه و خطمی و اکلیل الملک و اقحوان سفید
جوشانیده باشند و از روغنها روغن شبت و مانند آن بعمل آرند تا آنکه در منتهی تحلیل حاصل شود و ایضاً ضمادات محلله ازین ادویه ترتیب دهند و در استفراغات
واجب در علاجات اورام راس از فصد و تنقیه بحسب ماده تقدیم نمایند و در تغذیه صاحب ورم صفراوی اغذیه خفیفه رطبه استعمال کنند مثل
ماء الشعیر و اجاصیه و اگر ورم بارد باشد بعد فصد منضج و مسهل بحسب ماده دهند و در استفراغ دوائی که در آن روغن بید انجیر و روغن بادام تلخ و فقرا و
مانند آن باشد یا ماء الاصول استعمال کنند و اقتصار نمایند در ابتدا از روادعات بر روغن گل مخلوط بملطفات مثل حاشا و فودنج و جند بیدستر خاصةً پس
استعمال نمایند عنصل و سرکه آنرا بطریق ضماد و غرغره اگر ممکن باشد و بسا است که نفع می بخشد آشامیدن دو ثلث مثقال یا کمتر ازان بحسب مزاج جند بیدستر
خصوصاً برای لیثرغس بعده منضجات که دران ارخا و اندکی تحلیل باشد استعمال کنند و بعد ازان نزد انتها در تمامی اورام بارده و حاره مرخیات را
بدین نوع که در باره مرخیات تامه و محللات قویه از آبها و ضمادات و ادهان بعمل آرند و باقی علاج مفصل از اقسام سرسام اخذ کنند

علاج امراض دماغی از ضعف دماغ

و آن ضعف دماغ و سدر و دوار و غیره است بهر تقویت دماغ اطریفلات مثل اطریفل کشنیزی و کبیر و اطریفل اسطوخودوس و اطریفل مقوی دماغ و خمیرجات
مثل خمیره گاوزبان و خشخاش و مروارید و دیگر مقویات مثل انوشدارو و جوارش صندلین و عنبر و دواء المسک معتدل و معجون مقوی دماغ و مفرح یاقوتی
بارد و حار و شربت ابریشم و عرق کیتکی مرکب هر چه ازینها مناسب مزاج مریض دانند بدهند و حریره ای معمول نوشانند و خوردن هفت عدد مغز بادام
مقشر یا مثل آن نبات در شب وقت خواب پخته سودمند است و روغن گل بر سر مالند و قرنفل بگلاب طلا سازند و طلائی که دران تخم ریحان بوداده
و مفرحات داخل است بعمل آرند و سیب و عنبر و گلاب ببویند و بوییدن شموم غالیه و لخلخه عنبر نیز مفید و سعوط روغن گاو فقط یا با مروارید محلول بگلاب
بسیار مفید است و اغذیه لطیفه مطیبه مانند گوشت چوزه مرغ و تیهو و دراج با نخود و ابازیر خوشبو و گلاب پخته بخورند و جمیع ادمغه حیوانات و لبوب
مقوی دماغ است و استعمال حلوای چوب چینی تالیف والد حکیم علوی خان مفید و مغز گوسفند با روغن بادام بریان کرده خوردن و روغن آن بر سر
مالیدن و همچنین سر را بریان قلیه جگر بزکه با مصالح متعارفه پخته باشند داشتن و یکدو لقمه ازان خوردن نافع است و اگر سینه پخته مرغ که قریب جوانی رسیده باشد
در روغن گاو بریان کرده گوشت آن بگیرند و در هاون بکوبند بعده نشاسته ربع رطل و همان روغن بریان نموده و مغز بادام ربع رطل و قدری
زعفران و دارچینی و دانه هیل را سائیده شکر سفید بقوام آرند و اگر روغنی که دران سینه مرغ و نشاسته بریان کرده اند زیاده بماند آنرا نیز در حالت قوام
داخل کنند و همه را در قوام آمیخته هر صبح بقدر دو نیم توله بخورند مزید دماغ و مقوی آنست و سفوف بنفشه کشنیز مقشر گل سرخ مغز بادام هر یک دو
ماشه اسطوخودوس سنبل الطیب گل منڈی هر واحد یک ماشه کوفته بیخته نبات برابر آمیخته یک توله خوردن نیز مقوی دماغ است و گویند که
کندر یک مثقال سائیده بعسل [illegible] لیسیدن اثر دارد و اگر سبب ضعف دماغ اجتماع اخلاط ردی در معده باشد درین حالت باستفراغ آن
پردازند بدانچه در امراض دماغی شرکی معدی و امراض معده مذکور گردد و تقویت فم معده نمایند و خوردن مصطگی سوده یک ماشه با اطریفل کشنیزی یک و نیم توله
[illegible] مقوی معده و دماغ است و الحاصل باید که نظر بر اسباب سابقه نیز دارند مثلاً اگر سبب ضعف سوء مزاج حار یا بارد بود و علامات مخصوصه آن ظاهر
باشد درین صورت در سوء مزاج تعدیل و در مادی تنقیه نمایند بدانچه در علاج امراض دماغی حار و بارد ساذج و مادی مذکور شد و بعد ازان حسب مقتضای مزاج بتقویت دماغ
کوشند مثلاً در مزاج حار مقویات بارد دماغ مثل صندل و گل سرخ و روغن گل و گلاب و مروارید و آمله و خشخاش و گل سیب و گل نارنج و گل سفرجل

و در مزاج بارد مقویات حار مثل زعفران و مشک و عنبر و غالیه و عود و دارچینی و قرنفل و کندر و تخم حنا و سعد و زنجبیل و سنبل و بالنگو و بلادر و در مزاج یابس مثل انجیر و مغز بادام و پسته و فندق و نشاسته و حریره و شیر میش و دماغ و دراج استعمال نمایند و گویند که در مزاج حار شم و شرب گلاب و گل تفاح و گل به و شرب آمله و کافور و هلیله کابلی و شم سیب و گل بید و ضماد آمله هر واحد مقوی دماغ ست و در مزاج بارد شرب حب بلسان بعسل و یا فلنجه و یا مرزنجوش مخلوط بکباش قرنفل و یا عرق بادرنجبویه و یا اسطوخودوس و یا جوزبوا و یا پنج بادآورد و شرب و شم مشک و عود و زعفران و زرنجان و تخم آن و گل بادام و شم برم و عبیشران و زفت مخلوط بلادن و نسرین و نرگس و فرنجمشک و سنبلید که گل سورنجان ست و شرب و بخور جوزبوا و سنبل هندی و شرب ذرور سنبل الطیب و فرنجمشک و ضماد عود و دو سراو غالیه و سعوط نسرین و ذرور و نطول اکلیل الملک و عود بلسان و شم و شرب و ضماد و مضغ عنبر ولادن هر واحد نافع و سویدی گوید که یاسمین شرباً و درورًا و کباش قرنفل و کذا گل جوزبا برگ او خشک و یا پوست سبز او خشک کرده ذروراً بر مقدم راس هر واحد در تقویت دماغ مجرب ایمن ست و اگر سبب ضعف انتقاص جرم دماغ بود اکثار تناول ادمغه حیوانات و تقویت روح نفسانی بمفرحات نمایند و اکثار اکل فندق و بادام و کم دراج و دماغ ماکیان و شرب شیر میش و نطول سر بر روغن گل هر واحد مزید جوهر دماغ ست و بقول جالینوس مسکه گاو و شیر او و شکر و زردی بیضه جوهر دماغ را زیاده میکند پس اگر سببش کثرت جماع باشد شهوات و مولدات منی استعمال کنند و ایضاً ترک جماع نمایند و اغذیه مبرده لطیفه خفیفه سریع الهضم دهند مانند شوربای چوزه مرغ و گوشت حلوان گوسفند شیرخواره بروغن گاو پخته بنان روغنی تنوری خورانند و ماء اللحم ساده نه توله و یا ماء اللحم مرکب علوی خان و معجون لبوب نه ماشه دهند و خوردن زردی بیضه مرغ با نبات بسیار مفید ست و کذا با نمک سلیمانی و نیمبرشت مغز بادام و فندق و پسته و چلغوزه و دیگر لبوبات و ایضاً شیر گاو و میش و گوسفند و شیر و مغز حیوانات و روغن گاو و شکر تری و نان خمیری تنوری مالیده بگاه تناول کنند و بالائی و شیر با نبات یا پلاو مرغ و چلاو و مطنجن درین باب اثری عظیم دارد و اگر بسبب کثرت ریزش نزله بود نخست تنقیه دماغ بحب قوقایا و ایارج کنند و بعد از حصول تنقیه جهت تقویت دماغ اطریفل اسطوخودوس و شاهتره علوی خان با عرق اسطوخودوس دهند و تفاحه علوی خان که درینجا مسطور گردد و کلاه ایشان که در صداع ضعف دماغی بیاید بکار برند که اصلاً تخلف ندارد بلکه نافع خفقان و مانع صعود ابخره بدل و دماغ اند و حریره از شیره بادام ده عدد و خشخاش و تخم خربزه هر یک یک توله و حب قرطم دو توله و نشاسته توله روغن مادة گاو چهار و نیم توله و نبات هفت توله دهند و نیمبرشت بیضه و گوشت تیتر همراه نان تنوری یا گوشت لوه و دراج و معجونات مقویه دماغ و مانع نزله مثل آرند و نسخه تفاحه علوی خان اینست عود قماری پنج مثقال و سنبل الطیب قرنفل زعفران اظفار الطیب قاقله صغار بسباسه پوست ترنج هر یک یک مثقال و یک نیم دانگ عنبر اشهب دو مثقال مشک یک مثقال بهار نارنج یک مثقال و دو دانگ علف هندی و چهی لبان هر یک و نیم مثقال اجزا را کوفته بیخته در هاون سنگین بگلاب بسایند و عنبر و مشک را جدا جدا بسایند و عود و هر یک نیم مثقال روغن یاسمین و نرگس هر یک یک نیم مثقال داخل کرده چندان حل کنند که قابل حب بستن شود و پس بشکل سیب ساخته در سایه خشک نموده ببویند و اگر سببش سهر طویل باشد تبرید و ترطیب و تنویم کوشند و اگر عقب مرض مزمن باشد بعد ازاله مرض تقویت بدن با دویه و اغذیه لطیفه بتدریج نمایند و اگر ریاضت شاقه باشد دعت و سکون و استحمام مرطب و تدهین با دهان بارد اختیار کنند و اگر استفراغات کثیر باشد آنچه در صداع ضعفی بیاید استعمال نمایند و ایضاً خمیره مروارید ساده نه ماشه و رق طلا یک عدد و عرق تنبول حکیم ذکاء الله خان هفت توله با شربت تنبول چار توله تخم شربتی هفت ماشه دهند غذا شوربای مرغ و نان خشکار خورانند و لخلخه مقوی دماغ نیز مفید و خوردن مربای آمله و هلیله و سیب و بهی و انناس بورق طلا و نقره و طباشیر خیلی نافع و کذا انوشدارو ساده و لولوی و کیوره

علاج امراض دماغی از قوت حس دماغ

و آن صداع و صرع ست بهر تبلید حس اغذیه غلیظه مثل هریسه گندم و جو و لحم بقر و کله پاچه و کرش آن دهند اگر هضم قوی باشد و الا اغذیه که از بقول بارد مثل برگ کاهو و خرفه و کشنیز تر و لحم ماهی و گوشت بره شیرخواره و گوساله ساخته باشند بدهند و در طعامها تخم خشخاش و تخم کاهو افکنند و اگر فائده

نشود و چیزی از مخدرات مثل شربت خشخاش یا شیرهٔ تخم خشخاش و شیرهٔ تخم کاهو و مانند آن استعمال کنند و افیون ببویند و اگر قوی تر خواهند آب کوکنار و
یا فلونیا بدهند و طلای مخدر از تخم کاهو و پوست خشخاش و افیون و بزرالبنج و برگ قنب بعمل آرند لیکن در استعمال مخدرات قویه بزودی مبادرت و جرأت
ننمایند زیرا که مورث بلاهای ردیه مثل ظلمت بصر و بلادت ذهن ست و بسا ست که مؤدی بهلاکت میگردد و آنجا که از استعمال مخدرات در حواس
نقصان کثیر رو دهد بزودی آب نیم گرم بسیار بر سر ریزند و استعمال مخدر موقوف نمایند

علاج امراض دماغی از ضربه و سقطه و تفرق اتصال

و آن صداع و سدر و دوار و سبات و سکته است اول برای حفظ دماغ از ورم فصد سر و یا هفت اندام کشایند و اگر مانعی باشد حجامت نمایند و بعده
تنقیهٔ صفرا از مسهل صفرا یا حقنه کنند و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر مالند و برگ آس و گلنار و پوست انار در سرکه و گلاب جوشانیده اندکی مشک
و عود داخل کرده سائیده ضماد کنند و بقول حکیم علوی خان بعد فصد و تلیین طبیعت گل ارمنی یک درم شب یمانی دو دانگ مرمکی ربع درم سائیده وقت حاجت
بآب نیمگرم بجوشند و اگر در وضع ضربه ضعیف و خفیف باشد آرد مونگ مغاث بغدادی مغاث هندی یعنی میدهٔ چوب اقاقیا زردچوب کوفته بیخته بروغن گل
و روغن مورد و زردی بیضه ضماد کنند و اگر خواهند میدهٔ گندم افزایند و اگر حرارت زیاده باشد گل ارمنی داخل کنند و اگر بسبب ضربه خون از دماغ
خارج شود دماغ ماکیان حتی الامکان بخورانند و بر آن آب انار ترش بنوشانند تا از استحالهٔ او بسوی صفرا از ضرر غشیان که کل او مغثی اند باز دارد لیکن
آب مذکور بسیار اندک باشد تا دماغ از ترشی او متضرر نگردد و معهذا باید که موضع او قلیل بود و واجب ست که از آفتاب و حمام و شراب و غضب
و اغذیهٔ مبخره و حاره و مصدعه و حریفه مثل جوز و شاهدانج و جرجیر و بادروج و شراب قوی و مفتح و مغز شیرین اجتناب کنند و باقی علاج از صداع ضربی
و سقطی جویند گیلانی گوید که تفرق اتصال واقع در سر که از ضربه یا سقطه یا قطع یا شق یا حرق نار و غیره باشد اگر در جلد بود و فقط بغیر سیلان خون آنرا حارصه
نامند و اگر با سیلان خون باشد دامیه گویند و اگر از لحم اندکی اخذ کند باضعه گویند و اگر در لحم نازل شود و غائر در آن باشد متلاحمه نامند و اگر در سمحاق
باشد حتی که استخوان ظاهر گردد موضحه خوانند و اگر تا سمحاق برسد و تفرق اتصال او نگذارد باسم سمحاق نامند و اگر آنرا بسوی خارج ظاهر گرداند و
در آن ورم حادث گردد قطره گویند و اگر تفرق اتصال استخوان گردد و چیزی از جرم او منتقل شود بنحوی که در علاج او احتیاج نقل بعض اجزای
او افتد منقله نامند و اگر تفرق اتصال او بغیر حاجت بسوی نقل او باشد هاشمه خوانند و اگر تفرق اتصال ام غلیظه شود آمه و مأمومه نیز گویند
و اگر تفرق اتصال دماغ کند دامغه نامند و اگر در جوف دماغ و بطون آن اخذ کند جائفه خوانند و قطره بسیار ردی ست و اکثر در آن اختلاط عقل عارض
شود و دامغه و جائفه خطر ست و شیخ میفرماید که در جراحات واصله بسوی غشای دماغ حادث میشود اکثر در جانب جراحت و تشنج در جانب مقابل
آن و چون قطع تا بطون بلکه تا حد حجاب رقیق نرسد اسلم باشد و هرگاه قطع تا دماغ رسد تپ و قی و [illegible] ظاهر گردد و کمتر فلاح یابد و قریب تر سلامت
آنست که قطع در بطن ایمن و ایسر مقدم دماغ واقع شود و چون بسرعت تدارک نمایند ملتحم گردد و آنچه در بطن اوسط و بطن مؤخر باشد صعب تر بود
و آنچه در اوسط باشد از آنچه در مؤخر بود سخت تر باشد و بعید تر ست که رجوع بحالت طبیعیه کند مگر آنکه اندک باشد و مبادرت بضم و اصلاح او
بسرعت کنند بالجمله در شجهٔ سر مبادرت بمنع ورم نمایند و تفصیل آن در علاج جراحات در آخر کتاب مذکور گردد و علاج کسر در باب آن خواهد آمد
و اطبا را در کسر قحف منقطع که آن منقله است دو مذهب ست یکی آنکه مائل با دویهٔ ساکنهٔ شدید التسکین برای الم اند و این مذهب متقدمین
ست دوم آنکه استعمال ادویهٔ شدید التجفیف میکنند و بعد قطع منکسر و قلع منقطع و جذب آنکسار او با دویهٔ جذابه از مرهم و غیره بر موضع فوق او از
خارج لطوخ از عسل و سرکه استعمال مینمایند و این مذهب متاخرین ست و سلامت در دست این متاخرین بیشتر از دست اولین ست و این عجب
نیست چه جالینوس گفته که مزاج اعصاب و عظام یابس ست و شارح ممدوح گوید که بهترین چیزی که بمنع ورم درین باب و منع نزف الدم
و سرعت التحام و دفع وجع یافته ایم مرهم جدوار تالیف ماست و هر قدر که مدت میان حدوث تفرق و استعمال این مرهم کمتر باشد اولی و اجود

نقل خواهد بود و فعل او درین باب عجیب است و مالقی و غیره می‌نویسند که ضماد خطمی مطبوخ بشراب وکذا اقاقیا بصبر وکذا سوسن بری وکذا حلزون صغیر سائیده وکذا برادهٔ چوب شمشاد بحنا وکذا خراطین بروغن گل سوده وکذا زراوند طویل سوده بشراب و عسل پخته تا غلیظ گردد بر خرقهٔ کتان مالیده نافع جراحت و کسر عظام سر است و ضماد ملبوس بعسل آمیخته مفید کوفتگی چشم و عدم کسر عظم است و تقطیر روغن گل یا خون کبوتر یا فاخته یا شفنین بر شجهٔ راس وکذا افرد در هر و زراوند طویل و خمیر آرد گندم خشک کرده سائیده و زاج و کندر و دم الاخوین و فتیل سوخته و صبر و کافور و توبال مس و پوست شجر صنوبر و پوست ثمر آن همه واحد التیام جراحت راس میکنند

علاج امراض دماغی شرکی

و آن صداع و سدر و دوار و سبات و سهر و صرع و غیره است پس اگر از شرکت معده باشد و سببش اجتماع خلطی در معده بود استفراغ مادهٔ غالب بقی و اسهال و اصلاح معده و تعدیل مزاج و تقویت آن کنند مثلاً اگر ماده صفراوی باشد با سکنجبین و آب نیم گرم قی کنند بعده سکنجبین و گلاب بنوشند و با شیرهٔ کشنیز نیز افزایند و اگر تسکین بماده نشود بدو آب تمر هندی دو توله آب آلو بخارا پنج دانه شیرهٔ تخم خیارین هفت ماشه شیرهٔ کشنیز خشک چار ماشه با گلقند سکنجبین گلاب دهند و اگر در نبض امتلای خون نیز معلوم شود بعد فصد آلو بخارا العرق شاهتره مالیده شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ خیارین شربت انار داخل کرده دهند و اگر احتیاج اسهال صفرا باشد مسهل صفرا دهند و اگر معده تشرب اخلاط صفراوی کرده باشد و دران صفرا بسیار باشد پوست هلیلهٔ زرد افسنتین هر یک پنج درم تخم کاسنی گل گشوث شاهتره هر یک سه درم تمر هندی بیست درم آلو بخارا عدد در رطل آب طبخ نمایند تا صد درم بماند مالیده صاف نموده شکر طبرزد بیست درم محمودهٔ مشوی یک دانگ افزوده بیاشامند و طبیخ هلیله و تمر هندی و افسنتین و نقوع صبر و سکنجبین صبری نیز نافع و اگر حرارت زیاده نباشد اطریفل صغیر یا هلیلهٔ زرد یا ایارج فیقرا مرکب کرده تا سه روز بدهند بالجمله بعد تنقیه در تسکین حرارت و تقویت معده کوشند بدانچه در امراض دماغی صفراوی گذشت و در امراض معدی صفراوی خواهد آمد و ایضاً چون ارادهٔ تقویت دماغ و منع صعود اخلاط مراری از معده و لوازم آن بسوی دماغ نمایند واجب است که فواکه حامضه خصوصاً انار ترش و سیب ترش و به ترش و امرود و غوره خصوصاً بعد از طعام بخورانند و در ابتدا روغن گل و روغن آس بر سر مالیدن و بعد از آن شمع سرد در روغن بابونه و آس حل کرده طلا کردن مقوی سر است و اگر برگ سرو در روغنهای مذکور جوشانیده بعمل آرند نیز جائز است و جمله رب‌ها قابضه مثل رب به و غوره و انار و لیمو مقوی معده است پس اگر تجص بیشتر مطلوب بود طباشیر گل سرخ گل ارمنی باریک سائیده در رب‌ها آمیزند و اگر در رب‌ها مذکور چیزی از قشر تازه ترنج کرده هر صبح بخورند نیز مفید بود و گویند که اغتذا با آب انار مانع انصباب صفرا بمعده است و بمزوراتی که دران چیزی ترش مانند غوره و انار و تمر هندی و آلو باشد یا غورهٔ کشمش و شیرهٔ بادام و یا مزورهٔ ماش مقشر و اسفاناخ و کدو با شیرهٔ بادام غذا سازند و واجب است که صاحبان این علت از گرسنگی کرده باشند و ادویه چرب و شیرین تناول نمایند و اقتصار نمایند بر اغذیه ترش و چاشنی دار و مدام ترنج بسر یا در دهان دارند و بطیب مثل روغن بنفشه و نیلوفر و بهاری نمایند و اطراف و اسافل پایها مالند و بازو ببندند و اگر ماده بلغمی باشد تخم شبت تخم ترب شهد نمک در آب جوشانیده صاف نموده مکرر قی کنند بعده اندکی مصطکی در گلقند آمیخته بخورند و بهر اسهال مسهل بلغم و حب ایارج بخورند یا ایارج فیقرا از دو مثقال تا سه درم بعسل هر شش روز تناول نمایند و نقوع صبر بمستور و یا سنای مکی افسنتین هلیلهٔ کابلی و سیاه هر یک پنج درم اسطوخودوس بسفائج بادیان تخم کرفس انیسون سنبل الطیب گل سرخ هر یک دو درم مویز منقی بیست درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا صد درم بماند یک درم صبر و نیم درم کتیرا نرم سائیده حل کرده یک درم روغن بادام شیرین بران ریخته نیم گرم بیاشامند و بعد تنقیه تلطیف غذا و خوردن جوارشات گرم و استعمال اضمدهٔ مقوی حار بلطیف معده را تقویت دهند مثلاً جوارش جالینوس یا عود یا بسباسه یا دارچینی یا مصطکی یا فلافلی یا فلاسفه یا جوارش عنبر یا آمله بخورند و غذا قلایا و مطنجنات با تابلهٔ حاره دهند و اگر ماده سوداوی بود بعد نضج ماده مسهل سودا و حب افتیمون یا حب اسطوخودوس تنقیه کنند و یا پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه گل سرخ اسطوخودوس از هر یک سه درم شاهتره افتیمون از هر یک شش درم غافث افسنتین گاوزبان بادرنجبویه تخم فرنجمشک بسفائج هر یک سه درم مویز منقی سرخ دانه بیرون کرده بیست درم تمر هندی بیست و پنج درم عناب چهل عدد در سه رطل آب طبخ نمایند تا بعد

دو ورم رحم نمایند و آنچه از شرکت جمیع بدن افتد بعلاج امراض دماغی بخاری توجه فرمایند

صداع یعنی درد سر

بدانکه صداع المی ست و سبب هر الم یا سوء مزاج مختلف یعنی تغیر مزاج دفعةً است یا تفرق اتصال یا اجتماع آن هر دو یا هم مثل ورم و سوء مزاج شانزده نوع معروف
که هشت از آن ساذج مفرد و مرکب باشد و هشت مادی مفرد و مرکب لیکن سوء مزاج رطب ساذج مولم نیست مگر آنکه با ماده رطب باشد که در این حالت از جهت تخمیر
احداث ریح موجب تمدید و تفرق اتصال مولم می باشد و سبب سوء مزاج حار یا ماده حار دموی ست یا صفراوی یا مرکب از آن هر دو که بسبب کیفیت خود باعث صداع
گردند و یا ریاح و ابخره حاره یا گرمی آفتاب و یا شمیدن اشیای حاره و مانند آن که در علاج صداع حار ساذج مذکور خواهد شد و اسباب سوء مزاج بارد مصحوب ماده بارد
بلغمی و سوداوی ست و یا آنچه در صداع بارد خواهد آمد و اسباب سوء مزاج یابس کثرت جماع ست و مانند آن که در علاج صداع یبسی بتفصیل ذکر یابد و اما اسباب تفرق اتصال
یا ورم ست یا ضربه یا سقطه یا شجه یا فسخ یا شق یا هتک یا سده یا ریح و ابخره و یا اخلاط اکال و تفرق اتصال که از داخل پیدا شد ایناست که ملتهم نگردد و خرق آن باقی
بماند و ایذا می رساند و صداع همیشه می باشد پس سبب ورم یا ماده دموی باشد یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی صلب یا مرکب از آنها و اسباب سده در علاج صداع
سددی بیاید و ابخره و ریاح گاه در نفس دماغ تولد می یابند و گاهی در بدن و گاه در هر دو و گاه از خارج مستنشق میگردد و بیا از مسام فرا آیند و در دماغ محتقن شوند و سبب
صداع تمدید و انضغاط میگردند و از این قبیل ست صداع حادث از بوئیدن روائح ناخوش و بدبو و بدانکه اخلاط حاره باعث هیجان و تولید ریاح میگردند بلکه ریح و دود
ابخره اند و ریاح و بخارات بلغمیه ثقیل بطی الحرکة و محتبس می باشند و سوداویه موحش ثابت کثیر در کمیت و بدتر در کیفیت و ابخره دمویه کم اذا رسی خسرو تنبیه
از جهت کمیت و ابخره صفراویه حاد ملتهب و سوزنده و لذاع اکال اند اکثر دماغ بیایند و یا شدواید الفول شیخ الرئیس این همه یعنی سوء مزاج و تفرق اتصال
و ورم با اصناف و انواع خود با کما اسباب صداع ست گاه در نفس جوهر دماغ بود و گاهی در حجابین محیطین آن و گاهی در عروق و گاهی در غشای خارج
از قحف و سبب موذی هر کدام از این اعضا گاهی ثابت در نفس عضو باشد و گاهی بمشارکت غیر آن دا و یا عضوی بود که میان آن و اعضای راس
شبیه عصب باشد مثل معده و رحم و حجاب و غیره و یا عضوی بود که میان او و دماغ شبیه عروق از اورده و شرائین باشد مثل قلب و کبد و طحال و یا عضوی
مجاور او بود مثل ریه موضوع تحت او که آفت این بدان او دی گردد و یا عضوی مشارک عضو از جهتی و دماغ جهت دیگر بود مثل مشارکت گرده را و جماع
آن بهر آنکه گرده مشارک جگر ست و جگر مشارک دماغ پس گرده مشارک دماغ ازینجهت باشد و یا بمشارکت کل بدن بود مثل صداعی که در حمیات باشد و آنچه
بمشارکت بود گاهی با دوار و گاهی با دوار و نوائب باشد بحسب دوار و نوائب سبب که در عضو مشارک ست مثل صداعی که بمشارکت معده باشد چون انصباب مواد
صفراوی یا غیر آن بسوی معده ادوار بود و مثل آنکه با دوار نزد اصناف حمیات باشد بالجمله صداع گاه اصلی می باشد که در نفس جوهر دماغ یا در اجزای
آن تمامی و یا در بعض آنها باشد و گاه شرکی یعنی بمشارکت عضو دیگر و این یا بمشارکت مطلقه بود و یا بمشارکت غیر مطلقه و مشارکت مطلقه آنست که متادی
نگردد بسوی ناحیه دماغ از عضو مشارک آن چیزی جسمانی با آنکه نفس اذیت آن عضو بدماغ رسد و متادی گردد و مشارکت غیر مطلقه آنست که متادی
گردد بسوی جوهر دماغ از آن عضو شیء جسمانی و آن ماده خلطیه و یا بخاریه است از قسم اول ست اصناف صداع حادث از تشنج و کزاز و تمدد و ریاح افرسه
و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسای قوی شدید و گاهی پیدا شود متادی از کیفیات بمشارکت کیفیت ساذج از کیفیات طبیعیه که آن حرارت و برودت
و رطوبت و یبوست ست و یا کیفیت غریبه بود مثل کیفیات سمیه پس کیفیت او متادی میگردد و گاهی متادی از مواد مواد غیر غریبه و بر طبائع خود
بود که باشند از کیفیات یا تزاید کیفیات خود ایذا رسانند و گاهی متادی ماده غریبه بود که تولد یابد در بعض اعضا تولد غریب فاسد سمی چنانچه در اختناق
رحم و یا شخص لسعه العقرب بجای و یا گزیده که در مراق و یا اطراف آن خلط اردی پیدا شود و به سر رسد و مشارکتی که سر را با تمامی بدن باشد یا از جهت کیفیت
فاشیه منتشر در تمامی بدن بود چنانچه در حمیات و یا از جهت ماده فاشیه پراگنده در سائر بدن و صداع بحرانی ازین قبیل ست صاحب کامل گوید
که صداع یا از جهت بحران بود و یا تابع تپ و یا مفرد منفرد پس آنچه تابع تپ باشد حدوث او از امتلای راس با خلاط و بخارات حاده بود و این

یا از اخلاط ردی متعفن در معده باشد و علامتش غثیان و خفقان است و یا از خلط مجتمع در جمیع بدن و یا از ضعف راس و یا بسبب شدت حرارت تپ
چنانچه در تپ غب و محرقه عارض میشود و آنچه از صداع مفرد بنفسه باشد بعضی از آن خاص بسر بود و بعضی آنست که حدوثش او بمشارکت سر
مر معده را بود و آنچه خاص براس باشد یا از سوء مزاج بود و یا از مرض آلی و یا از ریح و یا از ضربه اما آنچه سوء مزاج باشد یا سوء مزاج ساذج مفرد و یا مع ماده
بود و سوء مزاج ساذج یا حار بود و حدوثش او یا از سبب داخل باشد و این از سخونت مزاج اغشیه دماغ و یا از تناول اغذیه یا ادویه حاره مصدعه مثل جوز
کهنه و ثوم و پیاز باشد و یا از سبب خارج بود مثل صداع حادث از احتراق آفتاب و یا سوء مزاج ساذج بارد باشد و آن نیز یا از سبب داخل بود چنانچه
هرگاه مزاج اغشیه دماغ بارد گردد و یا از سبب خارج باشد مثل صداعیکه از کشادن سر در هوای بارد و نوشیدن آب شدید البرد عارض میشود و یا سوء مزاج
یابس بود و صداع حادث از آن ضعیف میباشد و اما رطوبت اگر مفرد باشد صداع حادث نمی کند مگر آنکه با ماده بسیار بود و پس صداع تمدد حادث از
کثرت ماده احداث نماید و اما آنچه از سوء مزاج مع ماده باشد یا از ماده دموی یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی بود و آنچه از صداع حادث از مرض آلی
بود و یا از سده باشد و سده یا از کثرت اخلاط غلیظه لزجه و یا از ورم بود و حدوث ورم یا از سبب خارج باشد مثل ضربه و صدمه هنگام تادیه ورم از غشا
مستوطن جلد سر بسوی ام غلیظ بمشارکت و یا از داخل بود مثل حدوث سائر اورام که در سر عارض میشود و صداع که حدوثش او بمشارکت
مر معده را باشد یا بسبب اخلاط صفراوی در معده بود و از بلغم عفن در معده و گاهی صداع عقب اکثار طعام بسبب تخمه حادث شود و گاهی از شرب
شراب هنگام ترقی بخارات حاره بسوی دماغ عارض شود و این را خمار گویند و این از قبیل ضعف دماغ و قبول او برای بخار بود و بدانند که بعض
صداع حار سریع التحلل و الانقضا باشد و بصداع مطلق معروف بود و بعضی از آن بطی التحلل و الانقضا باشد و آن معروف به بیضه و خوده است
و در آلیس الکبا عقه میفرماید که صداع گاه عرض باشد پس مرض گردد و چون مرض بماند بعد حمیات حاره منذر بهلل و ماغیه بود و دلالت بر عجز طبیعت
از دفع ماده تمام بر عاف یا غیر آن کند و اوراضی که بدان منذر باشد سبات و سکته و جنون و اشتر خاد صمم است بسبب جوهر ماده و بحسب حرکات آن و
با کمال دماغ سریع القبول مصدعات یا بسبب ضعف باشد و ضعف تابع سوء مزاج بود یا از امری در نکش عضو و یا از سوء ترکیب آن و یا بسبب قوت
حس دماغ پس از هر سبب خفیف نیز ایذا یابد و بعض صداع را عرض نبود و بعضی مودی با عراض مختصه بنواحی راس گردد مثل آنکه از شدت درد دم
در نواحی سر پیدا شود و بعضی مودی بامراض اعضای دیگر شود مثل آنکه اذیت و اضرار او یا ابرام او با صول اعصاب متادی گردد و تشنج حادث
شود و یا از آن چیزی بسوی معده متادی گردد و سقوط اشتها و فواق و غثیان و ضعف هضم و مانند آن پیدا شود و بدانند که صداع مزمن یا بسبب
بلغم بود و یا بسبب سودا یا بسبب ضعف دماغ یا ورم صلب و بعض ابدان مستعد بصداع باشند و آن ابدان ضعیف الرؤس و ضعیف الاعضاء الهضم
مثل معده و جگر اند و چون این اعضا ضعیف باشند فضول کثرت پذیرد و از آن بخار بسیار تولد کند و بسوی سر متصاعد گردد و بسوی معده ایشان اخلاط
صفراوی یا رطوبت بلغمی بریزد و صداع آرد و ایضاً بعضی از تناولات اشیای مصدعه اند و در کتب ادویه مفرده مذکور اند و جمیع افاویه مصدع اند و کذا
جمله مبخرات حار باشند خواه بارد لیکن اگر مودی بحرارت بخار اول خورند و عقب آن چیزی که بخار بارد انگیزد بخورند یا بالعکس دفع ضرر
یکدیگر کند و اگر اذیت بکیفیت تنها نباشد بلکه بکمیت بود پس تعاقب آنها نفع نکند بلکه ضرر رساند و صداع بارد و احتقانی که بسبب سردی ظاهر
و احتقان ماده بود در فصل زمستان بسیار افتد و چون تابستان شمالی بود و در آن باران کم آید و خریف جنوبی با کثرت باران باشد صداع در
زمستان کثرت نماید و بیشتر صداع بسبب تادیه شریان بخارات خبیثه را بسوی سر عارض شود و گیلانی مینویسد که گاهی صداع از نزول
در آب سرد بسیار و در آبهای شبیه بانطرونیه یا کبریتیه و مانند آن افتد و گاهی صداع هنگام تزعزع دماغ عارض شود و تزعزع یا از حرکت شدید
تر و ملاعبت یا سقطه یا سقوط شئی بر سر باشد و گاهی صداع از خبطه عارض شود و خبطه نزد اطبا انسداد مسام از هوای بارد و آب سرد و
اجتماع بخارات در بطون دماغ است و گاهی صداع هنگام گرسنگی شدید عارض گردد و این صداع از انصباب اخلاط صفراوی بسوی معده

اولا بتسکین الم آن عضو کوشند زیرا که وجع آن مزید صداع ست وکذا عرض دیگر مثل سهر که چون بسبب صداع عارض شود و اشتداد آن باعث زیادتی صداع گردد
بدفع آن کوشند باستعمال روغن کدو و بید و نیلوفر و غیره و مثل البان بعطر و کافور و باشد که برای تنویم باستعمال اندک مخدری مثل افیون حاجت افتد
و بسیار ست که اشیای باطفه بسبب تفتیح طریق ابخره بسوی دماغ موجب صداع میگردند و هرچند حار نباشند مانند سکنجبین و تدبیر لطیف مضرست تا بسبب کی صداع
او علاج بتدبیر غلیظ واجب کند و در علاج صداع مادی کوشش باید کرد که ماده بسوی اسفل منجذب شود و اگرچه تنقیه ماده قوی باشد تا ماده را از نواحی کبد
و معده مستفرغ سازد و بستن اطراف و دلک و غسل آنها بدستور مقرر و نهادن محاجم بران نیز اماله ماده از سر میکند از ینجاست که پاشویه را در جمیع اقسام صداع
مادی نافع ترین چیزها گفته اند و کوفتن و مالیدن سر ضرر رسیر رساند پس عوض او پاها را ببندند و کفها مالند که نفع میکند و در گرفتن سر بدست و امثال آنها تقیید در
مالیدن فش باهستگی مضائقه نیست اما مالیدن اعصاب و عضلات گردن و استعمال نخلخه ها و خوردن خربزه شیرین و همچنین تناول مطبوخ طلبیات لینه مثل خیار شنبر
و گلقند و خمیره بنفشه و شیافات و حقنهای لینه معتدله و کذا استعمال اضمده و اطلیه حسب سبب نافع بود و کذا استعمال روغنها مگر آنجا که نزله یار باشد
از روغنها دور دارند بلکه هرچه تری افزاید و رطوبت داشته باشد از ان اجتناب نمایند و هرگاه اراده اطلیه و اضمده کنند و صداع قوی و مزمن باشد اول
موی سر را بتراشند تا اثر دوا بوجه اتم نفوذ کند و بعد از ان اگر تکلیل یا فوق از خمیر کنند تا اشیای رقیقه تا دیر بر موضع بمانند و دماغ استنشاف باستیفا از آنها
دوا کند و هوا نیز قوت آن اشیا بزودی تحلیل ننماید بعین تر باشد و آمیختن سرکه درین هنگام با اطلیه و اضمده انفع میباشد و استعمال بخورات قوی تر داخلا
و خارجا تا ممکن باشد نباید کرد و اگر بسبب شدت وجع ضرورت آن رود پس با دویه مسهله از خارج بدن بکار برند و جالینوس گفته که صداع در شدت
احتیاج بسوی مخدرات مانند قولنج نیست زیرا که صداع مهلک نیست و وجع قولنج کشنده است احیانا و اغذیه ترش صاحب صداع را مناسب نیستند و
خصوصا سرکه که در بعضی قسم مثل صداع که بمشارکت معده باشد و آن غذا و بانفخت معده و تقویت آن کنند و منع انصباب صعود انماید تا اثقال دماغ الا آنکه
با آن سرفه یا گرفتگی آواز باشد و کسی را که ضعف قوت مع صداع باشد از استعمال شیر اجتناب کند ایضا جالینوس گوید بسیار باشد که در صداع شدید
سموست عارض شود پس اگر وقتا این عارض گردد آب بسیار گرم بر سر ریزند بعده در صداع حار در گوش روغن کدو چکانند که در ساعت آرام میابد و در صداع
بارد روغن بابونه تقطیر کنند و چون سعوطات محلله قویه را استعمال نمایند باید که تدریج نمایند از اضعف با قوی چنانچه ذکر یافت و بدانکه قی از اغذیه و ادویه صداع
نیست و آن صاحب صداع را ضرر بسیار دارد مگر آنکه صداع بسبب مشارکت معده متلی از اخلاط ردی یا غذای فاسد شده باشد که درین هنگام قی انفع می شود
و صداع یکبار در بوخرد دماغ باشد و با آن تپ نباشد علاج آن استفراغ بمطبوخ ست اولا اگر قوت و بعد از ان فصد و نخوهی که بباید در درد سر و
انتقال می نماید و از تبرید تسکین یابد لابد ست اثر از فصد و حجامت زیرا که اکثر بسبب وجع فضول منجذب میشوند و موجب آفات میگردند و بدانند که
روغن گل مستعمل در اطلیه و اضمده و مروخات صاحب صداع روغن گل خام تازه است که گل سرخ را در روغن کنجد تازه انداخته در آفتاب گذاشته
و مکرر تبدیل نموده و نهایت یکسال بران گذشته باشد نه زیاده بران و نه روغنیکه با آب گل بطریق طبخ با آتش مرتب نموده باشند و همچنین ادهان دیگر
مثل روغن نیلوفر و بنفشه و غیر اینها اگر اراده تبرید و تلطیف باشد و پرهیز از ادویه مبخره مثل جوز و سیر و پیاز و گندنا و خردل و ادویه مصدعه مثل قسط و
سلیخه و زعفران و دارچینی و حماما و اغذیه مصدعه مثل جوز و شهدانج و البان و انفاخه و دیر هضم و از آنچه بالخاصیه مصدع دماغ ست مثل خرما و حلبه و عدس
و از آنچه تحریک مواد میکند مثل جماع و فکر و غیرها در جمیع انواع صداع واجب بود و جالینوس گوید که بوی صبر مصدع اصحاست چه جای مصدوعین
تنبیه شیخ در علامات منذر بصداع گفته که بول غلیظ شبیه ببول خر منذر صداع ست و نیز دلالت می نماید بر بودن صداع و انحلال آن و یا بهم رسیدن آن عنقریب
و همچنین سفیدی بول و رقت آن در تپها و اوقات بحارین دلالت بر انتقال مواد بسوی راس پس اینها باید و لا محاله صداع بهم خواهد رسید و صداع دائم منذر به نزول الماء

علاج صداع حار ساذج و حار یابس ساذج

بدانکه سوء مزاج حار ساذج مصدع یا از اسباب خارجیه و یا از اسباب داخلیه پیدا شده آنچه از اسباب خارجیه باشد مانند صداعی ست که از احتراق

شمس یعنی شدت گرمی تابش آفتاب و یا مشی در آن و یا نزدیکی آتش و یا از حمام گرم و یا دمیدن هوای گرم و یا حرکت مسخنه نفسانیه مثل غضب و بدنیه مانند
مشی بسیار و دویدن و یا جماع و یا کثرت کلام یا آواز بلند و فریاد شدید و نعره زدن و یا شنیدن آواز بلند و یا تاخیر در غذا و یا در موی سر تراشی و یا در نوم از وقت
مقرر معین و یا بوییدن اشیای حاره و مانند اینها که بسبب تسخین دماغ و تحریک و تهیج آن مواد و فضول محتبسه در دماغ و یا رطوبات آن بواسطه حرارت عارض
از امور مذکوره باعث حدوث سوء مزاج حار و صداع گردد و آنچه از اسباب داخلیه باشد پس صداع حادث از تناول ادویه و اغذیه حاره مثل فلفل و حلبه
و نانخواه و زنجبیل و یا مضره بدماغ مثل خردل و گندنا و سیر و پیاز و جوز کهنه و شراب و شونیز و خرما و یا مجاورت اعضائی که گرم شده باشد و مشارکت آن و
امثال اینها بود که بسبب ارتفاع بخارات حاره یا بسبب سودی دماغ با گرمی خون لطیف و مزاج دماغ مادی گردد و موجب حدوث سوء مزاج حار و صداع شود
بالجمله تدابیر کلیه در علاج امراض دماغی حاره مذکور شد اما آنچه را نوشیدن لعاب اسپغول و شیره تخم خرفه بشربت نیلوفر یا آب انار و کذا شربت لیمو و آلو با آب سرد
نیز نافع است و شیره تخم کاهو بقدر یک تولہ با شربت بنفشه و نیلوفر دو دو تولہ نیز معمول است و عرق نیلوفر و عرق بهار بید و کذب آن و عرق بید مشک و عرق
کاسنی و مانند اینها با شربت نیلوفر و بنفشه و عناب یا بزر قطونا و یا لعاب آن و یا شیره تخم خرفه و خیارین و مغز تخم کدو و مغز تخم هندوانه با عرق نیلوفر
کاسنی و غیره با شربت مذکوره بدهند و وقت شدت حرارت قرص کافور یا قرص طباشیر افزایند و در صورت قبض طبیعت استعمال آلو بخارا و تمر هندی
و خوبانی و عناب مناسب است و در حالت لینت طبع انار میخوش و به و زرشک سفید و از کشنیز و تخم کاهو و بنفشه هر واحد یک درم در آب شیره برآورده بشکر شیرین
کرده یک تولہ اسپغول پاشیده بدهند و گاهی شربت نیلوفر دو تولہ قرص کافور آمیزند و اگر مناسب دانند گل بنفشه ۹ ماشه نیلوفر تخم کاهو تخم خطمی
هر یک شش ماشه خیسانیده با شربت مذکوره بدهند و گاهی اصل السوس که مخصوص دماغ است بقدر چهار ماشه می افزایند و نقوع حامض و حلو بشکر
یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه نیز مفید و [illegible] تخم خیارین و مغز تخم کدو و تخم خرفه با نبات مساوی نافع و داشتن پارچه مبلول بروغن گل
و سرکه و گلاب بر سر مکرر و تجدید آن بعد گرم شدن معمول است و اگر موسم گرما و مزاج قوی باشد بر برف سرد نموده بکار برند و وزن روغن گل
دو جزو و گلاب چهار جزو و سرکه یک جزو نوشته اند و گاه صندل سفید سوده نیز اضافه می نمایند و گاهی لعاب اسپغول می افزایند لیکن در صورت نزله یا
سرفه استعمال روغن و سرکه و گلاب ممنوع است و اگر ازین تدبیر زائل نگردد و حاجت تبرید زیاده باشد آب بقول و اوراق و گلهای بارده مثل کدو و خیار
و تربز و کاهو و کاسنی و خرفه و کشنیز و بنفشه و نیلوفر مقشر و یا مرکب با روغن گل بیامیزند و در صورت کثرت بخارات در سر و در انحطاط مرض روغن بابونه بقدر
[illegible] آمیزند و گل سرخ تازه ضماد کنند و شمامه آن [illegible] نافع صداع حار است و بقول [illegible] شربت ضماد و عصاره آن مسکن صداع حار بود و یا شوربه از آرد جو
سبوس گندم برگ بید هر واحد یک کف گل خطمی پنج تولہ نمک طعام چهار تولہ نمودن و بعد از آن اطلاء [illegible] مفید است و اگر حرارت زائد بود گل بنفشه و
نیلوفر هر یک پنج تولہ [illegible] یک عدد بیفزایند و یا از نمک شور و دو دام سبوس گندم سه مشت برگ کنار برگ خطمی برگ عنب الثعلب هر یک نیم پاو تخم خطمی
چهار دام در آب جوش داده هر گاه نصف ماند نیم گرم پاشویه نمایند و اگر ادویه دیگر بهم نرسد صرف آب گرم و نمک شور و سبوس و برگ کنار هم کفایت میکند
و شموم صندل و کافور و جراده کدو در گلاب سائیده فی الفور تسکین بخشد و هر گاه خیار را قطع کرده بو نمایند همین اثر دارد و شمیدن گلاب و پاشیدن
قدری از آن بر چهره نیز مسکن سریع است و کذلک آب بید و بوییدن گل خشخاش تازه و گل بید و عرق او و بهارنج و سفرجل و گل باقلا و پوست
بیخ لفاح و آس سبز و تمام هر واحد مفید و در سر حار است و سعوط کافور و افیون هر واحد یک سرخ در شیر دختران گداخته روغن گل آمیخته برای تسکین
صداع شدید الالم معمول است و این سعوط طباشیر نیز مجرب است طباشیر دو ماشه شکر طبرزد یک ماشه افیون زعفران هر واحد نیم ماشه در شیر زنان و روغن گل
و روغن بنفشه حل کرده بقدر حاجت سعوط نمایند و سعوط افیون بقدر عدس در آب عنب الثعلب حل کرده سریع الابراست و سعوط مروارید محلول در دفعه
اول مزیل صداع حار است و سعوط کافور و صندل بگلاب نیز مفید و کذا قطور سه قطره عصاره عنب الثعلب و بعد از آن سه قطره روغن بنفشه نافع است
و کذا در تنقیه [illegible] کافور در آب کاهو و یا در روغن گل مجرب و تسعیط بروغن نیلوفر یا روغن کدو یا روغن خشخاش یا شیر دختران و یا بزر البنج سفید و یا آب کدو و یا آب کاهو

آمیخته و شربت سیب ما را لقرع با یک مثقال پوست بیخ عنب الثعلب یا عرق نیلوفر یا صندل یا عصارهٔ برگ خیار و شاخهای نرم انگور و یا آب لیمو و شربت او
و یا نقوع تمر هندی و یا نقوع عناب و یا شیرهٔ تخم خشخاش سفید بعض اشربهٔ حامضه شیرین کرده و یا اسپغول و یا خوردن سه درم کشنیز خشک مثل او شکر و یا کتیرا
و یا افیون بقدر عدس و یا شربت او و یا ماء الشعیر و یا خوردن کاهو تنها خام و با سرکه پخته و یا خوردن آلو بخارا و نوشیدن نقوع آن لصاحب صداع حار سود مند ست
ایضاً حکیم نور الدین می‌نویسد که لعاب بهدانه در گلاب برآورده شربا و ضماداً برای صداع حادث از حرارت آفتاب مجرب است وکذا آنکه سر با سرکه و روغن گل آغشته
در ان تر کرده و ضماد عصارهٔ کشنیز بر روغن گل وکذا عصارهٔ بقلة یمانی بر روغن گل وکذا گل کدو یا برگ آن سوده وکذا بزر قطونا با آب لت کرده روغن گل آمیخته
وکذا عصارهٔ خرفه بر روغن گل وکذا عصارهٔ مامیثا در گلاب واندکی سرکه حل کرده وکذا گل خطمی با گلاب واندک سرکه وکذا روغن بادام با سرکه مخلوط کرده وکذا نوفل
بیخ تخم کدو وکذا پوست خشخاش سوده با سرکه و روغن گل سرشته وکذا روغن گل و گلاب و سرکه مخلوط وکذا عصارهٔ حی العالم بر روغن گل مفید صداع حار حادث
از حرارت شمس ست مسیحی گوید که هرگاه صداع از حرارت و یبوست بغیر ماده باشد سزاوار نیست که بچیزی استفراغ نمایند بلکه می باید که تبرید و ترطیب سر کنند
و روغن گل یا روغن بید یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر با اندکی سرکه بر برف سرد کرده بر سر ریزند و این هنگامی ست که حرارت از آفتاب و غیره باشد نه از
بخار حار که از اخلاط حاره در بدن متصاعد شود و اگر این چنین باشد واجب ست که ترک روغنها کنند و عصارات بارده مثل عصارهٔ کاهو و بید و خرفه و
حی العالم و گل سرخ و غوره و کدو استعمال نمایند و سرکه سوم حصه عصاره بگیرند و عصارهٔ خشخاش و نیلوفر استعمال کنند مگر آنکه این صداع نجوالی باشد و اگر قوت
مساعد باشد و بلیله زرد اسهال آورند و اگر قوت ضعیف بود با آب آلو بخارا و خیار شنبر و تمر هندی اسهال دهند و از اغذیه بارده مثل کاهو و خیار و کدو و بقلهٔ یمانی
و خرفه غذا سازند و اگر تپ نباشد شوربای چوزهٔ مرغ بدهند و اشربهٔ حامضه مانند شربت غوره و شربت حماض اترج نوشانند اگر طبیعت نرم باشد و اگر قبض
بود آلو بخارا و تمر هندی و ماء القرع دهند و اگر در سر بخارات بسیار باشد سر داشت قوی استعمال نباید کرد و باید که محللات میل کننده مثل اطول با آب بابونه و
ضعتر و برگ غبیرا و مثل آن سزاوار ست که برای سهولت وصول بسوی داخل سر از اضمده و نطولات بر ناردین استعمال نمایند زیرا که اینها قوی الفعل اند
و اگر در سر بخارات حار نباشد بلکه احتراق و التهاب بود فقط پس واجب ست که بعض عصارات مذکوره بارده را با سرکه بیامیزند و پارچه بدان تر کرده بر سر
خواهد پیا... نهند و تبدیل نمایند هرگاه نیم گرم شود و بزر قطونا را در سرکه و روغن لت کرده استعمال نمایند و کافور و گلاب و بید و بنفشه بویند و هرگاه
درد و التهاب اشتداد نماید بگیرند ... افیون و مثل او کافور در روغن بید آمیخته در بینی و گوش چکانند و بر صدغین از زرورت نیم جزو صندل مفید
و ... افیون ... جزو با آب کاهو سرشته طلا سازند و چون با تبرید احتیاج ترطیب گردد بروغن بنفشه و نیلوفر یا روغن کدو یا روغن تخم خیار با آب کاهو
... با آب ... پوست کدو ... نمایند و اندک کافور بشیر دختران حل کرده بر صدغین طلا کنند و خوشبوی بارد مثل کافور و گلاب و بنفشه و صندل
... و افضل ازین آنست که بنفشه و نیلوفر و شاخهای خطمی و جو مقشر کوفته و پوست کدو خوب پخته در طشت بریزند و اندک روغن بنفشه یا روغن گل
در ان ریخته ... نمایند و از بالا سر را بند کنند و آب را بچوب بجنبانند تا صعود بخار رطب بسوی آن زیاده شود و بعده مرتبهٔ دوم و سوم بجوشانند
... روزی ... استعمال کنند و هرگاه روغن بنفشه خالص با آب شیرین گرم ریخته همچنین عمل نمایند نافع بود و هرگاه در سر بخارات حاره بسیار باشد دست و پا
... نهند و بمالند و ... ازین ... و اطراف را در آب گرم نهند و بمالند و از چیزی که منع صعود بخار بسوی سر کند لعاب اسپغول بجلاب ست و
استعمال کشنیز خشک با اندک شکر و لیست ... و استعماص انار ترش و به و بوعلی سینا می‌نویسد که غرض در علاج این صداع تبرید ست و در ابتدای آن
ریختن روغن گل خالص سرد کرده بر سر از افضل اشیاست و بهتر آنست که دیواری از خمیره و غیره گرد یا فوخ کشیده روغن مذکور بر سر نهند و بر یوخ سر
استعمال نباید کرد و اگر روغن گل تنها فائده نکند آب بقول و اقسام نباتات بارده آمیزند و از سعوط شیر و روغن بنفشه یا روغن گل بر برف سرد کرده چیزی نافع بود
و برای ریختن بر سر روغن گل با سرکه آمیخته نیکو ست زیرا که سرکه معین بر تنفیذ ست وگاهی نوشیدن سرکه با آب بسیار آمیخته منفعت شدید می نماید و اما آن
تا به صداع حادث از احتراق شمس ست و علاج ش نیز همین علاج ست مع زیادتی احتیاط در تعدیل هوا و تبرید آن و سکون مساکن بارده و استعمال ضماد

و تبدلات و مروحات از جمیع ادهان بارد بالطبع مبرد و بیرف و همچنین نشوقات و قطورات و شمومات مذکوره و باید که درین و غیرها از همه آنچه تحریک عطسه کند و از
آواز قوی و اکثار فکر و جماع و گرسنگی اجتناب نمایند و آنچه از احراق شمس باشد اگر تلافی آن در ابتدا کنند تغیر او سهل بود و بصورت مهلت و سهل انگاری بعید
نیست که علاج آن متعذر یا متعسر گردد و از ان صداعی که عظیم و خطیر باشد بسبب رسیدن سموم بسیار ورم گردد و در اکثر صداع عارض از شمس از جهت آن نبود که
تسخین نماید فقط بلکه از جهت ثوران ابخره و تحریک اخلاط ساکنه بود پس شکی نیست با وجود تدبیر مذکور مستغنی از استفراغات نباشد و گاهی در آنچه ثوران ابخره
و تحریک اخلاط بسیار نکند حاجت به استفراغ افتد و این وقتی باشد که امتلا معلوم کنند و در آن وقت اجتناب از وضع تهوی موضع الم بود و در ینجا اگر از امر استفراغ خلط
غالب غافل شوند از استعمال آنچه مذکور شد ایمن نباشند و چون در انواع صداع حار التهاب بسیار گردد و گرمی از حد تجاوز کند بگیرند پوست جو و اسبغول و تخم کدو یا
حی العالم بسایند و سر را گرد و بر سر ضماد نمایند صاحب کامل گوید که در صداع حادث از حرارت آفتاب باید که اول بر سر روغن گل نو بسرکه خمر و گلاب
آمیخته بریزند و سر را گرد و سر تر بر سر ریزند یا روغن نیلوفر یا روغن بنفشه و تخم خرفه و چغندر و برگ بید و حی العالم باریک سوده اندک گلاب و سرکه و صندل سفید و گل خطمی
سفید آمیخته سر را گرد و بر سر ضماد نمایند و یا بزرقطونا بگلاب و سرکه آمیخته بعمل آرند و جالینوس گفته که سزاوار نیست تبرید بسرکه خمر زیرا که آن مضر بمبدای عصب است و هرگاه

که ضماد گرم شود دور کنند و اعاده بدل آن نمایند و همچنین دو سه ساعت بعمل آرند و مریض را جلاب و رب غوره بآب سرد یا برف نوشانند و انار استعمال نمایند
و ماء الشعیر و شکر و گلاب و مانند آن غذا سازند و جالینوس در کتاب ادویه مرکبه گفته که صداع عارض از گرمی آفتاب یا سردی هوا اگر در علاجش مبادرت نمایند
بسهولت ساکن شود و اگر بگذارند تا مدتی که مدت او دراز گردد زوال او مشکل است و اگر صداع از تناول اغذیه یا ادویه حاره حادث شود باید که بمبادرت تلطیف نمایند
و مقدار حاجت خون برآرند و جلاب بلعاب اسبغول و شیره تخم خرفه بدهند و صندل و گلاب و کافور ضماد کنند و بنفشه و نیلوفر بویند و سایر تدبیر مذکور بعمل آرند
و اگر صداع از حرارت مفرد و تحریک از داخل بدن افتد تلطیف و تبرید مذکور استعمال نمایند و گل سرخ بنفشه نیلوفر خطمی آرد جو هر واحد سه درم صندل پوست خشخاش
تخم کاهو هر واحد دو درم اکلیل الملک یک و نیم درم باریک سوده با آب خیار و آب کاهو و اندکی از روغن گل و سرکه آمیخته بر موضع الم راس ضماد کنند و ایضاً آرد جو
خطمی بابونه اکلیل الملک تخم کاهو پوست خشخاش بنفشه نیلوفر هر واحد سه جزو بزرالبنج یک و نیم جزو اقاقیا دو جزو زعفران سدس و نیم سدس جزو همه را باریک بسایند
با آب خرفه یا آب حی العالم یا آب کاهو یا آب کدو سرشته ایضاً برای صداع حار پوست خشخاش و برگ آن خطمی آرد جو هر واحد چهار درم پوست بیخ لفاح بزرالبنج
تخم کاهو هر واحد سه درم افیون دو درم باریک سائیده بسرکه سرشته بر موضع ضماد کنند و یا بر کاغذ طلا کرده بر صدغین و دیگر موضع از سر ضماد نمایند و ایضاً پوست خشخاش
و بزرقطونا با آب خرفه یا آب کاهو یا آب خیار سرشته ضماد کنند و هرگاه گرم شود تبدیل نمایند و هرگاه شدت صداع بدرجه بود که بران صبر نتوان کرد این ضماد
نمایند صندل سفید یک درم انزروت مثل آن افیون دو دانگ با آب کاهو و آب کشنیز و آب حی العالم سرشته بر موضع ضماد کنند و بر صدغین صفحه رصاص نهند
تا اثر این تقبیل گردد و ایضاً گلاب و آب خرفه و آب حی العالم و آب کاهو و آب کشنیز و آب کاسنی و آب خیار و آب کدو و آب بارتنگ و آب بید هر کدام ازین آبها
که میسر شود جمع کرده روغن گل و گلاب آمیزند و دران اندکی کافور حل کرده پارچه کتان بدان آلوده بر صدغین گذارند و چون گرم شود تبدیل نمایند و گلاب و سرکه
که دران اندکی افیون گداخته باشند بویند و یا بوزن یک حبه کافور و مثل آن افیون بروغن نیلوفر یا روغن بنفشه و شیر دختران حل کرده سعوط نمایند
و نیلوفر و گل سرخ و غیره که در قول مسیحی گذشت ببویند و باید که دران بنفشه و گل سرخ پخته باشند نشوق کنند پس اگر ساکن نشود این سعوط بعمل آرند آب خرفه
یا کاهو و کدو و حی العالم از پارچه صاف نموده بران اندک روغن گل و روغن نیلوفر معمول از مغز کدو یا روغن او انداخته بقدر حاجت سعوط نمایند و ایضاً آب حی العالم
و آب جرادة کدو و آب خیار هر واحد یک جزو روغن نیلوفر نیم جزو طباشیر سدس جزو شیر دختران مساوی همه اندک کافور دران حل کرده سعوط نمایند بقدر حاجت
و این سعوط قوی النفع است بگیرند سرطان نهری و خوب بکوفته بآب مهر انجیته صاف کنند و باندک روغن تخم کدو یا روغن نیلوفر یا روغن بنفشه آمیخته بقدر حاجت
در بینی چکانند و ایضاً طباشیر سماق هر واحد نیم درم افیون نشاسته هر واحد یک دانگ همه را سوده با آب مثل عدس حبها سازند و از یک حب در روغن گل و
آب حی العالم حل کرده سعوط نمایند و باید که ساقین بعصابه بربندند و پای در آب گرم نهند و از حرکت و کلام و غضب و آواز شدید منع کنند و از اغذیه حاره و البان

و سرکه آمیخته ضماد کنند و بر سر نهند و اگر حرارت سخت قوی باشد پست جو و اسبغول بگلاب و آب غوره و آب برگ بید و مانند آن لت کرده بر مقدم سر نهند و
گلاب بسیار بر سر ریختن سخت نافع بود و اندک ریختن صداع را زیاده کند و چون صداع انحطاط کند ضمادات بارد کم کنند و روغن بابونه بیامیزند و شربت سیب یا
و شکر و ماء الشعیر و اسبغول و شکر و آب انار ترش و شیرین دهند و غذا مزوره بآب غوره و قلیه کدو و مغز خیار و بوارد معمول از برگ خرفه و حیوانات بدهند و
اگر طبع قبض باشد این بوارد از آب آلو و آب توت سازند و ماهی خرد بسرکه موافق باشد و آنجا که هیچ ازین حاضر نباشد نان معمول سود دارد و این چنان باشد که
نان را در آب سرد تر کنند و یک ساعت بنهند پس آن آب را بریزند و آب تازه اندازند و یک ساعت دیگر بنهاده آب بریزند پس آن را بدوغ ترش کرده یا بسرکه یا بغوره چش
کرده بخورند و اگر بخوابی رنجه دارد از برگ کاهو و کدو و اسفاناخ سنبوسه سازند و همه میوه‌های سرد و ترشی ترنج و لیمون و مانند آن نافع باشد و اگر مغز تخم خیار و مغز
تخم کدو و تخم خرفه بکوبند و با پست و شکر بدهند مفید بود ابن الیاس گوید که صداع حار از سوء مزاج بلا ماده اگر از اسباب خارجی بود مثل جلوس در آفتاب
و غیر آن سکنجبین با آب سرد و برف و یا آب خرفه پنجاه درم بشکر سفید ده درم و یا ماء الخیار سی درم بشکر سفید و یا آب تربوز سی درم بشکر سفید و یا تمر هندی ده درم
بشکر و یا شربت آلو و یا شربت سیب و یا شربت غوره بگلاب بنوشانند و غذا مزوره از ماش و تمر هندی یا انار دانه دهند و تبرید سر بمشمومات و نطولات بارده
و نهادن سرکه و روغنهای سرد بر سر و مقام در مساکن بارده سازند و اگر از اسباب داخلی بود مثل حادث از خوردن ادویه حاره و مانند آن تبرید سر بادهان
و نطولات بارده کنند مثل روغن بنفشه و کدو و نیلوفر و نهادن جراده کدو و گل او و برگ او بر سر و آب بید بسرکه و صندلین و گلاب و نوشیدن جلاب بارد
مثل تمر هندی و آب انارین معصور و تخم آن و سکنجبین ساده و آب تربز و تلیین طبیعت بمار الفواکه و شیرخشت و صداع حادث از غم ازین قبیل ست و بهترین
علاج آن خواب و ترطیب و خوردن کاهو و خیار و تربوز ست و غذا مزوره ماش و کدو و چوزه مرغ یا ماء الشعیر اگر با حرارت مزاج جمیع بدن باشد گیلانی گوید باید
که در علاج صداع حادث از سوء مزاج حار ساذج نظر کنند در نبض و قاروره پس اگر از حالت طبیعی تغییر فاحش بهم رسیده باشد این بر مشارکت بدن دلالت
کند و درین هنگام کشادن فصد سزاوار ست و جلاب بلعاب اسبغول یا شیره تخم خرفه و سکنجبین با آب سرد بنوشانند و استعمال روغن گل بر برف سرد کرده بر یافوخ
و خصوصاً بعد حلق آن تبرید راس و منع تصاعد بخار بسوی سر میکند و از مبردات مثل صندل و کافور و گلاب لخلخه ساخته بویانند و گاهی استعمال مخدرات مثل
افیون و لفاح میکنند چون صداع شدید باشد و مریض برداشت او نکند و اگر باین حد نباشد استعمال آن جائز نیست زیرا که دران تبلید ماده و اضرار بحواس
و ذهن ست و برگ کدو و کاهو تر و تخم خشخاش و پوست آن و گل آن و گل شاهسفرم و برگ بید و دیگر ادویه که در قول مسیحی گذشت همه یا آنچه بهم رسد با سرکه و آب
در ظرف سر بند کرده خوب بجوشانیده انکباب نمایند و لخلخه بارد استعمال فرمایند مثلاً بگیرند روغن بنفشه و گلاب هر واحد یک جزو سرکه تند یک جزو در شیشه حرکت داده بویند
و اگر خواهند آب کاهو تر و آب کشنیز و آب کدو و اندک کافور دران افزایند و مشمومات بارده مثل گل سرخ و غیره که در قول مسیحی مسطور شد و فواکه بارده و گلهای
آن بویانیدن نافع بود و از آنچه بخارات حاره را که در سر متولد شوند تحلیل کند و تبدیل مزاج روی او بسوی جید نماید استحمام بسیار و ریختن آب گرم بر سر ست لیکن
بسیار ریختن آن صداع حار بلا ماده را نفع میکند و قلیل ضرر میرساند و سعوط روغن لبوب سبعه بقدر نیم درم بغایت نافع و برای منع ابخره حاره شربت نیلوفر یا
بشکر و جلاب و مص انار و سیب و به و امرود که هر واحد نیم جوش باشد و شربت پست گندم مغسول بدفعات بعده ببرف یا یخ سرد کرده و اندک شکر بران انداخته
سفید ست و غذا کشک شعیر و شیره مغز بادام و اسفید باج اگر سرفه باشد یا با آب غوره یا سماق یا زرشک اگر ترشی خواهند و اگر قبض باشد آلو و تمر هندی یا خوبانی
خشک بدهند و در طعام کشنیز خشک یا تر داخل کنند و شیره تخم خشخاش و تخم خرفه و پست جو به برف یا یخ سرد کرده نافع ست بعضی متأخرین نوشته
که در صداع حار ساذج اول بهر تبدیل مزاج شربت لیموی کاغذی و یا نیلوفر و یا صندل و وزن آن سکنجبین ساده آمیخته بقدر چهار توله در عرق بید ساده و گاو
زبان و نیلوفر و گلاب هر یک پنج توله داخل کرده بنوشانند و از صندل سفید و چهار ماشه و برگ بید سبز و برگ گلاب و کشنیز سبز سوده بر پیشانی و صدغین ضماد نمایند
و وقت ظهر تمر هندی چهار توله در آب بخیسانند و آنه پاؤ آب آن مالیده سکنجبین ساده دو توله داخل کرده بدهند و لخلخه از گلاب کهنه و سرکه و آب کشنیز سبز و
عرق بید مشک هر واحد یک توله صندل سفید هفت ماشه کافور یک ماشه آمیخته بکار برند و ضماد و ادراق که در قول ایلاقی گذشت هر واحد نیم دسته گرفته بگلاب

آب دریای شور نیز بقول مالقی مفید ست و پستان جوشانیده بخار او استنشاق نمودن هم نافع و از سعوطات قوی التاثیر انیست که جند بیدستر و فربیون
مساوی سحق کرده بروغن زنبق که دران سعد مطبوخ باشد یا بروغن سوسن آمیخته بعمل آرند و سعوط بندق هندی در آب سوده معمول ست و تسعیط بزهرهٔ کلنگ
و ماکیان و شب‌پره نیز نافع و کذا سعوط مومیائی محلول در روغن یاسمین و کذا جند بیدستر یا نوشادر در روغن ترب و سعوط بقدر یک حبه از برشعثا در آب مرزنجوش مجرب و تسعیط مرکی در شراب
یا آب خالص نیز مفید و بقول شیخ از سعوطات نافع صداع بارد انیست که شونیز را در سرکه یک شب ترکنند و صبح سائیده بدان سعوط کنند و نزد اطبای هند سعوط آب بهنگره یا بهودر ان
آن شیر زنان یا شیر بز بقدر پنج قطره و اگر بهنگره تازه بهم نرسد خشک آنرا با شیر سائیده صاف نموده چکانیدن بیخ دمنه و سعوط یک دو قطره روغن تلخ نیز نافع و ایضاً سعوط
روغن کلچکان و کذا فلفل دار فلفل قرنفل همه یا دو یا یک بعرق بادیان حل کرده و کذا آب برگ درخت [illegible] صاف کرده دو سه قطره و کذا بیخ کهل جوش داده قدری آب او
گرفته و کذا با زنگ زنجبیل قدری و فلفل سیاه مثل او با آب گرم سحق کرده و کذا گل یاسمین سه عدد در روغن مالیده و کذا نوشادر و کلونجی هر یک و سرخ با آب سائیده بروغن گاو
آمیخته مفید در صداع بارد است و از نفوخات عنبر مشک مروارید مساوی سوده در بینی دمیدن عجیب الاثر ست و کذا نفوخ گندم منقوع در شیر عشر و مجفف و مسحوق
که معمول استاد مرحوم ست و همچنین این نفوخ تنباکو و زنجبیل و غیره مجرب حکیم اکمل خان درین باب سود مند ست زنجبیل سه ماشه الایچی خرد چهار عدد دارچینی چهار ماشه
تنباکو سورتی نیم پاو جوز بوا دو توله قرنفل سه عدد زعفران سه ماشه فلفل دکهنی دو ماشه نمک لاهوری سه ماشه صندل سفید سه ماشه مثل سرمه سائیده نصف
ادویه در گلاب خوب ممزوج نموده بعد ازان همه ادویه یکجا کرده در شیشه نگاه دارند صبح و شام بقدر یک ماشه استعمال کنند و کذا مغز تخم سرس و یا برگ کنیر خشک کرده عطسه
آوردن مفید و قاقله کبار و یا دار فلفل سائیده نیز نافع و از مشمومات شم یاسمین درینجا بسیار نافع ست و کذا شم نارنج و برگ ترنج و نسرین و روغن آن و عنبر و عود
و صعتر و بابونه و زعفران تنها و یا دارچینی و قاقله کبار و لادن یا دو غالیه هر واحد سود مند و اگر اکثر ابر کف دست باندک نوشادر بمالند که آب شود و نزدیک بینی برده چند
مرتبه نفس را بکشند مجرب ست و بوئیدن شونیز بصره بسته گرم نموده نیز نافع و بقول بقراط سلیخه و زنجبیل و فلفل سیاه و کندش کوفته در خرقهٔ کتان بسته شمیدن مفید صداع
بارد ست و از نطولات نافع انیست که اسطوخودوس برگ غار قیصوم حلبه سبوس گندم نمک نفت بابونه برگ ترنج بادرنجبویه سافج قرنفل بادیان بیخ بادیان بیخ کرفس
گل سرخ پودینه بری سداب جانشا هر چه ازینها میسر آید جوشانیده تنطیل سر نمایند و بر بخار آن اکبابه کنند و قطعه نمد با آب او تر کرده تکمید سر کنند و ثفل آن ضماد سازند و از
ضمادات و اطلیهٔ نافعه دارچینی یا عطر آن و قرنفل ست که در آب سداب یا آب برگ لیمو بر پیشانی و هر دو شقیقه و یا فوخ طلا کنند و تخم ترنج یک نیم عدد فلفل سیاه سوده
بر پیشانی و شقیقه در ازالهٔ صداع بارد مجرب ست و طلای قرص مثلث در آب حنا سوده از برای صداع بارد معمول و دو عدد مغز بادام بروغن سرشف سائیده طلا کردن
و کبابه چینی سائیده بگلاب سرشسته ضماد نمودن مجرب و یا پوست بیخ بید انجیر زنجبیل زعفران سائیده طلا نمایند که مجرب استاد مرحوم ست و یا بابونه اکلیل الملک مرزنجوش
نمام برنجاسف مساوی سائیده در دهن یاسمین و روغن گل آمیخته ضماد کنند که برای صداع بارد معمول و مجرب حکیم شریف خان مرحوم ست و ضماد مرزنجوش مصطکی
اکلیل الملک زوفای خشک بابونه شونیز مساوی سائیده با آب مرزنجوش سرشته نیز نافع و کذا تضمید جند بیدستر و حب الغار و قسط کبابه چینی در آب سداب و گلاب بسیار
مفید و اگر گوگرد عوض قسط و کبابه گرفته مساوی در روغن گاو یا روغن گل سوده بر پاپیه طلا نموده بر پیشانی بچسپانند برای صداع بارد قوی تر ست و طلای خاکستر
چوب انجیر بسرکه بخویه سرکه را بر خاکستر گرم بریزند و بر سر گرم گرم طلا نمایند و همچنین سرکه با برگ شقائق النعمان سرخ و یا طلای بوش در بندی نافع ست و کذا ضماد پوست
نارنج و نزد حکمای هند ضماد گل مچکند سود مند و طلای نرکچور بدستور و ضماد سنبل چینی بگلاب سائیده و کذا زنجبیل بروغن بید انجیر سوده و کذا برگ سهجنا با آب سائیده
و کذا فلفل سرخ قدری با آب سائیده و کذا پوست بیخ بید انجیر زنجبیل و نانخواه یا صبر با آب سائیده همه گرم کرده مفید صداع بارد ست و از بخورات بخور دخان انیسون [illegible]
و ابهل ساذج و عود و جند بیدستر و قسط و راتینج و قفر الیهود و سندروس هر واحد مفید ست و از اغذیه مزوره که از نخود و مغز قرطم و اندک شکر ساخته باشند و یا قلیه گوشت
جوزهٔ مرغ و دراج و تیهو و بهیره طیهور کو چیک بری و حبلی یا باز بر جارهٔ مقوی خوشبو مثل زیره و فلفل و قرنفل و زعفران و هیل و دارچینی و سافج هندی و نیز ثوم و پیاز مناسب ست
و کذا هر غذائی که مجفف دل و کذا ناو سداب و سیر و حلتیت و کرویا و صعتر دافاویه و توابل سازند و بیضه نیمبرشت و قطر و عسل و زیرباجات نافع و گرفتن بخار مزورات
و شوربا جات خصوصا هنگام خوردن که گرم باشد و بخار آنها بدماغ برسد و عرق آید مفید ست و بجای آب ماء العسل بدهند و فواکه یابسه مثل انجیر خشک و مویز و پسته بخورند

اقوال حکما سویدی می‌نویسد که بابونه شرباً و ضماداً و نطولاً که محلل بلا جذب بجهت تقویت عضو است و کذا تریاق فاروق و شراب کهنه شرباً و ضماداً و قطور
روغن شونیز در بینی و طلای او بر یافوخ و کباس قرنفل شماً و شرباً و ذرور آن بر مقدم سر و نارنج شماً و شرباً و ضماداً و نانخواه بدستور و روغن تخم ترنج شماً و سعوطاً و ضماداً
و تخم تلخ مشمش ضماداً و روغن او سعوطاً و خوردن خردل معه چغندر مسلوق و ضماد حصرف بارد جو و مصطکی در آب گرم و یا بعرق قرنفل سرشته و کذا حب الغار مقشر
و شل او سداب بعرق قرنفل بعد خروج از حمام چند بار و کذا زنجبیل بروغن خیری و کذا خردل سوده در آب فرنجمشک سرشته گرم کرده در حمام ضماد کردن و کذا فرنجمشک
ضماداً اهم در صداع بارد از مجربات من ست و شرب ایرسا مطبوخ بشکر شیرین کرده و بخور مریم و عرق بادرنجبویه و طبیخ شبت و عصارهٔ او و شیح ارمنی مطبوخ و پوست نارنج
مطبوخ با شکر و بسباسه و قاقله کبار و برگ حب الکلی دو درم و اکل عود هر روز یک درم بماء العسل گرم تا بست روز متواتر و یا جندبیدستر بماء العسل و یا بادرنجبویه خام
و پخته و یا جوزبوا و یا حرمل و یا هلیله کابلی و یا شبت خام و پخته و یا سر خرگوش و لحم او مشوی و مطبوخ با فاویه و یا کرنب مسلوق با مشک و یا فرنجمشک و یا اشق یک درم
بشراب کهنه و یا قفر الیهود و یا ثوم در غیر روز دور و سعوط صبر با فرفیون یا عنبر یا خولنجان یا بخور مریم یا جوزبوا یا دارچینی یا زعفران و مشک مساوی سه بار تا سه روز یا
زهرهٔ کفتار سه مرتبه تا سه روز متصل یا زنجبیل یا تخم حنظل یا قسط یا حلتیت یا زهرهٔ خرگوش یا کندر یا خردل یا فاوانیا یا زرنباد هر کدام که باشد بقدر یک حبه در روغن بادام
و یا آب برگ سوسن سه روز متواتر یا روغن ناردین یا آب مرزنجوش یا عصارهٔ قثاء الحمار یک حبه بشیر دختران یا مغز بادام تلخ بروغن گل یا روغن او تنها یا بسرکه و یا مومیائی
یک حبه با آب مرزنجوش و یا روغن زنبق و یا روغن شونیز بشیر دختران و یا روغن بلسان یا عصارهٔ کرنب یا چهار مرارات بقدر حبه با آب مرزنجوش یا روغن یاسمین یا عود
یا روغن نرگس یا مرزنجوش یا روغن عاقرقرحا یا آب تمام سع مرزنجوش تر یا آب گندنا بسرکه و کندر یا زهرهٔ خروس و تخم گل آزاد درخت و حماما و بخور مریم و شبت و شیح ارمنی
تازه و یا خشک سائیده در پارچه بسته و دارچینی سوده در پارچهٔ کتان بسته شمی که عطسه آید و لادن بروغن آس و زنجبیل و قیصوم و حب البان و روغن آن و گل یاسمین بری
و گل سوسن سفید و انیسون و روغن ناردین و سکبینج و حنظل و قوقی و تخم او و روغن تخم او و حرف و نوشادر و فقنه و روغن غار و روغن عاقرقرحا و فرنجمشک و قفر الیهود و
سورنجان و عشبه ان و ضماد ایرسا بسرکه و روغن و یا کوفته جوشانیده بروغن گل آمیخته و یا کوفته بسرکه سرشته و خرنوب شامی بروغن ناردین سرشته و صبر بسرکه یا بروغن
گل یا بهر دو و مامیران سه درم صبر سه درم با آب چنار سرشته بر جبهه و صدغین و یافوخ در صداع مزمن و پیاز نرگس و یا روغن او و مجموع بسرکه و روغن گل یا بروغن زیت و
بیخ بنات او به سقور یا لخاصیه و تخم نمام و پودینه و آب او بسویق و بخیی ایلان و سکبینج بسویق و آب سداب بسویق یا بروغن گل و سرکه و یا قطران بعد حلق راس تمام سر یا جندبیدستر بسرکه
و یا بابونه و اشق و خولنجان بسرکه سرشته و عصارهٔ قثاء الحمار و بیخ او تنها یا بسرکه و زهرهٔ بز بالخاصیه و برگ غار بعرق قرنفل سرشته و مغز بادام تلخ تنها و بسرکه سرشته یا بروغن
گل آمیخته و یا بهر دو و یا آب قرنفل سرشته و خاکستر سوی انسان بسرکه آمیخته و عصارهٔ بادرنجبویه و کباب یا گلاب یا شراب یا آب قرنفل سرشته گرم کرده و یا صبر مساوی
سیر یا فوتنج و تخم فنجنکشت و آب برگ او و آب تمام بسرکه و روغن گل و یا اکلیل الملک بسرکه و بروغن گل یا میفختج سرشته گرم کرده و یا فلفل سیاه و یا دارفلفل و یا دارچینی
و یا شبت و یا شیح ارمنی و یا شونیز تنها یا بروغن خیری سرشته و یا جاوشیر محلول بالادویه دیگر برای صداع بارد قدیم و یا لادن بروغن آس و یا بورق و یا قیصوم
تنها یا بزیت پخته و یا روغن بلسان و یا شیطرج و یا قسط و یا زهرهٔ خرگوش با آرد گندم با آب سداب و کندر سرشته و یا برگ و روغن یاسمین بری و یا خاکستر خطاف
و یا بیخ و گل سوسن سفید بسرکه و روغن گل و یا روغن یاسمین و یا گل آن و یا برگ او تنها و فقنه بسرکه یا روغن که جوشانیده و یا زرباد بروغن بان و یا غالیه و یا بسرکه
و روغن او و یا سکبینج و یا حنظل و قوقی و تخم او و روغن تخم او و یا نوشادر و یا جندبیدستر که مجرب ست و یا روغن او و یا خردل بسرکه و سرگین کبوتر و یا سرگین بز کوهی و آرد جو یا تخم حرجیر
و یا طلای زرنباد سوده با آب قرنفل سرکه یا و یا تخم ترنج و یا روغن عاقرقرحا و یا البلاب با آب قرنفل و یا سبوس گندم بسرکه جوشانیده در حمام ضماد کردن و یا برگ
کشنیز بشراب کهنه جوشانیده و یا تخم فرنجمشک با آب نرگس و یا خاکستر شاخ و برگ انگور دشتی بسرکه یا بعسل سرشته و یا شبت و برگ غار و مرزنجوش و یا طلای معجون انقل
او [illegible] سرشته در حمام و یا [illegible] بروغن گل زیتی سرشته بعد غسل سر با آب و نمک در حمام و یا گل سرخ خشک بشراب کهنه در حمام و یا جوز السرو بعسل
و یا [illegible] بشراب کهنه سرشته در حمام و یا راتینج و یا اکمه بشراب کهنه و یا رعی الحمام بروغن گل زیتی آمیخته و یا حب الکلی در شراب کهنه و یا آب گندنا بسرکه
و کندر و یا بیشتران و یا مصطکی بروغن زنبق و یا حنا بسرکه سرشته گرم کرده در حمام و یا افسنتین در شراب کهنه پخته و یا مرو و یا پنبه دانه بصبر و عسل آمیخته و یا برگ توم

ویا خاکستر سر خلد بروغن گل زیتی و شرب و ضماد حماما و اذخر و تخم حنظل و انیسون و فرنجمشک و نمام و عود و خولنجان و راوند و حرف در روغن ناردین
و غاریقون و سنبل الطیب و سیسالیوس و خیار شنبر و اسطوخودوس و سنای مکی و راسن و روغن غار و حب الغار و حب بلسان و اکثر ضماد زنجبیل و جاوشیر و حلتیت
و عنبر و قنه و دارچینی بوزن او زعفران نیم ده و زعفران تنها و خردل و بندق هندی و زراوند مدحرج و تخم مرغابی و سندروس و مصطکی و قردمانا و تخم ترب و شیر آمله و علک البطم هر واحد نافع
صداع بارد است جالینوس میگوید که اگر علاج صداع حادث از سردی هوا بزودی کنند بسرعت زائل میشود و اگر دیر کنند مزمن میشود و مودی بصداع سخت میگردد و گاهی آن
آواز منقطع میشود و درین وقت نطول باب گرم و تقطیر آب مرزنجوش ممزوج بروغنی از روغنها مزیل آنست شیخ میفرماید که صداع بارد را تکمید بخیری که سخن بالفعل باشد
از پارچهای گرم کرده و از جاورس گرم و نمک گرم نافع است و جاورس الطف و اعدل از نمک است یعنی اگر سوء مزاج بارد ضعیف باشد از جاورس تکمید نمایند و جماعت
مبرودین یعنی سرما رسیده را اگر ابدان ایشان پاک بود و خوف حرکت اخلاط نباشد سر برهنه کرده در آفتاب بسمت اشراق آن نشستن تا آنکه صداع ایشان منحل گردد نفع
میکند و سرمازده را واجب است تقلیل غذا و اسهال طبیعت اگرچه تخفیفها باشد و از حرکات بدنیه و نفسانیه و فکریه و شرب و جماع منع کنند و بیرون آمدن در سردی آنرا حرام
بود و جمله کسانی را که صداع از سردی باشد بعد تنقیه اگر حاجت آن باشد مروخات و سعوطات و نشوقات و شمومات و نطولات و اضمده و اسخنه مذکوره نافع است و نوشیدن
شراب ریحانی رقیق قوی مع بزور مثل تخم کرفس و بادیان و تخم گزر و انیسون و زیره و دوقو و فطراسالیون و مانند آن نفع میکند و این وقتی است که از حصول اخلاط در معده
مستعد ثوران امن باشد و هنگامی که مریض راتپ نبود که خوف شدت آن باشد و ضماد خردل و همه اضمده محمره آنرا نافع است و خصوصاً چون خردل تافسیا دران حل بود
و طلای خاکستر سیر که مجرب است و همچنین مالیدن زردچوب بروغن بادام تلخ این همه بعد تراشیدن موی سر و خوردن سیر نیز از مقطعات صداع بارد است مجوسی گوید
که مداوات صداع حادث از سوء مزاج بارد اینست که آبی که دران بابونه و اکلیل الملک و برنجاسف و مرزنجوش و نمام و صعتر و خندقوقی و شیح ارمنی و شجره مریم جوشانیده باشند
بر سر ریزند و بخار مطبوخ این ادویه بگیرند و دران پاره نمد آغشته تکمید موضع درد کنند و در حمام داخل شوند و بوهای گرم مثل مرزنجوش و نرگس و نمام و شیح و سوسن و مشک و عنبر و سنبل
و شونیز و جاوشیر ببویند و سزاوار است که قوت دوا و ضعف آن در گرمی بقدر قوت مرض و ضعف او باشد و اگر این تسکین نیابد این ضماد نهند بابونه اکلیل الملک هر واحد
پنج درم برگ غار مرزنجوش نمام شیح ارمنی هر واحد سه درم مر دو درم زعفران یک درم فرفیون نیم درم همه را باریک سائیده در آب مرزنجوش یا آب نمام یا آب سداب
سرشته ضماد کنند و اگر با این قیروطی مسخن ضماد کنند نافع بود آب نمام و آب مرزنجوش و آب سداب تر هر واحد یک جزو موم سرخ سه درم روغن زنبق و روغن سوسن و
روغن سداب هر واحد نیم اوقیه موم را گداخته در هاون انداخته بآبهای مذکور اندک اندک تسقیه دهند و بدسته حل کرده دران پارچه تر کرده نیم گرم بر سر نهند و ایضاً فرفیون
و سرگین کبوتر و فلفل سیاه مساوی باریک سوده بسرکه سرشته بر سر لطوخ سازند و ایضاً قسط و کندر و ذکر و شیح ارمنی هر واحد سه درم مر و صبر و صمغ سداب خشک بیدستر هر واحد
یک نیم درم فرفیون یک درم افیون چهار دانگ باریک سائیده بآب مرزنجوش یا بآب نمام سرشته ضماد نمایند و اگر برودت قوی باشد دران جاوشیر نیم درم مشک
نیم دانگ زیاده کنند و این سعوط العمل آرند مر و صبر هر واحد یک درم شونیز و حضض هر واحد یک نیم درم جند بیدستر و سکبینج و جاوشیر و زعفران هر واحد نیم درم صعتر فارسی
دو درم مشک نیم دانگ زهره کبک و زهره کلنگ هر واحد یک نیم دانگ باریک سائیده بآب شهبانج سرشته حبها بقدر عدس سازند و یک حب در آب مرزنجوش حل کرده
در بینی چکانند و سعوطیکه فالج و لقوه را نافع است و غرغره نافع آن درین باب منفعت بین دارد و اگر صداع ساکن نشود این ماء الاصول بنوشانند پوست بیخ کرفس
پوست بیخ بادیان هر واحد ده درم تخم کرفس و بادیان و انیسون هر واحد پنج درم مصطکی و سنبل الطیب هر واحد یک نیم درم سلیخه و اسارون هر واحد دو درم
بیخ اذخر و فقاح اذخر هر واحد سه درم راسن و وج هر واحد دو درم مویز منقی سی درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا چهارم حصه آب باند صاف کرده
هر روز چهار اوقیه با یک درم روغن بادام شیرین و مثل او روغن بادام تلخ نیم گرم بنوشند و اگر برودت شدید باشد نیم درم سکبینج دران حل کنند و اگر دماغ
از هوای سرد باشد روغن سداب که اندران اندک فرفیون حل کرده باشند یا روغن غار یا روغن سوسن هرچه ازین حاضر باشد بر سر مالند و اگر تپ نباشد
شراب کهنه که دران تخم کرفس و انیسون و بادیان پخته باشند بنوشانند و اگر از نوشیدن آب سرد حادث شود شراب ابیض رقیق که دران اندک قبض باشد
بدهند که تسکین بخشد و این صداع حادث از خلط ردی در معده را اگر حار نباشد نیز ساکن کند بهر آنکه تعدیل و اسهال و اخراج آن کند و غذا نخود آب بزیت

صداع زائل شود و جمیع انواع زکام چون در ابتدای دیاوی صداع باشد بدانند که ابتدای او خبط است و علاج این نوع صداع علاج صداع بارد با ماده است غیر آنکه این سهل تر از آن است بهر آنکه این زکام میشود واز منخرین یا فشاندن آن جاری میشود وآن مستحیل بزکام نمیشود بلکه خلط دران بعسر باقی می ماند و علاج این نوع جمله ذکر کردیم و علی الخصوص اینست که با فشاندن بینی دائم امر کنند و فصد نمایند اگر ممکن بود و تلیین طبیعت بآب آلوی شیرین و بنفشه و عناب مطبوخ تمر هندی و فلوس خیار شنبر و اندک روغن بادام کنند واگر در مزاج او گرمی ظاهر گردد ماء الشعیر و شربت خشخاش لازم گیرند واز تناول گوشت منع نمایند که این صداع باین طریق زائل میشود واین سهل تر انواع صداع است مگر آنکه مرکب گردد و یا مستحیل بمرض دیگر شود و من در علاج انواع زکام سعالی مشروح ذکر خواهم کرد واز امر خبطات و مبادی زکام ظاهر خواهد شد صاحب مینو لیسد که در صداع تابع سوء مزاج بارد جلنجبین استعمال کنند و سکنجبین عسلی بنوشانند واترج مربی و زنجبیل مربی در عسل خورانند و غذا اسفیدباجات با فاویه و مطنجنات سازند واندک حلوای شکری و عسلی دهند و شراب صرف یا ماء العسل بنوشانند و فواکه یابس مثل انجیر خشک و حب الزلم و پسته استعمال نمایند و آنچه دران مرزنجوش و نمام و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک جوشانیده باشند بر سر ریزند و با دهان حاره مثل روغن نرگس یا مرزنجوش یا روغن ناردین یا روغن قسط و اقحوان بر راس نطول نمایند و ریاحین حاره مثل نسرین و یاسمین و مرزنجوش بو یانند و بکنندش عطسه آورند و خوشبوهای گرم مثل مشک و غالیه بو بیند مصنف اقتباس گوید که در صداع بارد سا ذج از سبوس نخود سه مشت و گل بابونه و اکلیل الملک و شیح ارمنی هر واحد یک مشت نمک طعام دو مشت جوشانیده صاف نموده پاشویه نمایند و اندکی بر سر انکباب سازند و روغن بابونه و نرگس و زنبق هر یک نه ماشه عود هندی نه ماشه عنبر مشک هر یک یک ماشه سوده آمیخته تخلخه سازند و روغن سداب بر سر مالند واگر بزیادتی تسخین حاجت آید روغن فرفیون نیز آمیزند ترکیبه سر از نمک شور و کادرس و سبوس نخود نیکوست و طلا از فرفیون و قرنفل هر یک چهار ماشه جند بیدستر سه ماشه سوده در روغن زنبق دو توله آمیخته از مجربات فقیر است و گرم کرده در آفتاب و نزد آتش نفع بین میبخشد و این ضماد مؤلف در یک ساعت رفع دردی نماید گل بابونه فاوانیا مرکیاه جالینوس خاکسی زعفران هر یک سه ماشه کوفته بیخته در روغن زنبق و نرگس هر دو یک توله آرد ترمس نه ماشه آمیخته بکار برند و مصطکی سه ماشه سوده در عسل یک توله آمیخته بلیسانند و بالابش پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی اصل السوس تخم کرفس هر یک هفت ماشه در عرق بادیان یک نیم پاو شب خیسانیده صبح جوش دهند که به نیمه آید مالیده صاف نموده عسل سه توله داخل کرده بنوشانند و غذا شوربای مرغ مرغن بنان خشکار گندم دهند و بجای آب برماء العسل که از عرق بادیان ساخته باشند قناعت کنند

علاج صداع دموی

سبب آن غلیان وارتقای خون بسوی دماغ است فصد سر دکنند از جانبی که درد قوی باشد بشرطیکه ماده در دماغ مستقر بود و در انجا مدت مدید باقی ماند واگر دران مستقر نباشد پس بقول شیخ فصد خلاف جانب وجع واجب است واگر آن رگ ظاهر نباشد فصد هفت اندام کشایند و خون کثیر حسب حاجت واحتمال قوت بر آرند واگر از فصد مانعی باشد حجامت پس گردن و یا میان شانه نمایند و بعد فصد جمله تدابیر که در علاج صداع حار ساذج گذشت بعمل آرند و در مسکن بار و نشانند و جمیع تدابیر او از شربه و غیره آنچنان باشد که تولید خون صاف مائل بمتانت و لین اندک نماید واز مبردات مستعمله درین صداع در ابتدا و بعد فصد و اسهال لعاب بهدانه و اسبغول و شیره تخم خرفه و کاسنی و کاهو و مغز تخم کدو و عناب و آب آلو و تمر هندی و انار و ریباس و ترنج و کاسنی سبز و شاهتره و عرق این هر دو و عرق بید و نیلوفر و شربت نیلوفر و ... است هر یک بطریقیکه در علاج امراض دماغی حار مسطور شد استعمال نمایند و در تپ ترش مانع صعود ابخره بعمل آرند و شیره عناب یا شربت انار ... شیره عناب شیره تخم کاسنی در عرق شاهتره بر آورده نبات سفید داخل کرده همراه اطریفل کشنیزی بدهند و یا اطریفل مذکور خورده بهدانه سه ماشه گل ... ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و باز بجای بهدانه شاهتره کنند و شیره تخم کاسنی افزایند واگر بار عارض باشد شیره عناب و شیره کاهو در عرق شاهتره بر آورده نبات داخل کرده بنوشانند واگر با فساد خون و بلغمیت بود بعد فصد خیسانده عناب پنج دانه گل بنفشه پوست هلیله زرد کشنیز خشک هر یک شش ماشه با نبات دهند و بعد منضج و مسهل بعمل آرند واگر با فساد خون و داغهای سرخ رنگ بر سر و گردن باشد بعد فصد و حجامت پنیدن نلوفر شاهتره پوست هلیله زرد هر یک شش ماشه عناب پنج دانه چراتیه کشنیز خشک هر یک چهار ماشه تمر هندی ده توله

شب خیسانیده صبح گلقند داخل کرده بدهند و جلاب و شربت عناب مرکب نیز درین صداع معمول ست و دیگر اشربه مطفی خون که در علاج امراض دماغی دموی مسطور گشته حسب حاجت بعمل آرند و هرگاه درین صداع بعد فصد و استعمال مطفیات احتیاج تلیین افتد یا اندک آمیزش صفرا با امتلا ماده سوداوی محسوس گردد استفراغ آن نمایند بملینات و مسهلات صفرا که در علاج صداع صفراوی مذکور شوند یا روز دوم سه روز باین منضج نضیج دهند گل نیلوفر بنفشه شاهتره عنب الثعلب تخم کاسنی گل سرخ خبازی هر واحد دو درم عناب هفت عدد سپستان نه عدد در آب خیسانیده یا جوشانیده گلقند یا ترنجبین چهار توله داخل کرده صاف نموده بنوشند و بعده روز ششم برای اسهال شیرخشت پانزده درم مغز خیارشنبر شش یا هفت توله روغن بادام یک نیم درم یا دو درم زیاده کنند و گاهی برگ سنا دو درم یا سه درم یا چهار درم هم باید افزایند و گاهی هلیلجات و آلو بخارا و تمرهندی عند غلبه صفرا و عدم سعال اضافه میکنند و یا ملین طبع مطبوخ فواکه متخذ از عناب سپستان شفتالو آلو تمرهندی بنفشه نیلوفر شاهتره با مغز خیارشنبر و روغن بادام شیرین و شیرخشت و ترنجبین یا بدون خیارشنبر نمایند و ایضاً نقوع فواکه مثل آنکه عناب آلو بخارا هر یک بست دانه خوبانی پانزده عدد سپستان سی عدد تمرهندی چهار اوقیه بنفشه گل سرخ هر واحد سه درم شب خیسانیده صبح ترنجبین دو اوقیه شیرخشت یک اوقیه مالیده صاف کرده بدهند و شربت اجاص مسهل و نقوع مسهل معمول حکیم اکمل خان نیز مستعمل و شربت نجیب الدین سمرقندی نیز ملین طبع ست صفت نقوع مسطور نافع صداع گرم و سرسام و برسام و ذات الجنب ترنجبین شیرخشت هر یک چهار توله مغز فلوس خیارشنبر هفت توله سه چهار گهری در بیدمشک و عرق بید ساده و عرق عنب الثعلب و عرق نیلوفر تر نموده مالیده صاف کرده لعاب اسبغول شیره مغز تخم کدوی شیرین شیره مغز تخم هندوانه از هر یک یک توله روغن بادام شش ماشه اضافه کرده بنوشانند صفت شربت مذکور که جهت صداع دموی و صفراوی عجیب الفعل ست گل سرخ پنج درم زرشک بیدانه سماق منقی هر واحد بست درم آلوی سیاه بزرگ فربه بست دانه عناب چهل دانه شب تر کرده صبح بجوشانند و صاف کرده ربع رطل گلاب دو رطل قند سفید داخل کرده بقوام آرند و با شیره بزوربار حسب حاجت بیاشامند و اگر سرفه باشد حموضات و گل سرخ و هلیله مناسب نیست در میان مسهلها تبریداً شیره تخم کاسنی و خیارین و مغز تخم تربوز هر یک هفت ماشه لعاب اسبغول یا ریشه خطمی سه ماشه در گلاب و عرق بید ساده و کاسنی و شاهتره هر یک چهار توله برآورده شربت عناب و نیلوفر هر واحد یک نیم توله داخل کرده اسبغول هفت ماشه پاشیده داده باشند و اگر بجای آب عرق شاهتره بنوشند خوب است و شم کافور بقول صاحب شفاء الاسقام صداع دموی را نافع ست و بعد تنقیه تام اطریفل کشنیزی توله بشربت عناب و شربت کادی هر یک یک نیم توله گلاب و عرق کاسنی و بیدمشک هر یک چهار توله دهند و کافور بروغن گل همیشه بهار سعوط سازند و با اطریفل کشنیزی شیره تخم خیارین عرق شاهتره شربت نیلوفر دهند و گاهی شیره کشنیز خشک شیره اصل السوس افزوده میشود و چون مریض در فم معده کرب و غثیان و تحسس نماید بمبادرت تقی نمایند شستن دست و پا با آب گرم و یا پاشویه نمایند از سبوس گندم یا آبیکه در ان بعض ادویه بارده مثل گل بنفشه و نیلوفر و تخم خطمی و خبازی و بهار بید و یا برگهای اینها از هر واحد یک قبضه سبوس گندم یک قبضه جوشانیده باشند و هرگاه بعد ازین تدابیر گرانی سر باقی باشد بآبیکه در ان بابونه بنفشه اکلیل الملک گل سرخ جو مقشر نیلوفر جوشانیده باشند نطول نمایند و ایضاً بعد تنقیه شم افیون مصری خالص و طلای آن داخل بینی و بر صدغین این صداع را در ساعت ساکن میکند و آنچه آزموده است سعوط از بهای لولو و قدری از عنبر و رطوبت سرطان زنده گرفته است و سعوط طبا شیر بدستور نافع و گویند که ریختن گلاب بسیار بر یافوخ تا آنکه سردی او در قعر سر محسوس گردد فی الفور نفع میکند و ریختن اندک از ان بسبب تسدید مسام و حبس بخارات صداع را زیاده میکند و هرگاه در سر انجره بسیار بود روغن بابونه بسرکه طلا نمایند و شم آن ابلغ و اسرع در تاثیر باشد از طلای آن و هرگاه دماغ ضعیف گردد کدام شیر بر سر استعمال نکنند تا بعد تقویت راس بسعوط مقوی آن و آنچه اسرع در تقویت اوست سعوط روغن بنفشه بشیر دختران است و سعوط نافع که بعد تنقیه مستعمل میشود آب برگ کاهو آب برگ خرفه آب کدو شیر دختر ست همه را در شیشی دهن فراخ انداخته حرکت دهند که یکسان شود بعمل آرند و اگر ضربان قوی و درد شدید مریض را مضطر گرداند این دوای مخدر برای تسکین استعمال کنند افیون زعفران هر یک بقدر ماش و اندکی کافور قیصوری در شیر دختران با روغن گل حل کرده در گوش و بینی چکانند و گاهی درین ادویه گل ارمنی و آب کشنیز سبز و آب بابونه تر و سرکه و آب بید مانند آن افزوده بر سر طلا میکنند و ضماد مسکن که بعد استفراغ استعمال میکنند اینست آرد جو کشنیز سبز برگ خرفه عنب الثعلب برگ بید صندل مجموع یا آنچه میسر شود بر سر ضماد کنند یا آرد جو اسبغول آب برگ بید گلاب قدری سرکه و طحلب آمیخته استعمال کنند و یا صندلین گل ارمنی کاهو کشنیز خشک سائیده با آب کشنیز سبز و گلاب و آب برف سوده آمیخته طلا کنند و یا صندل سفید کافور فوفل شیاف مامیثا سائیده با آبها بار دامیخته بکار برند و ضماد سویق جو با سرکه

وگلاب بهتر نافع ست ویا شیاف مامیثا وصندلین وگل سرخ وبزرقطونا با روغن بید وبنفشه بر صدغین وپیشانی وتارک سر طلا نمایند واگر درد شدید باشد اندکی
کافور زیاده کنند وعند شدت درد وضربان صندل فوفل گل ارمنی شیاف مامیثا هر یک ده درم پوست بیخ لفاح بزرالبنج سفید افیون زعفران کافور هر واحد
یک درم همه را ساییده در گلاب آمیخته وبر خرقهٔ کتان طلا کرده بر سر گذارند و تحلیل برگ که درین صداع نافع بود دانسته آب خیار آب کاهو آب کشنیز سبز صندل سوده روغن گل
با قدری سرکه آمیخته کافور سوده در شیشی دهن فراخ انداخته حرکت داده ببویند و بخوری که در صداع دموی بعد فصد و در صفراوی بعد مسهل استعمال کرده میشود دانسته
گل بنفشه خطمی جو مقشر گل نیلوفر جراده کدو بابونه همه را در آب جوشانیده در طشت اندازند و روغن بنفشه و روغن گل داخل کرده در طشت و سر پیش بخار کشیده
دوار سر کشته دهند و بخار گیرند و ریم دو سه با این عمل کنند و قدری ازآب گرم یا در آب ادویه پاشیده بار و گذارند و کماد که در صداع حار مادی وقتیکه از استفراغات و
معدلات بالکلیه زائل نشود برای رفع بقیه آن معمول است آرد جو گل خطمی بابونه سبوس گندم صندل سفید گل سرخ بنفشه مساوی کوفته بیخته با سرکه انگوری
وگلاب و آب … مقدم و روغن گل سرشته در پارچه بسته بآتش گرم کرده بر سر تکمید نمایند اگر از استعمال این کماد زائل نشود معلوم کنند که باقی ماده زیاده است پس بجهت
رفع آن فصد هر دو صافن نمایند و حجامت هر دو ساق نهند و امر بمالش قدمین نمایند و عند انتهای مرض … بالبعض اثر استعمال کنند و غذا ماء الشعیر فروج
بارده ماسفنه و آب تمر هندی بقدری شکر و بقول بارده مثل اسفاناخ و حماض و کاهو و کاسنی و کدو و خیار و بقله یمانی و خرفه و هندبا … ابو سهل گوید که
اگر صداع از غلبه دم حار و صاعد بسوی راس باشد فصد قیفال کنند و اگر ممکن نبود حجامت بر ساقین نمایند پس اگر ثقل در مقدم دماغ بود حجامت … قفا نیز کنند و اگر
ثقل در موخر سر باشد رگ پیشانی کشایند و شراب و گوشت و هر چیز که دران حلاوت قوی یا حرافت یا حدت باشد ترک نمایند و عدسیه … بقول … و فواکه بارد بخورند
و بعد از ان اطلاق طبیعت خاصه اگر قبض باشد بهلیله زرد و ترنجبین و آلو و تمر هندی و شکر طبرزد کنند و یا هلیله را در یک رطل آب آلو بخارا اصلاح کنند و اندک اندک آن
اندازند تا آنکه قوت او اخذ کند پس صاف کرده سی درم جلاب یا ترنجبین داخل کرده بنوشند و یا آب انار بقدر دو ثلث رطل با شکر یا ترنجبین بیاشامند و یا آلو بخارا در جلاب
ممزوج ترکنند تا نرم شود پس آلو بخورند و جلاب بنوشند و یا فلوس خیار شنبر یا ترنجبین بیست درم در جلاب یا لیده بنوشند و یا بگیرند بنفشه تر و گل سرخ تر کوفته افشرده
آب آن هر دو با ترنجبین بنوشند و اگر درانجا سرفه یا خشونت در حلق و سینه باشد بگیرند عناب بیست عدد اصل السوس مقشر کوفته ده درم بنفشه خشک هفت درم جوشانیده
بیست درم ترنجبین یا فلوس خیار شنبر حل کرده بنوشند و هر گاه التهاب صداع و حدت او تسکین یابد حب ایارج یا از صبر و کثیرا و گل سرخ و یا از صبر و عصاره افسنتین و کثیرا ساخته
بخورند و هر گاه بدن پاک شود باید که خطمی را بسرکه لت کرده بر سر ضماد نمایند و یا اسبغول و سرکه طلا کنند شیخ الرئیس میفرماید که در صداع حادث از ماده حاره دموی
باید که مبادرت بفصد و اخراج خون بحسب حاجت و احتمال قوت کنند و اگر فصد رگ ساعد کفایت نکند و بدان بمراد خود نرسند و درد بحال خود باقی ماند جمله عروق
ظاهر باشند در سر و چهره و چشم امتلای واضح ببینند باید که فصد رگهائی که استفراغ ماده از نفس دماغ کند بکشایند مثل فصد عروق … از هر دو جانب و فصد
پیشانی که فصد این رگ بسیار دردهای سر را مستاصل میکند و واجب ست که درین رعایت جانب درد کنند اگر جانب موخر باشد فصد عروق جانب قدام نمایند
و اگر در جانب دیگر باشد فصد رگ مقابل آن طرف کنند و اگر در جانب مقابل رگ غائر بود حجامت بدل فصد نمایند و ارکاغانیس گفته که اگر ازین غنا حاصل
نشود باید که حجامت میان هر دو شانه نمایند و ازان خون بسیار برآرند و بر موضع حجامت نمک سوده بپاشند و اول روز پشم پاره در زیت آلوده بران موضع نهند
و روز دیگر دوای جراحی برای التحام موضع حجامت گذارند تا قرحه نگردد و ازین تدبیر در اکثر امراض صداع در یک روز زائل میشود و این مخصوص بدین صداع نیست
بلکه در جمیع انواع صداع مزمن از ماده خبیثه از هر ماده که باشد نفع میکند و اکثر درین نوع صداع و مانند آن بفصد صافن و حجامت ساق انتفاع حاصل میشود
و چون محسوس شود که درینجا شائبه از ماده صفراوی ست باک نیست باستفراغ آن بچیزی که تلیین طبیعت و ازلاق ماده کند از انچه در باب صداع صفراوی ذکر
یابد و بالجمله باید که مداومت تلیین طبیعت نمایند بمثل مرقه شوربه و اجاصیه و مرقه عدس و مخ اعنی ماش سوای جرم آنها و با غذیه مبرده مولد خون بارد مائل به یبس
و غلاظ و مائل بقبض تغذیه سازند مثل سماقیه و ریباسیه و حصرمیه و عدسیه بسرکه و طفشیل مگر از قبض طبیعت حذر کنند که طبیب در معالجه امراض سر کثیر الحاجت بتلیین طبع ست
پس در حالت قبض تعدیل این قوابض بترنجبین و شیر خشت و همه انچه شیرینی ست تلیین کند باید کرد و واجب ست که این اغذیه حسن الکیموس باشد و قلیل

مقدار آن کنند و از ان ممتلی نشوند و چون نطولات و مروخات استعمال نمایند چیزی که دران تبرید باشد و ترطیب شدید نبود بلکه دران اندک ردع و قبض باشد
بعمل آرند مثل آب انار و عصارات بارده قابض از فواکه و اوراق و اصول و لعاب بزرقطونا بسرکه و آب عصی الراعی ابن عباس گوید که هرگاه
صداع از مادهٔ دموی باشد و قوت قوی و سن منتهای شباب یا جوانی بود و از فصد مانعی نباشد فصد سر روند نمایند و مقدار حاجت خون برآرند و اگر کفایت
نکند فصد صافن کشایند و بر ساقین یک وجب بلند تر از کعب حجامت نمایند و اگر مریض طفل باشد حجامت بر گردن او نمایند و اگر مدت او طول کند و درد
مقدم سر باشد بر مؤخر سر حجامت کنند و فصد رگ مؤخر سر کشایند و اگر درد در مؤخر سر بود رگ پیشانی کشایند بعد از آنکه تنقیهٔ بدن باشد بدوای مسهل و فصد رگ
دست کرده باشند تا که ماده از ان بسوی ضد موضع مرض منجذب گردد بعد از ان سائر اضمده و نطولات و سعوطات که در علاج صداع حار ساذج مذکور شد
استعمال نمایند و غذا مزورهٔ عدس مقشر با آب انار یا آب غوره سازند و از فواکه آلو و شفتالو و عناب و مانند آن خورند ابو الحسن گوید که صداع حار مادی شدید که پیدا
است بنا بر بودن مادهٔ حار قریب دماغ مع فساد مزاج اعضای بسیطهٔ مجاورهٔ دماغ و از مثل این صداع تشنج در اعصاب دماغ و انتشار نور چشم بنا بر
تمدد طبقه و اتساع ثقبه حادث میشود و گاهی از تقصیر در معالجهٔ آن برسام حار و اختلاط ذهن می انجامد و بسبب ترقی بخارات غلیظ بسوی سر حدوث
امتلا در انجاست و این ماده گاه از معده و گاه از عمق بدن مرتقی میگردد و این بر طبیب ماهر مخفی نیست چون تامل او کند بهر آنکه بخارات و فضولات هرگاه از معده
و صدر و سائر نواحی و لیف کبار مرتقی شود طبیب شرائین صدغین و اوداج را منتفخ مرتفع دریابد و هرگاه تصاعد او از عمق بدن باشد هر دو رگ پس گوش را مع تبیین
منتفخ ممتلی معلوم کند و از اعراض خاص این مرض او مع انتفاخ و ثقل عظیم مع ضربان و کدورت حواس و اشتیاق باستنشاق هوای بارد و ظهور حالت شبیه به آن
مع قلت رعاف است علاجش ابتدا بالفصد قیفال یمین کنند چون اعراض قوی باشد در دوره روز متواتر و در اول امر ماء الشعیر هشتاد درم با ده حبه کافور و سکنجبین نوشند
و کمی و زیادتی در مقدار ماء الشعیر بحسب مشاهدهٔ طبیب و حل طبیعت باین مطبوخ نمایند هلیلهٔ زرد بشکسته ده درم تمر هندی سی درم ترنجبین پانزده درم پرسیاوشان اصل السوس
هر واحد سه درم شاهتره پنج درم افسنتین هفت درم عناب سی عدد آلو بخارا بست عدد مویز منقی ده درم کشنیز خشک یک کف همه را بدستور مطبوخ بجوشانند و افشرده
صاف کنند و در یک شربت آن سه طسوج سقمونیا و دو ثلث درم تربد آمیخته بنوشند و بعد استفراغ باین مطبوخ غذا چقندر و کاسنی هر دو مسلوق با لیمو بسرکه
و کشنیز سازند و تعدیل طبیعت بنرمی کنند و نگذارند که قبض شود پس اگر فضول بسیار بینند و قوت مساعدت کند و سائر قوانین مانع نبود در معاودت استفراغ سبب
قوت فضول باک نیست اگر خون زیاده باشد بالفصد اخراج آن نمایند و اگر در سائر فضول زیادتی بود استفراغ آن بدوای مذکور نمایند و چون معلوم کنند که فضول
کم شد نبض و قاروره گواهی آن دهد بنحوی که نبض نرم شود و از ان سرعت و تواتر مع عظم زائل شود و قاروره ناقص الحمرة نزدیک قوام گردد مضائقه
نیست که بر سر بعد تراشیدن موی سر پارچه مبلول بسرکه و گلاب و روغن گل و مبلول باین دوا گذارند بگیرند آب کدو آب کاسنی آب خبازی آب خیار
آب برگ اسبغول آب بنفشه آب بید و جوش خفیف دهند تا صاف گردد پس گلاب و سرکه بسیار کهنه نبود و اندک روغن گل خالص اندازند ممزوج سازند پس
اندک سرد کرده پارچه بدان آلوده بر تارک سر نهند و هر قدر که مرض کم شود ازین آبها کم نمایند و در آب کاسنی افزایند تا آنکه مرض بالکلیه زائل گردد و اگر حاجت زیاده
تبرید باشد درین آبها آرد جو و اندک کافور داخل کنند و اگر احتیاج زیاده تحلیل باشد دران آبها اندک خطمی و آرد باقلا حل نمایند و هرگاه بیقین زوال علت گردد
و آنچه باقی ماند تقایا عسر باشد و در انجا ماده نبود آب گرم که در آن بنفشه و خشخاش و سبوس گندم و جو پخته باشند بر سر ریزند و در آخر این صداع طبیب غلطی
نکند و امر نطولات قوی ننماید بلکه این بحسب سبب و بحسب ماده و مزاج و بلد و فصل بود و اگر متعسر گردد و ظاهر شود که در اینجا فضول ست فصد هر دو صافن نمایند
و محاجم بر ساقین نهند و امر بمالش قدمین دائم و غسل آنها با آب گرم نمایند و تفتیح مسام دو پایها با آب گرم که در آن اندک بابونه پخته باشند باید کرد که باین تدبیر بقیه
بی شک منحل گردد و اگر تقایا یا فساد مزاج محتاج تبرطیب و تبدیل مزاج بعد استفراغات مذکوره باشد و یقین شود که در اینجا ماده نیست این سعوط بکار برند آب عصی الراعی
برآورده جوش خفیف داده صاف کنند و از ان دو دانگ گرفته روغن بنفشه دو دانگ و شیر دختران دو ثلث درم و بعد مسواک و شستن دندان بیخ دانه جو بخایند تا در
دهان لزج گردد پس باز این آب دهان که از خائیدن جو در دهن جمع شده یک نیم دانگ آمیخته در شیشه بخیسانند و بار دیگر صاف کرده در دو اسعط نمایند و در روز دو سه

بسبب فقد منتها اثر سعوط آنکه طبیب بازنماید و بعضی اطبا که ارادهٔ ترطیب بسعوط بعد تنقیه میکنند اینست که گشنیز تر نشناش رطب و برگها از آن جدا کنند و نیز جدا کردن آن
چیزی که شبیه بشیر بر آید بگیرند و در روغن بنفشه در آن آمیخته سعوط کنند و چیزی در ترطیب ابلغ ازین ندیدیم چون در وقت آن استعمال کنند و آنچه اهل بصره استعمال میکنند
و در جمیع صداع حار بعد استفراغ اگر واجب بود کافی ست اینست آب طلع آب عنب الثعلب آب حی عالم آب ماء القرع مشوی همه را جمع کرده اندکی سرکه و اندکی روغن گل آمیخته
پارچه کتان بدان آلوده بر سر مریض بدارند و هر گاه بیمار رسیدن سردی بدماغ دریابد جدا کنند و هر گاه گرمی معلوم کند اعادهٔ آن نمایند و ایشان تحلیل بقایای صداع
حار بابزن تدبیر میکنند و ازین عدول نمیکنند و اگر با این صداع تپ منضاف گردد نظر باید و اول تپ نمایند پس اگر بدور غب آید معلوم شد که اکثر آنچه بسوی سر
تصاعد میکند اخلاط صفراوی یعنی بخارات آنست و اگر ادوار آن دموی بود بنوعی که از آن نقای تام نشود و تپ باقی ماند تا آنکه دور دیگر بران آید و معذلک
ثقل اندک در پلک و سرخی در چشم پیدا هم شود درین هنگام یقین کنند که اخلاط متصاعد بسوی سر دموی ست پس در معالجه فصد کنند پس آن خلط نمایند و تدبیرات بسوی
این و آن تپ مائل سازند و اگر تپ قبل از حدوث صداع باشد تپ مرض و صداع عرض باشد و اگر بعد صداع بود بالعکس باشد و اگر یکبارگی هر دو پیدا شود هر واحد
از آن مرض و عرض بود و تغلیب یکی بر دیگری ممکن نیست مگر بمعرفت سبب پس باعراض خاصه و در علاجات مذکوره تقدیم و تاخیر از آنچه گفته ام نباید کرد که این مفسد
معالجه است گیلانی گوید که بعد فصد آب انار و آب تمر هندی و آب ریباس و ترشی ترنج و مانند آن از مبردات یا ساده و یا با شکر بنوشانند و رب ریباس
و رب توت و غیره ربوب ترش مانع صعود ابخره بسوی سر بدهند بعده طبیخ هلیلهٔ زرد و تمر هندی و آلو و عناب و شاهتره و افسنتین و مویز و ترنجبین مقوی بنوشانند
بنوشانند و اگر ضعف یا شائبهٔ صفرا باشد حل طبیعت بآب آلو و تمر هندی بخیار شنبر و یا باین ماء الفواکه نمایند تمر هندی بست درم آلو بخارا سی عدد سپستان سی
عدد تخم کاسنی پنج درم بنفشهٔ خشک چهار درم گل سرخ پنج درم عناب بست عدد یک شبانه روز در آب تر کرده صاف نمایند و بران بست درم ترنجبین و شیرخشت
اندازند و یا در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و صاف کرده بشیرخشت یا ترنجبین بنوشند یا این حقنهٔ لین بعمل آرند عناب سپستان هر واحد کف بنفشهٔ
خشک چهار درم انجیر ده درم خطمی سبوس گندم هر دو در صره بسته بقدر حاجت در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل آید چهار اوقیه از آن صاف کرده آب چقندر
کوفته افشرده ربع رطل روغن کنجد دو اوقیه مری یک اوقیه انداخته خوب برهم زنند و نیم گرم حقنه کنند و بمزورات معمول از حوامض مثل آلو یا تمر هندی یا مشمش
غذا سازند اگر طبیعت قبض باشد و مثل سیب و به و غوره و ریباس و مانند آن اگر طبع نرم بود و باید که در طعام ایشان عدس مقشر و ماش مقشر بود و ایضاً
دران بقول لینه مثل اسفاناخ و لبلاب و حماض و چقندر و کاهو و کاسنی و کدو و بقلهٔ یمانی و خرفه باشد و این بقول را بسرکه و کشنیز خوشبو سازند و چون مرض
بانتها رسد و حاجت تلیین شود باین مطبوخ هلیله نمایند بگیرند هلیلهٔ زرد از ده درم تا بست درم و بیک رطل آب بجوشانند تا سوم حصه ماند صاف کرده بست درم
ترنجبین یا شیرخشت یا شکر طبرزد داخل کرده بنوشند و یا هلیله مسحوق در آب آلو و یا آب انار مصور بشحم آن و یا آلو رطب یا منقوع در جلاب از ده تا بست عدد که در
قول ابوسهل گذشت و یا نقوع مشمش بدهند و اگر حاجت باسهال قوی باشد و قوت مساعدت کند بگیرند سقمونیا از نیم دانگ تا یک دانگ و در جلاب یا در
شربت بنفشه یا در ترنجبین یا در آب بقر یا شربت ورد یا شربت آلو یا نقوع مشمش یا آب تمر هندی حل کرده بدهند و یا بآب ترنجبین یا آب به یا رب انار و توت
سرشته بخورانند و از ملینات خفیفه سفوف بنفشه است که بنفشهٔ خشک سوده و شکر مساوی از پنج درم تا ده درم بخورند و اگر موسم گل سرخ باشد آب گل سرخ
کوفته افشرده دو ثلث رطل بگیرند و بران شکر یا ترنجبین از یک نیم اوقیه تا دو اوقیه انداخته بنوشند و اگر سرفه یا خشونت صدر باشد مطبوخ مذکور در
قول ابوسهل بدهند و اگر در امعا رطوبت باشد و حاجت باسهال قوی بود تربد کوفته از یک درم تا چهار درم دران مطبوخ بپزند و گاهی این قرص
بنفشه میدهند بنفشهٔ خشک و تخم تباشیر مقشر مساوی گرفته در هر درم از آن نیم دانگ سقمونیا داخل کرده یک قرص یا دو بدهند و چون حدت والتهاب
مرض منکسر گردد این مسهل بدهند از صبر یک جزو کتیرا گل سرخ هر واحد ربع جزو حب ساخته بآب گرم یا مطبوخ مناسب بخورانند و یا افسنتین نیم جزو افزوده مثل نخود حب
بسته از دو تا سه درم بدهند و از آنچه صداع را درین وقت و اوجاع چشم و جرب را نیکوست این حب بنفشه است بنفشهٔ خشک دو درم تربد سفید یک درم
رب السوس دو دانگ سقمونیا گل سرخ هر یک یک دانگ بآب کرفس حب سازند که این تنقیح صفرای غالبه از دماغ ست و گاهی شبیارات در آخر صداع استعمال

میکنند برای فوائدی که در علاج امراض دماغی بلغمی مذکور شد و دران سقمونیا برای اخلاط صفراوی و منع طول مکث صبر و تقویت فعل ادمی افزایند و چون این صداع اسکن و اضعف گردد و بدن انقص قوت باشد باید که تغذیه مریض بگوشت دراج و تیهو و چوزه مرغ مسمن با آب آلو یا انار یا سرکه یا سیب سازند و عدس مقشر مطبوخ بآب انار برای تغلیظ خون و منع بخار میدهند و در طعام ایشان کشنیز برای منع بخار زیاده اندازند ابن هبة الله گوید که اگر قوت و سن و فصل مساعدت کند مبادرت بفصد قیفال از جانب الم کنند و اگر درد عام بجمیع سر باشد فصد از جانبی که دران درد شدید باشد بگیرند و اگر از فصد مانعی باشد حجامت میان هر دو شانه یا بر ساقین نمایند تا ازین ماده از اعلی باسفل منجذب گردد و اگر ازین درد ساکن نشود رگ پیشانی کشایند و بعد فصد تبرید مزاج بشرب آب آلو وغیره و رب آلو و مانند آن که در قول گیلانی مسطور شد باید کرد و اگر طبع نرم بود رب به و یا رب سیب بدهند و فواکه قابض خورانند و بر پیشانی گلاب مالند و یاسمین یا دهن نیلوفر و بنفشه و گلاب و صندل ببویند و اگر طبع قبض بود و جسم ممتلی باشد تلیین بماء الفواکه و یا بآب انارین معصور بشحم آنها با شکر یا شیرخشت یا ترنجبین نمایند و آبیکه دران بنفشه و جو و گل سرخ و نیلوفر جوشانیده باشند بر سر ریزند و مریض را پرهیز کنانند و مزورات و عدسیه زرد و بقول بارده خورانند و هرگاه حدت ساکن نشود چیچه مرغ بسرکه و آب غوره پخته بدهند و از استشمام حلوا و لحم و خمر منع کنند ابن الیاس گوید که فصد سر رود و حجامت کنند و اخراج خون کثیر نمایند اگر قوت قوی و خون غلیظ سیاه یا سرخ غلیظ و فصل و سن موافق باشد و اطفای خون باشیای بارد کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه نمایند و ماء الشعیر بنوشند اگر با وی تپ باشد و اگر تپ و سرفه نبود جلاب با سردا تمر هندی ده درم و ترنجبین یا شیرخشت هر کدام که باشد ده درم دهند و حل طبیعت بماء الفواکه مثل آب عناب و آلو و تمر هندی و سپستان و نیلوفر و بنفشه و ترنجبین و شیرخشت و خیارشنبر و شکر نمایند و یا بگیرند بنفشه و نیلوفر هر یک پنج درم تخم کاسنی سه درم شکر سفید ده درم و ترنجبین ده درم جوشانیده مالیده صاف نموده بنوشند و غذا مزوره ماش مقشر بمغز بادام یا مزوره آلو جبلی بمغز بادام و [illegible] یا مزوره تمر هندی با شکر و مغز بادام بدهند و یا بگیرند خمیره بنفشه ده درم و مثل او ترنجبین و جوشانیده صاف کرده بنوشند و یا انار ترش و شیرین مع تخم هر دو بفشرند و مقدار نیم رطل با شکر سفید و ترنجبین هر یک ده درم بنوشند و بگیرند روغن گل دو جزو و گلاب یک جزو و سرکه کهنه ربع جزو در شیشه دهن فراخ حرکت دهند تا آنکه ممزوج گردد و قدری ازان بر سر نهند و یا دران پارچه کتان یا خرقه رقیق تر کرده نهند و گاه گلاب تنها یا سرکه تنها نفع میکند و بزر قطونا بسرکه لت کرده بر سر نهادن اثرا سود مند بود و یا لعاب خطمی و سرکه آمیخته بر سر نهند و بروغنهای سرد مثل روغن کدو و بنفشه یا نیلوفر یا روغن بید سعوط کنند ابو منصور گوید که فصد قیفال از جانب وجع یا از جانب وجع شدید کنند و اگر فصد ممکن نبود حجامت ساقین و اگر ممکن نباشد حجامت نقره نمایند و حل طبیعت بماء الفواکه مثل هلیله زرد و آلو بخارا و تمر هندی و عناب و سپستان و اصل السوس و بنفشه و ترنجبین و خیارشنبر و شکر باید کرد و یا بگیرند هلیله زرد کوفته بوزن پانزده درم و در آب آلو بدستوریکه در قول ابو سهل گذشت صلایه کرده صاف نموده در دو اوقیه جلاب و ده درم شیرخشت یا ترنجبین داخل کرده بنوشند و یا انار شیرین و ترش بشحم آنها افشرده بقدر دو ثلث رطل با شکر یا ترنجبین بنوشند و یا خمیره بنفشه یا مغز خیارشنبر از ده درم تا پانزده درم در جلاب ممزوج یا آب گرم مالیده بنوشند و یا اندک سرکه در آب گرم آمیخته بنوشند که سریع الاسهال ست و دیگر تراکیب مسهله همانست که در قول ابو سهل و گیلانی گذشت و ترکیب حب رب هلیله وغیره در علاج صداع صفراوی بیاید چغمینی گوید که بعد فصد اطفای خون باشربه حامضه مثل شربت انار و شربت تمر هندی و سکنجبین و شربت عناب و نیلوفر کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و شیرخشت و ترنجبین و شربت ورد مکرر و شربت اجاص مسهل و آب انارین با شیرخشت نمایند و اگر تپ و سرفه بادی نباشد شربت تمر هندی و شربت لیمو و رب ریباس و فواکه حامض بنوشانند و اگر با وی سرفه باشد خمیره بنفشه با سپستان و نیلوفر و عناب دهند و این شربت عناب که

فائده

مطفی خون ست و جمیع امراض دموی را نافع بود و تسکین هیجان خون نماید عناب یک رطل کشنیز خشک سی درم عدس مقشر صد درم پوست بیخ کاسنی ده درم همه را در سرکه سه روز بخیسانند پس خوب جوش داده صاف کرده شکر بقدر احتیاج داخل کرده بقوام آرند و ده درم در آب زرشک سی درم حل کرده بنوشند و لقوع مرکب این مرض را نافع ست و نسخه آن در علاج امراض دماغی دموی مذکور شد و این ملین نافع ست آب انارین معصور بشحم آنها نیم رطل شربت ورد مکرر یا گلقند بغدادی پانزده درم شیرخشت ده درم ترنجبین پانزده درم [illegible] مرتب سازند انطاکی گوید که اگر علامات دلالت کنند

برانکه ماده دموی ست فصد قیفال کنند و اگر صداع متعدی بسوی دماغ از عضو دیگر باشد فصد مشترک نمایند وگاهی در صفرا بسبب حدت خون فصد کرده بشود بعده تنقیه خلط غالب بدوای مناسب آن کنند و از مجربات خاص بصداع حار که استخراج آن کرده ام این دوا ست گلقند سه تولہ خمیره بنفشه یک اوقیه عناب سپستان آلو بخارا گلاب روغن گل هر واحد نیم اوقیه همه را در چهار صد درم آب شیرین بپزند تا چهارم حصه بماند صاف کرده بنوشند و غذا آبکدو یا اسفاناخ یا مزوره آلو سازند و گلاب در روغن گل و سرکه و آب مورد و کدو و صندل که در آن کافور یا افیون متناول بود مجموع یا مفرد بحسب ماده طلا سازند و روغن مجرب بسایر انواع صداع در علاج کلی اقسام صداع مذکور شد و از معمولات طلا مجرب قیروطی و زعفران ست و کذا آب بید و روغن بنفشه طلا و سعوطا مصنف اقتباس می نویسد که اول فصد سر کنند و از بنفشه و صندل سفید و حضض مکی هر واحد سه ماشه گلاب روغن گل هر واحد یک تولہ کافور دو ماشه طلا سازند و از برگ بید و مکوه و گلاب مطلب و خرفه مجموع یا مفرد ضماد نمایند که رفع درد فی الحال می نماید و شیره خرفه و کاسنی هر یک نه ماشه تخم کاهو مقشر چهار ماشه آلو بخارا هفت عدد عناب کلان چهار عدد در گلاب و عرق کاسنی و بید ساده و نیلوفر هر یک پنج تولہ بر آورده شربت نیلوفر و سکنجبین [illegible] هر یک نیم تولہ داخل کرده بنوشانند تا سه روز و غذا اسفاناخ یا ماش سبز و سیاه یا برنج و نان تنک دهند و مربای انبه و کدو نیز دهند و تمر هندی نیز دهند و اگر درد باقی ماند روز چهارم بتنقیه خاص پردازند مثلا رگ پیشانی یا صافن یا باسلیق کشایند و دوا و غذا بدستور دهند تا هفت روز و روز هشتم تنقیه بمطبوخ فواکه الهلیلجی علویخان کنند باین نوع

آلو بخارا زرد آلو هر یک هفت عدد عناب کلان ده عدد سپستان چهل عدد پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هر یک ده درم برگ بنفشه تخم کاسنی هر یک نه ماشه در گلاب و عرق شاهتره و کاسنی و نیلوفر هر یک نیم پاو شب خیسانیده صبح جوش کرده خیار شنبر تر هندی ترنجبین هر یک بست درم گلقند ده درم [illegible] صاف نموده روغن بادام شیرین دو مثقال اضافه نموده بخورند و بجای آب بر عرق کاسنی و گلاب و شاهتره اکتفا ورزند و بعد شام غذا مثل اسفاناخ دهند و صبح تبرید دهند و همین نمط سه چهار روز استعمال نمایند و اگر اندکی درد سر باقی ماند پس موی تارک سر تراشیده شرط زده محجمه گذاشته سخت بمکند بعده سیماب هفت ماشه در آب گل سه گلاب و روغن گل هر یک یک تولہ آمیخته بهاون دسته برنجی تا یک گهری سحق بلیغ نموده بجای شرط تا یک ساعت بحجمی بمالند که فی الحال رفع درد مینماید

علاج صداع صفراوی

سببش غلبه صفرا و هیجان و ارتفاع ابخره و ارتقای ماده آنست بسوی دماغ و امتلای عروق سر از آن و از جالینوس منقول ست که از اسباب این صداع استعمال اغذیه و اشربه حاره و تعب مفرط و سهر دائم و صوم متواتر و کثرت مشی در صیف و زمانه گرم ست اولا بتبدیل مزاج و تلطیف و تسکین حرارت تبرید که در علاج امراض دماغی حار ساذج مذکور شد بایه دهند و دیگر اشربه مبرده که در علاج صداع حار ساذج مسطور شد استعمال کنند و یا شیره تخم کاهو یک تولہ شیره مغز تخم کدو دو تولہ با شربت بنفشه و شربت نیلوفر دو تولہ بدهند که معمول حکیم میرزا علی شریف ست و شیره خیارین و مغز تخم کدو و کاهو و آب آلو و تمر هندی و شربت بنفشه نیز مفید و علاج این قسم بعلاج صداع دموی قریب ست لیکن در علاج این نوع در شربات و غیره اشیای بارد رطب اکثر استعمال نمایند و در دموی بارد یابس بیشتر بعمل آرند و استعمال شربت نیلوفر و بنفشه و سکنجبین و شربت نارنج و لیمون و انارین بشرط عدم سرفه انفع ست و اگر سرفه باشد شربت خشخاش و خمیره بنفشه و سپستان نافع و اگر با سرفه تپ لازم باشد نوشیدن طبیخ آلو بخارا عناب شاهتره خطمی با شربت نیلوفر نیز مفید ست و اگر با این صداع تپ باشد و قاروره ناری بود لعاب بهدانه شیره تخم خیارین در عرق عنب الثعلب عرق شاهتره بر آورده شربت نیلوفر داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و روز دیگر شیره مغز تخم کدو و شیره تخم کاهو شیره آلو بخارا اضافه کنند و پاشویه بارد نمایند بعد تخفیف اولا شیره کدو موقوف نموده بعده شیره کاهو و کنند و گاهی در عطش و بیقراری از صفرا و خفقان عناب پنج دانه آلو بخارا هفت عدد بهدانه سه ماشه در عرق گاوزبان ده تولہ مالیده صاف نموده شربت نیلوفر شیره کشنیز خشک چهار ماشه شیره تخم کاهو شش ماشه داخل کرده داده شود و بعد تسکین ماده نضج او بمنضج بارد نموده مسهل صفرا و حب هلیله دهند و از معمولات حکیم علی شریف ست که بعد نضج از گل بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک یک تولہ بیخ کاسنی گل سرخ هر یک چهار ماشه تخم خیارین دو تولہ آلو بخارا بست عدد ترنجبین شیرخشت هر یک چهار تولہ تمر هندی شش تولہ مغز فلوس شش تولہ گلقند چهار تولہ شربت بنفشه چهار تولہ شیره مغز تخم کدو نه ماشه تنقیه سازند و در یوم راحت آلو بخارا مربی یک عدد بلعاب بهدانه سه ماشه و شربت نیلوفر دو تولہ دهند

غذا شله مونگ با روغن گاو تازه و تلیه کاهو و خرفه و پالک و کدو و خشکه سازند و شربت ورد و سکنجبین نیز مسهل صفرا است و استفراغ ماده بهلیله مناسب است و اگر خواهند و مسهل بارد داخل کنند والا انقوع اهلیله دهند باین طور که پوست هلیله زرد ده درم در مقدار نیم رطل آب خالص یا آب کاسنی یا عرق یا آب آلو بخارا ... درم شب خیسانیده صبح صاف نموده شیرخشت و ترنجبین پانزده درم دران حل نموده نیم گرم وقت سحر بیاشامند و اگر بجای آلو تمر هندی کنند انفع خواهد بود و یا عناب ده دانه سپستان مویز منقی هر یک پانزده دانه گل بنفشه سه مثقال همه را در نیم رطل آب خالص و یا عرقهای مناسب مثل عرق کاسنی و نیلوفر ... شب بخیسانند و صبح مالیده صاف نموده فلوس خیارشنبر و ترنجبین از هر یک ده درم و یا زیاده بمقدار حاجت حل نموده صاف کرده قدری گلاب ... روغن بادام شیرین بران چکانیده بیاشامند و بدانند که استعمال هلیله بشرطی جائز نیست که با صداع تپ و سرفه و سهر باشد ... تضییق مجاری ... و لهذا عمل آن بقبض و عصر است و این موجب تضییق مجاری و دفع رقیق ماده و غلظ و تحجر و تشبث باقی ... آنست و این ... اثر بهلاکت است و همچنین دیگر ادویه مسهله بعصر در حمیات خصوصا در اوائل جائز نیست بجهت آنکه رقیق ماده را دفع می نمایند و باقی را غلیظ و تشبث ... و این باعث هلاکت است پس اگر در حلق و صدر خشونت باشد یا تپ بود ترک نمایند چیزی را که دران قبض و خشونت است و بادویه ... مزاج باشربه و اغذیه مبرده مرطبه و تبرید و ترطیب سر باضمده و سعوطات و غیره کنند بانچه در علاج امراض دماغی حار ساذج و صداع حار ساذج گذشت و ... کشنیز و سفوف بنفشه و اگر سرفه باشد قرص طباشیر کافوری همراه ... و اشربه مناسبه برای تسکین حرارت بدهند و گاهی سرد ... و اگر بیداری و خشکی دماغ اذیت دهد روغنهای بارد رطب بر سر بمالند و در گوش و بینی چکانند مانند روغن کدوی تازه و یا روغن خیار یا بنفشه بادام و یا نیلوفر مفرد یا مرکب نموده بر سر ... کرده و چکانیدن آب برگ کاهو در بینی و یا شیر دختران و یا شیر خر نیز نافع و از مجربات بعض سلاطین است که خرات را در پارچه بسته آویزند تا آب او بچکد پس ... پیش سائیده آمیزند و بر سر ضماد نمایند که عجیب النفع است و ایضا سعوط سرطان مطبوخ که در علاج صداع حار ساذج در قول صاحب کامل گذشت و در گوش ... چکانیدن از مجربات اوست و یا افیون کافور بزرالبنج مساوی با آب سائیده حب بقدر عدس سازند و یک حب ازان در روغن بنفشه حل کرده در بینی و گوش چکانند و اگر عنب الثعلب مع شاخ و برگ و تخم کوفته سه قطره از آب آن در بینی چکانند و بعده چند قطره روغن بنفشه بچکانند ... صداع از مجربات رازی ... ضماد آرد جو بگلاب سرشته بر پیشانی و یافوخ نافع و ضماد کاهو بگلاب و یا حنا بسرکه سائیده ... و همچنین ضمادها ... و صندل و گل سرخ ... در درد بر صدغین لاذن معمول بچسپانند و بالایش صفحه باریک اسرب ببندند و این نطول نافع است آب کدو و خرفه و کاهو سبز و تخم آن تخم خشخاش و پوست آن بنفشه نیلوفر گل بید و برگ آن شاهسفرم در آب جوشانیده بر سر نطول کنند و بر بخار آن انکباب نمایند و یا بنفشه جو مقشر نیم کوفته اسبغول پوست خشخاش گل ... تخم کاهو برگ بید مساوی در آب جوشانیده صاف نموده و اندک افیون خصوصا هرگاه درد شدید باشد دران آب گداخته ... تحلیل نمایند که صداع حار ... را نافع است و نطول گلاب و سرکه در روغن گل نیز مسکن وجع و حرارت و از افضل ادویه و بی غائله است و اگر صداع مع سهر باشد طبیخ خشخاش و آب کاهو زیاده کنند و اگر التهاب بود آب کاهو یا خرفه یا کاسنی و عنب الثعلب افزایند و کما ذکر در علاج صداع دموی گذشت بعده تنقیه برای تحلیل بقیه مواد ... از مجربات احقر است و غذا ماء الشعیر ممزوج بگلاب و آب انارین و دیگر اغذیه بارده که در علاج صداع حار ساذج و دموی مذکور شد بدهند اقوال اکابر ... متاخرین می نویسند که گل بنفشه تخم کاسنی و خیارین مغز تخم کدو هر یک نه ماشه آلو سیاه زرد آلو هر یک ده عدد تمر هندی چهار توله در گلاب و عرق بید ساده هر یک نه توله خیسانیده مالیده صاف نموده شربت لیمون کاغذی سه توله داخل کرده بنوشانند و از صندل سفید و گل بنفشه و کشنیز و کاهو در گلاب سوده ضماد نمایند و ... گل ... بنفشه و نیلوفر و برگ بید و کنار سبز و نمک هندی هر یک دو دست جوش کرده صاف نموده پاشویه نمایند و باید که پرده میان روی بیمار و ظرف آب حائل سازند تا بخارات بدماغ نرسد و اگر احیانا برسد همان زمان غشی احداث نماید و مرگ مفاجات بکشد کذا فی ... و غذا خرفه و پالک که ... باشد همراه نان تنک دهند و روز پنجم یا ششم ... مطبوخ آلو دهند آلو بخارا پنجاه عدد پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی برگ سنا هر یک پنج درم تخم ... نیلوفر گل بنفشه ... گل سرخ هر یک نه ماشه در گلاب نیم آثار عرق نیلوفر پاو آثار شب خیسانیده صبح جوش دهند که بنصف رسد مالیده صاف نموده

ترنجبین مغز خیارشنبر هریک هفت توله گلقند شربت ورد مکرر اہلیلجی عاو بنجانی هریک چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده دهند و بجای آب گلاب تنها اکتفا نمایند
و وقت شام غذا شله با اسفاناخی و خشکه گیلانی با اسفاناخ خورانند و صبح تبرید شیره کاسنی و خیارین هریک نه ماشه تخم کاهو مقشر پنج ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در گلاب و عرق
کاسنی و بید ساده هریک هفت توله عرق بید مشک پنج توله برآورده شربت ترنج و یا انارین چار توله داخل کرده سبوس اسبغول نه ماشه خورانیده بنوشانند و این نمط سه چهار مسهل
داده جهت تعدیل مزاج این اطریفل کشنیزی تالیف علوی خان دهند پوست هلیله زرد پوست هلیله آمله هریک سه درم کشنیز نصف وزن ادویه بقند سفید قوام ساخته
از دو مثقال تا یک توله با شربت نیلوفر و شربت رنگتره هریک یک نیم توله عرق کاسنی و نیلوفر هریک هفت توله بکار برند و در نسخه اطریفل کشنیزی معمولی پوست هلیله
کابلی و هلیله سیاه نیز داخل است و وزن همه مساوی و کشنیز برابر جمله و عوض قند شهد خالص سه وزن همه ادویه است و جهت منع بخارات و رفع درد سر این سفوف مجرب
واز مخترعات راقم است کشنیز سه روز در سرکه تر نموده مدبر کنند گل بنفشه گل سرخ هریک یک نیم توله نمک لاهوری یک نیم توله عصارهٔ زرشک یک توله سفوف ساخته از دو درم
تا دو مثقال با آب سرد صبح و شبانگاه بدهند و اگر بعد از تنقیه دردی باقی ماند روغن کدو و خیار و نیلوفر و شیر زنان در بینی چکانند تنها و یا با شیر مرکب نموده عیسی گوید که اگر از صفرا باشد
بطبیخ هلیله و افتیمون و سقمونیا اسهال آورند یا آب لبلاب و بنفشه بنوشند و اگر با صفرا اخلاط دیگر غلیظ باشد حب صبر و شیار یا نقوع صبر تنها نوشند و آن اینست که در آب کاسنی سه درم صبر خالص و
اندک کثیرا تر کنند تا آنکه حل شوند پس صاف کرده بنوشند و اگر حاجت تقوی تر از این باشد حب قوقایا خورند و تبرید مجلس هوا و ریاحین کنند و اگر درد ساکن نشود معلوم کنند که در اینجا چیزی
محتاج تحلیل است پس ضماد معمول از بابونه و خطمی و آرد جو استعمال کنند و اگر بیمار را بیخوابی باشد طبیخ خشخاش و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر بر سر ریزند و هرگاه بعد تنقیه ماده سوء مزاج
در دماغ باقی ماند بر صدغین گلاب و کافور و صندل و اندکی سرکه طلا نمایند و یا شیر زنان بر سر دوشند و بروغن بنفشه یا روغن کدو یا روغن نیلوفر سعوط کنند و آنچه تبرید سر بقوت نماید
اینست که بگیرند شیاف مامیثا و تخم کاهو و صندل سفید و صندل سرخ و فوفل و افیون و بسرکه و گلاب آمیخته بر صدغین و پیشانی طلا کنند شیخ میفرماید که با صداع صفراوی اگر
ادنی حرکت خون ببینند علاجش اینست که اندک خون برآرند و اگر آثار ورم یافته نشود و ابتدا باستفراغ بمثل هلیله نمایند اگر تپ نباشد و الا بمزلقات و چیزی که در ان خشونت
و عصر نباشد مثل شیرخشت و شربت فواکه و آب لبلاب و گاهی بنباتهره و حقنهای لینه نیز تنقیه کرده میشود و اگر مواد صفراوی غلیظ باشد یا منشرب در طبقات معده بود
که از قی بر نیاید و از مسهلات مزلقه ازلاق نیابد احتیاج استفراغ بایارج فیقرا مع سقمونیا گردد و یا آنرا بر مزلقات افزایند و یا بطبیخ هلیله نسخهٔ قرابادین تنقیه نمایند بعد از ان
تعدیل مزاج بچیزی کنند که در ان ترطیب و تبرید باشد باید کرد یا از بدن با غذیه و اشربه و یا از سر اگر سبب تنها در ان باشد بمعالجات مذکوره در علاج امراض دماغی حار ساذج
و صفراوی و هر چیزی که بدان معالجه سوء مزاج حار یابس کرده میشود و بحسب اسباب عامیه حرارت و اسباب عامیه یبوست و از لطوخات نافع صداع این قرص زعفران است
و سهر را نیز نافع بود بگیرند زعفران هفت مثقال و مر دو مثقال و عصارهٔ غوره و قلقدیس و صمغ هر واحد یک نیم مثقال و شب یمانی هشت مثقال و قلقطار پنج مثقال
این ادویه را باریک سائیده بشراب عفص سرشته قرص سازند و وقت حاجت یکی از ان بسرکه ممزوج بگلاب حل کرده بر صدغین طلا نمایند و بقول شارح گیلانی
بهتر آنست که اندکی افیون بگل بنفشه و خشخاش و آرد جو در ان افزایند و گلاب و سرکه که در ان حل میکنند زیاده نمایند و الا این قرص در این زمانه ما در صداع
یا در سهر کمتر فائده میکند مجوسی گوید که در صداع حادث از صفرا باید که فصد نمایند و خون اندک اخراج کنند بهر آنکه فصد استفراغ صفرا با خون می نماید و حرارت را کم
میکند چه صفرا غیر متمیز از خون میباشد و بعد از ان تنقیه بمسهل صفرا مثل مطبوخ هلیله و تمر هندی و خیارشنبر نمایند بگیرند پوست هلیله زرد کوفته بست درم تمر هندی
مثل او و در دو رطل آب بجوشانند تا ده اوقیه بماند مالیده صاف نموده یک اوقیه فلوس خیارشنبر مالیده مکرر صاف کرده یک مثقال روغن بادام شیرین
بران انداخته بنوشند نیم گرم و یا بگیرند آلوی بزرگ شیرین سی عدد تمر هندی سی درم و در سه رطل آب بپزند تا به ده اوقیه باز آید و صاف کرده بران شکر سلیمانی بست
درم سقمونیای مشوی از نیم دانگ تا یک دانگ بحسب حاجت انداخته نیم گرم بنوشند و یا آلو بخارا مقوی بسقمونیا و یا شربت ورد بسکنجبین یا آب لبلاب بکار برند
و این مطبوخ مخرج مره صفرا است بگیرند هلیله زرد مقشر کوفته پانزده درم عناب بست عدد آلو بخارا بست عدد تمر هندی پانزده درم گل سرخ بنفشه افتیمون
هریک پنج درم شاهتره ده درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا ده اوقیه باقی ماند و صاف کرده صبر نیم مثقال سقمونیا نیم دانگ انداخته بنوشند پس بعد تنقیه اضمده
و اطلیه و نطولات مذکوره در علاج صداع حار ساذج استعمال نمایند و تا استفراغ بدن و تنقیه کامل از نطولات و اضمده حذر کنند که این صداع را زیاده کند بسبب

اجتذاب دوا ماده را از سائر بدن بسوی سر و از سر بسوی دماغ پس توریم او نماید و ضرر او مشتد گردد و این سبب آفت عظیم شود ایلاقی و جرجانی می‌نویسند که
اول تدبیر تنقیه صفرا و تسکین حرارت باید کرد اما آنجا که حرارت سخت عظیم باشد استفراغ بشربت بنفشه یا سفوف بنفشه و شربت آلو و آب میوها و تمر هندی
و انار ترش و شیرین و شیرخشت نمایند تا هر دو مقصود حاصل شود و آنجا که حرارت عظیم نباشد استفراغ بمطبوخ هلیله و نقوع صبر و مانند آن باید کرد و تسکین حرارت
بسکنجبین و شربت غوره کنند و از تخم یا تخم خرفه و پست و شکر و آنجا که در حلق درشتی باشد الغیاً تسکین بشربت بنفشه و شربت آلو و کشکاب و لعاب اسبغول باید کرد
و آنجا که حاجت بمنع بخار از دماغ و تسکین حرارت باشد هیچ شربت موافق تر از اسبغول و شکر نیست و اگر کشنیز خشک و بنفشه و گل سرخ مساوی بسایند و شکر برابر
همه آمیخته صبح و شب بقدر دو درم تا سه درم با آب سرد بخورند بخار باز دارد و حرارت را بنشاند و آنجا که قبض شکم بود و ریح شکم و قراقر رنج دهد شیاف صابون سازند
تا اسهال آرد یا بوره و نمک بسیار در آب آمیخته و پشم پاره و پنبه بدان ترکرده بر دارند و بعد تنقیه آب بنفشه و نیلوفر و آب بید و گلاب و آب کاهو و آب عنب الثعلب
و غیر آن بر سر نهند چنانچه در علاج صداع حار ساذج گفته شد و آنرا که از بیخوابی و خشکی رنج باشد این آبها با روغن بنفشه و روغن بید بکار برند و بعد استفراغ شیر زنان
و روغن مغز تخم کدو و یا روغن مغز تخم خیار یا روغن نیلوفر در بینی چکانیدن صاحب بیخوابی و خشکی را سود دارد و آنرا که خشکی سخت غالب باشد شیر زنان بر سر دوشیدن
و شیر خر بر سر نهادن نافع بود لیکن اگر قوت ضعیف باشد بعوض شیر بنفشه و نیلوفر و خطمی و خشخاش و گل نسرین و کشک جو و اندکی بابونه در آب بپزند و در روغن بنفشه
بریان آب ریخته بیمار سر بر بخار آن دارد و چادر بر سر او کشند تا بخار بیرون نرود و هرگاه بعد ازین تدابیر و گذشتن یک هفته صداع زائل نشود باید دانست که حاجت
بتحلیل هست از بابونه و خطمی ضماد سازند و اگر تپ نباشد در حمام برند و آب نیم گرم بر سر ریزند و بعد حمام طعام کاهو و سرکه خورانند و روغن بابونه بکار برند و آنرا که آرزوی
ضمادها و روغنها از وی دور دارند و عوض آن سرکه و گلاب و صندل و کافور و بنفشه و مانند آن بویانند صفت شربت آلو آلو سیاه بزرگ را شسته در آب
که سه انگشت بالای آن باشد بجوشانند تا مهرا شود و لیس مالیده آب با گلاب بقدر حاجت آمیخته صاف کنند و نیم وزن آلو شکر افزوده بقوام آرند طبع را نرم
کند و در جمیع امراض گرم مفید بود و اگر حاجت آید از نیم دانگ تا یک دانگ سقمونیا در آن حل کرده بدهند اسهال تام کند صفت جلاب که ملین طبع و مفید
درشتی حلق و صاحب قولنج و لقوه و فالج را اگر حرارت رنج دهد با آب آمیخته عوض ماء العسل دهند شکر طبرزد یک من در سه من آب بآتش نرم بپزند و کف دور
کرده بقوام آرند و با آب سرد آمیخته بخورند و اگر حرارت سخت قوی باشد بر هر من شکر یک من لعاب اسبغول و سه من آب یا گلاب افزوده بقوام آرند صفت
نقوع هلیله پوست هلیله زرد و تمر هندی مویز منقی سپستان هر یک سی عدد فلوس خیار شنبر بنفشه هر یک دوازده مثقال آلوی سیاه بست دانه همه را در سه من آب
گرم تر کنند و یک شبانه روز نهند و هر صباح مقدار هفتاد درم از آن صاف کرده بست درم شکر انداخته بخورند و دیگر نقوع هلیله و طبیخ هلیله و مسهل لطیف آب انار
ترش و شیرین و حب بنفشه در اقوال سابق و صداع دموی مذکور شد و این مطبوخ بنفشه نیز نافع عناب بست دانه اصل السوس مقشر نیم کوفته ده درم بنفشه
هفت درم فلوس خیار شنبر در آن حل کرده صاف نموده بخورند و نقوع صبر اینست آب کاسنی افشرده یک من صبر سقوطری بست درم هر دو را در شیشه کرده در
آفتاب نهند و بوقت حاجت سه تا سی درم بدهند و در اجزای ضماد شیاف مامیثا که در قول عیسی گذشت گل نسرین عوض صندل سرخ داخل کرده و هر یک
یک جزو و افیون نیم جزو گرفته بر سر نهند و پارچه بسرکه ترکرده بالای ضماد بپوشند و آنرا که درد بیقرار کند کافور و افیون هر یک یک طسوج بروغن بنفشه یا روغن بید آمیخته
در گوش و بینی چکانند و این همه بعد تنقیه بکار برند و غذا آنچه در صداع حار ساذج گفته شد تناول نمایند سعید گوید که علاج صداع حادث از زیادتی مره صفرا باستفراغ
صفرا از اسهال هست نه باخراج خون بلکه ادویه که شان آنها اخراج این خلط بود مثل مطبوخ فواکه و یا غیر آن معمول از بنفشه و هلیله و تمر هندی و آلو ست و اگر خلط صفراوی
بسیار باشد و احتیاج اسهال زیاده افتد دوار السقمونیا قوت دهند اگر مزاج متحمل بود و بعد تنقیه مریض با مبردات مثل شیره تخم خرفه و خیارین و تمر هندی و ماء الشعیر و آب انار
میخوش بنوشانند و امر بمکیدن انار کنند و هنگام قبض طبع آب تمر هندی و آلو بخارا بجلاب بنوشند و آبیکه در ان جو و نیلوفر و کاهو و کدو و پوست خشخاش جوشانیده
باشند و یا آب سرد و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر ریزند و بروغن بنفشه و کدو سعوط نمایند و تعریق راس و جبهه بدان کنند و نیلوفر و بنفشه ببویند و بصندل و کافور
و اندکی افیون و اقاقیا با آب کاهو و آب حی العالم سرشته بر جبهه و صدغین طلا سازند و اگر صداع قلق عظیم آرد انزروت در این ادویه افزایند و با لاسه

طلا قطعهٔ اسرب باریک نهاده ببندند تا حرکت شریان منع گردد و تصاعد بخار بسوی سر کم شود و غذا نان صاف مغسول بالبقول بارد رطب دهند و بر استعمال
مزورات اقتصار ورزند و چون صداع ساکن شود ماهی سفید شدید البیاض بسرکه یا زردهٔ بیضه بسرکه یا چوزهٔ مرغ معمول بآب غوره یا بسرکه و کشنیز جایز دارند و
ابن الیاس گوید که علاج این نزدیک بعلاج صداع دموی ست جز آنکه در معالجهٔ این میل باشیای بارد رطب بیشتر و ترک فصد و اسهال طبیعت بمطبوخ هلیله
باید و ایضاً حل طبیعت بمارالفواکه مثل آلو و عناب و تمر هندی و سپستان و هلیله زرد و کابلی نمایند و با سکنجبین ساده و شربت ورد دهند و شربت بنفشه و شربت خشخاش
در لعوب فواکه بارد و خمیرهٔ بنفشه بدهند اگر با وی سرفه و بحة الصوت باشد و غذا ماء الشعیر اگر تپ باشد و الا مزورهٔ ماش مقشر باسفاناخ و مغز بادام دهند و اگر سرفه و گرفتگی
آواز نباشد با آب انار مصور و تخم آنها و شکر سفید و ترنجبین تلیین کنند و غذا مزورهٔ آلو جبلی یا تمر هندی یا انار دانه یا زرشک بمغز بادام و شکر و کشمش سازند و اگر صداع
شدت نماید و امر عظیم گردد و خوف حدوث سرسام حار باشد پس در اسهال طبیعت بمارالفواکه و حقنهای نرم مبالغه کنند و بادهان مبرده مثل روغن بید و کدو و شیر
زنان سعوط نمایند و چراده کدو و خیار و عنب الثعلب تر و کاهو و خبازی کوفته تنها یا بسرکه و آب سرد بر سر ضماد کنند و اگر به و برگ نی شکر کوفته تنها یا بسرکه و آب سرد
ضماد کنند نیز نافع بود و اگر چیزی ازین حاضر نباشد آب سرد بپیاله بر سر ریزند تا آنکه سردی او محسوس شود و بقعر سر رسد و کافور و صندلین و گلاب بو بیند و ایضاً ضماد
سویق جو بگلاب و سرکه نافع بود و یا بر صدغین و پیشانی و تارک سر شیاف مامیثا و صندل و گل سرخ و کافور و یا اسبغول بروغن بید و بنفشه طلا کنند و اگر درد شدید
باشد اندک کافور در آن افزایند و اگر در سر بخارات غلیظ و دوی و طنین باشد مبردات قویه از آن دور دارند و روغن بابونه و سرکه بکار برند و تلیین طبیعت بحقنهای
که در آن حشائش ملطفه مثل بابونه و شبت و حلبه و مانند آن بود باید کرد و جلاب اصل السوس مقشر کوفته سه درم و بنفشه خشک سه درم با شکر سفید و ترنجبین
هر واحد ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ ماش مقشر و نخود مقشر بمغز بادام سازند و دست و پا با آب گرم مطبوخ سبوس گندم بشویند و اگر با صداع قلق و کرب و
اضطراب و زردی چشم باشد آب انار میخوش بشحم آن افشرده و اندکی گلاب و سرکه یا ماء الرائب یعنی آب ترش که بالای دوغ آید بنوشانند و غذا اقسام بوارد
دهند و در مساکن بارده نشانند و زیر بادکش سرد مبلول بگلاب جلوس نمایند و آنچه خاص ایشان را نافع بود خوردن آلو خشک و کشمش و حماض و به و امرود و سیب
و آنچه مهیج صداع حار ست قیام در حمام حار یا آفتاب یا نزدیک آتش و دخان و قبض طبیعت و شرب صرف و پیاز و گندنا و سیر و شهدانج و جرجیر و حلبه و شیر
و هند قوتی و بخور باشیای گرم مثل کندر و مشک و غالیه و افاویه و صبر و بوهای بد قوی الرائحه مثل بوی مردار و جلود رطب و گوگرد و قطران و خوردن یا شمیدن
زعفران ست و آنچه مضر دماغ بخاصیت ست کرفس و فرانج و غیره است که در علاج کلی امراض دماغی مذکور شد و شمیدن سرکه دماغ را نفع دهد و خوردن آن
مضر بود صفت دوائی که اسهال صفرا برفق نماید بگیرند پوست هلیله زرد از ده درم تا بست درم کوفته در سه رطل آب تر نموده بآتش نرم بجوشانند تا بیک رطل
آید صاف کرده بست درم شکر طبرزد یا ترنجبین پانزده درم داخل کرده بنوشند و اگر با صداع سرفه باشد از هلیله و مانند آن اجتناب ورزند و این دوا استعمال کنند
که اسهال صفرا بسهولت کند و نفع بخشونت صدر نماید بگیرند بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم عناب سپستان هر یک بست عدد تخم کاسنی سه درم اصل السوس
مقشر کوفته سه درم آلو شیرین بست عدد تخم خبازی سه درم و در سه رطل آب بجوشانند تا نصف بماند و شکر یا ترنجبین ده درم و فلوس خیارشنبر ده درم مالیده صاف
کرده بنوشند صفت حبی که اسهال صفرا و جذب آن از دماغ بقوت بغیر اضرار بدماغ و تنقیهٔ بدن نماید بگیرند بنفشه دو درم سقمونیای خالص مشوی نیم دانگ دو حبه
تربد سفید مصمغ مجوف محکوک بروغن بادام چرب کرده یک درم رب السوس نیم درم پوست هلیله زرد یک درم کوفته بیخته بآب خالص سرشته حبها سازند و این حب
شربت ست صبح بخورند و این حب اسهال صفرا برفق کند بنفشه یک مثقال شیرخشت یک مثقال سقمونیا مشوی یک دانگ تربد مصمغ یک درم رب السوس یک دانگ سائیده بمغز
خیارشنبر سرشته صبح بخورند و اگر از حب کراهت کنند نیم دانگ سقمونیا مشوی در مثل شربت آلو آمیخته بخورانند که در اسهال صفرا عمل نیک نماید و تنقیه بقوت و تلطیف کند
و شربت اجاص پنجاه درم بنوشیدن صداع حار و حمیات گرم و یرقان را نافع بود و کسی را که محتاج مسهل قوی نباشد و مطبوخات و حبوبات بد ذائقه را قبول
نکند نیکو ست زیرا که غثیان و کرب نمی آرد و صفت آن در قول جرجانی گذشت و این صداع حار را در ساعت تسکین دهد افیون یک طسوج پوست خشخاش یک درم
سائیده با آب کاهو طلا کنند و یا تخم کاهو با آب آن سائیده بر سر طلا نمایند و خوردن کاهو بسیار نافع ست صفت حب که برای سفر مرتب سازند بگیرند هلیله زرد صد عدد

بیان مهیجات

کوفته در ظرف چینی یا شیشه کرده بران چندان آب اندازند که چهار انگشت مضموم بالای آن باشد و سر ظرف بند کرده یک دو هفته در آفتاب داشته آبش بگیرند و
دیگر آب بران هلیله ریخته بدستور آب او بگیرند بتکرار تا آنکه در هلیله طعم آن باقی نماند پس آن آبها را جمع نموده در آفتاب یا بر آتش ملائم گذارند تا غلیظ شود و دست را بروغن
بادام چرب نموده حب بسته از چهار درم تا هفت درم بخورند بگلاب که این صفرا را برفق برآرد و نفع مطبوخ هلیله بخشد تحفه گوید که شربت نیلوفر و بنفشه و سکنجبین ساده
استعمال کنند اگر بادی سرفه نباشد و شربت خشخاش و خمیره بنفشه مع سپستان اگر با سعال بود و تلیین طبیعت بملینات و حقنها کنند نفیسی که آن صداع را
شدید الضرر ست مگر آنکه بشرکت معده باشد و این مطبوخ نافع ست اگر احتیاج تنقیه باشد هلیله زرد پنج درم هلیله کابلی پنج درم تمر هندی پانزده درم ترنجبین ده درم
بر سه مع هود مرتب ساخته صبح بنوشند و این شربت آلو مسهل نافع جمیع امراض صفراوی ست آلو صد عدد تمر هندی سه اوقیه بنفشه دو اوقیه سنا و نیای شوی یک درم
زعفران نیم درم ترید یک درم ترنجبین یک رطل قند سفید یک رطل شربت چهل درم و این حقنه امراض صفراوی دماغی را بسیار نافع ست و برفق اسهال کند و
حرارت پیدا نماید بسبوس گندم در صره بسته یک قبضه جو مقشر یک قبضه بنفشه سه درم تخم خطمی سه درم عناب بیست عدد سپستان بیست عدد نیلوفر چهار درم
سنای مکی پنج درم در سه رطل آب بپزند تا کم از رطل بماند دران شکر یا ترنجبین ده درم روغن بنفشه یا کنجد ده درم حل کرده حقنه کنند و این حقنه تسکین حرارت و غیره
تشنگی کند آب کشک جو دو اوقیه لعاب اسبغول روغن بادام شیرین روغن کدو هر واحد یک اوقیه همه را باهم مخلوط کرده حقنه نمایند که لطیفه حمی و لهیب عجیب است از دادها
معروف بارد مستعمل در صداع لطوخات و سعوطات پنج ست روغن گل و روغن نیلوفر و روغن بید و روغن بنفشه و روغن تخم کدو و صنعت هر یک معروف ست و از تبخها
سعوط و شموم و ضماد و نطول در اقوال سابق گذشت و هنگام شدت درد این لازق بکار برند بزر البنج شیاف مامیثا فوفل گل سرخ صندل هر واحد یک جزو افیون
عشر جزو با شیر زنان آمیخته بر صدغین بچسپانند و بالایش قطعه پارچه ابریشم بندند و این دوای مبرد برای هر دردی که سببش حرارت باشد نافع ست تخم کاهو تخم
خشخاش تخم خرفه باقلا مقشر کاکنج هر یک یک درم افیون یک طسوج بلعاب اسبغول آمیخته بخورند و حق آنست که نزدیک مخدرات قویه نشوند مگر آنکه درد بحد تشنج
رسد و بالجمله استعمال آنها از خارج بدن اولی ست و نخلخه مائعات طیب الرائحه مثل آب سیب و گلاب و غیره است در شیشه مطلی بصندل و کافور و مشک
کنند و ادهان طیب الرائحه مثل روغن خلاف و روغن بنفشه و مانند آن و گویا که آن لفظ عجمی ست گویند ملطخ لیفیه تخلخه ادویه مضروبه چنانچه قول شیخ الرئیس در علاج
صداع تابع حمیات بانخل مطلی شاهد انیست و این نخلخه سرد مقوی دماغ نافع صداع و سرسام حار ست صندلین گلاب آب خیار سرکه شیر زنان روغن گل کافور
ساخته ضماد کنند ابن نوح گوید که اسهال بمثل حب الفواکه و حب هلیله و حب صبر و غیره نمایند و هر یک ازان در سابق مذکور شد و یا آب کاسنی بفشرند و جوش داده کف
او بردارند و یک اوقیه صبر دران انداخته چند روز در آفتاب بدارند بعد ازان از یک اوقیه تا سه اوقیه بنوشند و اگر مریض را چیزی از اوجاع سفل باشد یک درم یا
دو درم کثیرا دران داخل کنند و پارچه را به برف سرد کرده بر سر نهند یکی بعد دیگری تا آنکه سردی محسوس شود و لقمه سر برسد و هر روز گشنیز خشک یک درم با دو درم شکر
بخورند و بنقوع مشمش و آب آلو و آب توت شامی و آب انار ترش و مانند آن لزوم نمایند و نخلخه معمول از روغن گل دو جزو گلاب سرکه خمر هر واحد یک جزو بر هم زنند
تا یک ذات گردد و برف سرد کرده بر سر نهند و روغن بنفشه به برف سرد کرده تبرید شدید نماید و یا حشائش بارده مثل برگ بید یا برگ خطمی یا بنفشه یا گل سرخ یا گشنیز
سبز یا برگ کاهو یا عنب الثعلب یا برگ نی یا خیار یا بادرنگ یا کدو یا قطف یا بقله یمانی یا حی العالم یا عصی الراعی و مانند آن مفرد و مرکب کوفته بر سر نهند و ضماد
نمایند یا آب آنها سرد کرده بر سر ریزند و یا این همه آبها یا اکثر ازان با روغن گل بجوشانند تا روغن بماند سرد کرده بر سر نهند و رطوبت سرطان زنده کوفته سعوط نمایند و یا سعوط
طباشیر و شکر که در علاج صداع حار در قول صاحب کامل گذشته بروغن بنفشه یا شیر دختران یا سفیدی بیضه مرغ رقیق بچکانند و اگر در سر بخارات بسیار باشد مبردات
مخدره مثل عصاره خشخاش و یبروج و مانند آن استعمال نکنند مگر آنکه بیخوابی شدت کند که درین هنگام خشخاش و نیلوفر و جو کوفته جوشانیده آبش بر سر ریزند و شیر زنان
یا شیر بز بر سر دوشند و اگر مریض ضعیف باشد از دوشیدن شیر بر سر حذر کنند و عوض او ضماد معمول از بابونه و خطمی و پوست خشخاش و نیلوفر استعمال نمایند و بر صدغین
صندل و کافور و آب یبروج و آب بنج طلا سازند و غذا پست گندم مکرر باب گرم شسته و شرب آب برف مفید و یا نان سفید سه بار در آب تر کرده بتبدیل آب تا نمک
ناشتنج گردد پس چیزی از آبهای ترش قابض مثل آب انار شیرین و ترش بران ریخته بخورند و بوارد که از کدو و خرفه و بقله یمانی و سرمق و خیار با ست و آب غوره

و گلاب و سیب و به و امرود و تمر ترنج شامی و زرشک و ریباس و مشمش و آلو سازند و اگر کم خوابی باشد کدو و کاهو و قطف و خیار بر روغن بادام دهند و آنچه مضر صداع
حار ست خربزه و باقلا و جوز و انجیر و بادروج و لحوم و بادنجان و مغز چلغوزه و ابازیر و غیره است که در قول ابن الیاس گذشت و مضرات دماغ در علاج کلی امراض دماغی
مسطور شد گیلانی می‌نویسد که نوشیدن شربت بنفشه با شربت آلو یا نقوع فواکه تمر هندی اسهال صفرا و تسکین می نماید و اگر با آب گرم آمیزند بسرعت اسهال آورد
و باید که سقمونیا و صبر قوت دهند و گاهی سقمونیا تنها در جلاب یا با شربت مذکوره یا در آب انارین با شکر یا در آب تمر هندی و شکر یا در رائب آمیخته داده میشود و اسهال می آرد
و درین نوع در تبرید بیشتر از دیگر مبالغه نمایند پس اسبغول در آب انارین مصوصین باندک شکر برای منع بخارات و اطفای حرارت بنوشانند و هر صبح شربت آلو و بعد دو
ساعت آشجو و در هر روز ماء الخیار بنوشند و هنگام شب اسبغول با آب سرد و جلاب سرد کرده بخورند و این سفوف سرد بدهند مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و تخم خرفه و کشنیز
خشک مساوی با همچندان شکر آمیخته سفوف سازند و لخلخه معمول از گلاب و صندل و سرکه و کافور و سایر مشمومات بارده مذکور در صداع حار ساذج ببویند و ضمادات
و قطورات که در آنجا مسطور شد استعمال نمایند و هنگام اشتداد وجع ضماد از زروت و غیره و سعوط افیون و کافور در آب برگ بید و گل آرند و این هر دو نسخه در قول آهی
در علاج صداع حار ساذج مسطور شد و از آنچه تولد صفرا بسیار نماید مثل سوء هضم و اعراض نفسانی چون غم و هم و غضب و سهر و صوم و تقلیل طعام و تاخیر از وقت
آن اجتناب واجب ست و از اغذیه حاره و اشربه حاره و مبخرات مثل جوز و سیر و پیاز و گندنا و خردل و مانند آن احتراز نمایند مصنف خلاصه گوید که وقت هیجان درد
گل بنفشه در آب جوشانیده پای تا زانو دران نهاده بدست همی مالند و از بالا بزیر همی کشند و گل بنفشه نیلوفر خبازی پوست خشخاش جو مقشر نیم کوفته در آب جوشانیده
صاف نموده نیم گرم بر سر ریزند و مالیدن شیر بز بر کف پاها سود مند ست و باقی تدبیر همانست که در قول ابن الیاس گذشت و بصورت احتقان ابخره غلیظه در منخرین تقطیر
بمحللات و تسعیط بروغن بابونه و شبت و امثال آن نیز جائز ست

علاج صداع بلغمی

سببش ارتباک و اجتماع اخلاط غلیظه بلغمی ست در عروق سر و سردی اغشیه و اسباب او استکثار اغذیه بارده رطبه و کثرت بیکاری و سکون و تواتر تخمه و استحمام
عقیب تناول طعام و قلت استعمال تنقیه و تحلیل ست پس اولا بهر نضج و تلطیف ماده منضج بلغم یا مغلی حلو یا مغلی منضج بدهند و یا خلطی مویز منقی اسطوخودوس اصل السوس
گاوزبان کشنیز خشک جوشانیده صاف نموده نبات سفید یا خمیره بنفشه یا گلقند داخل کرده دهند و بعد نضج ماده مسهل بلغم و حب ایارج یا حب قوقایا تنقیه کنند و
اصل السوس مقشر بادیان بیخ بادیان پرسیاوشان گل بنفشه اسطوخودوس هر یک چهار ماشه در عرقیات جوشانیده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و بعد نضج گل سرخ
شش ماشه مویز منقی بیست دانه سنای مکی نه ماشه مغز فلوس ترنجبین هر یک شش توله گلقند چهار توله روغن بادام شش ماشه افزوده مسهل دهند و روز دوم لعاب تخم کنوچه
چهار ماشه با شربت بنفشه یا شربت اسطوخودوس دو توله تخم ریحان یا بالنگو یا تودری یا فرنجمشک چهار ماشه پاشیده بدهند و در مسهل دوم و سوم اهلیلج هر یک شش ماشه
بیفزایند و اگر غلبه برودت زیاده باشد بیخ کرفس انیسون بادرنجبویه اذخر و غیره در منضج زیاده کنند بعده بحبوب مسهله تنقیه دماغ نمایند و یا بیخ بادیان بیخ کاسنی
اذخر عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ اصل السوس مقشر شاهتره تخم خطمی خبازی هر یک دو درم اسطوخودوس گاوزبان گل گاوزبان هر یک یک مثقال در
دو رطل آب یا عرق عنب الثعلب و عرق کاسنی و عرق شاهتره بجوشانند هر گاه نیم رطل بماند گلقند چهار توله داخل کرده بنوشند و بعد ظهور اثر نضج در قاروره سنای مکی
هلیله کابلی هلیله زرد افتیمون بصره بسته هر یک دو درم مغز خیار شنبر شش توله شیرخشت و ترنجبین هر یک چهار توله روغن بادام پنج ماشه افزوده مسهل دهند و
و گاهی تربد سفید از سه ماشه تا شش ماشه و غاریقون از دو ماشه تا چهار ماشه می افزایند و بعد مسهل بدستور حب ایارج دهند و اگر مریض محرور المزاج بود حب هلیله بدل
و صبح مسهل مذکور بحذف خیار شنبر و روغن بادام جهت بدرقه آن بنوشند و شیخ الرئیس نوشیدن مطبوخ افتیمون و موبزیا ایارج فیقرا اوفق نوشته و اگر از استعمال ایارج
قلق و اضطراب و بطور علل حادث شود تخم خطمی دو درم خبازی نیم درم روغن بادام و آب نیم گرم استعمال نمایند و استعمال این سفوف حب النیل معمول حکیم عالم
سر هندی نیز در تنقیه بدن از بلغم عجیب الاثر ست بگیرند حب النیل و مثل نخود بریان نمایند و افتیمون و سنا و تربد مساوی سفوف سازند و سه درم بگلاب یا
آب نیم گرم بخورانند و این دوای حب الملوک نیز عجیب ست حب السلاطین مدبر و هلیله زرد و دار فلفل هر یک یک جزو زنجبیل سه جزو سائیده بعسل سرشته

بقدر دو حبه بدهند که بلغم بسیار بی غائله برآرد و اگر خلط بسیار غلیظ بود بهر تلطیف او ماء الاصول که از پوست بیخ کرفس و سلیخه و انیسون و سنبل الطیب و شیح ارمنی و مصطکی
وغیره ساخته باشند بقدر پنجاه درهم با شربت اسطوخودوس و شربت لیمو هر واحد یک اوقیه یا یک اوقیه گلقند یا با روغن بید انجیر از یک مثقال تا دو مثقال و روغن بادام
تلخ سه روز یا پنج روز داده تنقیه بحب مذکوره کنند و یا این مطبوخ منضج دهند مویز منقی بست درم ریشه خطمی پرسیاوشان هر یک سه درم سعد یک مثقال انیسون بادیان
مصطکی هر واحد یک درم جوشانیده صاف نموده ده درم گلقند حل کرده باز صاف نموده پانزده درم سکنجبین بزوری اضافه کرده بیاشامند و غذا شوربای چوزه مرغ
یا نان با چپلاو سازند و بعد نضج تنقیه نمایند و بعد از تنقیه غرغره منقی راس بعمل آرند و روغن یاسمین یا سداب یا سوسن یا روغن گلچکان یا روغن مهندی بر سر
مالند و از اضمده و سعوطات و شمومات و کمادات وغیره که در علاج صداع بارد سابق گذشت بکار برند و خوردن حب قوقایا یا حب اصطمیخیقون در هر هفته یک بار
یا دو بار بصورت بقیه ماده مفید بود و استعمال هلیله مربی و دبید الورد و اطریفل اسطوخودوس مفید ست و مداومت معجون انطاکی و اطریفل مسهل در ازاله صداع
مزمن از مجربات راقم ست و ایضا بعد تنقیه بهر تعدیل و تقویت اسطوخودوس ماشه سوده با اطریفل سرشته بخورند بعده مویز منقی ده دانه با دیان هفت ماشه جوشانیده
نبات داخل کرده دهند و اگر تقویت دماغ و دل مطلوب بود اسطوخودوس سوده بدوار المسک معتدل یا حار سرشته تناول نمایند با لالیش عرق بادیان عرق عنب الثعلب
بنوشند و اگر طبع قبض بود و ضرورت اخراج بلغم باشد ایارج فیقرا چهار ماشه با اطریفل کشنیزی سرشته بخورند و عرق شاهتره عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله نیم گرم
بنوشند و اگر با وجود آن مزاج مریض یابس بود ایارج را بروغن بادام چرب کرده با اطریفل صغیر سرشته همراه لعاب بهدانه دو ماشه و عرق شاهتره پاو سیر و نبات بدهند
و اگر صفرا با بلغم مرکب بود اسطوخودوس گل نیلوفر هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده تودری سفید شش ماشه پاشیده بدهند باز گل بنفشه چهار ماشه
در جوشانده افزوده اطریفل کشنیزی بدل تودری کنند و یا اسطوخودوس گل بنفشه گل نیلوفر پرسیاوشان با شربت بنفشه بدستور بدهند و یا اطریفل کشنیزی همراه
بادیان گل بنفشه جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند روز دوم برعایت انجره و در اعضا سورنجان ماشه سوده با اطریفل آمیزند و شاهتره شش ماشه در طبیخ افزایند
واستعمال اطریفل ملین معلوم نیز مفید بود و اگر صفرا و خون هر دو با بلغم مرکب بود اطریفل صغیر خورده شاهتره شش ماشه مویز منقی ده دانه گل سرخ بادیان هر یک شش ماشه جوشانیده
دهند و یا اطریفل کشنیزی همراه پرسیاوشان شش ماشه انجیر زرد چهار عدد شاهتره چهار ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بخورند باز اگر غلبه صفرا و خون زیاده معلوم
شود کشنیز خشک چهار ماشه گل بنفشه شش ماشه عوض انجیر افزایند و پاشویه حار از گل بابونه و اکلیل الملک و خطمی و عنب الثعلب و زوفای خشک و حاشا و جو و
و نمک طعام و سبوس گندم و نمام و چوب چینی یا عشبه نیز بصداع بارد مفید ست و برنجاسف حلبه اسطوخودوس برگ اهل و تخم آن وغیره که در قول مسیحی و جرجانی
بیاید بحسب حاجت در آب جوشانیده اول انکباب بران نموده با آبش نطول کردن نافع صداع بلغمی و اقوی از همه تدابیر ست و چند قطره آب آن در گوش و بینی نیز
چکانند و از شمومات نافعه بهروپا ست و این شموم هم نفع کلی دارد جند بیدستر مشک شونیز بریان جمله را در پارچه باریک بسته متصل ببویند و ضماد قرنفل زنجبیل
بزر البنج هر یک ماشه افیون نیم ماشه بعد تنقیه معمول ست و این ضماد هم بعد تنقیه بصداع بقیه کفایت کند و مجرب بلا تخلف ست جند بیدستر فرفیون خردل هر واحد
یک درم افیون ربع درم در شراب کهنه حل نموده ضماد کنند و کذا مرو جند بیدستر و فرفیون هر واحد یک جزو افیون ربع جزو در آب سداب حب بسته بروغن چنبیلی
یا قسط سائیده طلا کردن مفید صداع بارد مادی ست و ضماد بابونه اکلیل بیخ کبر گل سرخ سداب کرویا کمون سنبل الطیب عود شبت نیز نافع و اکثر ضماد شبت
فقط و دارچینی صرف و خردل بسرکه سوده یا فرفیون در آب مرزنجوش حل کرده کفایت میکند و جالینوس گوید که اگر فرفیون بروغن لطیف مثل روغن بابونه طلا سازند
در ساعت این صداع را ساکن کند و با وجود این بدوای دیگر حاجت نیفتد و ایضا او گفته که من در صداع مزمن ضماد سرگین کبوتر صحرائی و حرف استعمال میکنم
و در شفاء العاجل از و منقول ست که در صداع بارد ضماد بوش در بندی مرکب با جوز بوا و قرنفل و اندکی زعفران در گلاب استعمال می نمود و نفع عظیم میکرد و طلای
روغن فرفیون و ضماد محمد ابن زکریا نیز مفید صداع مزمن ست و طلای سقمونیا بقدر عدسی بروغن گل سائیده مزیل صداع مزمن ست و سعوط مغز تخم سرس
باریک سائیده بقدر یک سرخ و یا برگ نورسته کنیر خشک کرده سوده منقی دماغ از رطوبت فضلیه است و مرزنجوش فلفل گرد دار شیشعان تنباکو ڈوره بندال هر واحد
ماشه زعفران دو سرخ کوفته بیخته سعوط کردن معطس و مزیل صداع مزمن از مجربات اوستادی مرحوم ست و کذا سعوط مشک نیم ماشه در روغن بادام یا روغن سوسن

یک درم حل کرده چند قطره جهت صداع و شقیقه مزمنه مجرب لیکن در استعمال عطوسات احتیاط نمایند که پیش از تنقیه نباشد ورنه موجب تحریک مواد و اشتداد
مرض در ان زمان خواهد شد و بابونه سداب مرزنجوش پودینه در آب پخته روغن ناردین داخل کرده در بینی و گوش چکانیدن نافع و اگر مریض کرب با غثیان یا خلش
در فم معده خود در یابد قی کنانند و اگر با تپ باشد از رفتن بحمام اجتناب نمایند و هرگاه این صداع مستقر و مزمن و ماده آن متمکن گردد استعمال چوب چینی نافع بود
پس اگر صداع باین تدابیر ساکن نشود و برودت مزاج دماغ بحال خود باشد و بلغم نیز بارد و سن پیری و مریض بارد المزاج بود دماغ وسط سر یا هر دو بازو داشتن
زخم آن تا زمانی دراز تا ازان چرک جاری گردد داده میل بدانجانب نماید مفید ست و بسا ست که داغ نمودن یک بار و نیز کفایت میکند و اگر خوف کوری باشد عرقین
صدغین قطع کرده بران داغ دهند و تقلیل آب و غذا و تلطیف او درین صداع از واجبات ست و با غذیه حاره یابسه ناشفه رطوبات مثل قلایا و مطنجنات و
کباب با توابل غیر مصدعه مانند دارچینی و قرنفل و ساذج و خولنجان و کرویا غذا سازند و لحوم طیور صحرائی خفیف مثل دراج و تیهو و بچه کبوتر و مرغ با مغز قرطم بخورانند و
از اغذیه بخره مصدعه بارده رطبه اجتناب نمایند و ریاضت بسیار کنند و با بهابها بالنداء انتباه مخفی نماند که این صداع اکثر به پیران و زنان بلغمی مزاجان و استعمال
کنندگان مرطبات و مبردات بکثرت و در بلدان بارده و فصل زمستان عارض میشود و در ابتدا اسهل العلاج ست و هرگاه مزمن گردد مخوف بود و علاج او صعب باشد
و بصرع یا فالج یا لقوه یا سکته یا کوری چشم مودی گردد پس در علاجش تهاون نفرمایند و در تسکین آن تحسین تدبیر و اصلاح اغذیه و ملازمت ادویه سعی نمایند
اطریفل مسهل منقی دماغ معمول در صداع مزمن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله بسفایج اسطوخودوس گاوزبان غاریقون بادیان هر واحد
دو مثقال مویز منقی سنای مکی هر یک دو توله تربد موصوف یک توله مغز بادام یک توله ادویه سائیده بروغن بادام یا روغن گاو چرب کرده شهد سه چند بقوام آورده شربت
خوراک تا دو توله و معجون انطاکی در قول انطاکی خواهد آمد اطریفل اسطوخودوس نافع درد سر و دیگر امراض بلغمی و سوداوی دماغی و اگر بعد تنقیه درد سر باقی باشد
باید که چندی برین اطریفل دامت نمایند پوست هلیله زرد و کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله گل سرخ اسطوخودوس بسفایج افتیمون کشمش مساوی سائیده بروغن
بادام چرب کرده بعسل مقوم بسرشند و بعضے عوض کشمش مویز منقی داخل کرده و بعضے هر دو روغن گل چکان نافع صداع بخاصیت گل چکان و لیودار برنگ کابلی
صندل خولنجان روناس هر واحد یک دام گل چکنگل تیونیز اصل السوس هر یک دو دام برگ بنگره سه دام آمله چهار دام اجزا نیم کوفته در روغن کنجد نیم پاو و شیر
ماده گاو یک آثار و آب قدری یک شبانه روز تر کرده صبح بجوشانند تا روغن بماند صاف کرده بر سر بمالند اقوال مهره ابوسهل گوید که اگر صداع از ماده بارد بلغمی
باشد باید که تنقیه بحب اصطمیخیقون و حب صبر و قوقایا نمایند یا باین حب قوقایا ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم سقمونیا ثلث درم تربد سفید هفت درم اسطوخودوس
پنج درم و جمله ده شربت متوسط ست و اگر خلط محتبس در سر باقی ماند غرغره با ایارج فیقرا و سرکه عنصل و خردل و عاقرقرحا و صعتر و پوست بیخ کبر نمایند و استعمال این نقوع
صبر تنقیه بلیغ سر و معده میکند هلیله سیاه و بلیله و آمله هر واحد ده جزو بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ اذخر اصل السوس هر واحد هشت جزو سنبل الطیب قصب الذریره
هر واحد چهار جزو شکاعی بادآورد هر واحد پنج جزو شحم حنظل و جزو در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل و نیم بماند صاف کرده صبر سقوطری چهار جزو دران انداخته در ظرف
آبگینه بآفتاب بدارند و وقت حاجت از یک اوقیه تا دو اوقیه بنوشند و اگر صداع ساکن نشود ایارج ارکاغانیس و ایارج جالینوس و مطبوخ افتیمون و مویز منقی بدهند و اگر
چیزی مرض باقی ماند مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و نمام و مرزنجوش و برگ غار و شیح نطول سازند که این تقویت سر و تحلیل ماده کند و گاهی این اشیا باین طور استعمال میکنند که
سائیده بآن روغن سوسن یا روغن خیری یا روغن یاسمین یا روغن قسط یا روغن بان آمیخته قدری ازین روغنها سعوط می نمایند و غالیه بو مید و مشک سوده
بینی دمند و اگر حاجت بتوی تر باشد بگیرند یک قیراط فرفیون و قیراطی جندبیدستر و در اندک روغن زنبق حل کرده سعوط کنند و بروغن زنبق که دران جندبیدستر و فرفیون
و فلفل حل کرده باشند بر سر طلا سازند و یا بروغن جوز که دران سداب یا اهل یا پودینه پخته باشند و بمطبوخ بابونه و سداب و یاسمین و سوسن و نمام و نسرین و قیصوم و پودینه
و برگ سرو و جوز سرو و برگ صنوبر انکباب نمایند و اگر باوجود این علاجات در سر خلط و صداع باقی ماند این نقوع ایارج بر روغن بید انجیر بنوشند هلیله کابلی و بلیله و آمله
هر واحد پنج درم مصطکی چهار درم افسنتین تخم کشوث انیسون هر واحد سه درم در دو رطل آب بپزند تا ثلث آن بماند صاف کرده دران ایارج فیقرا پنج درم حل کنند
و هر روز سه اوقیه ازان بقدری روغن بید انجیر بخورند و اگر ازین غثیان و کرب عارض شود قی کنند و بگیرند صبر و مر و فرفیون و قسط و صمغ عربی و انزروت

و جند بیدستر و کندر مساوی و در شراب ریحانی سرشته بر سر طلا نمایند و این حب در دهن دارند و بدان غرغره سازند ما ء قرقرحا و خردل و برگ مرزنجوش سائیده مثقال و جوز
منقی بسرکه سوده بیامیزند و مثل باقلا حبهای بی چین سازند و در دهن بدارند و چون اراده غرغره بدان کنند در مری حل کرده استعمال نمایند و طعام اسفیدباج معمول از قنابر
یا تیهو یا دراج و یا قلایا بمری و روغن جوز و ابازیر و لحوم صید و لحوم طیور صحرائی و نخود آب بزیره و روغن جوز بدهند و نان خورش بکعب خردل و زیره و مری و سداب سازند
و ماء العسل مطبوخ بنوشند و تمامی نبیذها ترک نمایند شیخ سفر باید که تنقیه بدن کنند اگر خلط مشترک در بدن باشد ابتدا تقلیل غذا و تلطیف آن بعمل آرند و ابازیر غیر مصدع
بکار برند و منضجات و مستفرغات که در علاج امراض دماغی بلغمی مسطور شد استعمال نمایند و اندک اندک از ان شروع کرده بتدریج بیفزایند بعد معالجات دیگر که همانجا مذکور شده
بعمل آرند و ایضاً انچه او جاع سر را تسکین دهد و همه انچه استعمال او در علاج امراض دماغی بارد و رطب و اجب است بکار برند و استعمال حاجین درین باب در هفته یکمرتبه نافع بود صفت
اطلیه نافع صداع بارد ابتدا بتراشیدن موی سر کنند پس بگیرند دو مثقال فرفیون و یک مثقال بورق و دو مثقال سداب خشک و یک مثقال تخم حرمل و دو مثقال خردل و نطرون
با آب مرزنجوش سرشته بر سر طلا نمایند و از اطلیه جیده فلفل مثقال نفل روغن زعفران مثقال و ثلث فرفیون سدس مثقال سرگین کبوتر دو مثقال در سرکه کهنه سائیده طلا
سازند و ایضاً طلای فرفیون و نمک و بورق و ایضاً افیون و زعفران و صبر و مر و غیره که در قول سیحی گذشت با آب سداب طلا نمایند و از اطلیه جیده برای این دهر
خوده و شقیقه بارد مزمن آنست که بسنگ مصری طلا نمایند که این شدید النفع است و ایضاً فلفل سفید و زعفران هر واحد دو درم فرفیون یک درم سرگین کبوتر صحرائی
یک و نیم درم بسرکه سرشته بر پیشانی طلا کنند و ایضاً صبر فرفیون جند بیدستر فیون قسط عاقرقرحا فلفل بشراب کهنه طلا نمایند و ایضاً دوای نزل الصامم و آن قوی است
و ایضاً فلفل و قسط و زعفران هر واحد دو مثقال فرفیون نیم مثقال سرگین کبوتر یک و نیم مثقال سیاهی دوات یک و نیم مثقال سرکه بمقدار حاجت و این ادویه گاهی بکسوة الجلد
بترقیق یا بآمیختن شیر یا سفیدی بیضه و گاهی صرف استعمال میکنند و درجات اینها مختلف است صفت سعوطات نافع صداع بارد از انجمله سعوط شونیز است که در
علاج صداع بارد سادج مذکور شد و کذا مومیائی بجند بیدستر و مشک و بعضی گفته اند که چون هفت برگ جعده و هفت دانه خردل در روغن بنفشه سوده سعوط کنند نافع
است و انچه تجربه کرده شده مشک و عنبر و سیه است که بقدر عدس از انها گرفته هر وقت سعوط نمایند و انچه سعوط را برای صداع بارد میکنند و شحم دنبه میکنند روغن
شحم حنظل است و یا روغنی که دران عصارهٔ قثاء الحمار گداخته باشند و انچه قوی درین باب شدید النفع گمان کرده اند آنست که بگیرند آب برگ شفتالو یا آب افسنتین
از ان سه قطره ناشتا سعوط کنند و لهذا ماغی بروغن بنفشه چکانند و اسفیدباج بسیار چرب بنوشند و انچه درین باب سعوط و اندا آنست که بگیرند زهره مرغ کلنگ و سرخ رنگ
سه درم مومیائی دو درم مشک یک درم کافور نیم درم و از ان سعوط سازند و ایضاً بگیرند نانخواه یک نیم مثقال حب السوس یک مثقال فرفیون یک نیم مثقال عسل یک و نیم مثقال همه را با آب
بیخ چقندر آمیخته بقدر دانه جو در آنک میل در بینی چکانند و ایضاً فرفیون و ثلث وزن آن حضض هندی با آب چقندر سرشته در بینی چکانند و ایضاً سعوط نافع بخور مریم خشک شش
مثقال بورق و سماق هر واحد چهار مثقال باریک سائیده با نوبه در بینی بدمند و بعض سر خود بر داشته بقوت استنشاق آن نمایند و ایضاً شونیز چهار مثقال عصارهٔ قثاء الحمار
دو مثقال نوشادر دو مثقال بروغن حنا یا روغن قثاء الحمار سرشته اندرون بینی بدان طلا نمایند و بوی او مریض بقوت استنشاق نماید و چون از سر او رطوبت بسیار
فرود آید دران هنگام بینی را با آب گرم بشویند صفت ادهان که بر سر صاحب صداع بارد می مالند جمیع روغنهای گرم و روغنهائی که دران شبت و پودینه و زیره و
شیح و نمام و سداب و برگ غار پخته باشند و انچه در علاج امراض دماغی بارد و بلغمی مذکور شد از نافع است و حال روغن مرزنجوش معلوم شده و این برای صداع
و قطورات گوش نیز صلاحیت دارد و این بخور نافع صداع مزمن است بگیرند عصارهٔ قثاء الحمار و بخور مریم و نطرون مساوی سائیده در بینی بدمند و با شونیز و عصارهٔ
قثاء الحمار و یا شونیز و انکه مجمع سداب صاحب کامل گوید که در امراض ابتدا با ستفراغ بلغم از حب ایارج و حب قوقایا نمایند اگر فصل و سن و قوت مساعد باشد و
بعد تنقیه خلط و تلطیف آن کنند اگر طبیعت نباشد بماء الاصول مع روغن بید انجیر و روغن بادام تلیین کنند سه روز و یا پنج روز بنوشند بعد از ان حبوب مذکور بخورند و اگر
تمدد و ثقل و ایارج بالیبوس بقدر حاجت دهند و بعد از ان غرغره با ایارج فیقرا با سکنجبین یا بخردل یا با عاقرقرحا با ماء العسل کنند و بعد از ین اضمده و نطولات که در
علاج صداع بارد سادج گذشت بعمل آرند و قنا با استفراغ بحب صبر یا بحب ذهب در هر هفته یکبار و دو مرتبه نافع است و تدبیر غذا مثل صداع بارد سادج نمایند و ار
ضماد نافع صداع بارد کهنه است فرفیون و فلفل سیاه و هر یک یک مثقال سرگین کبوتر دو مثقال باریک سائیده بسرکه تند سرشته بعد حلق سر ضماد کنند و اگر بقرص کوکب

مخلوط بآب مرزنجوش و یا نقلونیا یا آب مذکور طلا کنند نفع دهد و طلا بخردل نیز نافع ست و با آب برگ برنجاسف و با آب برگ فنجنکشت مع روغن مرزنجوش سعوط کنند و سعوط آمیومیائی مع روغن بنفشه یا روغن بلسان نیز مفید بود و سعوط بعصارهٔ قثاء الحمار مع شیر دختر صداع مزمن بیضه را نافع ست و ضماد بصبر و روغن گل و سرکه سود مند **صفت** حب صبر نافع صداع بلغمی صبر شش درم مصطگی چهار درم تربد ده درم گل سرخ سه درم حب ساخته دو درم وقت خواب بخورند و این حب منقی دماغ از بلغم ست پوست هلیله کابلی درم صبر چهار دانگ مصطگی انیسون هر واحد یک نیم دانگ همه را کوفته بآب کرفس حب سازند و این یک شربت ست و صبح بآب نیمگرم بخورند و این حب نیز نافع صداع بلغمی ست تربد یک نیم درم ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل نمک هندی هر یک دو دانگ سقمونیا عود خام انیسون مثقل هر یک دانگ باریک سوده بآب حب سازند و این یک شربت ست و ایضاً این ضماد بکار برند فرفیون بورق سفید هر واحد دو مثقال سداب صحرائی مثقال تخم خردل و خردل هر واحد یک نیم مثقال باریک سائیده بآب مرزنجوش سرشته بر سر ضماد نمایند که این صداع کهنه اکثر از اخلاط غلیظ بارد بود نافع ست و این دوا صداع کهنه بارد و بلغمی را نافع موی سر را تبرا شند و نمک نیم کوفته یک کف در آب یک رطل حل کنند و حنا اضافه کرده بر سر خضاب نمایند و همه شب نگاه دارند و صبح بشویند و باید که سائر تدابیر صداع بارد و سائر فیها از ضمادات و نطولات و سعوطات ابعد تنقیه و حقنهای قویه و اغذیه مسخنه مخففه بعمل آرند و این دوا نافع صداع کهنه ست و لسع زنبور همان نفوخ ست که در قول شیخ گذشت و اگر آنرا بروغن سوسن سرشته در منخرین طلا کنند نفع بخشد و اگر کبابه سائیده بنگاب سرشته بر تارک سر طلا کنند صداع بارد را سود دهد سید اسمٰعیل جرجانی نویسد که اول تدبیر تنقیه باید کرد و بحب اسطمخیقون و قوقایا و صبر و شبیار و ایارج فیقرا و شحم حنظل و مانند آن و اگر ممکن بود حقنه بحار المعل آرند و بعد تنقیه غرغره کردن و روغنهای گرم بر سر نهادن و در بینی و گوش چکانیدن و نطولات موافق و عطوسات و بخورات و طلاهای موافق بکار بردن **صفت** حب صبر بگیرند صبر سقوطری دوازده درم هلیله کابلی چهار درم مصطگی سه درم گل سرخ انیسون زعفران هر یک درم کتیرا دو درم جندبیدستر حب سازند شربتی دو درم وقت خواب بر سبیل شبیار دیگر صبر یک درم تربد نیم درم شحم حنظل یک نیم دانگ سقمونیا مقل کتیرا هر یک نیم دانگ بآب یا بآب کرنب یا بآب بادیان حب سازند و این همه یک شربت ست حب ایارج ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل انیسون هر یک دانگی و نیم افتیمون دو دانگ مقل کتیرا هر یک دانگی بآب کرفس حب کنند و آنجا که حاجت تنقیه قوی تر باشد ایارج روفس و جالینوس و لوغاذیا و مانند آن دهند **صفت** حبی که یوحنا بن ماسویه ساخته است ایارج فیقرا هفت درم هلیله کابلی چهار درم نمک هندی سه درم تخم کرفس غاریقون بسفایج فراسیون هر یک سه درم تربد ده درم تخم انجره پنج درم افتیمون چهار درم کوفته بیخته حبها کنند بقدر فلفل شربتی دو درم تا دو مثقال بر سبیل شبیار هر شب یک شربت بدهند **صفت** حب ایارج ایارج فیقرا و تربد هر یک درم شحم حنظل نمک هندی هر یک دو دانگ باقی اجزا همانست که در قول حکیم کامل گذشت و آنرا که این حبوب فائده ندهد بگیرند هفت درم افتیمون و بست درم مویز منقی و در یک من آب بپزند تا ثلث بماند صاف کرده ایارج ارکاغانیس چهار درم نمک یک درم داخل کرده ناشتا بدهند غرغره ایارج فیقرا عاقرقرحا کوفته در سکنجبین یا در آب کاسه حل کرده بدان غرغره کردن موافق بود و دیگر عاقرقرحا سعتر خردل پودینه کبر همه را سوده بعسل سرشته بسرکهٔ عنصل حل کنند و بکار برند و دیگر مرزنجوش سعتر انار دانه ترش صبر مساوی سائیده بسکنجبین عسلی حل کرده بکار برند و پودینه دشتی و سعتر و قیصوم و شبت و غیر آن که در نطول بقول مسیحی گذشت جوشانیده بخار آن دارند و آب آن بر سر ریزند طلا فرفیون در روغن یاسمین یا سوسن بسایند تا مثل مرهم شود طلا کنند که در حال درد بنشاند سعوط شونیز چهار درم نوشادر تربد هر یک درم و در بعض نسخه عوض تربد بورق آورده اند همه را بکوبند و بپزند و بروغن یاسمین یا روغن بادام تلخ حل کرده داخل بینی طلا نمایند و چکانیدن روغن یاسمین و قسط و سداب و شبت و بابونه و مانند آن در بینی و گوش سود دارد و آنجا که درد صعب باشد جندبیدستر فرفیون هر یک نیم دانگ بروغن سوسن گداخته در بینی چکانند و نمام و سداب و بابونه و نسرین بجوشانند و پیش از عود و سندروس و وطرفا بسوزند و فلفل و کندش و جندبیدستر نرم سوده در پارچه بسته ببویند تا عطسه آورد و در حمام گرم نشستن و آب گرم بر سر ریختن و روغنهای گرم مالیدن سود دارد و محمد زکریا گوید که جندبیدستر و فرفیون و خردل و افیون همه با شراب سائیده طلا کنند ثابت بن قره گوید صبر دو درم و فرفیون و قسط هر یک دو درم صمغ و زعفران و انزروت هر یک یک نیم درم کندر سه درم بشراب بپزند چندانکه غلیظ شود و طلا کنند و پارهٔ سرب بالای آن نهاده ببندند و آنرا که دماغ گرم و ضعیف باشد این ادویه بسفیدهٔ تخم مرغ و روغن گل و سرکه حل کنند و آنرا که باین صداع بی‌خوابی پدید آید روغن شبت بر سر نهند و بگوش و بینی چکانند و شبت با بیخ سوسن آسمان گونی در آب بپزند و آن آب بر سر ریزند و آنرا که بینی

مثلا جوبها دردو ساکن نشود و شریان صدغین قطع کنند و اگر ساکن نشود هر دو جانب گردن را داغ کنند و طعام نخوداب بروغن زیت یا روغن کنجد و زیره و کرویا و دارچینی
و صعتر و قلیه گنجشک و کبوتر بچه و کبک و دراج و تدرو قلیه آنکامه (?) و گوشت سرخ از سفیدی پیه جدا کرده بروغن زیت بریان کرده و آنرا که حاجت بحرارت بیشتر
باشد بروغن جوز بریان کرده و حلوای عسل اوفق از شکر بود و هر طعام که گرم تر بود و بسیار باشد که از صعوبت درد سر آواز باطل شود و درین حالت آب گرم بر سر او بسیار ریزند
و روغن گرم یا روغن نفط در گوش چکانند مصنف حاوی و ترویج گوید که تنقیه دماغ از بلغم غلیظ یا تنقیه جمیع بدن بحبوب و ایارجات کنند و تلطیف غذا و تجویز (?) صاحب صداع
نمایند و در اول صبح جلاب با اصل السوس مقشر کوفته سه درم یا درنجبویه دو درم یا ده درم گلقند بنوشانند و نخود آب و شیره تخم قرطم غذا سازند بعده هر گاه در قاروره نضج تام
ظاهر گردد این حب صبر بدهند صبر سقوطری مثقال حب النیل نیم درم تربد خراشیده بروغن بادام چرب کرده یک درهم غاریقون نیم درم شحم حنظل مقل مصطکی کتیرا هر یک
یک دانگ نمک هندی یک نیم دانگ کوفته بیخته بآب بادیان تر سرشته مثل نخود حبها سازند و سحرگاه بخورند و تا نیم روز بر آن صبر کنند که اسهال نیک کنند و بعد تنقیه روغن سداب
یا روغن سوسن یا یاسمین بر سر ریزند و اگر تنقیه تام نشود و اندکی صداع باقی ماند حب ایارج یا حب شبیار بخورانند و بابونه اکلیل الملک مرزنجوش شبت هر واحد کفی در پنج رطل
آب خوب جوشانیده بر سر نطول کنند و این سعوط مفید صداع بارد است مر کند (?) حضض جندبیدستر زعفران هر یک نیم دانگ صعتر فلفل سفید و سیاه هر واحد یک درم مشک
نیم دانگ کوفته بیخته بآب مرزنجوش سرشته قرص سازند و در سایه خشک نمایند و وقت حاجت سوده سعوط کنند و این طلا نیز نافع صداع بارد است صبر جندبیدستر قسط مر صمغ
عربی زعفران هر یک دو درم انزروت کندش هر یک سه درم کوفته بیخته بآب خالص سرشته بر کاغذ طلا نمایند و بر سر بچسپانند و این ضماد نیز سودمند است فقاح اذخر افسنتین
هر یک دو درم بآب و زیت بپزند تا مهرا شود پس آب صافی او بر سر نطول کنند و ثفل او سائیده بر سر ضماد نمایند صفت حب بخیقون (?) کبیر که بلغم بسهولت بی غائله خارج
کند و تنقیه دماغ از فضول نماید و صداع بارد و مزمن را نفع دهد و عمل او شریف جلیل است بگیرند هلیله کابلی شش درم آمله افسنتین غاریقون سقمونیا هر یک سه درم اسارون
افتیمون تخم کرفس هر یک دو درم تربد سفید هفت درم افتیمون پنج درم ایارج فیقرا هفت درم قرنفل یک درم کوفته بیخته بجلاب یا عسل کف گرفته بسرشند و حبها سازند
شربتی از آن مثقال و این حب تنقیه سر و معده کند ایارج فیقرا شش درم تربد سفید پوست هلیله افتیمون هر یک سه درم نمک هندی تخم کرفس هر یک دو درم گل سرخ
دو نیم درم شربتی از آن دو درم و این سعوط مفید است شونیز یک درم کرسنه دو درم فرفیون یک دانگ کوفته بیخته سعوط سازند طبری گوید که اگر قوت قوی باشد ابتدا به
تنقیه بدن کنند بعده تنقیه سر نمایند و این دوا استفراغ بلغم نماید هلیله کابلی سی درم حشیش غافث ده درم سنای مکی اسطوخودوس قنطوریون هر واحد پنج درم افسنتین رومی
افتیمون هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد چهار درم اصل السوس مقشر پنج سوسن عنصل بریان گاوزبان بادرنجبویه هر واحد پنج درم مویز منقی پانزده درم
بدستور مطبوخ بجوشانند و یک رطل بغدادی (?) از آن صاف کرده در آن غاریقون و تربد هر واحد دو ثلث درم سوده بعسل سرشته (?) تمام بنوشند و بعد از این شربت تا هفت
روز صبر کنند و از اطعمه ردیه پرهیز دارند پس اگر مزاج او متغیر گردد و حالتی مانع پیدا نشود و تنقیه سر او باین دوا نمایند گل سرخ دو درم افسنتین سه درم نمک سرخ رب السوس
هر واحد یک درم تخم کرفس دو ثلث درم مصطکی چهار درم صبر سقوطری ده درم کوفته بیخته بآب خالص حب بسته دو درم و ثلث بدهند و در مدت یک ماه سه شربت
ازین حب بخورانند اگر ممکن بود و مزاج متغیر و ضعیف نگردد و بعده امر مریض بغذای الطف لزوم نماید و اگر این کفایت نکند بر ساقین حجامت نمایند و عصابه بر ساقین
به بندند و اگر این هم کفایت ننماید تخم گل و شونیز و اندکی کندش عطسه آورند اگر عطاس هیجان صداع ننکند و اگر هیجان نماید از عطاس اجتناب نمایند پس اگر تسخین
نگردد با آب یا مخاط از آن سیلان کند و صداع هیجان ننماید بر عطسه دوام نمایند که باین طریق صحت یابد و اگر صحت نشود و این اثر نکند در آنجا بقیه فضول معلوم شود
و قوت مریض مساعدت کند مرتبه دوم تنقیه کنند و اگر این کفایت نکند مالش سر و ریختن آب گرم که در آن حشائش حاره مطبوخ مثل نمام و مرزنجوش و بابونه و اکلیل الملک
و مانند آن پخته باشند بعمل آرند و اگر کفایت نکند ضماد سفرزان (?) سپیده پنجاه درم مر و صبر هر واحد سه درم زهره گاو دو درم مورد تر با سرکه بسرشند همه را بسایند تا شکل مرهم گردد
اندکی روغن غار بدان ریخته بر سر ضماد نمایند و اگر وقت زمستان باشد گرم کرده بکار برند تا سر را ایذا نرساند و اگر کفایت نکند بروغن مصطکی دفعات متوالی سعوط نمایند
بعد به تعطیس و مقدار دو دانگ از آن سعوط کنند و از هوای سرد محافظت کنند و اگر چشمه کبریتیه باشد استفراغ بدان آب کنند و بر سر ریزند که باین طریق صحت یابد پس
اگر بعد این همه تدبیر رعاف ظاهر گردد بند نکنند اگر ببینند که از آن صداع خفت می پذیرد و مریض راحت می یابد و اگر با وجود این حال رعاف منقطع گردد و فصد قیفال

کنند واگر رگ آن ظاهر نگردد فصد اکحل نمایند واگر مانعی از فصد باشد حجامت قفا نمایند وخون بقدر حاجت گیرند واگر رعاف صداع وثقل مریض زیاده کند در حبس او
کوشند یا مالخون طرف موضع دیگر وبستن بازو ودرانها محکم ونهادن محاجم بغیر شرط زیر هر دو پستان وبر ساقین وبر پشت ضماد سنخ قفار برای تسخین رگ اجوف
کنند تا که آنچه در سر هست بسوی آن منجذب گردد وگاهی که رعاف ظاهر نگردد وبرودت مزاج دماغ برحال خود باقی ماند ومانع از قبول نضج بود وعلاجش بعد استعمال
همه تدابیر مذکوره داغ وسط سر هست وآنرا جماعتی از متقدمین ذکر کرده اند وبگمان من حاجت بداغ در مثل این بلاد نیفتد واگر احتیاج آن گردد در بلاد صقالبه
وروس وسایر بلدان شدید البرد باشد ابن هبة الله گوید که اسهال بحب صبر وحب ایارج کنند وروغنهای گرم مثل روغن بان وخیری ویاسمین وزیت
بر سر مالند وآبیکه دران سداب رطب وبابونه واکلیل الملک ونسرین ونمام وپودینه وبرگ سرو پخته باشند بر سر ریزند وبر بخار آن انکباب سازند وجندبیدستر و
مرزنجوش ومشک نشوق کنند وبکندش عطسه آورند وبسکنجبین عسلی محلول بآب گرم غرغره نمایند وبر صدغین این ضماد سازند مر وصبر وفرفیون وقسط شیرین
هر واحد دو درم زعفران وصمغ عربی هر واحد یک مثقال جندبیدستر یک درم افیون نیم درم کندر سه درم انزروت یک درم این ادویه بشراب سرشته بر صدغین
طلا نموده بران پارچه اسفنج بندند ومریض را سکنجبین بخورانند وغذا نخوداب بزیره وشبت وروغن جوز سازند وزیرباج تیهو یا لحوم صید بریان بزیت وشهد
وشراب ادعسلی یا خمر کهنه سازند واز نبیذها منع کنند پس اگر صداع ساکن نشود وخوف کوری چشم باشد هر دو رگ صدغین قطع نمایند وبران داغ
نهند واگر ساکن نشود گردن را از هر دو جانب ووسط آن داغ دهند ودر تسکین صداع بحسن تدبیر واصلاح اغذیه وملازمت ادویه کوشش نمایند زیرا که اگر
مزمن گردد علاج او دشوار شود انطاکی گوید که بخوردن شبیات بلغم نمایند مثل ایارج بماء العسل وتکثیر گلقند عسلی کنند واین معجون از مجربات من ست
برای انواع صداع بارد وتنقیه دماغ وتقویت حواس ونشاط واصلاح معده انیسون گل سرخ گل بنفشه هر واحد هفت درم عود هندی پنج درم صبر
غاریقون کبابه هر واحد چهار درم مرزعفران حلتیت هر واحد سه درم صمغ را در سرکه حل کنند وادویه را سائیده همه بسه وزن عسل کف گرفته بسرشند شربت
از مثقال تا چهار درم وقوت این تا چهار سال باقی می ماند واین از اسرار مکتومه ست واصلاح راس شربا وطلاء وبخوراً میکند ودر امراض حاره نیز عمل میکند
اگر عقب آن شیر یا گلاب بنوشند واز روغنهای نافع صداع بارد روغن بابونه وغالیه وبادام تلخ ست مجموع یا مفرد وسعوط بمر محلول در آب خالص یا
شراب با نچه یسین جندبیدستر وزعفران سود مند ست وچون کبابه وقرنفل وبرگ بید انجیر وبرگ جوز شامی بسایند وبحنا سرشته در شب بر سر طلا نمایند
نوازل را اصلا منع کند وصداع را بالکلیه دفع نماید خصوصاً اگر بعصاره قثاء الحمار آمیزند وچسپانیدن سفیدی بیضه بکندر نافع مسکن ست وبا این همه
مریض در مدت علاج از استعمال مفسدات دماغ بالخاصیه وغیره آن مثل خرما وحلبه وعدس ومبخرات مثل گندنا وسیر وخردل باز ماند گیلانی
از میامر نقل کرده سزاوار آنست که ابتدا به تنقیه بدن کنند بمسهلات خفیف ترپس با یارج فیقرا وحب صبر شروع نمایند بعد از ان حب قوقایا وآنچه قریب بقوت
آن باشد بخورانند ونسخه حب صبر انیست صبر سقوطری سه درم مصطگی تربد هلیله کابلی گل سرخ هر واحد دو درم مقل ازرق نیم درم بآب کرفس حب سازند
شربت سه درم وقت خواب بسبیل شب بار در هفته ونسخه حب قوقایا انیست سقمونیا یک نیم درم تربد پنج درم باقی اجزا سوای او زان همان ست که در آغاز قول مسیحی
گذشت شربتی سه درم واین مطبوخ ثابت بن قره نافع ست هلیله سیاه پوست هلیله زرد وکابلی هر واحد هفت درم پوست بلیله آمله هر واحد سه درم تا نخواه دو
درم سعد سه درم مویز منقی پانزده درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس دو ثلث رطل از ان صاف کرده با ثلث شربت حب قوقایا ویا یک
درم ایارج فیقرا ویک درم تا یک نیم درم تربد بنوشانند وخوردن دو مثقال اسطوخودوس بعسل سرشته نافع بود واین حب نافع صداع مزمن ست
ایارج فیقرا یک درم تخم حنظل ربع درم تربد نیم درم مقل کتیرا هر واحد یک دانگ سقمونیا ربع درم مقل را در آب کرفس حل کرده حبها سازند واین یک شربت
است واگر ازین فائده نشود واین نقیع ایارج با روغن بید انجیر بنوشند هلیله زرد هفت درم هلیله سیاه وکابلی وبلیله وآمله هر واحد دو درم مصطگی سه درم
افسنتین تخم کشوث هر یک پنج درم شاهتره ده درم بادآورد هشت درم در یک رطل آب بپزند تا سوم حصه بماند صاف کرده پنج درم ایارج فیقرا دران حل
کرده هر روز از سه اوقیه تا پنج یا هفت بروغن بید انجیر بنوشند واین بهر تنقیه سر ومعده نیکوست وگاهی بدل ایارج درین آب صبر میکنند واز دو تا سه

ف نسخه بدون ایارج

ف نسخه حب صبر

ف نسخه حب قوقایا

ف نسخه نقوع ایارج

اوقیه می نوشانند و بعد اجابت تامه دو درم حب الشبیار با آب نیم گرم که دران شکر حل کرده باشند بخورند و اگر درد باین مسهلات ساکن نشود ایارجات کبار
مثل ایارج جالینوس و ایارج لوغاذیا بخورانند بعده امر باستعمال تریاقات و معاجین در هر هفته یکبار کنند و اولا کوشش در جذب مواد بسوی اسفل و تنقیه
نمایند و بعده غرغره بسکنجبین محلول در آب گرم یا مری کنند و بعد ازان بسکنجبین عسلی محلول دران ایارج فیقرا یا مری یا ایارج فیقرا و غراغر که در باب فالج
و لقوه بیاید بعمل آرند و این غرغره منقی دماغ از فضول غلیظه لزجه است ایارج فیقرا دو جزو خردل و مویزج و عاقرقرحا و زنجبیل و پودینه و [illegible]
و بیخ کبر کوفته در ماء العسل یا سکنجبین عسلی یا مری حل کرده غرغره نمایند و اگر خواهند یک یا دو یا سه دوا ازین بعمل آرند و اگر خواهند همه را جمع کنند [illegible]
اقتباس گوید که جهت حصول نضج مطبوخ اسطوخودوس یا شربت اسطوخودوس [illegible] چهار پنج روز دهند و بعد نضج تنقیه دماغ بحب شبیار یا اصطمخیقون یا
قوقایا نسخه [illegible] باضافه سنای مکی دو توله تربد سفید [illegible] ماشه زنجبیل سه ماشه پوست هلیله زرد و کابلی هر یک یک و نیم توله ریوند خطائی هفت ماشه [illegible]
و ترنجبین هر یک هفت توله گلقند عسلی چهار توله روغن بادام هفت ماشه در مطبوخ کنند وقت دو پاس نخود آب [illegible] دهند و وقت شام نان خشکار خمیری در
عرق بادیان خمیر کرده باشد با شوربای مرغ خورانند و صبح این دوا دهند اسطوخودوس سه ماشه سوده با جوارش مصطگی یک توله [illegible] ورق نقره یک عدد [illegible] با مطبوخ
اصل السوس گاوزبان بیخ کرفس پرسیاوشان هر یک هفت ماشه انیسون چهار ماشه بادیان سه ماشه [illegible] چهار توله داخل کرده تخم کشوث هفت
ماشه پاشیده بخورند و همین نمط سه چهار مسهل داده بعد حصول تنقیه تام جهت تعدیل مزاج و اخراج مابقی مواد و تقویت دماغ [illegible] و غراغر و اطریفلات
و دیگر تدابیر بکار برند و بقول شاه ارزانی نخود آب با شیره حب النیل [illegible] نوشیدن و تا یک هفته مداومت کردن در تعدیل و تقویت دماغ از مجربات است
و اگر با سرفه [illegible] اسطوخودوس تخم خطمی اصل السوس هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات دو توله داخل کرده دهند مولف خلاصه می نویسد که برای نضج و تحلیل
ماده برگ گاوزبان اصل السوس هر کدام یک درم سپستان [illegible] هر کدام یک اوقیه ابریشم خام یک درم تخم خطمی سه درم بادیان یک درم جوشانیده
صاف نموده شربت اصول دو اوقیه حل کرده صبح و شام دو حصه نموده بدهند تا سه روز بعد ازان پرسیاوشان سه درم انیسون یک درم بادیان مصطگی هر کدام
یک درم جوشانیده صاف نموده گلقند یک اوقیه سکنجبین ساده دو اوقیه حل کرده بدهند صبح و شام و بشوربای جوزه مرغ تغذیه فرمایند و بعد از ظهور نضج ماده را بمسهلات
بلغم چون حب صبر و ایارج فیقرا و اصطمخیقون تنقیه کنند و بعد ازان بار دیگر شروع بانضاج و تلطیف کرده اگر احتیاج شود باستفراغ باقی ماده اقدام نمایند
آنگاه باستعمال غراغر و ضمادات اگر حاجت شود باین نوع اشتغال ورزند صفت غرغره که بعد تنقیه درین نوع سودمند است فرنجمشک صعتر هر کدام درم
عاقرقرحا یک درم جوز بوا ربع درم جوشانیده صاف نموده سکنجبین عنصلی دو اوقیه حل کرده غرغره کنند و مسح سر بادهان حاره چون روغن بابونه و خیری و یاسمین
و نطول بابونه دران بابونه و اکلیل الملک و خیری و بنفشه جوشانیده باشند درین وقت سودمند است و ضماد ازین اجزا بر صدغین گذارند صبر زعفران [illegible]
هر کدام یک درم فرفیون نیم درم افیون ربع درم انزروت یک مثقال صمغ عربی نیم مثقال با شراب سائیده ضماد فرمایند و صاحب سلاطین در مجربات خود
نوشته که خوردن بابونه و طلای آن بر پیشانی مجرب است و چکانیدن روغن آن در گوش و بینی و انکباب بر بخار آن نیز نافع است [illegible] اگر موی
سوخته انسان سه درم صبر یک و نیم درم کندر یک درم در آب قرنفل سائیده بر جبهه و شقیقه طلا نمایند و کذلک هرگاه مغز تخم مشمش تلخ سائیده بر سر ضماد
کنند یا بروغن او طلا نمایند و یا نشوق کنند و ایضا برادهٔ چوب شمشاد هرگاه با حنا آمیخته ضماد کنند و خوردن جوز ماثل و کذا ضماد زنجبیل [illegible]
بیدانجیر [illegible] در آب [illegible] سائیده بر پیشانی و شقیقه نافع و ایضا فلفل سیاه باریک سوده [illegible] در گوش [illegible]
که گوش ازان پر شود بعده پنبه در گوش نهند [illegible] اگر روز چهارشنبه آخر ماه صفر از جانب پیشانی طرف [illegible] سر طولا یازده زلو چسپانند و خون بگیرند صداع
از من زائل گردد و کذا تعلیق جلد سر هدهد و مار مهره [illegible] و اگر صمغ عربی دو جزو زعفران افیون [illegible] خون سیاوشان هر واحد یک جزو باریک سوده
بسفیدی بیضه آمیخته بر کاغذی که از سوزن سوراخ کرده باشند طلا کرده بر شقیقه بچسپانند نافع بود

علاج صداع سوداوی

سببش صعود سودا بسوی دماغ و قبض و جمع عضو ست اگر خون غالب یا فاسد باشد فصد و سبع نمایند و بعد نضج ماده بمنضج سودا تنقیه از مسهل سودا و حب
افتیمون نمایند بطریقیکه در علاج امراض دماغی سوداوی مذکور شد و ایضاً بهر نضج سودا بسفایج فستقی کوفته اصل السوس مقشر نیمکوفته پرسیاوشان شاهتره
گاوزبان بادرنجبویه بادیان افتیمون در صره بسته مویز منقی هر یک بقدر حاجت جوشانیده صاف نموده با سکنجبین افتیمونی یا شیرخشت از سه روز تا پنج روز
بیاشامند و یا گل بنفشه اصل السوس مقشر کوفته گل سرخ هر یک سه درم جوشانیده صاف نموده با شربت گاوزبان و بادرنجبویه هر واحد دو درم بنوشند و یا گاوزبان
چهار درم اسطوخودوس یک مثقال پوست بیخ کبر کشنیز غافث از هر یک نیم درم بادیان یک درم مویز منقی بست درم جوشانیده صاف کرده با بست درم سکنجبین بزوری
بنوشند چند روز تا آنکه ماده نضج یابد و قاروره غلیظ گردد پس متوجه اخراج سودا بمخرجات آن گردند مثل مطبوخی که دران پوست هلیله کابلی هلیله سیاه و بسفایج و افتیمون
و اسطوخودوس و غاریقون و لاجورد مغسول داخل نموده باشند و یا مطبوخ هلیله سیاه ده درم سنای مکی بنفشه اسطوخودوس شاهتره از هر یک پنج درم تمر هندی
فلوس خیارشنبر گلقند هر یک بست درم دران مالیده صاف کرده بران تربد مجوف یک درم افتیمون یک مثقال لاجورد مغسول دو دانگ روغن بادام
یک مثقال پاشیده بیاشامند نیم گرم و غذا باید که درین ایام نخود آب جوجه مرغ و یا گوشت بره و یا بزغاله شیرخواره فربه باشد و طبیخ گاوزبان مویز منقی بادرنجبویه
آلو بخارا بسفایج افتیمون اسطوخودوس ترنجبین آمیخته نوشیدن نیز منضج سودا است و اگر خواهند شاهتره پرسیاوشان بنفشه بیخ کاسنی بیخ بادیان اصل السوس
گل سرخ عناب سپستان تخم کاسنی گلقند حسب حاجت افزایند و بعد حصول نضج کامل تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون یا حب آن کنند و اگر سودا احتراقی
باشد و علامات حرارت پیدا بود از استعمال ادویه گرم حذر کنند و بمنضج بارد یا ماء الشعیر که دران گاوزبان و مویز منقی و خطمی مقشر پخته باشند چند روز نضج
ماده نموده بهر تنقیه آلو بخارا عناب سپستان خطمی زرشک پوست هلیله کابلی بسفایج افتیمون اسطوخودوس جوشانیده صاف نموده ترنجبین مغز فلوس
مالیده باز صاف کرده روغن بادام شربت شاهتره اضافه نموده بنوشند و اگر مسهل قوی تر خواهند یک مثقال غاریقون سفید و نیم مثقال لاجورد
سائیده سرداده نمایند و با منضج و مسهل که در امراض دماغی سوداوی گذشت بعمل آرند و بدانند که استعمال حبوب و مسهلات قوی پی در پی جائز نیست
بلکه برفق و مدارا و بعد نضج تام و بقای قوت استعمال نمایند و اگر سبب صداع خلط بلغمی و سوداوی باهم باشد باید که در معالجه آن از ادویه و اطلیه و نطولات وغیره
نافع بهر دو امتزاج نمایند و همچنین در منضجات و مسهلات و مطبوخ که در قول صاحب کامل بیاید نیز نافع صداع حادث از خلط سوداوی مخلوط به بلغم ست
و بعد تنقیه تقویت بدوا المسک و مفرحات یاقوتی نمایند و یا هلیله مربی با اسطوخودوس سوده آمیخته بخورند و بالائش شیره مغز تخم هندوانه عرق عنب الثعلب
و عرق کیوره شربت بنفشه بنوشند و یا عود صلیب یک ماشه سوده بدوا المسک شش ماشه سرشته بخورند و شیره تخم خشخاش چهار ماشه شیره مغز بادام
چهار دانه شربت انار شیرین دو توله بنوشند و هلیله مربی انگلا بشسته کشنیز مقشر یک ماشه سوده آمیخته وقت خواب شب بخورند و حریره بادام و خشخاش
و حلوای آنها و پسته و نارجیل و خربوزه و انگور و انار و مویز و کشمش نافع و استعمال شربت اسطوخودوس و بادرنجبویه و گاوزبان و بنفشه و نیلوفر قبل تنقیه و
بعد آن مفید ست و تنطیل سر بشیر گاو نیم گرم مخلوط بروغن خشخاش عظیم النفع ست و تدهین راس بروغن لبوب سبعه و تقطیر او در گوش نافع و حلوای
مغز کدو و شکر و نشاسته و روغن بادام بر سر بستن مجرب ست و کذا شیر بر سر دوشیدن و دخول در حمام معتدل و ریختن آب نیم گرم بر سر متواتر
و مقام در موضع معتدل الحرارت مائل برطوبت نافع و از بیداری و جماع و ریاضات اجتناب واجب و ایضاً بعد تنقیه بهر تبدیل مزاج روغنهای گرم
و تر مثل روغن بابونه و روغن زعفران با روغنهای سرد چون روغن مغز تخم کدو آمیخته بمالند و در بینی چکانند و اشربه و سعوط و ضماد و نطول و شموم
با ادویه قلیل الحرارت مائل ببرودت بعمل آرند بشرطیکه سودا طبیعی باشد اما اگر سودا احتراقی بود محتاج بسوی تبرید بسیار ست تا آنکه زائل گردد حرارت
کامنه دران سودا چنانچه در خاکستر و آهک میباشد و از استعمال ادویه مسخنه احتراز کنند تا باعث سخونت دماغ و آئل بجنون نگردد و ادویه بارد رطب
اختیار نمایند و بروغن بنفشه و روغن کاهو و روغن خشخاش و شیر زنان مدام سعوط کنند و اگر بعد تنقیه درد سر باقی باشد چند روز ادامت بر اطریفل
اسطوخودوس نمایند و یا دهن الورد تالیف علوی خان مرتب سازند و ضماد از بابونه اکلیل الملک مرزنجوش با روغن گل یا یاسمین آمیخته بکار برند و از مرزنجوش

و ضماد و بید وار در حمام ضماد کردن نیز مجرب و کذا بوئیدن درنبدی جدوار قرنفل سفید ست و یا مرکی زعفران سوده بروغن بادام و شیر زنان آمیزند
و پارچه بدان آلوده شب و روز بر سر دارند که مسکن وجع و منوم ست و همچنین قرنفل دارچینی پوست بیخ لفاح بزر البنج سفید زعفران جند بیدستر
کوفته بیخته بروغن گل و بابونه و بادام آمیخته ضماد کردن و یا از گل بنفشه و بابونه و خطمی سفید مساوی کوفته بیخته با آب و روغن بنفشه یا بادام یا روغن نرگس
داخل کرده در هاون سنگی حل کنند تا مثل مرهم گردد و گرم نموده ضماد نمایند و اگر سداب بری فرفیون لورق حرمل بنفشه مرزنجوش هر واحد جزو جو مقشر دو جزو
همه را کوفته و فرفیون در روغن نیلوفر حل کرده باهم آمیخته ضماد نمایند برای صداع سوداوی مزمن نافع بود و در مادهٔ احتراقی ضماد از حضض و کاهو و
صندل و کشنیز سبز بروغن یاسمین و روغن گل نمایند سعوط سوبیائی بقدر یک سرخ در روغن بابونه سوده نافع ست و برگ حاج افشرده آب او سه قطره
بر نهار در بینی چکانیدن و بعد ساعتی روغن بنفشه انداختن و شوربای چرب نوشیدن بزعم قومی شدید النفع ست و کذا زهرهٔ کرگادن سرخ سه درم کافور نیم درم
سعوط کردن و شموم مقوی راس و قالع صداع سوداوی عنبر عود هندی هر یک دو درم مشک زعفران هر یک یک دانگ صندل سه درم ست و کذا
مشک ساذج تمام مرزنجوش سداب مخلوط کرده بوئیدن و بوئیدن نرگس و ریحان و عنبر و مشک نیز مفید بود و نطول بطبیخ بابونه اکلیل الملک صعتر شبت ارسنه
گاوزبان برگ چقندر سبوس گندم بعمل آرند و انکباب بران و تضمید بثفل آن نمایند که بعد تنقیهٔ تام برای تعدیل مزاج مفید و اگر سر حل و اطراف آن و بابونه
اکلیل الملک حلبه شبت هر یک یک کف در پنج سیر آب بپزند که نصف بماند بر سر بخارا و دارند و بعده صاف کرده بر سر ریزند نافع بود و گویند که اگر بخوابی
باشد روغن شبت بر سر ریزند و در بینی و گوش چکانند و غذا شوربای ماکیان فربه و تیهو و دراج همراه نخود پخته و دیگر اغذیهٔ لطیفه چون گوشت حلوان و جوزه
مرغ و گنجشک و کبک ساده یا با چقندر و گزر و مصالح گرم و روغن بادام پخته و بیضهٔ نیم برشت و حلوای خشخاش تناول نمایند و بعد غذا به تجدید هضم جوارشات
معتدله مفرح بخورند و خواب بر دست چپ نمایند و از اغذیهٔ مولد سودا مثل فطر و بادنجان و گوشت گاو و گوشت خشک کرده و پنیر کهنه و عدس و [illegible]
و باقلا و کرنب اجتناب ضروریست اقوال اطبا بعضی متاخرین می نویسند که اولا مطبوخ افتیمون فواکه علوی خان نضج ماده نمایند و بعد نضج سنا
مکی یک و نیم توله هلیله سیاه یک توله خیارشنبر ترنجبین هر یک شش توله داخل کرده ریوند خطائی هفت ماشه سوده داخل نموده روغن بادام هفت ماشه افزوده
با حب لاجورد و یا حب افتیمون تنقیه کنند و صبح تبرید از آماله مربی یک عدد شسته لاجورد مغسول و طباشیر هر واحد یک ماشه سوده آمیخته ورق نقره یک عدد
پیچیده بخورند و لعاب گاوزبان پنج ماشه شیرهٔ تخم کاسنی و مغز تخم کدو و مغز تخم بزوبه هر یک هفت ماشه گلاب بید مشک هر یک پنج توله عرق گاوزبان شش
توله بر آورده شربت گاوزبان و سیب هر یک یک و نیم توله تخم فرنجمشک پنج ماشه پاشیده بعمل آرند و بعد تنقیه جهت تعدیل مزاج اطریفل شاهتره
علوی خان و اطریفل افتیمونی الیشان و سعوط از روغن بنفشه و خشخاش و کاهو و شیر بر وزن و لخلخه از روغن بنفشه و کاهو و آب همیشه بهار هر یک یک توله
عطر گلاب چهار ماشه و ضماد از حضض مکی و تخم کاهو و صندل سفید و برگ کشنیز هر یک سه ماشه در روغن یاسمین و روغن گل سوده و خمیرهٔ مروارید
همراه عرق شیر بکار برند و اگر درد باقی ماند ماء الجبن نوشانند و بعلاج مالیخولیا پردازند شیخ گوید که اگر مادهٔ سودا باشد بهلیله سیاه و افتیمون و غاریقون و نمک
هندی و لب فانج و خربق سیاه و حجر ارمنی اسهال آورند و باقی تدبیر همانست که در صداع بلغمی مسطور شد و در صداع بارد عارض عقب امراض سوداوی
باید که پیه ابط گداخته و اندکی جند بیدستر در آن حل کرده سعوط کنند و یا قدری آب مرزنجوش باندکی روغن بنفشه و شیر دختران یا روغن مغز تخم کدو یا سفیدهٔ
بیضه رقیق آمیخته سعوط کنند و در گوش چکانند شیخ میفرماید که در صداع بارد بمادهٔ سوداویه واجب ست که آنچه در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت
بسبب آن عمل نمایند از فصد اگر احتیاج آن باشد بسبب بودن خون غالب و فاسد و تنقیه بدرجات آن بعد انضاجات مفصله بعد از آن تبدیل مزاج
بطریق مذکور و استعمال مولدات خون محمود و لطیف رطب رقیق و از پنیر مایه که آنرا بسیار فائده میکند حب قرنفل ست و در اینجا نیز آنچه ارکاغانیس در باب
فرانیطس کاهل گفته و آنرا ذکر کردیم یاد دارند مجوسی گوید که اگر صداع از مادهٔ سودا یا بلغم و سودا باشد مطبوخ غاریقون بنوشند و روغن بنفشه مخلوط بروغن
سوسن و یا روغن نیلوفر باندکی روغن نرگس و روغن مرزنجوش نشوق نمایند و آب مطبوخ نیلوفر و بنفشه و سوسن و بابونه و اکلیل الملک با درنجبویه

وبرگ ساذج و قرنفل و جو کوفته بر سر نطول کنند و غذا لحوم حملان و جدی و ماکیان معمول با سفیدباج دهند و تخفیف غذا کنند و این مطبوخ نافع صداع سوداوی
است اگر باآن بلغم باشد هلیله کابلی و هندی هر واحد هفت درم بلیله آمله هر واحد چهار درم مویز منقی سی درم گاوزبان و اسطوخودوس و قنطوریون دقیق
و حشیش [illegible] هر واحد سه درم افتیمون پنج درم بسفایج کوفته و تربد کوفته هر واحد سه درم غاریقون دو درم مصطگی و ساذج هندی هر واحد یک نیم درم
تخم کرفس و انیسون هر واحد دو درم اصل السوس مقشر چهار درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل باز آید صاف کرده بر آن این ادویه
برای تقویت اندازند تربد سفید یک درم ایارج فیقرا و غاریقون هر واحد چهار دانگ شحم حنظل حجر لاجورد نمک نفطی هر واحد دو دانگ بر مطبوخ انداخته بنوشند
و اگر خواهند که برای تقویت حب ساخته قبل مطبوخ بخورند و بعده مطبوخ بنوشند نافع بود و حب جانی و ایلاقی مینویسند که تدبیر تنقیه سودا مطبوخ
افتیمون است و سودا اگر در علاج مالیخولیا بیاید باید کرد و چه تدابیر از آن نوع باید ساخت و این حب سخت نافع بود پوست بلیله زرد چهار دانگ افتیمون نیم درم
غاریقون دو دانگ نمک نفطی و بسفایج و حجر ارمنی مغسول و خربق سیاه هر یک دانگی بدستور معمول حب سازند و این همه یک شربت است و این نقوع
صبر از آن ثقیل است و نسخه او همان است که در علاج صداع بلغمی در قول ابوسهل گذشت لیکن در اینجا وزن از پوست هلیله بادیان تا اصل السوس هر یک
ده درم سنبل و قصب الذریره هر یک سه درم ست و شحم حنظل مطروح و وزن صبر ده درم ابن الیاس و نجندی میگویند که اسهال سودا با سطوخودوس
و غیر آن که در قول مسیحی گذشت و ایارجات و حبوب نمایند بعد از آن تعدیل مزاج و تعریق راس با دهان حاره رطبه نیم گرم مثل روغن نرگس و روغن بادام
شیرین کنند و باید که هر روز جلاب از ماءالجبن بدهند و دو درم اصل السوس مقشر کوفته سه درم گاوزبان و دو درم و شکر یا گلقند ده درم بنوشند و مزوره نخود و شیر

و قرطم غذا سازند و بعد ظهور نضج تنقیه دماغ بحب ایارج و شبیار یا بحب صبر یا نقوع صبر یا مطبوخ افتیمون نمایند و یا این حب افتیمون بدهند که اسهال
سودا و تنقیه سر از ماده سوداوی بی نهایت کند افتیمون دو درم غاریقون تربد مقشر بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس بسفایج هر واحد یک درم کوفته
بیخته بعرق بادیان حب بسته بدارند و این یک شربت است بولس گفته که صداع حادث از سودا ضعیف بود و جالینوس گوید که من در صداع بارد من
سوداوی خردل مطبوخ بر سر می نهم و ایضا روغن او گرفته بر سر میگذارم و صحت میشود و ایضا او گفته که در علاج صداع سوداوی استعمال حبوب و مسهلات
قویه متکرراً نباید زیرا که سودا اخلاط غلیظ است بسهولت بر نمی آید و بیداری طویل و خواب صداع آورند و از اغذیه بارده و حامضه مثل مصلیه و دوغباج
و سکباج و امثال آن ولاحشه و مانند آن اجتناب نماید سعید گوید که تنقیه اخلاط سوداوی بطبیخ افتیمون کنند اگر اخلاط در تمامی بدن منتشر باشد ولی اگر فضله در معده
محتبس بود و اگر ماده بمعده منحصر باشد قصد تنقیه را بنوعی نمایند از ایارج و یا سکنجبین عنصلی و از پوست بیخ کبر بعسل سرشته در آب گرم حل کرده و
سعوط ایشان [illegible] یا قدری آب مرزنجوش کنند و اگر بعد از آن آثار حرارت ظاهر شود بروغن بنفشه و شیر دختران و روغن تخم کدو چند روز سعوط نمایند
و روغن سوسن یا روغن زعفران بر سر بمالند و آبیکه در آن بابونه و سوسن آسمانجونی و شبت جوشانیده باشند بر سر ریزند و غذای ملطف مثل نخوداب و زیرباج چوزه مرغ و گوشت
حملان بدهند و [illegible] سازند و شراب رقیق نوشانند و اندک حلوای شکری دهند و در حمام داخل کنند و آب نیم گرم بر سر ریزند و از اغذیه شدید الحرارة
و از طول مقام در جای گرم حذر نمایند

علامات صداع ریحی داخلی

و ریحی داخلی آن است که دردش [illegible] منتقل شود و در [illegible] گردد بهر تحلیل آن بادیان انیسون زیره سیاه در گلاب و عرق بادیان جوشانیده گلقند داخل
کرده بنوشانند و [illegible] سست و نرم داشتن طبیعت مناسب است و بابونه و اکلیل الملک و شیح و برنجاسف و نمام و برگ غار و
شونیز و [illegible] مناسب گرفته در آب جوشانیده نیم گرم بر سر ریزند و تخم شبت بابونه پودینه دشتی سداب بورهٔ ارمنی سبوس گندم در صره بسته
گرم کرده [illegible] و اگر [illegible] در آب پخته بر بخار آن انکباب کنند و با آب آن نطول سازند بهتر باشد و یا بادیان مرزنجوش در آب پخته بر بخار او سر دارند
و مالیدن روغن بابونه و شبت بر رگهای گردن و گوش و [illegible] نیز گاهی بی تنقیه فائده میکند و شمیدن یاسمین برای ازاله صداع ریحی مجرب ابن بیطار است

وازفلفل وجندبیدستر ومشک عطسه آرند وعطوس از زنجبیل وشکر مجرب ست وکذا فلفل وجندبیدستر وعاقرقرحا مساوی قوی الاثر وعطوس هندی نیز درین
باب ازمجربات ست وصبر وکندش وزعفران وفلفل سفید ومشک بآب مرزنجوش حل کرده دربینی چکانند واگر ازین تدبیر زائل نگردد بعد نضج از منضج بلغم مسهل
آن وحب ایارج تنقیه کنند واگر مبدای ریاح معده باشد تنقیه آن ودیگر تدابیر دستوری نمایند که در علاج صداع شرکی معدی ریحی [illegible] وسفوف سداب انیسون
بادیان پودینه زیره سیاه مدبر مساوی شکر برابر همه کوفته بیخته دو درم خورده باشند وسفوف اصول یا عاقلی وحب هندی استعمال کنند ودوا المسک حلو ومر و
تریاق ودیگر ادویه مقوی دماغ ومعده مثل فلاسفه واطریفل کبیر ومتوسط وصغیر وحافظ الصحة ومربای [illegible] نافع ست وهرچه درعلاج صداع بارد وامراض دماغی
ریحی مذکور شد بعمل آرند واغذیه لطیف خفیف مثل نخود آب مطبوخ بلحوم خفیفه مانند چوزه مرغ ودراج وتیهو وخروس وماکیان باشوربه قلیه ومصالح گرم کاسر ریاح
چون دارچینی وزیره وفلفل وهیل جوزبوا قرنفل وسافج هندی استعمال کنند وآبیکه دران مصطگی جوشانیده باشند بنوشند اقوال حکما مولف افتقار گوید
که تنقیه مثل صداع بلغمی نمایند مع زیادتی ادویه مقوی معده واین نسخه برای ابخره ردیه مالیقی وتقویت دماغ بکار برند گل بابونه مرزنجوش شونیز دانه هیل [illegible]
هریک سه ماشه جندبیدستر عنبر مشک هر واحد یک نیم ماشه در روغن نرگس ویاسمین هر یک یک نیم تولا آمیخته لبسازند وسعوط روغن بادام تلخ باندکی جندبیدستر
مالیدن وخوردن وبوئیدن جند درین باب اثری عظیم دارد وجهت تعدیل وتقویت اطریفل اسطوخودوس با رب [illegible] دهند ودوا المسک تلخ [illegible]
نافع وجوارش مصطگی مرکب علونجان ازمجربات ست غذا شوربای مرغ وکنجشک وفاخته یا [illegible] که دران بادیان داخل کرده باشند [illegible] مصطگی گل بابونه [illegible]
هریک هفت ماشه جدوار سه ماشه کوفته بیخته درآب گل سداب گلاب وگل [illegible] وروغن گل هر واحد یک تولا زعفران چهار ماشه [illegible]
آمیخته بردو رفاده پارچه نیلگون از یک جانب آلوده برصدغین نهاده [illegible] که [illegible] صحت میشود واگر
مرض کهنه باشد وهیچ تدبیر سود ندهد امر بحجامت کنند وجهت نضج مواد شربت اسطوخودوس منضج چهار تولا در عرق صعتر واسطوخودوس [illegible] پنج تولا دهند
صبح وشام تا پانزده روز وغذا شوربای نخود آره ودراج ومرغ [illegible] قنطوریون دقیق [illegible] ماشه [illegible]
و[illegible] صعتر تخم سداب هریک چهار ماشه اسطوخودوس پنج ماشه مویز منقی سه تولا [illegible]
که سوم حصه بماند خمیره بنفشه دو تولا شربت اسطوخودوس سه تولا داخل کرده بنوشند [illegible] حمام [illegible]
مسهل تنقیه نموده وقت دوپهر نخود آب مرغ وشام نان خشکه با شوربای دراج دهند [illegible] لاجورد مغسول هر واحد یک ماشه در خمیره
زمرد یا خمیره مروارید نه ماشه آمیخته ورق طلا یک عدد پیچیده بخورند وبالایش قنطوریون دقیق [illegible] انیسون هریک چهار ماشه گل گاوزبان هفت ماشه
درعرق صعتر واذخر وبادرنجبویه هریک نه تولا جوشانیده شربت بزوری معتدل وبنفشه بگر هریک دو تولا داخل کرده تخم فرنجمشک وتودری سرخ هریک سه ماشه
پاشیده دهند وبرین نهج بدفعات هفت هشت بار تنقیه نموده بلافاصله دو سه روز چوب چینی [illegible] شروع کنند وجهت تقویت معده ودماغ هر روز وقت شب
اطریفل شاهتره واطریفل افتیمونی علاونجان خورانند بعد ازاگر اندک گرانی گوش باقی ماند فتیله از دارائی قرمزی باریک ساخته صبر زرد واشق زعفران هریک
یک ماشه مشک چهار حبه در روغن گل حل کرده فتیله بدان آلوده در هردو گوش نهند وبعد از نیم ساعت [illegible] تجدید نمایند واندرون وبیرون گوش را نیز
بدوای مذکور آلوده کنند جالینوس گفته که اگر صداع از نفخ ریاح از داخل باشد تنقیه بدان یا ایارج فیقرا ومانند آن کنند وحمام دائم وهر صباح برپا
وریختن آبیکه بابونه واکلیل الملک وصعتر وبرگ غار ومانند آن از ادویه محلله دران [illegible] باشند بر سر واستنشاق مشک ومرزنجوش نافع ست مسیحی
گوید که اگر صداع از ریح غلیظ محتقن در دماغ باشد ایارج بخورند وهر روز استحمام استعمال نمایند وآبیکه دران [illegible] برگ غار بابونه مرزنجوش اکلیل الملک
برگ قصب [illegible] جوشانیده باشند بر سر نطول سازند وبآب مرزنجوش سعوط کنند ومشک وجندبیدستر در یاسمین [illegible] مثل یاسمین ونمام وسیسنبر
واقحوان ونرگس وخیری وسوسن ببویند بوعلی سینا مینویسد که در صداع حادث از ریاح غلیظه اولاً معالجه باجتناب بخار ومنفخ مثل جوز وخرما
وخردل وغیره حار باشد خواه بارد باید کرد ونطولات وضمادات وشمومات وسعوطات مذکوره در علاج امراض دماغی ریحی استعمال نمایند وجندبیدستر

[illegible] مطبوخ قنطوریون [illegible]

ومشک خاصةً بویند ودخول حمام بر ناشتا درین باب نافع است ابن عباس گوید سزاوار آنست که معالجه باشیای محلل ریاح نمایند مثل نطولی که دران
بابونه واکلیل الملک وبرگ کرفس وبادیان وتخم آنها وصعتر وزیره ومرزنجوش وشبت داخل کرده باشند ودران پارچه ترکرده تکمید سر نیز کنند وایضاً
بروغنی که دران زیره وصعتر وتخم کرفس جوشانیده باشند تکمید نمایند واین سعوط بسازند صبر ومر وکندر هر واحد درم زعفران وفلفل سفید وجاوشیر هر واحد
نیم درم مشک یک دانگ همه را باریک سائیده در آب مرزنجوش حبهای کوچک سازند ووقت حاجت یک دو حب با آب مرزنجوش سوده بکار برند دیگر
سوبیائی وجندبیدستر ومشک وفرفیون بروغن زنبق آمیخته دربینی چکانند وشمیدن مرزنجوش خاصةً نافع وکسی که مداومت شم او نماید آن را این نوع
صداع ریحی عارض نشود وتعطیس نیز این را وصداع بخاری را سودمند است اسمٰعیل گوید که عصاره دبدن را از ماده فاسد متولد ریاح وبخارات
بحب ایارج وفوقایا ونقوع صبر پاک کنند وبعد تنقیه بدن هر صباح ناشتا در حمام رفتن وشونیز ومرزنجوش وجندبیدستر ومشک وغالیه بوئیدن وبادیان
پیش بینی داشتن ودود آن کردن وروغن بادام تلخ دربینی وگوش چکانیدن سود دارد وایارج فیقرا یک درم جاوشیر جندبیدستر فرفیون هر یک نیم درم
شکر دانگی شکر بوزن همه ادویه همه را سائیده بقدر یک دانگ دربینی دهند واگر در شیر زنان حل کرده چکانند بهتر باشد وکسر ریاح وتفتیح سدد کند وصداع
کهنه را سود دارد وازاشیای مولد بخار وریح پرهیز نمایند صفت حب ایارج بگیرند ایارج فیقرا وتربد هر یک ده درم پوست هلیله زرد وهلیله کابلی هر یک
پنج درم افتیمون نمک هندی هر یک دو درم همه را کوفته بیخته حبها سازند شربتی دو ونیم درم تا سه درم واگر در بدن ماده سودا باشد پنج درم افتیمون زیاده کنند
ابن الیاس گوید که تحلیل وتلطیف با دویه کاسر نفخ مثل بادیان وتخم کرفس هر یک سه درم بشکر سفید نمایند وغذا نخوداب دهند اگر با حرارت نباشد واستعمال
نطولات حاره ملطفه مثل آب ریاحین وحمام دائم وسعوط بآب مرزنجوش واستنشاق ریاحین لطیفه کنند نجندی گوید که اگر ریاح بارد غلیظ باشد نطولات
محلله مثل بابونه واکلیل الملک ومرزنجوش وصعتر وپودینه استعمال کنند وپارچه که درین آبها یا در روغنی که اندران بادیان وزیره وسداب پخته باشند
ترکرده تکمید سر نمایند وحمام گرم درین نفع دارد وجندبیدستر ومشک بروغن زنبق سوده سعوط کنند که تحلیل ریاح سر کند واین قطور همین فائده دارد زیره
صعتر حب الغار تخم کرفس در روغن زنبق بطریق معمول روغن ساخته در گوش وبینی چکانند

علاج صداع ریحی خارجی

وریح خارجی آنست که از خارج اندرون سر نافذ شود ودرد دماغ متحقق گردد واین ریح چون بداخل سر نافذ شود بکمیت وکیفیت خود ضرر پیدا کند پس در علاجش
احتیاج بتحلیل افتد بسبب اضرار او بکمیت ولهذا اگر این ریح بارد بود مسخنات قوی استعمال کنند تا از ان تعدیل مع تحلیل حاصل شود واگر این ریح حار بود
استعمال دوای قوی التبرید ممکن نبود بهر آنکه این مانع از تحلیل ریح گردد پس بقول شیخ درینجا نظر کنند که آیا ریح حار حقیقی است یا بارد شتوی بعده موضع دخول
او دریافت نمایند پس اگر حار باشد ومدخل وی گوش بود در دهن بابونه نیمگرم یا روغن خیری یا روغن شبت که باندک روغن گل حرارت آن شکسته باشند
در گوش تقطیر کنند واگر مدخل او بینی باشد دربینی چکانند وبجلاب خفیف تغلیل سر نمایند بعد از ان اگر سوء مزاج حار باقی ماند تعدیل آن برفق نمایند وابتدا
با دویه قلیل التبرید کنند پس اگر فائده نشود در تبرید افزایند وحمام معتدل نفع دارد واگر ریح بارد باشد در روغن های گرم مذکور جندبیدستر با مشک آمیخته
بعمل هر دو طریق مذکوره بهمان راهی که ریح نافذ شده باشد تقطیر کنند وتقلیل وتکثیر درین ادویه بمقدار حاجت نمایند وبوئیدن مشک وجندبیدستر وحلتیت
وسیر وامثال آن سود دارد واستعمال نطولات وسعوطات وشمومات وقطورات وضمادات محلله حاره مذکوره در علاج صداع بلغمی وریحی وتقویت دماغ و
تعدیل آن کنند واز منفخات ومبخرات اجتناب ورزند وتلیین طبیعت درین باب ستوده است

علاج صداع بخاری داخلی

اگر تولد ابخره در نفس سر باشد ودر معده نفخ وقراقر هیچ نبود وبحسب امتلا وخلا وبحسب اغذیه مبخره وقلیل البخار در صداع کمی وزیادتی ظاهر نشود نطولات
منفشیه سر وفه بعمل آرند وتقویت سر با ضمده محلله که دران اندکی قبض باشد وشمومات ملطفه نمایند وهر صبح بحمام رفتن وریختن آب گرم متواتر بر سر وبدن

اطراف و گذاشتن آنها در آب گرم و نشستن قدمین و ساقین با آب گرم و یا آبیکه در ان بعض حشائش موافقه یا سبوس گندم پخته باشند و مالیدن قدمین و پیکا پایها روغن بادام تلخ در گوش و بینی و ضماد نمودن بعضما دات محلله از آرد جو و گل بنفشه و نیلوفر و خطمی سفید و صندل سفید با گلاب و سرکه و روغن گل سرشته نافع ست بالجمله آنچه در علاج امراض دماغی بخاری مذکور شد بعمل آرند از تنقیه اخلاط غالب و تعدیل آن و تقویت سر تا بخارات را قبول نکنند و جوارش طباشیر و خمیره خشخاش سفوف کشنیز و آمله و طباشیر و شربت نارنگی و همه برای صداع بخاری مفید است و اگر تولد ابخره در معده و دیگر اعضا بود تدبیرش در علاج صداع شرکی خواهد آمد شیخ میفرماید که اگر بسبب صداع صعود بخارات از اعضای بدن باشد قبل دوره صداع فواکه بخورند و اگر حاضر باشد آب سرد بنوشند و اگرچه بر نهار بود و از فواکه کمثری و آملا بهی ست و کشنیز نیز منجمله موانعات صعود بخارات ست کیلانی میفرماید که از معالجات صداع حادث از بخارات تنشق کردن ست و ریختن آب نیمگرم بر سر و دستها و پایها و مالش پایها و نوشیدن آب انار میخوش و غوره و سکنجبین و چشیدن ترشی ترنج و تدهین راس بروغن گل و خواب کردن و شمیدن بنفشه و نیلوفر و تناول بیهوزه و مرغ با آب غوره و سکباج ماهی صحری و از فواکه امرود و به و انار و نارنج و باقی علاجش علاج صداع حار ست و مثل این تدبیر در صاحبان صداع تابع حمیات اخلاط نمایند اگر کیفیات اخلاط زائد نبود و اگر زائد باشد تنقیه آن و تعدیل مزاج نمایند

علاج صداع بخاری خارجی

ابخره ردیه که از خارج بسر رسد و در دماغ محتقن شود در اکثر حار پیدا شده و بارد کمتر بود مثل بخارات مواضع متکرجه حمائیه و در علاج این نیز تحلیل و تعدیل مزاج عمل علاج صداع یکی خارجی احتیاج افتد پس در ابخره حار بنطولات معتدل تحلیل آن نمایند اگر ابخره بسیار محتبس بود و در انجا از علامات احاله او سهر و دوار باشد روائح طیبه معتدله مثل گلاب و روغن گل و نیلوفر و بنفشه ببویند و اگر حرارت شدید محسوس شود کافور و صندل ببویند و در حمام با آب گرم و خطمی تحمیم سر کنند و اگر ابخره بارد باشد بوییدن مشک و جند بیدستر کفایت کند و اگر ابخره دخانی باشد احتیاج ترطیب شود بادهان مذکوره و دیگر مرطبات افتد و مثل این روغنها استنشاق شدید نمایند تا بالا منجذب شود و در انجا بماند بعده از افشاندن بینی برآرند و باز تجدید کنند و همچنین مداوم عمل نمایند و کذلک گلاب و آب بید و آب کدو بعمل آرند و به بخارات آنها انکباب کثیر نمایند و اگر از ابخره مذکوره آفت و سوء مزاج پیدا شود چنانچه از دخان کبریت و زرنیخ و مانند آن پیدا شد کافور در روغن کدو استعمال کنند که یکی از انها تبرید و دیگر ترطیب کند و همچنین کافور در روغن کاهو و روغن بنفشه بعمل آرند و در مکان برگ بید و ریاحین رطب فرش کنند و سبردات و مرطبات مثل ماء الشعیر و مانند آن غذا سازند

علاج صداع سددی

بدانکه سده یا در جوهر دماغ و یا در اورده که اندر انست و یا در شرائین آن و یا در اورده حجب داخله او و یا در شرائین آن حادث میشود و سبب سده گاه ورم میباشد و گاه کثرت سواد یا غلظت یا لزوجت آن و لزوجت نمی باشد مگر در بلغم و غلظت در بلغم و سودا است و بلغم سده می آرد بلزوجت و بغلظت و بکثرت خود و سودا بسبب غلظت و کثرت و صفرا بسبب کثرت و همچنین خون بالجمله بعد تلطیف و تقطیع ماده با نضاج تنقیه آن نمایند بدستوریکه در علاج امراض دماغی سددی مفصل مسطور شد اما در سده بلغمی تلطیف ماده از نطولات و اضمده و شمومات نیز کنند پس هرگاه ماده مستعد خروج گردد بمسهل و حبوب مخرج بلغم و غراغر و سعوطات و عطوسات استفراغ نمایند و در سده سوداوی بعد فصد و مسهل سودا اضمده و نطولات استعمال کنند و بالجمله علاج صداع سددی قریب است از علاج صداع بلغمی و سوداوی و آن مفصل مذکور شد و بعد تنقیه تقویت دماغ و تعدیل مزاج آن بحسب انحراف آن اگر اخلاط حار باشد باردیه بارده و اگر بارد باشد باردیه حاره و همچنین رطبه و یابسه بقصد آنها دفع کنند به یا غذیه لطیفه غیر مبخره نمایند و آنچاکه سبب سده ورم باشد تدبیرش علاج صداع ورمی ست

علاج صداع ورمی

بدانکه ورمی که محدث صداع گردد گاهی در حجب دماغ و مجاری آن افتد پس اگر حار بود سرسام حار گو یند و اگر بارد باشد لیثرغس نامند و اگر مرکب باشد سبات سهری خوانند و گاهی صلب سوداوی بود و گاه باشد که در نفس دماغ و جوهر آن افتد اگر [illegible] باشد [illegible] بارد [illegible] و گاه در حجاب [illegible]

دماغ ویا در جلد حادث شود وگاهی در اعضای دیگر غیر سر از اعضای شرکیه مانند معده ورحم وانثیین ومراق وغیر آنها عارض گردد وضرر آنها بسوی دماغ متادی شود پس تدبیر این صداع علاج اورام مذکوره است که عنقریب در فصل سرسام مفصل بیاید وآنچه در علاج امراض دماغی ورمی مذکور شد بران اهم نظر دارند و در ورم حار بعد فصد قیفال جلاب از بنفشه ونیلوفر وعناب یا ترنجبین اگر طبیعت محتبس باشد والا با شکر طبرزد دهند ومالش سینه وسر ودست وپا بروغن بادام شیرین وچکانیدن شیر زنان در بینی وگوش ودوشیدن آن بر تارک سر وسینه وتغذیه بمزورات از برنج وملش مقشر واسفاناخ وکشنیز وکاهو مناسب است ابن هبة الله در کتاب مغنی مینویسد که سبب صداع اگر ورم دموی باشد فصد قیفال یا رگ پیشانی ونوشیدن آش جو وشیره خرفه وشمیدن بنفشه ونیلوفر رطب یا روغن آنها وتبرید سر بآب کدو یا عنب الثعلب یا بارتنگ واغتذا بکدو وعدس مقشر مفید واگر ورم صفراوی باشد اسهال بخیار شنبر وآب تمر هندی وآلوی بخارا وجلاب ونوشیدن ماء الشعیر وآب انار میخوش وماء القرع بسکنجبین وشیره تخم خرفه بشربت بنفشه ونشوق صندلین وآب حی العالم وکافور وتبرید سر بآب بارتنگ وجراده کدو نافع واگر ورم سوداوی باشد اسهال بطبیخ افتیمون وریختن آب مطبوخ خطمی واکلیل الملک بر سر وشمیدن روغن سوسن وترگس سودمند واگر ورم بلغمی باشد نوشیدن نقوع صبر وایارج ونطول آب مطبوخ بابونه ونمام واکلیل الملک وحلبه وشبت وتخم کتان بر سر مناسب وآنجا که سبب ورم ضربه یا سقطه باشد تدبیرش از علاج صداع ضربی وسقطی نیز برگیرند شیخ میفرماید که اگر درین صداع ریم یا زرداب یا مادهٔ مائی از سر بطریق گوش وغیره برآید دراکثر صداع زائل شود

علاج صداع ضربانی

ایلاقی وجرجانی مینویسند که جالینوس صداع ضربانی را از جملهٔ اورام دماغ شمرده است بهر آنکه هرجا که ضربان باشد رگها ممتلی بود ورگ با گوشت مزاحمت کند وتفرق اتصال که از لوازم امتلاست تولد کند ودر وصعب وضربان تابع آن باشد پس اول نظر کنند که امتلا از کدام خلط است اگر خلطی غلیظ سرد باشد علامات صداع بلغمی وسوداوی ظاهر باشد تنقیه با ایارجات کبار باید کرد وبعد تنقیه ماء الاصول بروغن بیدانجیر یا روغن بادام تلخ بدهند وغالیه ومشک وجندبیدستر ومرزنجوش ببویانند واغذیه ملطفه دهند وبعد تلطیف ماده غرغره با ایارج فیقرا وماننده آن فرمایند واگر ماده گرم ولطیف باشد خوابگاه ادخانه خوش هوا سرد باید وآوازها از ان دور دارند وپای در مطبوخ بنفشه ونیلوفر وگل سرخ وشاهسفرم وکشک جو بقدر همه ادویه نهند وبمالند وبر ساق حجامت کنند وضمادهای سرد بر سر نهند وبنفشه گل نسرین گل نیلوفر هر یک دو مثقال بابونه یک مثقال اکلیل الملک یک نیم درم کشک جو بقدر همه ادویه کوفته بیخته در ده استار روغن بنفشه وده استار آب بهم بپزند تا اکثر آب برود واین ادویه دران اندازند وچندان بر آتش بگذارند که قوام فالوده گیرد وشیر گرم بر سر نهند وروغن بنفشه وروغن نیلوفر بر پیشانی وصدغین بمالند واگر بدین تدابیر زائل نشود فصد رگ بینی بکشایند شیخ میفرماید که صداع ضربانی گاه همراه حار یا بارد از اورام میباشد پس اگر سبب حار باشد باید که استعمال مبرداتی نمایند که اندران نرمی باشد وحجامت نقره وارسال زلو بر صدغین نمایند ودست وپا را ببندند واگر بارد باشد متوجه گردند بسوی آنکه باعث تنفیش وتحلیل آن گردد وایضاً مخلوط کنند بدان ادویه مقویه که دران اندکی قوتی باشد مانند آنکه خلط نمایند بروغن گل سداب یا نعناع را وچون اشتداد یابد مانند این صداع بحدیکه اگر صبیان را عارض گردد بسا است که درزهای سر ایشان از هم جدا گردد واگر دست بر جلد سر ایشان بر آن موضع گذارند فرو رود پس در علاج آن طلای زردچوب نرم سوده مخلوط بروغن گل وسرکه نیکوست بعد از انکه سر را بآب ونمک شسته باشند

علاج صداع ضعف دماغی

آنچه در علاج امراض دماغی از ضعف دماغ بهر تقویت استعمال مقویات دماغ از اغذیه خوشبو ولطیف ومانند آن وبصورت وجود سوء مزاج تعدیل مزاج دماغ وتنقیه آن بتفصیل مرقوم شد بعمل آرند ودر حالت اجتماع ماده با ضعف دماغ بهر تنقیه استعمال اطریفل زمانی نیز مفید گفته اند واگر دواء المسک بارد خورده گاوزبان گل گاوزبان عنب الثعلب جوشانیده شربت بزوری داخل کرده تودری سفید پاشیده بنوشند برای تقویت دماغ ودل مفید است واگر در مزاج برودت باشد اسطوخودوس زرنباد سوده با اطریفل صغیر یا دواء المسک حار سرشته بخورند وعرق گاوزبان یا بادیان یا شاهتره بنوشند وباید که کشنیز خشک دراکثر اغذیه او داخل نمایند وتقلیل غذا کنند وملاحظه نمایند که در معده فاسد نگردد که ابخره ورباح ردیه آن صعود نماید وروغن قرنفل ودارچینی

شیرین بر سر نافع ابوسہل گوید کہ صداع عقب خوا آنست کہ عقیب استفراغ کثیر باشد واکثر زنان را ہم رسد باید کہ بیضۂ نیمبرشت وکشک جو کہ دران
لحم کوفتہ پختہ باشند وحریرۂ معمول از نشاستہ وروغن بادام وشکر وماء اللحم سینۂ ماکیان وگردن برہ کہ در طبخ قدری آب بہ وشراب ریحانی چکانیدہ باشند غذا
سازند و بروغن بنفشہ وشیر دختران سعوط کنند وتخبیص آرد سفید وروغن بنفشہ وشیر دختران واندک شراب غلاف سر نمایند بو علی می نویسد صداع یابس
کہ بامادۂ صفراوی یا سوداوی باشد مذکور شد وصداع یابس بلا مادہ پس اول علاج آن تدبیر مریض باغذیۂ مرطبہ جید الکیموس ست وخصوصاً کثیر الغذا
مثل زردۂ بیضہ ومثل شوربای چوزۂ مرغ فربہ وکبک وتیہو وحریرہای چرب بروغنہای رطب بعدہ از جہت حار وبارد لبوی چیزیکہ موافق تر باشد میل
کنند وازانچہ بدان انتفاع یابند استعمال سعوطات مرطبہ بادہان محمودہ مثل روغن بادام وروغن کدو وغیر آنست واگر در چیزی ازینہا احتیاج بسوی
تعدیل تبرید یا تسخین افتد روغنہائی کہ تعدیل آن نماید ممزوج سازند وگاہ ہست نقصان بین در جوہر دماغ می آرد وآنرا مہیا با وجاع میگرداند و درانجا
چارہ نیست کہ استعمال سعوط بمغز ساق بز وگوسالہ وپیہ ماکیان وتیہو ودراج وتدرو وسکۂ گاو وبز نمایند وبر سر مالند وازچیزہائیکہ ایشان را نفع میکند تضمید
سر بفالودۂ رقیق معمول از نبیدۂ گندم وجو بحسب حاجت وشکر سفید وروغن بادام وکدو ست وبار ریختن رقیق آن بر تارک سر وباکلیل از آرد طوق کردہ
باشند تا آنچہ بر سر ریزند محتبس ماند مجوسی گوید کہ در صداع حادث عقب ولادت از کثرت دم نفاس تدبیر زن بغذای معتدل مثل زردۂ بیضہ وگوشت
بچہ ماکیان وحملان شیرخوارہ وحریرۂ معمول از مغز نان سمید وروغن بادام وشکر طبرزد وسعوط بروغن بنفشہ یا نیلوفر کہ از روغن مغز تخم کدو ساختہ باشند مع شیر
دختران سازند وشیر مذکور بروغن بنفشہ وروغن مستخرج از حلوا وفالودہ بر سر مالند وحلوا معمول از بیضہ وروغن بادام وشکر طبرزد وآرد سمیدہ بخورانند و پستۂ
منقوع بشکر وروغن بادام نوشانند وماہی ہاربی در رضراضی بطریق اسفیدباج پختہ یا بروغن بادام یا کنجد تازہ بریان کردہ بخورانند واگر درانجا تپ باشد
مزورۂ کدو وسرمق واسفاناخ ومانند آن دہند وہمچنین ست تدبیر صداع حادث از سائر استفراغات باغذیۂ مرطبہ جید الکیموس مع استعمال سعوطات
ونطولات مقوی دماغ ومرطب آن وعلاج صداع حادث از غم وہم کثرت خواب بعد غذا ست وترطیب دماغ باستنشاق روغن بنفشہ وروغن تخم کدو وشیر دختران

علاج صداع جماعی

واین یا بسبب احداث یبس یا بسبب تہیج بخارات بسوی دماغ یا بسبب ضعف اعصاب پیدا باشند پس اگر بسبب یبس متولد از کثرت خروج منی باشد تقدم افراط
جماع ولاغری بدن بران گواہی دہد باید کہ سائر تدبیرش مانند علاج صداع یبسی نمایند لیدا مائل کردن مرطبات تسخین و مع فرط رعایت تقویت دماغ داو فواکہ
باغذیۂ خفیفہ لطیفہ علاج کنند مثلاً نخوداب گوشت برۂ شیرخوارہ وطیور خفیفہ مثل تیہو ودراج وکنجشک ومغز سر کنجشک با بعض فواکہ مانند سیب وبہ وزردک وچقندر
یا باباش نقشہ بیان دیا شیر برنج وحلیبہ کہ از شیر بز ساختہ باشند وبا زردۂ بیضۂ مرغ نیمبرشت با نبات شیرین کردہ ودارچینی بران پاشیدہ ولبوب باشکر وادمغۂ
حیوانات بخورند وشیر گاو وماء اللحم بنوشند وخوردن مربای خصیۃ الثعلب وزردک وشلغم وستا در نیز نافع وخصیۃ الثعلب سہ ماشہ سودہ بمربای بہ دو تولہ سرشتہ
ورق نقرہ یک عدد پیچیدہ بخورند یا لایش شربت سیب وشربت انار شیرین ہریک دو تولہ در ماء اللحم سادہ نہ تولہ حل کردہ تخم شربتی ہفت ماشہ پاشیدہ بنوشند
ویا طباشیر دو ماشہ جواہر مہرہ چہار حبہ با آملۂ مربی یک عدد سرشتہ ورق یک عدد پیچیدہ بخورند ودوای مذکور با عرق بیدمشک پنج تولہ بنوشند وبآب شیرین نیمگرم
غسل کردن وروغن بنفشہ ونیلوفر در بینی چکانیدن وبر سر مالیدن وچرب کردن گردہ بروغن گل وداشتن ہر دو خصیہ دران تا یک ساعت بنجو می
در رفع این درد مجرب ست وتناول فواکہ خوشبو وبوئیدن آنہا وعطرہا وخوردن لبوبات وجوارشات باہیہ مقوی اعضای رئیسہ وسکون در مساکن
طیبہ وخواب بر بستر نرم وترفہ در مطعم ومشرب ودلک معتدل وچرب کردن ہر دو خصیہ وذکر وگردہ بقیروطی کہ از پیہ گردۂ بز دو تولہ موم یک تولہ روغن گل
سہ تولہ روغن یاسمین دو تولہ ساختہ باشند ومالیدن روغن گل تنہا نیمگرم بر مؤخر سر از مجربات ست وہمچنین خوردن شراب یک نیم تولہ در گلاب
وعرق سیب ہریک پنج تولہ واستعمال میوہای مقوی اعضای رئیسہ وکلیہ بسیار مفید ست وکذا استعمال حقنہای مسمن گردہ وتناول نان منفف
در تنور مدقوق ومنقوع در جلاب ومغز بادام وپستہ وچلغوزہ وفندق وحبۃ الخضرا کوفتہ دران سرشتہ باندکی بادیان وشوربای مرغ فربہ وبط فربہ وگوشت بزغالہ

و مانند آن سفید و اغذیه و ادویهٔ گرم و تیز و حار بکار نبرند که موجب زیادتی تبخیر گشته محدث غشی و مرگ مفاجات نگردد و اگر بسبب امتلای بدن از اخلاط فاسده و ثوران ابخرهٔ خبیثه و ارتقای آن طرف دماغ بحرکت جماع باشد وجود علامات امتلا و غلبهٔ اخلاط و ادراک بوی بد از بدن عند حرکت جماع و ثقل در سر بران دلالت کند پس تنقیهٔ بدن از اخلاط غالب بفصد و مسهل هر دو نمایند اگر واجب بود و یا حسب حال مریض یکی ازین هر دو تدبیر بعمل آرند بطوریکه در اقسام صداع مادی مفصل گذشت بعده بهر تقویت دماغ و عدم قبول بخار لبوب صنوبر بخورند و روغنهای مقوی مثل روغن گل و روغن آس و سرکه و گلاب بر سر مالند و آبیکه در آن گل سرخ و برگ مورد و نیلوفر و بابونه و مانند آن جوشانیده باشند بر سر ریزند و با غذیهٔ سریع الهضم جید الکیموس غذا سازند و قدری به و ناشپاتی بخورند و جماع ترک کنند و بضرورت بعد هضم و انحدار غذا جائز بود زیرا که در خلو معده ضعف و تحلل و تصاعد ابخره زیاده میکند و در امتلا خلل در هضم و تکثیر تبخیر مینماید و اگر فصل گرما و بدن نقی و سن شباب بود با آب سرد غسل کنند و بروغن گل بینی را چرب نمایند و تنفیذ و اگر بسبب ضعف اعصاب و تألم دماغ از تعب آن باشد و این بمشایخ و ضعیف مزاجان را اکثر عارض شود و رعشه در بدن و ضعف حرکات و انقباض دماغ و انجذاب آن بسوی قدام یا خلف بعد جماع لاحق گردد پس تقویت اعصاب و دماغ بمالش روغنهای مناسب بر سر مثل روغن گل و یاسمین برابر و طیب و غیره و آرام و تفریح بلاهای مطربه و نغمه های لذیذه کنند و قدح عسل که در آن قدری مومیائی گداخته باشند چند روز ناشتا بنوشند و همچنین شربت عسل و اسطوخودوس و مانند آن استعمال کنند و جند بیدستر در روغن قسط آمیخته یا روغن نرگس بر سر مالند و گوشت حلوان بمصالح خوشبو و دیگر اغذیهٔ مطیبه بخورند و بوئیدن کباب که در حضور مریض بریان نمایند تا بوی آن بمشام او برسد و تناول کباب با نان گندم خمیری جید و یا حلوا مفید است و روائح طیبه مانند مشک و عنبر و عود هندی و ریاحین و گلهای خوشبو و عطریات و لخالخ و فواکه طیب الرائحه بو نمایند و نفکه با آنها کنند و عود و عنبر و قسط شیرین و مشک و صندل سفید و قدری کافور استعمال نمایند و رفتن به بساتین و باغها و شنیدن حکایات و قصص و دیدن اشیای مرغوبه ملیحه موزونه و بالجمله اشتغال بهر چه باعث التذاذ طبع و تفریح نفس او گردد نافع است و از هر چه منکر و ناخوش از آن باشد اجتناب نماید و مسیحی گوید که صداع کائن عقیب باه را باید که معالجه کنند بتقویت سر بایشطور که آب مطبوخ مورد و گل سرخ و بابونه بر آن ریزند بعده بر روغن گل و اندکی سرکه بمالند و غذا کثیر التغذیه سریع الانهضام معتدل الکیفیه سازند و در اثنای پختن آن قطعهٔ به و سیب داخل کنند و سویق نان خشک کرده در تنور بعد غسل او بجلاب در روغن بادام بنوشند و خوشبو موافق مزاج استعمال کنند و ماهی کوچک بسرکه ممزوج و روغن بادام پخته و ایضاً زرده بیضهٔ نیم برشت آنرا موافق است طبری گوید که اگر صداع عقیب جماع از ضعف اعصاب باشد از جماع بالکل منع کنند و ارایح طیبه بویانند و آب نیلوفر و بنفشه و آب جمیع ریاحین اگر کدامی از قوانین سته که آن سن و مزاج و بلد و فصل و صناعت و عادت است مانع نباشد این آبها جمع کنند و کافور و مشک و همه چیزهای خوشبو که ممکن باشد بر سر ضماد نمایند و اگر نوعی از قوانین مذکوره ازین مانع باشد بر اندک چیزیکه از ان ممکن باشد اقتصار نمایند و با غذیهٔ که بدن را غذا بیشتر دهد مثل هرائس و لحوم حملان رضیعه بشیر دهند و چوزهٔ مرغ فربه که در شکم آن حشائش خوشبو پر کرده بریش روی مریض شق کرده باشند تا رائحهٔ آن ببوید و استشمام و لحوم آن بخورد و نبیذ صاف محمود ملایم مزاج بنوشانند و امر بدعت و سکون و راحت کنند و ایذا نرسانند و آنچه ذکر کرده باشند نفکه نمایند و در مواضع اغانی لذیذه و روائح طیبه حاضر شوند اگر ممکن بود و الا از اشیای مذکوره هر چه ممکن باشد استعمال نمایند و سیب و ترنج ببویند و مسامع مرغوبه و معاشرت کسی که بدان مائل باشد اختیار کنند و اگر صداع از بخارات اخلاط بدنی باشد معالجهٔ آن بعلاج صداع حار مادی برابر است غیر آنکه در اینجا مداخله ترک جماع کنند تا آنکه بدن از اخلاط نقاوی تام یابد و صداع بالکلیه زائل شود و ایضاً در معالجهٔ این فصد نکنند مگر آنکه ضرورت داعی آن باشد

علاج صداع خماری

در مزاج حار اول بهر تنقیهٔ معده بسکنجبین و آب گرم و یا سکنجبین و آب شبت جوقی کنند بعده شربت انار و شربت بهی و سکنجبین بگلاب و آب سرد بنوشند و یا سکنجبین و گلاب نیمگرم مکرر قی کرده افشورهٔ فالسه یا لیموی کاغذی و یا شربت غوره در عرق بیدمشک و آب یخ یا افشوره پرورده و هندبا یا شیرهٔ زرشک و خیارین و مغز تخم کدو هر یک نه ماشه در عرق بیدمشک و زرشک هر یک پنج توله بر آورده شربت ترنج چهار توله آب یخ ده توله داخل کرده بنوشند و یا جواهر مهره

ماشه در مربای ترنج تولہ آمیختہ بورق نقرہ پیچیدہ بخورند بالایش شربت زرشک چار تولہ در عرق بیدمشک و صندل و گلاب ہر یک پنج تولہ بنوشند یا جواہر مہرہ
یک ماشه طباشیر سماق منقی ہر واحد یک نیم ماشه در شربت لیموی کاغذی و سکنجبین تفاحی لیموئی ہر یک یک نیم تولہ آمیختہ ورق نقرہ حل کردہ بلیسانند
بالایش شربت ترنج و زرشک ہر یک دو تولہ گلاب بیدمشک ہر یک ہفت تولہ داخل کردہ بنوشند و ہمچنین دیگر اشربہ مطفی مقوی معدہ قاطع بخار مثل شربت سیب
و لیمو و غورہ و حماض با آب سرد آمیختہ بدہند و لعاب اسپغول و جلاب ببرف سرد کردہ و فقاع ممزوج با آب غورہ یا لیمو و قدری نمک و ماء الجبن و ربوب فواکہ
قابضہ مذکورہ تیزی خمار می شکنند و ہمچنین سفوفات معمولی و شربت خمار و مفرح بارد و مفرح کشنیزی دافع خمار اند و شرب آب لیمو بشکر و گلاب و شم بنجا
روس بشمومہ در ازالہ خمار مجرب سویدی ست و تنقل حماض اترج بر شراب برای منع حدوث خمار مجرب او ست و در ابتدا بہر تقویت و تبرید بر سر روغن گل و سرکہ
و گلاب بر سر نہند و اگر ازین فائدہ نشود نقوع ہلیلہ یا نقوع مسہل با حوامض مثل آلو و زردآلو و غیرہ بدہند و یا آب انار بن تخم افشردہ سقمونیای مشوی دو ماشہ
آمیختہ بنوشانند و اگر خواہند بہر بدرقہ شربت ورد مکرر الہلیلجی چہار تولہ بگلاب ہفت تولہ و آب یخ حل نمودہ بنوشند بعدہ بہر تقویت دماغ روغن گل و یاسمین و
سرکہ مقطر ہم برابر بر پیشانی و صدغین بمالند و لخلخہ لبسازند و اگر خون غالب باشد و علامات آن ظاہر بود و اگر فصد یا حجامت نمایند باکی نیست و آنجاکہ از قے
و اسہال و غیرہ بسبب ثوران مواد نفعی مترتب نشود و تہوع و غثیان باشند گرد قدری طعام ملائم بخورند و بعد ساعتی قی کنند تا مادہ ردیہ تمامہ با طعام مختلط
شدہ بر آید پس اشربہ مطفیہ مذکورہ بدہند و بر دست و پا آب نیم گرم مطبوخ بابونہ و بنفشہ و قدری نمک بریزند و در ان آب پاہا بدارند و بقوت بمالند و در آخر روز
داخل حمام شوند و آب نیم گرم بر سر بسیار ریزند و ہر گاہ از حمام بر آیند بعد یک ساعت تمام بنان مع نان خورش برگ کاہو و اسفاناخ و یا مزورہ انار دانہ و کشنیز
غذا سازند و خوردن گوشت در غمرہ سرکہ پختہ تا مہرا شود و کشنیز خشک و کرویا و دارچینی بران پاشیدہ در ازالہ خمار مجرب سویدی ست و فواکہ قابضہ مثل بہی و
سیب و انار میخوش بخورند و اگر مائل بشراب گردد شراب ابیض رقیق مروق ممزوج بالمناصفہ بدہند کہ عطش ساکن کند و خواب آورد و پاہا از بن ران تا قدم
بعد طعام بہ بندند و از ہر چہ مضر عصب باشد مثل سرکہ سادہ و مری اجتناب کنند و بدانند کہ در انتہا استعمال مبردات شدید ننمایند تا کہ تکثیف مسام و تغلیظ ابخرہ
نکند و مانع از تحلیل نشود بلکہ بر سر استعمال مانند روغن بابونہ و سوسن نیم گرم نمایند و گیلانی نوشتہ کہ از بہترین معالجات این صداع آنست کہ قدح از شراب با آب
بسیار خوب ممزوج کردہ بدہند و کف پا بروغن بادام بمالند کہ خواب می آرد و صداع را ساکن میکند لاسیما کہ این تدبیر بعد قی واقع شود و در مزاج بلغمی بعد
از قی سکنجبین عسلی و آب ترب با طبیخ شبت و جوز القی و عسل بمرات یا بدکہ مصطگی پودینہ خشک عود غرقی دانہ ہیل ہر واحد یک ماشہ سودہ در دواء المسک
حار نہ ماشہ آمیختہ ورق نقرہ پیچیدہ بخورند بالایش شیرہ بادیان نہ ماشہ شیرہ الاچی کلان پنج عدد در عرق کیوڑہ و ہیل و نعناع ہر یک شش تولہ بر آوردہ شربت
عود و سہ بہی دو دو تولہ داخل کردہ بنوشند و آب نیم گرم بر سر و دست و پا ریزند و دلک قدمین نمایند و در صورت باقی ماندن نفخ در شکم بعد از قی غاریقون سہ ماشہ در
گلقند آمیختہ بلیسانند و بدرقہ بشربت دینار چار تولہ و گلاب پاو سیر کنند یا ایارج فیقرا یک درم مقوی تربد و شحم حنظل اسہال آورند بعد اجابت غذا نان تنک
بشوربای مرغ بدہند و بعد غذا خواب و سکون اختیار نمایند و ہر گاہ از غذا معدہ اندک سبک گردد سکنجبین عسلی بنوشند و پاشویہ نمایند و روغن بابونہ با قدرے
روغن گل آمیختہ بر سر مالند و باقی تدبیر مناسب از علاج امراض دماغی بخاری و صداع بخاری استنباط نمایند سفوف آملہ مجرب برای صداع خماری و
بخاری و وسواس سوداوی و خفقان معدی را نیز مفید کشنیز خشک مدبر دو تولہ آملہ مقشر یک تولہ گاؤزبان گل سرخ صندل سفید ہر یک شش ماشہ کوفتہ بیختہ نبات سفید
ہشت تولہ آمیختہ سفوف سازند و بعضے اوقات این ادویہ اضافہ کردہ میشود و بسیار مفید می افتد طباشیر گل گاؤزبان زرشک سماق ہر یک سہ ماشہ خرفہ پنج ماشہ
تخم کاسنی شش ماشہ زہر مہرہ یک نیم ماشہ مروارید کافور ہر یک یک ماشہ با عرق ہای مناسب بعمل آرند خوراک از شش ماشہ تا یک تولہ شربت خمار جہت دفع خمار
و صداع خماری بی نظیر ست آب انار ترش آب انار شیرین آب سیب شیرین آب لیمو ہر یک نیم رطل اول آلوی سیاہ تمر ہندی ہر یک یک رطل عناب پنجاہ دانہ در شش رطل آب
بجوشانند تا بدو رطل رسد و الیدہ صاف نمودہ آبہای مذکور باہم بیامیزند و قند سفید یک من اضافہ کردہ بقوام آرند اقوال مہرہ مالتی و غیرہ مینویسند کہ
شربت ریباس یا شربت آن تنہا یا بشراب و کذا انار دانہ ترش و کذا حجر المسن محکوک بر مسن و کذا گل سرخ و کذا گلاب و کذا شاہ چینی با آب و کذا اجہیر ترش از جوہ

در دوغ گاو مالیده صاف کرده وکذا خمیر آرد گندم در آب حل کرده بعد دو ساعت صاف نموده در دو اوقیه آن یک دانگ طباشیر و یک قیراط زعفران و سه درم شکر
داخل کرده و تنقل حب الآس و باریباس و امتصاص سفرجل به شراب وکذا ریباس و شم گل سرخ واکل حماض سواقی مسلوق به روغن بادام وکذا کاهو وکذا
غذای تفاحیه که با آب سیب ترش و قثا و مغز خیار چنبر پخته باشند وکذا حماضیه و بهی ترش ترنج و مغز بادام و زعفران و افاویه ساخته باشند وکذا حصرمیه که در آن قرع و
قثا پخته باشند وکذا کشکیه وکذا [illegible] ترش با آب لیمو و سماق و سرکه و مغز بادام و کشنیز خشک و دارچینی هر واحد مزیل خمار ست و بقول ابن ماسویه [illegible]
مخمور از شم کافور و از طعام و شراب که در آن کافور باشد حذر کند که در آن هلاکت اوست ابن [illegible] وغیره گویند که شرب طبیخ [illegible] بدون گل آن وکذا
زعفران [illegible] ویا مخلوط در طعام یا شراب وکذا گل [illegible] وکذا بول [illegible] از روغن کنجد [illegible] واکل [illegible] وکذا [illegible] و مغز بادام
و مغز تخم کدو و کشنیز سبز و کرفس و صعتر و کشنیز خشک وکذا [illegible] بشکر شیرین کرده [illegible] دافع خمار ست [illegible] نافع صداع خماری ست [illegible]
گوید که معالجه صداع حادث از اکثار شرب شراب بخواب طویل و سکون و راحت باید کرد و اگر در معده بقیه شراب مع غثیان باشد قی با آب نیمگرم [illegible]
و پای را در آب نیمگرم که در آن بنفشه و بابونه و اکلیل جوشانیده باشند بنهند و دائم بر دست و پا نمک و روغن بنفشه بمالند و چون صداع خفت یابد حمام استعمال نمایند
چون جوع صادق بحرکت آید با غذیه لطیفه غیر حاره مثل نان [illegible] و عدس [illegible] اغتذا نمایند [illegible] نافع ست [illegible] و منع بخار [illegible]
ننوشانند مگر آب خالص و رب [illegible] و فواکه مثل رب انار و رب ریباس و رب حماض اترج ممزوج با آب دهند [illegible] داخل حمام شوند و آب
نیمگرم بر سر بسیار بریزند و بعد راحت از حمام [illegible] و چوزه مرغ [illegible] غذا سازند [illegible] انواع صداع [illegible]
ابتدای او سکون و دعت و نوم و در آخر او هنگام انتهای مرض و شروع انحطاط مشی در ریاضت اکثر از آنچه ممکن باشد تا آنچه [illegible]
بقیه بماند [illegible] استعمال نمایند ابن سینا می‌نویسد که در علاج صداع حادث از خمار اول آنچه واجب بود استعمال [illegible]
با آب نیمگرم و بقیات [illegible] و متوسطه که از قرابادین ست و اگر قی واجب شود یا استعمال او جایز نباشد اسهال با ایارج [illegible]
و اگر در اینجا مانعی از مرض [illegible] استعمال دوای حار باشد اسهال با طبیخ اهلیله یا شربت فواکه مسهل کنند و اگر [illegible] کراهت کنند با آب انار [illegible]
[illegible] اسهال آورند و از حرارت او خوف نکنند و اگر از استفراغات بوجهی مانعی باشد لزوم خواب نمایند تا آنچه از شراب در معده [illegible]
[illegible] گردد و این برنگ بول یعنی رنگین شدن آن ظاهر شود و کف پا نمک و روغن بنفشه بمالند و بر اطراف نطول بابونه بریزند بعده داخل حمام کنند [illegible] سر روغن گل
[illegible] نمایند و بعد عدس و غوره و مانند آن و آب [illegible] که برای منع بخار از سر [illegible] غذا سازند جالینوس گفته که اگر غذا [illegible] سازند
نکنند و شاید که سبب درین رقت خون متولد از آن [illegible] قوت او بر تحلیل [illegible] باشد و باید که فواکه قابضه دهند و بجز آب چیزی دیگر ننوشانند مگر آنکه معده ضعیف بود و
خوف استرخای آن باشد که درین حالت اندک [illegible] شرب آب سرد منع کنند و آب انار ترش و ریباس خاصة و رب آن و ترشی ترنج خاصة و رب آن و به و سیب
و مانند آن بنوشانند و کشنیز خشک با هموزن شکر نافع ست بعده خواب و سکون اختیار نمایند که آن اصل در علاج اوست و اگر از آن تسکین نیابد اعاده او در آن
روز و روز فردا کنند و غذای او سرد و مرطب سازند یا [illegible] زرده بیضه و برای تحلیل آب گرم بر آن بسیار بریزند و حسب استطاعت با آوردن خواب
مشغول شوند بعد از آن چون غثیان [illegible] زائل شود و صداع باقی ماند روغن گل از آن قطع کنند که آن در آخر او را مضر ست و اگر چه در ابتدا برای تقویت
سر و منع بخار حاجت بسوی آن است و باید که درین وقت روغن بابونه عوض او برای تحلیل استعمال نمایند و اگر بدین زائل نشود روغن سوسن بکار برند که این [illegible]
نافع و مجرب ست و چون خمار تخفیف و انحطاط یابد مشی اندک کنانند یا در گهواره نشانند و درین هنگام ماهی رضراضی و مرغ خصی و چوزه ماکیان و بابقول بارده غذا
سازند و باید که بر طعام مشی نکنند بلکه بعد سه ساعت [illegible] باید که انتظار هضم بخواب و یا بسکون طویل نمایند تا آنکه معده او اندک خفت پذیرد و بعده سکنجبین شکری
اگر محرور باشد و عسلی اگر مرطوب بود استعمال کنند و اقدام بدلک قدمین نمایند پس مشی غیر متعب یا حرکت دیگر غیر متعب کنند و باید که از سرکه ساده و مری اجتناب
نمایند و اگر لابد باشد [illegible] سازند و اگر اندک مشی کرده باشند آبزن و حمام نیز استعمال کنند و در آخر امر باید که نطولات معتدل التحلیل [illegible] نمایند و لحوم

بنددی ازان صاف کرده ده درم فلوس خیارشنبر دران مالیده بنوشند و یک شربت یا دو شربت ازین در مدت پنج روز بدهند بعد ازان لزوم شرب ماء الشعیر نمایند و غذا با سفاناخ و سائر بقولات و مقر خیار بسرکه سازند و اگر زوال صداع مشکل گردد فصد قیفال کنند و لزوم شرب آب انار میخوش با سکنجبین نمایند و پست جو با سرکه پخته روغن گل آمیخته بر سر ضماد کنند و بعد جدا کردن ضماد روغن گل نیم گرم اندکی بر سر نهند و گاهی این صداع متعسر گردد و محتاج فصد رگ پیشانی شود و اما چون صداع بمقدم و مؤخر دماغ نبیل کنند و بالغ ترین چیزی که درین صداع مشاهده کرده ام اینست که بگیرند آب چراده که و آب برگ بنفشه و آب خیار و آب برگ بید و آب خیارزه و هر یکی در شیشه کرده بالای آن اندکی سرکه و اندکی روغن نیلوفر و روغن بنفشه و روغن گل انداخته شیشه را در دیگی پر آب آورند و زیر آن آتش کنند تا آنکه آب شیشه بجوش آید و بخار دران ظاهر شود پس شیشه را برآورده بگذارند تا سرد گردد و در زیر آن درد فرونشیند پس صاف کرده بر برف سرد کنند بنحوی که شیشه را در میان او نهند و چون سخت سرد گردد بر تارک سر نهند که این در کمتر از ساعتی صداع را زائل کند و این بسیار را دیده ام که امر بجستن آب بر سر میکرد تا آنکه صاحب صداع سردی آب در دماغ خود معلوم کند بعده امر بپوشیدن سر و قصد خواب می نمود و این تدبیر را در ازاله او تاثیر نیک است و این بهر آنست که فضلات گاهی به تبرید خارج می شوند چنانکه از سکنجبین مستفرغ میگردند پس گویا که بقایای بخارات باین تدبیر استفراغ می یابد و گاهی صاحب این صداع را سعوط بشیر دختران مع روغن گل و روغن بنفشه کرده بشود و خود داده این صداع را از قبول خشخاش رطب و قولنج و مانند اینها نفع میکند

علاج صداع شمی

اگر از شمیدن اشیای حار خوشبو مثل مشک و زعفران و عنبر و عود و نرگس و یا از بوهای ناخوش مثل بخار گوگرد و زرنیخ باشد چیزهای بارد خوشبو چون کافور و صندل و گلاب و نیلوفر و بنفشه و خیار و امثال اینها بارد بو بویانند و اگر با وجود حرارت تجفیف و یبوست بسیار باشد در علاج ضرر مشک مثلا بکافور اقتصار نکنند بلکه اگر تحلل بوده باشد با سعوطات و ادهان رطبه مبرده نمایند و اگر کفایت نکند بقدر روغن کدو یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر داخل کرده در بینی چکانند و گاهی با لبن و روغن خلاف را در تقویت دماغ و تعدیل آن بر سائر ادهان فضیلت است و بوییدن گل بنفشه و نیلوفر و گشنیز تر و چراده که و خیار رطب را در تسکین این نوع صداع مثل عظیم است و اگر از شمیدن اشیای بارد خوشبو یا بدبو باشد چیزهای گرم خوشبو مثل مشک و زعفران استعمال نمایند و با شیای حاره و حمام و آب گرم علاج کنند و بهر حال تعلیل راس بحسب اقتضای مزاج رائحه و استنشاق یا ادهان مضاده آنها و تقویت دماغ با شیای مقویه و اغذیه با غذیه لطیفه مقویه خوشبو حار و یا بارد نمایند طبری گوید که علاج صداع عنکبی از شمیم روائح طیبه حاره باشد تقویت مزاج دماغ بر ریختن آبهای بگیرم اولا بر سر و پوشیدن آن و امر با فشاندن بینی دائم ست پس تشمیم اضداد آن روائح در قوت مثل کافور هنگام تاذی بمشک و بنفشه هنگام تاذی باترج و مانند آن و اگر تحلیل آن مشکل گردد و این سعوط بکار برند اگر بدان او انفع بود در آنجا ثابت بگیرند آب حی العالم مروق و صندل با آتش چهار درم روغن کدو و دو درم آب طلع یک درم و در شیشه کنند و صاف کرده سعوط نمایند آنچه از آن ممکن باشد مره بعد اخری این تلطیف حدت روائح و دفع بقیه آن کند و اگر متعسر گردد تضمید راس بدانچه مذکور شد باید کرد و دران اسپغول مضروب بسرکه و عصاره ماميثا زیاده کنند که این تحلیل آن کند و بدانکه هرجا که اشاره به تبرید مزاج دماغ میکنیم مراد ازان ترک افراط دران و عدم ادخال در سر چیزی از مخدرات مثل بنج و افیون و بیروج لفاحی میباشد پس اگر لابد باشد و خوف هلاکت مریض بود اندکی افیون یا آب لفاح استعمال کنند و هرگاه معلوم کنند که مریض طاقت برداشت الم بسیار دارد این مخدرات ازان قطع کنند و در تلافی اذیت او هنگام زوال مرض کوشند و ازین غافل نباشند و اما چون صداع از روائح مزابل و قاذورات و جاهای متعفنه باشد مریض را در حمام داخل کنند و بر سر او آب نیم گرم بسیار ریزند و در حمام سرکه کهنه بجوشانند و دو فتیله از پنبه ساخته بسرکه تر کرده مدام در بینی او نهند و روائح خوشبو حار یا یا بارد ببویانند و استنشاق ادهان مناسبه یعنی بارد مثل روغن گل بنفشه و نیلوفر در جوانان و حار مثل مرزنجوش و حار مثل روغن یاسمین و خیری و سوسن در پیران و مرزنجوش نمایند و ذکر این امر کنند این صداع بنوع دیگر از انواع صداع منتقل خواهد شد بهر آنکه معالجه هر نوع صداع از علاج این نوع اسهل است زیرا که بر دماغ از روائح کریهه ثقل و ضرر کم نبود حتی که گاهی ازان تشنج گردد و حجاب موضوع بران متقلص شود و در بدن سه عضو را خواص در میل بروائح طیبه و نفرت از روائح کریهه است و آن دماغ و معده و رحم است چون بهریکی ازین اعضا و چیزی یعنی بوی بد و غلیظ ماده جمع شود صاحب او از مرض شدید ایمن نباشد در روائح

واطبۀ مصدعه بسیار اند لیکن چون طبیب بر قوانین معالجات صداع و مقابلۀ شی موذی بضد آن واقف گردد انشاء الله تعالی اختراع علاج این جزئیات که بر آن قادر گردد تواند کرد

علاج صداع ضربی و سقطی و تفرق اتصال

واین یا در نفس جوهر دماغ رسد و یا در حجب و غیره اجزای مذکورۀ راس و یا در فروع آن یعنی اعصاب و عروق و یا در اعضای دیگر غیر سر از اعضای مشترکه مثل معده و رحم و غیر آنها و تادیۀ ضرر آن بسوی دماغ و ضربه و سقطه گاه اندک و خفیف بود و معالجه پذیرد و گاه بسبب زیادتی باعث ثقل و تحرک و جوشش دماغ و عدم التیام مهلک بود و بالجمله بهر تسکین درد و تقویت سر روغن گل بر سر نهند و در ابتداء ماده به تنقیه یا جذب بسوی خلاف سعی نمایند اگرچه بفصد و اسهال حسب احتمال و بستن اطراف و در ربع اخیره باشد تا ورم پیدا نشود و لیس بزودی فصد قیفال کنند و اگر بنظر نیاید فصد هفت اندام و بحسب حاجت و احتمال قوت خون بگیرند و اگر از فصد نفعی باشد حجامت میان کتفین نمایند و بقدر ضرورت خون کشند و بهر تسکین وجع و تحلیل ورم و تبرید و تقویت سر برگ مورد و آرد جو گل ارمنی یا اقاقیا آرد عدس مقشر مکی اقاقیا صندل در آب برگ بارتنگ و روغن گل آمیخته نیم گرم ضماد کنند و این ضماد علوی خان درین باب از مجربات است برگ مورد برگ سرو گل سوسن لادن اکلیل الملک گل ارمنی قصب الذریره شب یمانی روغن گل هر یکی در استعمال ضماد سازند و از کشنیز خشک و پوست خشخاش و سبوس و مانند آن از ادویۀ بارده و البته بخور کنند و بازوها و رانها محکم ببندند و بر ساق و کف پا حجامت بلی شرط نمایند تا که مواد متوجه اسافل گردد و تلیین و اسهال طبیعت بمثل طبیخ عناب و بنفشه و مویز و خیار شنبر و ترنجبین و شیرخشت سازند و اولی آنست که حقنۀ لین کنند تا بهوش آید بعده بنا بر تحلیل ورم و رفع تپ شربت بنفشه سه توله در عرق گاو زبان ابریشم ساده و عنب الثعلب هر یکی پنج توله حل کرده بنوشند و غذا ماش و اسفاناخ و نبات و یا ماء الشعیر اقتصار ورزند و اگر جراحت و شقاق هم باشد اندمال آن بمراهم نمایند و جراحت اغشیۀ داخلی که علامتش ضربان و تمدد و وجع تا قحف و ناخن و سیلان اشک بود عسر العلاج است و جراحتی که جوهر دماغ که نشانش کثرت خواب و تشویش و رطوبت خیشوم و اختلال حواس است اکثر مهلک بود و محمد زکریا گوید که موضع تیغ را بشراب شستن و صبر و دم الاخوین و اقاقیا بر آن پاشیده بستن عجیب الاثر ست و بالجمله بعلاج جراحت و کسر عظم که انشاء الله تعالی در آخر کتاب مفصل مسطور گردد رجوع کنند و چون ورم دماغ بهم رسد معالجۀ سرسام حار نمایند و متوجه تسکین صداع گردند و تحلیل ورم بمراهم امتزاج کنند و اگر آب برگ مورد و گلاب و روغن گل هر یکی بیست مثقال سرکه پنج مثقال با آتش ملایم بپزند تا که روغن بماند پس موم و نشاسته مقشر یک کف صلبیه خوب مداف شد لغایۀ هندی هر واحد یک مثقال در عرق عنب الثعلب یا شیره بپزند و مرهم کرده بر سر گذارند صداع و ورم ضربه را نافع بود و باقی تدبیر این صداع از علاج امراض دماغی از ضربه و سقطه که مذکور شد اخذ کنند اقوال اکابر ابو سهل گوید که صداع حادث از ضربه و یا سقطه بسبب عروض ورم پیدا شد لیس می باید که اول فصد کنند پس حقنۀ لینه بعمل آرند تا مواد با سفل منجذب گردد و از صعود بسوی سر آن را منع کنند بعد از آن بر سر روغن گل غیر بارد نهند که آن تسکین وجع و تقویت راس نماید و اگر درد بسیار نباشد اندکی سرکه با وی آمیزند و اگر درد شدید باشد تنها بدون سرکه استعمال کنند و اگر معده ... بجوالی ... سعد بروغن بنفشه سعوط کنند و اگر احتیاج بتقویت سر بسبب استرخاء باشد که از شدت ضربه آمده باشد بمثل برگ مورد و اکلیل الملک و قصب الذریره و گل ارمنی و شب یمانی و لادن و برگ سرو در روغن سوسن و مانند آن شراب ریحانی کنند و اگر عقل مریض مختلط گردد آرد جو و سبوس و سپیده و خطمی سفید با آب برگ بید و روغن گل و قلیلی از سرکه ضماد سازند و اگر با درد تپ و سرخی و شدت حرارت باشد باید که بعد از فصد آب عنب الثعلب و کاسنی بخیار شنبر نوشانند و ماء الشعیر دهند و غذا بقول باردۀ رطبه مثل کدو و خیار و کاهو و لبلاب یخنی سازند و اگر با درد تپ نباشد بزرده بیضۀ نیمبرشت و لحم طیور تغذیه نمایند و اگر جراحت اندک حادث شود از مرور و شفا یابد و اگر ... باشد در آن صبر و کندر و مر و دم الاخوین استعمال نمایند شیخ میفرماید که در معالجۀ صداع حادث از ضربه یا سقطه واجب ست غایت قصد طبیب بتسکین درد حتی الامکان و تنقیۀ ماده از جای درد یا باستفراغ و یا بجذب بطرف خلاف باشد تا ورم نکند و اگر جراحت حادث شود معالجۀ آن باندمال نمایند و اندمال آن ... که سوء مزاج ثابت باشد بلکه واجب ست که در اندمال آن تعدیل مزاج ناحیۀ آن کنند و چون صاحب این آفت را تپ ظاهر شود و فی الحال اختلاط عقل گردد و به اشد که ... شروع کرده و اول آنچه در علاجش استعمال باید کرد آن فصد قیفال یا اکحل ست تا ورم را منع کند و اگر در آنجا امتلا باشد باید که حقنۀ حاده استعمال کنند و اگر ... حنظل باشد مگر آنکه با وی تپ باشد که درین صورت تعدیل حقنه نمایند و اگر حقنه ممکن نبود بمثل حب قوقایا تنقیه کنند اگر

تپ نباشد واگر حرارت بدون تپ باشد خورانیدن حب مذکور ترک نکنند واز تنقیه چاره نیست تا از ورم ایمن گردد و بعد ازان واجب ست که نگاه کنند اگر درانجا
جراحت باشد اولا علاج آن نمایند و تعدیل مزاج موضع اولا بدست تا علاج قبول کند واگر جراحت نباشد بعد تسکین وجع تضمید موضع بادویه مقویه نمایند
مثل اضمده که آبهای آنها آب مورد و بید و روغنهای آنها روغن مورد و سوسن و روغن گل باشد واخلاط آنها اشیائی باشد که دران بعض لطیف و تحلیل اندک بود
مثل گل سرخ واکلیل الملک و قصب الذریره و بابونه و گل ارمنی و شب یمانی و شراب ریحانی و گاهی اقتصار میکنند بر ادهان اگر درد باقی بود و گاه استعمال آن نیم گرم
میکنند و گاهی بسبب برد و خوف ورم اندک سرد کرده استعمال می آرند و واجب ست که از حمام و شراب و غضب و مبخرات و مسخنات از اغذیه وادویه حذر کنند واگر
موضع بورم شروع کند دران وقت لابدست از استعمال قوابض قوی القبض مع التبرید مثل پوست انار و گلنار و عدس و گل سرخ و با آب اینها نطول و شغل آنها ضماد
سازند بعد ازان بدوائی که با وجود آن دران لطیف اندک باشد نقل نمایند مثل سرو و طرفه و بعد کندر واگر ضربه تیز بر جرح راس بود اکنند سبا درست بخور انیدن اسطوخودوس
با آب یا شربت عسل باید کرد که ازین خلاص یابند و بدانکه الم چون بحجاب دماغ رسد دران خطر باشد و چون بسبب ضربه خون از دماغ خارج شود و مغز سر کیان بمقدار که
ممکن باشد باید خورانید و بالایش آب انار ترش اندک بنوشانند و چون ورم تحلیل یابد تاخیر در خورانیدن مغز تا سوم روز و بعد فصد نمایند صاحب کامل مینویسد
هر که را از ضربه یا سقطه که بر سر واقع شود صداع عارض گردد باید که در امرا و اولا مبادرت بفصد سرو کنند و خون بحسب حاجت و قوت و سن برآرند واگر فصد
بسبب سن و قوت و فصل ممکن نبود باید که حقنه حاده استعمال کنند واگر تپ باشد حقنه لینه بعمل آرند و بعد به ماده با سفل کنند تا بموضع علت نریزد و بعد ازان پارچه
در آب مورد و جوز السرو چوشانیده باشند نطول کنند و بدان تکمید نمایند واثل وآس و برگ سرو با اندک گل ارمنی سائیده ضماد کنند و پاره پشم که در روغن گل نیم گرم کرده
تکمید سر نمایند واز آفتاب و حمام و شراب و غصه و اغذیه حاره و حریفه و مسدده مثل جوز و شاهبلوط و جبن و برنج و شراب قوی و مبخرات و شیرینی حذر کنند واین
ضماد نمایند گل ارمنی پنج درم قصب الذریره و مغاث و واش هر واحد سه درم بابونه واکلیل الملک هر واحد دو درم صبر یک درم هر یک درم همه را باریک سوده با آب
مورد سرشته ضماد سازند وایضا آس و جوز السرو و بابونه واکلیل الملک و قصب الذریره هر واحد پنج درم قشار کندر دو درم گل سرخ چهار درم همه را در آب پخته بر سر
ضماد کنند و آب افیون گرم بران بریزند وایضا آب بید و آب اثل و گل ارمنی واکلیل الملک و روغن گل آمیخته ضماد نمایند واگر مورد ترکوفته و ضمیمه خوشبو ساخته ضماد
کنند نفع بخشد واگر غشای دماغ را از ضربه و سقطه ورم لاحق شود باید که روغن گل و سرکه نیم گرم بر سر ریزند واگر استخوان بشکند و غشای محلل دماغ ظاهر گردد یا او
درد شدید باشد یا روغن گل سرکه نیامیزند بلکه روغن خالص نیم گرم یا روغن بابونه بر سر نطول کنند واگر با صداع سهر باشد روغن بنفشه یا روغن نیلوفر نیم گرم بریزند
واگر ازین اختلاط ذهن عارض شود و غطی وآرد جو و بنفشه و روغن گل با اندک سرکه بر سر ضماد کنند و باید دانست که سرکه بر روغن گل در ورم دماغ و غشای او بجز آن
منفعت دارد و میکنم که روغن گل را بباطن دماغ رساند و بدرقه کند بسبب لطافت خود نه بجز آنکه سرکه ورم را نفع میکند زیرا که دران نه تسکین ست و نه تحلیل نه در اورام
حاره و نه در بارده و در اورام بارد بادی فرفیون و غیره اشیای حاره استعمال میکنند طبری گوید که صداع عارض از سقطه و ضربه بر دو وجه ست یا آنکه سر الم رسیده
و شجه واقع نشود و یا شجه والم آرد والم در قلت و کثرت مختلف بود و شجه در خفت و شدت وایضا بحسب موضع مختلف باشد اما معالجه شجه در شجاج سائر
اعضا مذکور گردد و صداع عرض تابع شجه بود و پس معالجه شجه معالجه صداع ست غیر آنکه با معالجه شجه قصد تسکین صداع حسب مزاج مریض کنند به تضمید و تکمید او
بحسب آنکه در انواع صداع ذکر یافت و موافق ترین اشیا برای کسی که او را این نوع صداع باشد تکمید سر بروغن گل گرم کرده است و یا بروغن گل که دران
قدری مازو و لادن جوشانیده باشند اگر مزاج این را واجب کند والا اندک کافور بر روغن گل اگر مزاج واجب کند و موم و روغن گل گداخته سفیده آب مغسول بران
ریخته از آتش فرود آرند هرگاه نیم گرم ماند سفیدی بیضه اندکی آمیخته بر هم زنند تا که سرد شود و بعده در هاون کرده بران آب سرد شیرین انداخته حل کنند پس آب را بریزند
و مرهم بگیرند و بر تمام سر ضماد نمایند که مسکن صداع و مفید جراحت و ورم ست واگر درانجا جراحت نبود و نه رض و نه فسخ بسبب آن تا الم حجاب بموضع بر تحف
در موضع سقطه یا ضربه باشد و این بجمیع حجاب ستودی گردد و علاجش تسکین حرارت و تبرید مزاج جلد سر با آبها که ذکر کردیم باید کرد تا سر قوی گردد و مواد را
قبول نکند بعده بچیزیکه محلل و ملین باشد مثل موم و روغن و یا آبهای محلله مثل آب بابونه واکلیل الملک در آخر آن ضماد کنند واگر مریض متحمل باشد فصد هر دو قیفال

کنند وتنقیه بدن او از اخلاط نمایند اگر قوی این آنرا واجب کند واگر اعراض عظیم گردد ومودی بورم شود در هر دو نوع این صداع یعنی آنکه با وی شجه باشد وآنکه با شجه
نباشد اما آنچه با وی شجه بود وورم حادث شود علاجش علاج جراحتی ست که با ورم باشد بمراهم مفید ورم مثل مرهم مرداسنگ واسفیداج ومرهم اسپیغول مغسول
وتضمید راس بچیزیکه ورم را تحلیل کند مثل صندلین وشیاف مامیثا وآبهای محلله ورم پس اگر عقل مریض زائل گردد بلا شک ورم بحجاب موضوع بر قحف از داخل
حاصل شده باشد وعلاجش درین هنگام علاج سرسام حار ست واگر عقل مریض زائل نشود امر دران آسان ست ورم باصلاح جراحت زائل گردد واگر جراحت
نباشد امر آسان تر بود وغیر آنکه فصد اگر ممکن باشد از ان غافل نباید شد وتضمید سر بشیافهای بهره وردی وقتی وبا شیافهای محلله در وقت دیگر وبهترین چیزیکه درین هر دو صداع
با ورم یا بی ورم استعمال کنند تغریق راس ست بروغن گل نیم گرم علی الدوام وتضمید دبرهم اسپیغول واسفیداج بآب حی العالم وعصی الراعی وآب خطمی وخبازی
تسقیه داده وتضمید سر ببرگ خبازی وبرگ اسپغول هر دو کوفته مطبوخ در روغن گل همراه آن اندک خطمی سفید وآرد جو انداخته که این ضماد در تحلیل ورم وتسکین این
هر دو نوع صداع بغایت نافع ست وعلاج جراحات بالکه تا ام دماغ رسد در جراحات بدن خواهد آمد نسخه مرهم اسپیغول بگیرند اسفیداج پنج درم وپارچه بآب تر کرده

با وی بیالایند ومقابل آتش کنند که خشک گردد پس در ظرفی بآب نیمگرم بشویند تا آنکه پارچه سفید گردد هرگاه اسفیداج دران ظرف زیر آب درته نشیند آب صاف که
بالای آنست از نیمه برگیرند واسفیداج را خشک کنند که این بهترین طریق غسل اسفیداج ست بعد از ان وزن کنند وبرابر او سفیداب رصاص ومثل یکی ازین هر دو
مرداسنگ گرفته هر سه را دقیق بسایند وبهم بیخته موم در روغن گل گداخته از آتش فرود آرند وبران این ادویه انداخته حل کنند تا مختلط شود وباز بر آتش
گذارند وبآبهای مذکوره تسقیه دهند وقوی تر از ان آبها آب برگ بزرقطونا ست پس در هاون بیهزند تا مستحکم گردد واندک سرکه وقدری سفیده بیضه رقیق بهم بران
انداخته حل کنند تا همه مختلط گردد ودر هر شبانه روز یکبار بر سر طلا کنند واین بلیغ ترین ادویه مستعمله در اعراض مذکوره است وغذای این علیل چیزی بسوی سر وامثاله
تغذیه کثیر نه بود واجب ست اگر قوت مساعدت کند که بر ماء الشعیر اقتصار کنند در روزی بدفعات پس برین اقتصار ورزند واین صاحب بهترین صداع بر طبیعت
اسمٰعیل و یوسف بینوبینا کاری فصد یا حجامت طبع را بآب فواکه وفلوس خیار شنبر ویا بحقنه نرم باید کرد واین صفت حقنه است کشک جو بنفشه خطمی در پارچه
کتان بسته هر یک بیست درم چهار سه را در یکمن آب بپزند تا نیم من بماند صاف کرده ده درم روغن گل وده درم روغن بنفشه ودو استار فانید ونیم درم بوره با آنکه
دران حل کرده بکار برند چنانکه بوزن سه صد درم یا صد وده درم باشد والیضا برگ چقندر بپزند واز آب وی هفتاد درم واز آن ده درم ودرم روغن بنفشه ده درم انگبین
بکار برند واین حقنه قوی ست برگ چقندر قدری بابونه شبت هر یک بیست درم انجیر پانزده بنفشه خطمی هر یک ده درم بپزند چنانکه رسم ست وصاف کرده یک درم
بوره ویک درم نمک وده درم عسل دران حل کنند وآنرا که تپ آید از پس فصد هر بامداد آب کاسنی وآب عنب الثعلب با مقدار پنج درم فلوس خیار شنبر دهند وآنرا که
تپ سخت گرم نباشد آب کاکنج وآب عنب الثعلب هر یک سی درم بنوشانند وپنج درم فلوس خیار شنبر ودو درم صبر ویک نیم دانگ زعفران دران حل کرده بدهند وتدبیر
ضماد آنرا که با ورم تپ باشد از آب عنب الثعلب وصندل سرخ وفوفل وزعفران وگل ارمنی وصبر وسبزی که بر سر آید باشد همه را جمع کرده بر سر نهند والیضا عدس مقشر
گلنار گل سرخ برگ مورد پوست انار همه بپزند وپارچه بدان تر کرده بر سر نهند با روغن گل والیضا برگ مورد وگلنار پوست انار هر سه را در سرکه وآب بپزند وبا اندکی مشک وعود خام
وقصب الذریره بکوبند وشراب کهنه بران چکانند وباهم سرشته بر سر نهند وآنرا که مدت دراز گردد ضمادهای معتدل بر نهند چنانکه با قوت قبض قوت تحلیل داشته باشد
واین ضماد معتدل ست انار ترش وشیرین با پوست شگافته در شراب کهنه پخته بسایند وضماد کنند والیضا که معتدل ست برگ مورد تازه برگ بید برگ سرو
وخطمی تازه واکلیل الملک بکوبند وآب او بگیرند واگر در آب بپزند وبیفشارند وآب آن بنوشانند روا باشد پس روغن سوسن با این آب وشراب کهنه آمیخته دو سه
جوش بدهند واندکی مرو وقصب الذریره وگل ارمنی وشب یمانی کوفته در صره بسته باوی بجوشانند وبدست مالیده بفشارند وپارچه بدان تر کرده بر سر نهند
والیضا ضماد محلل مرکب درم کندر یک درم صبر سه درم مرداسنگ یک درم موم زرد پنج درم روغن گل بیست درم موم بروغن گداخته ادویه سوده بسرکه تر کرده بدان
بسرشند وبر خرقه کتان طلا کرده نیم گرم نمایند وبر سر نهند وآنرا که حاجت تحلیل بیشتر باشد سرکه کهنه بدل شراب کنند وبدل روغن گل روغن سوسن یا روغن
یاسمین یا روغن کنجد تازه کنند وآنرا که با درد بیخوابی باشد روغن گل وروغن بنفشه بر سر نهند پس اگر درد قوی تر باشد روغن گل زیاده کنند واگر بیخوابی

قوی تر باشد روغن بنفشه فزون تر از روغن گل کنند از بهر آنکه روغن گل مسکن درد زیاده است و روغن بنفشه خواب آرنده تر و طلا به کشکاب و زردهٔ تخم مرغ مدام دهند و آنرا که دماغ بجنبد اسطوخودوس و مغز تخم کدو و غیره دهند که در علاج صداع ترعزعی بیاید و آنرا که خون بسیار رفته باشد در روده مرغ نیم برشت و گوشت ماکیان دهند و صندل و سیب و به و گل سرخ و بنفشه و برگ مورد بویانند و اندکی کافور و آنرا که جراحت کوچک باشد برگ مورد خشک کوفته بیخته و اندکی مر آمیخته بر جراحت نهند و آنرا که جراحت بزرگ باشد لیکن با استخوان نرسیده باشد بر جراحت روغن گل بمالند و بدوزند و این اکسیر بر نشاند صبر انزروت کندر هر یک ده درم دم الاخوین مرمکی هر یک پنج درم همه را سائیده با سفیدهٔ بیضهٔ مرغ بسرشند و موی خرگوش بدان آلوده بر جراحت گذارند و اگر خشک به جراحت بچسپد و در هر دو روز یکبار بکشایند و ببندند تا آنکه صحت یابد و اگر در جراحت ضمادهای مانع ورم نهند و ضمادها و روغنهای گرم برنهند مگر آنرا که عقل شوریده باشد و حرارت سخت قوی باشد و باقی علاج در جایگاه جراحات یاد کرده آید

علاج صداع ترعزعی

جهت ازالهٔ ماده و منع از ورم فصد باسلیق یا صافن و اندام نمایند و بعد و رم رگ سر دو کشایند و تلیین طبیعت بآب کاسنی مروق و خیار شنبر و یا مسهل بارد و یا حقنه لین کنند و آنچه مناسب باشد و حب ایارج یا فوقا یا نمایند و بعده با ضمهٔ مقویه چون صندل و فوفل و گل ارمنی و ریوند چینی و طباشیر و آرد جو و یا قلیا ضماد سازند و اگر برگ مورد و نعناع و برگ انگور یا بیک سائیده ضماد کنند نیز نافع بود و اگر در سر ورم باشد و تپ نبود مثل گلنار و عدس و پوست انار و گل سرخ و مورد و قصب الذریره و شبت ضماد کنند و سیب و بهی و غیره اشیای خوشبو بویند و اگر ترعزع از ضربه باشد اسطوخودوس و ورم سائیده با جلاب یا شربت عسل بخورانند و نیز ماء الشعیر و اکیان و بره و گوساله سازند و بالایش قدری آب انار میخوش بدهند و با غذیه و مزورات لطیفه که در صداع حار گذشت غذا سازند و سکون و سکوت و نوم طویل بر فرشهای نرم لازم گیرند و بالجمله علاجش علاج سکته است طبری گوید که علاجش فصد قیفال است اگر ممکن باشد و تلیین طبیعت اگر از ان مانعی نباشد و شمیدن روائح طیبه مشاکل مزاج او و درین وقت وا مرخواب بسیار بر پشت و نسبید با این سعوط روغن خشخاش روغن بنفشه هر یک درم شیر دختران یک درم حضض مکی تازه بوزن دو درم در شیر مذکور حل کرده در شیشه کرده بجنبانند تا یکذات شود و بمقدار احتمال مزاج سعوط کنند و تضمید سر باین ضماد کنند آب بید و شیر دختران و با هم بجوشانند تا مختلط شوند پس صاف کرده دران اندک حضض و خطمی و آرد باقلا و آرد جو حل کنند تا غلیظ گردد و بر سر ضماد نمایند و اگر این کفایت نکند و صداع باقی ماند امر بتفریق راس بروغنهای نیم گرم کنند بهر روغنی که باشد سوای روغن بلسان مگر آنکه مزاج او باین الم به برودت مستحیل گردد که درین صورت بهتر اینست روغن بلسان و روغن غار و روغن قسط و مانند آن استعمال کنند و بالغ ترین اشیا آنچه درین صداع استعمال نمایند روغن نیم گرم است که گاهی از سائر معالجات مستغنی می گرداند ابن هبة الله نوشته که سبب ترعزع راس خلط غلیظ بارد است که در مواضع خالیهٔ سر حاصل شود و اعراض آن ضعف حرکت ارادی و ثقل در سر و کدورت حواس است و این مرض منذر بحدوث سکته بود پس طبیب عند احساس حرکت ترعزعی مبادرت کند به تنقیه بدن از حبوب مخرج خلط غلیظ مثل حب ایارج و مانند آن و بعد تنقیه ماء العسل که دران اسطوخودوس مسحوق جوشانیده باشند بنوشند و سکنجبین بخورند و آبیکه دران گل سرخ و عود و مصطکی پخته باشند بنوشند و از امتلا و اغذیه مرطبه و نافخه غلیظه بر عسر الهضم حذر کنند و غرغره بسکنجبین عسلی و خردل نمایند و اغذیهٔ لطیفه قلیل الفضول مثل قلایای لحوم طیور و خیر آجامیه تناول کنند و اعانت بهضم کنند بشرابهای کهنه بو شنیده و مشک و غالیه و مرزنجوش بویند و آبهای ادویهٔ محلله بر سر ریزند و بعد نشستن سر را بمالند پس اگر طبع قبض بود حقنه بعمل آرند و اگر غثیان محسوس گردد قی کنند بعد خوردن طعام زیرا که آنچه از اخلاط غلیظ در معده جمع شود ازین تدبیر دفع گردد لاسیما بعد خوردن ترب و اطعمه مالحه چه ازین قی بسهولت می آید و دفع کیموس طبیعت اسهل میشود و از دفع آن بدون خوردن چیزی و از علاج این مرض غافل نشوند که ازین تدبیر ممکن است که مریض از سکته متوقعه خلاص یابد باذن الله تعالی عزوجل

علاج صداع نومی

درین صداع واجب است که اول بعلامات مواد دریافت نمایند که کدام خلط در بدن غالب است پس تنقیه بدن و دماغ از آن ماده کنند بدستوری که در اقسام علاج امراض دماغی مادی و صداع مادی مفصل مسطور شد و بعد از ان تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن بالطلیه و اضمده و مروخات وغیره حسب ماده نمایند و رماد گرم سر که آمیخته بر پیشانی و صدغین ضماد کردن درین صداع نافع است و بهترین رماد خاکستر چوب انجیر است و اگر هنگام بیداری از خواب چیزی ممکن صداع بخورند صداع ساکن شود

علاج کلی صداع شرکی

بدانکه پیش ازین معلوم شده که شرکی گاه بمشارکت مطلقه و گاهی بمشارکت غیر مطلقه پیدا شود و گاه متادی بکیفیت ساذجه از کیفیات اربعه طبیعیه یا کیفیت غریبه
ردیه غیر طبیعیه که منسوب بسوی جوهر نیست مانند کیفیات سمیه پیدا شود پس گاهی در بعض اعضا خلطی ردی الجوهر پیدا شود و کیفیت آن بسوی دماغ متادی
میگردد و ایذا میرساند و گاهی متادی از مواد و مواد غیر غریبه در طبع خود پیدا شود و اذیت آن بسبب کثرت کمیت یا شدت کیفیت آن میرسد و یا بسبب این هر دو و ثانیاً
که کیفیت موذیه متادی سبب برای حصول ماده موذیه نیز میگردد و هر دو وجه یکی آنکه فاسد میگرداند آن کیفیت مواد جیده را که در نواحی دماغ می یابد و غذای جیده را که
آن میرسد دوم آنکه دماغ را قابل مواد ردیه میگرداند و این قبول بر دو گونه است اول قبول از جهت جاذبه از انست مانند آنکه گرم گردد از ان و دماغ پس منجذب گردد
بسوی آن مواد بسبب گرمی آن دوم قبول از ضعف مقاومت است و مقرر است که عضو چون ضعیف گردد قبول مینماید موادی را که بسوی آن آید و اعضای
مشارک راس اول دل و دلیل هم معده و جگر و انثیین است و بعد ازان حجب باشند مثل حجاب حاجز و صدر و غیر آن پس مراق پس باقی اعضا مانند کبد و طحال و زهره و گرده و مثانه
و پشت و ساق و قدم و مانند اینها و بیشتر صداع شرکی نزد انتقال ماده از اوهام اعضای باطنی مشارکه دماغ پیدا شود چون حرکت بسوی فوق نماید پس علاج
در جمیع اصناف صداع بمشارکت اعضا واجب است که اغذا بعضو مشارکه کرده شود و تنقیه آن عضو نماید بدانچه مخصوص او باشد و تبدیل مزاج آن کنند و بعد ازان
تقویت راس بمقویات آن نمایند تا ماده را قبول نکنند پس در ابتدا استعمال مقویات بارده مثل روغن گل و سرکه بعمل آرند و اما بعد ابتدا اگر مواد حار یا کیفیت متادیه بسوی سر حار باشد
مقویات بارده مسطوره مدام استعمال نمایند و اگر بارد باشد بجای او روغن بابونه و روغن آس کنند یا روغنی که در ان صمغ مر و کندر انداخته باشند یا از برگ سرو و عصاره او
آن ساخته باشند بعمل آرند و هرگاه از تنقیه و تبدیل عضو فارغ شوند تفکر کنند که آیا این عرض بنفسه مستحیل بمرض شده یا سبب این صداع در سر آنچه گردیده یا ماده و کیفیت آن باقیمانده

علاج صداع شرکی معدی

باید که ابتدا نمایند باصلاح غذا و آنکه مولد خلط مفسد اخلاط باعث مرض باشد پس اگر بسبب امتلا بود واجب است که اول مبادرت به تنقیه نمایند بدانچه بهر مزاج خلط
در امراض دماغی شرکی معدی مفصل مسطور شده و در حالت تنقیه و بعد آن باغذیه لطیفه محموده خفیف الهضم جید الکیموس اغتذا سازند و بعد ازان حسب واجب بکیفیت
میل کنند و مدتی که در ان تحلیل و هضم و اطلاق باشد و اگر غذای مولد دم جید متقارن کیفیت ماده یا کیفیت نفس معده نباشد غذای محمود و مولد دم جید را اختیار
نمایند و بهتر آنست که بعد دخول حمام خورند و در تخفیف بخارات کوشند پس اگر ماده صفراوی باشد بعد تنقیه آن ایارج و اسهال تعدیل دوا و تقویت دماغ بروغن گل
یا روغن آس نمایند و قی کردن و خوردن ماهی تازه و بالایش نوشیدن آب برگ خیار و سکنجبین نیز انفع بود و هر صباح دو سه لقمه نان با آب انار ترش یا آب غوره
یا شربت آن و شربت انار میخوش و لیمو و ریباس تناول کنند و خوردن فواکه قابضه مثل امرود و سیب و به نافع و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر گذارند و ایضاً تقویت
راس بروائح طیبه مثل صندل و کافور کنند و بهر اخراج صفرا نقوع حامض نیز نافع است و گاهی بمطبوخ فواکه و یا آب آلو و ترنجبین یا شربت آلو یا شربت تمر هندی
و ترنجبین و درم تلیین طبیعت میکنند و بعد تنقیه لطیفه حرارت بمطفیات مذکور نمایند و تقویت معده بربوب قابضه مثل رب به ترش و انار و غوره و زرشک (?) ...
لیمو کنند و تقویت دماغ بشمومات و نطولات بارده مثل آب خیار و عنب الثعلب و گلاب و روغن گل و روغن نیلوفر و شیر زنان و سرکه و سعوط روغن بنفشه و نیلوفر
و بادام و مانند آن و ضماد بصندل و برگ مورد و گل سرخ و نیلوفر و بنفشه و کدو و مانند آن با گلاب و بدانچه در صداع صفراوی گذشت باید کرد تا مواد و ابخره
تنقیه را قبول ننماید و تدهین معده و سر بروغن سفرجل مسکن صداع حار شرکی معدی است و تا تکیه در ان بابونه و برگ مورد و گل سرخ جوشانیده باشند بر سر
تناول کنند و غذای بارد سریع الهضم مقوی مثل چوزه مرغ که با آب انار یا آب حصرم یا آب سماق یا زرشک پخته باشند تناول کنند و یا مزوره تمر هندی یا بادام
و کشمش و یا مزوره ماش و مقشر نیز بادام و کشمش بخورند و خوردن نانی که در سرکه یا در رائب ترکرده باشند نیز مفید و کذا مزوره انار ترش ... و باقی علاج
بدانست که در علاج امراض دماغی شرکی معدی که از صفرا باشد مسطور شد ابن عباس گوید که هرگاه صداع بسبب خلط مستکن در معده باشد
کم قی بدوای نخرج خلط نمایند پس اگر صفراوی بود پس سکنجبین و نمک و آب گرم و یا سکنجبین ... قدری نمک ... تخم

باریک سوده بسکنجبین و آب گرم و اگر با هی تازه و خربزه و سرق و خبازی بخورند و بالایش سکنجبین و آب گرم بنوشند قی صفرای بسکون در معده آورد و بالینوس گفته کسی را که صداع از صفرا در معده باشد اگر از خود قی کند صداع او در ساعت زائل شود و گفته کسی که در معده او صفرا مجتمع گردد و اگر هر روز مبادرت بغذا قبل از صداع نکند صداع ظاهر شود پس هر روز قبل از آنکه صداع شروع گردد غذا بخورد و علاج این کسان قی با آب گرم قبل از غذاست اگر برایشان سهل بود و اگر قی سهل نباشد مبادرت بغذای محمود جید بمعده کنند لیکن بمقدار اندک باشد و صداحب ورامصابرت بر گرسنگی نباید کرد و اگر صداع ساکن نشود این منقوع صبر دهند افسنتین رومی هفت درم گل سرخ پنج درم تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد سه درم شاهتره ده درم شکاعی و بادآورد هر واحد سه درم پوست هلیله زرد ده درم مویز منقی و تمر هندی هر واحد بست درم در شش رطل آب بجوشانند تا چهارم برود صاف کرده در شیشه انداخته بر دهن آن در آفتاب و شب در جای گرم نهند و هر روز ربع رطل از آن با نیم درم صبر سقوطری و نیم درم کتیرا و نیم درم روغن بادام شیرین بنوشند سه روز یا پنج روز و غذا از مزوره اسفاناخ یا ماء الشعیر با روغن بادام بدهند و اگر این سکنجبین صبری استعمال کنند منفعت بین نماید و صفرا را که در معده باشد نافع بود تخم کاسنی تخم کشوث شاهتره و گل سرخ هر واحد ده درم بگیرند و بران سرکه کهنه پنج رطل و آب شیرین دو رطل انداخته بآتش معتدل بپزند تا نصف بماند صاف کرده شکر طبرزد سه من انداخته باز بپزند و کف آن گرفته از آتش فرود آورده سه اوقیه صبر سقوطری بران انداخته در ظرفی بردارند شربتی از ده درم تا پانزده درم با آب سرد و ایضاً این حب استعمال کنند که تنقیه معده از صفرا میکند پوست هلیله زرد پنج درم گل سرخ سه درم سقمونیا یک درم باریک سائیده با آب حبها سازند و یکبارگی درم خورده بالایش آب شاهتره مروق ربع رطل تا ثلث رطل بنوشند تا سه یا دو درم بنوشند و اگر استفراغ بطبیخ هلیله و تمر هندی و افسنتین کنند بدان انتفاع یابند و بعد تنقیه بدن تضمید سر با ضماد نافع صداع حار سازج که مذکور شد باید و این ضماد مقوی سر بعمل آرند تا مانع از قبول فضول نماید گل سرخ صندل سفید هر واحد سه درم اقاقیا و حضض هر واحد یک درم گل ارمنی دو درم باریک سائیده باب مورد و آب بید و آب عصی الراعی و آب شاهتره و گل سرخ و آب برگ انگور و آب طلع هر کدام که بهم رسد و یا مانند اینها از آنچه مقوی عضو و مانع از قبول فضول صفراوی باشد سرشته ضماد نمایند و باید که عضل ساقین بعصابه بربندند و پاها را بمالند تا فضلات بسوی اسفل منجذب گردد جالینوس در کتاب حیلة البرء گفته که چون انسان را صداع بسبب صفرا متولد در معده باشد هر صباح خربزه معمول از مغز نان بآب انار سرخ یا آب انار دانه بنوشانند که این تقویت معده او و دفع صفرا نماید و این خربزه در شکم او تا دیر بماند بهمت انار پس اندک اندک از آن بدهند تا بسوی معده او صفرا نیز رود و صداع آنرا عارض نگردد و در این خوردن عسل و اشیای قابضه تجربه کردیم پس صداع ساکن شد زیرا که فم معده قوی گشت و صفرا را قبول نکرد و باید که اشیای قابضه با اغذیه باشند تا مدتی دراز در شکم باقی مانند و بتدریج نفوذ کنند و جالینوس در شرح کتاب ابیذیمیا نوشته که گاه آدم صحیح را صداع دفعةً بغیر سبب ظاهر عارض میشود و این از فضول حاده منصبه در معده میباشد و لاشارت کرده که صاحب او نان بشراب ممزوج بآب تر کرده بخورد بهر آنکه این طعام معتدل الحرارة ست تعدیل این فضول و اعانت بر هضم آن در معده می نماید و اگر ماده بلغمی باشد مطبوخ شبت و ترب و اصل السوس با سکنجبین عسلی داده قی آورند و اگر ترب بخورند و بالایش کلم یا چغندر با شبت پخته بنوشند و بعد از آن قی نمایند نیز خوب است و بعد قی گلقند و هلیله مربی و مانند آن بخورند و خوردن سه درم حب که از سنبل الطیب و افسنتین هر واحد یک جزو و صندل سفید ربع جزو ساخته باشند نیز در تقویت معده و هضم طعام از مجربات سرهند است و تلطیف ماده منضج حار بوده ملین و حب ایارج دهند و ایارج فیقرا با گلقند منقی معده است و بعد تنقیه جوارشات حاره برای تجوید هضم و تقویت معده بخورند و آب گرم بر سر ریزند و روغن گل نیم گرم در گوش چکانند و غذا سریع الهضم مثل چوزه مرغ و کبوتر بچه بدهند شیخ میفرماید که اگر اخلاط بارد بلغمی باشد که از آن ریاح شدید هیجان نماید مقیئات قوی و ملطفات دهند و اگر زائل نشود ایارجات کبار مثل طبیخ افتیمون دهند و قطع شریان صدغین درین نافع ست یا داغ خفیف بر صدغین بنوعی که سر نسوزد بلکه شریان تنگ گردد و اکثر سل شریان یا قطع و داغ میکنند و بهترین داغ آنست که جلد بالای شریان شق کرده شریان را ظاهر کنند پس بر نفس شریان داغ نهند تا اثر آن بر جلد واقع نشود و آله داغ سلات باشد یعنی تنگ سر باید نه فراخ سر و اگر ممکن باشد در تابستان این عمل نمایند و باید که غذای او جریرها سازند و تا ده روز چیزی نخایند و دفعه غذا در گرما بوقت سردی باشد و ایضاً کثرت کلام نشاید و همچنین قوابض بر شریان

صدغین بچسپانند وانزروت و زعفران بدان مخلوط سازند وگاهی بران قطع اسرب نهاده بعصابه می بندند تا ضربان موجب وجع نکند وایضاً چوب
می بندند واما داغ قوی برای این سه بر وسط سر و دو بر صدغین و یک بالای نقره نزد مؤخر سر ست و باید که در هر حال از شراب اجتناب نمایند مجوسی
گوید که هرگاه صداع از فضول بلغمی محتقن در معده باشد امر لقی از ترب مقطع منقوع در سکنجبین عسلی بآب شبت و نمک جریش یا بماهی شور نمایند و صاحب او را
از شرب آب یکساعت منع کنند و بعد از ان سکنجبین بآب مطبوخ ترب و شبت بنوشانند و یا ادویه مقیئه مثل این دوا بدهند تخم ترب و تخم شبت و تخم جرجیر مساوی باریک
سائیده بعسل سرشته بآب گرم بمالند باندکی نمک و بنوشند و پر مرغ مبلول در روغن کنجد یا زیت یا بانگشت تحریک قی نمایند و در تنقیه معده کوشش کنند و
بعد تنقیه آن ماء العسل یا شراب آن بآب سرد یا اندک شراب ریحانی ممزوج بآب بنوشانند بعد از انکه باندکی از ان مضمضه کرده باشند و حب معروف بحب
قوقایا و حب ایارج نافع این صداع ست و اگر هر روز اطریفل صغیر دو درم یا نیم مثقال ایارج فیقرا سرشته بخورند نفع دهد و ایارج بخم العسل نیز نافع بود و چون هر روز
دو مثقال از ان سه روز متواتر بخورند تنقیه معده از بلغم راسخ کند و هلیله مربی نافع ست و چون حب صبر هر روز بسه شب وقت خواب یک مثقال بآب گرم بخورند
وایضاً چون حب فیهسب دو درهم و نیم بآب گرم بخورند تنقیه معده از بلغم کند پس اگر صداع ساکن نشود و مزمن گردد ایارج ارکاغانیس و مطبوخ افتیمون و نمک
دهند و این صفت حب ایارج نافع این صداع منقی معده از بلغم ست تربد سفید خراشیده دو درم ایارج فیقرا سه درم پوست هلیله کابلی دو درم نمک هندی مثقال
این شحم حنظل یک درم تخم کرفس نیم درم همه را باریک سائیده بآب حبها سازند شربتی از دو درم و نیم تا سه درم و این حب صبر نافع بلغم راسخ در معده است
هلیله کابلی و تربد سفید خراشیده هر واحد پنج درم گل سرخ چهار درم مصطکی دو درم صبر ده درم باریک سائیده حبها سازند و یک مثقال وقت خواب بخورند و این
نقوع صبر نافع صداع حادث از بلغم راسخ در معده است بیخ کرفس بیخ بادیان هر واحد هفت درم مصطکی و سنبل الطیب و تخم کرفس و بادیان و انیسون هر واحد
دو درم اسارون و حب البلسان هر واحد سه درم سلیخه و عود بلسان و گل سرخ هر واحد چهار درم عاقرقرحا یک درم افسنتین پنج درم همه را در شش رطل آب
بآتش ملایم بپزند تا بنصف آید در ظرف آبگینه بآفتاب سه روز بدارند و هر روز چهار اوقیه با یک درم صبر بنوشند و این نقوع صبر دیگر ست افسنتین رومی پنج درم
اسارون سه درم مصطکی و سنبل الطیب و عاقرقرحا هر واحد یک درم و نیم هلیله کابلی چهار درم حنظل دو عدد و تخم کرفس و بادیان هر واحد سه درم چهار رطل آب گرم
بران انداخته در روز بآفتاب و در شب بجای گرم بدارند و هر روز چهل درم با یک مثقال صبر و یک درم روغن بادام بنوشند و غذا بران شوربای اسفیدباج گوشت
گوسفند نر صغیر باشد و گاه بخورند یا کبوتر بچه نخود آب و مانند آن و بران شراب ریحانی ممزوج بنوشند و تضمید معده ایشان با ضمده مسخنه ملطفه کنند تا منع تولد بلغم کند
مثل این ضماد دیگر بدسک و رامک و لادن و عود خام هر واحد سه درم گل سرخ چهار درم سنبل الطیب مصطکی هر واحد دو درم مشک یک دانگ همه را باریک سوده در آب انار
یا بآب مرزنجوش سرشته بر معده در حالت خلاء ضماد سازند و قلافل و کندش و صبر و زیره و شونیز عطسه آرند و آب چقندر و آب مرزنجوش و آب پودینه در بینی چکانند
جرجانی و ایلاقی مینویسند که اول بمطبوخ شبت و لوبیای سرخ و تخم ترب و عسل قی باید کرد و از پس آن اندکی گلقند و انیسون و زیره و مصطکی و مانند آن بخورند و اگر
روز دیگر ایارج فیقرا العسل سرشته سه درم یا سه مثقال بدهند صواب باشد و آنرا که صداع پیوسته باشد صبح نقوع صبر دهند باین نسخه سعد سنبل افسنتین نقاح اذخر کرفس
بادیان نانخواه زیره هر یک مثقالی همه را بپزند چنانکه آب سرخ شود و قوت ادویه گیرد و صاف کرده و بر مقدار نیم من ازین آب ده درم صبر انداخته در شیشه کرده بآفتاب
تا سه روز نهند و هر ساعت شیشه را بجنبانند و سه روز بامداد ده درم ازین آب صاف کرده سه درم روغن بیدانجیر یا روغن بادام تلخ انداخته بدهند و اضمده و اطلیه
که در صداع بلغمی مذکور شده همه موافق بود و آنرا که بدین تدابیر صداع زائل نشود داغ کردن صواب باشد بر میان سر و بر هر دو صدغ و یکی بر پس سر بالای مغاک پس
گردن و طعام و شراب نیز همان نوع باید که در بلغمی مذکور شده و خرمای قسب و زیتون بعد طعام خوردن موافق باشد ابن الیاس گوید که شبت سه درم تخم خربزه
سه درم در آب خوب جوشانیده صاف کنند و در ان نمک طعام سه درم عسل بست درم حل کرده بنوشند و بر پیشانی ملوث بروغن کنجد قی کنند و یا لوبیای سرخ
و تخم چقندر و تخم مرمق و پودینه بستانی و نمک طعام هر واحد سه درم جوشانیده بنوشند و قی کنند بعد خوردن ترب یا نخود آب یا ماهی شور یا اکارع مطبوخ سکنجبین و تقویت
راس بخورات خوشبو موافق مثل عود و عنبر و مشک نمایند و غذا مزوره نخود آب بعصفر و اگر بهمی ساکن نشود و این حقنه حاد بعمل آرند بگیرند سنا پنج درم حلبه تخم کتان هر یک

ده درم انجیر عناب سپستان هر یک بست عدد خطمی و رز و تخم کتان صرو لبستر سه درم خشک بابونه شبت هر واحد یک کف بنفشه نیلوفر هر یک سه درم در شش رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند صاف کرده بران بوره ارمنی یک درم نمک طعام یک نیم درم عسل مری و روغن کنجد هر یک ده درم پاشیده حل کرده استعمال نمایند و ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس این علت را نافع ست ابن نوح گوید که قی بطبیخ شبت و نمک و عسل و لوبیای سرخ و تخم قرطم و پودینه بستانی و جوز القی و کنگر زد و نمک نان هر کدام ازین اشیا بعد از آنکه ترب بکله یا بخیه مطبوخ شبت خورده باشند نوشیده قی کنند و اگر از قی ساکن نشود ایارج ارکاغانیس و جالینوس خورند طبیخ افتیمون افضل ازین هر دوست و مویز منقی با آنها نیکوست و غذای او نخود آب مطیب بزیره و اسفیدباجات و فالودجات مطیب بزعفران و شراب صرف و گوشت مرغ بریان بزیت و فلفل و دارچینی و چقندر معمول بخردل و مری و زیتون الماروغان خورش بمری و انجیر در ماء العسل تر کرده بدهند و لحوم صید موافق تر است برای ایشان و خاصته لحم خرگوش بریان یا کباب کرده با ابازیر و در طعام ایشان سداب و زیره و کرویا اندازند و ماء العسل و آب انیسون و مطبوخ افتیمون و این دوا قوی تر برای صداع بارد ست بگیرند گوگرد و جند بیدستر و حب الغار مساوی و در روغن گاو و روغن گل سائیده بر پارچه طلا کرده بر پیشانی نهند و اگر ماده سوداوی باشد قی نمایند و منضج و مسهل سودا بدهند و از ادویه قویه بهر قی ماده سودا انیست که خربق سفید را در ترب خلانیده سه روز بگذارند بعده دور نموده ترب را قطعه قطعه کرده با شبت و لوبیای سرخ جوشانیده صاف نموده سکنجبین عسلی داخل کرده بنوشند و نیز نمک نفطی و تربد اصفر هر واحد یک درم خردل نیم درم در شهد سرشته در طبیخ شبت و ترب و لوبیای سرخ حل کرده دادن صواب باشد بعده دو الملک مروحلو و مفرحات استعمال نمایند و باقی تدبیر علاج در امراض دماغی شرکی معدی از ماده سوداوی در بحث مالیخولیا اخذ کنند ابن عباس گوید که هرگاه صداع از فضول سوداوی محتقن در معده باشد باید که قی نمایند بدانچه در صداع بلغمی مذکور شد و مطبوخ افتیمون و غاریقون و حب اسطوخودوس دهند و این نقوع صبر نافع سودا ست هلیله سیاه و کابلی هر واحد ده درم افسنتین اصل السوس مقشر هر واحد پنج درم شکاعی بادآورد حشیش غافث بسفایج اسطوخودوس بادرنجبویه پودینه جبلی هر واحد چهار درم قرنفل یک درم سادج سنبل الطیب خربق سیاه هر واحد یک نیم درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند و در آفتاب نهند و هر روز چهار اوقیه از آن گرفته صبر یک درم غاریقون چهار دانگ باریک سوده روغن بادام شیرین یک درم انداخته بنوشند و این حب اسطوخودوس نافع انیست هلیله کابلی و سیاه هندی و صبر و بسفایج هر واحد سه درم افتیمون اسطوخودوس هر واحد پنج درم غاریقون چهار درم شحم حنظل دو درم و نیم خربق سیاه دو درم همه را باریک سائیده به آب بادرنجبویه سرشته حبها سازند شربتش دو درم و نیم تا سه درم بحسب قوت مریض و ضعف آن و باید که تدبیر صاحب این تدبیر نافع اصحاب سودا مثل اطراف بزغاله و بره و جوزه مرغ فربه و نان سپید و زرده بیضه نیمبرشت و حریره معمول از مغز گندم و شکر و روغن بادام و مویز و کشمش و بادام و انجیر خشک و مانند آن کنند و از اغذیه مولد سودا اجتناب نمایند و در حمام معتدل الحرارت به آب شیرین غسل کنند و هر روز دو اوقیه سکنجبین شکری با یک مثقال افتیمون باریک سوده بخورند و اگر در معده اخلاط مختلفه از صفرا و سودا و بلغم باشد باید که صاحب وی بعد امتلا از اغذیه مختلفه مثل ماهی تازه و مالح و ترب و خربزه و سرمق و بقله و خردل و حرف و مانند آن و نوشیدن سکنجبین به آب گرم مطبوخ شبت و ترب قی کند اگر زمانه صیف یا خریف باشد در هفته یک مرتبه یا دو مرتبه و اگر زمانه ربیع یا سرما باشد این مطبوخ بنوشند پوست هلیله زرد ده درم هلیله سیاه و کابلی هر واحد هفت درم گل سرخ شش درم سنای مکی شاهتره هر واحد پنج درم بلیله و آمله هر واحد چهار درم آلو بخارا بست عدد عناب مثل آن و انجیر ده عدد مویز منقی بست درم تمر هندی پانزده درم شکاعی بادآورد حشیش غافث گاوزبان بنفشه اصل السوس هر واحد چهار درم اسطوخودوس کمازریوس کمافیطوس تخم کاسنی تخم کشوث تربد بسفایج هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادرنجبویه فرنجمشک هر واحد دو درم همه را در شش رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید دو اوقیه از آن صاف کرده این دوا برای تقویت او اندازند تربد سفید خراشیده غاریقون ایارج فیقرا هر واحد چهار دانگ شحم حنظل یک نیم دانگ نمک نفطی دو دانگ سقمونیا نیم دانگ باریک سائیده بر مطبوخ انداخته سحرگاه نیم گرم بنوشند ابن الیاس گوید که اگر صداع از انصباب اخلاط سوداوی در فم معده باشد تنقیه فم معده بقی از آب گرم و جوز القی و کنگر زد کنند و جلاب با درنجبویه دو درم یا شکر ده درم بنوشند و غذا مزوره از آب نخود و بشیره تخم قرطم خورند و خوردن حب افتیمون و مطبوخ آن و تقویت بمشمومات عطر رطب مثل نرگس و یاسمین و عنبر و استعمال اطریفلات و سعوط به آب مرزنجوش و استنشاق و مشک و غالیه نافع ست و اگر ماده ریحی باشد

تنقیهٔ معده بقی کنند پس دیگر مستفرغات که روغن بیدانجیر دران داخل نمایند بعمل آرند و اگر از استعمال او مانعی باشد زیت کهنه بدل این روغن کنند و اگر تخم کرفس
پنج بادیان پنج اذخر نانخواه مصطکی هر یک دو مثقال جوشانیده صاف نموده دو درم روغن بادام تلخ و یک درم روغن بادام شیرین داخل کرده چند روز بنوشند
نافع بود و جوارش کمونی و فوتنجی و معجون کاسر الریاح و مانند آن بهر تقویت معده و تحلیل ریاح استعمال کنند و بهر تقویت راس روغن آس و روغن لادن و روغن
سوسن و آب سرو و اثل و سنبل و سعد و آنچه دران قبض و تسخین باشد بعمل آرند و مالیدن دست و پا بکیسهٔ حمامی و یا بپارچهٔ درشت و یا بسنگ پا و گذاشتن در آب گرم
و بستن آنها نیز مفید بود و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی شرکی معده که از ماده ریحی باشد بر گیرند ایلاقی و جرجانی گویند که اول تنقیهٔ معده بقی کنند پس ایارج
فیقرا دهند بعده ماء الاصول بروغن بادام تلخ و اگر حاجت آید نقوع صبر بروغن بیدانجیر دهند و صفت ماء الاصول انیسون پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس هر یک ده درم
بیخ اذخر انیسون سلیخه غاریقون هر یک پنج درم مصطکی نانخواه قردمانا پودینه کوهی هر یک سه درم افتیمون اسطوخودوس هر یک هفت درم همه را در آب بپزند
و صاف نموده هر صباح سی درم گرم کنند و هفت درم گلقند حل کرده صاف نموده چهار درم روغن بادام تلخ داخل کرده دهند و اگر ده درم صبر درین آب ماء الاصول
حل کنند و سه روز در آفتاب نهند و بعد از ان هر بامداد مقدار ده درم تا پانزده درم با دو درم روغن بیدانجیر بدهند صواب باشد و در هر هفته یکبار سنجرنیا یا دوا المسک
حلو یا مربا تریاق کبیر و مثرودیطوس بخورانند و روغن بیدانجیر و مصطکی بر معده مالیدن و هر صباح در حمام رفتن و در طعام زیره و نانخواه و دارچینی داخل کردن
سود دارد و آبی که بنوشند باید که مطبوخ سازند و دران مصطکی اندازند و گلقند با مصطکی و زیره خوردن نافع بود و هر شب پاها از بن ران تا قدم تنگ بمالند و اندکی
کشنیز خشک و تخم کتان و شکر بخورند که بدین تدابیر بخار از سر باز ماند و اگر صعود ابخرهٔ معده باشد اطریفل کشنیزی خورده شیرهٔ تخم کاسنی در عرق شاهتره برآورده
نبات سفید داخل کرده بنوشند و مکیدن سیب و به و امرود و سماق و آشامیدن بزر قطونا با شکر و مالیدن دست و پا و گذاشتن در آب گرم و آشامیدن شربت
بنفشه و حماض و لیمون و تمر هندی و آلو بالو و مانند آن با اسپغول و امثال آن و تناول نان بسرکه همه مانع صعود بخار اند و خوردن فواکه قبل از دو در آن نافع
و کذا چند لقمه نان بآب انار ترش و یا انار میخوش و آشامیدن ربوب حامضه مثل رب ریباس و غوره و سیب و به و انار و خواب و آرام و سکون در مواضع بارده و طیب
طیب الرائحه و ترتیب اوقات غذا تا آنکه نیک هضم یابد سود مند ست و اگر بعد ازین تدابیر صداع باقی ماند در حمام آب نیم گرم بسیار بر سر بریزند و مقدار یک ساعت
در بیت اوسط نشینند و بعد بر آمدن از حمام آب سرد بر دست و پا یک لحظه بریزند و اگر صداع بحال خود باشد باید که طبیب از علامات مخصوصه هر خلط دریافت کند
که کدام خلط سبب تولد بخار و محدث صداع ست پس متوجه معالجهٔ آن بعلاج خاص آن گردد و مقویات معده مثل مصطکی و گلقند و مانند آن نافع بود و هرگاه
طعام تناول نمایند و تبخیر شروع گردد و صداع آرد لعاب اسپغول یا کشنیز خشک بشکر بالای طعام بخورند و اگر خوف سردی معده از لعاب اسپغول باشد لعاب
مع کشنیز خشک استعمال کنند و تقویت راس کنند بدانچه در سابق مذکور شد پس سکنجبین آن از مطولات و مشمومات مناسبه نمایند خصوصا شم عنبر و مشک که گاهی
خلاصی تمام میگردد و باقی تدبیر از علاج صداع بخاری داخلی و امراض دماغی بخاری اخذ کنند مسیحی گوید که اگر صداع از بخارات باشد که از اخلاط ردیه در معده
سر صعود کنند قی با دویه مخرج آن اخلاط استعمال نمایند و دیگر بیخ کرفس بیخ بادیان و اذخر هر واحد ده درم پودینه کوهی زراوند مدحرج شکاعی بادآورد هر واحد
پنج درم هلیله سیاه اسطوخودوس هر واحد هفت درم افتیمون غاریقون هر واحد پنج درم سلیخه نانخواه قصب الذریره هر یک سه درم سنبل الطیب دو درم
سی درم در شش رطل آب بجوشانند تا دو رطل باند صاف کرده و قیمه ایارج فیقرا دران انداخته در ظرف آبگینه بآفتاب سه روز بدارند و هر روز یکبار
با سه درم روغن بیدانجیر بنوشند که این اوجاع راس را منفعت بسیار دهد و اگر حاجت بمعجونی از معجونات افتد سنجرنیا و امروسیا و تریاق کبیر و مثرودیطوس و دوا المسک
مر و حلو استعمال کنند و اگر از ضعف فم معده باشد هر صباح چند لقمه نان در آب غوره و مانند آن که در علاج امراض دماغی شرکی برای ضعف فم معده
گفته شد بخورند و یا حریره مغز نان یا آرد گندم مثل انار و انبه و غیره ترش ساخته بنوشند که بیکبار عمل تقویت فم معده کنند و اگر استعمال ترشی الم و ایذا رساند بر لقمها
که در جلاب سافج یا با فادیه ترکرده باشند و اگر قبل از صداع اشیای مذکوره استعمال نمایند بسیار منتفع شوند و هرگاه انحدار طعام و انهضام آن معلوم
شود چیزی که دران قبض بود مثل لقمه نان در رب فواکه یا تنها فواکه مثل سیب و بهی و ناشپاتی یا نان تقسیب با نیم بیتون تناول کنند و اگر معده بسیار گرم باشد

بشربت بست بو منقطع شوند و اگر حرارت مفرط باشد شربت خشخاش و برگ کاهو خورانند و شبل کله یا بچه مطبوخ لبساق و کشک جو و هریسه لحم گوساله و ماهی تازه غذا
سازند و اگر با لینت طبع باشد که گاهی هم و اکثر بعد اجابت پنج شش بار صداع لاحق شود طباشیر دانه هیل لیثب سفید هر واحد یک ماشه سوده با آمله مربی یک عدد
سرشته بخورند بالائیش شیره بهدانه بریان سه ماشه در عرق گاؤزبان عرق صندل عرق کاسنی هر یک پنج توله شربت بزوری شربت به هر یک یک توله داخل کرده
بنوشند و در صورت برودت مزاج معده با وجود ضعف شربت سنبل نیز نافع و برگ تنبول را خواص عجیب است و تلیین طبیعت با ایارج فیقرا و گلقند نفع میکند و در هفته
یکبار وقت خواب مصطگی یک مثقال با دو چند آن شکر بخورند و بعلاج ضعف معده رجوع نمایند شیخ میفرماید که ازین قبیل است علاج صداعی که از شرب آب سرد هیجان کند چه
این نیز بسبب ضعف معده بود و واجد علاج او آنست که اندکی شراب ریحانی بنوشند و در آب نوشیدنی نیز قدری ازان بیامیزند تا از نکایت آب معده محفوظ ماند و مجوسی
و غیره مینویسند که گاهی صداع عقب استکثار طعام بسبب تخمه و امتلا و ضعف معده افتد و تدبیرش قی با آب گرم و نمک و خواب طویل و اسهال بجوارش شهریاران و حقنه
و تکمید و تنطیل سر بآب گرم است پس اگر صداع اشتداد کند آب گرم کثیر الحرارة بر سر ریزند و پشم پاره در روغن حار آغشته در گوش نهند و یا روغن گل بگرم چکانند و مومیائی
و جند بیدستر و فرفیون و مشک در روغن زنبق آمیخته در بینی چکانند و بعد تنقیه معده را تقویت دهند بربای هلیله مع مصطگی و مربه سیب و غوره و مانند آن و غذا سریع الهضم مثل چوزه مرغ سازند

علاج صداع شرکی کبدی

و مراقی و امعائی و اطرافی آنچه بمشارکت جگر و حرارت آن باشد وقت هیجان او آب انار و غوره یا آب انار دانه یا آب آلو بخارا یا شیره تخم خرفه یا آب تمر هندی بنوشند و آب
سرد بر نهار بیاشامند و نان و سرکه بخورند تا بخارات صاعده بسوی سر را منع کند و دیگر تدابیر مانع بخارات از علاج امراض دماغی بخاری و صداع بخاری جویند و داراو تضمید کبد
با صندل حسب آنچه خاصه با این قسم نافع است و آنچه بشرکت مراق باشد علاجش در بحث مالیخولیای مراقی خواهد آمد و عناب بعرق بید ساده مالیده شیره تخم خرفه شش
ماشه شیره تخم خشخاش چهار ماشه در آن کشیده طباشیر یک نیم ماشه سوده پاشیده بنوشند و گاهی عوض هر دو شیره شیره تخم کاهو و شیره تخم خیارین و گاهی در شربت در عوض نقوع
عناب شربت عناب شربت بنفشه شربت نیلوفر میکنند و تلیین از آلو بخارا عناب آلو سیاه تمر هندی مویز منقی در آب گرم تر کرده فلوس خیار شنبر شش توله ترنجبین چهار توله مالیده
صاف نموده روغن بادام شش ماشه داخل کرده نمایند بعده تقویت معده و دماغ کنند و یا سمط مغسول دو ماشه جواهر مهره یک ماشه در گلقند گل مشکی یک توله سرشته
ورق نقره یا ورق طلا یک عدد پیچیده بخورند بعده شربت یاقوت دو توله و شربت بنفشه مکرر دو توله عرق کیوڑه پنج توله تخم فرنجمشک هفت ماشه پاشیده بنوشند و بعد
حلق راس موشک پیران یک عدد گرفته شکم آن پاک کرده بجوال دوز سوراخها بسیار نموده گرما گرم بر یافوخ بندند لیکن روغن گل پیش ازان دو سه گهڑی متواتر
بمالند و در روزی سه چهار بار تکرار این عمل نمایند و آنچه از شرکت امعاء و قدمین و یدین و دیگر اعضا باشد تدبیرش در علاج امراض دماغی شرکی مذکور شد و اینها
در صداعی که از کرم معده و امعا باشد تنقیه بحب حب السلاطین مع این مطبوخ کنند افسنتین چهار ماشه برگ شاهتره یا در نجویه برنگ کابلی و کو گلوی سبز هر یک
نه ماشه برگ سنا یک توله و نیم پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر یک دو توله گلقند عسلی چهار توله شربت دینار چهار توله مغز خیارشنبر هفت توله شکر سرخ چهار توله روغن بادام
تلخ هفت ماشه اضافه نموده بنوشند و وقت دو پهر نخود آب گوشت بچه گاو دهند و وقت شام نان با شوربای گاو و روغن مشم و صبح این دوا دهند مقل ازرق یک ماشه
مصطگی دو ماشه سوده در هلیله مربی یک عدد آمیخته بخورند بالائیش شیره زیره سیاه و انیسون هر یک چهار ماشه با دیان صعتر هر یک نه ماشه لعاب گاوزبان چهار ماشه
در عرق افسنتین و اذخر و شاهتره هر یک شش توله برآورده شربت افسنتین سه توله داخل کرده حرف هفت ماشه پاشیده دهند و همین نمط سه چهار مسهل بکار برند بعده
جهت منع بخارات و تولد کرم اطریفل فقیلی علونجان خورانند و این دوا مجرب تخم پلاس و رسنه ترکی انار دانه ترش هر یک سه درم مویز منقی نصف وزن ادویه
کوفته یک توله بر نهار بخورند انتباه تا اینجا علاج اقسام صداع اصلی و شرکی مذکور شد و علاج صداع عرضی که تابع مرض دیگر باشد علاج مرض اصلی است که هر یک ازان
در مقام خود ذکر خواهد یافت لیکن بعضے ازان که کثیر الوقوع است مثل صداع تابع نزله یا حمیات و امراض حاده برخی از علاج آنها در اینجا نیز مسطور می گردد

علاج صداع نزلی

شیخ و مجوسی میگویند هر صداعی که با نزله باشد در ان تبرید و ترطیب سر و دهنها و نطولات و ضمادات و مانند آن روا نبود بلکه متوجه باستفراغ [illegible]

بآب فواکه و بنفشه و امثاله آن به بستن دست و پا و مالیدن آنها و گذاشتن در آب گرم شوند و درینجا بعض تراکیب مطلب ساتذه کرام که مخصوص صداع نزلی حار و مرکب
و باروست جدا جدا مسطور میگردد اگر با نزله حار باشد تنقیه بدن و سر از مسهل صفرا و حب ایلیله کنند بعد از نضج تام اگر بدن ممتلی از اخلاط و محتاج تنقیه باشد و بهتر
در علاج نزله و زکام حار خواهد آمد مفید شناسند و اطریفل کشنیزی توله خورده عناب پنج عدد اصل السوس چهار ماشه گل بنفشه شش ماشه جوشانیده نبات داخل کرده
بنوشند و اگر حرارت زیاده بود بجای اصل السوس بهدانه کنند و یا اهلیله مربی خورده شیره عناب شیره تخم کاهو یا کاسنی عرق شاهتره نبات بنوشند و اگر خواهند اطریفل کشنیزی
بجای اهلیله مربی کنند و یا گل بنفشه گل نیلوفر کوکنار هر یک یک توله در شیر گاو جوشانیده بخار آن بگیرند و نزله بند و پاشویه و تبرید مشهور استعمال نمایند و اگر با صداع
در هر دو بازو ضربان و ریزش نزله و سرفه باشد منضج از عنب الثعلب گل بنفشه اصل السوس عناب سپستان گاوزبان پرسیاوشان تخم خطمی خبازی داده
بعده گل سرخ سنای مکی نیز اضافه کرده جوشانیده صاف نموده مغز فلوس گلقند شیره بادام داخل کرده دهند و اگر از مغز فلوس کراهت آید اهلیله زرد اهلیله سیاه ترنجبین سفید
اضافه کنند و بعد مسهلات عناب سپستان خطمی خبازی پرسیاوشان جوش کرده بخورند اگر نزله باز نه ایستد خمیره خشخاش کوکناری اضافه کنند و نزله بند نیز نهند
و لعوق معتدل برای سرفه و ناسور نزله که در آن مشک و سنبل الطیب است طیار کنند و برای سرفه اصل السوس پرسیاوشان گاوزبان نبات جوشانیده همراه لعوق
مذکور بدهند و ایضاً اگر درد سر و ضربان چشم بشدت باشد بهدانه عناب در آب جوش داده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بنوشند و قرص شلث در آب سوده ...
طلا نمایند و پاشویه نیز کنند باز اگر شدت درد باشد فصد سر رو کنند و در جوشانده خطمی خبازی تخم خشخاش هر یک پنج ماشه اضافه نمایند و ایضاً اگر صداع و ضربان
بشدت مع تپ باشد بهدانه گاوزبان سپستان نه دانه کوکنار یک ماشه زعفران ماشه در عرقیات جوش داده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده دهند و افیون ...
کتیرا صمغ عربی اشق قرنفل هر یک ماشه کوکنار نیم ماشه در سفیدی تخم مرغ سائیده نزله بند بر صدغین نهند و ایضاً برای صداع نزلی حار اهلیله مربی کوفته با اسطوخودوس
سوده ممزوج نموده بخورند بعده شیره مغز تخم هندوانه شربت بنفشه عرق شاهتره عرق کیوڑه بنوشند غذا یخنی پلاؤ کم روغن خورند و ایضاً ایارج فیقرا بروغن بادام ...
یا اطریفل کشنیزی یا صغیر سرشته تناول نمایند بالایش لعاب بهدانه عرق شاهتره نبات بنوشند روز دوم اطریفل عرق شاهتره عرق عنب الثعلب شربت بنفشه بالنگو ...
بنوشند بالنگو برای قبض و اصلاح معده که از ایارج اسهال شود میدهند روز سوم برای رفع خشونت ریه شیره اصل السوس شیره خیارین شیره کشنیز خشک ...
اگر مع زکام و حمی حار نزلی باشد عناب پنج دانه گل بنفشه تخم خطمی هر یک چهار ماشه بعرق شاهتره یا گاوزبان جوشانیده صاف نموده شیره مغز تخم کدو شیرین شش ماشه ...
بنفشه دهند روز دوم شیره مغز تخم هندوانه روز سوم شیره تخم کاهو و خاکشی پاشیده بنوشند روز چهارم خیارین افزایند روز پنجم اسطوخودوس سوده افزایند ...
موقوف فائده اگر سرفه باشد کاسنی برای درد سر نزلی نیز مفید است و شاهتره هم در نوازل معمول اساتذه است و اگر با نزله مرکب باشد اسطوخودوس ...
مکه چهار ماشه جوشانیده شربت بنفشه تودری سفید شش ماشه پاشیده بنوشند و گاهی گل بنفشه چهار ماشه می افزایند و بجای شربت بنفشه شربت نبات میکنند و گاهی اطریفل
افزوده میشود و گاهی برای نخس سر شیره مغز تخم کدو می افزایند و ایضاً اهلیله مربی خورده شیره اصل السوس نبات سفید حل کرده بالنگو شش ماشه پاشیده دهند و اگر
منظور باشد اسطوخودوس گاوزبان شاهتره تخم خطمی خبازی عنب الثعلب گل بنفشه پرسیاوشان هر یک چهار ماشه عناب پنج دانه جوشانیده نبات داخل کرده ...
بعد نضج سنای مکی فلوس خیارشنبر گلقند روغن بادام شش ماشه اهلیلجات هر یک شش ماشه افزوده مسهل دهند و گلنار کوکنار بزر البنج عاقرقرحا کشنیز خشک ...
ماشه جوشانده غرغره کنند و اگر آب از دهن بسیار آید عنب الثعلب چهار ماشه عدس مسلم توله کشنیز خشک کوکنار گل خطمی هر یک چهار ماشه جوشانیده ...
چهار ماشه سوده پاشیده غرغره کنند و ایضاً اگر با تپ دلوی دماغ بود اطریفل کشنیزی خورده اسطوخودوس گل نیلوفر شاهتره هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات
دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده دهند و ایضاً اگر با آن تشنج زبان و درد لهات و گوش نیز باشد اسطوخودوس گل نیلوفر پوست اهلیله زرد اصل السوس گل ...
چهار ماشه جوشانیده نبات دو توله داخل کرده بدهند که نسخه منضج بلغمین مرکب است و خطمی خبازی مکه چهار ماشه پرسیاوشان شش ماشه زوفای خشک ماشه جوشانیده
غرغره کنند که بلغم دماغی از حلق دفع گردد و ایارج فیقرا با اطریفل خوردن و حب ایارج باستعمال آوردن مفید است و ایضاً اگر با حمی مرکب باشد عناب پنج دانه گل بنفشه
گل نیلوفر اسطوخودوس شاهتره هر یک چهار ماشه جوشانیده شیره تخم خیارین شربت بنفشه خاکشی بدهند و اگر با نزله بارد باشد پس اگر با تپ و ضربان بود گاوزبان

بر سر ریزند و دران پارچهٔ کتان تر کرده بر سر نهند پس اگر زمانهٔ تابستان باشد بر برف سرد کرده بعمل آرند و پایها خوب بمالند و عضلات ساقین بعصابها بر بندند و اینجا بصندل و گلاب و آب خرفه و آب خیار بر سر ضماد کنند و آبیکه دران بنفشه و جو و خشخاش پخته باشند سرد در گرما و نیمگرم در سرما بر سر ریزند و اگر با آن بخوابی باشد شیر دختران بر سر دوشند و اگر این صداع از خلط محتقن در معده حادث شود بسکنجبین و آب گرم امر بقی نمایند تا معده ازان خلط پاک گردد و اگر از خلط در جمیع بدن عارض شود باید که تنقیهٔ بدن ازان خلاط بمطبوخ فواکه نمایند و اگر صداع در تپ از ضعف راس افتد می باید که تقویت سر باضمادهٔ مقویه آن مثل ضماد در تپ از صندل سفید بگلاب و آب بید و آب طلا و آب حی العالم و آب عصی الراعی و مانند آن سازند

علاج صداع بحرانی

ناتوانی تدارک او بر طبیعت گذارند و ادویهٔ مقوی طبیعت غیر قوی در کیفیات و مضاد کیفیت مرض استعمال کنند والا بصورت شدت صداع و ظهور عجز طبیعت از دفع مواد طریق میل طبیعت بدفع ماده یقینا دریافته اعانت طبیعت بدان طرف نمایند مثلا اگر غثیان و تقلب نفس و اختلاج در لب و دوار و غیره علامات میل طبیعت برای دفع ماده بسوی فوق دریافت شود اعانت بر قی نمایند بسکنجبین و آب گرم و دیگر مقیآت بارد مثل طبیخ اصل السوس و بیخ خیار و چغندر و مانند آن و اگر قراقر و نفخ شکم و اضطراب و حرقت در مراق و سائر آثار میل طبیعت بدفع ماده طرف اسفل یافته شود اعانت بتلیین طبیعت کنند بملینات خفیفه مثل نقوع آلو بخارا و عناب و سپستان و مویز منقی و تمر هندی با شیر خشت و یا شربت آلو و نیلوفر و یا آلو نقوع در جلاب بعد خیسانیدن سوزن تا منتفع شوند و یا شربت بنفشه و شربت تمر هندی و شیر خشت قلیل الوزن مقدار پنج درم و یا شربت ورد بکر یا آب سرد و اگر گرانی در نواحی گرده و تحت اضلاع پشت و جمله علامات میل ماده بطریق بول محسوس گردد با دراربول علاج کنند از سکنجبین با شربت بنفشه و دو درم شیرهٔ تخم خربزه و تخم خیار بالمناصفه و یا ماء الشعیر با جلاب و یا قند و خوردن ... بهی مانع بخار و مدر است و اگر شعاع و سرخی پیش چشم و خیالات سرخ یا زرد و دغدغه در بینی بهر بعض مدرک شود تدبیر رعاف آوردن کنند بوئیدن سرکه و گردانیدن آن بر سنگ یا خشت گرم ریخته و دیگر نفوخات معطسه و خراشیدن بینی بچیزهای درشت و نظر نمودن بسوی چشمهٔ آفتاب و اشیای سرخ و گذاشتن فتیله یا پود و بینهٔ دشتی و فقاح اذخر و کندش بزهرهٔ گاو سرشته و اگر نبض موجی رخو نرم و جلد لین معلوم گردد معرقات استعمال نمایند بدلک و شرب ادویه و نطول بر سر و باید که معتدل باشند و اگر شایبهٔ نزع و وجع اعیای زیر گوش یا در بغل یا کنج ران مفهوم شود اضمادهٔ حارهٔ جذابه مثل نعناع و کرفس به روغن زرد کهنه بران موضع استعمال کنند و یا محاجم بلا شرط بران موضع نهند تا که ماده از دماغ بطرفی که میل کرده منتفع گردد و آن موضع متورم شود و بعد ازان تدبیر نضج و انفجار ورم کنند تا ماده ازهمین جا دفع شود ورنه خوف رجوع ماده بسوی عضو رئیس ست بسوی دماغ را ایذا دهد

بیضه و خوذه

شیخ گوید که نوعی از صداع مسمی بخوذه است یعنی بیضه بسبب اشتمال او بر تمام سر و انطاکی گوید که بیضه در مخصوص وسط سر است و خوذه مثل دائره گرد سر میباشد و بر صداع عام نیز اطلاق میکنند و برین تقدیر هر دو مترادف باشند بالجمله آن درد سر است مثل بیضه سلاح یعنی خود مشتمل بر تمام سر ثابت مزمن بطئی الانحلال عسیر الانحلال شدید الصعوبة که از ادنی شی مثل حرکت و تناول مبخرات و ملاقات مسخنات و استماع اصوات بنوائب عظیم هیجان کند و صعوبت او هر ساعت مشتد گردد حتی که صاحب او از آواز و روشنی و کلام نفرت و از حرکت بدنیه و فکریه کراهت کند و باستنشاق روائح که بطون دماغ را ممتلی گرداند و بشرب شراب اذیت یابد و تاریکی و تنهائی و خاموشی و سکون را دوست دارد و بر کشادن چشم بتامه خصوصا پیش آفتاب قادر نباشد و هر ساعت در یابد که سر او می شکند یا شکافته میشود و اکثر بغیر ضربان شرائین صدغین و خلف اذنین در اکثر بخلاف شقیقه که خالی از ضربان آن نبود و ایضا فرق فیما بین هر دو آنست که در شقیقه چون شرائین را از ضربان منع نمایند صداع ساکن شود و در بیضه تسکین نمی یابد بلکه صاحب او احساس می نماید بدوی وصعوتی از تحریک ابخرهٔ محتبسه و براهی نوائب او اوقات حرکت و سکون بود چنانکه برای صرع میباشد و علاج او سخت دشوار است و باشد که بنا بر شدت درد بکوری ادا کند و جالینوس در اینجا نیز نوشته که این صداع مقدمهٔ نزول الماء میباشد اسباب این مرض بقول اکثر اطباء شش گونه است یعنی احتقان بخارات اخلاط زیر اغشیهٔ دماغ یا احتباس ریح غلیظ یا اخلاط ردیه ...

آنکه یا حدوث فلغمونی در دماغ یا حجرهٔ دماغ یا ورم بارد در اجزای اندرونی سر و بقول جالینوس سبب جالب او ضعف دماغ یا شدت حس اوست و سبب
مولد او خلط ردی ست یا ورم حار یا بارد یا آنکه بیشتر از ورم سوداوی و صلب افتد و اکثر در وسط حجاب خارج از قحف یا داخل آن بود پس اگر سبب او که ورم بود
یا غیر آن اندر غشای داخل قحف باشد درد و تمدد تا بن چشمها محسوس شود و اگر در غشای خارج قحف باشد از نهادن دست بر سر درد زیاده گردد و تمدد در وجه
و بالید و رنگ رو بحسب رنگ بخار و یا سرخ باشد و این مرض اکثر بعد المرض حادث میشود و بنابر ضعف جوهر دماغ و حجب داخل یا خارج او تا آنکه از حرکات
خفیفهٔ بدنی غذائی و بخاری و حرکات خارجی ایذا یابد و فضول سودی قبول کند و همچنین کسانی که مستعد با بتلای راس باشند و مواضع سر آنها مهیا قبول مواد
موجب این علت بود و هرگاه سوء تدبیری نمایند ضرور در این علت مبتلا گردند و طبائع مستعد با بتلای راس ابدانی ست که در ان ریاح حار بخاری متولد شود
و آنکه در فم معده ایشان فضول صفراوی جمع گردد و گویند که حدوث این مرض در اکثر از خلط بارد غلیظ و سده و از ریح شدید می باشد و گاهی از خلط حاد و از بخارات
اخلاط متمکن در دماغ یا مرتقی از معده یا سائر بدن بود و در اسرار الاطبا مسطور ست که از بخارات صفراوی و دموی و سوداوی نادر الوقوع میباشد و اگر
افتد در مدت دو چهار روز بهلاکت میرساند طریق تشخیص اسباب این مرض بدانکه شناخت هر سبب از اسباب مذکور بهمان طریق ست که برای تشخیص
امراض دماغی مادی و ورمی و انواع صداع خلطی و بخاری و ریحی گذشت و ایضاً از دریافت کردن حال نوعی از انواع درد که وجع ناخس لذاع ست یا
ثقیل یا تمددی یا ضربانی نیز سبب این صداع مشخص گردد مثلاً اگر بعض وجع ناخس لذاع بیان کند و با آن دیگر علامات صفرا مثل زردی رنگ وغیره
یافته شود صفراوی بود و اگر درد ثقیل گوید نشان مواد دموی یا بلغمی یا سوداوی بود پس اگر با آن سرخی چهره و دیگر آثار دم مفهوم گردد دموی باشد و اگر با آن
سفیدی رنگ و اشکسا و تهبج وغیره نشان بلغم دریافت شود بلغمی باشد و اگر با آن تیرگی رنگ و سائر علامات سودا مدرک گردد سوداوی باشد و اگر درد تمدد
و انتقال بیان نماید بخاری و ریحی باشد و اگر آثار ورم پیدا بود ورمی باشد پس اگر با ثقل و ضربان بود ورم فلغمونی باشد و اگر با تلهب و لذع بدون کثرت ثقل
بود ورم حمره باشد و ایضاً شناخت این امر که بخارات از کدام خلط است از لون وجه وغیره علامات مخصوصهٔ هر خلط توان کرد مثلاً اگر رنگ رو و چشم سرخ
مکدر و گرمی و التهاب در سر محسوس گردد و اوداج کشیده و نبض ممتلی و چشم بر آمده و احساس حاسهٔ شم برائحهٔ دم و تغییر طعم دهن بشیرینی ست و عطش باشد و در خواب
اشیای سرخ بیند بخارات دموی باشد و اگر رنگ زرد مشبع و شدت نخس و حرقت و التهاب و عطش و رنگ ملتحمه مائل بزردی و خیالات چیزهای زرد و رویت
نیران و شهب در خواب بود بخارات صفراوی باشد و اگر رنگ سفید و تهبج وجه و کثرت ثقل و تمدد و نوم و کدورت حواس و رطوبت منخرین و کنج دهن و حرکت
چشم و تغیر طعم دهن بمائیت و عدم طعم بود بخارات بلغمی باشد و اگر رنگ مائل بسیاهی و یبس و وسواس و حزن و اشتهای کاذب و بطوء حرکت چشم
و کشیدگی آن بجانب پشت و خشکی و ... و تقلص ملتحمه و رویت خوابهای مشوش و اشیای سیاه و دخان در خواب بود بخارات سوداوی باشد علاج بعد
تشخیص سببی از اسباب مذکوره حسب سبب بدانچه در اقسام علاج امراض دماغی و انواع علاج صداع مسطور شد علاج کنند و ایضاً اگر از کثرت اخلاط
باشد تنقیهٔ خلط غالب از بدن و سر بفصد یا اسهال حسب واجب کنند پس عنایت بتقویت راس مصروف نمایند مثلاً اگر خلط حار باشد روغن گل بسرکه
خوب برهم زده بر سر ریزند و ایضاً در ابتدا الطلیه بر رادعات مقوی سر مثل صندل و اقاقیا و آس و اثل و گل سرخ بسازند و طلای کافور و گلاب و آب بید
نیز نافع و بطبیخ خشخاش و جو و گل سرخ نطول سازند و در آخر بعض ادویهٔ محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و مانند آن مخلوط نمایند و سرسهری نوشته که در صفحه
دموی از منقیات دم مطبوخ برگ حنا و شاهتره و عناب و سرکه که مساوی ست چه این دوا تنقیه از صفرا و اخلاط محترق می نماید و ثوران او ساکن
میکند و از کبار منضجات و منقیات دم مستغنی میسازد و بعد تنقیه و اسهال و تقویت راس برای منع بخارات خورانیدن فواکه قابضه مثل انار و به و سیب
مفید بود و کذا و امیت خوردن گلقند شکری با اطریفل زرد و گل بنفشه و طلای افیون و سرکه و گلاب بعد تنقیه در نوع حار مفید گفته اند و چون حال
بصلاح گراید تغذیه بطعامی که خالی از تبخیر باشد مثل مزورهٔ بقول و مثل عدس مقشر نمایند و هرگاه مرض ساکن شود اندکی از لحوم سریع الانهضام
لطیف مثل چوزهٔ مرغ مطبوخ با آب غوره و آب انار و آب لیمو بدهند و بتدریج اعاده بعادت او نمایند و در ماده حار و بارد در کیف و فصل گرم و مرض

میکنند و یا متولد میشود از نزول در آب سرد بسیار و یا از ضعف قوت اما هنگام نزول در آب بارد بهر آنست که حجاب قحف زیاده از واجب سرد میگردد و بسبب بخاراتیکه
ازان تحلیل میشد دران محتقن میشود و اما هنگام ضعف قوت از برای آنکه قوت از دفع بخاراتی که درین موضع بهم میرسند ضعیف میگردد و چون چنین باشد مراعات
قوانین واجب بود تا از وقوع خطا امین باشد و اگر این تدبیر کفایت نکند و مرض زائل نگردد مریض را بنوشیدن نقوع انبرباریس باریوند و عناب امر کنند و نسخه آن
اینست بگیرند عناب جرجانی تخم دور کرده یک رطل بغدادی و انبرباریس تازه منقی از دانه یک رطل و ریوند خالص سه درم تخم کشوث یک کف تخم کاسنی یک کف این همه را
در ظرف غضاری یعنی آوند گل پاکیزه خوشبو کنند و بران آب گرم چندانکه بپوشد و یک انگشت بعرض بالای آن باشد بریزند و سه روز در گرما و نیمروز در سرما بآفتاب نهند بعده
مریض هر روز یک قدح ازان با ده درم شربت عناب بسرکه بنوشد یا این نسخه بگیرند عناب جرجانی خالص کرم ناخورده یک رطل کشنیز خشک سی درم عدس مقشر صد درم
پوست بیخ کاسنی یک دسته در سرکه بمقداری که آنرا بپوشد سه روز تر کنند بعده جوش قوی داده سرکه را صاف کنند و بدارند تا مروق گردد و بار دیگر صاف کرده ازان
سکنجبین بپزند بقوام معتدل و هر روز یک قدح متوسط از نقوع مذکور با ده درم این سکنجبین بنوشند که این مرض و سائر امراض موی را شفا بخشد و اگر این همه مرض از
بخارات و موی محتبس زیر غشای موضوع قحف از داخل باشد همین علاج کنند لیکن این قدر زیاده نمایند که بعد فصد و استفراغ امر بدوام بوئیدن بنفشه و سعوط
کردن روغن آن بدفعات متوالی کنند و بعد ازان باین روغن سعوط نمایند بگیرند روغن سوسن اصفر اندک و گل کشنیز اگر وقت او باشد والا برگ او سبز اندک و عصاره آن اگر
یا اقداح او اندک و همه را بسایند تا مثل مرهم گردد و اگر مقدار این همه ادویه صد درم باشد در سرکه سه صد درم حل کنند و بران سی درم روغن بید و بنفشه انداخته بآتش
نرم بجوشانند تا سرکه فانی شود و روغن بماند پس صاف کرده بدارند و هر روز یک درم ازان سعوط کنند و دو سه دفعه بعمل آرند که این در معالجه این نوع و موی بالغ النفع است
و اگر بخارات رطوبی محتبس در حجاب خارج باشد تنقیه باین مطبوخ هلیله کنند بگیرند هلیله کابلی پنجاه درم سنای حرمی خالص ده درم مویز طائفی منقی بست درم و بایسفایج مطبوخ
جوشانیده یک شربت ازان بگیرند و دران یک درم ایارج فیقرا و دو ثلث درم غاریقون و نیم درم ترید آمیخته بعد پنج روز هفت درم شکر داخل کرده بنوشند و چون دواخراج
گردد غذا از زیرباج حلو دهند و از سائر اغذیه ردیه مقوی ماده مرض منع کنند پس اگر دافع نباشد در پاسه شربت حسب واجب بنوشند و میان هر شربت فاصله ایام بحسب
قوت و سن و مزاج مریض کنند و اگر این کفایت نکند لزوم غرغره بمویزج و عاقرقرحا و ایارج سازند و تحنک بدان نمایند اگر مزاج مریض ازان متغیر نشود و اگر این کفایت
نباشد از آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و شیح و قیصوم و اندک تخم حنظل کوفته خوب جوشانیده باشند بر سر نطول کنند و بدفعات استعمال نمایند و اگر کافی نبود در روغن سوسن
و روغن ناردین و روغن قسط بمالند و مصطکی و عود خام بخایند و جلنجبین مصطکی بخورند و اغذیه باشند قلیل الرطوبة تناول کنند و اگر این هم کفایت نکند این ضماد بعمل آرند
آرد کرسنه آرد جو خطمی هر واحد ده درم صبر و مر و بابونه و اکلیل الملک هر واحد سه درم سنبل الطیب نیم درم همه را سائیده با سرکه ممزوج بآب خوب آمیخته قدری روغن یاسمین
یا روغن خیری داخل کرده بر سر ضماد نمایند و اگر ازین مزاج مریض بحرارت متغیر شود و رطوبت کم گردد این تدبیر ترک سازند و اعاده تنقیه بحب صبر و حب ایارج
و حب قوقایا کنند و اگر اثر نکند و مرض زائل نشود لزوم این نقوع صبر نمایند بگیرند صبر سقوطری ده درم مقل ازرق و عود و ج و زرنباد هر واحد سه درم بیخ سوسن
و مویزج هر واحد پنج درم همه را نیم کوفته سی درم مویز منقی و سی درم عسل سفید و آب گرم بقدریکه بپوشد بران انداخته در آفتاب بگذارند تا آنکه جوش خورده ساکن
گردد پس هر روز یک قدح با سه درم روغن بادام تلخ بنوشند تا زوال مرض لزوم این نمایند و اگر این کفایت نکند سعوط کنند که دران اندک شحم حنظل پخته باشند
بروغن خیری و روغن یاسمین لزوم نمایند و اگر بخارات صاعده رطوبی محتبس در حجاب داخل قحف باشد بر علاج مذکور این قدر زیاده نمایند که شرب نقوع مذکور
ترک بکنند و بروغن مصطکی و روغن یاسمین و روغن خیری و مانند آن سعوط نمایند و اگر این کفایت نباشد بگیرند گل ترنج و در روغن خیری جوش کرده اندکی ازان
سعوط کنند که این در معالجه او بالغ النفع ست و اگر مرض صفراوی باشد و بخارات او محتقن در حجاب خارج قحف بود علاجش استفراغ بمطبوخ هلیله است اگر مانعی
ازان نباشد و فصد بعد استفراغ و نسخه او اینست بگیرند پوست هلیله زرد و تمر هندی منقی از لیف و تخم هر واحد سی درم آلو بخارا سی عدد عناب جرجانی پنجاه عدد
کشوث تخم کاسنی هر واحد کف افسنتین شش درم ترید کوفته دو درم بدستور مطبوخ پخته یک شربت ازان بگیرند و سه طسوج سقمونیای مشوی حل کرده نیم گرم بنوشند
و بعد این مطبوخ پنج روز صبر کنند بعد ازان فصد قیفال نمایند و شرب ماء الشعیر که دران جماز تخم خشخاش مقشر باشد و اگر یافته نشود عناب و سپستان جوشانیده باشند لزوم نمایند

واگر این کفایت نکند اعاده استفراغ کنند اگر احتمال آن بود و پوست خشخاش و بنفشه ریحانی ہر واحد یک کف جو کوفته سبوس گندم تخم کاسنی ہر واحد دو کف
ہمہ را بپزند تا مہرا شود و پس اندک سرکه آمیخته بر سر بسیار ریزند ہر روز یک دو دفعه واگر کافی نباشد این ضماد کنند برادہ کدو برادہ خیار ہر واحد یک کف شاخ نرم سپید
یک باقه غنچه بادام اگر وقت او باشد برگ نیلوفر ہر واحد یک کف بار یک بسایند و اندک آرد جو و سرکه و گلاب و روغن گل آمیخته بر ہم زنند و مدام بر سر ضماد نمایند واگر
کفایت نکند گلاب سی درم سرکه کهنه ده درم روغن گل سه درم شیاف ماميثا یک سود دیک درم صندل سفید سوده یک درم ہمه را در شیشه کرده مخلوط نمایند
تمریخ سر بدان کنند و بدانکه استعمال سرکه و روغن در جمیع انواع این علت مامور به ست زیرا که در سرکه لطافت و غوص و تقطیع اخلاط و تحلیل آنست الا در نوع سوداوی
ازان زیراکه دران تقویت این خلط ست واگر این تدبیر کفایت نکند بلزوم شرب این نقوع کنند بگیرند تخم کاسنی تخم کشوث ہر یک سی درم آلو و عناب ہر یک پنجاه عدد
کشنیز خشک و توت شامی خشک ہر واحد یک کف تمر ہندی پنجاه درم در ظرفی کرده آب گرم ابتدر یکه بپوشد بران ریخته سه روز در آفتاب گذارند بعده یک قدح ہا
درم سکنجبین بنوشند و بر شرب سکنجبین لزوم نمایند و از غذا بر زیرباجات و حصرمیات اقتصار کنند و دائم بدلک قدمین و سبقین ساقین امر نمایند واگر بخارات صفراوی
محتقن در حجاب داخل قحف باشد و این قسم بعینه با اہل بغداد اکثر می افتد حتی که اطبای آنجا آنرا صداع بغدادی میگویند علاج این علاج مذکور ست مگر آنکه در علاج
ترک شرب نقوع و شربت مذکور نمایند و مدام بروغن بنفشه و آب خلع و شیر دختران سعوط سازند که این بغیر شک ازاله آن می نماید واگر مرض سوداوی باشد و بخارات
بخارات او در حجاب خارج قحف بود و این اشر و اعسر انواع اوست علاج آن را بعد تنقیه باستفراغ از مطبوخ افتیمون یک دو دفعه امر نمایند واگر کفایت نکند بروغن
بنفشه دفعات متوالیه سعوط کنانند والا تدبیر مرطب پردازند و شیر تر یا خر یا دختر بر سر دوشند و عقیب آن آب نیم گرم که دران بسفرم و اندک سبوس و خطمی پخته باشند
بر سر ریزند واگر کفایت نکند لزوم نمایند به تناول ہلیله کابلی و معجون افتیمون که آن اطریفل صغیر ست چون مثل یکی از اجزای او افتیمون و مثل ربع جزو از اجزای او
مصطکی و عود خام و مثل سدس جزوی از اجزای او گاوزبان و برگ بادرنجبویه و مشک طرامشیع زیاده کرده مثل اطریفل معجون سازند و این در ہر سه روز یکبار بکار آید
و استنشاق روغن بنفشه و ریختن آن بر سر و سعوط بدان لازم گیرند و این ضماد بکار برند بگیرند موم روغن بروغن بنفشه و بعد فرود آوردن از آتش اندک آب خرفه
و آب خطمی آمیخته خوب مخلوط سازند بعده تا دو روز متواتر بر سر ضماد نمایند بعد ازان با آب نیم گرم بشویند واگر امر مشکل گردد و قوت مریض مساعد باشد فصد صافن کنند
که این آن خلط را با سفل بدن جذب کند و گاہی صاحب او را نقوع صبر بنسخه که سابق مذکور شده می نوشانند و دران ہلیله سیاه و افتیمون و افسنتین می افزایند
و ہر روز یک قدح ازان نوشانیده ساعتی بران صبر کرده امر بنوشیدن قدحی از شیر تر می نمایند که باین طریق صحت می یابد و بیشتر این نوع بوسواس و مالیخولیا
منتقل میگردد و پس عدول از تدبیر او بتدبیر مالیخولیا و ترطیب بدن او نمایند واگر بخارات سوداوی در حجاب داخل قحف محتبس باشد علاج این ہمانست که مذکور
شده و دران این قدر زیاده کنند که اگر بعد شرب نقوع و تناول معجون افتیمون زائل نشود سعوط باین روغن نمایند بگیرند دار شیشعان یک دانگ و برگ لسان الحمل
یک درم و برگ بادرنجبویه یک درم و فیل گوش اگر یافته شود یک درم واگر یافته نشود اندکی برگ مرزنجوش و ہمه را در روغن بنفشه جوش داده بدفعات سعوط کنند
در ہر دفعه بوزن دانگ یا دو دانگ که این در معالجه او بالغ النفع ست و بدانند که آنچه از علاجات انواع بیضه ذکر کردیم آنہا از بسائط او ست واگر نوعی با نوع
دیگر مرکب گردد استخراج او از علامات و اعراض آنہا موقوف بر طبیب ست و ہرگاه مرکب باشد علاجش مرکب بحسب آن کنند و جزوی که آن معالجه جزو اقوی
از اجزای ترکیب ست قوی نمایند و آن باستقصا بیان کرده شد شیخ الرئیس میفرماید اگر معلوم کنند که درینجا خون بسیار ست و سبب اول یعنی موجب این صداع
ابتدا او سبب محرک او خون باشد فصد نمایند و اما اگر دلائل بران قائم گردد که اخلاط بارد ست و مدت بر مرض طول کند و ایضا در ابتدا او دعات استعمال کرده باشند
نطولات آبیکه دران محللات اندک و قبض باشد مثل نفاح اذخر و بابونه و نعناع و سائر آنچه در علاج امراض دماغی بلغمی و سوداوی مذکور شد
استعمال نمایند و بتدریج قوی کنند و بچیزی که لائق او بود استفراغ نمایند و استعمال حب صبر مصطکی درینجا خیلی سودمند ست و در ہر سه شب یکبار تعاهد این نمایند و در
استفراغات این حب قوقایا استعمال کنند اگر احتیاج بقوی ازان افتد بعده طبیخ خیار شنبر بہار مثقال روغن بیدانجیر بنوشانند و بدانند که بعد استفراغ تنقیه دماغ و جمله
باشیاء مقوی آن که معلوم شده باید کرد و ازین قبیل است شمومات مشک و عنبر و کافور نیز با این ہر دو مخلوط کرده میشود برای تعدیل حرارت آنہا و گاہی با وجود این صبر می آمیزند

تا تقویت تحلیل جمع شود و بضمادات حاره و مخدره که در انواع صداع مذکور شد لزوم نمایند و چون مرض انحطاط نماید حمام و اضمده قوی التحلیل استعمال کنند و مادام که
این مرض در ابتدا بود و معلوم کنند که مواد حارست پس تدبیر او بدانچه در علاج امراض دماغی حار و سوی و صفراوی مذکور شد باید کرد و مغز خیار شنبر بروغن بادام
چند روز متواتر بنوشانند و سعوط سومیائی و روغن بنفشه ایشان را نافع ست و بدانکه بیضه چون طول میکشد مستحیل بمزاج برودت میگردد و اگرچه از سبب حار باشد پس
بیضه منتهیه را قلع میکند مگر دوائی که قوی التحلیل والاسخان باشد و گاه سعوط بقرص کوکب و شلیثا و دواء المسک و مانند آن که هر کدام از ان در شیر دختران حل
کرده باشند ایشان را نفع میکند و خصوصا هنگام اشتداد وجع و غلبه سهر و اما داغ و فصد شرائین و قطع آنها و عرق جبهه در بیضه بطریق صداع کهنه است و اما غذا
از انچه منهضم باشد حتی که عدس بروغن بادام شیرین و همچنین آب بقول دهند و اگر مثل این غذا السبب قلت بخار آن صاحب بیضه بارد اغتذا نماید باک نیست
و اما طلا باید که گاهی مائل تجدید اندک نمایند و غرض اعظم در ان تحلیل باشد و از ین اطلیه افیون و دم الاخوین و زعفران و صمغ ست هنگام ضرورت موجه تجدید از
صدغ تا صدغ دیگر بدین طلا نمایند و از ین قبیل ست زعفران و مازو و اقراص کوکب چون آنرا بر پیشانی طلا کنند نافع بود و بقرابادین والواح ادویه مفرده رجوع
کنند سویدی از اطبا نقل کرده که در بیضه و خوده بارد حب بلسان نافع ست و سعوط عصاره قثاء الحمار بروغن بادام یا بشیر دختران و کذا فاوانیا بقدر فلفل بروغن
بادام و کذا قرص کوکب بمقدار مذکور بروغن مسطور و کذا قاقله کبار ربع درم بروغن بادام و کذا آب چقندر سه قطره و کذا سکبینج بقدر حبه سومیائی بروغن بادام و شرب
و ضماد دواء المسک حلو و سعوط آن بروغن بادام تلخ و ضماد موی سر سوخته نمک و آب در حمام و کذا فرفیون یک درم زیت کهنه ده درم موم زرد دو درم و کذا نمک
طعام در آب حل کرده و کذا صبر و صمغ عربی بعد اسهال قوی و کذا زعفران و مر و کذا رماد بسرکه سرشته و کذا سرگین کبوتر صحرائی و حرف و کذا نفع و گل خیری روغن
گل و کذا حنا با آب نمک سرشته چون تمام شب بر سر دارند و استعمال مشک بهر تقویت راس و نفوخ سکبینج و بورق و کندش و بعد آن سعوط بروغن بادام نیز هر واحد
نافع ابن الیاس گوید که این صداع اکثر کسی را حادث شود که مزاج دماغ او ضعیف و سریع القبول باخلاط باشد و آنرا امکان دفع آن نبود و علاجش تقویت دماغ
و سرست بشمومات و طیوب مقوی دماغ موافق آن همه بحسب واجب بعد از ان تنقیه دماغ و جمیع بدن از اخلاط ردیه و رطوبات فاسده بایارجات و حبوب و شبیار و
حال طبیعت بحقنه حاد و حمولات و نوشیدن جلاب معمول از بنفشه و اصل السوس مقشر کوفته هر یک سه درم شکر سفید ده درم و غذا نخود آب بماش مقشر و شیره مغز بادام
و اگر سداب تر بیتا بپزند تا سبز گردد و سداب مضمحل شود و نیمگرم از ان بر سر نهند نافع بود و گمان من آنست که قول در معالجه این صداع فضول ست و لیکن
بهر حال علاج کنند تا زیاده نشود و به نزول الماء نانجامد و این حب صاحب بیضه را نفع کند صبر سقوطری پوست هلیله زرد هر واحد یک مثقال مصطکی نیم درم کوفته
بخمر بیخته یا آب کرنب حبها سازند و این یک شربت ست و این حب توقایا آنرا بسیار نافع ست عصاره افسنتین صبر سقوطری هر واحد یک درم سقمونیا نیم دانگ
شحم حنظل دو دانگ کوفته بیخته با آب کرفس سرشته حبها سازند و این یک شربت ست ابن لوح گوید که این صداع زائل نمیشود و لیکن معالجه آن بهر حال باین طور نمایند
که آب خیار شنبر بنوشیم سحن بقدر سکرجه با یک مثقال تا سه مثقال روغن بید انجیر در هر هفته یکبار بنوشانند و بمقدار یک فلفل فلونیای فارسی یا رومی در شیر دختران سعوط
کنند و ایضا نیم درم از ان بخورانند و دواء المسک و مروطلای صدغین بادویه لازوقیه اربعه که در آخر قول ششم مسطور شد بسفیده بیضه سرشته بر دو پاره کاغذ طلا کرده نفع
ست و آب ریاحین خوشبو بر سر ریزند و اگر نجاح حاصل نشود داغ استعمال نمایند و جالینوس گفته که من علاج این صداع بحب صبر و مصطکی و دادن فلونیا و سعوط
این بشیر دختران حل کرده نمودم و در ساکن شد گیلانی مینویسد که این دوا صداع مزمن را نافع ست چهل درم شونیز و چهار درم عصاره قثاء الحمار بسایند و بروغن
سوسن یا بروغن حنا حل کنند تا مثل قیروطی گردد و اندرون بینی بدان لطوخ نمایند و ایضا بگیرند بخور مریم هشت درم و نطرون سرخ چهار درم و اگر عصاره قثاء الحمار
در بینی داخل کنند بهتر بود و بانبوبه فی در بینی دمند و اضمده و لطوخات بر سر استعمال نمایند و این ضماد اوجاع بارده سر را نافع ست بگیرند هوفاریقون جند بیدستر برگ
سداب هر واحد یک جزو حب الغار نیم جزو همه را سوده بقیروطی روغن گل بیامیزند و موی سر تراشیده ضماد کنند و اگر در بعض اوقات درد شدید عارض شود که طاقت
بر داشتن آن نبود اشیای مسکن وجع استعمال نمایند و این لطوخ نافع درد سر ست بگیرند عصاره هوفاریقون شانزده درم افیون دو درم انیسون بزر البنج زعفران
پنج سقمونیا هر واحد دو درم کوفته بسرکه اقراص سازند و وقت حاجت بسرکه و آب سوده بر موضع لطوخ نمایند که این اوجاع حادث از کیموسات غلیظه وریح نفخه را

نفع بخشد و این دوا نیز اوجاع کائن از کیموس غلیظ لزج را نافع بگیرند فرفیون یک جزو جند بیدستر یک جزو و در آب حل کرده در گوش جانب درد اندازند و امر کنند که
در آبزن درآید و اندک اندک دران نماید پس برآید و حسب عادت استحمام کنند و اگر دوای مذکور بکدام روغن حل کرده در گوش چکانند باک نیست و ایضاً بگیرند حب الغار
مقشر دو درم خردل یک درم و بآب سوده ضماد نمایند و این دوا نافع ست کسی را که اذیت از امراض بارده رسد و اکثر چنان باشد که یک مرتبه استعمال نماید بعد آن در حمام
درآید و از مرض صحت یابد و بعد حمام عافیت تام یابد بگیرند زفت یک رطل موم سه اوقیه فرفیون یک اوقیه و بدان نصف پیشانی مع عضله صدغ لطوخ کنند
و کسانی را که صداع از بخارات حار عارض شود ایشان را سزاوار نیست که بدوای متخذ از فرفیون قریب گردند حکیم شریف خان در حاشیه شرح اسباب
می نویسند که گاهی درد بعد فصد هیجان میکند بسبب تحریک ابخره محتقنه و درین هنگام می باید که تسکین نمایند و کسی که بعد فصد معتاد بغشی باشد فصد او را جائز نبود
مگر آنکه مضطر گردد پس تناول ربوب میخوش بران مقدم دارند و چون تکرار فصد واجب گردد ابتدا الفصد رگ بینی نمایند پس رگ پیشانی کشایند بعده عروق دیگر پیر
قصاص شعر و اگر صحت نیابد شریان پس گوش که منتفخ باشد ببرند بعد ازان حبس خون بلازوقات معمول از صمغ و کتیرا و سفیداب ارزیز یا خاکستر بوداز کنند و اگر
کفایت نکند داغ دهند و بعض ثقات این معجون تصنیف کرده اند که از کفایت بعینه خلاص میگردانند بگیرند تربد و غاریقون و ایرسا هر یک سه اوقیه زنجبیل عاقرقرحا
هر واحد یک نیم اوقیه شونیز تخم کرفس دارچینی مغز لبیه خولنجان انیسون برگ سنا هر واحد یک اوقیه مغز چلغوزه زعفران فلفل سفید زراوند مدحرج لک قسط شیرین
هر یک نیم اوقیه جند بیدستر عود هندی قاقله کبار و صغار سعد کهربا کتیرا [illegible] دانه هر یک سه درم کوفته بیخته در سه چندان عسل مصفی که از یک رطل آب بزر مرزنجوش با بزر
کرفس تنقیه آن کرده باشند معجون سازند برای کسی که اراده اسهال بود سه مثقال و کسی را که مداومت بران نماید از نیم مثقال تا دو درم بخورانند و اسحق گفته که
هشت درم بخور مریم خشک و دو درم بیخ سوسن خشک و یک درم بوره سرخ سوده بطریق سعوط استعمال نمایند که درد او در ساعتی ساکن کند و کسی که نقاهه بدان ناقه
ضرور این مرض را قلع کند و قرشی نوشته که چون موی سر تنبر اشند و بجز مصری یا نطرون بخار نه پس سنا و نمک لطوخ سازند نفع بسیار دهد و این حب بدن و اعضای
سر را پاک کند لاسیما اغشیه و اعصاب او را بگیرند تخم حنظل و صبر هر یک ده درم فرفیون پنج درم مقل ازرق ده درم و حبها سازند و در هفته اول هر روز دوازده قیراط استعمال
کنند و در ثانی شانزده قیراط و در ثالث بست و چهار قیراط و همچنین تا آنکه بسی و شش قیراط برسد و بر همین مقدار توقف کرده تعاهد بران نمایند تا آنکه نقاهی تام حاصل شود
و متقدمین در زمانه قدیم برین حب اقتصار میکردند بهر آنکه او را مغنی از شل ایارج جالینوس و لوغاذیا یافتند و بدانند که استعمال چوب چینی بعد فصد و مسهلها درین باب نافع

شقیقه

وآن دردی ست در طول نصف سر از شق ایمن یا ایسر و اکثر این مرض ذی ادوار میباشد و سبب او اجتماع بخارات مرتفع از جمیع بدن یا از عضو واحد در شق مخصوص
سر ست و یا حصول خلطی ردی یا ریح دران شق و در اغلب از اخلاط می افتد و از سوء مزاج ساذج کمتر میباشد و اسباب مذکوره بقول شیخ و صاحب کامل گاه در نفس
دماغ یا اغشیه داخل قحف باشد و درین حالت مریض درد ممتد تا بن چشم دریابد و در چشم اعراض ردی ظاهر شود و کثرت خواب مشوش بود و گاهی در غشای خارج
قحف و اکثر در عضل صدغ باشد و درین صورت بیمار را تحمل نهادن دست بموضع درد نباشد و ضربان عروق بود و موادی که بمواضع مذکوره میرسد یا از اورده و
شرایین خارج دماغ می آید و یا از نفس دماغ و حجب او که بنابر قوت خود از طریق درزها دفع میکنند و بقول سمرقندی ماده این مرض در اکثر امر اندر شرائین سر میباشد
وآن ماده بخارات بود و یا اخلاط حار یا بارد طریق تشخیص اسباب این مرض باید که اولاً از مریض سبکی سر و گرانی آن بپرسند اگر سبکی سر بیان کند و یا آن ملمس
موضع الم حار و نبض سریع بود و پس از احساس طنین در گوش و وجود ضربان عروق و هیجان درد بعد قبض شکم و سکون درد از ملاقات هوا و آب سرد نیز سوال کنند
اگر این اعراض یافته شود سبب محض بخارات باشد و اگر با سبکی سر ملمس بارد بود از حال کشیدگی در سر و احساس دوی در گوش سوال کنند اگر باشد سببش ریح بود اگر
مریض در جواب اول گرانی سر بگوید و با آن ملمس گرم و نبض سریع بود از ضربان صدغ و شدت درد و راحت از مبردات نیز سوال کنند و این علامات مواد حار باشد
و اگر با وجود گرانی سر ملمس سرد بود حال تسکین درد بمسخنات و طول زمانه مرض و کثرت عروض زکام در سرما نیز بپرسند و این نشان ماده بارد ست بعده آثار مخصوصه
هر خلط از رنگ چهره وغیره که در بحث بعینه مذکور شد دریافته حکم بر ماده خاص که خون ست یا صفرا یا بلغم یا سودا باید کرد و در صورت ظهور علامات ترکیب ماده بر مواد

مرکب کم نمایند و هرگاه با وجود آثار مادهٔ مریض شکایت غثیان و تهوع نماید پس بپرسند که تهوع باقی ست یا بدون قی اگر باقی باشد و از قی تسکین یابد مادهٔ شقیقه در معده
باشد و شقیقه بمشارکت معده بود و اگر تهوع بدون قی باشد و با وی قلق بسیار و اشک مفرط و انتفاخ هر دو شریان پس گوش بود مادهٔ آن در عمق بدن یعنی عروق منتشره در عضلات داخلی باشد

علاج کلی شقیقه

بعد تشخیص سبب در شقیقهٔ بخاری و ریحی آنچه در علاج صداع بخاری و ریحی گذشت بعمل آرند و در خلطی هر چه از تعدیل و تنقیه در علاج صداع دموی و صفراوی و بلغمی
و سوداوی مسطور شده حسب سبب متشخص بکار برند و فصد خصوصاً رگ پیشانی و بنا گوش و مسهل و حقنه و جذب ماده و ضماد و نطول و غیره سائر تدابیر همان نهج و لهذا [illegible]
و خوده گذشت استعمال نمایند الا آنکه عنایت در سعوط و نطول و تدهین و اطلیه بجانب علیل بیشتر مصروف دارند و باقی علاج مخصوص این مرض و اینجا مسطور میگردد [illegible]
گویند که از جمله معالجات مخصوصهٔ این علت این ضماد از مجربات ست بزرالبنج زعفران لبلاب صمغ عربی کتیرا حب الکاکنج گل بنفشه افیون هر یک سه ماشه گل ارمنی چهار ماشه
در گلاب سوده بر پارهٔ کاغذ مدور بشکل فلوس تراشیده دران سوزن بسیار زده بر یک جانب آن ادویهٔ مذکوره طلا نموده بر صدغ چسپانند و تجربه کاغذ تنها اینچنین [illegible]
و دارالی سبز نفع میکند و اول بحمام رفته غسل کنند و بعد از آن یک عدد زردهٔ بیضهٔ مرغ و اگر بیضهٔ سنگ پشت باشد بهتر ست گرفته بر روی کیسه ریخته و سوراخ کرده
جانب علیل بران نهاده خواب کنند و یا همچنان بدارند تا آنکه گوش همه را جذب کند و همچنان سه چهار روز متواتر عمل آرند که مجرب ست و اگر دو عدد فتیله از پارچهٔ [illegible]
بحجم خنصر ساخته مدور نموده بروغن خشخاش و بنفشه بادام نیمگرم غوطه داده یکی بر صدغ و دوم بر پیشانی نهاده از تسمهٔ چرم بود از که بحجم دو انگشت در عرض باشد
محکم بران گردانیده بر پس سر او ببندند تا بوقت زوال سه چهار مرتبه تجدید فتیله نمایند و دو فتیله باریک ساخته بعنبر سوده در روغن آمیخته آلوده در هر دو گوش نهند
که در هفته صحت کلی میشود و مجرب ست مسیحی گوید که در شقیقه اولاً تنقیهٔ بدن بفصد اگر دموی باشد و یا با دویهٔ مسهل ماده نمایند بعد از آن شق علیل سر و عضل صدغ
را بپارچه بمالند تا آنکه سرخ و گرم گردد بعد از آن ادویهٔ مسخن یا مبرد حسب مادهٔ مرض بران استعمال کنند و ادویهٔ مقوی راس که دران قبض باشد مخلوط سازند
مجوسی گوید که علاج خاص شقیقه بعد تنقیه تمریخ بمهره و عضل صدغ جانب علیل قبل وقت دوره است بروغنها و اضمده موافقهٔ آن بعده با جتذاب ماده
بسوی اسفل از حقنهای لینه اگر مادهٔ حار باشد و اگر بارد غلیظ بود حقنهای که دران ادنی حدت باشد و اگر شقیقه از اخلاط صاعده از معده بسوی دماغ حادث
شود تنقیهٔ معده بقی و اسهال کنند و اگر مرض تسکین نیابد بدانند که سبب حدوث او خلط ردی در عروق پس گوش یا در شریان صدغ ست پس هر کدام را از آن
که ممتلی و سریع الحرکه یابند قطع کنند که این آخر علاج اوست و مفردات سائر انواع شقیقه مجربات آنست که در صداع ذکر کردیم ذکر بعض ادویه که بالخاصیت در اقسام
شقیقه نافع ست موی سر انسان در صره بسته بر جانب علیل آویختن و کذا دندان فرنگی و همچنین استخوان صدغ رخمه همچنین بر جانب علیل و بسیار بر بسیار آویختن و ایضاً
تعلیق هفت عدد طاقات سداب بر جانب علیل و سعوط زهرهٔ بز جوان و کذا برگ شاهسفرم و کذا مغز سر بوم بروغن بادام و کذا روغن یاسمین و کذا روغن خستهٔ خوبانی و کذا روغن
شونیز و کذا بندق هندی و ایضاً آب بیخ چقندر سه قطره و کذا زهرهٔ مرغابی بروغن بادام و کذا آب کشنیز سبز و شموم مصطکی و عنبر و مشک و جوزبوا و گل یاسمین و
سیب و نرگس و گل خیری و بخور استخوان سگ و کذا اسفدروس و قطور جدوار [illegible] با آب سوده در گوش مخالف جانب درد هر واحد مسکن وجع شقیقه است و اگر
خرما چهار عدد در شیر گاو یک آثار جوشانیده خرما بخورند و شیر بنوشند برای شقیقه که مقارن طلوع آفتاب بود از مجربات اطبای هند ست و کذا انجور سفید در
بر کاغذ مالیده فتیله ساخته و کذا [illegible] صندل سفید پوست بیخ ارند با آب شستهٔ برنج سائیده سوده بر شقیقه و پیشانی طلا کردن شقیقه و صداع حار و بارد را
مجرب و بی نظیر نوشته و همچنین تخم بلیله سائیده با آب نیمگرم ضماد کردن و ایضاً بیخ شتاور تازه کوفته آب او برآرند و برابر آن روغن کنجد انداخته بجوشانند چون
آب بسوزد و روغن بماند بر سر بمالند که در انواع شقیقه و صداع از مجربات ایشان ست

علاج شقیقهٔ حار

در قسم دموی بعد فصد قیفال یا اکحل فصد رگ پیشانی و رگ بینی و حجامت میان دو شانه و فصد صافن و حجامت ساقین یکی بعد دیگری بفاصله چند روز و تلیین
طبیعت بملینات مثل ماء الفواکه با خیار شنبر و بعد آن با مطبوخ خیار شنبر و اطلیه که دران زعفران باشد مثل طلای زعفران و مخصوص بگلاب بر شقیقه

نافع بود و در صفراوی تنقیه بفصد و مطبوخ هلیله مفید بود و در صورت مادهٔ صفراوی معده نقوع صبر بآب کاسنی نافع و بقول جرجانی ایارج فیقرا در جمیع انواع شقیقه
سود مند است و ایضاً در شقیقهٔ حار گل بنفشه شش ماشه عناب پنج دانه سپستان یازده دانه گل خطمی چهار ماشه شاهتره شش ماشه آلوبخارا پنج دانه بهدانه سه ماشه
شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده نبات دو توله داخل کرده بنوشند و استعمال شربت عناب مرکب نیز مفید و سعوط طباشیر و طلای قرص شلث بآب
کوکنار مجرب است و ایضاً بعد تنقیه بهر تبدیل مزاج دماغ و تقویت آن آب مطبوخ حشائش بارده مثل بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و برگ کاهو و خطمی و پوست خشخاش
و مانند آن بر سر ریزند و اطلیه و مروخات بارده مثل روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و روغن گل آمیخته نیمگرم بکار برند و برای منع ضربان شریان صدغ لازقات
و لطوخات معمولی بعمل آرند که بسبب منع ضربان درد ساکن میشود و اگر شقیقه با امتلا باشد عناب بهدانه در عرق عنب الثعلب عرق شاهتره عرق نیلوفر هر یک پنج توله
جوشانیده صاف نموده شیرهٔ تخم کاهو شش ماشه شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند و نطول و پاشویهٔ بارده و حجامت استعمال کنند و اگر از مادهٔ دموی و صفراوی
مرکب باشد بعد حجامت قفا لعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ کاهو شیرهٔ کشنیز خشک شربت نیلوفر دهند و طلای تخم کاهو تخم خشخاش گل نیلوفر بزر البنج افیون زعفران
صمغ عربی مغز شفتالو کوفته بیخته در آب کوکنار بر پیشانی ضماد کنند و در مادهٔ مرکب صفرا و بلغم ایارج فیقرا سوده با اطریفل سرشته بخورند بالایش گاوزبان عناب
بنفشه در عرقیات جوشانیده خمیرهٔ بنفشه مالیده صاف نموده بنوشند و بخور سینه و رکبیر ند بعد دو سه روز طبع نرم شده نجات حاصل میشود و اگر با نزله و درد چشم باشد
عنب الثعلب هفت ماشه گل بنفشه نه ماشه گل نیلوفر گل سرخ هر یک پنج ماشه عناب چهار عدد سپستان نه دانه شاهتره هفت ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده
صاف نموده نبات دو توله داخل کرده دهند و نزله بند و چهار روز لو بهتر بعده اگر سوزش چشم بود اطریفل کشنیزی توله اسطوخودوس یک ماشه کوکنار نیم ماشه سوده
بهم آمیخته همراه عرق نکوده هر دو وقت بدهند بعده عناب چهار دانه سپستان نه دانه تخم خطمی خبازی هر یک هفت ماشه گل بنفشه نه ماشه اصل السوس دو ماشه گاوزبان
سه ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده صاف نموده شربت بنفشه دو توله داخل کرده دهند ایضاً اگر با هیجان درد و نزله باشد عناب پنج عدد گل بنفشه چهار ماشه
بهدانه سه ماشه جوشانیده صاف نموده شیرهٔ تخم خیارین شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده دهند و جدوار یک ماشه حضض مکی دو ماشه
بگلاب و سرکه سوده بر شقیقه ضماد نمایند و کوکنار گلنار عنب الثعلب کشنیز خشک هر یک چهار ماشه جوشانیده غرغره نمایند و اگر حرارت زیاده باشد آب کشنیز تازه
و لعاب اسپغول و رب توت بغرغره کنند و گویند آبیکه در آن صندل سفید یکشب خیسانیده باشند سه قطره یا بیشتر در بینی قطور کردن شقیقه را زائل کند و در طلا
است که برگ مرده شیر زنان سائیده بجامه پالوده سعوط کردن در شقیقهٔ حار فی الحال درد را ساکن سازد و الا بجانب درد در گوش چکانند که باذن الله تعالی صحت شود

اقوال حکما رسوبدی گوید که تمر هندی و شیر املج تنها و ملازمت سرکه تند با آب ممزوج همراه نان اکلاً و حماض در سرکه پخته ضماداً و در حمام داکلاً و جفت بلوط و نیلوفر شرباً و ضماداً
و آب کشنیز سبز سعوطاً هر واحد شقیقهٔ حار را نافع است حکیم بابر یه مینویسد که طلای برگ کشنیز و گلاب و سداب گلاب و برگ بید و سوار و گل نیلوفر هر کدام که بدست آید و بر
موضع نهند درد رو به سکون نهد چنانکه نه ده زلو بر آنجا چسپانیدن نفع بخشیده و مکرر بتجربه در آمده لیکن بعد از تنقیه بکار برند و اگر تدبیری سود نداد بر ورید رگ صدغ جانب درد رگ بریده
داغ دهند تا از صعود بخار نزول الماء ایمن گردد و غذا درین علت خفیف و سریع الهضم مثل نان گندم و گوشت حلوان و چوزهٔ مرغ و مرغ دهند لیکن اندکی کم دادن اولی بود و
بجای آب بگلاب و آب سرد برابر ممزوج قناعت کنند بلکه آب تمام بگذارند و بر گلاب تنها و با آب انار شیرین بالمناصفه اقتصار نمایند شیخ میفرماید که علاجش فصد است
بخوبی که در صفینه و غیره معلوم شده خصوصاً عرق جبهه و صدغ و از آنچه شقیقهٔ حار را نافع نقوع صبر در آب کاسنی است شربتی از آن دو اوقیه تا سه اوقیه باشد و دران فصد رگ
پیشانی و رگ بینی بسیار نفع میکند و چون دوری باشد باید که تنقیه بدن قبل از دوره نمایند و تبدیل مزاج بعد تنقیه کنند پس اگر ماده حار باشد مخدرات بر صدغین از افیون و پوست
بیخ لفاح و شیافات و بزر البنج و کافور گذارند و تبرید موضع بدانچه در علاج امراض دماغی حار معلوم شده باید کرد و طلای مداد کتاب بر شق درد نفع میکند عباس گوید
که اگر از حرارت باشد درد شدید بود و این سعوط بکار برند بگیرند شکر طبرزد و زعفران و کافور و باریک سوده بقدر دو حبه بآب خیار یا آب بادرنگ یا آب عنب الثعلب سعوط کنند و اگر دران
اندکی افیون افزایند انفع بود و اگر بسبب شدت درد انقطاع صوت دفعةً عارض شود باید که آب گرم بسیار بر سر ریزند و روغن گل نیمگرم در گوش چکانند و پنبه در گوش نهند
ابن هبة الله گوید که در مادهٔ حار یعنی خون و صفرا فصد سر روان جانب شق علیل نمایند و بعد فصد و تنقیه صفرا بمثل صبر و هلیلهٔ زرد و تعدیل مزاج بسکنجبین کرده آب غوره ساخته باشند

یا بآب انار نمایند وماء الشعیر بنوشانند واگر حرارت شدید باشد سورت او از شیرهٔ تخم خرفه وماء القرع وسکنجبین بشکنند پس اگر طبع قبض شود بآب آلو و با تمر هندی و جلاب تحریک نمایند واگر نرمی طبع افراط کند رب بوب قابض مثل رب سیب ورب به وغوره وشربت حماض استعمال نمایند واگر ابخره بسیار باشد کشنیز خشک کوفته بشکر بخورند و بصندل وگلاب وآب حی العالم وآب کاهو وکشنیز تازه طلا کنند واگر التهاب شدید بود کافور وافیون اضافه نمایند وموضع درد را بآب نیم گرم بشویند واگر درد قوی باشد افیون بروغن بنفشه وآب کاهو حل کرده در بینی وگوش جانب درد چکانند وهرگاه درد ساکن شود تغذیه بمزورات سازند بعده بچوزهٔ مرغ بآب سماق یا مرکه دهند انطاکی گوید که اگر شقیقه حار باشد بعد تنقیه لزوم شرب شربت ورد وآب آلو بخارا وتمر هندی یا معجون بنفشه باین هر دو کنند وآب کشنیز وسرکه وروغن گل وافیون طلا نمایند واز همین اجزا سعوط کنند واز خواص ست تعلیق سداب وشرط موضع درد وطلا بخون آن طبری گوید که علاج شقیقهٔ حار اول تنقیهٔ بدن ست اگر بالغی بود بدوائی که در صداع دموی ذکر کردیم وآن مطبوخ هلیله ست که دران هلیله زرد وتمر هندی داخل ست بعد از ان ده روز صبر کرده تنقیهٔ سر بحب جالینوس کنند وآن معروف بحب قوقایا ست وبر مزورات کاهو مسلوق وکاسنی وکدو وماش وتقلیه یمانی وطرخشوق مسلوق وابلاب مسلوق وامثال آن لزوم نمایند وهرگاه در علیل ثابت بود وعلامات غلبهٔ دم معلوم گردد ومانعی از تنقیه نباشد باید که استفراغ او بفصد هر دو باسلیق وابطی وقیفال نیز یکی بعد دیگری نمایند ودرمیان دو فصد فاصلهٔ ایام چندان باید که دران امن از سقوط قوت مریض بود وچون تنقیه کردند وفضول مجتمعه در سر باقی ماند آب نیم گرم که دران خشخاش مع پوست وبنفشه وسبوس گندم جوشانیده باشند بر سر ریزند واگر این کفایت نکند اسناک نبض شریان باین لازق نمایند بگیرند تخم کاهو یک درم بزر البنج دو دانگ صاف یک درم افیون مصری نیم دانگ کثیرا دو دانگ همه را سوده بسرکه حل کرده بر کاغذ مقدار درهم تراشیده طلا کرده بر صدغ چسپانند تا ایام متوالی واگر این هم کفایت نکند نشتر یا صدغ و پس گوش نگاه کنند وهر کدام ازان که شدید التحرک وکثیر الانتفاخ باشد قطع وداغ آن بعمل آرند واگر خواهند قطع او بداغ کنند ویا اول قطع نمایند پس داغ نهند و گاهی قطع از داغ مستغنی سازد وقطع وداغ سلیم ست اگر بعد تنقیه وپرهیز وسکون مزاج واقع شوند واما قطع فقط پس خلقی کثیر را دیدم که سل شرائین کردند وضرر در حرکات چشم وضعف بصر عارض شد ومردی را در بصره دیدم که از سل شرائین او احول همان روز حادث گردید وشخصی را دیدم که از سل شریان سیلان لعاب پیدا شد واما شریان پس هر دو گوش کسی ندیدم که سل آن کرده باشد وایضا بتر آنها نزد من محبوب نیست بهر آنکه بقراط در کتاب اهویه وبلدان ذکر کرده که هر که را در سن صبا این دو رگ را قطع کنند عنین گردد ویا منی او فاسد شود وقابل تولید نسل نماند وحکم بتر آنها در مردم کلان بر قیاس امر بتر طفل جاری نمیشود وهنگام بتر وداغ بی شک شقیقه زائل میشود واگر عقب تنقیه موافق وپرهیز تام باشند ودر هر نوع صداع طبیب از مراعات مزاج مریض غافل نشود وهرگاه مزاج او از حالت طبعی متغیر شود در تعدیل مزاج او اهتمام بسیار کند تا باعتدال خاص او باز آید زیراکه علاج مرض عضوی ممکن نیست در حالتی که مزاج آن عضو متغیر باشد وآن مرض باوجود تغیر مزاج عضو زائل نشود ولهذا اگر مزاج عضوی متغیر باشد اگر دران جراحت بود فراهم نمی شود واگر قرحه بود مندمل نمیگردد پس هرگاه این عضوی واجب شد در جمیع بدن بدرجهٔ اولی واجب باشد

علاج شقیقهٔ بارد

در بلغمی نضج مادهٔ بمنضج بلغم نموده تنقیه بمسهل بلغم وحب ایارج نمایند وایضا از منضجات آن سکنجبین بزوری وعنصلی ست وکذا مطبوخ مصطکی انیسون بادیان بیخ سوس منقی ودر سوداوی بنضج وتنقیهٔ سودا پردازند وبعد از تنقیه ادویهٔ مسکن وجع که در انواع صداع مذکور شد وهرچه درینجا بقلم می آید حسب حاجت بکار برند وضماد قرص مثلث بآب حنا سوده معمول ست وطلای مرزنجوش وعفران واندکی مشک بآب یا گلاب سوده گرم نموده نیز نافع ست واگر ماده بسیار غلیظ باشد اندکی افیون وپوست بیخ کبر زیاده نمایند ویا انزروت وفلفل سوده با گلاب سرشته بر شریان صدغ گذارند وفرفیون یک مثقال حلتیت یک درم جاوشیر سه درم بسرکه سرشته طلا کردن نافع شقیقهٔ مزمنه است ودر روغن یاسمین اندکی مشک حل کرده در گوش چکانند وسعوط افیون وچند فلفل سیاه باسکهٔ گاو سائیده برای شقیقهٔ کبیر السن مفید ست واگر برگ مرزنجوش وبابونه هر یک ده درم کوفته در لعاب حلبه سرشته در صره بندند وگرم کرده بدان تکمید نمایند برای وجع شدید ورياح غلیظه نافع بود وبعضی تمام قسط اکلیل الملک یا سپنج درم ودرین کماد افزوده اند واین لزوق نیز نافع ست مغز نان ده درم سداب سه درم پودینه سه درم بروغن گل سرشته بر موضع نهند واگر شقیقه با ریزش نزلهٔ بارد باشد اسطوخودوس چهار ماشه بادیان شش ماشه شکر سرخ دو توله در آب جوشانیده صاف کرده بنوشند واز سبدس

گندم و نمک تکمید سر کنند و ناس تنباکو بگیرند و خاکستری باندکی نمک مثل حنا سائیدہ طلا کردن برای شقیقہ کہ بعد زکام عارض شود از مجربات والد مرحوم ست و حب ہندی معمول حکیم شاہ محمد و کذا لفوخات معمولی کہ در قرابادین مسطور شد نیز مفید ست و اگر امر شدید گردد ایارج فیقرا و غاریقون مساوی یکدرم بدہند کہ برای شقیقہ و اکثر انواع صداع مجرب ست و طبیخ بابونہ و شیح و صعتر و شبت وغیرہ حشایش حارہ بر سر ریزند و حکیم کبیر علیخان تلمیذ رشید نواب علوی خان در قوانین العلاج می نویسند کہ در شقیقہ کہنہ ضفدع کہنہ اگر نہ باشد آن را تکمید پاک نمایند و بجوال دور سوراخہا بسیار کردہ موضع درد را بروغن زرد چرب نمودہ گرما گرم بران بندند بعصابہ محکم و یک ساعت نجومی بدارند و بعدہ ہر ساعت نجومی تجدید ضفدع نمایند تا آنکہ تا وقت زوال نوبت پنج شش ضفدع برسد اغلب کہ ہمان روز شقیقہ برطرف گردد و مجرب ست با غذیہ لطیفہ مثل چوزہ مرغ و کنجشک با دارچینی و بازردہ تخم مرغ نیم برشت با دارچینی عمدہ

ذکر بعض ادویہ یونانیہ

سفید شقیقہ بارد ضماد موی سوختہ و کندر و صبر مساوی بآب فلفل سرشتہ در حمام و سعوط روغن تخم شفتالو و کذا عنبر و یا مشک یک قیراط بروغن بادام و سعوط و ضماد روغن تخم و ذرور در بیماسہ بر سر و غذا کبک و دراج و کنجشک و شفنین و طیہو و ارنب و بچہ مرغ ہر واحد در شقیقہ بارد مجرب سویدی ست و ضماد بیضہ مورچہ سائیدہ بروغن گاو آمیختہ بر یافوخ و روغن بارد و مرزنجوش با آب فلفل سرشتہ و برگ راسن تنہا و شراب کہنہ پختہ و تخم فنار الحمار در زیت کہنہ پختہ و زہرہ رخمہ و کباب سودہ بآب صبر آمیختہ بر یافوخ و عود بروغن بان بر یافوخ و بر جانب و خربق سیاہ و طلی مطلق محلول بوزن او صبر آمیختہ و بآب بادیان سرشتہ بر یافوخ و مقل ازرق بسرکہ و ثوم بسرکہ و سعوط سنبل سر کہنہ تنہا و با حرف و یاسمین و بارگان سودہ در روغن کنجد و حنا بسرکہ سرشتہ در حمام و اشنان سبز مثل او صبر در حمام و اکلیل الملک بسرکہ پختہ در حمام و یاسمین بری در حمام و راتک و شراب کہنہ و خشک تا صبر مساوی بسرکہ سرشتہ و خطمی تنہا و با کندر و حرف بار و کنکار تا فسیا و خراو شامی بروغن ناردین محمودہ بسرکہ و مامیران و صبر مساوی بآب صبر تازہ و آرد گندم پختہ بروغن بادام آمیختہ و کنجد و شاخ انگور سوختہ در حمام با زوفا و زعفران و جزو بآب فلفل ہمچنین ضماد و ذرور در بینی قدم و سعوط بسیاسہ و روغن بنفشہ و موسیائی یک حبہ بآب مرزنجوش و روغن بادام و بیخ و برگ قثاء الحمار پختہ بشیر دختر آمیختہ و خون تمہ و یا زہرہ آن بروغن بنفشہ در جانب صحیح و فرفیون قیراط بجند بیدستر و روغن بادام آمیختہ و روغن یاسمین و روغن بادام تلخ بآب مرزنجوش و آب یاسمین بری بشیر زنان و آب برگ سوسن و زنبق و مروارید محلول و زعفران و جند بیدستر و زہرہ بز بحب مثل عدس ساختہ و یک حب بروغن بادام سودہ و فرفیون یکدرم در دہ درم روغن بادام یا زیت حل کردہ اگر مرض نو باشد در جانب صحیح و اگر کہنہ باشد در جانب علیل و قطور آن در گوش نیز ورد تخم سیخ و شرب و ضماد شیح ارمنی و راسن و عصارہ قثاء الحمار و حب الغار بشراب کہنہ و خربق سیاہ و شحم حنظل و جوز السرو و اشق و زراوند طویل و زنجبیل مخلوط بروغن خیری زرد و مقل ازرق و صبر و سنبل سرشتہ و مغز خیارشنبر و راوند و بلسان و زوفا و لبنی و خراو نرگس و قصب الذریرہ و شحم و ضماد در روغن غار و یاسمین و خردل و گل بابونہ در روغن سنبل رومی و شرب و شم و ضماد شونیز و حب الغار و سعطکی و انیسون آمیختہ و زعفران و عنبر و مشک و جوز بوا و بخور و شرب و ضماد و شم مرزنجوش و بخور و ضماد سندروس و کبر و شم برگ غار مالیدہ و زراوند و ضماد راسن و قفاح اذخر و اکلیل و شم شبت و اکلیل و ضماد حندقوقا و اکل لحم بازی و بقلہ بادیان و نان و شراب کہنہ تر کردہ نہار خیدر روز و لحم لقلق و ثوم و عود یکدرم بجلاب ہر روز و تخم بادیان و پوست بیخ آن و ہلیلہ کابلی و اکل و ضماد و سعوط زہرہ بز و عود و گویند کہ برگ طرفا مرکی سندروس قند سفید خستہ شفتالوی تلخ مساوی بآب کنجشک تازہ سرشتہ بخور کردن نافع ست و نقل مالقی اختلاط مرکی با دویہ شقیقہ مقوی فعل آنہاست و نفع عجیب بہم نماید و حکیم الملک در مجربات خود نوشتہ کہ اگر مرکی در سرکہ بسایند تا کہ مشابہ کشک جو گردد و بر سر بمالند صداع و شقیقہ مزمن را نفع بخشد و سلطان محمد مراد گفتہ کہ از مجربات ست ضماد کردن جوز بوا سودہ بر شقیقہ و ہمچنین خوردن تریاق کبیر و ضماد بدان و کذالک ضماد و تشمیم گل نرگس و ایضاً فلفل سیاہ دو نیم عدد و نخود مقشر دو نیم عدد در آب سائیدہ بر شقیقہ طلا کردن و کذا لقطر آب زنجبیل تر و قند سیاہ سہ سہ قطرہ در منخرین و بقول رازی اگر نمک نیم رطل در یک رطل آب حل کردہ دران حنا بسر شند و بعد ستردن موی سر از ان بر سر خضاب نمایند و تمام شب بدارند شقیقہ و بیضہ و ہر صداع مزمن را زائل کند و بصحت تجربہ بعضی رسیدہ و ہر گاہ آب پیاز نرگس با نصف آن روغن کنجد بپزند و بر سر بمالند بسیار نافع بود

ذکر ادویہ مجربہ ہندیہ

برگ نیب و برگ کچھکی ہر یک یک جزو زرد چوب ربع جزو کوفتہ بیختہ در آب در یا بقدر فلفل حب بستہ در سایہ خشک کنند و یک حب از ین و نیم عدد فلفل سیاہ در آب سائیدہ بجانب صحیح سعوط کنند و بر قفا بخوابند بعونہ تعالی در یک روز یا دو سہ روز مرض زائل گردد و اگر چرک قلیان قدری و سہ یک عدد در اندکی آب سائیدہ پارچہ بدان آلودہ بجانب صحیح سعوط کنند نیز مجرب ست و کذا ریٹھہ در آب سائیدہ دو سہ قطرہ در بینی چکانیدن مجرب و در بیاض استاد مرحوم مرقوم ست کہ مغز جال گوٹہ بآب سودہ قدر یک سینگہ

برگ صدع گذاشتن مفید شقیقه است و در مفتاح المجربات مسطور است که دوای مذکور در آب سائیده بر شقیقه مخالف درد طلا نمایند همین که سوزش معلوم کنند بآب نیم گرم
بشویند درد شقیقه فوراً دور میشود و سعوط شوره فقط یا با نصف او دار فلفل بآب سوده در منخر مخالف و کذا دار فلفل یک عدد با ربع آن نمک لاهوری در منخر موافق برای
شقیقه از مجربات اوستاد مغفور است و سمندر پهل بآب سوده و قطره آن در سوراخ بینی جانب مخالف درد چکانیدن مجرب ست و اگر اندکی انگوزه در آب گرم حل کرده بر موضع
درد بمالند مفید بود و فلفل سیاه بروغن بادام یا گاو سعوط کردن و کذا نوشادر در آب سائیده طرف دوم شق علیل ناس دادن برای شقیقه و صداع بارد سودمند است و سعوط
زعفران و ناگ کیسر نیز مفید ست و نوشادر دو ماشه قرنفل کلاه دار دو عدد سوده در آب کریلۂ تازه حل کرده دو سه قطره در بینی چکانیدن برای شقیقه مزمن مفید ست لیکن
سوزش بسیار می آرد قدری شیر عورت همراه این نیز اضافه کنند یا بعد استعمال این سعوط بشیر دختر سعوط نمایند و ایضاً گل دوپهریا که وقت دوپهر میشگفد ورق گل آن بالیده
بآب او سعوط کنند و یا پنج قطره آب برگ نازبو در منخر راست بچکانند اگر درد بطرف چپ باشد و الا بالعکس و یا فلفل گرد یک عدد سرگین مگس سیاه در شیر یا در لیسپ سائیده
در بینی چکانند و در چشم نیز کشند و یا بگیرند دو نیم برگ گل داسن و نیم عدد فلفل گرد و بآب سائیده در منخر مخالف درد سعوط نمایند و یا تخم سرس را اندکی آب باریک سائیده در پارچه
پوٹلی بسته بطرف درد دو نیم قطره در بینی چکانند و یا تخم موه چهار عدد فلفل گرد بآب سائیده در منخر مخالف درد چکانند و اگر ذره نبدال در آب تر کرده آب آن صاف نموده دو قطره چکانند
سیلان مادۂ شقیقه میکند و درد دور میسازد و یا نوشادر و هلدی آمیخته شموم نمایند و یا سرگین کبوتر صحرائی با قدری خردل سائیده ضماد نمایند یا صابون لاهوری در اندک آب بالای سنگ
سائیده در چشم جانب مخالف درد یا هر دو چشم کشند حب هندی که جهت درد شقیقه و بیضه مزمن مجرب و معمول حکیم شاه محمد ست و در نزول و غیره امراض چشم منفعت عظیم دارد دارهلد زرد
چرائته هر یک یک ماشه جائپهل دو ماشه زیره سفید اجود هر یک سه ماشه کوفته بیخته بآب کیهنی چهارده حب سازند یکی صبح و یکی شام بخورند با قدری آب ناس جهت شقیقه
و درد سر بلغمی سمندر پهل یک عدد مرچ سیاه و کهنی یک عدد نوشادر یک ماشه هر سه را کوفته بیخته ناس بگیرند بطرف آفتاب رو نموده اقوال اطبا شیخ الرئیس میفرماید
که از اطلیه اصحاب شقیقه زعفران ست و بضماد معمول از سداب و لفیع و روغن گل منتفع میشوند و کذلک بطلای قرص بولس و کذا ضماد حب الغار و برگ سداب با نمک
خردل نیم جزو در آب سائیده استعمال کنند و ابلغ ازین قیروطی ست که از ذراریح یا از ثافسیا ساخته باشند تا که بر موضع آبله افتد و نفع داغ بخشد و اگر ماده شدید البرد باشد
و خردل و بازقرحا و مانند آن ضماد کنند و شقیقه مزمن که بران مدت دراز گذرد و او بهر حال بارد بود و محتاج تحلیل و تسخین قوی باشد و چون اطلیه و نطولات حاره استعمال
کردند و استفراغ و تنقیه بدن کرده باشند اقدام بمالش عضله صدغ جانب وجع از انگشت و پارچه خشن قریب وقت دوره نمایند و بعده طلا بکار برند و هنگام احتیاج بتحدید
و اشتداد وجع ضربانی طلای افیون با انزروت و قوابض بر شریان صدغ جانب علیل و بستن قطعه اسرب یا چوب منهدم بران از نبض قوی محدث وجع ضربانی منع
کند و بعضی متقدمین علاج مجرب نافع منقول از رفی برای شقیقه مزمن و بیضه چنین نوشته اند که بیخ نبدال و افسنتین را در آب و روغن زیتون و غیره بپزند تا مهرا شود پس
بر شق علیل آب و روغن نیم گرم بریزند و ثفل آن ضماد نمایند که شقیقه با حمی و بی حمی زائل کند و در اضمده مثل ضماد خردل نیست و هرگاه مرض طول کند صمغ سداب و پوست
بیخ کبر و عنصل و فرفیون سائیده بشراب ریحانی یا آب بادرنجبویه یا آب بادیان سرشته ضماد نمایند که عظیم النفع ست و بعد دخول در حمام و کثرت انکباب بر آب گرم سعوط
روغن پسته در ساعت درد را بسوی کتفین فرود آرد و انقطاع یابد صاحب کامل گوید که اگر شقیقه از تنقیه و تمریخ و اضمده و نطولات و اجتذاب ماده بحقنه ساکن
نشود و مدت آن طول کند این حب دهند صبر پنج درم فرفیون دو درم و نیم مر و پوست خربق هر واحد پنج درم شحم حنظل و سقمونیا هر واحد چهار درم نطرون سه درم
مقل چهار و نیم درم بآب کرنب انشرده حبها سازند شربتی از یک نیم درم تا دو درم و اگر ساکن نشود و مزمن گردد ایارج لوغاذیا و ایارج جالینوس یا نقوع صبر که
در صداع گذشت بدهند و چون بدن بکلی پاک گردد شق مریض را بپارچه درشت بخارند تا آنکه سرخ و گرم گردد و این قبل از وقت دوره بعمل آرند و این طلا نمایند فرفیون
چهار مثقال حلتیت و ثافسیا هر واحد سه مثقال مر صافی و جندبیدستر هر واحد یک مثقال باریک سائیده بسرکه سرشته بر موضع علیل طلا کنند و جالینوس گفته که من دوا
از فرفیون ساختم و با وجود آن حاجت بغیر او نیفتاد و آن اینست که بگیرند قیروطی معمول از زیت مغسول یک رطل موم سرخ ربع رطل و بران یک اوقیه فرفیون سوده
انداخته حل کنند و مرهم سازند و بر شق علیل طلا کرده باشند و اگر اندکی فرفیون گرفته در زیت آمیخته در گوش جانب درد چکانند منفعت بین نماید و اگر صاحب بروغن بادام
تلخ یا آب مرزنجوش در منخر محاذی شق علیل سعوط کنند نفع ظاهر بخشد و همچنین بدهن خسته مشمش و اگر این سعوط بعمل آرند نافع بود جندبیدستر و جاوشیر و زعفران زهره خرس

مساوی سائیدہ بآب مرزنجوش ترسرشتہ مثل عدس حبہا سازند و بشیر دختران و روغن بنفشہ حل کردہ در بینی چکانند و گویند می باید کہ معالجہ شقیقۂ بارد یا بلغمی باین دوا نمایند
کہ در آب مرزنجوش فرفیون حل کردہ در گوش چکانند و شرب بشراب صرف بعد طعام شقیقہ را نفع دہد اگر از برودت و بلغم باشد و اما قبل طعام روی ست زیرا کہ ارتفاع بخارات
بسوی سر میکند و در داشتداد می نماید سعید میفرماید کہ اگر سبب محدث شقیقہ خلط بارد یعنی سودا یا بلغم باشد تنقیہ بدان باید داد بعدہ مستفرغہ آنہا مثل حب قوقایا و یا ایارج نمایند
و مصطکی بخایند و آب دہن بریزند و جلنجبین بخورند و آبیکہ دران عود و مصطکی جوشانیدہ باشند بنوشند و بعد تنقیہ شق علیل خصوصاً عضلۂ صداع زا بدست و پارچہ خشن
بمالند و روغن سوسن یا روغن خیری یا زنبق قدری مشک آمیختہ بمالند و قدری ازان در بینی و گوش جانب درد بچکانند و مریض را در حمام داخل نمایند و پرہیز کلی از انکہ
کہ پرہیز شفا امید ہمہ امراض را کہ مواد آنہا غلیظ باشد پس بعد تنقیہ بدن بشوربای قنابر و عصافیر و لحوم ملینجن آنہا غذا سازند و ہرگاہ شقیقہ قوی شود و ضعف بصر شروع
گردد شریان را قطع نمایند ورنہ بصارت زائل شود مصنف حاوی صغیر گوید کہ علامت و علاج شقیقۂ بلغمی و سوداوی قریب از علامت و علاج صداع بلغمی
سوداوی ست و شقیقۂ بلغمی را نوشیدن جلاب از بادیان دو درم و گلقند شکری دہ درم نفع کند و غذا مزورۂ نخود آب بشیرۂ قرطم دہند و بعد نضج خلط تنقیہ بدن
باین حب صبر اسطوخودوس نمایند سلیخہ ہفت درم غاریقون دہ درم صبر بست درم سنبل و قسط و حب بلسان و فقاح اذخر ہر یک دو درم زعفران نیم درم افتیمون
و شحم حنظل ہر یک پنج درم مصطکی یک درم کوفتہ بیختہ بآب کرفس سرشتہ حبہا سازند شربت یک مثقال و این حب مارستانی ست و علاج شقیقۂ سوداوی نوشیدن
جلاب بادرنجبویہ دو درم اصل السوس مقشر کوفتہ سہ درم با شکر سفید دہ درم ست و غذا مزورۂ نخود آب بشیرۂ قرطم یا بادام و بعد نضج تنقیہ بدن بحب افتیمون یا مطبوخ
افتیمون و تقویت مغز بطلیہا و شمومات حار رطب و تنطیل سر بخیسانیدن مسخنہ مرطبہ و احتراز از حرارت شدید و برودت و صاحب شقیقۂ بلغمی و سوداوی را تناول این
دوا المسک بسیار نافع ست جندبیدستر یک نیم درم نانخواہ زعفران تخم کرفس ہر یک چہار درم افسنتین رومی صبر سقوطری ہر یک شش درم سنبل الطیب سادج ہندی
مرمکی مشک ہر یک دو درم کوفتہ بیختہ بعسل کف گرفتہ بسرشند شربتی یک درم بجلاب نیم درم از شکر دہ درم انطاکی گوید کہ تنقیہ خلط غالب کنند و در ینجا بر فصد شریان
و داغ آن افزودہ میشود اگر مادہ کہنہ شود و در شقیقۂ بارد کثرت لطوخ بصبر و صبر و کندر و سعوط بکبابہ و آب مرزنجوش و خوردن یکی از ایارجات نمایند و این معجون برای شقیقہ
و اکثر انواع صداع بارد از مجربات مجوزہ من ست سنای مکی قرنفل بسباسہ انیسون ہر واحد یک جزو مرمکی گل سرخ ہر واحد یک جزو زعفران ربع جزو مشک ثمن جزو
بعسل معجون سازند شربتی ازان سہ درم و شحم حنظل بخاوکبابہ مخلوط کردہ بسرکہ کہ دران اشق و صبر حل کردہ باشند سرشتہ ضماد نمایند کہ این طلا عجیب ست و ہمچنین
سعوط بآب چقندر ممزوج بروغن خستہ مشمش طبری گوید کہ در شقیقۂ بارد آب در چشم نازل میشود و بصر باطل میگردد و مجرای نور بند میشود و علاج این مشکل تر از
شقیقۂ حار ست پس اگر مادۂ آن در معدہ بود تنقیہ بدن باین مطبوخ کنند ہلیلۂ سیاہ پوست ہلیلۂ کابلی ہر یک پانزدہ درم بلیلہ و شیر آملہ و کمافیطوس و کمادریوس
و اسقولوقندریون و سنای مکی و اسطوخودوس ہر یک چہار درم قنطوریون و افسنتین و حشیش غافث ہر یک سہ درم تکاعی و بادآورد و گل سرخ و اصل السوس مقشر
و ہوم المجوس ہر واحد پنج درم افتیمون ہفت درم ترنجبین بست درم مویز طائفی منقی بست درم ہمہ را بدستور مطبوخ بجوشانند و صد درم ازان صاف کردہ یک درم
غاریقون و یک درم ترید و دو دانگ نمک ہندی آمیزند و چون سہ ساعت از شب باقی ماند دو ثلث درم ایارج فیقرا بعسل سرشتہ بخورند و صبح مطبوخ مذکور بنوشند
بعد ازان ہفت روز صبر کنند و منضجات بنوشند و پرہیز نمایند از اغذیۂ غلیظہ و پرخوری و شب خوری ہر چند کہ غذا محمود باشد و اقتصار بر مزورات و زیرباجات
و اسفیدباجات نمایند و بعد از روز ہفتم تقارورہ و نبض نگاہ کنند اگر قارورہ و نبض حاد و جمیع بدن گرم باشد فصد قیفال یا اکحل نمایند و اگر نبض را حاد و قارورہ
را نگین نیابند ترب را بعسل و نمک جوشانیدہ با سکنجبین بیاشامند و رفادہ بر شریان صدغ نہادہ چشم و سر را بعصابہ بربندند و امر بقی نمایند باستقصای تمام معدہ
نقا یابد و چند روز راحت دہند و چیزی بر مزورات زیادہ نمایند بعد ازان بکندش و تخم گل و شونیز عطسہ آورند اگر مانعی نباشد و طبیعت او گرم نشدہ باشد پس چند روز
دیگر راحت دہند اگر مرض نقصان بپذیرد و مریض در خود راحت یابد صبر نمایند و لزوم پرہیز کنند و طعام و آب وزن کردہ بخورانند و نگذارند کہ طبیعت قبض
ماند پس اگر این تدبیر کفایت نمود بہتر و الا نظر بقوت و سن و مزاج مریض و سائر قوانین نمایند اگر رخصت استفراغ ثانی دہند تنقیہ باین حب کنند ندیدہ ام
احدی را کہ این مرض عارض شد و استفراغ باین حب بعد ازین تدبیر نمود و مرض او زائل نگشت بگیرند گل سرخ و افسنتین و ترید مجوف و تخم کرفس و نانخواہ و مصطکی

بهر واحد یک درم ایارج فیقرا و غاریقون سفید بهر یک یک نیم درم ماهیزهره نیم درم خربق سیاه نیم دانگ صبر سقوطری ده درم همه را باریک سائیده بآب برگ ترنج
یا آب بادرنجبویه یا شراب کهنه بسرشند و قبل حب ساختن دو مثقال و ثلث وزن کرده با نیم دانگ سقمونیا مشوی تقویت داده مثل فلفل حبها سازند و بعد پرهیز دو روز
بدهند و غذا شوربای اسفیدباجی که دران نخود بسیار پخته باشند بیاشامند و بعد استفراغ هفت روز راحت دهند اگر مرض بالکل زائل شود بهتر والا التطبیخ حقن
و قیفاروره و سعته مریض کنند اگر گرم باشد و مزاج او حدت پذیرد چند روز معالجه ترک نمایند و بر پرهیز اقتصار کنند تا آنکه مزاج تسکین و اعتدال یابد پس اگر مرض
زائل نگشت بر صدغین و موضع کثرت ضربان روغن قسط یا روغن نارین یا روغن بلسان خوشبو بمالند و اگر کفایت نکند لزوم غرغره بمویزج و عاقرقرحا
و ایارج فیقرا و تخنک بدان برفق نمایند و اگر از استعمال این غرغرات چیزی از زبان یا حنک یا حلق را ضرر و سوزش بهم رسد راحت دهند و روغن گل استعمال
کنند بر مواضع ملتهبه و غذای او حریره معمول از نشاسته و بیه ماکیان سازند و اندک روغن گل بران چکانند که این لهیب آن موضع را زائل کند و بهتر آنست که طبیب
هنگام استعمال غرغره از این اشیای حاده حذر نماید که گاهی سوزش و ورم لهات می آرند و از نزول چیزی در حلق منع میکنند و دران خطر ست و اگر این کفایت
نباشد باندک روغن مصطکی سعوط کنند که گاهی مزاج دماغ گرم میشود و شقیقه تحلیل میگیرد و اگر این کفایت نکند رگ شریان را بعد ازان داغ دهند یا بتر او بداغ یا خرم کنند
که بعد تنقیه بدن و داغ شقیقه زائل میشود و بداانند که استعمال داغ جائز نیست مگر وقتیکه مریض قوی و بدن نقی و طبیعت معتدل و فصل معتدل یا قریب باعتدال
بود و ایضاً بداانند که قطع شریان بر دو وجه ست یکی شق جلد و قطع عرق و داغ طرفین آن دوم سل عرق بصناره و ادخال آهن تحت او و قطع او بداغ بران حدید
تا حرارت آله داغ بغشای موضوع بر قحف نرسد و درانجا تشنج حادث نشود و راست کردن سر او را ممکن نباشد و بعد ازان داغ واجب است که بر سر و گردن و جمیع بدن
تمریخ نمایند اگر مزاج او متغیر نشود و حفظ او بغذا و دوا نمایند تا مزاج او تسکین یابد محشی شرح اسباب نوشته که حقنه ها درین باب نافع ست و کذا ضماد حنا بآب نمک
سرشته و این مروخ خارسود مندست بگیرند قرنفل سلیخه بهر یک ده درم قصب الذریره سنبل الطیب سادج هندی قرفه اشنه جندبیدستر قسط فرنجمشک دارچینی بهر یک
بست درم بیخ بنفشه مرصاف بهر یک پنج درم و نیم کوفته در آب بجوشانند تا مهرا گردد صاف کرده روغن کنجد آمیخته باز بجوشانند تا روغن باند صاف نموده بدارند و بنگام بمالند
و بخور عرطنیثا و سعوط آب چقندر ممزوج بروغن تخم مشمش نافع و بداانند که استعمال چوب چینی بعد تنقیه تامه در شقیقه مزمن بسیار نافع ست و همچنین داغ بر صدغین
و این سعوط مجرب ست بگیرند سوم میائی بقدر عدس و مشک و کافور و جندبیدستر مجموع بمقدار عدس و در روغن بان حل کرده سعوط کنند و این طلا در ساعت شقیقه
را نفع بخشد بیخ لفاح کندر زعفران صبر بهر یک درم بزرالبنج دو درم گل ارمنی درم صمغ عربی انزروت مرمکی بهر یک نیم درم افیون یکدانگ کافور یکحبه سائیده بآب آمیخته بر سر گذارند

عصابه

و آن دردیست که در هر دو ابرو متصل بعضلات پیشانی عارض شود و گاهی در یک ابرو حادث شود و بدان سبب مریض بر کشادن چشم قادر نباشد و بر روافتاده ماند
و از روشنی متنفر بود و پندارد که پیشانی او بسطر و از شدت تمدد و بعضی گویند که فرق درین درد و در شقیقه اینست که این بعد زوال آفتاب کم میگردد و بتمامه
زائل نمیشود بلکه اندک اثری می ماند بالفعل بسیار بخلاف شقیقه که از نیم روز تا همه شب هیچ اثری از درد نبود الا اندکی ثقل و جالینوس گفته که در شقیقه درد طول
میباشد بخلاف عصابه و طبری گوید که درین علت نبض صاحب آن صلب و متمدد و قاروره خام غلیظ میباشد سبب آن یا صعود اخلاط بخاری
گرم ست از بدن و احتباس آنها بنابر کثافت جلد و انسداد مسام در پیش سر موضعی که عصابه می بندند و از ینجهت آنرا عصابه می نامند و یا تولد حرارت
ساده و احتقان آن در صدغین و عینین بواسطه رسیدن سردی بسر عقب گرمی آفتاب یا آتش و گاهی از احتباس زکام نیز عارض گردد و مراد از
اخلاط بخاری اخلاط قابل تبخر از ادنی سبب ست یا اخلاط شبیه ببخار مثل اصناف صفرا و خون صفراوی و بلغم رقیق حار که این همه مثل بخاراند در تصعد
طریق تشخیص اسباب این مرض شناخت اسباب مذکوره از لزوم و عدم لزوم مرض و از تقدم اسباب سابقه هر یک توان کرد مثلا از مریض بپرسند که درد روز و شب
می ماند یا نه و بیش از مرض نشستن در هوای سرد یا غسل کردن بآب سرد اتفاق افتاده بود یا نه اگر اقرار کند سبب او صعود اخلاط بخاری باشد و اگر گوید که درد
از صبح شروع میشود و بعد زوال آفتاب کم میگردد و در شب نمی ماند و پیش از مرض گردیدن در آفتاب گرم یا نشستن نزدیک آتش و سر برهنه کردن

عارض شود و حمره گویند و اگر از سوداء غلیظ شود سودای محترق که در عروق و دماغ و جوهر آن منتشر گردد عارض شود و حمره نیز نامند و ورم خاص تجویف شرائین دماغ را که از خون محترق غلیظ ناسد لهذا یسیف ماده و خباثت حادث شود فانغرایا و شقاقلوس خوانند و آنچه از ماده بارد افتد سرسام بارد گویند پس اگر در مجاری جوهر دماغ یا در نفس جوهر دماغ از بلغم عارض شود لیثرغس نامند و اگر از سوداء حادث گردد سرسام سوداوی خوانند و بعضی این را نیز لیثارغس گویند و سرسام غیر حقیقی آنکه بسبب تصاعد ابخره و ابخره سرسام مثل هذیان و اختلاط عقل بی ورم دماغ و اغشیه ظاهر شود چنانچه در تپ های گرم و اورام حاره و اخلاط محترقه در معده و ازا ورام در نواحی خارج راس یا در غشای خارج و در سرسام مشارکت حجاب و ورم آن و سائر عضلات صدر و ورم مثانه و رحم عارض شود و طریق تشخیص اقسام مذکوره باید که اولاً این امر دریافت کنند که سرسام حقیقی است یا غیر حقیقی و این چنان باشد که از مقتضیات معلوم کنند که هذیان و اختلاط عقل که علامت مشترکه سرسام حقیقی و غیر حقیقی است بتدریج ظاهر شده یا دفعةً پس اگر مریض را هذیان و اختلاط عقل بتدریج واندک اندک واقع شود و بالزوم تپ که اکثر و نیز در شدت کند ثابت و لازم باشد و تابع سوء حال عضوی دیگر نباشد بلکه اولاً علامات او ظاهر شود و بعد از آن مرض دیگر بهم رسد و تشنج اطراف و اضطراب و نفس مضطرب غیر منتظم و امتداد سر بپهلو بسوی بالا و اختلاج اعضا و نواحی شراسیف و گاه با خواب مضطرب بود که از آن برجهد و آواز قوی دهد و گاه بخواب رود و گاه بیدار شود و در اکثر خواب اندک یا بسیار مشوش بود و با خیالات و احلام فاسده و ابر و انتباه مشوش آواز بلند و بیحیائی و دلیری و اعراض از شعاع و اضطراب زبان هنگام تکلم و خشونت و گزیدن آن و گاه ورم زبان و اکثر قطع آواز و خواهش آب به اندک شرب آن و سردی اطراف و بول مائل برقت و نبض صلب صغیر و آخر انقباض و اول انبساط او سریع تر بود و نشانها ادا از موجیت خالی نباشد و گاهی عریض و عظیم و متواتر گردد سرسام حقیقی باشد پس در این صورت باقسام حقیقی نظر کنند یعنی اگر علامات مذکوره آن باشند و ظهور قطرات خون از بینی و عظم نفس و نبض و سرعت و تواتر آن و سرخی چشم و دردی و برآمدن اشک چشم و حرکت از آن و بیخوابی و غیر مفرط و خشونت زبان و سرخی آن مائل بسیاهی پس سواد آن و ثقل زبان و کسل از کلام و امتلای رگهای رو و چشم و تواتر نشست و برخاست بغیر حاجت یافته شود سرسام دموی باشد و اگر با علامات حقیقی تپ محرقه حاد و اشتداد آن بغضب و بیخوابی مفرط و شدت خشکی زبان و بینی و کثرت غضب و بدخلقی و اضطراب و دقت اطراف بینی و زردی رو و چشم و زبان پس سیاهی آن و سرعت و تواتر نبض و کشیدگی پوست پیشانی بسوی فوق و کراهت از روشنی و تتابع نفس و کثرت تشنگی و قاروره احمر ناصع یا ناری و قبض شکم محسوس گردد سرسام صفراوی بود اما اگر از صفرای محترق مائل بسوداء عارض شود با عوارض مذکوره جنون و ضجر و عظم نفس و کدورت چشم و ترسیدن و آواز دادن در خواب و جستن و گریه کردن نیز باشد و اگر شدت سرخی چشم و بیرون آمدن آن و بسیاری حمرت رخسار و اجیانا عروض کزاز باقی و فواق و فرط سیلان مریض با فتادن او بر پشت بغیر نظام و خلاف معتاد و سبات باشد علامت فلغمونی بود و باشد که درین ورم از سختی آماس درزهای سر از هم باز شوند و شکاف دماغ اندر کشیده شود و سر شکافته و آن در اکثر بروز سوم هلاک کند و اگر از آن تجاوز کند امید نجات است و اگر اندر سر وجع والتهاب شدید بود و لمس چهره سرد و رنگ رو و چشم زرد باشد و گاهی یکبارگی گرم و سرخ گردد و دهن بسیار خشک و تپ شدید تر بود و نشان حمره باشد و این نیز در اکثر روز سوم مقتل بود و اگر این علامات با خارش دماغ بود علامت تولد قوبا در دماغ بود و گاهی چنان حمره در دماغ عارض شود پس با فوخ فرو می نشیند یعنی تارک سر منجذب می شود بطرف داخل و چشم ها غائر و کوچک و زرد شوند و بدن خشک نماید و اگر در حرقت و التهاب اشتداد مثل حمره آتش باشد حمره بود و اگر سیاهی چشم غائب شود و سفیدی پدید آید و لقوا خفتن آرام یابد و شکم منتفخ و سر پهلو ها کشیده گردد و در اعضا اختلاج بسیار شود و فساد رنگ چهره و تیرگی او مع سرخی و بطلان حرکات باشد علامت غانغرایا و شقاقلوس بود و غانغرایا مقدمه شقاقلوس است و بعد بطلان حس بتمامه شقاقلوس گردد و تند و جالینوس این هر دو لفظ مترادف اند و این نیز صعب ترین اقسام سرسام است و در سه روز می کشد و اگر علامات سرسام حقیقی با لزوم تپ نرم و ضعف و صلابت و بطوء و اختلاف نبض مع جنون و خوف و جستن از خواب و فریاد کردن و قلت انس با مردم و ذکر مرده ها و یاد مرگ کردن و گریه و بیداری و گشاده ماندن چشم و خشکی بینی و زبان و بلادت و کثرت تنفس بنوعی که گویا گلو خفه می کنند مدرک گردد و بدور ربع تغیر عظیم حال علیل ظاهر شود و قاروره نیلی و یا فستقی بود سرسام سوداوی باشد و اگر با وجود آثار سرسام حقیقی دوام تپ نرم و عظم و تفاوت و عریض و لینت و بطوء و موجیت نبض و ابطاء و ضعف نفس مع ضیق اندک و ترهل و تهبج و دوام غمض و سبات و ثقل و نسیان

بنوشانند و غذا آش جو بشربت نیلوفر و گلاب دهند و یا اسفاناخ با ترنج و روز دوم صبح رگ پیشانی زنند و وقت عصر رگ ارنبه کشایند که همان سان بیهوشی می آرد
و درد سر و هذیان را زائل نماید و تا هفت روز سوای فصد همه تدابیر بدستور دارند و روز هشتم مطبوخ فواکه تمرهندی طبخ نمایند و بجای آب عرق نیلوفر و گلاب اکتفا نمایند و وقت شام
غذا خشکه گیلانی با اسفاناخ دهند و صبح تبرید شیره کاسنی و خیارین و مغز تخم کدو هر یک نه ماشه لعاب بهدانه و تخم خطمی هر یک سه ماشه در عرق بید ساده و گلاب و عرق نیلوفر هر یک
هفت توله برآورده شربت نیلوفر چهار توله داخل کرده و بهیغول نه ماشه پاشیده بنوشانند همچنان سه چهار بار آنکه اسهال نماید و جهت تبرید دماغ سرکه و گلاب و روغن گل و روغن
بالنگ دید حصول تنقیه بار تمرهندی مزاج قرص کافور سه ماشه سوده در شربت نیلوفر یک توله آمیخته بلیسانند و بالایش شربت بزوری بارد سه توله در عرق کاسنی و نیلوفر
هر یک هفت توله بنوشانند و غذا شوربای بچه مرغ شیر خواره بنان تنوری دهند و در تبرید اعتدال مرعی دارند و در بدن خشکی باشد بجای شیره تخم خشخاش و کاهو
بگلاب و شربت خشخاش دهند و یا مخدری بقدر انکه اعتدال سازد و اگر مجال یابند باهتمام تحلیل مرض مشغول شوند ایشان میگوید که در سرسام صفراوی اول فصد
باسلیق کنند و خون و افر گیرند و آب انار میخوش با تخم او نه توله با شربت نیلوفر چهار توله دهند و آب هندوانه و خیار بادرنگ و بهرکدام از شربتها که بدست آید بنوشانند تا
چهار روز و غذا آش جو با نبات و گلاب دهند و آب برگ بید ساده و تراشه کدو و خیار و سرکه و روغن گل و کاهو بر پیشانی و صدغین و یافوخ ضماد کنند و روغن کدو
و کاهو بر سر مالند و ساخته سرکه آمیخته جهت تقویت و تبرید به سر مالند و تان بوی که در شیر گاو جوشانیده روغن گل چرب کرده بر سر بندند و این ضماد در تقیم
درین باب از مجربات است کشنیز خشک تخم کاهو مقشر صندل سفید گل بنفشه هر یک سه ماشه گل ارمنی ... آب برگ کاهو و آب گل سه گلاب آنقدر که ضماد شود
آب برگ بید ساده عرق بید مشک هر یک یک توله سرکه یک نیم توله کافور چهار جو صندل سرخ و در رسالهٔ مفرحه صندل سفید مقشر ... هر یک ... سوده آمیخته ضماد
کنند که بکرات آزموده است برگ بید ساده برگ گل سرخ و عنب الثعلب همه سبز گل کیوره تخم کاسنی عنب الثعلب سبوس جو هر یک شش توله تخم خطمی گل بنفشه
گل نیلوفر هفت توله جوش کرده بکار برند و این در ادهان آلوبخارا بیست و پنج عدد جو بانی ده عدد در آب بجوشانند تا نیم آب ماند صاف نموده صبح آب انار لال و اکثر شربت
نیلوفر چهار توله شیر خشت ساخته بنوشانند و تا هفت روز علی هذا تدابیر بدستور دارند و روز هشتم شربت ... مغز خیارین و تخم کاهو و مغز تخم کدو سرکه ... گلقند شیر خشت
هر یک چهار توله شربت آلو ... یا شربت ... با شربت آلو اسهال ایشان چهار توله روغن بادام ... اضافه نموده بدهند و بجای آب عرق کاسنی و گاو زبان
نوشانند و غذا وقت شام کهچری نیم پخته که دران اسفاناخ افتاده باشد دهند و روز نهم شیره کاسنی و خیارین و کدو هر یک نه ماشه لعاب بهدانه سه ماشه لعاب اسبغول تخم خطمی
چهار ماشه در گلاب و عرق نیلوفر و بید ساده هر یک هشت توله برآورده شربت نیلوفر چهار توله سبوس اسبغول سه ماشه تخم ریحان چهار ماشه پاشیده بنوشانند و همچنین سه
چهار اسهال دهند بعده اگر اندکی هذیان و بیخوابی باقی ماند و یا بدستور بود شیر زنان از پستان بر سر دوشند و لعاب شیره و زنشک هر یک دو سه ماشه سوده در شربت انار یک توله
آمیخته بلیسانند و شربت خشخاش نیلوفر هر یک دو توله در گلاب و عرق کدو هر یک هفت توله دهند و روغن بنفشه و کاهو و کدو و شیر زنان مساوی در بینی چکانند در روز یکی
دو دو از ده بار و غذا شیر برنج دهند و یا ماش مقشر و یا ماهی تخم خیار و یا کدو و همین تدبیر تا یک هفته ثابت مانند اگر زائل شد فبها و الا رگ اکحل از دست چپ کشایند که فی الحال
رفع هذیان و اختلاط نماید و انجا که بعد از زوال سرسام تمامه سهر باقی مانده باشد بند بر سر بر پیچند و از دو این ادویه بکار برند تخم کاهو پوست خشخاش گل ارمنی بابونه و مرزنجوش
و اگر بول کردن فراموش کرده باشد بید بر پیچه در علاج گل گذشت بپردازند و شیره قرطم و تخم خیارین هر یک نه ماشه شربت بزوری و کشوث هر یک دو توله بدهند و شیره
گل بنفشه یک توله و گلاب چهار توله و شربت بنفشه شکر چهار توله هر روز سه چهار بار دادن بول براند و آب سرد ادامات نهند سود یابی گفته که بنفشه جوشانده کوفته
اکلیل الملک جوشانیده بر سر نطول کردن و شربت بنفشه نوشیدن و نان سفید مغسول با شکر شیرین کرده خوردن در سرسام حار تجربه شده از اطبای دیگر نقل کرده
که شربت سپستان و شربت بنفشه و یا شربت نیلوفر و یا ماء القرع و یا شیره تخم خشخاش با شربت نیلوفر و یا شیره تخم خرفه با شربت انجبار و یا شیره تخم خیار با شربت آلو و نیلوفر و یا شیره
تخم قثا با سکنجبین یا با شیره ماء الشعیر مطبوخ در ان خطمی کرده یا ربع خشخاش کوفته در روغن بادام یا ماء الشعیر با روغن کدو و با شربت خشخاش و یا با شربت بنفشه دهد یا
آب هندوانه با شکر و یا پنج قشر ابریشم درم سه درم و یا افیون نیم درم و تخم بنج تا ربع درم در ماء الشعیر و یا آب نیم گرم بجای آب برف که مضر است و یا خوردن
و نطول از مطبوخ برگ مورد کوفته و پوست خشخاش و کذا بابونه و گل بنفشه و پوست خشخاش کذا اکلیل نیلوفر تخم خطمی بنفشه پوست خشخاش و کذا جو ادو کرده

و نیلوفر و کذا با بابونه و مقشر گل بنفشه و کذا تخم کاهو و بابونه و مقشر گل بنفشه و کذا نیلوفر و پوست خشخاش و جو مقشر و ضماد جرادهٔ کدو و یا روغن او و یا آب کاهو
و یا خطمی و سرکه و حی العالم و یا آب برگ انگور و سرکه و آب سیب و یا آب عنب الثعلب و روغن گل و یا آب مذکور با سرکه و گلاب و یا آب خیار و یا جرادهٔ کدو و آب قثا و یا قثاء بستانی
به روغن گل و وضع روغن کدو و شیر زنان بر سر و یا مسکه و یا روغن گل و آب عنب الثعلب و تبدیل آن هر ساعت در قرطیس و یا بان و یا روغن مذکور و پوست تخم خربزه
زرد باریک سائیده و یا تنها پوست مذکور و یا طلاء شیر زعفران که مشموم هست و خولان و سعوط به روغن بادام و روغن فندق مساوی و غذا کاهو خام و پخته مطیب به روغن
بادام و یا اسفاناخ و یا سرق به روغن بادام و یا تربز و یا خوخ و یا عدس مقشر لشیره بادام و کشنیز خشک و یا بقله یمانی به روغن و یا خرفه لشیره بادام و آب انار میخوش و یا خیار و یا قثاء مقشر
و یا ماش مع روغن بادام و کشنیز سبز و شیره بادام و غسل پای با بابونه و سبوس گندم و نمک جریش و آب گرم و دلک و غمز آنها داخل همه نافع سرسام حار هست مسیحی گوید که در ابتدا فصد
کنند و استعمال ماء الفواکه نمایند و غذا ماء الشعیر یک مرتبه یا دو مرتبه دهند در روز بحسب عادت مریض و صحت بهمان مقدار و مراتب و ببرا و سرکه و روغن گل بریزند و هر گاه
عاشت ممکن گردد باید که فصد ترک ننمایند که این بهترین علاج هست و گاه در این وقت فصد رگ پیشانی کرده میشود و منفعت به رگ می نماید و اخراج خون در یکبار مقدار
کافی کنند و روغن گل مضروب با سرکه بر سر نهند بنا بر تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن مقدم الذکر و هر گاه مرض به منتهی رسد و مریض را بیخوابی و اختلاط کلام باشد
بگیرند بنفشه خشک و پوست خشخاش و جو مقشر و تخم کاهو و بیخ لفاح و گل نیلوفر و پوست کدوی تر و گل بابونه و در آفتابه آب بجوشانند تا آب سرخ گردد پس نیم گرم بر سر
بریزند و از طشت باز آب در آفتابه نموده گرم کرده همچنین هر روز به مرات تطول کنند بعده تفریق سر به روغن بنفشه مضروب بالشیر و کذالک روغن نیلوفر و روغن تخم کدو نمایند
و اگر هذیان و اختلاط بحال خود باقی ماند شیر زنان بر سر دوشند و هوای مسکن سرد کنند و اگر طبیعت قبض باشد حقنهٔ لین استعمال آورند و شربت بنفشه آب انار میخوش
تنها نافع هست و نافع تر از این ماء القرع بجلاب هست و غذا از کدو و اسفاناخ و بقله یمانی و کاهو و خیار و قثا و ماش مقشر و عدس مقشر و جو مقشر و بادام مقشر سازند
و هر گاه مرض در انحطاط شروع کند و در قاروره نضج ظاهر شود و مرض خفت پذیرد بیضهٔ نیم برشت و ماهی تازه و بچه مرغ غذا سازند و هر گاه مرض زائل گردد تا مدتی
در تناول اغذیه که در آن حدت و حرارت باشد حذر کنند و همچنین از تعرض بحرارت آفتاب و هر تدبیر که سر را گرم کند و گاهی ارباب این مرض را عسر البول عارض
میشود پس آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک بر زهار ریزند و روغن شبت و روغن بابونه بمالند و صاحب کامل و جامع گویند که اول در ابتدا فصد سر رو باید کرد و چون
قوت و سن و فصل و غیره مساعدت کند و اگر قوت قوی باشد چندان خون برآرند که غشی عارض شود لاسیما اگر سرسام دموی باشد و اگر فصد قیفال برای جذب ماده از قوی
باسفل کنند بدان انتفاع یابند و اگر مریض طفل باشد بر ساقین او حجامت کنند و مقدار حاجت خون برآرند و استعمال فصد و حجامت در روز اول و دوم و سوم باشد
اگر قوت قوی بود و در روز چهارم اگر مرض بدان نکنند و عقب فصد آب انار میخوش بجلاب یا شربت تمر هندی نوشانند و در روز فصد باندک شوربای جوزهٔ مرغ معمول با آب
غوره و آب انار ترش غذا سازند بعده اگر طبع قبض باشد برای تلیین فلوس خیار شنبر و ترنجبین و تمر هندی هر واحد بقدر حاجت با آب گرم مالیده و صاف کرده شبگیر
وقت سحر بنوشانند و یا العوف اجاص با خوخ یا خیار شنبر با آب نیم گرم بدهند و یا شربت ورد سکنجبین و آب سرد بیاشامند و اگر قوت متحمل باشد و تشنگی نبود و استعمال
لبلاب با نیم رطل یا بیست درم شکر آورند سرکه ام از آنها که بسیار [illegible] بر مریض تناول او سهل باشد بدهند و اگر بر مریض استعمال حقنه سهل باشد موافق تر بود بنا بر اجتذاب
ماده باسفل لیکن آب چقندر چهار اوقیه و مری یک اوقیه و روغن کنجد یک اوقیه و یا این حقنهٔ لین جو مقشر کوفته بیست درم بنفشه پنج درم سپستان سی دانه عناب بیست دانه
همه با دو سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل باند و نیم رطل از آن صاف کرده در آن ده درم خیار شنبر مالیده و صاف کرده یک اوقیه روغن بنفشه و یک نیم درم نمک جریش
بر آن انداخته حقنه کنند و هر وقت که طبع قبض شود و مریض متحمل مسهل و حقنه نباشد شیاف از خطمی و بورق و شکر سرخ و شیاف معمول از ترنجبین استعمال کنند و هر گاه
تنقیه بفصد و تلیین طبع کرده روغن گل با سرکه و گلاب در هم کرده سرد نموده پارچهٔ کتان در آن تر ساخته بر سر دارند که این ترطیب دماغ و تقویت آن و منع بخارات کند
و بالجمله باید که در این مرض عنایت به تبرید سر و ترطیب آن بغایت دارند و عضلات ساق بعصابه بربندند و قدمین بمالند و هر صبح ماء الشعیر چهل درم با ده درم شکر زرد
اگر فصل گرما باشد یا سرد و اگر سرما بود نیم گرم بدهند و چون چهار ساعت بگذرد پانزده درم سکنجبین ساده با آب سرد بدهند و اگر معدهٔ مریض ضعیف باشد قبل
تناول ماء الشعیر سه جرعه گلاب و آب سیب بنوشانند و اگر حرارت قوی باشد ماء الشعیر با آب انار بدهند و یک نیم درم این سفوف بر آن اندازند مغز تخم کدو قثا و خیار

و تخم خرفه و طباشیر مساوی باریک سوده بکار برند و در شب دو درم از آن بربع رطل آب انار میخوش و شربت تمر هندی بدهند و اگر حرارت اشتداد نماید و سوزش
و تشنگی قوی گردد و یا ورم صفراوی بود ماء القرع مشوی یا ماء الخیار مدقوق مقدار چهار اوقیه یا دو درم تخم خرفه سوده و نیم درم طباشیر سوده بدهند و نیز شیر تخم بادیان
جلاب هر وقت نوشانند و لعاب اسبغول باندک روغن بادام شیرین و شکر طبرزد سوده بر برف سرد کرده بدهند اگر زبان را گرما باشد ساعت بساعت [illegible]
بدهند و غذا بحسب وجوب قوت و قرب انتهای مرض و بعد آن باشد پس اگر قوت قوی و انتهای مرض قریب بود ماء الشعیر با جلاب یا شربت بنفشه یا شربت
خشخاش یا آب انار و مانند آن اقتصار کنند و اگر قوت ضعیف و انتهای مرض بعید باشد باید که اشبه و مزورات معمول [illegible] بدهند و یا کعک
بشکر طبرزد و یا بادام مقشر سوده و یا اندکی مغز قثاء و مغز خیار تازه بخورانند و اصلاح مزورات بمغز کاهو و غیره کنند و اگر فصل گرما باشد مسکن مریض سرد و مفروش
ببرگ خلاف و گل سرخ و شاهسفرم و نیلوفر و گل [illegible] باید و صندل و گلاب و کافور بر آن پاشند و حوالی آن ظروف [illegible] پر از آب سرد کرده [illegible] نهاده باشند
بنهند و بادکش از بسیار بجنبانند بنحوی که هوای مریض سرد و برودت او بدان مودی گردد و اگر فصل سرما باشد جای مریض معتدل الحرارة باشد بعد از آن در [illegible]
با این مرض باشد نظر کنند و آنچه واجب بود بدان تدبیر نمایند پس اگر زبان مریض درشت و سیاه گردد بپارچه کتان در لعاب اسبغول و لعاب [illegible] بشکر طبرزد
و روغن بادام شیرین و روغن کدو تر کرده بمالند و لثه را بروغن بادام چرب کنند و یا بهدانه و لعاب [illegible] و آب خرفه [illegible] نمایند
و اگر اختلاط ذهن اشتداد نماید پارچه کتان بروغن گل و سرکه ممزوج بگلاب یا آب سرد تر کرده بر سر نهند و [illegible] ذکر کرده اند
که طبیخ کله پاچه اختلاط ذهن را فایده میکند اگر بعد تراشیدن موی سر بدان طلا کنند و اگر مریض را سهر عارض شود خواب باید و این از علامات بحران [illegible]
باید که بحیله ها ترطیب و تسکین او انگیزند که خواب او علاج خوب است و شربت خشخاش نیز نوشانند و خشخاش با شکر بخورانند و مغز کاهو و اصول او مطبوخ بطریق
اسفیدباج خورانند و شیر دختران باندک روغن بنفشه بر سر [illegible] و جو کوفته مقشر و بنفشه و نیلوفر و خشخاش با پوست و کاهو و تخم آن و بیخ [illegible] بآب
شیرین خوب جوشانیده و پارچه یا قطیفه بزرگ اسفنج در آن تر کرده نیم گرم تکمید سر نمایند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر که از تخم کدو ساخته باشند استنشاق نمایند
و اگر این روغنها با سرکه و آب کاهو و یا آب برگ خشخاش آمیخته بر سر ریزند خواب آورد و سهر را ببرد و اگر قوت مریض قوی باشد اندک افیون بخورانند و اگر [illegible]
بوزن دو حبه بگلاب بخورانند و [illegible] انقطاع یابد و خواب آرد و اگر مریض را هیجان عارض گردد و بر مردم حمله کند دست و پای او [illegible]
و این از جهت ورم [illegible] باید که با آن مدارات و نرمی بعمل آرند و روبروی آن [illegible] او که از ایشان حیا و شرم داشته باشد حاضر باشند
و کلام لطیف ترک کنند و شخصی که از آن وحشت بغض و عداوت بود و کسی که کلام [illegible] کند پیش او نیاید [illegible] او را غضب آرد یا غمگین سازد و تحریک او نمایند
که آن در حدت مرض او بیفزاید و هر گاه بیمار را سبات عارض شود و آن از دلایل بحران نباشد و در خواب [illegible] حتی که غوطه فرو رفتن حرارت غریزی
بقعر بدن داخل آن باشد باید که آنرا بیدار سازند و عطسه آورند و اطراف او خوب بمالند و اگر طبع قبض شود و وقت بحران حاضر نباشد آلو بخارا و شربت
بنفشه تر کرده و یا لعوق اجاص و یا شربت آن بدهند و یا شیاف بعمل آرند و اگر طبیعت نرم گردد و این نرمی بسبب بحران نباشد آب بهی [illegible] با گل ارمنی
و صمغ عربی و یا قرص طباشیر قابض با آب به بدهند و [illegible] و سیب شامی در گلاب تر کرده بدهند و بشکم صندل و گلاب و آب برگ انگور [illegible]
همچنین در سائر اعراض که این مرض را لاحق شوند عمل نمایند و تدبیر که در علاج اعراض تابع حمیات مذکور گردد علاج کنند و مدام تدبیر مریض بدانچه
مذکور شد تا وقت انتهای مرض و ظهور وقت بحران نمایند و چون وقت منتهی باشد و قوت قوی بود از غذا منع کنند و آب سیب یا شربت بنفشه
یا جلاب یا آب انار که در آن کعک تر کرده باشند بدهند و اگر قوت ضعیف باشد و وقت بحران قریب بود باید که مریض را آب گوشت
بچه مرغ یا دراج یا تیهو یا کعک کوفته و آب سیب شیرین دهند و در آب [illegible] کعک انار [illegible] و چون وقت بحران حاضر گردد باید که تحریک مریض و ازعاج
او و کثرت کلام بدان نکنند و خدام او را امر کنند که آواز قوی نکنند و او را بچیزی حرکت ندهند و غذا منع کنند و سوای جلاب یا آب انار یا آب سیب
ندهند تا آنکه بحران تمام شود و مرض منقضی گردد باذن الله تعالی و چون مرض باختلاط شروع کند باید که تدبیر مریض بتدبیری نمایند که در وقت مرض

میکنند تا آنکه اسهال روز سه و چهار آورد بعد از آن تدبیرش بطریق ناقهین از امراض فرمایند جرجانی و ایلاقی مینویسند که در سرسام دموی بعد فصد سر رو و
نهادن پارچه مبلول بروغن گل و سرکه و گلاب بر سر این لخلخه بارد بویانند آب سیب و آب مورد تر و گلاب و صندل و اندکی کافور بهم بزنند و بکار برند و
این نطول سرد سازند بنفشه و نیلوفر هر یک دو مشت بابونه یک مشت همه را در آفتابه با آب بپزند و سر آفتابه پوشیده دارند چون حرارت آتش کمتر شود سر آفتابه پیش
مریض بکشایند تا بخار او به بینی رسد و در طشت کنند و روغن گل بر آن انداخته انکباب نمایند و چادر بر سر بیمار گسترند تا بخار آن بیرون نرود و باقی آب آفتابه بر سر او
بچکانند و اصل در استعمال لخلخه و نطول آنست که در ابتدای این علت چیزهای رادع بکار برند مگر آنجا که عروق خارج سر ورم کرده باشد چیزهای ملینه محلله با آن
بیامیزند و اگر در هفته اول اتفاق فصد نیفتد و قوت ضعیف بود یا مانعی دیگر باشد اسهال باین حقنه لین نمایند کشکاب جو ده استار بنفشه و نیلوفر هر واحد یک استار
عناب پانزده عدد سپستان سی عدد بابونه پنج درم همه را در دو آثار آب بپزند تا یک آثار بماند صاف کرده پنجاه درم از آن بگیرند و یک استار شکر سرخ در آن حل کرده
یک استار روغن بنفشه آمیزند و نیم گرم حقنه کنند و اگر حقنه ممکن نباشد شیاف بنفشه و شکر و اندکی سقمونیا بکار برند و اگر شیاف نیز ممکن نبود ماء الفواکه از تمر هندی
و عناب و آلو و سپستان و بنفشه جوشانیده خیارشنبر و شیرخشت حل کرده بدهند تا طبع نرم شود و اگر شیرخشت نباشد عوض آن شکر کنند و اگر هر شب سی درم تمر هندی
و سی عدد آلو سیاه در آب تر کرده و بیست درم شکر انداخته صبح صاف کنند و بدهند صواب باشد و شب وقت خواب دو درم اسبغول و هفت درم شکر در آب انار ترش
و شیرین بدهند و جذب ماده بسفل کنند بمالیدن پاها و غیره که مذکور شد و در ابتدای مرض غذا اندک نمایند و بر آب انار ترش و شیرین با اندک جلاب یا سکنجبین
ممزوج با آب سرد یا بگلاب اقتصار کنند و اگر هنوز طبع قبض باشد شربتهای ملین چون شربت بنفشه یا نیلوفر یا آب انار یا ماء القرع یا آب هندوانه بجلاب یا شربت
آلو یا آب میوه ها با شکر بدهند و بعد یک روز یا دو روز اندکی کشکاب رقیق باید داد و اندکی سکنجبین و حفظ قوت نمایند و مسکن مریض خانه خوش هوا باید و در تاریکی
و روشنی معتدل باید و در خواب آوردن کوشش نمایند اگر قوت قوی باشد افیون بر صدغ و پیشانی او طلا کنند و بویانند تا آنجا که ماده مرض صفرای محض باشد لکن
کننده اگر صفرا حرارت پذیرفته باشد و عفونت قبول نکرده باشد بتسکین و تعدیل آن مشغول شوند و اگر عفونت یافته باشد بتسکین و تعدیل استفراغ باید کرد و تدبیر
علاج او بدین گونه باید ساخت که وقت صبح شربت غوره یا شربت ریباس یا سکنجبین یا شربت ترنج یا شربت لیمون یا شربت انار بدهند و اگر طبع نرم نبود شربت آلو
و آب تمر هندی بجلاب دهند و بعد دو ساعت شربت کشکاب بدهند و اگر صفرا سخت تیز باشد ماء القرع یا آب هندوانه دهند و شربت خشخاش و شربت بنفشه درین علت
موافق باشد و وقت ظهر و شربت از خیار ترش با شکر دهند و آنجا که حاجت غذا باشد مزوره کدو و مزوره اسفاناخ و مزوره ماش مقشر و یا کاهو و انار کشنیز تر
بدهند و مزوره خیار همه بروغن بادام و اگر تشنگی خواهند طفشیل از عدس مقشر با آب غوره یا از ماش مقشر بی زعفران سازند و تدبیر خواب باید کرد و شربت خشخاش
و مزوره سماق و کاهو و برگ کاهو اندرین باب موافق باشد و آنجا که بحقنه حاجت آید حقنه نرم چون روغن بنفشه اندر کشکاب یا این حقنه لعل آرند بگیرند بنفشه تخم خطمی
کشکاب جو سبوس گندم هر یک یک مشت و همه را در دو آثار آب بپزند تا به نیمه آید بمقدار هشتاد درم بگیرند و پنج درم شکر سرخ و پنج درم روغن بنفشه داخل کرده بکار برند
و این حقنه حرارت و تشنگی بنشاند کشکاب بیست درم لعاب اسبغول ده درم روغن کدو یا روغن گل ده درم سفیده مرغ دو عدد همه را با هم بزنند و بکار برند و آنجا که بمسهل
حاجت آید از بنفشه و تمر هندی و شیرخشت سازند و اگر از سر فدا ایذا باشد از بنفشه و نیلوفر و تخم خطمی و سپستان و خیارشنبر و شیرخشت سازند و اگر بعد استفراغ هنوز
حرارت قوی باشد قرص کافور دهند و هر وقت که معده خالی باشد خرقه کتان بسرکه و گلاب و اندکی کافور تر کرده بر جگر و سینه او نهند و روغن گل و گلاب و اندکی سرکه
بهم بزنند و بر سر نهند و آنرا که بیخوابی باشد و سخن بیهوشانه گوید نطولی از بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و پوست خشخاش و کشکاب جو و برگ کاهو پخته بر سر ریزند و بر شب نات
و مقعد و کف پا و بینی او بروغن مغز تخم کدو و روغن بنفشه چرب باید کرد و شیر دختران در بینی چکانند و شربت خشخاش بدهند و بابونه و شاهسفرم و کشکاب جو و
بنفشه در آب بپزند و پای او در آن آب بدارند و بشویند و اگر غشیان و قی ظاهر شود باز باید داشت پس اگر از صفرا بگذرد رب سیب و رب به و رب ریباس و غیره
و شربت انار و شربت لیمون و پست انار دانه و رب سیب بدهند و بر معده لخلخه زعفران و مورد تر و آب سیب و به ضماد کنند و اگر اسهال پدید آید و ضعف آرد
قرص طباشیر بشربت انار و شربت غوره بخورانند و پست جو بسماق و اندکی بلوط نافع بود و غذا السویق شعیر و سماق و جاورس بمغز بادام بریان سازند و چون

عرق کثرت کند حتی که ضعف آرد بگیرند آب به و ورد تره بدان روغن گل آمیخته بپزند تا آب فانی شود بر قفا روغن فاصل بمالند و اگر روغن گل یا روغن بید یا روغن
آس با آب غوره بهم آمیزند و بمالند روا باشد طبری گوید که علاج سرسام صفراوی آنست که تلیین طبیعت نمایند اگر قوت اطاعت کند و فصل هم موافق باشد
باین مطبوخ آلو عناب سپستان هر واحد بیست عدد و تمر هندی سی درم مویز منقی پنج درم برگ عنب الثعلب یک باقه کشوث یک باقه ترنجبین پنج درم همه را بدستور مطبوخ
جوشانیده صاف نموده بقدر قوت مریض گرفته مقدار هفت درم یا کم زیاده بحسب قوت عاجل مغز خیارشنبر مالیده صاف کرده بنوشانند و آنچنانکه اسهال صفرا
بجا آرد الفواکه و لباب و ترنجبین و بنفشه بهترین علاج ست و تحنین حقنه های لینه و بعد اسهال لزوم ماء الشعیر مطبوخ با سپستان و طلی یافوخ ... خشک نمایند و اگر عظم
تزائد مرض گردد و حرکات او مختلف باشد ماء الشعیر از آن قطع کنند زیرا که در آن غذا زیست و اگرچه اندک باشد و ببار القرع مشوی بجلاب اندک و بربار انجیار
و آب هندوانه بشکر یا بجلاب اندک و بر لعاب اسبغول ساده فقط اقتصار نمایند و چون مرض انحطاط یابد فصد اکحل یا باسلیق یا قیفال یا کنند و شیره خرفه
بر سر دوشند و بجهرادو کدو و خیار و برگ بید و برگ عنب الثعلب باریک سوده به روغن گل و سرکه آمیخته بر سر ضماد کنند و گاه سرکه و روغن گل تنها بر سر نهند
و هر گاه بسبب انحطاط مرض تناقص آن احتمال غذا باشد ماء الشعیر بنوشانند و اگر در آنجا سرفه یا ضعف در معده نباشد با ماء الشعیر سکنجبین معمول با پوست بیخ کاسنی
و تخم آن افزایند و هر گاه علت زائل گردد و بار اندکی باقی ماند لزوم آب زن و تمریخ بموم روغن معمول از روغن بنفشه سازند و روغن بنفشه و روغن کدو و روغن خلاف
نوشانند و اگر در عضوی تشنج و یا در چشم انتشار ظاهر گردد و بعلاج مشغول نشوند تا آنکه مرض زائل شود و مریض از آن شفا یابد و بغذای خود عود کند و چون بغذا
و قوت عود کند لزوم تمریخ عضو و ترطیب و تبدیل مزاج او نمایند اگر متغیر گردد که باین طریق اصلاح یابد و زیاده و کم ازین طبیب ست بهر آنکه تغیر این مرض تغیر سریع
و حرکات او حرکات مختلف بسیار می باشد و باید که غذای او در وقتی که ابتدا بتغذیه او کنند مزورات حصرمیه باشد بعد از آن بچوزه مرغ رطب صغار نقل کنند و آنرا
بارد سازند باینطور که در آب غوره اندک کشنیز و اندک بادام مقشر کوفته و مغز خیار را نیز در آن بچه مرغ بریان اضافه کنند و ساعتی نگذارند بعده اغتذا
بدان نمایند و اما علاج نوع دموی آن اینست که در ابتدا فصد سر رگی که عادت فصد او بسیار باشد بپردازند بعده چند روز صبر کرده فصد رگ منخرین نمایند
بعد از آن چند روز توقف کرده هر دو رگ زیر زبان کشایند و اخراج خون ازین عروق بقدر امکان و قوت باید پس از آن اگر متحمل اسهال باشد بمطبوخی که
در قسم صفراوی مذکور شد مسهل دهند و لزوم ماء الشعیر بسکنجبین معمول با آب عناب یا آب به یا آب سیب یا مجموع اینهمه سازند و باید که در سکنجبین نصف سرکه و نصف
ازین آبها داخل کرده بپزند و سرکه و روغن گل بهم زده و گلاب بر سر نهند و واجب اینست که در طعام صاحب این علت و شراب او خشخاش داخل شود زیرا که
در آن قوت حبس ماده در سر و تغلیظ آنست و نشاید که ماده این مرض در سر گذارند بلکه از آن تحلیل کنند یا تنقیه آن نمایند تا از منخرین یا از جنابه سوی دهن
جاری شود و چون علت منحل گردد مزورات متخذ از سرکه و شکر و کاهی مسلوق مطیب بسرکه و بکامه مسلوق غذا سازند و بحسب اوقات مرض و تقلیل مقدار و
تغیر اوقات غذا تصرف نمایند و اگر ازین تدبیر نجاح حاصل نشود و چیزی سوای بقیه ماده که تحلیل نشود و یا نضج نیافته نباشد اعاده استفراغ بحسب احتمال قوت
نمایند و تدبیر او و غذای او بحسب جواب حال کنند و چون از مزورات بتدریج نقل کنند اول در چه بچه ماکیان مطبوخ بسرکه و عدس مقشر باشد بعده بگوشت
بزغاله شیرخواره نقل کنند و از امتلا و تخمه حذر کنند دیدم که بعضی اصحاب سرسام را بعد زوال مرض و رجوع بغذا تخمه بهم رسید و از آن حمیات مختلف الادوار عارض شد
و بعضی را دق لاحق گردید ابن الیاس گوید که اگر سرسام از خون باشد قبل استحکام و ضعف نبض فصد سر رو نمایند و اخراج خون بقدر قوت و طاقت
کنند و اگر مریض متحمل فصد نباشد و بعد استحکام و ضعف نزد طبیب برسد حیله اخراج خون از هر مکان که مناسب بود باید کرد و اسهال طبیعت بمطبوخ فواکه
و نقوع مشمش و شربت آلو کنند و هر صباح جلاب از عناب و آلو بخارا هر واحد بیست عدد و تمر هندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد بیست درم بنوشانند
و غذا ماء الشعیر دهند و اگر با سرفه باشد جلاب از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر واحد سه درم سپستان بیست عدد و شکر سفید بیست درم سازند و غذا او
ماء الشعیر با بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان و خشخاش دهند و اسهال طبیعت در روز ششم کنند اگر نضج ظاهر شود و اگر ظاهر نگردد تا روز هشتم تاخیر کنند
و درین علت تعجیل اولی از تاخیر است باین مطبوخ سنای مکی هفت درم بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم آلو و عناب و سپستان

هر یک بیست عدد و در یک نیم آثار آب بپزند تا به نیم رطل آید شیر خشت و ترنجبین و خیارشنبر هر یک ده درم دران مالیده صاف نموده بنوشند و غذا در آخر روز
ماء الشعیر دهند و چون هذیان و اختلاط عقل عارض شود لخلخه بارد مقوی دماغ مثل صندلین و گلاب و آب خیار و سرکه کهنه و شیر زنان و روغن گل سازند
و اطراف با آب گرم و مطبوخ بنفشه و سبوس و خطمی و اندکی نمک طعام بمالند و جراده کدو و خیار بر سر نهند و ریاحین بارده مثل بنفشه تر و گل خشخاش و نیلوفر و سیب
و گل کدو و برگ آن ببویانند و برگ بید تازه فرش کنند و گلاب پاشیده بران خواب کنند و تفکه از آلو شیرین مقشر با شکر سفید سازند و آب تربز پنجاه مثقال
با شکر سفید ده درم و یا آب خیار کوفته افشرده بنوشانند و نوشیدن لعاب اسبغول بجلاب نفع بلیغ دارد و اگر از صفرا باشد علاجش صرف عنایت به تبرید سر
و ترطیب آن به ریختن روغن گل و سرکه بسیار و تفریق راس به روغن بنفشه و روغن گل و روغن کدو بهر تقویت دماغ و عدم قبول آن ماده را و اسهال طبیعت
بماء الفواکه و مطبوخ آن و آب نقوع مشمش و آب انار بن مصور بن لشحم آنها و نوشانیدن جلاب هر صباح از تمر هندی ده درم تخم کاسنی سه درم عناب و آلو هر واحد
بیست عدد و شکر سفید ده درم و ترنجبین پانزده درم و اقتصار از هر غذا بر ماء الشعیر مطبوخ دران خشخاش و بنفشه و عناب و سپستان است و شربت بنفشه
و خمیره بنفشه و شربت خشخاش هر کدام از ینها که بنوشند نافع است و لخلخه بارده که در دموی گذشت استعمال نمایند و جراده کدو و خیار و کاهو و عنب الثعلب سبز
بر سر نهند و بر فرش صندل و برگ بید مبلول بگلاب خواب کردن نافع بود و این حقنه در سرسام صفراوی بسیار نافع است زیرا که اسهال برفق کند و
حرارت پیدا نکند بلکه تسکین آن نماید و ایضا در حمیات حاده چون طبیعت قبض باشد استعمال نمایند بگیرند سبوس گندم در صره بسته و تخم خطمی و جو مقشر کوفته
هر واحد هر یک کف عناب و سپستان هر یک بیست عدد نیلوفر چهار درم سنای پنج درم در چهار رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل بماند و دران ده درم شکر سفید
حل کنند و ده درم روغن بنفشه بران ریخته حقنه نمایند و این حقنه دیگر تلطیفیه حرارت غریبه بسیار کند و تسکین عطش و لهیب نماید بگیرند آب کشک جو
دو دانگ لعاب اسبغول و روغن بادام شیرین و روغن کدو هر یک اوقیه و خوب بهم زده بدان حقنه کنند که این تلطیفیه عجیب است بسبب حمی و سرسام و احوال آن
نماید و در سرسام صفراوی اسهال مشکل بود بهر آنکه ماده در ینوقت بسوی سر صاعد باشد و بقراط گفته که سرسام بجمیع اجناس خود قتال است و در حمیات
ساده چون مریض از روشنی نفرت کند و در سر وجع دائم و ثقل یابد بجز وثوق سرسام متیقن نمایند خجندی گوید که در سرسام دموی فصد قیفال و اخراج خون
بقدر قوت و تلیین طبیعت با آب فواکه مثل تمر هندی و شربت آلو و نیلوفر و عناب کنند و لخالخ و شمومات بعمل آرند و از اغذیه ماء الشعیر محمص با آب انار دهند
اگر مرفه نباشد و الا جلاب از عناب و سپستان و نیلوفر و خمیره بنفشه و مانند آن بدهند و اگر بادی سهر بود شربت خشخاش و از اغذیه ماش مغز بادام شیرین
یا ماء الشعیر مغز بادام و تلیین طبیعت بحقنه های لینه و مسهلات مشروبه مسهل مثل شیر خشت و ترنجبین و تمر هندی در روز پنجم و یا در هشتم کنند و این مطبوخ نافع
این علت است نسخه آن همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن در ینجا وزن بنفشه سه درم و نیلوفر دو درم و کاسنی دو درم هست و روغن بادام شیرین
یک درم عوض عناب و سپستان نوشته و در صفراوی هر صبح شربت نیلوفر و بنفشه دهند و برای تلیین شربت تمر هندی و عناب و بنفشه نوشانند و اگر
حرارت بسیار قوی باشد این قرص کافور دهند بنفشه نیلوفر طباشیر گل سرخ تخم خرفه تخم کاسنی هر یک سه درم مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو هر یک
پنج درم رب السوس دو درم صندل سفید سه درم کافور ربع درم زعفران ثلث درم همه را کوفته بیخته قرص سازند شربتی دو درم و این حقنه نافع است بنفشه
خشک یک کف سنا سه درم ترنجبین ده درم باقی همانست که در قول ابن الیاس گذشت و نوشته که در سه رطل آب بپزند تا یک رطل بماند ابن هبة الله گوید
که اگر ورم حادث از خون باشد مبادرت بفصد قبل استحکام مرض کنند و اگر فصد دست ممکن نبود رگ پیشانی و بینی کشایند و اخراج خون مقدار حاجت بکند فصد
نمایند و ماء الشعیر مطبوخ با عناب بنوشانند و آب انار بدهند و تعدیل طبع با آب تمر هندی و شربت بنفشه و نیلوفر یا شربت ورد کنند و اگر طبع سخت قبض
باشد شربت آلو و خیارشنبر با آب تمر هندی یا شربت عناب دهند و اگر تشنگی بسیار باشد تکثیر مبردات نمایند و اجازت شرب آب سرد ندهند بعد ازان
قصد تقویت سر بروغن گل مفرد یا بسرکه و یا سرکه و گلاب کنند و بر پیشانی صندل و گلاب و کافور طلا نمایند و اگر از مشروبات اسهال نشود حقنه لین
بعمل آرند و اگر مریض قریب بانتها رسد و بیخوابی شدید و اختلاط عظیم باشد نطول منوم که در ذیل علاج گذشت بر سر ریزند و اگر بدن ممتلی باشد

آب بر سر نباید ریخت و روغنهای سرد مرطبه بر سر مالند و اگر سهر کم نشود شیر زنان بر سر دوشند و آنرا بروغن نیلوفر و بنفشه و بینی چکانند و مریض را بر بستر نرم
بخوابانند و چون صلاح یابد مزوره ماش و کدو و اسفاناخ غذا سازند و اندک پیشتر چون مسهل را به آب گرم نشانند آب سرد و بادبزن دهند و چون آثار صلاح پدید آید و تپ ساکن
شود غذا مزوره سماق و یا مزوره حصرم و یا اسفاناخ سازند و کاهو خورانند و چون بران ایام بگذرد و صحت عود کند در حمام داخل نمایند و چوزه مرغ و دراج و ماهی
صغیره غذا نمایند و از غذای بسیار حذر کنند تا در معده فاسد نشود و تهییج اعاده بعادت ننمایند انطاکی گوید که در سرسام مبادرت بفصد کنند و تبرید
باخراج ماده بدانچه تعدیل او کنند از مسهل و غیره باید کرد و سعوطات نیکو ست مگر در برسام بسبب احتمال عطسه که آن مضر است و صاحب سرسام حار گشنیز
تناول بسیار جو و شرب آب آن نماید و ماء القرع مشوی بعد طلای آن بآرد جو بسیر کرده شسته و خوردن عدس بروغن بادام و طلای سر بجبر ادهٔ کدو و روغن گل
و شیر زنان و زعفران مجرب است و شستن پاها بطبیخ سدر و نمک و شیر و هر گاه متمادی گردد و در قوت احتمال باشد فصد رگ پیشانی و حجامت ساقین
نمایند و درین وقت بنفشه و انچه ازان سازند بکثرت خورانند گیلانی می‌نویسد که سکنجبین درین مرض باید که بسیار اندک استعمال نمایند زیرا که اکثار ازان دماغ
و عصب را ضرر دارد و معده لکن شربت آلو ازان بسیار نیک است هر آنکه درین با وجود قمع و تبرید و ترطیب و تسکین و منع بخار و ازلاق و تلیین طبیعت است و درین
لذع نیست که دماغ را و انچه متصل بدو است ضرر رساند و آنچه باید که کثرت هوا مفض نکنند و چون استعمال نمایند باید که ترشی او قوی نباشد و نه صرف بود بلکه
مخلوط کنند بچیزی که تعدیل او نماید و تبرید مفرط هم استعمال نباید کرد و حذر از شراب اولی است و اگرچه ممزوج باشد و از همه انچه اعانت بر جذب مواد بسوی سر کند و از
جمیع مسخنات دماغ و مفتحات آن اجتناب باید کرد و در سرسام صفراوی حاجت بتنقیه شدید تر بود زیرا که ازیشان اوست تحرک بسوی فوق و مسهلات قویه اگر حاجت
دارد اشد ضرر نافع آن شربت صندل است و ماء القرع با آب غوره و شکر و ماء الشعیر رقیق بروغن بادام و شکر و بعد نضج تلیین طبیعت هر گاه قرص کافور دهند و هنگام
خواب دو درم اسپغول بجلاب یا ربوب رانند و طالب خواب باشد مسنوم مثل شربت خشخاش و شربت نیلوفر و شربت کاهو نمایند و یا تخم خشخاش و تخم کاهو سوده
در ماء الشعیر پزند و طلای پیشانی بشیر اطفال افیون و مثل او کافور سازند و چون تجفیف و تلیین سر و مرطب که درینجا استعمال کنند نیست و نسخه آن همانست که در قول جرجانی
گذشت و روغن سفیده بیضه خام داخل است و باید که شربت خشخاش بعد تنقیه دماغ و لین طبع دهند که هنگام قرب منتهای خوشانند و علاج قسم دموی اینست که قبل
از زوال عقل فصد قیفال نمایند خصوصاً اگر مریض را بفصد آن عادت بود و اخراج خون بسیار کنند بدو روز یا سه روز بقدر قوت کنند و باید که تعویل
بر قوی نمایند چه اگر قوی بود مریض سالم گردد و اگر بحال نباشد لا محاله بمیرد و در اکثر قوت قوی از قوت افعال اعضای رئیسه شناخته می‌شود پس اگر عقل
و حس و حرکت صحیح باشد دماغ صحیح بود و چون نفس و نبض صحیح طبعی باشد قلب صحیح بود و اگر اشتهای طعام صحیح باشد جگر صحیح قوی بود و هر گاه این امور
بخلاف آن باشد این قوی ضعیف بود و چون از فصد عروق دست مانعی باشد بر ساقین حجامت کنند بعده میان هر دو شانه بعد ازان بر نقره و فصد
رگ پیشانی و بینی و هر دو رگ زیر زبان کشایند و خون بقدر امکان بر آرند و اگر فصد این عروق باخراج دم بالحجامة کفایت نکند فصد صافن نمایند تا جذب
خون باسفل نماید و بعد فصد در اول امر سکنجبین خصوصاً معمول از پوست بیخ کاسنی و تخم آن اقتصار نمایند بعده در روز غذا ماء الشعیر رقیق یا مفرد یا سکنجبین سازند
اگر سرفه و ضعف در معده نباشد و اگر خوف ضعف بود نان مغسول و بقول و حبوب بارده مثل چقندر و کاهو و سرمق و ملوکیه و اقلیه با نیه و کدو و خیار و قثا و ماش
و عدس مقشر و جو مقشر معمول با آب میوه های ترش مثل آب غوره و انار و ریباس و به و سیب اگر طبع نرم بود و اگر قبض باشد آلو بخارا و تمر هندی دهند و اگر
طبع اکل لقبض باشد هر روز آب آلو با ترنجبین و یا شیرخشت بنوشانند و اگر طبیعت نرم نشود حقنهٔ لینه یا شیاف استعمال نمایند و اگر احتیاج زیاده اسهال
باشد ماء الفواکه و بنفشه با لباب خیارشنبر و غیره دهند و از غذا ماء الشعیر مرکب بعناب و آلو در روزی یکبار یا دو بار اقتصار ورزند اگر طبیعت قبض باشد و
بزرشک یا سماق یا به یا غوره دهند اگر طبع نرم باشد و بعد زمانه ابتدا ماء الشعیر غلیظ تر دهند و در تغلیظ آن بیفزایند تا آنکه مرض بانتها رسد و وقت بحران حاضر شود و وقت
انتها تدبیر غذا بطریقیکه در قول صاحب کامل گذشت باید کرد و چون بصحت عود کند از تناول غذای کثیر و امتلی و در آفتاب و از تعب و از خوردن حلاوات و از تخمه و
و حرکت بسیار اجتناب نمایند مؤلف خلاصه گوید که در سه روز اول رگ قیفال زنند و عرقیات مناسب با شربت عناب و بنفشه و نیلوفر و لعاب اسپغول

و خاکشی و بہیدانہ و روز ہشتم ملینی دہند با این وجہ مغز فلوس پانزدہ درم شیرخشت ترنجبین ہر یک دہ درم خمیرۂ بنفشہ ہفت درم گلقند شکری دہ درم ریوند خطائی
نیم مثقال روغن بادام نیم مثقال و این مطبوخ از مجربات است سنای مکی یک جزو گل بنفشہ پرسیاوشان گاوزبان ہر یک نیم جزو مویز منقی عناب زرشک ہر کدام
بقدر مجموع بادہ چندان آب بجوشانند تا ربع بماند صاف نمودہ کشنیز خشک تخم کاسنی تخم خیارین تخم خرفہ مغز تخم کدو ہر یک سہ درم کوفتہ در رطلی از آب مذکور بیندازند
و تا دو ساعت نگہدارند آنگاہ صاف کردہ بنوشانند فانہ من الخواص العجیبۃ و اگر طبع در غیر روز بحران نرم شود سویق شعیر با گل ارمنی و صمغ عربی یا قرص طباشیر
برب بہ و رب سیب و گلاب بدہند و صندل و گل سرخ با گلاب یا آب برگ انگور بر شکم ضماد کنند و اگر مرض بطول انجامد تدبیری کہ در قول انطاکی گذشت بعمل آرند
و باشد کہ در آخر سرسام زبان بسبب نزول مادہ گرفتہ شود و بیمار بتکلم قادر نباشد درین وقت از گل بابونہ و اکلیل الملک و سبوس گندم و گل بنفشہ بر سر و
گردن نطول نمایند و سر بخار آن دارند و مکرر دیدہ شدہ کہ مادۂ سرسام ببحران انتقالی بقحف ریختہ در زیر جلد باعث اورام عظیمہ صلبہ گردیدہ و از مداومت
تطلیہ بآب کشنیز تازہ بتحلیل رفت و در غذا عدس با سرکہ بغایت مفید است سعید بیگ گوید کہ این حقنہ مرطب ملین مسکن حرارت در سرسام صفراوی است ماء الشعیر
سی درم روغن گل دہ درم لعاب اسپغول بست درم نیم گرم حقنہ کنند و گاہی خمیرۂ بنفشہ یا ترنجبین قدر حاجت اضافہ کردہ میشود و این حقنہ جید است
عناب سپستان ہر یک دہ عدد جو مقشر دہ درم بنفشہ خشک پنج درم نیلوفر سہ درم چقندر یک قبضہ لطیفہ جوشانیدہ صاف کردہ و بست درم ترنجبین یا شیرخشت
و فلوس خیار شنبر دہ درم روغن کنجد پنج درم بورۂ ارمنی یک نیم درم و این طبیب صاحب سرسام را در روز ہشتم بخورانند شیرخشت دہ درم تا پانزدہ درم تمر ہندی
منقی پانزدہ درم خمیرۂ بنفشہ پنج مثقال گلقند دہ درم راوند نیم مثقال و این مسہل در روز دوازدہم یا شانزدہم دادہ شود و فلوس خیار شنبر دہ درم
تا دہ مثقال گلقند پنج مثقال شیرخشت دہ مثقال خمیرۂ بنفشہ دہ مثقال ریوند چینی نیم مثقال روغن بادام یک درم باذن اللہ تعالی نفع بخشد

علاج فلغمونی و شقاقلوس دماغ

علاجش مثل علاج سرسام دموی کنند لیکن در فصد مبالغہ نمایند و فصد عروق زیر زبان و چہار رگ و عروق جبہہ و پس گوش بعد فصد سر و بسیار نافع است
و حکیم علی نوشتہ کہ در فلغمونی مبالغہ در امالۂ مواد بسوی اسفل از وضع محاجم اولاً بر کتفین پس بر جنبین پس بر خاصرتین پس بر ورکین پس بر فخذین پس بر ساقین
نمایند و بر ساقین شرط نیز بعمل آرند و این بعد فصد اولی و ایضاً در استعمال شمومات باردہ مثل صندل و کشنیز سبز و گل کدو و خیار کوچک و کافور و امثال آن
و کذلک اطلیہ و اضمدۂ باردہ و منومہ بر سر چنانچہ در حمرہ مذکور گردد مبالغہ کنند و صاحب اقتباس گفتہ کہ فلغمونی و شقاقلوس نیز از اقسام سرسام حقیقی است
و سبب فلغمونی تعفن خون است و سبب شقاقلوس خون گرم با ترکیب سودا بود و علاجش بسرسام دموی و سوداوی نمایند

علاج حمرہ و جمرۂ دماغ و قوبای آن

علاجش بعینہ علاج سرسام صفراوی است مع زیادتی ترطیب کثیر و دوام ربط اطراف و فصد چہار رگ و این ضماد علاوہ بر آن نافع حمرہ است آرد ماش آرد جو در روغن گل
و شیر زنان و زردۂ بیضہ نیم برشت آمیختہ بر پارچۂ کتان مالیدہ بر سر نہند و ساعت بساعت تبدیل نمایند و این ضماد در ابتدا استعمال جرادۂ کدو و خیار پوست
خربزہ عنب الثعلب برگ کاسنی گل بنفشہ کوفتہ اقاقیا داخل کردہ ضماد نمایند و این ضماد در انحطاط استعمال میکنند آرد ماش بقدر کف گل بنفشہ مثقال فا و انیا دانگ
کوفتہ بشیر زنان و روغن گل و زردۂ بیضہ آمیختہ بر پارچہ طلا کردہ بر سر گذارند و این طلا نافع است صبر زعفران اقاقیا فوفل گل ارمنی شیاف مامیثا صندل سرخ
کوفتہ بآب کاسنی تازہ و آب عنب الثعلب سبز آمیختہ بر سر طلا کنند. و صاحب اقتباس این را نیز قسمی از سرسام غیر حقیقی نوشتہ و گفتہ کہ اول فصد قیفال کنند و
بفاصلۂ دو سہ روز رگ پیشانی و یا بینی کشایند پس بمعالجۂ سرسام صفراوی پردازند و شیخ میفرماید کہ علاج حمرہ و قوبای دماغ بعلاج صبار نمایند طبری و
گیلانی گویند کہ حمرہ بجای عمامہ چون حادث گردد و در سایر اعضای ظاہری حس منقسم بدو قسم می گردد یکی منبسط زیر جلد و درین حمرت در جلد ظاہر میگردد
و دوم فرو رفتہ در عمق لحم و این را جمرہ بجیم نامند و جمرۂ فلغمونیہ نیز و این را بجہت مشابہت بجمرۂ نار و حرکت آتش در حرقت و التہاب بدان نامیدہ اند
و این نوع گاہ عضو را فاسد میکند و اماتت آن مینماید و گاہی زائل میگردد بحسب قلت مادہ و کثرت آن و خبث و صلاح آن و سبب این مرض خونی است

که باختلاط صفرا فاسد میشود و منبسط میگردد و جوش میخورد و رگهای باریک رامی شگافد پس بسوی لحم و عصب و عظم میریزد و چون این حالت در دماغ پدید شود
و آن ارتقای خون فاسد باختلاط صفرا بسوی بعض اجزای دماغ یا اکثر آنست نوع واحد گردد و او آنست که در حجاب منبسط میشود پس در انجا اندر غشا است
موضوع بر قحف و یا در غشای موضوع بر دماغ و یا در بین هر دو منبسط گردد و با این خون فاسد در عروق دماغ داخل شود و اما قسم دوم که آن عمیق است در دماغ
عارض نمیشود زیرا که قبل از انکه در دماغ فرو رود مریض را هلاک میکند چه دماغ متحمل مثل این الم نمیشود نمی بینی که اکثر بمشارکت عضو بعید متالم میگردد و کیفیت
که او بنفسه متالم شود و مادهٔ حاده اکاله او در مس کند و فرق میان این مرض و قرانیطس حار آنست که آن عقل را زائل میکند و با وی تپ مطبقه میباشد و چشمها
سرخ میگردد و با این علامت تپ و زوال عقل نمیباشد بلکه مریض در سر خود آتش با تپ مییابد و بران طاقت صبر و قرار نمیدارد و علاجش آنست که فصد قیفال
و رگ پیشانی و رگ منخرین و هر دو رگ زیر زبان بحسب امکان و مطاوعت قوت یکی بعد دیگری بکشایند بعده بشربت ماء الشعیر و اغذیهٔ مرطبه مثل کاهو و قطف
و کاسنی و حریره های معمول از نشاسته و روغن بادام لزوم نمایند و نظر بسوی چیزهای سرخ براق برای جذب مادّه بسوی ظاهر مشارکت نمایند و لزوم این ضماد بر سر
نمایند جراده کدو مغز خیار برگ عنب الثعلب صندل سفید حضض اطراف بید برگ بنفشه نیلوفر برگ مهفول بمقادیر لائق جالت گرفته با آب سوده با سرکه آمیخته بر سر ضماد
کنند و یا سفیدهٔ تخم مرغ را با روغن گل خام آمیخته سرد نموده بر سر گذارند و هر ساعت که گرم گردد تبدیل نمایند و باکی نیست که بالای ضماد مذکور اندکی روغن بنفشه بچکانند
لاسیما وقت ظهور نقصان و کمی در علامت بعده جو مقشر و برگ بنفشه و نیلوفر هر واحد کف کبیر پوست خشخاش سبوس گندم هر واحد کف برگ عنب الثعلب دو کف
بپزند تا مهرا شود پس صاف کرده نیم گرم بر سر ریزند و ثفل آن بکبار سر نمایند و اگر بینند که ازین بیمار را افاقت می شود و در هوا سهر و کنند پس بر سر ریزند در هر روز
بدفعات متوالی و بهترین چیزها که درین مرض استعمال کنند این ضماد است بگیرند برگ عنب الثعلب و تخم آن و سپید چار سیاه و هر دو را نرم کوفته در سرکه ممزوج
نو به روغن بنفشه بجوشانند تا مثل مرهم گردد بعده اندک آرد جو و سه بق او آمیخته مثل خاگینه کنند و بر سر از ان خضاب غلیظ نمایند و چون مرض انحطاط یابد و
قلق زائل شود و در قاروره آثار نضج پدید آید اگر قوت مطاوعت کند این مطبوخ مسهل دهند برگ عنب الثعلب برگ خطمی برگ خبازی هر واحد دسته تمر هندی
سی درم ترنجبین بیست درم آلو بیست عدد عناب یک کف سپستان یک کف و اگر قوت شامی بهم رسد دو کف کبیر همه را با دستور مطبوخ جوشانیده صاف نموده
شربتی از ان بقدر قوت علیل فصل گرفته هفت درم فلوس خیار شنبر در ان مالیده نیم گرم بنوشانند و اگر قوت کفایت کند و سه بار این مطبوخ استعمال کنند
و هرگاه اندک بقیهٔ مرض بماند این سعوط بکار برند بگیرند شیاف ابیض که در ان افیون نباشد و انزروت و لبن شیر خر پرورده باشند بقدر طسوج و در شیر
دختران حل کرده اندکی روغن بنفشه یا روغن نیلوفر و روغن کدو یا روغن تخم خیار بهان انداخته بهم زنند و صاف کرده قدری سرد نموده سعوط کنند پس اگر ازین راحت یابد
و در چشم او خشکی نیاید لزوم این سعوط نمایند که مریض ازین صحت یابد و اگر اشک سائل شود و ازان راحت نیابد شیر دختران از پستان بر سر دوشند و نهادن پارچه
مبلول تاب طلع و گلاب با اندک سرکه و روغن گل بهم آمیخته بر سر لزوم نمایند و مسکن و خوابگاه مریض در جائی که در ان هوا سرد بسیار آید مقرر سازند و از دهشی و از آفتاب
و قرب آتش حذر کنند و بنفشه و نیلوفر آب سرد پاشیده بو بایند و اگر صاحب این مرض را آب عصی الراعی با شیر دختران سعوط کنانند اثر نیک بخشد و گاهی عصی الراعی
و طحلب و برگ اسپغول سائیده قدری سرکه آمیخته بر سر ضماد میکنند و این ضماد در اول این مرض و در آخر آن نیکو است و اما الطول هجایبت استعمال ندارد
مگر در آخر این مرض و اگر با این علامت در ابتداء اسهال لازم گردد و بر روی مریض نمش بنفسجی ظاهر شود و پیشانی تشنج پیدا کند هلاک گردد و اگر چهره او مع ظهور تپ زرد گردد و
اسهال او را عارض شود خلاص یابد و این مرض از امراض مشتبهه است باید که هرگاه وقوع آن تامل تمام در علامات و حالات آن نمایند سمرقندی در شرح اسباب
نوشته که دیدم این مرض را مع علامات او که بعد فی برنهار حادث شده بود [illegible] و سیاهی چهره رسیده بود و علاجش بنوشانیدن فادزهر
و [illegible] جلیل ریانی نمودم و صحت یافت و حمره که بکودکان افتد تدبیرش علاج [illegible] که بعد لیثغرغش باید بهر آنکه از قانون در شرح آن حمره و عطاش
در صبیان مرض واحد ظاهر میشود در اری در حاوی کبیر نوشته که گاه مرضی شبیه بقرانیطس بغیر تپ عارض شود و او بودن او بغیر حمی و لیلی خالی بودن آن از ورم است
لیکن با قلق شدید و جهیدن بود که صاحب او را قرار نباشد و خواهد که بر دیوارها بر جهد و گاه بر بستر بغلطد و گاه به قوت بنشیند و گاه سرچه به ضعف

بیفتند و معذلک در نبض او تغیر بتواتر و سرعت عارض نشود و بول او رنگین نگردد و باشد که ضجر و غم باشد و نفس تنگ شود و تشنگی بسیار بود و اگر آب بنوشند بسرفه خارج گردد و این مرض اکثر در یک روز قتل کند و گاهی تا چهار روز بکشد و احدی از ان شهادت نیابد بلکه چهره و زبان سیاه شود و چشمهای ایشان باز ماند و حال آنها مثل حال باهوفیمن بود بعد از ان حرکات ایشان سست شود و نبض ساقط گردد و بمیرند و اکثر موت آنها باختناق بود و شیخ بسفر باید بعید نیست که بسبب این علت مشارکت دماغ بعضوی دیگر کریم مثل عضل نفس باشد چون اثر تشنج باو رسد و دیگر مثل خناق عارض شود و مشارکت بدماغ گردد و او را مشوش و فاسد گرداند و عقل مختلط گردد و عطش بتخفیف نواحی راس و حلق و صدر عارض شود و لهذا بشرب آب ساکن نگردد و قرشی میگوید که این مرض را اکثر دیده ام هنگامی که وبا عارض می شود و واحدی را ندیدم که از ان خلاص یافته و کسی را ندیدم که در اول روز از ان بمیرد بلکه بعضی را که این مرض عارض میشود ضجر و قلق آنرا اشتداد می نماید و قرار نمی یابد و بر یک شکل قائم نمی ماند بلکه بر فرش و بستر خود منقلب میگردد و گاه بقوت و سرعت حرکت میکند و گاه بیکبارگی ایستاده میشود و همواره حال همچنین می باشد تا آنکه سست میگردد و می میرد و زبان بعضی بالکل سیاه میگردد و بعضی را این وقت قرب موت عارض میشود و اطبا از مشاهده این مرض حیران میشوند و اکثر مریض نسبت می کنند که او این افعال باختیار خود می کند یا بارادت اظهار آنکه مرض او شدید است و در نفس الامر چنین نباشد پس گاهی بعض اطبا همین اعتقاد میکنند تا آنکه مریض می میرد و کسانی را که من مشاهده کرده ام احدی را ازیشان ندیدم که عقل آن ظاهر اختلال گردد بلکه اکثر از ایشان از افعال خود که میکنند عذر می نمایند و می گویند که از شدت کرب بر نفس خود قدرت نداریم و اکثر کسی که بدن آنها می کند در ان از حال بجهت تغیر نمی یابد و لهذا اکثر مردم بیان زیاده بود و تحقیق صدق کلام مریض درین باب [illegible] گردد و این مرض عارض می شود وقتی که عفونت شدید و قریب پیدا می شود و از ان انطفای حرارت غریزی لازم می گردد [illegible] و در هنگام و نفس تنگی عارض می شود و بسبب تخفیف اعصاب صدر که بنا بر قوت حرارت و چون این اعصاب خشک می شوند [illegible] نمی باشد و لهذا اکثر موت ایشان باختناق میباشد بسبب انطفای حرارت غریزی و نبض ایشان را تواتر و سرعت عارض نمیشود و بنا بر آنکه حرارت غریبه تا بجگر و مجاری بول نمی رسد رنگین نمی گردد و لهذا بول از مجرای طبیعی متغیر نمیشود و گیلانی می نویسد امید است که بر قرشی این امر مشتبه باشد زیرا که در تپ وبائی نیز اکثر این اعراض می باشد و گازرونی بعد نقل قول رازی و شیخ و قرشی نوشته که این اقوال از عجائب عجیبه است و مثل این نه در کتب طبیه دیدیم و نه از آبای اولین خود شنیدیم

علاج سرسام سوداوی

و این کمتر افتد و اشد آفت و ابطاء برء است و بمالیخولیا میگراید پس فصد و تبرید و ترطیب دماغ از ادویه و ماء الجبن کنند و پس از نضج ماده بمسهل سودا و حب ایارج قیمونا تنقیه نمایند و به تبرید و ترطیب ماء الشعیر بشیره خشخاش و ترنجبین و جهت تطلیع و تلطیف ماء سکنجبین که بسیار ترش نبود و مناسب است و بعد تنقیه ضمادات و نطولات مرطبه بکار برند و ضماد مغز تخم کدو و مغز تخم تربوز و نیلوفر و بنفشه هر واحد یک تولہ سائیده بشیر دختر یا بزرا آمیخته نیز برای سرسام سوداوی و صداع یبسی و خشکی بینی و دماغ فائده تمام میکند و نطول بابونه نمام گل سرخ اکلیل الملک برگ خشخاش برگ چغندر بعد تنقیه نافع و بعضی شبت عنب الثعلب گل بنفشه تخم خطمی حلبه اسطوخودوس نیز افزوده اند و ایضاً بابونه شبت ریحان بنفشه گل نرگس در آب شیرین بجوشند و روغن کنجد روغن بابونه روغن بادام شیر دختران داخل کرده نیم گرم بر سر نطول کردن سودمند است و بهر حیثیت در علاج امراض دماغی سوداوی و صداع سوداوی مذکور شد بعمل آرند و روغن کدو و بنفشه نیلوفر و بابونه بشیر زنان بر سر مالند و ایضاً روغنهای مذکوره و شیر دختران در گوش و بینی چکانند و در تنویم حیله کوشند و باقی تدبیر حسب حاجت از سرسام صفراوی بر گیرند و غذا ماء الشعیر و برنج و مانند آن دهند و در انحطاط مرض گوشت حلوان و بچه خروس دهند و از غضب و حزن و افکار بسیار منع کنند اقوال عهد صاحب اقتباس می نویسد که اول رگ باسلیق وقت صبح زنند و وقت شام رگ صافن کشایند و جهت تبرید و ترطیب دماغ روغن بادام و کاهو و شیر زنان برابر گرفته در بینی و گوش چکانند و بر تارک سر مالند و شیره خرفه و خیارین و مغز کدو هر یک نه ماشه و تخم کاهو هفت ماشه در گلاب و بید مشک هر یک هفت تولہ شربت نیلوفر شربت صندل ترش هر یک دو تولہ داخل کرده بنوشانند و غذا شیر برنج یا حلیبه شیر بز و یا آش جو بشربت نیلوفر و انار شیرین دهند و چهار پنج روز همین تدبیر بعمل آرند که بهوش آید پس تنقیه بدن و دماغ

بکار انجبین کنند و بعد انفراغ ازان بنابر تعدیل مزاج خمیرهٔ صندل ترش یا نسخهٔ رازی همراه عرق شیر علو بخان بکار برند خجندی گوید که نضج ماده بمطبوخ بنفشه واصل السوس مقشر نیم کوفته و گاوزبان هریک پنج درم و شکر سفید ده درم نمایند و غذا ماءالشعیر و مخ و بروغن بادام دهند و بعد ظهور نضج تام در قاروره مسهل بمطبوخ بنفشه نیلوفر تخم کاسنی اصل السوس تخم کشوث هریک دو درم مویز منقی ده درم پرسیاوشان اسطوخودوس بسفایج هریک سه درم شاهتره یک قبضه عناب ده عدد فلوس خیارشنبر ده درم ترنجبین گلقند هریک پانزده درم روغن بادام یک مثقال بدستور معهود مرتب ساخته دهند و غذا ایضا در ایام اسهال در آخر روز ماءالشعیر مع مخ و نخود چه و این تطول نافع این مرض است با بوشت شاهتره بنفشه مساوی جوشانیده تطول کنند و بر سر پاها ان فاتره ... بروغن بادام و روغن بنفشه نمایند و در نسخهٔ ابن الیاس در مسهل مذکور سنای مکی هشت درم گل سرخ پنج درم بادرنجبویه دو درم عوض شاهتره و عناب و گلقند است و در تطول ریحان بجای شاهتره طبری گوید که در سرسام سوداوی ترک استفراغ اوّلا اولی مرض البته واجب است تا که لازم بار ماءالشعیر بجلاب و شکر نمایند و غذا ابزرد و را تا مرطب مثل ... واسفاناخ و مانند آن دهند و هرگاه در قاروره نضج ظاهر شود تنقیه باین مطبوخ نمایند پرسیاوشان اصل السوس مویز منقی هر واحد پنج درم عناب سپستان آلو شیرین هر واحد بیست عدد ترنجبین بیست درم بسفایج یا درنجبویه یک کف ... بدستور مطبوخ بپزند و شربتی ازان حسب قوت مریض صاف کرده ... فلوس خیارشنبر دران مالیده اندک روغن بنفشه بران ریخته بنوشانند و یا در حاقن ادویه کنند اگر از شرب او امتناع باشد و این مرض را اعراض ... باشد ظاهر شود از هجوم مریض بر انچه ... شود و انبساط و نشاط او و کسی که قریب او باشد و گاه از دندان بگزد و هرچه نزد دندان او آید قطع آید و چون مثل این افعال ظاهر شود سبیل او آنست که بر بندند و ... نمایند تا ازان باز مانند و هرگاه مرض اختلاط پذیرد مرتبه دیگر استفراغ ماده نمایند اگر قوت او تحمل آن نماید و شیر ... بالشعیر دختران ... و دیگر نماید ... تا سبزی بسپارند تا نیم گرم گردد بعد ازان برگ خبازی و برگ قطف و برگ سائیده بر سر نهند و بالایش شیر ... دارند و بادام روغن کدو و روغن تخم خیار در بینی چکانند و چون علامت ... گردد از خروس خصی و دماغ جدی ... آن غذا سازند و از خواطر ... بوی خوش ... راسند و از جماع البته منع کنند تا آنکه قوت حاصل گردد و بغذای لحم رجوع کند و آبزن و حمام لازم گیرند و در وقت غلبه مرض از بیماریهای ... باید کرد و نزدیک او کسانی باشند که ازان الف و محبت داشته باشند و همچنین در سائر انواع این مرض زیرا که ... است و سخن خوب تسکین نفوس آنها از ضرر ... است سید گوید که علاجش ... استفراغ بدن از مطبوخ افتیمون کنند و اگر ... باشد ... حقنه لین ... تخم حنظل بسفایج و افتیمون ... جوشانیده در آب آن روغن بادام آمیخته حقنه کنند و ماءالشعیر ... نیلوفر و لعاب اسبغول بجلاب و ماءالجبن بنوشانند و آبیکه دران جو مقشر کوفته و گندم و نیلوفر و بنفشه و گل سرخ جوشانیده باشند بر مقدم سر بریزند و روغن بنفشه و نیلوفر نیم گرم بر سر مالند و چون مریض ... باید در حمام داخل کنند و چوزهٔ مرغ و لحم خرفان غذا سازند و شراب ممزوج بنوشانند و بکثرت خواب امر فرمایند ایلاقی گوید تا وقتیکه علامات نضج ظاهر نشود استعمال حقنه یا مسهل جائز نیست و تا ظهور نضج ماءالشعیر رقیق ممزوج بجلاب بنوشانند و به روغن بنفشه و کدو مرخ سر نمایند و شیر زنان بر سر دوشند و بعد آنچه در سرسام صفراوی گذشت استعمال نمایند گیلانی ... که ... مریض ... روغن تخم کدو یا روغن بنفشه نافع است و بعد ظهور نضج مطبوخ افتیمون بنوشانند و ماءالجبن دهند و اصلاح مزاج باشیای مرطبه که باوی ادنی اسخان باشد باید کرد و آب مطبوخ اشیای مرطبه باندک محللات بر مقدم رأس ریزند

علاج سرسام بلغمی

که ... مند اگر مانعی نباشد اول فصد کنند و بهر نضج ماده منضج بلغم دهند و منضج از بادیان یک مثقال اصل السوس مقشر نیم کوفته پرسیاوشان هریک سه درم پوست بیخ کرفس یک درم جوشانیده صاف نموده یک نیم اوقیه گلقند حل کرده باز صاف نموده با دو اوقیه سکنجبین بزوری صبح نیم گرم نوشانیدن نیز مفید بود و اگر تپ زیاده باشد گلقند ده توله در عرق عنب الثعلب و بادیان هریک پنج توله مالیده نوشانند و بخلخه از حب الآس جوشانیده روغن گل و سرکه آمیخته بعمل آرند و یا شونیز و سعوط و ضماد بکار برند و پر مرغ بعسل و خردل آلوده در حلق انداختن قی آورند و پوست سر بزغاله گرم گرم بر سر بستن از مجربات این بیمار است و معمول این است که مرغ خانگی یا کبوتر بچه ذبح نموده بنوعی که خونش بیرون نرود یا بر سر مریض افتد شکم شگافته گرم گرم بر سر بندند و هرگاه سرد شود تبدیل نمایند و در ابتدا پارچه سبز که باد و وزن آن

روغن گل یا روغن سوسن نیمگرم کرده بر سر نهند و در روز سوم بجای سرکه سرکه عنصل نمایند و جند بیدستر قدری بیفزایند و بابونه زیاده کنند و ضماد بوی سوخته الصنان
با سرکه سرشته بر سر نافع است و این ضماد والد علوی خان بر ثابت سودمند کما فریوس گل بنفشه اسطوخودوس هر یک دو مثقال جند بیدستر یک مثقال
صلیب هر یک دو دانگ پاشند مقشر بقدر یک کف کوفته بیخته به روغن گل و نار و بن هر یک پنج مثقال شیر زنان بقدر حاجت سرشته بر سر ضماد نمایند
و پودینه بری و بابونه و مرزنجوش و بادیان در سرکه کهنه پخته مقابل بینی بخور دهند روز سوم و بعد آن مفید بود و اگر عنصل تازه سائیده با سرکه آمیخته بر ساق و ران
و قدم ضماد کنند جذب ماده باسفل کند و ایضاً بهر جذب ماده حقنه های حاده و حمولات قویه و بستن ساق و ساعد و مالیدن پایها بکار برند و آنچه بر سر و تخت بر
و عوض او عرق بادیان یا گاوزبان یا عنب الثعلب بنوشانند و از تسخیر ترشیها اجتناب نمایند و چون در خواب مستغرق شود بدادن آوازهای قوی و تحریک جز آن بر
بیدار سازند خصوصاً چون سرد شود و مدام اطراف او را از چیزی درشت بسختی چندان بمالند که بیمار الم آن در یابد و بیدار ماند و محاجم بغیر شرط بر پاهای نهند و تا یکبار در ران
حارّه جزا بر پخته باشند تا شود بپیند و بسبر گاه مرض بانتها رسد ضمادات محلل صرف مثل جند بیدستر و پودینه و صعتر و حاشا و عاقرقرحا و خردل طبیب با تمام
بالقدری سرکه عنصل فی الامتزاج استعمال نمایند و بعد انضج تام بمسهل بلغم حسب ایارج تنقیه نمایند و در صورت ببخور آب نیم گرم و نمک
تا افاقه شود و پس مسهل بدهند و بعد از تنقیه و مفارقت تب فلاسفه و جوارشات مقوی دماغ مثل جوارش مسکی و عنبر یاد و دواء المسک معتدل بدهند و یا جوارش جالینوس
با عرقیات و گلقند و یا جوارش عود با عرق گاوزبان و عنب الثعلب و کیوره و شربت بزوری معتدل بخورانند و گویند که جند بیدستر را خاصیت است در تقویت
با دهن و نفع او در این مرض پس از انتقال او بمادیه مسهله و تغیر مسهله بدون او و به حسب مقتضای حال اولی است و دماغ و قوی التحلیل
و ایضاً دماغ و تحلیل ماده باقی عطوسات مثل کندش و جند بیدستر و فلفل و شونیز و مشک بکار برند و چون نسیان لازم این مرض است مدام بیمار را
و بعد از تکلیف خبر دار یا ساخت و نطولات بر سر تا انتها آب نخودی حلوان یا چوزه مرغ یا نخود آب با زیره پخته و در
باشوربای کبوتر و کنجشک و خروس در اوج و نیمه با مصالح حار شیت بدهند و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی و ورم بلغمی و علاج صداع بلغمی حسب حاجت بر گیرند

اقوال اکابر سویدی می‌نویسد که خردل کوفته با آب فرنفلی که آن قسم مشک است بعد حلق راس بر یافوخ ضماد کردن مجرب است و از حکمای دیگر نقل کرده که ضماد
عصاره تمام با سرکه و روغن گل یا گلاب و کذا نمام کوفته با سرکه پخته و روغن گل آمیخته و کذا نسرین مطبوخ با سرکه و کذا انجیر منقوع بعسل تا آنکه نرم شود با خردل سائیده
بر یافوخ و کذا جند بیدستر با سرکه و روغن گل حل کرده بعد حلق راس و کذا پودینه بستانی بجند بیدستر و سرکه و روغن گل و کذا طلای سرکه عنصل در روز و شب
چند بار و کذا ایارج لوغاذیا با سرکه و روغن گل در حمام و کذا موی سوخته انسان بجند بیدستر و یا فوخ و کذا بابونه و کذا برگ فرنجمشک و تخم او با سرکه و زیت
و شرب و ضماد آب نعنع بستانی با سرکه و روغن گل و شرب و ضماد تخم قسط و تخم خردل و باشونیز بریان کوفته در پارچه بسته مدام و یا موبنج بار یک سائیده در
خرقه بسته دائم و یا جند بیدستر شب و روز چند بار و یا پودینه کوهی و تخم بستور و یا حاشا بدستور و تخم حاشا و پودینه مع جند بیدستر و کذا حاشا تنها یا به روغن بان و
سرکه و سعوط نسرین با سرکه و نطول جند بیدستر و سرکه و روغن گل حل کرده بر پیشانی و یا فوخ و دلک اطراف بنطرون و زیت و یا تخم انجره نیز آمیخته و یا تخم انجره
و نطرون و عاقرقرحا و تدهین اطراف بعاقرقرحا و زیت و نطرون و تکمید بجاورس و نمک گرم کرده و بعد حلق راس و شرب سنا و یا جند بیدستر و یا صبر و یا فلفل سفید
بجند بیدستر و یا ماء العسل هر واحد و غرغره خردل با آب بادیان و کذا پودینه و حاشا و فرفیون بر روغن گل و سرکه و کذا طبیخ پودینه تنها و کذا سکنجبین عنصلی و غذا شیره
مغز بادام بعسل هر واحد نافع لیثرغس است محمد شریف اقتباس گوید که اول بهر نضج ماده شربت اصول علوی خان یک توله یا دو توله با گلقند عسلی دو توله بیاشانند و بالا
شربت اسطوخودوس منضج چهار توله در عرق بادرنجبویه و عنب الثعلب هر یک تولہ داخل کرده بنوشانند و یا این ماء الاصول بدهند پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی هر یک ...
اصل السوس مقشر بیخ کرفس هر یک هفت ماشه فقاح اذخر انیسون هر یک چهار ماشه مویز منقی یکتوله اسطوخودوس نه ماشه تخم زره چهار عدد و بادرنجبویه پنج ماشه گلقند عسلی چهار توله
سکنجبین عنصلی دو توله داخل کرده بکار برند و غذا نخود آب یا چوزه مرغ دهند و یا شوربا با نان خشکه و تا روز سوم جهت نضج ماده و تقویت دماغ سرکه کهنه و روغن گل و گلاب ...
آمیخته نیم گرم بر تارک بمالند در روز چهارم بزر البنج و قسط تلخ و جند بیدستر هر یک سه ماشه اضافه نمایند و این نسخه بهر باشند شونیز بریان و قسط تلخ و سنبل الطیب هر یک

در ثلثی که در تابستان باعتدال و در زمستان گرم باشد بنشانند و هر صباح گلقند عسلی با یکه اندران زیره کرمانی جوشانیده باشند بنوشانند و نخود آب مع زبیب
مغسول و زیره و شبت و دارچینی غذا سازند چون تپ محسوس نباشد یا این ماء الاصول خفیف دهند پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک ده درم تخم کرفس بادیان
انیسون هر یک سه درم مصطکی سنبل الطیب هر کدام یک درم اسارون سلیخه هر کدام یکنیم درم بیخ اذخر فقاح اذخر اسطوخودوس هر یک سه درم مویز منقی بیست درم همه را در
نصف رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده هر روز چهل درم ازان گرفته گلقند شکری ده درم دران مالیده صاف کرده روغن بادام یک درم افزوده
نیم گرم وقت سحر بنوشند و سکندر افرودوسی ذکر کرده که هرگاه قوت قوی باشد واجب است که فصد صاحب این مرض کنند و سرکه و روغن گل بر سر ریزند و چون مرض
بانحطاط آید جند بیدستر و پودینه بر پیشانی طلا نمایند و بکندش عطسه آورند و اگر در انحطاط تپ ظاهر باشد از ماء الاصول حذر کنند و چیزی سوای گلقند شکری هفت درم
نه دهند و ماء الشعیر که دران پودینه و زوفا یا بادیان پخته باشند بدهند و اگر تپ قوی باشد بادیان مع ماء الشعیر و شکر اکتفا نمایند و سکنجبین شکری بزوری بنوشانند
و ما سوای این از اشیای بارده رطبه جمیع فواکه لاسیما شفتالو و سیب و به و امرود و مانند آن اجتناب ورزند و اگر اندک مویز منقی بخورند باکی نیست و از البان خاصة احتراز
نمایند که آنها سر را ضرر دارند و ایضاً ماهی و حبوب مثل باقلا و عدس و لوبیا و مانند آن و فضل ساقین را بعد ماء محکم بر بندند و ساقها بمالند و کف پا با نمک بوره ارمنی و
عاقرقرحا و روغن سوسن نیکو بمالند تا ماده از سر باسفل جذب کنند و بر سر ان روغن سوسن و روغن گل با اندک سرکه خمر بریزند تا این دماغ قوی گردد و بخارات مرتقی از
بدن را قبول نکند و اگر تپ نباشد ماء الاصول مذکور بنوشانند حتی که علامات نضج ظاهر شود و پس دران هنگام بعد هفته یا دو هفته مطبوخ غاریقون و حب ایارج
و بعد ازان حب قوقایا تنقیه نمایند و نسخه مطبوخ غاریقون اینست سنای مکی پنج درم اسطوخودوس دو درم تربد مجوف محکوک ده درم بادرنجبویه دو درم گاوزبان گل [illegible]
هر کدام سه درم گلقند ده درم جوشانیده صاف نموده غاریقون سفید یک درم با قدری عسل سرشته و شحم حنظل دو دانگ اضافه نموده بنوشند و چون بدن از اخلاط
بلغمی پاک شود بنفس دماغ متوجه شوند و این سعوط بکار برند سکبینج جاوشیر فلفل سفید جند بیدستر زعفران عاقرقرحا شونیز هر واحد یک جزو [illegible] را در آب
شهدانج تر کرده ادویه سوده بدان سرشته حبها سازند و ازان دو حبه یا سه حبه با اندک روغن سوسن در بینی چکانند و همچنین سعوط شهید [illegible] روغن سوسن
و روغن زنبق و سرکه عنصلی و آب مرزنجوش یا آب شهدانج خوب مخلوط کرده بریزند و این طلا بعمل آرند جند بیدستر دو درم عاقرقرحا مویزج هر کدام چهار درم بوره ارمنی خردل
هر کدام سه درم کوفته بیخته با آب مرزنجوش یا آب صعتر و بقدری سرکه عنصل بر پیشانی و مؤخر سر طلا نمایند و نشوق فلفل و جند بیدستر و فرفیون و مانند آن بعمل
آورند و اگر فایده نشود با اندک شلیثا با آب شهدانج سعوط سازند و در خلال این احوال گاه گاه ایارج فیقرا العسل و سکنجبین عنصلی سرشته و حب [illegible]
و سکنجبین عنصلی غرغره کنانند و غذا نخود آب با شبت و دارچینی و خولنجان و زیت مغسول یا شوربای قنابر یا کنجشک یا دراج سفیدباج پخته بدهند و عسل بخور [illegible] و
مشک و غالیه بویانند و کندر و ند و مانند آن تبخیر نمایند پس اگر این تدبیر کفایت کند و آثار صلاح در حال بیمار پیدا آید لازم است این تدبیر نمایند و اگر علامت طول کشد
و خدر و ارتعاش و سردی بر بدن مستولی گردد ایارج ارکاغانیس یا لوغاذیا بقدر چهار مثقال با یکه [illegible] مویز منقی و تخم کرفس کوهی و انیسون و پودینه کوهی جوشانیده باشند
بمقدار چهار اوقیه بدهند و بعده ایارج جالینوس و بعد ازان اثرودیا [illegible] و بعد از استعمال ایارجات اطلیه مذکوره بر سر طلا کنند و این کماد بعمل آرند تمام مرزنجوش
بابونه شبت برنجاسف برگ غار قسط تلخ عاقرقرحا همه را کوفته در آب خوب جوش داده بعد تراشیدن موی سر ازان تکمید نمایند و در روغن ناردین و روغن قسط و روغن
قثاء الحمار اندک جند بیدستر حل کرده بر سر بمالند اگر بعضی ازین روغنها با اندک سرکه عنصل آمیخته بر سر طلا نمایند انتفاع یابند و اندک روغن بادام و روغن [illegible] مثل
روغن غار بخور رانند و فرفیون و جند بیدستر بویانند و بالجمله تدبیر صاحب این مرض تدبیر سخن ملطف و لیکن تدبیر مذکور در صورتی است که تپ محسوس نباشد
و هرگاه فصل تابستان و بلد حار یا نبض سریع عظیم باشد ادویه قوی الحرارة و معجونات کبار استعمال نباید کرد و چون [illegible] مذکور باحتیاط نمایند
و علامتی از علامات نضج ظاهر شود در حمام داخل کنند و بر بدن او آب نیم گرم بریزند و اگر در آبزنی که اندران آب گرم مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش باشد
بنشانند و بر سر او نطول کنند منفعت بین نماید و در اول دفعه طول مکث در حمام و آبزن نکنند و آب قوی الحرارة هم نباشد بلکه معتدل بود و بعد ازان بعد اغذیه
سواقیه شراب ریحانی اندک بنوشانند بعد ازانکه تلطیف ماده و تزید نضج آن و انتشار حرارت در سائر بدن او کنند ایلاقی گوید که اولی در علاج او اینست که

کہ اول آنچہ منع مادہ از سر غرغرہ بسرکہ و گلاب و روغن گل تر کردہ سرد نمودہ بر سر نہند تا در روز دوم استنشاق این نمایند و در روز سوم در ان سرکہ عنصل و اندک جند بیدستر
مخلوط سازند و بعدہ روز چہارم حقنہ حادہ معمول از شحم حنظل و تخم انجرہ ہر واحد یک جزو و قرطم دو جزو و بورہ نیم جزو با شبت و پوست بیخ کبر بپزند و از ان با و انار گرفتہ
امثال مری و فتیح و مرہم روغن بیت با نجدا حقنہ کنند و شیافہ ہم دارند و اگر ازین مانعی باشد ایارج فیقرا با شحم حنظل بخورانند و اگر باسہ نیم دانگ شحم حنظل و مثل او
افتیمون و غاریقون و یک دانگ مقل و یک درم ایارج فیقرا حب ساختہ در ہر شب بہتر باشد و اگر بدل افتیمون بلیلہ کابلی و یک دانگ مصطکی کنند جائز بود و استفراغ با یارج
در صورتی جائز است کہ تپ حار نباشد و اگر قی بر آن آسان باشد اولا تدبیر آن نمایند بعد از ان باستفراغ مذکور بپردازند و بعد تنقیہ معدہ گلقند و مصطکی و صعتر این مجلل رطوبات اند مثل
ہمچون بلادر و امثال آن بخورانند و ہمچنین چیزی کہ رطوبت را باد را کم نماید و مفاصل او را بروغنہای گرم بقوت بمالند و مشک و عود و مانند آن بو یابند و جند بیدستر
بسرکہ عنصل و شراب انگوری حل کردہ بر سر طلا نمایند و کندش و فلفل بعد تنقیہ عطسہ آوردن سودمند است و موی سر تراشیدہ ارزن و نمک گرم بر سر نہند و دائم استفراغ
با شیاف مقلل رطوبات با درار بول و حقنہ ہا نمایند و غذا آنچہ دو آب با بادیہ یا آب نخود مش کشنیز با سنبل روغن بادام دہند و اگر حاجت ماء الشعیر باشد نخود ماش و ہمچو اندک دفا
و برگ کرنب و بعد گرفتہ بسازند و اگر تپ ظاہر تر و حرارت شدید تر باشد بر نخود و جو اقتصار نمایند و اگر چہ مقشر و کرفس چیزی نیکو است و سنبل روغن بادام بنوشانند جائز
بود و ابن الیاس مینویسد کہ جلاب از بادرنجبویہ و اصل السوس ہر واحد سہ درم و شکر سفید دو درم بدہند و غذا ماء الشعیر مقشر کوفتہ با نخود پختہ و مثل این حبوب مسہلہ
و حقنہ ہای مطلقہ مذکورہ در سرسام سوداوی نمایند و تفرق بسرکہ و گلاب و روغن گل در ابتدا آنند بعد از ان وضع ضمادہا و نطولات ملطفہ مثل بابونہ و شبت
و مانند آن بعمل آرند بعدہ مشک و شونیز و کندش عطسہ آورند و استعمال این شیافہ نافع بود و ہر دو شہرگاو یک درم تخم حنظل نیم درم بورہ ارمنی حنظل ہر یک سہ درم شکر بر آتش
قوام نمودہ ادویہ کوفتہ بیختہ بران پاشیدہ از ان شیاف بسازند و بروغن بنفشہ چرب کردہ استعمال نمایند شیخ می گوید کہ بما دو مصطکی و افتیمون بگاہ بہ عسل بدہند و
تلیین طبع بحقنہ ہای حادہ و حبوب کنند و بکندش و جند بیدستر عطسہ آورند و ایارج فیقرا اکتفا کنند و بروغن قسط مفاصل را بمالند سعید گوید کہ چون طبیب را حدوث این
مرض بعلامات آن محقق گردد و قوت قوی و سن شباب و فصل معتدل باشد مریض را در ابتدای حدوث این علت فصد واجب بود تا کہ از حرارت و ورم منفعد دماغ
ایمن گردد و اگر فصد نفی باشد واجب است کہ حقنہ نمایند تا ازین ارتفاع ابخرہ بسوی سر کاستہ پذیرد و باید کہ حقنہ مستعمل درین مرض حادہ بود بسبب غلظ فضول محتاج آن
و نسخہ حقنہ حادہ ہمانست کہ در قول اول باقی گذشت و بعد نضج تنقیہ بدن بایارج فیقرا کنند و گلقند کہنہ بخورانند و آب گرم بنوشانند و ادویہ مدر مثل آب مطبوخ بادیان
و زیرہ سیاہ و نانخواہ بشکر بنوشانند و جوارشات حار لطیف مقوی دماغ و معدہ مثل جوارش مصطکی و زنجبیل و بلادری بخورانند و بعد تنقیہ صرف توجہ بدلک اطراف
و بدن از روغن با اندک تخم انجرہ یا نطرون فرمایند و از بورہ و صعتر استنشاق نمایند و چون حال مریض صلاح یابد نخود آب و قلیہ با و مطنجنات غذا سازند و از نبیذ
رطب منع کنند قرشی و گازرونی مینویسند کہ در ابتدا حقنہ ہای لینہ بعمل آرند تا مواد بسبب تنقیہ یکبارگی متحرک نشود و بعد از ان متوسطہ میان لینہ و حادہ بکار برند زیرا کہ
درین ہنگام مادہ اندک نضج پیدا بعدہ عند قرب انتہا و تمام نضج حادہ استعمال نمایند و تنقیہ بلغم با دویہ مخرج آن کنند و تا بیرون مادہ بلغمی بدون مسہل بسیار از ہست
تپ بعمل آرند و یک مثقال ایارج فیقرا با اندک تربد و غاریقون و مقل بدہند و شربت بادرنجبویہ و شربت اسطوخودوس نیکو است زیرا کہ جامع تلیین و انضاج اند و تنقیہ
غرغرہ و عطسات برای اخراج بقایای مادہ واجب است تا آنکہ افراط کنند کہ علاجات بر پنج قسم است علاج مادہ کہ در سر است بغرغرہ و آنچہ در معدہ باشد بقی و آنچہ
در امعاست باسہال و آنچہ در جلد بود بعرق و آنچہ در عروق است بفصد گیلانی گوید کہ چون علامات نضج ظاہر شود طبیخ افتیمون و بسفائج و غاریقون و اسطوخودوس
و بلیلہ سیاہ بدہند و چون تنقیہ بدن از اخلاط بلغمی شود و بعد حلق راس روغن گل و گلاب مضروب بسرکہ و آب چقندر و اندک جند بیدستر بر سر بریزند و مفاصل و اطراف را بروغن
گرم کہ در ان اندک فرفیون یا فلفل و نطرون و تخم انجرہ سودہ آمیختہ باشند بمالند و شیاف دریلوس ایشان را نافع است و اگر در احشا ورم حار باشد معالجہ با ضمادہ و نطولات
کنند و خرداہ سوخت ابسرکہ یا جند بیدستر با موی سوختہ یا صوف سوختہ بو یابند قرشی شرح اسباب مینویسد کہ بعضی گویند کہ مادہ عظمی را چون بر سر صاحب این مرض
تعلیق نمایند نفع بخشد و تشفندین گفتہ اند کہ اگر خون شقایق را با روغن گل آمیختہ نیم گرم بر سر ریزند او را نفع دہد و ہمچنین خون باکیان و جالینوس گفتہ
کہ این نفع بجہت آنست کہ خون روغن را حرارت می بخشد و لہذا اگر روغن نیم گرم استعمال نمایند ہمین منفعت نماید حکیم علوی خان مینویسند کہ امر چنان نیست

که جالینوس گفته بلکه خون این طور را دیا ورام حار و بارد منفعتی خاص ست زیرا که از تجربه یافته نافع است بستن کبوتر بچه و جوزه مرغ شکم شگافته بر سر بنوعی که خون او بر سر ریزد
بیچاره پس اگر تقطیر خون این طور منفعتی نمی بود این عمل مفید نمی شد گویم از طرف جالینوس که این منفعت جائز است که در اجسام این طور باشد و خون آنرا افاده حرارت لطیفه
کند چنانکه روغن گل افاده میکند و ایارج لوغاذیا اکلاً نافع و کذا ضماداً بر سر صاحب الشفاء شحم حنظل بروغن گل و سرکه آمیخته در حمام استعمال نمایند و این شافه نافع ست
بورهٔ ارمنی گل بنفشه قنطوریون و تبق اسفانیخ فستقی هر یک دو درم شحم حنظل یک درم صبر سقوطری سقمونیا هر واحد یک مثقال کوفته بیخته شکر در آب حل کرده
بقوام آورده ادویه آمیز نمایند و یفتله برنج انگشت شیافه ساخته روغن بید انجیر بران طلا کرده استعمال نمایند و اکثر نسخ نافع این در صداع بارد و بلغمی گذشت

علاج سرسام غیر حقیقی

تدبیر آن ازاله سبب است مثلاً آنچه بسبب امتلا اعدا بخره بدماغ از جانب معده متورم بدی دماغ بود و اعراض سرسام از آن ظاهر گردد علاجش علاج ذات الجنب زرد در
ابتداء فصد باسلیق نمایند و اگر ظاهر گردد وقت اسهال و حجامت ساق باشد و اگر ... بشربت بنفشه و نیلوفر و عناب و لعاب بهدانه با نبات یا شامه گل نیلوفر
در گلاب و کافور تر کرده ببویند و بهر جانب فصد ... و بر سر و پیشانی ضمادات بارده طلا نمایند و بر سینه ضمادات منضجه که دران حرارت بسیار نباشد مثل آرد جو و خطمی
و برگ بنفشه و صندل بکار برند و هر گاه سبب دماغ نیز ورم نماید بسبب اتصال حجاب صدر تدبیر سرسام حار نمایند و بر موضع وجع اطلیه محلله یا منضجه مثل بابونه خطمی
آرد باقلا تخم کتان بآب گرم بشویند ... شکر ... عناب سپستان با ترنجبین و یا با ماء الشعیر با شیرخشت و با ترنجبین نمایند و آنچه بسبب مشارکت
در اورام مثانه و رحم و نحو آن باشد علاج اورام مذکوره نمایند و آنچه در حمیات بسبب تصاعد ابخره عارض شود تقویت دماغ و استعمال صرف عرقیات و اشربه و سعوطات
بارده کافی است و پاشویه و حجامت ساقین نیز بشرط آنکه ابخره از دماغ فرود آرد و تحلیل و تقویت دماغ بکار برند و ایضاً در مدتی و تپ بجهت تصفیه ابخره سر لعاب بهدانه و شیره
تخم خیارین در آب برآورده عرقیات شربت بزوری داخل کرده نوشانند و گاهی ... و در تپ های نائبه بجهت طرد ابخره اطریفل کشنیزی همراه آب ...
و آلو بخارا و آلو با نافع بود و اگر بیهوشی از شربت شراب باشد سکنجبین شربت لیمون گلاب لعاب اسبغول بدهند مؤلف اقبل باس العلاج مینویسد که گاهی خطا و ندهم
غیر حقیقی بی ظهور تپ و آثار ورم دماغ سخت تر ... و تندار باشد و جمیع اعراض که در علاج سرسام دماغ در قول رازی و قرشی مسطور شد او را عارض گردد و بعضی بروز دوم
یا سوم میمیرند و بسیار باشد که با این حالت یرقان زرد با صلابت جگر پیدا آید و قی زنگاری و کراهتی ... از روز اول در روز پنجم یا هفتم رعاف از هر دو منخرین ظاهر شود و
بکثرت و تشنگی ورم کند و بهلاکت انجامد و سببش آنست که ماده سمی در جرم دماغ و غشای آن و یا در دل و دماغ هر دو جا حادث شود از احتباس خون و یا استحاله
خلطی و یا از امر خارجی که موجب سمیت اخلاط شود و سرایت آن بروح نفسانی و حیوانی را فاسد بسازد و هلاک بکند چنانچه انار را ایام و باکثر وقوع این علت
بکرات و مرات مشاهده آمده دلیر اول رگ سر بزنند و وقت ظهر رگ پیشانی و وقت عصر رگ ... یا صدغین و اگر مریض قوی الجسم بود رگ هفت اندام کشایند
و خون کثیر بیکدفعه گیرند که قریب بغشی رسد و از گل سفید که بهندی پیندول گویند بگلاب سرشته بر پیشانی و صدغین ضماد کنند و از آب برگ و اکودی و آب
گل سدا گلاب و گلاب کشنیز هر واحد یک تولہ روغن گل نیم تولہ عرق بید مشک دو تولہ صندل سفید گل ارمنی هر یک ماشه کافور دو ماشه مخلخه سازند و این دوا هم
زهر مهره ختائی یک ماشه صندل سفید بگلاب سوده و کلیم ماشه طباشیر دو ماشه سائیده در شربت انارین دو تولہ آمیخته بلیسانند با الیش شیره تخم خرفه و مغز تخم کدو
و تخم کاسنی و مغز تخم کدو و تخم خیارین هر یک نه ماشه و زرشک هفت ماشه زرد آلو پنج عدد در عرق بید مشک و بید ساده و گلاب هر یک هفت تولہ برآورده
سکنجبین سفرجلی و تفاحی لیمونی هر یک دو تولہ داخل کرده بنوشانند و غذا اسفاناخ و دال موگ مقشر همراه برنج و یا نان تنک دهند و یا آش جو
بگلاب و شربت نیلوفر و باید که بعد فصد بیان روز یا روز دوم مغز خیارشنبر با گلقند و خمیره بنفشه و ترنجبین و شربت آلو مسهل دهند و باز تبرید بدستور
بعمل آرند مع اضافه سبوس اسپغول هفت ماشه و اندکی سرکه تنها و یا مخلوط با گلاب ساده آمیخته نوشیدن درین باب اثر تمام دارد و کذا در سرکه
مقطر سه تولہ و گلاب نیم پاو گل ارمنی هفت ماشه آمیخته نوشیدن فائده می کنند و باید که ماده را بهر وجه که ممکن بود از دماغ و دل فرود کشند و باقی همه
تدابیر از بحث تپ وبائی بر گیرند و اگر در سه چهار روز از مرگ نجات یابد پس بزودی بلی تدبیری دیگر بصحت انجامد کذا فی شرح ایلاقی علامه سمسانی

عطاش

وآن ورم حار خفیف است که در دماغ صبیان حادث شود و نشانش علامات حمره دماغ است که در تشخیص اقسام سرسام مذکور شد مع عدم سیری از آب و این مرض را تشناک گویند پس بہ تبرید و ترطیب دماغ لعاب بہدانه شیره مغز تخم کدو و تخم خیارین و تخم کاہو و شربت نیلوفر بدہند و از پوست کدوی تر و خیار و برگ خرفه و روغن گل و قدری سرکه و یا از زردی بیضه و آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز و روغن گل سرد کرده بر سر ضماد کنند و بعضی آب خرفه و شیر دختران می افزایند و ضماد کاہو و کشنیز شیر دختران باندکی کافور و نهادن پوست تربوز بطور کلاه بر سر نیز مفید است و ہرگاه گرم شود ضماد را تبدیل نمایند و طبیب باشیره خرفه نوشانیدن و ضماد لعاب اسپغول بروغن گل و در ابتدا قدری سرکه آمیخته و یا صندل و گلاب بر سر ضماد کردن نیز مفید نوشته اند و اسهال درین مرض خوب نیست پس اگر عارض شود و چشم بگورود و یا بیله درست را در آب بجوشانند که نرم شود و بر آورده صلایه کنند و بر تارک سر ضماد ساخته پارچه بران بر بندند و مکرر بعمل آرند نفع تمام دارد همچنین ضماد آمله با آب ساییده یا با آب کدو و روغن گل و زرده تخم مرغ آمیخته بر تارک سر گذاشتن نافع و کذا الگنار و آب برگ عنب الثعلب سبز ساییده بر سر ضماد کردن مفید و مروارید طباشیر جمره هر یک یک قرع ساییده بخورانند بعده ازان شیره تخم خرفه بریان شیره تخم کاہو در عرق بارتنگ عرق کیوڑه گلاب برآورده رب به شیرین شربت انار شیرین داخل کرده با رتنگ بریان بالای آن ریخته بدهند و گاهی عوض رو رده کهربا بسایند و در عرق بیدمشک میامیزند و گاهی دوا ضماد را نیز بنوشانند و نشاسته باندک سرکه و عنب الثعلب و روغن گل طلا کردن نافع بود و حنا بر کف دست و پا بستن و دست و پای را در آب سرد داشتن مفید بود و در صورت قبض طبیعت آب کدو باتخم خرفه شیرخشت با آب عناب باشیرخشت نافع بود و دو نفعه آنچه در عرق اسهال طفل بست بود و مادر آن هر چه ذی قبض باشد بخورانند و اگر محتاج فصد گردد دایه او را فصد نمایند و تقلیل غذا کنند و از تخمه و بکوم و حمام حذر کنند

اورام خارج راس

و این بر دو قسم است یکی ورم حار یا بارد که در حجاب خارج قحف افتد و شناخت خاص وی آنست که زمانی که جلد سر متغیر گردد و سخت باشد و با گشت فرو نشود و بست فتد و ناخن و وجع محسوس شود و بخلاف اجتماع رطوبت خارج قحف و آنکه ورم حار است یا بارد بحس و لون و موافقت و مخالفت چیزیکه باو رسد دریافت کنند دوم ماشرا و آن ورم دموی رو و پیشانی است و گویند که قسمی است از فلغمونی که ماده آن خون حاد مختلط بصفرا بود و هرگاه در اجزای خارجی سر و پیشانی و بینی و حوالی چشم حادث گردد و با آنکه بنابر عظم سبب باعضای دماغی دخل شود چون سر دماغ و شرائین و حجب آن نیز ورم کنند و اعراض شدید پدید آید یعنی که بیمار پندارد که در رگهای سر میشکافد و باشد که ورم فرود آید تا به سینه و بازو مشتمل شود و درد و سرخی و خارش و انتفاخ رو و بینی و گوش و پیشانی و برآمدگی چشم و غلیان و شدت وجع و ضربان لازم است پس بالجمله علاج ماشرا جدا گفته میشود و علاج قسم اول بعد ملاحظه آنکه کدام نوع ورم است و از کدام خلط بهم رسیده و از علامات آن بعلاج اقسام سرسام کنند و بدانچه در باب اورام خواهد آمد بعمل آرند و حجامت با شرط از فصد زیاده تر مفید بود

علاج ماشرا

آنچه از فصد سر و دیگر تدابیر سرد و مرطبه و ملین طبع در علاج امراض دماغی دموی و صداع دموی و سرسام دموی مذکور شد بعمل آرند لیکن مبالغه در تبرید و ترطیب درین زیاده باید نمود و بعد فصد سر و فصد هر دو رگ زیر زبان منفعت بیش دارد و در رگ پیشانی و نخرین نیز کشایند و ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار و غیره مبردات و مرطبات اختیار کنند و کافور نیم دانگ با طباشیر و مغز تخم کدو و مغز تخم تربوز گل ارمنی صندل سفید کشنیز خشک هر کدام یک ماشه حسب اینکه خورانیدن و بالای آن لعاب اسپغول یک مثقال شیره تخم کاہو شیره تخم خیارین هر یک دو مثقال عرق بیدمشک عرق کاسنی هر واحد دو مثقال سکنجبین پنج مثقال نوشانیدن معمول اکثر متاخرین است و طلای صندل سرخ گل ارمنی نشاسته مامیثا حضض مکی پوست در هندی گل تیموليا گل شاهوس هر واحد یک مثقال کافور یک دانگ با آب کاسنی و کاہو سبز و سرکه مستعمل علوی خان است لیکن قبل از فصد استعمال ضماد رادع ممنوع است و بعد ازان اضمده بارده را و بیشتر بعمل آرند در روز چهارم یا پنجم طبیخ مبارک یا آب فواکه مثل آلو و عناب و تمر هندی و ترنجبین و شیرخشت بدهند و اغذیه سرد ازان نکنند زیرا که از امراض حاده است تا آفتی دیگر بهم نرسد کذا فی شرح مقالات بقراطی و بهر جذب خون از باطن بسوی ظاهر شیشه های سرخ بنگذارند و گویند که نطول بگلاب و آب برگ سرو و صندل و آبهای بقول که در قول صاحب کامل می آید همه یا آنچه حاضر باشد بر سر نمایند صاحب کامل گوید که در ماشرا اخراج خون بحدی کنند که بغشی انجامد بشرطیکه قوت متحمل باشد و بعد از فصد آب انار میخوش بانشسته

تخم خرفه و طباشیر بدهند و مزوره عدس کچ و آب انار میخوش یا با اسفاناخ و قطف الغذا به فرمایند و روز دوم اگر مرض رو براز دیا د قوت باشد فصد قیفال از جانب دیگر کشند و خون بقدر کفایت و احتمال قوت بر آرند و ماء الشعیر با آب انار شیرین ترش بدهند و مزورات فاکوراغنت از انار و طلای نرد و صندلین و آب برگ کاسنی یا کشنیز سبز و آب برگ خرفه و آب حی العالم و آب کاهو و آب عنب الثعلب و کاکنج بر سر و روی طلا کنند و تدبیر مبرد مرطب مثل ماء الشعیر و غیره لازم گیرند و حریره معمول از آب سبوس گندم و شکر و روغن بادام و مانند آن از غذا بدهند و تلیین طبع بجار الفواکه یا شیرخشت و ترنجبین و ماء الشعیر نمایند سر سهندی گوید که من تجربه کرده ام درین مرض عند سوء حال و تواتر غشی استعمال نقوع مشمش و تغذیه بمزوره اسفاناخ مع شیره مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین و ملازمت ضماد هندی باین نوع که برگ فلفل گرد صندل سرخ صندل سفید سوس خطمی تخم خرفه تخم گلنار زیره سفید گل نیلوفر کالی زیری نیل کنٹھی برکھی دهامن سر کهچو که در آب بیزند که مهرا شود پس همان آب که باقی ماند سائیده ضماد کنند و گفته که از گرمی بعض اجزای این ضماد نترسند که تعدیل آن بدیگر اجزای بارده میشود باقی علاج این مرض در آخر کتاب بحث ادرام خواهد آمد انشاء الله

اجتماع الماء فی الراس

گاه باشد که رطوبت مائیه داخل قحف بالای غشاء صلب یا خارج قحف زیر جلد سر جمع شود پس اگر داخل قحف بود چشم گشاده ماند و بسیار تر بود و همیشه اشک جاری شود و مریض اندر سر خود گرانی دریابد چنانکه او را سر برداشتن و چشم باز کردن دشوار بود و این قسم علاج پذیر نیست و اگر خارج قحف جمع شده باشد و این اکثر بسبب خطای قابله افتد که بعد از ولادت سر طفل را بشدت فشار کنند و بدان سبب بعض رگها کشاده گردد و خون رقیق مائی بیرون آمده زیر جلد جمع شود و درین قسم جلد سر بلند محسوس شود و لیکن رنگ او بحال خود باشد و بانگشت فرو تواند نشست بخلاف ورم حار و طفل بسیار گرید و بیدار ماند علاج نظر کنند که رطوبت کثیر است یا قلیل و بر هر دو تقدیر محصور در آن مکان است یا غیر محصور که بغیر منفعی شود و اندرون قحف پس اگر کثیر المقدار بود و غیر محصور سعالجه آن خطر دارد و طبیعت گذارند و اگر قلیل المقدار و محصور باشد بنحوی که بعمرانه فلا ع نپذیرد تدبیرش آنست که اول موی سر تراشند بعد از آن بابونه اکلیل الملک شبت سبوس گندم در آب جوشانیده نطول نمایند بعده ادویه گرم و خشک با زعفران و بوره ارمنی ضماد کنند و پاره اسرب بالای آن بندند و اگر لیمون زرد پاره کرده بالای آن اندکی نمک پاشیده بر آتش گرم ساخته روزی دو سه بار گذارند و چند روز تحلیل رطوبت می نماید و اگر ازین تدبیر فائده نشود آن موضع را شق کنند و آنچه در وی است بیرون آرند و رفاده بران بندند و تا سه روز شراب و روغن گل بران چکانند پس رفاده را وا کنند اگر زخم مندمل شده باشد فبها والا مرهم مدمل علاج نمایند و اگر در رویدن گوشت دیر گردد استخوان را اندک تراشیده بران مرهم نبت اللحم گذارند تا آنکه گوشت بر وی بماند و گاه باشد که طبیعت خود اصلاح آن می کند و احتیاج باین تدابیر نمی افتد

سبات سهری که آنرا قوما سهر گویند

بدانکه بقول جالینوس و شیخ الرئیس این علت سرسامی است مرکب از سرسام بارد و حار زیرا که ماده این ورم حادث از دو خلط مخالف یعنی بلغم و صفرا در مجاری دماغ که باهم امتزاج نیک نیافته و از هر ماده اثری جداگانه در موضع متورم ظاهر میشود و سبب او امتلائی است که از بدهضمی و کثرت اکل و شرب بسیار متواتر بهم میرسد خواه آن کس صفراوی مزاج باشد که بواسطه مزاج او و فساد هضم از کثرت غذا هر دو خلط جمع شوند و خواه طعام و شراب که بکثرت استعمال کند حار مولد صفرا باشد که بطبع خود تولید صفرا کند و بکثرت مقدار خویش بلغم پیدا نماید بنا بر فساد هضم و در اکثر از شراب کثیر صفرا پیدا میشود و از طعمه کثیر بلغم و گاه هر دو خلط بحد اعتدال و مساوی میباشند و گاهی غالب می آید یکی بر دیگری پس غلبه میکنند علامات او و گاه اتفاق می افتد در یک مرض آنکه میباشند برای هر یک از آن هر دو کثرت بر دیگری و بقول صاحب کامل و ابو سهل و ابن هبة الله و غیره سبات سهری از اجتماع اسباب سبات که آن سوء مزاج بارد رطب و بلغم است و از اسباب سهر که آن سوء مزاج حار یابس و صفرا است حادث میشود پس بهر تقدیر اگر بلغم غالب باشد زمان خواب غالب و اطول بود و بزمان بیداری ثقل و کسل و تغمیض چشم و عدم التفات بجواب آنچه از مریض سوال کنند و چون جواب بدشواری یا تامل و تفکر و سائر اعراض لیثرغس پیدا باشد و این را سبات سهری گویند و اگر صفرا غالب باشد زمان بیداری غالب و اطول بود و بزمان خواب هذیان و کثرت متصل و فرو رفتن چشمها و خشکی آن و عدم استغراق در سبات بلکه سباتی که صاحب آن بزودی بیدار گردد و سائر اعراض قرانیطس هم پیدا گردد و این را سهر سباتی نامند و اگر بطریق ندرت مقدار هر دو خلط مساوی باشد اعراض هر دو برابر یافته شود و درین صورت در تقدیم لفظ سهر بر سبات و یا لفظ سبات بر سهر اختیار است

باالجمله درین مرض هنگام غلبهٔ بلغم باشد ثقیل میباشد و هرگاه پلک گشایند نبض مهیگردد و انتفاخ روی و رنگ آن قریب تا سبخ و قلق عارض میشود و در وقت غلبهٔ صفرا
هرگاه بیدار کنند بسرعت بیدار میشود و هذیان و حدت و حرکت پیدا نماید و چشم بدون تغمیض دوامی کند و ایضاً از علامات خاصهٔ این مرض است که صاحب او به پشت افتاده ماند و افتادن بر
پشت غیر طبیعی بود و چهرهٔ او متشنج و منتفخ نماید و رنگ او گاهی مائل بسفیدی و زردی باشد و گاهی بحمرت و در اغلب احوال پلک چشم او بالا کشیده باشد مثل حال جان سپاری و هرگاه چشم گشاید
تا سبات غالب نگردد مثل اصحاب شخوص بهم نزند و اگر سخن گوید کلام او از نقاهی نباشد و چون حالت صعب و قوی گردد چیزی رقیق که اندر حلق او اندازند در گلو بماند و یا از بینی او
بیرون آید و این علامت ردی است و علاج او درین وقت نهایت مشکل و در اکثر اوقات بول او براز محتبس باشد یا اندک اندک آید و ضیق النفس عارض شود و این نیز مهلک
بود و کذا کثرت بول بی اراده مع سده و غش و در اکثر احوال با اختناق رحم مشابه میگردد ولیکن چهرهٔ بیمار در اختناق الرحم بر حال خویش میباشد و نبض با تار و تشنج و ضعف بود
و دندان او بند شوند و در غشی باشد و درین مرض چهره متهبج بود و رنگ او متغیر شود بسبب غلبهٔ خلط و در اینجا بر علیل تکلیف سخن کردن و جواب دادن ممکن بود و در حالت
اختناق این تکلیف امکان ندارد و ایضاً این علت مشابه میباشد بلیثرغس و هم بقرانیطس پس بتغیر لون و عروض سهر و تفتیح عین احیاناً و تیزی تپ و سرعت
و تواتر و قوت نبض و دیگر علامات صفرا درین مرض از لیثرغس فرق توان کرد و بکثرت سبات و قلت هذیان و عروض قصر و ضعف نبض و دیگر آثار بلغم در
از قرانیطس تمیز نمایند و علاج باید که بار علاج این علت بر فصد و اسهال خلط غالب و تقویت دماغ و تبدیل مزاج بادویه و اغذیه است پس هر چه در علاج قرانیطس و لیثرغس
مذکور شده ترکیب دهند و در نطولات و ضمادات بحسب غلبهٔ هر خلطی که مال حادث بکار برده بمعالجه پردازند و بعد فصد و حقنه آنچه در لیثرغس ذکر شده بقدر غلبهٔ
مادهٔ صفرا یا بلغم که از علامات مذکوره دریافت کرده باشند بعمل آرند و ایضاً اگر بلغم غالب باشد تنقیهٔ ماده بمثل ایارجات مقوی بغاریقون و تربد نمایند و اگر صفرا
غالب بود استفراغ بمثل مطبوخ هلیله و معجون خیارشنبر و سقمونیا کنند و اگر بسبب مرض امتلای طعام و اکثار اغذیهٔ غلیظه دریافت شود از قی تنقیهٔ معده نمایند و غذا
موقوف دارند و اگر بسبب امتلای شراب و سکر متواتر باشد تا زوال سکر علاج نکنند و بعد آن بمرطبات رأس اقتصار نمایند بدهن سرو شرب بارد اکتفیر و بعده بعلاج
خمار پردازند و تسکین حدت و تعدیل طبیعت بنقوع مناسب شربت نیلوفر نمایند و در معادل مسهل و حقنه و نطول و ضماد و سعوط این مرض ادویهٔ بخندان بارد باشد که
در قرانیطس بکار میبرند و نه بجاری حار که در لیثرغس بعمل می آرند بلکه مرکب از هردو نمایند بحسب غلبهٔ کمی از هردو خلط ادویهٔ او نیز غالب دارند و بصورت مساوات
هردو ماده در ادویه نیز مساوات مرعی دارند مثلاً در نطولات اگر صفرا غالب باشد برگ خلاف و بنفشه و اصل السوس جوشانیده بابونه و اکلیل الملک و شبت استعمال نمایند
و اگر هردو ماده مساوی باشد شیح و مرزنجوش و ران زیاده کنند و اگر بلغم غالب بود برگ نارو سداب و پودینه و زوفا و جندبیدستر و صعتر ازان افزایند و حال
ضماد و حقنه بحسب همین قانون قیاس نمایند اما در آخر مرض بعد انحطاط او از نطولات و غیره هرچه مائل بسهری باشد اجتناب کنند و بر الطفات اقتصار ورزند و
بحمام برند و بعد ازان بتدبیر ناقهین پردازند باستنشاق روغن بنفشه و شیدان شیر خرما یا شیر و قطره چو سر تسعیط آنها و نوشیدن حریره از تخم خشخاش سفید
و نشاسته و تخم کاهو و روغن بادام و اگر درین مرض حاجت خواب آوردن افتد و خوف غلبهٔ بلغم بر مریض نباشد شربت خشخاش دادن مضائقه ندارد و بر مذهب
کسانی که این مرض را از اقسام ورم نمی شمارند و از ترکیب صفرا و بلغم میگویند تدبیرش نیز تنقیه است از خلط غالب بحبوب مسهله جات منقی راس حسب مقادیر خلطین
و کیفیت آنها و تبدیل مزاج بحسب آن و باید دانست که حکیم علی گیلانی نفیس کرمانی سبات ارقی و سبات سهری را واحد شمرده اند و علامات ورد علاج سبات بخاری
در قول سمرقندی و طبری خواهد آمد سعید گوید که از اوفق علاج این مرض در ابتدا حقنه ملین و بعض تنقیه تسکین طبیعت بنقوع افسنتین است و روغن شبت بر سر
طلا نمایند و تعدیل مزاج باستعمال سکنجبین با گلقند کنند و غذا اگر اشتها نباشد بجز دو روزه زیرباج یا نخود آب مسازند پس اگر چهرهٔ مریض سرخ و عروق او ظاهر و قوت قوی
باشد فصد کنند عباس گوید که اگر حرارت و صفرا غالب بود حقنه ملین از ادویه مسهله که مخرج صفرا و مطفی حرارت باشد با اضافهٔ اندکی از ادویه مسخنه و مخرج بلغم بعمل آرند
و اگر برودت و بلغم غالب باشد حقنه مائل بحرارت استعمال نمایند و روغن بنفشه و روغن شبت بسرکه آمیخته و نطولات موافقه بر سر ریزند و هنگام غلبهٔ سبات کیلیه
و کندر مدی سر علیل درین علت نافع بلیغ دارد و ابن الیاس گوید که تنقیهٔ بدن و دماغ بحبها و حقنه ها و تعدیل مزاج نمایند و این حب بسیار نافع است بنفشه
خشک ده درم تربد یک درم هلیلهٔ زرد یک درم بادیان تخم کرفس نمک نفطی هر یک نیم درم سقمونیای مشوی نیم دانگ کوفته بیخته بآب بادیان سرشته حب سازند

وسحرگاه تناول نمایند و این حقنه سوداء را دستاری مکی پنج درم پرسیاوشان پنج درم بنفشه سه درم نیلوفر سه درم سبوس گندم در صره بسته یک کف حلبه یک کف عناب ده عدد
سپستان ده عدد بابونه اکلیل الملک هر یک هفت درم در سه رطل آب بپزند تا یک نیم رطل بماند وفلوس خیارشنبر ده درم روغن کنجد و عسل هر یک پانزده درم نمک و بوره ارمنی هر واحد
نیم درم سوده پاشیده حقنه کنند و در نسخه خجندی حب السوس سه درم زیاده است گیلانی مینویسد که اگر بلغم غالب باشد حقنه ها که دران حدت لازع اغلب بود استعمال کنند و اگر صفرا
غالب باشد حقنه ها که دران ادویه لینه غالب باشد بعمل آرند و اگر سرد و برابر باشند حقنه های معتدل اختیار کنند و این حقنه معتدل است تربد سفید سپستان بابونه هر یک
هر واحد سه درم عسل و ... فلوس خیارشنبر ... کوفته ... آب بجوشانند تا ثلث بماند صاف کرده فلوس خیارشنبر دران حل کنند و آب چقندر ... داخل کنند
بران انداخته نیم گرم حقنه کنند و در اول حادث مرض غذا منع کنند و اگر سبب سکر باشد ادویه مسهله قویه اغذیه برد ادعات قویه نطولاً و ضماداً علاجش نمایند لیکن بحمولات حقنه ها
وقی برای تنقیه معده و شمومات مقوی دماغ و خصوصاً مزیل سکر معالجه نمایند علوی خان مینویسد که بعضی خدام را سبات سهری عارض شد روز دوم ... نمود چنانکه ... از احوال
و اولاد و احباب خود نشناخت و وقت عصر نبض او ... غلبه کرد و جمع غفیر از اطبای عصر بموت او حکم کردند از استماع این حال سلطان مضطر بود و ... امر بعلاج
نمود پس تفحص حالش پرداختم و ابتدا حجامت ... نمودم و در محجمه اولی مقدار نیم مثقال خون برآمد و در محجمه دوم همانقدر خون و بسیار مواد بلغمی خارج شد و در محجمه سوم رطوبت ... برنگ خون آمد
و درین هنگام اندک افاقه او را حاصل شد بعد ازان تعلیق محجمه باشرط بر قدمین و ساقین و غسل آن نها آب طبوخ ادویه مناسبه امر کردم بعد مرور نصف شب او را افاقه بسیار بهم رسید و بعد ازان صحت کلی یافت

سبات

و آن خواب مفرط طویل بود که بدشواری ازان بیدار شود و از اسباب این مرض یکی غلبه برودت مضاد جوهر روح است از خارج و یا از ادویه مبرده یا مخدره دوم غلبه رطوبت
بر دماغ مکدر جوهر روح و مسد مسالک آن مرخی جوهر عصب و عضل و ازین قبیل نوم سکر است قریباً باین است آنچه بسبب تخمه و طول لبث طعام در معده حادث شود و یا از شدت یا
نوائب تب بلغمی افتد سوم کثرت خون در بدن چهارم ارتفاع بخارات از اخلاط رد یه از سایر اعضا یا از معده یا از رحم یا از صدر یا از کبد یا از امعا یا از رحم جانب مقدم دماغ پنجم
مجرد اذیت دماغ بمشارکت اعضای ماوف ششم شدت ضعف روح و تحلل آن که جوهر او متحمل انبساط نباشد هفتم وقوع ضربه بر صدغین یا کسر قحف و انضغاط نفس دماغ زیر
استخوان قحف طریق تشخیص این مرض و اسباب آن باید که اولا فرق کنند میان سکته و غشی و اختناق رحم درین مرض که مشابه است بهر واحد ازان امراض بشه مذکوره
و این چنان باشد که بحس و حرکت و نبض و رنگ چهره مریض نظر کنند اگر مریض اجهد بیدار توان کرد و حرکات او چون حرکت خفتگان بطلبیم از حس او بود و جواب
اگرچه کند باشد لیکن چیزی بر جای بود و مسبوت باشد بخلاف مسکوت که حس و حرکت وی تمامه معطل بیگردد و دفعةً افتد و اگر نبض مریض قوی و مشابه نبض اصحا و رنگ
بحال بود و یا بسبزی گراید و دفعةً روی دهد و بینی نحیف نگردد و از سخنه لنخفتگان متنفس بنشود مگر با دنی تهیج و انتقال مسبوت باشد بخلاف صاحب غشی که نبض او ضعیف و صلب
بود و رنگ چهره او بزردی میگراید و مشابه برنگ موتی و اطراف سرد بود و اگر مریض را فهمیدن کلام و تکلم ممکن بود و حرکات او متصنع همچو حرکت گردن و سر و پای
سهل تر بود و مریض در استغراق بتدریج واقع شود و اکثر غلبه مرض ممتد گردد مسبوت باشد بخلاف صاحب اختناق رحم که کلام مشکل تمام می فهمد و تکلم اصلا نمی کند
و جماع و گشادن پای سهل بود و مرض دفعةً واقع شود و غلبه او نیز دوری منقضی گردد و یا قل کند پس هرگاه این مرض مشخص شود سبب او دریافت نمایند بدین طور
که کیفیت لمس سر و لون وجه و چشم و زبان و نبض و نفس مریض ملاحظه کنند اگر لمس راس سرد و رنگ مائل بسبزی و تیرگی و نبض متمدد مائل بابطا است مع تفاوت شدید و قاروره
سفید و نسیان و عدم تهیج وجه و پای سبب بود و دیگر علامات سوء مزاج بارد دماغ و تقدم سببی سردی خارجی بسبب مثل مداومت به ... آب سرد و باد سرد یا تقدم شرب
اشیای بارده و مخدره مثل آب سرد و افیون و بنج و لفاح و تاتوره و قطر کشنیز تر و امثال آن بسیار شیر تبسبن در معده و علامات مخصوصه هر واحد که در باب سموم بیاید دریافته
شود سبب سبات برودت دماغ باشد و ایضاً اگر از اعراض دیگر مثل اختناق و سبزی و سردی اطراف و ورم زبان و تیرگی و سیاهی لبها و ضعف و تواتر نبض بطور تواتر
نملی و دودی و انتقال نبض از تواتر بتفاوت و بالعکس و عرق بارد یافته شود دبشرب ادویه مذکوره دلالت کند و اگر لمس سر و نرم ... رنگ چهره و چشم و زبان سفید
و نبض لین موجی و عریض و بطی و قاروره بی رنگ و تهیج در پای بود و موجب سبات رطوبت باشد پس اگر این علامات با سکی سر بود رطوبت ساذج باشد و اگر با گرانی مقدم
دماغ بود و آب غلیظ و اکثر اوقات از بینی سائل شود و زبان برطوبت لزج آلوده بود و اختلاج در ابرو پدید آید و تقدم امتلاء و تخمه و کثرت شرب و سن و بلد بران

گواهی دهد بر قوت آن در غلظ بود و سبات ثقیل باشد که بیدار کردن از آن دشوار بود و رطوبت مادی بلغمی باشد و اگر لمس گرم و رنگ رو و چشم و زبان سرخ و رگهای گردن
منتفخ بود و امتلا و آثار علامات خون یافته شود و سبات سهری باشد و اگر در نبض سرعت بود و وجود تپ بلغمی و دیگر عوارض تپ بران گواهی دهد و سبات خفیف بود و سبات
از بخارات بدن باشد و اگر با وجود تپ نبض موجی یا منشاری و ضیق نفس و سرفه بود و تقدم اعراض ذات الریه یا ذات الکبد یا ذات الصدر یا ذات الجنب بران
گواهی دهد سبات از بخارات اعضای مذکوره باشد و اگر علامات مذکوره یافته نشود و سبات در خلو معده خفت پذیرد و در امتلای آن زیاده گردد و تقدم شرب شراب
کثیر یا وقوع تخمه و تقدم سدر و دوار و طنین و دوی و خیالات پیش چشم معلوم گردد سبات از ابخره معده باشد و اگر تقدم آثار تولد دیدان در امعا یا احتباس منی یا خون
حیض یا نفاس در رحم و علل رحم و امتلای آن مفهوم شود سبات از بخارات کرم امعا یا رحم یا از مجرد اوعیه منی و دماغ بمشارکت باشد و اگر وقوع ضربه بر صدغ یا کسر قحف یا سقطه
و ضربه مدرک گردد باعث سبات همان باشد و اگر سبات بتدریج افتد و تقدم اسباب محلله مثل ریاضت قوی و تعب یا استفراغ رطوبت و خون مفرط و ضعف بدن
بران گواهی دهد سبب سبات تحلل جوهر روح باشد اکنون بدانند که علامات قرب موت مسبوت آنست که هر چند آگاه کنند آگاه نشود و سیاهی چشم او یکبارگی غائب
شود و تنفس کم گردد کذا فی المبسوطی و سبات که از بخارات ردیه و سینه باشد چون در امراض و اهمال نمایند مودی بسکته و صرع و فالج و لقوه گردد و این نوع علاج کمتر پذیرد
و ابن الیاس گوید که چون در علاج سبات بلغمی اهمال نمایند مودی بامراض مذکوره گردد و شیخ میفرماید که اول حواس که در خواب و سبات معطل شود آن بصر و سمع است پس اجنب بود که
آفت در سبات در مقدم دماغ باشد و بمشارکت او فساد خیال زیرا که اگر مقدم دماغ سالم بودی و فساد در مؤخر دماغ عارض شدی بصر و سمع را تعطل و حیث نبودی و خواب دیدی یا که بطلان حرکت
یا لمس تنها شدی حواس دیگر بحال خود بودی چنانکه این در مرض جمود و شخوص واقع میشود و ضرر سبات بحس فوق ضرر او بحرکت است زیرا که حس را بالکل باطل میکند و حرکت را بالکلیه باطل نمیکند چه
تنفس سالم باقی میماند و وجه آن است که سبات و دفع در سبات تام بود و نه بسیار کثیف و الاضر تقیض میکرد و هر سبات که متعلق بسوء مزاج بود آن اولاً بسبب وقت باشد ثانیاً بسبب تحلل

علاج سبات بارد

انچه در علاج امراض دماغی بارد گذشت بجا آرند ادویه قوی تر بعمل آرند و ایضا در سردی که از خارج رسد نوشیدن افتیمون با سکنجبین یا انیسون دو درم و سکنجبین عسلی ده درم و عطسه
آوردن بجندبیدستر و فلفل و شونیز یا کندش و تخم کشانی خرد و خوردن تریاق اربعه و ثمانیه کبیر و مثرودیطوس و دواء المسک حار و معجون فلاسفه و اطریفل کبیر و شربت اسطوخودوس
و کذا تناول مصطگی نیز شمارند و آمیخته با عرق بادیان و تکمید سر بسبوس گندم و نمک مفید تنطیل با سر مطبوخ سداب و جندبیدستر و عاقرقرحا و شیح و تضمید بمرهم ابها و مرهم سعوط
و بان و ناردین و روغن مشک و روغن قسط و زنبق یا یاسمین یا بابونه و شبت مع جندبیدستر و فرفیون و ضماد از جندبیدستر و جز و عنصل و مشک املی و گاه زیاده کرده میشود
دران و فرفیون و عاقرقرحا از هر یک قلیل قلیل با گلاب و سرکه و دوام بوئیدن مشک و جندبیدستر و شونیز بیخته نافع است و عطسه آوردن بفلفل و کندس و موی سر ستردن و مناد بالشقاق بستن
و بستن ساقین و فخذین مع یدین با ستواری مفید و غذا نخوداب با شیره قرطم و یا لحوم چوزه مرغ و دراج و مانند آن با نخود و دارچینی و خولنجان و تنقل بحلواهای عسل و زنجبیل و حب الخضرا
و اجتناب از اشیای بارد کنند و انچه از استعمال محرکات بود بحسب حال محتمل تریاق مخصوص او که در باب سموم خواهد آمد نیز استعمال نمایند جرجانی گوید که اگر از سوء مزاج سرد
ساده باشد مشک و مرزنجوش و جندبیدستر و عود و فاوانیا و مانند آن بویانند و از جندبیدستر و فقاح اذخر و غیره که در سبات رطوبی بیاید ضماد بر سر نمایند و مثرودیطوس
و تریاق دادن سخت نافع بود و در اغذیه نخوداب و زیره و کردیا و سیر و حلتیت و مغز جوز اندازند و طعام نخوداب و قلیه گنجشک و شوربای گنجشک و طیهوج و مانند آن فرمایند

علاج سبات رطوبی

در رطوبت ساذج انچه در علاج امراض دماغی طب گذشت بکار برند و معجون فنج و سنگ آن و مربای زنجبیل بخورانند و ضماد از جندبیدستر و فقاح اذخر و قسط و جوز السرو و ابهل و فرفیون
و عاقرقرحا بعمل آرند و تخفیف غذا نمایند و نخوداب با شبت و زیره و قرنفل و دارچینی و خولنجان بدهند و از ادهان و لطوخات اجتناب کنند و مشک ببویانند و در
رطوبت بلغمی بعلاج امراض دماغی بلغمی بدر آرند یا بادر تنقیه پیه گاو زبان انیسون هر یک دو درم جوشانیده گلقند و یا شربت بزوری ده درم حل کرده نیم گرم بیاشامند
و یا آنکه در آن سویق منقی ده درم مصطگی انیسون بادیان هر یک نیم مثقال جوز بوا چهار درم جوشانیده با قند بدهند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن بحقنه قوی و حب
ایارج و دوای عصاره ریوند نمایند و شیاف بر دارند و بکار آمی حیابه قی آرند و اگر بلغم در معده نیز بود باشد پس تنقیه او بقی و مقطعات بلغم نمایند بدانچه در علاج

سهر

یعنی بیداری مفرط و اسباب آن بسیار هست چنانچه یبوست ساذج و مادی سوداوی و حرارت و یبوست ساذج و مادی صفراوی دماغ و اجتماع رطوبت شوریده در دماغ و حمیات حاده بنابر تصاعد بخارات یا بسبب لاذع یبوسی دماغ و تهییج وجع و امتلای بدن از اخلاط ردی و سوء هضم و کثرت امتلای معده و غم و الم سخت و فکر و تشویش و ورم سوداوی یا سرطان در ناحیه دماغ و تناول غذای بادانگیز مشوش اخلاط و احلام و مفزع و غذا مثل باقلا و عدس و مانند آن و گاهی روشنی مکان برای مستعد سهر موجب سهر گردد و آنچه پیران را افتد بیشتر بسبب رقیقت اخلاط و خشکی جوهر دماغ ایشان بود و گاه یبوست از غم شدید یا از استفراغ کثیر باشد و در آفتاب ایام گرما یا از بیداری ضروری برای حراست چیزی یا در سفر سهر در دماغ غالب شود و موجب سهر گردد و طریق تشخیص اسباب این مرض باید که از بیمار بپرسند که در بینی و زبان خشکی هست یا تری و در سر سبکی هست یا گرانی اگر خشکی منخرین و لسان با خفت راس و حواس بیان کند و آثار حرارت و برودت در دماغ محسوس نشود سبب سهر یبوست ساذج بود و اگر با وجود خشکی و سبکی آثار حرارت مثل التهاب و حرقت و شدت تشنگی و سوزش و سرخی چشم نیز باشد سبب حرارت و یبوست ساذج بود و اگر خشکی با گرانی سر گوید و با آن علامات غلبه سودا مثل توحش و تشویش احلام و فزع و جستن از خواب با قلق و اضطراب و مانند آن نیز دریافت شود از یبوست سودا بود و اگر با خشکی و گرانی ... روح و سائر علامات غلبه صفرا در کار گردد از حرارت و یبوست صفرا بود و هر گاه مریض در بینی تری و در سر اندکی گرانی بیان نماید و در چشم حرکت ظاهر گردد و از خواب جهیده برخیزد موجب سهر رطوبت شوریده بود و باید که سوای این علامات به وجود باقی اسباب مذکوره یعنی تپ و امتلای بدن از اخلاط و سوء هضم و امتلای معده و غم و الم و فکر و ورم و تنگی دماغ و روشنی خوابگاه و ایضا تدبیر گذشته و سن مریض نیز نگاه کنند پس هر سببی ازین اسباب که موجود باشد بدانند که سبب سهر همانست و گویند که بعد اشتداد سهر عروض سهر فرط خشکی بهمه اقسام نشان موت است و گاهی این مرض مودی به تشنج و جنون و اختلاج بعض اعضا میگردد و بهلاکت می انجامد

علاج سهر یابس

هر چند در علاج امراض دماغی یابس مذکور شده تا از اشربه مرطبه و غیره بعمل آرند و ایضا شیره تخم خشخاش و شیره تخم کاهو نبات سفید داخل کرده بنوشند و هر صبح نوشیدن ده درم شیره خشخاش با شربت خشخاش یا شیر گرم نیز نافع و بقول انطاکی ملازمت اشربه شیر پیش و روغن بسیار سودمند است و سفوف کشنیز بریان تخم کاهو مقشر تخم خشخاش سفید بریان یک ماشه و نیم مثقال شکر سفید دو مثقال بقدر دو مثقال بخورند و گاهی مغز بادام مقشر مغز تخم کدو شیرین هر یک احد و نیم مثقال نیز اضافه کرده بخورند و سفوف حکیم احمد و الدعاوی خان و حریره خشخاش و جو پوست کنده ... و عرق شیر ... و ضماد و طلاء و قرص منوم بیاره که در قرابادین مسطور است استعمال کنند و یا قرص مثلث در آب کشنیز سبز سوده بر پیشانی طلا نمایند و یا تخم کاهو مغز تخم خربزه مغز بادام خشخاش سفید مغز تخم کدو شیرین هر یک دو درم سائیده قرص ... ساخته و روغن کدو یا شیر زنان و یا تخم خشخاش سفید با شیر گاو سائیده روغن کدو آمیخته و یا آب کاهو شیر زنان در بینی بچکانند و خشخاش سفید تخم ... یک توله کوفته در شیر گاو و یا آثار ریزند و سر کرده برکف پا بمالند و یا برگ تنبول با شیر سائیده بطور حنا برکف پا بمالند و شیر یا روغن ... و یا روغن بنفشه یا روغن بادام و یا روغن کدو از آب شسته برکف پا بمالند و ناز بو در آب پا گذاشته ... کرده نزدیک بالین دارند و بوی کنند و از آب برگ کاهو و کشنیز سبز و شیره تخم خشخاش و روغن نیلوفر ... روغن خشخاش و روغن ... روغن کاهو و کدو ... بر سر بمالند و شیر ... قوی تر از آن شیر ... است و اکباب بر بخار اطعمه مرطبه اکل آن و شمیدن بنفشه نیلوفر و ضماد خشخاش با آب بنفشه تر و کما و حمولی بعمل آرند و اغذیه مرطبه چون گوشت بره و بزغاله با کدو و اسفاناخ و شیره خشخاش و کاهو و شیر ... و یا ... ماش مع کدو و یا کاسنی خرفه و روغن بادام و امثال آن بدهند و بعد هضم غذا استحمام و غسل آب نیم گرم نمایند و نطول از طبیخ بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و تخم کاهو کوفته و کشنیز سبز ... و پوست خشخاش مع تخم نیم کوفته و جو نیم کوفته و کله و پاچه گوسفند ... یا با آب باران بشویند و اگر با یبوست حرارت بود دوائیکه در علاج امراض دماغی حار ساذج گذشته با ادویه مرطبه اضافه نمایند و اگر سهر از سودا یا صفرا باشد علاجش بعلاج امراض دماغی سوداوی و صفراوی نمایند و در اثنای تنقیه قبل از استعمال آن ... دماغ محفوظ دارند ... اشربه لطیفات و سعوطات مرطبه و لخلخه بیشتر بکار برند و تمریخ یافوخ و بینی و کف دست و پا و ناف و ... و حوالی آنها به روغن بنفشه و بادام و تخم کدو و چکانیدن اینها در بینی و گوش و چکانیدن شیر دختران و سائر تدابیر که سابق گذشته بعمل آرند و بقول ابن جزله لاجهد سهر سوداوی را شائل کند اقوال حکما صاحب اقتباس گوید که جهت تبدیل مزاج روغن بنفشه با دامی و شیر زن در بینی و گوش چکانند و شیر ... کف پا ...

و پاها بمالند و پنبه در روغن بنفشه تر کرده بر تارک سر گذارند و این نسخه نیز نافع است آب کشنیز سبز و کاسنی سبز و کاهو سبز و آب سیب و شیر کدو و گلاب و روغن گل و روغن کاهو و روغن بابونه
و عرق بید مشک هر یک دو مثقال شیره تخم کاهو و صندل سفید و گل ارمنی و شیاف مامیثا و گل دوغستانی هر یک سه ماشه آمیخته بکار برند و شربت نیلوفر چهار توله و عرق
بید ساده و کاسنی هر یک هفت توله داخل کرده بنوشند و غذا قلیه بچه بز با نان گندم دهند و شیخ میفرماید که آنچه بسبب یبس باشد باید که صاحب وی غذای مرطب استعمال
نماید و استحمام معتدل نماید لیکن هر کسی را که حمام خواب بیارد آن شخص غیر معتدل البدن و غیر جید المزاج باشد و بران یبوست سخت غالب بود و یا غلبه اخلاط ردیه باشد
که حمام ثوران آن نماید و واجب است که فکر و جماع و تعب ترک نماید و سکون و راحت اختیار کند و ادامت تفریق راس و روغنهای مرطبه و دوشیدن شیر بر سر
و نطولات رطبه و استنشاق ادهان و استعاط آن و خصوصا روغن نیلوفر لاسیما سعوطا و دلک اسفل قدم بدان نماید و اما آنچه از حرارت مع یبس باشد تدبیرش بادنی
در تبرید این ادویه و استعمال مثل جرادة کدو و برگ خرفه و لعاب اسپغول و عصی الراعی و حی العالم و مانند آن بر سر است ایلاقی و جرجانی مینویسند که آسایش جویند
و از حرکات و ریاضات بپرهیزند و روغن بنفشه و نیلوفر و روغن کدو بر سر نهند و هر شب کف پا و ناف و مقعد چرب کنند و دو قطره آن نیم گرم در گوش چکانند و لعاب
اسپغول و برگ خرفه و کدو ترکوفته بر سر نهادن و قلیه کدو و برگ کاهو و خرفه و اسفاناخ خوردن سودمند بود و گرمابه و آبزن معتدل سخت نیک است ابن الیاس
گوید که علاجش ترطیب مزاج دماغ بدو شیدن شیر زنان بر سر و تفریق سر بروغن بنفشه و کدو و نطول آب مطبوخ خشخاش و بنفشه و نیلوفر و کاهو و جو و استعمال حمامات و سعوطات و نطول
و نشوقات رطبه منومه مثل روغن خشخاش و آب کاهو سبز و شمیدن مرا خورد لخلخه است و تنقل بمغز بادام و خشخاش خواب آورد و حمام رطب با آب شیرین اگر خواب
نیارد علامت ردی است و دلالت بر حدوث وسواس و جنون میکند بر صبح ده درم خمیره بنفشه و ده درم شربت خشخاش با آب بنوشند و غذا فربه کدو ماش یکبره
و اسفاناخ و کشنیز تر دهند و آب شیر بین نیم گرم بر سر ریزند و آنچه خواب با قوی آرد بوئیدن افیون و بیروج است سعید گوید که ترطیب دماغ بروغن بنفشه و نیلوفر کدو
بشیر دختران کنند و آبیکه در ان پوست خشخاش و بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و تخم کاهو پخته باشند بر سر ریزند خضر گوید که تبدیل مزاج بمرطبات میکنند اگر حرارت باشد
و یا بمرطبات مبرده داخلا و خارجا اگر حرارت بود و استنشاق هوای رطب مجاورت آب شیرین و استماع آواز آب جاری و آواز اشیای متحرک و اصوات طیبه لینه
و تنقیه دماغ از صفرا و سودا کنند و مثل حمام مرطب بهر دو مع استعمال آبزن و تدهین بادهان مرطبه چیزی نیست و کذا شراب ممزوج با آب بسیار لیکن اگر فائده نکند باید دانست که مزاج
یا فساد اخلاط قوی است که حمام آنرا متحرک نموده بجانب دماغ متصاعد میشود و درین صورت باید که تنقیه بدن از ان اخلاط نمایند و استعمال ماء الشعیر ساده یا با
بشکر یا خشخاش بشکر و شربت خشخاش و بنفشه و نیلوفر و تنقل بمغز بادام و خشخاش و تدهین سر و بینی و کف دست و پا و صماخ و سره و خصیه و مقعد بروغن بنفشه عرقی
و سعوط آن بالغ النفع است و گاهی احتیاج بآمیختن اندک افیون و زعفران بدان می افتد و اگر ازین چیزی فائده نکند اقراص مثلثه و امثال آن و نطولات منومه که
در علاج صداع حار و یابس مذکور شد استعمال نمایند گیلانی گوید که ادهان مرطبه مثل روغن بادام و روغن مغز تخم کدو بر کف دست و پا بمالند و باید جو و این شربت
خشخاش و شربت کاهو و سائر اشربه و فواکه مرطبه دهند و غذا ماء اللحم و لحوم ماکیان فربه بطبیخ نخود مقشر و سائر لحوم مرطبه خورانند و آبی گوشت گاو که در آن کدو و گوشت پخته
رطب پخته باشند و قلیه کدو و خیار و بیخ کاهو مناسب بود و آنچه از سوء مزاج یابس مع ماده سوداوی افتد علاجش علاج مالیخولیا و صداع سوداوی ست [illegible]
و آنچه از ماده صفراوی افتد علاجش تنقیه بدن و سر از صفرا است و ترطیب سر و تبرید آن بدانچه مذکور شد بعضی متاخرین مینویسند که سهر سوداوی بیران را [illegible]
و علاجش مستور بالیخولیا نمایند مع استعمال منومات نه زیادتی تبرید و جهت تعدیل مزاج استحمام و دلک قدمین و این لدول الجبل آرند کشکاب و گل بنفشه خطمی [illegible]
سر کاهو و شست و نیلوفر و برگ آن هر یک یک مشت کنب بید ساده چهار مشت در گلاب و آب بر پخته بکار برند و بعد از ان طعام مناسب خورده آسایش نمایند [illegible]
که ضماد گل خشخاش و تخم آن و آب گل نیلوفر و آب کاهو و تخم او و تنها یا با طبیخ تخم خشخاش سیاه کوفته سرشته و روغن گل و تخم آن و شربت طبیخ خشخاش و شربت نیلوفر
و طبیخ جو بشکر و روغن تخم خیار و ماء القرع پنجاه درم بشکر و شربت بنفشه و اکل تخم خشخاش بر نان گندم سفید پاشیده پخته و کاهو صبح و شام [illegible] طعام و با تخم آن
ده درم و باقلا و کدو خوب پخته بروغن بادام و شم گل خشخاش و روغن نیلوفر و کشنیز سبز و سیب و گل کدو و روغن بنفشه و شنبلیه و سعوط از روغن نیلوفر
و روغن گل نیلوفر و روغن بنفشه و تکمید بطبیخ بنفشه اسفنج تر کرده هر دو صداع مرطب دماغ و منوم است

باشد ہر چیز بسیار دیر ستند بیند و ہر چہ بشنود درست بشنود ولیکن ہر چہ دیدہ و شنیدہ بود فراموش کند و نزد او باقی نماند بسبب فساد قوت ذکر و آفت در مؤخر دماغ بود و اگر
بر افکار اشیا قادر نبود و ترتیب مقدمات جزئیہ بجہت وصول مطلوب عاجز بود بسبب فساد فکر و آفت در وسط دماغ باشد و اگر در ضبط صور محسوسہ قاصر باشد و خواب کہ
بیند و اگر ببیند بعد بیداری یاد نماند بسبب فساد خیال و آفت در مقدم دماغ بود و این فساد ہر سہ قوت کہ بیان کردہ شد بطریق نقصان و بطلان ہست اما آفت این
قوتہا اگر بطریق تشویش و اضطراب باشد پس اگر انسان حفظ معانی غیر واقع نماید یعنی معنی حقیقی فراموش کند و معنی دیگر خلاف آن یاد کردہ باشد بسبب تشویش و فعل ذکر
یعنی حفظ باشد و اگر انسان بگوید آنچہ ناگفتنی ہست و حذر کند از آنچہ ناحذر کردنی ہست و نیکی چو بد انداز آنچہ لائق و مناسب نیکی نیست دا بیند وارد چیزی کہ قابل طلبیدن نیست
و طلب کند چیزی را کہ ناطلب کردنی ہست و کاری بکند کہ ناکردنی ہست بسبب تشویش در فکر باشد و اگر انسان صور محسوسہ برخلاف آن صورت دیگر حفظ نماید و آن صورت
محسوس را فراموش کند و خیال کند چیزی را کہ موجود نباشد و ببیند اموری را کہ در خارج وجود ندارد مثلاً گربہ از جانب بیند و کاہ از دیوار بر وارد و اشخاص کاذبہ و روشنی
یا آسیب پیش چشم نمود ببیند بسبب تشویش خیال بود و این اکثر در سرسام و حمیات محرقہ عارض بگردد پس اگر مجتمع گردد و یا سہ این علامات نقصان یا تشویش فساد و
آفت در ہر سہ قوت و در بطون دماغ و یا ہر سہ باشد بعدہ ہر گاہ نقصان یا بطلان در قوتی از قوای ثلثہ دریافت شود از مریض وجع و کسل و ثقل از حرکت و سدر و خفا
کہ علامت برودت ساذج ہست نیز بپرسند بعد از آن سوال کنند کہ خواب بسیار می آید یا کم و در سر گرانی محسوس میشود یا سبکی و رطوبت از بینی و دہن چشم می آید یا خشکی ہست
و امور زمانہ ماضی فراموش کردہ ہست یا حفظ امور زمانہ حال قدرت ندارد و اگر بسیاری خواب و گرانی سر و سیلان رطوبت از بینی و دہن و چشم بیان کند و امور ماضیہ فراموش
کردہ باشد و امور حالیہ را اکثر از امور ماضیہ یاد دارد و در اکثر نبض متفاوت و کثافت و قارورہ سفید خام بود بسبب برودت و رطوبت باشد و اگر کم خوابی و خشکی بینی و دہن
و چشم گوید و امور ماضیہ یاد داشتہ و بر حفظ امور حالیہ قادر نباشد و کلام بر ہیچ قواعد بیان دشوار باشد و در بعض اوقات چون اختناق گلو محسوس شود و در فساد ذکر
بیماران بسیار اکثر سر و را از جانب خلف ہمی کشند و مزاج یابس و لون با نحافت و نبض صلب صغیر و قارورہ در غالب رقیق صاف بود بسبب برودت و یبوست باشد.
و ہر گاہ تشویش و در قوتی از قوتہای مذکورہ مدرک گردد آثار حرارت و یبوست مثل گرمی و سرخی و خشکی منخرین و تخیل صور و قلت خواب و سہر و ہذیان و علامات غلبہ صفرا نیز بینند
و اگر تقدم امراض دماغ یا صدمہ آن یا ضربہ و سقطہ یا اشتغال مذکورہ یا تناول چیزی محدث نسیان دریافت گردد بسبب آن باشد و فرق میان آفت از تشویش
فعل قوت و میان آفت از نقصان فعل آن ہمین ست کہ با آفت حادث از تشویش در خاطر انسان مع نسیان صور یا معانی بدل آن صور یا معانی فاسدہ غیر مطابق
در نفس الامر باشد و آفت کائن از نقصان و بطلان چنین نباشد و بقول شیخ اگر اول آفت در ذکر باشد و بہ تبع آن بسبب مشارکت اجزای دماغ فکر مریض
گردد و در افعال آن قصور واقع شود و سہل تر از آن باشد کہ اول فکر مریض گردد و مضرت در افعال آن افتد و بہ تبع آن بسبب مشارکت مرض ذکر و آفت
آن رو نماید و گویند کہ اسلم ہر یکے از نہا آنست کہ با ضحک و سکون باشد و افسد از نہا آنکہ با ضجر و اقدام و خصومت باشد و بقول روفس غلبہ نسیان مع صحت بدن
منذر با مراض باطنی قوی مثل صرع و سکتہ و لیثرغس باشد و بطلان و نقصان حفظ و فکر و خیال بسبب قوت و ضعف سبب ہست و بطلان حفظ و انعدام او را بعضے
ہلاک الذکر نیز میگویند و او آنست کہ چیزی از اشیا یاد نماند و نقصان او آنست کہ بعض اشیا یاد ماند و بعضی فراموش گردد و بطلان خیال خواب ہر گز دیدہ نشود
و احیانا اگر دیدہ ہر گز یاد نماند و صور محسوسات را بجز غیبوبت فراموش کند و اگر فساد عام بجمیع بطون دماغ باشد انسان و بہیمہ برابر باشند مثل مجانین و آہرن گفتہ
کہ گاہ انسان را نسیان بحدی عارض می گردد کہ ہر چیز حتی کہ نام خود را فراموش میکند

علاج کلی اقسام نسیان

بدانکہ علاج فساد ہر سہ قوت واحد ہست مگر فرق ہمین قدر ہست کہ ادویہ موضعیہ مثل ضماد و لطوخ و تمریخ در فساد ذکر بر مؤخر سر و در فساد فکر بر وسط سر و در فساد
خیال بر مقدم سر استعمال کنند و در جمیع انواع نسیان ترک حجامت نقرہ و قی و ترک مجامعت و غم و ہم و غضب و اجتناب از اسباب سرد و منخرات مثل ثوم و بصل و جوز
و گندنا و مہر انتشاش مثل عدس و شیر و آنچہ بالخاصیت مضر باشد مثل سیب و گشنیز سبز لازم دانند چنانچہ افلاطون گفتہ کہ قوی ترین اشیا در احداث نسیان گشنیز سبز
و بنجاسف و بادروج نیز محدث نسیان ہست و اکثار اکل او بیا و باقلا و پیاز و کراث نیز مولد نسیان ہست و تنفس و رازی گوید کہ افراط در جماع و خواب بر

ومرزنجوش و مانند آن کنند و این دوا ذهن را بیفزاید و حفظ دماغ از آفات کند بلغم دران نماید فلفل و دارفلفل و وج و دارچینی و قرفه و سنبل رومی هر یک ده درم سنبل الطیب پنج درم جوز بوا سه درم
زعفران دو درم عود خام دو درم مشک یک دانگ کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی ازان یک مثقال این معجون لبان بسیار نافع ست بگیرند کندر و وج و سعد هر واحد دو درم
قاقله و زنجبیل هر واحد پنج درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال مربای وج مثل مربای زنجبیل ساخته اگر هر روز یک درم ازان بخورند نسیان را زائل کند خجندی
گوید که اول تنقیه باید باطریفل یا ایارج و بجوشانده اصل السوس و گاوزبان و بگلقند و شکر و یا عسل کنند و غذا نخود آب بمغز قرطم و دارچینی سازند و بعد ازان طبیخ تنقیه دماغ بحقنه ها
قویه کنند و بقراط درین مرض استفراغ بدوا از فوق منع کرده بهر آنکه ماده این علت در دماغ متمکن باشد پس هرگاه بدوا مسهل حرکت کند از فوق بیشتر آنرا عصب قبول
میکنند و ازین ضرر عظیم عارض میگردد فلهذا اعتماد در استفراغ آن بر حقنه ها و فتائل اولی از مسهلات ست و اگر ازان تنقیه نشود پس بعضی متاخرین تنقیه بحب ایارج
جائز داشته اند یا بایارج لوغاذیا و اگر جندبیدستر و پودینه و مشک و زوفا هر واحد یک دانگ هم سائیده ازان مثل تفاح ساخته دائم ببویند مفید بود و این لطول نافع
بابونه بادرنجبویه اکلیل الملک مرزنجوش هر واحد درم جوشانیده بر سر ریزند و اگر وج را در آب نمک یک شبانه روز تر کرده بشویند و بعسل بپزند این مربای آن نافع بود و استعمال
دارفلفل در حفظ زیادتی بین نماید و در معجون لبان هلیله سیاه ده درم عوض کندر اهل کرده دو درم بخورند و گویند که اگر معجونی که دران زعفران ست و در قول شیخ گذ
دو یا سه هفته استعمال کند مرتبه شاعر سازد و بکهانت رسد و باید که صاحب او از البان و از آنچه ازان سازند اجتناب نماید و یک مثقال ازان بگلاب بخورد و معجون قونجی
نافع ست و معجون لبان بسیار مفید ست ابن نوح گوید که علاج او حقنه های حاده است و بستن ساقین و فخذین بسیار محکم تا ماده باسفل منجذب گردد و اسهال
بایارجات مذکوره در باب لیثرغس و شم جندبیدستر و پودینه و غیره که در قول مسیحی گذشت و جمیع طبوخات و دهان و ضمادات حاره لطیفه و تناول بلادری و تنطیس بفلفل
و خردل و شونیز و تغرغر بدان نیز و جندبیدستر بروغن سوسن و سرکه بر سر نهند و بخردل و ثافسیا و جندبیدستر و فربیون ضماد سازند که قدما این ضماد را در جمیع اعضا
بارده مسترخیه و مخدره استعمال میکردند و سر از بوره ارمنی بشویند و بر حنک عاقرقرحا و خردل و ایارج فیقرا طلا کنند و غذا نخود آب بخردل و حریره معمول از بادام
و عسل سازند و ماء العسل آب گرم و سکنجبین عسلی بزوری و شراب ریحانی بنوشانند و در آخر حمام داخل کنند و انکباب بر آبهای باطفه محلله مثل بابونه و مرزنجوش و مانند آن نمایند
و وج مربی برای حفظ نیکوست و طریقش این ست که بگیرند وج رطب و دران سوزنها بزنند و بانشگافند و در شیشه کرده روغن گاو چندانکه آنرا بپوشد بران ریخته و سر دفن کنند
و باقی ترکیب همانست که در قول جرجانی گذشت و همچنین ست طریق ساختن زنجبیل مربی لیکن زنجبیل را در پارچه پیچیده در زمین نمناک تا چهل روز بدارند بعده بدستور سابق
بعمل آرند انطاکی گوید که شک نیست که کابیت درین مرض غالبا از برودت میباشد پس واجب ست اعتنا به تنقیه خلط بارد بایارجات و شم فلفل و مشک و نسرین و اکل
معاجین آن و بلادری و تدهین بروغن خلوق و این معجون از ترکیبات در منع نسیان و صرع و فالج و لقوه و رعشه مجرب ست اسطوخودوس گل نسرین هلیله کابلی هر واحد
هفت درم شونیز مصطکی فلفل سفید و سیاه و دارچینی هر واحد چهار درم صبر ریوند غاریقون کندر زعفران سنبل هر یک سه درم مشک قیراط بعسل بسرشند شربتی
ازان یک مثقال و اگر رطوبت غالب باشد سعد مثل صبر و عاج و زنجبیل هر واحد مثل اسطوخودوس زیاده کنند و اگر بدان اراده لطف شیب باشد باقی هلیلجات
و براده آهن اضافه نمایند و قوت این دوا تا هفت سال باقی میماند طبری مینویسد که معالجه نسیان تنقیه بدن ست بحسب امکان و استعمال قوابض و تنقیه آن بحقنه ها
و ادویه مسهله کنند و بعد تنقیه نظر کنند بمزاج مریض اگر متحمل تنقیه دماغ باشد این حب تنقیه کنند سنبل الطیب پنجم قرنفل هر واحد یک درم مصطکی اسارون گل سرخ
هر یک دو درم افسنتین رب السوس هر واحد سه درم صبر سقوطری پنج درم سقمونیای مشوی دو ثلث درم کوفته بیخته بآب بادروج یا آب برگ ترنج یا شراب ریحانی
سرشته مثل فلفل حبها سازند شربت ازان دو درم و ثلث اگر قوت متحمل باشد و یا سه شربت ازین حب بخورند بعده اگر مزاج متغیر نگردد امر بغرغره و تحنک
بایارج فیقرا کنند و بخردل و مویزج و عاقرقرحا متواتر غرغره نمایند و اگر مرض زائل نشود این سعوط بکار برند مشک یک جندبیدستر یک حبه در روغن یاسمین یا روغن
سوسن یا روغن خیری زرد حل کرده دو ثلث درم ازان سعوط کنند و این سیاه سعوط جندبیدستر کرده میده آشنا و مرزنجوش کلکلانج روغن یاسمین سعوط می کنانید
واثر نیک میکرد و بعد ازان مالش سر بخرقه خشن کنند و این ضماد نمایند جندبیدستر یک حبه سلیخ باد آورد یک درم بادیان دو درم خردل سفید دو درم برگ آزاد درخت
سه درم همه را باریک سائیده بسرکه کنند و اندک زهره کلنگ داخل نموده بعده حلق راس را [illegible] آن طلا کنند و اگر بدست این ضماد چهار صبر کنند اندکی از روغنهای گرم

و نوشیدن ماء الجبن ساده یا با شربت نیلوفر و جمیع انواع منفعت بخشد شیخ و ایلاقی میگویند که اگر با اختلاط عقل حمی ضعف در عضوی علامات آفت والم و ورم نبود و از اسباب یبوست هم نباشد
و از علاج صاحب ان باید اصلاح پذیرد باید درین صورت بر سر و روی مریض طلا نچه پیه سخت برنند تا که مریض بهوش باز آید و بعضی اقویا محتاج میشوند بداغ صلیبی بر وسط سر اگر تدبیر دیگر مفید نشود

رعونت و حمق

و آن ضعف افعال فکریه است در اشیای عملیه چون تدبیر معیشت که آن تدبیر منزل و مخالطت و معاشرت با مردم و احبا و اهل و اولاد باشد و لهذا صاحب این مرض
کارهای بیحاصل مانند کودکان میکند و آنرا احمق گویند و فرق میان هر دو اینست که رعونت استبداد رای و شدت انانیت ست بحیثیتی که هیچ کس را برابر خود در اصابت رای عقل
و دانش و تدبیر و غیره نداند و نه بیند و حمق عدم فکرت و دانش و نقصان عقل ست اگر چه منشای رعونت نیز فی الحقیقت حمق ست و ازین جهت آنرا که بغیر استحقاق از ارتفاع بر مردم
تفوق جوید نیز احمق خوانند و تخیل صاحب این مرض در امور سهل سالم میباشد و در غایات بیهوده و ضعف فکر در عملیات دیگر مثل طب و هندسه و غیره باشد آنرا سوء صناعت گویند
و آنکه در علوم و مسائل دقیقه باشد بلادت نامند نه حمق و صاحب کامل و جامع الصناعه میگویند که گاهی حافظه و فکر هر دو فاسد میگردد و آنرا احمق گویند مانند آنکه
مشایخ بسبب ضعف دماغ ایشان عارض میشود و شیخ الرئیس میفرماید که اختلاط ذهن و رعونت و حمق اگر چه هر دو آفت عقل اند و سبب حدوث این همه در بطن اوسط دماغ
واقع میشود ولیکن فرق در هر دو آنست که اختلاط ذهن آفت و ابطال افعال فکریه بحسب تغیر و تشویش ست و رعونت و حمق آفتی ست در افعال مذکور بحسب نقصان یا ابطال
و حال و شبیه بحال پیرانه سالی یا کودکی در نقصان عقل پیدا شد بالجمله اسباب این مرض یا برودت ساذج ست فقط و یا مع یبوست مثل بطن اوسط از جوهر دماغ
تا مؤخر او و بالعکس و یا برودت مع ماده بلغمی مرتبک و تشبث در تجاویف او عیه بطن مذکور و این اکثر بود و قید ماده بلغمیت بهر آنست که ماده سوداوی که محدث آفات
در افعال فکر میگردد آنرا مالیخولیا گویند و طریق تشخیص این اسباب باید که اولاً سردی ملمس و انتفاع از مسخنات و تضرر از مبردات دریافت کنند بعده ببینند که در سر سبکی
معلوم میشود یا گرانی اگر سبکی بگوید برودت ساذج باشد بعد از ان حال بیخوابی و خشکی دهن و بینی و غیره آثار یبوست نیز بپرسند اگر مریض اقرار این هم کند برودت مع
یبوست باشد و الا برودت صرف بود و اگر گرانی سر بیان کند برودت مع ماده بلغم باشد پس از غلبه خواب و کثرت رطوبت دهن و بینی و دیگر علامات بلغم نیز سوال کنند
علاج اگر برودت تنها باشد تسخین دماغ و اگر مع یبوست بود تسخین مع ترطیب پردازند بطوریکه در علاج امراض دماغی بارد ساذج و نسیان بارد یابس مذکور شده و در
مالیخولیا باید و بقول شریف خوردن روح مرید ذکا ست و این هم گوید کمی بلع کردن قلب هد در ساعتی که از سینه ها و بر آید ذکا می بخشد و سفوف کندر فلفل هلیله مصطکی سنا
شکر برابر همه هر صبح یک مثقال خوردن حمق و رعونت را نافع است و کذا معجون لبوب و شربت ابریشم با مومیائی و مفرح بلغمی مسمی بدانش بخش و معجون حافظ العقل
از تصانیف حکیم علوی خان درین باب نافع و ایضاً در طیبی غذا آبگوشت ماکیان فربه و تیهو و دراج با دارچینی خوشبو ساخته و حلویات معتدله و فالوده جات شیرین
بروغن بادام آمیخته بغایت مفید و ادهان حار رطب مثل روغن خیری و بابونه و یاسمین و نرگس بر وسط سر مالیدن و طبیخ ادویه گرم تر بر سر ریختن برای تسخین و
ترطیب دماغ سود مند و آنجا که برودت مع ماده بلغمی باشد باستفراغ و تحلیل آن کوشند بدستوریکه در علاج امراض دماغی بلغمی و نسیان بارد رطب مادی گذشت
و قی بسکنجبین عنصلی و تخم ترب نمایند و با وجود این واجب است محافظت قلب و تقویت آن بدانچه مقوی آنست بالخاصیت مثل خمیره ابریشم لولوی و مانند آن
و جخندی گوید که اگر سبب این علامت سوء مزاج دماغ باشد فقط درین صورت حاجت شدید بمعالجه قلب نباشد اما اگر این مرض در جوهر روح باشد درین حالت
حاجت بعلاج قلب شدید باشد و باید که این علاج با دویه مفرحه بود و نفع آن برای سوداویت مزاج ظاهر ست و برای برودت قلب نیز ادویه مفرحه را خاصیتی ست
خصوصاً هرگاه که دوای قلبی بمقدار کمی مصلح دماغ بود لامحاله در نفع ابلغ باشد و لهذا شیخ الرئیس درین مرض بهر تقویت قلب ادویه مخصوصه آن مثل دواء المسک
و شربت و بطو و مفرح نیز امر فرموده و باید که مسکن مریض خانه روشن گرم باشد بالجمله تدبیر بیداری و تلطیف غذا و تقلیل آن و میل دماغ بمزاج یابس کنند و نیز تلطیف
خون و تعدیل و تقلیل تسخین آن نمایند هیچیکه موجب شدت غلیان و تبخیر گردد بلکه حار لطیف غیر غالی بچیزهای ذکی ذهن و صفی آن نمایند و مضر ترین اشیا برای ذهن
امتلای اغذیه و رطوبات سمینه و تناول مبردات و مرطبات مولد بلغم و افراط سکون و آنچه موجب حرارت و یبوست است نیز و یبوست از جهت نقصان مضرت
بذهن ندارد بلکه از جهت افراط در سرعت حرکت یا بسبب افراط قلت روح و انحلال آن با دنی حرکت مزیل استمساک از روح مضر ذهن باشد و بقول حسن الاشفاق الاسقام

در بار و دلو بی اطریفل و خمیرهٔ اسطوخودوس بهترین اشیاست و پرهیز از طیبات اغذیه و اشربه نوشیدن و روغن بنفشه و شیر زنان و حمام مرطب آب زن و دوشیدن شیر بر سر مفید است

مالیخولیا

مالیخولیا

و آن عبارت است از تغیر ظنون و فکر بسوی خوف و فساد و آن بسبب غلبهٔ مادهٔ سوداوی است یا مره سودا که از احتراق اخلاط حاصل شود و آنچه از غلبهٔ سودا و احتراق آن شود آن را
مالیخولیای سوداوی گویند و آنچه از احتراق خون یا صفرا یا بلغم عارض شود مالیخولیای دموی و صفراوی و بلغمی خوانند و شیخ میفرماید که سودا فاعل مالیخولیا یا سودای طبیعی باشد
چون در مقدار خود بیفزاید و یا سودای بلغمی چون بلغم بسبب تکاثف یا اندک احتراق مستحیل بسودا گردد و این نادر بود و یا سودای دموی چون خون بسبب فرط الطبخ یا تکاثف خود
بغیر احتراق شدید مستحیل بسوداویت شود و یا سودای صفراوی که از اندک احتراق صفرا حاصل گردد و چه اگر احتراق او بدرجهٔ غایت رسد مانیا پیدا کند و براحداث مالیخولیا اقتصار
ننماید و ایضاً میشود که کثرت سودا و تولد او گاهی بسبب ضعف فاعل غذا بود و آن جگر است چون از شدت حرارت او احتراق خون شود و یا بسبب ضعف خود از دفع فضول
سوداوی عاجز باشد و این کمتر بود و گاهی بسبب ضعف عضو مفرغهٔ سودا باشد و آن طحال است چون طحال از جذب ثفل و مواد سوداویه از جگر بسبب ضعف عاجز بود و یا از دفع فضول مواد
منجذبه شده است از جگر بسوی آن تحبس شده و در آن بسبب ضعف غیر قادر باشد و گاهی تولید او بسودا در عضوی دیگر یا بسبب شدت احتراق آن و یا بسبب عجز او از دفع فضول غذای او یا
تحلیل لطیف آن و در بستگی منافذ آن و یا بسبب شدت تبرید و تکثیف آن عضو چیزی را که میرسد بسوی آن و گاهی سببش تناول اغذیهٔ مولد سودا باشد و بعضی گویند که
گاهی مالیخولیا از عشق افتد و این بنا بر احالهٔ مزاج بسودا باشد پس سبب قریب او سودا بود و از اسباب قویه در تولید مالیخولیا افراط غم و خوف و فکر و سهر است و امتناع چیزی که عادت
سیلان آن باشد مثل حیض و بواسیر و رعاف و قی سوداوی و دوری و غیر اینها و گیلانی نوشته است که مالیخولیا گاهی از سودا نباشد بلکه از برودت و یبوست ساذج بود چنانچه عقیده
از قول شیخ ظاهر شود و یا از حرارت چنانچه بعضی گفته اند لیکن سبب قریب او در اکثر امراض الروح بسوی ظلمت سودا و غلبهٔ او رضیت براین باشد و بقول شیخ سبب مالیخولیا
یا در نفس دماغ باشد فقط و یا در خارج آن پس آنچه در نفس دماغ است یا از سوء مزاج بارد یابس ساذج بی ماده باشد که جوهر دماغ را ثقیل و مزاج روح روشن را بسوی ظلمت
تبدیل سازد و یا با ماده بود و این ماده یا در عروق دماغ باشد که بسوی آن از موضعی دیگر آید یا در آن از احتراق بسوی سودا مستحیل گردد چنانچه مزاج دماغ فاسد باشد و بلغم یا خون
که از جهت آید در آنجا محترق شود و یا خون منعکر و منتشر گردد و این اکثر باشد و یا ماده منتشر بود در جرم دماغ باشد و یا موذی دماغ بود بکیفیت خود بی جوهر خود پس در بطون بریزد
و بیشتر مالیخولیا منتقل از صرع گردد یا بجهت آن ماده یا متولد در دماغ باشد و یا بسوی دماغ از موضعی دیگر آید و آنچه در خارج دماغ است یا در تمام بدن منتشر باشد چون برانی مزاج
سوداوی مستولی شود و از آن اخلاط محترق یا بخارات مظلم و سودا بسوی دماغ مرتقی شود و یا در عضوی از اعضا مثل معده و کبد و ماساریقا و طحال و مراق باشد از این معلوم شد که مالیخولیا بحسب محل
سه قسم است اول آنکه سبب مخصوص بنفس دماغ باشد و این را مالیخولیای دماغی گویند و این اشد الاصناف است دوم آنکه سبب او در عام و جمیع بدن و عروق یا
غیر مختص بدماغ و از آن بخار بسوی دماغ مرتفع گردد و این اسلم است سوم آنکه سبب آن در عضوی خاص مشارک دماغ باشد پس اگر سبب در آلات غذا بود و مانند اعضای مذکورهٔ
سابق این قسم را مالیخولیای مراقی و نفخهٔ مراقی و مالیخولیای نافخ و علت نافخه و مراقیه گویند چه سبب غالب نفخ و ریح و ضعف و شرسوفیا نیز نامند و مراق بفتح میم و رای مهمله و تشدید
قاف نام غشای مستبطن است که از خارج بر احشا کشیده و احشا عبارت است از آنچه در جوف شکم است مثل معده و کبد و ماساریقا و طحال و امعا و سبب مراقی آنست که بواسطهٔ حرارت
باطن و مراق فضول غذا یا بخارات معا اسفل کم گردد و اخلاط مراق محترق شود مستحیل بجنس سوداوی شود و ورم پیدا کند یا کند پس از وی بخارات مظلم بسوی سر مرتفع شود و سبب مالیخولیا
گردد و بقول شیخ سبب او شدت حرارت معده و انسداد طرق غذا است بسوی بدن و گاه در حدوث ورم در آنجا و ارتفاع بخار از آن و با حدوث ورم حار سوداوی در معده
تا آنکه محتاج باشد و خون مراق محترق گردانند و این بیماری از اطباست و یا اجتماع آن اخلاط سوداوی حار در مراق و احتراق آن بحرارت کبد و امعا و احداث ورم
در مراق و [illegible] است و یا آنست که احداث ورم نماید چنانچه رای سرافیون است و نزد جالینوس ورم باب کبد است پس محترق شده ورم مراق و بخار
مظلم سوداوی مرتفع از ورم آن و یا بسبب حرارت آن مجاورت و نزد بوقلس سبب او شدت حرارت جگر و امعا و عروق دقاق است که میروند از آنها غذا از معده بسوی
کبد و بسبب گرمی آن اخلاط خون محترق گردد و بسوی طحال منصب شود و آن بطرف فم معده دفع کند و برین قول قرشی و اکثر متاخرین اند و نزد قومی سببش سدهٔ ماساریقا
و انتشار سودا [illegible] آن بالای مرم ستبه و این سده چون نفوذ نیابد غذا را منع کند آن غذا در قعر معده باقی ماند و فاسد شود و متبخر گردد و بخار گشته فاسد

او محدث این مرض گردد و نیز دیگران هم سیدن ورم سست در باساریقا و بدان سبب علامت نفوذ غذا بسوی جگر و بقای آن در معده و احداث این مرض بطریق مذکور و در اکثر این ورم حار بود بهر آنکه در نجا تپ و تشنگی و قی صفرا لازم نیست و نیز بعضی از حذاق اطبا اجتماع ماده سوداوی در معده است از امتلای اوردۀ ازان و یا انصباب آن از طحال بسوی معده و احداث او ورم بارد در قعر معده و ارتفاع بخار ازان بدماغ و قلق و اضطراب وغیره متقدمین بر آن متفق اند با آنکه اخلاط محترق حاصل شود اولاً در شرائین که بر فم معده و مراق اند پس آن خلط در قعر معده میریزد و ازان مالیخولیا حادث میگردد و بعضی از شیعۀ جالینوس گویند که خلط سوداوی اول در اوردۀ معده حاصل می شود پس ازان مالیخولیا حادث میگردد و گویند که مراد از مالیخولیا در نیجا التهاب است و روفس گوید که مواد سوداوی در معده محتبس شود و بیشتر در اسفل آن نزدیک بواب و ورم حادث میگردد و ازان بخارات سوداویه غلیظه منحل شود و بسوی مراق و فم معده مرتقی میگردد و پس افکار ردیه و غم و حزن حادث میکنند و نیز بعضی شدت حرارت امعا است و نیز قومی ورم معای صائم است و ثابت بن قره گوید که باعث ورم طحال است بسبب اجتماع اخلاط در ان و کثرت انصباب سودا ازان بر فم معده و بجهت حرارت معده و ارتفاع بخارات ازان بسوی دماغ و نیز و رازی سبب آن سدۀ طحال است و از دیاد حدت و عفونت در سودا که اندر وست و دفع آن فضول ردیه بسوی فم معده و ابوالخیر گوید که تولد این علت بمشارکت طحال است و سبب مشارکت آنست که هر روز قدری سودا از طحال بمعده می آید پس هر گاه سودا بمعده بسیار آید یا سوداوی نا طبیعی آید قوت دافعۀ معده آنرا دفع نتواند کرد و اندر معده حراقتی باشد که بخارات ازان سودا برانگیزد و بدماغ بر آرد و حیرانیان و ابوالحکم اعتقاد آنست که اخلاط محترق میشوند یا بسبب بیرودی یا بافراط حرارت یا بتناول اشیای حاره و افکار بسیار و بعد احتراق اگر در شرائین و اوردۀ بدن حاصل شوند و بسوی معده و عروق آن ریزند ازان بخارات سوداویه منتفخ شوند بسوی دماغ و روح نفسانی را سیاه کنند و نوعی از مالیخولیا پیدا کنند و اگر در معده و اوردۀ آن بریزند در معده ورم حار سوداوی حادث کنند خصوصاً در قعر آن که اورده در آنجا بیشتر اند پس ازان موضع ورم بخارات سوداوی بسوی مراق مرتقی شوند و نفخ در ان پیدا کنند و آنچه بسوی فم معده بر آیند آروغ ترش و آنچه بسوی دماغ روند وسواس و غم و فزع حادث نمایند و نیز مؤلف حق آنست که هر واحد از جمیع اسباب مذکوره سبب محدث این مرض است لیکن سبب اکثری آنست که قرشی و متاخرین اختیار کرده اند چنانچه در قول دیوقلس گذشت اکنون باید که بقول شیخ گاهی سبب مالیخولیا در خارج دماغ بود و مبدأ تولد او در دماغ باشد چنانچه در معده یا در رحم یا در اعضای دیگر مشارک سوء مزاج حار بود و پس بخار حار ازان مرتفع گردد و بسوی دماغ رطوبات دماغ را محترق گردانند و احداث حرارت و یبوست نماید و مالیخولیا آرد و آنچه از سرد و یبس مانع است سبب آن سوء مزاج سوداوی مادی یا غیر مادی در قلب است بهر آنکه روح نفسانی متصل بروح حیوانی و از جوهر او است پس فاسد گردد اند مزاج فاسد سوداوی او مزاج دماغ را و تبدیل بسوی سودا و یبس نماید و گاه مالیخولیا حادث از برد و یبس سازج بجهت اسباب مبردۀ مییبسه اندر ننده از جهت قلب تنها با وجود آنکه ممکن نیست که بدون شرکت قلب باشد بجهت اتصال روح دماغی نفسانی با روح قلبی حیوانی بلکه قریب است که معظم سبب بیان از قلب باشد فلهذا لابد است که لزوم علاج قلب بعلاج دماغ درین مرض نمایند و بدانکه دم قلبی چون مثل صاف رقیق مفرح باشد سبب فساد دماغ و اصلاح آن نماید بلکه عجب نیست که مبدأ این مرض در اکثر امراض قلب بود و اگرچه استحکام این علت در دماغ باشد بهر آنکه عجبی نیست که مزاج قلب اولاً فاسد گردد و تابع او دماغ بود و یا مزاج دماغ فاسد شود و تابع او قلب باشد پس مزاج روح قلبی فاسد گردد و آنچه ازان بسوی دماغ نافذ شود فاسد بود و احداث دماغ بر افساد او نماید و گاهی مالیخولیا در آخر امراض مادیه خصوصاً حاده عارض شود و این علامت موت است و درین وقت مریض را عارض باشد که ذکر موت و بسیار کند و بقول بقراط بیشتر مالیخولیا کسی را بهم میرسد که مزاج قلب او بسیار گرم باشد و از حرارت قلب تولد یا بد در ان مادۀ سودا باحتراق خون و مزاج دماغ او رطب ضعیف باشد که قبول نماید تاثیر آنرا که در قلب متولد شود و کذا در اشخاص گندم رنگ بسیار مو خشک لاغر بسیار افتد و کمتر تولد آن در اشخاص سفید پوست فربه و مستعدین مالیخولیا کسانی باشند که الثغ یعنی عاجز در تکلم از افصاح بعض حروف مثل سین و را وغیره باشند و حاد در اخلاق و خفیف زبان یعنی قادر بر کلام کثیر متتابع باشند و حرکت پلک بر ایشان سهل بود و چهره بسیار سرخ یا گندم گون و رگهای آنها وسیع و لبها سطبر و بر سینه موهای سیاه غلیظ باشد و این امور مذکوره بعضی دلالت بر حرارت قلب و بعضی دلالت بر رطوبت دماغ می نمایند و سالم ترین انواع مالیخولیا آنست که از ردی خون حادث شود و آنکه با وی فرح و سرور باشد و ردی ترین انواع او آنکه با نیا باشد و بسیار باشد که مالیخولیا ببواسیر و دوالی منحل گردد و این علت بمردان

اکثر عارض شود و بزبان فاحش و بدتر باشد و در کهول و شیوخ و در ضعیف و نحیف البدن بسیار افتد و در شتا و ربیع کمتر و گاهی در ربیع بسبب ثوران اخلاط سوداوی و محترقات
آنها چون خون هیجان میکند و گاهی هیجان او بسبب ثوران سودا باد و اربو دو مستعد مالیخولیا را مالیخولیا بسرعت افتد چون آنرا خون یا بلغم یا صفرا بهم رسد یا ازان بسیلان
خون معتاد یا باقی سوداوی محتبس گردد و امثال اینها آنچه موجب هیجان سودا یا احتراق اخلاط گردد و بقول رفس مالیخولیا غلمان و خصیان را عارض نمی شود
مگر بندرت و مالیخولیا متمیز نمیشود چون ابتدا نماید بانسان مگر حذاق اطبا را و بقول ابقراط کسی را که خوف و غم زمانی طویل عارض شود مرض او سوداوی باشد
و اصحاب طبائع فاضله مستعد برای مالیخولیا هستند زیرا که این طبائع سریع الحرکت کثیر الافکار میباشند و بقول سرافیون سقوط شهوت طعام در مالیخولیا ردی است
بجز آنکه او از سبب میباشد و قلت اکل آنرا زیاده میکند و اگر در بدن صاحب این مرض مثل حمره و قروح عارض شوند بر موت قریب دلالت کنند طرق تشخیص مالیخولیا
و اقسام آن بدانکه در ابتدا قبل از استحکام مرض وسواس و گمان بد و خوف بلا سبب ظاهر و سرعت غضب و حب تنهائی و اختلاج و دوار و دوی و خفقان صاعد
مراقی پدید آید پس هرگاه مرض مستحکم شود فزع و سوء ظن و غم و وحشت از مردم و کثرت هذیان و کلام کثیر و شوق و خوف از چیزی که در عادت ازان خوف نمی کنند ظاهر شود
و اصناف این خوف بسیار است چنانچه بعضی ازانها خوف افتادن آسمان بر خود کنند و بعضی از فرو بردن زمین ترسند و بعضی خوف جن کنند و بعضی خوف سلاطین
و بعضی از سارق و بعضی از آمدن درنده نزد خود و امور ماضیه را درین تاثیر میباشد و کذا تخیل ایشان نفس خود را مثلاً بعضی خیال کنند که با ملوک یا سلاطین بوده
بیم و خوف انتزاع ملک از خویش و تسلط اعدا بران نمایند یا درنده یا دواب یا طائر گشته ایم و مثل آن حیوان آواز کنند و یا شیشه یا خم شده ایم و یا از کسر بترسند پس
بعضی ازان خنده کنند خصوصاً کسی که مالیخولیای او دموی بود و بعضی ازان گریه کنند خاصةً کسی که مالیخولیای او سوداوی محض باشد و بعضی ازان خواهش موت
کنند و بعضی ازیشان زیاده از معتاد از موت بترسند و ایضاً بعضی را وهم افتد که او را زهر داده اند یا خواهند داد و بدان سبب از طعام و شراب باز ایستند و هلاک شوند
و بعضی را وهم شود که او در انسیت و سبب این وهم ماده ریحی باشد و آن ماده عضو را سبک سازد و بعضی را توهم گردد که پوست او چون کاغذ شده است و سبب
این وهم خشکی مزاج و یبس ماده سوداوی باشد و بعضی را وهم شود که از حلق او فرو رفته است بالجمله بیشتر اوهام ایشان از جنس کاری باشد که اندر صحت کرده
و بدان مشغول بوده باشند مثلاً اگر مریض لشکری باشد دعوی پادشاهی کند سخن مملکت و تدبیر جنگ و قلعه گشائی و مانند آن گوید و اگر کسی دشمنی داشته باشد حکم
کند قومی قصد گرفتن و کشتن او کرده اند و او را زهر خواهند داد و اگر مریض دانشمند بوده باشد دعوی پیغمبری و معجزات و کرامات کند و سخن از خدائی گوید و خلق را دعوت کند
و علی هذا القیاس و بدانکه قاروره اصحاب مالیخولیا در اغلب رقیق صاف مائل بسبزی قلیل النضج بود و نبض ایشان صغیر صلب یا بطی صلب مختلف در جمیع امور که
دران نبض مختلف میباشد خصوصاً در هنگام تزاید مرض و گویند اعراض که عقب مالیخولیا بهم میرسد جمیعاً مزمنه مختلفه هست باحتمال بعید اورا که این مرض دریافت
کنند که علت در دماغ است یا در تمام بدن یا در عضوی دیگر و این چنان باشد که نظر کنند اگر مریض مفرط الافکار دائم الوسواس بود و بیشتر بطرف یک چیز در زمین
بنگرد و چشم غائر و سر لاغر مع اعتدال حال حجم بدن و رنگ سر در روی و چشم و زبان او تیره نماید و لمس سر حار و بیداری بسیار و نبض بطی و صغیر مختلف و بول رقیق
قلیل النضج بود و تقدم سهر و هم و فکر مفرط و سیر در آفتاب و کثرت تناول اشیای حاره ضاره دماغ مثل سیر و پیاز و گندنا و جز آن و سبقت امراض دماغی در یافته شود
و اعراض این مرض بسیار عظیم و اظهر و دائم باشد و با کثرت هذیان و هیجان و غم و وهم و خوف و فزع و تخیلات ردیه و توهم و امثال آن بود مرض خاص بدماغ باشد
پس اگر با این علامات اختلال در حفظ و صور و اشکال یافته شود و خیالات باطل نماید و خرد و تمیز بر جا بود و آفت در بطن مقدم دماغ باشد و اگر تخیل مختل گردد و فکر
و تمیز خراب و باطل شود و قول و فعل او با آفت باشد در بطن اوسط بود و اگر ذکر و حفظ اختلال پذیرد در بطن مؤخر باشد و اگر جمیع افعال دماغی مختل بود و خیالات
و فکرها و قول و فعل او همه تباه گردد آفت در جمیع دماغ باشد و اگر سیاهی و لاغری تمام بدن و احتباس چیزی که از طحال یا معده یا اسهال و قی و آنچه بدرار
معتاد یا از مقعد یا از حیض مستفرغ میشد و کثرت موی بدن و لاسیما بر سینه و تقدم اوان اغذیه مولد سودا و آنچه گرفتگی سوداوی شود و بادنجان
و امثال آن و اراده بیشتر عرق خون و صلابت و اختلاف و صغر نبض و منافی بسبزی یا سیاهی قاروره و تقدم تعب و کد و حمیات مزمنه و مختلطه و رگ کردن
انتشار کند تمام بدن باشد و اگر علامات معده هم بعده با زیادتی مرض شدت آن در حالت گرسنه و امتلا و خوردن تجربه است و در وقت هضم و اکثر هیجان در معده از وقت

تناول غذا تا انهضام آن وسکون درد بعد هضم غذا و در صورت دار بودن ورم التهابی مراقی صفراوی عطش و شدت مرض وقت گرسنگی معلوم شود از معده
باشد و اگر آثار حرارت جگر و ضعف آن یا ورم یا سده ماساریقا گردد تشخیص سوء مزاج و ضعف و ورم کبد و سده ماساریقا اگر خواهد شد معلوم شوند از کتب
جگر یا ماساریقا باشد و اگر اشتهای طعام کثیر بود و هضم قلیل و قراقر بسیار و انتفاخ طحال و فواق شدید و احیانا اشتهای کلبی یا وی لاغر گردد و گاه طبیعت نرم بود
و گاهی انواع سودا در طحال یا در فم معده الم و جذب کند از مشارکت طحال باشد و اگر احساس ثقل در مراق و اجتذاب او و نفوذ ریح و تهوع و غثیان و حزن و کرب
و قلق و تنگی سینه و فساد هضم و آروغ ترش و دخانی و وجع مفرط و کثرت آب دهن و نفخ و قراقر و تمدد و سوزش شکم و خروج ریح کثیر و گرسنگی کاذب و احساس و ضربان
کتفین و معده خصوصاً بعد طعام تا هضم او و بالتیام و احساس ارتفاع بخارات شبیه بدخان طرف دماغ لمات و گاهی عروض قی بلغمی مراری و گاهی ترشح مفرط دهن آن
و غثیت و مراریت براز و سفیدی قاروره و در اکثر تخفیف مرض بجودت هضم و زیادتی آن بنقصان هضم و در تجربه سوء هضم و اکثر تقدم یا وجود ورم سوداوی در مراق
و اختلاج اندر مراق و اعضا و بعض اوقات بود مشارکت مراق باشد و ایضاً ضیق النفس و سهر و ملالت یا از قرب و قبض طبع زائد از عادت و در بعض اقسام و حرقت
فم معده و سینه و گاهی ترشی طعم دهن و گاهی تلخی آن و احساس تخلل سوزن در پشت و بازوها و گاهی در تمام بدن خصوصاً اعالی آن یعنی گمان تشنج و گاهی
در تحلل کوفتگی و گاهی مثل وجع ماندگی و گاهی التهاب مثل لذع دمامیل و گاهی قشعریره و لرزه بر اعالی بدن و سوزش کف دست و پا و گاهی سردی آنها یا سائر بدن
بحسب قلت و کثرت لازم مرض بود حتی که گاهی قریب بغشی گردد و گاهی طنین و دوی عارض شدن و احساس بحرکت مورچه و گاه یک چیز دو نمودن و گاهی معلوم شدن خیالات
برق پیش چشم و خشونت چشم و ثقل اجفان و سوزش و گرمی در دماغ و سر و خشکی بینی و اضطراب از حرارت و سستی اندک و رویت دخان و تاریکی در خواب و استعجال در امور
که لائق استعجال نباشد و سهر و اهوال و شرور و طیش و حقد بطی و لکنت در اسهال که در آن بکثرت اشیاء و صداع و نسیان و فواق احیاناً و دفع ریح متواتر و خفقان معدی قلبی
و گاهی عظم طحال ظاهر شدن از عوارض مرض مبارک مراقی ست لیکن وجود این همه در یک شخص ضرور نیست و بدانند که از امراض کثیر المشابهت باین مرض ریح البواسیر
ازین جهت که هر دو شریک اند در نفخ و قبض و خروج ریح و قراقر و آروغ و تمدد و انجذاب معده گاه فواق و گاهی بحث در سینه و تنگی او و ضیق النفس و غثیان و ایضاً
قروح مری و معده و بثور آنها نیز مشابه این مرض باشد ازین جهت که در هر دو درد زیر استخوانهای سینه میباشد هرگاه مرض در فم معده و اعلی می باشد و با بالای آن هرگاه
در قعر معده بود و آروغ بدبو و شدت خشکی زبان و در کتفین و کرب معدی و غثیان نیز مشترک ست در میان هر دو و فرق در مراقی و ریح البواسیر آنست که حبس ریح حوالی
مقعد و حدوث تمدد و تشنج در عضلات البطن و قبض شکم در ریح البواسیر شدید تر از مراقی میباشد و فرق در مراقی و قروح مذکور آنکه در قروح مع التهاب سینه و پشت درد
کتفین و وجع در مری هنگام فرو بردن لقمه خصوصاً لقمهای بزرگ محسوس بشود و خون و ریم و قشور در قی و اسهال برمی آید و باقی علامات مراقی نمیباشد بالجمله
هرگاه محل علت دریافت گردد معلوم کنند که سودا فاعل مالیخولیا کدام نوع ست و این چنان باشد که نظر کنند اگر اختلاط ذهن با فرح و خنده و عدم لزوم غم شد و چشم
و بشره سرخ و بدن مائل بهزال و سرخی و ثقل کسل در آن و عروق آن واسع و سن شباب و انقطاع خروج خون معتاد از مقعد یا حیض و تخیل اشیای سرخ و نبض عظیم
و سریع و حمرت قاروره بود سوداوی دموی باشد و اگر کسل و قلت حرارت ملمس و سکون و کم گوئی و ترس متخرین و بر دو استفن ابد هر وقت از دست و غلبه سبات و لعاب دهن
نبض و نرمی آن و سفیدی قاروره بود بلغمی باشد و اگر مع کثرت اضطراب و هیجان وادنی جنون مثل اینها و کثرت بیداری و غضب و حسد و نعره زدن و دریدن جامه
و زردی رنگ و هذیان مفرط و نظر مثل درندگان و طیش و کثرت عطش و قلت سکون و قرار و حرارت ملمس بدن بغیر تب و لاغری آن و فرو رفتن چشم و اضطراب در آن و سن
شباب و مزاج اصلی حار سریع الکلام و قبض طبیعت و سرعت نبض و ناریت قاروره بود صفراوی باشد و اگر کثرت فکر و غم و خوف و گریه و تخیل چیزهای سیاه و سکوت
و تغیر رنگ بسیاهی و صلابت نبض و حب تنهائی اکثر و تیزی اندک بود و گاه وقت تحریک او که ضجر و حقد چندان کنند که فراموشی او مشکل گردد سوداوی صرف یا از سودا
طبیعی احتراقی باشد و بدانند که تدبیر بالتقدم از تناول اشیای مولده خون و محرقه آن مثل کثرت اکل لحم و خرما و حلوا و شرب شراب شیرین غلیظ و تقدم تدبیر
برودت و تناول اشیای مولد بلغم و محرق آن بر بلغمی و تناول اشیای مولد صفرا و مشور آن مثل اکل ثوم و بصل و خردل و بقول حریفه و کثرت تعب و غضب و تقلیل غذا و شرب
حار مانند آن بر صفراوی و تناول اشیای بارد یابس مولد سودا و کثرت تعب و ریاضت شدید مهیج حرارت محلل و محرق رطوبت بر سودا نیز دلالت کند و ایضاً احتباس

بدرونی و خمیرهٔ مروارید و خمیرهٔ ابریشم علوی خان همراه عرق سیب و زردک و عرق شیر مرکب و اما آنجا که ورم کبد یا معده و یا رحم و یا باب کبد و یا ماساریقا باشد
علاج اورام کافی بود مع تقویت قلب و دماغ چنانچه در امراض مذکوره بیاید پس زوال مرض بتقویت اعضای رئیسه نمودن بتدبیر مناسب و بدانند که در
زوال همه انواع مالیخولیا جماع کردن خصوصاً با محبوب خوبصورت اثری عظیم دارد و بنا بر کشیدن ماده از دماغ و دفع بعض بخارات دودی و کدورت و سوء ظن و همّ
و مشغول شدن طبیعت بمرغوب و فراموش کردن مرض لیکن افراط نکنند تا خشکی نیفزاید و با غیر مرغوب اصلاً نکنند که در مرض افزاید و جماع بعد هضم طعام
و شراب کنند که شروع بهضم اول باشد و بر خلو معده هرگز فکر کسب این امر نشوند و خواب کردن بعد جماع و اجتناب از خوردن چیزهای تری افزا البته
بنا به صعود بخارات رطب بدماغ و همچنین مالش دست و پا و حرکت معتدل و پاها فرو آویخته نشستن جهت جذب ماده و در حمام آب سرد غسل کردن و سر بآب سرد
فرو بردن و تا دیر دران چشم گشاده داشتن در زوال این مرض اثری عظیم دارد و همچنین سر و سینه و کف دست و پا را بسرد داشتن و گذاشتن محجمه گرم داشتن
پشت و پس سر که منبت اعصاب است بمثل روغن بادام شیرین و خستهٔ کدو و روغنهای سرد با سرکه آمیخته بر کف دست و پای و اندکی بر سر گذاشتن
بسی مفید است و چند اشخاص را دیدم که صعود بخارات از انگشت پای بدماغ ایشان بهم رسیده مالیخولیا گشته و از تنقیه و تعدیل هیچ فائده نشد و من گوشت
بچه بز شش ماهه بروغن بادام گاو پخته با نان خشکه چند روز متواتر صبح و شام خورانیدم و بجای آب گلاب کشیده و عرق گاوزبان ساده نوشانیدم و در مدت دو هفته
صحت یافتند بخاصیت آن نه بطبیعت و از مجربات است شیخ و شارح قانون می نویسند که اگر مالیخولیا از سوء مزاج ساذج بارد و یابس باشد باید که تسخین
قلب بمفرحات گرم و دواء المسک و تریاق و مثرودیطوس و مانند آن مشغول شوند و معالجه سر بانچه در باب رعونت و حمق مذکور شده و از مستحسنات است که
با تسخین و ترطیب باشد باید کرد و مالیخولیای قوی حادث از سوء مزاج ساذج عقیب مرض حاد دیگر عارض میشود و علاجش سهل بود حتی که آن بطول ایام زائل
می گردد و اگر مرض حاد هنوز باقی بود این علامت موت است چنانچه سابق مذکور شده و از تذکره در باب مالیخولیا نقل میشود از بلدی که دران ساکن بود
و از صناعتی که کرده باشد و از آبی که معتاد شرب آن بود و بسوی مفصل این همه سببی گوید که گاهی مالیخولیا عقیب سرسام یا سهر طویل یا سهر در آفتاب یا ضربه
واقع بر سر یا بخوردن ادویه حاره حریفه که بکثرت استعمال کنند حادث میشود و علاجش ترطیب سر است بمطبوخات مرطبه و استعمال سعوط بروغن بنفشه
و نیلوفر و تناول تخم خیار و بادام شیرین و خشخاش سفید و دوشیدن شیر بر سر حریف جانی گوید بسیار باشد که از پس بیماری های گرم نوع مالیخولیا پدید آید
و هر که اندران بیماری تنقیه بدن کرده باشد غذا بر صواب تعجیل آورده باشد آن مالیخولیا را قوتی و مددی نباشد تطویل و غذاء و شموم مرطب دران گرفتار
باشد طریق ماء الجبن که بفارسی آب پنیر گویند بدانکه در ماء الجبن رطوبت بسیار است و گرمی باعتدال لهذا مقصود بالذات از استعمال او ترطیب است
اگرچه منافع دیگر بالعرض نیز دارد چنانچه مسطور گردد و متفق اند حکما و مقرر اند اطبا که ماء الجبن بهترین دوا است برای امراض سوداوی و مفتح و جالی
و مسکن و منقی و مصلح اخلاط محترقه و مدر و بسهولت اسهال کند و دران قوتی است که با وجود قلت مدت بعضو مقصود جاری و ساری گردد و بسبب
وسوست ازلاق مواد و تلیین اخلاط حاده و تلیین مجاری و ارخای اعضا میکند و با وصف اسهال قوت انضاج هم دارد و فضلهٔ آن که در بدن باقی میماند
اذیت ببدن نمی رساند بلکه اکثر اوقات غذای بدن میشود و با وصف اخراج مواد کثیف و محترق بپوست و بدن نمی آرد بلکه ترطیب میدهد و این
خواص در دیگر مسهلات نیست و هر قدر که ماء الجبن رقیق تر اسهال او بیشتر و هر قدر که ثخین تر ترطیب آن زیاده تر بالجمله نافع ترین مسهلات است و با وجود
اسهال غذای بدن میشود و در امراض حاده و سوداویه و التهاب و مالیخولیا و نحافت بدن و حرارت جگر و تفتیح سدد کبد و طحال و دفع یرقان و تنقیه
ظلمت باصره و انصباب مواد بسوی چشم و پلک و حرقت بول و ضعف گرده و حصاة آن و مثانه و ضعف مثانه و قروح آن و دیگر قروح حدیثه و قدیمه
بدن و آتشک و جرب و حکه و کلف و شری و ماشرا و جذام و داء الفیل مستعمل میشود و هرگاه در قروح مثانه و مجاری بول استعمال کنند نمک دران داخل نکنند
بلکه ترشی نیز و بهترین ماء الجبن برای مرض مالیخولیا از شیر بز است چراکه در دهنیت و مائیت و جبنیت معتدل است و در شیر ماده گاو دهنیت بسیار است
و در شیر میش جبنیت افزون تر و در شیر شتر و خر مائیت غالب تر است و بنا بر ضرورت اگر شیر بز بهم نرسد از شیر گاو بسازند و گویند که ماء الجبن شیر گاو و اسپ ماده

و باید که نیم گرم بنوشند و بعد چهار پنج ساعت غذا بخورند و غذا آش جو یا شوربا با خشکه یا نان روده و با شلغم و یا یخنی باید و مناسب بود و برنج را باید که در آب بجوش گندم
یا بادیان تر کنند پس شسته بپزند تا سده و لزوجت نیارد و اگر نان در ایام شرب ماء الجبن نخورند بهتر باشد و بحسب ضرورت بغیر از روز مسهل نان روده که میده او دو
کرده باشند خمیری در تنور یا قرص پخته بشوربا تر کرده خوردن رواست و احسن آنکه روز یکه مسهل ماء الجبن دهند آن روز و یک روز پیش از آن غذای ملائم دهند
و در روز مسهل نخود آب البته باید داد و در ایام نوشیدن ماء الجبن اجتناب از لبنیات و مغلظات و مبخرات و حلویات و حموضات شدید و از بقولات لازم دانند و احتراز
از جماع و جمیع حرکات متعبه و عوارض نفسانی واجب شمارند و در تفریح مریض کوشند و برای تقویت و اصلاح مزاج مفرحات و یاقوتی های مناسبه آخر روز استعمال نمایند
و چونکه در بعض امزجه بسبب رطوبت ضعف معده می آرد پس از تدبیر آن هم غافل نباشند باستعمال جوارشات مقوی معده مثل جوارش عنبر و آمله و مربای آمله و هلیله
و اگر در میان استعمال ماء الجبن سرفه عارض شود دسه پهر یا توذا یا خمیره خشخاش بدهند و باید دانست که اگر کسی را نزله و عوارض دیگر مانع بریدن شیر از سرکه و غیره باشد
پس از شیر پایه یا چینه یا قرطم مرتب سازند طریق ساختن ماء الجبن از شیر پایه اینست که شیر را بجوشانند اگر ده رطل شیر باشد شیر پایه نیم درم که کهنه نباشد در آن
حل کنند و بعد از آن شیر را حرکت دهند و از آتش فرو گیرند و بگذارند که سرد شود و پس در پارچه دو ته بیاویزند که تقاطر کند و در ظرف چینی و مانند آن و بی آنکه بار دیگر بجوشانند
با نبات آمیخته بنوشند و این نوع ماء الجبن در تبرید و ترطیب نیز ابلغ است خاصته اگر با شیره موافقه دهند و در ابتدا طبع نرم میسازند و بعد تمادی ایام تمامه
صرف غذای بدن میشود و اسهال نمی آرد و فربهی سازد خصوص کسانی را که فاسد الدم باشند و دلیل فساد دم آنکه با وجود کثرت غذای جید بدن فربه نشود
و این طریق صاحب کامل ذکر کرده و فلانسی از ثابت بن قره نقل کرده که بعد حل کردن شیر پایه تازه بچه بز در ده رطل شیر بگذارند تا شیر بسته شود پس آن را در طول و عرض
از کارد قطع کنند و نمک سفید ده دانگ یا یک سوده بران پاشند تا آب از آن جدا شود پس در کرباس آویزند و آب صاف او بگیرند و ده سه اوقیه سکنجبین آمیزند
و باز بر آتش نهند تا قریب بجوش زدن آید و حرکت همی دهند پس مکرر صاف کرده با هر چه مناسب حال بود بدهند و قول امین الدوله ابن تلمیذ قریب اینست
و این بسبب امتزاج سکنجبین نزله را موافق نبود و طریق ساختن او از چینه اینست که چینه بز را از نمک شسته صاف نموده خشک کرده نگاه دارند و شیر را جوش
دهند و قدری چینه را سائیده در شیر اندازند و بگذارند که شیر منجمد شود و بعد از آن از کارد قطعه قطعه کنند و نمک اندازند و در صافی دو ته کرده جائی بیاویزند تا آب
از وی بچکد بعد از آن صبح آن آب را بجوشانند و کف گرفته صاف نموده بخورند و طریق ساختن ماء الجبن از مغز قرطم آنست که بگیرند مغز حب قرطم ده اوقیه و نرم کوفته
در ده رطل شیر بحالت جوش بیندازند و بچوب انجیر همی جنبانند تا شیر بریده شود پس فرود آورده بگذارند که سرد شود پس در پارچه دو ته انداخته بیاویزند و آبی که بچکد در ظرف
چینی بگیرند بعد از آن نمک قلعی اندازند جوشانیده کف گرفته صاف نمایند و با ادویه مناسبه بخورند و طریق دیگر معمول حکیم وارث علی خان صاحب برای احتراق
شدید اینست که بگیرند بزی یک رنگ و دوازده روز تعلیف او بدستور سابق نموده شیر او بگیرند و جوش داده شب در ظرف نو گلی جغرات بندند و صبح آن را
در پارچه بسته بیاویزند و زیر آن ظرفی بدارند تا همه آب کبود او در ظرف بچکد پس آب مذکور گرفته سکنجبین لیمونی در آن حل کرده بنوشند و بدستور بیفزایند
و بکاهند و در ایام مسهل سفوفات مسهله و دیگر مسهلات مناسبه حسب حاجت درین آب داده باشند و ایضاً آب مذکور فقط یا با سکنجبین مسطور بر بدن مالیدن رافع
سختی و کندگی جلد است که بعضی را در امراض جلدی سوداوی عارض میشود و دستور ساختن انفحه یعنی پنیر مایه که در ماء الجبن بکار آید بطریقی که در بیاض والد ماجد غفرله
مرقوم است بگیرند گوسفند یا بز که پنج شش روز از زائیدنش گذشته باشد و از شام بچه آن را از شیر نه دهند صبح هرگاه بسبب خلو شکم بیقرار گردد آن زمان شیر دهند بطوریکه
آن بچه را در آغوش بگیرند و بعد از آن گرد بدن نه دهند و ذبح نموده شیردان آن را بر آورده سرش از رشته محکم بسته در طشت گذارند و آب بسیار سرد بران ریزند چندانکه
طشت مملو شود پس یک دو گهڑی توقف کنند تا شیر بسته شود بعده از آب بر آورده زیر شیردان سوزن بسیار خلانیده بیاویزند تا همه آب از آن بچکد و خشک گردد پس نگاه دارند
در ماء الجبن بکار برند صفت سفوف سودا که در امراض سوداوی همراه ماء الجبن معمول است سنای مکی تخم [illegible] هر واحد یک درم اسطوخودوس دو درم غاریقون نرم سفید
لاجورد مغسول هلیله سیاه بادرنجبویه هر یک سه درم گل سرخ چهار درم تربد سفید مجوف خراشیده پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد بسفائج فستقی ریوند چینی هر یک پنج درم
سفوف سازند شربت از یک مثقال تا چهار مثقال و آنجا که یبوست بسیار باشد بنفشه مقشر ادام هر یک پنج درم داخل کنند و وزن بادرنجبویه و ریوند بکاهند

سلہ بعض اول و دلام مقوم [illegible] قسم [illegible] طعام نبود و مجهول چنانچه شهرت یافته ۱۲ برهان

سکنجبین [illegible] الشفی [illegible] تالیف [illegible] ۱۲ منه

نوع دیگر نبات تفطی لاجورد مغسول هر واحد یک درم غاریقون سه درم بسفایج فستقی گاوزبان گل گاوزبان افتیمون اسطوخودوس هر یک چهار درم پوست هلیله کابلی هلیله
سیاه هر یک پنج درم وگاهی تربد سه درم اضافه کرده میشود کوفته بیخته دو مثقال بخورانند صفت سفوف لاجورد مستعمل با ماء الجبن برای دفع مواد سوداوی حجر ارمنی مغسول
حجر لاجورد مغسول هلیله سیاه هر واحد دو ماشه پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هر یک چهار ماشه افتیمون بسفایج هر یک هفت ماشه سنای مکی گل بنفشه هر واحد پنج ماشه
تخم شاهتره شش ماشه تخم بادرنجبویه سه ماشه کوفته بیخته نبات سفید برابر همه آمیزند شربت یک مثقال ایضاً لاجورد مغسول افتیمون پوست هلیله کابلی اسطوخودوس هلیله سیاه
هر یک هفت و نیم ماشه نمک لاهوری یک و نیم ماشه وگاهی لاجورد مغسول و غاریقون سفید هر یک و جزو پوست هلیله زرد و سنای مکی و گل سرخ هر واحد یک جزو سفوف ساخته
حسب مزاج داده میشود صفت سفوف سبعه که برای تنقیه بدن از سودا مجرب است پوست هلیله کابلی هلیله سیاه افتیمون هر یک ده درم بسفایج حب النیل سنای مکی
هر یک ده درم تربد موصوف نصف مجموع ادویه کوفته بیخته سفوف سازند خوراک از چهار درم تا چهار مثقال صفت سکنجبین افتیمونی بنسخه حکیم علوی خان نافع برای
جمیع امراض سوداوی خصوصاً قیکه با ماء الجبن آشامیده شود گاوزبان شاهتره بسفایج فستقی گل بنفشه گل نیلوفر گل گاوزبان عنب الثعلب پرسیاوشان بادرنجبویه
تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه تخم کشوث پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان اصل السوس اسطوخودوس کمافیطوس از هر یک پنج درم غنچه گل سرخ نه درم سنای مکی
چیده افتیمون هر یک ده درم انجیر زرد عناب هر یک بیست دانه مویز منقی سپستان هر یک چهل دانه اجزای کوفتنی را کوفته تمامی ادویه را سوای افتیمون در یک رطل
سرکه انگوری و سه رطل آب شیرین یک شبانه روز بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث آب و سرکه باقی ماند آنگاه افتیمون در صره بسته داخل کرده یک دو جوش دیگر داده فرود
آورده کیسه افتیمون را دائم بدست بمالند تا تمام قوت آن بآب باز داده شود پس افشرده و کف ادویه صاف نموده شیرخشت و سکنجبین هر یک هفتاد و پنج درم شکر سلیمانی
یا صاف صد و بیست و پنج درم کلند آفتابی بیست و پنج درم دران حل کرده بجوشانند و کف آنرا گرفته باز صاف نمایند و مرتبه دیگر بر آتش ملائم نهاده بقوام آورند پس سرد کرده
در شیشه نگاهدارند شربتی از ده مثقال تا پانزده مثقال با ماء الجبن و قوتش تا یکسال باقی می ماند نوع دیگر مختصر و مجرب النفع اسطوخودوس بادیان تخم شاهتره افتیمون
بسفایج سنای مکی پوست هلیله کابلی هر یک ده درم انجیر کوفتنی ست نیم کوفته در پنجاه درم سرکه بخیسانند و با نیم من قند سفید بقوام آورند صفت شربت افتیمون
نافع مالیخولیا و خفقان مستعمل همراه ماء الجبن و نیز موافق امزجه بسیاره افتیمون تولهٔ گل سرخ بنفشه گل گاوزبان گاوزبان گل نیلوفر فرنجمشک تخم کاسنی تخم خیارین هر یک یک تولهٔ
آلو بخارا بست و پنج عدد اگر آلو نباشد عوض آن تمر هندی چهار توله اندازند قند سفید سه چند بدستور شربت بسازند نوع دیگر نافع مالیخولیا مسهل بی زحمت تبادل و اگر
بخوابی بصاحب مالیخولیا بباشد عوض سکنجبین افتیمونی همراه ماء الجبن شربت اعتدال آرند فرنجمشک گل بنفشه گاوزبان گل گاوزبان گل سرخ گل نسرین بادرنجبویه افتیمون سنای مکی
مویز منقی هر یک چهار درم اصل السوس مقشر هلیله سیاه پوست هلیله کابلی تربد موصوف هر یک سه درم تخم فرنجمشک دو درم شیرخشت ده درم قند سفید سه چند و اگر صفرا و
حرارت زیاده باشد گل نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم افزایند و اگر سبب مالیخولیا احتراق خون بود شاهتره چهار درم عناب ده دانه زیاده کنند و اگر یبوست
زیاده باشد انجیر زرد هفت عدد بادیان سه درم در نسخه شربت اضافه نمایند و بعد قوام ساختن شربت غاریقون سفید بقدر حاجت باریک سائیده در شربت
آمیزند وگاهی این شربت را بعد استعمال ماء الجبن با عرق هلیله مرکب داده میشود و بسیار مفید می افتد صفت شربت مخرج سودا که جهت اقسام مالیخولیا اکثر بعد از تنقیه
همراه ماء الجبن سه تا هفت طبق استعمال کرده میشود و بدون تنقیه هم نمایند گاه گاهی در استعمال می آید و همواره معمول ست گاوزبان هفت درم و نیم گل بنفشه ربع کم دو درم گل سرخ یک درم
برگ بادرنجبویه گل نیلوفر تخم فرنجمشک هلیله سیاه افتیمون بسفایج فستقی برگ فرنجمشک اسطوخودوس برگ سنا هر یک یک و نیم درم نبات سفید و گلاب هر یک چهار آثار شب
ادویه را در آب بخیسانند و صبح بطریق متعارف همراه نبات و گلاب بقوام آرند و عوض نبات اگر ترنجبین و شیرخشت داخل کنند دران وقت در سامری خود حسب
اقوی خواهد شد و در قرابادین معمولی وزن گاوزبان چهار درم و گل بنفشه یک و نیم درم و گل سرخ دو نیم درم مسطور ست و عوض برگ فرنجمشک ابریشم خام باقی بدستور

علاج مالیخولیای دموی و صفراوی

فصد هفت اندام کنند و بصورت سیاهی رنگ خون مقدار وافر از آن برآرند بعد از آن فصد صافن نمایند وگاهی فصد صافن بار دیگر یا با اصابع و سبب تهیج و افراج خون چهار
تا نیم رطل از صافن معمول ست و بعد از فصد برای ترطیب و تقویت آماده مربی یک عدد شسته بورق نقره یک عدد پیچیده بخورانند و بالایش شیره مغز تخم کدو شیره تخم کاسنی هر واحد یک توله

[illegible]

ذکر بعض تراکیب مفیده مالیخولیای دموی و صفراوی از مطب اساتذهٔ کرام

چنانچه در فصل ... دموی و صفراوی و سوداوی ... بنفشه گل نیلوفر ... تخم خیارین ... تخم کاسنی
... شاهتره ... [illegible]

در آب کاسنی سبز مروّق و آب شاهترهٔ سبز مروّق هر یک پاؤ آثار گاه سه نیم پاؤ شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده ترنجبین مغز فلوس گلقند هر یک چهار توله
مالیده باز صاف کرده روغن بادام پنج ماشه داخل کرده بنوشند و بجای آب تا دو پهر عرق گاوزبان و کاسنی بنوشند غذا شله دهند ایضاً اگر با صداع و وحشت
باشد اول تبرید بلعاب بهدانه شیرهٔ تخم کاسنی و تخم خرفه و تخم کاهو و عناب و خیارین آب تمر هندی سه توله آب آلو بخارا ده دانه عرق کاسنی و عرق شاهتره هر یک
هفت توله گلاب چهار توله شربت بنفشه و گاهی شربت نیلوفر داخل کرده بدهند و از فصد باسلیق خون پاؤ آثار بگیرند و اگر هنوز صداع باقی باشد از فصد سر دو صافن خون
بقدر پاؤ سیر و ربع یک وزن بگیرند و بعد فصد بهر تقویت آمله مربی ورق نقره شیرهٔ عناب عرقیات خمیرهٔ صندل یک توله حل کرده بدهند غذا اگر خشکی باشد شوربا دهند بعد ده روز
که ماده در سر قرار گیرد فصد سر رگ کشایند و باز تقویت نموده بعد پنج شش روز شب هلیله مربی یک عدد همراه عرق گاوزبان هفت توله بعد یک پاس از غذا خورانند
صبح نقوع منضج از بنفشه نیلوفر هر یک هفت ماشه آلو بخارا هفت عدد تخم کاسنی شش ماشه سپستان بست دانه گاوزبان چهار ماشه خیارین کوفته شش ماشه همراه خمیرهٔ بنفشه
سه توله بدهند دوم روز شاهتره افزایند روز سیوم در نقوع مذکور بیخ کاسنی شش ماشه اصل السوس اسطوخودوس هر یک چهار ماشه بادرنجبویه بسفایج هلیله زرد
هر یک شش ماشه افزوده گلقند عوض خمیرهٔ بنفشه داخل کرده دهند و بعد سه چهار روز مسهل سنای مکی شش ماشه افتیمون به صره بسته هفت ماشه در نقوع
و مغز فلوس شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه افزوده دهند روز دوم مسهل تبرید بلعاب بهدانه شیرهٔ خیارین عرقیات شربت بنفشه اسپغول مسلّم شش ماشه
پاشیده بعد دو مسهل منضج داده آخر شب حب لاجورد و صبح بدرقه مسهل بدون مغز فلوس روغن بادام داده تا سه وزیاده وز در میان تبرید نموده تنقیه تمام
و باز تبرید و یک مسهل مغز فلوس بدهند بعده بهر تقویت دواء المسک بارد همراه شیرهٔ مغز تخم کدو و خیارین و خرفه وغیره به تبدیل استعمال کنند و برای ترطیب دماغ
مغز تخم تربوز چهار درم سوده در شیرهٔ نبات منقوم نیم پاؤ خورانند ایضاً اول تبرید شیرهٔ مغز تخم تربوز عرق شاهتره شربت نیلوفر اسپغول با لعاب آن بدهند بعده
فصد باسلیق و آخر روز تبرید بدستور بعد ازان در منضج صفر تخم خیارین افزوده بدهند بعده چرائته افتیمون گاوزبان اصل السوس انجیر زرد سنای مکی مغز فلوس
ترنجبین شیرخشت روغن بادام در منضج افزوده مسهل دهند بعده حب لاجورد دهند پس تبرید شیرهٔ مغز تخم هندوانه آب آلو بخارا عرق شاهتره خمیرهٔ صندل لعاب
اسپغول پاشیده نوشانند بعد هفت روز فصد هفت اندام کنند برای دفع یبوست مزاج و سوزش تبریدات و سعوطات روغن کدو وغیره بعمل آرند و دواء المسک بارد
با شیرهٔ تخم خرفه و گلاب شربت انار شیرین اسپغول پاشیده دهند بعده ماء الجبن بدهند ایضاً بصورت حدت ماده و ضرورت ترطیب تنقیه بعد از فصد تبرید
ماء الجبن با سفوف سودا و سکنجبین افتیمونی بدهند و شب حب لاجورد بخورانند و یا ماء الجبن همراه شربت بزوری و گلقند شروع کرده بعده مغز فلوس هفت توله گلقند
ترنجبین هر یک چهار توله روغن بادام شش ماشه در ماء الجبن افزوده مسهل دهند بعده شربت سودا و سفوف لاجورد همراه ماء الجبن بدهند و اگر سفوف حرارت کند بقدر
دو سه ماشه دهند و برای تقویت قلب وقت شام زهر مهرهٔ خطائی یک ماشه مزوّر یا طباشیر هر یک چهار سرخ لاجورد مغسول دو سرخ در شربت انار یک توله آمیخته همراه عرق
کیورهٔ گلاب عرق گاوزبان شربت انار داخل کرده و فرنجمشک پاشیده بدهند و مفرح بارد خورانند و چون ماء الجبن بیک نیم پاؤ و یا نیم آثار رسد دو دو توله کم نمایند
ایضاً اگر با خفقانیت و تیزی مزاج بود و بعد فصد و تبرید و تقویت مزاج در ماء الجبن مسهل باین طریق مستعمل است که روز پانزدهم از شروع ماء الجبن نیلوفر بنفشه
عناب لعاب تخم کاسنی کوفته تخم خیارین کوفته تخم خربزه کوفته بسفایج فستقی کوفته هر یک هفت ماشه اصل السوس پوست بیخ کاسنی هر یک شش ماشه آلو بخارا هفت دانه برگ سنای مکی
یک توله در ماء الجبن شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده گلقند آفتابی ترنجبین شربت ورد مکرر هر یک چهار توله مغز فلوس شش توله مالیده باز صاف کرده دهند روز
دوم تبرید از لعاب بهدانه [illegible] ماشه شیرهٔ خرفه هفت ماشه شربت بزوری دو توله تودری چهار ماشه در ماء الجبن بدهند باز یک مسهل داده در مسهل سوم حب لاجورد دهند

وبعد فراغ از مسهلها خمیرهٔ گاوزبان و مفرح بزرشکی استعمال کنانند ایضاً هرگاه و بار ماء الجبن بسبب بر بدن شیر از آب لیمو یا سرکه ریزش نزله بظهور رسد التقوع ادویهٔ نزله همراه ماء الجبن کنند و اگر ماء الجبن تحریک نزله زیاده کند و سرفه و تپ پیدا شود و موهم تحمی دق گردد درین صورت ماء الجبن موقوف نموده قرص طباشیر لین کوفته در شربت بنفشه سرشته همراه شیرهٔ خیارین شیرهٔ خرفه لعاب بهدانه عرقیات شربت بزوری خاکشی پاشیده صبح خورانند و یا قوذالعاب بهدانه شربت نیلوفر خاکشی پاشیده شام بدهند

ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبه نافع این نوع مالیخولیا

شرب افتیمون بشیر بزتازه و شکر و کذا لعاب اسپغول پنج درم در آب برآورده پانزده درم شکر سفید داخل کرده و کذا اسنای مکی در اخلاط محترقه و کذا خوردن هلیلهٔ سیاه پنج درم بیک درم حجر ارمنی مغسول و ربع درم سقمونیا همراه ماء الجبن و کذا شیر بز با میش بشکر و نان گندم سفید و کذا خوردن دم الاخوین هر روز نیم مثقال و کذا نوشیدن ترشی ترنج بشکر و کذا خوردن غنچهٔ انار شیرین بشربت سیب و کذا آمله و کذا کتیرا و کذا نوشیدن عرق نیلوفر بشکر و یا شربت آن با ماء الشعیر و یا شربت بنفشه با ماء الشعیر و یا گلاب بشکر و سعوط روغن بنفشه و یا روغن اکارع در حمام و شم گل نیلوفر و گل بنفشه و گل سرخ و نطول مطبوخ گل بنفشه در حمام و یا آب حی العالم گرم کرده در حمام و غسل سر باسپغول در حمام و غذا کدو خوب پخته به روغن بادام و ملوخیا بروغن مذکور و کاسنی یا کاهو خام و پخته بروغن بادام و تخم بره و شیرخواره و تخم حلان رضیع و سرطان نهری و تنقل به نیشکر نزد احساس سوزش مرهٔ سوداء هر واحد مفید جوارش طباشیر مقوی معده مانع صعود ابخرهٔ صفراوی از معده بدماغ و نافع از برای مالیخولیا و دوار و سدر حادث از سوء مزاج صفراوی معده گل سرخ آملهٔ منقی طباشیر صندل سفید کشنیز خشک هر یک ده درم حب الآس پوست ترنج سماق منقی مصطکی هر یک پنج درم کافور قیصوری یک مثقال رب به سه وزن ادویه با عرق گاوزبان و عرق کیوڑه بقوام آرند حب هلیله از حکیم علوی خان مجرب برای مالیخولیای حادث از سودای صفراوی پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست هلیله آملهٔ منقی هر یک دو دانگ سنای مکی لاجورد مغسول افتیمون غاریقون سفید کتیرا هر یک یک دانگ کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده بمویز منقی بسرشند و حبها ساخته با عرق گاوزبان نیم گرم که دران جلاب شکری ده درم حل کرده باشند فرو برند جمله یک شربت است در هفته یک مرتبه این حبوب را استعمال نمایند تا آنکه مالیخولیا زائل شود و در نسخهٔ دیگر که آنهم در اخراج سوداء و مرهٔ صفرا مجرب و بیغائله است وزن سنای مکی دو دانگ است و سقمونیای مشوی یک دانگ عوض لاجورد و افتیمون و غاریقون و کتیرا و گاهی از برای تقویت اسهال مرهٔ سوداء لاجورد و حب النیل هر یک یک دانگ اضافه کرده حبها بورق نقره پیچیده با آب نیم گرم داده میشود خمیرهٔ ابریشم از حکیم اکمل خان منع بخارات نماید و تقویت دل و دماغ و معده کند طباشیر بهمنین کشنیز خشک پوست بیرون پسته مروارید ناسفته کهربا گل نیلوفر گل گاوزبان ابریشم مقرض هر یک دو درم یاقوت چهار دانگ برگ گاوزبان ده درم عصارهٔ زرشک پنج درم صندل سفید سه درم شیر آمله پانزده درم ورق نقره سه دانگ طلای محلول عنبر اشهب کافور هر یک دو دانگ مشک نیم دانگ آب سیب آب انار شیرین هر یک سی مثقال گلاب بیدمشک عرق گاوزبان هر یک پنجاه درم قند سفید دو آثار بدستور خمیره مرتب سازند دواء المسک بارد مقوی اعضای رئیسه موافق محرورین نافعین و رافع خبث نفس و وسواس و خفقان حار و مزیل مالیخولیا که از احتراق خون و صفرا باشد مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد محرق مغسول طباشیر صندل سفید کشنیز خشک مقشر تخم خرفه مقشر زرشک منقی گل گاوزبان ابریشم مقرض هر یک پنج مثقال گل ارمنی مغسول فوفل و کهنی هر یک سه مثقال گل نیلوفر دو مثقال مشک یک مثقال عنبر اشهب دو مثقال ورق طلا و رق نقره هر واحد یک مثقال نبات سفید دو چند آن آب سیب شیرین نود مثقال آب انار شیرین نود مثقال عرق بیدمشک گلاب هر یک پنجاه مثقال جواهر را بر سنگ سماق با گلاب صلایه کرده باقی ادویه کوفته بیخته و آبها و عرقها و نبات را بقوام آورده مرتب سازند و حکیم مومن گفته که من دو مثقال یاقوت رمانی درین دواء المسک

حمای

داخل کردم واثرش بسیار یافتم واگر خواسته باشند که مشک داخل کنند وبعنبر اکتفا کنند حکیم علوی خان مینویسند که درین صورت اثر ادویه امساک نتوان گفت بلکه مناسب
آنست که آثار دواء العنبر مانند روغن لبوب سبعه که صداع حار ویابس ودر سرسام سوداوی وسهر را نیز مفید است منوم مغز تخم کدو تخم کاهو تخم خشخاش مغز بادام شیرین کنجد
مقشر مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ برابر گرفته مثل روغن بادام روغن برآرند وبمالش وسعوط نیم درم استعمال نمایند عرق شهیر معمول حکیم وارث علیخان مرطب ونافع
مالیخولیا وخفقان وباخانگی مدبر رافع تپ دق ست شیر بز آب گزر آب نیشکر هر یک پنج آثار گرفته عرق کشند وگاهی آب به شیرین آب ناشپاتی عرق گاوزبان عرق نیلوفر
عرق بید مشک گلاب آب سیب هر واحد یک آثار عنبر اشهب سه ماشه برای تقویت دل ومعده اضافه کرده میشود وبجای شیر بز شیر گاو بوزن سه آثار وآب زردک آب
نیشکر هر یک سه آثار گرفته میشود لعوق خشخاش نافع اقسام مالیخولیا وجنون بهتر نوم پوست خشخاش مع تخم نیم کوفته عناب هر یک پنجاه عدد در آب یک شبانه روز خیسانیده
بجوشانند تا نصف آب بماند مالیده صاف نموده شکر سفید یک من اضافه کرده بقوام آرند بعده نشاسته کتیرا صمغ عربی مغز بادام مغز تخم کدو شیرین هر یک پنج درم اضافه نموده
بقوام آرند خوراک پنج مثقال ماء اللحم بارد برای مالیخولیا که از احتراق خون وصفرا یا بسبب سیر در آفتاب یا از خوردن اغذیه وادویه حاره بهم رسد وتپ دق را نافع است
گوشت بزغاله گوشت بره جوان گوشت بیش شش ماهه کهنه یا بچه بره یا بزغاله جوان گوشت بچه مرغ از استخوان وچربی جدا کرده ورق نموده از هر یک بقدر یک رطل در دیگ نقره
یا مس تازه قلعی داخل کرده طباشیر صندل سفید کشنیز خشک گل سرخ دانه هیل هر یک پنج مثقال کوفته بیخته بران پاشیده بآتش ملایم کباب نیم پخت نمایند بعد ازان در گلاب
عرق بید مشک عرق گاوزبان عرق سیوتی عرق صندل عرق شاهتره عرق نیلوفر عرق کاسنی عرق بید ساده هر یک یک سیر آب خالص بقدر حضور عرق کشند هشت آثار
پس دران سیب امرود بهی شیرین زعرور که ونتر ریزه ریزه کرده آب انار شیرین برگ خرفه اسفاناخ گل نیلوفر کاهو برگ بید یا گل آن گل سرخ باقلای تر گاوزبان گل گاوزبان
هر یک نیم رطل تخم خشخاش بهمن سرخ بهمن سفید هر یک دو تولہ تودری سرخ تودری سفید هر یک یک تولہ داخل کرده آب یا عرقهای مناسبه بقدر احتیاج اضافه نموده بقدر هفت آثار عرق
کشند وعنبر اشهب بقدر یک درم در پنجه بندند واگر حاجت باشد کافور وطباشیر نیز در مرتبه دوم افزایند مطبوخ تالیف حکیم علی جهت اخراج سودای سوداوی وسودای
صفراوی وسودای دموی بهتر از مطبوخ افتیمون ست بی اذیت بسفایج سنای مکی چهار مثقال سنبل شاهتره هر یک سه مثقال بجوشانند چون بجوش آید تمر هندی آلو بخارا
هر یک پنج مثقال افتیمون چهار مثقال داخل کرده پس شیر خشت خمیره بنفشه هر یک پانزده مثقال فرود صاف کرده بیاشامند واگر بعد از نضج ماده بیاشامند بهتر است
واگر شیر خشت نباشد بدل آن ده مثقال فلوس خیار شنبر داخل کنند مفرح از برای اصحاب مالیخولیا مجرب النفع تالیف علوی خان یاقوت رمانی مروارید ناسفته لاجورد
مغسول هر واحد شش ماشه ابریشم مقرض گل گاوزبان بهمنین طباشیر هر واحد دو تولہ تخم خرفه مقشر چهار تولہ مغز تخم خیارین سه تولہ عنبر اشهب سه ماشه ورق طلا ونقره هر واحد دو ماشه
نبات سه تولہ شربت فواکه سه تولہ شربت عرق بید مشک عرق گاوزبان هر واحد یا دو سیر بدستور معجون سازند خوراک نیم درم مفرح بارد در نهایت نفع است از برای ضعف قلب وخفقان
ووسواس ومالیخولیا که حادث از سودای سوخته واز صفرا وخون سوخته بود مجرب حکیم میر علی نقی ست یاقوت سرخ مروارید کهربا شمعی صندل سفید کشنیز خشک هر یک دو درم طباشیر
بهمنین سفید گل سرخ گل گاوزبان هر یک چهار درم بهمن سرخ ورق طلا ورق نقره پوست بیرون پسته هر یک یک درم تخم خرفه مقشر شیره مغز زرشک ناشتی دوازده درم گل ارمنی مغسول
یک نیم درم عنبر اشهب ابریشم مقرض هر یک یک درم شربت ترنج قند سفید بقدر حاجت بدستور معجون مرتب سازند مفرح زمردی بارد جهت اسهالات گرم ودیگر امراض حاره ومنع بخارات سوداوی
وتعدیل مزاج جگر وتقویت اعضای رئیسه بغایت مفید ست مشک کافور هر یک نیم مثقال عنبر اشهب یک مثقال عصاره زرشک تخم کاهو مقشر نشاسته گل سرخ گل نیلوفر مرو سبز ورق نقره
هر یک دو مثقال مغز تخم هندوانه مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین گل مختوم یا گل ارمنی ابریشم مقرض بهمن سفید بهمن سرخ پوست ترنج گل گاوزبان فادزهر معدنی طباشیر سفید هر یک
پنج مثقال آمله بگلاب پرورده تخم خشخاش سفید تخم خرفه تخم کشنیز مقشر هر یک بیست مثقال ادویه ها که صلایه کردنی را صلایه کرده وکوفتنی را کوفته بیخته باشیره ترنجبین وشیرخشت وشربت

سیب شیرین و امثال آن چهار مثقال بسرشتند و بعضی امرجه عنبر اشهب و وزن سابق یک مثقال زیاده نموده و ورق طلا دو مثقال و مروارید ناسفته کهربای شمعی مرجان سرخ هر یک چهار مثقال اضافه کرده استعمال آن مدتی بسیار مفید افتاده از اقوال حذاق شیخ الرئیس میفرماید که بعد فصد هفت اندام اگر ضعف شده نباشد در ماده صفراوی تنقیه بطبیخ افتیمون و حب افتیمون معتدل و بچیزیکه استفراغ صفرای محترق کند بار بار کرده و در ترطیب افزایش نمایند و اسکنجبین بکار برند با وجود آنکه از بابونه و آنچه در قوت آن باشد و در استعمال نطولات لابد است و استعمال بهر داشت صرف بر سر نشاید و بعض قدما در مثل این موضع ستوده اند که صبر اندکی هر روز بخورند و با هر روز آب مطبوخ افتیمون سه اوقیه یا زیاده قیراط عصاره افسنتین در آب حل کرده تجرع کنند و ایضا ستوده اند که هر شب سرکه کهنه یا سرکه عنصل بنوشند و من خوف ضرر سرکه درین مرض میکنم مگر آنکه یقین گردد که ماده متولد از صفرای محترقه حارست پس سرکه نافع ترین اشیا بود خصوصا عنصلی و سکنجبین مرتب بسرکه عنصلی همچنین سرکه که اندران جعده یا زراوند داخل کرده باشند و ایضا سرکه نفع میکند چون مرض بمشارکت طحال بود و ماده دران باشد و باید خوشبو کنند بشمیدن ترکیبات معتدله که دران کافور و مشک افکنند یا روغن بنفشه بسیار که بوی او غالب بر بوی کافور و مشک باشد و سایر خوشبوهای بارد رطب خصوصا نیلوفر صاحب کامل گوید که اگر این مرض از قبل دماغ حادث شود و صاحب آن را خواب نیاید و کثیر الهذیان و هیجان و عبث باشد و قرار نگیرد این دلیل است بر آنکه مرض او از صفرای محترقه است و آن را جنون گویند پس میباید که از مریض متعرض نشوند بچیزی از علاجات و استفراغات نه بفصد نه باسهال که این در خلط حدت بیفزاید و مریض را هیجان و هذیان زیاده گردد و لیکن باید که بتدبیر خواب آور بپردازند از دویه و اغذیه و این چنان باشد که ماء الشعیر مطبوخ بخشخاش یا بشربت خشخاش بدهند و بعد سه ساعت از آن شربت بنفشه و شربت خشخاش بنوشانند و اسپغول و حماض و برغاله بکوب و اسفاناخ و قطف و کاهو و بقله لوکیه پخته و ماهی بارلی و صحنایی تنهی و زرده بیضه نیمبرشت و مغز بادام و خیار بدهند و اند غذا سازند و از فواکه انگور و شفتالو و انار شیرین و نیشکر و موز و سیب شیرین پخته و سائر فواکه پخته سهل الانحدار از موضع او بخورانند و از تمامی اغذیه مولد سودا مثل نان بسیار سبوس دار و عدس و کرنب و لحم بقر و مانند آن اجتناب کنند و ایضا از جمیع مولدات صفرا مثل سیر و پیاز و چیزیکه از عسل سازند و از اشیای حریفه مثل خردل و حرف و سرکه و آبکامه و پنیر کهنه و مانند آن احتراز نمایند و بر سر مریض نطول مرطب منوم ریزند مثلا بگیرند خشخاش سفید مع پوست کوفته و جو مقشر کوفته و پوست کدو و بنفشه و نیلوفر و برگ کاهو و تخم آن و گل سرخ و بابونه هر واحد یک کف در آب شیرین خوب بجوشانند و بر سر ریزند و قطنه نهند دران تر کرده بانک روغن بنفشه در حمام معتدل الحرارة تکمید سر نمایند و شیر دختران بر سر دوشند و بانک روغن بنفشه آمیخته دران پنبه تر کرده بر سر نهند و روغن بنفشه و روغن تخم کدو و روغن نیلوفر در بینی چکانند و مسکن مریض جای روشن غیر تاریک باشد و تا آمدن خواب اهم این تدبیر عمل آرند و چون خواب تام آید درین هنگام باید که تنقیه بدن او با دویه مسهل صفرای محترقه مثل طبیخ افسنتین و مطبوخ غاریقون کنند و چند روز راحت دهند و امر تدبیر مرطب با غذیه مرتبه مذکوره نمایند بعد از آن اعاده دوای مسهل که اندک قوی باشد مثل حب اسطوخودوس و غیره جهت تنقی سودا کنند و باز چند روز راحت دهند و غذای مسطور بخورانند و ترطیب بدن او کنند و اگر ازین حرارت عارض شود و بول سرخ باشد ماء الشعیر و شربت خشخاش نوشانند و سکنجبین و جلاب دهند و چون حرارت ساکن شود اعاده ادویه مخرج خلط سودا و مع ایارج فیقرا یا شحم حنظل یا اندکی سقمونیا کنند و تعاهد بشوربای معمول از خروس پیر بشبت و نمک و بسفایج کوفته و مغز قرطم نمایند ایضا ممدوح الیه مینویسد که اگر این مرض از بخارات متصاعد بسوی دماغ از جمیع بدن باشد بسبب کثرت پذیرفتن اخلاط در بدن پس میباید که از آن کنند اگر خلطی که در بدن باشد دموی بود و از فصد مانعی نباشد فصد هفت اندام کنند و اخراج خون بمقدار احتمال قوت و بحسب مقدار خون فاضل در بدن باید کرد پس اگر خون سیاه بر آید استکثار در اخراج آن کنند بیک دفعه اگر قوت قوی باشد و یا در دو یا سه دفعه اندک اندک اگر قوت ضعیف بود و اگر مریض زن باشد و آن را این مرض

از احتباس حیض عارض شده باشد فصد صافن کشایند و مریض را بعد فصد شربت بنفشه یا جلاب بنوشانند و در اول روز غذا از زیرباج جوزه مرغ یا اسفیدباج
آن بکند و یا اسفاناخ یا قطف خورانند و انار شیرین و شکر دهند و در روز دوم مزورات مذکوره سابق و ماء الشعیر مع ثفل آن یا شربت خشخاش و مانند آن بدهند
واگر خلطی که در بدن کثرت پذیرفته آن مرهٔ صفرا باشد باید که تنقیهٔ بدن با دویهٔ مسهله اخلاط صفراوی نمایند بعد تدبیر علیل بتدبیر مرطب که سابق مذکور شد
تا این اخلاط رطب گردد و فساد او کم شود و ایضا بدوای مسهل نماید و خروج او از بدن سهل گردد و آن دوا اسهال صفرا کند بگیرند پوست هلیله زرد کوفته
و تمر هندی از تخم و لیف پاک کرده هر واحد پانزده درم آلو بخارا بیست عدد بلیله و آمله هر واحد چهار درم سنای مکی و شاهتره هر واحد هفت درم افسنتین و
گل سرخ هر واحد شش درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل باند صاف کرده چهار دانگ غاریقون و یک دانگ سقمونیا باریک کوفته بیخته
بران انداخته صبح گاه نیم گرم بنوشند واگر این مطبوخ اسهال نشود این حب دهند ایارج فیقرا و پوست هلیله زرد هر واحد یک درم غاریقون چهار دانگ سقمونیا یک دانگ
کوفته بیخته بآب حبها سازند و این یک شربت تام است بعد ازان نظر کنند اگر این استفراغ کفایت کند و حال مریض صلاح پذیرد والا تا یک هفته راحت دهند
و بتدبیر مرطب از اغذیه و اشربه که سابق مذکور شد تدبیر آن نمایند و در حمام معتدل الحرارة داخل کنند و بر بدن آن آب گرم شیرین بریزند و در آبزن که اندران بنفشه
و نیلوفر و برگ کاهو پخته باشند داخل کنند که حمام و جلوس درین آب تحلیل فضول از بدن و ترطیب آن نماید و باید که در حمام روغن بنفشه مضروب بآب بر بدن و
سر بمالند بعد ازان آب مذکور نیم گرم بران ریزند تا ترطیب بدن کند و چون از حمام یا آبزن خارج شوند یک لحظه در آب سرد بنشانند تا رطوبت روغن و آب نیم گرم
بر بدن باقی ماند بعده پارچه بپوشانند و بگذارند و راحت دهند و غذا که مذکور شد بدهند و بعد ازان تنقیه بدوای مسهل کنند لیکن آن دوا قوی تر از اول بود و
بمقداری که مریض متحمل زیادتی آن نباشد و کیفیت خلط آنرا واجب کند و ایضا واجب است که در سائر ادویهٔ مسهله و غیره این عمل نمایند یعنی تقدیم دوای اضعف نمایند
بعد ازان آنچه قوی تر ازان باشد و پس ازان آنچه قوی تر از ثانی باشد بحسب حاجت آن استعمال کنند و مریض را دوای قوی دفعةً از ابتدای امر ندهند و همین طریق
در تدبیر کسی که مرض او از غلبهٔ صفرا بر دماغ باشد سلوک باید کرد و از اغذیه و ادویهٔ حارهٔ حاده اجتناب کنند که این مرض را زیاده کند شیخ شهیدی گوید که اگر سببش
سودا از احتراق صفرا باشد اولا اشربهٔ باردهٔ رطبه مثل شربت نیلوفر و بنفشه و ماء الجبن و شربت خشخاش دهند و تغریق راس بروغن کدو و بنفشه و بادام شیرین
کنند و شیر بسیار بر سر ریزند و از سهر و جوع و تعب و حرارت و عطش و غضب حذر کنند و مداومت استحمام بآب شیرین و غسل سر بمطبوخ برگ بید و خطمی و بنفشه
نمایند و صرف عنایت بتبرید دماغ و ترطیب آن فرمایند و معظم امر درین تقویت معده و قلب بمقدار حرارت و برودت است و تنقیهٔ بدن بمطبوخ
افتیمون و معجون نجاح کنند و این حب بنفشه بگیرند بنفشه دو درم تربد خراشیده به روغن بادام چرب کرده یک مثقال سقمونیای مشوی در سیب
یک نیم دانگ رب السوس نیم درم حبها سازند و چون تربد سفید رزین باشد احتیاج بمصلح او درین حب نباشد زیرا که رطوبت بنفشه و لزوجت آن فعل
روغن بادام بکند و همچنین سقمونیا اگر با بهی و روغن بادام بسایند اصلاح آن کند خاصةً اگر در حبوب بارده استعمال کنند گیلانی از مجوسی و ابو منصور
و خضر و غیره نقل کرده که در مالیخولیای حادث از سودای محترق از خون ابتدا بفصد اکحل یا باسلیق کنند اگر خون احمر ناصع برآید آن دلالت بر
وجود ماده در عروق دماغ کند درین هنگام بند کنند و اخراج خون از رگ پیشانی کنند و عقب فصد شربت خشخاش و شربت بنفشه و با آب انار مسحوق
بنوشانند و بنان سمید بحکم الصنعت و شوربای لحوم جوزهٔ مرغ و چاهی و حملان بکدو و کاهو و اسفاناخ و مرق پخته غذا سازند و بنفشه تازه و نیلوفر ببویانند
و چند روز راحت دهند و اگر حرکت خون تیز باشد فصد صافن کشایند و خصوصا اگر سببش احتباس حیض باشد و بعد یک دو روز از فصد اگر طبیعت محتبس باشد
حقنهٔ لینه کنند که دران اندک حدت بود و معمول از نیلوفر و بنفشه و بزرکتان و حلبه و خطمی و سبوس گندم و جو کوفته هر یک بقدر حاجت جوشانیده صاف نموده قدری
خیارشنبر و روغن بنفشه آمیخته استعمال کنند و هر گاه نضج یافته باشد بمسهل از مطبوخ افتیمون متقوی بعصیر و غاریقون و خربق سیاه نوشانند و بگیرند غاریقون ثلث درم
صبر یک درم نمک ثلث درم خربق سیاه نیم دانگ حجر ارمنی مغسول ثلث درم و حب ساخته قبل مطبوخ بخورانند و بعد سه ساعت مطبوخ دهند و قدما خربق تنها
گاهی سوده و گاهی در آب جوشانیده صاف نموده استعمال میکردند و چون اراده کنند که عمل او بیشتر گردد باریک نسازند والا باریک بسایند و اگر خوف

ضرر عریق باشد بدل آن حجرا منی کنند و بعد اسهال با غذیه مرطب مثل ماء الشعیر و شوربای پاچه حملان که دران اسفاناخ و کدو داخل کرده باشند غذا سازند و برای
آوردن خواب نطول که در قول صاحب کامل گذشت بعمل آرند و شیر بر سر دوشند و از ادهان بارده سعوط کنند و باید که توسیع اغذیه مبردان نمایند و اغذیه فقال الجمهور
مرطب بسیار باید مثل شوربای بچه مرغ رطب و بره شیر خواره و رقبه حملان و پاچه بره مطبوخ بکدوی مقشر و شور و زیره باجات شیرین بگوشت ماکیان و تدرو و لحوم
حملان و حریره مرتب از گندم مقشر و آب پاچه و هنگام غلبه حرارت بماء الشعیر و حریره معمول از روغن بادام غذا سازند و بقول انطاکی برای ایشان کاهو و سرمق
و کدو و پالک و بقله یمانیه و مانند آن مع بادرنجبویه مطبوخ باشد و روغن بادام مناسب و ماهی کوچک برای ایشان غذای جید است و هنگام انحطاط مرض اگر
در هضم ایشان قصوری نباشد و معده آنها احتمال نماید دماغ بره و مرغ خصی فربه و جوزابات مرتب بشکر سفید و خشخاش و سپید و زرده بیضه و فالوده جات به روغن
بادام و شکر برای ایشان نیکوست و از بقول بادرنجبویه و فرنجمشک با دروج و تمام دارد فواکه انجیر و مویز سفید و بادام و کشمش خوب است و اکثر اصحاب این که خفقان
البان نافع بود دیگر در مالیخولیای مراقی پس اگر حاجت بمسهل دیگر افتد بعد شربت مطبوخ افتیمون باید که حب اسطوخودوس یا حب اصطمخیقون مسهل سودا خورانند و در
بعض اوقات این معجون نجاح و هند هلیله سیاه و هلیله آمله منقی هر واحد ده درم بسفایج و اسطوخودوس و افتیمون و تربد هر واحد پنج درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته
بسرشند شربتی چهار درم تا پنج مثقال و اگر احتیاج افتد که اسهال قوی کند دران غاریقون و خربق سیاه و سقمونیا بقدر حاجت کوفته بیخته داخل کنند و مثقال
معجون نجاح اضافه نمایند و ابتدا از اکثر قبل از چند روز خود است بخورند بعده روز سوم مطبوخ این شربت تناول کنند و گاه بر چند دیگر می خورانند یعنی نیم دانگ تا نیم
در آب گرم حل کنند و دران هشت درم معجون نجاح داخل کرده بیاشامند و در سائر ایام سه درم تنها بخورند و قبل او حب شبیار بخورند و ایضا در
هر هفته اطریفل صغیر سه درم افتیمون دو درم ایارج فیقرا یک درم سرشته بخورند و این یک شربت است و غاریقون و نمک نفطی هر واحد نیم درم با پنج درم
[illegible] حبها سازند و حب ها سست برای ایشان اجتناب از نمک شور و نمک بسیار و بادنجان و کرنب و عدس و باقلا و گوشت کل [illegible] خاصه گوشت گاو
کهنه و جمیع اشیای مالحه و حریفه حاده و حامضه و عفصه بلکه طعام ایشان چرب و شیرین و آنکه طعم او غالب نباشد و لذیذ می باید و شراب رقیق مائی بسیار ایشان را
نفع کند خاصه چون در آن اندک گاوزبان بخیسانند و چیزی بالغ تر در ترطیب مزاج از شراب ممزوج با آب بسیار نیست و باید که در فربه کردن ابدان ایشان
مبالغه کنند و آنچه بدن را بالقوت فربه کند استنقاع در آب گرم است چون طعام در انهضام شروع کند و باید که عقب خوردن غذا خواب کنند و بعد این تدابیر
تنقیه سودا و تنقیه بمسهل هر کدام از اینها که اصوب باشد بعمل آرند و از درازی مرض ملول نشوند چه ماده سوداوی عسر القبول برای اجابت است و ایضا
او گوید که علاج مالیخولیا کائن از سودا حادث از صفرای محترقه در بدن آنست که اولا ترطیب بدن بحمام و آبزن و اغذیه مرطبه و تمریخ بدن بآب بنفشه و
به روغن بنفشه کنند و بر سر روغن گل نهند و آنچه شربت خشخاش که روغن بادام بدان چکانیده باشند یا ماء الشعیر که خشخاش کوفته دران بیخته باشند بدهند
واحد سه ماء الشعیر و شربت بنفشه و شربت خشخاش یا شربت آلو اگر اراده تسکین طبیعت باشد بنوشانند و غذا ماهیچه جوی سفید و غیره که در قول
صاحب کامل گذشت سازند و آبهای بارد رطب بر سر ریزند و مسکن مریض در خانه روشن و وسیع باشد و چون خواب آید لعوق کنند اگر در خون او فی حرکت یا
[illegible] بدانچه مذکور شد و اگر در خون حرکت نبود و اسهال صفرا مثل این مطبوخ نمایند پوست هلیله زرد پنج درم
[illegible] در قول صاحب کامل گذشت و یا معجون نجاح قوی بسقمونیا و اطریفل صغیر مقوی یا ایارج فیقرا و هندی و ادویه قویه و ایارجات کبار
[illegible] و معدی [illegible] گردد پس اگر با این استفراغ و استراحت در یک هفته حال به صلاح گراید تا به سر مطلب از اغذیه و اشربه و استحمام با
[illegible] صندل [illegible] آبهای شیرین مطبوخ و دران حشائش مرطبه بعمل آرند و بر بدن روغن بنفشه با آب بر هم زده در حمام مالند و بعد از آن امر باستفراغ بدوا
قوی از اول بمقدار قوت مریض و کیفیت اخلاط نمایند و اگر از اسهال مائی باشد پرهیز کنانند و ماء الجبن بسکنجبین با افتیمونی و اندک نمک هندی و افتیمون و شکر دهند
و اگر ضعف مفرط باشد ماء الجبن تنها دهند [illegible] باید کنند که بادلیسه و کشنیز خشک و طباشیر و مغز تخم خیار و مغز تخم
بادرنگ و ابریشم محرق و مروارید ناسفته هر واحد یک جزو [illegible] نیم جزو زعفران ربع جزو [illegible] شیرین سه جزو کوفته بیخته بسرشند چند آن نبات سفید

نسخه معجون نجاح

بعد ازان تنقیه بدن از مطبوخ افتیمون و غاریقون متوسط القوة نمایند بعده چند روز اغذیه رطبه دهند و بر بدن او آب نیم گرم که در آن بنفشه و نیلوفر جوشانیده باشند بریزند
و اعاده تنقیه بمطبوخی که قوی تر از اول باشد باید کرد و چند روز رخصت دهند و تدبیرش بتدابیر مرطب سازند بعد ازان بعض حبوب مسهل سودا دهند پس نظر کنند اگر آثار صلاح
و سکون مرض و تراجع عقل مریض پیدا آید همین تدبیر بعمل آرند و اگر فائده نشود و خوف ازان زائل نگردد ایارج جالینوس دهند پس ایارج روفس مطبوخ افتیمون و غاریقون
و اسطوخودوس حشیش و غافث و بعد نوشیدن این معجونات نظر کنند اگر صلاح یابد و ذهن او عود کند و خوف ازان زائل گردد و سکون یابد چند روز رخصت دهند و غذا
لحوم حملان و جدی و ماهیچه آشها بطریق شوربا با لحم بزیت و حسیل و روغن بادام بدهند و از فواکه مویز خراسانی و انجیر خشک و پسته مغز بادام خورانند و از بقول ها در تجویز بقول
و نعنع و مانند آن دهند. و اعاده ایارج و تدبیر مذکور کنند تا آنکه صلاح تام یابد و اگر ازین ایارجات اثر صلاح نه بینند و مرض کم نگردد این دوای مرکب از لاجورد و ایارج
بدهند ایارج فیقرا افتیمون هر واحد چهار درم حجر لاجورد غاریقون هر واحد دو درم سقمونیا یک درم قرنفل بیست حبه باریک سوده بحریر بیخته بشربت سفرجل یا شربت
ترنج بسرشند شربتی ازان یک مثقال تا دو درم و این را در هر هفته یک دفعه بدهند که دوای نافع این علت است و ازین عدول نباید کرد که بارها تجربه کرده ام و چون ازین
تدبیر مرض صلاح یابد و عقل مریض بجا آید و کسالت لیکن قدری فکر و خوف باقی ماند باید که تقویت قلب بغایت تام کنند تا این بقیه ازان زائل گردد و این حالت باشد که
اگر در بدن او حرارت نباشد مفرح ابریسمی و مسک اگر گرم نبود دوا المسک حلو و مر بقدر حاجت بدهند و اندکی تریاق کبیر بعرق بادرنجبویه یا عرق گاوزبان دهند و اگر
در آنجا حرارت باشد این دوا باید داد گل سرخ و صندل سفید و گل ارمنی و گاوزبان و کشنیز خشک و قرفه و قرنفل و زرشک هر واحد دو درم طباشیر و تخم خرفه و ریوند چینی هر واحد
خام هر واحد یک و نیم درم تخم بادرنجبویه یک و نیم درم بسد و کهربا و ابریشم خام هر واحد نیم درم کافور دو دانگ همه را باریک کوفته بحریر بیخته صبح دو درم بشراب که در آن گاوزبان تر
کرده باشند و شربت سیب بخورند و قبل از وقت خواب و چون حرارت قوی نباشد این مفرح منسوب بهندی بدهند گل سرخ شش جزو و سعد پنج جزو و قرنفل و مصطکی و سنبل الطیب و
اسارون هر واحد سه جزو قرفه و زرنباد هر واحد دو جزو و بسباسه و قاقله و جوزبوا هر واحد یک جزو همه را باریک کوفته بیخته از مجموع ادویه سی و شش مثقال بگیرند و یک رطل
آمله در هفت رطل آب بجوشانند تا بسه رطل آید صاف کرده و آب آمله را در دیگ انداخته بران یک رطل فانید سنجری ریخته بپزند تا مثل لعوق گردد از آتش
فرود آورده ادویه مذکور حل کنند شربتی دو مثقال و نیم. صفت معجون دیگر مفرح نفس مجرب برای فهم و حسن لون نافع خوف عارض و ردائت فکر و سائر اعراض سوداویه بگیرند
بادرنجبویه و پوست ترنج و قرنفل و مصطکی و زعفران و قرفه و جوزبوا و بهمن سفید و سرخ و زرنباد و درونج و تخم بادروج و دانه مشک هر واحد یک جزو مشک عشر جزو همه را
باریک کوفته بحریر بیخته بگیرند و پوست هلیله کابلی بیست عدد و آمله سی عدد در سه رطل آب بجوشانند تا بنیم رطل باند صاف نموده عسل یک رطل انداخته بآتش معتدل بپزند و کف بردارند
تا آب بسوزد فرود آورده ادویه بسرشند شربتی ازان یکدرم و دیگر مثل آن حب الملوک پنج درم کمادریوس اسطوخودوس کمافیطوس گل بادرنجبویه خربق افتیمون هر واحد دو درم
سه رطل آب بران انداخته بآتش ملائم بپزند تا ثلث باند صاف نموده بگیرند مویز منقی کشمش یک رطل کوفته آب کوزانیده اندکی بران ریزند و باریک سایند تا بقوام عسل آید و
پاتیله انداخته زیر آن آتش ملائم کنند تا بقوام آید بعده قرنفل و بادرنجبویه و مصطکی و فرنجمشک و زعفران و بسباسه و پوست ترنج خشک هر واحد سه درم عود هندی دو درم باریک
کوفته بیخته بران ریزند و حل کنند تا مستوی گردد و در ظرف آبگینه یا چینی بدارند و در هر سه روز یکدرم تا سه درم حسب حاجت بخورند که این مرض را فی الحال نفع بخشد چون
صاحب او ازان برآید و دل او قوت یابد بهر آنکه تقویت نفس و قلب عجیب کند و همی باید احتیاط این مرض را که چون ازان خارج شوند از اغذیه مولده سودا مثل شراب کهنه
حاد و نبیذ آن که در قول گذشت و از غضب و هم احتراز کنند و اغذیه محموده مثل نان میده و لحوم خرفان و جدی و ماکیان و ماهی رضراضی و استحمام بآب شیرین و دلک معتدل
و تمریخ بروغن بنفشه استعمال نمایند با قومی از صاحبان عقل و ادب معاشرت کنند و الحان حسنه سماعت نمایند و شراب ابیض که نه کهنه باشد و نه نو بمقدار یکه مفرح
آرد و سکر نیارد بنوشند و بچیزهای که بهجت بخشد نظر کنند و جلوس در مواضع باد و بساتین و مزارع سبز تازه سازند و در فصول به تناول دوای مسهل سودا که لطیف باشد تناول
او بر ایشان سهل بود فقط. حکیم جالینوس گوید که قسمی از مالیخولیا از امتلای همه بدن و عروق آن از اخلاط سوداوی فاسده حادث میشود و این نوع بحسب فصول
سال و اغذیه و حسن تدبیر و فساد آن متغیر و زیاده میگردد و علاجش بعد مراعات سن و مزاج و فصل و غیره قوانین فصد باسلیق است و تغیر همه تدبیرا و مرطبات و تهیه
بران چند روز بعده فصد بعده ازین این ماء الاصول بنوشانند خشخاش سفید عناب سپستان انجیر و گل آن هر واحد یک کف پوست بیخ کبر و بادیان هر واحد یک قبضه

ورزیرباجات مرتب از ان که شیرین باشد این مطبوخ افتیمون دهند بلیلهٔ سیاه و کابلی و بلیله و آمله و افتیمون کوفته در صره بسته هر واحد هفت درم افسنتین غافث قنطوریون
دقیق بسفایج جاوه هر واحد چهار درم برگ شاهسفرم گاوزبان برگ بادرنجبویه هر واحد سه درم پوست بیخ کبر پاقته کبیر پوست بیخ بادیان پاقه ریوند دو درم خربق سیاه دو دانگ
همه را در ستور مطبوخ بجوشانند و صاف کرده شربتی بمقدار قوت مریض گرفته و ثلث درم غاریقون و دو ثلث درم تربد و سه طسوج سقمونیای مشوی دران حل کرده نیم گرم بنوشند
و بعد از ان ده روز دیگر راحت داده مابین آن سعوط بروغن بنفشه کنند و شیر دختران بر سر دوشند و ساقین و قدمین بروغن گل نیم گرم بالند و لزوم آبزن و حمام نمایند و آب نیم گرم
بسیار بر سر ریزند و از جماع بالکل منع نمایند و درین مدت روز اسفیدباجات و حریرهٔ مرتب از کنجد سفید و آب پاچه مطبوخ و نخود و زیرباجات شیرین بمقدار معتدل خورانند و از غم و فکر
و تخمه یا سوء هضم مریض محافظت نمایند بعد ازان شربت الوغاذیا یا این نسخه خورانند بگیرند بلیلهٔ سیاه و بست درم سنا و بسفایج هر واحد پنج درم مویز سیاه شیرین بیست درم
در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید مالیده صاف نموده هفتاد درم ازان بگیرند و هر گاه سوم حصه شب باقی ماند بنوشانند یا سه مثقال بخورانند و صباح این مطبوخ بنوشانند
و بعد خروج ازین دوا پانزده روز پرهیز کنند و بزیرباجات معمول باطراف بهدی و جوزهٔ ماکیان اقتصار ورزند بعده بتقیه مرض و اعراض آن نظر کنند اگر از اعراض چیزی باقی
ماند بحسب آن عرض علاج کنند بنحوی که اگر مرض انحطاط پذیرد و زائل گردد غذای او مغز سر بره باشد اگر معدهٔ او متحمل این بود و مرغ خصی فربه و جوزه باشند مرتب با شکر سفید
و خشخاش و سمید اگر ممکن باشد و اگر ممکن نبود و سائر اغذیه که در طبع قائم مقام آنها باشد اختیار نمایند و اگر چه شکل آنها در قوت نباشد و شخصی را این نوع مالیخولیا بهم رسید و در ابتدا
معالجه من کثیر الهذیان و دائم الوسواس و با حزن و گریه و سکوت طویل بود و چون مرض او منحل و کم گردید ابتدا بفصد کردم بسیار نمود و پس دانستم که خون او حدت و کثرت پذیرفته
و گرم گردیده فصد مرد و قیفال او در ایام متفرق نمودم و ضعیف بسیار شد و اسهال خفیف بهم رسید و از مرض صحت تام یافت جرجانی و ابالاقی گویند که اگر سودا با خون
آمیخته باشد اول رگ اکحل کشایند و اندک خون کم کنند و غذا خفیف و جید الکیموس دهند و تا یک هفته برین تدبیر مانند بعده دیگر بار فصد اکحل کنند اگر قوت قوی باشد
اخراج خون بمقداری که مناسب دانند بیک دفعه کنند بهر آنکه استفراغ آن بیک بار قوت صعود بخار بدماغ منع کند و اگر قوت قوی نباشد در دو یا سه دفعه بیرون کنند
و زنان را رگ مابض یا صافن کشایند تا ادرار حیض شود و تنقیه بدن ایشان گردد و چون طبیب را معلوم شود که بخار این خون در دماغ محکم شده رگ پیشانی باید کشاد و بعد فصد
یک هفته راحت دهند بعد ازان ماء الجبن دهند و تنقیه بایارج فیقرا یک درم و اطریفل صغیر دو درم یا سه درم و افتیمون دو دانگ تا نیم درم مرکب کرده در هر هفته یکبار کنند و اگر متحمل باشد
یک دانگ شحم حنظل زیاده نمایند اگر باین علاج اثر صلاح پیدا آید بهتر و الا ادویه قوی تر دهند و بهترین دوا درین باب ایارج جالینوس است و اگر بعد تنقیه سه بار بایارج مذکور
اثر صلاح ظاهر نشود حبی سازند از حجر ارمنی مغسول و ایارج فیقرا و افتیمون و غاریقون و شحم حنظل هر یک بمقداری که مناسب حال مریض دانند و ایارج فیقرا و روفس و لوغاذیا نیز مطبوخ
افتیمون و بلیلهٔ کابلی و بلیلهٔ سیاه و اسطوخودوس و مویز منقی و اندکی نمک هندی سودمند باشد و اگر بعد ازین راحتی نیابند حجر ارمنی مغسول با ایارج فیقرا مساوی مرکب ساخته
بهم بند ساخته رگوید که حجر ارمنی دو درم تا سه درم دهند و دیگر جا میگوید که یک درم یا کم و زیاده حسب حال مریض بدهند و میان هر شربت ده روز یکبار یا دو بار سه درم
اطریفل کوچک یک درم ایارج فیقرا و یک درم افتیمون مرکب کرده بدهند و هر گاه که این همه تدابیر بکار برند و مرض بر حال خویش باشد نا امید نشاید شد و بهمین طریق
سلوک نمایند که هنگام تغیر هوا صحت ظاهر شود و اگر ازان هوا بهوای دیگر تحویل کنند صواب باشد و این معجون نجاح درین باب سخت نافع است خون را از خلط سوداوی
صاف کند بلیلهٔ کابلی و بلیلهٔ سیاه و بلیله و آمله هر یک ده درم تربد و اسطوخودوس و بسفایج و غاریقون و افتیمون هر یک پنج درم حجر ارمنی مغسول دو درم و نیم شهد مصفی
سه وزن همه ادویه شربتی چهار درم و اگر مریض ضعیف باشد و متحمل علاجهای قوی نبود او را اجزای ماء الجبن با این سفوف علاج کنند بگیرند افتیمون بلیلهٔ سیاه هر یک یک درم شکر چهار درم
سفوف کنند و اگر مریض را عادت قی باشد و بآسانی تواند کرد اول از همه تدابیر قی کنانند تا بقوت قی کردن مادهٔ سوداوی از قعر بدن حرکت کند و بمعده آید و بقی خارج
شود و تدبیر قی بدین طریق باید که اول سه روز در طعام چیزهای ملطف چون ترب بسرکه و کرفس و سداب بسرکه تناول کنند و روز چهارم طعام خورند که برای قی موافق
بود و ازین کرفس و سداب و ترب زیاده بکار برند و ادویهٔ مناسب نوشانیده قی نمایند و در مدت هفته سه دفعه قی کنند بهمین ترتیب هر بار که از قی فارغ شوند ضماد از
مصطکی و افسنتین رومی و گل سرخ و سنبل و اسارون و سعد بر معده کنند تا معده را قوت دهد و بعد ازانکه سه دفعه قی کرده باشند تدبیر علاجهای مذکوره کنند و باید دانست
که حال آمیختن سودا با خون مختلف باشد گاهی سودا لطیف تر و تیز تر و از خون متمیز در عروق بر خون طافی باشد خارش بهق و مانند آن ازو می تولد کند و علاج این مثل

باشد و گاهی سودا ساکن‌تر و غلیظ‌تر و سبب باشد بود و سبب دوالی و داء الفیل از آن پیدا شود و علاج این مشکل‌تر باشد و گاهی همه اجزای سودا با جمیع اجزای خون آمیخته باشد
و تغییر نمی‌بود و امراض گوناگون حادث شود و این نوع مالیخولیا که مذکور شد از انجمله باشد و آنجا که ماده سودا با بلغم آمیخته باشد سکنجبین که از سرکه عنصل سازند موافق باشد و در
تجارب محمد زکریا است که جوانی صاحب مالیخولیا نزد یاران و بر دندان و گاهی موی ریش خود و گاهی کلوخ از دیوار همیکند و دو بینند و غلوله تخت ظاهر شده بود مثل فالج
پس محمد زکریا فرمود که او را فصد کنند و اگر خون سیاه بینند چندان برآرند که رنگ خون بگردد و در یکماه دو مرتبه مطبوخ افتیمون دهند و آن شب که فردای آن مطبوخ خورند
وقت خواب سه درم افتیمون با موبیزمنقی کوفته بدهند و بامداد مطبوخ بنوشانند و روغن بنفشه همراه بنمایند و ضماد همین گذارند و دل او خوش دارند بدین تدبیر خلاصی
یافت صفت مطبوخ افتیمون بگیرند افتیمون و هلیله کابلی و اسطوخودوس و موبیزمنقی هر یک ده درم بسفایج پنج درم تربد نیم کوفته چهار درم سنای مکی هفت درم
همه را در سه رطل آب بجوشانند چنانکه نیم بماند صاف کنند و کسی را که از مطبوخ کراهت کند این حب افتیمون بدهند و نسخه آن در قول مسیحی گذشت و این مفرح
صاحب مالیخولیا را مناسب است و نسخه آن همانست که در قول ابن عباس مسطور شد لیکن در اینجا قاقله و تخم بادرنجبویه و فرنجمشک عوض تخم بادروج و سک مسطور شد و بلیت
هر واحد دو درم و نیم و مشک یک درم و نوشته که پنجاه درم پوست هلیله کابلی و هفتاد و پنج درم آمله منقی در چهار رطل آب بجوشانند تا نصف بماند پالیده صاف نموده
با یک رطل عسل بقوام آرند و ادویه بدان بسرشند شربت دو درم و نیم ابن الیاس می‌نویسد که اگر مالیخولیا بسبب اختصاص سودا به دماغ با امتلای همه بدن از سودا باشد
فصد سر و صافن کنند و اخراج خون بحسب قوت نمایند و تفریق سر بروغن بنفشه و کدو و بادام و تنقیه دماغ بمثل حب افتیمون و مطبوخ آن بکرات سازند و معالج را باید
که از تنقیه ابدان و اسهال ایشان ملول نشود بهر آنکه خلط سودا عسر النضج و الزوال است و هر صبح شربت بنفشه ده درم و سکنجبین ده درم بنوشانند و غذا نخود آب بنهند
و بعد ظهور نضج تام در تکرار تنقیه بدن بمطبوخ مذکوره سابق و مطبوخ هلیله زرد و سیاه و بنفشه های حاده و لینه مذکوره در باب نسیان و سبات حسب آنچه مناسب دانند
شیر بستر ایشان مداومت کنند و صاحب ابن را از اشیای مولد سودا و غیر آن که در سابق مذکور شد احتراز نماید و فالوده رقیق معمول بشکر سفید و روغن بادام و لحوم حملان و حجل
و ماکیان فربه و شراب رقیق کثیر المزاج و ادمان حمام و ترک تعب بالجمله هر آنچه بدن را فربه کند نافع است و اگر حدوث آن از احتراق بلغم باشد علاجش فصد صافن
یا باسلیق است و نوشانیدن جلاب با رب انار و بادرنجبویه و نیلوفر و اصل السوس مقشر و گاوزبان هر یک سه درم گلقند شکری ده درم و غذا نخود آب با شیره مغز قرطم و بعد از آن تنقیه
بدن بحب افتیمون یا مطبوخ آن و اگر از آن کراهت کند بگیرند سنا هفت درم گل سرخ و بادرنجبویه نیلوفر هر یک پنج درم شکر سفید ده درم جوشانیده و صاف نموده معجون نجاح
پنج یا هفت مثقال در آن حل کرده هر دو گاه بنوشانند و این حب افتیمون ایشان را نافع بود و اسهال برفق بغیر اذیت کند افتیمون بیست درم بسفایج و ایارج فیقرا
هر واحد ده درم غاریقون پنج درم نمک هندی سه درم اسطوخودوس هفت درم شربتی از آن سه درم و دواء المسک حار و این مفرح نیز ایشان را نافع است و نسخه او
همانست که در قول ابن عباس گذشت لیکن وزن هلیله کابلی چهل عدد و بسفایج واحد از ادویه دو درم و مشک نیم درم یک دانگ و قاقله عوض سک است باقی بدستور شربتی یک مثقال
و اگر بسبب احتراق سودای طبیعی حادث شود دستور علاج و ابدال بر ادای آنچه در انواع باشد علاجش تنقیه دماغ و جمیع بدن است از خلط سوداوی بحب افتیمون و مطبوخ آن و ایارج
روفس و جالینوس و لوغاذیا و معجون نجاح بکرات مرات و شربتی هلیله با بادرنجبویه گاوزبان و نیلوفر و بنفشه هر یک سه درم و گلقند شکری ده درم بنوشانند و غذا نخود آب
بشیره مغز قرطم اندک کاشنی مقشر و بهنند و هر گاه نضج در قاروره ظاهر شود حب افتیمون یا مطبوخ هلیله سیاه بنوشانند و نوشانیدن ماء الجبن با افتیمون ایشان را نافع است
صفت ماء الجبن بگیرند یک رطل شیر تازه و جوش دهند و یک دو وقیه سکنجبین بدان انداخته حرکت دهند تا جوش آید پس فرود آورده صاف نموده آب و بنوشند و شوربای خروس
با بسفایج نیز ایشان را نافع است و ایارج جالینوس را در تنقیه دماغ صاحب این مرض خاصیت عجیب است و حقنه لین که در قول گیلانی گذشت بعمل آرند با اضافه بابونه و غیر آن
و آنچه نشاط آرد و سماع و اخبار ساره و ما فات شخصی که مولع است باشد و تفریق راس و غنمهای معطر و ریختن آب شیرین نیم گرم بر سر و نطول با آب تخم خطمی و غیر آن که در قول
صاحب کامل گذشت بعد از آن و شیدن شیر زنان بر سر و نهادن پنبه بشیر تر کرده بر آن و سعوط بادهان مذکوره بعمل آرند و هر صبح جلاب عرق گاوزبان باشکر ده درم
و یک مثقال از این مفرح بدهند بگیرند گل سرخ و سعد و قرنفل هر واحد پنج درم بسباسه و قرفه و تخم فرنجمشک و پوست ترنج هر یک درم مشک خالص یک دانگ کوفته بیخته بشربت سیب یا ترنج
بسرشند و این دواء المسک حار ایشان را نافع است و در مرهم داریه بسد کربا ابریشم خام مقرض هر یک دو درم مشک خالص یک نیم مثقال تخم فرنجمشک تخم بادروج تخم مرزنجوش مصطکی

نسخهٔ مطبوخ افتیمون

نسخهٔ حب افتیمون

نسخهٔ مفرح ما

اولاً از صافن و ثانیاً از اکحل و از غذا اسفاناخ کیان و شیر و تخم مرغ و کاهو و کدو و روغن بادام اقتصار نمایند و هر صباح بقدر اطریفل از بندق هندی اندکی شکر خالص و روغن گاو تازه حل
نموده سعوط کنند و در هر هفته یکبار لاجورد و افتیمون هر واحد یک مثقال با ماء الجبن سکنجبین بخورند و هر روز پنج درم اسپغول با پانزده درم شکر سفید هم درم گلاب هستار که این علاج مجرب است
و مداومت این معجون کنند که از اختیارات پسندیده و مابرای انواع جنون بست سنای مکی پاک کرده بست درم برگ حنظل اسارون افتیمون بسفائج هر کدام هفت درم
گل سرخ شش درم مروارید ناسفته چهار درم لاجورد سه درم عنبر اشهب شکر خالص نیم مثقال شکر سفید پنج برابر مجموع شکر را با شیر گوسفند حل کرده بقوام آرند و ادویه را
سوده بیخته بسرشند و در هر سحر بمقدار سه درم بخورند و مداومت حمام کنند و خواب بر مثل گل سرخ و بنفشه و مورد و قریب آب جاری بنمایند اگر تابستان باشد و الا احتراز از هوا کنند و تعدیل
آن حسب فصول نمایند و آنچه بالخاصیت در اقسام جنون و مالیخولیا فائده دهد تریاق الذهب است تعلیق فاوانیا و زمرد را با خود داشتن و خوردن صفت تریاق الذهب

که بارها تجربه کردم صحیح یافتم و از مالیخولیا و صرع و جذام و استسقا و یرقان و حصر بول و بواسیر خلاص گردانید مروارید ناسفته هر قدر که خواهند و صلایه نموده بعرق ترنج یا
آب لیموده مثل آن بسایند و در شیشه کرده و دهن او محکم بسته و در آب گرم سه هفته بدارند تا حل شود بعد از آن بگیرند صبر سقوطری هفت درم ستمونیا پنج درم افتیمون دارچینی
قصب الذریره هر واحد چهار درم لاجورد قرنفل عود هندی صندل سرخ صمغ عربی کتیرا هر واحد سه درم همه را سائیده بآب محلول مذکور سرشته حبها بقدر نخود سازند شربتی از آن یک مثقال
و اگر تفریح عظیم و تقویت باه از آن مطلوب باشد طلا را بگدازند و در آب محلول مذکور چند قطره بر آن چکانیده بسایند و با ترکیب سابق بیامیزند گاه فاد زهر حیوانی آمیخته میشود و از
سموم فی الحال خلاص میگرداند و هرگاه بقدر دو قیراط از مرکب مذکور در آب شگوفه ترنج حل کرده در بینی صاحب یرقان بچکانند همان روز رنگها باصلاح آورد و در سر که
مصروع را افاقت بخشد و در روغن بنفشه محافظت از طاعون دهد و باکند هرگاه بینی را بدان هر روز چرب کنند و یک قیراط از آن بخورند و اگر در شیر ماده اسپ حل کرده پاره
سوده ها بدان آغشته زن بعد از حیض حمول سازد بسرعت حامله شود و اگر در مسکه گاوی حل کرده بخورند قبل از ریختن اطراف او بخورد به شود و برای تقویت حصاة
با آب کرفس و بجهت خفقان با آب گاوزبان و بادیان سبز و برای بواسیر با آب عناب بخورند و گاهی هر دو نوع بهمن اضافه کرده میشود و جالینوس بهمن سرخ و ایضاً
کشنیز تر و خشک اسامر کرده و سر ایشان را بدانچه در سرسام گذشت طلا نمایند میر عوض مینویسد که در ابتدای مرض و در مالیخولیای دماغی رگ صافن بگشایند و الا رگ اکحل
و این منضج و مسهل بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس بسفائج گاوزبان بادرنجبویه بلیله کابلی جوشانیده صاف نموده افتیمون بقدر حاجت مالیده با سکنجبین بنوشند سکنجبین
افتیمونی نسخهٔ شیخ الرئیس و سائر منضج و مسهل و تنقیه برفق اثری عجیب دارد هر بار ادبطریق مناسب ده روز بنوشند و نسخهٔ آن در قول مجندی گذشت و این شربت از مجربات
حکیم علی در صورت قلت ماده و امتلای اعضای رئیسه متولد خلط سوداوی عظیم النفع است تخم کاسنی بادرنجبویه تخم فرنجمشک هر کدام بیست درم گاوزبان سی درم برگ
بادرنجبویه پانزده درم اصل السوس ده درم بسفائج بادیان هر کدام هفت درم همه را در شش مثل آن گلاب و چندان آب سیب بجوشانند تا سه چند بماند صاف نموده
قند سفید آمیخته شربت یا سکنجبین مرتب سازند و بعد از حصول نضج این مطبوخ افتیمون بدهند بلیله کابلی اسطوخودوس مویز منقی هر کدام ده درم شاهتره بسفائج سنای مکی
هر یک پنج درم در سه رطل آب بجوشانند چون یک رطل بماند افتیمون ده درم در آن انداخته بگذارند تا سرد شود و صاف کرده غاریقون سفید یک درم تربد سفید ده درم
صبر سقوطری مثل آن اضافه کرده با شکر شیرین ساخته بنوشند و این مطبوخ حنین بن اسحاق بجهت زنی صاحب سودا تالیف نموده بلیله زرد بلیله سیاه بلیله کابلی

بسفائج در سه رطل آب بجوشانند تا بنصف آید سنای مکی افتیمون اضافه نموده چند جوش داده صاف نمایند پس آلوبخارا تمر هندی مویز منقی با دو رطل آب علیحده
بجوشانند تا بنصف رسد صاف کرده بست و پنج مثقال آن را با چهل مثقال آب صاف کرده اول و پانزده مثقال شکر سفید بنوشند و این مطبوخ افتیمون موافق
نسخه کامل بست بلیله زرد ده درم بلیله کابلی بلیله سیاه هر کدام هفت درم بلیله آمله هر کدام چهار درم مویز منقی سی درم آلوبخارا پانزده دانه گاوزبان برگ بادرنجبویه
اسطوخودوس غافث هر کدام چهار درم بسفائج سه درم تربد سفید کوفته دو درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل و ثلث رطل بماند آنگاه افتیمون پنج درم اضافه
نموده بجوشانند تا بیک رطل آید مالیده صاف نموده غاریقون سفید یک درم با قدری عسل سرشته اضافه کرده بنوشند و چون ده بار یا زیاده اجابت شود
عمل بدوره را لعاب اسپغول یک مثقال گلاب عرق گاوزبان عرق بید و قند سفید قطع باید کرد بعد از آن بتعدیل مزاج بکوشند و سر را بعد تراشیدن موی بروغن
مرطب تدهین دارند و حمام رطب با آب شیرین پیوسته استعمال نمایند و اگر نوبت دیگر مسهل سند حب صطبر افتیمون یا حب اسطوخودوس کنند و انبغشه نیلوفر و چقندر با بوند و امثال آن

که بدست خوب مرا انجا بمالند تا همه جا به شود و تا سه روز همین نمط العمل آرند و این دوا دادم شیره مغز بادام هفت عدد گل سرخ یک توله برگ تنبول پخته سه عدد در عرق شاهتره هفت توله
و کیوره پنج توله و گلاب چهار توله و شربت گاوزبان و نیلوفر هر یک دو توله داخل کرده تخم بادرنجبویه سه ماشه تخم شربتی چهار ماشه پاشیده بنوشند در عرصه سه روز دردسر موقوف شد و مالیخولیا
خفیف پدید آمد و همین دوا در عرصه یکماه بتمامه زائل گردید و در سال آینده بار دیگر بهمین نهج بعمل آمد همه عوارض خفیف تر ظاهر گشت و در سال سوم هیچ اثری خفیف هم ظاهر نشد و صحت کلی یافت

علاج مالیخولیای مراقی

اول فصد باسلیق نمایند از دست چپ و بقول جالینوس و مسیحی اسیلم چپ و بقول روفس ابن جزله صافن کشایند و ابن سرافیون و رازی گویند که فصد صاحب این مرض
از اکحل و صافن گیرند و اگر قوت قوی باشد در هر چهل روز فصد باسلیق سودمند است و باید که فصد وسیع نمایند پس اگر سبب ورم معده و احشا یا سوء مزاج حار محرق در ان شود
تدارک او نمایند بدانچه در مبحث اورام معده و علاج امراض حار معده و جگر خواهد آمد و تبرید و ترطیب و تقویت سر کنند بچیزهائی که در امراض حاره دماغی مسطور شد و همچنین تقویت قلب
چنانچه ذکر یافت و اگر سبب ورم حار مراق باشد معالجه و تحلیل او مثل اورام حار نمایند و تقویت سر ملحوظ دارند و تفریق راس بادهان مقوی و مرطبات کنند و محاجم بشرط
بر مراق گذارند و در چنین حالت سکنجبین جگر نمایند بلکه اگر درین علت حرارت جگر محرق خون دریابند برای منع تولد سودا در ان اصلاح حال کبد باشیای مبرده مرطبه کنند
و تقویت طحال نمایند و محاجم بر مراق نهند و در صورت گرمی جگر حال بیمار مثل کبود مینماید پس ترک او باشربه بارده همچون شیره تخمهای سرد و آب کاسنی و ماء القرع
و آب هندوانه و ماء الشعیر و شربت بنفشه و تنقیه ماده آن آب کاسنی و آب لبلاب و مغز فلوس و تمر هندی و تسهیل خشت و سماء الجبن نمایند و رگ باسلیق کشایند و غذا بارد دهند
و هر وقت که طعام خورند اندک کاهو و کاسنی با سرکه بخورند و اگر سده باشد و یا حاجت تلطیف خلط بود اندک کرفس اضافه نمایند و اگر سده باشد چقندر و اسفاناخ نیز موافق
باشد و کاهو و کاسنی پخته و خام نیز نافع بود و اگر هاضمه قوی باشد و در عروق جگر سده نبود طعام سرد و غلیظ مثل حلیم و مصاوص ماهی تازه و کرش گاو و کله پاچه با سرکه پخته
دهند و ایضاً برای حرارت جگر و سده ماساریقا آب کاسنی سبز مروق شیره خیارین شیره مغز تخم هندوانه هر یک شش ماشه گلقند دو توله با قرص زرشک صبح و بجهت آخر روز آمله مربی
و ورق نقره یک یک عدد و شیره مغز تخم هندوانه شش ماشه گلاب عرق کیوره دو دو توله عرق گاوزبان پنج توله گلقند نسترن دو توله بدهند و همچنین بهر تبرید کبد آب کاسنی تازه
شربت بزوری و یا شیره زرشک و شیره خیارین عرق عنب الثعلب عرق کاسنی گلاب سکنجبین شربت بزوری و یا دواء المسک بارد شیره تخم خرفه عرقیات مذکوره گلاب شربت انار
و یا کاسنی چکیده شربت بزوری گلقند بدهند و صندل سفید بگلاب سائیده پارچه تر کرده بر موضع جگر گذارند و اگر حرارت زیاده باشد کافور هم اضافه کنند و اگر سبب ضعف
طحال باشد رگ باسلیق زنند و تنقیه سپرز و تقویت آن نمایند بدانچه در باب امراض طحال ذکر یابد و ماء الجبن مرتب سکنجبین افتیمونی باید داد و هر چه در مالیخولیای سوداوی
گذشت بکار برند و ایضاً اگر ماده در طحال باشد بفصد و اسهال و مضمرات طحال که در محلش مذکور گردد اشتغال ورزند و دواء الخردل و مانند آن بر طحال بمالند تا که طحال ماده را
بسوی دماغ ارسال ننماید و باوجود آن از رعایت مزاج و حمایت قلب غافل نباشند و در طحالی بهر اسهال ادویه قویه دادن باک ندارد و کذلک در هر عضوی که ماده باشد
در تنقیه و تقویت آن عضو بنوعی که در مقام هر یک مضبوط است توجه نمایند و باید که بر مراق اطلیه و اضمده محلله در اوعیه و مانع تولد ریاح مثل نفخ البعل آرند و انجیر در سرکه تر کرده مالیده باندک
روغن گل طلا نمودن انجیر بافته است و همچنین عصیر برگ کاسنی و کشنیز سبز و گل سرخ و ریوند خطائی هر یک و درم ضماد کردن و بابونه و ... و همچنین جدوار و آرد ...
و گلاب و سرکه و قدری روغن گل نمایند و چون فساد در مراق بسیار باشد پس داغ نهادن بر جانب راست بسی مفید است اما آنجا که سبب آن طحال و رحم وغیره باشد علاج آن ورم
کافی بود و دانچه مولودی بود علاج نپذیرد کذا فی المیامر و گویند که علاج این مرض ترک استفراغ قوی است اولاً اگر سبب معده یا ماساریقا یا مراق باشد تا منجر بانگرد و مواد فاسد بسوی
معده و احشا و باعث زیادتی ورم و سده گردد و احداث تشنج و موت نماید مگر عند ضرورت شدید از کثرت ماده و بودن آن در فضای معده و خوف زیادتی حدت و عفونت و انتشار
آن در بدن که درین صورت جائز است و لیکن برفق و سهولت بمطبوخ یا حقنه غیر حاد و قی درین علت جائز نیست جهت آنکه ماده را بسوی اعلی متوجه میگرداند مگر آنکه طبیعت دفع نماید
ماده را بقی وقت بسهولت آید که درین حالت اولاً منضجات موافقه بخورانیده بعد ظهور نضج تام بمطبوخ افتیمون و ایارج فیقرا و یا بدوای دیگر حسب مزاج قی نمایند تا باسانی قی آید و ایذا
باحشا نرسد و درین مرض محتاج میگردند باستفراغ سودا برای دو فائده یکی مضادت رطوبت بیوست را دوم منع تولد ریاح و ابخره و منع صعود آن بسوی دماغ و بقول شیخ
در مالیخولیای مراقی نیز اصلاح کبد بیشتر واجب است تا در ان سودا متولد نشود و اکثر اصحاب آن باشیای مبرده مرطبه منتفع میشوند بجهت آنکه ترطیب میکنند و مفتح سده

ایضاً برای نزلہ و حرارت جگر و ریاح معدہ مصطکی یک ماشہ سودہ بگلقند یک تولہ سرشتہ بخورند بالایش گاوزبان تخم کاسنی نیم کوفتہ ہر یک شش ماشہ ابریشم محلل نیلوفر عناب ثعلب ہر یک
چہار ماشہ جوشانیدہ و نبات داخل کردہ برای تلیین مویز منقی دہ دانہ افزایند و اگر با نزلہ و قصبہ و بہضم و قبض و کثرت آروغ و نفخ باشد مصطکی یک ماشہ سودہ با مایہ مربی یک عدد سرشتہ بخورند
و بادیان چہار ماشہ تخم کاسنی خیارین کوفتہ ہر یک شش ماشہ جوشانیدہ نبات داخل کردہ بنوشند ایضاً برای آروغ دخانی مراق صفراوی گلقند نسترن یک تولہ شربت لیمو یک تولہ سرشتہ
بخورند بالایش شیرۂ دانہ ہیل دو ماشہ شیرۂ بادیان چہار ماشہ گلاب چہار تولہ نبات یک نیم تولہ بنوشند ایضاً برای خفقان و ریاح شکم و غثیان جوارش عود ترش شش ماشہ بورق نقرہ
پیچیدہ ہمراہ عرق گاوزبان عرق شاہترہ عرق کاسنی عرق کیوڑہ ہر یک سہ تولہ شربت انارین دو تولہ بالنگو پنج ماشہ پاشیدہ دہند و اگر موسم تنقیہ بود فصد و مسہل بر فصل
موقوف داشتہ سفوف مروارید برای قلب و سفوف نمک ہاضم برای معدہ و شربت گڑہل و آلو بخارا و شربت لیمو برای صفرا تیار کنند ایضاً در سقوط اشتہا جوارش شاہی
ہمراہ عرق گاوزبان و کیوڑہ و عرق ہیل و عرق مکوہ ہر یک سہ تولہ شربت بزوری دو تولہ تخم فرنجمشک چہار ماشہ پاشیدہ بدہند و اگر با ضعف دل و خشکی لب و تشنگی
و ضعف ہضم و نفخ شکم باشد گلقند یک نیم تولہ سکنجبین تولہ عرق مکوہ عرق بادیان گلاب عرق کاسنی بدہند و اگر با گرمی مزاج اجابت نرم با وا زور ریاح بواسیری باشد
شیرۂ دانہ ہیل شیرۂ بارتنگ عرق کاسنی عرق گاوزبان عرق بادیان ہر یک پنج تولہ شربت انارین دو تولہ دہند ایضاً برای رفع قبض اصحاب اقیہ ہلیلۂ مربی با جوارش عود
ملین خوردہ شیرۂ خیارین ہفت ماشہ شیرۂ تخم کاسنی پنج ماشہ عرقیات شربت بزوری بارد دو تولہ بنوشند و اگر قبض بواسیر زحیری و ریاح مراقی و صعود بخارات بسوی سر
و مزاج حار باشد طباشیر مصطکی دانہ ہیل بادیان ہر یک نیم ماشہ سودہ بگلقند سرشتہ گل خطمی سہ ماشہ عناب ہفت دانہ بنفشہ شش ماشہ جوشانیدہ نبات داخل کردہ دہند و اگر
با عوارض مذکورہ نزلہ حار نیز باشد دانہ ہیل یک ماشہ سودہ بگلقند نسترن سرشتہ با شیرۂ تخم کاہو شش ماشہ شربت گاوزبان دو تولہ دہند ایضاً کہ باد در معدہ و سوء ہضم و قی باشد
نارجیل دریائی با آب پودینہ سودہ خوردہ بالایش آلو بخارا دہ دانہ زرشک سہ ماشہ در عرقیات مالیدہ شربت بزوری دو تولہ بنوشند ضماد مصطکی وغیرہ کنند و اگر باز بعد تلین وجع الفؤاد
و حرارت مزاج ہم رسد مسہل بایں طور دہند عناب ثعلب گاوزبان تخم کاسنی ہر یک شش ماشہ مویز منقی دو تولہ آلو بخارا دہ دانہ گل سرخ خیارین زرشک ہر یک شش ماشہ ریوند چینی
سہ ماشہ سنای مکی یک تولہ در آب کاسنی سبز مروق شب تر کردہ صبح مالیدہ صاف نمودہ فلوس خیار شنبر شش تولہ گلقند چہار تولہ شربت دینار سہ تولہ روغن بادام شش ماشہ
داخل کردہ دہند و اگر اسہال بسیار آید برای تقویت معدہ مصطکی یک ماشہ طباشیر دو ماشہ زہر مہرہ یک ماشہ سودہ بشربت انار شیرین سرشتہ عرقیات شربت بزوری بارتنگ شش ماشہ دہند

تدبیر مراق بارد المزاج

اگر مادہ در مراق با معدہ بود بہر تقویت معدہ و احشا گلقند بطبیخ بادرنجبویہ و گاوزبان و بادیان دہند و از زراوند و مصطکی و عود حب ساختہ بعمل آرند کہ در تحلیل مواد مراق از مجربات است
و چای خطائی نیز مفید بود و اگر ورم در مراق نباشد تدہین فم معدہ بروغن گل و سنبل و مصطکی نیم گرم و تکمید بسبوس گندم و نمک و تنطیل بطبیخ بابونہ و اکلیل الملک و برگ ترنج و کرفس
و فرنجمشک و شبت بہت تحلیل ریاح نافع و دیگر نطولات و اضمادۂ معمولی و حب مقل و ایارج وغیرہ کہ در قرابادین مسطور شد بعمل آرند و مداومت حمام بغایت سود مند است و جوزۂ مرغ
و زردی بیضۂ نیم بند مانند آن غذای سریع الہضم قلیل الفضول اختیار نمایند و وقت ضرورت مادہ را کہ در معدہ یا ماساریقا یا مراق باشد بمسہل ملائم نافع احشا استفراغ سازند و افسنتین
و شربت آن نیز بغایت مفید است گویند کہ کسی درم شربت افسنتین بہ ہفتہ دہند و مسہل قوی از ادویہ شدید الحرارۃ قی درین علت مضر است مگر کسی را کہ قی باسانی آید مادہ در فضای معدہ باشد و او اسہال
معتدل علوی خانی مجرب النفع است و نوشیدن ماء الشعیر بہ ہمراہ تحلیل ریاح باردہ و تقویت احشای مراقین بارد المزاج معمول است ابن سرافیون گوید کہ تدہین شکم بروغن سوسن نفع عظیم دارد

ذکر بعض تراکیب مفید مراق بارد مزاج از مطب اساتذۂ کرام

اگر با نزلہ و سرفہ باشد خمیرۂ عنبری ہفت ماشہ ہمراہ جوشاندۂ گاوزبان چہار ماشہ گل گاوزبان دانہ ہیل ہر یک سہ ماشہ نبات یک تولہ خورانند و اگر با فساد ہضم و قبض و نفخ و نزلہ وغیرہ
باشد مصطکی سودہ با آملہ مربی سرشتہ بخورند و گاوزبان ہفت ماشہ در عرق عنب الثعلب دہ تولہ جوشانیدہ نبات یک نیم تولہ داخل کردہ بنوشند یا زرنباد دو ماشہ ابریشم خام دو ماشہ گاوزبان
چہار ماشہ مویز منقی دہ دانہ جوشانیدہ خمیرۂ صندل یک تولہ دہند و اگر حرارت محسوس شود گل نیلوفر چہار ماشہ افزایند و اگر برودت زیادہ باشد بادیان خطائی چای خطائی ابریشم گاوزبان
بسفائج ہر یک چہار ماشہ دار چینی دو ماشہ جوشانیدہ نبات دو تولہ داخل کردہ بنوشند ایضاً در حالت نفخ پودینۂ خشک یک ماشہ الایچی سفید دو ماشہ چای خطائی بادیان خطائی
ہر یک ماشہ خیارین کاسنی ہر یک شش ماشہ گل سرخ چہار ماشہ جوشانیدہ سکنجبین لیموئی حل کردہ بنوشند و یا مصطکی سودہ بخمیرۂ گاوزبان سرشتہ بورق نقرہ پیچیدہ بخورند

نوازل دماغی و یا از هر دو و یا از ضعف هضم کبدی و تدبیر هر یک بعد ذکر ادویه مرکبه مسطور گردد ذکر ادویه مرکبه نافع مالیخولیای مراقی اطریفل
معمول حکیم شاه محمد نافع اقسام مالیخولیا و جنون و مصلح فساد خون و دافع نزله و فضول سر و مانع صعود ابخره از معده و اعضای دیگر قرفه شاهتره الایچی خرد
سلیخه مصطکی هر یک نیم ماشه گل سرخ اصل السوس مقشر هر یک نه ماشه هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر هر یک یک نیم توله پوست هلیله زرد تربد موصوف هر یک
سه توله کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده با قند سفید نیم آثار عالمگیری قوام داده بسرشند قدر خوراک یک توله تا دو توله است اطریفل زمانی جهت اقسام
مالیخولیا خصوصاً مراقی از جمله مجربات است و اثر آن در تنقیه معده و دماغ از اخلاط ثلثه بتجربه رسیده و برای قولنج و صداع و منع صعود ابخره نافع و مداومت آن
قطع نزله مجرب و بجمیع امزجه موافق است و اگر بعد از غذا تناول نمایند مضرت نمی رساند و قوت او تا دو سال باقی می ماند پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله
سیاه گل بنفشه سقمونیای مشوی هر یک ده مثقال تربد موصوف کشنیز خشک هر یک بست مثقال پوست بلیله آمله مقشر گل سرخ طباشیر گل نیلوفر هر یک پنج مثقال
صندل سفید کتیرا هر یک سه مثقال روغن بادام سی مثقال ادویه کوفته بیخته بروغن چرب کرده بدارند و عناب صد عدد سپستان صد عدد گل بنفشه
ده مثقال در آب جوش داده صاف کرده با یکنیم وزن شیره هلیله مربی و یک وزن عسل کف گرفته بقوام آورده ادویه بسرشند قدر شربت آن برای اسهال از چهار مثقال
تا شش مثقال و بنا بر مداومت از یک مثقال تا دو مثقال شربت دینار کبیر نافع از برای امراض جگر و برای مالیخولیای مراقی تنقیه باین شربت بعد از فصد
و نضج داده بهاء الاصول بهترین تدبیر نوشته تخم کاسنی ده درم بادیان پنج درم بیخ کاسنی پانزده درم پوست بیخ بادیان هفت نیم درم گل سرخ پانزده درم گل نیلوفر گل بنفشه
گاو زبان افتیمون اسطوخودوس هر یک چهار درم بسفائج فستقی تربد موصوف هر یک بست درم سنای مکی حب النیل هر یک هفت مثقال تخم کشوث در کتان بسته
پنج مثقال جمله را در نه رطل آب شب بخیسانند صبح بجوشانند چون سه رطل آب بماند صاف کرده یکمن قند سفید داخل کرده بقوام آرند و چهل درم ریوند چینی سوده در آن حل
نمایند و بعضی پانزده درم تا شانزده درم شاهتره و چهل عناب داخل کرده اند قدر شربت ده درم تا شانزده درم با آب نیم گرم ضماد که در مالیخولیای مراقی بعد ق
نفع دهد مصطکی گل سرخ افسنتین سنبل الطیب سارون سعد شبت پودینه دشتی زیره کرمانی انیسون تخم کرفس صعتر کوفته بیخته با آب ضماد کنند یا در آب بجوشانند صاف نموده
در شانه گاو انداخته کماد کنند و اگر کندر و دارچینی زرنباد اضافه نمایند انسب است و گاهی از این ضماد مصطکی گل سرخ اسارون سعد دور نموده و بجای آن اکلیل الملک
بابونه برگ نمام برگ ترنج اضافه کرده وقت خلو معده از طعام بر معده بطول کرده بخوابند و برای تحلیل ریاح بارده مراقی مفید می افتد عرق هلیله دافع سودا و مقوی دماغ
و حواس پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی کشنیز خشک هر یک نیم آثار پوست بلیله آمله هلیله سیاه گل سرخ مویز منقی هر یک پاو آثار اسطوخودوس ساذج هندی گل
گاو زبان هر واحد نیم پاو عود غرقی گل گاو زبان ابریشم مقرض براده صندل سفید هر واحد پنج توله بسفائج کوفته شش توله سنبل الطیب ده توله شب در آب خیسانند
صبح بقدر ده دوازده سیر عرق کشند. نوع دیگر معمول حکیم اجمل خان برای امراض سوداوی و تقویت دماغ و معده و دل و منع صعود ابخره و کابوس اسطوخودوس
دوازده توله کشنیز خشک سه پاو پوست هلیله زرد یک آثار گل سرخ پنج توله گاو زبان مویز منقی هر یک نیم پاو هلیله سیاه پاو آثار تا چهار شبانه روز خیسانیده هفت آثار عرق
کشند و در مفتاح المجربات وزن گل سرخ نیم پاو و مویز منقی یکنیم پاو مرقوم و آمله و پوست بلیله هر یک پاو آثار و عود غرقی چهار توله زیاده است و نوشته که نافع صداع و جنون
سوداوی دماغی است عرق شیر بهمن ترطیب سوداوی مزاجان از حکیم نافع خان شیر گاو دوازده آثار گل سرخ گل نیلوفر بهمن سرخ بهمن سفید تودری زرد تودری سرخ
تودری سفید گاو زبان بادرنجبویه فرنجمشک گل گاو زبان اصل السوس هر یک دو توله عناب صد عدد دارچینی نارمشک هر یک شش ماشه آب سیب شیرین پاو سیر
آب لیموی شیرین دو آثار آب زردک آب نیشکر هر یک پنج آثار آب انار شیرین نیم سیر عرق نیلوفر دو آثار آب بهی شیرین نیم آثار تخم خرفه مقشر تخم کاسنی هر یک چهار توله

بادیان سبز دو آثار صندل سفید چهار تولہ برگ کاسنی سبز دو آثار بدستور عرق کشند عرق گاؤزبان عنبری همانا مالیخولیا و توحش و خفقان و ضعف دل و جمیع
امراض سوداوی را نافع است گاؤزبان گل گاؤزبان هر یک نیم پاؤ صندل سفید ده تولہ دوسر بادرنجبویه بسفائج گل سرخ گل نسرین هر یک ده درم عرق کیوڑه
بید مشک هر یک دو رطل عنبر مشک هر یک نیم درم در دهن نیچه آویزند و بدستور عرق کشند خوراک دوازده درم عرق چوب چینی که ضعیف را قوی گرداند و
ناتوان را توانا سازد وقتیکه بادی مادّه مالیخولیای مراقی را مفید بود و حکیم مسیح الزمان این عرق را برای نواب اعتمادالدوله تیار کرده بود و تدبیر غریب آمد و نفعی کرد
که از حیطه تعبیر و تقریر بیرون است و منقول حکیم شریف خان صاحب چوب چینی پنج آثار اکبری دارچینی سفید آثار پاؤ و بالا ائچی سفید کبابه چینی قرنفل جوزبوا بسباسه
سعد کوفی سافج هندی عود غرقی بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد بادرنجبویه خولنجان سنبل الطیب شقاقل گاؤزبان صندل سفید دو شیخ عاقرقرحا قنبیطة الثعلب
مصطکی پنج [illegible] سفید ده سیر مویز منقی پنج آثار عسل مصفی پنج آثار قند سیاه سی آثار پوست کیکر دو آثار گلاب هفت و نیم شیشه
عنبر اشهب شش ماشه مشک [illegible] تولہ و سه ماشه زعفران نیم پاؤ و بدستور عرق کشند خواه یک آتشه خواه دو آتشه معجون مفرح که بجهت مالیخولیای مراقی نافع است هلیله
آمله از هر یک ده جزو گاؤزبان بادرنجبویه گل سرخ [illegible] کشنیز خشک ابریشم مقرض از هر یک یک جزو کوفته بیخته بشربت سیب [illegible] جمع ادویه معجون سازند خوراک سه درم
معجون برای مالیخولیای مراقی از مجربات [illegible] آمله منقی بادرنجبویه چای خطائی پوست هلیله کابلی طباشیر سفید هر یک ده مثقال زعفران جوزبوا سافج هندی
قرنفل بسباسه [illegible] هر یک ده مثقال پوست ترنج پوست بیرون پسته هر یک بیست مثقال قند سفید شکر سفید هر یک نود مثقال گلاب هفتاد مثقال آب
زرشک پنجاه مثقال آب لیموی [illegible] مثقال آب سیب شیرین آب سیب ترش آب انار ترش آب انار شیرین آب به شیرین آب به ترش هر یک هفتاد مثقال بقانون
مقرر معجون سازند معجون نافع مالیخولیای مراقی مانع صعود ابخره مربای آمله مربای هلیله هر واحد ده عدد گل سرخ کشنیز مقشر زرشک طباشیر هر یک ده درم دانه هیل پوست
ترنج مصطکی عود غرقی سافج هندی سنبل الطیب گاؤزبان گل گاؤزبان ابریشم مقرض زهر مهره سوده زرنب هر یک [illegible] درم مویز منقی دو تولہ شربت انار ولایتی چهار تولہ
شکر سفید پاؤ آثار معجون سازند مفرح بارد جهت تقویت و خلل مراق هلیله مربی آمله مربی هر یک پنج عدد شسته بعرق گاؤزبان و عرق عنب الثعلب یک پاؤ آثار
بجوشانند تا مهرا شود و پارچه بیز نموده با نبات سفید یکنیم پاؤ بقوام آرند و صندل سفید طباشیر هر یک سه ماشه مروارید ناسفته دو ماشه کشنیز مقشر مغز تخم خیارین هر یک
شش ماشه گل گاؤزبان دو ماشه سائیده مشک خالص چهار سرخ سوده آمیزند لیس ورق نقره دو ماشه حل سازند خوراک از هفت تا نه ماشه مفرح بارد کافوری مخترع
حکیم علوی خان مجرب بمرات از برای مالیخولیای مراقی و جمیع امراض سوداوی که سبب آن احتراق صفرا یا خون باشد و مقوی جمیع اعضای رئیسه است و خفقان حار
وضعف قلب را که بسبب حرارت باشد نهایت مفید است مروارید ناسفته کهربای شمعی کافور قیصوری زعفران هر یک دو دانگ لاجورد مغسول سنگ یشب فادزهر معدنی
صندل سفید طباشیر پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله گل گاؤزبان گل سرخ اسطوخودوس هر یک یک مثقال مغز تخم کدو پنج مثقال تخم خرفه پانزده مثقال زرشک
ده مثقال گل بنفشه گل نیلوفر هر یک ده مثقال شربت فواکه شیرین پنجاه مثقال نبات سفید بقدر حاجت گاه عرق بیدمشک بقدر ضرورت نبات و شربت را بعرقیات حل کرده بقوام آرند
و با سائر ادویه بدستور مرتب نمایند شربت یک مثقال و اگر دو دانگ عنبر و ورق طلا و نقره هر یک مثقال داخل نمایند بهتر است و در نسخه دیگر وزن مروارید و کهربا هر یک چهار دانگ است و بهمن سفید
و خیربوا و بادرنجبویه هر یک یک مثقال ابریشم مقرض دو مثقال افزوده و نوشته که جواهر را بگلاب یا بآب لیمو و آب ترنج بر روی سنگ سماق صلایه نمایند و باقی ادویه کوفته بیخته
عسل سفید ده مثقال شربت سیب شربت فواکه هر یک بیست و پنج مثقال قند سفید بقدر حاجت در عرق گاؤزبان و غیره بقوام آرند پس عنبر اشهب نیم مثقال مشک دو دانگ حل کنند
پس دراق ادویه دیگر و باشربه فواکه و صندل ترش و عرقیات و تخم فرنجمشک بخورند اشتباه نگاه در مرض مراقی لعاب دهان بافراط آید و این از علامت هضم جید معدی باشد [illegible] از نواز

نوازل دماغی و یا از سرد و یا از ضعف هضم کبدی پس دماغی اطریفل اسطوخودوس و حب ایارج و ارثجون نجاح و در معدی جوارشات هاضم و در سرد و اطریفل و در کبدی
مثل بیخ بادیان و تخم کشوث که در مفتح باشد و نسخه افزاید و گویند که تدبیر این مرض حذاق یونانی منفرد اند و غیر آنها تسخین زیاده برای کسر نفخ میکنند و اسهال با ایارج فیقرا
پس احتراق زیاده میگردد و سنا باک ندارد که آن اسهال اخلاط محترقه از اعماق با تهییج آن میکند و گویند که چون فساد در مراق بسیار باشد داغ نهادن نجاح می رساند

اقوال حذاق شیخ الرئیس میفرماید که اگر مراق بارد المزاج نافخ باشد و بادی و ورم و لهیب نبود افسنتین تنها اوقیه جوشانیده بنوشند و یا عصارهٔ آن ده قیراط در آب حل کرده
بخورند و بدیگر ادویهٔ مناسبه تنقیهٔ او نمایند و نطولات حاره بر معده ریزند و ضمادات گرم بران نهند و دران تخم فنجنکشت و تخم سداب و بیخ سوسن و شجرهٔ مریم استعمال کنند
و باید که اضمده بران مدت طویل دارند و هرگاه جدا کنند پنبه یا پشم نمد خشک زده یا اسفنج در آب گرم آغشته بران موضع نهند و استعمال ضماد خردل بر معده و مابین کتفین
نیز نافع است و کذا آنکه اشتن محاجم بی شرط مگر آنکه ورم بود در آنجا مانع آن باشد و باشد که بسبب شدت نفخ در مالیخولیای نافخه بنوشیدن تخم کرفس و زیره و انیسون و اشربه
که دران این بزور و سداب و شبت داخل باشد احتیاج افتد بلکه گاهی باستعمال تخم سداب و فنجنکشت حاجت آید و گاهی مراقی مزمن بقی کردن از خربق سفید محتاج گردد

صاحب کامل گوید که اگر خلط سوداوی محدث این علت در معده باشد باید که مریض را قی کنانند باینکه دران شبت و ترب و پودینهٔ نهری و خربق سفید جوشانیده
سکنجبین عسلی آمیخته باشند یا بمربع یمانی و جوز القی و تخم ترب مانند آن که هر واحد بقدر حاجت در عسل سرشته با آب مطبوخ شبت و ترب مالیده باشند و چون تنقیهٔ معده بقی
کردند تا سه روز راحت دهند و نان سپید با شوربای جوزهٔ مرغ بطریق اسفیدباج یا زیرباج پخته بخورانند و تدبیر او از اغذیهٔ موافقهٔ مرض مالیخولیا نمایند و روز چهارم ادویهٔ موافق
برای تنقیهٔ خلط سوداوی و مطبوخ افتیمون قوی با ایارج و شحم حنظل و خربق سیاه دهند و اگر ازین آثار صلاح نه بینند این نقوع صبر منقی معده از خلط سوداوی بدهند بگیرند هلیلهٔ
سیاه و پوست هلیلهٔ کابلی و افتیمون و سنای مکی هر واحد هفت درم اسطوخودوس برگ بادرنجبویه کمافیطوس کمادریوس پودینهٔ نهری گاوزبان حشیش غافث هر واحد
چهار درم بسفایج کوفته سه درم غاریقون کوفته دو درم مصطکی قرنفل ساذج هندی هر واحد دو درم و نیم مویز منقی چهل درم همه را در شش رطل آب بجوشانند تا بدو رطل آید
صاف کرده پنج درم صبر سقوطری بران انداخته هر روز سه تا چهار اوقیه گرفته روغن بادام شیرین یک درم بران چکانیده در تابستان وقت سحر و در زمستان هنگام
طلوع آفتاب بنوشند و غذا بران شوربای لحم حمل یا جدی یا پاچهٔ سفید آنها باشد و بعد غذا شراب سفید رقیق باندک اندک بنوشانند و اگر ازین آثار صلاح و سکون پدید آید
همین تدبیر لازم گیرند تا آنکه صلاح تام یابد و اگر فایده نشود ایارج جالینوس و ایارج روفس با آب مطبوخ هلیلهٔ سیاه و کابلی و گاوزبان و افتیمون و اسطوخودوس و بسفایج
هر واحد بقدر حاجت بدهند و اگر مریض متحمل ادویهٔ حاره نباشد و از ان ایذا یابد بماء الجبن مع شراب سکنجبین هر روز نیم رطل تا یک رطل بدهند و بران این سفوف اندازند
هلیلهٔ سیاه و کابلی هر واحد سه درم افتیمون چهار درم غاریقون یک و نیم درم خربق سیاه یک دانگ همه را باریک سوده دو درم تا سه درم با ماء الجبن بدهند ابن هبة الله
گوید که فصد باسلیق یا اسیلم از دست چپ کنند و مقدار صالح خون برآرند و اصلاح مزاج جگر تبرید آن نمایند بهر آنکه اخلاط سوداوی از عفونت آن متولد میشود پس طحال از ان
بسیار اخذ میکند و هرگاه از ان متاذی میگردد و آنرا بسوی معده دفع میکند پس اگر این کثرت یابد در تنقیهٔ آن مطبوخ فواکه نمایند و تبرید مزاج کبد بشرب شیرهٔ تخم در بارد
بشربت انار مزه و شیرهٔ زرشک و سکنجبین سفرجلی و آب کاسنی و سکنجبین کنند و اغذیهٔ سریع الهضم جید الکیموس مثل لحم ماکیان و مرغ تیهو با ماهی بارد و مثل آب سیب و حصرم
دهند و از نمکها حاره نمایند و اگر با وجود مریض بشرب خمر باشد تا نمکی از ان ممزوج با آب بسیار بنوشانند و اگر از کثرت ریاح و شدت الحاظ شکایت کنند امر بجماع معتدل نمایند
و از اسراف دران منع نمایند و در حمام داخل کنند ایلاقی و جرجانی مینویسند که در مالیخولیای مراقی امر بقی نباید کرد مگر کسی را که بآسانی قی کند و خلط فضای معده باشد و معتاد
است که تلیین طبیعت نمایند بافتیمون و ایارج فیقرا باهم آمیخته و اگر حاجت آید که هر روز ازین کلفت رسانند سنجیده تر نشود نافع بود و تنقیهٔ معده و اخراج اخلاط آن بآسانی کنند و هرگاه وقتا
باین طریق نمایند معده را اصلاح ازان میسر گردد که ثقل را دفع کند و مربع این شربت افسنتین بدهند افسنتین رومی ده درم گل سرخ بست درم ترید سفید خراسانی چهار درم سنبل الطیب دو درم
و در بستی نیم هنده مصطکی و اذخر و ساذج هندی و صبر هر یک دو درم غاریقون چهار درم نیز آمده همه را در ده آثار آب بجوشانند تا نصف بماند صاف کرده هر بامدادی درم ازین شربت
با بست درم شکر سوده بخورند و در نسخه که جهت ضعف معده بارد و سوء القنیه نیز مجرب نوشته صرف غاریقون چهار درم افزوده و نوشته که در چهار رطل آب خیسانیده بجوشانند تا بثلث رسد
صاف نموده با صد و بیست مثقال قند بسته قوام آرند و مقدار شربت وزن نه درم تا هفت درم و بعوض غاریقون چهار درم فوتنج و اگر قنطوریون بجای غاریقون ده درم و اگر قنطوریون دقیق ابجوشانند و صاف کرده هر صبح بنوشند سود دهد

تنقیهٔ معده و هضم طعام و تلیین طبیعت کند و هرگاه این امور تا ثمه حاصل شود ریاح و بخار تولد نکند و مادهٔ مرض منقطع گردد و ماء الجبن مرتب از شیر بسیار ده و شیر گاو طبع را نرم کند
اندکی از اسهال اندکی بسیار آن اسهال بسیار کند و طعام او یک قسم باید بهر آنکه قوت معده در هضم اقسام مختلف متحیر شود و گوشت حیوان که برای او گیرند در برنج یک دو نیم بریان باید
تا نرم شود و آنچه از آن بریان کنند سخت بریان نباید کرد تا خشک نشود بلکه تری باقی ماند و هر وقت که معده خالی باشد افسنتین و شبت و پودینهٔ نهری و زیره و انیسون و تخم کرفس
در آب جوشانیده سیاه نموده و جوشانده گاو و پر کنند و گرم بر معده نهند و نگاه دارند که معده را قوی کند و ریاح را منع نماید و اگر صعتر و کندر اضافه نمایند قوی تر گردد و فولس گوید که جهت
تنقیهٔ سودا نه درم افتیمون با ماء الجبن باید داد و اگر ماء الجبن حاضر نباشد با ماء العسل دهند و میان هر استفراغ تا استفراغ دیگر هر روز شربت افسنتین باید داد بهر آنکه منقی معده و مقوی
آن و مدر بول است و تصفیهٔ خون از خلط غلیظ باد را ربول کند و آنجا که مادهٔ سوداء بلغم آمیخته باشد سکنجبین عنصلی موافق باشد روفس گوید جماعتی را دیدم که افسنتین تنها ساخته حال گرفته
و ازین علت خلاصی یافتند و ابو الخیر حماد گوید که من این را آزمودم و همچنان یافتم که روفس گفته منفعت آن بزرگ دیدم ابن الیاس گوید که گاهی مالیخولیا بسبب حدوث ورم
در مراق یا بسبب سده دران از خلط سوداوی غلیظ حادث میشود و از آن بخارات مرتقی میگردد و علاجش اسهال سودا برفق از مطبوخات لینه و حقنه های غیر حاده است هر روز حقنه
از بادرنجبویه یک درم گاوزبان یک درم و از گلقند شکری ده درم بنوشند غذا زیرباج ماکیان و بعد از نضج اسهال طبیعت معجون خیارشنبر و سنا هر واحد پنج درم و شکر ده درم و فلوس
خیارشنبر و با آب بادرنجبویه و گاوزبان هر واحد ده درم مالیده و آب بابونه و شبت و فرنجمشک و روغن سوسن و زنبق بر مراق ریزند و این تدبیر وقتی است که در مزاج حرارت نباشد
و اگر با حرارت باشد ترک استفراغ تمامه نمایند و ترطیب دماغ و دماغ باد و شیدن شیر بران و ریختن آب گرم بسیار کنند و جلاب نیلوفر و تخم کاسنی و عناب و لعاب هر یک سه درم و از ترنجبین
با شکر ده درم بنوشند و یا شربت بنفشه یا شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم از آن در آب گرم حل کرده بنوشند و غذا ماء الشعیر یا مزورهٔ ماش مغز بادام و کدو بدهند ابن نوح
گوید اگر علت از مراق باشد آب بابونه و شبت و افسنتین و حب الغار و تخم فرنجمشک و روغن سوسن بران ریزند و تضمید آن بادویهٔ محلل لطیف مثل نانخواه و تخم کرفس و زیره و کندر
نمایند و ضماد را تا زمانی دراز بران بگذارند و چون آنرا بردارند بپارچه بپوشند و محاجم بی شرط بر مراق نهند طبری گوید که علاج مراقی علاج مالیخولیای دماغی است و ترک
استفراغ مگر هنگام ضرورت شدید اقتصار بر مزورات و اگر مریض لاغر گردد چوچهٔ مرغ و تیهو و زردهٔ بیضه و مانند آن دهند و در هر چهل روز فصد باسلیق کنند و اخراج خون بمقدار
واجب و تحذر از ضعف و سقوط قوت مریض نمایند بعد از آن بمزاج مریض نظر کنند اگر حار مزاج باشد لزوم شرب ماء الشعیر و شربت خشخاش کنند و بشب وقت خواب
این جلاب معروف بجلاب جالینوس بدهند و آن شکر سفید و گلاب مطبوخ برگ بادرنجبویه و عود خام است و ازین تقویت معده انتفاع می یابند و بعض متاخرین ذکر کرده اند

که جلاب جالینوس عصیر عنب با عسل است و آنچه ذکر کردیم غیر آنست و از غم و تادی تعب کامل احتراز نمایند که این در کرب او می افزاید و اگر مزاج مریض بارد باشد لزوم
تناول انجبین نمایند و بعد طعام اندک شراب ریحانی اصفر بنوشانند و اگر در مرض انحطاط گردد و در مریض قوت باشد و یقین گردد که در بدن مریض فضول هست ترک او جائز
نبود و چه دران خوف لفساد یا تعفن آنست پس استفراغ آن بخیارشنبر که در آب مطبوخ گاوزبان و برگ بادرنجبویه و افتیمون و اندکی افسنتین آنرا مالیده باشند باید کرد و اگر ببینند
که معدهٔ او متالم میشود استفراغ بدوای مسهل ترک نمایند و این حقنه بعمل آرند اگر قوت اطاعت کند خار خسک بابونه هر واحد یک کف خطمی سبوس گندم هر دو [illegible] بسته
هر واحد دو کف برگ کرنب برگ چقندر هر واحد یک باقه پستان یک کف انجیر چهل عدد قرطم کوفته جو مقشر هر واحد یک کف کبیر برگ شبت یک باقه کبیر همه را بستانند
مطبوخ حقنه بپزند و از آن بقدر حقنه احد مقدار قوت مریض بگیرند و اندک بورهٔ ارمنی مرخ و هفت درم شکر دران حل کرده بدفعات متوالی حقنه کنند تا آنکه فضول
زائل گردد و بعد از آن بتدبیر محلل و تدبیر مبرد حسب حال اعاده نمایند بعد از آن بمزاج مریض نظر کنند اگر حرارت او اشتداد نماید و قشفت و یبس ظاهر گردد
لزوم ماء الشعیر و مزورات مرطبه مثل کدو و ماش و بقلة یمانی همه به روغن بادام سخته باید کرد و اگر مریض برین صبر نکند و در قوت او نقصان ببینند غذا از تیهو

و جوجهٔ ماکیان و مغز بهرتره بدهند و از کثرت طعام و شب خواری حذر کنند و این مرض معز الدوله را در اهواز عارض شد و قارورهٔ او سفید خام بود و بسبب
میل حرارت بسوی اعالی بدن و بسبب خامی اخلاط ابو الحکیم طبیب او را غلطی واقع شد و گمان بارد بودن مرض نمود و ایضاً صورت اعراض را نیز غلط
کرد که آن شکایت تهوع و [illegible] و سوء هضم مع فرط اشتها و درد ترقوه و کتفین میکرد و معز الدوله قارورهٔ سفید خام بود و پس آنرا حب منتن خورانید و از آن
مزاج او گرم شد و مرض زیاده و قلق عظیم عارض شد و حکم بقتل ابو الحکیم داد و بعد شفاعات از آن تقصیر ساخت و ابو نوح طبیب الفارس باهواز وارد گردید و مرد فاضل بود

پس بحث کرد از آنچه ابوحکیم بدان معالجه آن کرده بود و لهٰذا نظر بقاروره و نبض او نمود پس نبض او را بطئی متفاوت مختلف یافت و حکم کرد که مرض بارد است و اشاره بشرب مسهل نمود و
و باقی ماند از اسهال آنچه باقی بود یعنی فائده نبخشید و دردی در سینه او بهم رسید و بیهوش گردید و چون بهوش آمد این را نیز مقید نمود و مدتی ابونوح در اهواز مقید
بود و بعد از آن یهودی معروف بوهیب ارد شد و حسن المعرفت بود و آن اقتدا برای ابوحکیم و ابونوح نمود و قاروره و نبض آنرا بطئی اندر یافت و بمسهل اشاره نمود
و امر بدخول حمام بعد از تناول دوا کرد و در حمام آنرا غشی بهم رسید و مرض آن زیاده گشت و اذیت او عظیم گردید پس حکم فرمود آن یهودی در حمام کرد و مسهلی که
نوشیده بود و آنرا بکثرت نوشانید و چون از حمام بیرون آورد و بر مشرف بموت بود و تا یکسال صاحب فراش بود و بپوست بدن او تمام اعضا و از جاها بهت نوح
نمود و بعد از آن ابوعبدالله بهروی را تحریر فرمود و من با شیخ ابو ماهر موسی بن سیار استاذ من در خدمت آن حاضر بودم و طالب کرد که یکی را از اطبای خود بسوی اهواز
فرستاد بصورت مرض خود و خطای اطبا را نوشت و ابوعبدالله مرا بسوی اهواز فرستاد و معالجه آن بشرب ماء الشعیر و تلطیف غذا نمودم و گفتم کسی که اشاره بتحلیل
طبیعت نمود خطا بود و آنچه اشاره کردم بدان میل نمود و از ماء الشعیر آثار صلاح ظاهر شد بعده زنی از زوام هرمز معروف به بنت هرمز طبیب وارد گردید و اشارت
بشرب شیر خر نمود و آن قریب ماء الشعیر است در ترطیب گفته که چاشنی را از آن باجان این علت بدین شیر علاج کردم و از آن خلاص یافتند و چون از ماء الشعیر
در ترطیب صلاح ظاهر شده بود ماء الشعیر و شیر خر هر دو جمع نمود و بدان مداومت کرد و شفای کلی یافت و من گمان کردم که این زن اشارت بشیر خر بطریقی نموده که
زنان بغیر تمیز تفرقه میکنند و از آن مناظره کردم و آن زن را در طب ارجح زنان دیدم در معالجه حافظ در امورات کثیر الدراست بکتب جالینوس و بقراط یافتم
و دانستم که آن بشیر خر اراده ترطیب و تعدیل و تسکین حرارت و اصلاح نموده و بخطا اشارت نکرده مگر آنکه امر میکنیم بشیر خر و شیر زنان و ماء الجبن و مانند آن
در جائی که اراده ترطیب و کسب بدن رطوبت را می نمائیم و این حکایت را از آن جهت ذکر کردم که اگر این علت با مزاج حار افتد نوشیدن شیر خر آنرا منع نیست و اگرچه
جالینوس آنرا درین باب بعینه ذکر نکرده لیکن شیر خر را بذکر قانونی ذکر کرده طبیب حسب رای خود بر استعمال قوانین آنرا بعمل آرد و باز درین چیز درین مرض استفراغ
با دویه دیدم و هر چیز که معده صاحب آنرا ایذا رساند مضر است و آنچه قدما با اختلاف صفات و رای خود با درین مرض ذکر کرده اند اینست که این مرض را علاج بترک
ریاضت و نشانیدن او در آبزن و حفظ سر او باشیای مقوی سر مثل گلاب و آب سیب و آب تالع و روغن سوسن و روغن خیری زرد و آب حی العالم و آب عصی الراعی کنند هرگاه
مزاج علیل حار باشد و اگر مزاج مریض با این مرض بارد بود تقویت سر او بروغن های گرم و ریختن آب مطبوخ این ادویه نمایند بگیرند بابونه اکلیل الملک برگ بادرنجبویه برگ مرزه
جوز السرو گل حنا هر واحد یک کف و ششه اندکی برگ خبازی و برگ خطمی و سبوس گندم همه را در آفتاب بجوشانند و بعد جوشاندن حشائش نیم گرم بر سر او دائم بریزند که
تقویت مزاج دماغ او کند و صعود بخارات بسوی سر او منع نماید بعده تنقیه معده او بایں ضماد کنند برگ مورد برگ سفرجل هر واحد یک کف مغز بقدر
واجب کعک شامی و سک بان هر واحد اندک عفص از آن کندر گاوزبان برگ بادرنجبویه برگ مایثا هر واحد اندک مر اندک از آن صبر گرفته شود و اندک از آن مصطکی
اندک از آن همه سوده بشراب ریحانی یا شراب بهی سرشته بر تمام معده ضماد نمایند تا وقت غذا جدا کرده هنگام هضم طعام اعاده نمایند و این هنگامی است که مزاج
اندک باشد و اگر حرارت قوی باشد و تحمل آن ضماد نشود تضمید معده او بایں ضماد کنند زرشک با تخم کوفته حشیش مایثا صندل سفید و سرخ کعک شامی برگ مورد
سوده با آب سیب آمیخته بر پارچه ضماد کرده بر معده خالی گذارند و وقت هضم طعام از آن جدا کنند و اینچیز که تدبیر این مرض مع حرارت مزاج باران کنند ماء الشعیر و حریره
معمول با آب سبوس است تا آنکه قوت مریض متحمل آن باشد و چون ضعیف شود زیرباج و مضیره باج بچه مرغ و تیهو از آن بریان کرده دهند و اگر گرسنگی بسیار باشد و
صبر بر طعام اندک نبود ماء الشعیر مطبوخ بخشخاش بنوشانند و تغذیه آن بلحوم بره و بچه ماکیان سازند و نیمبرشت بیض معتدل البیاض و نیمبرشت نوشانند و اگر فضول
در بدن او ثابت شود و احتیاج بفصد بود و قوت او متحمل باشد فصد باسلیق کنند و اخراج خون بدفعات نمایند و تضمید احشای او ببرگ بنفشه و آرد جو و اندک
خطمی و اندک آرد کرسنه و صندل سفید اندک و عفص اندک کوفته بیخته بکار برده و قلیلی از روغن خیری و ایا وقت پری شکم و گرسنگی نمایند و لزوم دخول آبزن هر روز
کنند و از جماع و کثرت آن منع نمایند و اگر شهوت جماع اشتداد نماید و نعوظ هر ظاهر شود و افکار او فاسد گردد و شبیه بوسواس آن ظاهر شود اجازت جماع
اندک دهند و بعد آن حفاظت قوت او نمایند و اگر محتاج باستفراغ باشد بحقنه نادکو کنند و اگر باستفراغ اراده تغذیه بدن و ترطیب آن باشد وقت احتمال آن کنند

بماء الجبن و بشیر مطبوخ با فسنتین نماید صفت آن بگیرند اندکی فسنتین و افتیمون و اندکی ریوند چینی خالص سوده در پارچه صره بندند و در دیگ سنگین نو مقدار یک رطل صغیر شیر بیاندازند که علامت آن جوشیدن فسنتین سطب باشد اینقدر بجوشانند که بجوشیدن فیل گوش جوشیدن گاوزبان با بادرنجبویه یا فرنجمشک باشد اگر این بیاید و الا از جو کوفته مقشر و از سبوس سپید و مانند آن بود و آن صره را که در آن فسنتین و افتیمون باشد در شیر جوش خفیف دهند بعده شیر را صاف کنند و بر آن اندکی سکنجبین عنصلی اندازند اگر مزاج و معده او متحمل آن باشد و الا جلابی که فاکورشتا را بنوشانند که این تقویت معده او و تحلیل اخلاط سوداویه محترقه در مراق و عروق آن کند و از غذاهای اندکی از میوه بره شیرخواره بیاد دهی نکنند اگر قوت آن متحمل این باشد شراب نعیمی بنوشانند و از بلاد سکونت او و صناعت او نقل کنند اگر نقل او برای او سبب کنند و همچنین از آبهای که آنرا موافق نباشد که این تدبیر تام و رام او ست و اگر مزاج مریض بارد باین مرض باشد تدبیرش همین تدبیر نماید از ضماد معده و شیافهای او سوای آنکه در ضماد این واجب است که صبر و مر و مصطکی و عود خام و افتیمون اندک افزایند و اشیای مبرده از آن ضماد بکاهند و در آبزن که اندران بابونه و اکلیل الملک و سعد و مانند آن آنچه مسخن و جالی باشد جوشانیده باشند بنشانند و واجب است که از مراعات مزاج او غافل نشوند پس اگر بادنی تغیر متغیر گردد با یکی ازین کیفیات مائل شود میل او بتدبیر بر طرفی که مخالف کیفیت موجب مرض باشد باید کرد و اگر این علت بجهت ورم در معده باشد و مزاج او بارد بود لزوم شرب سکنجبین شکری یا عنصلی نمایند و ذان شربت بسکنجبین عنصل سازند و دائم استفراغ او بدوائی که در آن غاریقون و افتیمون باشد باید کرد و اگر قوت او متحمل استفراغ نباشد و در بدن او فضول باشد وقت احتمال نماید این نقوع هر روز یک قدح بنوشانند نسخه آن برگ بادرنجبویه و گاوزبان عناب سپستان اصل السوس و حب المحروس تودری کوفته مویز بیدانه کوفته پرسیاوشان هر واحد یک کف تخم کاسنی گل سرخ مویز منقی هر واحد یک کف کبیر فسنتین مطبوخ و سر افتیمون هر واحد اندک بوزن دو درم همه را در ظرف چینی یا شیشه یا سفالی سبز اندازند و آب شیرین خوب گرم بر آن آنقدر بریزند که چهار انگشت بپوشد و سه روز در آفتاب گذارند بعده هر روز یک قدح ازین آب بیاشامد و قدری سکنجبین عنصلی بنوشانند که این استفراغ آن فضول بلا اذیت کند و هرگاه قوت او ضعیف گردد و فضول باقی بود و صلاح غذای او و ترک استفراغ نمایند تا آنکه استفراغ او ممکن شود و از آنچه معالجه این علت بدان نمایند بعد پرهیز و لزوم آن تقلیل طعام و ترک جماع و لزوم آبزن است هر روز اندکی ازین معجون افتیمون مقوی دهند بگیرند هلیله جات ثلثه هلیله را آمله مساوی و مصطکی اندک و افتیمون و فسنتین هر دو مثل مجموع هلیله جات کوفته بیخته بعسل سرشته بعده جهت تقویت اسهال با نارکه ترید و خربق سیاه و سقمونیای مشوی آنرا مقوی سازند اگر در معده ورم نباشد و قوت صحیح بود و مزاج او احتمال این کند در هر سه روز از دو درم تا سه درم بدهند و چون ازین مرض علیل پاک گردد از عود او ایمن نباشد هرگاه مریض ترک پرهیز کند و بر اغذیه مولد سودا جسارت نماید و مضر ترین اشیا برای صاحب این مرض [illegible] است پس باید که مراعات او بسیار کنند و حفاظت معده او نمایند و دیدیم کسی را که این مرض عارض شد و از آن تساهل نمود و تدبیر جازم اخذ نکرد و امر او بفساد مزاج و ذریعه اضمحلال قوت مؤل گردید و دیدیم شخصی را که این علت با ورم در معده او و حرارت در مزاج او و معالجه باستفراغات نمود و اکثر اعضای او تشنج گردید مع الم شدید بایکه لاحق او بود تا آنکه هلاک شد و این حالت آنرا از استفراغ رطوبات محتاج الیه بدن و ضعف قوت و ارتفاع بخارات حاره سوداوی بدماغ بهم رسید و جمیع انواع مالیخولیا و طریق معالجه آنها قریب بیکدیگر است و زیادتی و کمی که در آنها واقع میشود اندک است و بعید نیست که این فرق کسی که آنرا او فی تمیز باشد زائل شود پس انواع آنرا باستقصا تامل نماید [illegible] و بعید نیست که طول سهر و فرط [illegible] و نظر در علوم فکریه و ترک مجالست انواع مردم و کثرت خلوت و تنهائی با افکار مورث نوعی از مالیخولیای عسر البرء میگردد و با این نوع مالیخولیای دماغی سوداوی مناسبت قوی دارد که سبب آن احتراق سائر اخلاط مضاف گردد و پس هیچ یان کثرت نماید و گاه نوبت باز بیدن جامد رسد و جمیع افکار او فاسد گردد و معالجه این قسم علاج مرکب از انواع مذکوره مالیخولیا از تطلیب و تحلیل و استفراغ بمهلات و آهستگی و تغذیه باغذیه موافق مزاج آن و ایناس احباب او و مجالس مردم و جماعت هائی که در آن اصحاب علوم و ملاهی و شرب جمع گردند و اندک شراب لطیف نوشانیدن و تفقد اعراض و سائر احوال او و تقویت قلب ایشان [illegible] تقویت قلوب آنها [illegible] قوت آنها نماید پس معالجه طبیب را اثر نیک ظاهر گردد و در زمانه خود جماعتی را از افاضل دیدیم که خود را تنها [illegible] و لزوم افکار [illegible] و ترک اشتغال بغیر علوم و درست نمودند پس اخلاط ایشان محترق گردید و مالیخولیا پیدا شد [illegible] ابوبکر بن [illegible] بصری و عمرو بن ثقیف اند که باین علت هلاک گردیدند پس این قسم [illegible] و تفرد با فکار و مجاهده نفس موجب می گردد بدانچه مذکور شد اندرین حالت بر انسان عاقل [illegible] ازان لهو و سماع

معجون افتیمون (?)

حسن علاج (?)

و مجالست مردم حصه گرداند و اکثر اوقات خود را برای علم و اکتساب فضائل و اصطناع خیرات مقرر سازد و بنوعی از امور جسم و نفس خود منفرد نگردد که این مودی بآفات سائر قوتها
و افساد سیاست بدن او و نظام این میشود و ایضاً حکیم ممدوح میفرماید که جمیع انواع مالیخولیا چون بآخر رسد و قشفت باقی ماند و اراده ترطیب بدن آن باشد چیزی بهتر از نوشیدن
ماء الجبن بعد اصلاح شیر و استجادت ترطیب نیست بعد از آن آنچه بماء الجبن اضافه کرده شود بحسب اعراض باقی از مرض و حسب بود مثلاً اگر در عروق مراق آن چیزی از اخلاط باقی ماند
بماء الجبن افسنتین را اضافه کنند اگر معده او متحمل باشد و اگر قشفت و یبس و جفاف باقی بود باید که بماء الجبن روغن بادام و ترنجبین و تخم خیارین و تخم بادرنگ و مانند آن افزایند و اگر
حرارت باقی باشد واجب است که بدان جلاب و سکنجبین و روغن کدو و امثال آن زیاده کنند و اغذیه بحسب آن باید و اگر عقب مرض فساد حشا مثل طحال و کبد باشد باید که در
ماء الجبن اقراص کنند بحسب آن مثل قرص لیونا و قرص زرشک و قرص گل و مانند آن مضاف سازند و شدیدترین مرض که عقب این مرض هنگام زوال آن حادث میشود آن یرقان
اسود معروف بیرقان سوداویست و این بسبب وقوع سده در عروق کبد و طحال میباشد و معالجه این بنوشانیدن سکنجبین عنصلی و قرص کهربا و ریوندی و قرص اسقولوقندریون
باید کرد و گاهی عقب این علت دمامیل و خراجات خصوصاً در مراقی ظاهر میشود و این دلالت میکند بر آنکه اخلاط محتبسه منحل و رقیق و سخیف گردید و بعضی از آن خارج شد و بعضی
باقی ماند و بعروق و فاق آمده ما بین جلد و لحم خارج شده و چون این علامت بینند یقین کنند که عروق خالی شد و مریض صحت یافت و آنچه از علامات دمامیل و خراجات باقی ماند
درین هنگام بهترین اشیا بهر شفا [illegible] و تغذیه با غذیه صالحه نا شده قلیل الفضول و نشانیدن او در چشمه کبریتی و شبی اندک حارت و لزوم مالش بروغنهای مجفف ملطف
مثل روغن گل و زیت مغسول از زیتون خام و روغنی که در آن بیخ درخت الجبر (?) و مانند آن جوش داده باشند و خوف نباید کرد که این دمامیل قروح جذامی خواهند شد بهر آنکه
استفراغ بدن و تنقیه از اخلاط شده است و این هنگامیست که عقب معالجه و در آخر مرض حادث شود و اما اگر در ابتدای مرض حادث گردد از بودن آنها قروح جذامی حذر
کلی نباید و الحاح بفصد و استفراغ و اصلاح غذا حتی الامکان کنند و تدبیر خود طریقی که بدان اصلاح تغییر خون کرده میشود مخلوط سازند ایضاً موصوف الیه در امراض معده
در باب مراق نوشته که این علامت پادشاهی را بسبب خوردن ثوم بسیار و نوشیدن نبیذ کهنه مفرط عارض شد و حرارت بران غالب گردد و معده و میان کتفین او متالم گردید و سودا
و غم و فکر او کثرت نمود و اطبای او هنگام ملاحظه سفیدی قاروره غلطی کرده حب سکبینج و حب فاونیا او را خورانیدند و بلای او عظیم گردید و قریب بود که هلاک گردد و هر طبیبی
که می آمد در معالجه بطریق اطبای سابق پیمود زیرا که ایشان در صناعت پیشوا بودند و بالاتفاق ایشان را غلطی واقع شد و هرگاه امر آن پادشاه متفاوم شد بر بیمارستان بصره که من
همراه او بودم بطلب من تحریر فرمود و من حاضر بوده مرض او را شناختم و ماء الشعیر و حریره خندروس و ادم و چیزی صالح یافت و بعد از چهار ماه که خواب نکرده بود خواب نمود
و از فعل طبیعت (?) مقرر شده اشارت بشرب شیر خر نمودم و درین رای خطای او ندیدم بسبب قبض سابق و طریق در معالجه و آن پادشاه میان ماء الشعیر و شیر خر جمع نمود مجموع با ستفراغ (?)
و حریره خندروس که بدان اشارت کرده بودم نوشید و ترطیب بدن او گردید و آنچه در معده او بود و درد کتفین زائل شد و تسکین یافت و خواب طبیعی نمود و از آن انتفاع
یافت بهر آنکه آفت این علت سهر بود و هرگاه آثار صحت از مرض بدیدم فصد او کردم و اگر فصد او در ابتدای مرض میکردم بسرعت زوال علت او میکرد و صحت کلی یافت
و اما اطبای ناقص چون این مرض را دیدند بسبب جهل خودها بدان بر مریض جنایت کردند پس تامل باید کرد آنچه در وصف این مرض و اعراض خاص و اسباب فاعل آن ذکر کردم
تا صورت آن بر شما مخفی نماند و گویم که در علاج آن بر طبیب واجب است که استفراغ مریض آن بدوا بوجهی نباید کرد بهر آنکه طریقی که در آن غذا از معده نافذ میشود بورم مسدود و [illegible]
و [illegible] موجب حبس غایط عسر [illegible] ست و اگر امتلای بدن مریض ظاهر گردد بفصد باک نیست و موافق ترین عروق بر مذهب قیفال و فصد برای این علت صافن است پس
باسلیق و اگر بعد فصد امتلا در بدن مایل معلوم شود حقنه های لینه مثل آب چقندر و آب حب و آب سبوس گندم و خطمی و بوره ارمنی اندک و روغن بنفشه و مانند آن حقنه کنند و بر اسفل معده
او برگ اسپغول و برگ بارتنگ و آرد جو و بنفشه اندک و صندل و برگ مورد ضماد نمایند و اگر از سردی که بآن موضع رسد ناخوش باشد ضماد را بالفعل گرم کرده بر موضع نهند باید که مریض
لزوم ماء الشعیر و مزوره خندروس نماید و در اغذیه لحم سینه تیهو سوده و اگر نباشد مزوره باید و ماش مقشر اختیار کنند و بعضی از نو آموزان در بغداد دیده مریضی که آنرا وجع مراق بود بدان
دوا [illegible] کرده که آنرا مالیخولیا است بسفیدی قاروره او دیده ایارج اورا خورانیده و استفراغ او باطریفل مقوی با ایارج نموده مرض زیاده شد و مریض مشرف بهلاکت گردید
و در امراء او با او ماهر سوی بود بسیار طلب مشوره نمود و او امر بماء الشعیر و حریره خندروس و ترطیب بدن او حتی المقدور و لزوم آبزن خفیف و خورانیدن ماهی کوچک صخری فرمود
و اندک شیر [illegible] رقیق آنرا نوشانید و باندک مدت مریض شفا یافت پس واجب است که بهمین طریق معالجه مریض این مرض نمایند و تضمید جنب و تمریخ او بقیروطی

مرتب از جرادهٔ کدو و آب بید و مانند آن کنند و مریض را اجازت جماع نباید داد و نافعترین اشیا که در معالجهٔ این دیده ام هرگاه آنجا امتلا باشد فصد صافن و حقنه های لینه و ترطیب بغذا ست و گاه بندرت قاروره این مریض سرخ ناصع بود و درین حالت در ترطیب افزایند و با ماء الشعیر جلاب خفری بپزند و غذای او زیربایات مزورهٔ شیرین سازند و از انفع اشیا برای این مریض اصلاح غذا ست مولف **اقتباس** مینویسد که بعد از فصد باسلیق چپ در مردان و صافن در زنان بهر تعدیل مزاج تا یک هفته شربت گاوزبان تخم بادرنجبویه هفت ماشه پاشیده بنوشند و از غذا بر نخود آب بچهٔ مرغ اکتفا کنند و یا شوربای بچهٔ مرغ و یا گوشت بزغاله بروغن گاو پخته بنان تنک دهند و بعد از هفته فصد اسیلم چپ بکشایند و منضج از بسفایج بادرنجبویه گل سرخ هریک نه ماشه در منج گل گاوزبان هریک هفت ماشه تخم کشوث سه ماشه افتیمون پنج ماشه مویز منقی یکتوله در عرق شاهتره و عرق بادرنجبویه و گلاب هریک ده توله خیسانیده صبح جوشانیده گلقند چار توله معجون نجاح دو توله مالیده صاف نموده بنوشند تا پانزده روز چهل توله نضج بعده سنای مکی مربیک توله هلیلهٔ سیاه یکنیم توله افسنتین چهار ماشه ریوند چینی نه ماشه مغز خیارشنبر ترنجبین هریک هفت توله شیرخشت چهار توله شربت اسطوخودوس مسهل چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده شب حب لاجورد یا حب افتیمون نه ماشه و معجون نجاح دو توله آمیخته ورق نقره پیچیده بخورند و صبح مسهل مذکور بنوشند و بجای آب عرق گاوزبان و گلاب بنوشند غذا دو بهر نخود آب مرغ وقت شام شلهٔ مرغ و یا با نان خشکار تنوری بشوربای مرغ ثرید کرده دهند روز دیگر جواهر مهره یک ماشه در خمیرهٔ ابریشم نه ماشه سرشته ورق طلا یک عدد پیچیده دهند یا لاجورد مغسول مصطگی هر واحد یک ماشه با مربی بهی یک عدد با خمیرهٔ گاوزبان ساده یک توله آمیخته ورق نقره پیچیده بخورند بالایش لعاب گاوزبان هفت ماشه شیرهٔ تخم قرطم و بادیان هریک پنج ماشه الایچی کلان پنج عدد در عرق شاهتره و گاوزبان گلاب هریک هفت توله برآورده شربت بادرنجبویه یا سیب چهار توله داخل کرده تخم فرنجمشک یا شربتی یا بالنگو نه ماشه پاشیده بنوشند و بعد از مسهلات ثلثه بازیاده بهر تعدیل مزاج خمیرهٔ گاوزبان عنبری یا دواء المسک حار یا باردی همراه عرق عنبر یا بادروک و تخم شربتی بکار برند و از مبخرات و مسکرات اجتناب ورزند و اگر تنقیه بادویهٔ بن بکرات و مرات بکند هر سال سه چهار بار کنند امید که بتمامه زائل شود و اگرچه عسر البرء است و ابدال از جهل و رفصد مسهل کردن استیصال این علت میکند و باز احتیاج تدبیری دیگر نمی افتد و برای آوردن خواب نمک سیاه و شیر بیش آمیخته برکف دست و پا مالیدن فی الحال خواب می آرد و بارها تجربه در آمده و با وجود تدابیر مذکوره گاهی در طعام ایشان ادویه کاسر ریاح چون زیره و دار فلفل و زنجبیل و مصطگی افگنند و برمراق اطلیه و ضماد محلله مانع نفخ و لعل آرند و این مطبوخ جمیع اقسام مالیخولیا خصوصا مراقی را مفید گل سرخ ده مثقال افتیمون یکنیم درم افسنتین یک درم برگ گاوزبان یک مثقال نبات سه توله و این دوا تا چهل روز متواتر دهند که بلیغ النفع است گل سرخ دو ماشه گاوزبان سه ماشه کوفته بخته نبات هفت ماشه تخم فرنجمشک سه ماشه آمیخته اول بخورند بعده الایچی کلان سه عدد برگ گاوزبان سه ماشه تخم شاهتره دو ماشه در گلاب نه توله و آب باران ده توله گلقند یکنیم توله جوش کنند که بنیمه آید مالیده صاف نموده بنوشانند وقت صبح و غذا چوجهٔ مرغ بنان خشکار تنوری دهند لیکن باید که تا پنج روز الایچی یک عدد و گاوزبان و تخم شاهتره هریک دو ماشه و گلقند یک توله گلاب چهار و نیم توله زیاده کنند هر روز دوازده روز تا شش اضافه کردن ادویه را موقوف نموده تا چهل روز بدستور نوشانند که مکرر تجربه رسیده و کذا اشمد مغسول دو ماشه در اطریفل افتیمون علوی خان یک توله خوردن

جنون و وسواس

بدانکه جنون یعنی دیوانگی بقول ایلاقی چهار قسم است مانیا و داء الکلب و صبارا و قطرب پس مانیا عبارت است از جنون سبعی و داء الکلب نوعی از وست و مادهٔ فاعل این هر دو سوداء محترق یا صفرا یا از سوداء و صبارا جنون مفرط است که با سرسام صفراوی مرکب باشد و سبب او صفراء محترق است و قطرب قسمی ست از مالیخولیا و سبب او دم محترق یا سوداء محترق یا صفراء محترق است مادهٔ او از مادهٔ مانیا در حرارت و حدت کمتر میباشد و در یبوست و غلظ بیشتر و لهذا این مرض مزمن بود و طریق تشخیص هر واحد از اقسام مذکوره باید که اولا دریافت نمایند که با جنون تپ هست یا نه اگر باشد و قاروره سفید و رقیق مائی و جنون شدید با هذیان و اختلاط عقل و غیره آثار سرسام صفراوی شامل بود صبارا باشد و اگر تپ نباشد درین صورت اگر دیوانگی با اقدام و سبعیت و اضطراب و غضب و ترش روئی و سهر و عبث شدید و نظر هائل و تیز مثل نظر درندگان باشد و هرچه یابد بشکند و ضرب زند و بدن لاغر مائل بسیاهی و نبض صغیر صلب و قاروره رقیق و گاهی مائل بناریت بود مانیا باشد و اگر سوء خلق و غضب و ایذا و اختلاط بلعب و موافقت و مهربانی و تملق مثل طبع کلاب بود داء الکلب باشد و اگر بیمار بغایت ترش رو باشد و در یک مکان بیش از یک ساعت قرار نگیرد

و از مردم گریزد و در رو زبگورستان و ویرانها پنهان شود و اکثر در شب ظاهر گردد و باشد که از مردم تنرسد بلکه حمله آورد و کثیر الحزن و متاسف و زرد یا سبز رنگ و خشک زبان
و بینی و چشم غائر و بدن لاغر بود و مثل خروس و سگ آواز کند و گاهی بسر و ساق او قروح پیدا شود و قطر باشد و فرق در انکه ماده قطرب سودای محترق است یا صفرای محترق چنان کنند
که صاحب او اگر متفکر و خاموش بود و در صورت تکلم چنان گوید که سامع را خلاصی از ان دشوار گردد و چون غضب آید دیر فرو نشیند و بدن او بسیار نحیف و رنگ او
مائل تر بسیاهی بود سودای محترق باشد و اگر با اضطراب و سبعیت شدید و ضجر کثیر و قلق و زردی چشم بود و بسرعت شرارت کند و بزودی زائل گردد صفرای محترق
باشد و گویند که ماده مانیا و مالیخولیا برابر است در سوداویت لیکن ماده این علت سودای محترق از صفرا یا از سودا است و آن ردی تر است از جهت ماده و ماده
مالیخولیا سودای طبیعی کثیر یا احتراقی از بلغم یا از خون شیرین بود و جنون از بلغم محترق کم باشد و فرق دیگر میان آن هر دو اینست که اکثر مالیخولیا از حصول ماده سوداوی
در اوعیه دماغ میباشد و مانیا اکثر از حصول آن در مقدم دماغ و جوهر آن بود و مالیخولیا با سوء ظن و فکر فاسد و خوف و سکون بدون اضطراب شدید می باشد
بخلاف مانیا که با اضطراب و توثب و جستن بسوی مردم و سبعیت و نظر بسوی مردم مثل نظر سباع بود و فرق در حمره دماغ و مانیا آنست که صاحب حمره در سر
خود احساس می نماید التهاب و حرقت نهجی که بران مختفی می ماند صداع آن از شدت التهاب و حرقت با وجود آنکه خالی از صداع نمیباشد و عقل او ثابت میباشد
و نظام کلام او متغیر نمیگردد و از حمی مطبقه با فتور و شدت و ضعف خالی نمیباشد و درین علت فساد عقل و دوام صداع و تغیر ترتیب کلام میباشد و با این حمی نمیباشد
جهت آنکه درین ورم نیست و کذا فرق درین مرض و در سرسام حار از وجود تپ گرم مطبقه سرخی چشم و اشک و امتلای عروق آن در سرسام و عدم حمی و فرو رفتن
چشمها و بودن اشک و خشکی و خشونت پوست پیشانی و سخافت بدن و صلابت و صغر نبض و در اکثر بول زیتی در مانیا باید کرد و در دوار الکلب اعتقاد باید میباشد
چنانکه در مانیا میباشد و آن بدموییت اقرب است و اکثر عروض این علت در خریف میباشد جهت رداءت اخلاط دران و در ربیع و تابستان نیز بسیار میباشد و نزد
و زیدن باد شمال اشتداد می یابد جهت تجفیف و تلبیس آن و این علت اکثر زائل و منحل میگردد بجواسیر و دوالی و گویند که اگر سبب مانیا و دوار الکلب حرارت جگر و سستی
آن باشد و عقب او استسقا عارض شود و برطوبت آن منحل و زائل گردد و بیشتر این علت بمشارکت معده افتد و از قی کردن شفا یابد و از علامات منذره مانیا
کابوس با حرارت دماغ و امتلای قدمین از خون و سرخی آن و بستن خون و پستان زن است و چون دوالی در آخر مانیا عارض گردد در اکثر دلالت بر انحلال و زوال
آن مینماید و لیساست که عارض میگردد مانیا در امراض حاده و آن دلیل بحران ست و در اکثر اشتداد مانیا دلالت بر بحران آن مینماید و شیخ میفرماید که صبار ا جنون مفرد سست
که با سرسام حار صفراوی عارض میشود حتی که انسان با وجود آنکه سرسام میباشد هذیان بطور مجنون مضطرب میکند و با قرانیطس مفرد هذیان و اختلاط عقل می باشد
و با آن جنون نمیباشد و اگر باشد صبارا بود و ایضا گویا که آن مانیا ست مرکب با قرانیطس چنانکه قرانیطس گویا که مالیخولیا مرکب با ورم و تپ است و بیشتر در صبارا جنون
تقدم میکند پس عقب آن ورم و تپ میشود و صبارا انگاه میباشد که چون قرانیطس از صفرای صرف و محترقه بود پس این ماده هرگاه بسوی دماغ مندفع شود در باو
وصول خود جنون حادث کند و بادی یا بعد آن ورم پیدا کند بسبب صبارا باشد و در قرانیطس جنون عارض از ورم میباشد و در صبارا جنون و ورم هر دو یکبارگی
از ماده حادث میشوند و یکی ازین هر دو سبب دیگری از انها نمیباشد و اگرچه گاهی هر دو احادازان هر دو سبب یا دیگری میگردد و هرگاه صبارا ظاهر شود با سهر طویل شود آن
مضطرب ترسیدن در خواب و جستن و نفس کبیر متواتر و نسیان و جواب بغیر مطابق سوال و سرخی چشم ها و اضطراب آنها و گرانی در انها و گویا که دران چیزی افتاده است
و گاهی دران زردی میباشد و در انجا احساس تمدد نزد قفا و وجع بسبب تصاعد بخار میباشد و ایضا در چشم اشک بغیر اراده و بغیر یک چشم سیلان میکند
بعد از ان چون مرض مستقر گردد تپ سخت و زبان خشن و خشک شود پس در آخر آن حرکات پلک بسبب ضعف ساکن گردد و حرکت ثقیل شود حتی که حرکت پلک
پلک و از جنون هذیان منقطع مع عجز از کلام و قلت آن باقی ماند و بر چیدن ریزه از جامه و کاه در اکثر اقدام نماید و در نبض ضعف و صغر و صلابت بسبب
یبس زیاده گردد و گاهی صبارا غیر محض بود صرف واقع میشود پس حالات او از کلام و ذکر و حرکات مختلف بود که گاه منتظم و گاهی غیر منتظم باشد

علاج کلی اقسام جنون

بقول مسیحی در معالجه جنون باید که اولا اعتنا بامر سهر و ترطیب آن کنند باین طور که در آب شیرین بنفشه و نیلوفر و بیخ خطمی و برگ بید و جو مقشر و پوست کدو و خیار هر یک

خشخاش سفید و گل سرخ و گل بابونه و لفاح جوشانیده بر سر ریزند و این نطول یک مرتبه صبح قبل طعام و یک مرتبه شب استعمال نمایند و مریض را بهست نشانند
تا نطول بر مقدم سر او باشد و اثر آن در اندرون سر بسهولت برسد و بروغن بنفشه و یا روغن نیلوفر و روغن کدوی شیرین یا شیر دختران در بینی چکانند و شیر زنان
یا شیر بز بر سر دوشند و اعضای سفلی و دست و پای او بروغن نیلوفر و روغن بنفشه بمالند و ساقها و رانهای او ببندند تا ماده باسفل منجذب گردد و اگر در اینجا سهر
باشد شربت خشخاش که با پوست آن ساخته باشند بآب انار شیرین یا با ماء القرع یا با آب آلو بخارا یا با ماء الشعیر بنوشانند و اگر قبض طبع باشد حقنه های لینه مثل حقنه معمول
از بابونه و بنفشه خشک و جو مقشر و سپستان و خطمی و خار خسک و روغن کنجد تازه و فانیذ و شکر سرخ و نمک نان بعمل آرند و غذا اگر حرارت شدید باشد کدو و خیار و اسفاناخ
و ماش و کاهو مسلوق و مطنجن در روغن بادام سازند و اگر حرارت نباشد جوزه مرغ و دراج و لحم بره و پاچه بره و زرده بیضه و ماهی تازه کوچک و شراب ممزوج با آب بسیار دهند
و هرگاه دماغ چیزی ترطیب حاصل شود و احتیاج بتنقیه بدن باشد بمطبوخ معمول از هلیله و غیره آنچه اسهال فضول صفراوی محترقه کند استفراغ نمایند … و ایارج فیقرا
که علاج این بعلاج سرسام حار نزدیک است اول نگاه کنند اگر امتلای اخلاط باشد فصد نمایند تا اندک خون روی کم شود و بهر وجه که ممکن باشد تا بیرون ترطیب کنند و در هر اند
… تنقیه سودا نمایند و آنجا که خلط دموی یا صفراوی باشد بعد از فصد تنقیه بمطبوخ هلیله کنند و آنجا که سوداوی باشد بمطبوخ افتیمون کنند صفت مطبوخ هلیله پوست
هلیله زرد پانزده درم پوست هلیله کابلی ده درم اسطوخودوس افتیمون هر یک چهار درم بسفایج نیم کوفته پنج درم سنای مکی سه درم تربد نیم کوفته چهار درم آلوی سیاه سی عدد
تمر هندی بیست درم فلوس خیار شنبر بیست درم ترنجبین پنجاه درم بدستور مطبوخ بپزند و صاف کنند و اگر حاجت باشد نیم … سقمونیا در آن حل کنند و بدهند و این نسخه
مشتمل … و الملینات … مشخص در کمی و زیادتی آن تصرف کرده میدهند و باشد که بنفشه و عناب نیلوفر زیاده کنند و برعایت معده مصطکی و انیسون
اضافه نمایند و تا … ترطیب … کنند که هر صبح کشکاب چهل درم با بست درم شربت خشخاش و سه درم روغن بادام بدهند صفت شربت خشخاش آب نیلوفر و آب
بنفشه و آب کدو هر یک نیم من تخم خشخاش سفید صد درم کوفته و بعضی اطبا یک مثقال … ناکوفته … پس تخم … آبها … کرده با سه بار بمالند و
… صاف کنند و با … شکر … جلاب بقوام آرند و بعد شرب این شربت حمام و آبزن و مالش روغن بنفشه کنند و بعد حمام … نموده غذا …
… معلوم شد … اگر از کشکاب ملالت نماید شربت مذکور با آب انار شیرین دهند و اگر طبع قبض باشد شربت آلو دهند تا … ترطیب
… اگر در دماغ فضله دموی باشد رگ زیر زبان یا رگ پیشانی یا رگ بینی بگشایند و اگر فضله سوداوی باشد در … دو درم حب … دهند صفت
حب … ایارج فیقرا و افتیمون هر یک دو درم اسطوخودوس حجر ارمنی مغسول … مغسول هر یک یک درم خربق سیاه چهار دانگ هلیله کابلی دو درم کتیرا یک درم …
… و اگر فضله صفراوی سوخته بود حب … بدین صفت سازند ایارج فیقرا پوست هلیله زرد افتیمون هر واحد یک جزو سقمونیا نیم جزو شربت … مثقال … بقدر حاجت باید
… تا خشکی نشود … چندان … که منفعت او معلوم کنند و نطولات چندانکه توانند بکار برند چنانچه اگر در یک … بعمل آرند نیاید خاصه بعد از تنقیه
… نطول آن بنفشه نیلوفر گل خطمی … برگ بید گل سرخ برگ کوکنار بابونه هر یک مشت برگ مورد … عنب الثعلب هر یک مشتی همه را جوشانند و در
… دهند و آب آن نیم گرم بر سر ریزند و کله و پاچه بره بپزند و آب او بر سر ریزند و شیر دختران بر سر دوشند و مسکه بر سر طلا کنند و اگر خواب نیاید پوست
خشخاش و بابونه جوشانیده بر سر ریزند و در غذا کاهو و تخم آن بپزند و اندکی دارچینی در آن اندازند … قبض طبع روا ندارند تا بخار بسر صعود نکند و رانها و ساقها
… ببندند … دست و پای و در آب گرم نهند … و اگر در آن آب بابونه بپزند بهتر باشد و مغز تخم کدو را در بنفشه بپرورده روغن آن بکشند و در بینی بمالند و بچکانند
و … کف پاهای بمالند و اگر روغن کدو با شیر زنان یا سفیدی بیضه مرغ بر سر نهند و در بینی چکانند صواب باشد و ادویه مدر بول … و شراب رقیق سفید
ممزوج … موافق … خواب آرد و اگر کسی را … خویشتن را مضرتی رساند ببندند و علاج کنند و اگر چیزی مثل قفس سازند …

ذکر بعض ادویه نافع اقسام جنون

… گفته که نیم درم افیون با … جنون را دریک روز … لیکن احوط آنست که اول از قدر قلیل شروع کنند و بتدریج تا مقدار مذکور رسانند و گویند که موی …
سوخته بروغن گل آمیخته در بینی چکانیدن جنون را زائل میکند و حکیم علی گوید که سعوط بنادق هندی بوزن حبه با روغن بادام نافع جنون است و گویند سنگی که در شکم خطاف

یافته باشد و اگر بسایند و بآب و شکر بنوشانند جنون را زائل کند و از مجربات محمد مراد است که اگر مجنون نصف درم اصابع صفر سوده با شهد بخورد صحت یابد و در کتابی مرقوم است که اگر نیش کژدم و ناخن سگ و ناخن باخه در پارهٔ چرم شتر تعویذ کرده در گلوی مجنون بندند از وسواس جنون باز ماند و هم مفید صرع است و شخصی میگفت که اگر دماغ بوم یک دانگ گرفته یک حبه کافور سوده در آن ممزوج نموده و یک دانگ خون غراب آمیخته بقدر دو جو بجهند قطره قطره با شاهسفرم سعوط نمایند در ازالهٔ جنون مجربست و سویدی گوید که خوردن تخم بادرنجبویه با شکر و کذا انداختن آن مسلوق بروغن بادام و کذا گاوزبان و کذا سپستان کذا اکلا و شماما و کذا اکل لحم ماکیان و دماغ آن در وسواس سوداوی مجرب است و از حکمای دیگر نقل کرده که شربت سنا و کذا اترنجان و کذا افتیمون بطریق صبر و مالیخولیا گذشت و کذا تخم افتیمون هفت درم در هفته او قیهٔ شیر تازه تر کرده و کذا نیم درم پوست بیخ گاوزبان و کذا تخم حنظل و برگ او صلیح بنشاسته با صمغ عربی با کتیرا و اکل لحم کباب تا سه روز متواتر و کذا خون ضبع و کذا جگر رشتهٔ خشک بریان کرده سائیده و کذا مصطکی و کذا آمله و کذا پودینهٔ نهری و کذا بادرنجبویه کذا اکلیل الملک با شتغال العسل کف گرفته و کذا بهمن سرخ و کذا حریرهٔ آرد ملبست تا سه روز متواتر و کذا اسطوخودوس و کذا سنبل الطیب و کذا او شبیشعان و کذا تخم کشوث و کذا درونج و کذا کاهو و کذا شیر تازهٔ هر واحد نافع وسواس سوداوی و جنون است و کشنیز سبز مفید وسواس حار است و تخم آن بغایت قوی است لا سیما در وسواس حادث از صفرای محترق و سعوط دماغ گربه خشک کرده سوده و کذا زهرهٔ کبوتر نطول طبیخ اکلیل الملک نیم گرم بر سر در حمام و بر سر روز یکبار نیز نافع وسواس سوداوی است و تعلیق سنگی که در حوصلهٔ بعض ماکیان بر می آید بر صاحب جنون سودمند است انتهی و جنون و وسواس که بعد حمیات بسبب ارتفاع بخارات گرم از مادهٔ تب در قعر شود بهترین معالجات آن فصد رگ پیشانی است بعده بادهٔ حجامت فخذین و ساقین و ریختن آب نیم گرم بر سر و شیر دختران شیر دهندگان بلیه بشیر آلوده با حرارت کرده دیا حیا بر تارک سر خوردن کاسنی و کاهو و خیار و خرفه و خوابیدن جهت فتیله نمودن سکنجبین شیره خرفه و خیارین نوشیدن هندسه مناسب است اما در شعیر و ماش مقشر مغز بادام و دو عاد ضعف با گوشت چوزهٔ مرغ و حلوان و اگر بعد از تناول ادویهٔ حریفهٔ حاره چون فلفل و زنجبیل و اشیای مسخنه مثل پیاز و سیر و خردل بسبب تبخیر یا غضب یا دویدن بسیار یا نشستن در آفتاب بسبب تسویه جفاف دماغ و یا از بیداری مفرط و یا کثرت فکر و خوض در مسائل دقیقه عارض گردد همگی توجه بتر طیب مزاج دماغ بنطولات و سعوطات ادهان بسر و دماغ طلیه مشروبات و ارزیابی و استعمال کافور و جدوار نشاید

علاج مانیا و داء الکلب

بعد تنقیح و ترطیب تنقیه سوداکنند و بعد تنقیه نیز از دوا و غذا ترطیب کوشند و مفرحات مناسبه بتقویت قلب نمایند بالجمله سائر تدابیر مثل علاج مالیخولیا مع زیادتی تبرید و ترطیب نمایند و ترطیب هم از تبرید مناسب است و استعمال سعوطات و نطولات و لزوم اغذیه مثل ماء الشعیر و روغن بادام و در روزی چند بار و اگر بعد فصد سهر عارض گردد بعضی گفته اند بعضی مخدرات دهند بود و از اشربه شربت نیلوفر و شربت عناب و شربت تمر هندی و آب آلو بخارا و آب انار شیرین و مزورات بکشک جو بشیرهٔ خشخاش با روغن بادام و فالودهای قلیل الحلاوة بشکر و روغن بادام و تفریق سر بروغن اکارع و در صورت کثرت بیخوابی دادن دیا قوذا با آب انار شیرین نافع است ابن هبة الله گوید که در مانیا و داء الکلب تبرید و ترطیب مزاج بنوشیدن ماء الشعیر بروغن بادام و استعمال ماء القرع بسکنجبین قلیل الحموضت و تعدیل طبع بآب تمر هندی و آلو بخارا و شربت نیلوفر کنند و غذا از کدو و ماش سازند و کاهو بسیار خورانند و هرگاه چیزی از ترطیب در دماغ ظاهر شود و بدن ممتلی باشد اسهال کنند بمطبوخ هلیله و غیره که مخرج فضول مرهٔ محترقه باشد و اگر ممکن نباشد حقنهٔ لین بعمل آرند و بعد تنقیه بحوم فراریج و بره و شیر خواره و ماهی صخوری قوت را یاری دهند و شراب ممزوج بآب بسیار اندک بنوشانند و بعد از آن صرف عنایت بعلاج سر نمایند با شیلوفر که موی سر تراشیده آبی که در آن بنفشه و نیلوفر و برگ بید و گل سرخ و جو مقشر نیم کوفته و پوست کدو و خشخاش و تفاح پخته باشند بسیار قلیل الحرارت بمقدم سر ریزند و شیر دختران بر سر دوشیده و در بینی چکانند و حیله آوردن خواب کنند تا حدت مرض بشکنند بنوشانیدن شربت خشخاش با آب انار شیرین و نشوق افیون و اعضای سفلی بمالند و حمام نمایند پس هرگاه حدت مرض ساکن شود و مریض بافاقت آید فصد سر و کنند خصوصا اگر مرض از خون محترق حادث شده باشد و اعاده تبرید مزاج و ترطیب آن کنند تا که فلاح حاصل شود و شیخ میفرماید که اگر غلبهٔ صفرا در بدن از تفاوره و سائر علامات معلوم شود تنقیه بطبیخ هلیله نمایند و اگر سوداوی صرف باشد گاهی احتیاج باستفراغ از افتیمون سافرج هشت درم با سکنجبین و حجر لاجورد افتد بعده توجه بسوی سر نمایند اگر امتلای دموی یا سوداوی دموی در آن باشد فصد رگ زیر زبان کشایند و دوا مستفرغه او با این حب کنند ایارج و افتیمون و اسطوخودوس هر واحد یک جزو حجر ارمنی مغسول نیم جزو هلیله نیم جزو حبوب کبار از این ساخته بعد تنقیهٔ کلی در شبهای متفرق هر شب دو درم بخورند و این حب نیز نافع است افتیمون اسفنج هر واحد پنج درم حجر ارمنی هلیله کابلی هر واحد یک درم اسطوخودوس دو درم ترکیب نمایند

شحم حنظل هر یک چهار درم بلیله آمله حاشا غاریقون سیاه هر واحد سه درم ترنجبین بیست درم سکنجبین عسلی سرشته استعمال کنند و غرغره سکنجبین سقمونیائی کنند و چون از استعمال حبوب سوداوی مزاج حار محسوس شود موقوف کنند و بعد تنقیه اقدام بر تبرید و ترطیب بنطولات و غیره نمایند لیکن قصد ترطیب بیشتر از قصد تبرید کنند مگر آنکه ادویه مشار الیها للترطیب یافته نشود و الا بار دبس دران بابونه داخل کنند که گاهی و تنویم آن احتیاج به نوشیدن دیاقوذا باشد تا شیرین شود و تا ترطیب کنند یا لشعیر بت آلو تا تبرید نماید و یا ماء الشعیر و روغنها درین بسیار نافع است و چون نطولات و سعوطات مرطبه او هان استعمال کرده باشند بعد جمله نماید در تنویم آن بدانچه خواب آور و از نطولات وادهان مخصوصه خاصه روغن کاهو و از شربتها آنچه مرطب باشد مثل آشجو و نبات و مثل سکنجبین و آنچه دران ملطف تخفیف و تقطیع باشد نباید نوشانید و هرگاه که قبض طبع دریافت شود حقنه کنند تا بخارات سوداوی از ثقل بسوی سر ترقی نگردد و باید که در آب ایشان بیخ بادیان رومی و تخم آن بنوشانند و بیخ کرفس نیز که آن نافع است نافع بود و شربت از آن هر روز مثقالی و اگر ننوشند در طعام ایشان داخل کنند و پیش مریض شخصی بنشینند که از آن حیا کنند و بترسد و او را بزرگ دانند و مدام را بنشاند و ساقهای آن بر بندند تا بخار به اسفل جذب کنند و بهر حال اغذیه ایشان رطب باید گرچه با وجود رطوبت آن از آنچه محدث سده بود مثل نشاسته و مانند آن نشاید که این ایشان را بسیار مضر است و سائر علاجات آن بدانچه حذر از آن واجب است مثل علاج مالیخولیاست و چون انحطاط شود در نوشیدن شراب کثیر المزاج باک نیست که آن مرطب و منوم ایشان است باقی همان است که در قول جرجانی گذشت طبری گوید که آنچه در ابتدای علت مانیا و داء الکلب بدان معالجه کنند پرهیز مریض است از اطعمه یابسه و لزوم ترطیب بدن و غذای مرطب مثل نوشیدن ماء الشعیر و شربت خشخاش و دیاقوذای ساده و این شربت دائم بنوشانند دیگر بنا آب حلاوه آب نیلوفر و آب گل سرخ و آب بنفشه و خشخاش سفید را کوفته درین آبها سه شبانه روز تر کنند و بعض اطبا با صد درم خشخاش یک درم ربع با گندم بزر البنج سفید غیر کوفته داخل میکنند بعده افشرده آب صاف ناگرفته شکر سفید شربت بقوام جلاب بپزند و این بهتر و الطف از دیاقوذ است بعد از آن چون مرض سکون یابد فصد قیفال کنند و حل طبیعت بدین مطبوخ نمایند بلیله زرد پانزده درم آلو بخارا عناب هر واحد سی عدد تمر هندی از لیف و تخم پاک کرده بیست درم ترنجبین پانزده درم برگ عنب الثعلب یک دسته کشوث و تخم کاسنی هر واحد یک کف بنفشه پنج درم همه را به سه مطبوخ بپزند و دران دو دانگ افتیمون و نیم دانگ سقمونیای مشوی حل کرده نیم گرم بنوشانند و این وقتی است که قوت او احتمال نماید و سن و مزاج او مطاوعت کند بعد از آن در طریق دو اللزوم ماء الشعیر با شربتهای مذکوره نمایند و در اغذیه مزورات معمول باش و اسفاناخ و کاهو و سلق و قطف و کاسنی و سلوق دهند و اگر مرض انحطاط پذیرد جوزه مرغ و رطب جوزه با بقیه خشخاش مغلف بران لفراریج و با آنچه برد و مطبوخ بجو مقشر و ماش مقشر و مقرقعات از سینه بچه با کیان و دراج و تدرو و زرده بیضه مغسول بروغن بادام و آب شیرین دهند و طریق غسل آن چنین است که آب شیرین در پاتیله کرده بالای اندک روغن بادام اندازند و بجوشانند تا آب فانی گردد و پس بیضه دران بشکنند و حرکت بسیار دهند و چون بیضه پخته شود بگیرند و سفیدی از زردی جدا نمایند بعده بر زردی اندک روغن بادام چکانیده با فقاعه و سلوق و اندک کشنیز رطب بخورند و اگر جماع و طلوع یافته شود و اندکی از آن بخورند و اگر زمانه بادام تر باشد قبل استحکام آن بشکر سفید خورند و چون مرض مستعسر گردد این سعوط بکار برند آب حی العالم آب شنبلیله با بنفشه آب برگ عنب الثعلب جوشانیده صاف کرده روغن بنفشه روغن نیلوفر و روغن مغز تخم کدو و سفیده و شیر دختران همه را بمقدار واجب بوزن متساوی و مختلف بحسب اعراض مرض و قوت او ویگر فته جمع نموده بعمل آرند و نطول از این آب سازند بگیرند بنفشه خشک و بنفشه و سپستان و گل سرخ هر واحد یک کف جو کوفته سبوس گندم هر واحد دو کف برگ عنب الثعلب دو دسته بزرگ برگ اسپغول یک دسته بزرگ برگ خبازی یک دسته همه را در آفتابه آب شیرین بجوشانند تا مهرا گردد بعده نیم گرم بر یافوخ و شیبون از بلندی کشیر بریزند و بعد ریختن این با پوشیدن سر و سکون و خواب امر کنند و اگر زمانه زمستان باشد از تعرض هوا حذر کنند و اگر فصل تابستان بود موضع هوای سرد بنشانند و نیلوفر تازه و شاهسفرم تر گلاب پاشیده پیش او دارند و از شمیدن کافور و خوردن سرکه و دوغ و پیاز و مثل داشتن مرتب از سرکه پرحذر باشند که مورث بیسر اند و بدانند که برای تلطیف اخلاط صفراوی دو طریق است یعنی اگر محترق و فاسد نگردد و حرارت نپذیرد و سوای آنکه کثرت یابد به حموضات مثل شربتهای غوره و ریباس و ترشی ترنج و سکنجبین ساده در بلادی که متحمل سکنجبین بزوری نباشند و مانند آن نمایند و بعد احتراق اخلاط صفراوی و اشتداد و فساد آنها بماء الشعیر و جلاب و شربت خشخاش و کاهو و سلوق و کاسنی و قطف و مانند آن کنند پس درین هر دو حال و لفرق مابینها تامل نمایند و بدلک پاهای این مریض و ساقین و قدمین آن و تمریخ سوای مخدین بروغن بنفشه و روغن گل نیم گرم باک نیست و آب سیار درین مرض بنوشانیدن این حریره امر میکنند بگیرند شیر ماده خر کرآنرا اندکی جو و برگ بید و کاسنی و حشائش رطب سلیم از کیفیات حریفه و تلخی خورانیده باشند تا آنکه شیر آن صالح است یا بد و از آن شیر و نشاسته و روغن بادام و نبات

سفید چرب و ساده شده و بعد از تنقیه و اطولات و سعوطات استعمال نمایند که اثر محمود ظاهر شود و در ابتدای مرض اثر آن میگردد و فرقی که تشنج و سبب و سوء حال بهزال سیاه شدت علاج حسنش
در بغداد و این حریره که ذکر کردم دائم الطبع رده پیرهیزاو و کذا امید هم پس بدن او رطب گردید و تشنج زائل شد و در ترطیب بدن صحیح بهتر از این و اقرب تاثیر بود تدبیر مزاج موافق
او باشد چیزی نبید مسهل سودای گویند که و را نیا شد سپید الشعیر بشربت نیلوفر و تطلیل راس کال الشعیر مرات کثیره در حمام و تضمید سر بجراده کدو و بامغز تخم کدو سوده با آب جرادهٔ
کدو و سرشته و سعوط به روغن مغز تخم کدو و قطرات که مطبوخ جند بیدستر روغن بادام و دوشیدن شیر زنان بر سر و سعوط بان و نوشیدن شیر تازه و دوشیدن آن بر سر و خوردن مغز
مسلوق بروغن بادام که در آن شیر خشخاش و کشنیز سبز داخل کرده باشند و کذا الغذا به بقلهٔ یمانی مسلوق بروغن بادام و کذا القرع مطبوخ بروغن بادام و خوردن خیار
پوست او بعد قطع او یک شبانه روز و کذا القثاء تازه مقشر و کذا اغذای مغذیه با کباب مشهور و کذا با آنچه جدی شیر خواره و گوشت او مسلوق و مطجن بروغن کنجد تازه و کذا اتان مطبخ
محکم الصنعت و کذا اطراف حمل شیر خواره و لحم او مطبوخ و مطجن بشیرج تازه همه از مجربات من است و بقول ابن البیطار و غیره تطلیل اس مطبوخ گل بنفشه و طبیخ برگ سبز آن
و کذا القابیج کاهو در حمام و سعوط بروغن بنفشه و شیر دختران و کذا بروغن بید و شیر زنان و تضمید سر بتخم کاهو سوده با آب کاهو سرشته و کذا از پوست خشخاش با ریک سوده
و شرب شربت خشخاش و تغذیه بکاهو خام و مسلوق مطیب با شیره بادام و کذا بماهی تازه رضراضی بریان بروغن کنجد تازه و کذا با کبابی فرخ مسلوق و مطبوخ بکدو و کذا
برشتاو مرقه حنطه بسر و احمار نافع و بقول رازی شرب بنخ فاشرا بروغن یک مثقال تا بیست روز نافع چنانچه عورتی باستعمال این تا ایام کثیر از بانیا نجات یافته مدتها
اقتباس می نویسد که همشیره زاده نواب مافقا المالک اوادل لکار یافته بود چنانچه در ابتدای موسم بهار پدید آمدی و در تابستان غایب بودی و گاهی در سال
دو بار پدید آمدی پس من ماء الجبن با شربت الهی و حب الاجورد علوی خان دادم در یک سال دو بار و تا سه چهار سال این تدبیر بر داشتم بفضل الهی صحت کلی یافت

علاج صبار او قطرب

در صبار اسهال ... تنقیه و جذب مواد از سر پرده در علاج سرسام صفراوی گذشت بعمل آرند مع ترطیب بسیار و دلک اطراف به بندند و در قطرب فصد قیفال کنند و چندان
خون برآرند که قریب بغشی رسد و اغذیه محموده مثل گوشت بزغاله و چوزهٔ مرغ و مانند آن دهند و کاهو و کدو بروغن بادام خورانند و حمام مرطب آبزن ریاحین رطب مثل بنفشه و نیلوفر
و مانند آن نمایند پس هرگاه قوت عود کند بعد از نضج منضج سودا تنقیه آن بمسهل سودا یا بمطبوخ افتیمون نمایند و ماء الجبن دهند و استفراغ متواتر و پی در پی نمایند بلکه بتدریج
و در هر دو یک فاصلهٔ چند روز و ادویهای نافعه برای ایشان ماء الجبن است که در آن معجون نجاح حل کرده باشند و بعض از تنقیه مقوی باشد و اطریفل و دواء المسک و مفرح و طیوس دهند
و بعد از اطولات و آبزن و تفریق سر بروغنهای مبرد و مرطب مثل روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و آشامیدن شربت نیلوفر و شربت بنفشه و جلاب و بنفشه پنج درم و عناب ده عدد باشکر
سفید دو درم و اغذیه مزوره مثل مغز بادام و شوربای چوزهٔ مرغ و حلوای بکدو و با کاسنی و خیار و کاهو و روغن بادام و دیگر تدابیر که در ما لیخولیا گذشت و در ترطیب دماغ مبالغه
کنند و برای تنویم لعوق خشخاش بخورانند و نطولات مرطب منوم که در آن بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش و تخم کاهو باشد بعمل آرند و شیر زنان بر سر دوشند و در بینی چکانند و بروغن بنفشه
و کدو نشوق نمایند و نوشیدن شکر سفید در عرق گاوزبان و گلاب و عرق بید حل کرده و تخم بادرنجبویه دو درم پاشیده و خوردن شیر برنج با شکر شیرین کرده با نان گندم سفید و کذا
ماهی رضراضی بریان بروغن بادام و کذا اسفاناخ مسلوق بروغن بادام با شیرج تازه با مع لحم غنم بریان بروغن الیه و تطلیل آب طبیخ بقلهٔ یمانی سرخ و پوست خشخاش و خوشه
در حمام بر سر و تناول خوابانی کثیر المائیه و شفتالو و خربزه زرد همه مجرب سویدی ست و بقول ابن البیطار شرب ماء الشعیر بشربت نیلوفر و روغن بادام و تغذیه بچوزهٔ مرغ مسلوق
مطجن بروغن بادام و مسلوق کشنیز سبز و کذا لحم جدی شیر خواره مسلوق بکشنیز سبز یا مطجن بروغن بادام و کذا اکارع مسلوق مطیب بروغن بادام و کشنیز سبز و تطلیل سر با آب
طبیخ بنفشه یا گل نیلوفر در حمام و تدهین سر بروغن آنها یا بادام و تضمید سر بابونه و تخم کاهو و تخم خشخاش سائیده نافع و همه آنچه برای مانیا و بقول سویدی گذشت مفید
شناسند و اگر از انواع علاج فائده نشود بر بندند و طمانچه های سخت بر سر و روی او بزنند بوجهی که وجع و الم یابد و اگر یکبار کفایت نکند مکرر زنند و اگر این نیز سود
نبخشد بیتارک سر داغ دهند که با فاقه می آید و اگر باز عود نماید اعاده کنند این تدابیر نمایند شیخ میفرماید که علاج قطرب بعینه علاج مالیخولیا ست چون از صفرا و سودا
محترق باشد و واجب است که در فصد آن مبالغه نمایند تا آنکه از آن خون بسیار خارج شود و از آن غشی مقاربت کند و تدبیر با غذیهٔ محموده و حمامات رطب نمایند
و ماء الجبن مسهل و زنبور نشانند بعد از آن تنقیه با ایارج ارکاغانیس کنند پس چند بار در تنویم آن نمایند و بعد تنقیه تقویت قلب بتریاق بانند آن کنند و با وجود آن ترطیب بسیار نمایند

بدماغ از خارج یا داخل باید پرسید اگر تقدم یکی ازین اسباب مقرر گردد سبب مرض همان باشد الا تقدم اوجاع راس و گرانی سر و نقصان حواس حتی که در ذوق و شم باید پرسید اگر یافته شود
دلیل مواد در دماغ باشد و بعیده بودن دوی و طنین در گوش و شدت دوار و کثرت عطسه و قصر نوبت دوار هم باید پرسید اگر این هم باشد بر وجود ماده بخارات و ریاح دلالت کند پس
نوع ماده را از رنگ چهره و لمس سر و نبض و قاروره و غیره علامات مخصوصه هر خلط ابنوعی که در تشخیص امراض دماغی مادی و صداع مادی مذکور شد تشخیص نماید و ایضاً کثرت آب دهن و خواب
و تری و شوری مزه دهن و سستی حرکت و سکون دوار از رسیدن گرمی بسر و سیلان از جوانب بکلم و قلت عطش و لین نبض با ضعف و بطوی آن و بیاض قاروره و غلظت آن بر ماده بلغمی و سرخی
چهره و چشم و انتفاخ عروق و ضربان آن و سیلان اشک در ابتدای دوار و شیرینی دهن و ماندگی و خواب بسیار بر ماده دموی و التهاب و خیالات زرد و زردی رنگ و تلخی دهان و عطش
و بیداری و شدت دوار در وقت گرمی و سرعت نبض و ناریت بول بر ماده صفراوی و تخیل شعر و دخان و فکر فاسد و خوف و خاموشی و صلابت و ضعف نبض و قلت آب دهن و خشکی
زبان و بیخوابی و کدورت قاروره بر ماده سوداوی دلالت کند و اگر مریض عروض یا شدت دوار گاه گاهی بیان کند ماده مرض در عضو دیگر باشد درین صورت باید پرسید
که ضرر در کدام عضو معلوم میشود پس اگر مریض بطلان یا آفت اشتها و فساد هضم و اختلاف حال دوار در امتلا و خلای معده و در معده و سر و نفخ شکم و غثیان و خفقان
معدی و آروغ دائم بغیر ترطیب و غیر اراده و اشتداد مرض هنگام اکثار طعام و عند تخمه و تناول شی بخار بگوید ماده مرض در معده باشد اما اگر آثار مواد در معده معلوم نشود و دوار در خلو
معده عارض شود از ضعف فم معده باشد و اگر خلل مراق یا قلب یا جگر یا طحال یا گرده یا مثانه بگوید ماده علت در همان عضو باشد اما ضربان شدید در شرائین صدغین یا گردن
یا پس گوش و تمدد و امتلای آن در ابتدای هنگام ابتدای دوار دلالت بر دوار خفت کند و اگر از انضغاط عروق مذکور گشته یا بستن پاره اسفنج بر آن یا طلای ادویه قابضه بر آن نیز دلالت
بر وجود ماده در قلب یا جگر یا سپرز یا بسبب عضو دارد و ایضاً بقول انطاکی اگر دوار بعد هضم ثوران کند بر وجود ماده در کبد گواهی دهد و بقول صاحب کامل تمدد و امتلای شرائین
پس گوش بر وجود سوداوی با رد یا ماده بلغمی یا صفراوی در عروق مذکوره و نبودن علت در آن شاهد بود و اگر معالک گردن تمدد باشد دلیل بر وجود سردی یا بلغم یا صفرا در عروق
معروفه بعرقین سباتیین و صدر دلالت در آن باشد و اگر تقدم اختناق رحم و احتباس منی یا حیض یا اورام رحم بیان نماید ماده در رحم باشد و اگر وقت ظهور دوار صعود چیزی مثل نمل
از قدم یا ساق مریض بگوید ماده مرض همانجا باشد و نوع ماده را در عضوهای مذکوره بانچه در مقام هر عضو مسطور است دریافت کنند و از بعض علامات مخصوصه هر خلط که سابق مذکور شده
نیز معلوم نمایند و علامات انواع مواد معده در تشخیص امراض دماغی نیز گذشته و طول مرض سدر و دوار بر برودت ماده دلالت کند و نوبت او غیر طویل بر حرارت گواهی دهد و قوع
این مرض در امراض دیگر خصوصاً در حمیات و بحران دلیل سدر و دوار بحرانی است و از زمان انما منذر بصرع و سکته است و گاهی صداع بعد دوار عارض میشود و دوار از اوائل بیکباره گاهی بالعکس

علاج کلی سدر و دوار

بقول انطاکی در آن تنقیه خلط غالب بدانچه مناسب باشد و تلطیف اغذیه حتی الامکان کنند و تنقیه سر بچیزی که عطسه آورد خصوصاً در ریاحی نمایند و در مشارکی
ادویه مخصوصه آن عضو با ادویه دماغی بیامیزند و بعد زوال مرض اعتنا بتقویت دماغ کنند تا آفت بار دیگر قبول نکند و از مجربات در جذب اخلاط از دماغ آنست که در علاج طنین باید
و خاریدن پایها و شوئیدن آنها بسرکه و جرم و آب لیمو و تراشیدن موی سر و طلای او ببرگ جوز و مورد نافع و حقنه با وفتائل را درینجا اگر تبی نباشد فایده نیکو ست و گویند که قی
نخود در ابتدای دوار جید است و در جمله اقسام آن هرگاه نوبت هیجان کند بدلک اسافل و نهادن پایها در آب گرم توجه نمایند و در دوار دماغی مادی اگر اجتماع اخلاط در دماغ
باشد حسب ماده بدانچه در علاج امراض دماغی مادی مسطور شده علاج کنند و ایضاً در ماده که در سر تنها باشد حجامت سر و نقره و فصد رگ پس گوش کنند و شیافات و غراغر
و نطولات و شمومات و سعوطات و عطوسات و مانند آن بحسب ماده استعمال نمایند و گویند واجب است که صاحب دوار از نظر کردن بسوی اشیای سریع الدور و از بلندی به پستی
دیدن و از تناول سائر مبخرات اجتناب نماید و خائیدن کشنیز تر و خام تنها یا با گندم بریان بهمه انواع دوار و سدر مفید است و کذا انداختن کشنیز بسیار در طعام و گویند که
دو درم تخم حنا سائیده بعسل صاف سرشته لیسیدن و بعد از آن متصل نان با روغن گاو و نبات خوردن در اکثر انواع دوار سود مند است و این معجون در اقسام سدر
و دوار حار و بارد از مجربات انطاکی است حب البسان کشنیز خشک تخم شاهتره هر واحد پنج درم گل سرخ تربد تخم حنظل هلیله زرد مصطکی هر واحد سه درم بعسل هلیله مربی
سرشته شربت سه مثقال و اطریفلات مطلقاً کثیر النفع است و رازی گوید که استعمال شراب در جمیع علاج سدر و دوار ترک نمایند و روفس گوید که استعمال آب در سدر
بهتر از استعمال شراب است و جالینوس گفته که علاج صاحب سدر و دوار فصد است در ربیع و اگر چه دلائل امتلا ظاهر نباشد و در کتاب فصد نوشته که فصد او

(۲۰۶)

از پای گیرند و مسیحی گوید که در جمیع انواع دوار تجربه نفع یافته ام در وقت بعد وقت استعمال نماید تا سبب ماده مرض بسازد اگر ماده بارد باشد حقنه حاد و اگر حار بود حقنه لین بعمل آرند و اگر مرض تخفیف نیابد و این علاجات آنرا فائده نکنند ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس استعمال کنند و ایضاً نقوع صبر منفعت عظیم بین یابند و بقول ابن هبة الله علاج سدر و دوار دموی و صفراوی مثل علاج صداع حار کنند و این اکثر افتد و آنچه از بلغم یا سوداء حادث شود مجانس صرع باشد و علاج این هر دو مثل علاج صرع باید کرد

علاج دوار از دوران انسان بنفسه گرد چیزی

و آنچه از مشاهدهٔ اشیای دائره در روشن یا نظر از مکان عالی باشد و بزودی ساکن نشود باید که بسکون و قرار و خواب و تناول قابضات ترش علاج کنند و آنچه مانع ابخره باشد مثل نقوع تمر هندی و امرود و مربی بحوش و کشنیز خورند

علاج سدر و دوار از ضربه و سقطه

بتدبیر امراض دماغی که از ضربه و سقطه بود بپردازند و تسکین وجع و تلیین طبع و جذب مواد از دماغ باسفل کوشند هر چند بفصد از جانب مخالف باشد و روغن گل یا روغن دیودار به نسخهٔ حکیم علی بر سر نوشند و از موم و روغن گل و بنفشه و کتیرا تضمید سر نمایند و از رسیدن گرد و غبار و گرمی آفتاب و اشیای سعطه حفاظت سر کنند تا عطسه نیاید بعده اگر دوار یا سدر باقی ماند علاجش بازالهٔ سوء مزاج کنند بحسب کیفیتی که علامات آن ظاهر باشد طبری گوید که چون سدر از ضربه یا سقطه باشد تفقد مزاج او نمایند پس اگر مزاج او بحرارت متغیر گردد معالجه آن کنند بتسکین مزاج او نمایند و هرگاه مزاج او تسکین یابد فصد کنند اگر قوت او محتمل آن باشد و تغریق راس او بروغن گل گرم کرده و شب بارد بدفعات نمایند و تضمید سر او باین مرهم کنند بگیرند قیروطی بروغن گل و از آتش فرود آورده اندک اسفیداج قلعی و قدری مرداسنگ دران حل کنند بعده آب خبازی و آب برگ خطمی بقدریکه ممکن باشد تسقیه نمایند بعده بر خرقهٔ کتان طلا کنند و بر سر ضماد نمایند و از نظر کردن بسوی آفتاب و تعرض به و امتناع کنند تا عطسه نکنند که عطاس با این حالت گاه صورت غشی بیکردد و گاهی ترعرع راس میکند پس بر صاحبش خوف هلاکت پیدا شود

علاج سدر و دوار از ضعف مزمن و نقاهت

در صورت ضعف دماغ شیرهٔ مغز بادام منقی عدد شیرهٔ تخم خشخاش شیرهٔ کشنیز خشک هر یک سه ماشه نبات سه توله داخل کرده تخم خرفه بجنسه هفت ماشه پاشیده دهند و مقویات اعضای رئیسه مثل خمیرهٔ مروارید و ماء اللحم خورانند و پست جو و کشنیز بریان و بریان بروغن بادام چرب کرده با شکر صبح و شام بخورند و خمیرهٔ مقوی دماغ بدهند و هر چه در علاج امراض ضعف دماغی و صداع ضعف دماغی گذشت بعمل آرند و در حالت ضعف قلب بمقویات آن مثل مربای آمله و مربای سیب و مربای ابلیه با شیره و ورق نقره یا طلا و شربت حماض و ترنج و لیمو و صندل و سیب و مروارید سوده با شربت مذکوره یا شربت انارین و مفرحات مناسب مزاج بکار برند و اغذیهٔ لطیفهٔ موافقه مخصب بدن تناول کنند

علاج سدر و دوار از رسیدن گرمی بدماغ

باید که بعضد آن علاج کنند بدانچه در علاج امراض دماغی حار گذشت و ایضاً تبرید دماغ بمشمومات و سعوطات و لخالخ بارده و لیپیدن سرکه و گلاب و خوشبو های بارده و نوشیدن دوغ و آب انارین با شکر و نهادن روغن گل بر سر و غذا بزورهٔ زرشک و انار و امثال آن مفید است و سویدی گوید که نقوع تمر هندی با شکر و کذا نقیع مشمش و لیموی شیرین و نیلوفر و کذا سرکه و گلاب نوشیدن و ضماد کردن در دوار حار مجرب من است و از اطبای دیگر نقل کرده که برای دوار حار کشنیز خشک دو درم با شکر و با کشنیز یک شبانه روز در سرکه تر کرده خشک نموده بریان ساخته از یک مثقال تا دو درم مثل آن شکر هفت روز متواتر خوردن و کشنیز خشک با سرکه و گلاب و کذا صبر با آب کاسنی تر و کذا گلنار با صبر و آب کاسنی تر و کذا اقاقیا و صبر و مازو هر سه با آب کاسنی ضماد کردن و غذا ببرگ خرفه ساختن و گل سرخ تنها و نطولاً و ضماداً و شرباً و گلاب شرباً و آس تنها ضماداً هر واحد نافع است

علاج سدر و دوار از رسیدن سردی بدماغ

هر چه در علاج امراض دماغی بارد مسطور شد بعمل آرند و تسخین دماغ باشیای مسخنه ملطفه از اغذیه و ادویه مثل نطولات و مشمومات و کمادات و ضمادات گرم و تناول قلیه مصالح گرم نافع و بقول صاحب کامل نطول مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و برنجاسف و شیح و سداب و نمام و پودینهٔ کوهی و دهن و شیر بعده دماغ مدان نمایند و طلاها بمویزج و عاقرقرحا و جندبیدستر باریک سوده با آب سداب سرشته بعمل آرند و مشک و غالیه و جندبیدستر و فرفیون و سداب و مرزنجوش و امثال آن بویند و غذا نخود آب بزیره و تخمیل شوربای دارچینی و خولنجان

دلحوم دراج و تیهو بطریق اسفیدباج یا طاهن یا مشوی دهند و عسل آب ابطم و حنطه و قصر بخورند و از اغذیه معمار هستند مثل جوز و شیرینی و البان منع کنند و نیز و یک شربت مسائر نمیدانگرند و سکون رحمت و قلت حرکت اختیار نمایند و شرب حرف تا بسبب قرنفلی برای دوار بارد و مجرب گرید است و مسرکه عنصل و شربت آن و عنصل مشوی و حب بلسان تنها در بطبیخ افسنتین و یا دو مثقال از ان بنقوع صبر با نقوع ایارج و کذا انیسون بریان و پنج ماشه ایکدرم شراب یا یک مثقال تنها او قند و طبیخ عود بلسان و طبیخ خولنجان و بلیله کابلی و قنطوریون و تخم حنظل و اسطوخودوس و طبیخ افسنتین با شکر و حماما و کذا مصطکی انیسون یک مثقال سوده گلقند عسلی دوازده درم آمیخته و عود قرحا مثقال کندر نیم درم سوده در گلقند عسلی آمیخته و آب شاباکره عنطیا تا قرنفل و قیصوم شکر و گل سرخ در شراب کاشته جوشانیده بر واحد شراب یا نافع و زرآوند مدحرج و شاه سفرم و نمام هر واحد شاد و ضمادآور ریوند و کشوث و بهمن سفید و غاریقون و عاقرقرحا و شونیز و حاشا دو ربع دوار قرنفل بعسل و بجیج و سکنجبین هر واحد شراب و ضماد و سعوط و مبادی یک حبه بروغن بادام تلخ و کذا رته یک حبه بروغن کنجد و کذا حنا و ستر بروغن بادام و کذا روغن شونیز و خولان و کذا حلتیت یک قیراط بشیر زنان و سعوط مسن تخم دل کنند و عاقرقرحا تلخ سوده ربع درم و در روغن بادام آمیخته و طلای روغن یاسمین و یا سوسن که بزیت یا بونه و با روغن بابونه با صعتر و یا قیصوم و یا برگ غار با قرنفلی در حمام و نطول طبیخ اکلیل الملک و صعتر و شیح جبلی و برگ بنج هر واحد در حمام و یا طبیخ مرزنجوش و یا پرسیاوشان یا جعده سیح بطبیخ است و شکاه مرزنجوش شماو شراب او شونیز و خردل و یا کندش کوفته بیخته شمّا دقی کردن تیزیست و تخم سرمق در روغن کنجد نیم اوقیه و تخم شبت و تخم سرمق و سرکه جوشانیده تا بقوام آورده با آب گرم آمیخته غرغره کنند با آب بادیان و یا عاقرقرحا و یا شونیز و یا کندش با سکنجبین و یا قرنفل و تناول خردل بقدر صلوق و بخور طبیخ بابونه در روز و شب چند بار و اکلیل الملک یا سماق یا برگ غار با سعتر نافع

علاج سدر و دوار دماغی دموی

تدبیر که در علاج امراض دماغی دموی و صداع دموی مسطور شد بعمل آرند و ایضاً گاه در دموی با اخلاط مختلفه و بدن با خون فصد سافن و یا کنند بعده فصد و رید پیشانی و رگ گوش کشایند که بقول شیخ ابن فضل علاج است بجمیع اصناف دوار بادی و حجامت نقره بسیار نافع است و فصد و افن و حجامت ساقین نیز سود مند است پس از فصد تلیین طبیعت بطبیخ بلیله یا فواکه یا ماء الفواکه یا خیارشنبر و شربت ورد یا بنفشه نمایند بعد از ان تبرید لعاب اسبغول و شربت عناب و شیره مغز تخم کدو و شیره کاهو و خیارین و خرفه و تقوع زرشک و آلو بخارا و شربت نیلوفر و شربت صندل و عرق شاهتره مناسب کاسنی و شاهتره و گاوزبان و ماشاکث امثال آن دهند و لباب فصد پر دو حجامت سر نباید چون قشر و قرطم و تخم هندی و عناب و نبات نیلوفر یا بنفشه یا ترنجبین و شیرخشت بسیار نافع است و تبرید آب انار ترش با شکر و یا سکنجبین ساده و یا گلاب و سکنجبین و در علاج بیشیره تخم خرفه و اسپغول دهان و خوردن انار و جوش و بیخ سوده مناسب است و شفشاق یا کشنیز و مورد و سرکه و روغن بنفشه یا کافور و صندل و گلاب و گل قندس و لاش در روغن گل سرکه ضماد داشته بارد نافع و گوید که در باد و حار و تبرید عجیب است و دوا المسک بارد و طبیخ اطریفل کشنیزی و نقیع آن بسیار سود و نقیع آمله و کشنیز و گل نیلوفر و یا شکر سفید نافع و شیره خشخاش دو درم و کشنیز یک درم مقشر مرکب با شیره در رده بقدر شکر شیرین ساخته نیز سودمند است و مطبوخ سرکه و کشنیز دو سه نیز دهیم گوید هر یک یک درم تا یک هفته و شیاف نیز و مفید دو اگر دو مثقال صندل سفید با گلاب سوده بنوشند و دوست دارند که سیار آنجیر با فائده تمام دارد و غذا قابض حامض مثل غوره و سماق دهند و از اغذیه حاره و پیر زند و شیخ میفرماید که اگر با خون اخلاط مختلفه باشد پیش از خلط سوداوی خون بود و مبادرت باستفراغ از حب ایارج کنند یا از نقوع صبر اگر اخلاط حار باشد یا طبیخ بلیله یا مطبوخ افتیمون و حب اسطوخودوس اگر اخلاط مختلف باشد و بعد تنقیه حقنه با آب قنطوریون و حنظل استعمال نمایند بعده بر سر و نقره حجامت کنند بعد از ان بغرغره و عطوسات و شمومات که در ان عنبر و مشک و جند بیدستر و شونیز و مرزنجوش باشد توجه نمایند هر گاه نوبت هیجان کند استعانت بمالش اسافل بدن کنند

علاج سدر و دوار دماغی صفراوی

بعد تنقیه بحب صبر و مسهل صفراوی و حب بلیله دهند و نقوع صبر با ماء الجبن نیز موافق است و یا این مطبوخ بلیله دهند پوست بلیله زرد بیست درم تمر هندی پانزده درم سناء مکی پنج درم گل سرخ پنج درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند حتی که به ربع رسد صاف کرده نیم گرم بنوشند و بعد تنقیه تبرید با آب تمر هندی یا انار دانه و شیره تخم خرفه با شربت نیلوفر و یا سکنجبین و یا آب آلو بخارا و یا اطریفل کشنیزی مرغفر یا قرص زرشک و آلو کرده دهند و گل سرخ و سرکه کهنه و برگ مورد تازه و بنفشه تر و نیلوفر در ادام میزنند و تقطیر صندل و گلاب نمایند و آنچه در دموی گذشت نافع است و علاج آبزه آب آلو و زرشک باشد آن مفید و طبیخ بلیله گل بنفشه که در آن ترنجبین حل کرده باشند و شربت نیلوفر

بخایند و سکنجبین عسلی مع ایارج فیقرا و مویزج باریک سوده مع خردل سفید غرغره سازند و یک درم حب بلسان با یک اوقیه سکنجبین عسلی خوردن برای سدر
نافع است و چون بیخ فاشرا هر روز دو درم بخورند سوده باشد و اگر دو مثقال حب بلسان بالنقوع صبر بخورند مفید بود و اطلیه حاره و سعوطات مسخنه ملطفه و مانند آن
استعمال کنند و این سعوط نافع است سکبینج و اشق و جاوشیر و بورق و صبر هر واحد نیم درم کندش و زعفران هر واحد نیم دانگ فلفل و دارفلفل هر واحد یک دانگ
همه را باریک سائیده به آب مرزنجوش سرشته مثل عدس حبها سازند و بقدر دو یا سه حب از ان به آب مرزنجوش و روغن بنفشه سعوط نمایند ایارج فیقرا و حب ایارج چنین مینویسند
که اول دماغ را بحب صبر و قوقایا و حب اصطمخیقون پاک کنند و تنقیه معده بقی نیز سازند و تدبیر قی اینست که ترب بعسل شلغم سبز بخورند و شبت بسیار در آب جوشانیده ضماد
نموده مقدار صد درم از ان آب با چهل درم عسل و یک درم نمک آمیخته نیم گرم بنوشند و بعد قی تقویت معده با طریفل صغیر و گلقند کهنه و مصطکی و عود خام کوفته با هم آمیخته
باید کرد و اگر صبح بست عدد مویز منقی بخورند سخت نافع بود و هر قدر که بر تشنگی صبر کنند نیک باشد و سکنجبین عسلی نیز موافق باشد و غرغره کردن و عطسه آوردن و اخلاط
از سر بجانب پای فرو کشیدن سود مند و غذا نخود آب و گوشت دراج و تذرو و گوشت کباب و گوشت بز بروغن زیت یا روغن جوز بریان کرده بدار چینی و زیره و
اندکی کره یا باید داد و اگر بدین تدابیر زائل نشود با ایارج لوغاذیا و ایارج روفس و مانند آن تنقیه کنند ابن الیاس گوید که جلاب از انیسون و بادرنجبویه و
گاوزبان هر یک دو درم با گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا از مزوره نخود و شبیره مغز حب قرطم سازند و بعد نضج تام تنقیه بدن بحب ایارج و شبیار و حب صبر کنند
و غرغره بماء العسل که در ان صبر یا ایارج یا شونیز یا خردل یا فلفل پخته باشند باید کرد و بر آب مطبوخ حشائش حار لطیف مثل بابونه و قیصوم و شیح و شاهسفرم و برگ غار
و برگ زیتون و امثال آن که سابق مذکور شد انکباب نمایند و بنشوق جند بیدستر و کندش و شونیز و مرزنجوش و فلفل با آب کاشنی امر کنند و برای جذب مواد با ثقل
حقنه حاده بعمل آرند و صاحب دوار بلغمی و سوداوی را باید که لعاب اطریفل صغیر و تناول گلقند کهنه با عود و انیسون و مصطکی هر واحد یک انگشت یا تخم دهی گوید
که جلاب از انیسون و بادیان و بادرنجبویه هر یک یک درم با گلقند عسلی ده درم با هم بدهند و بعد نضج تنقیه بدن باین حب شبیار که آن حب صبر است باید کرد و صبر سقوطری
سه درم هلیله زرد گل سرخ مصطکی تربد مصمغ هر واحد یک درم باریک سائیده به آب کرفس یا آب نعناع سرشته حبها سازند و در سایه خشک کرده از مثقالی تا دو درم
وقت خواب بخورند و یا این حب ایارج بگیرند ایارج فیقرا سه درم تربد هلیله زرد هر واحد یک درم نمک هندی انیسون هر یک دو درم باریک سائیده بدستور سابق
حب ساخته دو درم و نیم بخورند و کسی که اراده اخراج صفرا یا بلغم کند یک نیم دانگ سقمونیا در ان زیاده کند و کسی که اراده اخراج اخلاط ثلثه کند نیم درم شحم حنظل و نیم درم
کتیرا در ان اضافه نمایند شربت دو درم باقی همانست که در قول ابن الیاس گذشت طبری مینویسد که در علاج دوار از اخلاط بارده واجب است که ابتدا بحقنه
متوسط میان حاره و بارده نمایند بدفعات متوالیه و مشک و ریاحین حاره مثل مرزنجوش و سوسن و نمام و از عقاقیر مثل شونیز و فرفیون و جند بیدستر ببویند و بعد از فراغ
و مویزج بعد ترقیق آن بعسل غرغره سازند و بر حقنه یک دو بار قناعت نکنند بلکه دفعات کثیر بعمل آرند تا آنکه همه آنچه در سر از فضول بارده محتبس است منحدر گردد
و غرغره دائما لازم گیرند و اگر فائده نشود و یقین کنند که بعد تنقیه سر باز مواد از بدن بطرف سر منجذب شده پس آنرا ایارج دو یا سه مرتبه بخورانند بعده در روغن قسط
در روغن ناردین هر یک دو دانگ جند بیدستر یک حبه مشک یک طسوج حل کرده سعوط کنند و الا بعد این همه تدبیر کندش و زعفران و صبر و مر مفرد یا مجموع عطسه آورند
و اگر زائل نشود انکباب بر این طبیخ نمایند بگیرند یک کف کبیر بابونه و اکلیل الملک و شیح و قیصوم و اندک صبر و مر و یک کف کبیر نمک و سبوس گندم و دو سه جوز بوا کوفته
و یک کف حب المحلب کوفته و همه را در آفتابه سر بسته بجوشانند تا مهرا شود پس انکباب نمایند با بخره یا آب در طشت ریخته بدفعات متوالیه و اگر کفایت نکند مشک
جند بیدستر صبر مر در روغن بلسان یک دانگ روغن سوسن و یاسمین هر واحد یک درم حل کرده چهار فتیله بدان آلوده دو در بینی و دو در گوش نهند و بعضی متقدمین
در این دوار داغ یا فوخ نوشته اند و من این رسم خطا می کنم زیرا که در ان خطر تشنج عصبی دماغ است و آن مودی بجنون مفرط و هلاک گردد و گاهی در این دوار
که از اخلاط بارده محتبس در بطون دماغ بود این ضماد کرده می شود شیح و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک هر واحد یک جزو بادآورد و صبر و مر هر واحد دو جزو
همه را کوفته بیخته در قیروطی خیری زرد آمیخته چندان حل کنند که مثل مرهم گردد پس بر پارچه باریک طلا کرده بر آتش اندک گرم نموده بر سر بچسپانند و بالای آن
عمامه ببندند و ضماد یک شبانه روز بدارند و ایضا گاهی ضماد بقیروطی موم و پیه چرز و پیه مرغابی و مانند آن کرده می شود گیلانی از طبری نقل کرده که علاج

سدر حادث از امتلاء اخلاط بارده غلیظه تنقیه بدن است از فضول به تنقیه قوی بتدریج و اول تنقیه لطیفه ابتدا کنند و از اغذیه غلیظه پرهیز نمایند و به تناول گلقند امر کنند و شربت
عسل ساده بنوشند و هرگاه نضج در قاروره ظاهر شود حقنه قوی تر از اول بعمل آرند تا تنقیه بدن باعتدال گردد و بعد تنقیه بدن تنقیه سر با ایارج کنند و تقویت معده و تنقیه آن با ایارج
و قی بجز دل و آب شبت و عسل نمایند که سبب از تنقیه بدن و دماغ بسرعت زائل میشود و چون فی بین خس انحطاط و کمی رو نماید سر را بجز قه درشت نمایند و عطسه آورند و مشک و فرفیون و شونیز
ببویانند و در حمام آب گرم یا آب جوشانیده بابونه و اکلیل و مرزه در و ابار بسیار بر سر ریزند پس اگر بقیه آن باقی ماند به روغن مصطکی آمیخته مرزنجوش یا نرگس و روغن قسط اندکی سعوط کنند و لا کذا بسیار استعمال نمایند
و گاهی بجز دل سوده در سرکه آمیخته بر سر ضماد کرده شود و ایضاً از بابونه با صعتر پخته و ایضاً برگ انجیره و بیخ فو سوده و ایضاً با بنجدان سیاه با خطمی و آرد کرسنه سائیده ضماد می کنند

علاج سدر و دوار دماغی سوداوی

اولاً نضج منضج سودا با مطبوخ بادرنجبویه و اصل السوس هر یک ده درم با شکر ده درم کنند و غذا مزوره نخود و ماش و قشر بشیره مغز بادام و بعد تنقیه بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون مع
لاجورد و اندک شحم حنظل و شاهتره و اسطوخودوس و حب افتیمون و یا حب لاجورد و یا مطبوخ هلیله و تربد نمایند و حجامت نقره و پس سر کنند و اگر از هلیله سیاه و افسنتین هر واحد
یک درم و افتیمون بسفایج و اسطوخودوس هر یک به موصوف به روغن بادام چرب کرده هر واحد یک نیم درم بنفشه دو درم آب بادیان حب ساخته شربت دو صبح تناول نمایند و عقب آن
جلاب معمول از شکر سرخ ده درم با آب نیم گرم بیاشامند برای تنقیه سدر سوداوی نیز مفید است و اگر از نرخ سر تنجاح حاصل نشود حقنه های حاده قویه بتدریج استعمال کنند و بعد از آن غرغره و
عطوسات و شمومات که در آن مشک و جندبیدستر و مرزنجوش و شونیز باشد و استعمال اطریفل شاهتره و افتیمون مفید است و هر چه در صداع سوداوی گذشت بعمل آرند

علاج سدر و دوار ریحی و بخاری

آنچه در علاج امراض دماغی ریحی و بخاری و صداع ریحی و بخاری مذکور شده بکار برند و ایضاً در ریاحی بعد تنقیه بلغم سکنجبین بزوری عنصلی مفید است و تحلیل ریاح
بمعاجین و شمومات و سعوطات و اطلیه و نطولات و خصوصاً عطوسات و اکثار اکباب بر مطبوخ ادویه محلله لطیفه مثل مرزنجوش و بادیان و اکلیل و بابونه و صعتر و برنجاسف
و شبت و سداب و شیح و برگ غار و برگ ترنج و مانند آن نافع تر و فلفل سفید و مرزنجوش و زعفران و جندبیدستر و آب مرزنجوش و روغن بنفشه آمیخته در بینی چکانیدن
و عاقرقرحا و خردل و فلفل با آب نمام و سرکه عنصلی طلا کردن مفید و معاجین و عقاقیر مسخنه و بویاران سودمند و چای خطائی مع دارچینی و بادیان خطائی و قرنفل و هیل بوا
هر یک نیم درم شکر و قند یا نبات را در آب پخته چون نصف بماند صاف کرده نوشیدن نفع بلیغ نماید و آشامیدن زیره کرمانی و صعتر در عرق بادیان جوشانیده
نیز مفید است و دیگر معاجین که مسخن است استعمال کنند و بقول طبری در اخلاط ریاحیه محتبسه در بطون دماغ اگر بارد باشد علاجش بعلاج دوار بلغمی باید کرد و سوداوی
آن است که امر کنند بخائیدن زوفای خشک و صعتر و زیره و کندر و مانند آن و اگر مزاج مریض گرم نگردد اندکی از این اشیای ممضوغ مضغ کنند و اکثار ارباب این نوع
دوار را اغماء و تربی در بینی و اختلاج در چشم حادث شود لاسیما هنگام سخونت این اخلاط ریاحیه و نزد ظهور حرکت آنها امر بدخول حمام و ریختن آب که در آن حشایش
مذکوره پخته باشند باید کرد و هر انام بالش سر نهادن تا آنکه صداع شدید مانع این باشد و اگر اخلاط ریاحیه حار باشد باید که فصد سر رو کنند اگر قوت اطاعت نماید

بعده حل طبیعت او با این مطبوخ نمایند پوست هلیله زرد و تمر هندی منقی هر یک سی درم و افسنتین هفت درم بادیان زوفای خشک صعتر فارسی هر یک پنج درم آلو بخارا
عناب هر واحد سی عدد و مویز منقی بیست درم بجوشانند و یک شربت از آن گرفته نیم درم تربد و یک دانگ سقمونیای مشوی در آن حل کرده نیم گرم بنوشانند و اگر کفایت نکند
تدبیر دوار صفراوی که مذکور شد بعمل آرند و ماء الشعیر نوشانند و ایضاً در دوار بخاری اول باید دریافت کنند که ماده بخار کدام خلط است پس تنقیه آن نمایند حسب نوع
ماده و مزاج علیل و شمومات و نطولات بکار برند و بهر اطلاع از انجره تقویت مرزنجوش و کشنیز پستک و صندل و امثال آن دهند و سفوف طباشیر و سفوف کشنیز و غیره
بعمل آرند و معجون کشنیز و مفرح بارد و مفرح کشنیز در دوار بخاری نیز مفید و کشنیز و اشربه و اغذیه مزلق کنند و تلیین طبیعت مدام و احتیاط نمایند طبری گوید که در ابخره حار اگر قوت
مساعدت کند و حال مقتضی باشد فصد قیفال کنند بعده حل طبیعت بمطبوخ هلیله نمایند پس تدبیر دوار که از انصباب اخلاط حار در دماغ باشد باید کرد

علاج دوار شرکی

اگر از امتلاء اخلاط و عضو دیگر باشد حسب ماده بدانچه در علاج امراض دماغی شرکی مسطور شد علاج نمایند و ایضاً در اخلاط معده اول آب مطبوخ شبت و ترب که در آن

عسل و نمک در آن حل کرده باشند و سایر مقیات معتدل قی کنند و بعد از آن بلغمی مسهل و حب ایارج یا معجون خیار شنبر و جوارش سفرجلی و شهریاران و اگر قوت قوی باشد سه بار قی با تنقیه
کنند و بعد تنقیه مقویات معده و مضم مثل جوارش مصطگی و عود و عنبر و اطریفل کشنیزی و انوشدارو ی لولوی و شربت عود و گلقند بادو درم بادیان یا انیسون و مصطگی
و مربای آمله با مصطگی و عود سوده دهند و صاحب کامل گوید که اگر در معده خلط بلغمی باشد باید که قی کنند با شیای ملطفه مثل قاع یا فی و جوز القی و خردل و تخم شبت و تخم ترب و امثال
بقدر حاجت بار یک سائیده در عسل سکنجبین عسلی سرشته با آب شبت بخورند و اگر ترب قطع کنند و در آن چه پخته سکنجبین عنصلی و دو درم نمک هندی در آن آمیخته بنوشند قی بلغم آرد و تنقیه
معده کنند و ایضاً قی کردن بعد خوردن سمک مالح و ترب بخردل نافع است و بعد قی و تنقیهٔ معده شراب خندیقون یا شربت عسل یا شربت عود دهند و بعد دو روز نقوع صبر منقی
بلغم مثل این نقوع بدهند هلیلهٔ کابلی هفت درم سنای مکی شاهتره هر واحد پنج درم اسارون جعده قنطوریون اسکاعی بادآورد غافث هر واحد سه درم سنبل الطیب مصطگی هر واحد یک نیم درم
سلیخه عود بلسان دارچینی سعد ساذج هندی قرنفل ماحوذ تخم کرفس بادیان انیسون تربد هر یک دو درم همه را کوفته در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید صاف نموده سه درم صبر
و یک حنظل کوفته انداخته هر روز چهار اوقیه با یک درم روغن بید انجیر بنوشند و غذا درین حالت نخوداب و خردل باشد و آنچه از زیره و فلفل و خولنجان سازند و از اکثار اطعمهٔ غلیظه مولد بلغم
منع کنند و ابن ایاس گوید که حمل طبیعت بحقنهٔ حاده برای جذب ماده بسوی اسفل کنند و این حقنه بسیار نافع برای این علت است سنای مکی هفت درم قنطوریون دقیق سه درم
بزرکتان حلبه خطمی سبوس گندم کشک جو بنفشه هر واحد یک کف همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف نموده نمک طعام یک درم روغن کنجد مری هر واحد ده درم
بورهٔ ارمنی نیم درم آمیخته حقنه کنند و با تنقیهٔ معده باین منقی نمایند ترب با برگ او بکوبند و در آب آن اندک عسل و نمک طعام انداخته بنوشند و قی آورند و یا تخم ترب ده درم تخم خربزه
پنج درم تخم شبت با شاخهای آن ده درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید صاف کرده اندکی نمک و عسل حل کرده بنوشند و چون معده پاک گردد بعد آن ده درم گلقند شکری
با یک نیم دانگ مصطگی تناول کنند و اگر غثیان ثوران کند و قی دشوار گردد آب گرم با سکنجبین ساده یا عسل بنوشانند و در امراو اهمال ننمایند و در حلق پر مرغ بروغن بادام آلوده درآرند
تا قی بسهولت آید و طبری گوید که اولاً ایارجات مثل ایارج فیقرا دهند بعده حمل طبیعت بحقنه که دو و ار با ر دبکار آید و مطبوخ افتیمون بنوشند و تغذیه در نیم روز بغذای محمود نمایند
و هنگام خواب ایارج مذکور دو ثلث درم با دهند و صبر یک جزو مر و گل سرخ هر یک دو جزو سنبل الطیب مصطگی هر یک نیم جزو سائیده در قیروطی که از روغن قسط یا روغن ناردین یا روغن مصطگی
ساخته باشند آمیخته بخرقهٔ کتان طلا کرده بر معده بچسپانند و از فم معده دور دارند مگر آنکه فضول بماده در فم معده باشد پس باین طریق صعود فضول از معده بسوی سر منقطع میشود

ودر مادهٔ صفراوی

تنقیه بطبیخ هلیله مع شاهتره یا نقوع صبر یا ایارج یا حب نافع نمایند و بقول طبری حمل طبیعت بحقنهٔ لینه کنند و سکنجبین ترش نوشانند و امر بقی از ماء الشعیر و سکنجبین و آب گرم و آب میوه با سکنجبین
و امثال آن کنند و تلیین بمطبوخ سناء نمایند و بعد از آن ماء الشعیر و سکنجبین بنوشند و ایضاً بعد تنقیه در مادهٔ حار نقوع انار دانه و شربت حماض و لیموی هندی و سیب و انگور و جوارش طباشیر
و خمیرهٔ عود ترش و امله مربی با طباشیر و ورق نقره و طلا و مروارید سوده و جوارش انارین با شعیر و اسپغول و کاسنی و کشنیز و عرق عنب الثعلب و شربت بنفشه دادن و مجوسی گوید که اگر در معده خلط
صفراوی باشد در ماء الشعیر و سکنجبین و نمک و آب بیخ خربزه قی آورند و بعد آن فقاع نیم گرم یا آب میوه با سکنجبین و آب نیم گرم بنوشانند و بعد پاک شدن معده از قی شربت غوره
و شربت سیب و ریباس و مانند آن بنوشانند و بگیرند صندل سفید و سرخ هر واحد دو درم گل سرخ سه درم و نیم همه را باریک سائیده بآب حی العالم و خرفه و گلاب اندکی سرکه سرشته
بخرقهٔ کتان مالیده بر معده ضماد کنند و اگر پارچه کتان در قیروطی مبرد آلوده بر معده نهند نافع بود و ایضاً این نقوع صبر استعمال کنند پوست هلیله زرد ده درم آلو بخارا بیست عدد
تمر هندی از تخم پاک کرده پانزده درم هلیله زرد شکر سنا و تخم کاسنی و کشوث و افسنتین رومی هر واحد پنج درم شاهتره هفت درم گل سرخ کشنیز خشک هر یک سه درم بنفشه و اصل السوس
هر واحد چهار درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل آید صاف کرده هر روز چهار اوقیه از آن گرفته نیم مثقال صبر در آن انداخته با یک اوقیه سکنجبین و یک اوقیه آب کاسنی
بنوشند و غذا مزوره یا بچهٔ مرغ با سپغول یا انار یا آب زرشک یا آب آلوی تازه و کشنیز تر و خشک و بقلهٔ خرفه و نعناع باشد و بنفشه و گل سرخ و نیلوفر و صندل و گلاب و کافور
ببویند و گلاب و روغن گل بر سر کنند و سرد کرده بر سر ریزند تا قوت دماغ کنند و اینجرهٔ معده که بدماغ رسد آنرا قبول نکند و آنچه در آن حاصل شده آنرا دفع نماید

ودر سدر و دوار

که بسبب ضعف فم معده و رطوبت معده افتد هر صبح قبل از صعود ابخره تناول چند لقمهٔ نان در رب فواکه قابضه مثل سیب و حصرم و سیب و آب آنها خصوصاً غوره ترکرده

تسکین نمایند و شربتهای فواکه چون شربت انار و لیمو و سیب و زرشک و غوره و ریواج همه این نوع دوا را زدارد و شیخ میفرماید که اگر سبب عضو دیگر باشد معالجه نیز هم بدانچه
واجب بود باید کرد و تقویت راس در ابتدا بروغن گل مع اندک سرکه و روغن بابونه نمایند و بعد استحکام بروغن بابونه تنها و گویند و آنکه از قبل شرائین باشد فصد هر دو
شریان پس گوش نمایند و طبری گوید که اگر اخلاط مجتمعه در معدهٔ ریاحیه بارده باشد علاجش علاج اخلاط بارده است که سابق مذکور شد و صاحب این از شرب نبید که
دران زیره و صعتر جوشانیده باشند منتفع گردد و اگر مزاج متحمل این باشد و اما اگر اخلاط ریاحیه مجتمع در معدهٔ حار باشد علاجش تنقیهٔ معده بمطبوخ سنا و شرب ماء الشعیر باید کرد
و اگر ماده مرتقی در شرائین صدغ یا پس گوش باشد قطع و داغ آنها بعد تنقیه بسیار نافع است و اگر صعود آن در شرائین هر دو جانب حلقوم باشد و مختلف الحرکه و منتفخ زیاده
باشند و چون از دست غمز آن کنند مریض راحت یابد تنقیهٔ بدن بفصد قیفال و خورانیدن ایارجات بتکرار و تعدیل اخلاط کنند و اگر صعود این فضول از وداجین باشد
فصد آنها بسیار نیکو بود و مسیحی گوید که اگر ماده از شرائین بسوی سر صعود کند و از ضربان و انتفاخ آنها و سکون مرض از بستن آنها دریافت شود از بازوی سبز گلنار و اقاقیا
بر شرائین طلا ساخته بالایش قطعهٔ اسرب نهاده بربندند و قصد معالجهٔ عضوی کنند که ازان بخارات بسوی راس صاعد شود و اگر از طحال یا معده یا جگر یا عضو دیگر باشد اولا
ابتدا با صلاح آن عضو کنند بعده تنقیهٔ راس از فضول مرتقیه نمایند و تقویت دماغ پردازند بالجمله در بخارات معدی آنچه بهر اخلاط معده گفته شد بعمل آرند و سفوفات
و معاجین مسطورهٔ سابق بکار برند و در بخارات جگر دریافت کنند که آفت در کدام جانب جگر است اگر در محدب باشد با دراربول و اگر در مقعر باشد بمسهل علاج کنند و در
بخارات قلب بعد تنقیه شربت سیب و مفرحات و نقوع برادهٔ صندل و غیره دهند و در بخارات طحال فصد اسیلم از دست چپ و تضمید طحال با ضمادهٔ محلله کنند و در بخارات
رحم اگر بسبب احتباس طمث باشد تدبیر ادرار حیض باید کرد و اگر اختناق رحم باشد علاج آن کنند الحاصل معالجه هر عضو مشارک با دویه مخصوصهٔ آن بحسب سبب و مزاج علیل نماید
بعد ازان که در مقام هر یک مسطور است و از عضو مذکور جذب مواد کنند بطرف مخالف سر بفصد و اسهال و حقنه و دلک و غیر آن بحسب احتیاج و دماغ را با طلیه و شمومات مقوی دماغ تقویت دهند
تا فضله را قبول نکند و بدانند که دوار دائم خاصة در پیران مقدمهٔ سکته می باشد پس بسرعت تدارک آن نمایند تدبیر موافق مثل قی و تنقیه معده و بدن و دماغ باستعمال ایارج فیقرا
و یا حب شبیار و جذب اخلاط بسوی اسفل بحقنه و غیره و آنچه دوار که عقب خذر شدن عضو عارض شود دلالت بر صعود ماده بسوی دماغ دارد و ازان سکته حادث گردد علاجش نیز
همین است و دوار بحرانی را علاج نکنند و گاهی بندرت سدر هنگام حدوث صداع بارد و حار بسبب شدت درد و حجب دماغ حادث شود و علاجش علاج صداع حار و بارد بحسب واجبست

لوی

که آنرا فیحذج و فیجازق و بیجاذق نیز گویند و این هر سه لفظ معرب پی زده است یعنی منقطع العصب و این حالتی است مثل ماندگی که هرگاه عارض شود انسان خود را مثل پیچیده و خمیازه و فازه کثرت پذیرد
و رنگ رو و چشم سرخ گردد و سببش امتلای بدن و اجتماع ریاح و بخارات در عروق و عضلات است و اسطه کثرت طعام و شراب و قلت ریاضت و ناگواریدن طعام و تناول اغذیهٔ مولد ریاح و اکثر این حالت
بعد از خواب عارض میگردد و علاج تنضیج و اخراج ماده بحسب خلط غالب نمایند و اگر خون غالب باشد فصد باسلیق و ناغیت اندام کنند و مطفیات و مقللات خون و صفرا دهند و بعد تنضیج بمسهل صفرا تنقیه آن
نمایند و اگر مزاج را نوشیدن آب سرد و غسل کردن بدان در حال لوی تنقیه تسکین بخشد که مسکن غلیان اخلاط است و باعث سکون اختیار کنند و این سفوف مع دلاء مزاج و نافع بخارات است گشنیز
بسفیر و سده تولہ گل سرخ دو تولہ اصل السوس مقشر هر یک یک توله نبات مساوی شربتی و مثقال با آب شبنه و یا بشوره پروردهٔ در کوزهٔ نشستن و کشتی تا یک پاس سرد باکردن نافع و سفوف گشنیز
خشک با شکر نیز مفید بود و در مزاج بارد و ریاح غلیظ تنقیه بلغم نمایند و خوردن سفوف ج دمهای آن و مضغ آن نافع باشد و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی بخاری و رنگی بجوئیند

کابوس که نیدلان و جاثوم و خانق و خانوق و ضاغوط نیز گویند

و در یونانی افیالطس نامند و آن مرضی است که آدمی در خواب حس و صدا کند و بر پشت خوابیده باشد چنان پندارد که چیزی گران بصورت انسان یا بشکل دیگر بر سینهٔ او نشسته و او را
همی فشارد و نفس او تنگ شده و آواز نتواند داد و نتواند جنبید و چون این حالت منقضی شود با اندک حرکت نماید و فقط بیدار گردد و گاه خیال نماید که گویا گلوی او خفه میکنند و گاهی
خیال کند که شخصی باوی ارادهٔ مجامعت میکند و گاهی بعد ازان رنجی و تعبی و ماندگی عارض گردد و سبب او در اکثر تصاعد بخارات غلیظه است در حالت سکون حرکت
و مادهٔ آن خون غلیظ یا بلغم یا سودا باشد و دوام این قسم مادی مقدمهٔ صرع یا سکته یا مانیا یا فالج بود و گاهی از رسیدن سردی شدید بسر و خفتن در یک وقت
خواب نیز حادث شود و این مرض بی ضعف دماغ عارض نمیگردد و گاهی ببکاری و ضعف سوء هضم و آنکه اغذیهٔ غلیظ بسیار خورد و آنکه با فضت و امتلا کم کند عارض می شود

بپنج تولہ نیمکوفتہ در پارچہ ممسودی بستہ در روغن شیخ صنعان تر نمودہ تکیہ سر کردن از مجربات ست و شمومات حار مثل جندبیدستر و مشک و عنبر وغیرہ بو بیند و ضمادات محمر جاذب سخن در دماغ برای ازالہ اثر سردی ازان مثل خردل و جندبیدستر و نطرون بسر کہ عسل آمیختہ بسر ضماد کنند و شوربای گوشت طیور با مصالح گرم دہند و ہر چہ در علاج امراض دماغی بارد گذشت بعمل آرند تعلیم گاہی اطفال را در خواب حالتی مانند کابوس پدید آید پس باید کہ جندبیدستر بو یانند و مانند ام الصبیان علاج کنند و طفلی کہ در خواب بیشتر بسبب دیدن خوابہای ہولناک بعد بباعث ترسیدن او از چیزی در بیداری و نمودن ہمان صورت در خواب این صورت بکدام حیلہ ازالہ خوف از و نمایند و بران چیز دلیر گردانند و عود صلیب نوشانند و در گلو آویزند و گویند کہ غسالہ برنج شستہ نوشانیدن و خاکستر استخوان سرطان با نبات خورانیدن و ہمچنین خرقہ بریان با نبات و یا کشنیز خشک بریان با نبات و اون بموجب ہستی اگر بسبب بخرہ و حشیشہ از امتلا و فساد غذا و معدہ باشد غذا کم و لطیف دہند و بعد طعام از خواب منع نمایند و شہد تنہا یا با مصطکی و دانہ ہیل یا زیرہ مع وجیسانند و یا بادیان برگ پودینہ جوشانیدہ نوشانند و اگر موسم گرما بود صرف گلاب عرق بادیان یا زرشک و سبل کشنیز دران جوشانیدہ بنوشانند و مرضعہ را فاقہ کنانند و اطریفلات خورانند و گاہی این حالت مقارنہ جدری و حصبہ پیدا شود

صرع

و آن مرضی ست کہ منع میکند اعضا را از افعال حس و حرکت و انتصاب منع غیر تام حتی کہ مریض بر زمین بیہوش می افتد و اکثر دہن و دست پا کج گردد و اضطراب کند و کف در دہن آید و این گاہی با دوار محدود و اوقات معلوم بود و گاہی اوقات او مختلف باشد و این مرض حیوانی جہت کثرت عروض آن بصبیان بیونانی قاتولن یعنی ام الصبیان و قسیا بجہت بطلان حس و حرکت و مرض کاہنی بنا بر اخبار بعض سحرہ و شفعی یا بسبب علاج او بکہانہ کہ قسمی از عدد ہلیب ست و آرافلسیا مشتق از ابر فلسن یعنی بیہوش شدہ و نیز آنرا و تشنج میفرمایند کہ این مرض بسبب وقوع شدہ بود و اکثر این بسبب تشنج کلی از آفتی کہ بطن مقدم دماغ رسد عارض شود پس سدہ غیر کامل افتد و قوت حس و حرکت را در بطون مقدم و در اعضا از نفوذ تام منع کند بغیر انقطاع بالکلیہ از تمکن بقیام منع نماید پس انسان را ممکن نبود کہ منتصب ایستادہ باقی ماند و ہر تشنج یا از امتلا بود و یا از یبوست یا از تقبض بسبب مؤذی و صرع ہمچنین بسبب یکی ازین اسباب ثلثہ باشد لیکن صرع از یبوست نبود ہر آنکہ دفعۃً افتد و تشنج یابسی دفعۃً نیفتد پس سبب صرع یا تقبض دماغ برای دفع شی مؤذی بود و آن یا بخار یا کیفیت لاذعہ یا رطوبت ردی الجوہر ست و یا اخلاط محدث سدہ غیر کاملہ در بطون دماغ یا در اصول منابت عصب بود و گاہی صرع از اخلاط بسبب سدہ در بطون دماغ نبود بلکہ بسبب حرکت موجبہ کہ در اخلاط افتد و بسبب غلیان از حرارت مفرط بود کہ دماغ را ایذا دہد و یا بسبب احتباس ریح غلیظ در منافذ دماغ باشد چنانچہ رای فیلسوف اکبر ارسطاطالیس ست و این رای یکی از اسباب صرع میدانند و چون در ینجا خلط ساد باشد معاذ لکت دماغ برای دفع مؤذی نیز منقبض گردد مثل آنکہ معدہ را فواق و تہوع عارض شود و اما افاقہ یا بسبب اندفاع خلط یا بسبب تحلیل ریح یا بسبب اندفاع مؤذی واقع شود و تشنج نازل بسوی اعضا کہ با صرع بود سببش آنست کہ مادہ مغشی دماغ و اذیت لاحق او عصب را نیز لاحق شود و بسبب یعنی اتباع عصب ہم بدماغ و تاذی او ہم چیزی کہ دماغ متاذی گردد و امتلای او از خلط مندفع و مبادی آن اعصاب عرض و زیادہ شود و طول او ناقص گردد و صرع از قبیل تشنج نہ از قبیل استرخا بر آنست کہ انقباض و تقاص دماغ میکند و دماغ درین دفع چیزی از نفس خود مینماید و دفع آنہا از و انعصار حاصل میشود و ہر تشنج مادی یعنی امتلائی منتفع بحمی میشود و صرع تشنج مادی ست پس آن نیز از تپ نفع یابد اگر از مادہ حار نباشد و چون اورام پس گوش یا در گردن و نواحی آن عارض شود گاہی صرع را زایل کند و مادہ او کم گردد و اکثر مالیخولیا بصرع منتقل شود و بیشتر صرع بمالیخولیا منتقل گردد و بعضی مردم گمان کردہ اند کہ گاہی صرع بغیر از مادہ افتد پس اگر این قول مراد آنست کہ سببش بخار یا کیفیت بود کہ دماغ را برسد و دران تقلص پیدا کند می تواند و اگر مراد اینست کہ سببش سوء مزاج ساذج ہست کہ در دماغ افتد و صرع آرد این وجہی ندارد چہ اگر این کیفیت دماغ متمکن بیشتر صرع لازم و دائم در انجا واجب گردیدی و در حال زائل نشدی بلکہ سبب صرع آنست کہ دفعۃً حاصل شود و فی الحال زایل گردد اینہا البتہ و دو قتل کند و مثل این کیفیت حاصلہ در نفس دماغ نبود بلکہ مادہ کیفیتی باشد کہ بسوی دماغ متادی گردد و منقطع شود و این لامحالہ از عضوی دیگر بود و گہ و ہمین کہ در صرع پدید آید بسبب اضطراب حرکت نفس بود و بسبب اختناق آن و این اضطراب بسبب اضطراب حرکت تشنج باشد و بسبب اختناق و انتشار نفس ظاہر شود و گویا کہ صرع تشنج مخصوص اولاً بدماغ ست و تشنج صرع مخصوص اولاً بعضوی دیگر ست یعنی اگر تشنج اولاً دماغ را عارض شود صرع نامند و اگر اولاً بغیر دماغ از اعضا عارض گردد تشنج خوانند و گویا کہ حرکت عطاس حرکت صرع خفیف ست و صرع عطاس کبیر و دفع قوی ست گاہ آنکہ اکثر دفع عطاس بسوی مقدم بود و بسبب بقوتہا قوۃ و ضعف مادہ و دفع صرع بسوی ہر جہت تواند بود کہ دفع ممکن و سہل تر باشد و بدین جہت صرع گاہی بعرق بسیار منحل گردد و جرجانی می نویسد کہ صرع علتی ست کہ آلات حس و حرکت را

بی نظام و ناتمام کند و سبب کلی اندرین مرض سدهٔ غیرتام است که در منفذهای جزو مقدم دماغ افتد و بسبب این سده تشنج کلی پدید آید و اگر سده تام بودی حس و حرکت بتمامه
باطل شدی و اگر سده نبودی افعال آلات حس و حرکت بی نظام و ناتمام گشتی و تشنج نکردی و اگرچه آفت صرع بجزو مقدم دماغ مخصوص است بسبب همسایگی و مقدار
مضرت بدیگر اجزا باز رسد و بدین سبب همه افعال قوتهای بدنی و نفسانی مضطرب گردد و دلیل بر آنکه آفت صرع بجزو مقدم دماغ مخصوص است آنست که نخست
مضرت در حرکت اعضا باشد چنانچه در دوی و اندر سمع و بصر پدید آید پس بدیگر اجزا رسد و اگر بدیگر اجزا رسیدی افعال قوت تمیز و حفظ و غیر آن باطل نشدی و مردم زود
از حال طبیعی گشتی و هرگاه صرع متواتر شود و نوبتهای او صعب و درازتر باشد بکشد و این وقتی باشد که دماغ ضعیف و زبون گردد و مادهٔ صرع در آنجا و کیفیات ردی را
زود قبول کند و به بیرون دفع تواند کرد و تمام دفع تواند کرد و هرگاه تمام دفع نشود و اگرچه صرع بگشاید ماده در دماغ بماند و باشد که بی سببی در وی حرکت کند تشنج و صرع آرد بالجمله
سبب این مرض سدهٔ غیرتامه است که از خلطی یا ریح یا بخاری یا کیفیت سمیه در بطون دماغ و مجاری اعصاب و اصول منابت مجاری و مخارج اعصاب حادث شود و
روح نفسانی را از نفوذ تام در اعضا منع کند پس اگر مبدأ مادهٔ این مرض نفس دماغ بود صرع اصلی و دماغی گویند و این نوع بقول بقراط عسر البرء است و صرعی که از تشنج جمیع
اعضای بدن افتد آنرا یونانی ابی لیمسیا گویند یعنی تشنج مانع از حس و حرکت و آن ردی تر و قاتل ترین انواع صرع است و سبب آن امتلای جمیع بطون دماغ و جمیع
اعصاب آنست بالتمام از اخلاط غلیظ بلغمی یا سوداوی و گاهی درین حالت قریب بسکته گردد و فرق فیما بین از زبد میکنند و اگر صرع بمشارکت جمیع بدن بود یا عضو
واحد مثل معده و مراق و جگر و طحال و امعا و رحم و اوعیهٔ منی و دست و پای آنرا صرع شرکی نامند بعده انواع شرکی عضوی بحسب اسم آن عضو موسوم میشود چنانچه
صرع معدی و مراقی و کبدی و طحالی و امعائی و رحمی و اطرافی و آنچه از رسیدن نیش عقرب و زنبور بر عصب عارض شود مسمی است بصرع سمی و مادهٔ صرع
در اکثر بلغم غلیظ میباشد و گاهی سودا یا بلغم مختلط بسودا و بحسب ندرت صفرای صرف نیز مگر آنکه صفرا بسیار مختلط با خون و یا بلغم و یا سودا بود و خون صرف مانند صفرا
نادر باشد که صرع آرد لیکن چون سوداوی و بلغمی مانند بلغم و سودا در اکثر محدث این علت میشود و لهذا گوید که بیشتر گوسفندان که آنها را صرع افتد اگر دماغ ایشان را
کشاده نگاه کنند اندران رطوبت بدبو ردی یابند و سبب صرع دماغی لامحاله خلطی از اخلاط مذکوره بود که بنفسه یا بتولید ریح غلیظ سده آرد و بقول [illegible]
حدوث صرع دماغی از سده بود که در بطون دماغ عارض شود پس روح و قوت محرکه را از نفوذ در اعصاب بسوی اعضای متحرکه باز دارد و منع کند و این سده یا از اخلاط
بلغمی غلیظ لزج بود که بسوی بطون دماغ در وقت نوبت بریزد یا اخلاط سوداوی غلیظ و یا از ضغطه بود که دماغ را هنگام شکستن استخوان قحف عارض شود و با آن
درد شدید عارض گردد و گاهی این نوع یعنی صرع دماغی عارض میشود چون انسان بنشیند و بر کند پس سر او بگردد و گرم شود و اخلاط و روح که اندران است حرکت کنند
و انسان بر زمین افتد و اضطراب کند و تشنج میفرماید که هر سبب صرع دماغی منسوب بسوی ضعف فهم دماغ باشد پس خالی نیست از آنکه ضعف مذکور که محدث سبب صرع
بود یا در جوهر دماغ و مخ او باشد و آن ردی تر است یا در اغشیهٔ دماغ باشد و این از آن خفیف تر بود و صرع سوداوی قوی و ردی تر است و اگرچه بلغمی بسیار میباشد
بهر آنکه سوداوی منافذ روح را زیاده مسدود میکند و شمعون گوید که اگر با صرع ارتعاش و اضطراب بود بلغمی باشد و آنکسی که صرع کند بهمه اعضای او و حرکت بازماند آن از
سودا باشد و این بدتر از اول است بهر آنکه درین خوف انسداد تمام مسالک روح و هلاکت است و بقول جرجانی گاهی حس دماغ قوی گردد از کیفیات ردی منقبض شود
و تشنج و صرع افتد و سبب صرع شرکی بقول شیخ ارتفاع بخارات غلیظ و ریاح یا کیفیتی ساذج از کیفیات اربعه اولی بسوی دماغ بود پس بخارات و ریاح یا کمیت
خود ایذا رسانند بنحوی که بر سبیل تصعید در دماغ مجتمع شود و بعده بتکاثف ماده ذات قوام بوده بقوام خود فعل کند یا بتکون ریح از آن و یا بکیفیت خود ایذا رسانند یا حاد و یا حار
یا بسمیت و برودت جوهر و یا بهر دو وجه یعنی بکمیت و کیفیت خود ایذا رسانند و دماغ را منقبض سازد و عضوی که از آن بخارات موذی بکثرت خود بسوی دماغ مرتفع شود
آن یا جمیع بدن باشد و یا معده یا طحال یا مراق و ایضا این در سائر اعضا واقع شود و اما بخار موذی بکیفیت و جوهر ردی آن در جمیع اعضای بدن نیز تا
حتی که انگشت پای و دست و سبب این احتباس خون یا اخلاط دیگر در منفذی باشد که آنرا اسباب عارض شود پس حرارت غریزی از آن منطفی گردد و آن مواد در انجا
بسیر و متعفن شود و مستحیل بکیفیت ردی گردد و از آن [illegible] ماده بخاری یا کیفیت سمی برخیزد و یا بر آن عضو [illegible] واقع شود و در عصب
اثر کند چنانچه گزیدن کژدم بر عصب اثر میکند پس سمیت او بوساطت عصب بسوی دماغ متادی گردد و آنرا ایذا دهد و از آن متاذی شود و تشنج گردد و حرکات

ورگهای زیر زبان سبز نماید وگرانی سر هنگام غضب یا بعد ان نفخ شکم وثقل در حرکت زبان قبل از نوبت صرع ودیدن خوابهای شوریده بیان کنند باید دانند که صرع ست بلغمی و دیگر علامات
آن مثل نسیان وخوف از چیزهای تنگ ولی و بی صبری و غضب از ادنی سبب و کف در دهن آمدن وسقوط بعضات وی وچشم درابتدا ولرزیدن دست و پا ودراز گشادن او از دهن و فعال نرم
شدن اعضا بتدریج و بهوش آمدن و بعد آن بیچون خواب آلوده ماندن و بعد لحظه بحال اول آمدن نیز میرسند و حکیم اکمل گوید که گاهی تقدم مینماید بر نوبت صرع قبل حدوث آن
خبث نفس و نسیان و صداع و امتلاء و سبر و آلام شکم و چون این علامات متحکم شود از علامات خاصه مسائل مراقی آن کلوکرده و رهن ست و از طرف علامات که یعنی مصرع علی بن
سوداوی یعنی عارض میشود آن شقو دلو صیاح و خروج زبان و خروج بول براز و گاهی منی بود و گاهی استدلال صرع باد و بیماری سکته چنانچه گویند که اگر صرع جاید برابر اسد گاه
کسیکه مبتلا کرده باشند بوی شده اندر آب آید صرع کند تجربه خوردن جگر بز بریان کرده وشمیدن بوی آن و دمیدن مرد بنی قنفور قند و در مثانه و زرد خود بپاهی سکان و
بعد وصرع سهل و مشکل اختیار می بابت کنند که اگر اعراض ملایم تر بود و بعد نوبت صرع عقل بسرعت عود کند و بعد افاقه در الفعلی خیر و صداع باشد و شمر اشتها قبر که
در افاقه بزودی حاصل شود صرع سهل باشد و اگر عسر نفس و طول اضطراب شدت آن در حالت صرع و طول جمود و سکون و عسر برگشتن بعد صرع و امتناع افاقه تسیم و تعلیل
بود صرع مشکل باشد و صاحب کامل گوید که امتحان او چنین کنند که جبین بجاشانماید بهنگامی که صرع کند پس اگر افاقه [illegible] بابد الاخلاقه قبول [illegible] صرع که در آن
اضطراب بود وجمود و دوران نباشد و یا جمود و دوران داول کند و اضطراب کم باشد ادراک مشکل بود و نسبت بسابق بعد تشخیص مهدا این گونه چنین کنند که از مریض
سوال نمایند که در علامات مخصوصه صرع بحالت خلو معده و تلیین طبع و از مستفرغات کمابیشی می گردد و یا دیگر حالات و یا گاهی برآمدن کرم از شکم [illegible]
چیزی از پاهای بسوی دماغ معلوم می شود یا نه اگر نباشد تقدم اوجاع مختلفه و شدیده در سر و دوام ثقل در سر و زبان ولزوم دوار [illegible] ظلمت بصر و کدورت حواس
واضطراب در حرکات وردائت سمع و شم و ذوق و نقصان عقل و نسیان دائم یا بلادت [illegible] صرع دماغی است پس اگر با صرع [illegible] نوبت
آن ثقل محسوس نشود بلکه دوری و تمارد و یا بعد تشنج او شارید بود صرع دماغی ترکی باشد بعده نوع ماده را از رنگ چهره [illegible] علامات مخصوصه [illegible] دریافت نمایند
پس اگر رنگ سفید و مترهل بینند و بدن ممتلی فربه بود و سفیدی و غلظت قاروره و بطوء اختلاف نبض واختلاج ابرو و حرکت زبان بتعسر استواء ویا بار از کثرت
وغلظ آب دهن وافراط کف در حالت صرع و کثرت فزع و عسر حرکت و ثقل و نسیان وکندی حواس و تقدم [illegible] سوال کنند واین نشان ماده بلغمی ست
اما اگر بلغم خام بارد بود نسیان و بلادت و ثقل سر و بدن و سبات اکثر و صرع دراز شده [illegible] ضعف بیشتر باشد واین نوع بسیار ردی بود و اگر [illegible] بود در آن
سبات کمتر و بر دماغ خفیف تر و حرکات سهل باشد و اگر تیرگی چهره و لاغری بدن وخشکی بینی و زبان [illegible] گردد [illegible] اختلاط ذهن و حالت مثل
مالیخولیا و عدم صفای عقل بعد نوبت بود و تقدم ظنون کاذب با فزع و افکار ردیه و کثرت اکل و وسواس و خفقان و قلت خواب [illegible] دهان و تقدم [illegible] مجففه
مولد سودا نیز بپرسند و این علامات ماده سوداوی ست اما اگر سوداء ردی خون طبیعی بود صرع با استرخا و قلت کلام و سکون و صاحب [illegible] افکار [illegible] باشد
واگر از جنس صفرای سوخته حریف بود اختلاط او جنونی مع کثرت کلام و صیاح و صرع او مضطرب خفیف الزوال باشد و گاهی با تب بود و اگر سوداوی او [illegible] صفراوی
باشد و اگر سوداوی دموی یعنی خون سوخته بود احوال او مع ضحک باشد و اگر سرخی رو وچشم و پری رگها و عظم نبض و سرعت آن ببینند حال کاهلی و کندی حواس و کثرت
آب دهن و بینی مع حرارت و برآمدن خون از بینی در بعضی اوقات و حال مثل اختناق در اوقات قبل از صرع نیز دریافت کنند واین دلائل ماده دموی ست و اگر زردی
رنگ چهره وچشم بود و کوتاهی زمان نوبت و شدت اضطراب و تأذی و کرب و قلت تشنج و کثرت گرمی والتهاب و اختلاط عقل و گاهی عروض قی در آن نیز معلوم کنند
واین آثار ماده صفراوی ست و اگر مریض در سوال اول کمی و نقصان صرع در خلو معده و نرمی طبع بگوید دلیل کثرت ماده و بخارات او در معده و امتلاء آن از ماده فاسده
پس از اختلاج در فم معده لاسیما عند تاخیر غذا و رعشه و اهتزاز و غثیان و کرب و یک نوبت صرع واختلاج لب و بر شمردن ذهن از آن عفن وانتفاخ منخرین وخشکی گلو
ونعره زدن خصوصا در ابتدای نوبت و گاهی برآمدن بول یا براز یا هر دو یعنی وقت نوبت و خفقان و صداع [illegible] قبل از نوبت [illegible] بر زمین و یا [illegible]
یا اغما بدون سقوط وخفت نوبت صرع یا زوال او و باستعمال قی دفع [illegible] معده نیز سوال کنند واین علامات صرع معدی ست و احوال دال بر فساد معده مثل بطلان اشتها
و فساد طعام و کثرت نفخ و قراقر و مانند آن نیز بران گواهی دهد پس اگر عروض صرع در اوقات امتلاء و تخمه و سیلان لعاب از دهن و غیره آثار بلغم یافته شود ماده بلغمی بود و اگر

که آب ازمیمنی او بسیار آید و اگر باز اختیاج افتد یک دفعه دیگر بعمل آرند و نفوخ اشیم حنظل و قثاء الحمار و نوشادر و شونیز و کندش و فلفل و خربق سفید و زنجبیل و مرزنجوش و فرفیون و جند بیدستر و سعوط خود دوش عاقرقرحا و فاوانیا مفرد و مرکب سائیده مفید است و از وجع راست نافع در حال صرع عود صلیب چوب داریک ساییده و عرق بادیان سائیده و حلق چکانیدن معمول است و یا حلتیت و جند بیدستر سوده و در سکنجبین عنصلی یا عسل حل کرده بکار برند و یا حلتیت در ماء العسل حل کرده بحلق ریزند و اگر بادیان انیسون زیره کرمانی جوشانیده صاف نموده بحلق حل کرده و جو رکشیده هوش آرد و کذا عود صلیب و عود هندی جند بیدستر پوست ترنج شکاعی سائیده در عرق بادیان وجو رکردن معمول و اگر روغن گنجشک یا به گوش خر بند و یا پارچه بخون آن آلوده باز بند و هنگام لحاجت قدری از آن تا آب شسته در حلق مصروع ریزند بالخاصیت سود مند است خون خرگوش نیز همین اثر دارد و آنچه خورانیدنش تجربه فاوانیا عود و پرسیاوشان و فتنه و اشنه و انطاطیلون ایت از ریاح الصبیان و هر کدام که باشد و کذا مغز تخم شیرین سائیده و در پارچه تنها ساخته و یا بشهد جامد و زغون ...
ترکرده و دوآن ... اوتانید ... نیز نافع است و جالینوس گوید که اگر ... انسان ... و ... سداب و یادوار ... و در حالت صرع و قریب است ... و لبوب بادیان عاقرقرحا و جند بیدستر و حلتیت وجنده و صرل و فتنه و فاوانیا سوده در صرع نافع و یا بفا ... از آن ساخته در روغن یاسمین و کذا کندش سائیده ... و کذا خردل سائیده و ... پارچه کرده ...
میکشند و کذا شم مرزنجوش و شبت مفید و در حالت افاقه درین مرض تنقیه اخلاط غالب بمراقبت خصوصاً در زمان نقصان نور قمر نمایند و اگرچه استعمال قی مفرط بصرع دماغی ضرر است اما جمیع انواع صرع قی نافع گفته اند اگر گاه گاهی بمقیات مناسبه مثل سکنجبین و آب ترب و شبت و ماء العسل قی فرمایند مناسب است و ادرار بول و حجامت ساقین و فصد صافن بسیار در ربیع کنند و اگر صرع با دوار عارض شود و با کثرت اخلاط افراط نماید استفراغ ماده کنند در ربیع برای استظهار و اخلاط غالبه اخراج نمایند و اگر از فصد نافعی نباشد فصد کنند چه فصد اولی در ربیع ... از راهی نفع بخشد اگر از فصد نوبت تغیر یابد یا نافع او نرسد و بعد ... باید و فصد تنقیه را ... نمایند بغرارت حاذبه و تقویت دماغ پردازند و سکون و آرام تجویز صفراً بصرع ... و اولی است اما بعد تنقیه بدن ریاضت بقدری استعمال کنند که نوبت بماندگی نرسد و ... وسافل دارند و زیاده حرکت نمایند و آویخته ندارند و اسافل بدن را تحریک زائد از اعالی بدهند و از آنچه ماده را باسفل منحدر سازد و مالش بدن ... و یا بایدکه از سینه و پشت او بجز قدم در پشت شروع کنند حتی که بدن سرخ گردد و بعده تنها بجانب طرف ساق فرود آرند و در مالش هر دو دست شانه ... اول باشد درین ... سر رسیت بمانند و بعد از مالش چند قدم به دوانند پس هرگاه مواد باسفل منجذب گردد و آکسر شانه جائز بود و بعد تنقیه و جذب ماده باسفل محاجم و داغ بر ... نیز صرع نفع وارد چنانچه گویند که داغ دادن بر پیشانی میان دو ابرو و یا بر تارک سر و حجامت بی شرط بس سر و بین الکتفین بر ساق و بر مراق و مشی معتدل درین باب تدبیر جامع النفع است و بعد تنقیه و اسهال و رحت دادن چند روز اد خال بحمام و غرغره مری و ایارج فیقرا و صعتر و مانند آن در حمام و وضع محاجم تحت شراسیف ... و تسخین سر ... و باک ندارد و هر صبح اشربه با لطف طوبات منقی معده مثل سکنجبین عنصلی در سرما با آب گرم و در گرما با آب سرد و شربت افسنتین و سکنجبین بزوری که در آن صعتر و زوفا و بادیان و انیسون باشد و معجون عاقرقرحا و گلقند و مصطکی و جوارش عود و معجون نجاح و سیسالیوس هرچه حاضر باشد استعمال کنند و تمریخ سینه و گردن و فقرات پشت و صلب بدهن شیرین یا روغن ساق گاو یا شیر یا روغن گل حل کرده صواب باشد و از اختیارات جنین است که ساق بیا و آرد جو را در سر که ... و مدام میبویند و مداومت جند بیدستر و عود صلیب و مشک درین مرض نفع بلیغ بسیار دهد و تر و ماده عود صلیب در ریسمان کبود بسته در گلوی مصروع اندختن معمول است و آویختن یسبه و یا قوت و زمرد و الماس و عاقرقرحا و حلتیت هرواحد در گردن مصروع بسیار مفید است و گویند که تعلیق مرد و شیر آن وقت ولادت نافع عرض صرع است و آویختن دم موش ... مجرب دانسته اند و از نشستن در باد تند و بسیار گرم و بسیار سرد و در ماهتاب و جایگاه بلند و در چاه و گردون که بهندی گاڑی و رتھ نامند و در گهواره و چرخ اجتناب نمایند

ذکر ادویهٔ یونانیه مفید اقسام صرع

هرگاه بچه خطاف را در بار اول نور قمر بگیرند و شکم او بشگافند اگر دو سنگ یکی مختلف الالوان و دوم یکرنگ بر آید پس قبل از رسیدن آنها بر زمین در پوست شتر یا بچه گاو گرفته بر صاحب صرع تعلیق نمایند صرع زائل کند و بتجربه شیخ الرئیس رسیده و اگر جلد پیشانی خر بگیرند و در عوض شگافته شقوق بسیار و بر سر مصروع آویزند بنوعی که جلد مشقوق بر سر اسپ گاو می آویزند صرع تا یکسال زائل شود پس باید که هرسال تجدید آن کنند و حجر الدجاج که از معدهٔ ماکیان برنگ کبودی بر آید تعلیق او بر مصروع

مزیل صرع است و طبری گوید که پیرک گوش فیل در قطعهٔ جلد صرع کرده بر صاحب صرع آویختن نفع میکند و دیسقوریدوس گفته که اگر از اصابع پسر کوشک کامل گرفته در جامه آویزند سکنه آن را صرع نشود و رازی گوید که شیر سگ آن بقدر دو درم نیز دافع صرع است و ابن ماسویه گوید که اگر قطعهٔ جلد بجهد در پیمان موی انسان بسته در گردن مصروع آویزند نافع بود و نوشیدن شیر حیوانات و ... گوش با سرکه از مجربات است و همچنین سنگ عقیق سائیده چون بکرات بنوشند فائده میکند و شرب نبات هندی و ... آب چغندر نیز نافع و بعضی گویند که مسعوط او بوزن حبه بروغن بادام نافع است و مسعوط استخوان سوخته انسان شفا میدهد از صرع و بعضی گویند که یک مثقال از ان با شکر متواتر خوردن مجرب است و جالینوس گوید دیدم که شخصی استخوان انسان مصروعین میداد و خلقی کثیر از ان شفا می یافت و صاحب خلاصه می نویسد که اگر استخوان سر آدمی همچون سرمه سائیده هر بامداد دو درم از ان بخورند تا سه روز جمیع انواع صرع را سودمند است و اگر احیاناً عود کند یک نوبت سرگین کشیده با قدری آب سائیده در بینی چکانند که باذن الله تعالی دیگر عود نکند و طبیعت را همچنین خوردن بسیار نافع است و گوید که فعل او مثل فلفل و انیسون است ... مسعوط کرده شود و این همچنانکه گفته که خوردن ... با عسل ... مریض را از صرع مجرب است و مالقی گوید که خوردن گوشت هدهد و مسعوط دماغ او مع سرکه دافع صرع است و کذا دماغ خشک کرکس ... آب ... مرزنجوش مخلوط کرده مسعوط کردن و جالینوس گفته که خوردن قشیشای ذهبی با عسل نافع صرع است ... او گوید که خوردن سم خر سوخته یک مثقال مفید صرع است و هرمس گوید که اگر از سم راست خر انگشتری ساخته در انگشت دارند صرع دور کند و کذا جگر جمل ... یک مثقال با سرکه خوردن بصرع نافع و ... می نویسد که سم خر اهلی یا وحشی سوخته نیم درم متواتر خوردن نفع میکند و هرگاه جگر خر بریان کرده بخورند نافع بود و ابن ... گوید که گوشت جمل بریان یا مطبوخ بزیت یا روغن کنجد برای اصحاب صرع غذای محمود است و رازی گوید که خوردن گوشت ارنب مطبوخ یا مشوی نافع صرع است و ابن ... گوید که خوردن خربق درین مرض لا باس مجرب است و سنا شافی است و صاحب خلاصة التجارب نوشته که شوربا ... جند بیدستر شربت کامل هر روز و غذای چرب ساده در ازالهٔ صرع مجرب است و سویدی گوید که هر روز خوردن دو مثقال بیخ فوجان تا سی روز مزیل صرع و مجرب است و بعضی برای صرع سوداوی یک مثقال از ان تجربه کرده اند و خوردن کبریت نیز مزیل صرع و مجرب ... اول سداب ... در آب ... مجرب ... فالیه و کذا مشک شرباً و شماً و نفخاً و سعوطاً بروغن و کذا آشنا ... سداب جند بیدستر در روغن تخم ... پنج روز متواتر و کذا تخم ... بزیت خوشبو و صعتر اکالاً و کذا شرب غافث عراقی دو درم و کذا سکنجبین عسلی هر روز و کذا خصیه ثعلب کبیر اکالاً و شعر انسان سوخته شموماً و کبریت احمر شرباً از مجربات است و از اطبای دیگر نقل کرده که شرب بیضهٔ سنگ پشت و سم چپ حمار وحشی محرق و پر زانوی خر و پیه و ثمر جعده رومی و انفحه اسپ ماده و فقنه و آب طبیخ نخود سیاه و لاک و تخم شاهسفرم و استخوان بز سوخته و فستقین و حجر القمر و افتیمون و خون جدی و بول انسان و انفحه مهر و حب صنوبر صغار و قفر الیهود و سلیخه و ... جگر ... که در ساعتی که ذبح کنند و گرم باشد نیم درم و اکل لحم حمار وحشی در اول ماه چهار روز و کذا جوف ابن عرس سوخته سائیده هر روز یک مثقال با شراب تا یکسال متواتر سکنجبین و دماغ او و لحم او و خون او تنها و با شراب و کذا پیه اسپ با سرکه و کذا انفحه ارنب با سکنجبین با عسل یا تنها و کذا دماغ شتر خشک کرده با سرکه در اول و وسط هر ماه و کذا خون ... خشک او و شرب ... با برگ یا بیخ یا شاخ او در شراب پخته و کذا اقرن گوزن با شراب و کذا گل حنا ... با شراب و کذا ... اکل ... و کذا از طلا و نقره خالص مساوی صفیحه ساخته در شراب یک شبانه روز انداخته آن شراب نوشیدن و صفیحهٔ مذکور بر صاحب صرع تعلیق کردن و کذا ادمان شراب در ظرف طلا و کذا زهرهٔ سنگ پشت نهری با عسل و کذا کهربا دو درم با سرکه و کذا اظلاف جاموش سوخته سوده دو مثقالی با آب و کذا زوفای رطب با صمغ عربی و کذا مرارهٔ خروف خشک کرده سوده با سرکه و کذا دماغ آن با سرکه و یا خون او با شراب و یا عسل و کذا فوه با عسل یا با شراب و لعق زهرهٔ خرس با عسل و کذا زهرهٔ سلوی و کذا مرارهٔ سمانی و کذا زهرهٔ گوسفند و مسعوط دماغ خروس و یا زهرهٔ او و زهرهٔ سنگ پشت و یا خون او و یا دو حبه زهرهٔ بشیر دختران و یا زهرهٔ گرگ بیک حبه مشک و یا سکنجبین بشیر دختر و یا زهرهٔ خرس و یا آب چغندر بدوام و یا بول قنفذ و خون ... متواتر و یا روغن یاسمین و یا زهرهٔ باشه با آب ... یا زهره که حاضر باشد بشیر دختر و یا زهرهٔ کفتار و اکتحال بزهرهٔ خروس و تعلیق درخت سداب مع بیخ و شاخ و برگ در خرقهٔ کتان بسته بگردن مصروع و کذا رته صحیحه و کذا یک شبر جلد حمار وحشی بر سر و تبدیل آن در هر سال و کذا موی سگ سیاه و کذا بیخ فاشرا و کذا افاوه فاوانیا رومی سی مثقال و کذا زمرد و کذا چشم ... و کذا ... و کذا فادزهر معدنی و کذا انگشت و کذا اطراف بادروج

وقلب خطاف در جلد ایل پیچیده و کذا جگر گوش اسپ در جلد ابقل کرده و کذا حجر القمر و کذا زبد البحر و خاتم حافر اسپ حمار وحشی یا زبرجد و یا دهنج و غذا البسان الحمل مسلوق مطیب بزیت یا بروغن بادام و براث کثیر و یا چقندر مسلوق مطیب بخردل و یا نان نخوادی بشیر آقاء لعنی

ذکر ادویهٔ هندیه نافع انواع صرع

سعوط بیخ نیل بآب سائیده و کذا بول فیل و کذا رتن جوت سائیده و کذا فلفل گرد در زهرهٔ کهونس پر کرده در سایه خشک نموده سائیده تقطار در و بیخ نفوخ کردن و کذا ریٹهه مع پوست و تخم سائیده و تاس گرفتن و کذا آویختن جوز بوا و یا حلتیت در گلوی صاحب صرع بالخاصیت نافع و استخوان و سرگین گرگ با خود داشتن و خاکی که خوک بران بول کند نزد خود داشتن نیز بالخاصیت دافع صرع ست و پوشیدن انگشتری سم خر بر ورشیله برانگشت دست چپ و کذا انگشتری از شاخ چپ گاو ساخته در دست چپ مجرب نوشته و سعوط برگ جیت یعنی رواسن نیز مجرب ست و کذا نفوخ مغز تخم مهوه و نیم عدد و فلفل سیاه دو نیم عدد بار یک سوده مجرب و اگر شیر آگ بر سر و کف پا بسیار بمالند و فلفل سوده بران پاشند و برگ آگ بران بندند تا چهل روز متواتر و درین مدت پای نشویند مجرب نوشته و گویند که هزار پایه که بهندی کنکهجوره گویند در ظرفی کرده دهن آن بند نموده بسوزند و از ان سعوط نمایند و کرم از دماغ خواهد افتاد و شفا خواهد شد شیخ میفرماید که از اسباب محرکهٔ صرع انتقال بسوی هوای معین صرع ست چنانکه از اسباب زائل صرع انتقال بسوی هوای معین از الهٔ آنست و کل حرارت مفرط شمسی یا ناری و حلبهٔ برودت و جماع بسیار و کثرت باران و باد شمالی و جنوبی اما شمال و بلاد شمالی بسبب حقن مواد و منع تحلل او و اما جنوب و بلاد جنوبی بسبب تحریک اخلاط و تملی دماغ و ترقیق و تثویر آن و در شتا بسیار هیجان میکند چنانکه در شمال و در خریف بسبب فساد اخلاط و در بلاد شمالی کم افتد لیکن قاتل بود و بهر آنکه اگر بسبب قوی بود و می ماجعی نشود ی و روائح طیبه و غیر طیبه گاهی تحریک آن کند و حرکت و دیدن حرکات سریع و دائر مثل دولاب بر بالا و از بلندی به پستی نگریستن و بسیار نشستن در حمام و استحمام قبل از هضم و ریختن آب گرم بر سر و تناول چیزهای مولد خون بخاری و سوداوی مثل شراب کدر و کهنه نیز و مضر بود و آنچه از شراب تو صاف بود و رقیق نباشد و صرف تا کی در دماغ و کرفس خاصة بخاصیتی که دانسته و عدس بسبب تولید خون سوداوی مگر آنکه با کشک جو مخلوط سازند و باقلا ایضاً و ثوم بنا بر امتلای سر از بخار و پیاز کذا لک بنا بر آنکه جوهر او مستحیل به طوبت ردی میگردد و شیر ایضاً و حلویات و کثرت وسوست در طعام و تمامی مغلظات و نفاخ و قباض بارد و کل حریف حار و هیضه نیز از محرکات صرع بود و بسبب تثویر اخلاط و تحریک آن و تخمه و سوء هضم و سهر و آلام نفسانی قوی از غم و غضب و خوف و انفعالات حسیه قویه مثل استماع آوازهای بزرگ چون رعد و بوق و توپ و تفنگ و کوفتن طبل و آواز شیر و اصوات سلاسل مثل صوت جلاجل و آواز شدید مثل صریف دروازه که تیز باشد و همچنین از دیدن انوار باهره مثل برق درخشنده و نور چشمهٔ آفتاب و از ما مست و حرکات قویه مثل حرکات بادتند و گاهی صرع از ریاضت بر امتلا و از جماع هیجان میکند ایضاً شیخ مینویسد که تدبیر عام برای جمیع مصروعین آنست که اغذیهٔ محموده که آثار ترطیب محمود غیر مفرط باشد استعمال نمایند و از امتلا و سوء هضم حذر کنند و این چنان باشد که بیش از تمامی سیری شکم ترک غذا کنند و کسی که عادت او بخوردن یک وقت جاری نباشد تقسیم غذای او که کم از پر کردن شکم باشد بسه حصه کنند و یک حصه صبح و دو حصه آن شب بخورد و بعد از ریاضت لطیف و کثرت شراب نکنند که آن دماغ را بشدت ممتلی گرداند و اگر از استعمال آن چاره نباشد اندکی از شراب کهنه مروق و مائل بعفوصت بخورند و مضرترین اشیا باایشان شرب عقب استحمام ست و ایضاً سردی شدید بلکه واجب ست که سر را از ملاقات جمله حرارت مفرط یا برودت مفرط محفوظ دارند و در حمام زیاده ننشینند و مصروع از جمیع لحوم غلیظه و قوی الغذا و همه انواع ماهی بلکه از لحوم جمیع چهارپایان بزرگ اجتناب نمایند و بر لحوم خفیفه مثل گوشت چوزهٔ مرغ و دراج و تیهو و کنجشک اهلی و کوهی و قنابر و شفنین و جدی و غزال و ارنب اقتصار ورزند و گویند که لحم خنزیر وحشی آزاهخت سود مند ست و گوشت بز را بنا بر تخفیف و قلت ترطیب برای ایشان ستوده اند چنانکه حلویات و دسومات و مانند آن بهر آنها مکروه دانسته اند و از بقول اجتناب کنند حتی که از قطف و بقلهٔ یمانی چه جای غیر آنها و خصوصاً کرفس که آن در تحریک صرع خاصیتی ست اگر ناگزیر باشد شاهتره و کاسنی استعمال کنند و در کاهو بنا بر تغلیظ ابخره حس رخصت داده اند و من بهتر نمیدانم و همچنین رخصت کشنیز برای منع بخار از سر داده اند و من آنرا مکروه میدارم و استکثار آن بایشان را نشاید الا در صفراوی و دموی و اما چقندر و آب پخته بزیت و مری و مانند آن اصلاح داده اگر پیش از طعام برای تلیین طبع بخورند جائز ست و شمیدن بوی سداب از جمله بقول نافع بود و چون اندک شبت و سداب در طعام ایشان افتد نافع باشد و باید که از جمیع فواکه رطب و غلیظ اجتناب کنند

والا بعض قوم البقس بطعام بقدر قلیلی برای تشدید فم معده و احدار غذا و تلیین طبیعت و منع بخارات بدهند و واجب است که از جمیع اغذیه ثقیله بخاریه مثل شلجم و ترب و کرنب
و گندنا و فطر و بادنجان و ایضاً از جمله اشیای حریف و مهیج احتراز نمایند و خردل از آن جمله است که ایشان را ایذا میرساند به تهییج و احالت فضول بسوی دماغ و توجه او و تهیجها
بسوی آن و تقرع او دماغ را احتراق نمود و از سکر و هیجان باه و امتلا پرهیز کنند و از اغتسال بآب گرم بنابر ارخای آن و بآب سرد بنابر تخدیر و ضرر آن بروح حاس
اجتناب کنند و اگر مصروع را امتلا از طعام عارض شود قی کنانند و بعد آن تلطیف تدبیر نمایند و باید که از اغذیه لطیفه مشتهیه مخاره و مبخره پرهیز کنند و اما امتلا از شراب
بسیار مضر است و اما اندک از آن تنشیط نفس و تقویت روح و تزکیه آن کند و استکثار از آب مضرترین اشیاست و قیلوله کثیر و بالجمله خواب بسیار
خصوصاً بر امتلا بسیار مضر بود و افراط بیخوابی نیز مضعف و محلل روح است معدلک دماغ را از ابخره ممتلی گرداند و اول تدبیر صرع اجتناب از اسباب آنست که صرع
که مذکور باشد و بعد استفراغ و تنقیه بدن اگر احتیاج ریاضت افتد استعمال نمایند و طریق آن سابق مسطور شد ایضاً شیخ میگوید که تعلیق فاوانیا را معتقد بوده در
منع صرع تجربه کرده اند و باشد که این خاصیت بر وهم طبیب منسوب تر بود و از ادویه که مداوم باید نوشید فاریقون و بیسابایدس مقرو دیون و زراوند
و فاوانیاست و هر وقت بآب بخورند و استنشاق نموده که هر روز نقد قدر ... دو بار صبح و وقت خواب بخورند و این از آنجمله است که بدان عالمی شفا یافته
و بعضی برای ایشان استحباب نموده که زهره البحر هر روز دو بار ... که در آن ... و ایضاً ... که آن بیخ اشراس است بخورند و از آنچه ایشان را نافع بود و از آن اصل
باین صفت بگیرند عنصل در دیگی که در آن سرکه باشد اندازند و سر او محکم بسته بجوشانند و در آن چهل روز بگذارند و آفتاب در برج اسد قبل طلوع ستاره شعری یمانی بست روز
باشد و دیگ را معرض بجنوب در آفتاب بدارند و در هر اندک مدت بگردانند تا وصول حرارت باجزای او یکسان باشد پس دیگ را بگشایند و عنصل را که مثل مطبوخ شده
افشرده عصاره او بگیرند و بعسل مخلوط کرده هر روز نیم مثقال از آن بخورند و اگر حاجت مطلوب باشد عنصل را پاره کرده در آب و سرکه بجوشانند و صاف کرده و از آن سکنجبین عنصلی
بسازند و از ادویه مفیده برای ایشان ... حب الغار ... مثقال زراوند ... فاوانیا ... مثقال جند بیدستر ... قرص ...
... یک مثقال بعسل کف گرفته بسرشند و هر روز ... درم با سکنجبین استعمال کنند و انتقال مریض از بلدی که هوای او رطب جنوبی باشد بشهری که هوای او
لطیف خفیف شمالی بود و مثل انتقال در انسان از سن طفلی بسن شباب است در منفعت برای مصروعین و هرگاه مصروعین را التوای عضو یا تشنج او عارض شود بمالش
روغن مناسب بآب نیم گرم و غمز قوی آنرا ... کنند مسیحی گوید می باید که در جمیع انواع صرع از همه آنچه صعود بخار بسوی سر و امتلا و تشدید آن کند مثل سداب و پیاز و گندنا
و کرفس و خردل و باقلا و تقلیل ... حذر کنند و باید که نان محکم الصنعت جید الاختمار که آرد او را خوب مالیده و در تنور پخته و ... خشک ... کرده باشند بخورند
و از بقول کاسنی و پودینه و چقندر و از طیور تیهو و عصافیر و قنابر و دراج و از چهارپایان لحم جدی و غزال برای مصروع نیکوست و در طبیخ ... دارچینی و کرویا داخل کنند
و خردل و فلفل و امثال اینها استعمال نکنند زیرا که اگرچه اینها ملطف اند سر را ممتلی می نمایند و از ماهی تازه و البان و فواکه رطبه و شراب و استحمام خاصه بعد طعام اجتناب کنند
و اما حمام قبل از طعام کثیر النفع نیست اگر دفعتاً از آن در هوای سرد بیرون نیایند و عقب او بسرعت طعام تناول نکنند و سکنجبین عنصلی عظیم المنفعت است و همچنین طبیخ زوفای خشک
چون در زمستان سکنجبین عنصلی و در تابستان شربت افسنتین استعمال نمایند صاحب کامل گوید سزاوار است که صاحب این مرض از جمیع اطعمه ...
... مثل لحوم بقر و تیوس و حرفان و خنانص ... و سمک ... کبابات و فطر و نان فطیر و مانند آن و جمیع فواکه رطب مثل شفتالو و خربزه اجتناب نماید و ایضاً از ثوم
و عدس و سداب و غیره که در قول مسیحی گذشت که این همه امتلای سر از بخار ردی میکنند و از جماع و کثرت دخول حمام و شرب آب سرد و شمیم روایح بد بو مثل جاوشیر و سکبینج
و جند بیدستر و کبریت و قطران و مانند آن که مهیج و مشتهی علت اند و تقدیم نوبت او میکنند حذر نمایند و شمیدن مرزنجوش و نمام و پودینه و فاوانیا و فرنجمشک آنرا نافع است
و غذا آنان که صنعت او در تخمیر و نمک و نضج محکم باشد و اگر آرد او بآب مطبوخ کشنیز خشک سرشته باشند نافع بود زیرا که منع بخارات متصاعده بسوی دماغ میکند تا نخورش او
بلحوم طیر لطیف مثل تیهو و مرغ و دراج و نیمرو و ماهی رضراضی مسلح و کنجال و چقندر مطیب بسرکه و مری و زیت و کرویا و سرکه اشترغاز و سرکه عنصل باشد و نان مبلول بشراب
کهنه ... باشد بخورند و از فواکه مویز و انجیر و پسته و بلوط بخورند ... تناول شکر طبرزد و فانیذ سکری و جوارش سکر و مانند آن کنند و ریاضت قویه مثل سواری
اسپ و تحریک ... میدان و لعب چوگان قبل غذا استعمال نمایند و اندک استفراغ است کنند و حمام معتدل الحرارة استعمال نمایند و غمز اطراف و دلک ... کنند بعد حمام طول ...

نمایند و بعضی قدما گفته اند که صاحب صرع را اندک عاقرقرحا بو یانند پس اگر عطسه آید امید صحت او دارند جرجانی و ایلاقی و غیر آن مینویسند که نگاه کردن اندر چیزهای متحرک و گردان و برهنه آب روان و اشیاء شفافه و براق و آتش و خوردن شیرینی های سخت شیرین و طعامهای سخت چرب و گوشت اسپ و شتر و گوزن و جانور لاغر و پیر و قدید و شیر جمیع حیوانات و لبنیات قاطبة و هر چه از شیر سازند مانند ماست و پنیر و شیر برنج ضرر دارد و اگر باد رنجبویه و اندکی کشنیز در طعام او بیزند سود دارد و اگر حقنه بپزند و آب سکامه و روغن زیتون و مثل اچار بسازند و پیش از طعام بخورند طبع را نرم کند و بدین سبب نافع بود و انیسون و کرویا و دارچینی اخلاط را از دماغ فرود آرد و از رگها و ادرار بول بیرون آرد و بوی چیزی سوخته و بوی قیر و کندر و شاخ بز سوخته و جاوشیر و زیان دارد و اگر گوشت بز بسیار خورند بیم بود که صرع تولد کند و اگر ناگاه خبری بشنود که از آن اندگین بشود یا بترسد صرع افتد و از سیاحت جوز و بیضه مرغ و جرجیر و از دوید ن و استحمام و خواندن بسیار خصوص با آواز بلند احتراز نمایند انطاکی گوید که حجامت ساق در دو موی نماید مطلقاً بعد فصد و صاف کنند اگر مرض از عضوی باشد ابتدا العلاج او نمایند پس تنقیه بدن یا دماغ کنند اگر از آن حاصل باشد و با معده مطلقاً و از جمیع بخورات و معاطات منع نمایند و آنچه منع بخار کند مثل کشنیز و امرود و به بهند و بیاورند و تریاق الذهب امر کنند و تعلیق زمرد و شرب آن و پوشیدن انگشتری و زمرد دست چپ اسم رست حبس ساخته نشر بیچید آن هر سال نافع و آین معجون از اختیارات مجرب است اسطوخودوس کشنیز خشک هر واحد ده درم سداب هفت درم غاریقون پنج درم خاکستر سم خر چهار درم خون خروس و زهره آن و مرارهٔ گوسفند و حجر البقر هر واحد دو درم زمرد عنبر مشک هر واحد نیم درم و شکر مقوم بگلاب سرشته شربتی از آن یک مثقال بطبیخ افتیمون یا آب به و از خواص آمده که فاوانیا و سداب و داغ هدهد و دم موش صهرق هندی همه یا بعض آن اگر تعلیق نماید صرع را منع کند و از خواص مکتومه است که هرگاه ماه و آفتاب در برج سرطان یا اسد مجتمع شوند و طالع زهره باشد از طلا و نقره یا مس هر واحد مثقالی صفحه ساخته و در همان ساعت مذکور صورت شیر که در گردن او مار باشد و بر سر او شخصی که در دست او ماربود نقش کنند حامل آن اصلا صرع نکند و صرع بسبب انبهار عارض میشود و علاجش تسعیط بنفشه و سبستان محلول در شراب است و در باطن لبنی او بر لطوخ سازند و طبیخ سلیخه کافی است نوشانند

علاج کلی صرع دماغی

شیخ میفرماید که در صرع دماغی اولی استفراغ بحب ریق و مانند آن و شحم حنظل سقمونیا و ایارج و طبیخ غاریقون است سه سال بعد سه سال در تمام سال و در صرع از هر خلط که باشد اگر غلبه خون دریافت شود فصد کنند و اگر امتلا زیاده بود قیفال یا بین یکبار بکشایند و چون حاجت خون گیرند خصوصاً وقت ربیع و بعد چند روز رگ زیر زبان بکشایند و در برای جذب ماده از دماغ بر ساقها حجامت کنند خصوصاً اگر خوف کثرت برودت دماغ و ضعف آن مانع نباشد و گاهی احتیاج بفصد مکرر افتد بعد یک هفته یا بعد از فصد یک هفته حجامت اوده سه سال مشروبات مقوی از قنطوریون و شحم حنظل و تخم سداب و بجیره و غیر آن نمایند و باز آسایش دهند بعده اگر حاجت باخراج خون افتد فصد صافن و یا حجامت ساق کنند و حجامت موخر سر و میان کتفین نافع و باز رحمت دهند پس سه سال آورند و همواره تا حصول صحت این استفراغ یک هفته استعمال نمایند بعد از آن غرغره و عطوسات و غیره و شیافات خاص دماغ استعمال کنند و چون پشتها بعده اشیا با نگشت آب مرزنجوش سعوط کنند نافع بود و بعد از آن تدابیر تبدیل مزاج دماغ بمقویات مخصوصه از ضماد خردل مانند آن نمایند و سداب بو یانند و واجب است که مسخنات و مبدلات مزاج دفعتاً بعمل نیارند بلکه بتدریج استعمال کنند و اگر ازین ضرر و انفعال پیدا آید رخصت دهند و بقول مسیحی در صرع دماغی سه سال حب قوقایا و ایارج نمایند و تلطیف تدبیر کنند و در بینی فاوانیا سوده بدمند و گویند که طلای روغن بابونه بر سر کنند و حنا بید ستر بر سر و موخر سر و گذاشتن بابونه و تخم کرفس با آب غسل خوب پخته مثل مرهم ساخته بر سر کنند و حبة السوداء بدبر و روغن سوسن یا روغن یاسمین یا فرفیون و یا روغن حرمل بر فقرات پشت و دیگر ضمادات که در علاج صرع اطرافی خواهد آمد و اینجا مفید بود و غذای محمود مثل شوربای مرغ و کباب آن با نان خشکار و بلادرمرغ و لوه و دراج بخورانند و بعد طعام معاجین مقوی دماغ

ور روغن آجر و تخم بادروج و بقلة الحمقا و اشنه و حب الغار و شیر و وج و روغن بلسان و کاشم هر واحد نافع و کذا اغاریقون تنها و با سکنجبین عنصلی سه سه ماشه ساعات ازان بجلاب که در ابتدا قلیل
یکماه و فیما بعد با شراب تا سی روز و کذا طبیخ بیخ و برگ ساق او شراب که از برگ او یک مثقال بعسل تا سی روز و کذا سکبینج تنها و یا مخ بطم و تفاح اذخر حب ساخته و کذا بیخ فاشرا هر روز
یک مثقال تنها و با شراب و کذا اکرم بیضا هر روز دو درم تا سی روز متواتر بشراب و کذا اقلوب کرم سوداد اول طلوع آن سوده و کذا سرکه عنصل و سکنجبین آن و بصل عنصل مشوی بعسل
یا سکنجبین عسلی سرشته یک مثقال و کذا فاوانیا و تخم او نیم دانگ با آب یا دو درم ازان سائیده بگلقند عسلی سرشته و کذا قردمانا دو درم و کذا لادن پنج دانگ بسکنجبین عنصلی
و کذا تخم حندقوقا و یا آب آن بعسل و یا طلا او مطبوخ و کذا تریاق فاروق و طبیخ صعتر و انجدان و زیره و کذا زراوند مدحرج با آب سرد و کذا خربق سفید یک نیم درم با سعتر نیم درم تا
و سقمونیا سدس درم و کذا بیخ انجوان مثقال هر روز و طبیخ فاوانیا سی روز متواتر و یا هر روز دو درم بشراب ریحانی بست و پنج روز متوالی و کذا اقاقیا کبار دو درم و کذا اقاقیا صغار
بسکنجبین و کذا قنطوریون دقیق تنها و با سداب خرد دوس و کذا برگ قسطرن با آب گرم یا بشراب بست و یک روز و کذا اشترغاز و زرنباد و جنطیانا و تخم بادروج و اشق یک مثقال
و قسط و افسنتین و بلیله کابلی هر واحد بعسل خوردن و کذا بنگ ده درم و کذا زهره بسکنجبین عسلی و کذا تخم فنجنکشت با آب و کذا ریوند چینی دو درم هر روز تا مدت بست و پنج روز
متواتر و کذا خولنجان دو درم و الخ و کذا دارچینی با آب و کذا حرمل سه من ده رطل شراب کهنه جوشانیده تا ربع بماند هر روز ده درم ازان نوشیدن عجیب است و کذا
روغن حرمل با آب مرزنجوش و کذا حرمل ده درم در یک رطل آب جوشانیده تا پنجاه درم باقی ماند هر روز ده درم ازان نوشیدن و کذا حلتیت سوم حصه بلع کردن
و یا تنها و کذا روغن عاقرقرحا هر روز نیم درم تا یازده یوم نوشیدن و کذا حب بلسان یک مثقال خوردن و ضماد و شرب زراوند طویل یا میعه سائله یا بنگ یا اشق و سعوط
آب سداب یا حلتیت با آب مرزنجوش یا آب سلق و یا قاقله کبار و یا کبریت بقدر حبه بشیر دختر یا بروغن بادام یا بروغن سداب و یا آب شیا بانک یعنی برنوف و یا دهنج سوده
بمشک آمیخته سه حبه یا زهره سماق با آب مرزنجوش یا روغن عاقرقرحا و یا روغن تخم فاوانیا و مشک و زعفران با آب سداب همه بقدر نیم درم چند بار و یا آب برنوف
و روغن حب عود صلیب ابوسهل گوید که اگر خلط بلغمی باشد تنقیه بدن بحب قوقایا و حب مطبوخ افتیمون کنند و این حب نیز نافع است شحم حنظل اسطوخودوس حنا بیتر سیر
یک جزو ایارج فیقرا چهار جزو و غاریقون دو جزو و تربد پنج جزو و شربت آن نیم درم افتیمون دو دانگ شحم حنظل آمیزند و همچنین ایارج
جالینوس سه درم و لوغاذیا و چون مطبوخ هلیله سیاه و افتیمون و بسفایج و سورنجان و نمک هندی و اسطوخودوس بخورند و بعد استعمال این اشیای مسهله غرغره بخیزی مقطع
و منقی فضول غلیظه بخیزی اولا فاوانیا استعمال نمایند مثل ایارج فیقرا در سرکه عنصل حل کرده و همچنین غرغره خشک کرده عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و در هر اندک مدت استعمال
بانیطور که اطعمه ملحمه و شیرین بخورند تا آنکه از طعام و شراب ممتلی شوند و ترب که در آن خربق خلانیده باشند خورده قی کنند و ریاضت و تدبیر ملطف معاجین منقی مبدل
مزاج مثل شرودیطوس و ایارج روفس و معجون هرمس استعمال نمایند و این معجون و اثم بعمل آرند و نسخه آن همان دوای قرص اسقلبیوس است که در علاج کلی در قول شیخ گذشت
لیکن در ینجا وزن حب الغار چهار مثقال و بیخ فاوانیا سه مثقال و جندبیدستر دو مثقال است باقی بدستور بیمار العسل یا سکنجبین عنصلی بخورند و عاقرقرحا عظیم المنفعت است
چون تنها سوده بعسل آمیخته در هر اندک مدت یک ملعقه ازان با آب گرم بخورند و یا این معجون استعمال نمایند عاقرقرحا سیسالیوس اسطوخودوس هر واحد ده جزو
غاریقون پنج جزو قردمانا حلتیت جندبیدستر زراوند مدحرج هر واحد دو جزو و نیم بعسل سرشته هر روز یک درم بخورند و تریاق اربعه در تبدیل مزاج او بسیار نافع است چون
در ایام زمستان و خریف طبیخ زوفای خشک و سکنجبین عنصلی آنرا بخورند و گاهی این معجون نیز استعمال کرده میشود و مفید می افتد و تبدیل مزاج میکند وج زوفای خشک عاقرقرحا
هر واحد هشت جزو اسطوخودوس غاریقون سنبل الطیب هر واحد چهار جزو آب عنصل تر بعسل قوام نموده ادویه بدان سرشند بوعلی مینویسد که در صرع بلغمی افضل چیزی که بدان
استفراغ کنند ایارج شحم حنظل و ایارج هرمس است استعمال او هر روز بقدر نیم درم صبح و نیم درم بوقت شب عظیم النفع است و اگر با بلغم امتلای خون باشد فصد نیز کنند
که در علاج کلی صرع دماغی مسطور شد بکار برند و همچنین تنقیه ماده از تربد و غاریقون و اسطوخودوس و ایارج روفس خاصة نافع است قرشی و سدید و خضر مینویسند
که بعد نضج تام و تفتیح مجاری و مسالک مثل منقی بلوط و شربت اسطوخودوس اولا تنقیه بدن پس تنقیه دماغ از بلغم بحب ایارج یا حب قوقایا و یا ایارج لوغاذیا کنند و یا
دوای مسهل از شحم حنظل و سقمونیا و نمک هندی و کثیرا و مقل ازرق هر واحد ربع درم اسطوخودوس مثقال غاریقون نیم درم هلیله کابلی و سیاه و ایارج فیقرا هر یک
ربع درم دهند اگر قوت قوی و زمانه ربیع یا خریف باشد و یا این معجون بسبب بدهند هلیله کابلی زرد و بلیله و آمله و اسطوخودوس هر واحد ده درم عود صلیب پنج درم

عاقرقرحا سه درم کوفته بیخته با مویز منقی یک رطل سرشته شربتی پنج درم و یا اطریفل صغیر ده درم مقوی با ایارج فیقرا و اسطوخودوس و غاریقون هر واحد یک درم مقل ازرق
و کتیرا هر واحد ربع درم بخورانند و هنگام ضعف قوت مقدار این ادویه کم کنند و شربت سکنجبین عنصلی نافع ست گویند که آن در چهل روز شفا می بخشد و شربت اسطوخودوس مقوی دماغ
مقوی آنست و این معجون سیسالیوس در صرع مجرب النفع ست چون هر روز یک مثقال بخورند و بعد آن سکنجبین با آب گرم بالیده بنوشند سیسالیوس سه مثقال حب الغار
زراوند مدحرج فاوانیا دلتیت جاوشیر بلسان هر واحد دو مثقال جند بیدستر قرص اسقیل هر واحد یک مثقال العسل کف گرفته بسرشند و اگر بعد این سکنجبین عنصلی بنوشند
ابلغ و انفع بود و گاه بعد تنقیه احتیاج به تنقیه نفس دماغ از فضول باقیه بمثل سعوطات و غطوسات و نشوقات شاهی افتد و این سعوط خفیف ست بگیرند بندق هندی ربع درم
و در آب چقندر حل کرده استعمال کنند و این سعوط قوی تر ازان ست صبر و عصاره قثاء الحمار هر واحد ربع درم بماء العسل استعمال نمایند و واجب ست که عقب سعوطات روغن گل
نیمگرم در بینی چکانند تا خراش و قروح در بینی پیدا نکنند و گاه بعد تنقیه حاجت به تبدیل مزاج بمثل تریاق کبیر یا معجون فلاسفه یا مثرودیطوس و شمیم مثل سعد و
مشک و عنبر میشود و اگر سوء مزاج بارد مستحکم باقی بود و از جندبیدستر و غیره اشیای حاره که سابق مذکور شده پرهیز نکنند صاحب کامل گوید که اگر خلط بلغمی غالب باشد
باید که تنقیه بدن باستعمال قی با دویه مقطع و ملطف بلغم کنند لاسیما اگر بلغم محتقن در معده باشد و قی با آبی کنند که در آن ترب و شبت … جوشانیده باشند
با سکنجبین عسلی و قبل از دوره بعمل آرند بعد ازان حب اصطمخیقون و حب ایارج بدهند و ایارج لوغاذیا با آب مطبوخ سیسالیوس و اسطوخودوس و فاوانیا بدهند و غرغره
با ایارج فیقرا و یا اندکی وخاو خردل و سکنجبین عسلی و عنصلی کنند و ایضا این معجون که از قبیل ایارجات ست درین مرض عجیب النفع ست بدهند و نسخه او همانست که در
قرص اسقیل ست و در علاج کلی صرع در قول شیخ گذشت هر روز یک مثقال ازان با سکنجبین عنصلی ده درم بدهند و اگر در هر هفته عاقرقرحا بدهند بطوریکه در قول
صاحب خلاصه مسطور شد انتفاع یابند و این دوا نافع صرع ست … هشت … فلفل سفید و تربد و فودنج و خربق سیاه همه مساوی … بقدر یک درم
گرفته در حنظل کاویده شحم او دور کرده پر نمایند و … انگور میفختج پر کرده در تنوریکه خاکستر گرم باشد یک شبانه روز بدارند و صبح بیرون آرند باریک صاف کرده بنوشند و اگر مرض
عود کند امر بحجامت نقره کنند و ایارجات کبار مثل لوغاذیا و ایارج روفس دهند و ایضا درین باب مثرودیطوس و تریاق کبیر نافع ست اگر یکی ازین هر دو بقدر حاجت بدهند
و ایضا صاحب این مرض را این دوا بدهند غاریقون یک مثقال زراوند مدحرج پنج قیراط سیسالیوس نیم مثقال همه را سوده شکر طبرزد برابر آمیخته با آب نیمگرم بخورند
که بلغم محدث این مرض را اسهال برآرد ابن هبة الله گوید که اگر خلط فاعل صرع بارد باشد اسهال بحب قوقایا کنند و تلطیف تدبیر نمایند و سکنجبین عسلی بنوشانند
و جلنجبین بخورانند و غذا نخود آب دهند و اگر قوت ضعیف باشد لحم حیوان خفیف قلیل الرطوبة کثیر الحرکة مثل عصافیر و دراج و مخالیف شفانین بدهند و بحرکت معتدل
امر نمایند و شراب ریحانی بنوشانند و تقلیل غذا کنند و نشوق فلفل و کندش و مشک بعمل آرند و از بقول بارده و اغذیه بارده خوف نمایند و طبیخ مرزنجوش و پودینه
و صعتر بر سر ریزند و فاوانیا نشوق کنند و در گردن آویزند … و … بیند و بیسند که استفراغ بحب افتیمون باید کرد و اگر هر شب بمقدار دو دانگ ایارج فیقرا
بخورند سود باشد و اگر هر شب یک درم خورده شود سود باشد و این حب غاریقون در صرع دماغی نافع ترین چیزها ست ایارج فیقرا غاریقون هر یک یک درم
شحم حنظل دو دانگ خربق سیاه سقمونیا مقل هر یک دانگی و نیم حسب دستور حب سازند و این یک شربت ست ایارج لوغاذیا و ایارج روفس و ایارج جالینوس نافع باشد
و از معاجین کبار مثرودیطوس و معجون هرمس سود دارد و این سه افیون سنگیوید دو دانگ شحم حنظل با یک شربت مثرودیطوس سرشته بدهند و اگر نیم دانگ افتیمون نیز افزایند
صواب باشد ابن الیاس گوید که تنقیه دماغ و بدن بحب ایارج و حب صبر و مطبوخ تربد و حقنهٔ قوی کنند و هر صبح جلاب از بادیان و انیسون … هر یک دو درم
و گلقند ده درم بنوشانند و غذا نخود آب بشیره مغز قرطم و اندکی دارچینی دهند و بعد ظهور نضج در قرار در تنقیه بدن با این حب کنند ایارج فیقرا یک درم تربد …
هر یک نیم مثقال انیسون و حب النیل هر یک نیم درم شحم حنظل و نمک هندی هر یک ربع مثقال مقل و کتیرا … هر یک دانگی کوفته بیخته با آب بادیان سرشته حبها سازند
و با حب قوقایا و یا حب اصطمخیقون نمایند و در تلطیف تدبیر مبالغه کنند و از غذا بر نخود آب و گوشت دراج و ماکیان … افتد … روغن
حل کرده سعوط کنند و تعدیل مزاج بتریاق اربعه نمایند و تنها … مثرودیطوس با معجون سیسالیوس کنند و نسخه آن در قول … عسل … سکنجبین عنصلی
سکنجبین عنصلی معمول از آب عنصل ست شربت یک مثقال … بادیان … سیسالیوس هر یک دو درم و گلقند پانزده درم

نسخهٔ معجون سیسالیوس

نسخهٔ حب غاریقون

[illegible]

بنوشانند وغذا امزورهٔ نخود بکبوتر و مغز قرطم و دارچینی و سداب و بعد نضج بحب ایارج تنقیه کنند و یا با این حب و نسخهٔ این همان ست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن درینجا
وزن ایارج یک مثقال و تربد و روغن بادام چرب کرده یک درم و صبر مثقال و کتیرا دو دانگ و نمک نیم درم و انیسون یک درم ست و این حقنه برای آن مناسب ست بسفایج
اکلیل الملک هر یک پنج درم شبت یا پشت بادیان تخم سداب هر یک دو درم بورق تربد سفید هر یک دو درم شکر پانزده درم روغن کنجد پنج درم حسب رسم مرتب کرده
بعمل آرند و چون سیسالیوس که در علاج کلی صرع بقول شیخ گذشت اکثر انواع صرع خصوصاً بلغمی را نافع ست و یا سیسالیوس عاقرقرحا حلتیت راوند دحرج هر واحد
یک درم کوفته بیخته بسرشند بدان سکنجبین عنصلی آمیزند شربتی یک مثقال و بعضی درین نسخه کمیج اشراس ست ده درم زیاده کرده اند ابن نوح گوید که طبیخ زوفا برای او بسیار نیکو ست
و بدان خلقی کثیر ازین علت صحت یافته زیرا که تقطیع خلط غلیظ میکند و خلط غلیظ که در معده و صدر متولد شود دفع می نماید و دران سه قوت ست که بدان تنقیه رطوبات میکنند
یکی تنقیه جلا دوم تلیین شکم سوم ادرار لیکن در زمستان استعمال کنند و اگر تابستان باشد شربت افسنتین یا سکنجبین عنصلی دهند و چون بدین تدبیر خلط تلطیف پذیرد
اسهال متوسط اثر کنند بغاریقون یا اقراص غاریقون و افضل ازان ابن حب است و نسخهٔ او همان ست که در قول ابو سهل گذشت لیکن درینجا وزن غاریقون شش درم و تربد
هفت درم ست شربت از دو تا سه درم و انفع اشیا برای ایشان این ست که در یک شربت مثرودیطوس با دو دانگ شحم حنظل و دو دانگ افتیمون بخورانند که بابن خلقی بسیار شفا یافته
و اگر فائده نکند ایارج جالینوس و لوغاذیا دهند و غرغره بطبیخ زوفا و خردل و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و صعتر و مری نبطی کنند و قوی تر ازین آنست که در یک رطل سکنجبین عنصلی ده درم
خردل سوده آمیخته غرغره سازند و در بهار اندک ایام قی استعمال نمایند تا معده نظیف نقی گردد و غذا دراج و حجل و تیهو و قلایا و مخبات لحم میش جوان دهند و اگر سوء هضم ظاهر شود
فلفل و دارچینی و مانند آن دهند و بهترین اشربه برای ایشان سکنجبین عسلی و شربت افسنتین ست و هرمس ذکر کرده که بابن معجون صرع زائل میشود سیسالیوس حب الغار هر یک
سه درم زراوند دحرج فاوانیا هر یک دو درم جند بیدستر فرو بانا حلتیت خوشبو غاریقون عنصل بریان هر یک یک درم همه را در سرکه خمر لت کرده بعسل کف گرفته یا سکنجبین عنصلی
بسرشند و ثابت گفته که تدبیر صرع آنست که تبدیل مزاج بمعجون نجاح کنند و بهتر ازان تریاق ثمانیه و تریاق اربعه است هر روز یک مثقال بخورند و مداومت شربت
سکنجبین عنصلی کنند و این معجون نیز تبدیل مزاج کند وج اسطوخودوس هر یک دو درم فلفل زنجبیل سنبل هر یک پنج درم غاریقون دو درم و نیم آب عنصل تر افشرده مثل او
عسل انداخته بقوام آرند و ادویه سرشته هر روز بقدر بندقه بخورند و ادرار بول درین علت نافع ست و علی بن ربن گوید که صرع به نمیشود و قول در علاجش فضول ست بعده گفته که
این دوا اصرع را نفع میکند بگیرند حرمل صد درم و در بول نرگاو سرخ سه روز تر کرده بول را بریزند و حرمل را در آفتاب خشک کنند و کوفته بیخته بگیرند ابهل و وج هر یک پنجاه درم
و بگیرند جاوشیر صد درم و در بول نرگاو سرخ یک شبانه روز تر کنند پس بدست خوب بمالند و صاف نموده ادویه بدان بسرشند و در ظرف آبگینه کرده در آفتاب چهل روز
بدارند و هر روز حرکت دهند یک بار تا بهر دو سه روز بول خشک شود دیگر انداز ند بعد ازان سه درم با آب نیم گرم تا دو هفته بخورند و آهرن گوید که صاحب صرع را این شیافه نافع ست
تخم کرفس تخم حرجیر هر یک چهار درم نمک سکبینج هر یک پنج درم کوفته بعسل شافه ساخته بر دارند و اگر صرع کهنه گردد باید که بر سر و صدغین و قفا داغ نهند طبری میگوید که اگر
صرع از اجتماع فضول در جمیع بدن بود و اختصاص برأس بدان باشد علاجش وضع محاجم بر ساقین اولاً و بستن ساقین و مالیدن قدمین و تضمید آنها باین ضماد ست خردل سیاه
پنجاه درم عنصل عیبر بریان صد درم مویزکوهی پنجاه درم همه را باریک سوده بسرکه عنصل آمیخته بر ساقین و قدمین ضماد نمایند بعد ازان فصد قیفال و اکحل کنند پس ازان
حقنهای مذکوره در امراض بارده مکرر تنقیه کنند بعده این حب بخورانند شیطرج هندی ساذج هندی هر واحد یک درم ایارج فیقرا دو درم سوده حب ساخته سه درم بدهند
و دو یا سه شربت این بخورانند پس غرغره بعاقرقرحا و سعتر و خردل و ایارج فیقرا و مانند آن متصل سازند و کندش و صبر و شونیز سوده عطسه آورند و تلطیف تدبیر او بسیار کنند
و این نوع صرع مخوف ست گاه قتل میکند و گاهی صاحب این نوع را این حب بخورانند بگیرند ایارج فیقرا و خربق سیاه هر واحد یک درم جاوشیر دو ثلث درم زوفای خشک
و غاریقون هر یک دو درم همه را کوفته بیخته باین هم که بسرشند بگیرند سرکهٔ کهنه صد درم و یک درم کندش یک درم لبان کوفته دران انداخته بجوشانند تا آنکه سی درم بماند
صاف نموده ادویه بدان سرشته حبها کوچک بسازند و به بیمار تا سه مثقال بخورند و اگر قوت و مزاج مریض احتمال کند بخورانند بدان صحت می بخشد و این علت بسوم ست کسی که
سن او از چهل تجاوز کند ازان به نمیشود مگر بنادرت و روفس ذکر کرده که پیری مصروع را علاج کردم و آنرا بیضهٔ عظیم مشرف بتلف آن هم رسید بعده بمرضی حار از
[illegible] ماه [illegible] اگر [illegible] باقی ماند بعده ازان مرض صحت یافت و صرع او زائل شد و از نوادر علاج صرع تعلیق فاوانیا در گردن مصروع ست و بعضی

قدماذکر کرده اند که خربق سیاه و سقمونیا اگر از مقدار شربتی که بمزاج شارب و لائق بود زیاده کنند صرع حل کنند با ول مجلس اسهال خارج شود و شخصی از تلامذه بختیشوع این شربت برای حل این مرض ترکیب داده بگیرند تربد و غاریقون و صبر و هلیله سیاه و قنطوریون و چندان بجوشانند که مهرا گردد پس آب آن صاف کرده شکر و عسل بران انداخته بقوام شربت آرند وازده درم تا بست درم بنوشانند که صرع را حل کند و نفع بخشد گیلانی مینویسد که حکما اسهال و تنقیه دماغ باین حب توقایا سقوده اند ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل یک نیم دانگ سقمونیا سدس درم اسطوخودوس نیم درم با آب حب سازند و این یک شربت ست و این و آنکه ثابت بن قره وصف آن کرده بنوشانند پوست هلیله زرد ده درم هلیله کابلی پنج درم بسفایج کوفته سه درم اسطوخودوس چهار درم افتیمون شش درم هلیله و بسفایج را در شش رطل آب بجوشانند تا آنکه نیم رطل باقی ماند بعد سائر ادویه در آن داخل کرده بجوشانند تا یک رطل بماند پس مالیده صاف نموده دو ساعت پیش ازین این دوا خورده بنوشند شحم حنظل ربع درم غاریقون و ثلث درم ایارج فیقرا نیم درم خربق سیاه یک دانگ کوفته بیخته بعسل سرشته دو ثلث درم بخورند و باید که دوای اسهال بعد نضج خلط و تلطیف آن بلطیف تدبیر بنوشانند و سکنجبین عسلی و عنصلی تنها یا سکنجبین عسلی بیاشامند و جذب ماده باسفل بی بستن اطراف و نهادن آن در آبهای محلله و بوضع محاجم و دلک و غمز کنند و تقویت راس بمثل روغن ورد و سوسن و یاسمین کنند و غذا مزوره زیرباج و آنچه در قول ابن هبة الله گذشت بدهند و دارچینی و کرویا و انیسون و اندک شونیز در اغذیه ایشان داخل کنند و امر بتقلیل غذا نمایند و بعد اسهال معاجین مبدل مزاج مثل تریاق الافاعی یا تریاق اربعه استعمال کنند در ایام خریف و شتا و ربیع برا شتا بخورانند و تریاق و ثمانیه نیز بسیار نافع ست و مداومت شربت سکنجبین عنصلی تنها یا با طبیخ زوفای خشک و صعتر و انیسون نمایند که از ان نفع بین ظاهر میشود بهر آنکه حالی از رطوبت ست و چون تنقیه بدن کرده شود قصد تنقیه سر کنند و امر بغرغره کنند بچیزیکه جلب رطوبات بلغمی از سر کند بمثل سکنجبین و اقوی از ان مری نبطی ست و آنچه در قول ابن تلمیذ گذشت و نشوق که در قول ابن هبة الله مسطور شد بعمل آرند و سداب و فنجنکشت ولود بینه و فاوانیا ببویند و پرهیز از اشیای مضره مسطوره سابق کنند

علاج صرع دماغی سوداوی

بعد تنقیه ماده از منضج سوداء جهت تنقیه مسهل سوداء حب افتیمون دهند و بقول حکیم علی منضج که در صرع بلغمی گذشت با در نجبویه و تنقیه افتیمون گل سرخ تخم خربزه گل بنفشه برگ خطمی افزوده روز مسهل باضافه افتیمون و بسفایج مسهل دهند و بقول شیخ بهر اسهال سودا مطبوخ افتیمون و ترکیبات خربق و حجر لاجورد و حجر ارمنی و اسطوخودوس و بسفایج و هلیلجات مناسب ست و بقول قرشی اطریفل صغیر مقوی با ایارج فیقرا و حجر ارمنی و لاجورد مغسول هر یک ربع درم خوردن و از بسفایج و اسطوخودوس و افتیمون هر یک درم حجر ارمنی و لاجورد هر دو مغسول ایارج فیقرا هر یک دانگ نیم درم سقمونیا کتیرا رب السوس مقل شحم حنظل هر واحد ربع درم کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده حبهای کبار ساخته استعمال کردن نیز منقی سودا ست و مسیحی گوید که در ماده سوداوی تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و غاریقون و هلیله کابلی و شاهتره و اسطوخودوس و ایارج فیقرا و تربد کنند و حب بیاض حکیم اکمل خان و اطریفل اسطوخودوسی علوی خان که منقی بلغم و سودا ست نیز برای صرع سوداوی و بلغمی نافع و اگر در خون کثرت یابند فصد اکحل کنند و بشرطیکه در مالیخولیا گذشت خون برآرند و بعد فصد یک هفته آسایش داده مسهل و مطبوخ افتیمون استعمال نمایند و ماء الجبن دهند و بگلاب و صندل نشوق سازند و شربت سیب و سکنجبین ساده در بعض اوقات بنوشانند و اگر سودا با بلغم مرکب باشد حب بنسخه کامل الصناعه که در صرع اطرافی خواهد آمد بدهند و بعده عاقرقرحا مویزج مقشر خردل جوشانیده صاف نموده آن پنج داخل نموده غرغره کنند بالجمله بعد از تنقیه دواء المسک حار یا مفرح جالینوس و دیگر معاجین مناسبه مثل معجون نجاح و معجون مجرب نجم الدین و اطریفل زبیبی و سفوف راوند بنسخه شیخ بدهند و شربت بادرنجبویه ده درم بتریاق اربعه یک مثقال ایام متوالی بنوشند و روغنهای گرم لطیف چون روغن بابونه و سداب و خیری استعمال نمایند و از امتلا منع کنند و اغذیه مرطب مولد خلط محمود مثل شوربای چرب گوشت چوزه مرغ و ماکیان فربه و گوشت بره و دراج و تیهو دهند و کاهو و کاسنی خورانند و دلک و استحمام و ریاضت معتدل کنانند و تقویت دماغ بمشمومات خوشبو چون مشک و عنبر و گلاب و گل بابونه و غالیه فرمایند و بمغز ساق اشتر و روغن گل بر قفا و صدغین و سینه تمریخ نمایند و عطوسات مثل مشک و جند بیدستر و شونیز و نطولات ملطفه مانند بابونه و شبت و مرزنجوش و اکلیل استعمال نمایند و فاوانیا سوده در بینی دمند که در صرع سوداوی و بلغمی مفید و از اغذیه مولده سودا مثل عدس و بادنجان و پنیر و لحم بقر و قدید پرهیز ندو از استعمال ادویه موصوفه در صرع بلغمی حذر کنند مجوسی گوید که اگر این علت از مره سودا باشد باید که صاحب آنرا مطبوخ افتیمون و غاریقون مقوی بصبر و خربق سیاه بنوشانند و حب اسطوخودوس و اطریفل زبیب دهند و در بعض اوقات ایارج مجرب بعسل و ایارج روفس بدهند و اکثر تدبیر موافق ارباب مالیخولیا نمایند خجندی مینویسد که هر روز مطبوخ بادرنجبویه گاوزبان اصل السوس هر یک درم افتیمون نیم درم با گلقند پانزده درم

تا تنقیه معده او کند پس قی بسیار کرد و از معده او دیدان بشکل حب القرع و اخلاط غلیظ و اقصر انزان برآمد و بعد از ان دیدان بشکل ابر و موی سیاه غلیظ بود و صحت یافت

علاج صرع شرکی بدنی

که از ارتفاع بخار جمیع بدن بسوی دماغ باشد تدبیرش تنقیه بدن است از ماده غالب و تقویت معده و دماغ و منع بخار از دماغ بدانچه در علاج امراض دماغی بخاری گذشت و بالجمله اگر ماده غالب دموی باشد فصد کنند بطریقیکه در علاج کلی صرع دماغی مسطور شد و اگر بلغمی باشد پیش از فصد و در حالت صرع قی کنانند و مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و بعد تنقیه مفید صرع دماغی بلغمی که مذکور شد باستعمال آرند و اگر ماده سوداوی یا صفراوی باشد بهر چه از تنقیه و تعدیل صرع دماغی سوداوی و صفراوی گذشت بعمل آرند و هرگاه درین قسم صرع هیچ علاج سود ندهد و یقین گردد که صعود مواد او از ممر عروق صدغین بخلاف نبض میشود عروق مذکوره را داغ دهند و بقول طبری همچنین در نوع صرع اطرافی بقول آن خواهد آمد علاج این نوع همانست و کذا آنچه در نوع صرع دماغی بلغمی در قول آن مسطور شد [illegible] گویند که اگر ماده بلغمی باشد پیش از روز نوبت [illegible] قی فرمایند و باین حب ایارج استفراغ کنند ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل دو دانگ اغاریقون نیم درم قنطوریون دقیق دو دانگ [illegible] بدهند و اندر مسهلات دیگر تربد و غاریقون و اسطوخودوس بکار برند و ایارج روفس اندرین علت سخت نافع بود و معجون عاقرقرحا که [illegible] آن با دو جزو عسل سرشته نگاه دارند [illegible] وارد و اگر صبح و شب نیم درم ایارج هرمس دهند سخت نافع بود ولیکن این شربتهای مبدل مزاج بتدریج باید داد [illegible] بار اول [illegible] بار دوم [illegible] بار سوم نیم مثقال و این شربت تام آنست و دیگر معاجین برین قیاس دهند و طعامهای غلیظ و گوشت حیوانات ثقیل مضر است و اگر خلط سوداوی باشد علاجش علاج مالیخولیا نزدیک باشد و حب ایارج که سابق مذکور شد نافع باشد و جمله شربت و مسهلات و معاجین و تدابیر طعام و شراب که در علاج مالیخولیا گذشته [illegible] موافق باشد و اگر نیم درم [illegible] سطوخودوس و نیم درم افتیمون و دو دانگ شحم حنظل سرشته بدهند نافع بود و ثابت بن قره گوید که تبدیل مزاج بمعجون شجاع کنند و بهتر از این تریاق اربعه است [illegible] ازین هر دو که حاضر باشد یک مثقال بدهند و تریاق اربعه بهر تبدیل مزاج موافق باشد خاصه در خریف و زمستان [illegible] مثقال [illegible] سکنجبین عنصلی [illegible] و اگر ماده علت صفراوی باشد هر چه اندر علاج مالیخولیای کبدی و سرسام حار و جنون مذکور شد موافق بود و طبیب [illegible] مشاهده و اندازه مرض [illegible] تصرف کنند

علاج صرع شرکی مراقی و غیره

در مراقی و طحالی و رحمی تدبیرش بحسب سبب است از تنقیه و تقویت آن عضو همانست که در مالیخولیای مراقی و امراض طحال و اختناق رحم و احتباس طمث مذکور است و ایضاً در بخار آن معده بنویسم و علاج کنند و در تقویت دماغ و گرده کوشند و در بخارات [illegible] استفراغ آن [illegible] کنند و ادویه [illegible] گویند که صرع که زنان را گاه پدید می آید و هذیان میگویند و می خندند و گاهی میگریند و همان وقت بیهوش گشته بر زمین می افتند و عوام آنرا میگویند که جن گرفته است [illegible] غاریقون و ایارج فیقرا هر یک [illegible] باشد [illegible] بلبوب تخم [illegible] حکیم علوی خان [illegible] ساخته دهند و حب [illegible] صرع [illegible] وقت شب [illegible] آب [illegible] عرق گاوزبان یا بادرنجبویه بدهند و حکیم علوی خان مینویسند که بیگم محمد شاه بادشاه را که عمرش سی ساله بود نوائب صرع چند بار واقع شد و افاقه حاصل گشت [illegible] و از ان افاقه نشد و [illegible] سرسام باقی ماند در یافت نمودم که صرع او از بلغم عفن غلیظ محتبس در بطون دماغ است [illegible] منضج [illegible] مسهلات تنقیه دماغ نمودم [illegible] بعد انضاج ماده به [illegible] بالاسهال [illegible] چند مرتبه بعمل آوردم حتی که صرع او زائل گشت و باز مدت العمر عود نکرد و ایضاً در احتباس [illegible] و تقویت دماغ و اصلاح [illegible] و در صرع کبدی [illegible] علامات حرارت تسکین حرارت و تفتیح سده و استفراغ بماء الجبن با آب کاسنی و فلوس خیار شنبر [illegible] شیر خشت [illegible] و در صورت ظهور اعراض ماده بلغمی و سردی جگر تفتیح سده بماء الاصول و تبدیل مزاج آن نمایند [illegible] امراض جگر خواهد آمد [illegible] مسهلات قویه و حبوب مسهله تنقیه کنند و برای قتل و اخراج دیدان هر چه در فصل دیدان خواهد آمد بکار برند و تجویز هضم و تقویت امعاء و دماغ و تعدیل مزاج آن نمایند و ادویه مخصوصه صرع بیشتر [illegible] کنند

علاج صرع اطرافی و لسعی

در اطرافی بعد تنقیه بدن بحسب ایارج و قوقایا و ایارج جالینوس و لوغاذیا و تلطیف تدبیر با غذیه مسخنه ملطفه و تقویت سر و تسخین او با طلیه و ادهان حاره و تسخین عضو بوضع محاجم ناری بغیر شرط بران و تفریح آن عضو و دلک کثیر و تحریک آن به ریاضت هر چه در علاج امراض دماغی شرکی اطرافی از ربط فوق عضو در ابتدای نوبت تا انتفاضای آن

و تسخین عضو و تفریج و غیره مذکور شد بعمل آرند و نوشیدن دو درم تا سه درم روغن بید انجیر مرکب بماء الاصول و طلای او بر سر و بر عضو علیل برای تسخین راس از مجربات حکیم عماد
سرهندی ست و معجون فیقرا نیز در صرع شرکی معمول ست و ضماد تافسیا دو مثقال جند بید ستر سه مثقال فرفیون یک مثقال موم هشت مثقال زیت بقدر کفایت مثل مرهم ساخته
بر عضو بکه ماده صرع از ان صعود میکند و در صرع دماغی بر سر و کذا المطبوخ آن عضو با کتمکت سوده و در صرع دماغی ضماد وش بر سر نافع ست و در صرع لسعی هر چه در باب
تدبیر سموم خواهد آمد استعمال نمایند و بادیان دو درم گلقند ده درم جوشانیده صاف نموده تریاق اربعه یک مثقال دران حل کرده دادن نیز سود مند ست غذا نخود آب
بشیره مغز قرطم دهند **اقوال حکما** شیخ از جالینوس نقل کرده در صرعی که سبب ارتفاع بخار از پای باشد چون قبل از نوبت ساق را بر رباط قوی بر بندند صرع را منع کنند
یا خفیف گرداند و بعضی بر زبر انگشت و بعضی بر انگشت دیگر که از ان بخار بر خیزد داغ می نهند و زائل میشود و ایضا او می نویسد صرعی که از تصعد بخار بارد از عضوی باشد
بالای آن عضو هنگام نوبت بر بندند و استفراغ خلطی که در عضو باشد باید کرد یا باستفراغات معروفه اگر قوت استفراغات بسوی آن عضو یا بتفریج و تسییل زرد آب
در وقت سکون با دویه که قرحه کند و سیلان پیهم نماید و باحراق ماده بمثل طلای تافسیا یا فرفیون و غیر آن و گاهی در آن نوبت بدر دیه استعمال زراریح و کبیکج و سرگین باز
و بلادر و غیره رسد و اگر احتیاج باشد بطی عضو شود و شریان بزنند مسیحی گوید که اگر سبب صعود بخار از بعض اطراف باشد باید که وقت نوبت قبل از ظهور آن فوق آن موضع
بر رباط محکم بر بندند تا آنکه نوبت منقضی گردد و بعده آن موضع بخردل و فرفیون و عسل بلادر طلا نمایند و بگذارند تا آبله افتد و یا بمحاجم مص کنند و تا زمانی دراز
مندمل شدن ندهند و گاهی بسرگین کبوتر و شیر انجیر و اذان الفار راعی و تیطرح طلا میکنند مجوسی می نویسد که اگر حدوث این مرض بارتفاع بخار بارد یا لسع
از بعض اعضا بسوی سر باشد باید که صاحب او وقت احساس ارتفاع بخار آن عضو را بدستور یکه مذکور شد بر بندد و با دویه محمره مثل تیطرح و عاقر قرحا و فرفیون و زراریح
ضماد کنند بعد از آنکه تنقیه بدن بحب صبر و سقمونیا و غیره حسب مقتضی بدن از بلغم و سودا کرده باشند و آیین حب همین عمل نماید بگیرند تربد سفید یک درم غاریقون چهار دانگ
بسفایج افتیمون هر واحد نیم مثقال صبر نیم درم خربق سیاه دو دانگ شحم حنظل دو دانگ همه را باریک سوده بآب بادرنجبویه سرشته حب سازند و خشک کرده از دو درم
ونیم تا سه درم بخورند و آیین حب تنقیه بدن از بلغم کنند تربد دو درم حب النیل ایارج فیقرا هر واحد یک درم شحم حنظل نیم درم نمک نفطی دو دانگ باریک سائیده بآب
حبها سازند شربت دو نیم درم تا سه درم بحسب احتمال علیل طبری گوید که درین نوع صرع گاهی بخار بارد خلط از قدمین و ساقین و گاهی از غیر ساقین
مرتفع میشود و گاهی از جمیع بدن صعود میکند چون ضرر فیما عظیم گردد و علاجش این ست که ابتدا به بستن ساقین از بالای موضع تصاعد خلط کنند بعده زیر موضعی که
بسته اند شرط زنند و بر آن محاجم نهند و تا زوال ایام معهوده صرع آن موضع را بسته دارند بعد از ان این مطبوخ نوشانند هلیله سیاه کابلی هر واحد پانزده درم بلیله آمله
شیر آمله هر واحد سه درم سنا اسطوخودوس تخم طرخون جنطیانا غافث هر واحد چهار درم بسفایج و حب افتیمون بصره بسته هر یک هفت درم تربد کوفته مویز کوفته
کماذریوس هر واحد سه درم ریوند کوفته دو درم جعده پنج درم مویز منقی بست درم بدستور مطبوخ بپزند و صد درم یا بقدر قوت مریض از ان گرفته نیم درم غاریقون
و دو ثلث درم ایارج فیقرا و یک دانگ خربق سیاه کوفته بیخته بعسل سرشته دران مالیده نیمگرم بنوشند و چون همه بیاشامند و پرهیز تام کنند و اغذیه ردیه ترک نمایند
بمزاج نظر کنند اگر متغیر نشود لزوم معجون مثرودیطوس یا ایارج ارکاغانیس هر کدام از ینها که خواهند در هر سه روز دو درم کنند بعده اگر قوت و تحمل استفراغ
زیاده تر ازین باشد فصد هر دو صافن نمایند و خون وافر بگیرند و در علاج این نوع استقصا می کنم زیرا که علاج صرع دماغی و سعدی علاج این نوع نیز هست
و علاج مخصوص این نوع بستن ساقین و شرط او وضع محاجم ست و بعضی اطبا گویند که ساقین بشگافند و از التیام منع کنند تا آنکه از ان ره آب بسیار
جاری شود و اخلاط نازل گردد و از ین موضع سائل شود و بدانند که فائده شگافتن نزد کسی که قائل اجتماع اخلاط در جمیع بدن ست همین طریق ست مسیحی گوید که اگر
سبب فاعل صرع ارتفاع ریح ردی از بعض اعضا باشد مبادرت باید بشد عضوی کنند که از ان بخار بسوی فوق مرتفع میشود و عسل بلادر و زیت بران عضو طلا کنند
تا قرحه گردد و بران شرط زنند و خردل بمالند و تنقیه بدن و تلطیف اخلاط کنند و اصلاح سوء مزاج بمعاجین ملطف اخلاط مثل تریاق و مثرودیطوس نمایند و تقلیل
غذا امر کنند جرجانی و ایلاقی می نویسند که اگر سبب صرع بخاری باشد که از عضوی بعید بر چون انگشت پای و دست و مانند آن بر آید پیش از وقت نوبت
بر تر از ان موضع بعصابه سخت بندند و چون وقت نوبت بگذرد پای یا دست که بخار از ان می خیزد اندر آب گرم نهند پس عصابه بگشایند آن موضع را

بپارچه گوشت بمالند و تدبیر ریش کردن آن موضع سازند و محاجم نهاده بمکند و مدتی جراحت را تازه دارند تا اخلاط بسیار از آن بپالاید و طلائی که در قول
عیسی گذشت بران موضع نهاده ببندند و این دوا زود تر ریش کند ذراریح و کبیکج و سرگین باز هر سه العسل بالا در شتر نهند و ببندند

صرع اطفال

صرع که بکودکان افتد اکثر آنرا ام الصبیان و ریح الصبیان گویند و بعضی ام الصبیان بمخصوص داشته اند بصرعی که با تپ حار محرق باشد و سببش در اکثر کثرت نمو
و سوء هضم مرضعه و تناول آن غذای مغلظ مثل لحم بقر باشد و گاهی از سقطه و مانند آن افتد و بقول گیلانی صبیان را صرع بیشتر بسبب رطوبات ایشان افتد اگر چه
نیز باشد و حرارت این رطوبات موجب کثرت تولد ریاح از آن میگردد و اعصاب ایشان نرم قابل نفوذ آن ریاح میباشند فلهذا اکثر حدوث صرع با ایشان از ریح بود مع آنکه رطوبات
ایشان هم لم نیست و صرع صبیان سهل البرء است و صاحب کامل گوید که اکثر این مرض صبیان صغار را عارض میشود بدو سبب یکی رطوبت مزاج ادمغه ایشان بالطبع و دوم
رداءت تدبیر پس اگر این بسبب سوء مزاج طبیعی باشد در اول زمان ولادت حادث شود و اگر بسبب سوء تدبیر باشد حدوثش بعد ازین بود و صبیان را چون معالجه کما ینبغی نمایند
اکثر ازین مرض صحت یابند و از آن خلاص شوند و مؤلف جامع گوید که صرع عارض بصبیان گاه صفراوی بود و گاهی بلغمی و این اکثر بود و جهال اطبا باین کلام که بعضی صرع
صفراوی را ام الصبیان میگویند مغرور بوده یقین میکنند که صبیان را صرع عارض نمیشود مگر صفراوی فقط و ایشان را بکثرت استعمال مبردات هلاک می نمایند پس بقول
صاحب ذخیره طبیب باید که گمان این امر نکند که هر صرع که صبیان را عارض شود آن ام الصبیان یعنی صرع صفراوی باشد بلکه در این اعتماد بر علامات نماید و ایضاً بعضی
گمان کرده اند که ریح الصبیان اطفال را عارض نمیشود مگر از ماده بلغم و زائل نمیگردد مگر بمسخنات و بدون ملاحظه اسباب و علامات بتسخین می پردازند و اکثر خطا
واقع میشود پس اولی آنست که اولاً ملاحظه اسباب و علامات ماده حار و بارد نمایند بعد از آن بمعالجه آن پردازند و تحقیق نزد محققین آنست که صرع و ام الصبیان هر دو
مترادف اند و این مرض را ام الصبیان از آن گویند که صبیان را بیشتر عارض میشود بسبب رطوبت دماغهای ایشان و بسبب ضعف اعضا و شرب و تناول غذای ایشان بغیر ترتیب
و بعضی گفته اند که اگر متواتر و پی در پی واقع شود ام الصبیان نامند و الا ریح الصبیان و آنرا فزع الشیطان و ام الشیاطین نیز نامند و بعضی گفته اند که این مرضی است شبیه بصرع
نه صرع و اقول اکثر این مرض اطفال را از حین ولادت تا یکسالگی نهایت تا پنج سالگی عارض میگردد و بعد از آن بندرت و انطاکی گوید که سبب این مرض نزد یک اطبا فرط رطوبت مزاج
و لینی و ضعف حرارت است و گاهی سبب او تخمه حادث میشود یا نفس طفل بود یا بواسطه ممازجت ریح حادث از ان بشیر و سبب او نزد غیر اطبا اثر جن است و شیخ میفرماید که صبیان را
صرع بیشتر بسبب رطوبات ایشان بهم میرسد و گاه در اول ولادت و گاهی وقت برآمدن دندان ظاهر میشود پس اگر در تدبیر ایشان اصابت نمایند زائل شود و الا باقی ماند و باید که در زوال
این مرض از ایشان قبل نبات موی جهد کنند و بعید تر صبیان از صرع کسی است که در ناحیه سر او قروح و اورام عارض شود و منخرین او سائل باشد چه دماغ او از رطوبتی در اصل خلقت داشته
حق او آنست که پاک گردد شود و پس گاهی در رحم پاک گردد و گاهی بعد ولادت تنقیه باید بامور مذکوره پس اگر پاک نشود از صرع رستگاری نباشد و اکثر صرع که صبیان را بهم رسد
علاجش خفیف بود و بعد بلوغ زائل شود اگر سوء تدبیر و ترک علاج اعانت او نکند و بعضی متاخرین مینویسند که سبب آن در اکثر ریح غلیظ است که در سر ایشان اجتماع یابد
و تحف را استماد گرداند بجدیکه درزهای آن از هم جدا گردد که چون انگشت بران موضع گذارند محسوس گردد و نیز اکثر سبب آن بخارات و فضول شیر محتبس در بطون ایشانست که صعود
بدماغ نمایند و چون برودت ازند احداث این علت می نمایند پس اگر برودت آن کمتر بود و بتدبیر لائقه اصلاح و شفا یابند و الا هلاک گردند علامت نوع قلیل البرودت قابل العلاج اوآنست
که نوبتهای آن دیر دیر می آید خصوص که هر دفعه از دفعه دیگر دیر تر و ضعیف تر آید و علامت نوع مهلک که ماده آن بسیار ردی و ممتلی در جمیع بطون دماغ باشد آنست که زود زود آید
و هر دفعه از دفعه دیگر زود تر و قوی تر بیاید و بقراط گفته که عروق صبیان تنگ است و در خون ایشان حرارت کم پس گاهی صرع انجماد خون ایشان میکند و هلاک می سازد و بالجمله هرگاه این مرض
واقع میشود طفل بیهوش میگردد و دو دست و پای می پیچد و کف بدهان می آرد علاج در وقت حدوث این حالت دست و پای کودک را بگیرند و کف دست و پا بچیزهای خشن
بمالند و نگذارند که اضطراب کند و بازو و رانها محکم ببندند و جند بید ستر یا سداب یا شبت یا مرزنجوش بو یابند و جهت ازاله تشنج روغن گل یا مسکه تا آب نیم گرم آمیخته بر بدن
بمالند بعده ملاحظه نمایند آثار خلط غالب را اگر آثار غلبه صفرا از حرارت ملمس بدن و نفس و تشنگی و خشکی لب و تپ شدید محرقه ظاهر باشد حجامت ساقها با شرط نمایند و
تلیین طبیعت باستعمال مغز فلوس و ترنجبین و شیر خشت و امثال آن از اجزای مسهل صفرا مثل گل بنفشه و خطمی و خبازی و شاهتره و تخم کاسنی و گل سرخ و عناب و عنب الثعلب

وسنای مکی و هلیله و شیافات لینه همیشه کنند و ترنجبین و شربت لیمون و مطبوخ گاوزبان و اصل السوس درین نوع از مجربات صاحب شفاء الاسقام ست و شیر زنان بر سر و شیدن و خرقه بدان آلوده بر تارک سر نهادن و در بینی چکانیدن و در جایگاه سرد داشتن نافع بود و از استعمال مسخنات و کذا مبردات مفرط احتراز نمایند و باقی تدابیر مبرد و مرطب لائق مزاج اطفال از اشربه و اضمده و سعوطات و غیره هرچه در علاج امراض دماغی حار و صفراوی و صداع صفراوی و صرع صفراوی گذشت باید کرد و ادویه که بالخاصیت در انواع این مرض سود دارد بعمل آرند و مرضعه را غذای خفیف دهند و اشیای بارد رطب استعمال کنانند تا شیر او بارد گردد و اگر آثار کثرت رطوبت و بلغم ظاهر بود و تپ و تشنگی نباشد و این نوع اکثر افتد بعد از نضج مسهل بلغم بکر رتنقیه کنند لیکن ادویه قوی مثل غاریقون و تربد ندهند و عود صلیب و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و اصل السوس هر واحد یک و سرخ مغز فلوس گاو قند هر یک سه ماشه در عرق گاوزبان یا بادیان جوش داده نوشانیدن نیز طفل شیرخواره را مفید است و دیگر مطبوخات مسهله مثل گل سرخ و پرسیاوشان و گاوزبان و عود صلیب و بادرنجبویه و بیخ کاسنی و منقی و سنای مکی از هر یک بقدر مناسب جوشانیده مغز فلوس ترنجبین شیر خشت بقدر حاجت مالیده صاف نموده روغن بادام قدری بران چکانیده نیمگرم بخورانند و اگر سرفه باشد اصل السوس عناب سپستان بیفزایند و اگر عمل به برنیاید شیافه استعمال کنند یکی از شیافات مناسبه و بعضی با دخال حب السلاطین قدری در این مطبوخ امر کرده اند و ایضاً نوشته اند که خورانیدن جاوشیر و حب السلاطین محلول در شیر مرضعه و عصاره ریوند با مرضعه نیز نافع ست و نزد مؤلف استعمال چنین اشیای حاده در اطفال مناسب نیست و اگر ضرورت قوی افتد و طفل توانا در حالت کثرت غلبه برودت جائز بود و ادویه مسخنه مثل جند بیدستر و عود صلیب و مشک اندک در شیر مرضعه حل کرده بخورانند و بر شقیقه و ناخنها و کف دست و پای و سر او بمالند و این حب بعد تلیین معمول ست کندر جند بیدستر صبر هر سه برابر گرفته در آب بادیان مثل خشخاش حب بسته از یک حب تا سه حب در شیر یا در حل کرده بدهند و اگر عود صلیب مشک خالص عوض کنند و صبر داخل کنند و در غلبه برودت قدری عود و جوزبوا افزایند و در عرق دارچینی حب بقدر مونگ سازند نیز مفید بود و یا عود صلیب یک ماشه جدوار شش سرخ جند بیدستر سه سرخ انیسون پنج سرخ دانه هیل چهار سرخ صبر سقوطری یک سرخ لسان العصافیر سه سرخ فادزهر حیوانی چهار سرخ و یا بدل آن زهرمهره و یا مشک خالص دو سرخ گرفته برابر دانه مونگ حب ساخته یکی صبح و یکی شام در شیر دایه سائیده دهند و عرق صعتر مرکب نیز مفید ست و جدوار نیم دانگ بشیر یا در سوده چند نوبت خورانیدن بغایت مجرب ست و در تواتر نوبت صرع یا امتداد نوبت آن دست و پا بستن و محاجم بران نهادن و خردل سائیده بر کف پای مالیدن نیز مفید بود و همچنین مالیدن جند بیدستر اندرون گوش و سوراخ بینی و کف دست و پای و دادن پنیر مایه خرگوش از نیم دانگ تا یک دانگ با آب حل کرده فائده تمام دارد و اگر عود کند از جمله تدابیر مجربه این ست که دانه مرجان با آتش سرخ کرده میان و ابرو بر پیشانی داغ نهند خصوص هنگام نوبت که از سوزش آن فی الفور افاقه رسیده و باز عود نمی کند و بعضی با پشک گوسفند هم داغ میکنند و قبض طبیعت روا ندارند و حکیم شریف خان صاحب علاج طفلی که عمرش قریب بست روز بود و در شبانه روز ده دوازده چند مرتبه صرع عارض میشد بدین طریق فرموده اند که بعد تعلیق نرواد عود صلیب بر پیشانی کبود و در گلوی او منضجات داده اند و بعده تنقیه بمسهلات مع اعتنا بحال مرضعه مکرر نموده اند بعد از ان حب معمولی که مذکور شد داده اند بسیار بداغ از مرجان میان هر دو ابرو نموده بعد داغ باز مسهلات داده اند و حب مذکور استعمال فرموده اند و در میان هر مسهل چند منضج میداده اند تا آنکه صحت یافت و بعد صرع عود نکرد

ذکر ادویه مفرده و مرکبه که نافع این مرض ست

اگر فادزهر حیوانی در شیر یا دوغ سائیده قدری قلیل از ان بدهند بالخاصیت در انواع این مرض سود دارد و تعلیق درخت سداب مجرب و کذا اگر بخوره و زهره و همچنین تعلیق عود صلیب و سنگ زبرجد و زبد البحر و بقول جالینوس با قشیشا و سرگین فاخته و بقول رازی موی سگ و حجر المباس و فادزهر معدنی صلیب مع شعر او و چوب اراک هر واحد در گلوی طفل مزیل صرع ست و گویند که تعلیق بلادر یا انیاب ثعلب یا دندان گرگ یا لب بالای کور موش یا فوده بر مصروع نیز نافع و شربت شقایق که از گل لاله بست مثقال جوشانیده صاف نموده با چهل مثقال قند سفید بقوام آورده باشند طفل نیم مثقال و دایه دو مثقال خوراند نافع صرع اطفال ست و کذا چند عدد دکر بخوره بجامه معصفر بسته در کلاه طفل آویختن و کذا دادن یک قیراط عود صلیب بعرق بادیان سوده بکمال مفید و مؤثر ست و نهادن قدری سداب و شبت زیر وساده طفل مفید و جند بیدستر مشک خون خرگوش خشک کرده مومیائی اصیل ست لوبان مفرداً و مجموعاً استعمال کنند و گاه گاه نارجیل دریائی بقدر برنج در آب سائیده داده باشند و یا برگ زقوم نصف عدد در طول بر لو چراغ گرم کرده و آبش فشرده قرنفل یا فلفل گرد یا دار فلفل دران سائیده بنوشانند و یا کرمی که در چوب

درخت چکنی سیماباشد و آنرا اکثر بطوطی میخورانند و شیر مادر حل کرده بنوشانند و کرم کاغذ که بصورت ماهی کوچک میباشد همین تاثیر دارد و همچنین کرمی که بر دیوارهای
مکان میباشد در جوف غلافی بصورت تخم خربزه نافع است و قدری چوب سیاره الکا با فلفل سیاه سائیده سفید است و چکانیدن چند قطره خون گرم شپره در گوش و بینی
و طلای آن بر سر مؤثر تام است و کذا خون خیل که بهندی لال گویند و بعضی گویند که اگر لال را بالای سر طفل ذبح نمایند و خون آنرا گرم با گرم بر سر او بمالند بالخاصیة انواع این مرض را
نافع است و عسل با آب در کل لیسانند و جند بیدستر با پودینه و زیره سیاه در آب سائیده بنوشانند یا تریاق اربعه بخورانند و خون گوش خر یا خرگوش در حلق چکانیدن فوراً دفع میکند
و صعتر فارسی که در کف ... سنبل الطیب در گلاب سائیده بر شکم ضماد کنند و سعوط ... درخت عشر خشک کرده با فلفل سیاه مساوی سائیده فوراً نفع میکند و بعضی گویند که اگر از
خون کشف یعنی سنگ پشت و آرد جو و عسل هر سه مساوی بقدر فلفل حب ساخته یکی صبح و یکی شام بخورانند دافع صرع اطفال است و پوست هلیله زرد تر بموصوف پودینه باغی سیاه و
کوفته بیخته در شیر مادر آب بادرنجبویه گرم طفل یکساله را یک ماشه و دو ساله را دو ماشه و علی هذا حل کرده در حلق ریختن نافع ام الصبیان و ذبه اطفال است و این دوا مشهور بدوای
پودینه است و صعتر جند بیدستر زیره کرمانی مساوی سائیده شش حبه از آن در شیر حل کرده در حلق طفل ریختن بقول بوعلی سینا اکثر صحت می بخشد و ایضاً زنجبیل خردل کاشم
نانخواه سوده در عرق گاوزبان حل کرده حب ساختن مجرب است و جند بیدستر حلتیت باریک سوده بقدر چهار جو در شیر مرضعه حل کرده طفل را در اول شهر سه روز و کذا در وسط
شهر و آخر آن سعوط کنانند که مجرب و معتمد علیه است و بغدادی گوید که سعوط پوست بندق هندی و تبخیر مغز او مزیل ریح الصبیان است و ابن تلمیذ دوا لعنصل
بشهد و قدری مداد ساخته و از الصرع صبیان تجربه کرده و ابن نوح گوید که عاقرقرحا سوده بعسل سرشته در سه روز بلعقه دادن دافع صرع است سیما در صبیان
و گویند که راجو دانه این دوا انبیاست و بقول رازی اگر شونیز بسرکه سائیده در عسل آمیخته بدهند برای صرع الاطفال و امرجه ضعیف بی نظیر است و این دو را حقیر نشمرند که مجرب
بلاتخلف است و دیگر دوائی که در صرع بزرگان مذکور شد در ینجا هم سودمند بوده باشد که این مرض بعد بلوغ خود بخود زائل شود و گویند که اگر قیصوم سوده مولود را در ساعتی که
تولد کند بلیسانند صرع عارض نشود اقوال اکابر شیخ میفرماید صرعی که ام الصبیان نامند میتواند بود که نزدیک بعضی اطبا از قبیل صرع صفراوی باشد و لهذا در علاج آن
امر بتبرید و ترطیب جمیع بدن از آبزن و سعوطات بارده رطبه و دوشیدن شیر بر سر نموده اند و اگر طفل باشد دایه را بنوشیدن چیزیکه شیر او را سرد کند و به نشستن در خانه سرد یا سرد دایه
خوش نامه امر میکنند و مشابه است که این نزدیک ایشان صرع صبارائی یا مانیائی باشد و استعمال این اسم نزدیک محققین اطبا مشهور نیست ایضاً او مینویسد که معالجه صرع صبیان
باین طریق کنند که اصلاح غذای مرضعه نمایند و مائل بحرارت لطیفه گردانند با وجود جودت کیموس مرضعه را از جمیع اشیا که مولد شیر ردی یا فاسد یا غلیظ باشد پرهیز کنانند
و از جماع و حمل او را منع نمایند و طفل را از چیزیکه در ان مخافت ازعاج باشد مثل آوازهای بزرگ و بلند مثل آواز طبل و بوق و رعد و جلاجل و آواز صائحین و از بیخوابی و غضب
و خوف و سردی شدید و گرمی سخت و سوء الهضم اجتناب کنانند و تکلیف ریاضت قبل از طعام برفق دهند و حرکت بعد طعام بران حرام است پس اگر محتمل استفراغ بود داروئیکه مستفرغ
بلغم برفق باشد بعمل آرند و گاه گاهی قی کردن بماء العسل ایشان را سود دارد و گلقند شکری و عسلی بخورانند و سداب و سائر ملطفات ببویانند بهر آنکه تشمیم مشمومات که مذکور شد گاه
ایشان را کفایت کند جرجانی و ایلاقی مینویسند که باید دانست هر صرعی که اطفال را افتد ام الصبیان نباشد و در ان اعتماد بر علامات مواد باید کرد و هر علاجیکه واجب گردد دایه را
باید فرمود و او را از جماع منع باید کرد و کودک را نگاه دارند تا ناگاه آواز قوی چون آواز طبل و جلاجل و مانند آن نشنود چنانکه بترسد و از گرمای سخت و سرمای سخت ناگوار و بدی غذا نگاه باید داشت
و سداب ببویانیدن سود دارد و جرجیس و رازی گفته اند که گاهی صبیان را تشنج یابس حادث میشود و عامه آنرا ام الصبیان نامند پس در آبزن روغن بنفشه نیم گرم نشانند و
روغن بنفشه بر سر نهند و در بینی چکانند و بموم و روغن بنفشه و لعاب اسبغول سر طوخ نمایند و اگر طبع قبض گردد بشیاف مسهله حرکت دهند و از اطلاق و اسهال متعرض نشوند
و از ان حذر کنند و شیر زنان یا دختران یا بز یا خر بر سر دوشند که بصرع حادث از یبس و تشنج نفع میکند و بعضی گویند که بشیر دختر یا پسر و روغن مغز تخم کدو یا روغن بادام سعوط کنند
و شربت بنفشه با آب سرد و یا لعاب اسبغول بشکر و یا لعاب بهدانه بشکر و یا لعاب خطمی و بزرقطونا بشکر و یا شربت نیلوفر بماء الشعیر و یا ماء الشعیر ساده بروغن بادام
و شکر و یا مطبوخ قطعه کدو بشکر و یا آب انار شیرین و لعاب اسبغول بروغن بنفشه اندک اندک هر ساعت بیاشامند و بر پشت گردن روغن بنفشه و روغن کتان و بر
گردن و پشت روغن اترج بمالند و تعریق سر و عنق و صلب بشیر بز نمایند و گل بنفشه و خطمی سائیده با آب و روغن کنجد پخته نیم گرم بر سر ضماد سازند و یا جو مقشر و بنفشه و اکلیل الملک
و بابونه بروغن کنجد پخته بر سر و گردن ضماد کنند و در آب مطبوخ گل بنفشه و یا روغن کنجد نیم گرم بنشانند و با آب مطبوخ تخم خطمی و گل کدو و نیلوفر و با مطبوخ

تا سبب مرض صحت یابد و در بینی شیر سفید بود و خاصة در ابتدای شهر و قبل نوبت او استشمام سرمه عفران نمایند تا آنکه عطسه آید و خردل سائیده در سرکه تر کرده بر آهن گرم ریخته رسانیدن بخار آن بدماغ و نکمید سر مانکه حسب سبوس گندم و بستن آن بر سر نافع بود و سپر شیر مرضعه را صلاح حال شیر آن اجتناب از اشیای بحری و مولده بلغم ضرورست زیرا که اکثر مادهٔ این مرض رطوبت بود و در رابطه برای اطفال از آنکه اکثر آلسوریا بود اطفال را این مرض بشتر افتد باید که طفل و مرضعه او را اندر اسپر بارده مرطبه بازدارند و اندکی چند بید ستر و عود صلیب و مشک سوده در انجورا نهند
دهن یا همچو با در ننگامی که طفل گریه بسیار بی سبب ظاهر کند و یا سوزنفس و هیجان بود که آن از علامات تقدم این مرض ست و نیز بر بنا گوش و گردن و سرینی و ناخنها دست و پای
طفل مالند و در پارچه قدری از جند بید ستر و عود صلیب بسته در گردن او آویزند و نگذارند که طبع او قبض باشد بلکه ملین دهند و مرضعه را معاجین و جوارشات گرم چون دوالمسک
و مانند آن بخورانند برای اصلاح شیر و نیز طفل را از استماع آوازهای مثل رعد و تفنگ و از غسل آب سرد و دیدن چیزهای روشن براق و آمدن بر بلندی و دیگر اسباب محرکه
نگهدارند و مرضعه را از اشیای مصدع مثل اغذیه غلیظه و مرطب بقولات و اشیای شیرین چرب و تیز و غیر آن که در صرع نزد بزرگان مفصل مذکورست پرهیز کنانند و باید که دایه طفل
جوان باشد و شیر او متغیر الرائحه نبود و دایه را بعد دخول حمام ناشتا امر نمایند که قبل از شیر دادن بانواع حرکت لائق او تحریک فرمایند و زیر و ساده او اسباب و شب بدارند

سکته

و آن تعطل شدن اعضاست از حس و حرکت بسبب سده تامه که در بطون ثلثه دماغ و در مجاری روح افتد چنانچه روح نفسانی را از نفوذ او بسوی اعضا باز روح حیوانی را
از نفوذ بسوی باقی اعضا و یکبار گی منع کند و این مرض فقط افتد و هر گاه عارض شود چشم صاحب او کشاده یا بسته باشد و بر پشت یا پهلو افتاده یا نشسته بود بر همان حال باند
و شمل شده بود و پس بقول شیخ اگر بادی حالات نفس معتدل یا ضعیف شود و نفس سهل نبود بلکه در بیماکف در دهن باشد و ذی فترات مثل خناق رحم بود و یا غطیط باشد
و این پیش آمد بود و بسیار قوت محرکه اعضای نفس دلالت کند و سخت تر آن ست که در آن نه نفس ظاهر شود و نه کف و نه غطیط پس اگر آفت عظیم در نفس نباشد و در حلق او
چیزی که بیچ گاه شده و در ره دوا در بینی چیرون نفسند او اگر چه امید وار تر از دیگر اقسام بود لیکن از خطر عظیم خالی نباشد و بقراط گوید که سکته اگر قوی باشد صاحب او به نشود و اگر
ضعیف بود به علاج او سهل نباشد و گاهی اطبا سکته گویند و بدان فالج عام بهر دو شق مراد ایشان باشد و اگر چه اعضای وجه سلیم بود و گاهی استرخای یک شق را سکته آن شق گویند و این
در کلام بقراط آمده است و سکته در اکثر امر مثل فالج و لقوه گردد و بقراط گوید که اگر صداع دفعةً بصحیح عارض گردد پس سکته افتد با نفس و خرخره قبل از روز هفتم هلاک شود لیکن
اگر که در آن تب آید امید ه نگهداشته خلاص یابد و بدانکه سکته اکثر در بدن مشائخ و ابدان مرطبه افتد و خصوصاً اگر در آنجا با رطوبت سرودت نیز باشد و اگر چه صاحب مزاج
حار یا بس عارض شود و صعب باشد و سکته از حرارت کمتر افتد و هر گاه مادهٔ فالج در هر دو جانب منبسط گردد سکته پیدا کند چنانکه مادهٔ سکته که در یک جانب جاری شود
فالج احداث نماید و اکثر سبب سکته در بطن مؤخر دماغ بود و کسانیکه بسبب سوداویت خون بفصد محتاج باشند هر گاه فصد کنند از آن راحت یابند بیم باشد که از تاخیر
فصد سکته یا فالج افتد و مستدلال بسکته و مانند آن تناول ادویه حاره عادت است که هر گاه ادویه حاره زیاده تناول نمایند و در دوستر اید و صاحب کامل گوید که گاهی سکته از امتلا
شیر پیدا شود و حادث شود و این نوع سکته قتال ست مگر آنکه بادی تب آید یا تکلم کند و ساعتی که خمار او منحل گردد و سکته که در آن نفس محسوس بود امید وار تر از آنست که در آن
نفس ظاهر نشود چه که در آن شان تغیر قوت محرکه اعضای نفس ست و آلت ردی باشد و در اکثر علاج نپذیرد و هر قدر که مرض قوی تر باشد تنفس شدید تر بعظم بود و غطیط
قوی تر باشد و ... استکراه او صحیح گردد و هر گاه مرض قوی نبود غطیط کم و تنفس سهل تر باشد و چیزی رقیق که در دهن ریزند فرو برد و گاه علامت
قوی بود و آنچه فرو شوانند بر دو از بینی خارج گردد و علامات عظیمه نمایند و در دهن کف آید و این همه علامات ردی ست ایلاقی گوید که اگر تنفس بسهولت بود لیکن
بلا انتظام باشد که گاهی ضعیف و گاهی زیاده گردد پس این هم علامت ردیه علت ست و کسی را که اختلاج بهمه اعضا عارض شود پس او را سکته واقع شود و هلاک گردد
و جرجانی گوید آنجا که سبب سکته ضعیف باشد اگر گشاده شود به فالج گشاده شود یا به لقوه یا هر دو گاه باشد که سبب سکته قبض طبع باشد و بدین سبب علاجش بحقنه
و شیافات مسهل قوی باید کرد و بسیار باشد که صاحب صداع یا درد یا صاحب دوار به تنقیه مادهٔ ادویه و اغذیه گرم خورد و بدان سبب ماده بحرکت آید و بجانب دماغ رود
و سکته گردد و مسیحی گوید که سکته در اکثر امر علاج نپذیرد خاصة قسم صعب از آن و اگر ضعیف باشد و با آن غطیط و حبس تنفس باشد امید از علاج او قطع نباید کرد
... بود در آن جهد باید نمود الحاصل سبب سکته یا انقباض دماغ باشد یا امتلای آن و موجب انقباض رسیدن سردی قوی ست و فقدان دماغ یا الم شدید

نهند و اگر قی ممکن باشد با دغدغه پر بر روغن سوسن یا زیت چرب کرده بحلق فرو برند خصوصاً چون در فم معده او امتلا معلوم شود و تخمه بر آن تقدم نماید از قی نفع شاید
یابند و در قی فائده دیگر است که تهوع و تکلف قی مزاج سر صاحب سکته بارد و رطب گرم کند و تسهیل راه ایشان بجزئی که مخرج او باشد باید کرد که از آن
خفت یابند و گاهی مبادرت بداشتن کرده و درین که در صرع مذکور شد کرده میشود تا دندان او با یکدیگر فاسد نشوند و چون اندک قی کنند باید که روغن بید انجیر
مطبوخ با آب سداب هر روز دو درم بما الاصول نوشانند و بتدریج افزایند تا آنکه هر روز پنج درم از آن نوشیده شود و اگر ممکن بود و بعد تنقیه ابتدا ر
بنهند از تریاق و مثرودیطوس و از شلیثا و انقردیا و سجزنیا و مانند آن وجور کنند و از مفردات جند بیدستر مثقال با ماء العسل و سکنجبین عسلی یا سکنجبین
العنصلی با قلیل بدهند و عوض آب ماء العسل ساده یا با فاویه بحسب حاجت نوشانند و چون خفت یابند غرغره و معطس بکار برند و محاجم بشرط یا بغیر شرط
حسب ماده بر قفا نقره نهند و در گهواره جنبانند و بعد سه هفته بحمام برند و آن روز در روغنهای گرم بمالند و از غرغره نافعه برای ایشان بعد تنقیه کلی
طبیخ حاشا و پودینه و زوفا و مانند آن است و سکنجبین ممزوج با بسل و ایضاً آب چغندر که در آن عاقرقرحا و مویزج و حاشا و سماق جوشانیده باشند و قوی تر از این
آن است که بگیرند فلفل و دارفلفل و زنجبیل و مویزج و بوره ارمنی و گل سرخ و سماق و کوفته بسکنجبین سرشته از آن شیافات سازند بعده بطریق مضوغ و غرغره
در طبیخ زوفا باستعمال نمایند و قریب است چون بهمین طریق عمل آرند عاقرقرحا و دارفلفل و خردل و پودینه و از مضوغات پودینه و مویزج و فلفل
و مرزنجوش و خردل است مفرد و مرکب و بدان مثل گل سرخ و سماق آمیختن باک نیست و هیچ از اشیای نافعه درین باب است و تاثیر او قوی است و مالش روغنها
حاره مقوی روح و اعصاب است و برای جوهر اعصاب و محلل فضول که در آن غلیظ باشد مثل روغن سوسن برای ایشان نافع و بعد آن روغن مرزنجوش و روغن بابونه
قوی است و روغن اذخر خصوصاً به سر چه درین باب اعتماد بر مرض اجب است خصوصاً که روغنهای مذکوره از زوفا و صعتر و پودینه و حاشا و مانند آن قوت داده
کرده باشند و تغذیه صاحب سکته لطیف تر از تغذیه صاحبان صرع است و صواب تر آنست که در روز بزمان تنها اقتصار نمایند و نان با نخود خشک ایشان انگور
و شوربا بر طعام مضرترین اشیا برای ایشان است و چون اراده انعاش قوت کنند اگر قبل غذا بریاضت خفیفه اقدام نمایند و اعضای مسترخیه را حرکت دهند
باک نیست و بعد تناول غذا البته سرعت خواب نکنند بلکه تا نزول غذا و انهضام آن صبر کنند و ایضاً بیداری بسیار نشاید که آن دماغ را ماند میکند و از اغذیه ابخره
غلیظ هضم مخل بسیار و بسبب منع آن هضم غذا را و قومی جو را با عدس پخته برای ایشان تیار داشته اند و مویز و بادام و انجیر از نقلهای نافعه برای ایشان است
و شراب گوارا ایشان را موافق نیست بهر آنکه در آن فضول است و کهنه نیز برای آنکه آن سریع النفوذ بدماغ و قلب اوست بلکه موافق ترین شراب برای ایشان متوسط
میان هر دو است و چون سکوت راتب آید در امر او توقف کنند تا آنکه بگشاید که گاهی بحران میباشد و تا هفتاد و دو ساعت آنرا بگذارند و اگر چنین نباشد بلکه
تپ بسبب ورم و عفونت بود آن هم کاست و بدانند که در سکته و فالج مجاری تنفس تنگ گردد و لیس ادویه مستفرغه استفراغ ماده فاعل آن نمیکند مجوسی گوید
که اگر چیزی از علامات دال بر غلبه خون ظاهر باشد باید که مریض را چیزی از اغذیه و ادویه تا گذشتن هفتاد و دو ساعت بر مریض تحریک نمایند و چون از آن
تجاوز کند و مریض کلام نکند باید که در گشادن دهن او سعی نمایند و آب مطبوخ زیره و انیسون و بادیان که در آن تکمید با لیده صاف کرده باشند بکام
بحلق چکانند و عضل ساقین و بازو محکم ببندند و کف پای او بمالند و روغن گل و سرکه بر سر ریزند و حقنه حاده مثل این حقنه استعمال نمایند بابونه اکلیل الملک حاشا
برنجاسف شبت جعده خارخسک قنطوریون غلیظ و دقیق هر واحد یک مشت عاقرقرحا قثاء الحمار حریق سفید شحم حنظل هر واحد سه درم عرطنیثا سداب خشک
هر واحد چهار درم تخم بید انجیر پنج درم تخم کرفس نانخواه هر واحد ده درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس نیم رطل از آن صاف کرده جاوشیر سکبینج
و مقل در قدری آب حل کرده هر واحد نیم درم بوره ارمنی یک درم روغن زنبق روغن ناردین یا روغن قسط هر واحد یک اوقیه آمیخته حقنه کنند که نافع است
پس سعوط لقوه و فالج بکار برند و اگر حاضر نباشد آب سیر افشرده با اندک روغن خیری سعوط کنند و اندک کندش جند بیدستر و خربق در بینی دمند و عطسه آورند
و اندک سکنجبین عنصلی با آب گرم و قدری روغن خیری یا نرگس یا سوسن با نمک جریش و آب ترب افشرده در حلق او قی و غیره چکانند و در حلق او پر بر روغن
چرب کرده یا با ایارج فیقرا آلوده مکرر داخل کنند تا قی آید و بعد قی شربت عسل دهند و روز دیگر از قی اندک تریاق از نیم درم تا نیم مثقال بحسب حاجت یا اندک معجون بلادر

طعام غلیظ یا بسیار خورده است حقنه کنند تا ورم او کشاده شود پس مرغ چرب کرده با ایارج فیقرا آلوده بحلق فرو برند پس اگر قی نشود فتیله محرکه آن را فایده کند
بدان دماغ گرم گردد و اگر بر سر او روغن سوسن چرب کنند نافع تر باشد بعده فقرات گردن و پشت او بروغن گرم بمالند و پای او را بروغن فرفیون و روغن سداب و عاقرقرحا
و مانند آن بمالند بعد از آن تسخین رؤس و تلبیس بطبیخ بابونه و مرزنجوش فتح کنند و اگر تریاق کبیر و مثرودیطوس باشد یک شربت آن در ماء العسل حل کرده در حلق او ریزند
و اگر حاضر نباشد معجون سجزینیا و اطریفل یا شلیثا یا آنرا باشد و اگر یک مثقال از سکبینج یا حلتیت یا جندبیدستر در ماء العسل حل کرده بحلق او فرو ریزند موافق باشد و اگر
مسهل و اون ممکن باشد نافع تر از حب فرفیون نیست صفت آن سکبینج اشق جاوشیر مقل صبر جندبیدستر هر یک دو درم فرفیون یک درم شحم حنظل و نیم درم شربتی
یک مثقال حبها بسازند در آب کوکرو نشاسته و در طعام خشک نافع باشد صفت حقنه حاده شحم حنظل قنطوریون باریک یا نخود از شبت حلبه سداب بابونه هر یک احد یک مشت
سکبینج دو درم بوره ارمنی نفت ده درم روغن بادام تلخ یک اوقیه گلنار ده درم مرزنجوش ده درم او در یک آثار آب بجوشانند تا بقدر نیم آثار باز آید بعد حقنه کرده
و هر ساعت باز آن حقنه کنند اگر بیرون آید باز اعاده آن نمایند تا رطوبت بسیار فرود آید صفت روغن فرفیون که بر مهره های پشت و گردن مالند
بگیرند آب سداب کوفته فشرده یک آثار روغن سوسن ده ... آمیخته بآتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس قسط و عاقرقرحا و جندبیدستر
هر یک سه درم جاوشیر باریک دو فرفیون سه یک مثقال ساییده در روغن گرم آمیخته حل کنند و اگر روغن بلسان حاضر باشد سه درم با وی بیامیزند و الا زیت
اگر چه ضعیف است بدل آن گرفته گرم کرده بکار برند صفت روغن قسط بگیرند ابهل اذخر ابرنج سنبل هر یک ده درم قسط سه درم در یک نیم آثار آب
بجوشانند تا آب بسیار شود پس صاف نموده روغن زیت یا دو آثار انداخته باز بجوشانند تا آب بسوزد و در آن وزن جندبیدستر مثقالی فرفیون حل کرده بکار برند صفت روغن
افتیمون بگیرند حنظل ... چهار اوقیه در روغن زیت یک آثار بجوشانند تا آب بسوزد و اگر عاقرقرحا جندبیدستر فلفل قسط فرفیون مشک داخل کنند قوی تر باشد
و اول که بر سر و فقرات پشت و گردن ریزند اجزای آن بانست که در قول شیخ گذشت لیکن سداب و بابونه و زیت داخل است و تدبیر سائر دماغ بعضی اهل گرم
کرده تا آنکه موی سر تراشیده نیز سالیج ... شده و طلاهای سر که در قول شیخ گذشت گرم کرده تبرید دماغ را گرم کنند اگر اجزای آن کما که در قول شیخ گذشت
و بر سر او سته گرم کرده بر سر نهند نیکو باشد و سعوط از مرزنگوش یا آب سداب یا آب مرزنجوش یا جندبیدستر دو حبه بماء العسل حل کرده در هر دو بار دو جندبیدستر
بو یا بند صفت حبی که سعوط نیز نشاید ... جندبیدستر ... شحم حنظل ... فرفیون ... ایارج فیقرا ... این جمله یک شربت است
مجرب ذکریا گوید بطلیت را و سکته و فالج و لقوه ... سود دهد ... و اخلاط آن ... مقدار یک مثقال
و شربتی عسل یا ماء العسل حل کرده بدهند و ... در علاج این مرض ... که این ... سعوط و روغن ... نفع
رسد اینها باشد اول روغن ... استعمال نمایند ... روغن سوسن ... کرده باشند اگر از این انتفاع نیابند قوی تر از آن بکار برند و در روز
سوم بلغم از ... باقی ماند و هرگاه ... بعد از تعطیل و سعوط ... از روغن ... و از حبهای ... کرده و در هر هفته یک شربت
... حقنه کنند و غذا نخود آب ... باشد ... و اگر با آن انجیر و مویز ... بخورند موافق باشد و بعد بیست و چهار
روز ... روغن ... ایارج فیقرا ایارج لوغاذیا و ایارج روفس ... مانند آن بکار برند و باقی العلاج فالج
... گرم ... ذکر شده و بعده
... گاوزبان هر یک سه درم ... عسل ده درم ... و غذا ... بالفعل ...
... ایارج ... ایارج لوغاذیا در هر هفته یک بار یا دو بار ... و سعوط ... مرزنجوش بکار برند و این علاج
ایشان تا آنگاه است که از بیست و چهار روز تجاوز کرده باشد و چون از این علت صحت یابند لا بد است که در فالج یا لقوه ... کثرت ماده ... آن افتند و یقین است
که این مرض از امراض الموت است و علاجش صعب بود و مرض شدید تر از این نیست و بعض اوقات معالجین ... مانند ... بدایت ... تنقیه بدیل
در روغن باشیای حاره ... بعد تعطیسات ... حاره ... بکار برند و طلاهای ... و سر که و سعوط و روغن

و زنبق و طلاهای سر بجند بیدستر و شونیز کنند و بشل گهواره حرکت دهند و سر را روزانه بسعوط اصطلول در روغن گاو و عمل آن رند فلفل کند و شش چهار شعیر هر را حب سه حبه شونیز خردل مرزنجوش فلفل هر واحد دو حبه و اشق و مشک هر واحد نیم حبه با آب کرفس سرشته اقماع نموده بسازند و چون افاقه شود در روغن بمالند و باسلیق اجابت مقدار سازند و تریاق یا شرود یطوس و دهند و تریاق الذهب مجرب است با آب بادیان و اینست افسنتین و زیره و اگر تریاق فاروق نیز آن شود بسیار بد پرهیز کنند و بعده و بنفشه با اراالاصول بر روغن مالیده شیرد شکر نوشانند و ایارج فیقرا با لوغاذیا و هند و این روغن در علاج این سال امراض بارد مجرب است بر روغن مبارک است ثوم شامی یک اوقیه جاوشیر شونیز هر واحد نیم اوقیه جند بیدستر میعه فلفل سفید و سیاه هر واحد سه درم همه را در سه چندان زیت بسایند و باآتش بپزند و حفظ او نمایند که مجرب است بهر نحو که خواهند استعمال نمایند و همچنین روغن بان که لطیف است و این معجون از مختارات است جند بیدستر فلفل سفید و سیاه و دار فلفل و زنجبیل هر واحد دو درم تخم کرفس عاقرقرحا افیون مصطکی مغز حب البلسان هر واحد نیم درم جند بیدستر سه درم شحم حنظل هر واحد سه درم بسه چندان عسل بسرشند شربتی از ان سه درم

علاج سکتهٔ دموی و سوداوی

در دموی بر بدن تمام فصد سر رو از هر دو دست نمایند و خون زیاده گیرند که غشی اسهال افاقه حاصل شود و اگر حاجت بینند فصد رگهای گردن صافن نیز بکشایند پس حجامت ساقین و فصد رگ بینی نمایند و بعده هر دو ساق و بازو بعصابه محکم ببندند و کف پا بر زمین بمالند و اصل السوس جوشانیده صاف نموده شربت لیمون یا سکنجبین و عرق گاوزبان داخل کرده در حلق چکانند و تلیین طبیعت بحقنه متوسط ابعد حقنه حاد بعمل آن نمایند و چون بهوش آید غرغره سکنجبین با آب گرم کنانند و بتنقیه دماغ حب قوقایا دهند و بعد از تنقیه مفرحات معتدل استعمال کنند و ایضا برای تقویت سر روغن گل و روغن بابونه و سرکه بر سر مالند و شمومات بارد تقویت دماغ مثل صندل و گلاب و سرکه بو نمایند و سکنجبین نوشند و در آخر برای دفع غلظت خون گلقند در عرق بادیان و گلاب و عرق گاوزبان یا در آب طلا نوشند و مفرح ساده گلی حل کرده و شربت نوری جوارش مصطکی جوارش زنجبیل کرر استعمال نمایند و اعاده حقنه کنند اگر حاجت بسوی آن باشد و بعد گشادن سکته بتلطیف تدبیر کوشند و بر جلاب ماء الشعیر رقیق با مزوره نخود ماش مغز بادام قناعت ورزند و تدریج نخود آب شوربا گوشت مرغ و تیهو و دراج دهند صاحب اقتباس گوید که بعد افاقه مریض را شیره تخم خیار خرفه خشخاش شب بعرق شاهتره سکنجبین صبح مطبوخ شاهتره و عناب الثعلب و بنفشه و گل سرخ هر یک هفت ماشه مویز منقی دو تولہ خیار انبه پنج عدد شب در عرق شاهتره و عنب الثعلب هر یک پاو آثار خیسانند صبح جوش کرده مالیده صاف نموده مغز خیارشنبر شش تولہ ترنجبین و شیرخشت گلقند هر یک سه تولہ مالیده باز صاف کرده شربت بنفشه چهار تولہ شربت دینار دو تولہ اضافه نموده و روغن بادام هفت ماشه داخل کرده بنوشند و بجای آب برگ گلاب عرق شاهتره کشیده کنند و وقت دوپهر نخود آب بخورانند و وقت شام شله نخود ماش که در شوربای جوزه مرغ ساخته باشند بخورانند و صبح تبرید از گل گاوزبان پرسیاوشان اصل السوس حب کاکنج هر یک هفت ماشه در عرق کدو و شاهتره گاوزبان هر یک شش تولہ جوش کنند که نیم آید مالیده صاف نموده شربت بنفشه یا گاوزبان چهار تولہ داخل کرده تخم خرفه بتنگ هفت ماشه پاشیده بنوشانند و غذا به تورهای مطبوخ پنج مسهل داده معدلات خون مانند سکته غشی ادر سکته دموی بحالت وقت فصد قیفال از هر دو دست کرده خون قریب سه پاو گرفته امر بمالیدن همه بدن بر روغن مبارک کردم و گفتم که دوالی بحجم دو انگشت در عرض یک پا در طول از حریر گاومیش ساخته بروغن مبارک یا فرفیون چرب نموده بر سر بسیار زنند و پوست چنبار را در آب گل سرخ و گلاب حل کرده بجوبانند چنانچه همان تدبیر تا تو هفت حصر بیمار بهوش آمد پس تنقیه بدن کردم طبری گوید که علاج سکته دموی اولا فصد است پس غرغره پس حقنه پس حبوب پس تمریخ و دربلده ری معالجه صاحب سکته دموی بفصد کردم و مانند گوسعی بکشاد و بعد آن بسیار خطا میشد زیرا که فضول خون مشابک بود و خون با وجود فصد اکثر فیست کثیر الکمیت بود و از حمل آن قوای ضعیف شده بود پس هرگاه فصد کرده شد همه فضول خون منحل گسته دماغ او پاک شد و آنچه اندکی از ان باقی بود استفراغ آن بحقنه و حب و تمریخ دادن کردم و در سکته سوداوی اولا فصد باسلیق بعده حقنه معتدل مخرج سودا استعمال کنند و بعد افاقه بعلاج صرع سوداوی رجوع کنند و از چیزهای بسیار گرم و تیز حذر نمایند و اگر مرکب از سودا و بلغم باشد اول فصد صافن یا باسلیق و یا ابطی مناسب بود و لیس حقنه های معتدله یا سایر تدابیر سکته بلغمی و دموی آنچه در علاج صرع سوداوی گفته شد بعمل آرند

علاج سکتهٔ ضربی و سقطی

آنچه در علاج امراض دماغی که از ضربه و سکته افتد مذکور شد بکار برند و ایضا اول فصد سر و گشایند و حقنه های مناسبه بکار برند و در تنقیه دماغ و ترقیق و تلطیف ماده بیشتر

لاهور رو علو خان وباحسب رفیقون ایشان با سهلوخ افتیمون ایلیچی ممدوح الیه بدستور ولیس از حصول تنقیه بهر تعدیل مزاج معجون نجاح واطریفل افتیمونی علی خان خورانند وغذا شوربا مع بنان خشکاره دهند وبجای آب ماء العسل که بگلاب ساخته باشند بنوشانند وازهر چه سردی افزاید وشکلی افزا بود حذر نمایند محشی شرح اسباب نوشته باید که بر فقار صلب وگردن تا عصعص اندک روغن بلسان در روغن بید انجیر قدری بوره ارمنی وشکر وعسل مخلوط کرده ضماد کنند وبحکم بادشاه امیری را دیدم که معالج او علاج بمداومت تبرید میکرد وبجهت آنکه مریض برتکلم قادر نبود ومعالج او گمان کرد که این از یبوست وازحرارت مفرط است وچون دانستم که مرض او مبرود است معالج او را از داون تبرید منع کردم وباستعمال تسخین ونوشانیدن مسهلات امر نمودم لیکن قول من عمل نکرد ودر چند روز مرض زیاده شد ولیکن انجامید مریض را هلاک گردید طبری گوید که حقنه بعمل آرند ومر سه درم صبر پنج درم جند بیدستر سنبل الطیب یکدرم ساییده آرد کرسنه سی درم آمیخته روغن قسط ونار دین یا روغن بلسان داخل کرده در آب واندکی سرکه کهنه سرشته بر فقار پشت از کتفین تا عصعص ضماد نمایند در روغن سوسن یا روغن نار دین بر همه بدن بمالند وتغرغر بسیر بروغن غار نیمگرم کنند وهر وقت مشک وجند بیدستر بویانند وچیزی خوشبو متوسط الحراره وبخورین طلا نمایند واین جماعه ابتدا وقتی باستعمال آرند که مزاج علیل بحرارت کثیر متغیر نشود وهرگاه متغیر گردد وصداع در موخر سر بالضرور ظاهر شود در این صورت فصد رگ پیشانی بکشایند وبتعدیل مزاج پردازند تا وقتیکه حرارت مفرط نباشد ومتوسط بود وهر آنکه اندک حرارت این مرض را تحمل بسیار دشوار از تپ حاد گاهی با انحلال فالج وتشنج امتلائی میشود واین مرض از امراض مزمنه است که یقینا آن تا مدتها وحصا این علت را از جماع بعید است تا مدت دراز منع کنند که در آن خوف هلاکت است واز آنچه حبا این مرض را بدان حوط کنانند زهره کلنگ جند بیدستر مشک مفرد ومجموع وبدون دریافت قوت ومزاج علیل وقبل از تنقیه وعدم قوت وعقل مریض باستعمال سعوط پرهیز وازند که در ابتدای مرض خطر دارد ولعلاقه معجون انقردیا باید داد واستعمال غرغره بمویزج وعاقرقرحا اگر ممکن باشد نافع است

امراض عصب

وآن ده مرض است یعنی استرخا وفالج وتشنج وتمدد وکزاز ولقوه ورعشه وارتعاد وخدر وخلاج واسباب این امراض اصناف امراض ثلثه یعنی مزاجیه وآلیه وتفرق اتصال میباشد واورام نیز موجب امراض عصبی میگردد ودر افعال طبیعیه وحاسه وحرکه او آفت ظاهر شود وحرکات خفیفه را در پیدا کردن امراض عصب دخل عظیم است فوق از غیر آن حرکات غلیظه مثل پیچیدن رسیمانست وبرداشتن چیزهای گران وغیر آن هرچه دران تمدید قوی یا فشردگی باشد ودر احوال اعصاب استدلال از افعال حس وحرکت واز لمس ولین وصلابت واز مشارکت دماغ وفقرات واز اوجاع مثلا گاه بتواتر اعضا وگاهی تشنج آنها ومواد مختص بعصب میکنند واکثر علاماتیکه از آن بمعرفت احوال دماغ پی میبرند بیشتر آنها از ضرر افعال واز لمس است در گرمی وسردی وسختی ونرمی وخشونت وملاست که در جلد وسر یافته شود واز اقسام سوء مزاج که اکثر محدث امراض عصب میگردد برودت ویبوست ساده یا مادی بلغمی وسوداوی است پس هنگام تشخیص سبب هر مرضی از امراض عصبی تحقیق در سافج ومادی چنان کنند که اگر مرض بتاریخ امتداد از سوء مزاج سافج بود واگر دفعة واقع شود مادی باشد در سوء مزاج رطب یا یابس چنان تمیز نمایند که بر عضو آفت رسیده روغن بمالند اگر زود خشک گردد مرض بتاریخ افتد پس سبب مرض او سوء مزاج یابس باشد اگر عضو بنسبت عضو دیگر گرم نشده باشد الا رطب فرق در بلغمی وسوداوی از برودت وحرارت لمس ودیگر علامات مخصوصه هر یکی در تشخیص امراض آن باید کوشید باید کرد وتشخیص وتدبیر امراض آلیه داورام عصب در فصل فالج وغیره مسطور گردد وعلاج تفرق اتصال عصب در باب جراحات خواهد آمد ودر اینجا علاج اقسام سوء مزاج بقلم می آید اکنون باید دانست که در امراض عصبی باستعمال ادویه قویه مستفرغه خواه مسهله در ابتدا تعجیل نکنند بلکه در آخر بعد چهارم یا هفتم روز واگر مرض قوی باشد بعد چهارده روز بکار برند وادویه عصاره آمنه حاده در اصلاح مزاج عصب باید که قوی تر باشند بنسبت ادویه باعث بطوء نفوذ آنها در عصب ودر تنفیذ آنها بتفتیح مسام مبالغه نمایند ودر علاج اکثر امراض عصبانی تقویت دماغ بالطبع بطرف مؤخر دماغ باشد وبعد لبسیار عصبی که محرک عضو مریض بود دیگر آنکه این امراض در رو باشند که در نیشوور قسمه جمیع رأس خصوصا مقدم او کنند ودماغ مفرط وخوات امتلا دهند شرب آب سرد وبرف وآب بسیار وشراب کثیر تازه وسرکه ضار ترین اشیاست باعصاب وهمچنین کل حامض نافع ومبرد قوی فصد کثیر مضر است اما شراب کهنه دانند که کل امراض عصبیه را نافع گفته اند بجهت تحلیل ماده وتقویت عصب وتسخین آن موافق ترین آبها برای امراض عصبی آب باران است

علاج امراض عصبی بارد رطب سافج

وآن استرخا وتشنج ورعشه وخدر است هرچه از سعوطات ومروخات وضمادات ولمادات ونطولات حار که در علاج امراض دماغی بارد سافج گذشت بعمل آرند

مواد دبلغمی لزج امراض عصبیه بنابر سببیت اوست و مانع او است و برای هر عضو بحسب اوست پس باید که از ریاضت ملایم تر شروع کنند و بتدریج تا قوی معتدل رسانند و اما مبتلا امراض عصبیه بلغمیه مذکور شده تنقل مغز حب المفاصل بالخاصیت نافع بود و بعض قدما نوشته اند که اگر از صبر و تخم حنظل و مقل هر یک شش درم و فرفیون پنج درم حب ساخته و هر هفته یکبار دهند بدین طریق که اول از دوازده قیراط شروع نمایند و در هفته دوم سیزده قیراط و در هفته سوم بست و چهار قیراط و همچنین هر هفته شش قیراط بیفزایند تا بسی و شش قیراط برسد و تنقیه اعصاب بهیچ دارو برابر این نیست انطاکی گوید که علاج فالج و لقوه و تشنج رطب که از رعشه و خدر و اختلاج همانست که در سکته گذشت لیکن سزاوار آنست که علاج اینها قبل یک هفته نکنند و الا گاه سبب شود و از اکل ابزار و آنچه از آن خارج شود منع کنند و از لزوم غسل و حمام و فرج و سداب بهر نحو که استعمال کرده شود و اکثار نمایند و در خواص آمده که چون طلی فالج و لقوه فالج را تجربه ادا کلاه و نیز بر ظرف آن نفع

علاج امراض عصبی دموی و صفراوی

وآن استرخا و تشنج و رعشه و خدر و اختلاج ست در دموی بعد چهار روز یا هفت روز فصد کنند و شربت انار شیرین یا شربت بنفشه در عرق عنب الثعلب پنج توله حل کرده دهند و یا شربت اسطوخودوس یا شربت لیمو یا سکنجبین ساده یا بزوری دو توله در عرق کاسنی بست توله و بید مشک و عرق کیوڑه و عرق بید ساده هر یک پنج توله حل نموده دهند بعد از نضج منضج سازند و هم از عناب و دانه شاهتره شش ماشه گل بنفشه تخم خطمی خبازی هر یک چهار ماشه عنب الثعلب گاوزبان هر یک شش ماشه مویز منقی بست دانه تخم کاسنی دو توله اصل السوس چهار ماشه تخم خیارین دو توله قثاء تخم کاسنی هر یک چهار ماشه شاهی یک توله مغز فلوس شش توله ترنجبین شش توله املیجات ماشه شیر خشت شش ماشه غاریقون تربد بادام هر واحد شش ماشه مسهل دهند و روز دوم لعاب گاوزبان تخم خطمی تخم کدو هر یک چهار ماشه تخم خیارین چهار ماشه یا شیره بدهند و غذا آش نخود و آش جو و صفراوی لعاب اسپغول چار ماشه عرق گاوزبان پنج توله شربت بنفشه یا شربت انار و الوبخارا بدهند و بعد از منضج و مسهل مذکور حب ایارج شش ماشه با عرق بادیان ده توله آخر شب خورانیده صبح بدون مغز فلوس و ترنجبین مسهل دهند

اگر احتمال حب ایارج نباشد از گل بنفشه تربد بسفایج اسطوخودوس هلیله زرد انیسون هر یک نیم درم سقمونیا دو دانگ حب ساخته بدهند

استرخا و فالج

استرخا سستی و ضعف عضو است که در عضو ظاهر شود و حس و حرکت آن عضو یا ناقص یا باطل گردد و فالج بقول مطلق استرخای هر عضوی را گویند و بقول مخصوص حس استرخای یک شق بدن ست در طول که از گردن تا قدم فرا گرفته باشد و شق دیگر صحیح سالم بود و یا جمیع شق از سر تا قدم ساری شده و این را فالج مع اللقوه و فالج گویند و فالج عموم بدن استرخا مطلق اگر بر هر دو جانب تمام تن غیر از اعضای سر و بود آنرا فالج گویند و اگر هر دو شق سر بدن عام باشد آنرا تمام بدن سکته گویند و بطلان حس و حرکت آنست که روح حساسه و محرکه منحبس گردد از نفوذ در اعضا بجهت انسداد طریق روح حائل آمد یا نا فذ باشد لیکن بعض اعضا از اثر قوت آن متاثر نشوند بجهت فساد مزاج خود و فساد مزاج یا از حرارت باشد یا از برودت یا از رطوبت یا از یبوست تا حرارت تا که بحد غایت رسد تا قبول حس و حرکت را منع کند چنانچه از اصحاب قولنج و مدقوقین مشهود میشود که در ایشان با وجود حرارت شدید اینها حرکت و حس ایشان باطل نمی شود و یبوست نیز بلکه مانع حرکت اکثر برودت و رطوبت بود و فاسد است که برودت ضد روح است و تخدیر اجزا آن کند و رطوبت عضو را مهیا بلادت میگرداند و لیکن اسباب بطلان حرکت رطوبت بلا ماده بود لیکن بلا فی این سهل باشد و این اکثر یا در شق واحد او عام بود و یا که در یک عضو خاص عارض شود چون فالج مثانه و ذکر و امثال آن لیکن فالج و استرخای اکثر اعضا سبب اقتباس روح باشد و سبب اقتباس روح انسداد بود یا افتراق مسام منافذ و یا سوی اعضا انقطاع عصب طول و انسداد یا بسبب انقباض مسام یا بسبب امتلاء از اخلاط یا بسبب ورم حار یا سرد و امور دوم آن ورم ست پس سبب فاعل استرخا و فالج بنابر انقطاع ارواح بعض اعضا انقباض مسام یا امتلای خلط مسدد یا ورم یا قطع عصب است و انقباض مسام یا از ربط عضو بود از خارج و آن تمسها باشد و این بطلان حس حرکت از عرضی بود و بگشادن بند زائل گردد و یا از انضغاط شدید چنانچه عند ضربه یا سقطه یا میلان فقره پست و چنین خلع مفصل و یا غلظ اجرام عصب بسبب خود و یا سردی منتقص منافذ مسام عارض شود و امتلای مسدد از مواد رطبه دو آن اکثر بلغم باشد که از بطون دماغ بریزد و در خلل کل اعصاب جاری گردد یا در مبادی اعصاب یا شعب اعصاب متعدد شود و طریق روح نفسانی بند کنند و اما ورم نیز از عروض حس و در نخاع و منابت اعصاب یا شعب آن مانع نفوذ را مسدود و سازد از مواد که باشد و اما قطع عصب و نخاع در طول آن شد مانع نفوذ روح مضر حس و حرکت نبود و آنچه در عرض باشد حس و حرکت را منع کند از اعضای که مجاری روح نفسانی ایشان و میان این مقطوع بیش از قطع متصل بود و بسیار باشد که ماده رطب سبب غایت حرارت بدن یا حرکت بدنی یا نفسانی دفعة از خوف یا غضب یا لذت یا غم بسوی اعصاب نخاع اطراف سائل گردد و فالج آرد و بدانکه سبب فاعل اگر در یک شق بطون دماغ یا در مجاری شق واحد افتد همه شق بدن مع شق ردی مفلوج گردد چنانچه اگر در هر دو شق بطون دماغ یا مجاری آن بود سکته افتد و اگر در هر دو شق نزد منبت نخاع افتد کل بدن سوا

اعضائی که مفلوج شود لیکن گاهی حس باقی ماند و اگر در شق واحد از نصف نخاع فالج در یک شق از بدن غیر از سر و چهار بود و اگر از نصف نخاع فرود تر بود پا و در یک شق باشد [illegible]
متصل است استرخا و مفلوج گردد و اگر سبب نخاع نباشد بلکه در عصبی یا شعبه او باشد یا تفرق اتصال یا ورم افتد استرخا در عضوی که آن عصب یا شعبه تعلق داشته باشد واقع شود مثلا
در زبان و حنجره و مری و مثانه و معا مستقیم و غیر آن باقی اعضا سالم بود و اگر فالج در شدت برد شتا در مشایخ و مزاج بارد رطب و بلغمی که اوان اندر بیماری و کودکان
نماید عارض میشود و گاهی در ربیع بحرکت امتلا در ان و در بلاد جنوبی و در عمر بچه تا شصت سالگی که دماغ بارد رطب باشد و دفعةً حرارت یا برودت قوی رسد قریب الزوال مند
از بیماران ملی فهند و اگر فالج بحران در فصل گرما افتد کمتر نجات یابد و از نوع فالج آنست که بطریق بحران در امراض حاده افتد و بدان ماده بسوی اعضا منتقل گردد و این بهتر است که بحران [illegible]
بسبب حس یا بضعف طبیعت خود ماده را استفراغ تام یا کامل نکرد پس آن ماده در نواحی دماغ بماند و بنابر ثقل و گرانی سر باقی ماند بعد طبیعت آن را دفع [illegible]
پیش فالج مانند آن پیدا کند و گاهی سکته و صرع و قولنج و اختناق رحم و حمیات از منه بعد از بحران منتقل بفالج گردند و قولنج شدید الالم را اگر تمرد کند با استرخا [illegible]
و سیر بن گردد هنگام انقضای مرض سبیل بحران دفع طبیعت فضول را از عمق بدن بسوی اطراف چنانچه صاحب کامل گفته که جماعتی را دیدم که ایشان را قولنج صعب شدید الالم بود و [illegible]
منکبین و رکبتین منخلع گردید و شخصی را دیدم که حرکت کتفین او معطل شده بود و الی آخر آن من دیده بودم بعض را که حس ذوق کرده که دو زبانه [illegible] و قولنج عارض شد [illegible]
خلاص یافت خلاصی آن با استرخای اطراف گردید و حس آن باطل نشده بود و نفس سرد و تحلل منقطع از شدت انقلاب در فالج بود [illegible]
ممکن نیست و ضعیف سهل نه و بدانکه گاهی استرخا با خلع و تشنج مرکب میگردد و بعضی مردم چنین که بعضی اعضای ایشان مسترخی یا منخلع [illegible]
منخلع یا تشنج وار تعاد دیده شده و این نوع از افراط تقل کرده کسی اگر سکر از شراب باشد دیکباره گی کلام و بیناگرده [illegible]
که سکر او منحل گردد جاری شود و مراد با مساک کلام فالج نیست و جالینوس گفته که امساک صوت مع استرخا و لیست اعضا مفلوج شود [illegible]
از انحلال بعض فقار قائل است و اکثر قسط ابن نوع قائل گفته که اگر مفلوج کلام مستوی کند علت در نخاع بود و علاج آن سهل تر باشد و اگر در کلام اضطراب بود علت در دماغ باشد [illegible]
و بدانکه نبض مفلوج ضعیف بطی متفاوت بود و گاه از مرض قوت ضعیف گردد [illegible] و از اثرات با انتظام تنفس و قاروره مفلوج اکثر غلیظ بود و گاهی زرد [illegible]
آتشی باشد و گاهی بسبب [illegible] ضعیف عروق باکره یا دو عصب که گاهی مثل ری پیدا شد [illegible] و گردد و سرخی بول [illegible] و گاهی [illegible]
سلیم بود گویا که در آتش است و شق مفلوج بارد بود گویا که در برف است [illegible]
مسترخی و مفلوج تا که همرنگ سائر بدن باشد [illegible] اگر بسبب فساد مزاج باشد [illegible] یا الطفاء الی انفعال طبیعی [illegible]
بجهت نرسیدن غذا [illegible] و لاغری گردد امید صحت او کمتر بود و صاحب کامل گوید که علامت علت معروف بالقوه آنست که صاحب او بسیار تاواده بود و صوت و حس حرکت [illegible]
باشد و درین حالت تقدم کند دوار شدید و امتلا و اختلاج دوار و تاریکی بصر و سر [illegible] یا اختلاج جمیع بدن و ثقل حرکت و [illegible]
و دوران ثقل راست [illegible] و فتار باشد و علامت خلع احساس [illegible]
تشخیص اسباب این مرض باید که اولا بپرسند که مرض دفعة عارض شده یا بتدریج اگر دفعة بگوید حال تقدم وقوع ضربه یا سقطه یا زخم بپرسند اگر اقرار آن کند مرض بجهت
وقوع آن افتد سببش گسستن عصب یا قطع آن باشد و این مرض لا علاج است و الا نظر کنند اگر سفیدی رنگ [illegible] بدن و کثرت بزاق و [illegible]
و غلبه او گاه رنگین سرخ و زرد غلیظ بسبب [illegible] کبد و عروق و نبض بطی و متفاوت بود فالج رطوبی بلغمی باشد و اگر [illegible] رگهای گردن و غیره [illegible]
سرخ بود فالج دموی باشد پس اگر فالج مادی و سرسام یا سکته یا صرع یا قولنج یا اختناق رحم یا حمیات حاده در منه بحران واقع شود فالج [illegible] بحرانی باشد و اگر
عوض مرض بتدریج گوید با آن تب و درد یا کره در عصب بود فالج ورمی باشد پس ببینند اگر تپ و درد [illegible] بود ورم حار باشد و اگر تپ نرم [illegible]
ورم رخو باشد و اگر از لمس صلابت و تمدد در عصب معلوم شود از تقدم وجع و ضربه یا القوه یا ورم حار نیز سوال کنند و این دلائل ورم صلب باشد و اگر آثار ورم
یافته نشود و ملمس بارد بود از تقدم رسیدن سردی شدید و نوشیدن آب بغایت سرد و یا ایستادن در آب سرد سوال نمایند اگر باشد استرخا از برودت و رطوبت ساذج
باشد و الا تقدم ربط رباط یا زوال فقره یا خلع مفصل بپرسند پس بهر کدام ازین اسباب که اقرار کند سبب استرخا همان باشد و فروشتن [illegible]

سینہ اگر زوال فقرہ لبسوی داخل بود خمیدگی پشت یا گردن و فرو رفتن سینہ اگر زوال طرف خارج باشد نیز از نشان زوال فقرات است و اگر حرکت انبساط و انقباض عضو
بدشواری شود و عضو نرم نباشد سببش غلبہ یبوست باشد و تقدم اسباب یبس یبوست شاہد باشد و ہرگاہ بول بی ارادہ جاری گردد نشان استرخای
مثانہ باشد و اگر براز بی ارادہ بیرون آید علامت استرخای معای مستقیم بود و باشد کہ قوت دافعہ باطل شود و بول و براز دفع نتواند کرد بالجملہ علامات علاج
استرخای مثانہ و معای مستقیم و استرخای زبان و حنجرہ و مری وغیرہ ہر یک در مقام خود مذکور گردد و اینجا تدبیر مطلق استرخا و فالج مسطور می شود

علاج استرخا و فالج بلغمی

تدبیرش ہمان است کہ در علاج امراض عصبی بلغمی مذکور شد از ترک آب و غذا در ابتدا و استعمال منضجات و مستفرغات وغیرہ بعمل آرند و ایضاً بر استفراغ مطلق اقدام
نمایند بلکہ برفق و مراعات قوت و راحت دادن بدن در میان ہر استفراغ و اگر در پنج شش مسہل مادہ فالج بر نیاید ایارج الاصول فقط تا یک چلہ گذرانیدہ بعد از ان
مسہل منقی دماغ مید ادہ باشند و در آخر معجون سیر وغیرہ بخورانند لیکن از تنقیہ تا چہل روز فراغت ضرور است چہ قول بعضی اساتذہ است کہ اگر قبل از چہل اعضا
بکشاید بکشاید و الا باز نکشاید لہذا در مرض خفیف ہشتم روز مسہل معمول است و از روز چہارم منضج شروع میکنند و تدبیر کلی این مرض نضج کامل است قبل از نضج کامل
اسہال ممنوع و مضر است و روز دوم از مسہل اگر تپ نبود با منضجات مشتمل بر مقویات و مسخنات کبد اگر شق راست موف بود و مسخنات و مقویات قلب اگر شق چپ
معلول بود بدہند اگر مرض قوی باشد تا چہل روز و تقویت این اعضا ضرور است دافع مسہل تقویت معدہ بمصطگی و زرنباد و فاوانیا و اسطوخودوس سودہ بہلیلہ مربی یا اطریفل
شربتہ معمولہ است چہ اطریفل دماغ و منقی مخصوص عضو ضعیف یعنی دماغ است و سکنجبین عسلی با شربت زوفا ایارج الاصول و ایارج البزورجار یا معتدل بیاشامند و خورانیدن
تریاق اربعہ و ثمانیہ و جوارش بلادر ہرچہ موجود باشد و مناسب مانند با عرق بادیان و شیر آن نافع است و دادن یک درم سداب با شہد و روغن ارجیلنی و لوکا مجرب است
و ہمچنین بہر تبدیل مزاج تریاق کبیر با شیر و ایطوس نیم درم و کلکلانج و مانند آن بدہند و ہر شب بعد تنقیہ معجون فلاسفہ و معجون بلادر و اطریفل کبیر و معجون برج و
مربای آن بخورانند و دیگر ادویہ مرکبہ مثل جوارش شیخ علوی خان و سفوف اترج ایشان و خمیرہ اسطوخودوس و حب عنبر مومیائی و اذاراقی و حب سورنجان و سیاہ و حب
سیماب و حب بلبلیس و حب سم الفار حسب حاجت بعمل آرند و فقرات و اعصاب را بروغنہای گرم محلل و مقوی اعصاب چون روغن قسط و شیرین آنگاہ سادہ بمالند
و گاہی چند بید ستر و عاقرقرحا در ان روغنہا آمیزند و یا موم در روغنی گداختہ و قدری فرفیون آمیختہ نیم گرم تدہین کنند و یا مومیائی کانی در روغن حنا الش نمایند
کہ بعد یافتن فالج از فالج دفع ماندگی اعضا میکنند و یا ضماد جوز بوا و مالش زنجبیل و زرنباد کنند و یا قسط تلخ مرکی فرفیون سودہ در روغن گل ممزوج نمودہ نیم گرم بمالند و این
مخترع حکیم علوی خان نیز مجرب است و سواری کشتی و نقل از بلد بارد بشہر گرم مفید بود و درین مرض تا گرسنگی صادق و تشنگی سخت نشود غذا و آب نخورند و ترک طعام شب واجب است
و چون قریب بصحت شوند عضو مسترخی را حرکت دہند و غمز شدید کنند و بخرقہ درشت بمالند و باید کہ در فالج بر اخراج خون جسارت نکنند الا بعد تحقیق غلبہ خون کہ بحمرت رخ
رنگ و جوانی و فصل و مزاج و قوت مساعد باشد و درین صورت فصد جائز است تا خون کمتر باحتیاط تمام گیرند و گرنہ بلغم غلبہ خواہد کرد و در ابتدا اہمال مکن در تقلیل غذا اگر شدید
بیان بعض تراکیب معمولہ فالج منقول از مطب اساتذہ کرام روز منضج باید کہ در منضج بلغم وزن اسطوخودوس پنج ماشہ و انجیر سہ عدد کنند و عود صلیب دو ماشہ گاوزبان
عنب الثعلب بیخ کبر ہر یک شش ماشہ عوض بیخ کاسنی و بیخ کرفس و مویز منقی داخل کردہ در عرق عنب الثعلب نیم آثار جوشانیدہ گلقند حل کردہ بدہند غذا شوربای کبوتر و
کنجشک یا تفت و بجای آب عرق کیوہ و وقت شام تریاق فاروق لقدر یک نخود و تہار ناشتہ شش ماشہ شربتہ لیسانیدہ بالائش عرق کیوہ عرق گاوزبان نوشانند ایضاً
و در مرض خفیف صرف اصل السوس گاوزبان بیخ بادیان بیخ کاسنی بادیان اسطوخودوس در عرق عنب الثعلب بادیان جوشانیدہ با گلقند برای نضج دہند و بعد نضج اجزای
مسہلہ افزایند ایضاً برای مرد جوان در فصل صیف کہ استرخا در فکین و قدم و عسر حرکات باشد منضج از گل بنفشہ اصل السوس خطمی خبازی گاوزبان بیخ بادیان
ہر یک شش ماشہ در عرق عنب الثعلب و گاوزبان ہر یک نہ تولہ شب خیسانیدہ صبح جوشانیدہ گلقند مالیدہ دادہ شود و روز دوم اسطوخودوس بجای گل بنفشہ بادیان
عود صلیب دو ماشہ گل بنفشہ چہار ماشہ عنب الثعلب شش ماشہ مویز منقی نہ دانہ بیخ کبر شش ماشہ زوفای خشک سہ ماشہ بادیان شش ماشہ انجیر زرد ہفت عدد
تخم قرطم یک نیم تولہ سنای مکی یک نیم تولہ افزودہ جوشانیدہ صاف نمودہ فلوس خیار شنبر شش تولہ گلقند چہار تولہ روغن گاو شش ماشہ داخل کردہ مسہل دہند و در مسہل

سینه اگر زوال فقره بسوی داخل بود و خمیدگی پشت یا گردن و فرو رفتن سینه اگر زوال طرف خارج باشد نیز از نشان زوال فقرات نسست و اگر حرکت انبساط و انقباض عضو بدشواری شود و عضو نرم نباشد سببش خلط غیر صالح بلغمیه و یبوست باشد و تقادم اسباب مبنی بر یبوست شاهد باشد و هرگاه بول بی اراده جاری گردد نشان استرخای مثانه باشد و اگر براز بی اراده بیرون آید علامت استرخای معای مستقیم بود و باشد که قوت دافعه باطل شود و بول و براز دفع نتواند کرد و بالجمله علامات و علاج استرخای مثانه و معای مستقیم و استرخای زبان و حنجره و مری و غیره هر یکی در مقام خود بامذکور گردد و اینجا تدبیر مطلق استرخا و فالج مسطور می شود

علاج استرخا و فالج بلغمی

تدبیرش همان تدبیر است که در علاج امراض عصبی بلغمی مذکور شد از ترک آب و غذا در ابتدا و استعمال منضجات و مستفرغات و غیره بعمل آرند و ایضا بر استفراغ مفلوج اقدام ننماید مگر بعد رفق و مراعات قوت و راحت دادن بدن در میان هر استفراغ و اگر نتیجه منضج مسهل ماده فالج برنیاید ایارج الاصول فقط تا یک حبه گدازانیده بعد از آن حبوب منقی دماغ میداده باشند و در آخر معجون سیر و غیره بخورانند لیکن از تنقیه تا چهل روز فراغت ضرور است چه قول بعضی اساتذه است که اگر قبل از چهل عضا نگشاید بگشاید والا باز نگشاید لهذا در مرض خفیف هشتم روز مسهل معمول است و از روز چهارم منضج شروع میکنند و تدبیر کلی این مرض نضج کامل است قبل از نضج کامل اسهال ممنوع و مضر است و روز دوم از مسهل اگر تب نبود باز منضجات مشتمل بر مقویات و مسخنات کنند اگر شق راست مئوف بود مسخنات و مقویات قلب اگر شق چپ معلول بود دهند اگر مرض قوی باشد تا چهل روز تقویت این اعضا ضرور است و بعد مسهل تقویت معده مصطکی و زرنباد و فادانیا و اسطوخودوس سوده به طبیله مربی یا اطریفل نیز مستعمل است چه اطریفل دماغ و منقی مخصوص عضو مئوف یعنی دماغ است و سکنجبین عنصلی با شربت زوفا بارالاصول و یا ایارج لوغاذیا یا معتدل بیاشامند و خورانیدن تریاق اربعه و ثمانیه و جوارش بلادر هر چه موجود باشد و مناسب انند با عرق بادیان و شیره آن نافع است و مداومت یک درم سداب شهر با در روغن ارجلینی و لوکا مجرب است و همچنین بهر مبدل مزاج تریاق کبیر و ایارج و اسطوخودوس نیم درم و کلکلانج و مانند آن بدهند و هر شب بعد تنقیه معجون فلاسفه و معجون بلادر و اطریفل کبیر و معجون ... و مربای آن بخورند و دیگر ادویه مرکبه مثل جوارش اترج علوی خان و سفوف اترج ایشان و خمیره اسطوخودوس و حب عنبر مومیائی و اذاراقی و حب سورنجان و سیاه و حب سیماب و حب بلبش و حب سم الفار حسب حاجت بعمل آرند و فقرات و اعصاب را به روغنهای گرم محلل و مقوی اعضا چون روغن قسط و غیره آن گاه ساده بمالند و گاهی جندبیدستر و عاقرقرحا در آن روغنها آمیزند و یا موم در روغنی گداخته و قدری فرفیون آمیخته نیم گرم تدهین کنند و یا مومیائی کافی در روغن حنا مالش نمایند که بعد یافتن فلاح از فالج دفع ماندگی اعضا میکند و یا ضماد جوز بوا و مالش زنجبیل و زرنباد کنند و یا قسط تلخ مرکی فرفیون سوده بروغن گل ممزوج نموده نیم گرم بمالند و این مخترع حکیم علوی خان نیز مجرب است و سواری کشتی و نقل از بلد بارد بشهر گرم مفید بود و درین مرض تا گرسنگی صادق و تشنگی سخت نشود غذا و آب نخورند و ترک طعام شب واجب است و چون قریب بصحت شوند عضو مسترخی را حرکت دهند و غمز شدید کنند و بخرقه درشت بمالند و باید که در فالج بر اخراج خون جسارت نکنند الا بعد تحقیق غلبه خون که بر سرخی رنگ و جوانی و فصل و مزاج و قوت مساعد باشد و در صورت فصد جائز است تا خون کمتر باحتیاط تمام گیرند و گرنه بلغم غلبه خواهد کرد و در ابتدا امساک و تقلیل غذا اکثر

بیان بعض تراکیب معمول در فالج منقول از مطب اساتذه کرام روز منضج باید که در منضج بلغم وزن اسطوخودوس پنج ماشه و انجیر سه عدد کنند و عود صلیب دو ماشه گاوزبان عنب الثعلب بیخ کبر هر یک شش ماشه عوض بیخ کاسنی و بیخ کرفس و مویز منقی داخل کرده در عرق عنب الثعلب نیم آثار جوشانیده گلقند حل کرده بدهند غذا شوربای کبوتر و کنجشک یک وقت و بجای آب عرق کوه و وقت شام تریاق فاروق بقدر یک نخود دهند بهار خالص شش ماشه خرشته لیسانیده بالای عرق کوه عرق گاوزبان نوشانند ایضا در مرض خفیف صرف اصل السوس گاوزبان بیخ بادیان بیخ کاسنی بادیان اسطوخودوس در عرق عنب الثعلب و بادیان جوشانیده با گلقند برای نضج دهند و بعد نضج اجزای مسهله افزایند ایضا برای مرد جوان در فصل صیف که استرخا در فک و قدم و عسر حرکات باشد منضج از گل بنفشه اصل السوس خطمی خبازی گاوزبان بیخ بادیان هر یک شش ماشه در عرق عنب الثعلب گاوزبان هر یک نه توله شب خیسانیده صبح جوشانیده گلقند مالیده داده شود و روز دوم اسطوخودوس بجای گل بنفشه و عود صلیب دو ماشه گل بنفشه چهار ماشه عنب الثعلب شش ماشه مویز منقی نه دانه بیخ کبر شش ماشه زوفای خشک سه ماشه بادیان شش ماشه انجیر زرد هفت عدد تخم خطمی نیم توله سنای مکی یک نیم توله افزوده جوشانیده صاف نموده فلوس خیارشنبر شش توله گلقند چهار توله روغن گاو شش ماشه داخل کرده مسهل دهند و در مسهل

سوم حب ایارج داده روز دوم از مسهل برای نضج ماده و تقویت دماغ گل گاوزبان سه ماشه پرسیاوشان چهار ماشه بیخ کاسنی شش ماشه اسطوخودوس چهار ماشه
جوشانیده گلقند حل کرده اول هلیله مربی خورانیده بنوشانند ایضاً در فالج خفیف دماغ که حس و حرکت بعد غسل قدری ناقص گردد و در گوش هوای سرد معلوم
شود ماء العسل از گاوزبان چهار توله در سه آثار آب جوشانیده عسل پاؤ آثار داخل کرده باز جوشانیده بدهند و گاوزبان گل گاوزبان هر یک پنج ماشه پرسیاوشان
هفت ماشه نبات یک توله در عرق بادیان پاؤ آثار جوش داده بطور قهوه بخورانند و غذا عسل و نان بعد دو سه روز که تخفیف شود و قبض باشد گلقند عوض نبات
کنند یا بکوه گل بنفشه گل سرخ هر یک هفت ماشه گاوزبان گل گاوزبان هر یک پنج ماشه عوض بیخ کرفس و بیخ اذخر و اسطوخودوس در منضج بلغم افزوده
منضج دهند و بعد نضج اسطوخودوس پنج ماشه سنای مکی یک توله تربد سفید سه ماشه مغز فلوس هفت توله روغن زرد پنج ماشه اضافه کرده مسهل دهند و
بدستور روز دوم تبرید و بعد دو مسهل چند روز منضج داده حب ایارج خورانیده بعد تنقیه معجون فلاسفه دهند ایضاً بصورت مرض خفیف بعد ماء العسل
در منضج بلغم گاوزبان پنج ماشه عوض اصل السوس و بادیان و انجیر افزوده روز پنجم داده روز ششم همه اجزای مذکوره و سنای مکی و مغز فلوس گلقند روغن بادام
در منضج اضافه کرده مسهل دهند و بعد تنقیه کامل عود غرقی عود صلیب مصطگی سورنجان هر یک نیم ماشه در گلقند آمیخته همراه عرق بادیان بخورانند و
عود صلیب سورنجان جندبیدستر اضافه کنند و بروغن آب برگ ریحان مالش نمایند ایضاً اگر در فالج از گرمی ادویه منضجه اسهال و سوزش بول و درد گلو عارض
شود ادویه شدید الحرارة از منضج موقوف نموده گل بنفشه گاوزبان تخم خربزه تخم خیارین افزایند و از تخم خطمی و عرق کدو عرق گاوزبان نوعه کنند و عناب و روغن
وارند و یا منضج از خیسانده تخم خیارین گل بنفشه گل گاوزبان هر یک شش ماشه عناب چهار دانه مویز منقی نه دانه در عرق کدو شش توله عرق گاوزبان پنج توله
شربت بزوری معتدل دو توله نیمگرم بدهند و اگر اسهال زیاده بود در شوربای کبوتر نخود کابلی چهار توله داخل کنند و روز شانزدهم اسطوخودوس گاوزبان تخم خطمی بیخ
کاسنی اصل السوس پرسیاوشان هر یک شش ماشه بادیان نه ماشه سپستان ده دانه سنای مکی توله تربد شش ماشه بادرنجبویه چهار ماشه تخم خربزه نه ماشه
عود صلیب چهار ماشه عوض تخم خیارین و مویز منقی و شربت بزوری داخل کرده شب خیسانیده صبح جوشانیده مغز فلوس هفت توله ترنجبین چهار توله گلقند شش توله
عرق بادیان ترنج توله روغن بادام شش ماشه داخل کرده غاریقون سه ماشه خورده بنوشند و پرهیز نخود آب کبوتر و شام آب دال مونگ برنج روز دیگر اصل السوس
بجای عناب تخم خیارین در نسخه منضج سابق افزوده دهند و بجای ماء العسل عرق بادیان اگر اسهال کم شود روز هیجدهم در آخر شب حب ایارج توله بروغن بادام
دو ماشه چرب کرده همراه عرق بادیان و کدو بخورند و صبح بسفایج چهار ماشه مغز قرطم شش ماشه تخم کشوث چهار ماشه عوض تخم خطمی و سپستان و سنا و تربد و بادرنجبویه
و پرسیاوشان در نسخه مسهل اضافه کرده بدهند روز دیگر بدستور مقرر منضج گل بنفشه گل گاوزبان گاوزبان هر یک شش ماشه مویز منقی نه دانه اصل السوس چهار ماشه
عود صلیب چهار ماشه تخم خربزه نه ماشه در عرق کدو دوازده توله عرق بادیان نه توله شب تر نموده صبح صاف نموده شربت بزوری داخل کرده دهند روز بستم در این
منضج خطمی شش ماشه عناب چهار دانه پرسیاوشان شش ماشه بادرنجبویه بسفایج هر یک چهار ماشه سپستان پانزده دانه عوض عود صلیب اضافه کرده گلقند بجای
شربت بزوری داخل کرده دهند و تا چهار روز همین منضج داده روز بیست و چهارم حب ایارج بدستور خورده صبح گل بنفشه اسطوخودوس اصل السوس بادرنجبویه یک شش ماشه
سنای مکی توله گاوزبان پوست بیخ کاسنی عود صلیب بیخ خسک دانه هر یک شش ماشه بسفایج فستقی چهار ماشه مویز منقی نه دانه تخم خربزه پرسیاوشان هر یک شش ماشه
شب در عرق کدو عرق بادیان هر یک دوازده توله تر نموده صبح جوش داده مالیده صاف نموده مغز فلوس ترنجبین روغن بادام داخل کرده بدهند روز
دیگر گل بنفشه گل گاوزبان تخم خربزه هر یک شش ماشه مویز منقی نه دانه اصل السوس چهار ماشه شب در عرق گاوزبان و عرق کدو تر نموده صبح مالیده
صاف نموده شربت بزوری معتدل انداخته نیمگرم بنوشند ایضاً در فالج رطوبی که مزاج اصلی حار بود بعد ماء العسل منضج از بادیان بیخ بادیان عنب الثعلب
مویز منقی اسطوخودوس بیخ کبر پرسیاوشان جوشانیده گلقند آفتابی مالیده صاف کرده تودری سفید پاشیده دهند بعد از نضج ماده بر دو مسهل
بیخ کاسنی انجیر زرد سنای مکی افزوده جوشانیده صاف نموده فلوس خیارشنبر شش توله گلقند شیرخشت هر یک چهار توله روغن گاو شش ماشه داخل
کرده داده شود بعد دو مسهل تا دو روز بجهت تقویت دماغ و قلب و جگر مصطگی سوده یک ماشه هلیله مربی یک عدد رشته همراه اسطوخودوس گاوزبان

هر یک چهار ماشه گل بنفشه شش ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری دو توله داخل کرده تودری سفید چهار ماشه پاشیده دهند باز مسهل سوم بدستور قی بحران [illegible]
افزوده شب حب ایارج و صبح بدرقه دهند بعد مسهل برای نضج و تقویت اعضای رئیسه در دوای مطبوخ بادیان چهار ماشه بیخ بادیان عنب الثعلب گل بنفشه هر یک شش ماشه
پرسیاوشان اسطوخودوس گاوزبان هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه مصطگی سورنجان هر یک سه ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری داخل کرده تودری
سفید پاشیده دهند و اگر قبض باشد روز دوم بجای شربت گلقند کنند و سورنجان مخصوص برای درد پاست جهت درد ساق و پای که از حرکات ماده بشرکت اعضا یا بیخ
و فالج پیدا شده مفید باشد چون درد پای باقی ماند باز سورنجان سوده همراه اهلیله مربی و مصطگی در نسخه سابق و بجای گل بنفشه بادیان چهار ماشه داخل کرده دهند باز
مطبوخ اصل السوس سه ماشه گاوزبان ابریشم خام تخم کاسنی هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات یک توله داخل کرده دهند و برای ضعف دواء المسک معتدل
پنج ماشه با عرق بادیان ده توله دهند و بعد از انفراغ مسهلها و تنقیه تمام و کمال اگر تشنگی زائد بود دیگر دو بار آب تازه بوقت غذا بدهند چه در خلو معده و در ابتدای فالج دو ده شب
آب نمیدهند مگر در صورت تپ و حرارت مزاج و باز برای درد پا که اندکی باقی ماند سورنجان مصطگی هر یک یکماشه سوده گلقند توله سرشته همراه اسطوخودوس [illegible]
مویز منقی ده دانه جوشانیده نبات دو توله بدهند و در موسم ربیع تجویز منضج و مسهل کنند و بسفایج قنطوریون هر یک چهار ماشه در منضج بلغم عوض اصل السوس بیخ کرفس
افزوده بعد نضج ماده روز مسهل گل نیلوفر چهار ماشه ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه بجای غاریقون و روغن بید انجیر و گلقند در مسهل بلغم نموده بدهند و
بعد دو مسهل بدستور حب ایارج وقت آخر شب صبح بدرقه دهند بعده معجون به نسخه تحفه که در آن جوز بوا و بنفشه است جهت تقویت اعضای رئیسه نزله فوراً [illegible]
ایضاً در فالج عضوی که بعد قی و اسهال و تخمه می افتد بار اول مسهل و عرق گاوزبان ساخته دهند و روز چهارم منقوع پرسیاوشان اصل السوس گاوزبان عناب بعرق شاهتره
عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان شب خیسانیده صبح شربت بنفشه داخل کرده بنوشند غذا شله و بجای آب عرق کیوره ایضاً در فالج مع اللقوه در دباز و بعد مسهلات
سورنجان سوده با اطریفل صغیر سرشته بخورند بالائش گلقند در عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان عرق بادیان مالیده بنوشند باز مطبوخ دارچینی گاوزبان انیسون بادیان جوشانیده
با گلقند باز سورنجان بوزیدان عود صلیب بگلقند سرشته بخورند بالائش عرق عنب الثعلب عرق بادیان شربت اسطوخودوس تخم فرنجمشک پاشیده دهند ایضاً در فالج
مع اللقوه بعد تدابیر معموله و مسهلها مصطگی سوده با هلیله مربی سرشته بخورند بالائش گاوزبان بادیان بعرق عنب الثعلب جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند روز دوم
مویز منقی بجای [illegible] عوض بادیان که برعایت معده بود و عرق بادیان بجای عرق عنب الثعلب تودری سفید افزایند غذا [illegible] و قلیه و روز سوم اصل السوس تخم خطمی اسطوخودوس
افزایند و عوض نبات گلقند کنند روز چهارم مصطگی سوده بهلیله مربی سرشته اسطوخودوس گاوزبان جوشانیده شربت بزوری تودری سفید دهند روز پنجم اسطوخودوس
عود صلیب سوده با اطریفل صغیر سرشته همراه گاوزبان مویز منقی بعرق عنب الثعلب عرق گاوزبان جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند بجای آب عرق عنب الثعلب غذا [illegible] مرغ
باز جوارش عود و گاهی با مطبوخ بادیان خطائی و گاهی هفت ماشه با شیره تخم کاسنی شش ماشه گلاب دو توله نبات یک توله باز شیره بادیان چهار ماشه شیره تخم کاسنی شش ماشه
عرق عنب الثعلب ده توله گلاب چهار توله گلقند دو توله تودری سفید چهار ماشه باز اصل السوس گاوزبان تخم کاسنی ابریشم خام جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند [illegible]
و [illegible] ایضاً برای فالج مع اللقوه که در پیری با رعشه و غنوده و [illegible] و استرخاء ظاهر در حرکات دست باشد فلاسفه عرق بادیان صبح و اطریفل کشنیزی عرق گاوزبان وقت شام
و صبح ترکی عاقرقرحا فلفل زنجبیل کوفته بیخته بعسل سرشته بر زبان مالند پس غرغره با آب گرم کنند و مسهل در ابتدای فصل ایضاً در خلل دماغ مع بواسیر خونی
کرده البسیار گرم خلل دماغ افزاید معجون فلاسفه هفت ماشه همراه مطبوخ چوب چینی سه ماشه دانه هیل دو ماشه نبات یک توله در عرق گاوزبان دوازده توله جوش
داده بدهند و یا اسطوخودوس شش ماشه رسوت یک ماشه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله هر یک دو ماشه مقل ازرق یک ماشه کوفته
بیخته با عرق بادیان دهند ایضاً در فالج مع خفقان اسطوخودوس مغز تخم تربوز پرسیاوشان هر یک چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه جوشانیده شربت
بزوری معتدل دو توله حل کرده بدهند و باز تریاق فاروق یا تریاق اربعه بماء العسل بجهت شام و برای صبح معجون فلاسفه شش ماشه با ماء العسل [illegible] و اگر
بعد مسهلات بسبب قبض تبخیر خفقان عارض شود فلاسفه خورده اسطوخودوس گل نیلوفر جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند ایضاً بعد [illegible]
تعدیل و تقویت در این مرض دواء المسک حار خورده بالائش عرق [illegible] بادیان گاوزبان شربت اسطوخودوس [illegible] یا معجون [illegible]

خوردہ بالایش بادیان زنجبیل بادیان سوسن بیخان بوزیدان ہر واحد یک مثقال جوشانیدہ شربت اصول داخل کردہ بنوشند یا تریاق فاروق کہ مقوی حرارت غریزیست بقدر نخود در شہد خالص آمیختہ بخورند بالایش عرق گاوزبان بنوشند الیضاً آگہ زنی را بعد تولد بچہ تپ شود و از استعمال مبردات فالج بہم رسد و زبان ہم بیکار گردد و از معالجات آن صحت کلی نشود پارچہ در روغن دلو دار حلوی خان آلودہ در روزی ہفت ہشت بار در رحم بدارد و دو وقت نسخہ معجون سید علوی خان یک تولہ ہمراہ عرق تنبا کو ہفت تولہ بخورد و دو وقت شام مرچ ترکی دشونیز و جوز بوا ہر واحد یک ماشہ در عسل یک تولہ لیسیدہ بالیست و یک عدد زرد و مرغ سہ چہار مرتبہ دار شیشعان زنجبیل فلفل گرد بورہ ارمنی ہر یک سہ ماشہ سائیدہ بر زبان بالند

ذکر ادویہ مفردہ مفید استرخا

گویند کہ در استرخا شرب قردمانا بآب و یا مغز حب الصنوبر کبار و یا حلتیت مخلوط القردمانا و با عسل بلادر نیم درم بمغز جوز و یا مویز و یا زنجبیل و یا حب فلفل و یا آب مطبوخ کفری و یا بیخ سوسن گل او و آب او یا حب الغار و یا بیخ خطمی مطبوخ بشراب کہنہ و یا فرفیون ربع درم سکنجبین وقتل اشق ہر یک نیم درم و یا سکبینج یک درم با آب گرم و یا حلتیت بقدر باقلا صبح و شب بجلاب یا عصارہ قنطوریون دقیق العسل و یا پوست رتہ با آب گرم و یا طبیخ دار شیشعان و یا طبیخ حاشا و یا کرنب مساوق مطیب بزیت و یا فوہ الصبغ بعسل و یا تمر قندول و یا شربت عنصل و یا جوز القی و یا زراوند طویل یک مثقال و یا دارچینی و یا دوقو و یا اسطوخودوس و یا سندروس و یا لحم عصافیر و یا لحم شقائق یا شرب و تمریخ روغن حب الصنوبر کبار و یا روغن پوست ترنج و تخم آن و یا عاقرقرحا بسرکہ و یا روغن یاسمین و یا روغن فندق و یا روغن سیاہ دیلہ روغن آمن و شرب و ضماد قسط و یا برگ غار و یا اقاقیا و یا طلع نخل و یا فلنجہ و تمریخ قسط ہندی بروغن بان و یا روغن عود الفرج و یا روغن نرگس و یا روغن کفری و یا روغن سوسن و یا آب خاکستر چوب انجیر کہ دہ بار تکرار آن نمودہ باشند و یا روغن غار و یا زیت کہ تخم حنظل دران جوشانیدہ باشند و یا فرفیون یک درم در زیت دہ درم حل کردہ یا فرفیون و جندبیدستر بروغن قسط و یا میعہ سائلہ مطبوخ بزیت یا تنہا و یا جندبیدستر و روغن سوسن و موم و یا نطرون مخلوط بزیت کہنہ و یا قنہ مخلوط بزیت و یا روغن حنا و یا عاقرقرحا مخلوط بزیت و یا روغن ضیان و یا روغن زہر قندول و ضماد خردل القر نفل یا سداب و یا شیطرج بآب قرنفل سرشتہ و یا تافسیا و یا خردل سودہ در قیروطی روغن بادام و موم آمیختہ و یا تماسیا سویق و عسل جمع کردہ سوختہ و یا عندبہ و یا خاکستر چوب انگور بسرکہ و زیت و نطول آب ریاحی شور و یا طبیخ برگ غار و یا برگ فنجنکشت و تخم او و مرزنجوش و یا فوہ الصبغ و یا آب کبریتی و آبزن طبیخ ثعلب در زیت و آب یا دیان و تخم کرفس و نانخواہ تا آب فانی گردد و یا آب کبریتی و غرغرہ طبیخ زنجبیل کبر و حقنہ سکبینج یا طبیخ قنطوریون و تخم حنظل ہر واحد نافع

بیان ادویہ مفردہ نافع فالج

سوید ی گفتہ کہ در فالج خوردن زنجبیل مربی و آشامیدن جوز بوا در دہان انداختن آب آن کذا اکل لحم غزال تا ایام کثیر و کذا مغز حب الصنوبر کبار از پنج درم تا دہ درم بشکر یا بعسل یا بزبیب احمر و کذا خوردن بچہ کبوتر کہ سر گردن او دور کردہ جوشانیدہ آب بلند از دو در آب دیگر خوب پختہ باشند و کذا مالیدن و نوشیدن روغن تخم تلخ ششش و کذا اغذا کردن با آب نخود سیاہ در آب پختہ و بزیت و صعتر مطیب کردہ و کذا خوردن عود البخور از مجربات است و تحبین بادیطوس ہر روز نیم درم صبح و نیم درم شب وقت خواب تا سی روز متواتر خوردن مجرب صحیح است و از حکمای دیگر نقل کردہ کہ خوردن فلفل سفید یا فقاح اذخر یا بہمن سفید یا آذریون و طبیخ بیخ او و عصارہ لقاح او یا آملہ یا ایرسا یا عاقرقرحا جندبیدستر یا عسل بلادر یک درم بروغن جوز یا خصیۃ الثعلب کثیر یا حلتیت یک درم تنہا و مع فلفل و عسل و تا یک مثقال ملفوف بموم و یا نیم درم از آن سکبینج نیم درم ہمراہ شراب پنجروز متواتر یا شبت یا نفط سفید در آبزن حمام بعد خروج از آبزن نمش آن نیز یا مغز حب القطن یا تربد یا روغن بلسم یا ثمر او یا شیطرج بعسل یا مثقال یا تخم حنظل یا سداب طبیخ با آب تا نصف بماند و یا بقدر یک درم بماء العسل تا سی روز متواتر یا سکبینج یا ناردین یک درم یا سنجرۃ الطلا بدوام یا شربت عنصل یا پیاز او مشوی معجون بعسل یا سرکہ او یا سکنجبین او دائم یا زنجبیل یا زرنباد بعسل یا زوفای خشک یا دار فلفل بعسل یا درونج بعسل یا کمون بعسل یا بیخ فاشرا مثقال بشراب یا قسط تلخ دو درم یا عصارہ قثاء الحمار یا الکنہ یا روغن جوز الاکل یا دبق یا بیخ راسن بعسل یا نانخواہ تنہا و مخلوط در اغذیہ یا سنبل الطیب یا خربق سیاہ یا ثوم بری تنہا و مخلوط در اغذیہ یا سیساليوس یا ثوم بستانی بعسل یا حب الغار یا برگ آن یا فراسیون بعسل تا سی روز متواتر یا جند بادستر یا شونیز یا زراوند مدحرج یا دارچینی با آب یا صمغ سداب برگ او بعسل یا مشک یا عاقرقرحا یا فرفیون یا جاوشیر یا روغن تخم ترنج یا دوقو یا حرمل تنہا یا با آب مرزنجوش و در حمام یا طالیسفر مثقال بماء العسل یا عنبر یا موبزج یا جوز السرو یا قنہ یا روغن بادام تلخ یا قردمانا دو درم بشراب یا روغن آجر یا بیخ

و دوار و صداع و تشنج و فالج و غیرہ امراض را مفید است تخم حنظل دو اوقیہ فراسیون اسطوخودوس خربق سیاہ سقمونیا فلفل و دارفلفل ہر یک چہار اوقیہ زنجبیل عنصل بریان
افسنتین صبر سقوطری جنطیانا فطراسالیون جاوشیر ہر واحد یک اوقیہ دارچینی جعدہ سکبینج مر سنبل اذخر پودینہ کوہی زراوند مدحرج ہر یک دو درم کوفتہ بیختہ بعسل
کف گرفتہ بسرشند و بعد شش ماہ استعمال کنند شربتی چہار مثقال ایارج روفس نافع بلغم و مرہ سوداست تخم حنظل بست درم صبر سقوطری پنج درم خولنجان دو درم
کمازریوس بست درم سکبینج جاوشیر ہر یک ہشت درم فطراسالیون زراوند مدحرج دارفلفل سفید سلیخہ دارچینی زعفران زنجبیل جعدہ مر مکی ہر یک دو درم کوفتہ بیختہ
بعسل کف گرفتہ بسرشند شربتی ازان از دو مثقال تا چہار مثقال آبزن مخترع حکیم علوی خان برای فالج و استرخاء و دیگر امراض باعثی بارد مجرب النفع ست کبریت زرد
آب کبریت اگر نباشد آب خالص بست من بجوشانند و بران گل بابونہ اکلیل الملک مرزنجوش برگ غار اذخر مکی برگ نارنج بہار نارنج اقاقیا اسطوخودوس تخم
تمام گل یاسمین سفید وج ترکی فوۃ الصباغین پودینہ دشتی پودینہ کوہی نعناع برگ صنوبر پوست بیخ صنوبر عشبہ مغربی برگ سداب چوب چینی ہر واحد کف انداختہ
بپزند تا ثلث آب بماند صاف نمودہ ثلث وزن آب روغن زیت داخل کردہ خرگوش یا روباہ یا کفتار یا بز کوہی ہر کدام کہ باشد زندہ را بستہ در روغن مذکور دران
اندازند و بجوشانند کہ مہرا شود پس صاف نمودہ بیمار را دران بنشانند چون گرم باشد صبر کنند وقتی کہ سیر شود بیرون آرند و قلت و کثرت آن بحسب احتمال
طبع مریض ست و بعد خروج بر عضو مؤف روغن قسط یا روغن گردکان بمالند تریاق ثمانیہ منافع این زیادہ از منافع تریاق اربعہ است بہر صرع
و فالج و لقوہ سودمند و باد را بشکند و دفع اذیت سموم کند زراوند طویل و ریوند چینی پوست بیخ کبر حب الغار مر مکی قسط تلخ زرد چوبہ جنطیانا مساوی کوفتہ
بیختہ بعسل مصفی معجون سازند شربتی یک مثقال قوت این تا دو سال بماند شبادریطوس اکبر جہت صداع و دوار و لقوہ و فالج و رعشہ و جمیع امراض علقیہ مزمنہ بارد رطب
و اوجاع معدہ و کبد و طحال و کلیہ و رحم و تاریکی چشم و برص و جذام و بواسیر قولنج و استسقاء نافع ست و اسہال بی مشقت کند و ادرار بول و حیض بود و سنگ گردہ
و مثانہ بریزاند و حرارت غریزی را قوت دہد و بدن را از اخلاط فاسدہ پاک سازد و ریاح دفع کند و سدہ سپرز و جگر بکشاید و رنگ نیکو نماید و قوتش تا چہار
سال باقی بود ریوند چینی یک نیم درم عود بلسان فرفیون فلفل سیاہ فلفل سفید دارفلفل ترکی جنطیانا حب بلسان فقاح اذخر موچاما ہر یک نیم درم زعفران
دارچینی وج مصطگی روغن بلسان ہر یک سہ درم سنبل الطیب دو درم و نیم کمازریوس قسط افتیمون ہر یک چہار درم اسارون سلیخہ سقمونیا ہر یک شش مثقال
صبر سقوطری پانزدہ درم غاریقون بست درم ادویہ کوفتہ بیختہ بروغن بلسان چرب ساختہ با سہ چند آن عسل بسرشند و بعد شش ماہ استعمال کنند شربتی
چہار مثقال و در قرابادین قانونی زنجبیل اسارون سلیخہ سقمونیا ہر یک شش درم ست و مو و حماما یک یک درم جلاب معمول در اکثر امراض دماغیہ
عصبیہ سوداویہ بلغمیہ کہ با حرارت مزاج جمع شدہ باشد و در لقوہ و فالج بجای ماء العسل بعمل می آید قند سفید یک رطل در عرق گاوزبان عرق بادرنجبویہ
گلاب ہر واحد یک رطل و گاہی عوض گلاب عرق بہار نارنج داخل کردہ میشود و ہمہ را بر آتش ملایم بپزند تا قوام پدید آید پس گل گاوزبان عود صلیب اسطوخودوس
ہر یک دو مثقال در مقداری از گلاب یا عرقی از عرقہای مناسب مزاج و احوال جوش دادہ صاف نمودہ بآن ضم نمایند و بر آتش گذارند کہ بغایت تکثف شدہ
قوام معتدل ماند و در شیشہ نگاہدارند و ہرگاہ کہ تقویت و تفریح منظور باشد با قند عنبر اشہب دو دانگ زعفران یک نیم دانگ اضافہ کردہ شود و وقتیکہ
تسخین زیادہ تر مطلوب گردد بعضی ادویہ چون دارچینی جوزبوا بسباسہ مصطگی در میان آن افزودہ شود جوارش اترج نافع لقوہ و فالج و استرخا
و مقوی معدہ و دماغ و اعصاب و مجرب النفع ست تالیف حکیم علوی خان شیر آلہ منقی سی مثقال یک شب در عرق بہار نارنج و گلاب ہر واحد یک صد و
پنجاہ مثقال بخیسانند روز دیگر بجوشانند کہ مہرا شود از صافی گذرانیدہ پس بگیرند پوست ترنج دہ مثقال اذخر مکی اسارون افسنتین نانخواہ بہمن سفید

دارچینی سعد کوفی حب البلسان سلیخه فوفل گل سرخ قاقله هیل قرفه کاشم کندر مصطکی هریک سه مثقال جوزبوا دارفلفل فلفل سیاه عود صلیب سنبل الطیب
عود هندی قرنفل هریک دو مثقال زعفران عنبر اشهب مشک تر کی هریک یک مثقال همه ادویه کوفته بیخته بدارند و عسل مصفی صد مثقال قوام آمده داخل
کرده بقوام آرند [illegible] و بیاشامند شربتی یک مثقال تا دو درم و گاهی جندبیدستر و جدوار خطائی هریک یک مثقال داخل میسازند حب ایارج نسخه معمول خود
در جمیع امراض بلغمی جهت تنقیه دماغ و اعضای رئیسه از فضول و اخلاط بلغمی ایارج فیقرا تربد سفید مجوف هریک یکدرم حب النیل غاریقون افتیمون هریک نیم درم
شحم حنظل نمک هندی هریک یک نیم دانگ همه را کوفته بیخته بآب بادیان بسرشند و حب سازند جمله یک شربت ست طریق استعمال آن در مقدمه کتاب مسطور شد
و در نسخه معمول حکیم ذکاء الله خان وزن حب النیل یک درم ست و مقل ازرق و کتیرا هریک چهار سرخ عوض افتیمون مرقوم نوع دیگر از والد حکیم
علوی خان برای فالج و لقوه و صرع و استرخا و مالیخولیا و دردسر و معده نافع ست و مخرج اخلاط ثلاثه و غلیظه از دماغ و معده مصلح قروح و بثور سوداویه مقل ازرق
افتیمون پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه سنای مکی عود صلیب انیسون هریک یک درم زنجبیل یک درم و دو دانگ غاریقون سفید بسفایج گل سرخ
اسطوخودوس هریک دو درم تربد موصوف دو نیم درم ایارج فیقرا شش درم کوفته بیخته بروغن بادام چرب ساخته حب سازند و بورق نقره پیچیده دو مثقال
بآب گرم وقت شب یک پاس باقی مانده بخورند دواء المسک حار جهت فالج و لقوه و صرع و خفقان بارد و ضعف و ضیق النفس جمیع امراض بارده را
نافع ست نسخه معمول حکیم بقا خان مشک خالص سه ماشه جندبیدستر یکدرم بهمنین سنبل الطیب قاقله قرنفل سادج هندی هریک دو درم مروارید ناسفته
کهربا بسد ابریشم مقرض زرنباد هریک دو مثقال نبات یا عسل سه چند بدستور مقرر تیار ساخته بکار برند روغن بیدانجیر که مسهل بلغم و منقی اعصاب از رطوبات ست
و در امراض بارده دماغی و قولنج وغیره شربا و طلاء مستعمل میشود مغز تخم بیدانجیر برآورده بریان نمایند و کوفته در آب بجوشانند و کف همیگیرند در ظرفی تا تمام کف
گرفته شود و آب زرد بماند پس از آن کفها را بجوشانند که تمام روغن صاف برآید روغن بیدانجیر مرکب لقوه و فالج را نفع دارد و سده جگر
و سپرز بگشاید و قولنج را دفع کند نانخواه صعتر پودینه کوهی تخم کرفس انیسون مصطکی اسارون هریک بست درم بیخ کرفس بیخ بادیان بیخ سوسن آسمانجونی راسن
خشک هریک ده درم شیطرج هندی مقل هریک پنج درم سکبینج جاوشیر زرنباد درونج هریک سه درم زنجبیل دارچینی خیربوا کبابه دارفلفل جوزبوا بسباسه شونیز قسط کرویا هریک
چهار درم جمله نیم کوب ساخته در آب بخیسانند تا دوا نرم شود و صاف نمایند و شش پنجاه درم روغن بیدانجیر آمیزند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند شربتی دو درم
تا سه درم با ماء الاصول و مالش ازین روغن نیز نمایند روغن قسط نسخه معمول نافع برودت اعصاب مقوی آن مفید امراض بلغمی بارده دماغی قسط ده درم
ابرسا زنجبیل اشنه سنبل الطیب سادج هندی قرفه وج عاقرقرحا هر واحد پنج درم قرنفل چهار درم شب سه رطل آب تر سازند و صبح بجوشانند چون یک رطل آب بماند
صاف نموده با نیم رطل روغن زیت یا روغن کنجد جوش دهند تا روغن بماند بعده جندبیدستر فرفیون جوزبوا مصطکی هر واحد یک درم سائیده آمیخته
بکار برند روغن اسقنقور تالیف حکیم علوی خان برای فالج وغیره پیاز عنصل چهار اوقیه بکارد چوبی تراشیده در یک من روغن کنجد بپزند که مهرا شود و از آن
مالیده صاف نموده عاقرقرحا جندبیدستر خردل قسط تلخ فرفیون هریک یک مثقال مشک نیم مثقال سوده اضافه نموده بکار برند روغن جندبیدستر اختراع مولف
جندبیدستر فلفل سفید عاقرقرحا شحم حنظل فرفیون حلتیت هریک دو نیم درم عود صلیب دو درم نیم کوفته در یک رطل بغدادی روغن سداب داخل کرده
در شیشه کرده در آفتاب دارند تا یک هفته و هر روز دو مرتبه بر هم زنند و روز هشتم بپالایند و بفشرند و باز ادویه مذکوره داخل کرده تا یک هفته در آفتاب
بدستور دارند و بجنبانند و روز هشتم صاف نموده باز ادویه مذکوره سحق نموده داخل کرده تا دو هفته در آفتاب دارند پس بکار برند روغن قاوندی مرکب

از ترکیب ممدوح الیه که در فالج و مفاصل و غیره معمول قرنفل عود صلیب سلیخه سورنجان تلخ راسن عود بلسان هر یک پنج درم سنبل الطیب بسباسه فودنج نهری
بیخ سوسن قرفه قسط تلخ هر یک ده درم نیم کوفته در ده رطل آب شیرین یک شبانه روز خیسانیده روغن زیت دو رطل داخل کرده بجوشانند که آب رفته
روغن بماند مالیده صاف نموده شحم فاوند شانزده درم مومیائی چهار درم دران گداخته مرمکی سه درم جندبیدستر دو درم سوده آمیخته بکار برند روغن کلان
معمول برای فالج و لقوه و غیره امراض بارده قسط جرایتة افسنتین کندش بیخ بادیان شیطرج هر واحد سه ماشه عاقرقرحا فلفل سنبل الطیب بیخ سوسن
قرفه اشنه راسن سلیخه قرنفل صعتر نانخواه بیخ کرفس تخم کرفس انیسون سارون سکبینج جاوشیر زرنباد زنجبیل دارچینی کبابه بسباسه دارفلفل کندر هر یک
دو ماشه مغز بادام تلخ شش ماشه شونیز مغز تخم بید انجیر مقل هر یک چهار ماشه مصطگی دو نیم ماشه همه ادویه را نیم کوفته در چهار آثار آب یک شبانه روز تر کنند
بعده بجوشانند هرگاه آب سوم حصه بماند صاف نموده روغن گل روغن بابونه روغن سوسن روغن بید انجیر هر کدام نیم پاو آمیخته باز بجوشانند که آب تمام
جذب شود و روغن بماند پس مشک دو ماشه عنبر اشهب چهار ماشه جوزبوا دو ماشه فرفیون جندبیدستر هر یک سه ماشه بسیار باریک ساییده حل نموده
نگاه دارند روغن موم مجرب برای فالج و خدر و درد اعصاب و تحلیل مواد و هر قسم باد موم یک آثار نمک شور سه آثار هر دو را در دیگ اندازند و بطریق گلاب
کشند مثل عرق برمی آید آن را نگاه دارند و بر بدن عریان شده بمالند و می باید که بعد از مالیدن دو گهری پارچه بر بدن نیندازند تا باد بر بدن رسد بعد دو گهری
پارچه بپوشند نوع دیگر قوی تر از اول موم سفید نیم آثار نمک سانبهر پاو آثار نوشادر شوره قلمی هر یک پاو چهار تانک سنگرف یک توله قرنفل جوزبوا اکلیل الملک
افیون هر یک پنج ماشه باهم کوفته بموم و نمک مخلوط کرده در ظرف انداخته پخته و وصل کرده بطریق گلاب عرق کشند و در شیشه بدارند و قدری گرفته [illegible]
و بالا پنبه کهنه ببندند برای امراض بارده و ریحی مجرب ست یا در قرع انبیق کشند و بعمل آرند روغن عود اصل معمول جهت فالج و وجع مفاصل و جمیع
امراض بارده و دماغی عود اصل یک عدد سنبل الطیب بسباسه سورنجان بوزیدان خولنجان زرنباد جوزبوا زراوند طویل بیخ کز زیره عود صلیب دارچینی هر یک
دو ماشه قسط بحری قرنفل هر یک سه ماشه زعفران نیم ماشه خفاش ذبح شده ده عدد در روغن زیتون در دیگ سنگی قلعی دار کرده گلاب نیم من آب نیم من بر آن
ریزند و بر آتش گذارند که روغن بالا آید بگیرند و استعمال نمایند روغن مجرب جهت خدر و رعشه و فالج و استرخا و مفاصل بارده و عرق النسا از حکیم میر اسمعیل
قصب الذریره قسط تلخ هر یک سه مثقال اذخر سورنجان کبابه چینی نارمشک اسارون هر یک دو مثقال زرنباد و [illegible] عاقرقرحا [illegible]
بوزیدان هر یک یک مثقال مجموع را نیم کوفته با سه پیاله آب بجوشانند آن مقدار که یک پیاله آب بماند پس خوب مالیده صاف نموده روغن گل روغن یاسمین
روغن بابونه روغن زنبق هر یک ده مثقال داخل کرده بجوشانند چندانکه آب بسوزد و روغن بماند پس جدوار خطائی جندبیدستر فرفیون هر یک سه مثقال
جوزبوا زنجبیل هر یک دو مثقال مقل ازرق یک مثقال کوفته و بیخته در هاون سنگین کنند و روغن را اندک اندک بران چکانند و بدسته بمالند تا تمام
روغن با آن مخلوط گردد بعد از ان مومیائی معدنی قدری دران حل کنند و در شیشه نگاه دارند روغن برای اختلاج جد آن از حکیم اکمل خان سورنجان زنجبیل
جوزبوا فلفل مومیائی انگشتی خردل فرفیون هر یک یک توله روغن کنجد شصت توله اجزا را مثل غبار بسایند و بعد از ان در کهرل انداخته مصلایه نمایند تا دو پهر
اندک اندک روغن انداخته بعد از ان خوب مخلوط نموده در آفتاب یا در جای گرم بر نسبت اعصاب تا یک پهر خوب بمالند سفوف اترج از اختراع
حکیم علوی خان که خوردن آن بعد از تنقیه با یارجات برای فالج و استرخا مفید پوست زرد ترنج بادرنجبویه تفاح اذخر آمله منقی پوست هلیله کابلی اکبر
پنج مثقال سارون [illegible] بهمن سفید دارچینی سلیخه قرنفل هر یک سه مثقال جدوار خطائی مشک ترکی عنبر اشهب جندبیدستر هر یک نیم مثقال ورق طلا

کمافیطوس هریک چهار دانگ جوزبوا زراوند طویل اسفلنج رازیانه بادیان خطائی زنجبیل تخم سداب کهربا سندروس صمغ دخان سنبل الطیب قسط تلخ فاوانیا
تخم سیسالیوس سطوخودوس هریک یک مثقال صعتر فارسی دو مثقال خارک چهری پانزده مثقال کوفته بیخته بهر وزنیک مثقال صبح باده مثقال عرق
بادرنجبویه بخورند شربت ابریشم نافع برای فالج ولقوه و صرع ابریشم نیم آثار در آب آهن تاب سه شبانه روز خیسانیده بجوشانند و صاف نموده
اسطوخودوس پاؤ آثار گل گاؤزبان چهار توله گاؤزبان نیم پاؤ علیحده خیسانیده جوش کرده صاف نموده هر دو آب را جمع کنند و با عسل و نبات هر دو یک نیم آثار
بقوام آرند پس عود هندی مصطگی دانه هیل و دارچینی عود صلیب بسفائج هندی بسفائج خولنجان ج ترکی سنبل الطیب قرنفل هریک یک توله بسباسه جوزبوا
زعفران هریک شش ماشه عنبر اشهب نه ماشه سائیده داخل نمایند شربت عسل در جمیع امراض بارده عصبی دماغی بعد تنقیه و صحت جهت تعدیل مزاج
و تقویت مستعمل ست و بخصوص فالج و رعشه را بغایت نیکوست عسل مصفی یک رطل با شش رطل آب باران بپزند و کف آنرا بردارند پس قرنفل خولنجان مصطگی
دارچینی عود و دانه قاقلین بسباسه جوزبوا اسافج هریکی دو درم فلفل سیاه یک درم کوفته در صره بسته انداخته بجوشانند و صره را گاه گاه فالیده باشند و بعد
قوام فرود آورده صره مالیده دور کرده نگاه دارند و اگر بعنبر و مشک قدری خوشبو نمایند بهتر است طلا برای فالج و لقوه از حکیم اجمل خان سعد سنجان بوزیدان قسط تلخ
خولنجان زرنباد جوزبوا اوج ترکی عود هندی عود صلیب عاقرقرحا همه را بگلاب سوده بر فقرات پشت و محل فالج طلا نمایند و در لقوه بر سر و قفا و گردن کنند
طبیخ ضبعه عرجا برای فالج استرخا و خدر و تشنج امتلائی نهایت نافع ست مرزنجوش بابونه حلبه جرجیر شبت برگ غار سداب زنجبیل هریک یک من
مجموع را در نه صد من آب بجوشانند چون بنصف رسد ضبعه عرجا زنده در ان اندازند و بجوشانند تا مهرا شود پس آب آنرا در تغار کلان یا در حوض کوچک
از پارچه بگذرانند و پر کنند و سه من روغن زیتون داخل کرده مریض را در ان بنشانند و مرة بعد اخری چنین کنند عرق تنبول خوشبو جهت فالج و لقوه
و جمیع امراض بارده دماغی بی نظیر دارچینی چهار سیر جوزبوا بسباسه هریک دو سیر قرنفل نیم سیر برگ تنبول سفید خوشبو پانصد برگ گل سیوتی که بفارسی گل مشکی گویند چهار سیر
عود هندی نیم سیر زعفران چهار توله همه را نیم کوفته هفت صراحی عرق قرنفل که بگلاب کشیده باشند بر روی آن بریزند و شبا روز بگذارند پس آنرا عرق کشند
عطر آن اگر فته علیحده نگاه دارند و عرق آنرا در شیشه ها کرده نگاه دارند و صبح پنج مثقال و شام پنج مثقال بنوشند و اگر مسکر خواهند بجای عرق قرنفل عرق
قند یا عرق خرما کنند عرق تنباکو از اختراع متاخرین ست برای فالج و لقوه و استرخا و استسقا و قولنج ریحی و تحلیل ریاح معده و تفتیح سده و هضم طعام و آوردن اشتها
و رفع صداع بلغمی و اوجاع مفاصل بلغمی نافع ست تنباکو زرد خشک چهار من تبریزی و اگر تنباکو تر باشد سه چهار یک من تبریزی نانخواه صعتر هریک پنج مثقال دارچینی قرنفل
اظفار الطیب جاشیر هریک ده مثقال همه را در چهار من تبریزی آب یک شبا روز بخیسانند پس عرق بکشند و هر صبح و شام پنج مثقال بنوشند عرق تنبول
حکیم اکمل خان که در فالج و غیره امراض بارده دماغی مستعمل بود برگ تنبول پخته سیاه و نانخواه خولنجان زنجبیل هریک پاؤ آثار صعتر دارچینی جوزبوا بسباسه قرنفل هریک
نیم پاؤ عرق دارچینی و شیشه عرق بادرنجبویه شیشه گلاب چهار شیشه بدستور معمول عرق کشند شربتی از چهار توله تا هفت توله عرق کیتکی اجمل خان که بجهت نفع دماغ
گل کیتکی دو عدد جوزبوا بسباسه ج ترکی بادیان خطائی هریک شش توله گلاب پنج شیشه عرق بادیان چهار شیشه بدستور مقرر عرق کشند شربتی از چهار توله تا شش توله
عرق تنبول ذکاء الله خان که دافع ضعف دماغ ست گل سیوتی گل چنبیلی هریک چهار اوقیه جوزبوا بسباسه عود هندی قرنفل گل سرخ هریک دو اوقیه
برگ تنبول پخته سیاه و نبات سه آثار بدستور عرق کشند خوراک از هفت توله تا نه توله با شربت تنبول چهار توله و تخم شربتی هفت ماشه عرق چوب چینی علوی خان که در فالج
و امراض بارده دماغی معمول چوب چینی سه صد مثقال درونج عقربی خولنجان تودریین مثقال سنبل الطیب قاقلین بهمنین جوزبوا بسباسه هریک پانزده مثقال

ابریشم خام بادرنجبویه هر یک بست مثقال دارچینی قرنفل برگ فرنجمشک هر یک ده درم انیسون هفت مثقال عنبر اشهب مشک هر یک یکدرم زعفران پنج درم آب نیشکر
و گلاب کهنه هر یک پنج آثار بدستور عرق کشند خوراک از ده تولہ تا بست و پنج تولہ عطوس که تنقیه دماغ کند و لقوه و فالج و صرع را سودمند است گندش هفت درم
فلفل سفید و سیاه جندبیدستر هر کدام یکدرم سداب خشک دو درم صبر سقوطری یکنیم درم خردل دو درم شونیز یکدرم کوفته بیخته اندکی از ان به بینی دمند غرغره
مستعمل در فالج و لقوه و ثقل زبان که از رطوبات باشد از بیاض اجمل خان خردل زرنباد دار فلفل زنجبیل شونیز ساذج مویزج عود هندی هر یک سه ماشه وج ترکی
عاقرقرحا صعتر گل بابونه اسطوخودوس عود صلیب هر یک شش ماشه قرنفل ده عدد جوکوب نموده چهار پاس خیسانیده در یک نیم سیر آب بجوشانند تا نیم سیر آب
بماند صاف نموده عسل سفید دو تولہ نوشادر بوره ارمنی نمک سیاه هر یک در ان حل کرده غرغره نمایند غرغره دیگر که بجهت فالج و لقوه و استرخای زبان تنقیه سر مجرب است
نوشادر پنج درم فلفل سفید فلفل سیاه نمک سیاه هر کدام شش درم زنجبیل خردل عاقرقرحا مویزج بوره ارمنی هر کدام چهار درم زوفای خشک هشت درم صعتر ده درم
بیخ سوسن هفت درم شونیز پنج درم مرزنجوش ده درم دار فلفل هفت درم همه را کوفته بیخته دو درم از ان با یک درم ایارج فیقرا و سکنجبین عسلی و آب گرم آمیخته غرغره
نمایند که عجیب الاثر است گلقند عسلی که در امراض بلغمی مستعمل میشود دیگر گل سرخ یک آثار شهد خالص سه آثار هر دو را در ظرفی کرده گذاشته مال نمایند که خوب آمیخته شود و
تا چهل روز در آفتاب گذارند و چنین است طریق ساختن گلقند شکری لعوق نافع فالج و لقوه و در امراض بلغمی بارد زنجبیل زرنباد فلفلمویه فلفل سیاه دار فلفل
خولنجان دارشیشعان قرنفل وج عاقرقرحا برابر سائیده با عسل و چند ادویه بسرشند و بعمل آرند ماء الاصول از مفرحات علوی خانی مستعمل برای
انضاج ماده فالج و لقوه و استرخای بلغمی امثال آن تا چهار درهم اسپرسا فا وانیسا هر یک یک مثقال بادیان تخم آهون تخم کشوث تخم کرفس دانا پوست بیخ کبر پوست
بیخ بادیان پوست بیخ کرفس بیخ اذخر هر یک دو مثقال در یک نیم رطل آب بجوشانند تا به نیم رطل آید صاف کنند و عسل مصفی یک اوقیه حل ساخته نیم گرم بیاشامند گاهی
درین نسخه بعد گذشتن یک هفته کمافیطوس کمازریوس جاشا و اسطوخودوس اسقولوقندریون قنطوریون دقیق هر یک یک مثقال اضافه میکنند و بعوض عسل گلقند
شکری یا عسلی یا شربت اصول یا شربت اسطوخودوس یا سکنجبین وری حار بحسب حاجت یکی از انها بوزن ده درم داخل می نمایند و اگر از استعمال این اجزا گرمی
و فراج یا صفرا در معده متولد شود بعوض این اجزا اصل السوس پوست بیخ کاسنی افسنتین رومی پرسیاوشان هر یک دو مثقال اضافه کنند و گلقند آفتابی
یا سکنجبین وری معتدل یا بارد نمایند معجون سیر معمول فقیر در لقوه و فالج و صرع و رعشه گویند که بواسیر و بهق و برص را نافع بود و معده را قوت دهد و اشتها
آورد و بلغم دفع کند و قوت بدن و باه بیفزاید و رنگ را نیکو و سرخ گرداند و حرارت غریزی را بیفزاید و پیران را بغایت مفید است سیر از پوست پاک کرده
نیم آثار در یک آثار شیر گاو بپزند تا مهرا شود و با سه آثار عسل مصفی و ده درم روغن گاو که سیر آن ریزند و با یکدیگر ممزوج نموده از آتش فرو گیرند و این ادویه را کوفته
بیخته با آن بسرشند قرنفل بسباسه جوزبوا فلفل گرد مصطگی قاقله صغار و کبار پوست بلیله کابلی دارچینی زنجبیل هر یک ده درم عود خام زعفران هر یک پنج درم
خوراک هفت ماشه تا یک تولہ نوع دیگر تالیف حکیم علوی خان برای فالج وغیره امراض بلغمی و سوداوی معمول تریاق سموم است مداومت آن در زمستان خیلی
مفید گل گاوزبان بادرنجبویه هر یک بست و پنج مثقال بسفایج بلیله سیاه پوست بلیله کابلی عنب الثعلب هر یک ده مثقال و نیم همه را شب در ده رطل باران
تر کرده صبح بجوشانند که ثلث بماند بمالیده صاف نموده سیر از پوست پاک کرده یک رطل در ان مطبوخ داخل کرده جوش دهند که خوب مهرا شود و بعد رطل شیر تازه گاو در ان انداخته
بجوشانند که شیر غلیظ گردد از پارچه صاف نموده روغن گاو یک رطل داخل کرده خوب بریان کنند که روغن جذب گردد و لمحه لمحه کفچه زنند تا سوخته نگردد و بعد چند عسل بقوام
از زنجبیل فلفل سیاه و سفید و سیاه کبابه دار فلفل قرنفل خولنجان بهمنین شقاقل گل بابونه مرزنجوش هر یک پنج مثقال زعفران عنبر اشهب هر یک یک مثقال سود

آمیخته در ظرف چینی نگاه دارند و بعد چهل روز یک مثقال بخورند معجون چوب چینی مخترع حکیم ممدوح که همان نفع دارد برادهٔ چوب چینی بست توله گل گاوزبان
بهمنین هر دو سفید قاقله هر یک دو توله خصیة الثعلب چهار توله خولنجان سه توله ابریشم مقرض یک توله جدوار خطائی ورق طلا هر یک دو درم صمغ بغدادی سه مثقال کوفته
بیخته بعسل سه چند قوام ساخته بسرشند خوراک یک توله معجون فلاسفه بلغم را دفع کند و هاضمه را قوت دهد و اشتها آورد و نسیان و سلس البول و درد پشت و درد گرده
و اوجاع مفاصل را نافع بود و منی را زیاده کند و باه را برانگیزد زنجبیل فلفل دار فلفل دارچینی مقشر بلیله شیطرج هندی راوند مدحرج خصیة الثعلب مغز چلغوزه بیخ بابونه جیل
هر واحد ده درم تخم بابونه پنج درم مویز منقی بی تخم سی درم بعسل مصفی سه وزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند خوراک از دو مثقال تا چهار مثقال معجون مسیس
تلیین طبع کند و فالج و لقوه و قولنج بلغمی و ریحی و استرخای اعصاب و نقرس و اوجاع مفاصل معده و قروح کلی و مثانه و امعا و یرقان و استسقا را نفع دهد و ریاح بشکند
و گرده و مثانه را از فضلات پاک نماید و حیض بر اندرا و اوجاع اعضا را سود دهد بگیرند غاریقون سارون ج قردمانا تخم سداب یک اوقیه نانخواه فلفل هر یک دو اوقیه
حاشا تخم کرفس یک اوقیه سنبل الطیب نعنع کوهی فطراسالیون کما ذریوس سقولوقندریون هر یک هشت اوقیه کوفته بیخته با عسل مصفی بسرشند و در ایام سبع از مثقالی
تا دو مثقال استعمال نمایند معجون اذراقی مجرب برای فالج و لقوه و رعشه و اختلاج از حکیم اکمل خان کچله هر قدر که خواهند در شیر گاو یک شبانه روز بخیسانند و روز دوم
شیر را دور نمایند و شیر تازه در ان داخل کنند همچنین هفت مرتبه تبدیل شیر نموده پس شیر تازه گرفته در دیگ انداخته کچله بدان گذارند و دهن دیگ بسته در ان ریسمانی معلق نمایند که ته دیگ
ملاصق نشود و در آتش بپزند تا آنکه شیر خشک شود و بعده برآورده بشویند و پوست آن دور کنند و کرده برده باریک نموده نگاه دارند و بست درم برادهٔ آن بگیرند [illegible] فلفل سفید
فلفل سیاه دارچینی جوزبوا بسباسه مصطگی عود بلسان زنجبیل عود [illegible] قرنفل سعد کوفی آمله سنبل الطیب قاقله شقاقل صندل سفید زعفران دار فلفل دارچینی یک یک درم عسل سفید
دو چند ادویه گرفته بطریق متعارف معجون سازند خوراک نیم مثقال تا یک مثقال نوع دیگر از تالیف مؤلف نسخه مجربه قطع عادت افیون لغایت مجرب است و در رفع فالج و لقوه و استرخا
و امراض بارده و درد مفاصل و عرق النسا و سلس البول نهایت نافع اذراقی یعنی کچله شش مثقال در شیر خیسانیده پوست او را جدا کرده بسوهان ریزه نموده در نرم صلایه کنند
و گل گاوزبان چهار مثقال سیل زرنباد شقاقل صندل سفید آمله بلیله سیاه هر یک دو مثقال عود هندی یک مثقال اسطوخودوس کتیرا زنجبیل مغز چلغوزه هر یک سه مثقال
قرنفل یک مثقال عسل سه وزن ادویه خوراک از یک مثقال تا دو مثقال همراه [illegible] نمایند معجون حکیم اکمل خان مقوی دماغ و اعصاب نافع امراض بارده دماغی و خدر را
بسیار مفید عود صلیب دارچینی خصیة الثعلب هر یک سه ماشه مصطگی بوزیدان شقاقل خولنجان بهمنین گاوزبان هر یک [illegible] زرنبوید سنبل الطیب بسباسه برگ فرنجمشک
سعد کوفی هر یک دو ماشه سورنجان مصری تخم خشخاش هر یک چهار ماشه زعفران یک نیم ماشه دارفلفل فلفل روغن عاقرقرحا لسان العصافیر نعناع سارون
اسطوخودوس [illegible] هندی سلیخه هر یک دو درم زرنباد یک نیم ماشه مشک نیم مثقال عسل [illegible] وزن ادویه کوفته بیخته بطریق متعارف معجون سازند [illegible]
نافع فالج که آنرا در هندی گویند بعضی اطبای [illegible] پسندند که در ابتدای فالج اگر برای [illegible] عسل [illegible] سیاه گرفته جوش داده استعمال نمایند و بعد روز چهارم
منضج بادیان [illegible] بیخ بادیان [illegible] تخم [illegible] هر یک [illegible] یک توله [illegible] دو توله هر یک نیم پاو آب [illegible] بنوشند
[illegible] بنوشند بعده روز یا چهار روز [illegible] اسهال [illegible] معدلات فراج [illegible]
[illegible] و مانند [illegible] استعمال نمایند [illegible] مجرب است و اگر [illegible] بعسل بنوشند نیز مفید بود و بعضی [illegible]
[illegible] داخل میکنند و اگر [illegible] یک [illegible] تعدیل مزاج صاحب فالج بعد تنقیه مفید بود و اگر فالج [illegible] بود
فلفل [illegible] یک جزو پانچ جزو نبات [illegible] بلغم از سر فرود آرد و خردل [illegible] ساییده بعسل آمیخته بر زبان الند [illegible] زنجبیل نیم کوفته [illegible]

گندهک آمله اسارون بیخ شیر یاده گاو زبان کچور سهاگا پیپل سیماب زنجبیل همه مساوی کوفته و سیماب آمیخته در آب برگ بهنگره و بیلکه یاده زمان باشد کهرل نمایند که حب
حل شود بعده حبها بقدر فلفل بندند و در سایه خشک کرده برای طفل یک حب برای جوان دو تا چهار حب با وسه برگ تلسی اگر نباشد با برگ پان و مصالح بدهند و لقوه فالج و سعفه
و قولنج ریحی تخمه و درد پهلو وغیره امراض بارده حکم اکسیر دارد و در تپها و مزاج گرم با شیره خرفه و در بلغم بدون بدرقه استعمال نمایند حب سم الفار برای فالج سم الفار
طلیا شیر خرد هر یک یک ماشه کتهه سفید چهار ماشه همه را با آب ادرک بمبالغه تمام بسایند و حب بقدر ریکی سازند و یکی صبح و یکی شام بدهند تا هفت روز و روز هشتم تربت فند بدهند
از خوردن این حب قی و اسهال خواهد شد طعام بی نمک بخورند گوشت نخورند حب شنگرفی برای فالج و لقوه فلفل تخم کمادی نمک سانبهر اجوائن کباب چینی برابر با آب گهیکوار و آب برگ کهوا اگر
شیر اکهه باشد بهتر است چند بار تسقیه نموده برابر نخود حب بندند یک صبح یک وقت خواب شب بخورند و اینکه فالج و لقوه و مفاصل را نافع از بیاض استادی غفر الله له
بوسیلیته آمله کچور سونته چاب چینی دو فرنگ پپکر مول و لیچاره دار چینی لونگ تج تیز پات الایچی خرد ناگیسر هر یک سه درم گوگل زرد نیم آثار بقدر روغن گاو ساخته کوفته
بیخته بقدر چهار درم خلوله ساخته هر روز یکی بخورانند الضا منه فالج لقوه تشنج و عذور رعشه و اختلاج سائر علل بلغمی بارد را نافع ست بهلانوه را بسر یده با مغز اخروث جرد نگی و
نارجیل که نخید بهلانوه باشد کوفته بافند سیاه کهنه که چند بهره بود آمیخته بخورانند خوراک دو درم الضا حب قلعی سیماب بجهاک سیاه شیر احد ده ماشه مرچ سیاه پنج درم گرفته اول
جست و قلعی را گداخته در ظرفی که سیماب انداخته انداز تا که بسته شود پس شش ماشه پس کهرل نمایند و پیش سانیده اند که آمیزند بعده فلفل هم سنگ ورق دخل کرده شیره پانس کهرل سازند
و بقدر یک نخود با برگ تنبول بخورند غذا گوشت طیور الضا نافع فالج و لقوه و جمیع امراض بلغمی وجع ده درم فلفل دراز زیره سیاه کلونجی هر یک درم عسل نیم رطل مستور ده
مثقال بخورند روغن دهتوره که از برای فالج لقوه و رعشه و مفاصل معمول ست و جمیع امراض بارده فرمنه نیز فائده میکند سیماب تخم دهتوره زنجبیل هر یک درم روغن کنجد درم
ادویه را کهرل کرده روغن را گرم نمایند تا که سرخ شود بعده از آتش گرفته ادویه را اندازند و از دسته آهنی خوب حل نموده بکار برند روغن هرتال که از برای فالج مجرب ست زرنیخ زرد زرنیخ
سرخ هر یک یک دام سم الفار پاو دام گندهک نیم دام زهر سنگهیه دو دام زرد ابرک سحق بلیغ نموده قرص بندند و در سایه خشک نمایند بعد از آن پاو آثار روغن کنجد در ظرف آهنی تا قرص ها
تا نصف روغن بماند فرود آورده صاف کرده بکار برند و اگر برای سستی خواهند اول بمالند بعد از آن گیاه بپیچند روغن بلس برای فالج رعشه اوجاع بلغمی ریحی مجرب
بلس سیاه کچله عاقرقرحا تخم دهتوره اجوائن خراسانی بیخ کنیر سفید افیون گهونگچی سفید هر یک دو دام مالکنگنی کلونجی هر یک نیم دام همه را کوفته در شیر بز یا گاو دوسه هر کنند وقتی که خشک
شود و روغن کنجد یک آثار با شیر بز یک نیم آثار آمیخته در ظرف آهنی با آتش ملایم بجوشانند چون شیر بسوزد روغن بماند بمالند و برای مالیدن نیز فائده دارد روغن مجرب
از بیاض والد مرحوم برای فالج لقوه رعشه و مفاصل جمیع امراض بارده مجرب برگ آک برگ گیاه سینهالو برگ سیاه برگ هر یک یک کوفته در
آثار کنجد اند آنگاه صاف نموده بکار برند و مولف مفتاح المجربات درین نسخه برگ بهنگره اضافه نموده و بعض اوراق سیم ساخته و ترکیب آن چنین نوشته که همه را با
گرفته کوفته آب برآورند با مساوی همه روغن کنجد بجوشانند که روغن بماند بعده قدری قسط و مرمکی سوده افزایند و بعضی آب برگ و آب برگ نیب نیز می افزایند روغن و با
مجرب مستعمل و ذات حکیم شریف خان سحاج و تشنج و جمیع دردها و امراض بارده بگیرند و باه و دست و پای و بسته بیچیان نموده و درد گیت آب القدر آثار بسیار گرم در
جوش باشد اندازند تا خوب پخته شود و حل گردد صاف کرده آب را نگاه دارند پس قلفلمو مالکنگنی جوزبوا سداب سنبل الطیب انگوزه هر یک نیم پاو تخم دهتوره یک آثار پوست بیخ
افیون خالص دام همه را جوکوب نموده در یک من آب خالص با آتش ملایم بپزند تا پانزده آثار آب بماند صاف نموده این آب با آب مزوج نموده پنج آثار دهتوره سیاه پنج
روغن کنجد خالص گرفته بدین آب اضافه نموده بر آتش تیز بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند صاف کرده استعمال نمایند حکیم اکمل خان برای شکستن این روغن وقت استعمال
وزن روغن کنجد آمیخته استعمال میفرمودند اقوال حذاق حکیم شریف خان صاحب منوب نوشته که استاد لودهی عوض طعام شراب سه چهار روز بماء العسل اقتصار میفرمودند

بعده شوربای کبوتر بچه با روغن میده اند بعد از آن شعر بائی و کبوتر میکرده اند و از بخوردن گوشت آن نیز منع نموده اند بعده درین شوربا غله گرم بقدر سه توله می انداختند پس از آن در
حبوب غله می فزودند بعده دران برنج داخل میکردند بعد از آن در بشارده هم و سیزدهم بتنقیه عام استفراغ ماده مع مراعات حال مانع میفرموده اند پس روز بست و دوم
بست و پنجم یا بست و ششم و بست و هشتم حبوب مثل حب ایارج وغیره استعمال می نموده اند و باید که میان هر دو یا سه استفراغ استعمال منضجات میکرده باشند بطوریکه نضج دهند پس
استفراغ نمایند بعده اعاده منضجات کنند بعد از آن مسهل استعمال نمایند و علی هذا القیاس تا آنکه ماده این مرض بار رفته تمکن در اعصاب صفت منضج از صناعت بلن سطوخودوس
انیسون قنطوریون دقیق تفاح اذخر بادیان تره قاخشک قرصنا اسیسالیوس بیخ کرفس بیخ کاسنی بیخ اذخر بیخ بادیان بعضی ازین دو دو درم و بعضی سه درم بگیرند و در دو رطل آب شب تر کرده صبح جوشانند
گلقند ده مثقال داخل کرده صاف نموده بنوشند چند روز بر نهار تا آنکه اثر نضج ظاهر شود و بعد از آن تنقیه نمایند بمعجون آرند با فزایش برگ سنا سه درم مغز فلوس دو توله شکر سرخ
ده درم و روغن بادام یا روغن بید انجیر و اگر احتیاج بقوی تر ازین اول مرتبه دیگر مرتبه ثانی اندر آن تربد سفید محکوک یک درم یا یک نیم درم غاریقون سفید نیم درم یا زیاده از ان افزایند
بعد از آن یک روز راحت دهند بعد اول گلقند با عرقیات عنب الثعلب و بادیان افزوده بعد دو مسهل از چند روز منضج ماده حب ایارج یا حب منتن وغیره خورانند و مسهل مذکور بعد حذف مغز فلوس
فقط با سه درم تربد و غاریقون حسب حاجت و قوت مزاج مریض و ضعف آن تر نه حبوب بنکوره سازند و آخر شب جمع با عرق بادیان وغیره خورند و صبح مطبوخ مذکور دهند
حب ایارج درین مرض کثیر المنفعت ست و استاد کامل عی اکثر استعمال آن درین مرض میفرموده اند و من پیروی ایشان میکنم و استعمال حبوب بعد انضاج و تنقیه عام باید کرد
و در استعمال آن نهار باید دم مطبوخ و بدون آن حسب حاجت اختیار دارند و نسخه حب ایارج مذکور شد و نسخه حب منتن همانست که در قول حضا کامل باید لیکن درینجا پوست بلیله زرد و از زر و
عوض مرو فربیون چند بید ستر ست و وزن همه اجزا مساوی و نسخه حب شبیارج همان حب شبیار ست که در قول او منصور مذکور شود لیکن درینجا بعوض بلیله نوشته عاقرقرحا و تاکرم
افزوده و حرمل بجای خردل آورده و صفت حب ایارج بنیانی که ستوده شیخ الرئیس ست ایارج فیقرا یک درم جند بید ستر نیم درم شحم حنظل ربع درم فربیون یک دانگ کوفته بیخته حبها
سازند و جمله یک شربت ست و حکیم علا بد نوشته که این روغن عجیب الفعل ست و تجربه صحیح یافته قسط تلخ فلفل عاقرقرحا فربیون جند بید ستر هر یک هفت درم سیاه دانه نیم رطل
روغن نرگس آمیخته و این ضماد نافع ست زهره کلنگ جند بید ستر گندنه سیاه هر پنج مساوی کوفته بیخته در آب مرزنجوش و شیر زنان حل کرده دو قطره در بینی چکانند و شما نافع فالج خفقان و
جمیع امراض عصبی تالیف علوی خان همان نسخه نفاخه ست که در علاج امراض دماغی از ضعف دماغ گذشت لیکن درینجا عوض [illegible] پوست ترنج وزن یک یک مثقال عنبر یک نیم
مثقال و روغن نرگس و روغن یاسمین هر یک یک مثقال و بهار نارنج و علف هندی گلاب مطلوب ست و نوشته که ادویه را در عرق گل نارنج بسایند و عطریات داخل کرده صلایه کنند تا قابل
انعقاد گردد شکل سیب ساخته دائم می بویند ضماد تالیف الدهلوی خان که من بعض اصلاح آن کرده ام گفته مجرب و محلل ست بعد تنقیه استعمال نمایند جند بید ستر
عاقرقرحا فربیون زرنباد عود هندی عود صلیب جوز بوا برگ مورد سورنجان بوزیدان قسط تلخ مغاث بغدادی سنبل الطیب مرزنجوش سطوخودوس مساوی سائیده
بروغن قسط آمیخته بر مهره فقرات گردن و خلف ضماد کنند لخلخه نافع عاقرقرحا قرنفل قاقله کوفته بیخته بقدر نیم دانگ در بینی دمند نشوق نافع موسیائی قیراط در
روغن نرگس یا یاسمین یا سوسن هر یک دو انگ مشک جند بید ستر هر یک قیراط حل کرده بقدر دانگی استنشاق نمایند مضوغ نافع کنند مصطگی زنجبیل قرنفل وج ترکی
کوفته بیخته بقدر جوز بوا حب ساخته دائم در دهن دارند غرغره قویه مستعمل بعد تنقیه وقت انتها خردل عاقرقرحا پوست بیخ کبر مساوی کوفته بیخته بطبیخ زوفا آمیخته
غرغره کنند معجون مسهل بلغم نافع فالج ولقوه فلفل دارفلفل قرنفل سلیخه سعد بزرگ کابلی جوز بوا هر یک مثقالی حب النیل شش مثقال تربد سفید شکر سفید هر کدام بست و چهار
مثقال زنجبیل چهار مثقال کوفته بیخته بعسل سه چند قوام نموده بسرشند شربتی از پنج مثقال تا هفت مثقال و باقی نسخها در اقوال دیگر بیاید مولف اقتباس
مینویسد که در فالج اجتماعی اول فصد کردن اگرچه اثری عظیم دارد بجهت آنکه مخرج اخلاط اربعه است و منفتح سدد و منقی عصب از آفات فاسد لیکن اکثر سرگرم شفا یافته اند

نسخه روغن عجیب

نسخه معجون مسهل بلغم

کذا فی الاکسیر پس اگر مناسب وقت باشد بعد از فصد بسبب خفیت تا چهار روز و متوسط تا هفت روز و در قوی تا چهارده روز هیچ چیز بجز ماء العسل از غذا و دوا خواه
قوی خواه ضعیف ندهند و احیاناً اگر اندکی از غذا و یا دوا داده شود فی الفور یا بروز دوم بمرگ مفاجات میکشد کذا فی المحیط و اگر درین اثنا ضعف بسیار رو دهد
نان ترید بشوربای مرغ و یا ماء العسل دهند و همچنین اگر مزاج گرم بود و تشنگی صعب گرداند کرد البته آب تازه از کوزه دهن تنگ دهند کذا فی الحاوی الکبیر محمد زکریا رازی رحمه الله
که آن خالص بهتر از جمیع اشیا برای مفلوج است و شیخ فرموده که آب بهتر از شراب است و بعد روز هفتم این ماء الاصول خفیف دهند بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس مقشر بیخ اذخر
هر یک هفت ماشه اسطوخودوس پنج ماشه گلقند عسلی چهار توله غذا نخود آب بچه مرغ یا شوربای مرغ و نان دهند و بجای ماء العسل ساده در میر موسی حسینی کتاب خود مسمی
بتلخیص تشریح نموده که بر گلاب تنها اقتصار کنند و اگر اندک توحش یافته شود عرق گاوزبان یا شاهتره نیز ضم نمایند و تا پانزده روز برین تدبیر بگذرانند و روز شانزدهم
تنقیه بدن و دماغ کنند لیکن اولی آنست که بروز بستم نمایند باین طور که وقت شب حب ایارج نه ماشه با ماء العسل بخورانند و صبح ماء الاصول مذکور برگ سنا یک نیم توله انجیر زرد
پنج عدد مویز منقی سه توله خیارشنبر و ترنجبین هر یک هفت توله شربت اسطوخودوس مسهل علوی خان خمیره بنفشه هر یک چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه کرده
مسهل دهند و اگر مریض مفلوک باشد شکر سرخ و شربت دینار و روغن گاو عوض آن کنند دو وقت و دو پهر بعد اجابت طبع دو سه مرتبه یا زیاده نخود آب مرغ نوشانند و وقت
شام نان خشکار بشوربای مرغ یا گنجشک یا اوز دهند و روز بست و یکم صبح این تبرید دهند معجون فلاسفه یک توله ورق طلا یک عدد پیچیده اول بخورند بعد بیخ بادیان
اصل السوس مقشر تخم کرفس هر یک هفت ماشه اسطوخودوس بادرنجبویه هر یک نه ماشه گل گاوزبان پنج ماشه در عرق بادرنجبویه بادیان هر یک پانزده توله جوش کرده مالیده
صاف نموده شربت بزوری حار چهار توله و روغن بالنگو تخم ریحان نه ماشه پاشیده بنوشند غذا وقت دو پهر و شام بدستور دهند و بدین نمط پنج شش مسهل داده تا بروز سی ام کم
زیاده بعده تنها این ماء الاصول دهند اصل السوس مقشر پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان بیخ کرفس تخم رازیانه فقاح اذخر مصطکی بادآورد پرسیاوشان بسفایج هر یک هفت ماشه
اسطوخودوس تخم قرطم کمافیطوس بادرنجبویه هر یک نه ماشه انیسون یک توله مویز منقی نه توله انجیر زرد هفت عدد در دو آثار عرق بادیان بادرنجبویه شب بخیسانند و صبح جوش دهند که بنیمه آید مالیده
صاف نموده بصباح عسل نه توله یا چهار توله شربت اسطوخودوس منضج و روغن بادام یا بیدانجیر نه ماشه بنوشند تا مسهل و غذا وقت بدستور دارند تا ماده باقی خوب نضج شود پس بعد
مسهل و یکم جهت تنقیه ماده ایارجات که از مثل ایارج ارکاغانیس و فقس تنها دهند بفاصله یک روز و اگر قوت ضعیف باشد بفاصله دو سه روز یا سفوف ترنج علوی خان دهند
تا حصول حس حرکت تمام اگر بعض از تنقیه ملول شود بروز شصتم ایارجات موقوف کنند و جهت نفع بقیه ماده استحمام نمایند و ابزن استعمال کنند لیکن همین روغن مبارک
و قسط و روغن قاوندی علوی خان و سنبل و روغن جندبیدستر و جهت تعدیل مزاج معجون سیر علوی خان و عرق عنبر و عرق کیبکا احمد خان و عرق تنبول کافور الله خان و معجون
چوب چینی علوی خان و عرق آن بعمل آرند و از خوردن میوه های سرد و تر و هر چه مولد بلغم و سردی و تری افزا باشد اجتناب سازند و همچنین از استعمال آب سرد و شراب پرهیزند و آنچه گرمی و خشکی
افزاید بکار برند و خوردن گوشت جانوران گرم و خشک باشد خصوصا صحرایی مثل ... بسیار مفید است مصنف خلاصه میگوید که اول تا چهار روز گاوزبان
اصل السوس کدام دو درم و دانه یک درم تخم خطمی سه درم خیسانیده صاف نموده گلقند عسلی داخل کرده نیم گرم صبح و شام میانشانند عوض آن ... ماء العسل اقتصار کنند و بعد چهار روز
با اجزای نقوع مذکور انیسون ابریشم خام هر کدام یک درم افزوده جوشانیده صاف نموده با شربت اصول بنوشند صبح و شام و غذا نخود آب عوض ... عنب الثعلب عرق
گاوزبان روز هشتم بسفایج شش درم در اجزای مطبوخ بیفزایند و حقنه نرم استعمال نمایند و بعد از آن ماء الجبن ترکی یک مثقال تخم کرفس یک درهم ... ریحان
مطبوخ اضافه کنند و نخود آب با دارچینی و زعفران اندک نان خشکار غذا سازند تا پانزده روز باین نوع بگذرانند بعد از آن دوای لطیف که در قول صاحب کامل خواهد آمد به مسهل دهند
و بعده غرغره ماء الاصول حب ایارج و غذا و باز غرغره و ماء الاصول بعد منتقی غرغره و عطوس حسب شرائط حسب تالیف صاحب کامل تدبیر نماید و موضوع و شموم و نطول و ایارجات که با
بیان است که در قول ... بدستور خواهد شد و گفته که بالش روغن مبارک که در علاج سکته و در قول انطاکی گذشت سخت سود مند است و نشادر در روغن بلسان آمیخته بر سر مالیده
چهار درم مغز چلغوزه ... چند روز بعسل سرشته لیسیدن بغایت نافع است و این معجون مسهل المزاج مفلوج را فائده تمام دارد فلفل زنجبیل شونیز زیره سیاه مساوی کوفته بیخته
بعسل مصفی سرشته تا یکماه در انبار ... انیسون ... بخته باشند استعمال نمایند و نسخه دیگر ... داخل است مسیحی ... اگر در ابتدا امراض ... استعمال نباید کرد بلکه حقنه
حاده بعمل آرند تا اخلاط بسوی اسفل منجذب گردد و بعد چند روز آنچه ملطف خام کند و آخر آماده خروج گرداند استعمال نمایند و بعد از آن آنچه منضج خلط مستعد برای خروج ملطف خلط

بینو لیسند که در ابتدا از منضجات مثل ماء العسل و شربت اسطوخودوس یا سکنجبین عنصلی یا گلقند عسلی در مغلی منضج یا مطبوخ اصول استعمال کنند بعده منضجات قوی تر از آن مثل
شربت اصول کبیر که در آن سنبل و سلیخه و مانند آن باشد و یا مطبوخ اسطوخودوس و تخم کرفس و انیسون و بادیان و اصل السوس و بادرنجبویه و گل گاوزبان و سیاوشان و سکنجبین عنصلی
و گلقند عسلی بدهند و بعد نضج تام مسهلهای مرض مسهل و حب ایارج و ایارج لوغاذیا تنقیه کنند و باز منضجات و غرغرات و سعوطات اعاده نموده با استفراغ بپردازند و اطریفل مقوی
با ایارج و اسطوخودوس استعمال نمایند و تا روز هفتم مسهل نباید داد اما اگر طبع قبض بود حقنه نمایند و بعد تنقیه بر جمیع بدن منقی اعصاب خلاط بارد باشد مثل گلقند
عسلی کهنه با آب گرم بدهند و قدری تریاق با آب مطبوخ مصطگی و انیسون خورانند و هر گاه سه هفته بگذرد ادویه قوی تر این حب مستعمل یا این حب استعمال کنند شحم حنظل
سقمونیا نمک لاهوری مثل کثیرا رب السوس هر واحد ربع درهم ایارج فیقرا غاریقون یک یک درهم فرفیون ثمن درهم اسطوخودوس یک مثقال سائیده بروغن بادام و آب
و العسل خیار شنبر سرشته حبها سازند و واجب نیست که مجموع این ادویه استعمال کنند بلکه در مزاج قوی تر و واجب است لطیف غذا در ایام اول بر آب نخود و العسل یا ماء العسل تنها
اقتصار نمایند و اگر با بلغم صفرا یا خون باشد یا ماء الشعیر و العسل بدهند و بعد هفت روز یا اکثر از آن آب نخود مرغ لشبت و دارچینی و فلفل صعتر و خردل یا کف آن مفرد و
مجموع بحسب حاجت و اقتضای مرض و وقت یا لحم غزال بکبت خردل بدهند و یا گوشت خرگوش و دماغ او که بخاصیت نافع است یا باز بند کوره و کبری یا عصافیر
مزبره و کبوتر بچه و قابل طیران و دراج و تیهو یا باز بر مسطور بخورانند و گوشت بز که در آن تجفیف و قلت ترطیب است برای ایشان ستوده است لیکن بنسبت لحوم
موافق مفلوجین ناقص الحرارة است پس می باید که با توابل گرم بخورند و فروره رشته شیرین لشکر یا عسل و بروغن بادام هنگام حرارت مزاج باکی ندارد و
در تحلیل کندر و فلفل اکثر بخایند بعده تهیه استعمال تریاق فاروق یا مثرودیطوس هر روز نیم درهم نمایند و از فواکه پسته و نارجیل و جوز و انجیر و مغز حلغوزه که مسخن
عصب و مقوی آلت و مویز بخورند و از بقول هر چه شور و تیز باشد بدهند و شوربای چرب برای ایشان خوب نیست و احتمال جوع و عطش نافع است و ترک جماع
واجب و بگیرند برگ غار و مرزنجوش و حرمل و بابونه و خطمی و اکلیل الملک و برگ ترنج و سداب رطبه و صحرائی و شبت و قیصوم و برگ نخنک مساوی جند بیدستر
نصف یک جزو در آب بسیار بجوشانند تا نصف بماند نیم وزن آن روغن زیتون اضافه کرده و در آن مریض را نشانند و بر سر او بسیار بریزند و گاهی در آن اسطوخودوس
و بادرنجبویه و نمام و مانند آن از محللات می افزایند و یا کفتار و یا خرگوش یا بز کوهی یا روباه در آب بپزند و یا بز را بپزند و در آن نده یا ذبح مخنوق اندازند و چون سرد شود
در آن نشینند و یا در زیت کهنه که در آن جند بیدستر و قدری فرفیون باشد گرم کرده بنشانند و همچنین بر سر بسیار بریزند و این باید که بعد تنقیه بدن و دماغ از فضلا
استعمال نمایند و بگیرند موم و روغن قسط یا روغن غار یا روغن بید انجیر و اندک فرفیون را گرم کرده بمالند و بقول ابن بیطار مالش شحم فالج را بسیار نافع است و در علاج
او مثل این چیزی نیست و کندش و مشک و عنبر جند بیدستر و فرفیون و کندر برای تفتیح سدد دماغ و تحلیل فضول موجب تفتیح علت اکثر ببویند و در بینی کنند
بمثل اصل السوس و عسل و کندر تا تنقیه معده گردد و از ان ابخره رطبه صعود نکند و مغز حلغوزه و کنجد و نخود بجهت تقویت آن بکیفیت و خاصیت بخورد و نمایند
و ریاضت نشوند بطرف عضو علیل توجه نمایند و بحرکت اعضای مسترخیه یا ضعفه قوی کثیر سریع در آفتاب گرم کنند و با شور و کبریتی و میاه حمات بنشینند
و اندفان در ریگ گرم و تمریخ در آن نفع میکند و جالینوس در ایلاقی میگویند که طریق صواب در علاج این علت آن است که در ابتدا العلاج قوی مشغول نشوند تا مدت چهار روز
یا هفت روز و اگر علت سخت قوی باشد تا چهارده روز و از علاجهای قوی که در ابتدا اصلاح نیست او و اور حقنه حاده است و دیگر اشربه ملطفه و منضجه چون ماء الاصول که سخت
قوی نباشند مثل سکنجبین عنصلی و اندکی مثرودیطوس با آب بادیان و مسهل سهل چون ایارج فیقرا و اندکی شحم حنظل و قدری غاریقون و غذا هم لطیف باشد مثل اندکی نان
با ماء العسل یا طبیخ خندروس و بجای ماء العسل و اگر قوت ضعیف بود گنجشک بریان کرده یا دراج یا تیهو یا مرغ سنگ ابتدا همه بریان کرده سخت اندک خورد و بعد تیها هاضی دق و جسر برنگی
و تشنگی نیز خیلی سودمند است و بجای آب ماء العسل خورند و بدانند که صاحب این مرض را آب بهتر از شراب باشد بهر آنکه شراب پی را عصب فرود آرد و ایضا شراب بی معده
او ترش گردد و سرکه شود اما سرکه مضرترین چیز است با عصاب و آنجا که فصل سال و عمر و مزاج و قوت مساعدت کند ابتدا علاج بفصد باید کرد زیرا که خون هر
بهمه اخلاط است در حال ماده کم شود و سبکی حاصل گردد و اگر ماده بلغمی باشد اول یک شربت تریاق یا مثرودیطوس یا شلیثا یا سنجرینیا یا القر دیا و شراب کهنه یا ماء العسل
حل کرده بدهند و بعد ساعتی فصد کنند و آنجا که احوال مساعدت نکند تنقیه بحب مسهله باید کرد و قی کردن صواب باشد و آنچه استفراغ شده بدل مزاج تریاق و مثرودیطوس

وسایر معجونهای مذکوره نمایند و بعضی اطبای قدیم گفته اند که مفلوج را ایارج فیقرا یک مثقال وقت خواب بخورانند یک یک مثقال هر روز بیفزایند تا به پنج مثقال رسد و بعد ازان کم کنند تا به یک مثقال باز آید و اکتفا کنند در علاج
فالج از آنکه به مرتبه استفراغ بحب قوقایا نمایند تا ماده کم گردد و سر و جوارش بلادر یا ایارج هرمس بخورانند تا فرج او بکردانند و روغن قسط برای گرمی اعصاب بمالند و هم او گوید که منفعت
این حب بزرگ است و طبیعت اثر سکیند حلیلیت شحم حنظل جندبیدستر قنطاریون دقیق هر یک نیم درهم مقل چندانکه ادویه بدان سرشته شود و حب گردانند این یک شربت است و
این سفوف هیچ بدهند زیرا و دارفلفل هر واحد نیم درهم ببرد و را کوفته بیخته یک شربت است هیچ بدهند که این سفوف را خاصیتی ست درین علت یا جندبیدستر قنطاریون
دقیق عاقرقرحا هر یک نیم درهم قرنا دو درهم با دو اوقیه آب سداب بدهند و اگر استفراغ بحقنه کنند که از شحم حنظل و قنطاریون دقیق و مرسه در روغن زیت سازند جائز است و
چند روز ازین نوع حقنه بکار برند و باید دانست که تعدیه و تنقیه و بخارات مرطبه ملازمت و نهادن روغنهای گرم مالیدن و دیگر پاشیدن خشک … گرم و در آب کبریتیه یا آب دریای شور
نشستن و ریاضت کردن و گرسنه بودن و آواز بلند کردن و قرآن با آواز بلند خواندن و غرغره بخردل و مری کردن سخت نافع بود و باقی ماده را تحلیل کند و حرارت برافروزد
و چون مدت دراز گردد ایارجات کبار باید داد و تمریخ … سر بر عضلات بر روغن قسط اوقی در اول علت و آخر آن سخت سودمند است و ماء الاصول بر روغن بید انجیر
و روغن بادام تلخ در آخر مرض نافع تر است و مغز سر خرگوش بریان کرده اصحاب فالج و رعشه را نافع و مغز جلغوزه و عسل بالخاصیه سود دارد و افتیمون نافع است و روغن شبث
کنند نیم … و هفتم روز بسته درهم فرفیون یازده درهم موم در روغن گداخته فرفیون سوده آمیزند و در بالادن حل کنند و این ضماد اعصاب را گرم کند عاقرقرحا مرزنجوش سونیز
هر یک اوقیه نیم اذن الفار خردل هر یک دو اوقیه فلفل یک درهم فرفیون یک اوقیه جندبیدستر چهار اوقیه همه را نرم سائیده بروغن حب الغار ضماد کنند و اگر روغن سوسن
و موم زرد و بیضه … باز رو باهم یکجا ازند و جندبیدستر و قسط سائیده سرشته ضماد کنند عصب را گرم کند و حس را باز آرد و اگر حس بحال بود و حرکت باطل شده باشد
جوز السرو و اصل صنوبر و پوست بیخ کبر در شراب کهنه پخته ضماد نمایند و اطبای قدیم گفته اند که اگر روناس بپزند و آب او بر عضو مفلوج بچکانند سود دارد و بدانکه هیچ
آب گرم بر عضو مفلوج نشاید ریخت مگر آب دریای شور و آب معدن گوگرد زیرا که آب شیرین چون گرم باشد ماده را منتشر زیاده کند و اعصاب نرم کند
و اگر آب سرد عضو مفلوج را قوی تر کند و ازان راحتی یابد از برای آنکه ماده رقیق باشد چون آب سرد بدو رسد منقبض گردد و کوچک شود و ابن ماسویه گوید بسیار
دیدم که مفلوج را اسهال افتاده و فالج زائل شد و بسیار خوردن به بسبب امرود و انار اعصاب را مضرت و اطعمه مرطبه و شوربا های چرب و تبریزیان دارد و قلیه
خشک و گوشت سرخ کرده بر روغن جوز یا روغن پسته بریان کرده و توابل چون دارچینی و زیره و مانند آن آمیخته موافق باشد و مویز و انجیر خشک و پسته و فانیذ و مغز جوز و حبة الخضرا و
جلغوزه و عسل سود دارد و اگر مغز جوز مقشر یک رطل مغز جلغوزه نیم رطل مغز حبة الخضرا نیم رطل بکوبند و با سه چند عسل سرشته شود و فلفل زنجبیل دارچینی دارفلفل هر یک دو درهم سوده آمیزند
و پیش از طعام هر چهار ساعت مقدار پانزده درهم بخورند و بالای آن ماء العسل بنوشند سخت موافق بود و شیخ الرئیس میفرماید واجب است که مفلوج در اول ظهور مرض اقتصار
بر شرب ماء الشعیر و ماء العسل و سکنجبین کند و اگر قوت متحمل باشد تا چهارده روز نماید و اگر متحمل نباشد بلحوم طیور خفیفة الغذا … اغذیه … که
زبانه دراز شد و ازان کوشش نمایند و مقل و مغز جلغوزه ایشان را نفع کند بخاصیتی که اندر انست و بدانند که اندر آن بهتر از شراب نیست …
و شراب بسیار گاهی در ابدان ایشان ترش بشود و سرکه بگردد و سرکه مضرترین اشیا بعصب است و ایضا میفرماید که اگر علت فالج … از استعجالی عصب
واجب است تدبیر مشترک که آن استفراغ ماده است بدانچه در استفراغ مواد رقیق مسطور شد بعینه بلا زیادت و نقصان و نافع ترین اشیا که بدان استفراغ صاحبان
این مرض کنند حب فربیون و حب ایارج و شحم حنظل و حب شبیار و حب منتن و ایارج هرمس … حقنه کردن بتریاق … که دران … باشد … سقمونیا آنرا
نافع است و گاهی … از یک دانگ تا نیم درهم میکنند و اندک اندک افزوده بیک … درهم میرسانند و باز بیک دانگ می آرند و گاهی … بقشر شکر مخلوط میکنند و گاهی با سکنجبین یا جاوشیر
یا جندبیدستر مقدار باقلا در شربت عسل حل کرده مینوشند کاندرین تخلیه سودمند است و واجب است که حقنه های قوی حقنه کنند و شیافات قوی بالای مواد باسفل نمایند و وقتا فوقتا
باد دهان … بمالند و … حار … ضماد … نافع است خصوصا چون فالج بدان حد رسد که حس باطل شود … ایارج …
تحلیل قوی … تنقیه تا … محاجم که آنها … بعصب … گاهی احتیاج بشرط اندک افتد اگر
ماده منحصر شده باید که آتش بسیار داخل کنند اگر محاجم ناری باشد … اگر غیر ناری باشند … قلع نمایند و متفرق …

که در آن یاسمین چاره پخته باشند بریزند و آن تلخ بر بعد تنقیه بدن و آن مسهل استعمال نمایند اگر از این تدبیر فایده معلوم شود و بر همین اوست نمایند مع احتیاط از عروض گرمی مفرط بر بدن و اگر عارض شود
چند روز راحت دهند و لا سیما اگر موسم گرما باشد که هوای گرما مقاومت مرض می نماید و اگر با وجود استعمال این مرض اثری از صلاح پدید نیاید ایارجات کبار چون
ایارج ارکاغانیس ایارج لوغاذیا ایارج جالینوس معجون بلادری تریاق کبیر بترتیب هر واحد بشربت تامه استعمال نمایند بحسب اشتداد قوت مریض
و قوت مرض و ضعف آنها و معذلک تقلیل بر مریض با غذیه مذکوره و کذلک تلطیف غذا و دادن حسب احتمال علیل باید کرد و از دادن معجونات در اوقات و بلدان حاره حذر کنند
چه اگر تابستان قوی الحراره باشد از این ادویه قوی الحراره بر مریض خوف حدوث حمای حاده باشد و در زمانه گرما معذلک قی به ادویه و اغذیه مقطع بلغم استعمال کنند
و چون تدبیر علیل باین همه تدابیر نمایند و در آن اثر صلاح ظاهر نشود و مرض بطول کشد در علاج دیگر اغذیه موافقه مذکوره اقتصار کنند و بر ادویه حاره اول [illegible]
بعض امراض حاده پیدا نکنند و ملاک نگردانند و از اغذیه مولد بلغم اجتناب کنند و در اوقات فصول بحبوب و بعض ایارجات موافق بحسب قوت و ضعف مریض تنقیه کرده باشند
ابن الیاس و خجندی می نویسند که مفلوج را چیزی از ادویه قویه تا روز چهارم ندهند زیرا که نوشیدن ادویه در اوائل بسبب حرکت ماده الی الاعصاب آن بسوی عضو [illegible]
و مرض می فزاید و هر گاه از چهار روز تجاوز کند هر صبح جلاب با دیان و انیسون و بادرنجبویه هر واحد دو درم یا ده درم گلقند عسلی بنوشانند و غذا نخود آب بمغز قرطم و
اندک فلفل و دارچینی و زیره یا ابازیر دیگر افاویه تا هفت روز و در این ایام آب ترک کنند مگر ماء العسل یا ماء الاصول بنوشند و هر گاه اثر نضج در قاروره ظاهر شود تنقیه بحقنه
حاده یا باین حب کنند نسخه آن صبر سقوطری یک مثقال بوزیدان ماهیزهرج تربد محکوک ملوث بروغن بادام هر واحد درم غاریقون شحم حنظل انیسون هر واحد
نیم درم نمک هندی یک نیم دانگ مقل یک دانگ همه را کوفته بیخته بآب بادیان حبها سازند و بر آن صبر کنند تا اسهال نیک آرد و در آخر روز غذا نخود آب مع لب قرطم و لحم
گنجشک و کبوتر سازند یا حب منتن دهند و بعد سه یا چهار روز این حقنه استعمال نمایند صفت آن برگ غار یا حب الغار ثلث برگ قسط و مرزنجوش و حلبه و خار خسک
و اکلیل الملک و برگ بید انجیر یا تخم آن و مرماحوز و سداب تر و کرنب و شبت و قیصوم و برگ کتان و ابهل هر یک پنج درم شحم حنظل نیم درم قنطوریون دقیق دو درم همه را در
سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده بر آن روغن بید انجیر ده درم [illegible] پانزده درم عسل البته درم بوره ارمنی نمک هندی مقل هر یک نیم درم سوده پاشیده حقنه
کنند و اگر خوف تشنج و زحیر بسبب حدت نمک و بوره باشد بدل آن آب گندنا کنند و اگر بسبب حرارت مزاج تاب تحمل آن حقنه نباشد این حقنه استعمال نمایند و اجزای آن
سوای بابونه و سوسن و انجیر و شحم حنظل و قنطوریون همان حقنه حاده است که در قول مسیحی گذشت وزن هر یک بقدر کفی گرفته در سه رطل آب بجوشانند تا نیم بماند شکر
سرخ و عسل (مصری) هر یک ده درم روغن بیت پانزده درم حل کرده حقنه کنند و از معاجین سریع الاثر و بلیغ النفع معجون [illegible] و متردیطوس تریاق کبیر جوارش بلادر
هر کدام که میسر شود یک مثقال در شربت بادرنجبویه ده درم حل کرده بدهند و معجون بلادری که به تریاق فالج و لقوه و سکته است بقدر بندقه در شربت مذکور بدهند
و نسخه آن در قول مسیحی گذشت و اگر فصل گرما باشد حب منتن معتبر است و تنقیه کنند نسخه آن تخم حنظل ربع درم کتیرا ثلث درم سکبینج بوزیدان ماهیزهرج
هر یک ربع درم بلیله کابلی نیم درم و این یک شربت است و این غرغره نافع فالج و منقی رأس از فضول غلیظه لزجه است نسخه آن ایارج فیقرا خردل مویزج
عاقرقرحا زنجبیل فودنج ابرسا پوست بیخ کبر هر واحد دو درم کوفته بیخته بعسل آمیخته غرغره بدان سازند و هر گاه از این تدابیر علامت صحت پدید آید بالش مضاعف
علیل بر روغن قسط و ناردین و زنبق و سوسن و فرفیون و خردل و سداب و حنظل [illegible] بمالند و خائیدن فلفل و دارچینی و بیخ اذخر و تخم انجره نافع است و نوشادر
و روغن بلسان بر سر ایشان طلا کنند [illegible] فضلات از دماغ ایشان کند و عطسه آرد و نفس بکشیدن مشک و خربق و نوشادر و فلفل و بورق و آب ثوم و کندش یا
جند بید ستر یک طسوج در روغن بیت یا زنبق حل کرده در بینی چکانند و یا حب جوبند سکنجبین [illegible] بازوفای خشک نافع است و ایضا خوردن ایارج فیقرا در هر هفته
یکبار نفع دهد و کذا نوشیدن ماء الاصول قوی صفت آن بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ اذخر هر یک هفت درم بادیان تخم کرفس انیسون هر یک سه درم
انجدان زراوند مدحرج هر یک دو درم همه را در [illegible] رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید صاف کرده [illegible] با عسل [illegible] هر کدام که باشد ده درم [illegible]
و در هر هفته تعاهد خوردن متردیطوس یا تریاق کبیر یا شربت بادرنجبویه ده درم کنند و از طعام شب حمام رطب یا تخفیف آب گرم بر سر و از جمیع مسکرات حذر کنند
و الهروی می نویسد فالجی که ادوی مزاج گرم نگردد و قاروره سفید خام باشد پس سبیل طبیب آنست که علاج نضج و ترقیق اخلاط کند زیرا که اگر مبادرت باستفراغ از ادویه حاره

دو ساعت که بهوش می آید کلام شکسته و بی نظام مانند هذیان که در فهم نیاید میکنند و جانب چپ سست و پایی حس و حرکت میگردند و بول و براز بی اراده میشود و دست راست بر داشته می جنبانند و هذیان تا روز سیوم عارض میماند و روز چهارم هذیان ختم شد و نیم سست باز می ماند و بول بی اراده جاری میشود و بعد دو پاس هلاک میگردند و علاج شخص نیست که اول فصد هفت اندام کنند و خون اذ رگ بگیرند که قدر یک آثار ختم شد سپس بهوش می آید و الا گلاب و عرق بهار نارنج و عرق بید و برودی زنند که فی الفور بهوش می آید و هذیان امر موقوف بیساز و پس قت ظهر رگ سر و روز بند اگر اندکی بیهوشی و هذیان موجود باشد و شربت کیوره و شربت اصول هر یک دو تولد و گلاب و عرق کیوره و بهار هر یک پنج تولد داخل کرده بنوشانند تا هفت روز و غذا شوربای بچه مرغ که در ان اندکی زرشک و یا انبه خام و یا آب لیمون کاغذی انداخته باشند بنوشانند صبح و شام بجای آب با انفصل که از گلاب و عرق بهار ساخته باشد بدهند و روز یازدهم و یا تا روز دهم منقیه بدن بحب ایارج فیقرا و قرص ایارج جالینوس کنند و بفاصله سه چهار روز مطبوخ اسطوخودوس که در ان اجزای تریاق فاروق باضافه ریوند خطائی شده باشد و ترتیب دیگر را نیز استعمال آرند تا حصول تنقیه تام پس جهت تعدیل مزاج دوا المسک معتدل و زمردی و لولوی خانجی و شربت یاقوت ایشان همراه عرق زرشک و عرق عنبر یا شربت تنبول حاوی خان و تخم شربتی بخورانند

تشنج

و آن عبارتست از کشیده شدن عضو و اجزای آن بسوی اصل او و جال خود باقی می ماند و بعضی زمان بسهولت بسوی انبساط میکنند چنانچه در تشاوب و فواق و صرع مشهود میگردد و سبب تشنج یا ماده بود یا غیر ماده مثل حرارت و یبوست یا شی سوذی پس آن سه قسم بود مادی یابسی ایذائی تشنج مادی را اکثر بلغمی باشد و گاهی سوداوی و گاهی ماده دموی نیز بود و این بر او ضعف اول باشد هرگاه ماده سوداوی در خلل لیف عصب افتد و چون اجابی کند پس بعرض و زیاده شود و طول از بکاهد و باشد که بندرت صفرا نیز بطریق در تشنج امتلائی آرد و در تشنج مادی یا ماده فاعل او متصل بتمام عضو باشد و این تشنج بلا ورم بود و یا در موضع احد عضل حاصل شده باشد و سائر اجزا تبعیت او کنند چنانکه تشنج ورمی از ماده سنی بسبب ضربه یا قطع یا بسببی دیگر از اسباب ورم افتد و گاهی تشنج مادی از ریح نافخ کثیف حادث شود و این از انفعال که بتمدد عارض شود و نزد و زائل گردد و این اعتقال گویند و تشنج مادی بتصیر بسبیل انتقال ماده افتد چنانکه عقیب خناق و ذات الجنب و سرسام عارض شود و گاهی که اکثر در اعضای بجانب مبادی اعصاب و مختلف میباشد همچنین تشنج تحت گردن در قدام و در خلف و در جهت و فوق گردن می افتد و ماده فاعل تشنج غلیظ و غیر داخل در جوهر لیف میباشد و ماده امتلائی بالعکس این بود و تشنج رطب صعبات و سکاری بسبب آن تعبیر افتد و گاهی از اعضا و بعضی اعضا در حالت انقباض آن بسبب انصباب ماده احتباس او در ان عضو واقع میشود و گاهی بهمین سبب ضربه یا از حمل شی ثقیل یا از خواب بر بستر سخت عارض میگردد و اما تشنج یابس از فقدان ماده رطوبت و غلبه یبس باشد بسبب افراط کثیر یا اسباب مجففه یا جهد رطوبت پس عصب در طول و عرض هر دو بکاهد و آن گاهی بعد دوا مسهل افتد و آن بسیار ردیست کذلک عقب استفراغ و گاهی بعد حمیات محرقه خصوصاً در حمیات سرسام و غیره که اشتعال غریزی و نفسانی مثل سهر و غم و خوف عارض شود و ازین کم خلاص می یابد و بقول جالینوس هر تشنج که در حمیات افتد ردی بود و این آنست که از تسییل مواد عقب تحلیل عارض شود و خصوصاً هرگاه بدن ممتلی باشد و گاهی همچنین تشنج در حمیات بمشارکت فم معده افتد و آنرا زائل کند پس مثل این تشنج در حمیات حادث ردی نیست بلکه سخت ردی آنست که در حمیات محرقه و سرسام از جفاف عضل و اعصاب و دماغ باشد و آنکه در حمیات فرو نشسته حفات اعضای مذکوره و فنای رطوبت غریزی افتد و گاهی تشنج یابس از قلت غذا حادث شود و سبب یبوست دماغ ضعیف بود و تابع او یبوست اعصاب باشد پس گاه دماغ را از منبعث رسد رطوبت از اعصاب نخاع بسوی او رجوع کند و اعصاب بتکلیف منقبض گردد و بعده هرگاه طبیعت با فاده رطوبت کافی اعانت دماغ کند اعصاب روی جاعت بانبساط کنند بکیفیت همچو تشنج یبسی آنست که از جوهر رطوبت افتد پس حجم او کم شود و منقبض و متشنج گردد چنانچه از شدت برودت و از خوردن دوا مخدره مثل افیون واقع شود و اما تشنج ایذائی بسبب مؤذی باشد از داخل یا خارج پس عصب انرا انقباض کند و برای دفع او مجتمع گردد و آن سبب مؤذی یا از سبب جمع باشد و آن مثل اخلاط حاره لاذع بود یا از کیفیت سمیه باشد که مؤذی بدماغ و عصب گردد و یا کیفیت غیر سمیه همچون برودت شدید و تشنج که از خوف شدید افتد ازین قبیل ست با جمله اقسام حرکیه مثل تشنج از خوردن خربق ست که اول اسهال افراط ست و تشنج می آرد و قبل اسهال باعث هم شود و عصب را ایذای شدید رساند که منقبض گردد و تشنج افتد و کذا از خوردن افیون و شوکران ازین قبیل تشنج که بعد از قی اخلاط بخاری بسا باشد حکایت فم معده و ایذا او باعث دماغ بمشارکت افتد و آنکه بسبب صفرا بر فم معده قوی الحس افتد و آنکه بسبب علیق در معده بهم رسانند

قلت قوت یا وجع او واقع شود چنانچه کسی ابرین بکشند یا چیزی گران بردارد یا بر پشت بار گران نهد یا بر زمین سخت بخسپد و عضلها کشیده یا کوفته شود یا ضربه و سقطه که موجب
عضله رسید یا قطع یا حرق نار موجب بود و گاهی با وجود این ماده بسوی آن برسد و باعث غلیظ مهره در آن متولد گردد یا از دیگر عضو آید و همچنانکه تشنج خاص باعضای وجه
روی بود تمدد که ... باشد نیز روی باشد و گاهی از کزاز نوع روی پیش بعد حمیات لازمه مع قلق و کرب و هذیان افتد و بآن رنگ روی و دهن و لب
خوشناک یا سیاه و تنگی نفس و جلد خشک و ممتدد باشد و این روی ست و هر کزاز که از ضربه سر افتد و با آن فواق یا مغص اختلاط عقل بود قاتل باشد کزاز اکثر
بصبیان عارض شود و هر وقتیکه طفل هفت ساله باشد بران سهل بود چنانچه در تشنج گفته شد و اکثر پیش از کزاز اختلاج در جمیع بدن و ثقل آن و ثقل کلام و لکنت در
زبان و صلابت و جمود مفاصل و در ناحیه فقار و ابتدا گرگاه در عسر البلع و خارش در تمام بدن که از خارید لذت نیابد عارض میشود و صاحب سبلیه یا قرحه احتشار هر گاه در
بول بهم آید و در پشت قشعریره معلوم شود و چشم تاریک گردد و بر سر گردن عرق آید دلالت بر حدوث تمدد و قرب کند و هر گاه کزاز عام ابتدا کند دندان بهم فشرده شود و هیچ علت
فرو نشود و روی سرخ گردد و در شدت کند و چشم زود زود برهم زند و اشک روان شود و بعضی گویند که در ابتدای این مرض فواق و وجع در سر و در کتفین و پشت
و پیچیدن ... عارض شود و علامت مطلق تمدد آنست که عضو منقبض نشود و علامات تمدد پس بعد از عروض کزاز بهم رسید آنست که اگر کزاز در قدام بود روی چشم مریض
مثل مخنوق باشد ... روی سرخ و چشمها برخاسته و گاهی روی مایل بسبزی یا سیاهی گردد و ... بسوی پیش کشیده بود و سر کشیدگی گردن که بجانب راست میل کند
بسیار اگر ... نماید و اگر در عضلات صدر و تنفس بهم رسد ضیق نفس عارض گردد و اگر در عضلات مثانه بهم رسد بر بول گردد
... و گاهی خون ریزد آن بسبب انفجار عروق بسبب شدت انضغاط و گاهی فواق عارض شود و اگر کزاز بسوی خلف باشد سر
... و اگر تمدد در اعصاب ... عضله مقعد بهم رسد براز بلا اراده مندفع گردد یا منسد شود و قولنج بهم رسد و تمدد
... بول و کثرت نفاخات در آن و در افتادن از چارپائی و در عدم قبول انقباض عضو شریک باشد و در بارد سبب
... عارض شود و هیچ نوعی از انواع کزاز خالی از ... و درد خاصة میان کتفین نباشد و قاروره صاحب این مرض رقیق و ...
... سبب ایذائی و ورمی بر قیاس تفصیل اقسام تشنج ست علاج بقول شیخ علاجش بعینه علاج تشنج ست مگر آنکه در علاج تمدد و کزاز
از علاج تشنج مبادرت کنند و درینجا محاجم بلا شرط بر اعضا اکثر از تشنج امتلائی استعمال نمایند برای طلب هیجان حرارت و آنجا که علامات غلبه خون
و امتلای آن متیقن گردد و احتیاج بشرط باشد بر عضل گردن و فقارات و شراسیف استعمال نمایند و هر گاه بدن صاحب کزاز از شدت درد خواه از علاج عرق کند
باید که از صوف مبلول بزیت یا غیر مبلول نشف کنند و نگذارند که عرق بر بدن او سرد شود و موجب اذیت گردد و در زیت نیم گرم نشانند که اقوی التحلیل ست
و کذا از نخاع او بر گردن و ... قوت دهند و ایضا حلتیت استعمال کنند و بهترین اشیا تمدد بارد و رطب را جندبیدستر ست باید که بدفعات متفرق بدهند و لعاب
نمایند و بعد طعام بکار برند ... تمدد در اکثر امراض سرد و ... افتد تریاقات و ادویه حاره محلله مناسبه بخورانند و بقول انطاکی شرب ... دو مثقال و صعتر ... کزاز
نفع زیاده از تشنج ست و آنچه در علاج کزاز و تشنج بسیار نافع بود مطبوخ شبت ست که در آن کفتار یا بچه سگ یا روباه انداخته بپزند تا مهرا شود و بیمار در آن
دو بار در آن نشیند و ... و بمالیدن روغن سداب مع جندبیدستر و کذا پیه گورخر و گوزن و شحم خرس و کفتار و گرگ و دل تنها یا با ادویه نیز نافع ست و بعضی گفته‌اند
که در پیه شحوم مذکور روغن زیت داخل کرده بمالیدن نافع کزاز و تمدد ست و حقنه بروغن سداب مع جندبیدستر و قنطوریون جمیع حمولات ... حاده که در ...
و تشنج ... و مانند آن باشد مفید بود و اگر از حقنه سوزش مفرط در امعا شود بعد آن بشیر خر یا روغن زرد یا پیه الیه تنها یا با یکی از شحوم مذکوره حقنه کنند و ... از
را غذا دهند باید که لقمه بسیار کوچک بخورند یا بیضه نیم برشت خورانند یا حریره رقیق یا آب گوشت بنوشانند چه بلع بر ایشان دشوار میباشد و غذا از بینی می آید
و اذیت زیاده میگردد و اعضای مقعد را بروغنهای مناسب مسح کنند و سعوطات و عطوسات استعمال نمایند و روغن حنا از مروخات نافعه ست و بهترین سعوط
و مومیائی ست بعضی روغنهای مناسب وقوع تپ بالطبع مزیل تمدد و کزاز رطب ست و اگر عسر حرکت گردن در تشنج عصبیه آید گل گاوزبان ... ریشه
بنفشه عنب الثعلب بیخ بادیان بیخ کاسنی خیارین مویز منقی گل سرخ گاو زبان جوشانیده گلقند داخل کرده بعده بادیان پوست بیخ ... افزوده خوردن

سفید و کذا طبیخ اسطوخودوس غیره ادویه خفیفه نوشیدن نافع بود و بنفشه دانه و چادر سر نمک طعام و شونیز و جوز بوا هر واحد یک تولہ در پارچه بافته دو تو بسته در روغن بابونه
و خیری بر آتش نهاده آنرا تر نموده تکمید نمودن سود مند ست و ایضاً در کزاز امتلائی حب منتن و ایارج بعد نوشانیدن شهد در عرقیات پخته بدهند و اگر بتوانند
گردن بگو بانند بدین نمایند و تریاق فاروق همراه ماء الاصول بدهند بعده بادیان بیخ بادیان بیخ قطن سعد گاوزبان غیره جوشانیده شهد داخل کرده
بنوشند و بر غن جند بید ستر مالش نمایند هرگاه گردن بگشاید و بحرکت آید حجامت بر گردن مع الشرط نمایند و اگر در کزاز بعد چهار دهم مسهل معمولی بدهند و آنکه
در گردن عارضه درد کشش زان باقی ماند معجون سورنجان همراه عرقیات دهند و اگر بعد وضع حمل بسبب نوشیدن آب سرد بسیار کزاز پیدا شود اجد فصل فن
استعمال حب افیا راقی صبح و شام تا مالش روغن قسط مجرب دائی و انطاکی و روغن بابونه نگاه هم در شبانروز ده دوازده بار سود مند ست و اگر بسبب احتباس حیض باشد اول فصد
صافن کنند و بعد از این مطبوخ نوشانند مشکطرامشیع فوه بادیان با در نجبویه عنب الثعلب پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی بیخ اذخر هر یک شش ماشه پوست خیارشنبر
سه تولہ پوست جوز یکیم نیم تولہ پرسیاوشان تخم کرفس انیسون هر یک هفت ماشه مویز منقی سه تولہ گلقند عسلی چهار تولہ مالیده صاف نموده بنوشانند و غذا شوربای مرغ بنان
دهند تا حصول نضج و ادرار خون شود و بعد تنقیه بدن و دماغ بحبوب مسهله مع اضافه برگ سنا یک نیم تولہ ریوند خطائی تربد سفید هر یک شش ماشه خیارشنبر هفت تولہ
شربت دینار چهار تولہ روغن بادام هفت ماشه نمایند و بجای آب عرق بادرنجبویه نوشانند و شام غذا بدستور دهند صبح تریاق معجون سیر علوی خان نه ماشه ورق طلا
یک عدد پیچیده دادن بخورند بعده مشکطرامشیع تخم قرطم تخم خربزه بادیان هر یک شش ماشه انیسون چهار ماشه اصل السوس مقشر پرسیاوشان هر یک هفت ماشه جوشانیده
شربت بزوری حار چهار تولہ حرف نه ماشه و یا تودرین باشیده بنوشند همین نمط چهار پنج مسهل داده جهت تعدیل مزاج معجون فلاسفه و معجون سیر علوی خان المعجل زند
واین معجون علوی خانی در تمدد و کزاز بعد تنقیه جهت تحلیل ریاح غلیظه معمول زراوند طویل دو تولہ زراوند گرد سه تولہ زرنباد درونج عقرب قاقله صغار هر یک تولہ عود
زنجبیل هر واحد یک تولہ سنبل ححکاسنم تولہ کوفته بیخته نگاهدارند پس گل گاوزبان بیست تولہ در پنج رطل آب شیرین تر شب خیسانیده صبح بجوشانند تا یک ثلث بماند مالیده
صاف نموده جدا نگاهدارند و مویز منقی بیست تولہ هم بدستور مطبوخ نموده هر دو را ضم ساخته نبات دو آثار اکبری شربت انار ولایتی شصت تولہ قوام آورده شهد خالص
یک مثقال زعفران حل کرده و ادویه مذکوره آمیخته در ظرف چینی نهند شربتی دو مثقال بعرق با نخواه یا بقبول اقوال اطبا سو بگوید که در کزاز طبیخ شبرم و مرو
بر عجن باد کذا التغذیه بطبیخ نخود سیاه و مطیبه بایت و عصیر بچه سن سن و بشرب ده بدهند یا فنطوریون قیق دیا عاقرقرحا بسرکه بادهن اکار بیخ محلوطانه امفت بقبل
دیا طبیخ بسبایستهر و تیر شیبا نیم در حلتیت بسیل با مقل از رقّ اجون لفلفل یا طبیخ دیان شکر یا تخم کرفس العسل یا طبیخ شاخها پلیوس یا تخم آن یا کلپتیه سعوطی سل با مرقراش و نمرخ
مطبوخ با دام مقشر طبیب با فرسلیقاه نهری با بیخ انجدان ملعقه یا بیخ دقیه سعترا عسل یا قسط بنمکه و یا جند بید ستر رلیج در هم بار نیم در هم با عمدات ماطبیخ بیخ کبر
با ادویه با زراوند مدحرج کیلیج عجیبه دیا کل خمیته الثعلب و بعده شربت شراب اسود و یا قسط بحری سوخته او فیلخ گوزن سوخته در هم با آب مرزنجوش تر سته بقایت جوزبدا
و یا سکنجبین و فقاح اذخر و علک البطم یا بو خالیقون در هم ربع در هم فلفل سیاه خیار تروآب یا عمر کذا شربت قنه و یا روغن شونیز و یا روغن خردل و بلیسان بیه قرحا سه او آمیخته و یا روغن قثاء الحمار
دیا روغن خیر اصفر یا روغن سوسن با روغن قسط با روغن حار آمیخته دیا زهره گرگ بر روغن با پیه گیشت یره و تکمید بنمک و سبوس گندم و یا صوف مرعزی بزیت گرم
تر کرده یا قطعه نمد و یا روغن کنجد گرم کرده یا زیت گرم کرده درمثانه پر کرده و یا آب گرم در مثانه کرده و ضماد روغن سداب با شیر بر معده و یا عود القرح بار یک سوده
بزیت کهنه آمیخته بر موضع کذا روغن با روغن یاسمین و سعوط بجری اصفر و روغن سداب یا روغن نرگس یا زهره گرگ بر روغن بادام و یا روغن شونیز و یا عنبر بر روغن بادام
و نطول بطبیخ عاقرقرحا و روغن آن و ادامت مضغ عنبر و گرفتن مقناطیس در دست و تعلیق شادنج هر واحد نافع ست ابن هبة الله گوید که
علاج امتدادی تابع فصل غلیظ بحقنه کنند و بعد از آن اسهال بدن بحبوب مسهله و ایارج فیقرا نمایند و بعد تنقیه گلقند عسلی یا اندک تریاق با آب نیم گرم دهند و تکمید
معده با آب مطبوخ مرزنجوش بابونه و اکلیل الملک برگ غار و برگ ترنج سازند و بدن را بروغن ناردین بمالند و بپارچه درشت بمالند و بصبر و آب مرزنجوش سعوط
کنانند و غذا فروج زیرباج یا لحوم قنابر عصافیر سازند و تحرز در علاج نمایند که اکثر تابع این مرض فالج گردد محشی شرح اسباب بنویسد که درین مرض جاوشیر
بحسب قوت بخورانند و اگر خوف فساد معده از آن باشد باد ملی شق یا حلتیت بقدر دانه کرسنه دهند و گاهی بعسل طبخ بیخایند تا لعوق نمایند و مرکی بقدر یک نیم درم

بآب طبیخ زوفا خورند و بر مقعد روغن سداب بجاوشیر لطوخ کنند و این دوا که از حلقیه را نافع بود بیخ جاوشیر و فلفل سفید و قسط تلخ مساوی کوفته بیخته یک درم بقدر تبتقها باشد سهند
و این انتصاب نفس انیز نافع ست و استعمال تریاق فاروق بقدر کنار با آب گرم بعد تنقیه بدن نافع و همچنین دواء المسک حلو و مروشود یطوس و این حب بعد
تنقیه بدن نفع بکند از نماید اشق سکبینج جاوشیر مقل حرمل تخم حنظل صبر تربد سفید بدر پوست هلیله زرد انزروت سفید سر واحد یک درم تخم را در آب کرفس حل کنند
و ادویه باقی را سائیده بیآمیزند و حبها ساخته از دو درم تا سه درم بحسب قوت مریض و حرارت هوا یا برودت آن بدهند و این قیروطی نافع تمدد و کزاز ست خواه از
امتلا یا از یبوست باشد پیه گوزن و بط و مغز ساق گاو و شتر و چربی حلقی نیم ساید اگداخته موم سرخ اضافه نموده بر عضو بمالند و این معجون علوی خان اگر بعد تنقیه
استعمال کنند در ازاله کزاز و تمدد بی نظیر ست برگ سداب خشک جند بیدستر مرکی مشک حلتیت هر یک ربع درم فقاح اذخر لیو دینه کرم جرجیر سکبینج جاو شیر
مقل زرق علک البطم هر یک یک درم جوفاریقون محروث هر یک دو درم تخم شوکه بیضا دو مثقال تخم حرمل یک مثقال خصیة الثعلب درم زراوند مدحرج مثقال و فرفیا
نمک طبرزد هر یک نیم مثقال کوفته بیخته جمیع را در عرق گل نارنج حل کرده با چهل درم عسل بسرشند و در ظرف آبگینه یا چینی داشته تا چهل روز در خاکستر جو بگذارند خورند
شربتی از دو درم تا چهار درم با طبیخ عود بلسان حنطیانا و بادیان قنطوریون قیق و بابونه تخم کرفس بلیمون هر یک درم تسکر عسل هر یک نیم او قیه و چون دلیه را
باریک تراشیده بآتش گرم کرده بر موضع کزاز ببندند و هر ساعت تکرار نمایند و در شبانه روز چند مرتبه عمل کنند کزاز شدید صعب را نفع بخشد و گفته که آن را نجم
کزاز گذارند تا متعفن شود و پس تبدیل سازند و تکرار آن نمایند و شمیدن عنبر نافع کزاز ست و گویند که چون پیه سماک را طبخ نمایند و بر عضو مالا کنند چند بار از و بخشیدنا نافع
و اسکندر گفته که داشتن حجر ارینی در کف نافع کزاز ست کیمیا ای گوید که اول آنچه منجر به بر ابهیئت مناسب و بر شکل اعضا و حرکات غیر طبیعیه حادث شود در ارند و
روغن سداب یا روغن فقاء الحمار یا روغن سگ بمالند و شبث و عسل هم بنوشانند و اگر مالعی نباشد در حمام داخل کنند و از آن بحب بنداج بنشانند و بعده حقنه لین نمایند
باید که تغذیه بحریره معمول از آب خند روس عو سازند و دقیق سر ابن الثقوف و بنوشند تا آنکه تپ باشد پس با یک ماء الشعیر استعمال نمایند و چیا بر خواب آورد ارنند چرا اسهال
حادث از امتلا یا از ورم حار را علاج با ستفراغ انتها و معالجه ورم حار باد ویه خاص و نمایند و ایضا گاهی امتداد از قلب شدید بعد اسهال صوره افتد و شرب طبیخ
بیخ شوکه بیضا و تخم شوکه مصریه آن را نافع ست و بعضی عصاره قنطوریون قیق فقط بنوشانند بر گاه مرض امتلائی بود و اولی آنست که بر اطراف
اعضا ایشان نیز طبیخ قنطوریون و نطول بدان نمایند و اگر امتداد در پایها باشد محاجم بر تحت فقرات سفلی نهند و اگر در سر دو دست باشد محاجم بمیان هر دو
شانه و بر فقرات کر فریب ناحیه علیا ست و بر قفسل که موضع او بلند تر از راس کتف ست بگذارند و باید که هر کسی را که امتلای کزازی عارض شود در ابتدا
فصد عرق کنند و بر اعضای علیله صوف در زیت کهنه یا در روغن فقاء الحمار مع جند بیدستر نهند و یا در زیت گرم بنشانند و
گردن بر نیزند و حجامت بشرط استعمال نمایند چه محاجم قارعه تحلیل می کند و حجامت بر گردن و جانبین فقار و بر سینه و بر ...
کثیر العضلات و تحت شراسیف و بر ... شانه و گرده نهند و واجب ست که اخراج خون از ایشان بقدر باید که بسیار نه بود و نه اندک و در دفعات متفرقات اخراج
نمایند و حکیم شریف خان بعد بیان این قول گفته اند که سزاوار آنست که استخراج خون نکنند مگر بعد تیقن علامات غلبه خون مساعدت قوت و مزاج زیرا که اعیا
مرض در اکثر از رطوبات کازه حادث میشود و بعضی اطبا در ان بغیر تامل فصد کردند و مریض هلاک گردید

علاج تمدد و کزاز یابس

اگر شعیر و روغن بادام و شیر و روغن بادام و نبات بنوشند و لعابات بحلاب و بطول آب بنفشه نیمگرم استعمال کنند و ترطیب اس نمایند و بعده سلوان شیر خر نمایند و بالش بدن بروغن بنفشه و تغذیه
نموده با حلاوت ماهی رضراضی نافع بود و ضماد از پیه بط و اکسان و مغز ساق گاو و موم زرد و روغن کنجد نمایند و این آبزن علوی خان که در ان حکیم شریف خان بعضی
تصرف نیز کرده اند برای تمدد یبسی کزاز کثیر النفع ست پاچه بز و کله حمل و بچه یا کیان جو مقشر و لعاب پستان الیه قطعات کرده و تربز و خیار و کدو بار تنگ لوبه و گل خطمی اسفاناخ
و برگ خرفه و بزر قطونا و بهدانه هر یک بقدر معتدبه در آب خالص آب بید و عرق بید مشک و گلاب آب انار شیرین و آب به شیرین هر یک بقدر حاجت بپزند تا مهرا گردد و پس صاف کرده
روغن تخم کدو روغن تخم تربز و روغن بادام قدر مناسب بان انداخته بقدر و فیجان زان گیرند و در باقی آن نیمگرم مریض را نشانند تا سرد گردد و مریض از ان بیرون آرند

و بابونه و اکلیل الملک در آن بجوشانند بعده در شب وقت خواب پاها در آن آب نیمگرم بنشانند تا آنکه سر گردن پس خارج کنند و فنجان هم بعد آن نیمگرم بجوشانند و اگر بیرون باکنار
و مغز ساق گاو و الیه گداخته در روغن کنجد آمیخته نشاسته سوده داخل کرده بپزند و بر عضلات ضماد کنند نافع بود و اگر طبع قبض باشد شیر انجبین با آب نیمگرم مالیده
بدهند یا مغز خیار شنبر و روغن بادام تربت بنفشه تلیین کنند و اگر قوت ضعیف باشد حقنه لین بعمل آرند مسیحی گوید که اکثر از ولد و صبیان عارض میشوند و معالجه آن
بدو شیدن شیر دایه بر موضع و تمریخ ابو جعفر را بدان مرطب کنند و ضماد و قیروطی سازند و آن را بقول محشی مع قریب گذشت و یا الیه تازه نهند چند روز متواتر و یا بگیرند
نشاسته گندم و بیه چربیهای مرغ و مغز ساق گاو و الیه گداخته و بیه بط گداخته و نشاسته بپخته بران اندازند و باهم آمیخته بر عضو نهند و یا بگیرند برگ کتان کوفته غیر معصور
و بهمین کنجد کوفته هم ما جو و حلبه سوده یکجا کرده و بیه بط در شیر خر بجوشانند و بران روغن کنجد یا روغن الیه انداخته مخلوط ساخته استعمال نمایند طبری گوید که
تمدد اکثر اطفال صغار را بسبب الیه بعید نیست که بزرگان را نیز عارض شود و علاجش انیست که استفراغ با دویه نکنند و با شیاف مرطبه چون آب شعیر
و آب سبوس گندم و آب برگ خبازی و آب برگ کتان نیز مرطب و روغن بنفشه در روغن تخم کدو و مانند آن حقنه نمایند و موم روغن مرتب با روغن بنفشه و نیلوفر و خبازی و برگ خطمی باشد
آن را مالند و بر روغن بنفشه و شیر خر آن مسح کنند و از اطعمه مرطبات مثل آب یا یخنی مطبوخ با جو و تنور و مثل آن با قلا و روغن بادام و مثل شوربا ماهی سفید با جات بگیرند حیلان آن
شیر خوار است تا آن را لزوم نماید اگر مرض مشکل گردد بعضی در روغن خیری با روغن گل یا روغن بنفشه یا سنجد بپزند در مرکب نیمگرم نشانند و شیر خر با روغن بادام بنوشانند و شیر دختران پستان بمکند و ببرند
و شود شیر خر را نیز بسیار با دهند و از هوا محفوظ دارند و اعضا را بدست آهستگی مساس نمایند و بشیر خر و روغن گل اندوه کنند و ارتضاع شیر و دختر گذارند
دایم باهم در روغن طبا سازند و آن ادویه که درین حالت بدان علاج کنند و اثر نیک بخشد انیست که بگیرند شیر خر و روغن گل کرده با لالیش و روغن بنفشه و روغن
و مغز ساق انداخته بجوشانند تا همه یابند بعده موم روغن از روغن خیری و روغن بنفشه ساخته باهم آمیزند و مریض را در آب مطبوخ برگ بنفشه و برگ خطمی و
برگ خبازی و برگ سبوس و لعاب کتان ساعت زمانی از روز بنشانند بعده بیارند بسیار بتمامه نشف کنند و پس اعضای او بدست آهسته مساس کنند بعد از آن و اندی کور
خورانند و بر شیاف روز بگذارند و روز دوم ابزن مالش بدستور نمایند تا آنکه از اعضای او تمدد دفع گردد فایده طبری گوید آنکه این مرض چون اطفال حادث
شود و از آن صحت نیابند تا آنکه اعضای ایشان سخت گردد و در حد احتلام داخل شوند و چون یکبار هم عارض شود و در بدت اندکی اکل نشود چنانکه مستحکم گردد
طمع در صحت او نباید و شیخ سدید عابد که گاهی کز از صبیان عارض میشود علاجش آب مطبوخ قثاء الحمار یا روغن بنفشه مع روغن قثاء الحمار کنند و تخم بادآورد
نیز مفید گفته اند و دیگر سابق گذشت استعمال نمایند و گویند که در ابتدا تمریخ بدن طفل بروغن بنفشه کنند و در تشتی که دران آب نیمگرم و روغن بنفشه ریخته باشند بنشانند
و محافظت آن از هوای سرد و منع وضعه از تناول اغذیه و اشربه غلیظه ثقیله لزاجه نمایند

لقوه

و آن مرضی است که شقی از روی کج شود و شفه و لب و پلک چشم یکطرف کما ینبغی باهم منطبق نشوند و گویند که گاهی این مرض سر و شق روی عارض میگردد و در چنین زمان
در زرد و رطان نشر گردد اکثر آن انطباق اجفان فتور می افتد چنانچه رازی گوید که من دیده ام صاحب این علت را که بر پوشیدن سر و چشم قدرت نداشت و سوای ازین بگیر علامات لقوه
بادی هم شود و سبب لقوه امتلای اعصاب بعد الفکین است بخار بارد رطب که از دماغ ریزد و این و فقه افتد و گاهی بسبب غلبه یبس و جفاف بر دماغ بود و حدوث این یکجانب
نماید باشد بلکه در شقی و جانب دیگر آخر امراض حاده و نیز یک صحت عارض گردد و این مهلکات است نزد بعض برای که وقعی است بخلاف تشنج بسبب که تدریجی است و نزد وی مهلک
نیست بالجمله سبب قریب این مرض استرخا یا تشنج عضلات یک و جه است اول را لقوه استرخائی و ثانی را لقوه تشنجی گویند و جالینوس گفته که گاهی لقوه از تشنج
و استرخا باهم می باشد که یکجانب تشنج میگردد و جانب دیگر مسترخی و این بسبب اختلاف ماده بود که ماده غلیظ در جانبی ریخته باعث تشنج و تمدد آنجانب و ماده رقیق در
جانب دیگر ریخته موجب استرخای آنجانب گردد و اسباب استرخا و تشنج مذکور شد و آنچه از تشنج یابس افتد در حمیات حاده و استفراغات مفرطه از اسهال و قی و رعاف وغیره
عارض شود و آن قاتل و رد است و آنچه و در سرسام افتد قریب است افتد ازین قبیل است و گاهی بعضا گردن هم عارض گردد که آن از قسم خناق باشد و از لقوه افتد و نهایتاً
گاهی بسبب ضرب مذکور فالج عارض شود و لقوه تشنجی بیشتر افتد و استرخائی کمتر و استاد صاحب شفاء الاسقام گفته که تدارک وقبل از چهل روز باید و الا علاج کمتر نفع بدو گویند

تنقیه گاهی برای تقویت دماغ و جگر و تنقیه مواد عضو خاص دماغ ایارج فیقرا با طریفل صغیر سرشته همراه جوشانده عنب الثعلب سیاوشان مویز منقی اسطوخودوس
نبات داخل کرده مفید بیند و ایضاً جهت لقوه و فالج تریاق فاروق بقدر نخود خورده بالای آن عود بلسان عود صلیب یک یک ماشه در عرق گاوزبان و بادرنجبویه
و عرق داروچینی هر یک چهار توله جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی داخل کرده بنوشند غذا شوربای کبوتر بچه و شله گوشت دراج بخورند و در لقوه استرخائی هر چه
در علاج استرخا گذشت و در تشنجی هر چه در علاج تشنج مذکور شد حسب بکار برند و ایضاً در استرخائی بعد تنقیه ضماد اقرقرحا و فلفل و جوزبوا و قسط و مرزنجوش و زراوند طویل
و مرحرج هر یک یک توله جندبیدستر شش ماشه مشک و عنبر هر یک نیم مثقال تا یک مثقال در روغن فرفیون سرشته استعمال کنند و سعوطاً از زهره کلنگ با آب
برگ چقندر برابر در بینی چکانند که رطوبات مختلف الالوان بسیار برمی آرد و در سه چهار روز بحالت اصلی می آرد و همچنین زهره هر پرنده همین اثر دارد و اگر تشنجی
باشد ضماد از مغز تخم بیدانجیر بریان کرده سه توله جوزبوا یکنیم توله جندبیدستر یک توله اگر نباشد عوض آن زراوند طویل یک نیم توله در شراب کهنه و روغن [illegible] برابر
سرشته بر پنبه کهنه نهاده بر جانب علیل گذارند و صبح و شام تجدید نمایند و ایضاً در تشنجی که بسبب امتلا بود خواه بیوست تکمید بکمادات مرخیه از شانه بر غنهای
نیکو هم بر کرده و تدهین بروغنهای نیکو هم بغایت مفید ست و ایضاً بعد تنقیه بدن و دماغ بجهت تنقیه و تحلیل ماده باقی از سر غراغر و عطوسات و سعوطات و نفوخات
و شمومات استعمال کنند چه استعمال غراغر و سعوطات درین مرض واجب ست و مضوغات را نیز درین باب تاثیر ظاهر و نفع حاضر ست اما مبادرت
بغراغر و سعوطات در ابتدا مضرست لهذا گفته اند که علاج مخصوص لقوه مثل غرغره و عطوس و سعوط العجل نباید نمود مگر بعد استقرار ماده که متوجه بموضع معلول ست و بعد
تنقیه بدن که بغایت سریع الاثرست و ایضاً بعد تنقیه استعمال دواء المسک حار و جوارش اسقف و جوارش اتریج علوی خان و حب سیماب بیش اذاراقی و حب سیاه
نسخه قرابادین معمول ست حسب حاجت بکار برند و اگر بعد تنقیه اول بخور از صعتر برگ غار گل بابونه اکلیل سداب عشبه عاقرقرحا هر یک سه توله جوزبوا چهار توله
در عرق بادیان دو آثاره جوش کرده و شبانه روزی چهار بار بعمل آرند و بعد از ان گوشت آهو و یا کفتار و یا روباه و یا ابن عرس و یا گاو کوهی اندک گرفته بپزند
که خوب مهرا گردد پس روغن قسط و راحت سرد و نیم آن آمیخته بدسته آهنی سحق بلیغ نمایند و قسط تلخ و بابونه و شونیز هر یک یک توله جندبیدستر هفت ماشه آمیخته بر سر
و گردن و رگهای گردن ضماد کنند جهت استرخائی و تشنجی سرد از مجربات ست و از اشیای ترش و نمکین و شیر و لبنیات و اغذیه بارده و میوه های تر و آب خالص احتراز
ورزند و از روشنی و هوای سرد و حرکات نفسانی نیز تا انقضای مرض حذر کنند و در لقوه که بسبب ورم عضله گردن باشد هر چه مناسب حال ورم بود در اورام خناق بیان کرده

ذکر ادویه مفرده یونانیه

که لقوه را نافع ست تخم عود الفرج باریک سائیده و زیت جوشانیده شماً و تدهیناً و جوزبوا مطلقاً مضغاً و عنبر شماً و شبرم بخوراً و مضغاً و سعوطاً بروغن بادام [illegible]
مصلح و روغن جوز نیم درم شبرم با برواحد مجرب [illegible] ست و اطبای دیگر نوشته اند که ادخال سکبینج و شحم حنظل در حقنه و افتراسن رطبه و تعلیق [illegible] فاشرا لقوه و شم شونیز
بریان یا سحق کرده شبانه روز چند بار و یا قطران یا گل سوسن زرد و [illegible] یا خردل تا آنکه جلد سرخ گردد و لعاب مرزنجوش و عسل چه بسر که در آن خردل کوفته
باشند هر روز و اکل جندبیدستر سه حبه با آب رطبه و یا عود الفرج بعسل و یا سکبینج تنها و یا لقاح از غره و صمغ بطم حب ساخته و یا شم [illegible] و یا روغن گل آن یا بقله [illegible]
آن با فرفیون تنها و یا ربع درم از ان سکبینج مثقل [illegible] هر یک نیم درم حب ساخته و یا درج و یا جوزبوا و یا آذریون و آمیخته و تخم آن یا [illegible] و یا فلنجه و یا [illegible]
نیم درم و یا شحم حنظل و یا خردل و [illegible] فاشرا و یا مغز تخم بیدانجیر [illegible] و یا روغن آن [illegible]
عصاره قثاء الحمار و یا جوزبوا و یا روغن بلسان نیم درم شیرزنان نیم درم و عسل یک اوقیه و یا سنبل الطیب و یا حب السفرجل یک مثقال و یا درونج و یا زرنباد و یا شقاقل و یا نفط سفید
یا ناردین بحری و [illegible] و یا فراسیون بعسل و یا لحم ثعلب و یا لک بعسل و یا سیر بعسل و یا سیر بستانی و یا طبیخ مرزنجوش بدرم گلقند و یا نمام و یا روغن بطم و یا طبیخ برگ مرو و یا
جاوشیر و یا سقنقور و یا فلفل سفید و یا فقاح اذخر و یا ایلج و یا افتیمون و یا لحم افعی بمصلح بطوریکه در تریاق داخل ست و یا حلتیت و یا تربد و یا زبره بعسل و یا [illegible]
و یا داروچینی و یا طبیخ حاشا بدرم گلقند هر روز و سعوطاً جندبیدستر بروغن بادام و یا یاسمین و یا روغن بادام تلخ با آب مرزنجوش و یا زهره کلنگ با روغن مذکور
یا آب مسطور در جانب صحیح و یا زهره مذکور یک قیراط بروغن و آب مذکور در جانبی که چشم منطبق نشود و یا روغن جوز در جانب صحیح و مراره کرکی در جانب علیل و یا روغن

عاقرقرحا ویا آب صعتر بری یا یک حبه مشک ویا روغن پودینه ویا موبزج یک حبه شونیز سه حبه و روغن بادام یا شیر دختر تا سه و زدیا شونیز در سرکه یک شبانه روز تر کرده خشک کنند و
سائیده بروغن گل استعمال نمایند و یا روغن زنبق که آن یاسمین سفید ست یا زهره کلنگ یا زهره خلد تر عفران و آب طلبه یا خرزة البقر بقدر عدس بروغن بادام
و یا آب بیخ رطبه یا حجاحم لشیرختریا آب بیاب روغن او و یا موسیائی یک دانگ بروغن بادام تلخ و یا بروغن ضیان یا عصاره قثاء الحمار بشیر زنان یا عصاره عوطنیا بشیر زنان یا زهره
گاو یا زهره گربه بروغن بادام و یا فادزهر حیوانی یک حبه بروغن بابونه تلخ و یا روغن جوز بروغن بطم در جانب صحیح دوازده قطره و در جانب بعض شش قطره و یا روغن بلسان
نیم درم بروغن سداب نیم درم و یا آب شابانک یا یک حبه جاوشیر با آب مرزنجوش و یا جاوشیر و جوج و صمغ سداب همه ربع درم بروغن بادام تلخ بسرشند و یا کندر
یک قیراط بروغن بادام و یا زراوند مدحرج نیم درم بروغن بادام و یا سکبینج یک قیراط با آب مرزنجوش قطرا حد نافع و اگر از لقوه تشنج شدید لاحق شود موسیائی معدنی
بروغن زنبق سعوط کنند و سعوط و شرب روغن جوز و یا روغن شونیز و یا روغن آجر و یا سداب یا روغن قرطم و عطوس بجند بیدستر و یا فرفیون و یا زنجبیل
یا شحم حنظل و یا موسیائی یک حبه با آب مرزنجوش یا بروغن زنبق و یا عصاره قثاء الحمار و یا کندش و یا بخور مریم و یا خربق سفید و شرب و شم جند بیدستر و یا
یاسمین و یا قردمانا و یا عاقرقرحا و یا مرزنجوش یا شونیز و یا شاهسفرم و یا غالیه و غرغره آب مرزنجوش یا طبیخ صعتر و یا موبزج و یا نوشادر با آب مرزنجوش
و یا طبیخ خردل و یا ایارج فیقرا با آب مرزنجوش و شرب و غرغره پودینه و روغن آن یا افسنتین یا زوفای خشک یا زنجبیل یا بورق و تدهین حب
بلفرفیون محلول در روغن حبة الخضرا و یا عاقرقرحا روغن بطم و یا موبزج بروغن بان یا روغن شونیز و یا شونیز بروغن حبة الخضرا و یا روغن خردل یا روغن بیدانجیر
و یا روغن ضیان یا غالیه یا پیه خارپشت و یا روغن بطم مخلوط بجند بیدستر و یا روغن بان یا روغن بادام تلخ و یا روغن جوز بسفت یا روغن بسفت روند یا روغن
آجر ضماد مرزنجوش بربع درم فرفیون یا شونیز و یا خون بوم در ساعت ذبح آن یا حاشا و انکباب بر بخار طبیخ قیصوم و اثل و مرماحوز و ثمام و غیر آن که در قولنج
مسیحی در بخور خواهد آمد و مضغ قردمانا بکنند و یا عاقرقرحا بکنند و یا زنجبیل مصطکی و موبزج و یا موبزج مع کندر و یا صمغ سرو و یا راتینج و یا بلیله کابلی و غذا
بعصافیر و آب نخود سیاه مطبوخ مطیب بزیت و صعتر و بعد روز هفتم اکل حب رم آن بصعتر و زیت طیب

بیان بعض ادویه هندیه

که مفید لقوه است بعد فاقه نهادن جوز لواد روغن نان ماش سیاه از یک طرف پخته بر طرف خام روغن بیدانجیر یا روغن کنجد که در آن عاقرقرحا سوده آمیخته با
مالیده بر پس گردن بر سر و کله بندند و روغن نارجیل تاتوره بر روی و گردن بمالند و بعد چهار روز یا هفت روز مسهل داده بر حسب تخم سینه که حب لقوه و حب
مسقل نیز گویند مداومت نمایند و یا جوگراج و یا حب تجفاک یا حب انند بهیرون یا حب کجله بخورند دارو ج خراسانی بست درم زنجبیل زیره سیاه هر یک هشت درم
با صد مثقال عسل معجون ساخته یک مثقال مدام خوردن نیز مجرب ست و تخم سن پنج درم بشهد آمیخته تا دو هفته خوردن بعد تنقیه نیز مفید قدری شونیز
واسبند در آب بیخ چقندر و بیخ حنظل سائیده صاف کرده چند قطره در بینی چکانیدن نیز نافع لقوه و صرع و منقی دماغ از رطوبات ست و نوشادر با آب سائیده سکنجبین آمیخته
نوشانند و نیز در بعضی حلوا از آرد گندم در روغن زرد و قند سیاه مساوی بدستور مقرر پخته و قدری دار چینی و جوز بوا و قرنفل و دو ها آن کرده مجرب و باقی ادویه
و ربالج مذکور شد اقوال حکما مسیحی که رسیده است ستعمل در عالج این مرض استعمال نمایند و در غرغره کی باقی نمایند بعاقرقرحا و زنجبیل و خردل و پوست بیخ کبر و مویزج و فلفل مطبوخ
بسماق یا بانار و انه ترش یا با ایارج فیقرا و حاشا و پودینه دشتی مع پیاز منصل و بایدکه غرغره بعد تنقیه بدن باشد با ایارج جالینوس بوعا و یا استعمال کنند و بعد تنقیه بسهل نفع سکنجبین
و انکباب آب مطبوخ صعتر و سداب عاقرقرحا و شیح و برگ غار و حرمل و بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش بعد از آن زهره کلنگ با آب چقندر یا با آب مرزنجوش یا آب
مرماحوز یا اذان الفار سعوط نمایند و گاهی بجبلهنگ بمقدار طسوج و بعضی این آب را سعوط میکنند و بعد تنقیه انکباب بر بخار شراب که در آن سنگ گرم کرده انداخته
باید کرد و بعد روعن تخمیر نمایند و غذا آنچه در باب فالج ذکر کرده ام بدهند و از آب خالص منع کنند و ماء العسل استعمال نمایند در خانه تاریک لازم کنند و در دو هر جا
ماء العسل جوز بوا انگیر بدو کنند روز قرنفل بخایند و گاهی سعوط بکنند بتن میکنند و هر روز اندک بلادری روغن بیدانجیر بماء الاصول و ایارج فیقرا نجز رنده و وضع پا بر دو
قسط یا بغالیه یا بروغن بلسان یا بروغن بان بمالند و حاجبین صدغین فقار پشت با لسر که کهنه که در آن حاشا و پودینه و زوفای خشک شاهیده باشند

نیکو هم مسح کنند پس اگر مرض ازان زایل نشود از سر نو اعاده تدبیر نمایند و از اول قوی تر استعمال کنند و تحریک عطسه بفلفل و کندش و عرطنیثا نمایند و صعتر و دوای عطاس
نافع لقوه و فالج و جمیع امراض بارده دماغ عاقرقرحا دو مثقال کندش سه مثقال برگ خربق سیاه که بموضع دخان آویخته باشند تا سیاه شود چهار مثقال صعتر زراوند طویل از هر
یک واحد نیم مثقال جند بیدستر یک نیم مثقال کوفته بیخته اندکی ازان ببینی دمند دوای دیگر مسعط نافع لقوه و فالج و صرع و ذهاب عقل و تنقیه دماغ بقوت کند کندش هفت جزو فلفل سیاه
و سفید از هر یک پنج جزو مصطکی نیم جزو شونیز دو جزو کوفته بکار برند و دیگر برای لقوه جند بیدستر تخم حنظل فلفل سفید از هر واحد مثقالی کندش دو مثقال همه را کوفته
بیخته در بینی دمند و گاهی با آب مرزنجوش سرشته حبها ساخته با آب اذان الفار سعوط میکنند بوعلی سینا مینویسد اهم آنست که ملقو را تا روز چهارم
یا هفتم با دویه قویه مستفرغه یا مبدله تحریک نکنند و ایضاً غذا دهند بچیزیکه تلطیف کند مثل نخود آب زیرت و تخفیف نکنند مثل عسل و کبوتر بچه پس اگر طبیعت قبض
باشد در روز دوم بحقنه شدید اللینه تحریک نمایند و مبادرت باستفراغ در ابتدا مضرست که گاهی جذب ماده غریب کند و ماده خام قریب بتحلیل نکند
و لقوه در تشنج اولیست تا آنکه استفراغ بدوای قوی کنند نه بدوای ضعیف غیر کافی تا آنکه ماده تهیج یابد [illegible] استعجال بدوای حاد مضرترین اشیاست و رد
ترین معالجه آنست که بتخفیف ماده و تلطیف آن تلیین عصب کنند پس اگر دوا در آن حین گرود بلکه بدان صبر اولی است و واجبست که معالجه فالج و تشنج چنانچه
معلوم شده بجا بیارند و تجربه کرده شده که صاحب لقوه چون هر روز دو درم ایارج هر یک ماه متصل بخورد اثر قوی کند و از انچه مجربست آنست که بحبیل
درج هر روز العسل [illegible] صبح و شب بقدر جوزه بخورند و باید که ماء العسل از ایشان قطع نکنند و بعض اطبای هند ذکر کرده اند که بهترین چیزها برای لقوه آنست که عضو
علیل را بسر الجم [illegible] وحشی لطوخ نمایند و اولای وحشی با این تدبیر خرگوش و کفتار و روباه و بزکوهی گوزن گورخرست سوای آهو و مانند آن که در لحم او گرمی باشد
و واجبست که اگر مرض طول کشد شیافی را که در سبب مرض ست بقیت طبیعی بر بندند و اگر تشنجی باشد اولا ابتدا بتلیین کنند بعده تحلیل آن و اگر علامت
غلبه خون [illegible] بیابند فصد رگ زیر زبان کنند و حجامت بالاشرط بر فقره اولی نهند و شک نیست که ماده فاعل لقوه در مبادی عصب و عضل وجه ثابت میباشد
ولهذا بهتر آنست که ادویه محمره بر فقرات گردن و بر کله نیز استعمال نمایند زیرا که لیف بسیار ازان بسوی عضل وجه می آید و اما عضل جفن ازین جمله نیست
و تدبیر آن تنقیه جزو مقدم دماغ است و همچنین تکمید خشک برین فقرات و کله و دلک آن و دلک سر نیز خصوصاً بر گرسنگی شدید و ایضاً ازانچه ملقو را فایده میکند
اداست [illegible] وی بلطخ مواضع مذکوره بسرکه است و خصوصاً چون بان سرکه لطفات پخته و یا در سرکه خردل سوده باشند که این عجیبست و انکباب
بر طبیخ شیح و قیصوم و حرمل و غار و مانند آن کنند و زیره و مثل چوب طرفه و اثل بسوزند و چون آنرا ادویه نفع نکند بر رگ پس گوش او داغ نهند و باید که
تکلیف غرغره بیشتر از غیر او کنند و مضوغات خاصه وج و جوز بوا و عاقرقرحا استعمال نمایند و از مضوغات ایشان هلیله سیاه است و باید که مضوغ را در شق علیل نگهدارند
و در خانه تاریک نشینند و [illegible] کلنگ یا شبوط یا باشه یا کرک یا آب شهبانج یا مرزنجوش یا چقندر یا آب سکبینج حل کرده بروغن سوسن یا فرفیون مقدار عدسی نیز
سعوط کنند و معالجه [illegible] آن که در علاج امراض [illegible] بلغمی مذکور شد از هر وجه باید کرد و از مجربات تجربه برای آن رته است که آن بندق هندیست
و قاعده پوست بالای آن و اذان الفار و عصاره قثاء الحمار و عرطنیثا و گاهی این [illegible] مع لعطس [illegible] مثل جند بیدستر و شونیز و غیره مخلوط میکنند و
افضل سعوطات آن آبهای اذان الفارست و چون بوزن یکدرم از آب او و یکدانگ سکبینج و نیم درم زیت سعوط سازند نفع کند بلکه در پنج روز صحت کلی بخشند و گاه
اهل نظر کردن دائم در آیینه بتکلف میکنند پس او روی کج میکند و بهترین آن آیینه مشوش نظر در ابرو وجه است و آن آیینه چینی [illegible] و چون صبیان را
در آخر [illegible] لقوه [illegible] شفای ایشان در اطریفل صغیر است تا هفت روز بخورانند و غذا نخود آب دهند صاحب کامل گوید باید دانست که علاج لقوه مثل
علاج فالج و تدبیر صاحبان این مثل تدبیر ارباب آنست هرگاه ماده فاعله هر دو ماده واحد باشد و آن بلغم و رطوبتست و فرق میان هر دو آنست که ماده محدث فالج
در سائر بدن یا در یکی از هر دو شق آن میباشد و انچه لقوه حادث میکند آن در عضله شدق و کله بود پس باید که صاحب این علت استعمال کند در ابتدا
انچه در ابتدای فالج مذکور شد از ترک غذا و آب پس استعمال دوای مسهل بلغم و ماء الاصول و تنقیه بحبوب بعد ازان چون از استفراغ بدن و تنقیه دماغ کرد غرغره
مذکوره پس سعوطات مصروفه در باب فالج استعمال نمایند و این غرغره نافع این مرض ست بگیرند مرزنجوش و صعتر و عاقرقرحا و افسنتین و خردل و وج مساوی همه را کوفته

بحر ریخته بوزن یک درم از آن با سکنجبین عنصلی و آب گرم آمیخته غرغره کنند صفت سعوطی که نافع آنست بگیرند شونیز و صبر هر واحد یک درم کندش صعتر فارسی هر واحد
دو درم خردل سفید سه درم هر واحد چهار دانگ فلفل سفید و سیاه جند بیدستر جاوشیر هر واحد نیم درم زهرهٔ کلنگ دو دانگ همه را باریک سوده بآب سداب سرشته
مثل عدس حبها سازند و وقت حاجت یک حب [illegible] و از آن اندک روغن سوسن سعوط نمایند اما ابتدا السعوط در اول مرض نباید کرد لیکن بعد تنقیه بدن باید که سعوط
زهرهٔ کلنگ [illegible] و شیر هر کدام از این که خواهند بوزن دو حبه در شیر دختران آمیخته استعمال نمایند که نفع کند و جالینوس در کتاب ادویه مفرده ذکر کرده که شونیز در سرکه تر
ترکرده باریک سوده اگر سعوط کنند منفعت بین نماید صفت سعوط دیگر بگیرند صبر مرو زعفران کندش و فلفل هر واحد یک جزو زهرهٔ کلنگ جند بیدستر
هر واحد نیم جزو همه را باریک سوده بآب [illegible] ترکرده در روغن سوسن سعوط کنند و اگر مریض زرنیخ سرخ معدنی بر سنگ سوده وزن دو حبه با اندک روغن [illegible] سعوط
[illegible] در دماغ سوزش سخت پیدا شود باید که بعقب آن شیر دختران با روغن گل بیکجا نیم گرم [illegible] کتان
بدان [illegible] در وقت تسکین یابد و بعد از آن نطولات و کمادات و مروخات بادهان که در فالج گذشت استعمال نمایند و مالش بعضل فک
[illegible] کنند [illegible] بخار [illegible] سنگریزهٔ گرم انداز ند باید که دو شق مائل را [illegible] تا آنکه بحد خود رجوع کند و در دهن قریب شق
تحلیل که آن غیر مائل است [illegible] بگیرند و کندش و صبر و عاقرقرحا و شونیز عطسه آورند و کعک و مصطکی و زرنیخ و علک البطم و قرنفل و عاقرقرحا و وج بخایند
اگر [illegible] بورق و خردل و فلفل [illegible] مریض را [illegible] آن [illegible] از لهات جذب کند و تنقیه دماغ نماید و اگر سرکه که در آن
شحم حنظل [illegible] باشند [illegible] منفعت بین یابند و [illegible] جند بیدستر و سکبینج و جاوشیر و مقل و شونیز و مانند آن ملطف [illegible] و تحلیل و از
نماید [illegible] آن [illegible] بابونه و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش انکباب کنند و بخور بعود سازند و غالیه یا مانند
آن [illegible] فالج مذکور شد بهمان ترتیب بعینه استعمال نمایند و جالینوس گفته که لقوه در [illegible] مهلک است و [illegible] باشد و
علامتش آنست که اندک اندک حادث شود و در بین علت هنگام قرب موت و این مجاوز از حد معالجه است بسبب قرب موت طبعی گوید که طبیب مزاج
مریض در وقت حدوث علت نظر کند پس اگر مزاج او بحرارت متغیر گردد بنوشانیدن ادویه و حقنه متعرض نشود و تلطیف و تسکین مزاج او و حفظ او [illegible]
و [illegible] کند تا از [illegible] حادث نشود [illegible] مزاج او [illegible] علاج او ابتدا کند و اگر مزاج او متغیر نگردد مبادرت نماید بنوشانیدن او [illegible]
جلنجبین با آب گرم فقط و غذا نخود آب [illegible] گوشت در آن باید داد و چون معلوم گردد که معدهٔ او پاک شده جلنجبین با آب [illegible] و این چنان باشد
که [illegible] تخم کرفس و بادیان و انیسون [illegible] هر یک بقدر واجب با این اندک زوفای خشک و [illegible] ضم کنند و بجوشانند تا قوت آن بجوش بر آید پس گلقند عسلی بمقدار واجب [illegible]
بالیده بنوشانند [illegible] حقنه [illegible] بابونه و اکلیل الملک حسک [illegible] قرطم و [illegible] تخم حلبه و شبت و برگ چقندر و انجیر سفید و سبوس گندم و خطمی و روغن خیری [illegible]
و بورق و شکر سرخ و مانند آن بعمل آرند تا آنکه آنچه در حقنه بر آید سلیم بود [illegible] بدان مختلط نباشد بعد از آن رجوع کنند و تدبیر او بنوشانیدن ماء الاصول و روغن بید انجیر
و روغن بادام تلخ اگر مزاج احتمال این کند [illegible] تنقیه باین حب نمایند نسخهٔ آن سکبینج چهار درم جاوشیر سه درم مقل دو درم این همه را در آب [illegible]
[illegible] ترکنند چون بگدازد تخم کرفس پوست [illegible] غار [illegible] عصارهٔ سوسن موم المجوس هر واحد دو درم انیسون حب بلسان نمک هندی هر واحد
یک درم [illegible] عود الوج زوفای خشک صعتر فارسی هر واحد یک نیم درم کوفته بیخته با [illegible] منقوعه [illegible] مثل فلفل حبها سازند شربتی از آن سه درم و ثلث تنقیه
باین حب سه دفعه در [illegible] پانزده روز کنند پس اگر مرض زائل نگردد حقنه مذکور بعمل آرند و اندک سکبینج و جاوشیر و جند بیدستر و مقل و طبیخ او ضم نمایند و بعد [illegible]
بقدری که اراده حقنه بدان بود صاف نموده و بالای آن بمقدار واجب روغن بید انجیر و روغن قسط و روغن ناردین یا روغن بلسان هر کدام از اینها که خواهند یا همه
بمقدار معتدل ریخته بکار برند و دو سه دفعه این حقنه بعمل آرند و اگر علت منحل نگردد غرغره بمیویزج و عاقرقرحا و خردل کوفته و ایارج فیقرا مجموع و متفرق یکبار [illegible]
یکمرتبه در [illegible] سکنجبین عنصلی یک دفعه در آب گرم آمیخته استعمال نمایند و چون این غرغره بدفعات بسیار کنند [illegible] راحت داده بمقدار مرض آنچه از آن منحل شده و
آنچه باقی مانده باشد نظر کنند پس اگر جزو اعظم از آن باقی بود و مزاج مریض متغیر نشود تدبیر استفراغ کنند اگر قوت متحمل باشد و اگر رای [illegible] واجب کند در اشیای [illegible] زیاده کنند.

یا کم نمایند بحسب وجوب لائق ظاهری حس حدس صناعی و درین همه یادتی در غذا بخود آب طبوخ کمبوتر بچه و دیگر از آمده نبریت رکابی کنند و اگر خواهند که چیزی از شیرینی بخورند
عسل سفید یا انچه ازان سازند بدهند و اگر حس باری و متغیر شود و مزاج بر حال خود باشد این حب را بکار برند گیرند زهره کلنگ زهره کبک زهره کلنگ هر واحد یک نیم و انگشت در روغن سقطیلی
یا روغن ناردین بگدازند و در شیشه کوچک تنگ گردن کرده سر شیشه مضبوط بند کنند و در دیگ قدری شراب انداخته شیشه را دران گذارند و زیر او آتش روشن
کنند تا آنکه روغن در شیشه بجوش آید آنرا از آب برآرند و بگدازند تا سرد شود و بعده بمقدار واجب ازان در دو سه دفعه سعوط کنند و در هر دفعه فاصله یکساعت باشد و روز نمایند پس
اگر صرع اصل نشود برهر دو کاه و فقره گفتاکی اوباد مان مجموعه که در تشنج وغیره مذکور شد خوب مالش نمایند و امر بخائیدن مصطکی و عاقرقرحا وقت نقل کنند
و عطسه بمعت بی بکنند شیش و شونیز و صبر و زعفران آرند و اندکی ازان در منخرین بدمند و چون عطسه بسیار آید در حمام داخل نمایند و بر سر او آب بسیار گرم
ریزند و نقل تدبیر او در ماکول طعام بچه تا کباب نبریت بریان نمایند و شراب کهنه اندک بنوشانند و صاحب این مرض را از شراب سرد و از تعرض بهوای
بارد منع کنند و بدل آب شربت عسل ساده دهند و اگر مزاج احتمال نماید یا سن و بار دیا فصل سرمایا بلد بارد باشد شربت عسل با فادیه بسازند و بدل
نبیذ خمر لقهون کنند و از اسعاط و استحمام مزاج او حتی المقدور باز نمانند و ازین مرض نوعی ست که لعاب مریض بعد تبرق در وقت علت و بعد زوال
آن سیلان کند پس باید که سر دو رگ پس گوش را داغ نهند و گاهی درین مرض بر وسط سر داغ میدهند چون متعسر گردد و یاس شود و اراده بدین می نمایند که
جلد منقبض گردد و پس عضل مسترخی نشود و قصد بداغ مواضعی نمایند که در آن جلد مسترخی گردد و لحم نرم شود و داغ و معالجه بنا بر طریق ارتضای جالینوس نیست
بلکه بدمست او سکنید و طریق او آنست که بیان کردم و آن سیار تحنک صاحب لقوه با یا بچ در ابتدای مرض میگرد و این اکثر نمیداشت و بعض صاحب
این علت در اکثر صاحب مختلف بود و فاقوره او اگر مزاجش متغیر گردد بای که منقطع بیباشد آنا چون مزاج او متغیر شود بسبب تغیر آن قاروره بود و حقنه ا در
ابتدای علت خفیف تر از حقنه مذکور کنند و آن بابونه و اکلیل الملک و چقندر و حسک و عناب و سپستان بار او لطیفه در ابتدای علت و سبوس و خطمی و قرطم
و نبر کتان برگ شبت و شکر و روغن کنجد و بورق بمقدار واجب باشند و طبخ نمایند بحسب آنکه لازم بود و دوا و دیه ممضوغه که بدان تبرق نمایند عاقرقرحا و سماق و سندیاه
نمایند و همه اسوده زبان را از اسفل و از فوق بدان بمالند و اندکی ازان بر تا زبان فرو گذارند و امر کنند که زبان بیرون آرد و دهن بکشاید تا ممکن بود و صبر نماید تا
از دهن لعاب بسیار سائل شود و بعده با آب گرم مضمضه کنند و عطسه آورند در وقت استعمال حب گوید این حب نخنذ ازان تحلیل آرند نسخه آن ایارج فیقرا حب الغار افتیمون
تخم کرفس بسفایج هر واحد یکدرم مقل الیسوس هر واحد دو ثلث درم جند بیدستر عاقرقرحا سقمونیا هر واحد نیم درم مقل و سکبینج را در آب گنده نا و شراب تر کنند تا بگدازد و ادویه
سحوق آمیخته در ابدان سرشته کوچک تر از فلفل و بزرگتر از عدس حبها سازند شربتی ازان که رطب باشد سه درم و نیم یست و شربت آنکه نصف آن با و بخایند و همه آن بلع
نمایند اگر ممکن بود سعید گوید که علاج لقوه قریب علاج فالج ست لیبب شارکت در سبب درین علت واجب نیست که بر استعمال دوا و غرغره قبل از روز هفتم اقدام
نمایند بلکه واجب ست که معاودت طبیعت در انضاج فضول نمایند بنوعی که مریض را دران ایام تحنین بخورانند و آب گرم بنوشانند یا ماء العسل بدهند و سعوط مصطکی بخایانند و
آب و عن بر سر بیزند و جانب مسترخی و جبه الغالیه بالش نمایند و غذا نخود اسپاناخ نمایند و بعد روز هفتم تنقیه بدن بحب ایارج کنند و بعد تنقیه غرغره بعاقرقرحا و زنجبیل و عسل نمایند و کمند وکی
او با آب مطبوخ صعتر و سداب برگ غار و بابونه و مرزنجوش و اکلیل الملک و شبت کنند و انکباب بر بخار مرتفع از ریاحین یا بر بخار شراب که دران سنگ گرم انداخته باشند
باید کرد و بکنند مشع عطسه آورند و مسکن در خانه تاریک نمایند و از ملاقات هوای سرد حذر کنند و شمیدن مرزنجوش مداومت نمایند و چون صلاح باید غذا حمص و قنبر
سازند و از اطعمه بارده منع کنند که باین تدبیر از علت خلاصی یابند و اگر لقوه حادث از تشنج باشد باید که مالش سر بروغن بنفشه کنند و شیر زنان و روغن کدو
روغن بنفشه سعوط نمایند و غذا اسفیدباج سازند و در حمام داخل کنند و شراب ممزوج بنوشانند و از اغذیه حاره یابس و از حرکت سخت منع کنند و با بحملة آب
کرم و جمیع اشیای مجفف حذر نمایند و معالجه با دویه مرطبه کنند حسب حمایی و ایلاقی مینولیسند که اگر با لقوه علامات مقدمه فالج یا مقدمه سکته باشد مبادرت با ستفراغ
قوی بحقنه ها یا مسهل نموده کنند و هفته اول غذا ملطف معتدل از شکم بدهد او بغیر نخود آب و روغن بیت و چیزی که رطوبت را کم کنند و تحلیل نماید چون مسهل دادهٔ تامدت
یک هفته و کم از چهار روز نگذرد استفراغ قوی انشاید کرد تا استفراغ قوی کرده نشود و جالینوس سعوط لقوه مثل غرغره و عطسات هیچ نشاید کرد و بعد ویتیر

وسکر قوی از کثرت شرب آب سرد وادویهٔ مبرده و شرب آب بغیر وقت یعنی ناشتا و بعد ریاضت و جماع و حمام عارض شود و رعشه که به پیران عارض شود از قبیل ست و همچنین کثیر الجماع
خواه حار خواه بارد باعث تبرید مزاج ست بسبب اطفای حرارت غریزی و انغمار آن و ضعف عصب و روح و قوت محرکه از تحریک اعضا بمجرای طبیعی و یا از وقوع سده
در اعصاب باشد بسبب خلط غلیظ لزج حادث از تخمه و ترک ریاضت و یا از غلبهٔ یبوست بر عصب باشد سوم ضعف قوت و آله هر دو و این یا از اسباب خارجی بود
چنانچه از رسیدن سرما شدید و افتادن خم و گزیدن حیوان زهردار و سوختن عضو و یا از اسباب داخلی باشد چنانچه از اجتماع اخلاط بغایت سرد و بغایت گرم در عضو
بالجمله رعشه گاهی در جمیع اعضا حادث شود و اکثر در سر و دست سوای پا ها و یا در سر فقط افتد بجهت وصول آفت بعضله سوای عضله دیگر و رعشه که در سر و دست سوای
پا ها افتد یا بهر آن باشد که سبب در اصل نخاع نبود بلکه در شعب نافذ بسوی دست باز عصب بود و یا بنا بر آنکه سبب در اصل نخاع ثابت او باشد لیکن نفوذ بسوی قعر
مواضع واقرب جوانب کند و طبیعت حفظ نفوذ آن سبب به اقصای رسیدنش باقصار او کند و یا بهر آنکه روح محرکه در اسافل بدن قوی تر و شدید تر است بنا بر حاجت
آن اعضا بسوی مثل روح مذکور پس اعضای اسفل بدن از اسباب تغیر قوی انفعال شدید نیابند پس اگر آله منفعل شود بجهت او قوی گردد و دست مثل چنین روح
قوی چنان محتاج نیست کذا قال الشیخ فی القانون گاهی دائم و ثابت باشد و گاهی در وقتی باشد و در وقتی دیگر نه و سبب غالب در احداث رعشهٔ ثابت برودت
مضعف عصب و روح ست یا رطوبت یا لهذا بهر حال کمتر از رعشه خالی طوبت فاعل فالج و لهذا رعشه مشایخ و کسانی را که ادمان شرب شراب کنند و یا آب سرد
بسیار خورند اکثر حادث شود و رعشه جوانان را کمتر افتد مگر کسی که شراب صرف قوی بسیار خورد و یا امتلای طعام بافراط بود و ریاضت نکند و صعب ترین رعشه
که ابتدا از جانب چپ کند الشیخ و سبب آن رعشه چنان کند که بینند اگر مریض پیر باشد سببش پیری باشد و این علاج نپذیرد و الا ببینند که رعشه گاه گاهی عارض
میشود و یا ثابت و دائم میباشد اگر احیانا ظاهر گردد از اعراض نفسانی مثل خوف و غم و غضب و فرح وغیره باشد و اگر ثابت بود از تقدم عروض امراض یا کثرت جماع یا شرب
شراب کثیر یا آب سرد بسیار یا در غیر وقت ادویه یا فرط استعمال ادویهٔ بارده یا رسیدن سرمای شدید یا زخم یا گزیدن جانور زهردار یا سوختن از آتش سوال کنند پس اگر تقدم
امراض بیان کند و یا آن چیز حادث شده و باشد سببش نقاهت بوده اگر مریض یک سببی از این اسباب اقرار کند سبب رعشه همان شناسند اگر کدامی سبب از اسباب مذکوره
نباشد حال تقدم عروض تخمه ها و ترک ریاضت بپرسند اگر باشد سبب رعشه سده که اخلاط غلیظه بود و الا سبب عضو مرتعش نگاه کنند اگر لاغر باشد و روغن که بران بمالند زود
جذب کند سببش یبوست باشد و اگر سبب رعشه اجتماع اخلاط بارده یا حاره باشد پس فرق در اخلاط بارد و حار از علامات مخصوصه هر یک نمایند علاج ایلاقی و جرجانی گویند
که در جمله انواع رعشه سوای یبسی ضعف گرسنگی و تشنگی و ریاضت و استفراغ رطوبت و نشستن در آب سرد یا شستن آن بسیار معاون نافع بود و هرگاه در رعشه احتیاج تنقیه افتد جلدی در
استعمال ادویهٔ قویه نکنند که باعث ایهان قوت گردد بلکه برفق و تدریج از ضعیف بقوی گرایند و بهمه وجوه حفظ قوت مریض مرعی دارند و همه اقسام رعشه عنایت بطرف
سر و بستن اطراف دارند و کثرت فصد و جماع ضرر دارد و غذا سریع الهضم سازند و شراب اسحر مفرست و بهترین بهار قلیل الضرر و مرض آن باب انست و اگر در ارکان و زبان یا حلق آن ترکرده
عرق کشیده بنوشند بهتر باشد

علاج رعشهٔ بارده

اگر بسبب مزاج بارد ساذج عصب باشد تسخین مزاج انچه در علاج امراض عصبی بارد گذشت بعمل آرند و استعمال معاجین حاره و اغذیه و ادویهٔ گرم مثل ماء الاصول و ماء الجبن و مالش
بر غنمها گرم قوی خصوص روغن قسط و ناردین و روغن کلکلانج نافع و غسل آب بحر و آب چشمه های گرم مثل کبریتی و نطرونی و زرنیخی و قفری و نخشین مالش شدید عضو نیز مفید و تعریق بجلوس
کنیز و زمانه گرم حمام در آفتاب گرم و تغذیه بنخواب مرغ شفت و زیره و فلفل و خوردن عسل مصفی بمغز حب البطم و مغز حب الخضرا و مغز چلغوزه نافع بود و جلقیت بماء العسل سود مند ست
و خوردن زنجبیل سوسن و سه با شنه با عسل یکیکی او مالش روغن اجینی انفع ست و شربت اسطوخودوس در جمیع عصب رعشه بارد نافع ست در رعشه کز آب سرد افتد نکیه نیطرون
نیز و مالش بروغن قسط نیز آنرا مفید بود و انچه از رسیدن سرمای شدید بود روغنهای گرم چون زیت که دران جند بیدستر و حاقرقرحا و جلقیت حل کرده باشند بر عضو بالیدن سود
دارد و اگر سبب رعشه بارد رطوبت مزجی باشد خلط غلیظ بلغمی باشد که مجاری قوت محرکه را سده بود و سازد بعد از تنقیه تعدیل و علاج امراض عصبی بلغمی مذکور شد استعمال نمایند
و استفراغ ماده بتدریج کنند مثلا بعد نضج ماده بماء الاصول و ماء الاصول بروغن بید انجیر و دیگر ادویهٔ مسهله ساخته بدهند بعده حب شیطرج و سنجر بعد از ان اگر احتیاج

واسقولوقندریون هم رانند وازدماغ خرگوش بیان کرده انتفاع بسیار می بیند و چیزیکه مرتعش انفع میکند آنست که شربت عسل با آب مطبوخ تخم خطمی و برگ اموننیون نیم اوقیه
بنوشند و همچنین عصارهٔ غافت با آب بخورند و علاج آسترخا بعینه استعمال نمایند و اگر رعشه خاص سر باشد استعمال اسطوخودوس بقدر یک درم یا دو درم تنها یا با ایارج فیقرا
هر واحد یکسان بسته با شربت عسل تجربه کرده شده و حب قوقایا از یک درم تا یک نیم درم در سر روز کیبار خوردن نیز مجرب است طبری گوید علاج نوع رعشه که از فساد
مزاج بارد باشد بر پیر مرتیض ست واقتصار بر حمل یکساله بریان نیز بت و منع او از اکثار ازان و نوشیدن شراب کهنه بمقدار معتدل و خوردن حبوب حاره مثل حب
شبیطرج و حب سکبینج و حب اصطمخیقون و حب نفط و یا این حب بکار برند سکبینج صاف و جلتیت هر یک دو درم جاوشیر یک نیم درم این همه را در آب کرنب نبطی تر کنند تا بگدازند
بعده بگیرند تخم کرفس و انیسون و بادیان اشنه و عاقرقرحا هر واحد یک درم صمغ سداب و فرفیون و جند بیدستر هر واحد دو ثلث درم سلیخه از قشر و چوب پاک کرده
غاریقون و تربد هر واحد دو درم و مرچ یک نیم درم مشک ربع درم همه را کوفته بیخته با صمغ منقوعه سرشته حبها مثل فلفل سازند و اکثار انها را وقت بستن حب روغن
بلسان چرب کنند شربتی ازان سه درم با آب نیم گرم ست شربت در مدت سی روز ازین حب بخورند بعده باین حقنه حاده حقنه کنند نسخه آن حاخسک بابونه اکلیل الملک قرطم
کوفته برگ تمام جلبه برگ سداب برگ شبت هر واحد یک کف قنطوریون دقیق باقیه کبیره شحم حنظل خوب رو سه درم جاوشیر سکبینج اسقولوقندریون هر احد پنج درم همه را
بپزند تا آنکه صموغ بگداز بعده بمقدار قوت علیل صاف کرده روغن قسط و روغن نار دین هر یک بیست پنج درم روغن بلسان یک درم بران بیخته در ساون حل کنند بعده
بدان حقنه کنند و این بالغ ترین حقنهاست برای این مرض اعضای مرتعش و پشت و فقار را بروغنهای گرم بمالند و بهترین آنها روغن مجموعی است که در تشنج گذشت
و دران اندک جند بیدستر مشک جوشانیده بر اعضا بمالند و اگر آنرا بنوشند و یا بدان حقنه کنند نافع بود و دوام باستعمال ایارجات مثل ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس
در بعض اوقات کنند و بران ادامت نمایند و بهترین چیزی که در ارتعاش حادث از سوء مزاج استعمال کنند تریاق کبیر است که این دریک وزن اثر میکند لیکن
در استعمال او شرائط بسیار است و آن اینست که در کیفیت استعمال او معده فساد نبود و بدن از اخلاط فاسده پاک باشد و فصل معتدل یا قریب اعتدال بود و بهترین اوقات
استعمال او آنست که آفتاب در برج اسد یا در جدی باشد و بهترین او آنست که آفتاب در حمل یا میزان بود و مراجع از فعل تریاق درین علت اشیای بسیار عجیب دیده اند
و قاضی معروف بابوالبایت در ضعیفی تشنج عارض شد و تریاق بقدر مثقال وی را خورانیدند و بهمان روز صحت یافت سعید گوید که رعشه حادث از غلبه سوء
مزاج بارد یا از کیموس غلیظ صحت یاب بدانچه قدر ازان بیشتر و علاج تن بچیزهای مسخن عصب و محلل فضول مثل حب بستن کنند و بعد تنقیه اصلاح مزاج بگلقند
عسلی و استعمال جوارشات کنند و دلک شدید اعضای مرتعشه و مالش آنها بروغن قسط نمایند و در آب کبریتی نشانند و از امتلای معده حذر کنند و غذا لطیف
مثل مطجنات و لحوم صید سازند و دنبا بر عضا فرو رانند و در استعمال اغذیه مسخنه اسراف نکنند تا رطوبت اصلی فانی نگردد و از جماع کثرت سکر باز دارند چه کثرت
شراب محدث رعشه است ابن الیاس گوید که جلاب گرم از بادیان و انیسون هر یک پنج درم گلقند عسلی ده درم نوشانند و غذا مزورهٔ نخود و مغز قرطم و اندک دارچینی و
زنجبیل و زعفران و فلفل سازند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن بحب ایارج یا حب صبر کنند و بعد تنقیه روغنهای گرم مثل روغن پسته و فندق و جوز و بیدانجیر
کتان نوشانند و اصول اعضا بروغن قسط و فرفیون بمالند و در آفتاب حمام گرم تمریخ بر طابق گرم عرق آورند و لحوم جزور و اسپ و اشتر نافع بود و خوردن
نارجیل نفع بین میکند و مغز سر خرگوش نیز بالخاصیه مفید است و صاحب رعشه را دلک اعضا و مالش بروغن جند بیدستر و روغن بابونه وغیره ادهان حاره محلله نافع
و پیری ضعیف را دیدم که رعشه او را عارض شد پس آب نبات لحم کثیر الملح نوشید و اسهال قوی آورد و صحت یافت گیلانی از بعض اطبا نقل کرده که اگر رعشه دوام کند
و لاسیما در حمیات باید که تطبیب آن کنند یا دهان مرطب بهنگام سکون تپ نزیت کهنه یا بروغن قثا و الحمار مالش نمایند و صوف بروغن آغشته بر اطراف نهند و
محاجم بر فقرهٔ اولی از گردن تا اول فقرهٔ پشت گذارند پس اگر مرض مزمن گردد باید که مریض را در روغن سه روز نشانند و یا در آب زیت و اگر در آنجا برودت باشد شیر
عسل و جند بیدستر نوشانند و مسکن او در مواضع گرم باشد و غذا نخود با آب اخضر مثل حریره یا غذا سازند بعد طبخ آنچه گوشت او نرم باشد بدهند و چون تپ زائل شود
در حمام داخل کنند و از آب سرد و شیر و شراب اجتناب نمایند

علاج رعشهٔ شرابی

در رعشه که بسبب کثرت شرب شراب بود گویند که این نوع از مجربات ست بیخ مهکه مچکند کسوده سه ماشه در عسل یک توله آمیخته تا یک هفته بخورند یا مغز بادام چهار عدد ابرسا
سه ماشه با شهد یک نیم توله خورند و بقول مسیحی غیره درین نوع بعد ترک شراب اصلا تقویت دماغ بروغن گل و روغن بهروز و روغن حنا با اندک سرکه آمیخته و تناول اغذیه غلیظ
مثل کرشب و هریسه و لحم گوساله و ادمغه و مانند آن مفید بود و بقول شیخ استفراغ ماده کنند و استعمال روغن قثاء الحمار و مانند آن و ادامت مالش بروغن قسط نمایند و روغن
خنثوقی را درین باب خاصیت عجیب ست شراب و تدبیر آن مجیبن اگر لابد نهاصحا نمایند و صاحب کامل گفته باید که اجتناب از شراب نمایند و بر سر مریض روغن گل و سرکه خوب مخلوط کرده
ریزند و یا آب حصرم یا روغن طلا یا روغن بید که درین باب نافع ست و دماغ خرگوش بریان و گوشت مطبوخ بعدس و کرنب و لحوم عجاجیل وغیره بخورانند و شربت اسطوخودوس فتح
طبری گویند که ترک شراب یکبارگی کنند و منع از اطعمه منجره و غلیظه و اقتصار بر لحوم حملان صغار و جدی و بحجه یا کباب زرده بیضه و مانند آن نمایند بقدر امکان سعوط بروغن گل
سازند و روغن گل و سرکه نیم گرم بر سر ریزند و تضمید بر بابونج و فعل کنند و کبیر عد حی الراعی و حی العالم اندک در سرکه کهنه بجوشانند تا قوت او سرکه اخذ کند بعده بروغن گل و گلاب
بزنند و خرقه بدان آلوده دائم ایام متوالی بر سر نهند و حفظ مزاج و از تبرید کنند چه اگر مزاج بدن متغیر گردد با وجود آن تقویت مزاج دماغ او ممکن نبود و سبیل گرد اکثر امتلا
معلوم شود تنقیه بحقنه ملین کنند و چیزی از ادویه نوشانند بهر آنکه هر چیز که معده او را ایذا دهد بتبخیر بسوی سر او کند و آنچه تبخیر بسوی سر یا ایذا معده او نماید در ارتعاش او افزاید
و در بعض اوقات اشیای حاره که در نهایت حرارت نباشند مثل شاهسفرم مسلوک و مرزنجوش منقوع در سرکه و چشندیش نعنا و گل و گل سرخ اگر زمانه او باشد بعد باشند
سرکه را و مانند آن بویند و امر بدخول حمام بر ناشتا و ریختن آب نیم گرم بر سر نمایند و دران بسیار ننشینند و از حرارت حذر کنند چون حرارت اشتداد نماید برودت شقاق اشتداد
کند و صاحب این نوع متحمل استفراغ کثیر نبود

علاج باقی اقسام رعشه

در رعشه جماعی که از کثرت جماع عارض شود ترک جماع کنند و خصوصا بر امتلا و بهر تقویت هر چه در فصل ضعف باه برای تدارک ضعف گفته شود و آنچه در علاج صداع جماعی
گذشت بکار برند و نوشیدن شیر تازه و مالش بدن بروغنها و خوردن بیضه نیمبرشت نیز مفید بود و حکیم علوی خان این دوا از مجربات خود نوشته اند تمر مویز که در درخت پخته
باشد یک عدد بیخ مهکه مقشر سه ماشه تا یک هفته وقت صبح بخورند و ایضا تمر مویز پخته یک عدد مصطگی رومی دانه هیل کلان سه ماشه نبات یک نیم توله ساییده خورانیدن نافع نوشته و همچنین
زرده بیضه مرغ خام اول بنوشند بعده در پوست آن همان قدر روغن گاو گداخته تنها و همین قدر آب پیاز و عسل از انگشت آمیخته لیکن قبل از ین ناگکیسر دو ماشه قرنفل یک ماشه
شکر تیغال سفوف ساخته بخورند و گویند که شرب جاوشیر در رعشه جماعی سودمند ست و نوشیدن چای خطائی درین باب اثری عظیم دارد و از تجارب انطاکی ست
و در رعشه که از اجتماع اخلاط حار بود فصد کنند لیشتر با تیقن غلبه خون و مسهل صفرا دهند و اصلاح مزاج بسکنجبین و آب انار نمایند و غذا از مزورات یا شوربای جوزه مرغ با آب حصرم
سازند و بسیار با در حمام داخل کنند و در استعمال مبردات اسراف نکنند و گاهی در رعشه بفصل لعاب اسپغول لعاب بهدانه عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب شربت نیلوفر تسکین حرارت
کرده با زبار الاصول مسهل دهند و گاهی بعد مسهلات برای تسکین حرارت آلمه ورق نقره با لعاب بهدانه و عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب و عرق کاسنی آورده شربت
اسطوخودوس داخل کرده مسهل دهند و در رعشه که از یبوست عارض گردد و بسیار ردی ست و لا علاج گفته اند بهر حال معالجه بمرطبات مثل شربت بنفشه و سبب کنند
و غذا مزوره ماش بکدو و مغز بادام و حریره مرتب از شکر و آرد و روغن بادام سازند و باقی تدبیر مثل از علاج امراض عصبانی یبسی و تشنج یبسی جویند و این نسخه از علوی خان که در
بعض تصرف حکیم شریف خان کرده اند استعمال نمایند بابونه برگ خاله عدد سرطان نهری ده عدد جراده کرده خیار ماهی تازه یک عدد مغز هندوانه
جو مقشر گل نیلوفر تخم خرفه تخم کدو تخم کاهو هریک نیم رطل در آب سه چهار یا آب شیرین بپزند تا آنکه مهرا گردد پس صاف کرده روغن بنفشه و کدو اضافه کرده در ظرفی کلان آب
مریض را ننشینند تا آنکه شکر گردد و بعد خروج از آن با ین روغن تنقیح نمایند که در آب خیار آب و رنگ سرکه پنج درم آب خیار شنبر و اوقیه روغن بنفشه چهار اوقیه بجوشانند تا روغن
بماند و آب فانی شود بکار برند و آنچه از خوف و غم و غصه وغیره اعراض نفسانی باشد بتفریح و لهو و امید و آرزو و خواب و راحت و مانند آن هر چه سبب بود تسکین نمایند
و آنچه از نقاهت افتد بعد ازاله سبب تقویت دل و دماغ نمایند بمفرحات مناسب و تکثیر غذا و نوم معتدل و طیب و مانند آن شراب النعاس قوت کند و آنچه از زخم
گزیدن حیوانی حرقه نار باشد هر چه در مقام آنها باید استعمال نمایند و ایضا گزیدن حیوان افعی یا سم خوردن یا تریاق شربت با درنجبویه غذا مزوره نخود دار ازاله سبب بود

بعد تنقیه بعد نضج یا مطبوخ حاشا یا مطبوخ تخم کرفس تنها یا ایارج فیقرا و یا ترنجبیل یا معجون فلاسفه و یا سلیخه و یا پوست بیخ کبر و یا جعده جبلی و یا جنطیانای رومی یا عسل یا اشق دو درم
و یا تربد و یا جاوشیر یا عسل یا لحم الکیان که پانزده روز هر صبح گرسنه خورانیده باشند یا حلتیت نیم درم چند روز و یا سکنجبین نیم درم بشراب کهنه تا پنج روز متواتر و یا روغن
او بآب مرزنجوش یا با آب برنوف و یا خولنجان یا روغن زیتون از پنج درم تا هفت درم که انفع عجیب دارد و یا نخود سیاه و یا نخود سرخ یک شب در سرکه تر کرده
خوردن یا دارچینی و یا اصابع الصفر و یا حرمل یا کندر و یا بیخ فاشرا و شرب تریاق فرفیون بروغن قثاء الحمار سرشته و یا بادرنجبویه و یا عاقرقرحا و یا سکبینج و یا روغن آن خمیر یا روغن
خردل یا روغن حب النیل و یا قطران یا روغن بلسان یا میعة الرطبة یا سنبل الطیب یا روغن بان یا روغن ابهل و یا روغن سداب و یا روغن شونیز ترقیا و فقاح نشبت
و فرفیون قسط آمیخته باشند بروغن بان یا قیروطی بروغن سوسن میعه سائله و یا قیروطی ابا عاقرقرحا ساخته و یا روغن بید انجیر و یا شحم حنظل در روغن زیت جوشانیده و یا روغن خردل حمام
و ضماد نخود سفید یا روغن قسط و یا فرفیون یا خاکستر سرطان مخلوط بزیت و یا مرزنجوش سوده بروغن قثاء الحمار آمیخته و یا سکبینج و فقاح اذخر و علک آمیخته و یا سکبینج بروغن قثاء الحمار
سرشته و یا مطبوخ قثاء الحمار یک اوقیه حلتیت ربع اوقیه عاقرقرحا اسیاه دو اوقیه آمیخته و یا جند بیدستر بروغن بان یا عنبر محلول بروغن بان و یا خردل بروغن قثاء الحمار یا بورق بروغن
مذکور و یا بارزد و یا موم زیت کهنه و یا روغن نفت یا موم جند بیدستر و یا سلیخه و یا جعده جبلی یا قیروطی بروغن سوسن و عاقرقرحا و جاوشیر و یا مشک روغن بان فقرا التین
گردان یا مرزنجوش سوده بروغن قثاء الحمار سرشته و یا حرمل و شیلم و مضغ و بخور عنبر و شیلم و شرب مشک و شونیز و دلک بحنظل سبز و نطول مطبوخ حاشا یا تخم کرفس و سعد یا بروغن شونیز
نیز نافع خدر است حب... و نحو آن باشند مینویسند که انگور نیم درم همیشه بخورند که فالج نیز نافع آید و گویند که عضو خدر را بشیر تازه و توتیای سبز بنوشانند و در آب لیمون یکدیگر بمالند و حاجت
تکرار بعمل آید و بیخ سنبل کوفته بیخته هر روز ناهار دو درم با آب گرم تا شش ماه بخورند و از جمیع ترشی و بادی پرهیز نمایند و اولی آنکه در این اثنا گاه گاهی تنقیه نیز کرده باشند استعمال نمایند
تیل که در آن دو دهی خبر داشته باشند تا چهل روز در کنار روغن آن داخل بحوالی اشتها و مرحوم است و اگر بهمان بجای کبریت یک جزو بکار کنند پس سیاه چهار جزو خاکستر تخم
دهتوره سیاه هشت جزو داخل کرده بسایند بعده شیره برگ آک داخل کرده خوب بکار نموده طلا کرده باشند مجرب صاحب بقائی است مسیحی گوید که مرحله محلل و سنجن ناید بدان علاج کنند
و در استفراغات تقدم بحقنهای حاده مینمایند پس سهل بیخ سلیخه حسب تنقیص کنند و هر گاه بدن زیاده پاک گردد روغن بید انجیر یا روغن کلکلانج بما ر الاصول بنوشانند
بعده ضماد روغن قثاء الحمار یا روغن فرفیون یا روغن قسط که در آن جند بیدستر و عاقرقرحا سوده آمیخته باشند بمالند و اگر این کفایت نکند ایارج جالینوس و لوغاذیا دهند
و بالجمله این علت مثل فالج است لهذا در آن تا توان سعی باید کرد که موذی بفالج گردد تدبیر مذکوره در باب فالج معالجه کنند و تبدیل مزاج بهلادر و معاجین قوی التسخین نمایند
نمایند مجوسی گوید که چون سبب مادت خدر مثل سبب مادۀ فالج است الا آنکه ماده در خدر اندک و سبب ضعیف است لهذا در علاج خدر با دویه که در مقدار و قوت کمتر از
ادویه محتاج الیه در فالج باشند احتیاج می افتد پس نظر کنند اگر خلط خام باشد ماء الاصول خفیف چند روز تا ماده نضج پذیرد بنوشانند بعده بحب اصطمخیقون تنقیه کنند و اگر این کافی نکند
حب منتن دهند و بعد تنقیه نطول ادویه سخن محلل بر عضو نمایند و روغن خیری یا یاسمین یا بان مانند آن بمالند و صبر و مر در آب پودینه حل کرده و عاقرقرحا و مویزج با نیک
سوده بهر دو یک یا آب پودینه سرشته بران اطلا کنند و از اغذیه مولد بلغم و از جماع اجتناب نمایند و اغذیه مسخن که قوی الاسخان باشند مثل نخود آب بیت و زیره و
و لحوم مرکیان و دراج و کبک و امثال آن بدهند و بعد نضج و تنقیه در حمام داخل کنند و دوام خدر و عنایت بحیزی که در آن بنوشانند تهمل نمایند که اگر اوقول
باشد خاکر دو و علاج آن مشکل شود جالینوس گوید که نظر بمزاج مریض و قوت او باید کرد پس بحسب مزاج و قوت او معالجه نمایند اگر مزاج او رطب باشد علاج او باشیای قوی الحرارة
که در رعشه ذکر کرده ایم مثل حب منتن حار و حبوب قوی الحرارة و معاجین مسخنه و بالش اعضا به روغنهای گرم منشف مثل روغن قسط و ناردین و فرفیون و سداب جبلی و غیره
بمویزج و عاقرقرحا و ایارجات کنند و اگر مزاج حار باشد قسمی ز عرض سوء تدبیر یا کثار اشیای مرطبه در خدر می‌اندازد پس احتیاط باشیای مفرط الحرارة علاج
نکنند تا خدر زائل نشود و اینها چیزی که لبسا از اعضا و مزاج مضرت رسانند و موجب تشنج و فساد می‌گردد که تلافی او ممکن نبود بلکه در معالجه آن حقنهای معتدل
بادهان متوسط الحرارة مثل روغن خیری و روغن بید انجیر و مانند آن استعمال نمایند و در بالش اکتفا کنند بر روغن مجموعه که آن روغن خیری و یاسمین و بید انجیر و روغن بطم
همه مجموع است بغیر آنکه در آن چیزی از فرفیون یا سداب بجوشانند و در مرض استعمال مسهلات متوسط الحرارة مثل حب اصطمخیقون اصغر و حب ایارج بخورانند و غیره
بمویزج و سماق و خردل و مانند آن سازند پس اگر خدر در مزاج که باشد متعسر گردد و مریض را ماء الاصول با روغن بادام تلخ بنوشانند و بعد از آن ایارج جالینوس مقوی

تبرید غاریقون و سنا و غیره خورانند و مدت دو شربت الاصول بهر شربت مسهل هفت روز باشد و مالش عضو خدر سبب دیا خرقه گرم کرده اگر مزاج انسان بسیار رطب باشد
حبلی سلکوست و دوام انواع معالجات خدر طول می‌کنیم بهتر آنکه معالجه او مثل معالجه رعشه و فالج قریب بیاید کرست و بعض صاحب [illegible] سرگاه عام باشد بالطبع متفاوت بود
و قاروره او سفید غلیظ و باید که غذای او اشیای مسخنه بمثل کنجشک و کبوتر بچه پروازی و زیت رکابی و نخود آب بزنبیت و لحم حملان یکساله باشد و از معجونات
جوارش کمونی که معروف بجوارش مجربست و تریاق اربعه استعمال کنند و لعوق کنند دائما نمایند بمصطکی و کندر و در بخاری آب هین خدر در مزاج رطب مثل فالج القوه
بحسب عضو خدر بود و انطاکی گوید که بر خوردن زنجبیل مشبت لازم نمایند و فلفل سیاه بزیت مطلقاً استعمال کنند و آنچه در رعشه مذکور شد بعمل آرند و تریاق الذهب مجربست
و کذا شربت بمره ماده گاو با موسن آن روغن کنجد مجرب محشی شرح اسباب نوشته که ادخال قرطم در حقنه مسخن عصب است چنانچه مذکور شد و رازی گفته که اگر حلتیت نیم درم
و مثل آن سکبینج بخورند و چند روز برین مداومت نمایند خدر را نفع بخشد و خوردن گوشت بریان خرگوش نیز نافع بود و از مجربات در ازاله خدر انست مخدور در بیت
مکانی که اندران بابونه بالای و حمام باشد سکونت اختیار کند و آن سر گفته که چون کبوتر را دانه [illegible] بیست روز بدهند عوض [illegible] دیگر بعد از ان گوشت او بخورند خدر را
نفع کند و چون پانزده روز حب المحلب خورد انند نیز نافع و مجرب نوشته و همچنین اگر ده روز حب المحلب وسرا دهند و رازی نوشته که خوردن خردل و ضماد آن نافع خدر است
و ضماد شیر با سرکه مجرب من است و چنین گفته که مربای فلفل خدر را نفع میکند و بالقی نوشته که چون فلفل را سوده در زیت بپخته بر موضع خدر نهند بسیار نافع بود
کذا البلبنج و جاشیر با و نطول [illegible] نافع ست و ابن بیطار طلای روغن کنجد و زهره ماده گاو مساوی بر خدر مجرب [illegible] آن بلاشبهه نوشته و ایضاً گفته که اگر لحم مملح خشک کرده [illegible]
بخورند در ازاله خدر مجربست و در تحفه نوشته که شربت [illegible] برای دفع این مرض مجربست و کذا زیت الانفاق بیست و دو درم و مثل و عسل ثلث او کنند و اگر روغن [illegible]
سته بند در حمام بخورند و از آب سرد اجتناب نمایند خدر را زائل کند و مجربست و رازی ذکر کرده که اگر عاقرقرحا و حب الغار و مویزج و فرفیون و مرزنجوش و بورق و خردل هر واحد اوقیه
فلفل جندبیدستر هر واحد دو اوقیه همه را کوفته در روغن [illegible] الحمار [illegible] بعد تنقیه بر عضو مخدر ضماد کنند خدر را دفع کند و حکیم علوی خان روغن را مجرب نوشته صفت آن
تخم حرمل فاوانیا سورنجان جوزبوا قسط تلخ خردل برگ سداب برسیاوشان سنبل الطیب شبت نیز عاقرقرحا حب الغار گل حنا شحم حنظل پوست ترنج بوزیدان گل کاذی یک یک ده مثقال
همه را در ده رطل آب بجوشانند تا سه رطل باقی ماند صاف کرده سه رطل زیت کهنه آمیخته بپزند تا آب فانی گردد و در روغن مذکور [illegible] و عنبر هر یک و مثقال روغن بلسان شحم
خرنوب [illegible] هر یکی ده مثقال و روغن [illegible] هر یک پانزده مثقال آمیخته [illegible] جندبیدستر هر یک سه مثقال مشک یک مثقال [illegible] حل کرده [illegible]
حل نمایند تا خوب مخلوط گردد و ضماد علوی خان ملخص حکیم شریف خان که برای خدر بلغمی مجربست موم زرد [illegible] خرنوب [illegible] هر یک ده مثقال روغن [illegible] مثقال قسط
تلخ [illegible] جاوشیر عاقرقرحا هر واحد یک مثقال جندبیدستر مشک عنبر فرفیون هر یک [illegible] و انگ حرمل خردل هر یک دو مثقال شونیز حب الغار مغز ساق گاو [illegible] سلیخه سورنجان
فلفل سیاه حب الآس [illegible] هر واحد یک نیم مثقال [illegible] کوفته [illegible] آمیزند و ضماد کنند مسوح نافع عاقرقرحا فلفل قسط تلخ کوفته بپخته در روغن زیت
کهنه آمیخته استعمال کنند و این مسوح نافع خدر [illegible] شونیز عنبر مشک کوفته [illegible] کتان بسته ببویند و این سعوط نافع [illegible] شونیز عنبر در آب [illegible] سوده استعمال نمایند

علاج خدر دموی سوداوی و صفراوی

در دموی فصد کنند و خون وافر برآرند و تقلیل غذا نمایند و بعد چند روز بمطبوخ هلیله اسهال آورند و مبردات مثل روغن گل با سرکه و کافور و صندل بر عضو
طلا کنند و اشربه حامضه بنوشند و نوشیدن شربت لیمون بعرق گاوزبان عظیم النفع است و مزوره سماق و حصرم غذا سازند و اغذیه مولد خون ترک کنند و آنچه که
موجب انصباب خون بر موضع عضو بود [illegible] و احتراز [illegible] در ازدیاد [illegible] تغییر هیئت کفایت کند و در خدر سوداوی از تنقیه و تعدیل هرچه در علاج امراض دماغی سوداوی
مذکور شد بعمل آرند و اگر [illegible] مرچ سیاه پوست هلیله زرد پوست هلیله آمله [illegible] گرفته بقدر یک نیم تولد در پارچه بسته شب در آب تر کنند و صبح آن
آب را بریزند و ادویه مذکور سائیده بدیگر آب صاف نموده قدری مرچ سیاه سوده بران پاشیده بنوشند و همچنین تا چهل روز [illegible] و از استعمال نمایند و در [illegible] غذا نان گندم
خشک با نمک بخورند و در ازاله خدر از مجربات [illegible] انیسون اطریفل شاهتره که در قرابادین مسطور شد نیز مجربست و در خدر صفراوی علاج امراض عصبی [illegible] صفراوی نمایند

علاج باقی انواع خدر

نیم درم بجلاب یا سداب یا اسطوخودوس هر روز از یک درم تا دو درم بماء العسل تا سی و پنج روز که منفعت عجیب دارد و یا طبیخ بهار و یا عصارهٔ غافث و یا بیخ راسن بعسل و یا فلفل و کندر و شربت مرزنجوش و روغن پوست ترنج و یا روغن ایرسا و یا روغن غار و یا روغن سوسن ابیض و یا روغن گل بهار و یا روغن بسبان نیم درم روغن خردل و یا کبریت بروغن بان و یا روغن سداب استحمام بآب دریای شور و ضماد بورق و غذا بچوزهٔ مرغ نر مسلوق و مطبخن شربت الذهاق و زیرباج آن باسفیده و عسل و مغز بادام مقشر ساییده و یا کبوتر بچه مسلوق و مطبخن معصوص بسبرکه و عسل و دارچینی یا سنبل الطیب یا کبک مسلوق و مشوی و معصوص به تصوروسطو یا زیرباج بطریق مذکور و یا عصارهٔ سطبخ و یا دراج مشوی نافع ست و باید که هنگام طبخ این طیور سر گردن آنها دور نمایند طبری گوید که رعایت مزاج و سایر قوانین نمایند اگر علاج ممکن بود و صالح تحفه آنکه در علاج فالج و نسیان در عشه مذکور شد باید کرد و مجرب که ذکر کرده تنقیه نمایند و این حب از فوائد چیریست که در اختلاج میخورانند شحم حنظل شیطرج هندی حب الغار هر یک دو ثلث درم سکبینج یک درم ایارج فیقرا تخم کرفس انیسون نانخواه هر واحد نیم درم همه را ساییده در شراب صاف سرشته حبهای کوچک بسازند و بوزن سه درم بخورانند قبل از آنکه خشک گردد و اگر این کفایت نکند پنج شربت دیگر بست و پنج روز اگر مزاج متحمل باشد از این حب بخورانند نسخهٔ آن بگیرند سکبینج و جاوشیر و جند بیدستر دلثیت هر واحد یک درم بعده پنج درم تخم کرفس انیسون در شراب کهنه صاف کرده ادویهٔ مذکوره را در ین شراب تر کنند هرگاه بگداز دبران ایارج فیقرا ایارج مثرودیطوس هر یک سه درم آمیخته بسرشند و بقدر فلفل حبها سازند دو درم با آب نیم گرم بخورند و اگر این هم کفایت نباشد ایارج لوغاذیا خورانند و تریاق کبیر و دوانگ با آب تخم کرفس حل کرده اندک روغن یاسمین یا روغن بمقدار واجب ان انداخته بر اشتها حقنه کنند و روز دوم با آب نیم گرم که دران بابونه اکلیل الملک جوشانیده باشند اندک روغن بسبلا بران انداخته حقنه نمایند بروغن مجموعه که در تشنج گذشت عضو مختلج را بمالند و دران ادهان خفیفه استعمال نکنند و روغنهای محلل بکار برند پس اگر اختلاج در رو و چشم و لبها باشد بوزن نیم درم زهرهٔ کلنگ و یک حبه مشک به روغن بسبلا یا روغن یاسمین یا روغن خیری حل ساخته آن سعوط کنانند و موضع مختلج را بدست و در آبزن آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و شبت تبدیل مرگ غار نشانند و غذا باید که گنجشک صحرائی و کبوتر بچه پروازی لحوم حملان یکساله و مانند آن باشد

علاج اختلاج از مادهٔ حار

اگر آثار غلبهٔ خون ظاهر باشد فصد کنند و حجامت دادن نمایند و اگر عناب مرود هر یک بست درم سپستان تخم کاسنی هر کدام ده درم گل سرخ انیسون هر پنج درم در دو رطل آب بپزند تا سه ربع بماند و صاف نموده بنوشند در ازالهٔ اختلاج حار از مجربات انطاکی ست و همچنین کبابه چینی و کشنیز خشک و نبات سفید ساییده کوفته بیخته بقدر سه درم هر صباح خوردن فایدهٔ عجیب دارد و ایضا آنجا که احتباس حیض و عدم خروج خون معتاد باعث اختلاج شود از فصد زایل گردد و لطفات خون مثل شاهتره و بادیان وغیره نافع آید و حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب خودمی نویسند که شخصی را این مرض عارض شده از شیرینی دهن و تغیر ناخنها برنگ بادنجانی و عموم اختلاج ببدن دانستم که دموی ست و بر بعض عوارض مقدمهٔ سکته هیجان کرد اگرچه اطبای دیگر فصد جایز نمیداشتند لیکن من فصد فیفال گرفتم و از ان فی الحال صحت یافت و نزدیک عوام این تدبیر حجت بر کثرت مهارت من درین فن گردید

امراض عین

یعنی بیماریهای چشم بدانکه مزاج چشم گرم و تر ست و جمیع انواع امراض دماغی سازج و ترکیبی و مشترک او را عارض میشود و امراض مذکوره گاهی خاص بهیات و گاهی بمشارکت عضو دیگر و اقرب اعضای بمشارکت چشم دماغ و سر و حجب داخلی و خارجی آنست و بعد از ان معده و سائر اعضای دیگر و هر مرض چشم که از جانب خارج افتد از خطر سالم تر باشد و ایضا امراض عین بعضی متعدی اند مثل رمد و بعضی موروثی مثل سبل و امراض او در بلاد جنوبی و حادثه بلاد بسبب اکثر افتد و در بلاد شمالی کمتر عارض شود و در تابستان بسبب کثرت صعود هوا و در ان و در ربیع بسبب سیلان مواد و در خریف بسبب فساد آن اکثر افتد و از امراض چشم بعضی خاص بملتحمه است مثل رمد و طرفه و دوقه و بعضی خاص بقرنیه مثل بیاض و کمنه المده و بعضی خاص بعنبیه مثل زرقه و بعضی خاص بجلدیه مثل اتساع و ضیق و نزول الماء و بعضی خاص بروح مثل خیالات و کوری و ضعف بصر و بعضی خاص بسطوبات مثل جمود و زیادت انعقاد و امراض متسوبه بطبقه ملتحمه و عارض ان بغیر آن بعضی آنست که از اول با عارض شود مثل تشنج

و حکه و لوثه بعضی بدان طبقه قرنیه افتد مثل سبل و ظفره و بعضی آنرا و لحمه موق را عارض شود مثل دمعه و بعضی بدان و بیاض و قرنیه هر سه افتد مثل لحم
زائد و سبله و بعضی آن را عام بجمیع اجزای و باشد مثل تفرق الاتصال اما امراض منسوبه بطبقه قرنیه عارض آن نیز آن بعضی آنست که آنرا و طبقه ملتحمه عارض شود
مثل شق و بعضی بدان و بیاض ملتحمه افتد و ازین بعضی آنست که اجفان را نیز منسوب ست باسمای آن مثل قروح شود یا بغیر اسمای آن مثل بیلد و
بعضی آنست که بغیر آن منسوب نباشد و اگرچه اجفان بغیر آنرا عارض شود مثل سرطان و حفر و رطوبت و تشنج و از امراض چشم بعضی ظاهری اند مثل بد و بعضی باطنی مثل انتشار
مثل احوال روح باصره و زیادتی غلظ و رقت او و مانند آن و بعضی باطنی عسر التعرف اند مثل آفاتی که در رطوبات حادث شوند و بعضی باطنی نحیف ضعیف شناخته
نمیشوند همچون آفاتی که در طبقات داخلی یا عصب نوری از سوء مزاج مانند آن حادث گردند و امراض چشم صعب اند بسبب شرافت عضو و کثرت ارواح و قوت حس و شدت
عسر التشخیص پس بدون تشخیص آنکه مرض اصلی ست یا شرکی و در طبقات ست یا در رطوبات یا در عصبه مجوفه جرأت بعلاج نکنند طریق تشخیص بدانکه شناخت امراض
چشم از نه وجه کنند یعنی از کمیت او و خفت و ثقل او از ملمس و حرکت او و عروق او و رنگ و مقدار او و عظم و صغر و فعل خاص او یعنی بینائی و حال چیزیکه از ان سائل شود و حال
انفعالات او پس اگر تشخیص شکایت مرض چشم نماید اول دریافت کنند که مرض ساذج ست یا مادی چنانچه سوال کنند که در چشم سبکی معلوم میشود یا گرانی و از چشم چرک
بر می آید یا نه پس اگر سبکی چشم و عدم خروج چرک بگوید مرض ساذج باشد و درین صورت ببینند اگر ملمس چشم گرم و حرکت او خفیف و سریع و رگهای او غلیظ و فراخ و قصور ادراک
تنها بعید انتفاع از سردی و تضرر از گرمی باشد مرض حار ساذج بود و اگر ملمس سرد و حرکت ثقیل و عروق دقیق و خفی و انتفاع از گرمی و تضرر از سردی باشد مرض بارد
ساذج بود و اگر ملمس صلب و حرکت خفیف و عروق خالی و چشم کوچک و خشک و نفع از تر و ضرر از خشکی باشد مرض یابس ساذج بود و اگر ملمس نرم و حرکت ثقیل و چشم بزرگ و حدوث اکثر
بعید نسبت بقریب و چرک بسیار و انتفاع از خشکی و تضرر از تری باشد مرض رطب ساذج بود و اگر مریض بر سوال گرانی چشم و خروج چرک بیان کند مرض مادی باشد
پس اگر حرارت ملمس و سرخی چشم و خروج اشک و انتفاخ و درد و عروق و ضربان صدغین باهم چسپیدن پلکها بود مرض دموی باشد و اگر با وجود گرمی ملمس سرخی مائل بزردی
و اشک قلیل گرم و حدت و خلش و التهاب و قلت التصاق جفن بود مرض صفراوی باشد و اگر برودت ملمس و سرخی خفیف مائل بسفیدی و گرانی شدید و التزاق پلکها
چرک بسیار و تهیج و اشک بود مرض بلغمی باشد و اگر ثقل با تیرگی رنگ و قلت التصاق پلکها و دیگر آثار مرض یابس ساذج بود مرض سوداوی باشد بعده بعد تحقق
چشم از اقسام مذکوره ببینند اگر با مرض چشم بعض لاحق آفات دماغ مثل صداع و ثقل سر و غیره نیز شریک باشد مرض شرکی دماغی بود پس اگر مشارکت بواسطه
حجب داخل قحف باشد ابتدای وجع و الم و تمدد از عمق و غور چشم محسوس شود و قلت انتفاخ اجفان بود و درین صورت اگر با وی کثرت عطسه و غدغه در بینی
و خارش چشم و خشکی بینی بود بر ماده حاره و اگر آنچه سیلان یابد غلیظ بارد بود بر ماده بارده دلالت کند و این مشارکت بسبب سوء مزاج ساذج کمتر افتد و اگر مشارکت
با حجاب خارج قحف باشد و از ان راه بچشم متوجه بود ابتدای تمدد از پیشانی احساس نماید و ضربان در عروق خارج سر ظاهر گردد و مفرط و انتفاخ قریب پلک بیشتر باشد
و با سرخی چشم و رمد و گرمی سر و پیشانی و پری رگهای خارج سر بود و اگر اختلاف احوال چشم باختلاف حال خلا و امتلای معده یافته شود و باقی وقوع کند
معده بود و حال آفت معده و رداءت و ضعف هضم از بیشتر ظاهر گردد مرض شرکی معدی باشد و اگر غلبه ماده در جمیع بدن و انقطاع استفراغات معتاده و ثقل بدن معلوم گردد
مرض چشم بمشارکت تمام بدن باشد و اگر فساد رنگ بدن تبدیل نماید بمشارکت عضوی مخصوص باشد و اما طریق معرفت امراض ترکیبی تفرق اتصال و اورام در فصلها
علیحده مذکور خواهد شد اکنون تدبیر حفظ چشم که در حالت صحت و مرض چشم رعایت آن واجب ست بقلم می آید و بعد از ان علاج کلی امراض عین مسطور گردد

تدبیر حفظ عین

بر حافظ صحت چشم و خصوصاً آنکه چشم او ضعیف مستعد آفات و امراض باشد واجب ست که از جمیع مضرات بصر احتراز نماید و اشیای نافع عین اختیار کند و هر دو جدا جدا
مسطور گردد و اما کیفیت حفظ صحت چشم موقوف ست بر معرفت مزاج آن و مزاج خاص آن تابع مزاج دماغ بود و اگر زیرا که اکثر اجزای آن از دماغ آمده و اکثر حصه آن
عروق و شرایین بیشتر از استحقاق مقدار اوست لهذا مزاج خاص آن مائل برطوبت اکثر باشد بسبب کثرت خون و روح در اورده و شرایین با تحتان آن بهر آنکه فعل خاص او بکثرت حرکت تمام میشود
و حرکت مجفف و محلل ست اعانت کنند در اصل خلقت برطوبت مزاج و حرارت آن ساخته شد که حاجت او بحرکت بیشتر ست و دلالت میکنند بر حرارت مزاج و سرعت حرکت و نرمی

و حرارت ملمس و سرخی رنگ آن و در اکثر اسود مائل بسیاهی بود و دیگر در بعضی که مزاج چشم او بارد بود و پس حرکت او بطی و ملمس او بارد و عروق او تنگ و رنگ او در اکثر
ازرق باشد و سبب رطوبت او نرمی ملمس و کثرت رطوبت او و دلالت کند و در اکثر جاحظ باشد و دیگر در بعضی که مزاج چشم آن یابس باشد ملمس او یابس و عدم سیلان رطوبت و در اکثر
غائر کوچک بود و بدانند که در حفظ صحت لازم نیست که چشم همه آدمیان بغایت صحت گردانیده شود زیرا که امزجه و ترکیب و در حفظ صحت اند و چون این نیست که تبدیل کنیم مزاج
از ایشان صحتی که بدان لائق باشد و همچنین لازم نیست که چشم در جمیع انسان شبیه بیکدیگر باشد زیرا که قوتها و مزاجها مختلف اند بسبب آن این ممکن نیست که چشم هر کس لائق آن تن باشد
و چشم در صحت خود یا بصحت تامه یا فاضله باشد و دران احتیاج بتغییر چیزی نیست و احتراز از جمیع امور رسوده چشم دران کفایت باشد و یا صحت او چنان نباشد بلکه از غایت دور بود
و این یا بسبب مزاج و ضعف بنیه آن باشد و یا بسبب آنکه مهیا بدان بود اما تدبیر صحت در اشخاص ردی المزاج و بیان احتیاج دران بسه امر باشد یکی ازاله سبب فاعل بحیله این حفظ صحت
و این بتعدیل مزاج و ترکیب بود و دوم تقویت جمیع قوای عین سوم تنقیه چشم از فضول اما تعدیل امزجه خارج از اعتدال بعضی آن باشد بمزاج کارا ده و تبدیل آن کنند
یا جبلی باشد پس تعدیل آن بسیار دشوار بود و در مدت مدید تمام شود و هر کسی را که این حاصل شود باید که دران باو و یه بسیار ضعیفه ابتدا کنند بعده در تقویت آن ادویه
اندک اندک بغیر سختی تدریج نمایند و هرگاه انحراف در تاثیر ادویه در یابند از ان قصر نمایند و راحت دهند پس ضعیف تر عود کنند این همه هم تعدیه تنقیه باشد و اما اگر مزاجی را اراده تعدیل آن کنند
مزاج حادث باشد تعدیل آن سهل تر باشد لیکن مقولات مختلف بود چه تسخین در ابتدا آسان بود و اگر امر طول کند دشوار گردد و اما تبرید در ابتدا دشوار بود و در آخر اقرب باشد
و اما در ترطیب تسبیس خلط متقارب بود و ترطیب عسر تر باشد و اما تقویت قوای عین احتیاج دران بدو امر بود یکی اصلاح ماکول و مشروب این بیان آنست که از انچه تحلیل آن اخوام
متین معتدل روح روشن صاف پیدا شود و این مرتمام میشود بآنکه صالح الجوهر بود و مستعمل شود چیزی که بشراو ارشد که سبب آنکه از فرط جوع خون تیز و کم گردد و تنها بسیار که آن بآفتاب
گرد و بعد تناول آن حرکت سخت و مفاحت جماع نکنند و ایضا خواب نکنند بلکه بعد انحدار او و کثرت شرب آب بعد آن هضم را خراب کند و تکثیر ابخره نماید اما شراب قریب انحدار غذا
تاخیر کنند و تقدیح کوچک بخور و بهتر شراب این رقیق خوشبو ریحانی خوش مزه باشد و آنکه بسیار استعمال نکند بلکه تا ابتدا نشو و نمو مستعمل چیزی که مانع ابخره و مقوی معده باشد مثل عود
و زعفران و گاه قند و جوارش اترج و دوم استعمال مقویات چشم از تصرفات و اکحال و قطورات اما تصرفات مثل اکثار رویت اشیای سبز و آسمان و جوی آب و تدریج بارضیت حتی
بقرارت دقیق گاه گاهی و کاک در آب و اشیای جمیله اما اکحال و قطورات افضل دران ادخال ادویه نفه است که دران تخفیف قلیل و تحلیل و قبض لطیف و تنقیه باشد
مثل مر و توتیا مربی و انار شیرین که از ان برود سازند و آن معروف است کحال بعضی خاصه دران جاکه رطوبت رقیق باشد و اما تنقیه چشم از فضول در ان
احتیاج بتنقیه بدن و سر معده بود و ریاضت اطراف و جذب فضول از چشم و تحلیل آن نافع است و این مثل مشی آهسته بود و اگر آن با سکون سر و نواحی آن باشد افضل بود
مثل ریاضتی که انسان دران پای خود را بقوت و عجلت حرکت دهد و اجد از ان از منع تصعد ابخره چاره نباشد و در اکثر امر این تصعد از معده بود و انچه دران نفع کند
بعد طعام تناول قصب و زیتون خام که نمک است و همچنین کشنیز خشک بشکر و سبق نیکوست و کذا زعفران و لا بدست از اجتناب فواکه و بقول مثل کدو و خیار و ثوم و بصل و قشقاد
و خوبانی و احتراز از امتلاء و تخمه و فساد هضم و کهنه بتلیین طبیعت ضرور است زیرا که قبض طبع شدید الضرر بچشم است و لهذا اسهال اگر مفرط نکرد چشم را بسیار نفع کند و اما تدبیر
صحت که مهیا بحدوث سوء مزاج با فساد بنیه و مستعد بدان باشد و در اکثر امر این استعداد بسبب خلل حادث در عضو مشارک چشم بود و اولی عضو بدین سر است و اکثر این قسم باشد
که امتلا بدان حادث شود و این تمام شود بسه امر یکی تنقیه آن عضو و این چنان باشد که از ان استفراغ مواد زائد کرده شود یا بانفراده اگر امتلا خاص بدان باشد و یا هم
استفراغ همه بدن اگر امتلا عام بود و دوم تقویت چشم تا مواد مندفعه آن عضو قبول نکند سوم بند کردن راه میان هر دو و این راه گاهی از و اصل بود چنانچه مشارکت
میان چشم و دماغ از طریق حجب داخلی باشد و بند کردن این دشوار بود و افضل اشیا دران نوشیدن شربت خشخاش با پوست آنست که مهر تنقیه طبیع اور انشکر با تعجیل سبب
اختلاف ماده و حرارت و برودت آن القوام آورده باشند و گاهی این اد مشارکت میان چشم و سر از طریق سمحاق باشد و بند کردن این آسان بود و سبب حولت
وصول ادویه بدان از خارج چنانچه آن ادویه اطلیه اضمده باشد که بر پیشانی و پلک نهند و دران قبض قوت ...... باشد و ......
[illegible]
[illegible]

و فوفل هر واحد ربع درم لسپست چو شتقالی نیز رقطو نایک درم آب آس سرشته برپارچه مالیده استعمال کنند و دیگر غبار آسیا دو جزو اقاقیا و قاق کنند هر واحد یک جزو مر نیم جزو افیون ربع جزو سفیدهٔ سفید بیضه سرشته استعمال نمایند صمغ و عبید برای مواد بارد و کبریت بورق هر واحد نیم درم کندریک دانگ بآب زیتون سرشته استعمال کنند و دیگر کبریت زرد و دو چند آن بورق مر و کندر و زعفران هر واحد نیم وزن کبریت بآب مورد و لسبز سرشته و لطول آرند و گاهی تسدید طریق مواد برابط شریان صدغ یا بداغ او و مانند آن نمایند و گاهی جهت افنا از سد طریق با مائیه مواد بسوی غیر جهت چشم میل نمایند و این مثل فصد صافن یا حجامت ساقین و استعمال حقنها و مانند آن بود

ذکر مضرات بصر

و آن غبار و دخان و هوای بسیار گرم و سرد و باد سموم است و جمیع مجففات مثل جماع کثیر و نمک بسیار و طول نظر بسوی چیزهای براق و روشن و سفید مفرط مثل برق و سپیدهٔ دز شده و آفتاب بسیار حالت کسوف و برف و دوام نظر بطرف یک چیز و قراءت خطوط دقیق بافراط و همچنین نظر بدیگر اعمال دقیق و فرط انکباب و کثرت گریه و حزن شدید و هم و غضب و تعب و کتابت میان عصر و مغرب و بعد فصد و کثرت مسکرات و امتلای طعام و شراب و خواب کردن بر امتلا و طعام شب و خفتن بپشت تا زمان طویل و خفته و جماع زیر آسمان و تمامی اغذیه و اشربهٔ غلیظه بدگوار و جمیع مبخرات خواه بارد مثل شیر و باقلا و لوبیا یا حار مثل سیر و پیاز و مکدرات عین مثل کرنب و عدس و بادنجان و اشیای حریفه مثل گندنا و جرجیر و حب قوتی و خردل و شونیز و نانخواه و دیگر ادویهٔ مفرده مضر عین و آن یا مخدر است مثل کاهو و افیون مگر عند شدت وجع و یا آنچه کیفیت غالب داشته باشد مثل سرکه یا آنچه صورت او مخالف جوهر قوی و ارواح باشد مثل بیش و زرنیخ و بلادر و ادویهٔ مرطب نیز مضر چشم است در جمیع احوال زیرا که مزاج چشم رطب است در اصل خلقت و کذا اغذیه مالحه و اشیای لذاعه و حریفه و عفصه و حامضه و شدید التبرید مجمد قوت و شدید التسخین محلل آن و آنچه موذی فم معده یا مضعف دماغ باشد و سرکه و سبب ترش باد روج و شبت و خرما و لحم بقر و گوشت خشک و نمکسود و جمیع لحوم غلیظه و زیتون رسیده ناموافق است و کثرت استفراغات مثل فصد خصوصاً حجامت متوالی و کثرت مسهلات قویه و فساد طعام در معده و سوء ترتیب تناول طعام چنانکه هضم او فاسد گردد و بخار از آن بسیار خیزد و جمله قابضات شکم مانند قلیها و گوشت بریان از لحوم طیور و غیره و مولدات خون کدر از اشیای مالحه و حریفه و غیره مثل شراب کدر و غلیظ و کثرت خواب و بیداری طویل و استحمام مفرط و قی کردن اگرچه از جهت تنقیهٔ معده نفع بسیار کند لیکن از جهت تحریک مواد دماغ و دفع او بسوی چشم مضرت دارد پس اگر ضرورت قی افتد بعد طعام و باهستگی استعمال کنند

ذکر اشیای نافعه

حافظ قوت چشم و آن غوطه زدن در آب صافی شیرین و کشادن چشم اندر آنست چوانان را در آب سرد و پیران را در آب گرم و خوردن غذاهای لطیف مقدار معتدل که باعث تولید خون صالح باشد و اکثار تناول شلجم و استعمال ادویهٔ مقوی مجفف باعتدال و کذا آنچه در آن جلا و تحلیل باشد و کحلها مقوی بصر مثل سرمه و سنگ بصری مربی یا مرزنجوش و آب بادیان تازه و آنغوره و دوام اکتحال آب بادیان یا شیرهٔ بادیان سوده عجیب و عظیم النفع است و برگ و ریحان نیز عجیب است و اکتحال با کسیر سیر کبوتر و انزروت شب زعفران و شیاف چشم را القوت دهد و صحت او را نگاهدارد و منع از قبول نوازل نماید و اکتحال عقیق بمیل طلا در تا و دفوکت باعث امن از جمیع اوجاع و امراض چشم است و ریختن آب بنیم گرم بر سر و تدهین سر بروغن بنفشه و کدو و بادام و اکتحال بکحل روشنائی و کحل الجواهر نیز مقوی بصر است و بقول طبری در ازمی اطبای هند اکتحال بخولان هر هفته یکبار حفظ صحت چشم تحلیل رطوبت حلقی نماید و اکتحال بمرقشیثا و بسد و شادنج مغسول و سرطان بحری سوخته مغسول و سنبل الطیب و سادج هندی و تقطیر آب باران که در آن هفت روز بادیان تر کرده باشند در چشم هر واحد حافظ صحت عین و مقوی آنست و همچنین اکتحال با شد هر شب بمروارید و مرجان و قلیمیا و نقرهٔ زعفران و حضض و شکر و اثمد محرق و ماميران و سبت مر برد صبر انیسا و توتیا و شبه و ماء عنبر درگرما و نظر بسوی زمرد و سنگ سبج و هر چیز سبز و کشیدن میل طلا بر قت در چشم و گویند که در اهلیلج کند و سلیخه و فلفل کحل او شیر با نافع است و خوردن اطریفلات و معاجین مناسبه و دیدن اشیای جمیله و استفراغات معتدله و تنقیهٔ دماغ و تقویت آن و منع ابخره نافع چشم است و گویند که خوردن اهلیلج و اطریفل سیاه زعفران بادیان با قند کهنه مکرر و کذا مغز بادام با نبات و جمیع مغزها مقشوف بادیان و اصل السوس و شکر و مداومت بلیله مربا و آمله مربا و برگ تنبول حافظ صحت چشم است و اطریفل صغیر قوی النفع است و حفظ صحت آن و دوام تلیین طبیعت نافع چشم است

علاج کلی امراض عین

اگرچه بیماریهای چشم بسیار است و بعضی اطبا تا پنج هزار مرض او شمار کرده لیکن جمله منحصر در چهار جنس یعنی مرض مزاجی ساذج و مادی و مرض ترکیبی چون جحوظ و تفرق اتصال

مثل جراحات و اورام سست پس علاج این هر چهار مقابل مرض باید یعنی تبدیل مزاج و استفراغ ماده و در آن تمیه بیرا و ورام نیز داخل است و در علاج هیئت قسم او بالی الحاصر و
تدبیر اورام و بهر یراد مسطور گردد و اکنون بدانکه قانون واجب در علاج امراض چشم صرف عنایت باصلاح مزاج دماغ و تنقیه و استفراغ مواد منصبه بچشم از دماغ و یا از دیگر اعضا
بفصد و حجامت و اسهال و تقلیل غذا و تلطیف و اصلاح آن و تناول غذای مولد خلط محمود و اجتناب از جمله بخور بدگوار و تقویت چشم با ضماد و اطلیه و تبدیل مزاج
عارض آن هرگاه همراه بیماری چشم صداع باشد ابتدا به علاج صداع مهم و ضروریست لطرف حال چشم باید بود و بدانند که سوء مزاج چشم یا حاصل باشد و یا متوقع و علاج ثانی تقدم با حفظ
بمنع سبب باوست مثل استفراغ عند غلبه مواد و تلطیف عند ثوران خلط او علاج اول اگر حصول و تمام شده باشد و استقرار یافته بالضد بود و علی الاطلاق و اگر چنان نباشد
بلکه در اول حصول باشد در علاجش احتیاج به هر دو امر افتد اما التقدم بالحفظ بنا بر آنکه خواهد بود و اما العلاج بالضد بهر آنکه موجود است و هر سوء مزاج یا ساذج باشد یا مادی
ساذج او ادویه معدله مبدله متناوله و موضعیه کفایت باشد و ادویه مبدله و غیره که در چشم استعمال نمایند در اقوال الشیخ و جهها مسطور گردد و حسب مزاج غریب اعمال نمایند و
و از غذیه و شربه نیز حسب سبب همین رعایت مرعی دارند و اما در مادی از آنکه ماده و لابد است یا از همه بدن و یا از دماغ و یا از نفس چشم اگر عضوی مواد خود و کیفیت آن نفرستد لعده گاهی
استفراغ تنها کفایت کند و گاهی احتیاج به تعدیل بعد از آن افتد و استفراغ بدن گاهی بفصد و نحو آن و بحجامت بود و گاهی باسهال و گاهی بقی و گاهی بادرار و بتعریق
و باین هر دو نادر باشد اما فصد وقتی گشاده شود که در خون کمی نباشد و در آن از دو امر حذر کنند یکی هیجان مواد حار هرگاه غالب باشد بسبب نقصان رطوبت خون
دوم خام شدن مواد بارده به نقصان حرارت و آنچه قائم مقام فصد است رعاف و خروج خون حیض و نفاس و خروج آن از افواه عروق بود و رعاف نافع میکند مواد
را از موضع قریب از چشم فلهذا ادرار آن بسوی خلاف جهت چشم نفع نمیکند و خون حیض و نفاس عروق مقعد چنین نیست و فصد صافن قریب است بنفع خروج حیض را
و فصد باسلیق برای جذب ماده بسوی اسفل با اعتدال و فصد سر و برای استفراغ خون از اعالی بدن و فصد عروق گوشه چشم نفع داده و در معه و در ید فرس و صداع و شقیقه
نفع میکند و فصد رگ پیشانی برای ثقل راس و امتلای چشم نافع و گویند رگهائی که برای امراض چشم میگشایند اولا قیفال است پس عروق نواحی سر لیکن عروق پیشانی
و نقل موضع نافع تر بود و عروق پس سر در جذب مفیدتر باشد و گویند که اگر مرض در چشم باشد و قوت مساعد بود پس سزاوار آنست که فصد قیفال این کنند و اگر یافته نشود
حبل الذراع و اگر آن هم یافته نشود اکحل و اگر آن نیز یافته نشود باسلیق گشایند لیکن بشرطیکه در خون کثرت و قوت قوی باشد و استاد رحمه الله عند از مان مرض امر باخراج
خون از رگ پیشانی و رگ ماقین میفرمودند و اما حجامت جالینوس گوید که خلقی کثیر از علل مزمنه عین بتنقیه از استعمال حجامت بر قفا صحت یافته اند و حجامت ساقین جذب
مواد بسوی اسفل بقوت نماید و ابتدای امراض چشم را نفع دهد و حجامت نقره جذب ماده بسوی مؤخر سر کند فلهذا چشم را بسیار نافع است و لیکن چون در انجا امتلای باید
نباشد که باوی خوف تصعد ماده بسوی سر بود و اما اسهال گاهی بشرب دوا بود و گاهی باحتقان و این در نزد آورد من انفع ادویه است و اثارت مواد از دماغ و تسهیل او
بسوی چشم کمتر کند و لهذا گویند که حقنه بجمیع امراض ردی چشم نافع است و موافق ترین مسهلات مستعمله در امراض چشم بلیله است زیرا که آن با وجود استفراغ او تقویت معده
و منع تصعد مواد کند لیکن بسبب یبوست و خشونت خود ضرر مواد حار نماید پس محتاج اصلاح بود بچیزی که در آن لینت باشد با وجود موافقت در اسهال مثل بنفشه لیکن
اسهال بنفشه بتلیین و ازلاق است و اسهال بلیله بعصر پس اگر مساوات باشد یا عمل بلیله مقدم بود منع یا بطلان ازلاق گردد و در این صورت از تکثیر مقدار بنفشه چاره
نباشد تا در فعل سابق تر باشد و چون هر دو ضعیف العمل اند لابد است از تقویت و تحریک مثل سقمونیا و اندک از آن کفایت کند و بسبب حدت او محتاج باصلاح خود
بکثیرا و رب السوس باشد و از آنکه مواد چشم بلکه دماغ اگر چه حار باشد خالی از بلغم مخالط نبود تربد موافق باشد لیکن بسبب ضعف او گاهی تقویت بزنجبیل نمایند اگر خوف از حرارت نباشد
و اگر خوف ضرر در مخرج باشد بمقل ازرق نیکوست و اگر مواد مائل الغلظ با امعا باشد ذکر ایارج فیقرا افزایند که آن از اعالی فرود آرد و اگر بسیار غلیظ باشد حب ایارج مفید بود و گاهی کار
با ایارج لوغاذیا یا حب قوقایا رسد و این هنگام شدت غلظ مواد بود و اگر مواد حار رقیق باشد آب انار مع الشحم او فشرده با بلیله و شکر نیکوست و گاهی تمر هندی و آلو افزوده میشود و همچنین این
نقوع آلو بخارا و عناب و آلو بالو و مشمش هر واحد بست دانه سنا و گل بنفشه و هلیله زرد و هلیله هر واحد سه درم با شکر استعمال نمایند و گاهی قوی میکنند به ده درم فلوس خیار شنبر و اندک
روغن بادام شیرین و گاهی احتیاج بمطبوخ فواکه افتد و گاهی بعض مشمس ستان کنند و گاهی لوبند نیم درم و سقمونیا ربع درم افزایند و گاهی ماده سوداویت بود پس در مطبوخ درم
افتیمون سه درم بسفایج زیاده کنند و تقویت به نصف درم حجر ارمنی نمایند و اما نقوعات مستعمله برای تبرید و تلیین طبیعت پس از نقوع مقوی هلیله حذف کنند و ایضا گل

وسنا ویا سنا تنها محذوف نمایند و همچنین درین هنگام اشربهٔ باردهٔ ملینه مثل شربت آلو یا شربت بنفشه و یا شربت نیلوفر استعمال کنند و گاهی لعاب آلو ملینه
مسهله و حقنها اتباع نهند صفت فتیله شکر مقدم یا نمک سماقی و بورق و قوی تر ازین آنست که سنا و گل بنفشه هر واحد ربع درم سقمونیا اندکی بیفزایند حقنهٔ خفیفه یا شیاف
شصت درم آب چغندر ده درم قلوس خیارشنبر ده درم روغن کنجد و شکر سرخ هر واحد پانزده درم و اما قی اگرچه نفع میکند بسبب تنقیه مواد ولیکن شدید المضرت است بسبب تهییج و تحریک
و اما ادرار و تعریق در غالب امر احتیاج بدان وقتی باشد که مایت بر چشم مع انتشار آن در بدن غالب باشد و استفراغ دماغ بعد تنقیهٔ عام بمسهلات مثل حب ایارج و ارسال
علق بر صدغین در مواد حاره و حب ایارج و تشمیرات و اطریفلات و مانند آن در مواد بارده مرکب بود و بادویه که استفراغ آن از خارج کنند مثل ادویهٔ مستعمل در عطوسات چون
سعوطات و عطوسات و استفراغ چشم یا بسبیل صرف ماده از وست و یا بسبیل تحلیل ماده از ان پس صرف ماده اولاً از بدن بود اگر ممتلی باشد یعنی فصد و بعد تنقیه
امتلائی ماده در همه بدن اول بسبب خلط غالب بتنقیه عام کنند و پس از ان تنقیهٔ خاص دماغ بمنقیات او و بعد آن تنقیه خاص الخاص چشم نمایند بنقل ماده چشم و اماله
اخراج او از راه بینی و یا از عروق قریب چشم مثل عرقین ماقین اما تحلیل ماده از ان بادویه محلله یعنی اشکم آور و محللات بود و گفته اند که بعد حبس ماده باستعمال عطوسات و مدافعات و فصد
رگ گوشهٔ چشم و پیشانی خصوص بعد تنقیهٔ عام بدن و خاص دماغ و پس از سکون ماده از منقیات چشم است و اهل تجربه گفته اند در علاج امراض مادی چشم صیقلی باشند خواه سرخی
و ایضاً میگویند که در امراض مادی هرگاه احتیاج بنقل مواد از چشم بعضو دیگر افتد ماده در طریق اعصاب بسوی چشم نباشد پس بهترین عضو که ماده بسوی آن نقل کنند منخرین اند
باستعمال عطوسات و نشوقات و تناول طعام و شراب کمتر و لطیف و اجتناب از اشیای بدگوار و بخار انگیز و نیز از اقسام استفراغات ماده چشم شمرده اند و هرگاه ماده از عضو
دیگر بر تدبیر و تنقیه عضوی که از ان ماده بچشم می آید از واجبات است و باید دانست که اگر ماده چشم رقیق یا غلیظ یا ریحی باشد ابتدا تنقیه عام بمسهلات مناسبه تنقیه دماغ
بحسب ایارج یا حب قوقایا نمایند و بعد از ان مالیخی را از بالا فرو کشند و چشم را بآب حلبه و شیر تازه بشویند و بعد تنقیه ماده ادویه موافقه در چشم کشند و حمام نمایند و اگر ماده
رطوبت رقیق مختلط با خون یا صفرا باشد ابتدا فصد و مسهل دهند و پس از ان ماده را از سر فرود کشند پس علاج چشم کنند و علاج چشم بوجهی قبل از تنقیه جائز نیست و نه
اند مختن دوا در ان ضمانت اگر دوای محلل باشد مگر دوای مسهل عند الضرورت و در ماده ریحی حمام و اشیای محلل مفید بود و اگر ماده دموی باشد فصد کفایت کند و شاید
که باو بعد و کشادن فصد بسبب کثرت غلظ خون و پری رگهای چشم از ان امتلای عروق بر حال خود باشد درین صورت استحمام نمودن و عقب آن طعام لطیف خوردن مفید
است و تناول ایارج فیقرا و حب قوقایا سود مند و استعمال شیاف احمر لین و ضمادات محلل خون غلیظ را رقیق کند و کذا خوردن قدری شراب صرف عقب حمام نافع گفته اند
و وقتیکه تنقیه و تدبیر صائب سود ندهد معلوم کنند که در چشم سوء مزاج ردی یا ماده خبیثه گنجیده و در طبقات متمکن است که قدر احتیاج [illegible] میکند و یا آنکه دماغ ضعیف است و
از ان نزله بسوی چشم متوجه میشود از نجاست که گفته اند گاه باشد که برون آنکه ورم در چشم ظاهر باشد بواسطه دوام نزول ماده بچشم منفعت علاج ظاهر نشود پس اگر ماده
از حجاب خارج قحف دماغ آید درین صورت کشادن رگهای سر و بریدن شرائین صدغ و نهادن داغ بر ان نافع است و حجامت نقره و ارسال علق بر جبهه نیز قریب به نفع او
و تضمید با ضمادهٔ مقویه رادع بر جبهه مفید از جمله روادع پوست خربزه است برای ماده حار و فلفل پس از برای ماده بارد و اگر ماده از داخل قحف آید درین حالت
تنقیه دماغ بقصد اسهال و دیگر تدابیر تنقیه دماغ باید کرد و هر چه در نزله گفته شود مفید بود و ابلاقی و غیره میشود باید که اسباب امراض مادی عین هفت گونه است یکی
ضعف مزاج چشم حتی که ماده نازله را بسوی خود از دماغ قبول کند دوم ضعف مزاج دماغ بقیاس مزاج معده و سائر احشا و قبول کردن آن بخار را که بسوی آن از
احشا متصاعد شود و قوت مزاج دماغ بقیاس مزاج چشم حتی که دماغ مواد را بسوی آن دفع کند سوم کثرت اخلاط ردیه در بدن چهارم ضعف قوت نافذه چشم و عدم
امکان هضم غذای وارده بر ان و بسبب آن اجتماع مواد زائد در ان پنجم وسعت منافذی که از ان اخلاط بچشم می آید پس اوسع آن بیشتر جاری گردد ششم ضیق منافذیکه
از ان فضول از چشم خارج میشود پس باقی ماندن آن در چشم هفتم وضع چشم تحت دماغ و بدان سبب همواره نزول فضلهٔ غیر منهضم بسوی آن پس طبیب را اجتناب
که تفحص این اسباب نماید و اول بمنع سبب مشغول گردد و نیز چیزی باید که از ادویه چشم بعضی مبدلات مزاج اند اما مبردات مثل آب عنب الثعلب و آب حی العالم و آب کاسنی
و آب کاهو و گلاب و آب گل سرخ و لعاب اسپغول و سفیدهٔ بیضهٔ مرغ است و اما مسخنات مثل مشک و فلفل و وج و مامیران و مانند آن و اما مجففات مثل توتیا و سرمه
و قلیمیا و بعضی از ان مقبضات اند مثل شیاف مامیثا و صبر و فیلزهرج و گل سرخ و زعفران و بعضی ملینات مثل شیر و مغز بادام سوده و سفیدهٔ تخم مرغ و لعابات بهدانه

وخطمی و خون فراخ و بعضی منضجات مثل عروق و آب حلبه و زعفران و بنفشج و خصوصاً آن وران تر کرده و بعضی محللات مثل انزروت و آب بادیان و بعضی مخدرات مثل
عصاره لفاح و خشخاش و افیون و حرحاقی گویند که جلا دهنده چشم بهشت جنس است یکی ادویه قابضه و این دو نوع است اول آنچه قبض او معتدل تر باشد مثل گل سرخ و عصاره
او رعصاره لحیة التیس و مامیثا و سنبل الطیب و زعفران و ساذج هندی و این آنجا بکار آید که از چشم درد مند آب کمتر آید و نوع دیگر آنچه قوت قبض او قوی تر باشد مثل اقاقیا
و آب غوره و عصاره سماق و عصاره مازوی خام و قشار کندر و گلنار و مانند آن و این نوع آنجا بکار آید که اجزای چشم درست و قوی تر و قوت او بهتر باشد و نخواهند که
آب رفتن از چشم باز ایستد دوم ادویه منضجه و محلله چون آب حلبه و سنبل هندی و بیروزه و انزروت و اکلیل الملک و چند بیدستر و کندر و زعفران و مر و لکن تاثیر تحلیل
از همه زیاده است و زعفران با قبض که در وی است منضج و ملین است و کندر تجفیف منضج و سخن است و این ادویه در علاج اورام و بثور و قروح چشم و به آخر تحلیل رمدها و یابس
غلیظ و ریم اسپید قرنیه بکار آید سوم ادویه مخدره چون لفاح و افیون و خشخاش و این ابلغ ضرر ربیت قوی در وجع شدید و حرارت و سوزش الم بکار برند چهارم ادویه
مسدده منافذ گشاده و مغری و این دو نوع بود نوعی خشک است و آنچه و آن اقلیمیا و شیاف ابیض و توتیا و نشاسته و ارزیر سوخته و گل شاموس و نشاسته است و این ادویه را بیست
زائد را کم کند و جمع اشیاء دو خصوصاً اگر در چشم قرحه و بثره باشد لیکن ابتدا استفراغ بکار برند و اگر در قرحه قرنیه قبل استفراغ بهم رسد استعمال کنند جایز باشد نوع دیگر
نرم و لزج و تر و حاجت با چنین ادویه برای چهار غرض است اولاً آنکه سوزنده نیست و ثانیاً آنکه هنگام هیجان ریزش ابقای دوا در چشم و منع سیلان آن ادویه بتحقیق چون
و صمغ و نشاسته با دیگر ادویه بیامیزند و ثالثاً آنکه برای دفع اذیت چشم از ملاقات ادویه حجری و ارضی خصوصاً در حالت درد ادویه نرم او را آمیزند و رابعاً آنکه برای
رفع خشونت و لذع مثل آب ازار و خیار و ادویه نرم و لطیف چون شیر زنان و سفیده بیضه مرغ بیامیزند با شحم او و یا کشاینده مسام [illegible] است یکی چیزی چون
و داخلی چون فرفیون و حلتیت و سکبینج و این نوع آنجا بکار آید که اثر ادویه منضجه و محلله ابیات تمه قرنیه نرسد و از آمیختن این ادویه سبب تاثیر منفذ با قوت ادویه دیگر
به تحلیل رسد و دیگر ادویه سخت گرم و محلل نشوئت و این نوع نزول الماء را باز دارد و ششم ادویه زداینده و این نیز دو نوع است اول زداینده که قرحه
چون اقلیمیا کیند و صبر و مانند آن و نوع ثانی زداینده و سبل جرب و ظفره و مانند آن چون نوشادر و قلقطار و توبال مس و مس سوخته هفتم ادویه سعفنی که همرق
و خشن است چون زرنیخ و زنگار و این طرفه صلب و جرب با فرمن و خشک سرا را بزداید و گیلانی گویند که در ادویه چشم رعایت چند امور نمایند اول اختیار جوهر دوا
زیرا که در علاج چشم بسبب رقت و کثرت ارواح و قوت حس او ادویه مخالف طبیعت مثل جایز نیست و نه آنچه دران کیفیت غالب باشد مثل حریف یا
ترش و اشیای لذاعه و آنچه شدید القوت بود بهر آنکه شدید التبرید باشد قوت چشم کند و شدید الحرارت تحلیل قوت او نماید و ثانی اختیار کیفیت دوا و این بعد معرفت نوع
مرض بود و لیس معالجه چار بیار دو بار و بکار کنند و بالجمله علاج تمام شود و بعد و ثالث اختیار مقدار دوا پس هر دوائی که انفع در غرض باشد تا تاثیر مقدار آن الی آ
از دوائی که نیست همچنین هر دوائی که قوت آن ضعیف تر باشد تا تاثیر آن اکم است از دوای بسیار قوی و در امراض مزمن تاثیر کحل اولی از آنست که در امراض قلیله
بسبب غلظ جرم جفن و قلت شرف او و رابع اختیار کیفیت دوا در درجه او در حرارت و برودت او و غیر آن این نوع و آنچه قبل او ست موقوف است بر معرفت
طبیعت چشم و مقدار مرض او و به حکم و سن و عادت و فصل و بلد و صناعت و تدبیر تا طبیعت چشم متضمن امور اربعه مزاج و خلقت و وضع و قوت او و اما مزاج چشم
بهر آنکه چون مزاج صحی و مرضی معلوم کرده اند از آن مقدار خروج او از مزاج خاص او دریافت گردد پس اختیار کنند از ادویه آنچه بمقدار او و قوت او مزاج را بسوی مزاج
طبیعی باز گرداند و اما خلقت چشم بهر آنکه در جرم مقله فضائیست که دفع بسوی آن ممکن بود یکی فضائی که در داخل او ست دوم فضائی که در داخل چشم است سوم فضائیکه در داخل
بینی است زیرا که در انجا منفذ طبیعی است فلهذا دفع فضول از سهل باشد بدان سبب اهانت کند در ان ادویه قلیل المقدار که شدید القوت نباشد و اما وضع چشم
مشتمل بر وضع و مشارکت است اما وضع چشم ظاهر است که آن از معده و جگر بسیار بعید است فلهذا اثر ادویه بادی از آنجا نمی رسد مگر بعد فرط ضعف قوت آن پس با تجویز
دوای شدید القوت در ان تاثیر معتد به نکند فلهذا اعمده در معالجات چشم ادویه وضعیه است که انتقال بسوی چشم میرسند پس اجب است که قوت دوا بمقداری نباشد که
بر مقدار مرض چشم زیاده شود و اما مشارکت چشم با اعضای دیگر پس بدانند که چشم شدید المشارکت بدماغ است و چرا نباشد که آن مثل جزو او ست و طریق نفوذ مواد
از و نخل او نسبت آن فراخ است و آن عصب بخوری است فلهذا واجب است که ادویه مانع نفوذ مواد از دماغ بسوی چشم قوی التقویت و قوی الردع باشند لیکن نه بحدیکه موجب شدت تا دید

بخیسانند پس از تر و تجفیف و تصفیه کنند و بعضی را در تصغیر اجزا این کفایت نمیکنند بلکه با وجود خیسانیدن باز محتاج اسائیدن اند چنانچه در شیاف و سلیخ و حلبا
می آید و آن ادویه چشم در آب غوره و آب بادیان و آب هلیله و آب سماق و آب مرزنجوش و آب باران چند بار خیسانیده خشک کرده سائیدن قوت او زیاده میکنند و
اوخال را شک قوت ادویه را القهر شود و طبقات همیر سانند و ادویه جبرا جبرا اسایند و بازور ترن منالا به سحق نموده آمیخته جمع و سهاله با هستگی اسائید و از آنکه قوتها
محفوظ دارند و در جمیع شیافات احتیاج به آبی میشود که دران تقطیر باشد تا ادویه جمع گردد و بعضی آنها بجهت بعضی بسته و باید که آن مقربات نافع مراض باشند که برای
آنها این شیافات ساخته باشند و آن مثل نشاسته و صمغ عربی است در شیافات رادع و مثل انزروت و کتیرا در شیافات بیاض و ملطفات آب مانند آب اوی
اوقاتیکه در آن ادویه چشم از شیافات و ذرورات و مانند آن اسبارنه فصل ربیع است بسبب اعتدال هوا دران پس ادویه چشم که خواهند شد چنانچه در هر فرق
و تحلیل قوامی آنها خواهد بود و چیزها تا دیر گرمی گرما لیکن اوائل ربیع شیافات اولی است تا قوامی آنها قوت حرارت و یبوست خشک شدن آنها تحلیل نشود فلهذا باید
که تجفیف نمایند و در سایه کنند و اما ذرورات پس تاخیر آنها تا آخر ربیع جایز است و دوائیکه در آنها نیز کرده پرورند در آخر ربیع بهتر باشد و باید که هر واحد از کحال
شیافات در ظروف علیحده بدارند تا هر واحد از انها قوت یکدیگر را کشیدن نتوانند زیرا که قوت از ضعیف باطل گردد و همچنین حرارت مشک بمجاورت کافور کم
میشود و برودت کافور از مجاورت مشک قلت می پذیرد و علاج مرض ترکیب عین اصلاح هیئت چشم کنند و ازاله آفت که در ترکیب اجزای چشم افتاده از آن
یا الفصد و استفراغ بود و آن مذکور شد و یا بانواع حیلها که در جایگاه خویش خواهد آمد علاج تفرق اتصال چشم بادویه قابل التجفیف غیر لاذع چون سرمه
زعفران و توتیا مغسول و شادنج و صبر مانند آن علاج باید کرد زیرا که هر دوائی که مزاج او موافق مزاج چشم است مضر عین بود و آنچه اندکی مخالف است
مثل ادویه مذکوره نافع باشد و چون مزاج چشم گرم و تر است لهذا در اکثر ادویه امراض چشم را مضر است رسانند هر دوا که رطوبات کمتر کند و لاذع نباشد تقویت چشم
و هر عضو که قوی گردد ماده مرض را قبول نکند و آنچه بدان رسد از خود دفع کند و آن الهم است و اکثر علاج چشم مرکب از ند با علاج فصل او و علاج امراض فصول که خواهد مذکور شد

اوجاع عین

بدانکه در چشم بیشتر اوجاع ممدوده و لاذعه و ناخسه و ضربانیه و حاده و منشا اوجاع آن خشنه و ماننده آن افتد و آن از اوجاع زیاده تر از غیر او عارض شود بسبب قوت حس او
و ملاقات پیاپی اجزا انفتاح موجبه آن و تخشیش کردن آن از هر طرف و چون درد های چشم شدید باشد پس امراض موجبه آن بغایت حاد بود و صبر طبیعت بر اوجاع او تا مدت
طویل کمتر بود و چون درد آن طول کشد فضول در چشم کثرت پذیرد و ضعیف گردد و پس متعلم امراض شود و بجهت اوجاع چشم را شرح سبب طریق تشخیص اسباب او
اولاً چشم را ملاحظه نمایند اگر دران آثار اقسام رمد یا سبل یا بسارت یا تحجر یا بثور یا قروح عین یا ضربه چشم یا قذی معلوم شود سبب درد همان باشد و هر واحد
از آن در فصل علیحده مذکور خواهد شد و اگر علامات امراض مذکوره یافته نشود درین صورت از مریض سوال کنند که کدام قسم درد است آیا ضربانی و ثقلی است یا ناخس یا کل
یا ضاغط یا تمددی و در عمق چشم محسوس میگردد یا در دیگر اجزای چشم پس اگر بیمار درد ضربانی با ثقلی یا مع ضاغط یا در عمق چشم بیان کند و درد مذکور مثل شقیقه سر
گاهی لازم باشد و گاهی نه از صداع حدقه و شقیقه عین باشد و اگر درد ضربانی با صداع باشد از ورم عنبیه بود و اگر درد ناخس شدید که تا صدغین منتهی شود و درد چشم
در وسط حدقه ساعة ساعة حرکت نکند بود و رگهای چشم ممتلی و رنگ ورم سرخ مائل بسیاهی و تیرگی نماید اشتهای طعام نشود از سرطان قرنیه باشد و اگر در چشم الم ناخس
نگوید و بیمار درد که در حدقه خار یا سنگریزه افتاده است و حدقه گرد ایرانه و در روشنی چشم کشادن نتواند از نرسیدن غذا بر طوبت زجاجیه باشد پس اگر درد چشم با خشکی
رگهای بجاری غذایی و بود سیر و چشم در غور رود و اشک نیاید یا اگر بسبب نرسیدن غذا اسعد بود و گاهی در چشم اشک بهم آید گاه با شدت سرخ و گوشت چیزی شبیه برهم برآید
مذاقه دهن تلخ مزه گردد و اگر درد ثقیل گوید چشم گران باشد و اشک آید و سرخ غیر مستقیم نماید یا کسی با هم تیره باشد و از ضعف قرنیه که در پت نماید زوال را حقیقه عنبیه است
و اگر وجع شدید ضاغط گوید نتواند چشم را حرکت داد و … چشم حیرت برکشادن بود و از ضعف طبقه عنبیه باشد و اگر وجع شدید در قعر چشم باشد و با آن انتشار نور
در جمیع اجزای عین مدرک گردد و بصارت باطل شود از تفرق اتصال عنبیه باشد و اگر در عمق چشم درد گوید درین صورت اگر در اطراف چشم سرخی نماید از ورم
طبقه مشیمیه باشد و اگر با درد ضاغط در عمق چشم عروق عین باشد از ورم طبقه صلبیه باشد پس اگر ورم … بالا که رگ تمدد و حکه در چشم … غیر مسین یا

و اگر صفراوی بود با احتراق و التهاب و حرارت شدید باشد و اگر بلغمی بود با ثقل و استرخای پلک و دشواری نظر بسوی اشیای عالیه مثل سقف و غیر آن باشد و اگر
با وجود درد در عمق چشم چنان نماید که چشم باز پس کشیده میشود از ورم سوداوی یا یبوست صلابیه باشد و اگر التوای چشم بجانبی با تمددی بجهتی مائل گوید از التوای طبقه صلابیه باشد
و اگر وجع تمددی گوید و چنان پندارد که چشمها بسوی اسفل خواهند بر آمد و باشد که نظر بسوی سقف دشوار گردد از استرخای پرده صلابیه باشد علاج در چشم دردناک سیل
نیندازند بلکه ادویه را در شیر یا چیزی دیگر حل کرده اندک اندک بفاصله چکانند و هر مرض چشم که با درد صعب بود اول تسکین درد نمایند لیکن از دوام استعمال مخدر پرهیزند
و جماع جائز نیست و باید که در اوجاع خواب آورند بهر حیله که ممکن باشد حتی بالغنا و حکایات ملائمه و آواز آبشار و آسیا و نغم لطیفه مع قلت روشنی در مسکن و ترک حرکات عنیفه
و اما حرکات خفیفه مثل جنبش گهواره و مانند آن مفید بود و آنچه از شقیقه عین باشد اول فصد سر نمایند بعده بر صدغین زلو چسپانند و بعد تنقیه ماده بمسهل حب ایارج و
در هر چه در شقیقه سر مسطور شد بعمل آرند پس برای تسکین درد و حرارت و رفع ماده آب عصی الراعی و سفیده بیضه مرغ و شیر دختران و شیره کرده و اندکی شیاف مامیثا و [illegible]
سوده آمیخته بجوشانند و سرد کرده چند قطره روغن گل آمیخته بچکانند تا که مثل مرهم شود و هر ساعت در چشم قطور سازند و لازق بر صدغین بچسپانند اگر فایده نشود شریان صدغ
قطع نمایند و در علاج مهلت روا ندارند تا بکوری نه انجامد و آنچه از سرطان باشد علاج نپذیرد لیکن برای تسکین درد و توقف مرض فصد قیفال کنند و بار بار اسهال بسکنجبین افتیمونی
و سفوف سوداوی و حب لاجورد یا ایارج الفواکه و خیارشنبر و اثمد تنقیه بلیغ نمایند و ماء الشعیر و شربت بنفشه و سکنجبین و شربت خشخاش و عناب و شربت نیلوفر بدهند و به اغذیه
جیدة الکیموس رطبه که در آن حرارت نباشد و لحوم خفیفه مثل دراج و چوزه مرغ فربه و اطراف و لحم بزغاله و حملان غذا سازند و یا حریره جو با اصل السوس شیر کوفته و
گاؤزبان و گل بنفشه هر یک سه درم عناب پانزده دانه نیلوفر تازه مقشر هفت عدد و نیم کوفته صاف کرده شربت خشخاش یا شربت انار شیرین یا شربت بنفشه یا شربت
نیلوفر داخل کرده روغن بادام شیرین آمیخته بنوشانند و آشامیدن ماء الجبن با یکی از اشربه مذکوره یا شیر خر یا شیر بز یا شیر گاو نیز نافع است و بقول جزری منضجات
سودا استعمال نمایند مطبوخ افتیمون و بعده ماء الجبن گاهی با سفوف مسهل و گاهی با سفوف مبدل و گاهی با سفوف مسهل نوشند و سفوف مسهل از حجر ارمنی و هلیله کابلی و هندی و بسفایج
و نمک هندی و غاریقون مرتب سازند و سفوف مبدل اینست مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و مغز تخم بادرنگ و گاؤزبان و اصل السوس و صندل و طباشیر و گل سرخ و
کشنیز خشک سائیده هر روز پنج درم همراه ماء الجبن بدهند و سویدی مینویسد که این سفوف مجرب من است و شیاف ابیض با سفیده بیضه آمیخته و با شیاف مامیثا در
شیر زنان حل کرده در چشم چکانند و سفیده بیضه با کحل الملک و اندکی زعفران بنهند و یا آرد جو و بنفشه و نیلوفر و آرد باقلا و بابونه و اکلیل با آب کاکنج و آب عنب الثعلب
ضماد سازند و یا برگ خطمی و برگ خبازی و عنب الثعلب کوفته در روغن بنفشه آمیخته ضماد کنند و هر شب قیروطی از زرده بیضه و روغن گل بر پشت چشم نهند و جمیع ادویه که
در ان ملینات مقویه و مخدرات باشد بعمل آرند و ادویه و اغذیه حاره اصلاً استعمال نسازند و نطول نمایند با آبیکه در ان بابونه و گل بنفشه و خطمی و اکلیل الملک و گل نیلوفر جوشانیده
باشند و طلا نمودن زرده بیضه مرغ با کتیرا یا شیر زنان نیز مفید است و شیاف نشاستج و نشاسته بسایند و صبح و شام استعمال نمایند و بقول انطاکی حیله در سکون الم مخدرات
کنند بعده در چشم شیاف نشاستج و نشاسته و گل مختوم و مامیثا و مروارید استعمال کنند نه غیر آن که اگر ماده غیر مستحکم بود به شود و الا وقوف آن کفایت باشد و اگر آب کشنیز سبز
و آب عنب الثعلب و آب گل سرخ و سه دانگ گلاب هر یک سه ماشه تخم کاسنی و صندلین گل ارمنی هر یک سه ماشه در عرق بید مشک یکجا کرده ضماد کنند بسیار مفید است و گویند که هر گاه
درد ساکن گردد توتیای مغسول و شادنج مغسول و نشاسته هر واحد یک درم شیاف مامیثا گل مختوم هر واحد نیم درم مروارید دو دانگ کوفته بیخته اکتحال نمایند و شیافات لینه
مسکنه وجع استعمال کنند و اما بابت [illegible] و مانند آن در چشم ریزند و حمام مرطب نافع است و از اغذیه مولده سودا مانند عدس و بادنجان و گوشت گاو اجتناب نمایند و آنچه
از سپیدی ناخنه جاحظه باشد و بیشتر از سده بود و بسبب ماده برای اسهال و تفتیح سده کوشند مثلاً در ماده بارد مطبوخ بادیان بیخ اذخر افسنتین تخم کشوث با شربت دینار بدهند و در
ماده حار مطبوخ تخم کاسنی و اصل السوس و عنب الثعلب و مویز منقی و شاهترج همراه سکنجبین بدهند و شربت بزوری و قرص لک و امثال آن استعمال کنند و سده از ماده حار [illegible]
و بعد تفتیح سده برای تحلیل ضماد برگ خطمی که در سرطان گذشت با ضماد [illegible] و سفیده بیضه اکثر بر چشم نهند و شیاف ابیض در شیر دختران حل کرده در چشم کشند و در روغن بنفشه یا
کدو در چشم چکانند و آنچه برای ترطیب مثل روغن بادام و شیر دختران و روغن نیلوفر و سعوط از مسکه گاو و مغز ساق و تدبیر مرطب مثل افراط خواب و تناول
اسفیدباجات و [illegible] و لحم ماکیان فربه و زرده بیضه نیمبرشت بعمل آرند و از هر چیز مالح و حامض و حریف و مجفف باشد اجتناب نمایند

وزعفران سوده در خرقه بسته بپوشند تا کهنه آید و اگر عطسه کمتر آید کندش اضافه کنند که العطیس درینجا انفع اشیاست و مشک در ادویه جلا داخل کرده کحال نمایند
و در ابتدا شهد و سکنجبین ورد و گل سرخ و عدس و دو شراب نپخته یا نبرد و بیضه و روغن گل و زعفران ضماد کنند و آنچه از ورم سوداوی یا یبوست صلبیه شکل در چشم و ورم
مطبوخ افتیمون و سفوف سوداوی حب لاجورد و بعد از نضج و تطلیب بدن تنقیه نمایند و یا مستفرغات خفیفه مثل خمیره بنفشه با عرق گاؤزبان تنقیه بدن کنند و
بهر ترطیب بدن و دماغ و چشم اشربه و اغذیه مرطب اختیار کنند و شیر دختر یا شیر زن یا شیر خر بر سر دوشند و در بینی چکانند و شیر دختران و روغن بنفشه باشیاف و آب عنب الثعلب
و آب حی العالم در بینی چکانیدن بغایت مفید است و چشم بسته دارند و بخار الشعیر و مار الباقلا و مانند آن که بخار مرطب بر دارد و بعد اسا زند پس اگر مرض زائل شود
شیر زن یعنی جو بالیده و سنگ سوخته شیاف ابیض آمیز نادر و در سفیده تخم مرغ حل کرده صبح و شام در چشم کشند و بران رفاده بگلاب تر کرده بربندند و هرگاه در جفت
پذیرد و حجوظ کم گردد با آب گرم تکمید کنند و اکثر آب گرم بر سر ریزند و بر آب ادویه محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و مانند آن کباب نمایند و آنچه از التوای صلبیه شکل با الضا
در ترطیب مزاج کوشند اکلاً و شرباً و نطولاً و سعوطاً و تمریخاً و طلاءً و قطوراً و قیروطی که از روغن بنفشه یا نیلوفر و موم ساخته با آب عنب الثعلب و قداح بسد و آب
جراده کدو تسقیه داده باشند بر سر و بدن مالند چنانچه جالینوس در بیمار مذکور نموده و شیاف ابیض بشیر حل کرده در چشم چکانند و شیر دختران در چشم دوشند و از خواب
بر پشت منع کنند و اگر در هوای گرم محتاج خروج از خانه باشد پارچه در گلاب تر کرده بر روی اندازند و آنچه از استرخای صلبیه باشد بعد نضج از مسهل بلغم و حب
ایارج تنقیه نمایند بعده غرغره منقیه از موبیزج و عاقرقرحا و مری و مانند آن استعمال کنند و مصطگی و کندر و زنجبیل و وج تنها یا با موید مرکب ساخته بخایند و سعد و اسطوخودوس بر
زبان بمالند و مدام شیاف احمر حاد با آب مطبوخ زوفا حل کرده در چشم چکانند و اغذیه ناشفه مثل قلایا و مطنجنات گوشت تیهو و کبک و دراج اختیار کنند و اگر قوت و
سن و فصل مساعدت کند فصد سر رو نمایند و اگر مرض زائل نشود حقنه منقی امعا از رطوبات غلیظه لزجه بعمل آرند و بریاضت معتدل امر کنند و هرگاه علت مشکل گردد
با وجعی صداع عارض شود در ین صورت معالجه چشم ترک نمایند و بعلاج صداع متوجه شوند که بزوال آن این مرض نیز زائل شود و علاج ورم عنبیه مثل علاج رمد است

مرض رمد

بدانکه رمد نزد قدما ورم حار ملتحمه است و اورام دیگر را آنها در گویند نه رمد و متاخرین رمد در چشم یا ملتحمه را گویند با ورم باشد یا بی ورم و ماده و رم حار باشد یا بارد چنانچه
از کلام شیخ مستفاد میشود که رمد دو قسم است یکی حقیقی و آن ورم ملتحمه است پس اگر در عظم ورم و شدت اعراض از حد تجاوز کند آنرا دریج گویند و به یونانی کیموسیس نامند و
این بیشتر بصبیان عارض میشود و دوم غیر حقیقی و آن سرخی ترطب چشم است از اسباب خارجی که محدث سرخی چشم بلا ورم شوند و آنرا تکدر و تخثر نامند و به یونانی طاراکسیس
گویند بمعنی اضطراب و این قسم در اکثر امر وقتی حادث میشود که در بدن و سر امتلای بسیار از مواد نباشد و الا بر احداث تکدر فقط اقتصار نمیکرد بلکه رمد حادث میشد و همچنین
اگر سبب بدنی یا بادی معاضد بادی اول آنرا معاونت کند مستوی اند که زود به رمد حقیقی منتقل گردد مثل انتقال حمی یوم بحمیات عفنه و چون به رمد انتقال یافت به یونانی
الفولکما نامند و رمد که تابع جرب عین باشد در ابتدا از قبیل تکدر بود و در فصل دوم کتاب العین گفته که رمد سه صنف است اول تکدر که عارض چشم گردد از غبار یا دخان دوم
ورم حار ملتحمه است سوم آنست که آن ورم صعب باشد بحدیکه ملتحمه بالای قرنیه آید بجهت شدت ورم و سید جرجانی و ایلاقی تقسیم رمد بسه قسم بدین طور نموده یکی آنکه
در چشم هیجان از سبب خارج مثل دخان و غبار و گرمی آفتاب ظاهر شود و دوم آنکه سخت تر از اول بود و اسباب این دوگونه است اول آنکه هرگاه سببهای خارجی
مذکوره دوام و کثرت پذیرد و تاثیر او قوی گردد و ماده را که در میان عروق و طبقات چشم باشد حرکت دهد و فاسد کند و ثانی آنکه مواد فضولی از جمیع بدن یا دماغ صعود کند
و آنرا ممتلی سازد و از دماغ بچشم نازل شود و خصوصاً اگر ملتحمه ضعیف باشد و دماغ و عروق او و دیگر طبقات چشم قوی باشند و مواد بسوی ملتحمه نازل گردد و سوم صعب تر
از هر دو نوع است و سبب او کثرت و حرارت اخلاط و ورود آنها درین طبقه باشد و نشانش آنست که سفیدی چشم بلند تر از سیاهی باشد و گاهی پلک چندان ورم کند
که پوشیدن چشم ممکن نبود و بسبب صعوبت ورم پلک منقلب گردد و جالینوس گفته رمد چهار نوع است یا از خون خالص زائد در کمیت یا از خون بلغمی یا خون سوداوی یا خون
صفراوی و این نوع کثیر الوجود است یا بحمله ماده رمد حقیقی نیز مثل اورام دیگر از اخلاط اربعه منفرد و مرکب بود باشد و خلط متورم گاه در چشم تولد کند و گاهی از دماغ بر سبیل نزله آید از طریق
حجاب خارج سر یا از طریق حجاب داخل و گاهی از اعضای دیگر مثل معده و رحم آید و خصوصاً وقتیکه سوء مزاج بچشم عارض شود و آنرا ضعیف و قابل مواد اعضای دیگر گرداند

و بعضی گویند که مادهٔ محدثهٔ رمد یا در چشم متولد میشود و گفته‌اند آنرا سوء مزاجی مفسد باشد که آنچه از غذا بسوی آن آید فاسد گرداند و یا در آن متولد نمیشود بلکه بسوی او
منتقل میگردد و از غیر او و آن غیر خواه کل بدن باشد و گفته‌اند در بدن سوء مزاج معد مواد بسوی چشم بود و چنانچه بدن را حرارت شدید هم رسد از تعب یا غضب و یا جماع و یا ملاقات
آفتاب گرم باشد آن بدن ممتلی و چشم ضعیف باشد که بسبب تحریک اخلاط باین اسباب انتقال بسوی چشم یابد و چشم بسبب ضعف خود قبول نماید یا بجهت امتلای کثیر از مواد در
بدن عند احتباس استفراغ آنچه استفراغ آن ضروریست قبل از وقت میباشد چنانچه نزد احتباس خون حیض یا نفاس یا بواسیر یا اسهال قبل از انقضای مدت اعتیاد خود
عضو واحد بود و آن عضو یا متصل بچشم باشد مثل دماغ و یا غیر متصل بدان و این عضو غیر متصل یا قریب باشد بآن مثل معده یا غیر قریب بود و بدان مانند رحم و ماده که انتقال
می یابد بسوی چشم از دماغ گاه در شرایین می باشد پس وجع او حادتر بود و گاه در اورده و گاه در عصابات گاه در سمحاق و گاه در ام غلیظ و گاه در ام رقیق و گاه در جوهر دماغ و
انتقال ماده از معده بسوی چشم گاه بتوسط تبخیر بود و گاه بطریق اورده و شرایین صاعده از معده بسوی سر و از آن بسوی چشم میباشد و همچنین انتقال آن از رحم و لیکن
رحم چون از دماغ بسیار بعید است ماده بچشم از رحم آنگاه منتقل میشود که امتلا کثیر و سوء مزاج معد مواد در مزاج آن بکمال شدت باشد و از همین جهت اکثر این عند احتباس
طمث یا نفاس مخصوصا اگر رحم معدلک متورم بود چنانچه عند وضع حمل و یا اسقاط حادث میگردد و اما معده را کفایت مینماید ادنی آفتی برای انتقال ماده مثل فساد
هضم و ضعف آن اما انتقال ماده بسوی چشم از اعضای دیگر غیر اینها وقتی باشد که اعضای مذکوره ضعیف شوند تا تبخیر آن بسیار گردد و درین جمله انتقالات لابد است
که چشم ضعیف باشد تا آنکه قبول نماید ورنه مادهٔ مندفعه قبول نمیکند و از خود دفع مینماید و گاه حادث میگردد انتقال ماده از سردی که بعضو اصلی برسد و هضم آن ضعیف
گردد و فضول آن کثرت پذیرد و این را کثرت ابخره لازم شود و چون چشم را با اعضای راس اتصال بسیار و مشارکت تمام بدانست هرگاه در سر مواد بسیار مجتمع
گردد و چشم ضعیف باشد اکثر رمد عارض میگردد خصوصا چون متفق شود بآن سببی که سیلان دهد مواد را یا بر خارج آن چنانچه تدهین سر نماید یا با انسداد مسام
ظاهر راس سائل مواد و یا امری که باعث ترقیق مواد گردد مثل گرمی آفتاب که بسر رسد و مانند آن و یا امری که بهیجان و حرکت آورد مواد را مثل غضب شدید یا جماع
بسیار و یا امری که بفشارد مواد را بسوی چشم مانند آنکه سردی بسیار بسر رسد و یا امری که منع نماید از تحلیل مثل برد و تکثیف و انسداد مسام از وضع بسیار چنانچه حادث
میگردد چون بعد عهد از حمام گردد و گاه حادث میگردد رمد از سیر در یخ و برف و یا آنکه آفتاب بر یخ و برف بتابد و انسان بسوی آن نظر نماید و شعاع شمس از یخ و برف
بسوی چشم رجوع کند و باحتقان ابخره در آن بصر ضعیف گردد و بدان سبب ملتحمه ورم نماید و رطوبت بهم رسد و ازان اشک بسیار سیلان نماید و گاهی رمد
بحسب دوره و نوبه انصباب ماده بسوی چشم از عضو دیگر یا بسبب دور تولد او در چشم ذی ادوار و نوائب میباشد و آن ادوار گاه منتظم میباشد و گاه غیر منتظم و گاه میباشد
بانتظام بحسب حال او و از تزید ماده یا تزید شر آن و در اکثر نوائب آن غب یعنی یکروز در میان میباشد خواه ماده منصب از عضو دیگر باشد و خواه متولد در چشم و آن
ماده صفرا است در رمد دموی را نوبت نباشد و حدوث رمد از بلغم و سودا کم است اکثر رمد باد و از صفراوی بود و نوبه هیجان آن غب میباشد و آن از مرض حاد است و بحران او
در چهارده روز واقع میشود و آن هفت دوره باشد و لیکن رمد خاصة صفراوی که دران وجع شدید بود باید که بحران او در هفت روز گردد و هر قدر که رمد شدیدتر باشد بحران آن سریعتر
بود و گاه نوبه رمد هر روز میباشد پس اگر معدلک شدید الحرارة و لذاع بود آن صفراوی باشد و این هنگامی ست که صفرا در کمال حدت و لذع باشد و ماده باشد که نوبه هر یک
ازان هر دو غب بود و پیش و پس یکدیگر و با آن سایر علامات اورام صفراوی بود و بحران او قریب تر باشد و اگر با آن ورم سرخ و قلت وجع باشد هر روز نوبه کند دلیل بلغمیت ماده آنست
و این طویل المدة میباشد و گاه نوبه آن ربع میباشد و این سوداویست و رمد سوداوی نیز طویل المدة میباشد و گاه تا چهل روز میکشد و بیشتر ازان نیز و سبب
اشتداد وجع در رمد یا خلط لذاع اکال طبقات و یا خلط کثیر المقدار ممدد و یا بخار غلیظ بود و وجع حاد لذاع اکال بر فساد کیفیت ماده و حدت او دلالت کند و وجع
ممدد دال بر کثرت مادهٔ دم یا بر بخار غلیظ و ریح باشد و جمیع انواع رمد در شب اشتداد کنند و اول روز تخفیف می یابند و در رمد سریع المنتهی آنست که با کثرت سیلان اشک
و لذع او حاد و تر باشد و بطی المنتهی آنکه یابس بود و بقراط گوید که چرک رطب سلیم است لیکن بطی البرء بود و چرک یابس سریع البرء است الا ازان خوف قروح
چشم باشد و اگر رمد بعض اخضر و اشک بسیار گرم آید چشم جراحت کند و اگر زمانه سیلان چرک و اشک و ورم طول کشد شعر منقلب بود یا قرحه پیدا شود و در مرض نضج
یا بر غلظ ماده دلالت کند و آنکه بانضج بود و بادی چشم در اول اندکی سبک گردد و بسرعت منحل شود محمود بود و مرض صغیر الحب بر خیر دلالت کمتر کند و قطعه کبار

رمص بیشتر از صغار بود و حدوث التصاق اجفان در لیل شروع نضج است چنانکه بقول جالینوس مادامیکه سیلان رمص بسیار و رقیق حاد باشد دلیل آن ابتدا بود و چون ابتدای الغلظت و قلت نماید زمان ابتدای نضج باشد تا هنگامیکه غلظت یابد و بچسپد اجفان که آن زمان قرب کمال نضج است و چون کم گردد رمص و بسیار غلیظ شود زمان کمال نضج باشد و آرچیجانس گفته فصل و تحقیق که با آن رمص نباشد در اکثر صاحب خود را کور میگرداند و با رمص مخوف نیست و مامون از کوری و قروح ردیه بهست و هذا دشمن چشم حاذق فاعلم العظیم رمد یبسا باشد و کثرت اشک بارد در رمد بسبب عدم هضم و نضج بود و دلالت بر طول زمان نماید و تبشیر رمد با سهال طبیعی زائل گردد و دور و ازمنه رمد بحسب کیفیت ماده باشد و عظم رمد بحسب کمیت ماده بود و در بلاد جنوبی رمد بسیار عارض شود و بسرعت زائل گردد و در بلاد بارد و ازمنه بارد بالعکس این باشد و ابدان نحیفه را بر بلاد بارد و شمالی و ابدان لینه را بر بلاد جنوبی قیاس کنند و نیز بلاد گرم رمد بسیار آرند و همچنین حمام بسیار گرم خاصه انسان هنگام دخول آن گاه آن بسیر و که رمد عارض شده و ثابت گویند که گاهی رمد کسانی را که عادی حمام باشند از ترک استحمام بسبب انسداد مسام نیز افتد و علی بن عیسی از ارسطو نقل کرده که رمد در صیف با تپ نمی باشد مگر بندرت پس اگر صاحب رمد را تپ عارض شود و خصوصاً در تابستان رمد نضج یابد و بسرعت زائل گردد و اگر رمد بعد تپ بشارت کند بندرت آفت عظیم بود و بکوری انجامد و جماعت کحالین گویند که اگر سرخی شدید و رطوبت کثیر بود ماده خون باشد و اگر سرخی شدید و جفاف بود صفرا باشد و اگر سرخی اندک و چرک بسیار بود بلغم باشد و اگر هر دو اندک بود سودا باشد **طریق تشخیص** انواع و اسباب رمد باید که اول دریافت نمایند اگر بخفیف با سرخی قلیل و سوزش اندک و سیلان اشک بود و بعد گرمی آفتاب یا صداع احتراقی یا حمی یوم احتراقی یا رسیدن غبار و دخان یا سردی یا ضربه یا سوء هضم یا دیدن چیزهای بسیار روشن یا نظر بچشم مرمود یا خوردن اغذیه مضر چشم یا کثرت مطالعه کتب یا سهر مفرط وغیره اسباب خارجی پیدا شده باشد تکدر بود و اگر رمد مفرط با سرخی و انتفاخ و وجع و الم شدید لذاع اکال و دمعه باشد رمد حقیقی بود پس اگر مرضی عظیم تر و صعب تر باشد و ورم بحدی رسد که سفیدی چشم سیاهی او را بپوشد و بند کردن چشم مشکل گردد و گاهی اجفان از داخل بشگافد و خون از آن سیلان نماید و رنگ ورم همچون گل سرخ باشد و رنج بود و لعابر تشخیص رمد حقیقی نوع ماده او تشخیص کنند باین طور که حال شدت و خفت وجع ببینند اگر وجع شدید گوید ماده حار بود و لعد بسرخی چشم و کثرت و قلت چرک و عروق نظر کنند و ببینند که در مدت حصر باقی است یا نخس محرق پس اگر سرخی شدید با کثرت چرک و عظم و انتفاخ و ظهور عروق دور و امتداد و ضربان صدغین و دیگر آثار غلبه خون از عظم نبض و فائیت بول و کسل و نعاس و ثقل سر و بعد شهد از فصد حلاوت فم و تخییل چیزهای براق سرخ در خواب و زمان ربیع و سن شباب و تقدم اکثار تناول اغذیه مولد دم و ورم پلک و انقلاب آن بخارج معلوم شود ماده دموی باشد و اگر سرخی با قلت چرک و وجع ناخس و محرق ملتهب بود و اکثر دمعه رقیق حاد و عدم التصاق اجفان بود و دیگر آثار صفرا مثل تلخی دهن و اشتعال بدن و زردی رنگ و تخییل شعله و نیران در خواب و حدوث آن در زمان صیف و شبانهای شباب و تقدم اکثار اغذیه و ادویه مولد صفرا و تعب و سهر و شراب صرف و مانند آن یافته شود ماده صفراوی باشد و اگر وجع غیر شدید گوید ماده بارد بود و لعده اگر با سرخی خفیف ثقل شدید و انتفاخ عظیم و حرارت قلیل و اشک و چرک و التصاق بسیار بود و دیگر علامات بلغم مثل لین نبض و سپیدی و تخییل آب و باران در خواب و کثرت آب دهن و رطوبت دهان و خفونت آن و کمی عطش و کسالت بدن و سفیدی رنگ قاروره و سن طفولیت و شیخوخت و فصل سرما و برودت مزاج و تقدم اغذیه بلغمیه و کثرت سکون و مانند آن باشد ماده بلغمی بود و اگر با کدورت رنگ ثقل و جفاف و قلت آب و سرخی اجفان و قلت التصاق و از زمان مرض و با صداع غالباً و دیگر علامات سودا مثل تحول بصر و ضعف حرارت و سوداویت مزاج و درد سر و سوئیت اخلاق و غلظت نبض و یبوست آن و تخییل اشیای تاریک و سیاه و خائف در خواب و عروض آن در زمان خریف و سن کهولت و تقدم تعب و بیداری و هموم و حزن و خوردن اغذیه و ادویه سوداویه مثل گوشت گاو و حیوانات وحشی دریافت شود ماده سوداوی باشد و اگر وجع ممدد بلا ثقل و بدون سیلان و التصاق و تقدم استعمال اغذیه مولد ریاح مدرک گردد ماده ریحی باشد پس اگر رمد بشرکت دماغ یا معده یا دیگر اعضا بود مشارکت او بدستوریکه در ابتدای بحث امراض چشم مسطور شد مشخص نمایند

علاج تکدر و رمد خفیف

اکثر دران ازاله سبب کفایت میکند و الا اگر بسبب حرارت باشد تدبیر بیشتر از علاج رمد حار نمایند و ادویه مبرده و مقویه چشم استعمال کنند مثلاً پارچه بگلاب و اندک کافور آلوده بر چشم بندند و خمیص صندل سفید در آب کشنیز سبز یا شیر دختران سوده بر حوالی چشم ضماد کنند و برگ تازه سنگهاره اسائیده قرص بسته بر چشم نهادن نیز مجرب است

وشیر دختران یا سفیدی بیضۂ مرغ و لعاب اسپغول یا بہدانہ در چشم چکانند و شیاف ابیض و شیاف ابار یا استعمال نمایند و شیاف ابیض و مرو و کافوری در چشم کشند و ابن زہر گوید که عصارۂ عنب الثعلب برای رمدیکه بسبب دخان یا غبار یا حرارت آفتاب باشد نافع است و مغز لاک عما احتیش بسکون ہدہ و ترک غذا و تقلیل آن و جلوس در جای تاریک است کرو رین شفای اوست و شیخ میفرماید که اگر رمد بسبب ضربۂ عین باشد امتلای خون یا ماده دیگر باشد بفصد و اسہال و غیرہ استفراغ آن کنند و گاہی تسکین حرکت مواد و تقطیر شیر زنان و سفیدی بیضه و غیره بکار آید و در تکمید که از ضربه افتد خون کبوتر گرم گرم یا خون بال آن یا خون اعضای دیگر آن در چشم چکانند و لیاس است که تکمید آن با طبیخ یا سوس و روغن گل یا طبیخ عدس تر کرده و یا تقطیر شیر زن اسپیدار از پستان گرما گرم کفایت کند و الا شیاف ابیض و طبیخ حلبه بوده در چشم چکانند و در تکمید که از ہوای سرد حادث شود حمام نافع بود بشرطیکه نوبت بردو ورم نرسیده باشد و بدن و سر ممتلی نباشد و آبیکه در ان بابونہ و اکلیل الملک جوشانیده باشند یا آب حلبه در چشم چکانند و ایضا تکمید بطبیخ بابونه و شراب لطیف بعد سه ساعت از طعام و نوم طویل بر شراب از علاجات نافعه نوشته اند خواه از آفتاب یا از سرما و یا از دیگر سبب باشد لیکن در رمد آفتاب شراب کثیر المزاج مائی ابیض باشد و باید که حمام و تکمید بر ینہار و ناشتا بود و آنچه بسبب جرب یا خفیف باشد اول جرب حک کنند پس علاج تکمید نمایند و گاہی بعد حک جرب تکمید خود نمود و زائل میشود و اگر جرب عظیم باشد و احتمال حک نکند پس تلیین و تنقیۂ بدن و دماغ و تقطیر استعمال نمایند تا که تحمل حک گردد و بدانند که تکمید اگر بسبب اشیای گرم یا اشیای بارد از ادویه و اغذیه و غیره و غیره بمسکن نمایند و اگر بسبب تعب بود بدعت لازم گیرند و اگر بسبب غبار یا دخان باشد بہوای صاف انتقال کنند و اگر بسبب صداع احتراقی باشد تبرید راس و تعدیل مزاج او نمایند به نحویکه مذکور شد و اگر بسبب تپ یوم باشد تبرید سر و بدن و تعدیل او کنند و دوا از زعفران برای تکمید را و اکل تخفیف کثیر النفع و مجرب است اگیرند زعفران و صبر و حضض و فوفل عصارۂ ماثیا و صندل سرخ گلسرخ ہر یک پنج جزو افیون نیم جزو کوفته بیخته شیاف سازند ہر یکی از ان یک مثقال و در سایه خشک کرده عند الحاجت یک عدد آنرا بگلاب یا آب کشنیز تازه سائیده بر پلک و ابرو ضماد کنند و اگر ورم در چشم باشد و شیاف بکار برند و چون ابعد از تکمید ورم ظاہر گردد و تحلیل او در خانه کم روشن نشانند و تقلیل غذا و شراب نمایند و تکثیر نوم کنند و بدو از زعفران را کوفته ضماد نمایند و اگر تشنج چشم پیچیده با سرکه از اشتو و شیاف مجفف استعمال نمایند اگر این تدبیر کفایت نمود بہتر و الا فصد و اسہال نمایند و شیر در چشم بچکانند و اگر وجع بسیار باشد گلسرخ در طبیخ اکلیل الملک سرشته ضماد نمایند

علاج کلی انواع رمد و نوازل چشم

بقول شیخ و دیگر مجربین قانون مشترک در تدبیر رمد مادی بلکه سائر امراض مادی چشم تقلیل غذا و تخفیف آنست بقدریکه نیک منہضم گردد نه بحدیکه گرسنگی افراط کند و اختیار آنچه مولد خون محمود باشد و اجتناب از منجرات و لحم و سوء ہضم و جماع و حرکت و غضب و از شراب و ترشی شدید چون سرکه و سماق و حصرم و مالح و حریف مثل کراث و ثوم و بصل و مولد اخلاط غلیظه کدر مانند کرنب و عدس و قبض طبیعت و افراط خواب و کثرت بیداری و شب خواری و استحمام کثیر و خمر کدر غلیظ و سر نگون داشتن و تامل در اشیای دقیقه و کثرت کلام و صیاح و قی و جز آن جمله مضرات چشم که در ابتدای این مقاله مسطور شد خداوند رمد را مضر بود و گویند که خرما و انجیر و شفتالو و مویز و عسل و انگور شیرین و خربزه و بادنجان و جوز بالخاصیت مولد رمد است از ان احتراز کنند و تناول فواکه ترش ہای ندک بہی و ناشپاتی جائز نیست و لیکن بنابر تولد و رطوبات را در معده و از دیاد آن مضر بود و تناول آن و خرما و گوشت و حلوا و خواب بر پہلوی چپ مطابق حدیث نبوی صلی اللہ علیه وسلم صاحب رمد را ممنوع است و اسفاناخ و دوغ پخته سفید و جالینوس نیز تخفیف در غذا و اقتصار بر ماء الشعیر نوشته و معده نه خالی باشد و نه ممتلی و آب بسیار نباید نوشید و لباس او سفید نباشد و ایضا در رمد و سائر امراض مادی چشم اعلای وسادۂ سر و حذر از پستی او و جیب او و گریبان کشاده وا دارو و از تدہین روغن بر سر و تقطیر او در گوش و چشم اصحاب نوازل چشم را اجتناب ضرور بود که شده مضرت است و شانه کردن در ہر سه سفید و نگذارند که موی سر بلند گردد و مگر کسی عادی باشد گذاشتن موی بلند در سر او را نافع است و بقول ارجیانس حلق راس تقریض نافع بر رمد است و شعر کثیر مضر است لاسیما اگر قصیر باشد و واجب است که نظر صاحب رمد بر بیاض و شعاع آفتاب و چراغ و آتش و چیزہای براق واقع نشود بلکه فرش و پوشش او سیاه و یا سبز بود و بر روی او پارچۂ سیاه بیاویزند و خرقه زرد و نیز مفید گفته اند و مسکن او معتدل مائل بظلمت باشد و بوی خوش در ان نباشد و ایضا صاحب رمد بر خواب گیرند تا بشب خواب آید و حتی القدور تدبیر خواب آور کنند مثل ریاحین و شمامۂ تفاح و افیون و غیره که آن علاج جید است و ہر چند که استعمال بعضی از ہم مذر است مثل خوردن شیرۂ تخم خشخاش و تخم کاہو و یا استعمال شیاف افیون یا نشوق محلول آن در روغن بنفشه مناسب خواب بشب نمایند و جانب چشم علیل نخوابند و سجده را طول ندہند

واگر در سجده اولیست یا بند موضع سجده را بلند گردانند و بران سجده کنند و دعت و سکون اختیار نمایند و ادامت تلیین طبیعت و اماله و منع انجره در علاج کل ملحوظ دارند
و فصد سر رو نمایند که موافق جمیع انواع اوست و اگر رمد شدید باشد از فصد چندان خون برآرند که خوف غشی گردد زیرا که اخراج خون بسیار بسا است که فی الحال صحت
می بخشد و لین طبیعت درین مرض نیز امر لابدی است بلکه اسهال خلط غالب بر خون بعد از فصد لابد است و جهت تلیین این مطبوخ که در انواع رمد مجرب بالاطلاق
است بدهند بگیرند گلقند سی درم شکری در حار و عسلی در بارد تمر هندی بنفشه هر واحد بست درم عناب آلو خود دو س هر واحد ده درم همه را در ده چندان آب بجوشانند
تا ربع آن بماند صاف کرده پانزده درم فلوس خیارشنبر بالیده صاف نموده استعمال کنند و اگر کفایت دماغ اشتداد نماید بست درم تمر هندی کوفته شب
در گلاب دو چندان تر کرده صبح صاف نموده سی درم عقید مسکه دران حل کرده در دوای سابق آمیزند یا عقد آن بدهند و این انجب علاج است خصوصاً
هنگام غلبه رطوبت با اصلاح اغذیه و منع خوشبو و آنچه مخرج ارواح باشد و کحل انزروت که در علاج رمد حار در ذیل ذکر ادویه نافع ورم حار چشم مسطور گردد
در سائر اقسام رمد مجرب اوست و انکباب بر بخار گل سرخ مطبوخ و ضماد بدان نافع است و ادامت نظر بسوی خضر که در جوش باشد در رفع رمد مجرب است و لقوع هلیلجات
و کشنیز در جمیع اقسام رمد مفید و اگر ماده از عضو دیگر بچشم آید تنقیه آن عضو نمایند و جذب ماده بسوی خلاف جهت بفصد یا حقنه و حجامت و غیره کنند و گاهی
فصد قیفال کفایت نکند و به قطع شریان صدغ یا پس گوش احتیاج افتد تا طریق وصول ماده منقطع گردد و این وقتی ست که ماده از شرایین خارج بچشم آید و حجامت
نقره و ارسال علق بر پیشانی قریب به نفع اوست و اگر کفایت نکند فصد رگ گوشه چشم و رگ پیشانی نمایند با آنکه حجامت نقره بعد فصد بالغ النفع است و ارسال
زلو قائم مقام حجامت نیز سریع النفع مشهور گشته و جالینوس گفته که در رمد مادام که ابتدای ورم باشد سزاوار است فصد قیفال پس اگر بقیه از رمد باقی ماند
فصد عرق ماقین و تلیین طبیعت نمایند و بقراط نوشته که جمیع اورام عین به تحلیل می پذیرد بفصد و آشامیدن دوای مسهل و فیلغریوس نیز گفته سزاوار است که ابتدا
نمایند در علاج رمد بفصد و اسهال و سرابیون گوید که چون چشم عضویست کثیر الحس و سریع القبول بهر امراض واجب است که در ابتدای علت آن ادویه موضعیه را
استعمال ننمایند بلکه ابتدا بفصد قیفال از جانب علت نمایند و اگر احتیاج شود اخراج خون به سه دفعه نمایند یعنی در روز اول دو دفعه فصد کنند و روز دوم یک مرتبه
اگر مانعی نباشد که مناسب ست برای جذب ماده منصبه چشم و بعد ازان بیاشامند مطبوخ متخذ از هلیله کابلی و زرد آلو و تمر هندی و مویز منقی و شاهتره و عناب و تربد
با یارج فیقرا و یا اندک تربد یک مرتبه بعد دیگری تا آنکه تنقیه سر حاصل گردد و اگر با حرارت زیادتی رطوبت مجتمعه در سر باشد بهتر چیزی از لقوع صبر به آب باران یا آب
کاسنی تازه یا آب عنب الثعلب نیست تا آنکه حدت آن تسکین یابد پس حب صبر و مصطگی یا حب قوقایا بدهند تا آنکه تنقیه تام بدن بهم حاصل گردد و بعد ازان متوجه ادویه موضعیه گردند
و حجامت بین الکتفین و حجامت ساقین را نیز نفع تمام ست بالجمله چون تنقیه کامل یافت متوجه علاج چشم گردند و بچکانند سفیده رقیق بیضه مرغ دائم روز و شب
با شیر دختران تنها یا با شیاف ابیض یا با لعاب بهدانه و اگر ماده هنوز در انصباب باشد برگ عنب الثعلب و عصی الراعی و خرفه و کشنیز تر و برگ بارتنگ و برگ نورسته کلم
یا برگ نورسته سفرجل یا امرود یا برگ عوسج یا کاسنی و آرد جو و مغز نان سمید و خشخاش سفید و اصل السوس و بنفشه و گل سرخ و روغن گل و کدو و گلاب و مانند آن سحق کرده
ضماد نمایند و هر ساعت تبدیل کنند و چهره را بگلاب یا آب سرد یا اندکی سرکه یا آب حلبه و یا آب مطبوخ پوست خشخاش بشویند و در ابتدا ادویه بارده رادعه و در انتها
رادعه مخلوط بمحلله نافع است و ضماد آرد جو و اکلیل الملک و گل بابونه و کشنیز تازه مفید ست و اکتحال بذرور ماکا یا در ابتدا صرف و در انتها باضافه مامیثا و زعفران
و اندکی مر صافی نافع و درطب ملوکی ست هر رمد که با حمرت و حرارت باشد نفع می بخشد آنرا ادویه که صداع حار را نافع ست یا تلیین طبیعت و آنچه
با رمص بسیار و قلت حمرت باشد نافع است آنرا حب هلیله با تربد سرشته و آنچه از بخار باشد منع صعود بخار بسوی سر مثل آب انار و سویق جو و گندم با شکر خورانیدن
و کشنیز خشک با شکر و تبرید راس و تقویت آن به گلاب و کافور و صندل و مانند اینها و حمام بعد تنقیه افضل علاج رمد ست و خصوصاً اگر تکمید تسکین درد نماید
که این علامت نقای ماده است و همچنین از معالجات نافعه تکمید به آب نیم گرم با اسفنج یا صوف است چنانچه گاهی از استعمال او در یکبار یا دو بار فائده بسیار حاصل شود
و گاهی بتکرار و تکثیر تکمید حاجت می افتد بسبب قوت و ضعف رمد و اگر آب تکمید طبیخ اکلیل الملک و حلبه باشد نفع بیشتر نماید اما تکمید و حمام قبل تنقیه خالی از خطر نیست زیرا که
جذب مواد بیشتر از تحلیل کند و ازینجاست که گفته اند حمام حار قبل از تنقیه باعث زیادتی رمد ست و کسیکه مستعد رمد باشد آنرا نیز حمام و شراب و تکمید منع است و در ابتدا

وجع تسکین یابد و خواب آید و اگر تسکین حاصل نشود شیاف مسکن وجع متخذ از افیون و زعفران در چشم بچکانند و چون اختلاط یافت بحمام برند و واجب است که در
ابتدا اکتفا بادویهٔ قوی و قابض شدید استعمال نکنند که طبقه کثیف شود و مانع تحلیل و موجب عظم وجع گردد خصوصاً وقتیکه درد شدید باشد و دوای ضعیف القبض نیز
اندر ابتدا در منع ماده کفایت نکند و به تکثیف طبقهٔ ظاهر ضرر کند و دران ماده بند شود پس هرگاه چیزی ازین مضر تنها اتفاق افتد بدوام تکمید از آب گرم
تدارک او نمایند و اقتصار به شیاف ابیض محلول بآب اکلیل الملک نیکوست و قوی تر ازان با وجود امتلای راس گاهی ضرر رساند و اما از محللات نیز در اول
اجتناب شدید نمایند و گاهی بعد استعمال مقبضات خصوصاً وقتیکه بادی محذرات مخلوط باشند به تقطیر ماء العسل و ماء الشعیر در چشم بجهت دفع مضرت آن احتیاج
افتد و اگر ازین هیجان مرض ظاهر گردد برای تدارک او چیزی مهر که دران تکثیف نباشد اضافه کنند و گاهی شدت وجع باستعمال محذرات مثل عصارهٔ لفاح
و کاهو و خشخاش و قدری از سماق محتاج میگرداند لیکن تا ممکن بود ترک او اولی است و اگر چیزی ازان بضرورت استعمال نمایند قدر ضرورت نه زیاده
باحتیاط تمام بکار برند و حتی الامکان بر سفیدهٔ بیضه ممزوج بآب مطبوخ خشخاش اقتصار ورزند و گاهی بآن قدری حلبه اضافه میکنند تا که در تسکین وجع از جهت
تحلیل اعانت کند و ایضاً آفت محذرات زائل سازد و اما اگر ماده رقیق اکال باشد استعمال افیون و دیگر محذرات باکی نیست بلکه شفای او ست و عقب او در نشود و
اگرچه طبیب اعتقاد دارد که محذر از جهت مضرت او به بصر مکروه است لیکن افیون در اوجاع اکاله غیر مبرد شفای عاجل است چنانچه جالینوس در حیلة البرء گفته که محذرات
مسکن اوجاع عین اند اما سبب ضعف بصر اند و شیاف افیونی مسکن وجع چشم است ولیکن خوف آنست که بعد ازان ضعف بصر بهم رسد پس باید که جهت تدارک آن
بعد از استعمال شیاف ابیض استعمال نمایند و بهترین آن شیاف واحدی است و گویند که خوردن محذرات اولی است از ایراد او در چشم و معطلات که دران تریاقیت باشد
مثل زعفران و جندبیدستر و مشک و جدوار استعمال نمایند تا کسر غائلهٔ آن گردد و در تقطیر او افراط نکنند لما قلنا آنفا و شیاف وردی وجع صعب را بر الساعة
ولقد قال جالینوس مرا رمدی در رسید شدید بعد فصد و مسهل و تقلیل غذا قرص معمول از افیون و بزرالبنج و زعفران هم قدر با طلا بهند و یا شربت خشخاش و یا افیون تنها
بقدر نخود که خواب آرد و مرض صحت یابد این را آنچنان مکروه نیست که در قولنج و گاهی رادعات بر پیشانی طلا میکنند خصوصاً هرگاه طریق انصباب نزله
حجاب خارج باشد لیکن رادع شدید الردع نباشد که بسبب شدت تکثیف و احتباس مواد باعث ازدیاد وجع گردد بلکه رادع نارگیل مثل پوست خربزهٔ قثائی است
خاصه که خربزه زرد و شیرین و مثل شیاف ماشیثا و مثل فیلزهرج و صبر و تخم گل و زعفران و انزروت و از آبها مثل آب عنب الثعلب و آب عصی الراعی باشند و کزبره و برگ عوسج
و طلای پوست جوز و عنب الثعلب هم نافع است اما اگر ماده شدت الحرارت و الرقت باشد لطوخات شدید القبض مثل مازو و گلنار و سماق استعمال نمایند که تعصیب آنها بر
مجاری نوازل برای تسدید آن تاثیر عظیم دارد و این وقتی است که ماده حار باشد و تقویت اجفان به تبرید آنها بعصارهٔ ورد و عصارهٔ برگ بادرنگ و عصارهٔ برگ بید نمایند
و ایضاً بضماد برگ گل و از مرکبات ضماد صندل و خولان و زرد و ورد و مر و اجزا زعفران نیم جزو است و چون انفذ ماده از سماق با سنبل و گل سرخ و اقاقیا با کشنیز و
اندکی زعفران بر پیشانی ضماد نمایند و ایضاً شیاف ماشیثا حضض صبر انزروت زرد و ورد مساوی زعفران نصف جزو و ایضاً آرد عدس و پوست جوز بگلاب یا آب آس
و بزرقطونا سرشته ضماد کنند و آبیکه دران گل سرخ و آس و برگ بید و نیلوفر و عدس پخته باشند روی بشویند و از شستن آب سرد منع کنند که آن تکثیف نمود و حبس الحجر
نماید و اگر ماده نازله بچشم بسیار گرم نباشد غبار آسیا و مر و کندر با سفیدهٔ بیضهٔ مرغ ضماد کنند و اگر ماده بارد بود دوائی که مجفف و قابض و مقوی عضو و مسخن باشد
مثل ابلوج [illegible] گوگرد و بورق بر جبهه و حضض بعصارهٔ [illegible] نار و یا کبریت و زرفت و فلونیا و تریاق کبیر باشند آن بر چشم ضماد نمایند چنانچه ماسرجویه در کتاب [illegible] و کمال نوشته
و هرگاه علت مزمن گردد فصد ماقین و شریان پس گوش نمایند و هرگاه ماده متفرغ گردد و در وی بغایت سخت نباشد بلکه گرد آن هنگام [illegible]
سائیده در چشم قطور کنند پس بعید نیست که در یک روز مرض صحت یابد و لیشام آن روز در حمام داخل کنند و نیز برای تحلیل بقیهٔ ماده شیافات محلله مثل شیاف سنبل بکار برند
و بعضی تطول مرض شیافی که دران مس سوخته و زاج محرق باشد استعمال کنند و گاهی اکتحال به صبر تنها کفایت کند و سعوط به شیر و روغن بادام و نشار الحمار محلل بقایا میرسد
مطلقاً و ایضاً چون رمد بطول انجامد بدن نقی و خالی از فضول باشد باید دانست که ماده از عضو دیگر مثل سر بسوی آن منصب میگردد پس باید که متوجه معالجهٔ سر
گردند از فصد و حجامت و مسهل و غیره و بعد ازان حمام بآب شیرین معتدل نمایند و اگر فائده نبخشد ضماد قابضه استعمال کنند و اگر این نیز فائده نکند قطع و داغ عرقین

هر واحد یک ٹانک افیون دو سرخ مرچ سیاه چہار عدد نیله تھوتھہ یک سرخ باریک سائیده و پوٹلی بسته در آب پوست خشخاش تر کرده بر چشم بگردانند و در
خیر التجارب ست که پوست خشخاش پھٹکری لودھ برگ سرس مغز گھیکوار از ہر یک دو درم کوفته پوٹلی بسته در آب کوکنار ہر روز پوٹلی نو عمل آید و اگر آب کوکنار بدست نیاید آب خالص کنند و
یک مان نگهدارند تا آنکه ته نشین شود و بعده لودھ پٹھانی بقدر ہفت ماشه در آب مذکور بسایند و در پوٹلی بسته در ہمان آب بدارند و زمان زمان گرد چشم پوٹلی را بگردانند برای رمد
سفید لودھ و تھما و رسوت یکماشه افیون زعفران ہر واحد یک سرخ پوست ہلیله کابلی ہفت ماشه در آب جوشانیده بسته وقت حاجت با آب سائیده بالای چشم نیز رافع درد چشم
و اگر بود ارد وار ہلدی را کوفته بیخته و در شیر زن یا گوسفند انداخته بر آتش گذارند چون بجوشد کفی که بر آن گرفته در چشم کنند نافع بود و گویند که این دوا بر مد دموی و صفراوی
مخصوص است و بلغمی و سوداوی و ریحی را نیز نافع لیکن در دموی بعد فصد و تنقیه بکار برند و در صفراوی تنقیه فقط نمایند تنقیه بطبیخ ہلیله و کشمش و مغز فلوس
مناسب به خوردن کشنیز خشک با نبات وقت خواب نافع لیکن نزد حقیر استعمال چنین ادویه حاده در رمد صفراوی مناسب نیست و خضخاض زیره سفید لودھ پھٹکری بریان
زرد چوب گل ارمنی ہلیله سیاه پوست ہلیله زرد انزروت ہر یک سه ماشه زعفران افیون خالص ہر یک یک ماشه قرنفل دو عدد حب الثعلب چہار ماشه صندل سرخ
دو ماشه کوفته بیخته با آب عنب الثعلب سبز حب نموده نگہدارند و با آب مذکور سائیده ضماد نمایند که نافع درد چشم و ورم است حار باشد خواه بارد و کذا ٹھیکری ہلدی افیون ہر واحد
یک ماشه لودھ پھٹکری ہر یک دو ماشه کوفته بیخته با آب حل کرده بر چشم طلا نمودن در ہر قسم رمد معمول مولف نقائی ست و گویند که اگر ہلیله بلیله آمله ہر یک یک جزو صمغ السوس
چہار جزو و شیر یا نیز دو جزو کوفته در آب برگ تمر ہندی سائیده شیاف سازند و در سایه خشک کرده با آب خالص حل کرده در چشم چکانند در ہر قسم رمد تسکین درد فی الفور نماید

ذکر ادویه مسکن وجع رمد

ضماد مخ گوسفند که مجرب ابن ماجه است و کذا زردی بیضه در روغن گل و زعفران که مجرب سویدی ست و در نسخه ارسطو شیر زنان نیز داخل است و کذا انیسون منقع پخته و کذا
گل سرخ خشک در شراب پخته و کذا سفرجل مشوی مدقوق و کذا اسکنجبار با آب و سه بار در گلاب شسته و کذا حلبه و خشخاش با آب یا گلاب سائیده و کذا لعاب حلبه و کذا تخم بادروج
بشراب و کذا عدس و سفرجل بریان در روغن گل و کذا عصاره برگ بیروج بسویق شعیر و کذا نشاسته در سفیدی بیضه و آرد جو و شیر دختر حل کرده و کذا اسبیب شیرین مشوی
سائیده و کذا اکلیل الملک زعفران و کذا زعفران اکلیل الملک آب کشنیز سبز زردی بیضه آب طبیخ خشخاش با عصاره بنج یا با طبیخ آس سرشته و کذا آب کاسنی و آب خرفه
و آب به و آرد جو و اگر وجع شدید باشد آب عنب الثعلب اضافه کنند و کذا روغن گل و برگ کاسنی سوده و آرد جو و زرده بیضه حل کرده و کذا زاج بحری سوده
بعصیر بنج پخته مسکه مغسول آمیخته و بر آتش پخته شسته که منعقد گردد و کذا احا مازردی بیضه مسلوق بروغن گل زعفران حل کرده و کذا شراب کہنه بسویق جو و کذا برگ بنفشه سبز
سوده بروغن گل و شیر دختران آمیخته و کذا فوفل و مر و زعفران مساوی در زردی بیضه و روغن گل آمیخته بصوف مرعزی یا پنبه آلوده و کذا کحل مطبوخ بشراب که
مسکن ضربان و محلل ورم و نافع رمد صعب است و کذا بیخ تخم خشخاش پوست خشخاش مساوی سائیده و آرد جو سه جزو آمیخته و کذا آرد جو و اکلیل الملک گل بابونه کشنیز
در رمد صعب و شدت الم و کذا نان تازه بی نمک منقع آمیخته و کذا زردی بیضه خام با قدری پخته و کذا سویق شعیر و برگ بنفشه سبز و کذا نشا منقع مغسول و کذا گل سرخ
خشک مطبوخ که مجرب سویدی ست و کذا وضع قطعه ریم حل بر چشم و کذا بزر قطونا در آب عنب الثعلب و روغن گل و کذا الحلبه و برگ خشخاش و عصاره حی العالم که
عجیب است و کذا موم سفید یک درم بروغن گل شش درم بر آتش نرم گداخته وقت اشتداد وجع و کذا نزد ضربان شدید گل سرخ خشک بطبیخ اکلیل الملک و بعده استعمال
در ورم صفر و کذا زردی بیضه و اکلیل الملک و کذا زردی بیضه و عقید عنب و کذا انار شیرین مع شحم سائیده بشراب حلو پخته و کذا اکلیل الملک برگ کشنیز سبز زردی بیضه
روغن گل و نان گندم منقوع در رب عنب جمله آمیخته و کذا عصاره اکلیل الملک بزردی بیضه و کذا غبار آسیا بزرده بیضه و کذا آب عنب و زردی بیضه مسلوق و کذا منفنج و اکلیل الملک
و زعفران بقدر کرسنه و افیون مخلوط کرده و کذا زعفران و گل سرخ و زردی بیضه و کذا آرد گندم برب عنب مطبوخ و کذا خولان بگلاب و قطور سفیدی بیضه در
چشم در ابتدای رمد صبر و مفرح مسکن الم و حرارت و حرقت و مزیل خشونت است و کذا تقطیر او در حمام بعد نقاء بدن بتنقیه در حال تسکین درد کند و مکرر به تجربه رسیده و کذا
آب کشنیز سبز و شیر زنان و کذا افیون در شیر دختر بر سنگ سوده و کذا نشاسته در شیر دختران حل کرده و کذا سفنج در آب گرم تر کرده مکرر و کذا گلنار و اکلیل الملک جوشانیده
بطبیخ آن و استعمال بمنان کنند و کذا شیاف نشاسته دو درم سفیداب زعفران صمغ عربی ہر واحد یک درم افیون نیم درم باریک سائیده در آب عنب الثعلب شیاف بسته بقول جالینوس

مسکن وجع ست وکذا شیاف دارچینی و لطول حلبه اکلیل الملک مطبوخ و غسل عین هم بآب بابونه و تعلیق یک مگس زنده که در پارچه کتان بندند بچه بیاویزند بماند و بر بازو یا گردن بیاویزند وکذا التعلیق چشم راست سرطان اگر بر رمد چشم راست باشد و چشم چپ و اگر در چشم چپ باشد بر عضد او وکذا التعلیق بال سرطان بر چشم نیز مسکن وجع است

ذکر ادویه نافع رمد

اگر گل منڈی یک عدد بلع کنند از اکثر امراض چشم خصوصاً از رمد تا یکسال در امان باشند و هر گاه چند حب ازان فرو برند سالها حسب عدد حبات مبلوعه امین شوند و به تجربه رسیده و از مجربات بعضی متاخرین ست که اگر گلنار را از درخت او در روز شنبه یا چهار شنبه قبل از طلوع آفتاب بدهن قطع کرده بلع نمایند بدون مس کردن آن بدست یکسال و بقولی هفت سال از درد چشم و رمد امان یابند و از جالینوس منقول است که اگر گلنار را که بقدر حب الآس باشد هفت عدد نهار بلع کنند تا سه سال از رمد در امان باشند وکذا التعلیق ذباب در خرقه بسته بر بازو و سویدی نوشته که اگر بیخ عصی الراعی در نقصان ماه قلع کنند و انسان آنرا با خود دارد دران سال او را رمد عارض نشود و مجرب من ست و رازی گوید که یک حب تنبان بلع نماید دران سال از رمد در امان باشد

علاج رمد حار دموی و صفراوی و حمرت عین

از لعاب بهدانه شیره عناب شیره مغز تخم تربوز شربت نیلوفر تبرید و مند و صندل گل ارمنی رسوت عنب الثعلب اقاقیا مساوی در آب کشنیز سبز سائیده گرد اگرد چشم ضماد کنند و پارچه کتان بدان تر کرده بالای چشم دارند و طلای تگمه معمول حب رمد و در آخر تکمیل سرخ نیز معمول ست و شیاف ابیض در شیر دختر یا شیر بز یا سفیده بیضه حل کرده و یا قطور سکنجبین چشم چکانند و گاهی در رمد حار شب اطریفل کشنیزی بخورانند و صباح لعاب بهدانه شیره عناب با شیره کشنیز خشک شربت بنفشه می نوشانند و شیاف ماميثا با آب کشنیز تازه سوده اندرون چشم میکشند و ضماد و قطور حضض مسحوق با شیر دختر نیز در ابتدای رمد حار نافع ست و اگر درد شدید بود افیون اندکی هم ضم نمایند و کذلک طلا و قطور آب کشنیز سبز با شیر خر یا شیر زنان مسکن درد از ان شدید خصوصاً در رمد حار است بقول جالینوس و بعضی لعاب بهدانه نیز می افزایند و اگر برگ کشنیز تر بمقدار وافر بگیرند و بدون کوفتن همچنین بر چشم نهاده بر فاده غیر محکم بندند و در روزی دو سه بار تجدید کنند در اوائل رمد نفع بسیار میکند و انزروت سفیدی بیضه یا شیر دختر یا شیر بز سوده بر چشم طلا کردن در رمد گرم را نفع عجیب دارد و ضماد بنفشه تسکین لهیب چشم میکند و بر رمد حار نفع میرساند و اگر مسکه را در گلاب سه بار بگذارند و بر خرقه ضماد کرده بر چشم وارم نهند در حین شدت درد نفع عجیب کند و نیز تازه تر و گوشت تازه و زرده بیضه هر یک ازین بروغن گل سرشته نافع رمد و مسکن درد است و ضماد آرد جو با سفیدی بیضه بر پیشانی منع سیلان مواد بچشم کند و همچنین ضماد برگ انگور با سویق شعیر و ضماد برگ کشنیز و ضماد برگ گل سرخ تازه هر واحد مانع نزول مواد بچشم ست و ضماد برگ کاسنی وکذا خیار خشک تر فقط یا با آرد جو مجرب و مسکن عجیب است و اگر ازین تدبیر فائده نشود فصد سر رو از جانب چشم مریض یا چشم شدید الالم گیرند و اگر ممکن نبود حجامت ساقین نمایند پس اگر ازین هم فائده نشود زالو بر بناگوش نقره کردن هفت هفت عدد بچسپانند و روز دوم نیز چنین کنند و اگر احتیاج تنقیه شود نضج ماده از منضج صفرا نموده از مسهل صفرا تنقیه کنند و حب اهلیله خورند و در صورتیکه ماده مرکب باشد و مزاج مریض گرم نباشد در مسهل سنای مکی یک توله و ترنجبین هفت ماشه داخل کنند و عوض حب مذکور تنقیه از حب ایارج هم مضایقه ندارد و استعمال حب ذهب و حب بنفشه نیز نافع بود **وایضاً** در رمد دموی بعد فصد سر رو و شربت بنفشه چهار توله در عرق مکوه و بید ساده و نیلوفر هر یک پنج توله داخل کرده و قطور شیاف ابیض در شیر دختران حل کرده و طلای شیاف ماميثا در آب مکوه و کشنیز سبز یا در شیر زنان بر گرد چشم و صمغ عین و پیشانی و روز سوم یا چهارم فصد رگ پیشانی و یا ماقین و زنجبیل نبایند بلعیم مطبوخ فواکه و حلوای خان حب بنفشه با اضافه خیار شنبر و شربت ورد و سکنجبین ساده و روغن بادام و روز دیگر تبرید بنارکور با تخم ... در صورت تقاضی سرخی خورانیدن حب ایارج در مدت تعدیل مزاج ... نافع ست و در صفراوی ... چهار توله و یا آب انار ... هفت توله شربت ورد مکرر ... دو توله ... تولہ و شربت آلو مسهل چهار توله و روغن بادام هفت ماشه و تبرید از شیره ... لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه در عرق نیلوفر و کاسنی و بید ساده هر یک پنج توله بر آورده شربت نیلوفر چهار توله ... لعاب اسبغول و طلای حضض سه ماشه در آب لیموی کاغذی مفید بود و ازان

در رمد برای تحلیل بقیه ماده اطریفل کشنیزی با عرق شاهتره استعمال کنند و هر شب استعمال معجون بنفشه به گلقند خصوصاً هرگاه چرک کثیر باشد نافع است و برای
تسکین شدت درد خوردن گل بابونه دو ماشه با اطریفل کشنیزی دو تولہ هر شب معمول استاد مرحوم است و کماد لودھ پٹھانی بسیده گرم نیز در تسکین درد مجرب است
و در ورم اجفان یا در رمد سنجام پاشیاف منجح یا شیاف ابیض بریو یا شیاف حالب المنوم یا شیاف شب یمانی که بآب انار میخوش حل کرده و بعد تنقیه اکتحال از زروت مربی
ده جزو نشاسته نبات سفید هر واحد سه جزو شیره چ یک جزو باریک سوده بر رمد مفید است و گل ارمنی عصاره مامیثا افیون در رمد جدید صندل سرخ حضض گل اقاقیا
عنب الثعلب تخم خطمی صمغ عربی فوفل افیون صبر زعفران کوفته بیخته بآب کشنیز یا لعاب اسبغول یا سفیده بیضه ضماد نمایند و هرگاه شوریده از آبی که در ان گولنار
و برگ سیب جوشانیده باشند شویند و حب سرخ یا حب سبز طلا کنند و ایضاً در رمد حار صندل سفید مامیثا حضض گل بنفشه فوفل هر واحد سه ماشه زعفران
یا نیم ضماد نمایند که بدون تنقیه در یک روز تسکین درد نماید و یا تخم کاهو مقشر گل بنفشه صندل سرخ و سفید بآب لیموی کاغذی که قوی تر از الست یا گل ارمنی سه ماشه
بآب کشنیز سبز و یا سفیده بیضه یک دو نشاسته سه ماشه و یا افیون شب یمانی بریان هر یک دو ماشه در آب لیمو حل کرده ضماد کنند و اگر پھٹکری یک ماشه افیون
بقدر رنجود در آب برگ تمر هندی بقدر ده فلوس سائیده بر آتش نهند تا غلیظ شود بر چشم ضماد نمایند برای ورم و سرخی مفید بود و یا شیاف مامیثا گل سرخ حضض صبر
صندل سرخ فوفل زعفران مساوی حب ساخته در سایه خشک کرده بآب کشنیز یا کاسنی یا گلاب یا آب حل کرده بر پیشانی و پشت چشم ضماد نموده باشند که
در ابتدا سود دارد و یا رسوت یک ماشه افیون زعفران هر یک یک سرخ پوست هلیله کابلی هفت ماشه سائیده حب بسته وقت حاجت بآب سائیده بالای چشم
ضماد کنند و اگر گیرو چهار جزو افیون یک جزو حضض هلیله سیاه زرد چوب هر یک دو جزو نشاسته صمغ عربی هر یک نیم جزو سائیده حب بسته بآب نقوع گوکهار
سائیده حوالی چشم طلا کنند برای تحلیل ماده رمد و سرخی چشم مفید و ضماد زرده تخم مرغ آرد جو گل بنفشه گل بابونه آخر رمد مفید است و پوست هلیله زرد و پوست
بلیله آمله حضض گیرو برگ تمر هندی افیون شب یمانی بریان زیره سفید هر یک قدری در پارچه بسته بگلاب تر کرده بر چشم بگردانند که برای رمد حار نافع است
و اگر پھٹکری بریان لودھ پٹھانی هر واحد یک ماشه افیون نیم ماشه برگ تمر هندی چهار ماشه همه را کوفته در پارچه پوٹلی بسته بآب تر کرده زمان زمان بر چشم
بگردانند برای رمد بی نظیر و معمول است و ضماد شب یمانی بریان شش ماشه لودھ پٹھانی پوست هلیله کابلی هر یک دو ماشه گیرو افیون زعفران هر واحد یک ماشه در ظرف
مسی با دسته مسی بآب انار ترش سائیده چهار بسته استعمال کردن برای درد و سرخی نافع است و کذا ضماد آرد جو ده درم باقلا پنج درم اقاقیا یک درم سفیده تخم مرغ
یک عدد بآب کشنیز تازه و آب کاسنی آمیخته نافع ورم و درد چشم است و رسوت و پوست کوکنار پوست هلیله زرد پھٹکری سفید کاشغری بآب تمر هندی در ظرف آهنی
سوده بعد فصد سر رو حجامت قفا ضماد کردن نیز مفید است و ضماد پھٹکری بریان هفت ماشه مرداسنگ سه نیم ماشه بعرق لیمو در آوند آهنی با دسته آهنی حل کرده
برای درد چشم از مجربات است و کذا ضماد پٹھانی لودھ پھٹکری هر یک دو ماشه افیون گیرو هر یک یک ماشه مفید و ایضاً برای درد بسیار پوست هلیله زرد پھٹکری رسوت
مرداسنگ پوست خشخاش بآب سوده گرد چشم ضماد نمایند و گاهی گیرو افیون زعفران عوض پوست خشخاش داخل کرده عمل می آید و یا گیرو رسوت صندل سرخ
بآب عنب الثعلب و روغن گل دور چشم ضماد کنند و یا رسوت پھٹکری بریان افیون هر یک یک ماشه بآب حب ساخته در آب سائیده اندک گرم نموده بر چشم طلا کنند و اگر
لودھ پٹھانی آمله در روغن گاو بریان نموده بآب سرد سائیده گرد چشم طلا کنند برای درد چشم مجرب است و باید که در چشم زرد و ضماد هلیله سیاه کافور شب یمانی رسوت بآب
برگ عنب الثعلب سبز در رمد مجرب و طلای پوست هلیله زرد گیرو رسوت هلیله زنگی نیز مفید درد چشم است و اگر تمر هندی تخم دور کرده در آب تر نموده مالیده صاف
کرده افیون بقدر سه سرخ و پھٹکری پنج سرخ در ان آب انداخته در ظرف آهنی پخته تا غلیظ گردد و بر چشم طلا کرده باشند نیز نافع رمد است و اگر تمر هندی
نباشد آب برگ او یا گیرو برگ بانسه سائیده ضماد نموده بسته و کذا برگ انار سوده و کذا برگ اوهی سائیده بر چشم سه روز بستن برای رمد سود مند است و کذا برگ پنبه
در دوغ جوشانیده سائیده بر پشت چشم بستن و کذا لودھ شش درم پوست هلیله زرد دو درم با آب برگ انار سائیده پنبه آلوده وقت شب بر پشت چشم
سه روز نهادن مفید و بقدر چهار تولہ برگ حنا بدون آب سائیده قرص بسته بر مقعد بستن و بعد یکپاس دور نمودن در ازاله رمد از مجربات مشهوره است
و اگر صبر شیاف مامیثا حضض گل زعفران افیون اقاقیا گل ارمنی صندل سرخ مساوی بآب عنب الثعلب یا گلاب طلا کنند ورم و درد کم کند و عمل معمول

ومغز بادام و مفرورهٔ آلو و آلو بالو نافع است ولیکن بسیار ترش نباشد ونه بسیار شیرین و فالوده جو مقشر و بالجمله در اشربه و اغذیهٔ ایشان رعایت تلیین طبع و ترطیب و تسکین
باشد و تقلیل و تلطیف غذا واجب بود و اجتناب از جمیع لحوم و البان و ماهی و چیزهای شور مثل مری و کامخ و قدید و همچنین زیتون و فیخ نمایند و قدری کشنیز خشک بر آ
منع بخار و طعام و ذحل کنند و آن لسوع گوید که چون رمد صفراوی باشد فصد کنند و استفراغ بمطبوخ فواکه نمایند و در چشم زرور صفر اسفیدی بیضه حل کرده چکانند و
بعد دو ساعت چشم را بگلاب بشویند و ماء شیاف زعفران خولان در آب کشنیز سبز سرشته بر پلک ضماد سازند و مخفی نماند که در سرخی چشم که بتجاوز رمد باشد بقول شیخ بعد استفراغ
بفصد و مسهلات و حقنهات ضماد از پوست انار مطبوخ بزرکال و سحوق محار و ابنفسج با عسل نمایند و تکمید و بنفسج حار مدام کنند و تضمید بآرد کرسنه یا گندم مطبوخ
بشراب عسل یا ضماد با صل السوس مدقوق نفع میکند و چشم مدام بشیر بشویند و تبرید و ترطیب او مدام نمایند لیکن اقتصار بر تبرید غلطی و مبلدیست و جالینوس در میامر
خود گفته که علاج حمرت چشم مبادرت باخراج خون است و بعد از آن استفراغ و تلطیف غذا و آشامیدن مبردات و تبرید ر حار نمایند و آن در قول او در ذیل
اقوال حکما مسطور گردد و ابولس گفته سزاوار است در حمرت در ابتدا استفراغ بحقنه پس تلیین طبیعت بتلیین معتدل بعد از آن تکمید و وضع ابنفسج و تضمید بآرد کرسنه ذخیره
که مسطور شد و اگر دوران تاکل بهم رساند عدس با عسل یا آب بسفرجل مطبوخ ضماد نمایند یا برگ زیتون بشراب بجته ضماد کنند و آنچه معمول مولف است اگر سرخی و آب جاری بود
اطریفل همراه عرق شاهتره و یا عرق نیلوفر عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب شربت بنفشه بخورند و رسوت دو ماشه افیون صمغ عربی هر واحد یکماشه زعفران
چهار سرخ پھٹکری لوده پٹھانی اقاقیا انزروت پاو هر یک ماشه در آب کوکنار گرد چشم ضماد نمایند و اگر اصل السوس مقشر قدری با آب سایند و پنبه بدان آلوده بر پلک
بدارند سرخی چشم دور کند و قطره آب مغز گهیکوار وقت خواب در چشم نیز رافع سرخی است و چوب درخت گز از بالا خراشیده سائیده حوالی چشم در روزی دو بار طلا کردن
برای سرخی چشم عجیب الاثر است و برود کافوری نیز حمرت و حرارت چشم را مفید است و اگر پھٹکری زرد چوب لوده پٹھانی هر یک نیم توله قرنفل یک عدد
شیرهٔ تمر هندی که زرگران در آن زر و نقره صاف مینمایند و میمالند بقدرے که ادویه در آن سرشته شود ادویه کوفته بیخته در آن آمیزند و در پارچه پوٹلی بندند
و در قدری آب بدارند و دو سه قطره در چشم چکانند و ساعت بساعت بر چشم بگردانند تحقیق آب گرم از چشم خواهد بر آمد آمدن دهند که عقب آن شفاست
و سرخی چشم و درد آن از دریکپاس رفع کند و پوٹلی پھٹکری و افیون و مغز گهیکوار که در علاج کلی رمد گذشت نیز برای رفع سرخی چشم معمول و مجرب است و ایضاً
برای رفع سرخی زنجبیل صندل سرخ زرکچور هلیله زرد مساوی کوفته در گلاب سائیده بالای چشم طلا نمایند و چشم بگشایند تا قدرے در چشم رود
و آب سوزان خارج شود و پنج شش گرت چشم بپوشند و بگشایند باز خواب کنند مجرب است و اگر برگ عنب الثعلب سوخته زر کشوث سوخته مروارید ناسفته
مقناطیس سوده فسول ریگی که زرگران جلای نقره با وسیله نمایند مساوی نوره سازند جهت رفع حمرت چشم در مد و جلای آثار طرفه مجرب نوشته و شیاف صناو شیاف دیگر
که در ان زبد البحر است مفید و اگر هلیله زنگی نهایت خرد دو عدد و افیون خالص چهار سرخ گیرد و سرخ قرنفل از ظرف کل نصف در آب چاه سائیده در ظرف نگهدارند و گرد
چشم طلا کرده باشند در رفع سرخی چشم و ضعف بصر نفع بخشد لیکن باید که چندر وز ادامت نمایند و ایضاً برای سرخی چشم هلدی چهار ماشه سونتهه دو ماشه موتهه
چهار ماشه سبج دو ماشه پاو با لاگوند ناگوری نمک سانبهر هر یک دو ماشه کل ازین هشت ماشه و اگر نباشد گیرو اندازند همه را کهرل نموده گولی بسته نگهدارند وقت حاجت
بالای چشم ضماد نمایند و ضماد لوده پھٹکری هلیله زرد با آب سوده همین عمل کند و کذا لوده چدوار پھٹکری افیون پوست خشخاش با آب سوده و نیم گرم بر چشم ضماد کردن
و همچنین برای سرخی که از ابخرهٔ حار باشد و سرخی نزله نباشد ضماد رسوت پھٹکری مرداسنگ با آب تمر هندی و گلاب سوده نافع است و کذا ضماد پاو گیرو رسوت پھٹکری
هلیله زرد و قرنفل نیم گرم مفید و برای سرخی چشم و اشک روان هلیله سیاه هلیله زرد رسوت صمغ عربی هر یک سه ماشه کوکنار افیون هر یک دو ماشه در آب عنب الثعلب
سوده بر چشم ضماد نمایند و کحل با سنت شاه رفیع الدین صاحب و استعمال معجون منڈی نیز سرخی چشم را نافع است و گاهی برای سرخی چشم که از نزله بود نیز حجامت و غذا
اطریفل صغیر مید هند و از کوکنار عدس کشنیز خشک کوفته بیخته اسفیدی بیضه مرغ سرشته از پیشانی تا رخساره و دو چشم ضماد می نمایند و اگر سرخی چشم از نهادن برگ شجر
مقابل چشم برای محافظت گرمی آفتاب پیدا گردد سفیده کاشغری در شیر دختر حل کرده بچشم کشیدن و انبه هلدی بشیر زن سوده بشقیقه چشم ضماد کردن و اطریفل
کشنیزی خوردن مفید شود و گاهی در سرخی چشم و پلک در دمع خارش و مرض غلیظ شدن پلک لیمو بروغن چرب کرده بر چشم فائده میکند پس هر گاه رمد تحلیل پذیرد و حمرت

باقی مانند بیرون آید و بیضه مرغ برشته مسحوق بانک زعفران و روغن گل ضماد کنند که موجب زوال سرخی میشود و حجامت قفا بعد تنقیه ازین قسم گفته که سرخی ملتحمه
دلالت بر ورم دماغ یا الم دران یا بر ابتدای او مینماید ذکر ادویه مفرده و مرکبه نافع رمد حار چشم عصاره مامیثا و خولان و زعفران و صمغ عربی مامیران
مساوی شیاف ساخته بآب مطبوخ پوست خشخاش سائیده ضماد کردن مجرب سویدی است و کذا اکتحال انزروت سوده در سفیدی بیضه سرشته بر چوب
طرفا چسپانیده در تنور گذاشته تا خشک گردد و پس مثل غبار سائیده و نصف او شیشم و نصف او زعفران و نیز مثل انزروت نبات اضافه کرده در رمد صعب مجرب
و کذا برگ نمام و شیشم و انزروت در گلاب خوب جوشانیده و شیشم برآورده خشک کرده و نصف او نبات و ربع او هر واحد از زعفران عصاره مامیثا آمیخته مثل غبار
سائیده مجرب نوشته و کذا اکتحال آب دهن صائم مجرب گفته و ضماد حب الآس و کران یا سپیت جو و کذا احاص مربع و کذا عصی الراعی و کذا برگ بنفشه سبز
و کذا حی العالم و کذا آرد جو با آب برگ خرفه و کذا آرد باقلا با سفیدی بیضه آمیخته و کذا آب برگ گل سرخ و کذا آب انار شیرین بریان و کذا آب گلنار خشک
کرده برسن سوده و کذا بهی بریان تنها سوده یا با نان خمیری سائیده و کذا آب کاهو با آرد جو و کذا اکلیل الملک تنها یا با زردی بیضه یا غبار آسیا یا خشخاش
یا کاسنی آمیخته و کذا اسفیداب ارزیز با سرکه و روغن گل آمیخته و کذا اسپغول مسلم در آب کشنیز سبز پخته و کذا برگ سرو یا سبوس و کذا آب برگ بنفشه سبز یا سپیت جو و کذا
گل بهی تر یا خشک و کذا طباشیر سوده بگلاب سرشته بر پیشانی و کذا آرد جو با آب عصی الراعی یا با آب برگ حنوداو شاخ نرم انگور مخلوط کرده و یا با آب عنب الثعلب سرشته و
کذا تخم خشخاش و حلبه مساوی سوده بگلاب سرشته و کذا مامیثا و زعفران و خولان با آب کشنیز سبز سرشته و کذا زعفران و گل سرخ و اکتحال حی العالم و کذا دخان
قطران و کذا توتیا در آب برگ عوسج حل کرده و کذا آبنوس سوخته مغسول و کذا شاذنج که بر درخت افتد و کذا اترشی ترنج در ابتدای صفراوی و کذا لعاب اسپغول و بهی دانه
و کذا شیاف ابیض در آب بارتنگ سوده و کذا انزروت مربی بشیر خر یا با نبات سفید و نشاسته و کذا شادنج مغسول بشیر زنان و کذا اقلیمیا سوخته مغسول و کذا شیاف
مامیثا در رمد قدیم و حدیث و کذا عصاره گل کدو و کذا چوب ساج سوخته در آب سرد کرده و مامیثا مساوی سائیده و کذا سوخته برادت کثیر در گلاب یا آب سرشته که
نفع عجیب دارد و قطور آب کشنیز سبز و شیر زنان هر دو برابر و کذا اسفیداب رصاص بست بار در آب شسته در ظرفی با گلاب تا ده روز در آفتاب گذارند و بر ظرف پارچه
بندند تا از غبار محفوظ ماند بعده با سفیدی بیضه آمیخته در چشم چکانیدن و کذا شبنم که بر نی افتاده باشد قبل طلوع آفتاب جمع کرده و کذا صمغ عربی در گلاب
حل کرده و کذا سماق در آب بارتنگ حل کرده و یا در گلاب خیسانیده در ابتدای رمد و کذا خولان در شیر دختران سوده و کذا شیاف ابیض با آب
عنب الثعلب حل کرده که بسرعت نفع عجیب بخشد و انکباب بر بخار آب گرم و در آب جوشانیده و کذا بابونه با آب و سرکه پخته و در آخر رمد برای تحلیل بقایای
مواد و تسکین الم و شمیم صندل و گلاب و کافور و شرب دیاقوذا هر واحد نافع رمد حارست و ادویه مسکن که جمیع در علاج کلی مسطور شد و ادویه مانع
انصباب مواد در علاج رمد نزلی مذکور گردد و حسب حاجت از انجا اخذ نمایند اطریفل کشنیزی مقوی دماغ و معده و معمول در امراض سر و چشم و گوش
از انجره و نزله پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله مساوی کشنیز خشک مقشر برابر همه ادویه کوفته بیخته بروغن بادام یا روغن
گاو چرب کرده با سه چند شهد خالص قوام آمیخته و ابتدا چهل روز تا یک تولہ بخورند و اگر اجزای مذکوره را بطریق سفوف همراه نبات یا نمک
بخورند و یا کوفته در آب شب تر کرده صبح صاف نموده و در فصل و مزاج حار با شربت مناسب یا نبات بقدر دو تولہ استعمال کنند نفع با امراض مذکوره و رفع
قبض نماید نوع دیگر که در تقویت دماغ و رفع موی سفید و منع انجره معده معمول پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد و پوست بلیله آمله منقی کشنیز مقشر
گل سرخ گاوزبان هر واحد یک درم هفت تولہ کدوی شیرین تخم خشخاش سفید هر یک سه درم مغز بادام دو تولہ قند سفید با عسل سه چند ادویه اطریفل بادیان

نافع امراض چشم است و هرکه برین ادامت نماید از ضعف بصارت در امان ماند پوست بلیلهٔ زرد پوست بلیلهٔ کابلی پوست بلیله آمله کشنیز گل سرخ سعتر فارسی
هریک یک توله بادیان هفت توله نبات همچند همه ادویه و در نسخه مفتاح المجربات چند همه ادویه است کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده به سه چند عسل یا شکر سفید بقوام آورند
خوراک دو توله و اگر روغن بادام نباشد دو توله مغز بادام اندازند اطریفل حاد لیقون نافع از برای اورام و مواد حاره چشم انزروت مربی بشیر خر ده درم شیاف ابیض پنج درم
صبر دو درم افیون زعفران هریک یک درم اگر گرم باشد مامیران نیم درم و اگر سرد باشد مرمکی نیم درم اضافه نمایند و نهایت باریک نموده بکار برند برود کافوری سرخی گرمی
چشم را مفید است توتیای کرمانی به آب غوره انگور پرورده پنج درم کافور یک قیراط کوفته بحریر بیخته استعمال نمایند برود نوع دیگر جهت رمد حار و ابتدا نافع است توتیای کرمانی
کوفته بحریر بیخته در آب کدو تازه هشت روز پرورده خشک کرده و دیگر بار باریک نموده استعمال نمایند مرکب با شیاف است که چشم را دور باشد و باصلاح آرد و رمد و دوا
و صفرا را بنشاند در ربع ماده کند شیاف ماميثا انزروت مربی هریک هشت درم زعفران دو درم کتیرا یک درم افیون نیم درم کوفته بیخته به آب باران یا بادیان شیاف سازند
وقت حاجت با سپیدی بیضه مرغ حل کرده بکار برند حب هلیله جهت تمام صداع و مالیخولیا و امراض سر و چشم نافع و همواره معمول پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه پوست بلیله آمله گل سرخ هریک سه ماشه سنای مکی شش ماشه تربد سفید مقشر افتیمون سفید [illegible] خراشیده لاجورد مغسول هریک یک دانگ هفت ماشه کوفته بیخته
به آب تازه حب سازند خوراک یک دام به روغن بادام چرب کرده به ورق نقره پیچیده با آب نیم گرم وقت شش گهری شب باقی مانده و اگر لاجورد نباشد صبر سقوطری
هریک دو درم عوض آن کنند و گاهی با وجود بودن لاجورد صبر هم با آن افزایند و اضافه نموده می‌شود نوع دیگر مختصر و معمول جهت امراض سر و چشم فائده عظیم
دارد هلیله سیاه هلیله زرد هلیله کابلی آمله بلیله گل سرخ هریک چهار ماشه سنای مکی هشت ماشه کوفته به روغن بادام چرب کرده حب بندند و در ورق نقره گرفته
یک دام وقت شب با عرق مناسب یا آب گرم بخورند و بالای آن یک دو سه گهری روز برآمده مطبوخ مناسب بنوشند حب سهل جهت صداع و درد چشم را نافع است
صبر سقوطری بیست درم پوست هلیله زرد ده درم کتیرا مصطگی سقمونیا زعفران هریک سه درم گل سرخ پنج درم کوفته بیخته بگلاب حب سازند شربت دو درم نوع دیگر
مختصر برای ماده صداع و ابتدای نزول صبر سقوطری سقمونیا هریک یک مثقال پوست هلیله زرد دو مثقال و نیم کوفته بیخته بگلاب حب سازند حب سرخ
که جهت تحلیل مواد چشم و تسکین درد و آخر رمد و سبل مجرب و آزموده است کتیرا چهار درم افیون یک درم زنجبیل ربع درم صمغ عربی ربع درم همه را کوفته بیخته اگر ورم
باشد به آب کشنیز سبز و اگر نزله بر چشم افتاده باشد به آب کوکنار حب بندند و در سایه خشک نموده بالای چشم در آب یا ده یا در ابهای مذکوره سائیده ضماد نمایند حب ابیض
مجرب برای امراض مذکوره پھٹکری دو درم افیون یک درم حضض چهار درم برگ نیم پنج عدد زعفران پنج سرخ همه را سائیده در ظرف آهنی قدری آب داخل نموده از
دستهٔ آهنی خوب کهرل کنند بعد از آن بر آتش گذارند تا آب او خشک شود و لائق حب بستن شود پس حب بسته بکار برند و گاهی یک درم صبر هم داخل میکنند حب رمد نافع درد
چشم و ابتدای حال قطره و حب دیگر همواره معمول حضض هشت ماشه افیون دو ماشه شب یمانی چهار درم شب یمانی را بریان کرده در آب لیمو کاغذی یا بدستهٔ آهنی در ظرف آهنی
حل نمایند که قابل حب بستن شود حب بندند و با آب سائیده حوالی چشم ضماد نمایند و اندکی در چشم کشند در زمستان اندک گرم و در تابستان سرد و اگر آب لیمو نباشد بجای آن شیره برگ
تمر هندی صاف نموده بگیرند و از آن حل سازند ایضا که برای درد رمد بهتر ازین دوائی نیست پھٹکری بریان دو درم [illegible] زرد چوبه هفت ماشه افیون پنج ماشه در یک پاو
آب لیمون کاغذی در کراهی آهنی انداخته آتش نرم کنند و بپزند و حل سازند تا قابل حب بستن شود و حب بسته دارند و وقت حاجت رقیق بر چشم نمایند و اندکی از آن در گوشه اندرون [illegible]
ذرور [illegible] که رمد را مجرب است انزروت را با شیر خر یا شیر دختران سرشته بر چوب گز [illegible] پیچیده در تنور یا [illegible] سرخ شدن رسیده باشد بگدازند و [illegible] کنند که [illegible]
یک جزو ازین انزروت با ربع جزو نشاسته سائیده در رمد بکار برند ذرور [illegible] که در جمیع اقسام رمد نفع تمام دارد [illegible] که بهندی [illegible] گویند [illegible] کنند و سرگین [illegible]

باید و دن آن و دو حصه از آن بگیرند و از نبات مصری و مامیران چینی یک یک حصه و همچون غبار بسایند و در رمد بعد از چند روز بچشم اندازند و اگر انزروت
مربی در شیر خر بدل مامیران کنند شاید ذرور کافوری که حرارت چشم و رمد خفیف را و در سازد و صدمت سوخته هر دارید ناسفته هر کدام دو درم نشاسته
یک درم کافور دانگی کوفته بیخته بکار برند ذرور ملکایا که در فنج و ابتدای رمد را نافع انزروت بشیر خر پرورده و نشاسته صمغ عربی نبات مساوی کوفته بیخته
استعمال نمایند ذرور که جهت درد چشم اطفال و رفع ثقل و صلابت اجفان آنها همواره معمول است انزروت سرخ یک جزو سنگ بصری نیم جزو چاکسو شیر دیا خرد
ذرور بسازند و پلکهای بر هم نشسته پراگنده و بند کرده بالای چشم مالیده از آن گندم و در روغن و شکر درست کرده گذاشته بر فراده برنبند و اگر گرمی غالب باشد و
تسکین زیاده مطلوب بود برگها و شاخهای نرم انار سائیده و بجای مالیده بر چشم بندند شیاف ابیض جهت همه امراض حاده و تحلیل اورام و ردع آن
معمول نشاسته یک درم سفیده ارزیز صمغ عربی کتیرا هر یک سه درم بلعاب اسپغول یا سفیدی تخم مرغ شیاف سازند شیاف ابیض افیونی رمد گرم را نافع
بود و درد صعب را بنشاند سفیده هشت درم صمغ عربی پنج درم افیون کتیرا هر یک یک درم بسفیده تخم مرغ بسرشند و شیاف سازند شیاف ابیض
انزروتی ابتدای رمد را نافع بود سفیده ارزیز هشت درم انزروت مربی بشیر خر کتیرا هر یک چهار درم بسفیده تخم مرغ شیاف سازند شیاف ابیض
کافوری که رمد دموی و صفراوی را نفع کند و درد آن را بنشاند سفیداب مغسول شش درم انزروت مربی بشیره خر سه درم کتیرا دو درم نشاسته پنج درم افیون
نیم درم کافور سه دانگ همه را کوفته بیخته بسفیده بیضه سرشته شیاف سازند و در سایه خشک نمایند و وقت حاجت در شیر زن یا شیر خر سوده استعمال کنند شیاف برلوبا
رازی نوشته که در اکثر انواع رمد سود مند است چنانچه در اغلب احوال همان روز چشم را باصلاح می آرد اقاقیا مس سوخته مرکی حضض هندی بدیسه نکند ر هر کدام یک جزو
زعفران ربع جزو کوفته بیخته بآب شیاف سازند و بسفیده تخم مرغ حل کرده استعمال نمایند شیاف سماق صغیر جهت رمد و حرارت چشم و التهاب و حکه
و دمعه و جرب و سبل و ضمور حدقه و رماق و التصاق پلک مجرب است سماق بیدانه ده جزو سفیداب یک جزو کتیرا نیم جزو کافور ربع جزو بدستور متعارف شیاف
سازند شیاف شب که رمد حار و دمعه و اکثر امراض چشم را نافع و مجرب بگیرند شب یمانی و در ظرف آهنی انداخته بر آتش گذارند که بریان شود و بالیده شده مثل تخم گردد
پس در همان حالت بر سر آتش آب انار ترش در همان ظرف این قدر اندازند که شب یمانی را بپوشد پس بآتش ملائم بجوشانند که خود بخود آب خشک شود و هر گاه که آب
بنجارب آید و قابل حب بستن شود و زود تر برآورده و در ظرف چینی نگاه دارند و شیاف سازند و بآب سائیده در چشم کشند شیاف کافور جهت رمد گرم
مجرب است سفیده ارزیز سه درم کتیرا صمغ عربی هر یک چهار درم کافور نیم درم کوفته بیخته شیاف سازند شیاف علاوی ... لن
بعد از تنقیه بکار آید جهت رمد و قروح چشم و گوشه و مجرای حامل چون با شیر دختر سائیده استعمال نمایند نافع بود و انزروت سفید سائیده با شیر
خمیر کرده بر آتش ملائم بریان نمایند پس دو مثقال از این انزروت مدبر بگیرند و صمغ عربی کتیرا هر واحد سه مثقال حضض مکی نشاسته سفیده کاشغری
هر واحد یک مثقال کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته برابر جو شیاف سازند و وقت حاجت با شیر دختر یا شیر خر سوده بکار برند شیاف حنا
جهت رفع سرخی چشم آب حنا نیم پاو شب یمانی نه ماشه افیون سه ماشه هر سه ادویه در کراهی آهنی انداخته بر آتش نهاده بپزند و از دست چوب بنجنبانند
حل سازند هر گاه غلیظ شود فرود آورده شیاف بسته بکار برند شیاف زبد البحر نافع رمد و دمعه و حکه و سرخی چشم زبد البحر کاست
سفید شب یمانی بریان پوست هلیله زرد رسوت افیون توتیا مساوی با آب سائیده شیاف سازند در چشم کشند شیاف نارنج
که جهت منع نوازل و سرخی و رمد و جرب و حکه و دمعه و حفظ صحت چشم و امراض پلک مجرب توتیای کرمانی با آب نارنج پرورده ده درم کتیرا

توتیای شسته انزروت گل سرخ صبر زرد حضض مکی هر یک یک درم سفیداب قلعی هلیله زرد موم خسته هر یک دو درم افیون ربع درم شیاف سازند شیاف
که جهت رمد مجرب رازی عجیب النفع است دم الاخوین صبر اقاقیا مامیثا زعفران هر یک یک درم قیموتی(?) صمغ عربی هر یک نیم درم کوفته بیخته باب کاسنی خمیر
شیاف سازند و در بیاض آب سوده اکتحال نمایند شیاف وردی جهت درد چشم را در حال بنشاند گل سرخ پانزده درم زعفران هشت درم
افیون ده درم سنبل الطیب دو درم صمغ عربی یک درم آب باران شیاف سازند شیاف جالب النوم جهت وجع شدید و جمیع اورام
نافع و از انصباب مواد قوی التحلیب مانع مامیثا شش درم صمغ عربی سه درم انزروت عربی افیون مرزنجوش سوخته هر یک دو درم آب باران شیاف
سازند و به سفیدی بیضه بکار برند شیاف سنج تسکین درد در یک روز و تحلیل ورم در یک ساعت کند جندبیدستر صبر افیون قاقیا سوخته هر یک
دو مثقال سنبل حضض هر واحد چهار مثقال اقلیمیا شش مثقال سفیداب ارزیز هشت مثقال مس سوخته مغسول چهارده مثقال اثمد
اقاقیا صمغ هر واحد چهل مثقال با بیکه در آن گل سرخ جوشانیده باشند خمیر کرده شیاف سازند و بسفیدی بیضه استعمال کنند ضماد که وجع شدید
را نافع و معمول استادی مرحوم صندل سرخ شیاف مامیثا صبر فوفل صمغ عربی افیون اقاقیا مساوی با آب عنب الثعلب یا آب کشنیز
و وقتیکه وجع و ضربان شدید تر بود با طبیخ کوکنار یا آب کاهو سرشته بر پلک ضماد نمایند طلا که مجرب و بری الساعه نوشته شد بیانی سوخته باسدس
وزن آن سیاه سحق کرده و مسکه گاو آمیخته بر پلک طلا کنند عصاره آمله که در رمد بعد چند روز معمول است خیلی سودمند لیکن در ابتدای
رمد استعمال نباید کرد و از برای ضعف بصر و سوزش چشم و ابتدای نزول الماء و رفتن آب از چشم نیز نافع بگیرند آمله تازه و در هاون سنگین یا چوبین
بکوبند و آب آنرا در پارچه صاف فشارند و بر آتش ملایم بپزند و از چوب پیاپی حرکت دهند تا بقوام عسل ملینه آید بعد ازان در ظرف چینی یا چوبی نگاه دارند و
وقت حاجت قدری ازان با آب سوده در چشم کشند غسول که در رمد حار و حکه و دمعه حار معمول است پوست هلیله زرد و پوست بلیله آمله هر سه
برابر نیم کوفته بقدر ده تولہ گرفته شب در آب تر کرده در هوا گذارند صبح از خواب برخاسته این آب را در کف گرفته چند دفعه بچشم زنند باز بهمین آب چشم
بشویند قطور که جمیع اقسام رمد را نافع است بهدانه مقشر تخم کشنیز هر یک بیست دانه هلیله پنج دانه انزروت سفید دو درم شکر نیم درم ماميران
دو دانگ کتیرا یک دانگ زعفران نیم دانگ در آب جوش دهند و در شیشه نهاده صبح و شام تقطیر سازند گهره معمول از برای درد
چشم و رمد و دمعه بسیار مجرب لیموی کاغذی نیم آثار افیون خالص سه دام شب یمانی نیم پاو اول شب را در ظرف آهنی بریان کرده بعد ازان
افیون داخل نموده و آب لیمو قدری نیز داخل ساخته از دسته آهنی حل کنند تا مخلوط شود و آب لیمون فانی گردد بعد ازان همین دستور آب
لیمون داخل کرده باشند تا که بخوبی وجه مخلوط شود و جهاربسته نگاه دارند وقت حاجت با آب سائیده اندکی گرم کرده گرداگرد چشم طلا نمایند و اندکی
در چشم بچکانند کحل معمول حکیم علی اکبر خان جهت درد چشم و بقایای رمد و سبل انزروت سفید با شیر خر پرورده بر چوب گز چسپانیده به آتش ملایم
بریان نمایند پس بگیرند ازان شش ماشه و چاکسو در کاسه کرده بیاویزند در دیگ که دران آب سرگین خر داخل کرده باشند و بجوشانند تا پوست
چاکسو نرم شود پس آنرا برآورده مقشر نمایند و بگیرند ازان مقشر آن و سفیده کاشغری مغسول و کف دریا هر یک سه ماشه سوخته چهار ماشه نبات سفید
یک تولہ همه را نرم صلایه نموده در چشم کشند کحل تشمیزج تالیف حکیم علوی خان جهت رمد مزمن و بیاض و سبل و حکه و امثال اینها را نافع بگیرند
تشمیزج مدبر بطریقیکه بالا مذکور شد و مقشر کرده انزروت سفید مدبر هر یک دو مثقال سفیده قلعی شسته توتیای کرمانی مغسول ماميران چینی

اقلیمیا و صبر و حضض مکی هر یک یک مثقال کوفته بیخته مانند سرمه در چشم کشند و اگر خواسته باشند ازین شیاف ساخته وقت حاجت با لعاب حلبه سائیده
شب در چشم کشند کحل ملکایا محلل و ملطف فی الجمله بود و جهت آخر مرض حصب و اقسام رمد نافع است انزروت مربی بشیر خر نشاسته شکر سفید
هر یک پنج درم مغز تخم خیار یک درم کحل سازند گویند که بعد تنقیه بر الیوم است کحل بابت شاه رفیع الدین صاحب جهت سرخی چشم از نوازل و محد
بصر و رافع رطوبت است منقول از بیاض استاد مرحوم سرمه یک توله سیماب دو ماشه مامیران پنج ماشه سنگ بصری هفت ماشه سرمه توتیا ست
بارونی پهٹکری بریان هر یک یک ماشه اول سرمه را گداخته سیماب انداخته عقد نموده بسایند پس دیگر ادویه آمیخته سحق بلیغ نموده بکار برند کحل که در جمیع
انواع رمد مجرب بالطاکی ست انزروت را با سفیدی تخم مرغ سرشته بر چوب گز گذاشته در تنور یکبار بپزند تا بسرخ شدن رسیده باشد برآرند تا خشک شود بعده از ان
برآورده با مثل آن شکر طبرزد و نصف آن هر یک از زعفران و تخم خیار سائیده در چشم کشند و دیگر اکحال که اقلیمیا ست رمد را نافع ست و علاج ضعف آن
خواهد آمد معجون منڈی نافع امراض چشم و سرخی آن پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه و آمله مقشر شاهتره اصل السوس
هر واحد یک توله گل منڈی برابر همه ادویه قند سیاه سه چند جمله هلیلها را بروغن چرب کرده بقند قوام بسرشند خوراک یک تولہ و از اقوال حکما بقول
شیخ الرئیس تدبیر مشترک در رمد دموی و صفراوی فصد قیفال و استفراغ ست پس اگر خون غالب و صفراوی یا صفرا صرف باشد با وجود فصد به طبیخ هلیله
استفراغ نمایند و اگر در ماده اندکی غلظت باشد تربد و اصل نمایند و ایضا اگر دانند که ماده در حجب دماغ منتشر است تقویت سطوح با ایارج فیقرا
کنند و گاهی در چنین حالت بر تقوع صبر اقتصار نمایند و اگر خوف حرارت باشد در آب کاسنی یا آب بادیان تقوع کنند و واجب است که بعد تنقیه تمام
متوجه معالجه چشم گردند و در ان ابتدا کنند به تضمید چشم در وبسر و ات دافع مواد از چشم از عصارات بارده مثل عصاره برگ بارتنگ و برگ بید
و کاسنی و خرفه و عنب الثعلب سبز و کشنیز تر و از لعابات بارده مثل اسپغول و بهدانه و سفیده بیضه و شیر خر و شیر دختر هر یک از ینها منفرد
و مرکب در چشم بچکانند و بعد از ان رقیق سفیدی بیضه با شیاف ابیض که مغری و مبرد و مسکن وجع و مصلح خلط لذاع است و دیگر شیافات رادع
بچکانند لیکن در استعمال شیافات و قطورات رادعه چندان مبالغه نکنند که طبقات چشم کثیف و مواد محتقن گردد و درد اشتداد نماید
و گاهی قدری افیون هم افزایند که وجع را تسکین شدید می بخشد لیکن گاهی بنابر تخدیر و خام کردن ماده ابصار را ضرر رساند و مرض را
طول دهد و شیاف وردی در تسکین التهاب و درد عظیم المنفعت است و دیگر ادویه مفرده رادعه مانند مرداسنگ و کثیرا و حضض و گل سرخ
و سرمه و اقاقیا و مامیثا و صندل و مازو و گل مختوم و گیرو و فوفل و هلیله زرد و هلیله سیاه و گل نیلوفر و نشاسته و افیون و کوکنار و آب کوکنار
و آب کشنیز تازه و سائر عصارات بارده و صمغ عربی و غیر اینها ست پس هرگاه ردع ماده با استفراغ و جذب آن بجانب دیگر حاصل شود و استعمال
رادع نموده بتدریج و آهستگی منضجات شروع کنند یعنی اول مخلوط برادع استعمال نمایند بعده منضج صرف بعمل آرند و ایضا اول رقیق مخلوط
بمثل گلاب و البان که دران قوت انضاج ست بکار برند در لعاب اسپغول با وجود ردع قدری انضاج است و مسکن وجع بود و لعاب بهدانه
شدید الانضاج از آنست و تسکین می کند و لعاب حلبه و آبی که دران حلبه مغسول جوشانیده باشند جید الانضاج و مسکن وجع است و این
اول دوائی است که ابتداء ابدان و منضجات کنند و در ان قوت جذب نیست و اگر تغلیظ چیزی از منضجات احتیاج افتد
باید که استعمال به لعابات نمایند و اگر بهر بار آنها حاجت آید بعصارات استعمال کنند و عصاره شجره که آنرا بیونانی اطاطا و بفارسی رشک

ونیز بیدیه و نامند مجرب است و در ابتدای رمد حار و انتهای آن مفید بخاصیت و قوی النفع است و ابعد از ان انحطاط نمایند از امثال این عصارات و بطبیخ اکلیل الملک که دران انزروت سفید خصوصاً مربی بشیر زنان و یا شیر خر گداخته باشند و ابعده هرگاه مرض بانحطاط شده رجوع کند در استعمال محللات باید و نیز قوی تر از انها مثل انزروت محلول در آب حلبه و بادیان افراط نمایند و بآب مطبوخ زعفران و مر تکمید کنند و چون دانستند که بدن و دماغ تنقیهٔ تام یافت استعمال حمام نمایند بآب گرم و بعد چند ساعت از اطعام قلیل قدری شراب صرف کهنه بیاشامند و اگر ابعد آن استحمام بآب گرم با تکمید کنند انفع بود و پس از ان شیافات و اکحال که در انحطاط و آخر رمد نافع است استعمال کنند و اگر ماده دموی باشد بعد از فصد حجامت کنند و دوا است بمالیدن دست و پا و بستن آن نهایت بیشتر نسبت بدیگر اقسام رمد نمایند و در ابتدا عصارات مذکوره استعمال کنند بعده و غسل زنان با نها بیامیزند بعد از ان مغز نان در سفیدی بیضه تر کرده مخلوط سازند و اگر درد شدید باشد قدری افیون بدان ضم نمایند و اگر ماده صفراوی باشد بعد فصد مسهلات صفرا استفراغ آن کنند و استحمام بآب شیرین نمایند و گاهی دران ریختن آب سرد بر سر و چشم موافق افتد و گاهی شستن روی بآب سرد اندکی سرکه آمیخته نفع میکند و درین قسم بر استعمال قابضات در ابتدا بلا افراط جرأت کنند و شیافات قابض محلول در عصارات استعمال نمایند گیلانی گوید که اگر رمد در هر دو چشم باشد هر دو فصد قیفال از دو جانب بگیرند و در اخراج خون آن استکثار نمایند و اگر احتیاج آن افتد در سه یا چهار مرتبه خون برآرند حتی که گاهی واجب گردد که در اخراج او چندان مبالغه نمایند که بحد غشی رسد و اگر خون غلیظ باشد احتیاج بترقیق آن قبل از فصد افتد تا مهیا بخروج گردد و از مرققات خون حمام است و بعد از ان تکمید و تنطیل بآب گرم یا بآبیکه دران حلبه و تخم کتان جوشانیده باشند و اگر فصد ممکن نبود حجامت نمایند ابعد از ان تلیین طبیعت بماء الفواکه مثل آلو و نحو آن که در قول مسیحی بیاید یا بحب ذهب یا حب بنفشه یا مطبوخ خیارشنبر که در قول ثابت خواهد آمد باید کرد و اگر خواهند ترید و شاهتره و هلیله سیاه و ابیاره بحاجت دران اضافه کنند و فیما بین فصد و اسهال از اشربه شربت انار یا شربت بنفشه یا جلاب یا آب تمر هندی یا شیره تخم خرفه یا لعاب اسپغول نوشند و غذا ظاهر الکلاده باشد زیرا که مویزه بجت مضر است بصاحب رمد بسبب آنکه ماده را خام کند و از قبول النضج منع نماید و این مضر تر در رمد است و لهذا برای آن ضرورت معموله از آب سیب و انار و آلو و عناب و آب ماش و مانند آن و لبقول رطبه و کدو بروغن بادام نیکو است و عند سکون حدت و ظهور ضعف گوشت ماکیان و دراج خورند و چون بدن تنقیهٔ تام یابد در چشم اولاً قطور بکار برند میل قریب او نبرند در ان ذرور و نه دوای حار استعمال کنند خصوصاً اگر درد شدید یا ضربان مفرط و التهاب سخت باشد بلکه سفیدی بیضه رقیق یا لعاب بهدانه در شب و روز استعمال نمایند و چون سوزش ساکن شود شیر زنان چکانند تا جلا و غسل نماید و این قطور بکار برند بگیرند لعاب بهدانه شیر زن و شیر دختران و سفیده بیضه و گلاب و آب کشنیز و بهم زنند تا یکسان شود و در چشم چکانند و مریض را در خانه کم روشن نشانند و بر روی او پارچه سیاه آویزند و اگر ماده منصب بسوی چشم باشد شیاف که در قول مسیحی بیاید ضماد کنند و هرگاه مرض ساکن شود شیاف ابیض که در قول مذکور مسطور گردد بآب و شیر حل کرده در چشم چکانند صفت شیاف کافور که در ابتدای رمد نیکو است سفیده ارزیز هشت درم صمغ و کتیرا هر واحد هفت درم اقلیمیای نقره سه درم کف دریا انزروت هر واحد چهار درم سرگین سوسمار یک درم کافور نیم درم شیاف سازند صفت شیاف اصغر که استعمال او در وسط رمد صالح است صمغ و سفیداب هر واحد سه درم کتیرا و حضض هر واحد یک درم بآب اکلیل الملک شیاف سازند و اگر

نسخهٔ شیاف کافور

نسخهٔ شیاف ابیض اصغر

مرضی را بکار برد و در چشم سرخی و دمعه باقی ماند و رمد ضعیف تر شود نفع کند صفت آن انزروت ده درم زعفران سنبل و صبر و مر هر واحد درم ذرور کنند و در آخر رمد تا آنکه
صاف گردد صفت شیاف احمر لین هرگاه سرخی چشم باکی شود استعمال کنند که ثقل اجفان ببرد شادنج شش درم صمغ عربی کتیرا هر واحد پنج درم مس سوخته چهار درم کهربا
سنبل الطیب ارزیز هر واحد دو درم اسبد مروارید شنگرف معدنی هر واحد درم دم الاخوین زعفران هر واحد نیم درم شیاف سازند ضماد و که در آخر رمد نافع است
بگیرند زرده بیضه و آرد جو و گل بابونه و بنفشه و ضماد کنند و باید که چوجه مرغ و تیهو در آخر بخورند صاحب کامل و جامع و خلاصه می نویسند که در رمد حار
بعد فصد سه روز و تلین از پوست هلیله زرد و آلو بخارا و تمر هندی و عناب و گل بنفشه و ترنجبین یا مطبوخ فواکه یا اقوع هلیله باب اثارین ادویه که دران
قبض و ردع اندک و با آن ادویه مغریه مسکنه مخلوط باشد مثل اقاقیا و سفیداب قلعی و صمغ عربی با سفیده تخم مرغ سرشته بر دور چشم طلا کنند و در چشم کشند
و شیاف ابیض بماده بچکانند و اگر باین تدبیر درد ساکن شود بآن ابیض ادویه که دران تحلیل اندک مع تقریه و تسکین باشد مثل قطور انزروت مربی چهار درم
خوب کوفته ده دانه بهدانه ده دانه در ظرف آبگینه یا نقره کرده شش آب بران ریزند چندانکه ادویه را بپوشاند و بر آتش نشست ملائم بدارند تا گداز دو بجوش آید
آنگاه صاف نموده و سرد ساخته چند قطره در چشم بچکانند در روزی پنج و شش نوبت همین نسخه بعمل آرند که انشاء الله تعالی در همان روز یا روز دوم رمد را
باصلاح آورد و بعد از آنکه رمد تحلیل یافته و درد تسکین پذیرفته و سرخی زائل شده باشد شیاف احمر لین کشند و در حمام داخل کنند و اگر قدری ثقیل از درد
و ورم باقی مانده باشد شستن چشم بآب نیمگرم و استعمال ذرور و حمام صغیر و شیاف احمر لین لازم دارند و در انجا که ماده دموی یا صفراوی بوده باشد ماء القرع
با شربت ورد و یا شربت بنفشه یا شکر طبرزد بدهند که اثری عظیم دارد و عصارهٔ کشنیز یا شیر خر یا شیر زنان در چشم کشیدن بغایت سود مند است و کحل که در جمیع اقسام
رمد مجرب است در چشم کشند و دوا اینکه در اول رمد بجهت ردع مواد بر فی الحال سپید است که خرمهره کوفته بیخته حضض هندی کوکنار سفیده بیضه مرغ همه مساوی
و آب لیمو کاغذی در ظرف آهنی با دسته ساعت سحق نموده بر اطراف چشم سه نوبت ضماد نمایند که مجرب است و بعد سه روز قفل سود دو شب یمانی هر کدام یک درم
حضض سه درم افیون نیم درم با آب گرم سرشته ضماد کنند که بغایت مفید است و این ضماد در دو ساعت تسکین دهد بگیرند کشنیز تازه خشخاش با پوست
زرده تخم مرغ روغن گل زعفران اکلیل الملک افیون اول خشخاش با اکلیل الملک در شراب و آب بپزند تا مهرا شود و بعد از آن ادویه دیگر آمیخته ضماد کنند و در رد شیاف
یک جزو انزروت ده جزو زعفران یک جزو کوفته بیخته نیز رمد را مجرب است و شیاف ماميثا پوست هلیله زرد هر کدام سه درم و نیم صبر سقوطری هر کدام یک درم کوفته بیخته بمیزان آب
و شیاف ساخته در چشم کشیدن همین خاصیت دارد انطاکی گوید که در رمد حار فصد کنند و بعد از آن آثار از ماء الشعیر و تخم خشخاش کنند و تمر هندی و عناب و آلو بخارا بخیسانند
بدهند و شیر بیوه مع آب کشنیز و عنب الثعلب و گل سرخ و شیاف ابیض محلول بسفیدی بیضه نمایند بعده باحمر لین و در آخر زعفرانی علاج کنند و از صبر بابونه در رمد صعب
باصلاح انیست که برگ … آرد جو و سرکه سرشته طلا کنند و بیرون نموده متقشر کنند و مالیده بشکر یا بشربت ورد و بنفشه اگر غرض شدت کند بنوشند و حب الآس و سکران
ضماد کنند و آب حی العالم با کشنیز مع شیر خر یا زن استعمال نمایند و هرگاه رمد با ورم کثرت کند چیزی در تحلیل رمد حار مثل ضماد و آرد جو بنفشه و خشخاش با قلا با سفیدی بیضه
نیست یا طلا و کحل آب گل که و حی العالم با شیر زنان بولس گفته که آنچه لذع … نمایند و در چشم سفیده بیضه بچکانند تا ورم حار منفجر باید و اگر
در بدن فضول نباشد حمام موافق بود و در رادع ورام حار امتلائی معالجه باستفراغ خون و اسهال و مالش اعضای سفلی کنند و چون تمد از خون نمایند و عروق چشم باشد
و در بدن امتلا نبود و شراب بنوشند که تسکین و تفتیح نماید و بعد تنقیه بدن اکحال و شیافات را استعمال کنند و جالینوس گوید که تدبیر رمد حار بعد فصد بچکانیدن
لعابات و سفیدی بیضه مرغ در چشم کنند و اگر وجع تسکین نیافته بآب فواکه اسهال نمایند و اگر مشاهده گردد در قرنیه شبیه غمام دلیل جروح و قروح است باید که بعد از
فصد شیاف ابیض را با سفیدی بیضه مرغ بچکانند اگر الم ساکن شد یقین دانند که ماده تحلیل یافته و اگر ضربان شدت نمود یقین کنند که قرحه بهم رسیده درین
هنگام در چشم او آنچه باعث انفجار قرحه است مثل لعاب حلبه و آب اکلیل الملک بچکانند و تلطیف تدبیر نمایند تا آنکه منفجر گردد و چون منفجر گشت و مده بر آمد استعمال نمایند
مانند ماء العسل که جلا دهد و ساف را و اگر مده باقی ماند لعاب تخم مرو و تخم کتان استعمال نمایند و یا شیاف کندر در چشم بچکانند و چون قرحه پاک گردید شیاف ابار محلول
در شیر دختران تازه دوشیده یا شیر خر استعمال کنند تا اندمال یابد و چشم را … نهاده محکم به بندند تا آنکه بهتر گردد و اگر بطول انجامد زمان علت تلطیف غذا نمایند تا قوت

نسخه مطبوخ خیارشنبر

ضعیف نگردد و سستی در علاج نکنند تا آنکه قرحه مندمل گردد و ثابت بن قره گفته که من معالجه می‌نمایم رمد حار را در ابتدا بفصد قیفال و بعد از آن باسهال
بمطبوخ فواکه و هلیله در اول و در آخر باین مطبوخ خیارشنبر بگیرند پوست هلیله زرد پانزده درم مویز منقی پانزده درم و در آب بپزند و صاف نموده بگیرند از آن
دو ثلث رطل و در آن مغز فلوس خیارشنبر ده درم حل نموده صاف کرده یک درم روغن بادام شیرین بران چکانیده بهنگام صبح بیاشامند بعد از آنکه دو ساعت
پیش از آن یک درم غاریقون با جلاب سرشته خورده باشند و از حضض و صندل سفید سرکه و جزء اقاقیا نیم جزء شیاف ساخته عند الحاجت با آب کشنیز تازه حل کرده بگرد
طلا نمایند و متوجه معالجه چشم گردند چکانیدن شیر زنان در چشم شب و روز و اگر التهاب و هیجان زیاده باشد بدل آن رقیق سفیده بیضه مرغ بچکانند و چشم را بآب سرد فرو
با نمک سرکه و یا گلاب بشویند و اگر وجع شدید باشد لعاب بهدانه با شیر زنان در چشم چکانند جهت تسکین الم و اگر بدین تسکین نیابد شیاف ابیض بچکانند
و شیاف احمر و شیاف خلوقی در وسط رمد نافع است و اگر کثرت رطوبت چشم باشد ذرور ابیض استعمال نمایند و چون علت کم گردد و در چشم اندک سرخی
باقی ماند ذرور صفر آنرا نافع است و مسیحی گوید که در رمد حار تخمه اولی پس اگر در اینجا علامات ورم حار از انتفاخ و تمدد و حمرت و ضربان و صلابت و تمدد
و درد و انتفاخ اجفان باشد اول فصد قیفال از جانب چشم علیل کنند بعده اطلاق طبیعت بطبیخ هلیله زرد و آلو بخارا و تمر هندی و شاهتره و زبد و غاریقون نمایند
و اعاده اسهال کنند تا که تنقیه سر حاصل شود و صبر درین عظیم النفع است هرگاه در آب کاسنی و آب عنب الثعلب انقوع سازند و بهتر آنست که اول بآلو
مثل آلو و تمر هندی و بنفشه و هلیله زرد و خیارشنبر و ترنجبین اسهال آورند بعد از آن آب کاسنی که در آن صبر انقوع کرده باشند بنوشانند بعده حب قوقایا بخورانند
و هرگاه بدن تمام از ماده پاک گردد اول سفیده بیضه رقیق در همه روز و شب در چشم چکانند یا شیر دختران مفرد و یا شیاف ابیض که از سفیداب پنج درم و انزروت
سه درم و کثیرا و نشاسته هر واحد دو درم افیون نیم درم و شیر زنان یا سفیده بیضه رقیق ساخته باشند و اگر زیاده سوی چشم منصب باشد بگیرند حضض و صندل و
گلاب و اقاقیا و مامیثا و عنب الثعلب و عصی الراعی و سفرجل و گل سرخ و ازین اقراص شیاف ساخته وقت حاجت باب کشنیز سبز سائیده بر پلک طلا کنند و روی را
با آب سرد مع قدری سرکه بشویند و تا سه بار در اول مرض استعمال کنند و اگر رطوبت کثیر و التصاق باشد چشم را ضماد کنند و ذرور انزروت سفید با شیر زنان
سوده و در آفتاب خشک کرده باز سائیده استعمال نمایند و هرگاه مرض بانحطاط آید زرده بیضه و آرد جو و گل بابونه و بنفشه ضماد کنند و اگر درد باقی باشد بعد صندل
و شیاف مامیثا و فوفل و صمغ و افیون و اقاقیا و آب عنب الثعلب یا آب عصی الراعی یا آب کشنیز سبز حل کرده طلا کنند و اگر در اینجا صداع و ضربان باشد
و آب طبیخ خشخاش یا کاهو حل کرده استعمال نمایند و در آخر ذرور ابیض که از نشاسته و شکر و انزروت مربی بشیر خر ساخته باشند باستعمال آرند بعد از آن
ذرور مذکور قدری از مامیثا و زعفران و مر و سنبل افزوده استعمال آرند صاحب حاوی صغیر گوید که در رمد حار فصد سر رو از جانب علیل کنند و شربت عناب
و نیلوفر و بنفشه بنوشند و در ابتدا دوای لذاع موذی چشم بکار نبرند و تلیین طبیعت بماء الفواکه یا حب بنفشه نمایند و صبح جلاب از عناب ده عدد و بنفشه پنج درم
و شکر ده درم بیاشامند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و اسفاناخ بدهند و اگر صفرا غالب باشد آب انار بمعصور شحم مع شکر یا تمر هندی یا آلو بخارا و عناب مع شکر
دهند و اسهال طبیعت بمطبوخ هلیله زرد کنند و در ابتدا شیر زنان مع سفیده بیضه مرغ در چشم چکانند و بعد صندل و گلاب و آب کشنیز سبز یا کشنیز تنها و حضض و اقاقیا
و مامیثا بر چشم ضماد سازند و اغذیه بارد و رطب مثل مزوره نارنج بمغز بادام و شکر که ترشی غالب نبود بدهند و شیاف ابیض کافوری استعمال نمایند و اگر درد و نخس
و التهاب شدت کند شیاف ابیض افیونی بکار برند و لعابات بارده رطب مثل لعاب بزر قطونا و بهدانه مع شیر دختران و عصارات بارده مثل آب کاهو و خرفه و کشنیز
و عنب الثعلب تر و امثال آنها و مانند آن برهم زده در چشم تقطیر کنند و اگر ماده در چشم منصب باشد آب عنب الثعلب سبز در روغن گل طلا کنند و روی بگلاب و آب سرد
بشویند الاقی می‌نویسد که در ماده دموی یا مرکب از دم و صفرا یا دم و سودا یا دم و بلغم ابتدا بفصد سر رو کنند و خون بمقدار واجب برآرند اگر حال مریض مساعدت
کند و اگر حاجت فصد بروز دوم افتد تاخیر نکنند و کذلک اگر حاجت باستفراغ شود بطبیخ هلیله و مانند آن مثل خیارشنبر و تمر هندی و شیر خشت سازند و هر صبح
شربت بنفشه یا نیلوفر یا شربت انار ترش با شیره بزر بیاشامند و اگر باین اثر به شربت خشخاش بنوشند تبرید راس و عین کند و خواب آورد و تدبیر صواب
در رمد در پنج آنست که اول بادویه که مانع مواد از چشم و ناشف رطوبات و معدل مزاج باشند ترکیب داده استعمال نمایند و این منفعتها در شیاف بریلا یافته می‌شود

نسخه شیاف ابیض افیونی

و ترکیب این شیافات بر دو نوع است یکی آنکه در ان ادویه قابض و رادع اکثر باشد و این را بسفیدی بیضه یا شیر زنان حل کرده رقیق تر بکار برند و دیگر آنکه
در ان ادویه قابضه کمتر و محلله بیشتر باشد و این را غلیظ تر استعمال نمایند و اطلیه که در ابتدا بکار برند تا ماده را از چشم باز دارد از مثل صمغ و زعفران و شیاف مامیثا
و حضض باید ساخت و بر پیشانی طلا کنند و اگر ماده سخت گرم باشد طلا از عصاره خرفه و عصاره حی العالم و آرد جو و بزرقطونا و آب عنب الثعلب و سفیدی بیضه
سازند و اگر حرارت قوی نباشد از گرد آسیا و کندر و مر و زعفران و نشا و سفیدی تخم مرغ بکار برند و اگر ماده سخت سرد باشد از صبر و زعفران و زرفت و زرنیخ طلا
سازند و چشم را مدام از چرک پاک کنند و طریق دیگر در علاج انواع رمد حار آنست که اول سفیدی بیضه در چشم چکانند که آن مسکن وجع و دافع
حدت ماده است و شیر زنان همچنین لیکن ... و لعاب بهدانه و شیر دختر و آب صمغ هم رادع و هم مسکن وجع است و شیاف ابیض با شیر زنان
در ابتدای رمد نافع است و هر گاه ماده از نزول فارغ شود ضماد از بنفشه و نیلوفر و کاسنی و گل سرخ بر چشم نمایند و ضماد اطلیه مذکوره استعمال
کنند و هر گاه ماده از نزول منع شود شیافهای قابضه مثل شیاف ابیض که در ان یک درم انزروت داخل کرده باشند استعمال نمایند و بعد از ان شیاف ملکایا
بکار برند و اگر قدری ورم باقی مانده باشد از اقاقیا و مر و زعفران و مس سوخته و صبر طلا کنند که آن ماده باقی را تحلیل کند و دیگر ماده را باز دارد و هر گاه سیلان رطوبت
و رمص یا لیس و التصاق زائل گردد این علامت نضج ماده و انحطاط مرض است درین حالت باکتحال شیاف احمر لین و حمام نفع یابند و اگر باکتحال این در چند بار
زائل نشود باحمر حاد حاجت آید و بعده در آخر امر ... و اگر باز ... تدابیر مدت دراز گردد و زائل نشود معلوم کنند که پلک چشم جرب دارد پس علاج جرب باید
ابو الحسن گوید که در رمد دموی مبادرت بفصد قیفال کنند و خون از جانب چشم ... بسبب قوت و کثرت ماده دمویه و قلت آن و در ابتدا
باستعمال مسهل در چشم حذر کنند و سفیدی بیضه و لعاب بهدانه در چشم بچکانند و هر گاه وجع ساکن شود شیر زنان قطور کنند و صندل بگلاب بر سر طلا نمایند و افیون
و بنفشه و نیلوفر بر سر بندند و انار میخوش و سیب و ناشپاتی و به امتصاص کنند و تعدیل طبیعت بماء القرع و شربت نیلوفر و بنفشه نمایند و از خوردن گوشت و حلوا و
شرب شراب و صیاح و حمام و جماع حذر کنند و بمزورات غذا سازند و هر گاه علامت تسکین یابد شیاف ابیض در آب یا شیر حل کرده در چشم چکانند و در روز هفتم بکار برند
و چشم را بآب ... بشویند و هر گاه علامت انحطاط پدید شیاف قطع نمایند و ... بکار برند و در حمام داخل کنند و پلک باز کرده شیاف احمر حار کنند و باغبر اکتحال نمایند و در آخر
تیهو و فروج غذا سازند و اگر ماده صفراوی باشد تنقیه بدن بمطبوخ کنند و حدت صفرا بماء الشعیر و شیره خرفه و ماء القرع و آب انار میخوش و آب تمر هندی و آب آلو
و آب حصرم با شربت نیلوفر تسکین کنند و باقی تدابیر آنچه در دموی گذشت بعمل آرند احمد بن محمد رحمه الله گفته علاج رمد دموی فصد قیفال از جهت محاذی علت است
اگر مانعی نباشد مانند تخمه یا اسهال یا مغص یا احتباس طبع یا ضعف یا سن از صغر و کبر و اگر طفل باشد حجامت نمایند پس اطفا و تعدیل مزاج مثل شربت انارین نمایند و
عناب آلو و اصیا از هر واحد یک اوقیه گل بنفشه چهار درم در آبی که در ان اصل السوس مقشر کوفته دو درم گل نیلوفر هفت درم جوشانیده باشند بخیسانند پس ترنجبین ده درم
مالیده صاف نموده بیاشامند و اگر طفل باشد این نقوع را با شکر سفید یک اوقیه تا یک نیم اوقیه شربت مرتب سازند و بیاشامند و تلطیف غذا نمایند و مزورات
معموله از شکر و لیمو یا قطف یا بادام شیرین یا اسفاناخ تناول نمایند و احتراز از اغذیه مولده خون مثل گوشت و خمر و عسل و شیرینی و روغن و اجتناب از اغذیه مبخره مانند
عدس و باقلا و از اغذیه غلیظه مثل هریسه و گوشت گاو و شب خواری و از حرکات عنیفه و گرسنگی و امتلا نمایند و پایها بسنگ پا بمالند و ساقین بدست مالند و در ابتدای
رمد شیر زنان و رقیق سفیدی بیضه مرغ و لعاب بهدانه رقیق در چشم چکانند پس شیاف احمر مشمر بکشند و در وقت تزید وقت خواب شیاف ابیض از زرقی در چشم چکانند
و بیرون چشم شیاف احمر مشمر طلا نمایند و در وقت انتها شیاف ابیض ساده و ذرور و شیاف از زرقی و در انحطاط شیاف خولان طلا نمایند و بحمام روند طبری نوشته
که بعد فصد سر و تسکین طبیعت بگیرند تمر هندی لیف زده تخم آن دور کرده ده درم آلو و عناب هر واحد پانزده درم مویز منقی تخم کشوث تخم کاسنی کشنیز خشک
برگ عنب الثعلب هر واحد یک کف ... زرد کوفته هفت درم همه را بجوشانند و بوزن صد درم صاف کرده چهل درم شربت بنفشه انداخته نیم گرم بنوشند و غذا مزورات عدسیه
معمول بسرکه و شکر و آب غوره و مانند آن دهند و ظاهر الحال آنست که باشد زیرا که ترشی سرکه و غوره مضر است بعد از ان باین شیاف اکتحال نمایند بگیرند انزروت مربی
بشیر خر پنج درم نشاسته شیرین طعم دو درم کتیرا صمغ عربی هر واحد یک درم سفیداب ارزیر سه درم قلیمیای فضه دو درم افیون خالص سه طسوج تا یک دانگ

تکمید کردن عجیب الاثر است و باقی نسخه‌های ضمادات و پوٹلی نافع رمد بلغمی در علاج کلی رمد و علاج رمد مرکب مسطور است حسب حاجت از انجا بگیرند

علاج رمد سوداوی

ترطیب دماغ نمایند باغذیه و ماء الشعیر و امراق و حمام و لعوقات و نطولات و ضمادات پس تنقیه نمایند و گویند که فصد درین نوع رمد مکروه است بنابر ازدیاد یبس و بعدا نه سپستان گاوزبان نیلوفر جوش داده صاف نموده شیر مغز بادام شیره کشنیز خشک شربت بنفشه داخل کرده بنوشند یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت خشخاش مع بهند و مربه خشخاش چهار ماشه مغز بادام چهار دانه مغز تخم کدو سبع دانه هفت ماشه نشاسته چهار ماشه دانه هیل ... ماشه کشنیز خشک چهار ماشه نبات روغن گاو نیز بر رمد سوداوی مفید لو شته و بنفشه بابونه تخم کتان با روغن نیلوفر بر پلک چشم ضماد نمایند و کذالک تضمید پلک بلعاب حلبه و تخم کتان و زردی بیضه نافع و شیر زنان مع شیر خر بچکانند با دم شیرین طلا کنند و نطولا مفید و روغن بنفشه و کدو و شیر دختر در بینی بچکانند و نیلوفر و بنفشه برگ خطمی جو مقشر سپستان وغیره در آب پخته انکباب سازند و آبش بر مقدم سر ریزند و استحمام نمایند و لعاب بهدانه و شیر زنان وغیره مرطبات در چشم بچکانند و شیاف دینارجون اکتحال کنند و اگر حدت بسیار باشد از اده یه و اغذیه حاره اجتناب نمایند و بعضی گویند که در رمد سوداوی سر و زجلابی از ادویه جوبیه و گاوزبان و عناب و مویز سیاه و شاه ترج و گل بنفشه جوشانیده صاف نموده بجلاب شکری شیرین نموده بیاشامند چند روز تا نضج ظاهر گردد پس تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون و حب لاجورد نمایند و تغذیه بمخود آب و ماش با گوشت بزغاله کنند پس در چشم کشند شیاف بر رمادی یا شیر دختران یا لعاب گل خطمی و در انتها شیاف دینارجون و از محذرات درین قسم احتراز کنند و بعد انتها شیاف احمر حاد اکتحال نمودن نیز نافع و اگر حکه شدید بود و از استعمال ادویه لذاعه احتراز کنند و گوشت بزغاله و چوزه مرغ غذا سازند و ماء الشعیر و دیگر اغذیه و اشربه مرطبه و ماء الجبن خورند و بعد ترطیب منضج و مسهل سودا و حب افتیمون دهند و بهترین مسهلین طبیعت شربت اسطوخودوس نیز نافع است یا ماء الجبن با افتیمون و بابلیله استعمال نمایند و جهت تعدیل مزاج اطریفل افتیمون عادی خان یک توله یا سه ماشه اسطوخودوس دهند و شیاف احمر لین در آب مکو حل نمایند والیضا بعد تنقیه در ابتدا شیاف ابیض ساده با این شیاف مجرب اقاقیا ده درم صمغ عربی هفت و نیم درم مس سوخته مغسول یک درم یا وبا الا اقلیمیا دیگر بعضی سنبل الطیب هر واحد یک درم علی الرسم کوفته بیخته آب باران سرشته شیاف سازند و استعمال نمایند از بیرون چشم نیز پس لطول نمایند با بیکه دران بابونه و گل بنفشه و نیلوفر و جو مقشر مساوی جوشانیده باشند و در زمان تزید تقلیل نمایند از شیاف ابیض زیاده نمایند شیاف مذکور را در زمان انتها و انحطاط بمقدار شیاف اسطو نمایند و اگر غذا خواهند بعد از ان تکحل آنچه مس محرق مغسول بسیار بار یک سوده در چشم اکتحال نمایند و اکثر بحمام روند و چیزهای خوشبو بویند و تقویت دماغ نمایند بنوعیکه عنبر و ریحان و نوشیدن عرق گاوزبان و نیلوفر با شربت این هر دو و قبل از ترطیب استعمال مستفرغات و محللات روا نبود و نیز از اغذیه قوی ترک نمایند و از اغذیه مولد سودا پرهیز ند و شراب بنوشند **والطاکی** گوید که در رمد سوداوی اول تنقیه بشربت سنا و موبز پس افتیمون نمایند بعده شیاف ها بکار برند و نوعی از رمد است که با آن صداع و خشکی و ضعف بصر باشد و این از فرط یبس بود و علاجش ترطیب است مطلقاً **واز کلام طبری** مستفاد میگردد که نوعی از رمد است که از انصباب صفرای محترق یا بخمه و یا دیگر طبقات حادث شود و بسبب حدت ماده و حرارت خود و یبس جفاف و تحلیل و لاغری پیدا کند و آن را رمد یابس گویند و آن بدترین انواع رمد و عسر العلاج است و علامتش رویت جفاف و سموریت در ملتحمه و غور ریبس و خشونت عینین و سرخی ملتحمه احیانا و حمرت اجفان و عروض صداع در اکثر و علاجش اجتناب از استفراغ فصد و مسهل ست مطلقاً و اختیار ترطیب و تبرید و پرهیز از لحوم و اشیای حاره و اقتصار بر مزوره ماش و آب با قلا و روغن بادام و بصورت ظهور سرخی در قاروره لزوم ماء الشعیر و استعمال آبزن و استنشاق روغن بنفشه و کدو و تضمید سر بماست شیر زنیکه بالفعل بزغاله بسته باشند بعد تعلیف بزبکاسنی و گیاهای تر تازه و تسعیط بشیر دختران یک جزو آب ماسی الراعی آب برگ بزرقطونا و آب برادهٔ کدو همه مروق کرده یک جزو در روغن کدو یا نیلوفر یا بنفشه یک نیم جزو در شیشه جنبانیده و ابتدا استنشاق آب سرد گرم و العه با ما و بر سر و حنظل مزید آب بار نمایند و اقبال طبیبه مثل کاسنی و برگ خشخاش و کاہو و تقلیه سپانی و تقلیه مبارک و سفاناخ مجور نهند و بشرطیکه احتمال مزاج شربت شیر خر و ماء الشعیر و در آخر تقطیر شیاف ابیض ساده نافع و این قسم رمد با کتحال کمتر احتیاج دارد بلکه بتر طیب بدن نه اکل شیر و دهر گاه مزاج مریض سوداوی باشد و در دماغ او جفاف بود و این علت دراز گردد و در زمانی کثیر ثابت ماند و درین مرض...

و کذا حضض مکی و اکتحال زعفران بشیر زنان و یا آبنوس و یا خولان و یا عصارهٔ عنب الثعلب و اگر از ان شیافات مانع انصباب مواد است بایدفعل نماید
توتیای کرده و یا شاخ گوزن سوخته مغسول بمراث و یا اثمد عربی بآب کاه و یا دخان کندر و یا اسبد و یا دخان قطران و یا دخان میعه و یا توتیای کرمانی
مغسول بمراث بعد تنقیه بدن و تناول تریاق فاروق و یا شحم حنظل نیز مانع نزول مواد

علاج رمد مرکب

و عام است که مرکب از دو ماده باشد یا زیاده مثلاً از خون و صفرا یا از خون و بلغم عفن یا از خون و بلغم غیر عفن یا از خون و سودا یا از خون و ریح یا از خون و
ریح یا از صفرا و بلغم یا از صفرا و سودا یا از بلغم و سودا و مانند آن و بهمین قیاس باقی اقسام ثلاثی و رباعی و خماسی و سداسی برآورند پس علاج رمد مرکب عسیر است و
صواب دران آنست که استفراغ خلط غالب بالترتیب کرده باشند و بیشتر بهمه و بمسهل واحد اخراج بایدنمود مثل لوغاذیا که مخرج جمیع اخلاط است بتمیز بعضی
از ان از بعض سهل است پس اگر ماده مرکب از خون و صفرا باشد تدبیرش از فصد و مسهل صفرا همانست که در علاج رمد حار گذشت و اگر ماده مرکب از خون و
خلطی دیگر باشد بعد فصد اخراج آن بمسهل مخصوص وی نمایند و تدبیریکه در قول ایلاقی مذکور شد بر گیرند و ایضاً در ماده مرکب از صفرا و بلغم غیره اسطوخودوس
گل بنفشه هر یک چهار ماشه شاهتره پوست هلیله زرد هر یک شش ماشه جوشانیده شهد داخل کرده بنوشند و گاهی کاسنی شش ماشه گوفته بجای هلیله می افزایند
و گاهی پرسیاوشان شش ماشه و نبات عوض پوست هلیله و شهد می کنند و گاهی درین نسخه شیره تخم خشخاش شیره مغز بادام هم می افزایند و یا اطریفل
کشنیزی خورده شاهتره اسطوخودوس هر یک شش ماشه پرسیاوشان پنج ماشه پوست هلیله زرد کشنیز خشک هر یک شش ماشه بعرق شاهتره جوشانیده و نبات
داخل کرده بدهند و گاهی بدون اطریفل و شاهتره و کشنیز در عرق استعمال می کنند و رسوت گیرباه پهٹکری افیون زعفران در آب کشنیز سبز سوده ضماد
می نمایند و یا ایارج فیقرا بروغن بادام چرب کرده با طریفل صغیر سرشته همراه لعاب بهدانه عرق شاهتره و شربت بنفشه بدهند و اگر در باخول او دادن اسطوخودوس کوفته
هلیله زرد جوشانیده شهد داخل کرده بنوشند و بجای آب عرق عنب الثعلب دهند و باز اسطوخودوس سوده با طریفل کشنیزی سرشته بخورند و شیره تخم خشخاش داخل کرده
بنوشند و گاهی اسطوخودوس سوده بهلیله مربی سرشته یا با طریفل کشنیزی سرشته همراه شیره عناب با عرق شاهتره و نبات یا شربت زوری داخل کرده با انگور یا آلو بخورانند
سپید هند و باز حب ایارج سوده چهار ماشه با طریفل کشنیزی سرشته همراه عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب دهند و اگر باد باطحال بود بعد فصد سر رو از جانب طحال
عناب گل بنفشه جوشانیده و شیره کاهو شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده سپید هند و روز دوم اسطوخودوس شاهتره گل نیلوفر جوشانیده شربت بنفشه خاکشی بعده
مسهل معمولی باز عناب اسطوخودوس بهدانه جوشانیده شربت بنفشه شیره خیارین خاکشی باز برای طحال اطریفل کشنیزی خورده شاهتره گل نیلوفر اسطوخودوس
جوشانیده نبات داخل کرده سپید هند و خوردن اطریفل بادیان و معجون منڈی نیز در رمد مرکب مفید است و اگر افیون یک سرخ قرنفل دو عدد شب یمانی بریان
چهار ماشه زرد چوب بقدر نخود و کوکنار یک عدد برگ تمر هندی قدری سائیده در پوٹلی بسته اندر آب تر دارند و بالای چشم بگردانند و در چشم نیز قطور کنند نافع بود و ایضاً گلو دھ پھٹکری
بریان هر یک شش ماشه جوز بوا نیم عدد قرنفل زعفران هر یک نیم ماشه گیرو افیون سپاری چهالیه هر یک ماشه بلدی چهار ماشه بار یک سائیده در پارچه بسته در آب دارند و آب
سائیده در چشم کشند که نافع و ر چشم سنت و بآب شاه صاحب نافع رمد است که دار هلد پھٹکری بلدی هلیله زرد هلیله سیاه هر یک شش ماشه زعفران افیون هر یک
یک ماشه حب بسته بقدر حاجت بر چشم طلا نمایند و اگر رسوت سه ماشه لونگ یک عدد سنگه تهو تهه یک سرخ مصری پھٹکری افیون هر یک یک ماشه برگ نیم برگ ببول هر یک
دو نیم عدد برگ املی سه عدد کھرل نموده گولی بسته وقت حاجت در چشم کشند برای دفع سرخی و درد چشم از مجربات بعضی اطباست و اگر رسوت پنج ماشه مصری افیون هر
یک ماشه سنگه تهو تهه دو سرخ قرنفل دو عدد همه را بآب سائیده از میل در چشم کشند و اگر خشک شود باز آب بیندازند و وقت صبح و شام استعمال نمایند برای آشوب چشم و
درد چشم بسته اند و گویند که در سه روز فائده کلی بخشند و ضماد پھٹکری خام زنجبیل گیرو زرد چوب هر واحد یک ماشه افیون دو ماشه بآب گوکنار سرشته نیز نافع رمد است و
ضماد دیگر که بسیار خوب است برای رمد و سرخی پھٹکری بریان لود هر رسوت گیرو پا و زرد چوب هر یک یک ماشه قرنفل افیون هر یک نیم ماشه در ظرف آهنی بسته آهنی حل نموده نیم گرم حوالی چشم
طلا کردن نافع و ایضاً لود هر رسوت پھٹکری مردار سنگ زیره سیاه هر یک دو ماشه بلدی گوکنار هر یک یک ماشه افیون سنگه تهو تهه بقدر نخود بآب سائیده گرد چشم طلا کردن بحسب تجربه کافی است

علاج وردینج

که بعض اطبا آنرا از امراض مشترکه شمرده اند و جالینوس یک مرتبه از امراض جفن و مرتبه دیگر از اقسام رمد شمرده بالجمله چون رمد در وردینج گردد تدبیر آن از فصد و حجامت و استفراغ و غیره مثل رمد حارست و گویند که اول فصد باسلیق کنند و خون وافر باید گرفت و فصد مکرر نمایند و اگر مریض کودک باشد حجامت پس سر یا بین الکتفین و چسپانیدن زلو بر بناگوش کفایت کند و گاهی محتاج بقطع شریان میگردد و آب انار یا شربت بنفشه یا آب تمر هندی و شیرخشت و لعاب اسپغول یا شربت بنفشه و شربت انار دهند و باش ماء الشعیر و اسفاناخ و کدو و غذا سازند و ادویه مسکن حدت و حرارت و ملین مزاج مثل سفیده تخم مرغ رقیق تنها یا شیاف ابیض دران حل کرده یا در شیر دختر حل کرده در چشم بچکانند و اگر حدت ماده زیاده باشد با شیر لعاب بهدانه آمیزند در هر ساعتی دو بار یا سه بار بکار برند و اسپغول مضروب با آب کاسنی و آب کشنیز سبز و آب خرفه و آب حی العالم بر چشم ضماد کنند و تا روز سوم همین تدبیر عمل آرند لیکن اگر اثر نضج ظاهر شود ماء الاصول و تمر هندی و خیارشنبر و شربت ورد بکار برند استفراغ نمایند و بعده بنگرند اگر التزاق جفن و رمص ظاهر باشد ذرور ابیض بکار برند و شیاف ابیض ساده بسفیده تخم مرغ و شیر زنان گداخته در چشم چکانند و بعصابه بربندند و در شبانه روزی سه بار یا پنج بار و هر بار که ذرور کور بکار برند چشم را بعصابه بربندند و تا ذرور خوب در چشم منحل نگردد نگشایند و بعد از انحلال ذرور عصابه را باز نموده شیاف ابیض چکانیده اندک صبر کنند و باز ذرور پاشیده بدستور اول بعمل آرند و بعد از کشادن عصابه چشم را بملی که قدری پنبه بران پیچیده باشند با آهستگی تمام در مکان تاریک از چرک پاک سازند لیکن ذرور و ذرور کور از زرد و مر برده و غیره و نشاسته یک جزو باشد و با ادویه که دران قبض و تحلیل باشد مثل حضض و صبر و اقاقیا و شیاف ماميثا با آب کاسنی و آب عنب الثعلب سرشته بر حوالی چشم ضماد سازند و پرهیز باشد که هیچ یکی ازین ادویه قبل از تنقیه و استفراغ مستعمل نشود و اگر با وجود این تدابیر درد تسکین حاصل نگردد و شیاف ابیض افیونی با دو حبه حلبه ترکرده بچکانند و آب بیکه دران اکلیل و حلبه جوشانیده باشند تکمید نمایند و گل سرخ چهار درم اکلیل الملک دو درم زعفران یک درم کوفته بیخته با آب کشنیز تر سرشته ضماد کنند یا نان در آب عنب الثعلب ترکرده ضماد نمایند و اگر درد شدت کند و ساکن نگردد پوست خشخاش و دو جزو پنج افاع نصف جزو کوفته در آب کشنیز سبز و زرده تخم مرغ سرشته تضمید کنند و اگر سبب درد امتلاء باب ماده حار از سر باشد با وجود جهنده مذکوره سویق شعیر با آب خرفه یا آب حی العالم یا آب بارتنگ یا آب بهی بر پیشانی ضماد سازند و یا بزرقطونا با آب عنب الثعلب یا بیکی از آبهای مذکوره آغشته و مانند آن هرچه سرد و قابض باشد بسبب آن تقویت جبهه و منع ماده از انحدار بسوی چشم نماید ضماد کنند و چون درد ساکن شود بدستور اول ذرور ابیض و شیاف ابیض بکار برند و بعد از تسکین درد تحلیل ورم و رفع سرخی بذرور اصفر صغیر و شیاف احمر لین و سست باید برد و مریض را در حمام داخل کنند و آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک تکمید چشم نمایند و اگر بقیه غلظ از ان باقی ماند ذرور اصفر کبیر و شیاف احمر حاد استعمال کنند و بحموم طیور و جدی و حمل غذا سازند و عشا ترک نمایند و بعد غذا خواب نکنند پس هرگاه چشم خوب پاک گردد و ورم تحلیل پذیرد و بکحل رمادی اکتحال سازند و اجفان را بشیاف احمر لین حک کنند و اگر در اجفان تخفیف حاصل نشود حکاک و شیاف اصفر کنند که محلل غلظ اجفان ست **اقوال بعض حذاق** ارسطاطالیس گفته که زرده بیضه و تخم ارز آمیخته بر پارچه کتان مالیده بر وردینج صعب نهند که در ساعت تسکین الم او میکند و کذا برگ گل سرخ باریک سائیده و برگ انگور و زرده بیضه آمیزند تا مثل مرهم گردد و بر خرقه کتان کشیده بر وردینج گذارند که فی الحال مسکن وجع است و زعفران سائیده و در شیر دختران آمیخته چکانیدن در تسکین الم وردینج عجیب است شیخ الرئیس میفرماید که در وردینج اگر از ورم حار باشد و از جمیع وجوه استفراغ بدن و عرق سر و حجامت کرده شود و مثل شیاف ابیض از رو ادعیات و مثل ضمادات لین بارد استعمال کنند و ضماد از خارج مثل زعفران چهار درم و برگ کشنیز سبز پانزده درم و اکلیل الملک است و پنج درم زرده بیضه سه عدد و نان میده پانزده درم در رب انگور تر کرده آمیزند و مانند مرهم ساخته بکار برند و وقت شدت درد قدری از مخدرات مثل پوست خشخاش یا بیخ او و طلا با ماميثا و حضض و صبر نیز مفید بود و آنچه مجربست زرده بیضه مرغ تخم خرس است که از هر دو مثل مرهم ساخته بر پارچه گذاشته بر چشم نهند و کذا برگ گل سرخ در رب انگور ترکرده با زرده بیضه سائیده بر چشم گذارند و هرگاه درد شدت کند زعفران سحوق و شیر زنان و آب کشنیز در چشم چکانیدن نفع میکند و باید که در وردینج بعلاجات خارجی مشغول شوند و تقطیر شیر در چشم تا سه روز از اول درد اگر قوت و حال محتمل باشد

و ورد وردینج موجع متقرح اکتحال بانزروت و زعفران و شیاف مامیثا و افیون مساوی باریک سائیده مجرب کحالین است و اگر وردینج بعد از رمد نماید از قبیل
بادیه حات البته استفراغ نمایند و لعاب بهی دانه و آب کزبره مطبوخ او گرفته استعمال کنند و بسیاراست که آب عنب الثعلب مروق می نمایند و گاهی مرو زعفران آنرا افزاید
ابو الحسن سعید در مغنی فی الطب می نویسد که بسبب او یا ماده دموی بود که بیک پلک یا هر دو سیلان کند و یا ماده صفراوی حاد باشد و بر ورم دموی الم شدید و
حمرت و در اکثر انشقاق پلک و خروج ورم رقیق از ان دلالت کند و بر صفراوی قلت ورم و شدت حرقت و حکه و صفرت رنگ استدلال نمایند و تدبیر نوع
اول فصد است اگر ممکن باشد و الا حجامت و اگر در بعض اطفال شیرخواره بود فصد مرضعه او کنند و اصلاح غذای او نمایند و زردی بیضه بروغن گل بر چشم نهند و
شیر در چشم بدوشند و تا روز سوم زرد و در چشم استعمال نمایند و در روز چهارم زرد و سفیده بالا بعمل آرند و هرگاه مرض واقف گردد ذرور منضجات بکار برند از زرد چوب
و عدس و پوست انار و گل سرخ از هر یک نخته و در آب و روغن گل پخته بر پلک ضماد کنند و هرگاه مرض انحطاط پذیرد ذرور صفر استعمال نمایند و علاج
نوع ثانی باستفراغ اگر ممکن باشد و باصلاح تنقیه کنند و بعد تنقیه بدن گل سرخ آرد جو و پوست انار و عدس سائیده بر چشم نهند تا انحطاط مرض و بعد از ان
در آخر ذرور صفر بعمل آرند و پلک را منقلب ساخته شیاف لین و غبر بخار ند انطاکی گوید که وردینج غالباً باطفال عارض شود و بسبب فرط رطوبت
و اکثر از ماده خون افتد و از سودا حادث نشود اجماعاً و در حادث او از صفرا و بلغم اختلاف است و اصح آنست که از بلغم نیز حادث شود و سببش شرط
امتلاست یا شکستگی است یا انفجار رگ یا ضعف غشا و از رنگ او معلوم او که مفرد است یا مرکب شناخته میشود و علاجش اینست که مبادرت بفصد نمایند و در
اطفال شرط زنند بعده اگر مقارن رمد باشد پس علاج را حاد بود بسبب اتفاق این هر دو و صلاً و حکماً بلکه وردینج در بین هنگام عبارت از قوت رمد باشد
و الا از مجربات دران سپیده سفیدی بیضه است و انزروت بزعفران و شیر زنان ... شدت التهاب نهادن لعاب بهدانه بگلاب
جائز است در وجع مواد مثل افیون و گل سرخ و زعفران از خارج طلا کردن گیلانی می نویسد که از آنچه استعمال میکنند در علاج این مرض نیست که ذرور صفر
صغیر بپاشند و شیاف احمر لین بکار برند بعده ماده حجامت و اگر مریض بدرک باشد ... شود و ابیض و حضض و شیاف مامیثا بر پلک ضماد کنند
و آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش ... نمایند و تلطیف غذا ... این شیاف در وردینج انفع کامل نماید اگر در
آب عصی الراعی حل کرده اکتحال نمایند نسخه آن ... شیاف مامیثا هر واحد دو درم صمغ عربی انزروت
کثیرا کهربا گل قبرسی خالص هر واحد یک درم انزروت سفید سه درم زعفران دو دانگ همه را ... پارچه بیز کرده بگیرند حضض یک درم و افیون خالص دو دانگ
و هر دو در شیر دختران حل کرده ادویه مذکوره آمیخته شیاف بقدر عدس سازند و در سفیده بیضه رقیق حل کرده اکتحال نمایند یا در چشم چکانند که این شیاف
بعد استفراغ بفصد در یک روز وردینج را زائل کند و این ذرور نافع است بگیرند شیاف مامیثا دو درم حضض یک و نیم درم زعفران اقلیمیای ذهبی هر واحد یک درم
سرو نشج نیم درم افیون دو دانگ باریک سائیده دو سه دفعه به بیزند و در چشم پاشیده بربندند و بعد انحلال دوا پاک کرده بآب سرد بشویند و اعاده ذرور وقت
خواب کنند و بعد این ذرور چشم را بدون صاف کردن بگذارند چه اگر زعفران در چشم یا بر پلک بماند ورم حادث کند ضماد در وردینج نیست بگیرند جوز السرو
و پوست پسته رطب و عدس مقشر هر واحد یک درم حضض نیم درم شحم انار دو درم باریک سائیده اطراف کاسنی نرم سوده آمیزند و اندک روغن گل چکانند
مثل مرهم سازند و وقت خواب بر چشم ضماد نمایند و صبح جدا کنند و اگر شیاف مامیثا بسوزند تا خاکستر گردد و با نشاسته و صمغ عربی آمیخته ذرور سازند وردینج را در یک روز
زائل کند و اگر موافق مزاج چشم افتد و گاهی بادی قرح در مقله بود و پس علاجش مشترک النفع سازند بدانچه در قروح بعمل می آرند و بعضی گفته اند علاج وردینج بعد از
فصد قیفال و حجامت و تنقیه بطبیخ هلیله و قرص بنفشه اقتصار بر مزورات و ترک امتلا و نظر بسوی چیزهای براق و اقتصار بچکانیدن شیر در چشم است در سه روز اول و
بعد از ان طلا نمودن حضض و عصاره مامیثا بر پلک پس بآب کشنیز تازه و زرده تخم مرغ و اکلیل الملک با اندکی زعفران و چون مرض از هفتم روز در گذرد اول در چشم ذرور ملکایا
بپاشند و در آخر امر ذرور راغبر اگر قرحه نباشد و الا ترکیب نمایند علاج آخر العلاج قرحه رازی گوید که اگر در چشم کودک وردینج باشد و بر گشادن چشم قادر نبود و اگر قرحه در آن
قرحه باشد اکتحال بانزروت شش درم زعفران دم الاخوین مامیثا هر یک دو درم افیون نیم درم باریک سائیده نمایند که دران مضرت بقروح هم نیست و آن

دوای دردنیج است و بقول ایلاقی شیاف وردی ابیض مخصوص بوردینج است و هرگاه درم کم شود شیاف وردی صغیر استعمال کنند و گویند که اگر
بزرالورد را با ادویه مناسب مثل صبر و زعفران و حضض کوفته در گلاب حل کرده بر اجفان ضماد کنند در اوائل درد چشم و وردینج مجرب صاحب لقائی است
و اگر افیون کات هندی رسوت هندی هر یک جزوی شب یمانی چهار جزو آب لیمو کاغذی هشت جزو شب یمانی را بریان کرده مع دیگر ادویه کوفته در ظرف
آهنی با آب لیمو بر آتش گذاشته بدسته آهنی آهسته آهسته بسایند تا خوب منحل شود و طلا نمایند بر مد و وردینج اطفال مجرب است و مسکن ورم والم و گویند که
آب برگ تفاح مجرب است و کذا ضماد کشنیز سبز سه ماشه و زعفران چهار ماشه و زردی بیضه مرغ یک عدد و عنب الثعلب دو نیم ماشه و اگر از خلط غلیظ بارد باشد
علاج رمد بلغمی نمایند و زیره کرمانی سوده در زردی بیضه مرغ سرشته بر پنبه کهنه نهاده نیم گرم بر چشم گذارند

علاج اقسام رمد غیر حقیقی

طبری گوید نوعی از رمد غریب نادر است که علیل در چشم خود بیم ضربان شدید فوق طاقت در یابد و بادی سرخی و درم در چشم نباشد و از عراض لازمه او
آنست که مریض جلد راس خود را چنان در یابد که گویا بسوزد و از مس او الم محسوس گردد و در گوش طنین یابد و سبب او استیلای یبس است بر بدن و تحلیل
رطوبات اصلیه و ارتفاع بخارات حاره یابسه از بدن بسوی راس که از ان غشای خارج قحف بنابر احتقان بخارات و حرارت متالم گردد و طبقه ملتحمه بواسطه اتصال
بادی مشارک گردد و رطوبات چشم سخونت و جفاف و نشف پذیرد و علاجش ترطیب بدن و چشم است و دوشیدن شیر دختران باید که علاجش دوا از خشائش طلب
لاسیما خشخاش رطب باشد بر سر و منع علیل از استفراغ مطلقاً و از دیاد در اغذیه مرطبه مثل لحم بزغاله با جو مقشر پخته و جوزه مرغ فربه و بقول مثل کاهو و خرفه
و پالک و قطف و امر باستنشاق روغن بنفشه و نیلوفر کرده و دوشیدن شیر بر سر و نوشیدن ماء الشعیر دائم و تناول فواکه رطب محمود و احتقان بماء الشعیر مقشر به
با سفیدی بیضه و روغن بنفشه و شکر سفید و هرگاه مرض بانتها رسد آب طلع و روغن نیلوفر و روغن بنفشه و شیر دختران سعوط کنند و همه تدابیر اوائل ترطیب به
منزل قشعت و راوع ابخره از سر باشد و درین علت اکتحال با کحال سود مند نیست مگر بندرت و انکباب بر بخار آب شیرین گرم مفید است و گاه این کحل نفع می بخشد مروارید
ناسفته یک درم سرطان نهری خشک کرده طباشیر هر یک یک نیم درم نشاسته صمغ عربی صمغ فارسی هر یک یک درم کوفته بیخته قدری از ان در شیر دختران حل کرده
بمیل در چشم کشند و بعد از ان آب نیم گرم چشم را بشویند و نوع دیگر از رمد غریب آنست که انسان بعد خواب چنان دریابد که در چشم او ریگ افتاده و تدبیرش
در فصل کمنه پلک خواهد آمد و جالینوس و تابعان او گفته اند که از رمد نوعی است که می بیند صاحب آن همه اشیا را سرخ یا زرد یا سیاه یا سفید بسبب غلبه غلیظی
از اخلاط و این حادث میگردد از تغیر مزاج دماغ خصوصاً بطن مقدم آن بحدی که متلون میگردد و نور خارج از ان بلون باعث آن تغیر از اخلاط و نزد بعضی
سبب آن در قرنیه یا رطوبت بیضیه یا رطوبت جلیدیه است که متغیر میگردد و رنگ آنها بسبب کیفیت رنگ ماده غالب و گاهی متغیر میگردند در بعضی اوقات و نزد
بعضی چنانچه نزد صعود بخارات از معده و می بیند اجسام را بسبب لون آن بخار و فی الحقیقت آن قسمی است از ضعف بصر و علاجش در ضعف بصر خواهد آمد
و بالجمله تنقیه بدن و سر و تعدیل مزاج دماغ بحسب خروج آن از اعتدال و معالجه نحو یکه در اقسام رمد مسطور شد بعد شناخت آن بدلائل لزوم ماده باید کرد و رمدی
که از ترک ریاضت و حمام و غیر آن موجب انسداد مسام و منع فضول مندفعه از دفع و تحلیل عارض شود علاجش بعد تنقیه ریاضت و استحمام آب گرم و انکباب
بمیاه محلله حاره است و رمدی که از سردی معده بارتفاع ابخره بارده حادث گردد و این با سوء هضم و آروغ ترش بود علاجش تسخین و تقویت معده و تحلیل ابخره
بارده بتناول جوارشات مقوی آن و دخول حمام و شرب شراب صرف و تلطیف غذا است و گاهی رمد حادث میگردد زنان را از سردی رحم و ارتفاع ابخره باو
از ان بسوی دماغ و تدبیرش تسخین رحم باستعمال حقنه های حاره حاده متخذه از شبت و بابونه و حلبه با روغن ناردین در رحم و تدهین او بروغن نرگس یا سوسن و استعمال
بخور حاره و اجتناب از جماع و بقول بقراط این قسم رمد صعب تر است و این شش قسم رمد غیر حقیقی مع شش قسم حقیقی یعنی دموی و صفراوی و بلغمی و
سوداوی و ریحی و دردنیج جمله دوازده قسم را جالینوس در میامر ذکر کرده و بعض متاخرین از بقراط و سکندر نقل کرده اند که نوعی از رمد است که با آن چشم
بسیار سرخ میگردد و اجفان ورم میکنند بحدیکه گویا منشق میگردند و پوست از آنها جدا میشود و بعد از ان یک جفن بجفن دیگر می چسپد اسباب و علامت و علاج آن

والتصاق جفن مسطور گردد و در هیچ نوعی از انواع رمد استعمال روغن جائز نیست مگر درین نوع و رمدی که از دیدن شمس عارض شود علاجش در فصل قمور مسطور گردد و بعون القدیر

انتفاخ ملتحمه یعنی بر دمیدن سفیدی چشم

و نزد بعضی ورم بارد است که با خارش بهم رسد و حق آنست که ماده ورم در جرم عضو سرایت میکند و ماده انتفاخ در خلل عضو می در آید و اطلاق ورم بر انتفاخ بر سبیل مجاز بود و آن بر چهار نوع است ریحی و بلغمی و مائی و سوداوی تشخیص این اقسام باید که دریافت نمایند که دفعةً عارض شده یا بتدریج و بی ثقل است یا با ثقل و از انگشت غمز کرده معلوم کنند که نرم است یا صلب و در صورت نرمی اثر غمز دران ساعتی باقی میماند یا نه پس اگر دفعةً عارض شده باشد و بی ثقل بود و قبل ازان اندکی سوزش و خارش مثل گزیدن مگس و پشه بناحیه ماق رو دهد و بیشتر بمشایخ در زمان تابستان واقع شود انتفاخ ریحی باشد و اگر بتدریج حادث شود و با ثقل و نرمی بود و اثر غمز تا دیر بماند بلغمی باشد و اگر با وجود ثقل و نرمی بعد غمز زود اثر غمز زائل گردد و با وی هیچ درد و خارش نباشد مائی باشد و اگر با صلابت و شدت تمدد و تیرگی رنگ بود و بیشتر انتفاخ تا ابرو و رخساره رسد سوداوی باشد و این قسم بعد رمد مزمن و عقب جدری اکثر افتد و این مرض در پیران نیز افتد علاج در ریحی تا سه روز شیاف ابیض بماء ورد در چشم اکتحال نمایند و صبر و شیاف مامیثا و اکلیل الملک بر پلک طلا کنند و در روز چهارم ذرور صفر صغیر یا شیاف احمر لین مرکب ساخته در چشم کشند و صبر و حضض و زعفران بآب عنب الثعلب طلا نمایند بعد ازان ذرور اصفر کبیر بکار برند و آبیکه اندران بابونه اکلیل الملک مرزنجوش برنجاسف جوشانیده باشند چشم را بشویند بالجمله بعد تنقیه در جمیع اوقات آنچه محلل ریاح باشد بعمل آرند و در ابتدا ادویه مسدده و قابضه که در ابتدای رمد بکار می‌برند استعمال نمایند و اسفنج بآب گرم و سرکه تر نموده بر پلک گذارند و آب صبر و زعفران در چشم چکانند و بر پلک طلا سازند و در حمام دخول کنند و اغذیه لطیفه بخورند و از چیزهای بادی و مولد بلغم و بخره و اکل رطب و کثرت غذا پرهیز نمایند و استعمال اطریفل قبل خواب شب و خوردن معاجین محلل ریاح مثل فلافلی و کمونی نافع و شستن چشم بگلاب نیم گرم و تضمید چشم بسپس مقشر مطبوخ در سرکه و گلاب و غسل چشم و تکمید آن بآب نیم گرم نیز درین نوع مفید است و در بلغمی بعد منضج و مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند بعده از بادیان جوشانیده فقط یا با فلوس خیارشنبر حل کرده غرغره کنانند و اگر خواهند سکنجبین بزوری با عسل آمیزند و اطریفل کبیر و اطریفل اسطوخودوس بخورند و شوربا با فروج و دراج غذا سازند و بعد تنقیه شیاف احمر لین یا ذرور صفر صغیر اکتحال نمایند و سرکه و آب گرم اسفنج تر نموده تکمید نمایند و صبر در سرکه حل کرده طلا کنند و یا صبر و زعفران و حضض و اکلیل الملک شیاف مامیثا بآب عنب الثعلب ضماد سازند و تضمید برگ بید انجیر مدقوق مخلوط با نمک و شبت نیز نافع و بابونه اکلیل الملک صعتر مرزنجوش بنام جوشانیده چشم را بشویند و بعد ازان ذرور صفر کبیر و شیاف احمر حاد مرکب ساخته در چشم کشند و مریض را در حمام نشانند و اگر در تحلیل دیر شود آب صبر در چشم چکانند و بر پلک ضماد کنند برگ صنوبر بالغ انحدار و بسوی چشم محلل ماده موجوده در وی است و باقی علاج رمد بلغمی نمایند لیکن ادویه قابضه در اوائل رمد هیچ استعمال ننمایند و در مائی بدستور بلغمی علاج کنند و با این ماء الاصول و هندباء پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی تخم اذخر پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس هر یک چهار ماشه بادیان اسطوخودوس هر یک نه ماشه گلقند چهار توله و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و خیارشنبر و ترنجبین و شربت دینار کنند و بمحللات چون بابونه و اکلیل الملک و صعتر و مرزنجوش تنطیل نمایند و آرد کرسنه و آرد جو و صبر با بابونه و اکلیل الملک بآب بادیان تازه ضماد سازند و شیاف دینار چون در چشم کشند و در سوداوی بعد ترطیب و انضاج ماده تنقیه سوداء نمایند بدستوریکه در رمد سوداوی گذشت بعده شیاف احمر لین و ذرور صفر استعمال کنند و از ضماده و طلیه هرچه در اورام سوداوی و سرطان مخصوص است بعمل آرند و شیافی که در رمد سوداوی مذکور شد باضافه زعفران دو نیم ماشه مهیا ساخته اکتحال بلطوخ آن کنند و شیاف سود و خلوقی بکار برند و اصلاح اغذیه و تنطیل و استحمام نمایند و درین نوع تضمید و تنطیل و استحمام قبل از تنقیه و بعد آن از جهت تلیین ماده و تحلیل آن اعظم النفع است

کمنه

بدانکه لفظ کمنه را بر چند معنی اطلاق می‌کنند یکی بر گردیدن ماده تحت قرنیه دوم بر کمنه پلک و این هر دو جدا جدا مذکور شوند سوم آنکه چشم را حالتی شبیه برخشک لاحق شود و ملتحمه سرخ و مکدر شود و باصره ضعیف گردد و جمیع اشیاء دخان و غبار آلوده نماید و مریض چشم خود را از حالت اصلی عظیم الحجم و ثقیل و بطی الحرکت دریابد و چشم خارش کند

بہ گاه بآب گرم بشویند تخفیف و تسکین حاصل گردد و سببش آنست که بخارات سوداوی فاسد لکیفیته است زیرا که بخارات چشم در ان بخارات حدتی نباشد که موجب درد
و دمعه گردد و تدبیرش بعلاج رمد سوداوی نمایند و بعد نضج تنقیه بطبیخ افتیمون و ایارجات یا ماء الجبن بسفوف لاجورد کنند و لونما فیا را آب افتیمون ست ورده باشند و قد یسهل
تنقیه سر بحسب قوت او بحسب تصبر باب گاوزبان نافع و غرغره به شبل ایارج فیقرا و مع و غرغره مویزج و عاقرقرحا و فودنج و اصل السوس و زنجبیل و اسطوخودوس و افتیمون بقدر ضرورت
کثرت برودت او و مفید بتناسند و در ورکشه و در چشم انداز ند و بطبیخ ملطفات چون بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و حلبه تکمید چشم سازند چهارم آنکه نیاز دوق و غیر آن گو شند
که کمند نوعی مدیابس و منست که در ان حرکت نباشد و عروق چشم در ان ظاهر بود و با الم و سیلان اشک باشد و سببش آن در اکثر غلیان خون با غلظت آن میباشد علاجش فصد
قیفال و حل طبیعت بست اعادا نضج ماده و تلطیف تدبیر حقنه مقدور و عناب یک رطل تمر هندی ده درم ترنجبین بیست درم عنب الثعلب تخم کاسنی هر واحد یک کف آلوی سیاه
سی عدد جوشانیده صاف کرده بگلقند القدر یک رطل صغیر و شربت بنفشه بیست درم داخل کرده نیم گرم بیاشامند و بعد از ان اکتحال بشیاف ابیض بحال لبن شیر دختران نمایند و بشیاف
چشم را تا آنکه برود اندمال یابد چشم را صاف نمایند و بعد از ان برود باد اکتحال کنند تا سرخی زائل گردد و بعد باز الست و اگر بعد از ان غلظت در پلک حادث گردد بشیاف احمر لین اکتحال نمایند
و اگر مزاج چشم قابل آن نگردد بشیاف تا کوریه بیاض جمع کرده بکار برند و آنوس محرق مغسول با آب فنج سوخته شسته در چشم کشند و اکتحال الصبر ناقه و مسکن خارش کنند است و بعض متاخرین این قسم را ازنوع سبل شمرده اند

جسابت قائمه

و آن عنی بست که چشم را مع اعفان با درد و سرخی و اجتماع اندکی حرکه مثل جارهن شود و بدان سبب گردانیدن چشم ممکن نبود و بعد از بیداری کشادن چشم
دشوار گردد و بعضی این را رمد یابس گویند و سببش او خلط غلیظ یابس است و بیشتر این مرض بصاحبان امزجه یابسه و پیران و در فصل خریف و بلاد یابسه بهم میرسد
علاجش برای ترطیب لعاب حلبه و تخم کتان در شیر زنان برآورده در چشم چکانند و وقت خواب زرده تخم مرغ با روغن گل و سپیده مرغ بر پشت چشم نهند و یا برجفن بمالند
و یا برگ کاسنی را کوبیده با روغن بنفشه ممزوج نموده بر پلک گذارند و روغن بنفشه و بادام در بینی چکانند و بر سر بمالند و اگر حاجت بود تنقیه بدن و دماغ بفصد و مسهل کرده
افتیمون و هلیله کابلی و هلیله سیاه و غاریقون باشد و حب ایارج نمایند و ماء الجبن و هند بعد از ان شیاف ابیض در شیر دختران و ذرور ابیض استعمال کنند بعده ذرور احمر
صغیر پس شیاف احمر لین گرانید و کثرت استحمام و انکباب و تکمید باب گرم و آبیکه در ان ادویه مرطبه جوشانیده باشند لازم شناسند و ایضاً بنفشه و بابونه و کدو
هر یک یک تم توله جوشانیده و سر بخار آن دارند و طلیه مصلحه مانند چون آرد جو و شیاف مامیثا و اکلیل الملک و آب عنب الثعلب و زرده تخم مرغ در روغن بنفشه و یا روغن گل که
در ان سپیده گداخته باشند سرشته طلا کنند و آبیکه در ان حلبه و اکلیل الملک و عنب الثعلب و بنفشه پخته باشند بر سر و چشم نطول کنند و از اغذیه سرد و بر پرهیزند و گویند که
بعد از تنقیه و حصول تلیین استعمال ادویه اشک آور چون برود حصرم و باسلیقون و شیاف احمر و کحل رشنائی و مثل ان نافع بود و نطول آب حلبه و اکلیل الملک و تخم خطمی
و تخم کتان و جو مقشر و تکمید بدان با نضج یا بیته تر کرده نیز مفید است و تغلیل سر با آب نیم گرم نیز سود مند و هر چه در علاج رمد سوداوی گذشت بعمل آرند مع زیادت در تلیین و تحلیل و ترطیب

حکة العین یعنی خارش چشم

دبادی اشک تیز و درد و سرخی چشم بود و باشد که پلک نیز سرخ شود و یا ریش گردد و سببش رطوبت شور است و بقول بعضی خون غلیظ و گاهی از رسیدن بوی فعل
عارض علاج چشم در روی آب گرم بشویند و حب برقصب بمالند و سیاهی آن در چشم کشند و برگ کاسنی یا تخم آن کوفته بر روغن گل آمیخته ضماد نمایند و یا عدس مقشر
و سماق و گل سرخ و تخم انار در مفیخج یعنی دوشاب انگوری پخته ضماد کنند و یا سفیدی بیضه مرغ و نشاسته و لبا شیر و برگ حنا و برگ گلاب هر یک سه ماشه بگلاب ضماد
سازند و آب کشنیز سبز و روغن گل هر دو برابر در چشم کشند و اکتحال بقشار کندر محرق سحوق و شیاف سماق و شستن چشم بآبیکه در ان هلیله بلیله آمله بقدر یک یک توله
شب خیسانیده صبح آب زلال او گرفته باشند مجرب مولف است و اکتحال بغبار تنباکو و کذا سعوط و نفوخ او از مجربات حکیم علوی است و اکتحال بحکاکه اسرب
حکاکه برقصب یابس مع اندکی غبار فلفل بعد شستن چشم آب مطبوخ عدس در اکثر کفایت میکند و فلوس مس در ظرف حب سائیده اکتحال نمودن نفع بلیغ
بخشد و مجرب حکیم اجمل خان است و برگ نیب در کوزه مطین سوخته در آب لیمو خوب حلایه کرده در چشم کشیدن نیز نافع حکه و جرب و دمعه و سرخی و [illegible]
چشم است و از اشیای شور و تیز پرهیزند و هر چه در سلاق و حکه اجفان مجرب خواهد آمد مفید بود و در صورت کثرت ماده تنقیه بفصد قیفال و مسهل و حب ذهب

یا سبب ایارج کنند و ماء الجبن و هند و فصد رگ پیشانی و رگ ماق نیز مفید ست لبعده غرغره سکنجبین و ایارج فیقرا نمایند پس شیاف احمر لین و ذرور صفر صغیر و
برود حصرم و شیاف سنبل بکار برند و بعد ازان در آخر شیاف احمر حاد و ذرور صفر کبیر استعمال سازند و ادویه اشک آور چون باسلیقون و کحل عزیزی و
روشنائی در چشم کشند و کحل فلفل و ارفلفل نوشادر هر یکدام یک درم زعفران چهار درم حضض شش درم سنبل الطیب چهار درم کافور یک دانگ بغایت سوده سازند
و صبر حضض بکی لوبیست هلیله زرد و شیاف ماميثا مساوی سوده در چشم کشیدن نیز مفید و تکمید چشم از بابونه و اکلیل الملک و اندکی نمک سازند و تعاقب حمام کنند و
روغن گل یا بنفشه بر سر مالند و ضماد بابونه و اکلیل الملک و عنب الثعلب و کاسنی تازه با روغن گل و اندکی سرکه نیز مفید و کذا چکانیدن گلاب که دران سماق
جوشانیده صاف کرده باشند نافع و اگر از قرنفل یک درم نبات نیم درم کافور ثلث درم نرم سوده با آب شیاف ساخته با آب سرد حل کرده در چشم چکانند حکه ملتحمه را
نافع بود و کذا برگ نیب فلفل سیاه و سفید و برنگ کابلی مقشر زنجبیل هلیله بلیله آمله نمک لاهوری اصل السوس توتیای کرمانی مساوی باریک سوده بشیر تازه در شیده
شیاف ساخته در سایه خشک نموده بروغن گاو سوده اکتحال نمودن در ازاله حکه ملتحمه و تقویت بصر مجرب اطبای هندست و شیاف زعفران نیز نافع است
و غذا معتدل و چرب باشد مثل لحم حلوان و نان صاف و از فواکه انجیر و انگور و مویز خورند و در خارش و سرخی چشم که از بوی بغل باشد فلفل سیاه دو و نیم عدد و برگ نیب
دو و نیم عدد و گل دیگر آن که سرخ باشد بقدر ماشه از چوب بانس در کاسه مسی خوب حل کنند که سیاه شود و اندک در چشم کشند و کذا زهره ماهی رو هو خشک کرده
وزن یک و ثمری شوره قلمی با و سیر سیر رو در اخوب صلایه کرده اکتحال نمودن جهت خارش و آشوب چشم که از بوی بغل بهم رسد معمول و مجرب صاحب بقائی است

طرفه

و آن نقطه سرخ است که در سفیدی چشم افتد و گاهی در آخر به تیرگی و سیاهی گراید سببش شدت امتلاء و تمدد عروق یا حدت و جوش خون یا انفجار ورم قبل از نضج
یا ضربه چشم ست که رگها بشگافد یا آواز بلند و صرفه قوی و حرکت عنیفه مثل قی شدید که دهن رگی بکشاید و گاهی طرفه به بثور و دبل و قرحه مؤدی شود و فراخ
میگردد و اکثر صاحبان امزجه حاره و صبیان را و در ربیع و ابدان حاره عارض شود علاج در ابتدا از بال کبوتر بچه پر کلان بکنند و خونی که بر بیخ پر ظاهر شود
و هنوز گرم باشد در چشم کشند سه مرتبه هر روز تا سه روز و تقطیر خون پرشفنین و فاخته و ورشان و خون بازوی بط و مرغابی نیز مفید ست و اگر خون از پر
ظاهر نگردد زیر بال این طیور رگ بزرگ تفحص نموده به تیغ حجامی خون ازان رگ گرفته گرما گرم بچکانند و نیز پنبه بدان خون تر کرده بالای چشم یک ساعت بندند و اگر
خواهند قدری گل ارمنی یا گیرو یا قیمولیا در آب گرم حل کرده در خون آمیخته دو سه قطره در چشم بچکانند و در انتها محللات مثل کندر و مرداسنج و زعفران در خون
آمیزند و در کتاب برگزیده نوشته که بعد تقطیر خون کبوتر یا فاخته با گل ارمنی در انتها آب طبیخ اکلیل الملک و لعاب حلبه مغسول در چشم بچکانند و یا کندر سوده بشیر زنان در چشم
بچکانند و موز منقی برگ عنب الثعلب پنیر تازه و اندکی نمک لاهوری سائیده بر چشم ضماد کنند و در ذخیره صبر سرکه عوض پنیر ست و یا اکلیل الملک بادام الاخوین و اصل السوس با زعفران و عدس
مقشر و روغن گل و زرده تخم مرغ ضماد نمایند و مطبوخ صعتر و اکلیل و زوفا انکباب نمایند و اسفنج یا پنبه تر کرده تکمید چشم کنند و چشم را العصابه بربندند و اگر اسفناخ کوفته در صره
بسته با آب گرم تر کرده تکمید نمایند در جذب خون از چشم مجرب استاد صاحب شفاء الاسقام ست و اگر سنگ با آتش خوب گرم کرده از خاکستر پاک نموده شراب
بران پاشیده بخار آن بگیرند تا اشک سائل شود و طرفه در عمل یک دو بار زائل شود و اگر سرکه عوض شراب کنند نیز مفید و مجرب راقم ست و انکباب بر سرکه بگلاب مساوی
جوشانیده و تکمید بدان نیز سریع الاثر ست و ضماد از گل بنفشه و تخم کاهو و کشنیز سبز و مکوه هر یک سه ماشه مغز حضض هر یک چهار ماشه نافع و انطاکی گوید که آنچه
از مثل ضربه باشد همان وقت معلوم شود و پس چیزی از چکانیدن مثل فندق و زیره خائیده نیست یا خون کبوتر خصوص سفید یا هدهد و غیر آن اول فصد قیفال
کنند پس رگ گوشه چشم کشایند اگر امراد متمادی گردد و الا اسهال به نقوع صبر یا طبیخ خیارشنبر و تمر هندی کفایت کند و لعاب حلبه یا بهدانه بگلاب چکانند و بچیزی که حل خون
نماید مثل آرد باقلا و قرطم یا خمیر آب صفصاف سرشته ضماد کنند و شیاف مرارات در طرفه صحیح ست و کذا زعفران بشیر زنان یا بشیر خر و آنچه تحلیل آن کند و بصر را
تیز گرداند و مجرب ست این ست که طباشیر در روغن بنفشه سعوط کنند و کذا قطور روغن گل بسرکه و کذا اسفند رومی بشیر زنان بر سنگ سائیده چکانیدن مجرب ست
و خون را از حلقه یک جزو کرکم نیم جزو تا نخواه سدس جزو لیسانیده هر روز دو درم بخورند و ازان اکتحال نمایند و دو آمیکوست و هم او گوید که در اول چکانیدن شیر زنان

بروغن گل مجرب است وکذا آب دهن صائم که مجرب سویدی ست و لعاب زیره و نمک و فندق بدهان خائیده در پارچه فشرده آب آنرا تقطیر نمایند خصوصاً
اگر بزرگ گردد و در طرفه کهنه تبخیر سرگین گاو و کندر بسادی و کشاده داشتن چشم بر دخان آن نافع و ترب و اکلیل هر دو پخته ضماد کنند و فیلغریوس گفته
که طرفه اگر قریب العهد و سرخ باشد باید که تکمید بآب نمک و ضماد آرد باقلا و بهتلین نمایند و اگر زائل نشود آب ترب چکانند و پوست ترب و مویز منقی و قدری
سرگین کبوتر بالای چشم ضماد کنند و قطور نوشادر یا نمک لاهوری در آب ساده یا آب ترب حل کرده و کندر سوده دران آمیخته نیز در طرفه کهنه مفید بود و شیاف
دینارجون بسیار نافع است و شیاف احمر لین و شیاف کندر و شیاف زعفران و در طرفه که دران سنگ مقناطیس ست و شیاف طرفه که دران زرنیخ سرخ
داخل ست هم نافع و اگر غایت تحلیل مطلوب باشد زرنیخ اصفر و احمر در خون بال کبوتر یا آب کشنیز سبز چکانند و یا از زرنیخ سرخ و کندر و مرداسنج و گل مختوم مساوی
در سفیدی بیضه یا شیر زنان شیاف ساخته بآب کشنیز سبز سوده در چشم چکانند و یا زرنیخ اصفر انزروت هر واحد یک جزو حجر فلفل نیم جزو سائیده به لعاب حلبه شیاف
ساخته استعمال نمایند و تقطیر شیاف از زرنیخ سرخ دو مثقال انزروت مامیران شادنج حجر اقلیمیا هر واحد نیم درم شکر یک درم ساخته مجرب است و اکتحال فلفل یک درم
دارچینی نیم درم کرکم یک دانگ مثل غبار سائیده وکذا اکتحال آن هر روز دو درم نفع عجیب بخشد و یا زرنیخ احمر سوده در آب انداخته حرکت دهند و بگذارند تا ته نشین گردد
پس آب صاف گرفته نیم گرم کرده در چشم چکانند و گاهی ضماد اشخار سوخته بسرکه یا شراب وکذا سرگین کبوتر بسرکه یا شراب یا مویز منقی تنها یا بسرکه وکذا کاسنی کرنب
و پنیر تازه و پوست ترب و همچنین تضمید برگ کراث و یا کرنب جوش کرده سائیده بعمل می آرند و ایضاً از ادویه مفرده مفید طرفه اکتحال زهره کبک بردار یا سفته
سوده وکذا لعاب تخم کتان و لعاب حلبه نیم گرم و تقطیر گلاب و شیر دختران وکذا انزروت در آب ترکرده تا حل شود و صاف نموده وکذا انار ترش بشحم او کوفته آب او فشرده باند
شهد پخته تا قوام او غلیظ گردد وکذا صبر محلول در آب گرم وکذا عصاره حبر جیر وکذا شیر دختران بگل ارمنی وکذا ماء الجبن وکذا دم الاخوین محلول در آب وکذا عصاره کرفس
و ضماد مویز منقی سوده بعسل و اگر زائل نشود سرگین کبوتر افزوده وکذا فتنج نهری کوفته مهرا آمیخته وکذا سفیده بیضه بروغن گل و شراب صوف آلوده وکذا زوفای خشک
بشراب پخته وکذا لعاب تخم کتان و حلبه وکذا بابونه پخته وکذا زرده بیضه مسلوق بروغن گل آمیخته وکذا آمله کوفته بشراب که پخته وکذا زردی بیضه مسلوق با اکلیل
مسحوق وکذا ابنوس ست و برای طرفه قوی مرمین سیاه ضماد خردل یک جزو انجیر دو جزو سوده پخته و تقطیر زرنیخ سرخ محلول بشیر دختران یا ضماد خاکستر مطبوخ در
شراب یا اکتحال آن بخواه و زوفای خشک بشیر گاو نافع ست و تقطیر خون جوزه مرغ در طرفه مزمن و بادرم نیز مفید و اگر حلبه با آب پخته صاف نموده قدری شهد حل کرده اکتحال نمایند طرفه را
مفید بود و اگر بابلیه با آب حلبه سوده استعمال کنند بخاصیت نفع بخشند و بدانکه در طرفه باید که اول بامعالجه نمایند اگر بدن ممتلی از خون کثیر با و مزاج متحمل بود و مانعی نباشد
فصد نمایند خصوصاً وقتیکه طرفه وسیع در چشم بهم رسد بسبب ضربه و لطمه تا خون آن از کحل و اگر امتلاء در سر تنها باشد از قیفال و اگر مانعی از فصد باشد حجامت بین الکتفین نمایند و
اگر امتلاء از اخلاط دیگر باشد مسهل و ایارج و شبیه بشبیارات تنقیه بدن و سر نمایند و اگر تحمل نکرد تا افراغ اسافل بدن بمطبوخات مسهله حقنها و شیافات کنند که جذب
ماده از سر حاصل گردد و پس تعدیل مزاج نمایند و ادویه موضعیه استعمال کنند و ایضاً آنچه که بسبب قوی باشد اول فصد سر نمایند و حجامت پس سر کنند و مسهل
صفرا یا مطبوخ هلیله یا فواکه تنقیه سازند و ایارجات استعمال نکنند مگر بعد تنقیه فراغ بدوای غیر حاد تنقیه دماغ با ایارج و حب شبیار تنقیه نمایند و حقنهای تنقیه
و شیاف احمر لین در شیر زنان سوده کشند و از اکلیل و حمل السوس و بنفشه و گل بنفشه و دم الاخوین و عدس مقشر و زعفران و کاوه هر یک سه ماشه در زردی بیضه مرغ و روغن گل
سرشته ضماد کنند و اگر باقی ماند زلو بر چشم چسپانند و ایضاً مسهل برگ زیتون و ضماد هر یک سه ماشه زعفران دو ماشه بهم کوفته و گرم کرده سوخته باشد در چشم کشند و این
در ورم همه انواع را مفید است خصوصاً آنکه بعد جماع بر شکم سیری پدید آید یا گاه بنگاه کوفته و تخم کشوث سرد و فقط مقناطیس محلول ... زر کردن
جلای نقره باد میکنند با میران چینی حضض فلفل مکی هر یک سه ماشه نبات برابر چهار پاس در عرق کیوره ... الاکحال ... هر که سفت
باشد گذرانیده بکار برند و گویند که هر گاه بعد فراغ و فصد بادویه مذکوره ادویه نمودند از ان نجاح حاصل نشد بر نقره و میان هر دو شانه حجامت نمایند و در شفاء عاجل
مسطور ست که بر نقره حجامت کنند پس اشنان اخضر و ... در آب و سرکه و قدری روغن گل جوشانده صاحب طرفه چشم کشاده بر ان اکباب نماید که فی الحال طرفه
زائل شود و غذا درین مرض مزوره ماش مع مغز بادام سازند و از اغذیه قوی مثل گوشت مرغ و شراب شیرین پرهیز کنند و طرفه که با درد بود و بعد فصد تقطیر شیر و لعابات مناسبه

ویا سفیدی بیضه بروغن گل هریک نیم گرم وبدانچه درضربه چشم خواهد آمد تسکین درد نمایند واگر بعد ورم چشم انجامد وبادی رمد عارض شود وبسبب انصباب ماده بعد
شیاف ابیض وسفیده بیضه چکانند وشیر زنان از پستان در چشم دوشند بعده قطور وغیره که درعلاج رمد حار گذشت بعمل آرند وباضماده ماده را دفع ضماد کنند وبعد
زوال رمد علاج طرفه کنند واگر تحلیل نشود ناخواه در چشم قطور کنند وبزرده بیضه وعدس وقدری زعفران وروغن گل بر چشم ضماد سازند وبآب ریاحین مانند
بابونه واکلیل الملک وتمام چشم را بشویند واگر ازین هم تحلیل نشود وآب ترب در چشم چکانند واگر با طرفه در ملتحمه خرق واقع شود زیره دنک خائیده در پارچه انداخته
آب او قطور کنند ونیم رالنصف بیضه مرغ آلوده بر چشم گذارند وضماد برگ خلاف لغایت سودمند است واگر بادی خرق در قرنیه باشد علاج او کنند وبسوی
تقیه ضمادها مثل سنبل وزعفران مع گل سرخ واقاقیا احتیاج افتد وگاهی در چشم چیزی بجلد وازان طرفه حادث شود ودرین صورت باوجود علاج طرفه حتما
باخراج آن چیز افتد پس اگر ریزه کاه یا ریگ باشد بسر میل برآورند یا خرقه کتان بر انگشت پیچیده در چشم بگردانند وگاهی آن چیز مخفی بود واز برگشتن پلک
بالا ظاهر گردد وهرچه از غبار وغیره باشد بکشادن چشم در آب شیرین صافی وتقطیر او در چشم زائل کنند واگر بسبب طرفه خراج بود شیاف ابیض وشیاف ابار علاج
کنند بالجمله در علاج طرفه تهاون نکنند که چون متحجر شود زائل نگردد وگاهی متعفن ومتقرح شود

ودقه

وآن ثبور صلب مستدیر سرخ یا سفید است که در ملتحمه پیدا آید واکثر در یکی از دو موق وگاهی در زیر جفن افتد وگاهی گرد واگر در حلقه سیاهی چشم داند خرد کثیر العدد
مثل دانه هر دار پیدا ظاهر شود واین مرض در انتهای رمد بیشتر عارض گردد وسببش اجتماع فضول غلیظ از دم متکاثف ویا بلغم غلیظ است در ملتحمه ونشان وی
سرخی آن مائل بتیرگی وبلغمی سفیدی آنست وبقول انطاکی رنگ آن دلیل بر ماده کاین از انست پس سفید از بلغم خالص وسرخ از خون علی هذا القیاس واین
مرض سابق است تا وقتیکه خرق ملتحمه نماید وخرق آن نادر بود وسببش فساد مزاج دماغ است وانچه زیر پلک اسفل خارج شود منسوب بضعف دماغ شود وبلکه باعصاب
وغلظ مواد او از اسباب مادی آنست وقلت تنقیه ولوشیده داشتن چشم بسیار ومنع او از گردانیدن وخواب بر روی سبب عظیم آنست علاج اگر بسبب ضعیف بود
رفاده بگلاب ترکرده بر چشم نهادن خصوص وقت خواب کافی است والا تنقیه نمایند از خلط غالب مثلا بفصد در ثبور سرخ دموی ومسهل صفرا وآشامیدن ماء الشعیر
وآب تمر هندی وماء القرع بشربت ورد یا شربت بنفشه در دموی وصفراوی وغذا مزورات وهند وبا دیگر ملطفات وتلطیف تدبیر در ثبور سفید بلغمی ومسهل بلغم و
حب ایارج وکذا اغاریقون بادرمانی ودر سوداوی طبیخ افتیمون ویا نقوع شاهتره ان انجیر ومغز قرطم وبعد تنقیه اگر ماده باقی باشد در ثبور سرخ شیاف ابیض مع ذرور ملکایا کشند
وبعد از ان ملکایا تنها ویا ذرور وردی ویا زعفرانی پس نزد انحطاط ابار بکار برند وحکیم علی می نویسد که بعد تنقیه با میران چینی یک دانگ ونیم گل سرخ دو درم حضض
شیافه مامیثا هر واحد نیم درم نشاسته کتیرا زعفران هرکدام یک دانگ باریک ساییده بآب عنب الثعلب سرشته شیاف سازند وبسفیدی بیضه وشیر دختران ساییده
اکتحال نمایند وبر چشم رفاده موربیه ببندند وبعده بآهستگی کشاده شیر دختران در چشم دوشند وعصی الراعی واطراف کاسنی برگ عنب الثعلب باریک ساییده و
باسپغول آمیخته بر چشم نهند که تحلیل ورم وتسکین حدت کند بعده آب عنب الثعلب سبز مروق وشیر دختران وسفیدی رقیق بیضه واگر بجای شیر دختران شیر خر کنند بهتر
باشد چهار را ورشته کرده بجنبانند تا که بهم آمیزند وهر ساعت در چشم چکانند که تسکین حرارت ودرد نماید گاهی تنها هر دو شیر مذکور قطور آرد وگلاب با زعفران نافع بود ودر ثبره
سفید بلغمی شیاف احمر لین اولا پس شیاف کندر بکار برند واگر درینجا جرب باشد [illegible] وغیره نهند بعده اجابت جلیه بانک صبر چکانند ودر سوداوی او را شیاف ابار
کشند [illegible] بادیان که در ان اشق وصمغ حل کرده باشند استعمال نمایند وگویند که اگر مزاج گرم نباشد بجای آبکه در ان بابونه واکلیل الملک مانند آن جوشانیده باشند
[illegible] بر چشم [illegible] باستفراغ بدن از مطبوخ افتیمون کنند وبعد بیخ [illegible] شربت حب ایارج بخورند
[illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] اکتحال بشیاف احمر لین محلول بآب بادیان کنند اگر مزاج متحمل
این باشد [illegible] واین مرض صعب [illegible] تا که طبقه [illegible] باقی ماند توتیای هندی کحل اصفهانی
[illegible] طلا او خاکستر ظرفا ساییده [illegible] استعمال نمایند که تقشف دمعه وتقویت طبقه ومنع ودقه از نمو کند وگویند که [illegible] طول مدت ادویه تیز چون باسلیقون

و احمر حاد و مانند آن بچشم کشند و هرگاه ماده رمد کم گردد بعد تنقیه شیاف ابیض کشند و چون تحجر شود شیاف کندر و شیاف اثار و سفیدی بیضه بعمل آرند و وقت خواب ضماد اوراق مذکوره مع آب عنب الثعلب بر روغن گل بر چشم گذارند و از معالجات او این ست که بعد تنقیه بدن و سر و نواحی چشم و تلطیف غذا تحلیل او مثل باسلیقا یا شیاف احمر لین و تحلیل یابسیکه در آن حابسه و اکلیل الملک مسحوق شانیده باشند و تضمید چشم بزردی بیضه با اندک زعفران نمایند مگر آنکه خوف بقیه حرارت باشد خاصة در نوع سرخ پس بر تقدیم بران بچیزی کنند که در آن اندک روع و تبرید باشد مثل سفیدی بیضه و شیاف ابیض از زرد کی اخیر افیون و هرگاه امر طول کشد شیاف سنبلی و شکر اغبر افیون استعمال کنند و درین وقت ذرور صعتر نافع ست و انچه و ذقه زانفع کند او ست بیضه مغسول با خمس وزن شادنج ست

توثه ملتحمه

و آن گوشتی نرم سرخ ست که بر ملتحمه پدید آید و اکثر قریب ماسوق الاکم افتد و عروق سرخ از گوشه چشم بدو پیوسته باشد مشکل ناخنه و باعث آن در اکثر اجتماع خون فاسد بود و گاه بسبب جروح یا قروح یا تفرق الاتصالی که در ملتحمه بهم رسد بعد التحام علاج اول فصد سر رو نمایند و مسهل بدفعات دهند و بعد تنقیه همچون ناخنه قطع کنند پس آب زیره نمک خاییده چند بار چکانند و زرده بیضه مرغ بر پشت چشم نهند بعده باسلیقون و احمر حاد کشند و بعلاج غریب معالجه نمایند و اودیه الفرو بکار برند و شیاف قیصر استعمال کنند تا آنکه فانی گردد و بقیه آن و این مرض اکثر عود کند پس استیصال او ضرور

سبل

و آن پرده ایست شبیه بدخان که از انتفاخ و انتساج رگهای باریک و سرخ بر چشم ظاهر شود و در اکثر با خارش بود و از روشنی آفتاب و چراغ ایذا یابد و گاه چشم خیره شود و سبل از امراض متعدیه دشوار رفته است و اکثر بصاحبان امزجه رطبه و صبیان و در فصل ربیع و بلدان جنوبیه بهم میرسد و بقول بعضی در بلدان رطبه عارض میشود و مثل مرض متعدی سرایت کرده و بقول رازی سبل علتی ست عسر البرء مزمن که آن را کمال نقاوه بر نیست و سبب آن امتلای عروق چشم ست از خون غلیظ فاسد و بخارات که صعود و ماده او یا از طریق غشای خارج قحف یا از طریق غشای داخل بنابر استکمال این ضعف چشم بسوی چشم سیلان کند و علامت هر واحد آن که در بدان امتیاز نمایند پس اگر با تری چشم و سیلان اشک باشد سبل رطب گویند و این قسم از عطسه متواتر و ضربان در چشم و وجع اکال خالی نبود و اگر بادی نه چ رطوبت باشد سبل یابس نامند و درین نوع چشم از غیر پرده سبل بدیگر امور مثل چشم تندرستان باشد علاج فصد سر رو نمایند بعده رگ پیشانی و گوشه چشم کشایند و حجامت پس گردن نیز عظیم النفع ست و ارسال علق پس گردن و گوش نیز نافع است و ابتدا بمنضج و مسهل و حب هلیله یا حب ایارج بعده غرغره منقی دماغ بعمل آرند و وقت شب اسحیب صبر بدل او ست کنند و تقوع صبر نیز مفید ست و گویند که درین باب مطبوخ افتیمون رانافع تر اقوال کثیر ست و حب قوقایا و شبیار عظیم النفع ست و بعد تنقیه و اجتناب از اغذیه غلیظه و منجزه بقول جالینوس استعمال سعوط نافع است از آنجمله از کندش یک درم جوز بوا مرکی دو دانگ حضض مکی یک نیم دانگ سوده با آب مرزنجوش سرشته بقدر عدس حب بسته هر صبح یک حب با شیر دختران و روغن بادام حل کرده در بینی چکانیده و یا مر و صبر و زعفران و کندش و موبرج مساوی با آب مرزنجوش حب بسته نیم دانگ با روغن بنفشه سعوط کردن و کذا قصب الذریره و گل سرخ کندش مساوی و فوتنج مذکور غلوس عمل آوردن مفید ست و جالینوس و ثابت بن قره میگویند که در هر ماه یکبار فصد قیفال و اخراج خون اندک و دو مرتبه اسهال بطبیخ افتیمون لازم دارند و تقویت چشم بذرورات منقیه مشکل قرنفل و سنبل و سلیخه نمایند و در استعمال اکحال رعایت خفت و قوت مرض ملحوظ دارند مثلاً در سبل رقیق شیاف دینار جون در چشم کشند و در سبل غلیظ شیاف احمر حاد و اخضر و باسلیقون بعمل آرند و گویند که فصد عرق جبهه و عرقین ماقین یک دفعه سبل غلیظ را نافع ست و تضمید و اکتحال شیاف احمر لین و اخضر و شیاف اسود درین باب مجرب مؤلف ست بگیرند قرنفل افیون هر واحد یک درم حضض مکی شب یمانی هر واحد سه درم آب برگ عنب آب برگ املی آب برگ گرگهی هر یک نیم پاو ادویه کوفته بیخته در کاسه روئین انداخته باد ستهٔ چوب نیب که فلوس در سر آن نشانده باشند خوب حل نمایند تا غلیظ شود و شیافها بسته نگهدارند و یک شیاف با آب سائیده در چشم کشند و بالای چشم نیز طلا سازند و اگر در کراهی آهنی بدستهٔ آهن حل نمایند تا که قابل حب بستن گردد و حب بسته بکار برند بهتر باشد و ذرور هندی نیز معمول ست و هنگامیکه باکیان بیضه در بدیهان ساعت پوست بیضه گرفته در سرکه تند بسیار بجوشانند و بگذارند در آن ۵ روز پس صاف کرده در سایه

خشک نمایند و نرم سائیده اکتحال کنند که مجرب است و اکتحال برادهٔ مس که در بول خیسانیده باشند و کذا کحل برادی باشلق او باز قشقشا از مجربات ابوعلی سیناست
و اگر با وجود سبل جماس یکشبانه روز در بول کودک تر کرده بآب پرورده القرشته و اصل السوس هر دو برابر در سنگ سماق سحق بلیغ نموده بکار برند حاجت تنقیه نیفتد
و آنجا که خارش سخت بود از انزروت مربی صمغ عربی هر واحد یک درم نبات چهار چند و نیم نبات طباشیر و سماق چهار حصه نبات بگلاب صلایه کرده کحل سازند و شیاف سماق
کشنده از ادویه مرکبه شیاف اصطفطیقان و شیاف اخضر و شیاف سنج که در دوا مقناطیس است و شیاف شب جلنار و روغن که دران صابون است و حب ابندی
و حب سنجر و حب ریدو و کحل سبل مجرب و کارالله‌خان و کحل مجرب حکیم شریف خان و شیاف زنگار و شیاف دمنج الاذن و شیاف دهنه فرنگ و شیاف تابین و کاجل
و کحل الجواهر و عنبر لولوی و برود حصرم همه برای سبل مفیدست و نسخهای اینها در ربد ظفره اکثر در بیاض عین و نزول الماء مذکور اند و استعمال شیاف که از شیاف گلنار و عصارهٔ
سحیة الیتیس و نمک اندرانی و عصارهٔ حصرم خشک کرده و صمغ سماق محلول ساخته باشند مجرب رازیست و از ادویهٔ مفرده تناول و اکتحال جوز بوا و بسیون و کباش قرنفل
و شراب اسارون و سعوط عصارهٔ قثاء الحمار شیر زنان یا شونیز بروغن بادام تلخ و یارتیه بآب مرزنجوش که عجیبست و یا تخم حنظل با آب ندکور چند بار و اکتحال حجر مرها و کذا زفت
و کذا عصارهٔ لبلبه حمقا و عصارهٔ قثاء الحمار هر دو خشک کرده سوده آمیخته که فعل عجیب دارد و کذا انزروت و شکر طبرزد و زعفران باریک سائیده و کذا انزروت مربی
بشیر خر مفیدست باز خشک کرده سائیده و کذا صنوبر محرق مغسول و خولان کوفته بیخته آمیخته که عجیب الفعل ست و کذا تخم بلیله سوده با عسل و کذا قلقطار نافع سبل است
و خصت لاد حماض اترج و یا زنگار و یا نمک و یا مشک و در ادویهٔ سبل مقوی فعل آنهاست و بعضی مجربین می نویسند که اگر زنگار در شیر دختران و
سرکه و شهد در ظرف مسی خوب لسانیده تا که غلیظ شود پس خشک کرده استعمال کنند سبل و دمعه و ظفره نفع بخشد و بیاض را قلع کند و کذا کاس اکتحال
زعفران نو بال حدید مساوی نوشادر ربع آن در دفع سبل و بیاض مجرب است و گویند که اکتحال با بسیون منجمله نافعات سبل مزمن ست از جهت تحلیل مادهٔ آن
و نوشادر سوخته و شب یمانی سوخته نیز برای سبل مجرب نوشته و در بیاض استاد مرحوم مرقوم ست که سنگ بصری و بلیله کلان بآب شبینه در چشم کشیدن مفید است
و دوام بوئیدن مرزنجوش و عنبر نافع ست و در سبل یابس قبل از اکتحال و دوا و بعد آن رفتن حمام و انکباب بر بخار آب گرم لازم شناسند و تدبیر دماغ کوشند
بدستوری که در صداع سوداوی مذکور شد و اکتحال مرطبه بکار برند و در صورت عروض حرارت در سبل یابسه بلیله اکتحال باید نمود و ایضاً در سبل که با حرارت و درد
باشد این شیاف مجرب بکار برند سفیداب پنج درم اقاقیا مغسول سه درم سنبل یک درم مر نیم درم زعفران چهار دانگ باریک سائیده بآب شیاف سازند و عند الحاجة
در چشم کشند و کافور و افیون بو بینند و بعد از تسکین حرارت معاودت نمایند بادویهٔ حاده و شیاف احمر لین و ذرور اصفر صغیر بکار برند و بعد از ان اطرحما طیقان و
و ذرور اصفر کبیر پس شیاف اصفر و اخضر و کحل عزیزی و باسلیقون در روشنائی استعمال نمایند و یا آب انار میخوش یک جزو شهد کف گرفته ربع جزو آمیخته در شیشه کرده
بست روز در آفتاب بدارند و در ظرف مس کرده استعمال نمایند و آنجا که با سبل مدحار عارض شود هیچ داروی سرد مثل شیاف ابیض و ذرور ملکایا و ضمادهٔ
بارد استعمال نکنند و تنقیهٔ سر و بدن و جذب ماده باسفل و اکتحال شیاف مغسول قناعت ورزند و زردهٔ تخم مرغ بر پشت چشم نهند و ذرور اغبر پاشند و ایضاً
تا که مدر زائل نگردد از ادویهٔ حاده احتراز نمایند و دوا ئیکه مد و سبل هر دو را مفید بود مانند شیاف سماق بکار برند و شیاف مذکور در حالت کثرت حکه نیز مجرب است
و اگر با خارش شدید بود هیچ چیز مثل سماق مفرد یا با انزروت و صمغ نیست و بقول محمد زکریا بعد از فصد دست و پیشانی و اسهال و ترک تناول تمر و
حلوا و اجتناب از شراب و سکر مداومت حمام و جلای معده اگر بدن ممتلی نباشد و اکتحال بشیاف اخضر و اسهال در هر ماهی دو مرتبه بطبیخ افتیمون درین مرض
می باید و سبل که از تدابیر مذکوره زوال نپذیرد و غلیظ و مزمن و مستحکم باشد منع بصارت نماید بعد تنقیهٔ بدن بدستکاری هوشیار رجوع نمایند که تا آن قطع کند و بقول
بعضی شیاف قلقند به نسخهٔ حاوی صغیر و شیاف ساهر و شیافی که دران قلقطار و زنجار هر یک سه درم ست و چند روز سبل غلیظ را ترقیق و فانی میکند
و از قطع آن تجدید سبب نیاز میسازد و درین مرض غذا جید الکیموس مثل گوشت ماکیان و حلوا ان خورند و اگر حرارت باشد اسفاناخ و مزورهٔ ماش و مغز بادام
دهند و در جمیع انواع سبل از امتلاء طعام و شراب و صیاح و کثرت کلام و جماع و طول سجود و جمیع آنچه باعث امتلای وجه و عروق دماغ گردد و از روشنی چراغ و غبار
و دخان و سرنگون کردن و طعامهای بخار انگیز که دران سیر و پیاز و گندنا انند و مولد سودا چون عدس و باقلا و غذای غلیظ چون ماهی و گوشت گاو و هریسه و قدید و غیره

وماده زرد رقیق بلغمی وصفراوی یا دموی ست بالجمله چون ماده آن غلیظ یابس ست لهذا اکثر عروض آن با فرقه یابسه وکهول ودر خریف وبلدان یابسه می باشد
علاج فصد کنند ومنضج بلغم دهند یا هر روز اصل السوس بادیان هر یک دو درم جوشانیده گلقند عسلی ده درم افزوده بنوشند وبعد نضج تنقیه از مسهل وحب ایارج نمایند
وغذا نخود آب مع مغز بادام یا مغز قرطم وگوشت ماکیان وتیهو خورند واز مولدات بلغم وگوشت حیوانات کبار وغیرها وحلوا ولبنیات وعدس وماهی وفواکه تر وبقول ترک کنند تا
وپیاز وسیر وغیره وادویه مبخره واز طعام غیر وقت آن وعشا پرهیز نمایند ومنع ابخره باطریفل وتلیین طبیعت نمایند پس اگر ناخنه رقیق باشد ادویه حاده مثل شیاف قیصر
واخضر ودینارجون وشیاف علائی وروشنائی وباسلیقون کبیر درچشم کشند وبرفق واحتیاط تمام استعمال نمایند که درچشم قرحه نیفتد واگر ازین ادویه حرارت درچشم
پیدا شود فاصله داده استعمال نمایند وشیاف اسود که در سبل گذشت تسکین نمایند و ایضاً اگر ظفره با حرارت بود اقاقیا مغسول چهار درم رسوت دو نیم درم
افیون سه ربع درم مر صافی یک درم وربع آب باران شیاف ساخته اکتحال نمایند واگر حرارت نباشد شیاف اخضر کشند وباید که اول بحمام روند یا بر بخار آب گرم
سر فرو دارند بعد ازان باکتحال ادویه پردازند تا اثر دوا بیشتر بظهور رسد واگر ادویه بغایت باریک سائیده ویا کندر سائیده بچشم ریزند در ازاله ناخنه از مجربات حکیم علی است
واگر کندر بگلاب یا آب صلایه نموده چندروز صبح وشام درچشم کشند نیز ظفره را زائل سازد وشاخ گوزن در آب سائیده بچشم کشیدن از مجربات بعضی اطباست واکتحال
شهد خام مع تلخه بز یا نوشادر مع شکر ویا چرک گوش آدمی با شهد آمیخته مفید بود وکذا اکتحال پهٹکری ونوشادر مساوی سوده یا شوره دران افزوده نیز عجیب است
وآز نمک لاهوری یا نوشادر درمیل ساخته مدام درچشم کشیدن نیز فائده تمام دارد وقلقدیس ومس سوخته وزهره بز مساوی کوفته بیخته شیاف ساخته درچشم کشیدن مجرب
شیخ الرئیس است ویا قلقند ونوشادر هر یک یک درم وصمغ عربی نیم درم کوفته بیخته بشراب کهنه سرشته شیاف ساخته بکار برند که عجیب است ودر نسخه قانون نمک لاهوری
عوض نوشادر ست ویا مس سوخته وقلقند وپوست بیخ کبر ونوشادر وزهره بز یا گاو بعسل شیاف ساخته استعمال نمایند واگر زاج مشقش خبث وقلقدیس چهار چهار درم
سائیده بعسل سرشته استعمال کنند ظفره رقیق را بسرعت قلع کند وکذا سنگ مقناطیس زنگار اشق هر واحد یک درم زعفران دو درم شهد جمیع ادویه باستعمال آرند
واگر کندر زعفران هر یک یک درم زرنیخ سرخ نیم درم شیاف ساخته بآب گشنیز تازه بکشند همین عمل دارد وسرمه سنگ بصری هر یک یک درم نبات سفید پهٹکری
هر یک پنج درم نمک لاهوری نیم ماشه باریک سائیده دو وقت درچشم کشیدن نیز مفید است واگر نبات چاکسو پهٹکری بریان سنگ بصری هر یک یک درم شوره قلمی شش درم
بآب لیمو سحق کرده شیاف بسته درچشم کشند یا خشک ساخته اکتحال نمایند ناخنه را مفید بود ویا زرد چوب وارچینی وارهلد هر واحد یک درم برگ نیب شش درم کوفته بیخته
دربول گوساله شش ماهه دو پاس کهرل نموده حب سازند ودر سایه خشک نموده وقت حاجت بگلاب سائیده درچشم کشند واکتحال مغز تخم سرس مغز تخم کهرنی گهونگچی سفید
هر یک یک ماشه سنگ بصری دو ماشه سرمه سیاه سه ماشه فلفل سیاه چهار عدد وبه ست برکهرل کرده برای ناخنه وسبل ورطوبت چشم مفید است و ایضاً بقول اهل هند گره زرد چوب
سطبر درمیان دو نان گندم نهاده وصل کرده پخته پخته زرد چوب برآورده با پهٹکری سائیده درچشم کشیدن نیز مفید ناخنه است وکذا بیخ آگ بآب سائیده درچشم کشیدن ویا آب
پیاز سرخ چند روز درچشم کشیده باشند ویا بیخ بسکهپره سفید در آب سائیده بچشم کشند وشیاف اسود که شیاف دیرج نیز گویند وکحل یاسمین وشیافی که دران گل کنجد ومغز تخم
کهرنی ست و این کحل که بهت ناخنه تجربه حکیم ذکاء الله خان رسیده نیز درین باب از مجربات راقم است نوشادر سه ماشه شوره قلمی یک توله تخم سرس فلفل گرد هر واحد
دوازده عدد توتیای سبز دو سرخ باریک سائیده درچشم کشند ودوای لوستی که بیضه مطبوخ بسرکه در سبل گذشت درین مرض مجرب محمد زکریاست وبرود حصرم وحب الله
وحب که سبل را نافع ست وروائی که ضعف بصر را بهم مفید ودر ظفره وزرد که بجربسانیز سودمند وشیاف پهولی وشیاف احمر حاد وشیاف ابیض فرنگی وشیاف عجیب و
کحل مفید سبل وضعف بصر همه ناخنه را مفید واکثر این نسخها در رمد وبیاض چشم مذکورست وفیلغریوس گفته که اگر ظفره سرخ قریب العهد ویا سبز باشد باید که تکمید با نمک
نمایند واستعمال ضماد آرد باقلا وشنبلید وزوفا وفودنج وپوست ترب وموز منقی کنند وظفره مزمن سیاه را ضماد با نجیر فربه نیکوست و انطاکی گوید که علاج ظفره مثل
علاج سبل ست وکذا باقی احکام آن وآب آس که دران صبر حل کرده باشند مجرب ست وکذا افحان کندر ومرد سیه وقطران مساوی وثقل نقره یکی ازان هر آنچه
از شب وزنگار حدیدی وراسخت وسرگین موش ونمک سوخته بسیار مجرب ست و ایضاً از ادویه نافع ظفره اکتحال آب آس تازه ویا خاکستر آس ویا
نمک اندرانی ویا اصل السوس ویا عصاره آن ویا زبل خفاش ویا سرطان بحری محرق بعسل یا بنمک ویا اقاقیا وقیمونیا ویا گل کرم بری ورغوه لبته سوخته سائیده

باب

بعسل آمیخته و یا اشنان موش سوده بعسل و یا صدامی حدید و یا خبث الحدید و یا آب انار ترش و یا انار ترش مع پوست و تخم و دانه کوفته آبش افشرده بعسل پخته تا مثل مرهم گردد و یا قلقدیس یک جزو نمک اندرانی یک جزو صمغ عربی نیم جزو آبکه و ران آتش قلیا نیده باشند شیاف ساخته بطفره فرمند را اسفید و یا حجر حبشی و یا اشق و وودم زنگار چهار درم مثل غبار سوده صبح و شام و یا نوشادر و یا روغن پنبه دانه بخروف غمر حیثی آمیخته و یا شب یمانی و یا سحق نیلا زرق خطاطیف مرده مساوی و یا مرجان سرخ و یا شنگرف و یا اقلیمیا و سحق نیا و زرنیخ سرخ و شکر مساوی و در آب محلول صمغ عربی شیاف ساخته و یا سرطان نهری سوخته و مثل او نمک سوخته و یا مس سوخته و یا انطرون و یا دخان کندر و یا دخان مر و یا دخان میعه و یا دخان قطران و یا این هر چهار دخان مساوی آمیخته که بهر یسته و یا طلیه بزوه نمک و یا ملبوس و زردی بیضه و یا تخم بلیله است و طلای نوشادر نتاقه لیس مس سوخته صبح سوده سائیده بر ظفره در روز و شب چند بار قطور آبکه در آن کندر سوده ساعتی تر کرده باشند بر ظفره و کذا شیر زنان و کندر نگاه هم و کذا زرنیخ سرخ محلول بآب در روز و شب چند بار و کذا صبر با آب حل کرده و گرانمند نه نمیشود و گویند که شیاف قلقند ناخنه غلیظ را نافع بود و بقطع آن از آهن حاجت نیفتد بالجمله افضل علاج ناخنه غلیظ قطع او با آهن است لیکن قبل از قطع استعمال ادویه در ان غنای کثیر حاصل نمیشود و پس از قطع زیره و نمک خائیده آب دهن در چشم چکانند بعده بهر تسکین سوزش زرده بیضه مرغ و روغن گل بر چشم نهند و بعد سه روز با سلیقون و روشنائی وغیره کشند تا بقیه او مستاصل گردد و لیکن از ظفره عرب است که بطانه او از طرف ماقهه و طهاره او از طبقه ملتحمه میرود قطع او مشکل است علاجش با دویه کنند و بقول شیخ انچه قریب از تاثیر کشط یعنی قطع است و مجرب است آنست که خون ناخن حیثی بگیرند و بر آن بیاسایند روغن کرد آمیخته باهم بسایند و از میل گرفته ظفره را انجار ما بدام هر روز چند بار که از این رقیق شده زائل گردد و الاشادنج یک تولہ صمغ عربی مس سوخته باشد قلقدیس سوخته زنگار هر یک دو ماشه افیون یک نیم ماشه سائیده در آب ... یا بادیان شیاف ساز ند و در سائیده شیاف کرده استعمال نمایند و ... افیون با جزائی ...

بیاض یعنی سفیدی که بر سیاهی چشم افتد

و آن سه قسم است یکی رقیق در ظاهر قرنیه و آنرا سحاب و غمام و اثر گویند و بهندی جاله نامند و دوم غلیظ غائر در عمق قرنیه و آنرا بیاض مطلقا و کل چشم خوانند و بهندی پهولی گویند و سوم غلیظ تر از ان و بانتو باشد و آنرا بهندی ٹینٹ نامند و بعضی میان اثر و بیاض چنین فرق میکنند که اثر حادث میشود در قرنیه از بثور و قروح که در قشر ظاهر از قشور آن طبقه عارض شوند و بیاض پیدا میگردد از بثور و قروح که در عمق و قشور باطنه آن طبقه عارض گردند یا گاهی بسبب غلظ مادة بواسطه وقوع خطا در علاج رمد و یا انصباب ماده بباعث شقیقه و صداع شدید بجهت حدوث قرحه و جدری و اندرا گفته اند که بیاض چشم سه قسم است یکی آنکه بعد قرحه قرنیه ظاهر شود و بسبب طول انطباق پلک و انصباب فضول دویه بسوی آن دوم آنکه عقیب رمد ظاهر گردد و اگرچه در انجا قرحه نباشد و این بسبب معالجه بدویه تا ملتهبات و کثرت انطباق افتد سوم آنکه عقیب شقیقه و صداع مولم ظاهر شود و بسبب انطباق چشم و سوء حرکت که چشم فضول آن بیرون انداز د و این مرض و ... سهل البرء است و در کهول عسر البرء و بیاضی که بعد از قرحه چشم و جدری افتد زوال تمام نمی پذیرد و بهر آنکه اثر و غلیظ اندمال زائل نمیشود و علاج ابتدا از آنکه سبب موجب در بیاض رقیق ادویه جالی خفیف مثل توتیا و سرطان بحری و مس سوخته و پیخال کنجشک و قنبیح محرق و مروارید و خاکستر صدف و مامیران ... و آنزروت و زنجبیل و حرمل و کف دریا و ... سوخته و پشک موش و مرارة تمساح و زبل آن و اشق و نوشادر و شیر درخت انجیر و ... و چکانیدن عصاره گل شقائق النعمان نیز بیاض رقیق را بالغ انفع است و کذا عصاره قنطوریون و قیر و عسل در چشم کشیدن و یا پاشیدن سنگ بصری در چشم هر روز سوده در چشم و همچنین چکانیدن آب تراج محلول در آب هر روز دو سه قطره و کذا کف دریا و زبد البحر و انزروت و نبات و سرگین موش مساوی نرم سوده بر بیاض پاشیدن مفید است اکتحال شیاف ... یا شیره برگ سرس سائیده و کذا بیخ درخت ارهر کهنه بر سنگ سائیده و همچنین مغز تخم توری تلخ بروغن گنجد سائیده و یا بیخ درخت بادنجان بآب سائیده و یا کف دریا بآب سائیده و یا به نبات مساوی سوده هر واحد مفید است و گویند که نبات خانه زنبور و یا نمک اندرانی سوخته تنها یا مع مروارید و یا شب یمانی و نمک سنگ مساوی و یا نوشادر بعوض نمک آمیخته و یا خون بازوی جوزه مرغ و یا مروارید و مرجان سوخته انزروت شکر مساوی و یا پوست بیضه مرغ بعسل و یا سرگین خطاطیف و پوست بیضه مکلس و شکر و عسل مساوی در چشم کشیدن مجرب است و لقوع آمله مغلظ لعاب مجرب بلا اشتباه است و کذا اکتحال بیخ زنگی هرف یا با نبات مجرب بامرات است و لی کهنه که

و آبنوس و سنگ کرک و شقایق النعمان مساوی شبنم که بر برگ قصب افتد سرشته شیاف سازند و خشک کرده در شبنم قصب سائیده اکتحال کنند برای بیاض مجرب سویدی ست
و اکتحال زراوند مدحرج و شیرزق و نبات مساوی سوده نیز مجرب نوشته و اکتحال مامیران و شیح و مرو بعرض مساوی شیاف ساخته نیز برای بیاض نافع سفید و کذا بوره و شیح و سرطان بحری
هر واحد یکجزو زبد البحر بعرض توتیای هندی هر یک نیم جزو سائیده نافع و اگر نبات سفید نیم دام فلفل سفید دانه الایچی خرد سرمه سنگ بصری عقر تخم سرس پهٹکری
شیشه که در آئینه نصب می‌کنند هر واحد یکدام خرمهره زرد بست عدد باریک سائیده در چشم کشند برای پهلی و ناخنه و دهند بتجربه رسیده و کذا نبات سفید چهار درم سنگ بصری
دو درم شب یمانی یکدرم توتیای سبز نیم مثقال مروارید ناسفته یکمثقال مشک خالص یکمثقال کوفته بیخته شیاف ساخته وقت حاجت بآب سائیده اندکی میل
بالای سفیدی چشم کشیدن بغایت مجرب ست و قرنفل چهارده عدد تخم سرس تخم کهرنی هر یک هفت عدد شوره قلمی نمک لاهوری هر یک یکدرم آنبه هلدی دو درم
باریک سائیده در چشم کشیدن جهت بیاض و سبل مجرب صاحب ذکائی ست و کف دریا اقلیمیای فضی هر یک و ماشه سرمه اصفهانی یکنیم توله نوشادر مغسول مروارید
ناسفته هر یک نیم درم سهاگه زنگار نیله تهوتها پوست بیضه مرغ و اگر از شتر مرغ باشد بهتر ست هر یک سه ماشه نوشادر فلفل دار فلفل قرنفل سنبل الطیب هر یک
شش ... سرخ مامیران چینی نمک هندی هر یک یکماشه بدستور سرمه ساخته صبح و شام در چشم کشیدن از معمولات حکیم وارث علیخان ست و در نسخه دیگر سرگین سوسمار
آبگینه مرجان سرطان بحری مارقشیشای فضی هر یک چهار دانگ عوض سهاگه داخل ست و اکتحال سهاگه بریان و پهٹکری بریان هر واحد یکتوله نوشادر نیم توله باریک سوده
نیز جاله و پهلی و دهند را نافع و اگر مغز تخم سرس مغز تخم کهرنی کوفته بیخته بآب برگ سرس کهرل کرده حب بندند و وقت حاجت بشیر عورت سائیده در چشم کشند گل چشم
و سبل را نافع بود و قوقع و نیله تهوتها و دار فلفل و فلفل و سنگ بصری مساوی در آب هفت پهر کهرل کرده حب ساخته در چشم کشیدن نیز مفید ست و کذا از بیضه با روغن بر آورده در
یکدام روغن دو دانگ کف دریا سوده آمیخته چند روز در چشم کشیدن برای بیاض سطبر مجرب نوشته و در نسخه ... سرطان بحری سوخته نیز داخل ست و اگر نمک ... طفل را
بریان کنند و بزعفران و مشک و زهره تمساح آمیخته سوده بکار برند در ازاله بیاض اگرچه فرسن باشد بلا اذیت چشم مجرب عجیب ست و سهاگه و باره سنگ سوخته ...
در آب لیمون کاغذی حل کرده در چشم کشیدن برای گل چشم از مجربات حکیم محمد جعفر ست و ایضا ناخن فیل و توتیای سبز زعفران بشیر عورت بهر دار سائیده در چشم کشند
جوز نجبیل پهٹکری نمک لاهوری مساوی سوده هر روز دو سه نوبت در چشم کشیدن برای دفع گل چشم آدم و اسپ و فیل مجرب صاحب تحفه ست و دار فلفل فلفل سفید هر یک دو درم
نوشادر شامی یکدرم نرم سوده بیخته در چشم ... کشیدن و یکساعت صبر نموده بآب شستن با تخم اکتحال نمودن قلع بیاض منقول از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ست و توتیای هندی
اقلیمیای فضی اثمد جید نیله نمک اندرانی اجزای مساوی هر یک جدا جدا بآب باران نرم سوده جمع نموده اکتحال کردن قلع بیاض و ازاله جمیع امراض چشم از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام مروی ست و آنچه طبری از کحال بصره اخذ کرده زجاج خضر محرق مسحوق مغسول منخول ست باضافه بوره ارمنی زبد البحر و گفته که این از نوادر ست و کذا سنگی که از مثانه
بر می آید و توبال حدید و بابل و زعفران الحدید و زبد البحر و بوره اگر با شراب کهنه تسقیه نموده خشک کنند و سحق بلیغ نموده بجربز بیخته استعمال نمایند نیز از نوادر ست و نقول
ابن واقد و مالتی وغیره اگر آمله را در آب گرم یکشبانه روز تر کنند بعده دور کرده آمله دیگر در آن آب یکشبانه روز بخیسانند و همچنین سه بار تکرار نموده صاف کرده آن
آب در چشم چکانند و یا آب برگ عوسج کوفته افشرده تا هفت روز متواتر تقطیر کنند در ازاله بیاض قدیم و جدید نافع و انطاکی گوید که در بیاض رقیق اکحال حاده کفایت کنند
و غیر آن محتاج بدان و به تنقیه ست هر گاه غلبه خلط محسوس شود و با وثوق صحت دماغ اکحال قویه بکار برند و یا ضعف آن تا لطف مع راحت و استحمام و انکباب بر بخار آب گرم نمایند
و بهترین اکحال درینجا باسلیقون کبیر و روشنایای کبیر و برود نقاشین و جوهری ست و از مجربات در جلای بیاض این ست که بزر قطونا با شکر مساوی سائیده در چشم کشند
و کذالک مغز بهدانه و مغز ... چوانه با شکر مساوی و کذا پنج میل صبح و مثل او شام از عقیق سوده کشیدن علاج جید ست و کذا اسندروس بتری قصب سوده و این کحل از نوادرات
من برای ازاله بیاض ... های مطلق حیوانات مجرب ست کف دریا نمک لاهوری شب یمانی مرجان بوره ارمنی جدا جدا سوخته هر کدام یکجزو سرگین سوسمار سندروس
مروارید ناسفته بیخ نی عقیق پوست بیضه شیح سوخته هر کدام نیم جزو جمله را بآب ترب و آب عوسج و آب قصب سه سه بار تسقیه داده بجربز بیخته بطریق کحل استعمال نمایند یا بقطران
شیاف سازند و هنگام استعمال تری قصب سوده بکار برند و ایضا از مجربات ... ست که در شهد زنبور بود و هر گاه آب پیاز سفید بقدر یکه خواهد بیفشرد و همچنین
از ترب و او را بعسل برابر آتش نرم گذاشته کف او بر دارد بعده آب پیاز نیم آب ترب پس با صمغ که هر یک مثل آن زن عسل باشد سه سه نوبت تسقیه داده فرود آورده

در ظرف آبگینه نهند کحل مجرب در قطع بیاض ست چون در چشم محرور بگلاب یا بشیر زنان یا بشیر خر و در مبرود تنها یا آب تصب قطور کنند و این از ازالهٔ ظلمت بصر و قرحه و سبل
و جرب و دمعه نیز کنند و این پوشیده باید داشت که از اسرار ست و کسی که بول کودک و خون خروس و خون هدهد بگیرد و با هم آمیخته بجوشانند تا غلیظ گردد و بدان اکتحال
نماید در ازالهٔ بیاض مجرب و از ذخائر ست و گیلانی می نویسد که در بیاض مزمن معالجه از تنقیهٔ بدن بدانچه ملائم او باشد و تعدیل مزاج بمعدلات و اطریفل صغیر
مع سکنجبین نمایند و ادویهٔ قوی الاسحان مثل روشنائی و شیاف اصفر در چشم کشند و این کحل نافع بیاض ست مروارید نیم جری سرمه زعفران مساوی کوفته بحجر
بیخته بر بیاض پاشند لاسیما بعد خروج از حمام یا بعد لیسیدن بزبان هر روزه دارد و ایضاً مسحوق نیم درم زبد البحر بورق شکر هر واحد یکدرم کوفته بیخته بپاشند و اگر کانچ
چوڑی سبز یکدرم سفیدی بیضهٔ مرغ پوست بیضهٔ مرغ مروارید ناسفته مامیران چینی هر واحد یکمثقال نره چوب دو ماشه اول کانچ را تا ته روز در کهرل با آب بسایند و بعده
مروارید انداخته تا دو روز با آب برگ سرس کهرل کنند من بعد ادویهٔ دیگر داخل کرده یکروز خشک کهرل نمایند و هر روز دو دفعه در چشم کشند و وقت شب برگ سرس جوشانیده
به بندند بیاض و گل چشم اگرچه از جیچک باشد بفضل الهی برطرف شود و صابون گجراتی کهنه چهار درم نمک لاهوری یکدام پارچه سوخته قدری در روغن سرشف دو پهر
حل نموده اندکی در چشم کشیدن جهت گل چشم و سبل معمول محمد سعید خان ست و گویند که اگر زبد البحر بوره ارمنی سرگین سوسمار نبات سفید مسحوق نیم مساوی باریک سائیده
بیک رطل آب یکه با مامیران و وج هر یک ده درم دران جوشانیده باشند تا بربع رسیده باشد سرشته در سایه خشک نموده مکرر بسایند و همچنین در آب مذکور چهار مرتبه سرشته خشک نمایند و از باریک
بیرون کرده استعمال نمایند بیاض را در سی روز زائل کند هرچند که صاحب علت مایوس باشد و حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب نوشته که این دوا شریف و اعجل النفع ست
و اگر بیاض را کودی باشد مامیران و اشق و صمغ صاف و سرگین سوسمار اجزای مساوی نرم سوده استعمال نمایند هدایت آنجا که از ادویهٔ کحلیه فائده نشود و یا از استعمال
ادویهٔ حادّه بسبب حرارت خوف انجذاب ماده بسوی چشم باشد اول تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج و شبیار نمایند و بعد ازان ادویهٔ مذکوره بعمل آرند و اگر با بیاض سرخی چشم
و درد باشد اول بفصد و مسهل تنقیه نمایند و بعد رفع سرخی و درد اول دوای ضعیف و بعده ادویهٔ قوی استعمال کنند تا مقصود بلا خوف مضرت حاصل شود و تقلیل غذا کنند و قبل از استعمال
دوای حاد بتعدیل مزاج چشم بپردازند تا در چشم حرارت پیدا نشود و وقت حاجت ضرورت داعی بترک علاج نگردد و اگر احیاناً در چشم از استعمال ادویهٔ مذکوره سرخی یا درد حادث
شود چند روز معالجه ترک نمایند و بعد زوال سرخی و تسکین درد اعادهٔ علاج کنند و ایضاً بیاض که بعد قرحه افتد در علاج او تا صحت تام قرحه توقف ضرور ست
و بعد از انکه زمانهٔ صحت قرحه بعید گردد مرهم صغیر و غیره استعمال کنند و بعد ازان مرهم کبیر و دیگر ادویهٔ قوی بعمل آرند که باعث قلع بیاض حادث عقب قرحه و اثر آن گردد
و لیکن توقع ازالهٔ اثر قرحه بتمامه نباید داشت و همچنین توقع ازالهٔ اثر جدری و اما سائر بیاض که بدون قرحه حادث گردد بالکلیه زائل میگردد و کذا هر بیاض که سبب
فاعل او موجود باشد درین وقت علاج بیاض سودمند نشود مثلاً صداع و تنقیهٔ مادهٔ امیکه متمکن باشد در ازالهٔ بیاضی که بسبب آن پیدا شود توقع نباید داشت
بلکه اول بقطع سبب و زوال و استیصال او و استعمال قوانین از استفراغ و پرهیز بپردازند و بعد زوال سبب علاج بیاض کنند و بدانکه لازم ست که وقت
استعمال دوا اول بحمام روند و بر آب گرم چشم بکشایند و یا بر بخار آب گرم انکباب کنند و چشم بران کشاده دارند بدون حمام تا روی سرخ شود و عرق آید آنگاه دوا
در چشم استعمال نمایند تا نفع بیشتر نماید و اگر سرگین خطاف کف کبیر و خون آن در ظرفی کنند و بران یک کف کبیر تخم حلبه و از بابونه و اکلیل الملک هر یک یک کف
و برگ سداب تازه یک کف کبیر انداخته آب داخل کنند و سر ظرف را بسته بر آتش گذارند تا بجوش آید فرود آورده بخار آن بچشم رسانند و بعد ازان بمرهم عسل یا دیگر
ادویه اکتحال نمایند در قلع بیاض نفع بلیغ بخشد و اگر غضار چینی محرق مغسول در ادویهٔ بیاض اضافه کنند و یا کبابه سوده یا استنقاع آن صاف نموده در اکحال بیاض
آمیزند و یا مروارید داخل کنند فعل آنها قوی گردد و کذا اکثر شیافات مذکوره در آب وج یا آب محلول نمک اندرانی گداخته در حمام استعمال کردن مقوی اثر اوست و باید که
اگر دوا اذر رسا شد بعد استعمال او چشم را بغیر محکم به بندند و اگر کحل باشد بستن چشم نشاید و آنجا که در بیاض هیچ علاج سود ندهد و یا اثر قرحه باقی ماند ادویهٔ مصبغه که
در قانون و ذخیره و غیره مذکور ست برای تغییر رنگ و مشابه بلون حدقه و رفع قبح منظر بکار برند و گاهی از کثرت بکا در حدقهٔ صبیان بیاض افتد و علاج جفت
بتضمید آب عنب الثعلب بجبهه و اجفان و استعمال ادویهٔ خفیفهٔ مذکوره نمایند و از کندر و انزروت و صبر و دم الاخوین و سرمه و اقلیمیای فضه مساوی
کوفته بیخته در آب خالص شیاف ساخته استعمال کنند

سود مند است و کذا لک داء قلقل و ثلث درم پوست هلیله زرد نیم درم اقلیمیای فضی زبد البحر هر یک یک درم شادنج مغسول سرمه اصفهانی هر یک نیم درم باریک سائیده بحریر بیخته یک طسوج قرنفل مسحوق در آن داخل کرده مجموع را سحق بلیغ نموده بیخته اکتحال نمایند و اگر طبیعت مقتضی حاجت قوی باشد فصد قیفال نمایند و بولس گفته که بعد فصد و تلیین طبیعت شداب خشک اقلیمیای فضی صمغ عربی مساوی کوفته بیخته در چشم ذرور نمایند و برفادهٔ محکم ببندند تا آنکه زوال گیرد

بثور عین

بثره که بر قرنیه افتد سفید باشد و آنچه بر ملتحمه حادث گردد سرخ بود و اکثر حدوث بثره از صفرا یا از خون صفراوی بود و علامتش سده و ضربان و سرخی سفیدی چشم و کثرت اشک بود پس اگر ماده اندک و شیرین باشد وجع کمتر بود و اگر ماده بسیار و رقیق و حاد حریف یا بورقی باشد ضربان در او بشدت بود و خطر اکثر و ابن الهدو گفته که بثره در قرنیه از هر طبقه عارض میگردد و شناخته میشود ماده آن از رنگ و وجع و اعراض مخصوصه آن بحسب زیادتی و کمی کثرت و قلت و حرارت و موضع حصول آن و بثره که زیر قشر ظاهر بود از قشور اربعه قرنیه باشد صافی و سیاه مینماید و باد رد و اندک بود و این سالم تر است اگر محاذی ثقبه نباشد و آنچه در قشر ثالث افتد سفید و شدید الوجع در دی میباشد و آنکه در قشر ثانی بود اغبر و در سفیدی و سیاهی و وجع و حرارت متوسط باشد بالجمله بثره که مقابل ثقبه باشد در هر قشری که بود ردی است بعد اندمال منع بصارت نکند بخلاف آنکه محاذی ثقبه نباشد که اثر وی مانع بصارت نمیشود و گویند که فرق میان ابتدای بثره و ابتدای قرحه آنست که بثره ببیئتی برمی آید گویا نقطه سرخ است و رنگ قرحه در ابتدا اسفید میباشد و این مرض مطلقاً مخوف است خصوص که با وجع شدید باشد علاج بزودی فصد قیفال کنند و الا حجامت با شرط نمایند و مسهل صفرا دهند و از غذا بر مزورات بارده متخذه از ماش و کدو و اسفاناخ و خرفه و خیار و کدو اقتصار ورزند و تطفیه مزاج و تسکین وجع با شامیدن اشربه مبرده مثل شیره تخم کاهو و شیره تخم خرفه یا شربت خشخاش یا شربت عناب یا شربت نیلوفر نمایند و بعد فصد شیاف ابیض بشیر دختران حل نموده و به پاره پنبه کهنه آلوده بر چشم گذارند یا لعاب بزرقطونا و گلاب و آب برگ کشنیز خوب ممزوج نموده در چشم چکانند و یا خرفه با آن تر نموده بر چشم گذارند تا آنکه وجع تسکین یابد و اگر وجع شدید باشد قدری سوت باشته افیون و زعفران محلول در آب کاهو تازه بر چشم طلا کردن باکی نیست بعده شیر دختران در چشم دوشند و بعد از آن لعاب بزرقطونا و لعاب بهدانه در چشم چکانند و قطور معمول از جهت مقشر و بهدانه و انزروت که در قروح بیاید لازم گیرند و هرگاه درد ساکن شود و بثور بنضج شروع کنند ذرور ملکایا بشیر و یا شیاف ابیض بشیر دختر حل کرده استعمال نمایند و هرگاه بثره منفجر گردد و ریم خارج شود بعلاج قروح پردازند و بعضی گویند که بعد فصد و اسهال و استعمال شیاف ابیض با سفیدی بیضه مرغ یا شیر دختران شیاف وردی بکار برند و گاهی ادویه مخدره وقت شدت الم استعمال می نمایند و اگر منتشف نگردد ذرور شادنج بر آن بپاشند و چون نضج مده و انفجار بثره بطول انجامد شیاف اصفر بشیر دختران حل کرده در چشم بچکانند و بقول شیخ در بثره بعد فصد خون بال کبوتر بچه یا شفنین بچکانند و سفیدی بیضه بسرکه و روغن گل حل کرده بصوف آلوده بر چشم نهند و سرکه در آن تخم مرو تر کرده باشند و شیاف لبار در چشم چکانند بالجمله تدبیر این مرض از باب ورم و قروح از تقلیل غذا و جذب ماده بالفعل بفصد و مسهل اخذ کنند و در ابتدا رادعات بکار برند و در انتها شیاف ابیض کندری و در انحطاط شیاف احمر لین بچشم کشند و اگر ورم سرخ عارض گردد علاج آن نمایند و رحمهٔ الله و ابن الهدو گویند که علاج بثور در ابتدا مثل علاج قروح از فصد و اسهال و تعدیل مزاج و تقویت چشم با دویه مبرده مانع فضول و مخدر مسکن وجع نمایند و اگر درد اندک باشد در ابتدا شیاف ابیض و ذرور ملکایا استعمال کنند و در انتها ملکایا تنها بهتر است و یا شیاف ابیض کندری و در انحطاط شیاف احمر لین و اگر مدت دراز گردد و تحلیل نیابد روشنایا استعمال نمایند و حکیم علی در شرح قانون می نویسد که از معالجات این بعد تنقیه بدن و منع ابخره از تصاعد بسر اصلاح کیفیت ماده و تلطیف غذا و اصلاح او حتی که در وی تغیر و حدت نماند و اغذیه لطیفه درین باب بهتر است و ترک لحوم اولی بعد از آن ادویه مخرج ماده استعمال کنند و باید که در ابتدا ادویه مسخنه استعمال ننمایند بلکه بر مجففات اقتصار کنند و مسدد هم نباشند و لهذا شیاف ابیض و مانند آن جائز نیست خاصهٔ افیونی و بهترین مجففات درین وقت توتیا و سرمه مغسول و گل شاموس باشند و گاهی توبال مس مغسول اضافه میکنند و ادویه با آب حلبه یا شیر زنان یا شیر خر استعمال نمایند و گاهی وقت شدت درد در ابتدا بشیر تنها اقتصار کنند و هرگاه این بثور مزمن شود از استعمال محللات مثل شیاف احمر لین یا حاد و روشنایا بلکه سکبینج چاره نباشد و هرگاه قرحه شود علاج قروح نمایند

و ونیم رواج قبل تنقیه و استعمال اکحال حاده در امراض یابسه نیز افتد و آن بسبب اختلاف در ظهور و غور و اجزای مکان هفت نوع نوشته اند چهار از ان بر سطح قرنیه افتد
که جالینوس آثار القروح و بعض متقدمین خشونت گویند نخستین قرحه شبیه به دخان و در رنگ که بر سیاهی چشم منتشر باشد و جای بسیار از ان فرا گیرد و آنرا
ختی نامند و گاهی قتام گویند و در یونانی اخیلوس خوانند یعنی ظلمت یا غبار و دوم قدری عمیق تر از ان و شدید البیاض و صغیر الحجم و آن مسمی بسحاب
و غمام است و گاهی این را نیز قتام خوانند و بیونانی فافالیون گویند یعنی ابر و سوم بر اکلیل سیاهی چشم افتد و قدری از بیاض ملتحمه در گیرد پس هر قدر که
بر حدقه بود سفید نماید و آنچه بر ملتحمه باشد سرخ بود و این را اکلیلی و بیونانی ارخیون گویند یعنی صاحب رنگ و غور این قرحه بیشتر از نوع دوم است و چهارم
مسمی باحتراقی است و حرقی نیز نامند و بیونانی هیقادماو ابیقومیا یعنی احتراقی و اسقوما یعنی شعبیه گویند و این بر ظاهر حدقه مثل حرف صغیر و پهن باشد و ذات
عروق شعریه بود و غور این کمتر از دوم و سوم است و سه از ان غائر بود و نوع اول آنرا بیونانی بوتریون گویند یعنی عمیق و نیز بوتریون یعنی جب نامند و آن
قرحه عمیق ضیق مستدیر صافی اللون مائل بسرخی بقدر جاورس است و ثانی را بیونانی قولوما یعنی حافر نامند و سماری نیز گویند و عمق آن قلیل تر بود و جای
وسیع تر گیرد و چرکناک بود و ثالث را بیونانی افیقوما یعنی احتراقی خوانند و آن قرحه عمیق ذی وسخ و ذات خشکریشه بار طوبت بسیار و حدت شدید باشد و در
تنقیه آن مخاطره سیلان رطوبت چشم است بالجمله قروح حادث در قرنیه یا عقیب رمد و یا بعد بثور و یا بسبب ضربه حادث میشود و بیشتر مبدأ قرحه از داخل بود و بسوی
خارج منفجر شود و گاهی بالعکس باشد و نشان قرحه در مقله شدت درد و ضربان و نخس و کثرت اشک باشد و پس اگر قرحه در ملتحمه باشد بر سفیدی چشم نقطه سرخ که حمرت آن
بر حمرت سائر اجزا غالب باشد ظاهر شود و این سالم ترین قرحه هست اگر باندک غور باشد و آنچه از قرحه در حدقه غائر بود و آنرا وبیله نامند و آنچه غیر غائر باشد قرحه مطلقه
گویند و اگر در طبقه قرنیه افتد در سیاهی چشم نقطه سفید پدید آید و اگر در طبقه عنبیه حادث شود در برابر حدقه نقطه سرخ منتسج به گیاهی سرخ ظهور نماید و این بدترین اقسام
قرحه بود و گاهی قرنیه را همی شگافد و اگر قرحه در طبقات دیگر باشد بجز درد شدید چیزی از آثار قرحه محسوس نگردد مگر بعد پوشش یده و شگافتن طبقات و هرگاه ریم سفید
بر رفاده یافته شود برور و سخت ضربان قوی دلالت کند و اگر زرد یا تیره یا رقیق باشد عوارض مذکور خفیف تر بود و اگر سرخ آید درد بسیار خفیف باشد و اسلم
قروح آنست که ظاهر و در ملتحمه باشد و الم و قلق و دمعه در ان اندک و انطباق پلک ممکن بود و ردی آنکه بعکس این باشد و از ان بدتر آنچه بر قرنیه اسفل ناظر باشد
جهت آنکه نفوذ بسوی این موضع سریعتر است و بدترین جمیع قرحه هست که بر حدقه بمقابل ناظر باشد بجهت آنکه این بصر را می پوشاند و گویند که نوعی از قرحه غریبه است
که ذات العروق نامند و آن مخصوص بموضع معین از چشم نبود و در هر موضع چشم که حادث شود نقطه محیط با شعبهای عروق گیرد و منتسج مثل شبکه ظاهر گردد و اکثر
طبقات را در گیرد و مبدأ او از شبکیه بود و چشم را از ان نجاح حاصل نشود و بسوی دبیله انتقال می نماید علاج بسرعت فصد سر رو کنند و در هر هفته یا کمتر از ان قدری خون
گرفته باشند و گاهی در ان حاجت حجامت نقفا و ارسال علق افتد و تنقیه بمسهل صفرا و حب هلیله یا باره الفواکه یا مطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله یا نقوع آن و حقنه نمایند
و مار الجبن مفید است و تبرید مدد دهند و اگر با سهر و شدت ضربان باشد شربت خشخاش بدهند و تطییب دماغ با دهان مرطبه نمایند و اگر با حرارت مزاج و سرخی چشم
و گرمی سر و وجه باشد عناب بنفشه ترنجبین استعمال کنند و از گوشت و شراب پرهیز نمایند بقول بارده بخورند و بقول شیخ عمده درین باب تنقیه راس است باستفراغات
جاذبه بسوی اسفل و از بهجت حجامت ساقین در ان نفع کثیر دارد و فصد صافن و بستن اطراف و مالیدن آن نیز مفید است و در هر چهار روز بخورات فضول حار رقیق
از مطبوخات و نقوعات ادامت اسهال نمایند و اگر با آن رمد باشد اول علاج رمد باستفراغ مذکور و بر رمد حار کنند و بادویه که جامع میان مسکنین و جمع و اندمال
قرحه باشد مثل شیاف نشاستجی کندری و اسفیداجی تقطیر شیر زنان در چشم و اگر با آن سیلان خلط باشد چیزی که در ان قوت مانعه باشد مخلوط سازند بالجمله بعد فصد
شیر زنان در چشم چکانند و شیاف ابیض و سفیدی بیضه مرغ یا در شیر زنان حل کرده قطور کنند و پنبه بدان آلوده بر چشم نهند و چون گرم گردد تبدیل نمایند و ادویه
مخدره بر چشم طلا کنند و دوائیکه در ان لذع باشد از چشم دور دارند و ادویه که در غایت ابعد از لذع باشند مثل توتیای مغسول و صبر و مر و مانند آن اختیار نمایند
و ادویه قابضه بر پیشانی ضماد کنند پس اگر در تسکین یابد امید تحلیل ماده بود و الا دلیل اجتماع ماده و مده در پس صورت منضجات مثل لعاب حلبه و تخم کتان تنها یا با بیکه
در ان اکلیل الملک جوشانیده باشند آمیخته بچشم تقطیر نمایند سه روز و رفاده بسته دارند و گویند که اکتحال اسفیداج هندی اکتحال و مطبوخ جفت بلوط زعفران و اکتحال جند بیدستر

نیز منضج قروح ست باید که آرد جو و آرد باقلا و آرد گندم با العسل بجوشانند پخته بر چشم ضماد کنند و شیاف کندر در چشم چکانند و به بندند و یا تخم مرو در شیر تر کرده صاف نموده
مدام در چشم تقطیر کنند تا آنکه مده بر رفاده ظاهر گردد و بعد از ظهور حرکت ریم بر رفاده اگر قرحه بلند شود و مجوف گردد علاج آن نمایند والا ماء العسل فقط یا بلعاب حلبه مغسول
و یا شیر تنها در چشم چکانند و شیاف ابیض انزروتی در شیر زنان بعمل آرند و شیاف بارود و انزروت که از نشاسته سه درم و انزروت مربی سفید آب قلعی هر یک دو درم
کوفته بیخته ساخته باشند استعمال نمایند و اکتحال مرارهٔ قنفذ و کذا عصارهٔ زیتون بری و صمغ او نیز جالی وسخ قرحه است و پس از آنکه قرحه از ریم پاک شود شیاف کندر چکانند
و بر آن رفاده گذاشته بلاکیت بعصابه بربندند و سنگ سوخته و شادنج هر دو مغسول مساوی سائیده ذرور نمایند که مجرب است و استعمال ذرور که در قرحه و بثره نهایت
مجرب است و اکسیرین و اغبر لولوی و شیاف تفاح و شیاف ابیض کندری همه مفید صفت شیاف کندر که در قروح چشم مستعمل کنند انزروت نشاسته صمغ عربی
کندر سفیده ارزیز مساوی در سفیدی بیضه آمیخته شیاف سازند و باقی مرکبات مذکوره در مرض مده و بیاض چشم وغیره مسطور است و بقول بعضی از ری شیاف کندر
دائم در آن بچکانند تا آنکه مده ظاهر گردد بر رفاده و بعد از آن شیاف ابار بچکانند تا غور آن برابر گردد و گوشت بروید و اگر بثره عظیم و قریب بناظر یا زیر آن باشد کسیر ابیض سیاه بچکانند
تا که بلند نگردد و بر نیاید و رفاده را محکم به بندند و بر پشت بخوابند و از حرکت قوی احتراز نمایند و بقول بعضی مثل سفید ریوند و غیره اکتحال آبنوس محرق و غیر محرق کذا تخم خرفه
سوخته و ناردین هر دو آمیخته و کذا شقائق النعمان و طباشیر و مرو و تخم تمر هندی حلزون محرق و دخان زعفران توبال نحاس و پوست بیضه مکلس سکوبنج و اشق بالکند ابیض
و عصارهٔ لوف و حجر لبنی و عصارهٔ قنطوریون بشیر زنان مرارهٔ سنور و عقاب و کیان و سنگ سفید مغسول و نشاسته و اسفیداج محرق گل سرخ و بزرورد و سنبل الطیب هر واحد
مدمل قرحه مجفف آنست و تقطیر گل محموم در شیر زنان حل کرده و کذا خس بری بشیر زنان در چشم نیز التیام قرحه نماید و بعد اندمال اگر اثر قرحه باقی باشد سفیدی بیضه
بگلاب سائیده بر آن نهند و یا شیاف احمر لین پس شیاف اغبر و بعد از آن شیاف اخضر بکار برند و آنچه برای رفع آثار قروح و جدری خواهد آمد بعمل آرند و گویند که اکتحال
عصارهٔ حندقوقای بستانی بعسل آمیخته و یا کندر و یا قشار آن و یا عصارهٔ شقائق النعمان مطبوخ بطلا و یا سکبینج و یا زهرهٔ خرگوش سمن سرشته بشیر زنان حل کرده
و یا زهرهٔ بلح و یا مرجان و یا بول الطفل نابالغ در ظرف مسی با قلعی بعسل شانیده و یا عصارهٔ قنطوریون و یا مروارید و یا زجاج محرق مغسول بتکرار و یا عصارهٔ شنجار
و تقطیر خون فاخته در چشم هر واحد جالی آثار قروح ست بعین اقوال اطبا انطاکی می نویسد که اول فصد نمایند بعد از آن تنقیه و تلطیف غذا و ترک حرکت بدنیه
نفسانیه کنند و اگر صحت ظاهر نگردد حجامت ساقین و فصد صدغین و قطع شریان اذنین نمایند بعده ادویه و ضعیه بکار برند و بهترین آنها برای غسل قرحه شیر زنان و شیر خر
و لعاب حلبه ست بعده اکتحال مرجان سوخته و تخم خرفه و صبر کتیرا مساوی و طباشیر نصف یکجزو و این ترکیب مجرب ست و بر پیشانی مدتی برای منع انصباب مواد
بستن آرد باقلا و کندر و عدس و آس و سفیدی بیضه و قطران مطبوخ سازند و بدخانهای کندر و مر و میعه و قطران مساوی مع زعفران و شیر زنان اکتحال نمایند پس اگر
بعد قروح اثر باقی ماند بابیکه اندران مروارید و زنگار و شکر ته کرده باشند و شیر زنان جلای آن نمایند و حکاکه اسفیدروس و سمن بگلاب مجرب ست شیخ میفرماید که جمله
قانون اختیار ادویه درین باب آنست که هر نسخه مجفف بلالذع باشد اختیار نمایند و هرگاه حرارت شدت کند شیاف شادنج لین استعمال نمایند و شیاف کندر
سودمند ست و از شیافات نافعه شیاف سقامونیا و شیاف فوسیس و اگر با آن سیلان باشد شیاف ابیض و شیاف الوان و شیاف کندری نافع ست اگر سیلان
با حدت باشد شیاف سماریاتون و شیافات افیون و اگر بدون حدت باشد شیافی که دران مرو اردین باشد بکار برند و اگر در قرحه چرک باشد بماء العسل یا آب حلبه مع
اندکی از شیافات مذکوره یا بلعاب بزرکتان یا بشیر زنان پاک کنند و اگر قرحه با کل شدید باشد باستعمال اطریفل الیقون مضطر گردانند و هرگاه قرحه پاک گردد باستعمال
مجففات بلا لذع مثل شیاف کندر و مثل کندر تنها و نشاسته و سفیداب رصاص و تخم ... شیاف ابیض خصوصاً شیاف ابار متوجه گردند و کذا اکلیل با صدف مغسول
بسفیدی بیضه یا با صدف کبیر مغسول مثل آن شادنج نافع و این شیاف لولو بابیش ... شادنج ... اسفیداج مغسول ... نشاسته و افیون کتیرا هر واحد دو
سائیده آب باران آلوده و بسفیدی بیضه سرشته شیاف سازند و ایضاً این شیاف که با سیم است ... از آن ... محرق مغسول و سفیداب هر یک بیست درم
سرمه محرق مغسول ... نشاسته رصاص محرق مغسول ... هر واحد چهار ... باشد ... سائیده بسفیدی ... آنکه اگر قرحه در چشم راست باشد بطرف چپ
بخوابند و اگر در چپ باشد بجانب راست خوابانند و ... ... و ... ... اشیم چون ... تشخیص

مذکور اضافه کرده هر دو شیاف را بسفیدی بیضه و بشیر دختر سوده غلیظ القوام قطرات بسیار در چشم بچکانند و رفاده بگلاب تر کرده بر چشم معصوب بربندند و لاک الفم در معالجه
این بستن رفاده است و هرگاه ریم کم شود و قرحه پاک گردد نشاسته سه درم انزروت مربی بشیر خر یا شیر زن ده درم سفیداب قلعی دو درم باریک سائیده ذرور نمایند
بعده شیاف آبار یک عدد و شیاف ابیض دو عدد در سفیدی بیضه رقیق سائیده و شیر دختران دران بیخته ذرور مذکور آمیخته بهم زنند تا مثل مرهم گردد اکتحال نمایند
و بر چشم رفاده گذاشته بعصابه ببندند و بعد هضم دوا چشم بکشایند و پاک کرده برودی که در علاج قرحه عنبیه می آید استعمال کنند و هرگاه قرحه ختم یابد و اصلا و باقی نماند
باسلیقون و توتیائی دائم بعمل آرند و حفظ مزاج چشم نمایند و اگر ازین عملها حاصل نشود ادویه جیاض چشم بکار برند و اگر قرحه کمال و سوله از خلط احریف باشد دائم
در اتساع و عمق زیادتی بود در ابتدای خروج مده با انزروت مربی اکتحال نمایند تا استصاص و اخراج مده نماید بعده این ذرور برای باکیان سوخته باریک سائیده
دم الاخوین حضض و انزروت مربی و اقاقیا مساوی سائیده آمیخته در آب عصی الراعی و لعاب بزرقطونا و شیر دختران هر کدام بقدر و قدری ازین ذرور حل کرده
دائم در چشم بچکانند و بعده پاک کنند و برود بکار برند و در هر قرحه چشم استعمال اکحال مفجره نمایند بلکه در علاج آن طریق انضاج سلوک نمایند حتی که قرحه نضج یابد پس
بدانچه منفجر باشد اکتحال کنند بعده هرچه استصاص و استفراغ مده نماید بکار برند بعد ازان آنچه ملحم باشد بعمل آرند بترتیبی که مذکور شد و گاهی عند منع قرحه از التحام از انضج
و صمغ عربی و دم الاخوین و کندر که هر یک جزو سائیده زعفران سوده ربع یک جزو افزوده اکتحال خفیف می نمایند و گاهی این ذرور را بآب حصرم پرورده در آخر قروح
هرگاه در التحام او تاخیر افتد استعمال می کنند و بفاصله استعمال نمایند تا چشم استراحت یابد باز اعاده آن کنند و اگر چشم متحمل این ذرور نباشد شیاف ابار بعمل آرند ایضا
در جای دیگر گوید که بعد از فصد و تنقیه بپرهیز آنچه باعث نضج قرحه گردد مانند آنکه لعاب تخم مرو و لعاب بهدانه با زرده بیضه مرغ ممزوج نموده اکتحال نمایند و اطراف
مدقوق با مغز پیاز در روغن بیخته و دران اندکی خطمی داخل کرده و زرده بیضه مرغ حل کرده شب بر تمامی چشم ضماد نمایند و چون قرحه نضج یافت بعد آن برآید بشیاف ابار
و شیاف ابیض ذرور انزروت اکتحال کنند تا آنکه از مده صاف گردد و بعد ازان اکتحال بشیاف ابار و شیاف کندر و ذرور مذکور نمایند و نزد اختتام برانج و کندر و اقاقیا
و انزروت اکتحال سازند و چون از قرحه چرک آید آب حلبه مطبوخ با اندکی عسل در چشم بچکانند و بکار کشند کتان در چشم نشاید جهت آنکه جالی سخت سخت مانع التحام قرحه بود
و چون احتیاج بپر نمودن قعر قرحه گردد بدم الاخوین و انزروت و مامیران و مانند آن اکتحال نمایند و چون اشک کثرت و اشتداد یابد شیر دختر از پستان در چشم بدوشند و بشویند
ما الشعیر التزام نمایند و مزورات خورند و نزد اختتام قرحه اکتحال بقابضات مانند اقلیمیا و رامک و توتیای غوره نمایند و این قول کلی ست در معالجه قروح قرنیه ایضا
طبری و صاحب جامع در علاج قرحه عنبیه می نویسند که فصد قیفال کنند و حل طبیعت بدفعات متوالیه بمطبوخ ساذج نمایند اگر قوت مساعدت کند بعده در ابتدا
قطور چشم بیخ ده عدد کوفته و حب مقشر کوفته بیست عدد و انزروت دو دانگ و بهدانه شیرین ده عدد در شیشه کرده و آب بران انداخته با آتش ملائم بجوشانند حتی که نضج یابد
بعد ازان از آتش فرود آرند هرگاه نیم گرم بماند قدری شیر دختران آمیخته شیشه را بجنبانند که مخلوط شود و بعده هر روز بدفعات در چشم بچکانند و هرگاه قرحه ابتدا کند که چشم بضمور گراید
و حمرت عروق او متغیر گردد درین قطور شیاف مامیثا نیم درم ریوند و مامیران هر کدام یک دانگ افزوده بدستور استعمال نمایند و اطراف کاسنی اطراف عصی الراعی یک یک مشت
کوفته در آب گشنیز تر بجوشانند و فرود آورده قدری آرد جو و خطمی و اندکی سفیده بیضه رقیق آمیخته سرشته در شب بر چشم ضماد کنند و هرگاه این قرحه قرنیه را شگافد آنرا
قرحه قرنیه گویند علاجش بعد فصد و اسهال چنانکه مذکور شد شیاف ابیض اکتحال نمایند و ذرور انزروت مربی بشیر خر دو درم نشاسته سه درم شکر طبرزد یک نیم درم
صمغ عربی یک درم کوفته بیخته در چشم ذرور کنند بعد استعمال شیاف ابیض بشیر دختران یا سفیدی بیضه رقیق هرگاه ذرور منهضم شود بار دوم شیاف مذکور بعمل آرند و بعده
چشم را از چرک پاک کرده برود ورق لوز بنفشه دو دانگ نشاسته نیم درم کتیرا نیم درم سرمه اصفهانی ذکی یک نیم توتیای هندی اعنی کهپریه دو دانگ مروارید کوچک یک درم
کافور طسوج باریک سائیده بحریره بیخته اکتحال نمایند و هرگاه در قرحه ریم ابتدا کند شیاف ابیض یک عدد مع شیاف ابار سه عدد در شیر خر حل کرده قطور نمایند و رفاده خرقه کتان
بگلاب آلوده بر چشم معصوب ببندند و واجبست که درین قرحه و قرحه قرنیه در بستن چشم تهاون نکنند که موجب انحلال ملاک حفظ او بستن رفاده و تقطیر هر دو شیاف مذکور ست
و اجتناب کنند از روغن و چربی بچشم که دران قرحه با خرسانند مطلقا که مانع التحام ست گویند که چون شاذنج را بشیر زنان بسایند و در چشم بچکانند قرحه عنبیه را نافع
حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب نوشته که علاج قرحه عنبیه بعد تنقیه استعمال قطورات ادویه منضجه مثل لعاب کشوچه و بزرکتان و حلبه و شیر ست یا ذرور ست

که اصل آنها انزروت باشد و دیگر ادویه دران بشکل شیاف یا بیشا و افیون و زعفران و مر و صبر مانند آن باشند و عند شدت حرارت کافور افزایند و زعفران و صبر
حسب حال کم کنند یا طرح سازند و نسبت انزروت با دویه دیگر از عشر یا خمس یا ثلث زیاده نباشد سید اسمعیل گفته که در قروح چشم ادویه مسکنه وجع مانند بیاض
و افیون و خرفه و سفیدی بیضه مرغ و بنج و یبروج و کثیرا و نشاسته و صمغ عربی و سفیداب قلعی مغسول است و ادویه مدمله مانند گلنار و سرمه مغسول و آلو و انزروت و بسد و برگ
بلوط و زراوند و زیره کرمانی و ایرسا و عسل و صبر و گل مختوم و ادویه نافعه قروح وسخه چشم زفت و ملح و مری و عسل و ایرسا و زانبج و حب بلسان و ادویه مزیل لحم زاید در قروح
انزروت و اشنان و مر و اسفنگ و خبث النحاس و صدف محرق و زنجار و ادویه مجففه قروح آن توتیا و صبر و صدف محرق و اسنه خرمای محرق و نوره مغسول بفسل بلیغ

دبیله قرنیه

و آن عبارت است از قرحه عظیم ردی عمیق کثیر الاوساخ که سائر طبقات قرنیه تمامی سیاهی چشم را فرا گیرد و اطبقه چیزی ظاهر نگردد و صاحب آنرا اینگاه فدو کم است که چشم از ان سالم ماند
و هر چند بزرگ میگردد و حرکت هم بسیار ماند و منفجر میگردد و جمیع رطوبات چشم بآن اخراج می یابد و حدوث آن یا از اسباب بادیه خارجیه است و یا از اخلاط حاده حریفه اکاله
داخلیه علاج فصد قیفال و حجامت و استفراغ بدن بمطبوخ هلیله یا بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ غاریقون یا بمطبوخ افتیمون و اصلاح مزاج و تلطیف تدبیر و تقلیل غذا
و استعمال مزورات و شیاف ابیض افیونی انزروتی و سائر آنچه در علاج قروح گذشت بعمل آرند و برای تسکین الم شیر دختران و سفیدی بیضه و روغن بنفشه مکرر در چشم چکانند
و بعد رس و سفرجل هر دو مطبوخ و یا برگ زیتون در ابتدا ضماد کنند و گل مختوم نیز نافع دبیله است کذا سفیداب و شرب عصاره شاهتره بشکر سفید و بعد سه روز بنزر وی بنفشه
و زعفران ضماد کنند و یا سنبل الطیب و زرور ضماد سازند و برای نضج تقطیر طبیخ حلبه یا لعاب تخم کتان یا طبیخ اکلیل الملک هر واحد گرم در چشم نمایند و چون انفجار
یابد بشیاف ابار و کندری معالجه نمایند و مازو مثقال یک درم سرمه اصفهانی پنج درم مثل غبار سوده نیز نافع است و چون التحام یافت بشیاف احمر لین استعمال نمایند
و در آخر آنچه جالی است مانند شیاف عنزروت و اخضر بکار برند و بقلت کلام و ترک تعب و ریاضت و آواز قوی و لزوم سکون و دعت و راحت امر نمایند و هرگاه قوت
ضعیف باشد بجوجه مرغ و اطراف بزغاله و حملان و زردی بیضه نیم برشت غذا سازند انطاکی گوید که دبیله مثل قرحه سرخ سر در ملتحمه باشد و گاهی قرنیه انفکاک
و ماده آن غالبا رطب میباشد و اسبابش امتلاء و صداع بود و علامتش نخس و دمعه و احساس جذب عروق چشم است و علاجش مبادرت بفصد بود پس حجامت پس
استفراغ بغاریقون و آب شاهتره و ایارج کبار و از تقطیر شیر و سفیده بیضه اکثار نمایند پس لعاب حلبه گرم پس مرهم سفیداب و اگر منفجر گردد معالجه بعلاج قروح کنند

شقاق قرنیه و سور سرج

بدانکه گاهی قرنیه بسبب قرحه یا بثره یا بسبب خارج بمثل ضربه و صدمه خارق آن بنگافد و گاهی بدون تقدم اسباب مذکوره اندفاع ماده کثیر ذی قوام یا ریحی بجانب
بیرون و امتلای چشم بحرکت عطاس شدید و سعال و صیاح قوی موجب انخراق قرنیه گردد و این خرق از استحال خالی نبود یکی آنکه قشر ظاهری قرنیه بشکافد و باقی قشور
بیرون آیند و عنبیه بحال خود باشد دوم آنکه قشر ظاهر قرنیه بسلامت باشد و بعض قشور باطنی آن از تاکل خرق افتد و بعض دیگر نتو پذیرد و یا هر قشر باطنی
منخرق شوند و جزوی از عنبیه نتو یابد و بصورت بثره نماید سوم آنکه همه قشر قرنیه بشگافد و از زیر او عنبیه سر بیرون آرد و این مسمی بسور سرج است بنام عام
لیکن عند اهل صنعت نام این نتو بحسب تفاوت مقدار آن مختلف میباشد مثلا اگر عنبیه اندکی بقدر سر مور برآید راس النمل و نملی و سور سرج گویند و اگر قدری زیاده تر از آن
برآید مانند سر مگس راس الذبابی خوانند و اگر از ین هم عظیم تر باشد حتی که بقدر دانه انگور ظاهر شود عنبی نامند و اگر از ین نیز بزرگتر باشد و عنبیه بسیار خارج شود حتی که
منع انطباق پلک چشم نماید تفاحی گویند و هرگاه تفاحی کهنه گردد و بر آن اجزای متخرقه قرنیه ملتحم گردند مسماری و قلکی نامند و بعضی مسماری اثولی خوانند بالجمله نتو جوهر
قرنیه و عنبیه شبیه به بثره و نفاخه آن میباشد پس فرق در شقاق قشور باطنی قرنیه و نفاخه قرنیه و بثره آن آنست که با نفاخات و بثور سرخی در سفیدی چشم
و دمعه و ضربان میباشد و زیر بیل منفجر میشود و نتو بعض قشور قرنیه نیست چنین فرق در نتو جزو عنبیه و نفاخه و بثره آنست که این همرنگ عنبیه میباشد در سواد یا
زرقه یا شهله بخلاف نفاخه و بثره که رنگ آن غیر رنگ عنبیه میباشد و ایضا علامت خاص خرق قرنیه آنست که حوالی او طراز سفیدی چون طوق صحیح شود بخلاف بثره
که از ین معرا باشد علاج خرق و نتو ماده اسیکه در طریق تکون باشد علاجش بعلاج قروح و بثور از فصد و اسهال و غیره نمایند و بعد تنقیه اگر در مزاج حدت باشد

حفر و سلخ قرنیه

حفر قرنیه آنست که جزوی از قرنیه زائل گردد و دران حفره بهم رسد و عمیق صاف از مده و چرک باشد و سببش یا از خارج بود مثل نخسه و نخعه
که بقرنیه رسد و یا از داخل باشد قرحه و بثره که دران بهم رسد و بیشتر صبیان را بسبب نرمی اعضا و حرارت امزجه کثرت فضول حاره عارض میشود و مخوف
اگر محاذی ثقبه باشد و سلخ قرنیه آنکه پوست رقیق از ظاهر قرنیه بسبب ضرب و چیزی حاد بران مثل آهن و نی وغیره و یا ملاقات دوای حاد محرق مثل خراطین
و این نیز مخوف ست اگر مقابل ثقبه باشد علاج اگر بدن ممتلی باشد فصد کنند و بعد ازان تنقیه بدن از خلط غالب نمایند و آنچه دران تجفیف بلا لذع
باشد مثل شیاف ابار اکتحال نمایند و ذرور اغبر یا شادنج مغسول یا شنج محرق مغسول یا کحل و صدف محرق مغسول در چشم بپاشند و سائر تدابیر
بعینه علاج شقاق و قروح و بثور ست از اشیای منشفه و اصلاح اغذیه در ابتدا بمزورات و بعد ازان بطیور و آشامیدن جلاب با شیره تخم خرفه یا ماء الشعیر مغلی

دمعه

و آن مرضی ست که چشم دائم از اشک تر باشد و گاهی اشک دفعةً سائل شود بدون آنکه تابع مرضی دیگر مثل رمد و جرب و بثره و جسارت پلک و شعر زائد و منقلب وغیره
از امراض چشم باشد و اکثر حدوث آن با صحاب امزجه رطبه و پیران در زمستان و بلدان رطبه باشد و آن مرض مخوف ست و دمعه یا مولودی باشد و یا عارضی و عارضی یا لازم در صحت باشد
یا تابع مرضی بود چنانکه در حمیات حاده عفنی و دموی و حمی یوم سهری و ورم دماغ و نزلات و زوال طبقات و رطوبات چشم از موضع خود و گاهی در تمدد و انفقاد و این
مرض چون بحد افراط رسد امراض دیگر مثل بیاض و سلاق و انتشار اهداب پیدا کند و گاهی عروض دمعه در مشائخ مقدمه فالج مشهور گشته با لجمله سبب دمعه عارضی لازم
در صحت حرارت یا برودت چشم و دماغ یا امتلای راس و چشم و ضعف قوت ماسکه و ماضمه چشم بود و یا نقصان گوشت موق اکبر باشد خواه بالطبع و یا باستعمال دوای حاد
و یا از مبالغه قطع ظفره و غده و یا بسبب حدوث غرب نزد ماق و جدری و مبدا این مرض رطوبات دماغی ست و سیلان آن بسوی چشم بیکی از دو طریق یعنی عروق خارج
قحف یا داخل آن و ایلاقی گوید که مبدا دمعه سه موضع ست یکی عروق باطن قحف دماغ در گهای باطن پلک دوم عروق خارج قحف سوم عضلات چشم بسبب ضعف
این عضلات و هر سه این مبدا از اسباب سابقه اند و سبب اقرب و اصل نقصان لحم لحاظ ست طریق تشخیص اقسام دمعه آنست که اولا از مریض بپرسند که
این مرض از چند مدت ست اگر از ابتدای پیدایش خود بیان کند مولودی بود و الا عارضی باشد و در عارضی به بینند که با مرضی دیگر هست یا نه اگر باشد تابع
مرض بود و الا عارضی لازم صحت باشد بعده بموق اکبر او نظر کنند اگر در گوشت او نقصان دریابند سببش همان باشد و الا سبب او حرارت چشم و دماغ یا برودت آن یا امتلا
و ضعف قوت ماسکه و ماضمه باشد پس بسوی حرکت پلک و چشم و عروق آن نظر کنند اگر سرعت حرکت و سرخی چشم و ظهور عروق آن مدرک گردد و با آن اشک گرم با سوزش
یا حکه باشد از حرارت بود و اگر بطوء حرکات و سفیدی چشم و دقت عروق او و اشک بارد و غلیظ و خفت در تابستان و هنگام خروج از حمام و تقدم رسیدن سردی بر
سر معلوم گردد از برودت باشد و اگر آثار امتلای کدامی ماده از علامات مخصوصه آن بطوریکه در ابتدای بحث امراض چشم مسطور شده دریافت شود سببش امتلای آن
ماده باشد پس اگر دوام دمعه مع علامت بسیار بود طریق سیلان رطوبت از عروق باطن قحف و باطن جفن باشد و اگر عروق جبهه و صدغین ممتلی و متمدد نماید از خارج
قحف باشد و اگر علامات هر دو طریق مذکور یافته نشود و با وجود حین دمعه دائم بود سببش ضعف عضلات چشم باشد و گویند که اشک غلیظ گرم بر ماده دموی بارد
کثیر السیلان بر بلغمی و رقیق حار بر صفراوی دلالت کند و از سوداوی نیاید و انطاکی گوید که اگر از دمعه سلاق یا نقص لحم در ماق و جفن پیدا شود بر رقت ماده باشد که از
امتزاج بلغم بصفرا یا احتراق بعض ابخره پیدا شده و الا از دم باشد اگر سرخی با وی شدت کند و اجفان هنگام خواب ملتصق نشود و الا از بلغم باشد و حکه مثل سلاق
در سپید بودن از اخلاط مالحه و کذا انتشار اهداب و علامات دمعه بالغ دار و از اقاصی دماغ السداد خیاشیم ست چنانچه در زکام عارض شود و گاهی دمعه حاده بدان جهت
که ثقبه که میان چشم و بینی ست کشاده گردد پس از ان رطوبات نیز سیلان کند چنانچه هنگام عظم آن غرب حادث شود علاج دمعه مولودی لا علاج ست و آنچه تابع مرض
دیگر باشد بازاله آن مرض زائل شود و اگر از نقصان گوشت موق اکبر بسبب قطع ظفره یا اکل او بدوای حاد باشد تغذیه با غذیه محموده مثل گوشت چوزه مرغ و حملان و غالبه
خورانند و جلاب و شربت بنفشه بنوشانند و ذرور اصفر و شیاف زعفران و شیاف صبر استعمال کنند و بکنند و خصوصاً بدخان دود دم الاخوین و مازو و سماق و صبر

وشیاف اخضر یا سمین درین باب معمول ست و شیاف اسود و شیاف حضض و شیاف علائی و شیاف نارنج و شیاف دهنج فرنگی و برود جالینوسی و ذرور سنبله مقشر
دمعه و کحل الجواهر نیز نافع ست و نسخه های آنها در مرض رمد و بیاض چشم و نزول الماء و ضعف بصر وغیره مسطور ست و اکتحال سنبل الطیب مع مازو و سبز نیز مجرب ست
و اگر هلیله سیاه و مازو و سنبل الطیب و پوست هلیله زرد مساوی با آب سائیده حب سازند و در چشم کشند و حوالی آن طلا کنند نیز نافع دمعه است و کذا توتیای مغسول ده درم و بسد
و هلیله زرد و صبر هر واحد یک درم و فلفل نیم درم مجرب و سنگ بصری یک تولچه و مرچ سیاه شش عدد هر دو را کوفته بیخته در تعالی روغن انداخته با پشت کتوره بهول چند روز
خوب سائیده تا مثل غبار شود در چشم کشند که جهت دمعه معمول و مستند روحکه نیز مفید و سنگ بصری اسبد محرق مغسول هلیله زرد هر یک ده درم صبر سقوطری فلفل گرد
هر یک نیم درم کوفته بیخته در چشم کشیدن مجرب حکیمی ست و اکتحال فلفل نمک هندی هر یک یک درم دار فلفل دو درم کف دریا نیم درم سرمه سنگ زن همه ادویه مزاج بارد رطب
نافع ست و گویند که اگر توتیای معدنی درمیان خرما نهاده بسوزند پس بر آورده پنج بار شسته و در سایه خشک نموده پنج درم بگیرند و دو دانه قاقله کبار پنج درم آمیخته نرم سائیده
اکتحال نمایند در بارد مزاج الصحت تجربه پیوسته و اگر فلفل گرد بستانند و پوست سیاه آن خراشیده دور کنند پس هم وزن فلفل مکوک مغز تخم سرس گرفته سائیده در شهد حب سازند و وقت
حاجت بگلاب حل کرده بکشند برای دمعه مجرب و نزول و بیاض را نیز مفید ست و توتیای هندی یعنی کهپریه که هلیله زرد مساوی با آب غوره یا آب سماق تنها سائیده خشک کرده باز سائیده اکتحال نمایند
در دمعه امتلائی و منع رمد و حفظ صحت چشم ستوده ابن تلمیذ ست و باید دانست که اگر سیلان رطوبت از عروق داخل قحف باشد بعد تنقیه بدن غرغره و تعطیس و تعدیل مزاج
دماغ و تقویت او با شیاهای خوشبو و بعد هر دو روز یا سه روز تحلیق راس و تعلیق محاجم بر موخر سر بعمل آرند و اگر سیلان از خارج قحف باشد ضماد بر ناشف رطوبت چون
غبار آسیا و کندر و غبار او و مر و افیون و آب عصا شوک بر جبهه ضماد نمایند و همه اشیای قابضه لزوجی قاقیا که بر جبهه و شقیقه می چسپانند او را نافع ست و اگر سبب دمعه
ضعف عضلات چشم باشد بادویه مقویه محلله رطوبات مثل برود حصرم و باسلیقون و روشنائی اکتحال نمایند و اگر از ساذج هندی و مامیران چینی و پوست هلیله زرد
بسد هر واحد یک درم مشک یک دانگ سرمه ساخته در چشم کشند جهت دمعه که از ضعف عضلات چشم مجرب ست و کذا استخوان هلیله زرد سوخته نمک هندی و مازو هر سه مساوی
درین باب بتجربه رسیده و کذا توتیای مربی با آب هلیله زرد که هلیله مقشر را تا یک هفته در آب تر کرده مالیده صاف نموده در آن توتیا پرورده باشند نافع ست و اگر توتیا ده درم
سرمه یک درم شادنج مغسول یک نیم درم اقلیمیای طلا چهار دانگ باریک سائیده با آب هلیله زرد دو جزو و آب غوره و آب سماق هر یک یک جزو پرورده استعمال نمایند نیز نافع دمعه و مقوی
عضلات چشم ست و باید اول چشم را از اندرون و بیرون بشراب انگوری بشویند پس اندکی صبر در آب کوده بچکانند و از اقاقیا و برگ مامیثا و مکوه و صبر مساوی در شیر آب گشنیز ضماد کنند
و شیخ میفرماید که قانون در علاج دمعه استعمال ادویه معتدل القبض و التسخین و التلطیف ست و آنچه از قطع ظفره نباشد در آن توتیا و سرمه اکحال توتیائی و جمیع شیافات و شیاف احمر
انزروتی و شیاف صطفطیقان نافع ست و آنچه درین باب بتجربه رسیده این ست که آب انار ترش یک رطل بجوشانند هرگاه نصف بماند صبر سقوطری حضض فیلزهرج زعفران
شیاف مامیثا هر واحد یک مثقال مشک دو دانگ داخل کرده در شیشه سربسته تا دو ماه در آفتاب دارند و بکار برند و کذا دخول حمام بر نهار و مقام در آن و تقطیر سرکه و آب اکثر در چشم
از مجربات انطاکی گوید که ابتدا بفصد کنند اگر علامات غلبه دم ظاهر باشد و خرم منخرین بعد از آن اسهال الطبیعت بمسهل مناسب و صرف عنایت بسوی
تنقیه دماغ و تقویت آن با ایارج لوغاذیا اولا بعده اطریفل کبیر یا ایارج ارکیغانس یا فیقرا و حب اصطمخیقون بعده فوق به تنقیه و ضعیات بکار برند و درین هنگام بچشم
نگاه کنند اگر ورم یافته شود ابتدا بتحلیل آن نمایند تا از ظهور چیزیکه در چشم باشد منع نکند یا از حبس چیزیکه سیلان او واجب ست حبس جفن از حرکت نگردد و بهتر
چیزیکه بدان تحلیل ورم حار کرده شود آب گشنیز بلعاب بهدانه و حلبه و گلاب ست و بآرد شیر زنان و خرو حلبه پس علاج دمعه بذرور اصفر و شیاف زعفران شروع کنند
اگر در انجا علتی نباشد و الا اگر لحم موق ناقص شده باشد آنچه انبات آن نماید مثل مازو و مامیثا و سماق بیامیزند و اگر در انجا انتشار باشد سنبل زیاده کنند و از آنچه برای
دمعه و غیره بکار ان باشد آزموده است این ست که آب انار ترش بجوشانند تا ربع آن بماند پس صاف کرده مثل آن گلاب و آب باذیان اضافه کنند و در آن اگر یک رطل باشد اوقیه
و نیم برگ آس کوفته و نیم اوقیه هلیله و مثقال از مجموع صبر و زعفران و کندر و مامیثا و حضض سوده انداخته بجوشانند تا غلیظ گردد پس در شیشه کرده زیر آفتاب بگذارند تا خشک گردد
استعمال نمایند و آنچه در کحال و شیاف و برود و ذرور گفته شد کافی بود و از مجربات این ست که مازو و آس و گلنار و پوست بیضه هلیله زرد مساوی در ده چندان آن سرکه
بجوشانند تا ربع بماند صاف کرده را سخت انداخته مساوی زعفران نمک سوخته شنج محرق بسد هر واحد ربع مشک عشر حله همه را بسایند و سرکه مذکور تسقیه نمایند هفت مرتبه

بعده خشک کرده صاف نموده بکار برند که در قطع رطوبات و تجدید بصر و انبات لحم مجرب ست و بعضی متاخرین مینویسند که در بعضه ضربی و مقلی فصد کنند و تنقیه دماغ بحب ایارج و غیره نمایند و زرد چوبه زعفران شیاف مامیثا گل ابو نه هر یک هفت ماشه بزرودی بیضه مرغ و سنگ پشت و روغن بنوع ثرنه ضماد کنند و در بعضه کهنه پنج ساله که از فصد بود در هر هفته دو بار قی کنانند و هر روز وقت خواب حب قوقایا چهار ماشه خورانند و صبح نیز سه ماشه یا گلقند دو توله و عرق بادیان نیم پاو و غذا آشوربا نخوداره و دو پیاز بنان تنوری دهند و بجای آب عرق بادیان نوشانند بعده سرمه اصفهانی برابر آن حب تا چهل روز در چشم کشند و قلیه شلجم زردک نرگسی بنان خورانند نعلیم گاه باشد که در هر زمانی قلیل قطرات اشک میچکد و منقطع میشود و این اقل التین گویند و سببش عروض غلظ در پلک بالا می شود در باطن او و علاج کاک او بالتحمه با قرنیه است و این مرض عند امتلای بدن از مواد و پری معده از طعام و شراب و در کثرت بیداری زیادتی میکند و هنگام خلو معده و اعتدال خواب خفت می پذیرد و علاجش تنقیه بدن و پرهیز از اغذیه غلیظه مبخره و تقلیل غذا و تجدید هضم و تکمید پلک بآب گرم و تضمید او با ضماد محلله مثل مامیثا و مرو زعفران و بعد تنقیه اکتحال بکحل منشفات و محللات رطوبت چون باسلیقون و شیاف احمر لین ست و بقول ابن الهدی و لد از اشیای مدسمه نافعه درین نوشادر مسحوق ست و همچنین فرو بردن میل در پیاز و اکتحال آن و بعضی گویند که این مرض اگر بعد قطع ظفره پدید آید یا مولودی بود دیر رود و علاج نپذیرد و اگر بسبب کثرت رطوبت دماغ باشد تنقیه دماغ بحب شبیار کنند و مداومت حمام نمایند و شیاف دینارچون در چشم کشند و باید که حب شبیار و قوقایا در هر هفته بخورند و غذای صحیح لطیف مانند کبک و دراج و مرغ جوان با نان تنوری خمیری که در آن بادیان داخل کرده باشند دهند و عوض آب عرق بادیان و بادرنجبویه اکتفا ورزند و سرمه سیاه و سفیده کاشغری هر دو برابر در چشم کشند

حرقت عین یعنی سوزش چشم

سببش ارتفاع ابخره لذاعه از معده یا انصباب اخلاط حاره صفراویه از دماغ بطبقات چشم ست علاج سنگ بصری بآب غوره بر درده در چشم کشند و کاسنی کوفته بروغن گل ضماد نمایند و کافور در چشم اندازند و اگر کافوری یک دانگ سفیداب قلعی یک مثقال بگلاب ساییده طلا کنند چشم را بغایت خنک گرداند و اگر فائده نشود و آثار وجود ماده حار ظاهر باشد اول مسهل صفرا بدهند و یا بجار الفواکه یا مطبوخ او و یا مطبوخ هلیله تلیین طبع نمایند و هر صبح عناب و آلو بخارا هر یک هفت عدد تخم کاسنی دو درم جوشانیده شکر سفید یا ترنجبین ده درم داخل کرده بنوشند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و کدو بخورند و اگر احتیاج باشد ابتدا الفصد نمایند و حجامت کنند و بعد تنقیه بمساعات در چشم کشند و اکتحال برود احمر مفید و شیاف سماق و عصاره آمله برای حرارت و سوزش چشم معمول مولف ست که از اسفناخ کاسنی سبز کشنیز سبز و کاهو سبز و اگر بهم نرسد تخمها گرفته بروغن گل یا کاهو یا کدو ساییده بر هر دو چشم گذارند و یا پوست هلیله زرد و آمله منقی هر یک سه ماشه برگ حنای سبز برگ گلاب سبز هر یک هفت ماشه شب در آب شیرین خیسانیده وقت صبح چشمها را بدان بشویند و این دوا دهند شیره تخم خرفه و مغز تخم کدو و مغز تخم پیپه هر یک ماشه زرشک هفت ماشه تخم کاهو سه ماشه در عرق نیلوفر و کاسنی هر یک توله برآورده شربت نیلوفر چهار توله داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاده محسوس شود لعاب بهدانه سه ماشه زیاده کنند هفت هشت روز بعمل آرند اگر صحت نشود فصد سر رو کشانید و تلیین طبع بآب فواکه و یا بطبیخ هلیله فواکهی علویخان که در آن شربت و دیگر اهلیلجی باشد باید کرد و غذا بنوماش با سفاناخ و خرفه با بیحیح دهند و بعد تنقیه این کحل اشک آور بعمل آرند فلفل دار فلفل هر یک یک ماشه زعفران چهار ماشه حضض شش ماشه سنبل الطیب چهار ماشه کافور یک سرخ ساییده در چشم کشند و نقاه حمام نمایند و گویند که اگر ازین صحت حاصل نشود تنقیه دماغ بحب ایارج و حب بنفشه مقوی بتبرید و غاریقون نمایند و جلاب از اصل السوس مقشر کوفته ده درم کلقند ده درم بدهند و غذا مزوره نخود و مع گوشت حملان و نان صاف بخورند و از فواکه انجیر و انگور و مویز و مانند آن بدهند و گویند که اگر بسبب خوردن اغذیه مبخره مثل فول باقلا و گوشت گاو میش و عدس و جغرات با کچری بنوماش و غیره باشد و از وقت شروع هضم غذا و تا اتمام هضم سوزش در هر دو چشم بسیار بود و سنگین گرداند اگر در مزاج برودت یافته شود سفوف شبیار دهند و یا این سفوف بدهند اصل السوس مقشر آمله مقشر الاچی کلان هر یک سه درم نبات برابر شربتی نه ماشه و خاییدن بادیان درین باب مجرب ست و همچنین الاچی کلان بریان و هم مصطگی و جوارش آن و جوارش عود شیرین بسیار نافع و اگر در مزاج حرارت بود جوارش عود ترش و شربت زرشک دهند و خاییدن کشنیز خشک در منع آن از مجربات ست و همچنین سفوف نمک باگلاب و آنچه بسبب ورم سپرز و ریاح سوداوی چنانچه در اصحاب مالیخولیا میباشد پدید آید علاج آن مرض نمایند

قذی یعنی خسی در چشم افتادن

وگاهی از ریح در چشم حالتی شبیه بحول حادث شود و بواسطه ریح بسوی یک جانب کشیده گردد و بادی انفتاح و حرکت غیر واجب باشد علاجش استفراغ بمسهل و حب ایارج و غراغر منقی راس از رطوبات و تنقیه معده و پرهیز از اغذیه نفاخه و اقتصار بر اغذیه لطیفه صالح الکیفیت است و بعده اسفیداج بجل عدس مقوی العین بعد ساخته تقطیر اندک سفیده بیضه بر چشم بندند و گویند که حول فرس مثل حول مولودی علاج پذیر نبود و در اول جاج اقشمه که از ورم عنبیه باشد فصد و تنقیه بحسب خلط غالب نمایند و تلطیف غذا و طلای صندل و عصاره مامیثا با آب کاسنی و گلاب بسوده و چون مدت ورم و حرارت تسکین یابد استعمال محللات نمایند مثل نطول مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و گل بنفشه و حلبه و انچه از یبس عنبیه باشد استعمال مرطبات نمایند بنوعی که در حول تشنجی یبسی گذشت از تنطیل و یا فالوده و حریره جو مقشر با شربت نیلوفر و بنفشه و روغن بادام شیرین و گوشت فربه و زرده بیضه نیمبرشت و استحمام با آب شیرین نیم گرم خصوصاً بعد انهضام غذا و شستن چشم بشیر زنان و انکباب بر بخار آبی که در ان بنفشه و نیلوفر و جو مقشر پخته جوشانیده باشند استعمال نمایند و انچه از رطوبت عنبیه باشد استعمال مجففات مثل تناول کلقند و سکنجبین بزوری و تنقیه مواد رطبه بمثل دواء التربد که از تربد سفید بر برده درم و زنجبیل سه واسد یک درم و شکر مساوی ساخته هر شب یک مثقال آن را تناول نمایند و صبح گلقند عسلی یک درم با آب گرم بدهند و قلایا و مطجنات خورانند و کحل عزیزی یا سلیقه یا شیاف اکتحال نمایند فائده حول که بسبب آن شیرخواره عارض شود بیش اکثر استرخای عضله است از عضلات مقله و بعد از صرع حادث گردد و بسبب شیر دادن و خوابانیدن و نگریستن بیک جانب تا دیر نیز واقع میشود و باشد که بواسطه آوازهای بلند و مهیب یا منظر آن چیزی مهیب که یکبارگی طفل را بجنبش آورد و فزع کند عارض گردد و علاجش آنکه هرگاه حول بفوق یا اسفل بود بروی او برقعه که در برابر حدقه سوراخ تنگ گذاشته باشند بپوشانند و چراغ مقابل آن سوراخ بر افروزند تا طفل پیوسته نظر بران دارد و اگر حول بطرفین یکی از هردو موق باشد پارچه سرخ بر گوشه چشم که مخالف گوشه مائل باشد آویزند که دائم نظر آن بسوی او باشد یا شمعه سازند بطرف مخالف نظر بنوازند و لوح منقش بصور بدیع نصب و اجراس مصوت بدان طرف نهند و بر سر آب یا سنین پرورده یا مشک یا عنبر اکتحال نمایند و شیاف شبر بعصاره زیتون سوده بیرون چشم بمالند و یا بندق بندی را فشرده اشد دران پرورده اکتحال کنند و سعوط بعصاره برگ زیتون نمایند و در معالجه تهاون روا ندارند و ایه اغذ الطیف دهند مثل تیهو و چوزه مرغ و تدبیر حکم حمل صغیر خفیف در صورت بودن صرع بسبب حمل اغذیه بنا بر انگیزاد و بیه مجففه از دایه دور دارند و از جماع منع فرمایند و اگر مزاج او احتمال کند ادویه منقی چشم مثل حب ایارج و دواء المسک و شلیثا بدهند و اگر آثار امتلاء در یابند تنقیه نمایند تا شیر او اصلاح یابد و دلک الوزن مجبه معجون کاسکینج دو حبه با آب گرم و شیر دایه هر روز بدهند و گاهی طفل را بقدر یک آب جوشیده با آنکه مهموزن او روغن ناردین سعوط نمایند و هر روز بدفعات سر طفل از روغن ناردین بمالند و کف پای او باکثر اوقات ملک کنند

جحوظ یعنی بیرون آمدن و بزرگ شدن چشم

و این یا بسبب شدت انتفاخ مقله و ثقل آن از امتلای ماده ریحی یا خلطی رطب یا ماعیت حادث در ان باشد و یا بسبب شدت انضغاط مقله بسوی خارج از حنق وقتی جنین و صداع قوی و نعره و سعوت و طلق شدید و تهوع و اعمه چه بسبب جمیع نبو شدن باشد و یا بسبب استرخای علاقه مقله و عضلات حافظ علاقه مذکوره و انهتاک او بود در امتلای ریحی و خلطی یا ماده در نفس چشم باشد و یا بمشارکت دماغ و بدن بود چنانکه عند احتباس حیض پیدا شود و در انضغاطی گاهی با وجود انضغاط از میل ماده بسوی چشم نیز باشد چنانچه وقت عدم نهای نفاس و گاهی از فساد مزاج جنین یا موت او و تعفن او باشد و جحوظ استرخائی که از استرخای عضله افتد بود بصارت باطل نمیکند و انچه با انهتاک او باشد بطلان بصر می نماید و جحوظ که در مثل خوانیق و اورام سبب دماغ و در ذات الریه افتد بسبب انضغاط بود و گاهی بسبب امتلا نیز باشد و اکثر جحوظ مع دسومت محسوس میشود و با تورم در قرنیه پیدا باشد و جمیع اقسام جحوظ از ضعف بصر خالی نباشد و حنین و رازی گویند که هرگاه نتوء عین از ضربه یا سقطه بر سر افتد اگر بصر او باقی بود بدانند که در عضله ممسکه عین تمدد عارض شده و انهتاک آن شده و اگر نتوء از غیر ضربه باشد از استرخای عضله باشد و اگر با وجود این ماده بصر عارض گردد بدانند که آفت بعصبه مجوفه رسیده و تشخیص اقسام این مرض باید که معلوم نمایند که بصارت باطل شده یا ضعیف گشته اگر باطل شده باشد انهتاک عضله بود و اگر ضعیف باشد نظر کنند که با نتوء مقله عظم حجم چشم هست یا نه اگر باشد جحوظ امتلائی باشد بعده بپرسند که در چشم ثقل محسوس میشود یا نه اگر گاه بیند خلطی باشد و الا ریحی بود و اگر عظم حجم یافته نشود حال میلان او شک غلیظ اندکی تمدد و حس ناس تحلل دو واقع از داخل بسوی خارج بیند اگر مریض اقرار آن کند و با آن اسباب انضغاط نیز یافته شود جحوظ انضغاطی باشد و اگر عظم حجم مقله و آثار انضغاطی هر دو موجود بود از امتلاء و انضغاط هر دو باشد و اگر

عظم حجم مقله و سیلان هیچ نباشد و شدد انزکی بود و حدقه بحرکات مضطربه غیر اختیاری متحرک باشد جحوظ استرخائی بود علاج اگر جحوظ اندک و سبب او خفیف باشد بستن
عصابه قوی و خوابانیدن بر پشت و تلطیف غذا و قلت حرکت و اسهال و تنفیس و اکتحال شیاف سماق و شیاف اقاقیا کفایت کند و اگر قوی باشد در استلائی جسمانی بادی
تنقیه بدن و دماغ بفصد و حجامت نقره و مسهلات و حبوب مناسبه و حقنه حاده نمایند و احمد بن ثابت گوید که تنقیه بحبه ایارج کابلی که در باب صداع گذشت نافع جحوظ عینین است
و بالجمله اسهال نافع ترین اشیاست در اصناف جحوظ و گذاردن محاجم بی شرط بسیار نفع دارد و بعد از آن بسرکه و آب سرد تر کرده بر چشم
بندند و با آب سرد و یا با آبیکه در آن پوست انار جوشانیده باشند بر چشم نطول کنند و رادع قوی مثل آن با اقاقیا و سفیده بیضه و گل مختوم و آب کشنیز سبز ضماد کنند بعد از آن
برای تحلیل ماده مثل حلبه و تخم کتان و مرو زعفران استعمال نمایند و هلیله زرد و دار فلفل و انزروت و کحل در شیاف و شیاف ابیض با آب بادیان یا آب بیاز اکتحال نمایند و اکتحال شیاف
عنبر و سنبل نیز نافع است و دیگر اشیای اشک آور و قابض و مشدد چون شیاف سماق و غیره در چشم کشند و تقلیل غذا ضرور شمارند و از امتلا و قی و عطاس و شراب احتراز ورزند
و آنچه بلغم دفع کند مثل حبی که از ریب السوس و فلفل و شکر مساوی ساخته باشند یکی بعد دیگری در دهن دارند و در جحوظ انتشاری قطع سبب نمایند و خرقه سیاه در سرکه
در رفاده نهاده بر چشم محکم ببندند و بر پشت بخوابانند و روی را بآب سرد که در آن گلنار و برگ زیتون و برگ علیق و پوست خشخاش و کاسنی و عصی الراعی و غیره قابضات
جوشانیده باشند بشویند و استعمال غسول الطرفی حیلی بغید و اطلیه قابضه چون پوست انار و اقاقیا و گلنار و حضض و مامیثا و عصاره لحیة التیس و برگ علیق و غیره و
برگ بنفشه سبز و سفیده بیضه و آرد گندم و برگ زیتون بری و عصاره برگ موسیج و اطراف نرم او و آب آس و کاسنی سائیده و آب عصی الراعی بر چشم طلا کنند و بربندند
آرد باقلا و گل سرخ و کندر کوفته با سفیده بیضه مرغ سرشته نیز نافع و اکتحال بکسته خرما محرق و سنبل الطیب کذا عصاره برگ علیق و شکر با سحوق جید النفع است و ضماد طین
ارمنی و قیموسیا نیز مفید گفته اند و مسیحی گفته که علاج جحوظ حادث بعد غضب شدید یا صیاح شدید یا قی عنیف در همان ساعت فصد و ضماد چشم باد و یه قابضه مثل گلنار و اقاقیا و حضض
و مانند آن و اقتصار بسفته خاده و چکانیدن در چشم آب سماق و بستن بر فاده و بر پشت خواب نمودن ترک شراب و اطعمه و تقلیل طعام و پرهیز از عطسه و قی است اگر حرارتی باشد
چیزی در دهان دارند که انحدار بلغم نماید و تقویل چنین در تنوعین که از ضربه حادث شود بعد فصد تقطیر خون کبوتر یا خون فرخ تیمفین و وضع پنبه مبلول بسفیدی بیضه و روغن گل
تا روز دوم و در روز سوم تکمید با آب و نمک و تقطیر شیر زنان نافع و گویند که ضماد برگ خلاف و گل او نیز نفع ضربی را مفید است و در طفلی که از قلت سیلان خون نفاس یا فساد
چنین باشد تدبیر او ادرار طمث و اخراج جنین بعمل آرند و در جحوظ استرخائی تنقیه بمسهل و ایارجات کبار و استعمال غراغر و شمومات و سعوطات و معاجین گرم بدستور یکه در استرخا مذکور شد
نمایند و بعد تنقیه قوابضات مذکوره استعمال کنند و بادویه مص کننده رطوبت و اشک آور مثل هلیله زرد و دار فلفل و انزروت و زبد البحر و مانند آن و آب پیاز و رازیانه
و کرفس اکتحال نمایند و ادویه حاده مانند کندش و جند بیدستر و خردل و فلفل و مرزنجوش سعوط نمایند و گویند که در جحوظ رطوبی بعد استفراغ بدن بحب صبر و حب ایارج و مانند آن این
سعوط بکار برند بگیرند روغن مصطکی یک جزو و مشک سبع جزو و بر آن اندک آب و فاسطبوخ انداخته حل کنند تا مخلوط گردد اندک از آن سعوط نمایند و اندک اندک مداومت نمایند
تا بوزن یک درهم برسد بعده فرو شود نیز بر آن نموده یا زعفران بسایند و در صره بسته ببویند و اگر عطسه افراط کند سرکه و گلاب و قدری روغن گل باهم آمیخته در بینی چکانند
و اگر از این هم ساکن نشود چیزی تلخ مثل صبر بخایند و اگر حاجت بکثرت تعطیس افتد اندک کندش هم در سعوط مذکور افزایند و هیچ چیز در این مرض به از تعطیس نیست لیکن نه در ایام
ابتدا آنست که هنگام تعطیس چشم را برفاده بسته دارند و آنچه از اورام دماغ و ذات الریه عارض شود بزوال سبب آن زائل میگردد و دور اختصارات سست که در جحوظ حادث از
خناق فصد قیفال و حجامت نقره و استفراغ بدن نمایند و اگر از صداع شدید باشد فصد قیفال و تدبیر خاص بصداع کنند و گیلانی مینویسد که اگر مرض از صفرای لذاعه باشد
پس واجب است که اولا استفراغ بدن از گل سرخ و بنفشه و آلو و عناب و تمر هندی و ترنجبین و کشوث و تخم کاسنی و مانند آن نمایند و بعد از استفراغ در چشم این آب
بچکانند بگیرند جو مقشر و بهدانه و تخم خیار هر واحد چند دانه مساوی و نیم کوفته اندکی انزروت افزوده در شیشه کرده و بالایش آب شیرین آنقدر که ادویه را بپوشد
انداخته بآتش ملائم بجوشانند تا آنکه قدری غلیظ گردد پس هنگام هر شب و روز چند بار در چشم بچکانند و رفاده مبلول سرد کرده بالای چشم نهند بغیر آنکه ببندند
و بر پشت بخوابند یک ساعت تا دوا منحل گردد و باز دوای مذکور بچکانند بعد از آن این ضماد نمایند بگیرند تخم انار یک جزو و برگ کاسنی یک جزو بار یک سائیده بوزن هر دو
اسبغول آمیزند و بآب و روغن گل مخلوط کرده در شب وقت خواب ضماد نمایند و عصابه سبک بندند و صبح بگشایند و چشم را صاف نمایند و طعام سرد و تر بدهند و روغن بنفشه

و شیر زنان و اثمد و ریختن چکانند و در بعض اوقات شیاف ابیض در چشم کشند و از مشی در آفتاب و دخول حمام منع کنند و اگر مرض دموی باشد فصد سر و قیفال نمایند و تلیین طبع به مطبوخ
خفیف شاهتره نمایند و کحل رازی اصفر در چشم کشند و نسخه آن این است گل بنفشه یک درم طوطیا … و دو دانگ نشاسته کتیرا صمغ عربی از هر واحد
نیم درم سائیده نیم درم شیاف ابیض اینها آمیخته در ماء … حل کنند و بار دیگر … صبح و شام در چشم کشند و اگر این فائده نکند بگیرند آب گشنیز تر و آب عنب الثعلب از هر دو
باهم جوش داده صاف نمایند و در آن شیاف ابیض حل کرده در چشم چکانند و به بندند تا آنکه … منحل شود و عمل خود نماید و نوشیدن شربت عناب با آش جو و اثمد نافع و سعوط با سبع الطلع
و مانند آن از نافع ترین اشیا بمثل این مرض است اگر دموی باشد و حقنه بماء الشعیر که در آن عناب و سپستان جوشانیده باشند به دفعات متواتر نمایند

عشا یعنی شب کوری

سببش غلبه رطوبات چشم یا غلظ روح باصره و سببش از بخارات غلیظه که از اخلاط غلیظه در چشم یا در دماغ یا معده متولد شوند و فرق میان این ها چنان کنند که اگر مرض به یک حال قائم بود
بدون تغیر و تبدل در بعض اوقات سببش نقص در چشم باشد و اگر متغیر گردد در بعض اوقات و با آن صداع و ثقل راس و حواس بود از بخارات دماغی باشد و اگر در
گرسنگی خفت و در امتلا زیادتی مرض نماید از بخارات معدی بود و گاهی کثرت تمام در آفتاب بسیار نظر کردن بدان و بچیزهای بسیار روشن براق سبب تحلیل
لطیف از روح باصره موجب غلظ آن میگردد و این از تقدم سبب بادی و حرکت چشم دریافت شود علاج اگر آثار غلبه خون معلوم شود فصد سر نمایند والا بعد تنقیه
به مسهل بلغم و حب ایارج و حب شبیار تنقیه کنند و غرغره منقی دماغ بعمل آرند و کندش و صبر و جند بیدستر سوده یا فلفل عوض صبر نموده بدان اغتسال کنند و یا عطوس کنند بشما
شونیز فرفیون فلفل زراوند حب البلسان جند بیدستر مشک … مساوی باریک سوده بعمل آرند و یا از سعوط خود … حنظل جند بیدستر از هر واحد
کندر هشت درم … آورند و اگر کندش یک دانگ بروغن بنفشه … سعوط کنند برد الیوم است و مجرب … کذا کما … شیر در روغن … لطیف قبل از طعام
شربت … زوفا یا زوفای خشک سائیده با شهد یا آب بخورند و یا با سداب خشک سفوف سازند و شربت سکنجبین بزوری که در آن … حل کرده باشند و حب ایارج … صعتر و یا آب
طبیخ سداب و اکل شربت سکنجبین نیز نافع است و گویند که اگر ازین تدبیر مائل نگردد فصد عرق ماقین یا حجامت قفا نمایند و غذا قلیه های لحوم لطیفه و مرغ … لطیف
و زرده تخم مرغ نیم برشت تناول نمایند و بعض تا هم اندکی شراب کهنه بنوشند و مداومت … آب گرم نافع شناسند و آبی که در آن ادویه محلله چون بادیان
و شبت و بابونه و نمام و سداب و مرزنجوش جوشانیده باشند انکباب نمایند و انکباب بر طبیخ شلجم نیز مفید بود و لحوم ماکیان و دراج و تیهو و قبج بریان مع فلفل و دارچینی
و زنجبیل و یا نخود آب یا فلفل و مغز تخم قرطم و قرنفل و دارچینی غذا سازند و ایضا اطعام با غذیه حریفه با دخال حلتیت بود و اینها و خردل معتبر در طعام نیز نافع باشد
و خوردن ترب و کذا عرف … بخارات است و بقول اهل هند تخم سرس چهار درم سوده در آرد آمیخته نان پخته خوردن … بعمل آوردن نافع شب کوری است
و از اشیای غلیظ و بخار انگیز مثل عدس و لوبیا و باقلا و کلم و کثرت اکل خرفه و غذای شب اجتناب ورزند و گویند که صاحب آن از خوردن … اجتناب نماید که آن مورث عشا است
و زهره گاو قدری در شیشه کرده دو روز در آفتاب گذارند پس اکتحال نمایند و اگر قدری مروز عفران مساوی سوده آمیخته سه روز دیگر در آفتاب داشته بعمل آرند نیز مفید بود
و اکتحال مراره بز مخلوط با آب بادیان و عسل نیز نافع و نوشادر و شب یمانی سوخته برابر گرفته باریک سائیده در چشم کشند و چون دارفلفل موج در جگر بز نهاده بسیار کار ورزد
ادویه مذکوره یا دارفلفل و نمک هندی و سنگ سبوسه و دارچینی سوده بران بپاشند و بر تابه بریان نمایند و آبی که از آن برآید در چشم کشند یا بچکانند نفع عجیب بخشد و گاه
نمک لاهوری و گاهی بادیان عوض موج … ادویه را سائیده در آب مذکور آمیخته اکتحال می نمایند و انکباب بر بخار او و خوردن گوشت جگر او بریان نیز بسیار
مفید است تا سه روز متواتر یا زیاده بعمل آرند و جگر خرگوش بدستور و اکل دماغ شتر یک مثقال و کذا کبد ثعلب و کذا خردل … نیز نافع و اکتحال از اثمد بفلفل سفید و دارفلفل
و قرنفل مساوی سوده مفید و سعوط جالینوس است و کذا اکتحال بفلافل ثلثه باریک سوده سخت سوده … است و خون … کبوتر بچه گرم گرم در چشم کشیدن و کذا اکتحال
بخون جانوران گرم مزاج مثل … شفنین و کبک و کبوتر گرم گرم و سرگین … و شیاف قلی و شیاف زنگار نیز نفع میکنند و با مراره گوسفند یک جزو فلفل دو جزو …
سه جزو و بعسل سرشته استعمال کنند و گویند که اکتحال بآب بادیان و عسل و نوشادر بعسل یا آب پیاز سفید یا آب کمکی تازه یا آب گندنا بسماق یا آبیکه در آن پوست …
سوده باشند و یا مغز کلنگ یا زهره لقلق و یا مگس یک عدد یا چند دانه فلفل در شیر زن … سوده و یا فلفل دراز و فلفل در لعاب دهن … سوده یا حجر بحاری یا زهره کرکس

ومشک و مروارید ناسفته یا بول شتر در صلایه مس سائیده تا سیاه گردد یا نطرون با آب حل کرده یا آب انار شیرین در آفتاب گذاشته تا غلیظ گردد یا زیادت کبد ضبع خشک کرده
سائیده یا انزروت بر جگر بز پاشیده بریان کرده یا زهره بز وحشی و جبلی یا زهره کبک با آب بادیان آمیخته یا جگر روباه یا زهره حبارا یا خنفسا بنصفین قطع کرده بمیل
دران فرو برده یا کبد غراب یا جگر گرگ یا عروق الصفر یا عرطنیثا وقت تولد او گرفته خشک کرده سائیده یا صمغ زیتون بری یا کباشه قرنفل یا عصاره برگ غرب یا شیر عرب
یا دار فلفل و مشک یا صبر یا جگر دجاج که بران وج و شونیز سوده پاشیده بریان کرده باشند و یا اشق یا افسنتین یا آب انار ترش و شیرین با عسل هموار یکجا
جزو و آب بادیان نیم جزو در شیشه کرده فلفل و زعفران سوده دران انداخته چهل روز در آفتاب داشته باشند یا زهره غزال با ودی احمر یا زعفران یا عصاره برگ شقائق
یا آب مرس یا هر جنس کحل یعنی بول بز سائیده یا نمک لاهوری یا دار فلفل با عصارات سائیده و یا زنجبیل با آب سوده یا آب گل کیسو دی یا آب شاخ نرم سنجد با عسل آمیخته یا هلیله
و دار فلفل با شهد آمیخته تا یک هفته یا فلفل سیاه در زهره ماهی روهو تر کرده خشک نموده سائیده یا هلیله سیاه و زنجبیل و فلفل کوفته بیخته ساخته با آب سائیده هر واحد مفید است
و اکتحال زهره گرگ برء الساعة است و آب ادرک در چشم کشیدن یا چکانیدن از مجربات المرحوم است و صابون یک سرخ مرچ سیاه دو عدد در آب باریک سوده اکتحال نمودن
و یا جیرک قلیان بعض فلفل گرفته بهم سوده بطور کحل آوردن معمول اقم است و کذا شیاف منع الاذان مجرب اکتحال شیاف مرارات درین باب از مجربات حکیم علی است و اگر موتهه مرچ
پیپل تخم کرنجوه هلدی دار هلد نمک سانبهر پوست بیخ اندر سنگهه یعنی لوق کوفته بیخته در شیر گوسفند سائیده در چشم کشند نیز نافع بود و سنگ بصری شب کانی بریان
هر واحد یک توله نبات نیم توله هشت پاس در آب لیمو کاغذی کهرل کرده شیاف ساخته بکار برند برای عشا و دیگر امراض چشم از بیاض استاد مرحوم منقول است
و اگر آب سداب و آب گشنیز مساوی بجوشانند تا بقوام آید دو سه نوبت در چشم چکانند شب کوری را مفید بود و یا از مشک یک تا نک ساذج هندی ماميران چینی هلیله زرد
هر واحد یک درم سرمه ساخته استعمال کنند و این کحل فلفل درین باب از مجربات صاحب تحفه و بقائی است فلفل سیاه یک ماشه در زهره گاو و یا بز انقدر بگذارند که تر شود تر کرده خشک
ساخته آنبه هلدی یک ماشه در آب لیمو تر کرده خشک نموده منجم کهرنی سنگ بصری که در آب لیمو چهار گرم کرده سرد نموده هلیله که خام باشد هر یک نیم درم کوفته بیخته در سنگ
مثل غبار سائیده بکار برند و این کحل جهت سبل و بیاض و ظفره و رمد کهنه و غشاء عین نیز نافع و کحل روشنائی و برود حصرم و اکتحال بمنزله ساق کلنگ یا روغن بلسان و فلفل افتیمون با هم
یا بول ابل با آب گندنا و یا بلیقون و شیاف جادشیر و اکسیر بیاض و ضماد عصاره کراث با سماق نیز درین باب مفید است و مولف اقتباس گوید که این علت بالی ترکیبی چون اکثر باشد
پس اول رگ قیفال زنند و بعد از چهار روز رگ ماقین و یا صدغین کشایند و تنقیه دماغ بحب قوقایا و ایارج و مطبوخ اسطوخودوس مسهل تالیف علوی خان کنند و بعد تنقیه اطریفل
اسطوخودوس حکیم محمود و جوارش املیجی خورانند و روشنائی کبیر و صغیر و شیاف مرارات در چشم کشند و صبح و شام دو سه قطره خون خفاش گرما گرم در چشم چکانیدن عظیم الاثر است
و همچنین خون [illegible] و همچنین خوردن کباب جگر بز و رطوبتی که ازان بچکد گرفته دار فلفل و نمک هندی سوده آمیخته بمیل در چشم کشند و دار فلفل و وج را با اندکی بوره ارمنی سوده
در چشم کشیدن از مجربات است ولیکن هر روز یک بز ذبح نموده بفقرا دهند و صاحب مصطفوی گفته که کرم شب تاب یک عدد در شب یکشنبه با برگ تنبول بخورند و یا قطره خون
تازه خر در چشم چکانند و یا تلخه ماهی روهو و یا فاخته و یا گوزن در چشم کشند و حلوای دارچینی و سفوف آن تنها با عرق بادیان از مجربات اقم است و اگر بسبب ضعف دماغ است
بدماغ باشد روغن بنفشه یا بادام در بینی و گوش چکانند و دانه کشنیز با سرمه آمیخته اندر چشم کشند و پنبه بستند و فتیله بشیر بز که چهار حصه آن روغن گل بادامی باشد و ششم حصه روغن
بنفسج تر نموده بر تارک سر نهند و در روزی بیست و پنج مرتبه بلکه زیاده و تخم فرنجمشک بهفت ماشه و شربت الایچی و سکنجبین [illegible] علوی خان هر یک یک نیم توله در عرق
ابریشم ساده و گاوزبان هر یک هفت توله بخورند و غذا قلیه قورمه بزغاله بنان بلا و مرغ که کبر و سفاناج دران افتاده باشد اگر مریض [illegible] باشد هم نافع بود و اگر در ربیع العود [illegible]
بخار بدماغ رفته شب کوری پیدا کند وقت شب سر بخار آن [illegible] دارند چندانکه عرق بسیار آید و از پنبه کهنه لحیه پاک سازند که تمام خشک شود پس آن وقت حب [illegible]
[illegible] سوده در چشم کشند در تمامی روز و شب دوازده یا پانزده مرتبه که در اسبوع صحت می شود و گاهی این مرض بسبب بسیار بودن در آفتاب و اندر هوای گرم افتد پس آب [illegible]
یا پرورده الثمر در چشم زنند بکرات و در ترطیب بدن کوشند و آب برگ سداب با گلاب و روغن کدو و آب کاهو و هم یک درم نبات چهارم حصه بمیل زر در چشم کشند و ایضا
سرمه که بگلاب و عرق کاسنی ساخته باشند نافع بود و اهرن و رازی گویند که فلفل دو درم و دارچینی یک درم و عروق الصباغین نیم درم یا نانخواه ربع درم سائیده اکتحال کردن
و ایضا دو درم ازان خوردن و ازالة العشا عجیب مجربست و طبری گوید که اگر ربع بادیان و دار فلفل جوشانیده بران اکتحال نمایند شب کوره را اصلاح دهد و اگر

بعد تنقیه و غرغره و تعطیس و پرهیز بگیرند جگر بز سوخته یک درم و دار فلفل حضض صبر سقوطری هر واحد یک درم سانج دو درم مرنیم درم سائیده در شراب کهنه بسرشند و برآفتاب نهند
طلوع کرده بگذارند تا خشک شود بعده جدا نموده باز باریک بسایند و به آب بادیان بسرشته بر ظرف مسی طلا کرده خشک نمایند بعد از آن کوفته بیخته اکتحال نمایند در یک ربع
شبکوری را زائل کند و اگر مرض مشکل گردد بابونه اکلیل الملک شیح قیصوم مرزنجوش برگ تمام بادیان گرفته سبوس گندم یک کف کبیر داخل کرده و در آفتابه بجوشانند [illegible]
بران انکباب نمایند و هرگاه تنگیر هم بانند بجوشانند مذکوره تکمید چشم کنند و یک درم دار فلفل و یک دانگ بادیان سائیده جگر بز برابر آتش نهند هرگاه که بخار ظاهر شود دارو بپاشند
بپاشند تا که جگر بریان گردد بعده از آتش برداشته سرد کنند پس دوای مذکور که بران منجمد گردد بگیرند و باریک سائیده اکتحال نمایند و از معمولات ابو عمران بن سوسی
بن سیار ست که تنقیه صاحب این مرض بحب قوقایا نمایند بعده حجامت بر ساق کنند و آب سرگین اسپ را اکتحال سازند که در اندک مدت شبکوره زائل شود و اگر مرض دشوار گردد
حقنه محلل رطوبات و انکباب بر مس کرده شراب مع بادیان بران پاشیده و دوا که بان تسعد استعمال کنند و آنچه که سبب ارتقای بخار معده باشد آمله با گلقند و یا هلیله کابلی
و یا سفوف قیکه در خیالات مسطور ست بخورانند و اکتحال بر شیشانی و شیاف مرارات و کذا بدار چینی یا بمشک و دار فلفل و عصاره قثاء الحمار با تخم خرفه بالسویه نرم سوده
بسیار نافع ست و همچنین چکانیدن آب جگر بریان چنانچه مذکور شد و اکتحال به تریاق فاروق با عسل و اگر بدن محتاج تنقیه باشد این همه دوا به بعد از تنقیه بدن نفع بخشد و آنچه که
بسبب غلظ روح باصره طول مقام در آفتاب باشد به ترطیب مع التسخین استعمال نمایند و از اغذیه غلیظ پرهیز کنند. جهر یعنی روزکوری سبب عدم رویت در روز رقت روح باصره و قلت
آنست و فرط تحلل آن بسبب حرارت روز و بعضی سبب این مرض حصول خلط حاد در دماغ و فساد روح نفسانی از حدت آن گفته اند و رقت روح گاهی بسبب کثرت نظر بسوی
خطوط دقیقه و تمادی خواندن و طول نظر بسوی شعاع خصوصا بسوی قرص آفتاب نزد کسوف و بسوی کلف قمر میباشد و گاه بسبب کثرت حرارت و اشتعال آن چنانچه در
محرورین و شدت حرارت در امراض حاده خصوصا دماغیه میشود و اکثر عروض جهر چشمهای ازرق خصوص که اصحاب اشقر باشند بجهت [illegible] تحلل [illegible] رقت روح میباشد و اکثر
با این رقت از قلت روح و شب نیز باصره ضعیف میباشد و موضع حدقه آن غائر فرو رفته بود و بقول جالینوس سبب افراط تحلل روح ست و اکثر عروض آن بچشم ازرق و اشهل
بجهت تحلیل مفرط نور چشم و ازرق میباشد و بقول بعضی سبب آن بیرون روح نفسانی با قلت و کثرت تحلیل آنست و اکثر عروض آن در امزجه یابسه و [illegible]
یابسه میباشد و این مرض مخوف ست بالجمله اگر سبب اندک بود در تاریکی و سایه می تواند دید و در روشنی بصر ضعیف شود و انطاکی گوید که جهر در تابستان بیشتر باشد لاکن
بر انکه اسباب او حدت هوا و رقت رطوبات و روح باصره است که اضواء و اشعه قبل انتقاش صور آنرا مستغرق گرداند و نشان این سبب قلت اشک و خفت مژه است
و اگر حکم او در فصول سال متساوی باشد کمتر صحت یابد و کذا اگر در زمستان زیاده شود علاج در ترطیب دماغ و تغلیظ خون از داخل و خارج کوشند مثلا لعاب بهدانه
لعاب اسپغول شیره تخم خشخاش سفید شربت نیلوفر یا شربت بنفشه و شربت عناب بیاشامند و کشنیز خشک سماق منقی آمله هر یک ماشه سفوف کرده
با شیره کاهو کشنیز باشند شربت نیلوفر دو تولہ دادن نیز مفید ست و نوشیدن آب تربوزه و شیره آب انارین مع شکر و گلاب و شیره تخم خرفه یا یکی از شیره مذکوره نیز مسکن
حدت ست و صندل سفید بگلاب سوده سرد کرده بر سر طلا نمایند و یا لعاب بزر و بهدانه بر صدغین طلا سازند و سرمه گاه سماق در گلاب و آب برف حل کرده در چشم کشیدن
عظیم الاثر ست و گلاب بسیار سرد کرده و یا شیر دختر در چشم قطور کنند و کافور درین باب شدید النفع ست و شیر دختر یا شیر بز و روغن بنفشه و نیلوفر و روغن تخم کدو در بینی
چکانند و اندکی کافور در شیر دختران و العبه مذکوره و یا سفیده بیضه مرغ حل کرده در چشم چکانیدن بسیار نافع ست و مسکه و روغن بادام و گل بنفشه و نیلوفر بر سر مالند
یا بابونه اکلیل الملک خشخاش تازه و یا بنفشه بابونه خطمی نیلوفر جوشانیده و انکباب کنند و آب آن بر سر ریزند بعده روغن بادام بمالند و ایضا ترطیب و تقویت
دماغ با غذیه مرطبه چوزه مرغ نمایند و تغلیظ خون با غذیه لزجه مثل هریسه کله پاچه و نان تازه و دال ماش هندی کنند و کاهو و کشنیز خشک و تره در طعام زیاده اندازند
و از فواکه انگور و انجیر تر و خیار بخورند و در آب سرد غوطه زده چشم در ان بکشایند و شیاف سفید روی با شیر زنان بر دو حصرم در چشم کشند یا بشیاف ابیض و سرمه اصفهانی
در آب لسان الحمل و گلاب پرورده اکتحال نمایند و آب شیرین نیم گرم استحمام کنند و شیاف ابیض که قدری کافور و افیون در ان داخل کرده باشند در چشم کشیدن و افیون
گاه گاه خوردن مفید بود و بهر تبرید و تقویت دماغ آنچه در علاج امراض دماغی حاره و صداع حار و سرسام گرم گذشت همه مفید ست و شربت خشخاش و شراب کثیر المزاج
و دخول حمام بطور رغبت و کثرت ریختن آب بر سر نافع و لخلخه گلاب و روغن گل و سرکه و دیگر لخلخه مقوی و تر دماغ و بوئیدن طیوب بارده و ریاحین [illegible] مثل نیلوفر

و استنشاق بروغن کدو یا روغن نیلوفر و اکتحال بسوت بگلاب سائیده و مؤلف اقتباس گوید که طبیبا شیر سنگ محک سرمه سفید هر یک یک ماشه سائیده در روغن
کاهو و خشخاش و کدو هر یک سه ماشه آمیخته در چشم کشند و شیر زن بروغن پزد به برابر گرفته در بینی و گوش چکانند و سفوف از کشنیز خشک و سماق و آمله هر سه برابر
و نبات هم چند آمیخته دو مثقال با شیره گل بنفشه یک تولہ و تخم کاهو چهار ماشه در شربت بنفشه و نیلوفر هر یک دو تولہ تخم شربتی هفت ماشه دهند و غذا قلیه قوی بمیزغاله با نان تنور سه کرنند
در دو سه هفته صحت میشود و صاحب نزہه گفته که چکانیدن خون بال کبوتر از مجربات ست و مصنف مصطفوی نوشته که در آب سرد غوطه زدہ چشم در آب کشاید و از
گلاب و روغن گل و مرکه مخلخله سازند و از اشیای حامضه و مالحه و حریفه و شیرینی شهد و شراب کهنه و حرکت و هم و حزن و تعب و جماع کثیر و نظر بسوی
آفتاب و شمس و سائر استفراغات اجتناب ورزند و آنجا که آثار وجود خلط حاد در دماغ یافته شود و بعد ترطیب تنقیه آن نمایند و جهر خلقی لا علاج ست

اتساع و انتشار

اتساع عبارت از آنست که ثقبه عنبیه یا عصبه مجوفه از مقدار طبیعی وسیع تر شود و انتشار آنکه نور باصره در آن منتشر گردد و این عرض اتساع ست و فرق در اتساع ثقبه
آنست که در اتساع عصبه پراگندگی نور در اجزای چشم پیدا میباشد بخلاف اتساع ثقبه که در آن تمام چشم سیاه می نماید بالجمله گاهی این مرض عقب صداع شدید یا سرسام
یا ماشرا بسبب آمدن خلط غلیظ یا بخارات حاده غلیظه در عصبه یا ثقبه حادث شود و یا بعد سبب خارجی چون ضربه و صدمه چشم بواسطه کشیدن طبقه عنبیه بسوی
اطراف و یا تفرق اتصال عصبه افتد و گاهی سبب او نقص حصه قد بود و این یا از کثرت رطوبت بیضیه یا از یبوست عنبیه یا از امتلای رطوبت در جوهر او و یا از ورم او
و یا از رطوبت که باعث استرخای عضله ضاغطه فم عصبه گردد و یا از تفرق اتصال شبکیه باشد و اتساع طبیعی بود یا عارضی در هر دو صورت اشیا صغیر تر نمایند و گاهی
بدان حد رسد که چیزی بنظر نیاید و بصارت بالکل باطل شود و این آنگاه است که اتساع تا الکلیل رسد یا تفرق اتصال در عصبه یا در شبکیه افتد و گویند که از انتشار اکثر
ضعف بصر و در اکثر ذهاب بصر عارض میشود و تشخیص اسبابش گوره چنین کنند که اگر بصارت بالکل باطل شده باشد و اتساع تا الکلیل نبود و بپرسند که بصارت دفعة
زائل شده یا بتدریج اگر دفعة بگوید از تفرق اتصال عصبه یا شبکیه باشد و اگر بصارت ضعیف شده باشد و یا درد و ضربان و تب و صداع باشد از ورم عنبیه بود و اگر این عوارض نبا
حال تقدم عروض صداع یا سرسام یا ماشرا بپرسند اگر مرضی از این امراض پیشتر عارض شده باشد سببش همان باشد و الا از حال رسیدن ضربه یا صدمه سوال کنند پس اگر مریض اقرار
آن کند سبب او همین باشد و الا بسوی چشم نظر کنند اگر در چشم لاغری و خشکی و انخفاض سیاهی چشم بدرک گردد و هنگام گرسنگی و ریاضت و گرمی هوا زیاده کشاده گردد و ضعف بصر
اشتداد کند و نزد برودت و رطوبت هوا و صبح و شب و استعمال اغذیه و ادویه مرطبه کمتر و تنگ تر گردد و تقدم سهر مفرط یا استفراغات اتفاق افتاده باشد سببش یبوست عنبیه باشد
و اگر با وجود انتشار نور در طبقات عین حجوظ و برامدگی چشم و بعد حدوث نزلات و زمان بارد رطب و ثقل بود از استرخای عضله ضاغطه فم عصبه باشد و الا از مریض بپرسند
که گاهی خیالی پیش چشم محسوس میشود یا نه و در امتلا و بعد خواب فرق در بصارت و در رویت اشیای قریبه و بعیده تفاوت معلوم میگردد یا نه اگر بگوید که پیش من چنان خیال متوهم میشود
که در آب ایستاده ام و در حالت شکم سیری و صبح و شب و بعد خواب ضعف در بصارت غالب میشود و در جوع و ریاضت و وقت دو پهر و گرمی هوا و بعد حمام یا بعض ضعف بصر کم میگردد
و چیزهای بعید بنسبت باشیای قریب خوبتر بنظر آیند سببش کثرت رطوبت بیضیه باشد و اگر از این علامات هیچ یافته نشود و مریض همین قدر بیان نماید که مرئیات از مقدار اصلی
کوچکتر می نمایند و ضعف در بصارت و رطوبت عین و سیلان اشک بود و بدون الم و سرخی تمدد در چشم محسوس گردد و قرینه مرتفع نماید و لون سیاهی چشم مشتد گردد سببش امتلای
عنبیه از رطوبت باشد علاج اتساع طبیعی و آنکه از تفرق اتصال شبکیه بود لا علاج ست و عارضی اگر از یبوست عنبیه بود بقول بعضی آن نیز لا علاج است و تدبیرش ترتیب چشم ست
بمرطبات بدستوری که در ضعف بصر یبوسی و سل العین خواهد آمد و شربت الشعیر یا شربت نیلوفر یا بنفشه و دوشیدن شیر بر سر و در چشم و تسعیط بروغن کدو و بنفشه و نیلوفر و مواظبت
بحمام رطب و تغذیه با غذیه مرطبه مثل گوشت حملان و چوزه مرغ فربه و زرده بیضه نیمبرشت نافع بود و اگر یبوست مادی باشد تنقیه خلط یابس کنند و تفتیح سده نمایند لیس بطبیخ حشیش
و طلیه مثل بنفشه و نیلوفر و جو مقشر بر سر ریزند و از مشی در آفتاب و از جماع و اغتسال بآب شور و سفر دریای شور و شم نفط و کبریت مانند آن منع کنند و وقت خواب آبرد باقلا و یا قمر
نان سپید در شیر دختران سرشته بر چشم نهاد سازند و روائح طیبه معتدله بوییدن و بطرف سبزه بیننده و سرور و فرحت اختیار کنند و گویند که شراب ابیض کثیر المزاج شدید النفع ست
و اگر این حالت مشائخ باشد باقی از شرح و اگر از ورم عنبیه باشد علاجش مثل علاج رمد حار بود و .... رگ سوق اکبر و حجامت مؤخر سر و اکتحال بادویه محلله منضجه سفید بود و هر چه در

التساع ضربی می آید حسب حاجت بعمل آرند یا حجامت نمایند بعد فصد و تنقیه حسب اقتضای خلط باعث ست و اگر حار باشد قطور بسفیدی تخم مرغ رقیق بمضمضه و شیر زنان تازه دوشیده و لعاب بهدانه رقیق و شیاف ابیض افیونی در چشم نمایند و از خارج بشیاف مستعمل طلا کنند و چون حدت آن تسکین یابد مثل خطمی و اکلیل الملک و بابونه نطول سازند و شیاف [illegible] در چشم چکانند و اگر ورم بارد باشد بعد تنقیه آنچه باعث نضج و تحلیل ورم باشد مثل ماء الحلبه و اندکی زعفران در چشم چکانند و آنچه از رطوبت باشد و در بدن کثرت خون معلوم شود فصد سر و عروق ماقین نمایند و فصد صافن و حجامت ساق نیز سود دهد و عروق صداغ و قطع آنها نیز مفید بود و ارسال علق بر گردن و زیر هر دو گوش در اکثر نافع تر و بعد نضج مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه کنند و باید که غرغرات [illegible] نمایند که تنقیه اعضای سر بسیار لازم است و باید که قوت را ضعیف کنند بلکه گاهی استفراغ در هر ده روز یکبار بیک درم یا نیم درم حب قوقایا و ارکفا نمایند بعده با آب ماء العسل [illegible] بدهند یا بایارج فیقرا و حلول بماء العسل یا ادیان اندکی زنجبیل در ماء العسل جوشانیده غرغره نمایند و دیگر غراغر منقی دماغ که در فصل لقوه و فالج مذکور شده بعمل آرند و انچه [illegible] سعوط کنند و آب مرکب خصوصاً ممزوج بسرکه بر سر ریزند و برای تحلیل مابقی رطوبت آبادیان و عسل و حلتیت و فلفل و سکبینج و اشق و جز آن که محلل و جاذب رطوبت باشد اکتحال نمایند و اکتحال مرارات مثل مراره باشه و شبوطه و بز و کلنگ و کذا اقلیمیا هر سه قسم و کذا مرواريد و کذا آب عصاره بادیان [illegible] درم عسل [illegible] جوشانیده تا قوام آید نیز کرده و کذا شیاف ورد بمنقوع سماق حل کرده و کذا آب بادیان سبز و آب گل سرخ تازه در آفتاب منعقد ساخته شیاف بستند و کذا فربیون [illegible] فلفل چهار درم مثل غبار سائیده بزهره بز شیاف ساخته هر واحد نافع ست و حلتیت کحلا و طلا در ازاله انتشار مجرب از رازی ست و بقول او ساسیون شیاف [illegible] در التساع نفع عجیب دارد و یا اهلیله زرد و آب بادیان بظرف مسی یا سنگ سائید خشک کرده دار فلفل هر واحد نیم درم توتیا یک درم کهربا یا یک نیم درم [illegible] و ثلث درم سائیده بامداد و شبانگاه پیش از غذا اکتحال کنند و یا باسلیقون یا روشنائی و یا کحل عزیزی و یا شیاف مرارات در چشم کشند و دیگر کحلها که در باب خیالات و نزول الماء مذکور گردد بکار برند و نیز حرکات و ریاضات کنند و مجففات استعمال نمایند و اغذیه و اشربه ملطفه بعمل آرند و قلایا و مشویات مرغ و بچه کبوتر و گنجشک بخورند و از اغذیه غلیظه و رطبه مثل گوشت گاو و بیش و ثرید پرهیز نمایند و تقلیل سمانت و استعمال اطریفلات و جوارشات مجففه و استعمال حمام و تعطیس بادویه حاره و نطول ادویه حاره مثل سداب و خردل و فلفل و مرزنجوش و ضماد سر و صدغین بمرزنجوش و سنبل و آرد باقلا با شربت در سر شسته برای استرخای عضله منفعل غطاء فم عصبه مجوف تدابیر مذکوره نافع و صبر سقوطری حضض هندی زعفران سنبل هندی مامیثا انزروت بشیر زنان پرورده هر یک یک جزو دار چینی ربع جزو هر یک جدا جدا کوبیده بحریر بیخته وزن نموده آب بادیان و گلاب سرشته شیاف سازند و استعمال کنند تا سه هفته که این دوا مانع انتشار حادث از اتساع عصبه مجوفه است و ایضا صبر زعفران جند بیدستر و سنبل الطیب برگ بید هر یک چهار درم رب عنب دو اوقیه در یک رطل آب در دیگ آهنی بجوشانند و بر بخار آن انکباب نمایند و آنچه عقب ضربه و صدمه افتد فصد سر و حجامت ماقین پس سر بشرط و بغیر شرط نمایند و ارسال علق بر موضع که بالا مذکور شد نیز مفید بود و تلیین طبیعت بحقنه لینه یا بمطبوخ فواکه کنند و سبردات استعمال نمایند و بر صدغین صندل شیاف مامیثا و گل ارمنی و حضض طلا کنند و آب سرد یا گلاب سرد کرده و روی ابشویند و نیلوفر یا آرد جو با آب برگ بید یا آب کاسنی یا آب خرفه ضماد کنند و ضماد گل سرخ خشک یا تر و صندل و فوفل و برگ خلاف و گل آن هر واحد نافع و یا صوف در زردی بیضه ممزوج بروغن گل و اندکی شراب آلوده بر چشم نهند و اگر هنوز حرارت ساکن نشده باشد آب کشنیز سبز عوض شراب آمیزند بعده آرد باقلا بنفشه خطمی برگ آس و کنجد یکه سفات هندی است و بهندی سیده لکری نامند با زرده بیضه ضماد نمایند نزد انحطاط و سکون الم بابونه و قیر و طی در ضماد افزایند و یا آرد باقلا آمیزند و یا خطمی و آرد باقلا و بابونه بگلاب و شراب ضماد نمایند و ضماد گل سرخ سه درم در سفیدی و زردی بیضه آمیخته و کذا عصاره کلر خشخاش و کذا عصاره عنب الثعلب و کذا نشاسته و زعفران نافع

این مرض نوشته اند در روز اول و دوم خون شفتین و فراخ در چشم چکانند و در روز سوم شیر زن بسفیدی هر روز پنج بار در چشم بچکانند و بعلاج رمد حار علاج کنند و شیاف ابیض در سفیدی تخم مرغ حل کرده اکتحال نمایند و بعد زوال ورم روشنائی و باسلیقون در چشم کشند و از کندر زعفران هر واحد یک جزو زرنیخ نیم جزو شیاف ساخته اکتحال کنند و از تعب جماع و امتلا و اغذیه غلیظه و خواب بر پشت و نظر بطرف روشنی و سفیدی احتراض واجب شمارند و اگر مراره جدی مراره کلنگ هر یک دو مثقال زعفران یک درم فلفل یکصد و هفتاد عدد رب السوس پنج مثقال و دو ثلث مثقال عسل بقدر حاجت در آب بادیان سائیده بعسل آمیخته بقدر حاجت استعمال نمایند در اتساع مختص سود مند ست و در التساع ضربی نیم مثقال در آب سائیده خشک کرده اکتحال کنند و ایضا زهره [illegible] صحرائی یک مثقال سرگین سوسمار یا [illegible] خشک یک نیم مثقال اقطرون یک مثقال فلفل زهره کلنگ هر واحد دو مثقال زعفران یک مثقال اشق نیم مثقال خربق سفید یک مثقال سقمونیا در آب بادیان سائیده بعسل آمیخته استعمال نمایند و آنچه بعد صداع یا سرسام یا ماشرا عارض گردد طمع از اصلاح او قطع نمایند چه این اکثر از التساع عصبه می افتد لیکن اگر عصبه

واستنشاق بروغن کدو یا روغن نیلوفر واکتحال سوت بگلاب سائیده و مؤلف اقتباس گوید که طبیا شیر سنگ محک صریه سفید سرمه یکباشه سائیده در روغن کاهو و خشخاش و کدو هر یک سه ماشه آمیخته در چشم کشند و شیر زن بروغن بنفشه برابر گرفته در بینی و گوش چکانند و سفوف از کشنیز خشک و سماق و آمله هر سه برابر و نبات هم چند آمیخته دو مثقال با شیره گل بنفشه یک توله و تخم کاهو چهار ماشه و شربت نیلوفر هر یک دو توله تخم شربتی هفت ماشه دهند و غذا قلیه قوریه از غاله بانان تنوری سازند در دو سه هفته صحت میشود و صاحب نزهه گفته که چکانیدن خون بال کبوتر از مجربات ست و مصنف مصطفوی نوشته که در آب سرد غوطه زدن چشم و در آب گشادن از گلاب و روغن گل و سرکه تخلخه سازند و از اشیای حامضه و مالحه و حریفه و شیرینی شهد و شراب کهنه و حرکت و هم و حزن و تعب و جماع کثیر و نظر بسوی آفتاب و شی و سائر مستفرغات اجتناب ورزند و آنجا که آثار وجود خلط حاد در دماغ یافته شود بعد ترطیب تنقیه آن نمایند و جوهر خلقی لاعلاج ست

انتساع و انتشار

انتساع عبارت از انست که ثقبه عنبیه یا عصبیه مجوفه از مقدار طبیعی وسیع تر شود و انتشار آنکه نور باصره در ان منتشر گردد و این عرض انتساع ست و فرق در انتساع ثقبه و انتشار آنست که در انتساع عصبیه پراگندگی نور در اجزای چشم پیدا میباشد بخلاف انتساع ثقبه که در ان تمام چشم سیاه می نماید بالجمله گاهی این مرض عقب صداع شدید یا سرسام یا ماشرا بسبب آمدن خلط غلیظ یا بخارات حاده غلیظه در عصبیه یا ثقبه حادث شود و یا بعد سبب خارجی چون ضربه و صدمه چشم بواسطه کشیدن طبقه عنبیه بسوی اطراف و یا تفرق اتصال عصبیه افتد و گاهی سبب او نفس حدقه بود و این یا از کثرت رطوبت بیضیه یا از یبوست عنبیه یا از امتلای رطوبت در جوهر او و یا از ورم او و یا از رطوبت که باعث استرخای عضله ضاغطه فم عصبیه گردد و یا از تفرق اتصال شبکیه باشد و انتساع طبعی بود یا عارضی در هر دو صورت اشیا صغیر تر نمایند و گاهی بدان حد رسد که چیزی بنظر نیاید و بصارت بالکل باطل شود و این آنگاه ست که انتساع تا اکلیل رسد یا تفرق اتصال در عصبیه یا در شبکیه افتد و گویند که از انتشار در کمتر ضعف بصر و در اکثر ذهاب بصر عارض میشود و تشخیص سبب این کوره چنین کنند که اگر بصارت بالکل باطل شده باشد و انتساع تا اکلیل نبود پرسند که بصارت دفعةً زائل شده یا بتدریج اگر دفعةً بگوید از تفرق اتصال عصبیه یا شبکیه باشد و اگر بصارت ضعیف شده باشد و یا ربه و ضربان و صداع باشد از ورم عنبیه بود و اگر این عوارض نباشد حال تقدم عروض صداع یا سرسام یا ماشرا پرسند اگر مریض ازین امراض بیشتر عارض شده باشد سببش همان باشد و الا از حال رسیدن ضربه یا صدمه سوال کنند پس اگر مریض اقرار آن کند سبب او همین باشد و الا بسوی چشم نظر کنند اگر در چشم لاغری و خشکی و انخفاض سیاهی چشم بدرک گردد و هنگام گرسنگی و ریاضت و گرمی هوا زیاده گشاده گردد و ضعف بصر اشتداد کند و نزد برودت و رطوبت هوا و صبح و شب و استعمال اغذیه و ادویه مرطبه کمتر و تنگ تر گردد و تقدم سهر مفرط یا استفراغات اتفاق افتاده باشد سببش یبوست عنبیه باشد و اگر با وجود انتشار نور در طبقات عین جحوظ و براندگی چشم و بعد حدوث نزلات و دوران بار و رطب با ثقل بود و از استرخای عضله ضاغطه فم عصبیه باشد و الا از مریض پرسند که گاهی خیالی پیش چشم محسوس میشود یا نه و در امتلا و بعد خواب فرق در بصارت و در رویت اشیای قریبه و بعیده تفاوت معلوم میگردد یا نه اگر گوید که پیش وی چنان خیال معلوم میشود که در آب ایستاده ام و در حالت شکم سیری و صبح و شب و بعد خواب ضعف در بصارت غالب میشود و در جوع و ریاضت و وقت دو پهر و گرمی هوا و بعد حمام یا بعض حفظ بصر کم میگردد و چیزهای بعیده بنسبت باشیای قریب خوبتر بنظر می آیند سببش کثرت رطوبت بیضیه باشد و اگر ازین علامات هیچ یافته نشود و مریض همین قدر بیان نماید که مرئیات ابعد از اصلی کوچکتر می نمایند و ضعف در بصارت و رطوبت عین و سیلان اشک بود و بدون الم و سرخی تمدد در چشم محسوس گردد و قرینه مرتفع نماید و لون سیاهی چشم مشتد گردد سببش امتلای عنبیه از رطوبت باشد علاج انتساع طبعی آنکه از تفرق اتصال شبکیه بود لاعلاج ست و عارضی اگر از یبوست عنبیه بود بقول بعضی آن نیز لاعلاج ست و تدبیرش ترطیب چشم ست بمرطبات بدستوریکه در ضعف بصر یبسی و سل العین خواهد آمد و شربت الشعیر یا شربت نیلوفر یا بنفشه دادن و دوشیدن شیر بر سر و در چشم و تسعیط بروغن کدو و بنفشه و نیلوفر و مواظبت بحمام رطب و تغذیه با غذیه مرطبه مثل گوشت حملان و چوزه مرغ فربه و زرده بیضه نیم برشت نافع بود و اگر یبوست مادی باشد تنقیه خلط یابس کنند و تفتیح سده نمایند بمطبوخ افتیمون [illegible] مثل بنفشه و نیلوفر و جو مقشر سهر نمایند و از مشی در آفتاب و جماع و اغتسال آب شور و سفر دریای شور و شم نفط و کبریت مانند آن منع کنند و وقت خواب آب برگ باقلا و یا فرفیر نان سپید و در شیر دختران سرشته بر چشم نهاده سازند و روائح طیبه معتدله بوسیدن و بطرف سبزه دیدن و سرور و فرحت اختیار کنند و گویند که شراب ابیض کثیر المزاج شدید النفع ست و اگر این حالت مشایخ باشد باقی از شرح و اگر از ورم عنبیه باشد علاجش مثل علاج رمد حار بود [illegible] اگر حجامت مؤخر سر و اکتحال بادویه محلله منضجه مفید بود و هر چه در

انتساع ضربی می آید حسب حاجت بعمل آرند و ابتدا بتدبیر مرض بفصد و تنقیه حسب اقتضای خلط باعث ست و اگر حار باشد قطور سفیدی رقیق بیضه و شیر زنان تازه دوشیده و لعاب بهدانه رقیق و شیاف ابیض افیونی در چشم نمایند و از خارج بشیاف معشر طلا کنند و چون حدت آن تسکین یابد بمثل خطمی و اکلیل الملک و بابونه نطول سازند و شیاف در چشم چکانند و اگر ورم بارد باشد بعد تنقیه آنچه باعث تفتیح و تحلیل ورم باشد مثل اندکی زعفران در چشم چکانند و آنچه از رطوبت باشد و در بدن کثرت خون معلوم شود فصد سر و عروق ماقین نمایند و فصد صافن و حجامت نقره و فصد عروق صدغ و قطع آنها نیز مفید بود و ارسال علق بر گردن و زیر هر دو گوش در اکثر نافع نیز و بعد نضج مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه کنند و باید که کثرت استفراغات تا سهولات نکنند تا قوت را ضعیف کند بلکه گاهی استفراغ در هر ده روز یکبار بیک درم یا یک نیم درم حب قوقایا ازان کفایت نماید بعده بایارج فیقرا با عسل حل ساخته یا حب ایارج فیقرا مع حلول سکنجبین العسل یا دیان و اندکی زنجبیل در ماء العسل جوشانیده غرغره نمایند و دیگر غراغر منقی دماغ که در فصل لقوه و فالج مذکور شد بعمل آرند و آنچه بنادق هندی و یا آب بادیان با نیم درم عسل یا روغن بادام سعوط کنند و آب حماض خصوصاً ممزوج بسرکه بر سر ریزند و برای تحلیل باقی رطوبت آب بادیان یا عسل و حلتیت با سکنجبین و اشق و جز آن که محلل و جاذب رطوبت باشد اکتحال نمایند و اکتحال مرارات مثل مراره باشه و شبوط و بز و کلنگ و کذا اقلیمیا هر سه قسم و کذا مرارید و کذا آب عصاره برگ بادیان سبز با درم عسل جوشانیده تا قوام آید اکتحال کنند و کذا شیاف ورد منقوع سماق حل کرده و کذا آب بادیان سبز و آب گل سرخ تازه در آفتاب منعقد ساخته شیاف بسته و کذا افیون دو درم فلفل چهار درم مثل غبار سائیده بزهره بز شیاف ساخته هر واحد نافع ست و حلتیت کحلاً و اکلاً در ازاله انتشار مجرب رازی ست و بقول او برای این شیافی ست از عصاره آملج و زعفران در انتساع نفع بخشیده و یا هلیله زرد در آب بادیان بر ظرف مسی با سنگ سائیده خشک کرده و از فلفل هر واحد نیم درم توتیا یک درم کرده و یا یک نیم درم کحل اصفهانی و دو ثلث درم سائیده با مداومت استعمال نمایند پیش از غذا اکتحال کنند و یا با سلیقون یا روشنائی و یا کحل عزیزی و یا شیاف مرارات در چشم کشند و دیگر کحلها که در باب ضعف البصر از نزول الماء مذکور گردد بکار برند و تعاهد حرکات و ریاضات کنند و مجففات استعمال نمایند و اغذیه و اشربه لطیفه بعمل آرند و قلایا و مشویات مرغ و بچه کبوتر و کنجشک بخورند و از اغذیه غلیظه و رطبه مبخره چون گوشت گاو و بیضه و ثرید پرهیزند و قلیل استعمال اطریفلات و جوارشات مجففه و استعمال حمام و التطلیس بادویه حاره و کذا ادویه حاره مثل سداب و خردل و فلفل و مرزنجوش و ضماد سر و بعد غسل به مرزنجوش و سنبل و آرد باقلا با شربت و در سرشته برای استرخای عضلات ضماد غطا و عصبه مجوفه تدابیر مذکوره نافع و صبر و سقوطری و حضض هندی و زعفران و سنبل هندی مایثا و انزروت و بشیر زنان پرورده هر یک یک جزو دارچینی ربع جزو هر یک جدا جدا کوبیده بیخته وزن کرده به آب بادیان و گلاب سرشته شیاف سازند و استعمال کنند تا سه هفته که این دوا مانع انتشار حادث از انتساع عصبه مجوفه است و ایضا صبر زعفران جوز السرو و سنبل الطیب برگ بید هر یک چهار درم رب عنب الثعلب اوقیه در یک رطل آب در دیگ آهنی بجوشانند و به بخار آن انکباب نمایند و آنچه عقب ضربه و صدمه افتد فصد سر و حجامت ساقین و پس سر بشرط و بغیر شرط نمایند و ارسال علق بر موضع که بالا مذکور شد نیز مفید بود و تلیین طبیعت بحقنه لینه یا مطبوخ فواکه کنند و مبردات استعمال نمایند و بر صدغین صندل و شیاف مامیثا و گل ارمنی و حضض طلا کنند و آب سرد یا گلاب سرد کرده روی بشویند و نیلوفر یا آرد باقلای مقشر یا آرد جو به آب برگ بید یا آب کاسنی یا آب خرفه ضماد کنند و ضماد گل سرخ خشک یا تر و صندل و فوفل و برگ خلاف و گل آن هر واحد نافع بود یا صوف در زرده بیضه ممزوج بروغن گل و اندکی شراب آلوده بر چشم نهند و اگر بشود حرارت ساکن نشده باشد آب کشنیز سبز عوض شراب آمیزند بعده آرد باقلا بنفشه و خطمی برگ آمله و کلکه مغاث هندی ست و بهندی سیده لکری نامند با زرده بیضه ضماد نمایند و نیز در انحطاط و سکون الم بابونه و تیر و ملح در ضماد افزایند و یا آرد باقلا سرشته و یا خطمی و آرد باقلا و بابونه بگلاب و شراب ضماد نمایند و ضماد گل سرخ سه درم در سفیدی و زردی بیضه آمیخته و کذا عصاره کطر خشنفوق و کذا عصاره عنب الثعلب و کذا نشاسته و زعفران نافع این مرض نوشته اند و در ابتدای حدوث خون شفتین و فراخ در چشم چکانند و در سوم شیر زن یا بشیر در هر روز سه بار در چشم چکانند و بعلاج رمد حار علاج کنند و شیاف ابیض در سفیدی تخم بیضه حل کرده اکتحال نمایند و بعد زوال ورم روشنائی و باسلیقون در چشم کشند و از کندر زعفران مر هر واحد یک جزو زرنیخ نیم جزو شیاف ساخته اکتحال کنند و از جماع و امتلا و اغذیه غلیظه و خواب بر پشت و نظر بطرف روشنی و سفیدی احتراض و اجتناب ورزند و اگر مراره جدی مراره کلنگ هر یک دو مثقال زعفران یک درم فلفل یک عدد و هفتاد عدد در رب السوس پنج مثقال و دو ثلث مثقال عسل بقدر حاجت در آب بادیان سائیده بعسل آمیخته بقدر حاجت استعمال نمایند در انتساع بغایت سودمند ست و در انتساع ضربی نیم مثقال در آب سائیده خشک کرده اکتحال کنند و ایضا زهره پرند صحرائی یک مثقال سرگین سوسمار یا وبر خشک یک نیم مثقال انزروت یک مثقال فلفل زهره کلنگ هر واحد دو مثقال زعفران یک مثقال اشق نیم مثقال فربیون سفید یک مثقال سیلوره در آب بادیان سائیده بعسل آمیخته استعمال نمایند و آنچه بعد صداع یا سرسام یا شراعارض گردد طمع از اصلاح او قطع نمایند چه این اکثر از انتساع عصبه می افتد لیکن اگر عصبه

معدہ لگی ربع جزو در دو مثل آن آب بجوشانند تا ربع باند بدستور مطبوخ سابق در خیالات ماثی استعمال نمایند برای خیالات که از بخار معدہ باشد از مجربات صاحب نزہت ست
و گویند که اگر از حب الائمہ فائدہ نشود تنقیہ بلوغاذیا بنقیع صبر الاصول و ہمیرو الیضا استفراغ بصبر و افسنتین و مصطکی و اصلاح اغذیہ و تضمید معدہ بصبر و سنبل الطیب و مصطکی
و آرد جو و خطمی و مانند آن اگر مزاج علیل احتمال کند و الا بجبادہ سفرجل خوشبو و فوفل و عصارہ حصرم و امثال آن نافع و تنقیہ معدہ بایارج فیقرا و بعدہ دور روز استعمال
مطبوخ تخم کرفس و انیسون و مرماحوز بعدہ اکتحال بکحل عزیزی و تقویت معدہ بمصطکی و انیسون و بادیان و کلقند و اطریفل و ہلیلہ مربی و غیرہ نیز مفید بود و اگر
معدہ حار باشد بمطبوخ ہلیلہ تنقیہ و بشربت انار و شربت لیمو تقویت نمایند و ایضا در مادہ بلغمی قی بادویہ مذکورہ و استعمال حب صبر با ایارج فیقرا تنہا و با اطریفل
کشنیزی مفید و شب متواتر سخت سود مند ست و غذا گوشت ماکیان با نخود پختہ و بمصالح گرم خوشبو ساختہ مفید و اگر بمشارکت معدہ حار یابس باشد تعرض استفراغ نمایند و در علاج او
بنوشیدن ماء الشعیر و شمیدن صندل سفید و گلاب اقتصار ورزند و آنچہ از حصول اخلاط سوداوی در شرائین باشد بعد نضج بمنضج سودا تنقیہ از مسہل سودا و حب افتیمون با لبن
و سفوف لاجورد و حب او و معجون نجاح و مانند آن نمایند و ہمچنین در مالیخولیا گذشت بحسب حاجت بعمل آرند و اگر فائدہ نشود بقطع و داغ شرائین صدغین پردازند و آنچہ بسبب امتلای
شرائین از خون گرم باشد بزودی فصد کنند [illegible] و مطفیات خون که در امراض دموی و ماثی مذکور شد بکار برند و تقلیل غذا نمایند و از گوشت و شیرینی
پرہیزند و آنچہ از شفاهای رطوبت باشد [illegible] بمسہل بلغم و حب ایارج تنقیہ معدہ و داغ کنند و دوام آب گرم تکمید چشم سازند و کثرت ریاضت معتادہ بعمل آرند و از
کثرت شرب آب و رطبات و مغلظات [illegible] پرہیزند و [illegible] جماع و شب خوابی ترک نمایند و آنچہ از کثرت رطوبت بیضیہ باشد علاجش ہمان ست کہ در فصل انتشار بہر انتشاع
رطوبی مذکور شد [illegible] و آنچہ از [illegible] باشد علاجش ہمان ست کہ در باب ضعف باصرہ [illegible] مذکور شد و ہر چہ در ضعف باصرہ [illegible] خواہد بکار برند

نزول الماء

و آن رطوبت غریبہ ست کہ از سر فرود آید و در ثقبہ عنبیہ یا مابین رطوبت بیضیہ و ثقبہ قرنیہ بایستد و نفوذ اشباح را بسوی بصر یا خروج نور را بسوی مبصرات منع کند و این مانع
مختلف میباشد در کمیت و کیفیت بعض آنہا قابل قدح اند و بعضی نیستند و اختلاف او در کمیت چنان بود کہ اگر بہ نسبت ثقبہ بسیار باشد تمام ثقبہ بند گردد
و بصارت بالکل باطل شود و این قابل قدح نیست مگر آنکہ بطریق [illegible] در صورتیکہ میل مجوف آب را بکشند و درین خطر ست و اگر بقیاس او کمتر باشد یک جہت
بند شود و جہت دیگر مکشوف ماند و درین صورت آنچہ از مرئیات محاذی جہت منسدہ باشد بنظر نیاید و آنچہ مقابل جہت مفتوح بود دیدہ شود و گاہی نصف چیزہ
یا بعض او بنظر آید و باقی دیدہ نشود و دیگر گردانیدن حدقہ و گاہی چنان اتفاق افتد کہ شئی واحد بتمامہ یک وقت محسوس نگردد و وقت دیگر بتمامہ منظر در آید و این بہر آن باشد
کہ ہر گاہ آن چیزہ در مقابل منسد و افتد ہیچ از ان مدرک نگردد و چون در برابر مکشوف آید تمام آن محسوس شود و این سدہ ناقص گاہی بفوق و گاہی باسفل و گاہی بکرد اگرد واقع باشد
واقع شود و وسط او خالی باشد و وسط ہر چیزہ دیدہ شود بدون اطراف او و گاہی در حاق وسط ثقبہ افتد و گرداگرد او از ہیچ جوانب مکشوف ماند و در پی وقت جوانب ہر شئی
دیدہ شود و در وسط او ہیچون روزن یا منافذ متخیل گردد و این نوع نیز عسر القلع و قدح آن دشوار ست و گاہی متوسطی باشد بہ نسبت ثقبہ کہ مملو نماید ثقبہ را و زیادہ بران
نمی باشد و این اولی بالقدح و قابل قدح ست و اختلاف او در کیفیت گاہی در قوام بود پس اگر رقیق و صاف باشد اگرچہ تمام ثقبہ را در گیرد لیکن بسبب رقت مانع
دیدن روشنی آفتاب و چراغ و دیگر اضواء نگردد و اگر بسیار غلیظ و لزج بود ہیچ دیدہ نشود و این بقرینہ [illegible] و از جہت بدشواری انتقال میگردد و گاہی بزودی از موضع خود
منتقل میگردد و گاہی در رنگ باشد کہ بعض او ہوائی اللون و بعض او ابیض جصی و بعض او ابیض لولوی و بعض او ابیض مائل بزرقت و فیروزی و ذہبی و بعض او اصفر
و بعض [illegible] اغبر و اسود بود و قابل تر ازینہا بہر علاج از جہت لون ہوائی و ابیض لولوی ست و آنچہ قابل بزرقت و فیروزی باشد کمتر علاج قبول کند و آنچہ
[illegible] بشدت السواد و [illegible] قابل قدح نباشد و از اصناف غلیظ قسمی ست کہ گاہی بسیار صلب میشود و آن لا علاج ست و از اقسام او غمامی و نیز سبقی
و آسمانجونی و زجاجی و بردی نیز نوشتہ اند و اینہمہ غیر قابل قدح ست و قسمی از اقسام آب ست کہ آنرا منتشر نامند و آن آبی ست کہ چون نظر نمایند بسوی آن
متفرق یابند آنرا و [illegible] در بعض اوقات زیادہ و در بعض اوقات کمتر و قدح را درین اثری نیست مگر بعد اصلاح
کہ گردیدہ آید و قابل ترین اقسام آب برای علاج از جہت قوام [illegible] ست کہ ہر گاہ بران انگشت غمز کنند وحدقہ را بجنبانند بسرعت متفرق گردد پس بزودی عود کند

وقدح شود وامید زوال این قدح باشد وگاهی تجربهٔ این بدین طور کنند که بر چشم پنبه نهند و بران بزور نفخ زنند پس پنبه را جدا کرده بسرعت بینند که آیا در آب حرکت
محسوس میشود یا نه اگر حرکت داده دیده شود قابل قدح باشد و کسانی که اگر از بند کردن یک چشم ثقبهٔ چشم دیگر فراخ گردد لائق قدح بود و بقول ارسطو نزول الماء که بعد از سقطه
یا مرض دماغی حادث شود عسر البرء است بنابر آنکه ضعف دماغ بهم میرسد و بسبب ضعف دماغ دائماً مایست در دماغ پیدا میگردد و بسوی چشم میریزد و گویند که آب قابل
قدح آنست که سفید و صافی و معتدل در رقت و غلظ باشد و چون بیمار علی السته نظر در روشنائی یا نند شعاع از چشم او محسوس شود و هرگاه چشم را بمالید پراکندگی
واجزاء آب مدرک گردد و پیش چشم روشنی دریابد و اسباب نزول الماء یا رسیدن سقطه و ضربه بر سر است یا امتلای بدن از رطوبت یا صداع شدید یا مرض شقیقه یا قی عنیف
یا رسیدن سردی شدید از خارج بچشم مثل برف و هوای بسیار سرد و یا سردی مزاج دماغ یا ضعف روح باصره و ضعف حرارت غریزی چشم چنانچه در مشائخ واقع است و ازین جا
که گفته اند نزول الماء بیشتر مشائخ را بسبب کثرت رطوبت فضلیه در اعضای ایشان یا ضعف حرارت ایشان از تحلیل بهم میرسد و همچنین بمبرودین اکثر
و بعد از امراض طویله می افتد و ایضاً کسی که مداومت نماید بر اغذیهٔ غلیظه و امتلا و مانند آن و کثرت آنکه مستلزم کثرت فضول و ابخره است و خواب بعد غذا و خوردن طعام
هنگام خواب و حمل ثقیل و حرکت سخت و جماع قبل هضم و ریختن آب شدید الحرارة بر سر نیز از اسباب نزول الماء نوشته اند و بیشتر مردم سیاه چشم را بجهت کثرت رطوبات
در عین اکحل عارض میگردد و بعضی گویند که چون آب در حد قصبه مجوّف گردد از ان غشای رقیق که حائل میگردد در میان آن و میان حدقه تولد میشود و با جمله ازین اسباب یکی و
اگر نزول یکبارگی افتد ضرورت علامات فارقه نشود و اگر بتدریج واقع شود و آثار ابتدای آن دریافتن واجب است تا قبل از استحکام آن تدارک کرده شود و علامت ابتدای
نزول آنست که اکثر اوقات خیالات همچون پشه و مگس و موی و دود و شعاع و مانند آن بسبب انتقال اشکال آن رطوبت در بروی چشم محسوس شود و فرق در خیالات
منذره بنزول و خیالات دیگر آنست که خیالات منذره در اکثر مع افزونی کدورت چشم و خلل ابصار روز بروز و خصوصاً در یک چشم یا در هر دو مع تفاوت قلت کثرت باشد
و در امتلاء و خلو معده تفاوت در خیالات نشود و استعمال اشیای مسکن بخارات و مسهلات مفید نگردد و رنگ حدقه خالی از تغیر نبود و درسته نبود و بعد سه چهار ماه تغیر فاحش نماید
و زیاده از شش ماه نگذرد که ابطال ابصار نماید و اشیای روشن مثل چراغ و ماه مضاعف بینند و گاهی شعاع کثیر از چراغ و قمر تخییل نماید هر چند که در خارج از یک چراغ
بیش نباشد و فرق در سدهٔ عصبه و نزول الماء چنان کنند که در نزول از غمز یک چشم ثقبهٔ چشم دیگر متسع شود و در سده فراخ نشود و دیگر آنکه آب شدید الغلظ و یا سده شده باشد
و اگر علیل با وجود صفای آب و لطافت آن روشنی آفتاب و چراغ نه بیند این نیز دلالت بر سده کند. علاج هرگاه خیالات منذره نزول معلوم شود در ابتدا که هنوز بصر بالکل
باطل نشده باشد تنقیه ماده پرداخته تنقیهٔ بدن از مسهل بلغم نمایند بعده بحب ایارج و شبیار و قوقایا تنقیهٔ دماغ کنند و غرغره با ایارج و سکنجبین و دیگر غراغر و سعوطات مفتح منقی
دماغ از رطوبت بعمل آرند و عطوسات اگرچه منقی دماغ است لیکن از جهت تحریک آب ... ان خوف تحریک آب است لیکن بعد تنقیهٔ کامل دماغ بکار برند و اگر قوت قوی باشد تنقیه با ایارج فیقرا
و حب قوقایا و حب صبر بطریق تنقیه بار بار متواتر کنند و در میان اشیای منضج ماده نیز مرعی دارند و در منضجات و مسهلات رعایت مزاج مریض و قوت او لازم شناسند و اگر قوت ضعیف باشد در
هر سه روز یا در هر هفته یکبار حب مذکور یا ایارج فیقرا همراه طبیخ فنطوریون دهند و حب که بکار برند باید که قلیل باشد و اگر خوف افراط حرارت بود اطریفل یا ایارج
بکار برند و اگر مزاج احتمال کند ایارجات کبار خصوصاً ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس دهند و روفس گوید که تنقیهٔ چشم مثل ... فنطوریون دقیق نمایند و بعد تنقیه
ملازمت اطریفل صغیر تنها یا با ایارج و اطریفل اسطوخودوس و معجون نجاح و معجون نواح ... و معجون الموسیقین و حب کوکبایا و دواء المسک مر ... النفع است و استعمال تکحیل
سعوطه و اطریفل آمیخته نیز معمول است و خوردن گلقند با مویز و بادیان و تکحیل مساوی با عسل از نیم یک مثقال نافع و کذا استعمال تریاق کبیر و مثرودیطوس جهت
ابتدای نزول الماء بشرط نقای بدن نافع است و همچنین مداومت افیون و استعمال اهلیلهٔ مربی یک عدد و هر شب ایضاً شربت با دیان پوست بیخ او و برگ او یا مرزنجوش
و بادیانگ منضج مربی بعسل و یا اهلیلهٔ کابلی مخلوط با اقحوان و اجبه حبلی ... و یا ... و یا غاریقون ... آکل ... با عسل تا بیست روز صبح و شب
بخورانند مفید است و سعوط منقی دماغ مثل شونیز سوده در روغن ایرسا یا روغن ... و یا ... چند مرتبه و یا عنبر و کذا ... قدر یک عدس تا بیست روز بدهند
و یا شیر زن که مجرب ... است و سعوط معمول و فتوح مفید نزول الماء ... نافع است و شمیدن مقویات دماغ مثل عنبر و مشک
و شمیدن مرزنجوش و سداب و یاسمین و شونیز و مالیدن روغن مرزنجوش بر سر و استنشاق آن و روغن بلسان مفید بود و بهترین تدابیر در ابتدا این است که دماغ ... بر ...

در کوزهٔ نو گذاشته سرش بند نموده بگل حکمت گیرند و در کوزهٔ شیشه‌گران یا تنور تا هفت روز داشته برآرند و چون سفید خاکستر شده باشد سرمه سا نموده در چشم کشند
درین باب بغایت سود مند ست و این شیاف نیز از مجربات است پوست سلحفات کوفته بیخته بزهرهٔ آهو و خرگوش یا کلنگ یا نسر سرشته خشک کنند و بار دیگر سائیده سرشته
خشک نمایند و با آب بادیان استعمال کنند که بغایت نافع ست دیگر اگر سر [illegible] را در پیه ماهی روغن بریان کنند چندانکه بسوزد و سیاه شود و برآورده باریک
بسایند و پیاز سرخ در خاکستر گرم بریان نموده اول آب آنرا در چشم کشند آنگاه سوده سر خلاف الطریق سرمه اکتحال کنند و بربندند و سه روز همچنین عمل نمایند
بینائی در چشم پدید آید و علت زائل شود و این از عجائب اعمال ست دیگر اکتحال بتوتیای هندی و سرمهٔ اصفهانی هر دو را با آب بادیان پرورده نافع بود باسلیقون
کبیر معنی او کحل روشنائی و انفع او بقراط اوست تاریکی چشم و ابتدای نزول آب و دمعه و جرب و سبل و ظفره و شرناق و سطبری پلک را نافع ست کف دریا
اقلیمیای نقره هر یک ده درم نمک اندرانی ساذج هندی سفیده ارزیز فلفل سیاه دارفلفل سنبل الطیب سرمهٔ اصفهانی هر یک دو درم نمک هندی قرنفل دواله
هر یک یک درم صبر سقوطری عصارهٔ مامیثا مس سوخته هر یک پنج درم مامیران نوشادر زرد چوب دارچینی هر یک سه درم پوست هلیلهٔ زرد چهار درم کوفته و بیخته
استعمال نمایند و اگر خواهند شیاف بندند و اگر عصارهٔ مامیثا بهم نرسد بجای آن شیاف مامیثا اندازند بهره و برای ابتدای نزول و خیالات نافع و نشف
رطوبات کند و تقویت چشم نماید و دمعه و بیاض را نیز دافع ست ساذج هندی نیم درم بورق یک درم نشاسته دو درم سرمهٔ اصفهانی شش درم مثل غبار سائیده بعمل آرند
حب ایارج که برای نزول الماء معمول مؤلف مفتاح ست مصطگی زعفران دارچینی حب بلسان سنبل الطیب اسارون صبر سقوطری سلیخه فلفل گرد غاریقون افتیمون
شحم حنظل قنطوریون دقیق هر واحد یک درم تربد مجوف سنای مکی کبیر هر واحد سه درم کوفته بیخته نگاه دارند بعده بیارند بسفایج فستقی گل سرخ گل بنفشه پوست هلیلهٔ زرد
پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه گاوزبان هر واحد یک درم در نیم آثار آب بجوشانند وقتی که این قدر آب بماند که دران ادویه خمیر کرده شود مالیده صاف نموده ادویهٔ کوفته را
دران خمیر کنند و بقدر نخود حبها سازند و بعد نضج سودا حب [illegible] شش ماشه یکپاس شب باقی مانده با آب گرم خورند و بخوابند و بعده وقت صبح [illegible]
بخورند گل بنفشه شش ماشه گل سرخ گاوزبان هر واحد هفت ماشه مویز منقی پانزده دانه تخم کاسنی شش ماشه نیم کوفته شب در نیم آثار آب تر کرده صبح جوش دهند یا خیسانیده بدارند
و گلقند آفتابی دو توله مالیده صاف نموده بنوشند و وقت تشنگی عوض آب عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب بنوشند و وقت دوپهر آب یخنی خورند و سه پهر کهچری بلا نمک
حب ذهب که درین مرض بکار آید و تنقیهٔ مواد حار از سر و چشم نماید صبر ده درم تربد مجوف هفت درم پوست هلیلهٔ زرد پنج درم سقمونیا سه نیم درم مصطگی
گل سرخ هر یک یک و نیم درم زعفران نیم درم شربت دو مثقال حب کنعانی که دماغ و جمیع اعضای سر و بدن را تنقیه از اخلاط فاسده نماید و جهت فالج و لقوه
و داء الثعلب نافع و هر گاه یک درم ازان با یک درم ایارج فیقرا ضم کرده خورند نور بصر افزاید و منع نزول الماء کند صبر زرد مغز بادام پوست هلیلهٔ زرد هر یک یک درم
کوفته بیخته حب سازند حب [illegible] مفید درد سر و مخرج صفرا و جمیع فضول دماغی و برای داء الثعلب و روشنی چشم بسیار مفید چنانچه دوستی آزموده و جهت
نزول الماء سود مند صبر سقوطری سقمونیای مشوی شحم حنظل عصارهٔ افسنتین مصطگی هر یک یک نیم دانگ مقل یک دانگ کتیرا نیم دانگ این جمله یک شربت
و در جمیع اوقات حتی که بعد طعام داده شد نافع آمده و بدانکه آنچه از قسم حبوب درین مرض بخورانند باید که کلان بسازند تا در معده دیرتر بماند حب جدوار جهت
منع نزول نزله و تقویت دماغ خصوص بادهٔ نزول چشم بعد تنقیهٔ دماغ و بعد از اطریفل اسطوخودوس مسهل انفع ست افیون مقطر صاف کرده جدوار اسطوخودوس
صمغ عربی هر یک یک درم زعفران پوست هلیلهٔ زرد هر یک نیم درم تخم خشخاش تخم کاهو مغز تخم کدو مغز بادام مقشر هر یک دو درم با لعاب صمغ حبها بقدر مونگ
و فلفل بسته از حب خورد شروع نموده بتدریج بر حب کلان رسانند از ترشی و بادی و شیر و شیرینی و تره و سبزی پرهیز نمایند حب برای نزول الماء و ابتدای [illegible]
مانع نزول ست و در انتها افاده نمودن [illegible] سیر سیاه [illegible] مغز هلیله مغز [illegible] آمله با [illegible] تا سه پاس [illegible] نموده حب سازند [illegible] نافع نزول [illegible]
مجرب شیخ الرئیس ست حب الغار ده جزو صمغ عربی یک جزو هر دو را در بول کودک نابالغ سائیده بکار برند ایضاً که در ابتدای نزول مجرب الاثر ست [illegible] سوخته یک جزو
خاکستر [illegible] دو جزو سائیده دو میل در چشم کشند بسیار سود است بعد مدت اثر میکند [illegible] که لقوه و فالج و امراض بارده را انفع دارد [illegible] افیون [illegible]
نفع کلی دارد خشت پخته سرخ [illegible] آب [illegible] بادام پاره پاره کنند و در آتش اندازند که سرخ شود و [illegible] قطعه را گرفته در روغن زیتون [illegible] روغن [illegible] آورده [illegible]

و در شیشه گرگل حکمت نموده باشند اندازند و موی اسپ در دهن شیشه نهاده بطریق معروف بچکانند و باحتیاط در شیشه نگاه دارند و شیر گاو مروخا بکار برند سعوط که
برای نزول و تنقیه دماغ معمول و مداومت آن مانع زیادتی نزول ست مشک خالص یک ماشه زعفران دو ماشه سنبل الطیب یک ماشه کاکنهل چهار ماشه کوفته بیخته
قدری قلیلی استعمال نمایند. **شیاف مرارات** که جهت نزول آب و قروح و غشاوه و رطوبت مفید و از سرعت نفوذ در طبقات تاثیر میکنند و قوتش تا دو سال
باقی می ماند اقلیمیای سوخته پانزده درم صمغ عربی هشت درم مداد هندی فلفل سفید هر یک پنج درم سفیده قلعی چهار درم اشق سکبینج روغن بلسان چاوشیر
هر یک دو درم زهره کفتار افیون هر یک یک درم زهره ماهی شبوط زهره کبک هر یک هفت درم زهره باشه و عقاب و گاو و گرگ و غراب و باز هر یک نیم درم و آنجا که روغن
بلسان یافته نشود روغن انجره بدل او کنند و شیخ گفته که ضروری زهره شبوط و گرگ ست و دیگر زهرها زوائد اند و باید که بآب بادیان اکتحال نمایند **شیاف** که
قائم مقام شیاف مرارات ست جهت قطع ماده نزول و انتشار تجربه رسیده آب زهره بزکوهی در ظرف مسی خشک کرده ده درم شحم حنظل نیم درم سکبینج دو درم فرفیون
نوشادر هر یک یک درم بآب سداب یا آب بادیان شیاف سازند **شیاف جلا** که از شیاف مرارات بهتر و بی غائله است و جهت نزول آب و خیالات بی نظیر
و ضعف بصر رطوبی بالنهایت مجرب توتیای کرمانی مغسول بیست درم بآب برنجاسف تازه که شب اشته صاف کرده باشند سرشته بگذارند که خشک شود زنجبیل فلفل
دارفلفل هر کدام دو درم مامیران دو درم نوشادر زعفران حضض کتیرا صمغ عربی اشق مس سوخته زنگار اقلیمیای فضی هر یک نیم درم بآب بادیان تازه سائیده شیاف
ساخته استعمال نمایند. **شیاف دهنه فرنگ** جهت منع نزول الماء مجرب فی النظیر ست و سبل و بیاض و ظفره و دمعه را نافع سعد کوفی فلفل سیاه دارفلفل نانخواه
تخم سرس سنگ بصری هر یک پنج ماشه زعفران هلیله سیاه هر یک سه ماشه پوست هلیله زرد دهنه فرنگ مسی هر یک دو ماشه مارقشیشای ذهبی تخم کهرنی
پیخال کبوتر صحرائی هر یک چهار ماشه قرنفل یک ماشه کوفته بیخته باریک ساخته در ظرف آهنی همراه شاخ گوزن بآب لیمو سه روز سحق نموده شیاف بسته نگاه دارند و در
معمول صاحب مفتاح وزن دهنه فرنگی چهار ماشه است و گفته که اگر دهنه فرنگ هم نرسد عوض آن توتیای سبز اندازند **کحل معمول** در نزول هلیله زرد مع خسته سوخته
حب النیل سوخته هر یک دو درم غنچه یاسمین ناشگفته در سایه خشک نموده یکصد عدد دارفلفل دو عدد صلایه کرده بعمل آرند **ایضاً** قوی تر از اول دارفلفل
پرچه چینی صادق هر یک دو درم بند قند اسریه که در بدن شیر زده باشند بوزن چهار درم سرمه سا نموده بکار برند **کحل** برای ابتدای نزول و ضعف بصر و سلاق
نافع توتیای کرمانی مغسول توبال مس سوخته مروارید ناسفته مامیران هندی اقلیمیای فضه حجر ستوطری سرطان بحری سوخته زعفران سنبل الطیب هر یک دو درم
نشاسته مغسول شش درم نوشادر فلفل سفید دارفلفل هر یک نیم درم مشک یک دانگ مثل سرمه تیار نمایند **کحل مجرب** حکیم ذکاء الله خان که در منع نزول
و تحلیل آب خاصیت عجیب دارد مروارید سرمه مارقشیشای ذهبی سوخته پوست هلیله زرد فلفل گرد مشک ورق نقره بدستور تیار ساخته اکتحال نمایند
و گاهی ورق طلا و سنگ بصری و مامیران چینی اضافه کرده میشود **کحل معمول** حکیم محمد اجمل خان که بر خود آزموده بودند برای دفع نزول که شروع شده باشد
و کهنه را هم نافع ست و تقویت بصر کند سنگ بصری گل چنبیلی تازه هر یک دو دام مغز گهونگچی مامیران چینی مغز تخم سرس کف دریا مروارید مغز تخم کهرنی هر یک دو نیم ماشه
مرچ سیاه قرنفل هر یک دو نیم عدد لیموی کاغذی یازده عدد گلاب نیم آثار اول از لیمو تخم برآورده سنگ بصری مغز گهونگچی و کهرنی و سرس دران انداخته بند کرده بالای
دیگدان آویزان نمایند که دود بآن رسد و چهار پنج روز که لیمو خشک شود باز لیمو دیگر پر کرده نگاه دارند باز گرفته باریک سائیده در آب لیمو اندر ظرف کانسی از چوب
نیم که فلوس حبست دران چسپانیده باشند و در چوب دوم فلوس مس چسپانیده کهرل کنند از هر دو چوب بدفعات و مامیران و گل چنبیلی و دیگر دوا که نگاه داشته اند
داخل کنند تا که صد لیمو تمام شوند آن وقت مروارید سائیده داخل نمایند و باز با گلاب همه را کهرل کنند باز خشک کرده مثل سرمه سائیده نگاه دارند و قدری صباح یا شام
یک میل قدری در چشم کشند و بعد چهار پنج روز چیرک دندان در چشم کشیده باشند بشب و دران روز موقوف نمایند ان شاء الله تعالی آهسته آهسته نزول دفع شود
کحل مقوی که جهت ضعف بصر و غلظ روح و خیالات و نزول آب بسیار مجرب ست نسخه آن اجزای همان شیاف جلاست که مسطور شد لیکن درین نسخه زعفران
حضض کتیرا صمغ اشق مس سوخته زنگار اقلیمیا داخل نیست و وزن نوشادر یک درم ست باقی بدستور **کحل صابون** که در ابتدای نزول مستعمل نسخه آن
همان ست که در ادویه بیاض چشم مذکور شد لیکن درینجا وزن صابون لاهوری قسم اول پنج درم و رال هفت ماشه و نیم و نیله تهوتها سه ماشه و یک سرخ ست

باید که یک وزر درمیان داده اندر چشم کشند و از ترشی و بادی و غذای حار احتراز نمایند و روزی که در چشم کشند از هوا و آب احتیاط دارند معجون که بعد تنقیه دماغ
استعمال آن در ابتدای نزول و خیالات بهتر است وج ایارج فیقرا بادیان صعتر فارسی برابر حلتیت ربع یک جزو کوفته بیخته بعسل سه چند که در عرق بادیان تر کنند و چند
عسل قوام نموده باشند بسرشند و هر روز بقدر بندق وقت صبح بخورند معجون که مسمی بطلا سفید هندیست در تقویت دماغ و منع صعود بخارات و دفع ...
نزول و اکثر امراض چشم مفید و بی بدل است هلیله کابلی بلیله آمله فلفل سیاه دارفلفل تربد مصوف هر واحد چهار مثقال شیطرج شکر طبرزد هر واحد دوازده مثقال کوفته
بیخته با قند سفید دو چند و عسل خالص یک چند و روغن گاو قدری بدستور مقرر بقوام آرند نفوخ برای نزول الماء فائده دارد زعفران افیون دارچینی هر واحد نیم
قرنفل الایچی خرد هر واحد پنج عدد دارشیشعان شش ماشه سنبل الطیب دو نیم ماشه سائیده نفوخ کنند ذکر او ویه هندیه نافع نزول الماء مغز کسونجی سفید در
آب لیمو کاغذی کهرل کرده بار یک سوده نگهدارند و وقت صبح قدری در چشم کشند که مانع نزول است و کذا اکتحال تخم تربلی بعسل سائیده و کذا نوشادر سوده و کذا
زهره کلاغ بنیم وزن عسل آمیخته نافع دیگر که نزول را از زیاده شدن ندهد و در منع آن مجربست عجیب است شیره برگ تمر هندی ... دو فلوس در هاون پیتول
با دسته چوب نیم که فلوس بر سرش وصل کرده باشند حل کنند چندانکه غلیظ شود بعد از آن در شیر زن که پسر داشته باشد حل یا پس کهرل نمایند دیگر برای
دیگر مغز سنکوت دو جزو افیون یک جزو با آب سائیده شیاف ساخته در چشم کشیدن در ابتدا نافع و کذا چرک گوش آدمی و انگوزه ساده در شهد سوده
اکتحال نمودن دیگر که نزول را از زیاده شدن ندهد نیله تهوتهه دو دام کته سفید پوست هلیله زرد هر یک ... ... بریان پنج ثانک با آب ... سائیده
شیاف سازند و در سایه خشک نموده اندر چشم کشند دیگر که مانع نزول آب است و افزون شدن نمیدهد حلتیت تربلی سنگ ... توتیای سبز ... بریان
بریان هر یک چهار درم باد و آثار آب جغرات سوده شیاف ساخته بشیر عورت سائیده در چشم کشند دیگر که در ابتدای نزول مجربست بعض مجربان هند
شب یمانی دو ماشه در ظرف گلی بریان نمایند هر گاه گداخته شود دو قرنفل در آن غرس کنند چون خشک شود از آتش گرفته سایند و قدری با آب حل کرده
بمیل در چشم کشند و گرد چشم طلا کنند اقوال حذاق شیخ میفرماید که ایارج فیقرا درین باب جلیل النفع است و کذلک حب ذهب و آنچه در ان ادویه مثل
قنطوریون و قثاء الحمار واقع شود و از جمله ادویه قویه اکتحال سکبینج سه درم حلتیت خربق سفید هر یک ده درم عسل هشت قوطولی است و آنچه بسیار مجربست
سر خطاف سوخته بعسل در چشم کشیدن و شیاف صطفطیقان و جمیع مرارات مذکوره است و قوی تر از ان شیاف مرارات ارسطانی و شیاف مرزنجوش است
و روغن بلسان نیز ان نافع بود و آنچه در ابتدای آب نافع است این است که بگیرند زهره کرکاوجوان صحیح البدن در ظرف مسی قریب ده روز تا دو هفته بگذارند بعده مرو زعفران سه درم
و زهره سنگ پشت بری و روغن بلسان هر واحد دو درم خوب باهم حل کرده اکتحال نمایند و ایضاً بگیرند خربق سفید یک جزو و حلتیت یک جزو و سکبینج
پانزده جزو شیاف ساخته در چشم کشند و ایضاً از خربق سفید یک جزو فلفل نیم جزو اشق ثلث جزو با آب ترب شیاف ساخته استعمال نمایند و هم او می گوید
مردی را دیدم از طلبه علم که او را نزول الماء عارض شده و خود علاج آن باستفراغات و اختیار پرهیز و تقلیل غذا و اجتناب از شوربا ها و مرطبات و اقتصار بر
مشویات و قلایا و استعمال اکحال بلطفه محلله جالیه نمود پس بصر او بخوبی عود کرد و فی الواقع در ابتدای نزول الماء تدبیر مذکور نفع می بخشد حکیم علی گوید که از
بعضی نقل کرده اند که بعد استفراغ موافق بفصد و مسهل و لزوم پرهیز چون محاجم و آله معروف بانبوبه که از برنج و آبگینه می سازند بر هر دو شریان صدغین نهند
و عقب او میل با آب گرم فرو برده در چشم کشند و هر روز یک دو بار این عمل نمایند نزول الماء را زائل کند و چون آب رقیق شود بشیاف مرارات و شیاف بر باریها
اکتحال نمایند که از قدح غنی سازد و از تالیف من منجمله ادویه عظیم النفع این است که توتیای کرمانی مازو سبز توبال مس هر یک سه درم سرمه جید اقاقیا قلقطار
سوخته سفید آب قلعی خاک سقف خانه مس گران هر واحد یک درم و نیم خوب بسایند تا مثل غبار گردد هر روز دو بار در چشم کشند و از مرطبات پرهیز کنند
و بر اطریفلات مواظبت نمایند و گفته که این سرمه جلیل النفع است چنانچه زنی پیر ساله را نزول الماء عارض شده بود و یک چشم او نابینا گشته و سه سال
برین حال بگذشت و جمله کحالین اتفاق بر ان داشتند که علاجش بجز قدح نیست و مریضه از ان می ترسید پس بگفته من چهار ماه باستعمال کحل مذکور مواظبت نمود
و مرض او زائل شده بصر او عود کرد و این کحل برای کسی که مزاج او خصوصاً مزاج سر و چشم او شدید الرطوبت باشد خوب است و اکتحال زهره افعی بعسل ...

با آب بادیان تنقیه نمایند و خشک کرده بسایند و بحریر بیخته استعمال نمایند که این کحل بعد تنقیه بدن و سر اکثر استعمال نموده و نزول آب زائل شده حکیم عابد نوشته که در بعض
کتب معتبره دیده‌ام که پیاز را در آب و روغن زرد بپزند و بر نهار بخورند و از طعام شب اجتناب نمایند و سموات ترک سازند و در جوف نهار نان ساده بخورند
و مطبوخ مذکور بقدر ما نضمه تناول کنند و از بیست پیاز تجاوز نکنند و اگر از طعام شب صبر نکنند در آخر روز نان مروس با آب بدهند و دو ماه کامل چنین اوقات نمایند
و هر شب یا هر صبح یکبار از عسل مقوم بمثل او آب پیاز بیک میل در چشم کشند که این ترکیب با صحة انفع میکند انتباه هرگاه این مرض مستحکم شود و بصر را بالکل باطل گرداند
غیر از قدح تدبیری سود ندهد و هرگاه اراده قدح باشد قبل از تنقیه بدن و دماغ نمایند و اگر احتیاج باشد فصد نیز کنند و ایضاً پیش از قدح نظر کنند که از آبهای مذکوره
کدام قسم ست و قابل قدح است یا غیر قابل و با سده عصبه مرکب است یا نه اگر قابل و با سده باشد اول تفتیح سده کنند بتدبیری که در باب بطلان البصر خواهد آمد و بعد
انفتاح سده قدح نمایند و آنچه غیر قابل قدح باشد آنرا باین تدبیر قابل قدح سازند که تلطیف غذا کنند و کمتر خورند و از اغذیه غلیظه چون گوشت گاو و شیر و عدس و از
خوردن شب و جماع و شراب و استحمام و پیاز و گندنا و بادروج و ماهی بپرهیزند و ماهی را خاصیتی ست که بحدوث آب و تغلیظ آن یاری میدهد و کحلهای ملطف
چون مرارات مانند آن در چشم کشند و بقول صاحب خلاصة التجارب ایارج فیقرا بسیار دهند با این مطبوخ قنطوریون دقیق سه درم بسفایج هفت درم تربد سفید [illegible] درم
سوس بیست درم همه در نیم آثار بپزند تا بمقدار پنجاه درم باز آید صاف کرده بکار برند و نزد راقم بهتر آنست که تا مدت چهل روز یک وزن در سیان دهند و بجای آب با العسل
بعرق بادیان مصافه بنوشند و اغذیه یابسه خورند و این تدبیر برای اقسام آب غلیظ است و اگر آب رقیق منتشر باشد اصلاح او بر خلاف این تدبیر کنند یعنی مرطبات دهند
و یا ماهی خورانند تا که آب بقوام معتدل آید و صاحب قدح مبتلا بصداع و زکام و عطاس و سعال یا شدید الضجر و سریع الغضب نباشد و شراب و جماع و حمام ترک کنند و از
اکل اشیای مبخره و البان و بقول و فواکه رطب احتراز نماید و سعوط ابید سکون آب و حصول اندکی غلظ قوام قدح نمایند و ایضاً هنگام اراده قدح باید که چند روز قبل از آن
و قبل از تنقیه ماهی تازه و اغذیه مرطبه ثقیله بخورانند و دیگر از اشربه غیره مضرات آب استعمال نمایند پس تنقیه نموده قدح کنند و بالجمله اگر آب بسیار رقیق یا بسیار غلیظ باشد
و از حسن تدبیر بقوام معتدل نیاید طمع منفعت از قدح نباید داشت و در یوم معتدل الهوا و موسم یکی از اعتدالین و بر نهار قدح کنند و در آن روز ابر و باد نشد خصوصاً باد جنوب
و مغربی نباشد و بعد قدح پنبه بزردی بیضه و روغن بنفشه مخلوط آلوده بر چشم نهند و بر بندند و چشم صحیح را نیز ببسته دارند و تا سه روز در تاریکی بر پشت خوابانند و هیچ حرکت نکنند
و سخن نگویند و برای حاجتی بر اشارت اکتفا کنند و بول و براز هم بر پشت خوابیده کنند و از عطسه و سرفه و غضب خود را نگاه دارند و بر صدغین چیزی که سرد و سخت نشود
ضماد سازند تا صداع عارض نشود و اگر آمدن عطسه معلوم شود بینی را بدست بمالند و باطن انگشت خنصر بزند و بند نمایند و اگر سرفه آید تدارک او بدیاقوذا و غیره کنند
و طعام بسیار اندک باید خورد و اشیای آشامیدنی مثل دلیه گندم بی نمک وقت شدت گرسنگی تناول نمایند و آنچه خائیدنی باشد نخورند و از اغذیه مهیج ریاح و مبخر احتراز کنند
و گویند که موافق ترین اغذیه حریره آب سبوس گندم ست و اگر ضعف عارض گردد شوربای رقیق گوشت تیهو بلا سومت غذا سازند و اگر ورم یا صداع و غیره عارض شود
بتکرار نهادن دوای مذکور و خواب بر پشت تا یک هفته حاجت افتد و در ورم حار باطفای حرارت او واجب است تا که وجع زائل نشود و از ایستادن مریض احتیاط کنند
و در هر سه روز بوقت سه پهر بار بکشایند و تجدید دوا نمایند و هنگام گشادن عصابه آب خلاف یا کدو یا آب عصی الراعی مانند آن تکمید چشم نمایند و بعد گشادن هفته اولی دو روز
و پاک آبهای مناسب بآهستگی تمام بشویند و پنبه پیشتر کرده پنبه را در سفیدی بیضه آلوده بر چشم نهاده باز بربندند و بعد از ایام مذکوره بیمار را راست بنشانند لیکن پشت او را اگر
او بالش نهاده و هیچ حرکت نکنند و بقطعه سیاه بر روی او بخته دارند و اگر خواهند شیاف [illegible] مغسول یا سرمه سیاه در چشم کشند و از جماع و اطعمه مبخره و غلیظه و شرب شراب کثیر و طعام
شب منع کنند و در فصل الطبوخ افتیمون و حب ایارج تنقیه نمایند و ریاضت معتدل اختیار کنند و دخول حمام بعد ریاضت و دلک قدمین در اوقات خلو معده مناسب بود

ضعف بصر

و این عبارت است از خللی که در فعل بصارت واقع شود مثلاً هر شئ که بنظر بیاید [illegible] یا از مسافتی که بصر سالم می بیند نتواند دید یا در رویت اشیا خطا کند چنانچه
چیزی را بزرگ یا اخضر بیند و سیاه را سفید و دراز را کوتاه و راست را کج یا هر یکی بعکس آن و علی هذا القیاس بالجمله اسباب کلیه این مرض سه قسم است
یکی آنکه سوء مزاج عام در بدن یا غیر خاص بدماغ و چشم یا خاص در معده بود و از یبوست غالب یا رطوبت غالب خلطی یا ساذج یا بخارات متصاعده از بدن و معده [illegible]

یا برودت مادی و غیر مادی یا غلبهٔ حرارت مادی یا غیر مادی که موجب این مرض گردد چنانچه در حمیات حاره و دق و فرط اسهال و جمود و استسقا عارض شود دوم آنکه سبب او
در نفس دماغ باشد از امراض دماغی معروف که در جوهر دماغ یا در بطن مقدم افتد و یا از ضربه و ضغطه که عارض او گردد و این قسم دوم اکثر از رطوبت غالب یا یبوست
که عارض شود و عقب امراض و حرکات مفرط بدنی و نفسانی و استفراغات مفرط مسقط قوت و مجفف ماده می افتد سوم آنکه از امر مختص بروح حامل قوت باصره باشد
که رقیق یا کثیف یا غلیظ یا قلیل گردد و رقت روح اکثر از یبوست و حرارت بود و گاهی از شدت تفریق بواسطهٔ دوام نظر بقرص آفتاب و آتش و مانند آن از مشرقات
عارض شود و گاهی اجتماع مفرط روح بسوی احتقان محلل بود که گردد و اول بسبب آن کثیف گردد پس بارد و هم رقیق شود و ازین قبیل است آنچه از طول مقام در تاریکی
و برآمدن از آن بروشنی دفعةً حادث گردد و کثافت و غلظ روح یا از یبوست و رطوبت بود و یا از اجتماع شدید و احتقان که بود که بترقیق روح نگردد و گاهی بسبب رقت
و غلظ اخلاقی بود و قلت روح گاهی در اصل خلقت بود و گاهی بسبب شدت یبس و کثرت استفراغات خصوصاً حجامات و جماع و بیداری مفرط و اغذیهٔ یابس و قلیل التغذیه
مثل قدید و عدس و کرنب و بادنجان و غیر آن یا ورود چیزی شدید الحرارة در داخل بدن یا از خارج آن مثل ملاقات هوای گرم خاصةً در صحرا چنانچه مسافران را در
گرمی قوی و کسی که در حمام اطالت مقام نماید و غیر آن چنانچه از کثرت حرکات بدنی مثل تعب یا حرکات نفسانی مثل کثرت هم و حزن و غم و سهر و یا ضعف معده یا جگر
و یا بسبب ضعف مقدم دماغ و صعوبت امراض و قرب موت که روح تحلیل پذیرد عارض گردد چهارم آنکه ضعف و آفت بصر بسبب طبقات چشم باشد و آن اکثر
بسبب طبقات خارج غیر طبقات غائر بود و این یا بسبب جوهر طبقه باشد و یا بسبب منفذ که در وی است آنچه بسبب نفس طبقه بود و یا از مزاج ردی باشد و آن اکثر
بواسطهٔ احتباس بخار در آن یا اختلاط فضل رطوبی با آن یا عروض جفاف و یبس و تقشف و تکثف و خصوصاً بعنبیه و قرنیه بود و یا از فساد سطح طبقه بود با آثار
قروح ظاهر یا خفی یا مسامات [illegible] اشفاف او یا رنگ غریب بداخل طبقه چنانچه در یرقان از زردی قرنیه یا در طرفه از سرخی یا انسلاخ رنگ طبیعی مانند آنکه عنبیه را
عارض شود و یا رقت طبقه بسبب عروض تاکل یا بسبب نبات غشا بران چنانچه در ظفره یا انتفاخ و غلظ عروق او چنانچه در سبل افتد و یا از ورم یا تشنج عنکبوتیه باشد آنچه
بسبب منفذ بود عارض شود یا از ضیق غیر طبیعی بود و یا از اتساع و یا از انسداد چنانچه در نزول الماء افتد و اسباب این هر سه در فصول علیحده مذکور شد پنجم آنکه بسبب رطوبات چشم باشد
و این یا از غلظ یا رقت جلیدیه بود و یا از تغیر رنگ و بخار غالب یا از خشونت او یا از عظم یا صغر او باشد و سبب غلظ و کدورت جلیدیه سیلان رطوبات عفنی سوداوی از
دماغ و قدری انصباب آن بجلیدیه باشد و سبب تغیر رنگ غلبهٔ خلطی از اخلاط اربعه بود و سبب خشونت او ماده لذاع و قابض حریف یا یابس باشد که از دماغ
بسوی عصبهٔ مجوفه بریزد و اول مسامات خشونت و جلیدیه پیدا شود و سبب کبر جلیدیه کثرت انصباب ماده است بسوی آن و سبب صغر او ضعف قوت او
یا شدت تحلیل از حرارت و یبس غالب بود و یا از کبر و صغر و غلظ و رقت رطوبت بیضیه یا کدورت آن باشد و سبب کبر او قصور در هضم رطوبت جلیدیه بود حتی که
منفعل او کثرت پذیرد و یا زیادتی ماده دار دبران بود و سبب صغر او یا انفصال چیزی از آن بود چنانچه از سیلان بعض اجزای او هنگام قدح و مانند آن بود و یا غلبهٔ حرارت
یا یبوست بران یا بجلیدیه و سبب غلظ او یا خلط او کدورت او ماده غلیظ بود مثل سوداوی یا کیفیت غالبه مثل برودت و حرارت عاقد با حالهٔ مائیت بسوی ارضیت و سبب رقت
او یا غلبهٔ مائیت خلط او بود و یا سیلان حرارت ملین و سبب کدورت آن که اختلاط رطوبات و اجزای غیر مشفاف او شود و آن یا از غلبهٔ سوداوی در بدن یا سوء تدبیر
در اکل و شرب باشد و گاهی کثرت مجامعت موجب آنکه بیضیه که دو مضرت از جانب بصر از جهت مضرت او بجلیدیه باشد که بسبب ایراد و غذای غیر معتدل بر جلیدیه
تمام او از اعتدال برگرداند ششم آنکه از آفت عصبهٔ مجوفه باشد و این یا از ضغطه عصب بسبب یبوست یا رطوبت و یا از ورم بسبب مواد حار یا بارد و یا از انتهاک
بسبب [illegible] باشد که بسر سید [illegible] عارض شود و نظر او [illegible] اسباب مذکوره باید کرد و الا بسوی ثقبه و طبقات چشم نظر کنند اگر ثقبه از حال طبیعی تنگ یا فراخ معلوم شود
سببش ضیق یا اتساع باشد و اگر رنگ [illegible] تغیر نماید و دیگر علامات ابتدای نزول الماء موجود باشد سببش نزول بود و اگر در ثقبه کدورت محسوس شود بپرسند که پیشتر
ازین کثرت [illegible] یا فرط استفراغات یا کثرت [illegible] افتاده است یا نه اگر باشد و آن آثار نزول الماء و انتشار نباشد و دفعةً ظلمت چشم
و عدم [illegible] عارض شود و [illegible] ظلمت چشم قلت پذیرد سببش یبوست و کدورت جلیدیه بود و الا اگر با وجود کدورت
[illegible] محسوس گردد [illegible] روشن نماید [illegible]

اشیای قریب بنظر آید و در روشنی و نیمروز و تابستان و هنگام ریاضات ضعف کم گردد و در صبح و شام و زمستان زیاده شود سببش سوء مزاج بارد رطب یا مادی باشد و همچنین اگر بعد نوشیدن
آب و خوردن اشیای رطب و در حالت تخمه ضعف بصر ظاهر شود و در گرسنگی باطل گردد و دیگر آثار صعود بخار و آفت معده موجود بود بر وجود ماده رطب بخاری در معده دلالت کند
و اگر در چشم نقصان نماید و چشم خشک و حرکت پلک بطی باشد سببش سوء مزاج بارد ساذج بود و هرگاه علامات سوء مزاج حار متحقق گردد و چشم نگاه کنند اگر ملتهب و متمدد و سرخ
و گرم نماید سببش سوء مزاج حار مادی باشد پس اگر با آن رطوبت و دمعه بود دموی باشد و اگر قلت انتفاخ و رمص و بالخصوص الم بود صفراوی باشد و اگر چشم خشک و سرخ
و گرم و خفت ضعف هنگام سیری معده و خواب باشد سببش سوء مزاج حار ساذج بود و اگر لاغری چشم و غائر بودن او و کدورت عین و خشکی آن و دیدن اشیای پیش چشم و غلبه
ضعف بصر در حالت گرسنگی و هنگام ریاضت و عقب استفراغات و خفت آن بعد تناول طعام و خواب و تدبیر سرد و مرطب درک گردد سببش سوء مزاج یابس بود و ایضاً
بدانند که هر فسادی که از یبس باشد وقت گرسنگی و عند ریاضت و استفراغات و در وقت نیمروز شدت او کند و رطب ضد این باشد و علامات اقسام ورم عصبه مجوفه و بطلان بصر گذشته

علاج کلی اقسام ضعف بصر

بدانکه تدبیر کلی این مرض که صاحبان ضعف بصر را عنایت آن و اجب است که در ابتدای بحث امراض چشم در تدبیر حفظ چشم از مضرات بصر و اشیای نافعه آن مذکور شده
و ایضاً بر صاحب ضعف بصر اجتناب از خواب بر امتلا واجب است بلکه تا نیم هضم غذا صبر کند و هر چه طبع را قبض کند و ادامت جماع نیز مضر است و هر روز چند بار در موی
شانه کردن و لحم افاعی مطبوخ بدستوریکه در جذام مسطور است بموافقت مزاج خوردن صاحب ضعف بصر را خیلی مفید بود و دائم تناول شلجم مشوی و مطبوخ خصوصاً بر آتش
چوب شنیز و کاسنی بریان کرده و در قلیه پخته و خوردن حمام با شبات بسیار مقوی بصر است حتی که ضعف متقادم را زائل کند و اکل ترب بصر را تیز کند با در روغن و کرنب و عدس
را خاصیتی است در اظلام بصر و ثوم و بصل و لبن قریب است و نظر در آب که عند کسوف عکس آفتاب در ان افتد و جلوس در مهب شمال و کثرت جماع و حجامت و روغن آکارع
و هر الشیء و عصائده و هر چه مصدع باشد بالخاصیت باشد مثل خرما و حلبه و باقلی نیز مضر بصر است و از ادویه مقویه بصر ضماد اقاقیا و انسلاطا و در اکحال است و اکل بادیان با شقر
با هلیله زرد یا زعفران یا کباش قرنفل یا جوزبوا یا مغز بادام یا ترمس شیرین مع پوست هر روز یک کف و کذا دارچینی که در تقویت بصر مجرب دیدیم است و اکتحال تخم
خرمای سوخته و یا حجر بحاری تنها یا بوزن او فلفل و ربع وزن او صمغ عربی آمیخته شیاف ساخته و یا زهره کفتار و یا صمغ بادیان یا تخم آن و یا ابریشم محرق و یا اقلیمیای
و یا زهره خروس و عسل و یا صمغ خلاف و یا لادن بنقوع در شراب کهنه یک شبانه روز و یا اثمد ساده یا مربی با آب کماة مطابق حدیث شریف یا مروارید و یا مشک و یا عصارهٔ
مامیثا و یا زعفران تنها یا محلول در شیر زنان و یا توتیا و مثل او اقلیمیا و یا سرطان بحری سوخته و اثمد مساوی یا مرقشیشا و مروارید و صدف سوخته و یا اثمد مصول
دو بار دو درم مرقشیشا مصول دو درم توتیای کرمانی هفت بار مصول پنج درم مثل غبار سائیده و بر آتش با آب مرزنجوش چند بار تبقیه داده پشانیم و درم کافور
چهار قیراط مرکب و هم اضافه کرده و یا آبنوس سوده و یا برادهٔ آبنوس مثل غبار سائیده در شراب ریحانی یک شبانه روز تر کرده بعده بر آورده خشک نموده کوفته بحریر بیخته بوزن
او صمغ عربی آمیخته بگلاب شیاف ساخته و یا عصارهٔ کمون بری یا صمغ اجاص و یا مرجان سرخ و یا عصارهٔ بادروج نیز مقوی بصر است و از ادویه محد بصر اکل
حب بلسان و بادام تلخ و بادیان و آب آن و آب عرق و دار فلفل مخلوط بطعام و سنتین و خردل رطب و سداب و حاشا و مداومت لحم دراج و غزال و پیاز عنصل مشوی
و عصارهٔ عنب اسیون با عسل و اکل و کحل دارچینی و کندر و فلفل سیاه و زنجبیل و تربد و عسل و اشنه و حلتیت و صبر و عنصل و کرکم و کباش قرنفل و هلیله و اکل
و اکتحال شکر عشر و سلیخ اندرانی و شکر ایلوچ و سندروس و دخان قطران و آب پیاز تنها یا با عسل و آب تمر و آب لبلاب و عصارهٔ کمون و خون جداء خشک کرده سوده و عصارهٔ فراسیون
و زبل خفاش و خاکستر آن و صمغ آلو و زهرهٔ کرگس و عسل و زهرهٔ کفتار خشک کرده سوده و عقیق در هر ماه دو بار نه زیاده از آن و مامیران چینی و سرگین کبوتر یا بید سوخته و خاکستر
آن سوده و صمغ قراصیا تنها یا بشراب و صمغ خلاف که از شجر تا بیخ او وقت خروج برگ او برمی آید و عصارهٔ اطراف نرم او و خولان و عصارهٔ انا غالس
و شحم قطران و دوام نظر بسوی از هر دو هر واحد نافع است و اکتحال عصارهٔ قنطوریون دقیق مخلوط بالعسل و کذا صعتر بالعسل و کذا اثمد و سنجتج و فلفل با شادنج با یک دیگر
بیخته و کذا مرجان و کذا زهرهٔ ماده گاو سیاه و کذا اسپیل طلا و کذا هلیله و کذا آب بیشتران نیز مقوی و محد بصر است علاج ضعف بصر که سببش برودت
و رطوبت ساذج یا مادی باشد مسهل ساذج ادویه حاره مثل بادیان و بیخ بادیان و اصل السوس و پرسیاوشان و اسطوخودوس و غیره شانید و نبات داخل کرده و همچنین گوشت

وماکیان و دراج با مصالح گرم غذا سازند و روغن بان و یاسمین و زنبق چکانند و بر سر مالند و بخور نمایند ادویه گرم مثل بادرنجبویه و مرزنجوش و اسطوخودوس و نمام استعمال
اندک کنند و دیگر نطولات و شمومات و سعوطات حاره بکار برند و از غذای بارد و آب سرد و ریختن آب سرد بر سر احتراز کنند و شیافات مقوی بصر در چشم کشند و اکتحال
بدارچینی با اوج و سرطان بحری نیز مفید و برگ تنباکو در شراب نرم کرده ضماد کنند و یا از سنگ بحری و مرزنجوش و برگ ترنج [illegible] سنگ نیم دانگ قند سفید دو جو
فلفل [illegible] درم زعفران یک دانگ همه را ساخته اکتحال نمایند و در مادی بلغمی نضج و منضج بلغم و مسهل بلغم و حب ایارج و قوقایا تنقیه کنند و هر هفته یکبار حب شبیار
با این حب صبر نسخه طبری استعمال نمایند گل سرخ افسنتین مصطکی تخم کرفس هر واحد یک نیم درم صبر سقوطری غیر مغسول [illegible] ادویه زعفران دو دانگ کوفته بیخته بشراب صاف یا آب
بادرنجبویه یا آب برگ ترنج سرشته حب سازند شربت دو درم و ثلث آن چند شربت از این و هر هفته یکبار بخورند و این حب نیز منقی و نافع است ایارج فیقرا یک درم تربد سفید
یک مثقال غاریقون دو دانگ [illegible] گل سرخ نمک نفطی سقمونیا هر واحد یک دانگ اسطوخودوس [illegible] مقل هر واحد نیم دانگ زنجبیل نیم دانگ با [illegible] مقل محلول حب بندند
و این یک شربت است و قی [illegible] نافع است خصوصاً مشایخ را خصوصاً که ضعف بصر [illegible] معده باشد لیکن قی عنیف بسیار مضر است و آشامیدن حب قوقایا
بدفعات و اغذیه خفیفه نافع [illegible] اسطوخودوس [illegible] باغ بکار برند و مصطکی و کندر روح بخایند و مرزنجوش در روز و شب بویند و معجون [illegible] استعمال کنند و حب [illegible]
و حب کوکب [illegible] با دیان اطریفل بادیان و شربت گل [illegible] نیز نافع است و دیگر تدابیر تحلیل و تلطیف و تجفیف رطوبت که در علاج امراض [illegible] دماغی مذکور شد بعمل آرند و کحلها
مجفف و جالی مثل کحل [illegible] باسلیقون و [illegible] روشنائی کبیر و شیاف مرارات در چشم کشند و بریاضت قلیل و بعد از آن بدخول حمام اکثر کنند و اغذیه لطیفه مولده اخلاط لطیفه مانند
چوزه مرغ بریان و قلیه یا از گوشتهای تر تازه و بخورند و در غذا بصعتر و دارچینی و حلتیت و مری و عسل و افل کنند و ترک عشا و تقلیل غذا نمایند و بعد غذا بر حلتیت مداومت کنند
و از اغذیه مبخره و مولد خون غلیظ مثل باقلا و [illegible] البان و امراق و مرطبات و [illegible] پرهیز ند و از [illegible] استعمال روغنها و شمیدن طیب بارده احتراز نمایند و آنجا که رطوبت معده
بسبب مرض باشد به معده [illegible] نمایند و ایارج فیقرا و اطریفل صغیر و گلقند با آب گرم مفید بود و اطریفل بادی [illegible] و جوارشات مقوی معده مداومت نمایند و
بسویق گندم با نخود هر صباح نافع شناسند و بر غذای محمود بحسب مزاج اقتصار کنند و اکتحال باشیای مفرقه این رطوبت مثل شیافات مرارات کنند و کحل [illegible] از حجر ارمنی
و شادنج و بداینچه اشکار آورد مثل دارفلفل و سادج و مانند آن استعمال نمایند و بقول شیخ برای بخارات معده و رطوبت آن قبل الطعام استعمال [illegible] افسنتین و سکنجبین عنصلی و هم
انچه ملین منقطع فضول معده باشد نافع است و ایضاً شیخ میفرماید که از استفراغات نافعه در ضعف بصر بادی از طول نوشیدن روغن بید انجیر منقی و حب صبر است و استعمال انچه
مانع بخار از سر و چشم باشد مثل اطریفل و خصوصاً وقت خواب بسیار نافع است و اکتحال شیاف مرارات و کحل [illegible] از لاجورد و حجر ارمنی و شادنج و مانند دارفلفل و نافع سنبل
و غیره مسعطات و هر چیز در عشا اسفیداج نیز نافع است و صاحبان این نوع ضعف بصر بریاضت اطراف خصوصاً اعضای سافل و دلک اطراف منتفع میشوند و هرگاه
غلظ روح باصره سبب باشد بعد استفراغ فضول غلیظ و تعدیل مزاج و تصفیه خون و تلطیف غذا و تقویت هضم و منع صعود ابخره و اداءمت [illegible] و احتراز از مغلظات
انچه باعث ترقیق روح گردد مثل [illegible] و سداب شراب مانند صرف و تریاق کبیر و اطریفل اسطوخودوس مانند آن خورانند و خوردن جوزبوا و اکتحال آن در تقویت بصر مجرب
سودی است و ادویه جالی اکتحال نمایند و واجب است که هرگاه ادویه حاره استعمال کنند بآن ادویه قابضه بعمل آرند و از ادویه نافعه دیگر توتیای مغسول مربی بآب مرزنجوش
یا آب بادیان تازه یا آب بادرنجبویه و عصاره فراسیون ست و از اکحال نافعه مرارات مفرده و مرکب است و زهره هر چیز را خاصیت عجیب است و اکتحال بآب بادرنجبویه و زهره
نافع است و ایضاً اکتحال سکبینج و یا بدارچینی سفید و کذا اکتحال زنجبیل و فلفل و عسل و بادیان تازه نافع و کذا عطر بادیان در چشم کشیدن یا سنگ بصری که ماشه
ریزه ریزه کرده در آب لیمون کاغذی دو سه عدد تر نموده در کوزه سفالین پخته سائیده در چشم کشند و یا مغز [illegible] و یا تخم نیلی در آب سائیده بچشم کشند و یا پارچه
سه بار در آب برگ سرس تر کرده و هر بار خشک نموده فتیله کرده در روغن یاسمین بسوزند و دخان آن گرفته در چشم کشند و اگر فلفل سیاه شانزده عدد و دارفلفل شصت عدد
غنچه یاسمین پنجاه عدد و گل گنجد هشتاد عدد سائیده اکتحال نمایند نافع بود و یا پنبه منفوش در شیر آک تر کرده در سایه خشک نموده فتیله ساخته بروغن سرشف در چراغ بسوزند
و دود آن گرفته در چوب نیب فلوس چسپانیده در کشوره کهول با گلاب تا هفت روز کهرل کرده در چشم کشند و اگر بگیرند سر خطاف و از کاغ [illegible] در مضغ با نخش بر آرند
و بجای آنکه مروارید ناسفته هر قدر که بخواهند بر نمایند و آنرا در کوزه گلی نهاده گل حکمت نموده خشک سازند و شب تا گاه در تنور گرم گذارند و صبح بر آورده حل آنرا کرده بکار برند

بصر و ابتدای نزول الماء عجیب النفع است و اگر دو جوز و شش خسته هلیله زرد گرفته هر دو را بسوزند و یک مثقال فلفل داخل کرده سائیده اکتحال نمایند از ادویه جیده معتدل است
در برودت و یبوست نیز نافع است و اکتحال بوج با میران و کذا آب پیاز سفید بعسل خالص آمیخته وقت خواب در چشم کشیدن مفید بود و شیاف مرارات شدید النفع است و مرارت آن
قوی تر است و بهره باز و کرگس است و در آوردن و دسته مسمی چند قطره سرکه و یک قطره شیر و یک قطره عسل حل نموده بسایند تا که سیاه شود و اکتحال نمایند و این دوا نافع است آب بادیان
پنج استار صبر یکنیم درم هلیله زرد دو درم آب انار ترش یک استار و شیشی بجوشانند و چهل روز در آفتاب بدارند تا غلیظ گردد و چون به آب باران یا آب بادیان یا آب انار حل کنند
و بمیل در چشم کشند و فلفل یک سهم دارچینی نیم درم زرد چوب ربع درم نانخواه ثمن درم باریک سائیده اکتحال نمودن برای ضعف بصر که از سوء مزاج بارد رطب باشد از مجربات
داود انطاکی و حکیم علی است و حکیم ذکاء الله خان می نویسد که کحل اصفهانی برابر هم آمیخته استعمال کردم سود مند یافتم و اگر توتیا یا سرمه را هفت روز در آب بادیان تر نموده
خشک سازند و سائیده اکتحال کنند بصر را تیز گرداند و کذا اکتحال مهره و فلفل مجرب است و اگر بیخ کتائی در آب لیمون سائیده در چشم کشند تا یکی چشم را دو ساعت بسوزد مجربات است
و ایضاً غنچه یاسمین قمع آن دور کرده و نبات برابر سوده در چشم کشیدن نافع ضعف بصر است و کذا اکتحال زرد چوب و شیره بادیان حل کرده نافع و اگر گره زرد چوب را
در لیمو کاغذی نهاده بگذارند تا که لیمو خشک شود و بیرون آورده سائیده در چشم کشند جهت دهند مجرب است و تخم بندق هندی در آب لیمو کهرل کرده حب
و بیخ با بابونه سائیده در چشم کشند که نافع ضعف بصر است و اگر مغز تخم هلیله زرد دوازده عدد دار فلفل پنج عدد فلفل سیاه یک عدد در آب آمله تازه کهرل کنند که یکه
سیاه شود و حب بسته با آب سائیده در چشم کشند بهتر بود و اگر برادهٔ اسرب و جزو دار فلفل یک جزو هر دو را خوب صلایه کرده اکتحال نمایند جهت غبار و اکثر
امراض چشم غیر از رمد مجرب است و اگر دار فلفل کم اندازند نافع تر و بی اذیت باشد و در بیاض المرحوم مرقوم است که از سرمه صفاهانی یا کنیز ساخته قطعه قطعه نموده
برابر او فلفل سیاه آمیخته کهرل سازند که مانند سرمه گردد برای دهند و جاله و شرناق و سلاق و اکثر امراض چشم را مفید است و اگر دار فلفل یک ماشه سرمه [illegible]
هر واحد دو ماشه در گلاب یا آب صلایه کرده در چشم کشند نافع ضعف بصر است و در نسخه دیگر هلیله پوست شده باشد عوض سرمه است و فلفل بجای دار فلفل و گل [illegible]
در سایه خشک کرده و برابر آن شوره قلمی آمیخته سرمه سا نموده وقت خواب در چشم کشیدن سبل و ظفره هم نافع است و اگر مغز [illegible] چهار عدد فلفل سفید هشت عدد
کات سفید برابر هر دو سنگ بصری برابر همه در آب برگ [illegible] سحق بلیغ نموده تا دو هفته اکتحال نمایند دافع ضعف بصر و مجرب النفع است و کذا مغز تخم [illegible]
سنگ بصری با میران اقلیمیای نقره شوره قلمی غنچه یاسمین هر واحد دو ماشه سرمه یک توله باریک سائیده در چشم کشیدن مفید ضعف بصر و بیاض عین است و سیماب
اسرب [illegible] سفید توتیا جمله مساوی کافور مشک قدری سرمه برابر جمله اجزا گرفته سیماب و اسرب را گره داده [illegible] کهرل کرده اکتحال نمودن برای تقویت بصر اصحاء و اعلاء از
اکحال صحیحه مجربه است و کذا سنبل الطیب سرمه هر واحد یک جزو خسته خرما هلیله هر دو در خمیر گرفته سوخته هر یک نیم جزو و با کشنیز پرورده مجرب است و اگر بادنجان سفید را مجوف نموده در جوف
توتیا را قطعه قطعه نموده سر او بند نمایند و سطح خارج او را از جوانب [illegible] زده در سایه هفته بیاویزند تا خشک شود قطعات مذکوره برآورده اجزای ملتصقه را زدوده
پاک کنند و باریک سائیده اکتحال نمایند مجرب است و بعضی قدما این دوا را از غیر مخفی [illegible] سوخته است و پنج درم سنگ بصری مغسول نیم درم توتیا
زعفران دارچینی هر واحد یک درم سرمه ساخته استعمال نمایند که درین باب بارها آزموده است و کذا سرمه توتیا مساوی [illegible] مجربست و عنبر لولو
و هر دو جالینوسی و برود فارسی و کحل روشنائی و شیاف جلاء و شیاف یاسمین و کحل مقوی و کحل تالیف اکمل خان و تالیف حکیم شریف خان و کحل مستعمل شاه جهان پادشاه
و کحل حکیم علوی خان و کحل حکیم اصلح خان و کحل ثابت و اسع خان و کحل مبارک و کحل باز و کحل بطلیموس و کحل الجواهر همه مفید است و از ادویه منقیه دماغ از رطوبات [illegible]
و محدد بصر شرب روغن تخم ترب و روغن جلبه و روغن نرگس و روغن بنفشه و روغن مرزنجوش و روغن اقحوان و اکل بادروج و تخم آن و دارچینی و اکتحال روغن بلسان و خولان و [illegible]
سکبینج و شیطرج و بادروج و عصارهٔ او و عصارهٔ فنطوریون دقیق و آب سداب و عصارهٔ بادیان تر یا خشک کرده و آب کرفس و عصارهٔ حندقوقا و آب شقائق النعمان
و بیخ او و خون سنگ پشت و مرارهٔ او و عسل و آب کبد بریان که در آن دار فلفل غرس کرده باشند و فلفل سیاه و مرارهٔ [illegible] و مرارهٔ دیگر و زهرهٔ گرگ و زهرهٔ شتر مرغ و مرارهٔ [illegible]
و زهرهٔ بز و دماغ بوم و دماغ خطاف و جند بیدستر و دماغ ابن عرس و قلقند و روسختج و قنشار کندر و اشق و دارچینی و حب بلسان و آب ترب هر واحد نافع است
و تدبیر [illegible] بروغن بادام تلخ نیز منقی رطوبت دماغ از چشم و محدد بصر است انطاکی گوید که در ضعف بصر بارد دنبال [illegible] علاج کنند [illegible]

اکحال مقوی محد بصر مثل بنفشجی و باسلیقون و روشنائی و کذا انظرون و دماغ کلنگ و آب انار و خون کبوتر سفید در حال ذبح او و بهتر آنست که از پر بازوی او گیرند
و استعمال نمایند و اکتحال برطوبت عنافس مزیل جرب و ضعف بصر ست و این کحل نافع ست و شرب آن نیز مفید و نسخه این همانست که در ان ردی و نانخواه است
و مذکور شد و خوردن خردل بحفیند نافع بود و تیوکس گفته که چون بانه طول کهند اشیائیکه تحریک عطسه و قی بر نهار استعمال کنند و اول اکتحال بکحلی نمایند که از عسل بسازند بعده
این دو اکبیر مذ زعفران چهار قیراط زهره کفتار یک نیم درم فلفل هشتاد و پنج عدد عصاره بادیان دو اوقیه اشق یک نیم درم عسل چهار قوطولی باهم حل کرده در ظرف مس بدارند
و استعمال کنند و قبل از اکتحال بکحل مذکور چشم بآب گرم دریائی شور نمایند و سداب و دارچینی و بیخ کبر و بنجنگشت و حرکوش و هلیون و تخم مشک و عنبر و یاسمین و نسرین مقوی بصر است

علاج ضعف بصر از حرارت مادی یا غیر مادی در مادی تنقیه بفصد قیفال یا حجامت قفا و زلو کنند اگر ماده در سر و چشم باشد و از اکحل اگر ماده عام در جمیع بدن باشد و استفراغ
بمسهل صفرا یا بطبیخ هلیله و حب بنفشه نمایند و عناب و شاهتره بعرق شاهتره جوشانیده و شیره کاهو و شیره خشخاش شربت نیلوفر لعاب اسپغول داخل کرده دادن ضعف بصر و سرخی چشم را نافع بود
و کذا مطبوخ عناب ده عدد بنفشه پنج درم با ترنجبین ده درم درین قسم مفید و کذا شربت عناب و شربت بنفشه سودمند و غذا مزوره ماش بمغز بادام و اسفاناخ و هندبا و براغذیه
موافقه اقتصار ورزند و از لحوم و چیزهای مالح و حریف و اشیای مبخره چون پیاز و گندنا و سیر بادروج پرهیز نمایند و به سرمه اشک آور چون برود حصرم و عصاره آمله در چشم کشند.
و اگر با یبوست بود و مریض جوان باشد بشیر زنان سعوط و تسفیدی بیضه و روغن نیلوفر و آب عصی الراعی و مانند آن سعوط کنند و سعوط طباشیر بروغن بنفشه نیز مفید
و اکتحال صمغ سماق نیز مقوی محد بصر و جالی ظلمت اوست و اگر آب انار میخوش بجوشانند تا نصف بماند پس نصف این نصف باقی عسل منزوع الرغوه اضافه نموده باز
بجوشانند تا اختلاط گردد بعده در شیشه کرده بست و پنج روز در آفتاب نهند و بخته بدان اکتحال نمایند همین نفع بخشد و کذا اقاقیا و کذا عصاره ریباس مفید
و آب حصرم اکتحالاً و کحلاً سودمند ست و اگر هلیله سیاه نبات مساوی حب بسته اکتحال نمایند ضعف بصر و سرخی چشم را نافع بود و اگر آب انار میخوش سه توله در ظرف نقره
بجوشانند تا بنصف رسد پس شهد خالص نیم وزن آن بآبگینه کور ریختند و در آفتاب تا دو ماه بدارند بعده طباشیر و لاجورد مغسول هر دو برابر آمیخته شب در چشم کشند برای
ضعف بصر که از رقت روح باصره باشد بعد تنقیه دماغ از مطبوخ فواکه علوی خان و حب بنفشه بهتر نافع بود و مفوفات شیر آمله مع نبات مساوی هر روز بقدر یک توله
خوردن نافع ضعف بصر و مقوی دماغ ست و همیشه در مکان تاریک ساکن باشند و خواب و آرام نمایند و چیزهائیکه بالفعل سرد باشند مثل اوله و برف در چشم کشیدن
و بر پشت چشم نهادن از مجربات ست و همچنین بنگتره و کوله خوردن و نهادن و اندرون چشم باندک نبات کشیدن و کحل شیخام علوی خان در چشم کشند و بقول گیلانی اگر
مادی حکه باشد آبیکه در ان سماق تر کرده باشند در چشم چکانند و برگ لب مطبوخ بسرکه و آب ضماد کنند و اگر کهنه گردد توتیای هندی مربی بآب غوره و یا بآب سماق آنرا
کافور آمیخته اکتحال نمایند و بقول شیخ ادامت اکتحال خضض سخت سودمند ست و حفظ قوت چشم تا مدت دراز نماید و اکتحال بکحل که هلیله بگلاب نافع بسیار ست
هرگاه که رطوبت رقیق مع حرارت حاله باشد و در حرارت غیر مادی مبردات و مرطبات دهند و روغنهای سرد و تر مثل روغن بنفشه و نیلوفر بر سر مالند و در بینی
چکانند و روغن بادام و یا آب کشنیز تر و خولان بچشم قطور کنند و شیر دختران در چشم دوشند و مزورات مرطبه مثل ماءالشعیر بلحوم جدی و کذا سموک رطبه و قثا بخورند

علاج ضعف بصر از یبوست که موجب یبس قرنیه یا رقت و قلت روح باصره یا صغر جلیدیه یا قلت بیضیه گردد و این اکثر بنحیفان و منهوکان عارض شود
در ترطیب بدن کوشند بالتدریج که در علاج امراض یابس دماغی و صداع یبسی و سبل یابس ذکر یافته و بالجمله ملاک امر در علاج آن ترطیب چشم و دماغ و بدن ست بتدهین سر
بادهان مرطبه و سعوط با آنها و قطور آنها در چشم و گذاشتن آنها بر صدغین و ابخان و استعمال اغذیه مرطبه و تناول فواکه مرطبه مانند هندوانه و آلو بالو و مشمش و شربتهای مرطبه مثل ماءالشعیر
باندک شکر و شکر با آب سرد و استحمام و ندیدن بسوی روشنی و چیزهای براق و اکتحال بشیره کاهو و شیر زنان و کذا سفیده بیضه مرغ که در ظرف نقره با دسته نقره خوب
حل کرده باشند و یا شیر زنان که با روغن تخم کدو بر هم زده باشند و لعابات ممزوجه بروغن مرطب بارد در چشم و همچنین چکانیدن شیر خر در چشم و ریختن آن بر سر ضماد ادام
بر چشم و نوشیدن ماءالجبن ساده و شیر تازه دوشیده و دوشیدن شیر بر سر و در چشم و سکون و نوم و راحت و سعوطات مرطبه مفید بود و بدانند که استعمال مبردات مفتح
بنابر خوف تغذیه روح باصره محذور ست مگر عند احتیاج بسوی او و اغذیه مرطبه مانند گوشت حلوان و جوزه مرغ فربه و زرده بیضه نیمبرشت و پالک و کدو
و شلجم و آش جو خورانند و بآب شیرین نیم گرم غسل کنند و بر سر ریزند و بسیاه مرطب که در ان بنفشه و نیلوفر و خطمی و آرد جو و گل سرخ و برگ بید جوشانیده باشند نطول کنند

و بعد طعام بحمام روند چندانکه عرق نیاورد و در روغن بنفشه فرو روغن کدو بر سر بمالند و روغن بادام و نیلوفر و بنفشه و کدو در بینی و گوش اندازند با شیر دختران لبن ضعیفی بیضه
در بینی و چشم قطور کنند و بنفشه و نیلوفر بویند و شیر زنان در چشم چکانند و مالیدن مسکه گاو بر سر بمداومت و سر فرو بردن در آب شیرین که بسیار سرد نباشد
و چشم در آن گشادن چند بار بغایت سود مند ست و زعفران در شیر زنان سوده در چشم کشیدن درین باب اثر تمام دارد و کذلک اکتحال بدخان روغن بنفشه و دخان
روغن گل و اکتحال بسرمهٔ اصفهانی و مروارید ناسفته و بسد به آب گل سرخ و اثمد محرق نافع ست و از جمیع مستفرغات و محللات و اشیای یابس و جوع و جماع
و ریاضت و تعب و حرکات نفسانی و اغذیهٔ بخره و هوای گرم اجتناب لازم ست و ایضاً در صورت قلت روح با وجود تغذیه با غذیهٔ مذکوره با مراعات جودت هضم
و اجتناب از محللات و جماع و غیره اصلاح مزاج بدن و راس و عین و تقویت معده و کبد و دماغ و عین و شم طیبهٔ مناسبه مقویه و دوام فرح و سرور و نظر
بسبزه زار و دوام اکتحال بسرمهٔ مربی با آب عوسج یا عصارهٔ گل سرخ و آس نافع ست و در حالت رقت روح تغذیه با غذیهٔ غلیظهٔ جید الکیموس مثل هریسه کله پاچه
و گوشت بچهٔ گاو و آشامیدن ماء الشعیر با شربت خشخاش و احتراز از نظر کردن باشیای مبهرهٔ روح مثل چیزهای بسیار روشن براق و خطوط خفی دقیق و سرخ مناسب بود
و اکتحال با سرمهٔ سوخته و مروارید با سنبل و گلاب و آب عوسج درینجا نافع ست و گیلانی گوید که اگر سبب ضعف بصر نقصان رطوبت بیضیه باشد لزوم آبزن با آب شیرین و تقطیر
شیاف ابیض ساده بشیر زنان حل کرده نافع ست و اگر جفاف رطوبت مذکوره باشد اکتحال بشیر حکاکهٔ بادام و مانند آن مفید ست و گوید که چون رطوبت در دماغ ظاهر گردد
آب بادیان تازه در بینی و چشم چکانند و اگر با یبوست حرارت باشد تدبیرش بتبرید و ترطیب ست و استعمال ضرورات سرد و مرطبه کنند با ماء الشعیر با گوشت بزغاله و ماهی تر تازه
و تناول کاهو و خیار و کدو و اسفاناخ و اگر با یبوست اخلاط سوداوی عفنه باشد اخراج آن نمایند برفق مثل ماء الجبن و بعد از ان بترطیب کوشند و بالجمله علاج ضعف بصر یبسی بسیار
دشوار ست و لاسیما یبوست که در طبقه بود علاج او صعب باشد و سامری گفته ضعف بصر که از مقاسات امراض حاره می افتد علاج او بشراب و نطول بروغن و شیر بهم
و استحمام و ترطیب سازند تدبیر کرده ام مبین اثر شد و جالینوس گوید که هرگاه از استقصای نظر بسوی آفتاب بصر ضعیف شود یا باطل گردد باید که دوای او از انچه تقوی چشم بود
خالی نباشد و آن هر دوای قابض ست و بعضی گفته اند ضعف بصر که از نظر در آفتاب واقع شود بشراب و خواب طویل علاج کنند و آنجا که سبب ضعف بصر بسیار گریستن یا نقاهت
باشد روغن بنفشه و روغن نیلوفر در کف پای مالیدن و استحمام و انکباب سر و چشم بر بخار آب شیرین و نظر در سبزی و بوستان و آب روان سود دارد

علاج ضعف بصر از تکدر و غلظ رطوبت بیضیه و جلیدیه و خشونت جلیدیه و خشونت عصبهٔ مجوفه آنچه از غلظ و تکدر بود و بصورت ظهور علامات غلبهٔ سودا تنقیه
آن نمایند بمطبوخ افتیمون و حب لاجورد و ماء الجبن و سفوف لاجورد و یا مطبوخ افتیمون فواکهی علو بخارا (?) و غیره بدستوری که در مالیخولیا گذشت و اگر بعد نضج سودا مطبوخ گاوزبان
بسفایج هر یک سه درم بادرنجبویه اسطوخودوس هر یک دو درم انجیر سفید هفت عدد با شیرهٔ بنفشه ده درم بادیان نیم سفید بود و بعد تنقیه استعمال اطریفل که در آن قنطوریون
و افسنتین و اسقولوقندریون و مصطکی و عود خام افزوده باشند نافع بود و اطریفل افتیمون علو بخارا خورانند و حب هلیله سیاه علو بخارا که در آتشک بیاید
و سرمهٔ سیاه برابر آمیخته در چشم کشند و گوشت ماکیان فربه و حلوان غذا سازند و ترک عشا کنند و بر ان قدر طعام اقتصار نمایند که صورت امتلا نگردد
و استحمام نمایند و تدهین قدم و تلطیخ آن وقت خواب از پیه مرغ و روغن بنفشه و بادیان تر و تدهین منخرین و صماخ و سائر اطراف و از آواز بلند و اجماع و ریاضت
عنیف و از حمل چیزی بر سر و قرب آتش و از مولدات سودا مثل عدس و بادنجان و تره تیزک و گوشت گاو و سرکه و اغذیهٔ مالحه حریفه اجتناب کنند و اگر شیاف عدسی
مغسول سه درم زنجبیل نیم درم بسد دو درم پوست بیضه مرغ دو درم سرگین سوسمار یک درم مروارید ناسفته دو ثلث درم سائیده پنج روز در چشم کشند و بعد دو روز
شیاف مرارات و باز پنج روز کحل مذکور بعمل آرند و همچنین تا مرض زائل گردد و تکدر و غلظ بیضیه را نافع ست و آنچه بهر ابتدای نزول الماء مفید ست حسب حاجت
بعمل آرند و ایضاً اگر غلظ رطوبت بیضیه بسبب مادهٔ مخالطه باشد معالجه باستفراغ آن ماده بمثل ایارج لوغاذیا و حب قوقایا کنند و همچنین سعوط که از غاریقون و شحم حنظل
و جاوشیر و مانند آن ساخته باشند بعد از ان ملطفات استعمال نمایند مثل حرکات و شرب سکنجبین بزوری و عنصلی و جلنجبین و اسطوخودوس و اکتحال بمرارات و روشنایا
و امثال آن و آنچه بسبب مزاج حار یا یابس باشد تعدیل بضد آن کنند و ماء الشعیر با سکنجبین نفع ظاهر ست و آنچه از برد و جمود باشد ملطفات حارهٔ مذکوره کفایت باشد
و آنجا که رطوبت فضلی یا افراط جماع باعث تکدر رطوبت بیضیه باشد تدبیرش از قسم اول ضعف بصر و آنکه از یبوست باشد استنباط نمایند و ایضاً در تکدر جلیدیه
و بیضیه که از یبس و جفاف باشد ترطیب مزاج با غذیهٔ مرطبه مثل اسفیدباجات از لحوم جدی و باقلا و اکارع جدی و اطراف او مطبوخ بشعیر مقشر و شیر تر
و جوزابات معمول از خشخاش و سیدهٔ گندم که در آن لحم جدی صغار و بچهٔ ماکیان انداخته باشند و گوشت بزغاله و ماش مقشر و باقلای مقشر مطبوخ با روغن بادام

شیرین و اسفاناخ و ملوخیا و آشامیدن اشربه مرطبه مثل شربت بنفشه و نیلوفر با شیره خرفه و ماء القرع و مانند آن و شربت ماء الشعیر و شیر خر و سعوط بروغن
بنفشه و کدو و نیلوفر و شیر دختران نمایند و بشیر بنجه از پستان جدی وقت خواب بر سر ضماد کنند و در آب عصی الراعی جو مقشر پخته آب او گرفته قدری سفیده تخم مرغ
رقیق و اندکی روغن بنفشه در آن داخل کرده بجنبانند و صبح و شام در چشم چکانند و بنفشه تر و نیلوفر و مانند آن بو بینند و نطولات و اطلیه و مرخات مطفی
بکار برند و چیزی که بر هم چشم و اشک آورد و جلا دهد چشم اکتحال نکنند و از جماع حذر نمایند و اگر بسبب حرارت قویه جلیدیه یا عدم وصول غذا بدان باشد
ترطیب و تبرید آن نمایند بتناول ماء الشعیر با شربت خشخاش یا آب انار شیرین و آشامیدن شیره تخم خیارین و کدو و شیره خرفه و شربت لیمون یا نیلوفر و عرق نیلوفر
و آشامیدن آب خیار یا آب کدو یا شیر تازه دوشیده با شکر و سعوط بشیر دختران با روغن نیلوفر و بنفشه و مسح چشم بلعاب بزرقطونای رقیق و شیر دختران
و تعاهد دخول حمام آب شیرین نیم گرم و ایضاً آنچه از کثرت جماع بود لاجورد مغسول طباشیر هر یک یک ماشه سوده در انوشدارو ی ساده یا لولوی مفرح باشند آمیخته
ورق طلا یک عدد پیچیده با شربت سیب و شربت یاقوت علوی خان هر یک دو توله و گلاب عرق کیوره و عرق عنبر هر یک چهار توله با اضافه تخم فرنجمشک یا شربت
هفت ماشه بنوشند و معجون لبوب صغیر یا خمیره مروارید بخورند و اکتحال مغز سر گوسفند پران بروغن بادام آمیخته از حجر باسلیقون و غذا اینکه قوی دماغ خورند مثل قلیه و قورمه بزغاله
و قلیه نرگسی بنان خشکار و دماغ همه حیوانات پرند و چیزی که بروغن بادام پخته باشند و ایضاً در ضعف بصر از خشونت جلیدیه تنقیه دماغ باشیای متوسط الحرارة
مثل افسنتین و گل سرخ و مصطگی و صبر کنند پس غرغره بهیری و فیقرا و مانند آن کنند و بعد تعدیل مزاج و ازالة الخشونت اغذیه موافقه معتدله مثل فروج و تیهو و دراج و زرده بیضه
نیم برشت و مانند آن اختیار کنند و بعد روغن بنفشه و شیر دختران سفیدی بیضه در بینی چکانند و رفاده بروغن بنفشه و گلاب تر کرده بر چشم نهند از ریاضت کثیره و جماع منع

علاج ضعف بصر از ضعف دماغ و حرارت غریزی و این قسم بمشائخ افتد هر چند که این لاعلاج است مگر حیثیت عدم ازدیاد و حفظ مابقی اگر ممکن باشد اول تنقیه بدن
و دماغ کنند و بعده گاهی برای جلای چشم مثل شادنج و کف دریا و هلیله زرد مجموع در چشم کشند و گاهی برای تقویت چشم مثل سرمه و توتیای کرمانی و کحل عزیزی و کحل الجواهر
و مانند آن اکتحال نمایند و اگر تسخین مزاج دماغ مطلوب باشد با دهان حاره و مرارات سعوط نمایند بدون اسراف در آن زیرا که اسعاط بمرارات حتی المقدور جائز نیست
و استعمال مبردات و سعوطات مبرده مرطبه اصلا بکار نبرند که حاسه تبلید او و تولید رطوبت فاسد بتقدم دماغ در مشائخ میکند اگرچه در دماغ حرارت و یبس در یابند چه این بسبب
ارتفاع بخارات از معده بسوی راس میباشد و مزاج دماغ شیخ بالطبع بارد بود و استحمام و ریختن آب نیم گرم بر سر بقدار معتدل مشائخ نافع بود و بقول شیخ از او جیده برای
مشائخ و کسیکه ضعف بصر او از جماع و مانند آن باشد این ست که توتیا بقدر حاجت بسایند در روغن بلسان زیاده از آن آمیزند و در شراب بقدر حاجت بسایند
و بر دارند ارطالاوس گوید که در ضعف بصر مشائخ شانه نمودن در موی سر هر روز چند مرتبه و کشیدن مالیدن اطراف و آشامیدن شربت افسنتین قبل از طعام
و سکنجبین عنصلی و تعطیس و استعمال غرغره خردل مفید است و ترک جماع بالمره و سائر ریاضات بدنیه و نفسانیه و ترک استفراغات و نظر نمودن بسوی اشیای روشن
براق و سبز و تقلیل نمودن بهوای معتدل و اغذیه لطیف صالح و تدبیر اوفق و مراعات اکل غذا و حفظ اوقات او تا تخمه نکند حافظ بصارت ما بقی است ۰۰

علاج ضعف بصر از نظر بقرص آفتاب در وقت کسوف یا از نظر در طشت پر آب که در ساعت کسوف شعاع آفتاب در آن افتد پس اگر شعاع او
در ملتحمه اثر کرده باشد یا در معده الم بود اگر مانع نباشد بمسهل و حب ایارج و فوقایا و حب صبر تنقیه کنند و فصد قیفال از دست مقابل چشم درد مند نمایند
و اگر الم در هر دو چشم باشد فصد از دست راست کنند بعده اگر قاروره بر حرارت قوی دلالت کند بشربت ماء الشعیر دوام کنند و از غذا بمزورات
اقتصار ورزند و دخان روغن بنفشه زبد البحر اقلیمیای نقره صمغ فارسی نشاسته کتیرا دم الاخوین کحل شلوذی یعنی مغربی و کحل اصفهانی و توتیای هندی
یا حشری مساوی کوفته بیخته بعده شیر خر داخل کرده در آفتاب گذارند و هر روز قدری شیر خر داخل کرده باشند حتی که پنج شش بار تسقیه شیر کرده شود پس
خشک کنند و بار دیگر بسایند و ببیزند و خوب سرمه سا نموده صبح و شام بمیل در چشم کشند پس اگر در چشم حرکت بسیار آید و سرخی مفرط ظاهر شود علاج رمد صفراوی
و شعیر مقشر ده عدد بهیدانه ده حبه انزروت سفید دو دانگ کتیرا سفید یک دانگ بهدانه نیم درم نیم کوفته در شیشه کنند و بر آن نه درم شیر خر یا شیر زنان ریزند
و بر آتش گذارند تا غلیظ گردد پس سرد کرده سه قطره در چشم چکانند بعد پنج دفعه هر دفعه بآتش گذارند فرود آورده سرد کرده چکانند و هرگاه سرخی زائل شود و حدت
کم گردد شیاف ابیض سه عدد در شیر زنان گداخته در چشم کشند و اگر کفایت نکند ذرور ابیض آمیزند تا مثل مرهم گردد در چشم کشند بنوعی که مقدار صالح از آن
بمیل گرفته زیر پلک اعلی گذارند و بر چشم رفاده بگلاب تر کرده بعصابه بر بندند و ساعتی بر پشت بخوابند پس چشم را پاک کنند و هر روز سه بار عمل آرند و هرگاه

ذکر ادویه مرکبه مقوی بصر که اکثر اقسام ضعف بصر را نافع ست اغبر لولوی که جهت ضعف باصره و سبل و جرب و شترناق سفید بود توتیای کرمانی شسته شنج سوخته شسته هر یک ده درم مروارید نا سفته شش درم نبات پنج درم صلایه کرده در چشم کشند برود جالینوسی که بغایت مقوی جلا و حافظ چشم و قاطع دمعه و قامع بیاض و حکه و جرب ناخنه و سبل او ایم ست صبر فلفل دار فلفل شادنج مغسول سنبل الطیب سوخته مغسول هر یک نیم جزو توتیای کرمانی ساذج هندی یا سرنج سوخته هر یک یک جزو اثمد یا زو قشور نحاس ابزروت کف دریا هر یک ربع جزو باریک ساخته با آب انار پنج مرتبه بپرورند و در هر مرتبه در آفتاب گذارند پس بجز در چشم کشند برود پارسی قوت باصره بیفزاید و حادثه چشم نماید توتیا مارقشیشا اقلیمیای نقره هر یک پنج درم سنبل ساذج هندی زعفران هر یک یک درم مروارید نا سفته دو درم کافور دو دانگ مشک یک دانگ صلایه کرده استعمال نمایند برود برای تقویت بصر و حفظ صحت آن پوست بیضه مرغ چهار درم حضض مکی سه درم زعفران دو ثلث درم کافور یک دانگ کوفته بیخته استعمال نمایند جواهر سرمه تالیف حکیم محمد رضا خان حکیم اولوی لعل بدخشی فیروزه نیشاپوری شادنج عدسی مغسول مرقشیشا ذهبی سفیدآب قلعی شسته نشاسته هر یک یک درم مروارید نا سفته دو درم لیمونیطرق مغسول جلا با شیر سفید دهنه فرنگی اقاقیا حضض مکی هر یک یک نیم درم انزروت مربی دو نیم درم پوست هلیله زرد سه درم کافور قیصوری یک دانگ سرمه اصفهانی با آب غوره پرورده ده مثقال سرمه مقوی بصر کحل سازند حب باسلیقون حکیم شریف خان بجهت اکثر امراض چشم و تقویت بصر و دافع بیاض ست زرد چوبه زنجبیل فلفل گرد پوست هلیله پای برگ سنگ بصری اصل السوس نمک سنگ موتهه هر یک یک درم مثل سرمه سائیده با آب برگ نیم و شیر بز سیاه و آب کهرتوه خمیر کنند و یک شب نگاه دارند پس گولی بقدر رتی بندند و در سایه خشک ساخته بکار برند بجهت پروال آب کاکا و برای بیاض کهنه با شیر کهرتوه و بجهت گل چشم نو با شیر عورت و جهت امراض دیگر با شیر بز سیاه و برای دهند آب بادیان سائیده در چشم کشند حب دیگر زعفران سرمه صندل سفید دارچینی اشنه کافور دار فلفل ساذج هندی نارمشک برابر گرفته باریک سائیده حب سازند و در آب سرد سائیده در چشم کشند ایضاً برای ضعف بصر و سبل و دمعه سفید غنچه یاسمین کف دریا مغز تخم نیب هر یک سه ماشه فلفل گرد نسبت و یک عدد در آب لیمون دو پاس کهرل کرده حب بسته دارند و صبح با آب سائیده در چشم کشند ایضاً برای ضعف بصارت مغز دانه هلیله و بلیله و ارفلفل دارچینی آمله سنگ بصری اصل السوس قشر بسساوی کوفته بیخته حب ساخته با آب سرد در چشم کشند دوائیکه حکیم علی در رساله مجربات خود مینویسد که در جمیع امراض چشم نافع ست و مجرب الادویه سبل و نزول آب که تجربه نشده و در اوائل رمد نیز جائز نیست پوست هلیله کف دریا چشمیزک شیر ماده شیر که در بیابان خشک شده می یابند و زاج سفید و کات هندی هر یک چهار جزو توتیای هندی نه جزو بغایت نازک بسایند و با آب شیاف سازند و در چشم کشند ذرور مامیران جهت اختلاج دائم چشم و امراض بارده مزمنه و تقویت بصر بغایت مجرب ست زنجبیل قرنفل مامیران فلفل دار فلفل توتیای کرمانی مغسول صمغ عربی جمله برابر کوفته بیخته استعمال نمایند روشنائی نافع ضعف بصر و سبل و جرب و ظفره و بیاض مرزنجوش شادنج مغسول مس سوخته اقلیمیای فضه نمک هندی بوره ارمنی هر یک چهار درم فلفل سیاه فلفل سفید کف دریا هر یک سه درم دار فلفل صبر سنبل الطیب قرنفل هر یک چهار و نیم درم زنجبیل شجره نیل هر یک دو درم زعفران نوشادر هر یک یک درم مثل غبار صلایه نمایند و استعمال کنند سفوف آمله نافع ضعف بصر مقوی دماغ آمله در شیر بجوشانند که شیر جذب شود و پس خشک نموده سفوف سازند و نبات برابر آمیخته هر روز یک توله بخورند سفوف بادیان که ضعف بصر را سود مند ست و هر که بدین مداومت نماید از ضعف بصر ایمن باشد و هرگز در علت کوری در پیری مبتلا نشود بادیان دو درم قند سفید برابر آن کوفته بیخته هر شب وقت خواب همین قدر خورده باشند شربت سنبل مفید ضعف بصر نافع رطوبت دماغ مانع ابخره از دماغ گل منڈی پاو آثار شکر سفید سه پاو در یک نیم آثار آب تر نموده صباح بجوشانند هرگاه آب سوم حصه ماند صاف نموده شکر سفید آمیخته قوام شربت نموده نگاه دارند خوراک تا چهار توله شیاف یاسمین نافع باکثر امراض چشم خواه در طبقات

و رطوبات خواه در ماقین باشد خصوص وقتیکه احتباس مواد باشد و نافع ظفره و سبل و دمعه نیز نوشته غنچه یاسمین سرمه سنگ بصری توتیای هارونی
زعفران شوره قلمی مغز تخم سرس همه مساوی کوفته از پارچه باریک گذرانیده در سنگ سماق با شیره لیمون تا یک هفته سحق کرده شیاف ساخته نگاه دارند
و با آب شبینه بر سنگی که سائیده نشود سائیده با میل چسبانند و چشم کشند و اگر در چشم گل باسیده باشد یا سوی قطره ریخته باشد با آب دهن سائیده صبح از خواب
برخاسته بکشند شیاف که جهت غشاوه و ظفره و اکثر امراض چشم نافع فلفل دار فلفل قرنفل توتیای سبز هر یک نیم جزو مامیران چینی مرکی مشک
حضض هندی هر یک یک جزو سنگ بصری سرمه سفید سرمه سیاه هر یک پنج جزو کوفته بیخته سه روز در آب لیمون سائیده شیاف سازند ایضاً
جهت ظلمت و غیره امراض معمول است نیله تھوتھه سوخته باشد کف دریا اصل السوس سرمه سفید آمله مقشر مغز بلیله فلفل سفید مامیران چینی توتیای هارونی
پوست بلیله هر یک شش ماشه چاکسو و تخم بهی سنگ بصری هر یک یک توله با آب غوره یا آب باران شیافها سازند کحل برای اکثر امراض چشم
چون ضعف بصر و دمعه و حمرت و بیاض و ظفره و سبل و جرب و رمد سبل است پوست بلیله زرد و پوست بلیله آمله هر واحد بقدر نیم رطل گرفته در دو
رطل آب شیرین یک شبانه روز تر کنند و آب صاف گرفته جست بقدر نیم پاؤ یک صد و بیست بار گداز کرده در آب مذکور سرد نمایند که بقدر
دو دام ماند از آن جست سمار سازند و در چوب نیب نصب نمایند و شوره قلمی سفید گرفته از آن سمار باریک بسایند که رنگ شوره سیاه گردد
در چشم کحل نموده باشند کحل قوی العین نافع امراض چشم و روشنی چشم افزاید و معمول است فلفل شانزده عدد و قرنفل شصت عدد غنچه یاسمین پنجاه عدد
گل گنجد هشتاد عدد باریک سائیده بکار برند کحل که حکیم اکمل خان برای نواب سجاد الدوله بهادر تیار نموده بودند جهت تقویت بصر مجرب است
و بقایای رمد و دمعه را نیز نافع صدف سوخته چهار ماشه توتیای کرمانی مغسول بیست ماشه نبات سفید شش ماشه در گلاب یا عرق بادیان کھرل کرده
سرمه سازند کحل از تالیف حکیم شریف خان جهت تقویت بصر و جذب رطوبات و بقایای رمد و سبل بسیار مستحسن است سرمه اصفهانی دو توله
مروارید سائیده سنگ بصری هر یک شش ماشه بسد یک مثقال شادنج عدسی مغسول چهار ماشه ادویه را علیحده علیحده باریک نموده در گلاب خوب
حل ساخته بکار برند ایضاً جهت کشته که از چنی نکرمی آید یک توله سرمه دو توله مروارید نیم توله شیاف ابیض نیم توله ادویه جدا جدا سائیده
بعده مخلوط نموده در آب باران یا گلاب بسایند و بعمل آرند برای تقویت و تیزی بصر و بقایای رمد و سبل و دمعه نافع است کحل معمول و مجرب حکیم
ممدوح جهت روشنی چشم و رفع غبار یعنی دهند و بقایای رمد و تقویت بصر و سلاق جست بالی شش دام سرمه اصفهانی یک دام مامیران چینی
مرچ سفید دانه سوخته سفید هر یک یک ماشه سنگ بصری پنج ماشه گلاب پاؤ آثار گل نام چنبیلی شش ماشه اول جست را در کرچه آهنی گداخته از گل چنبیلی
کشته از پارچه بافته بگذرانند اگر چیزی بماند باز آنرا بکشند تا همه کشته شود در نیم پاؤ گلاب تر نموده دو روز نگاه دارند پس ادویه مثل غبار بسایند
و در جست انداخته کھرل کنند وقت حاجت گلاب باقی مانده را نیز داخل نمایند و هر چند گلاب داخل خواهند کرد و کھرل خواهند ساخت خوب خواهد شد
و باید که گل چنبیلی که از برای کشتن جست مذکور است سوای گل چنبیلی خام که آن در ادویه داخل میشود می باید کحل که شاهجهان بادشاه خود استعمال میفرمود
کافور یک دانگ زعفران مشک خالص ساذج هندی هر یک یک مثقال مروارید ناسفته دو مثقال اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی هر واحد شش مثقال
مارقشیشای ذهبی توتیای کرمانی هر یک هشت مثقال سرمه اصفهانی دوازده مثقال باین طریق بسازند که سرمه و مروارید و هر دو اقلیمیا
و مارقشیشا هر یک را علیحده علیحده در سنگ سماق با آب باران صلایه کنند و دواهای دیگر نیز باریک مثل غبار کرده باهم آمیخته در ظرف آبگینه
نگاه دارند کحل مقوی بصر مستعمل در ضعف بصر از حکیم علوی خان چشم مدبر توتیای مدبر سرمه مدبر هر یک یک توله مروارید ناسفته اقلیمیای فضی
و ذهبی محرق مغسول هر یک هفت ماشه ابریشم محرق شادنج مغسول هر یک شش ماشه مامیران چینی سه ماشه ورق طلا دو ماشه زهره آهو
زهره دراج هر یک یک ماشه مشک نیم ماشه سحق بلیغ نموده بکار برند نوع دیگر که جهت تقویت بصر عجیب الاثر است و اکثر امراض چشم را سود دارد

سرمه سه تولہ سنگ بصری یک تولہ مروارید دو تولہ ماميران شش ماشه مرجان یک تولہ و سه ماشه ورق طلا چهار ماشه غیر از ورق طلا جمله را
باریک ساخته چهار روز با آب هلیله کهرل کنند و تا چهار روز دیگر بگلاب کهرل نمایند و روز پنجم اوراق طلا بیفزایند و بگلاب بسایند و در ظرف
آبگینه یا چینی طلائی بدارند و بمیل در چشم کشند و باید که کهرل سماق یا چقماق باشد نوع دیگر یادگار حکیمی قاری الدین خان سرهندی سرمه سفید
سرمه سیاه هر یک یک تولہ گرفته در سپیده گرده بپیچیده در انگشت پلاس بسوزند چون دود موقوف شود هر دو قطعه را در گلاب خالص سرد نمایند
بعده ماميران چینی زعفران هر یک دو ماشه مشک خالص دو سرخ افزوده همه را در آب بادیان سبز سحق بلیغ نموده خشک کرده استعمال نمایند
کحل مبارک منسوب بحضرت علی کرم الله وجهه کحل اصفهانی دو درم توتیای کرمانی نمک اندرانی هر یک یک درم ماميران چینی ربع مثقال
کافور یک جو طریق ساختن این است که پنج عدد هلیله زرد را خسته دور کرده بکوبند و با آب شیرین یا و آثار بجوشانند تا ربع بماند صاف کرده
در همان آب ادویه بسایند تا مثل غبار شود و از پارچه دارائی گذرانیده بکار برند کحل مجربات واسع خان می گفت که در تمام عمر شش بار در چشم کشیده بودم
تا حال که عمر به نود سال رسیده محتاج عینک نیستم جست قسم اول دو دام ساگ چولائی دو دام قرنفل دو دام فلفل گرد چهار دام برگ نیب سبز
یا و آثار سنگ بصری دو دام برگ گهیکوار کلان ده عدد ماميران نیم دام اول قرنفل و فلفل را علحده علحده در آب بسیار باریک سائیده در پیاله چینی جدا جدا نگاه دارند
بعد از آن جست را در کفچه آهنی بآتش تیز گداخته در آب قرنفل هفت بار سرد کنند و همین دستور در آب فلفل هفت بار سرد کنند باز گداخته بدستور اول
در آب گهیکوار هفت مرتبه سرد کنند باز بگیرند و با دسته آهنی در همان پیاله آهنی حل کنند تا که جست مذکور خاکستر گردد بعد از آن ماميران و سنگ بصری
سائیده داخل نمایند اگر سرمه سیاه بسازند برگ نیب و ساگ چولائی که مذکور شد با دو دام فلفل گرد ضمیمه چهار دام در وقت گداختن جست داخل نمایند
و آن خاکستر را تا دو روز بر سنگ صلایه سازند که سرمه شود پس پارچه بیز کرده صبح و شام در چشم کشند در هوای گرم سرمه سفید بکشند و در هوای سرد
سرمه سیاه بکشند کحل مجربات راجه جی سنگه جهت تقویت بصر و سبل و نزول و دیگر امراض چشم سرمه سنگ بصری هر یک دو تولہ جست کشته یک تولہ کف دریا
دار هلد ماميران چینی هر یک شش ماشه سون مکهی مروارید مرجان مشک کافور بهیم سینی نیله تهوتهه توتیای هارونی ناف سنگه شب یمانی برشته مرچ سیاه هر یک
سه ماشه چاکسو شیر ماده شیر یا رچه غوری هر یک یک تولہ چاکسو را در سرگین گاو میش جوش دهند وقتیکه نیم پخته شود بر آورده خشک کنند و همه ادویه جدا جدا
کوفته بیخته در کهرل انداخته هشت روز در گلاب بسایند از صبح تا شام بعد از چهل پاس بر آورده چهل روز نگاهداشته استعمال نمایند کحل برای روشنی چشم
و رفع رطوبت نافع از بیاض استاد مرحوم سرمه اصفهانی چهار تولہ مروارید ناسفته ماميران چینی هارون توتیا کف دریا سنگ بصری بسد سوخته شادنج مغسول
رتن جوت حضض هر یک شش ماشه بدستور مرتب سازند کحل مازو تقویت بصر نماید و دمعه را باز دارد و حکه جفن را سود دهد شادنج عدسی سادج هندی
هر یک دو درم دار فلفل دم الاخوین هر یک نیم درم برودی سوخته مازو هر یک یک درم قاقله مشک هر یک دانگی کافور یک طسوج کوفته بیخته بدان اکتحال نمایند
کحل که صحت چشم را نگاهدارد توتیا ده درم شیاف ماميثا سه درم صبر سقوطری حضض هر یک یک درم کافور دانگی کوفته بیخته با آب غوره یا آب سماق پرورده در
سایه خشک کنند و سوده صبح و شام در چشم کشند کحل معروف بدواء الکاتب جهت حفظ چشم و نشف رطوبت و تقویت نظر سود دارد شیاف ماميثا انزروت
هر یک ورقی سرمه اصفهانی مربی با آب باران دو درم هلیله زرد نیم درم آب غوره انگور یک درم کافور دانگی بدستور مرتب سازند کحل الجواهر
که جهت تقویت باصره و طبقات چشم و پلک و رفع غشاوه و دمعه و جرب و سبل رقیق و انتشار نافع و حافظ صحت عین از امراض است و صاحب تحفه گوید
که حقیر و والد حقیر این نسخه را استعمال نموده و باعتدال اقرب است سرمه اصفهانی ده درم توتیای هندی که غیر قسم حاد است مارقشیشای ذهبی مرجان سرخ
دهنه فرنگ عقیق سرخ فیروزه ورق نقره ماميران چینی فلفل سفید سادج هندی اقلیمیای نقره یا طلا هر یک چهار درم سرطان نهری شش درم مروارید ناسفته
یاقوت سرخ بسد لعل زمرد زبرجد ورق طلا دار فلفل هر یک دو درم زعفران سه درم لاجورد مغسول قوبالسس سوخته شادنج مغسول هر یک چهار درم

صلایه کرده استعمال نمایند نوع دیگر که همیشه در سرکار نواب زیب النسا بیگم تیار میشد کافور نیم دانگ مشک یک دانگ نمک هندی قرنفل دو اله هر یک یک درم
نمک اندرانی ساذج سفیدهٔ ارزیز فلفل سیاه سنبل الطیب سرمه اصفهانی سرمه سرخ زعفران بسد احمر هر یک دو درم مس سوخته مامیران چینی مرصافی
نوشادر زرد چوب هر یک سه درم پوست هلیله زرد مروارید ناسفته هر یک چهار درم صبر سقوطری عصارهٔ مامیثا یاقوت فیروزه هر یک پنج درم کف دریا اقلیمیای طلا
اقلیمیای نقره هر یک ده درم گلاب نیم پیاله همه را در سنگ سماق کهرل نمایند چون سرمه سا شود و بعمل آرند کحل الجواهر از مخترعات متاخرین که در تقویت نظر
و ازالهٔ کلالت بصر نظیر ندارد کافور زنجبیل هر یک دانگی نشادر اقاقیا حضض شیاف مامیثا سرطان بحری اقلیمیا هر یک یک درم توتیا طباشیر دهنج هر یک
یک مثقال لعل فیروزه مارقشیشا سفیداب نشاسته هر یک دو درم مروارید بسد پوست هلیله زرد هر یک سه درم انزروت چهار درم آب غوره پنج درم
سرمه هشت درم نوع دیگر بصر را قوت دهد و تیز گرداند سرمه اصفهانی هفت درم مارقشیشا پنج درم اقلیمیای طلا دوازده درم مروارید ناسفته
سه درم ساذج هندی دو درم زعفران نیم درم صلایه کرده در چشم کشند نوع دیگر سرمه اصفهانی یاقوت رمانی مرقشیشا شادنج عدسی مغسول فلفل
دارفلفل هر یک دو مثقال لعل بدخشی لاجورد مغسول از هر یک یک مثقال مشک تبتی خالص یک دانگ توتیای کرمانی مغسول چهار مثقال بدستور مقرر کحل سازند
کحل الجواهر که حکیم شریف خان از مجربات مرکبات شاهی نقل کرده اند مشک یک دانگ مارقشیشا هر دو اقلیمیا فیروزه زمرد دهنج فرنگی لاجورد مغسول
مروارید ناسفته بسد ساذج هندی دارفلفل هر یک دو درم مامیران یاقوت لعل سرطان بحری هر یک سه درم توتیای کرمانی پنج درم کحل اصفهانی ده درم
علی الرسم مرتب سازند نوع دیگر مروارید ناسفته مرجان قرمزی اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی پوست هلیله زرد دهنهٔ فرنگ سرمه اصفهانی
عقیق سوخته هر یک دو مثقال مرجان سفید مامیران چینی فیروزهٔ نیشاپوری لعل بدخشی دارفلفل صمغ عربی حضض مکی زعفران شادنج عدسی
هر یک یک مثقال بدستور مرتب سازند کحل الجواهر که حکیم علوی خان در وقت مراجعت از ایران و مکه معظمه بهندوستان در مرشد آباد برای
نواب شهامت جنگ دیوان صوبه بنگاله ترتیب داده اند باصره را قوت دهد و حفظ صحت آن نماید و حار مزاج را بسیار نافع ست مروارید ناسفته
یاقوت رمانی یاقوت زرد توتیای کرمانی مدبر از هر یک سه مثقال مامیران چینی ساذج هندی اقلیمیای فضی از هر یک یک نیم مثقال سرمه اصفهانی
ده مثقال سرمه را پارچه پارچه کرده مثل نخود و باقلا در دبهٔ سیش تازه ورق کرده بآتش اخگر بسوزانند تا دبه سوخته شود و سرمه بحد احتراق رسد
پس در گلاب یا شیر خر سرد نموده کوفته بیخته تا ده روز بگلاب صلایه نمایند پس یک هفته در آب یخ پرورده نمایند و اگر زیاده نمایند بهتر ست
پس از آب یخ بر آورده خشک کرده با سائر ادویه ترکیب نمایند یعنی جواهرات را جدا جدا بر سنگ سماق صلایه نموده باقی ادویه را کوفته بیخته
مجموع را یک جا بالای سنگ سماق صلایه نموده تا نیکو ممزوج شود پس سرمه و جواهر و ازین یک جزو کاجل داخل نموده بچشم کشند نسخهٔ کاجل که
این ست سوم سفید هفت و نیم مثقال بروغن گاو تازه گداخته سی و هفت و نیم مثقال عطر صندل بست و یک مثقال که چهار و نیم مثقال
دران کندر گداخته باشند مجموع را در چراغ کرده فتیله از پارچهٔ کتان دران گذاشته بطریق معمول دوده بگیرند پس آن دوده را با گلابی که دران
برگ مورد جوشانیده باشند در هاون سنگی بمالند و قطره قطره داخل نمایند تا تمام جذب شده نیکو هموار گردد پس با سرمهٔ مسطور ممزوج نموده بکار برند
معجون که باصره را بغایت قوی و تیز گرداند و برای انتشار و ظلمت چشم و ابتدای نزول نیز نافع ست زنجبیل موج ترکی ایارج فیقرا
هر کدام یک جزو حلتیت ربع جزو کوفته بیخته بآب بادیان تازه یا عرق بادیان و شهد بقوام آورده بسرشند و هر روز بقدر فندقی بخورند

رمد و دمعہ و التزاق زائل گردد و ظلمت بصر باقی ماند شیاف دیگر عروق الصبغ دو درم گلابی یک درم توتیای ہندی توتیای کرمانی دار فلفل ہر واحد نیم درم کحل اصفہانی
یک درم سرو ارزیز یا سفیدہ دو درم سپید مہرہ عقیق بحری سرخ کہ شجر بنتیہ معروف ست ہر یک نیم درم بلیلہ زرد دو دانگ باریک سائیدہ بعدہ نشاستہ
یک درم و نمک چینی یک درم سودہ داخل کردہ خوب صلایہ نمایند و اگر مریض محرور باشد کافور نیم دانگ افزایند و اگر مرطوب یا شیخ یا در بلد بارد باشد مشک
یک قیراط اضافہ نمایند و بتدریج اکتحال کنند مثلاً روز اول در ہر چشم یک میل و روز دوم دو میل تا آنکہ ہر روز چہار میل در ہر چشم کشیدہ باشند و اگر کفایت نکند
در محرور بروغن بنفشہ یا کدو یا نیلوفر سعوط کنند و اگر یبوست نیز باشد روغن بنفشہ بشیر زنان آمیختہ بکار برند و از مشی در آفتاب و اغذیہ یابسہ منع کنند
و اگر ضعف بصر تقدمہ بتغیر رمد و دمعہ و رمد و التزاق عارض شود و مزاج علیل از اعتدال او بحرارت خارج باشد آبہا و الشعیر و دیگر مطفیات تسکین نمایند
و فصد سر رو کنند بعدہ در وشنائی و باسلیقون استعمال نمایند و از اطعمہ غلیظہ مبخرہ مثل لحم بقر و ماہی و البان منع کنند و بر اغذیہ لطیفہ اقتصار ورزند
و اگر احتیاج تنقیہ باشد بحب ایارج یا حب صبر یا ایارج یا قوقایا نمایند و اگر در مزاج او برودت و رطوبت باشد سیر و یا بمویزج و عاقر قرحا ہر دو سائیدہ
در سکنجبین حل کردہ غرغرہ نمایند بعدہ سعد و ... خائیدہ و آب دہن بریزند و ہرگاہ در ہر دو حالت مذکورہ پلک چشم گرم شود برگ گل بنفشہ نیم درم نشاستہ صمغ عربی
ہر واحد دو دانگ برگ عصی الراعی خشک یک درم سرمہ اصفہانی یک درم و ثلث توتیای ہندی دو ثلث درم کافور یک قیراط سائیدہ بخ سریشتہ شیاف
خوب حل کردہ صبح و شام در چشم کشند و اگر وقت بیداری از خواب خشکی در چشم محسوس شود مغز بادام مقشر دو درم در شیر دختران سائیدہ وقت خواب قدرے
روغن بنفشہ و اندکی لعاب اسبغول آمیختہ لت کنند حتی کہ مثل مرہم گردد و بر پارچہ طلا کردہ بر چشم وقت خواب بندند و اگر وقت آمیختن روغن بنفشہ دوا
رقیق شود اندکی نشاستہ داخل کنند و اگر در ہر دو حالت مسطور پلک ستبر و سخت گردد تخم انار ترش باریک سائیدہ اندکی اقاقیا و گلاب آمیختہ بزنند تا مثل
مرہم شود و بر پارچہ نہادہ وقت خواب بر چشم نہند و اگر در کشیدن پلک بسبب ستبری کفایت نکند قدرے حضض و اندکی کزمازج و اندکی خاکستر چوب انگور اضافہ کردہ
با آب باران یا گلاب مثل مرہم ساختہ وقت خواب بر پلک ضماد نمایند و اگر مریض معتاد حجامت باشد در ہر دو حال حجامت کنند و ہرگاہ درین قسم صداع
حادث شود و نبض و قارورہ بر حرارت مزاج دلالت کند ازالہ حرارت بمطفیات کنند و اصلاح غذا نمایند بعدہ بروغن بنفشہ یا روغن کدو و شیر دختران سعوط کنند
و اگر ازین فائدہ نشود و نقصان افتد مثل بیضہ یک دانگ در شیر دختران یک درم کہ اختہ روغن کدو نیم درم افزودہ سعوط نمایند و اگر قارورہ در حالت ہیجان صداع
سفید خام باشد و طبیعت با اعتدال او و دو نبض بطوء معلوم شود بروغن ... یا روغن یاسمین یک دو دفعہ سعوط کنند و اگر ازین فائدہ نشود حب ایارج دہند

علاج ضعف بصر از تغیر لون قرنیہ یا جلیدیہ یا بیضیہ اول تنقیہ بدن و دماغ از اخلاط غالبہ نمایند و بہ تعدیل اشربہ لائقہ ہر خلط بیاشامند و بر
بخار مطبوخ بابونہ و بنفشہ و نیلوفر و گل سرخ و اکلیل الملک مانند آن انکباب نمایند و ہمچنین انکباب بخار آب و سرکہ با ہم ممزوج و مطبوخ نافع و در وقت انتہا
برای تحلیل بقیہ مادہ شیافات احمرلین استعمال کنند بالجملہ اگر از غلبہ خون باشد فصد و حجامت نفرہ و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکہ و ہرچہ در علاج طرفہ گذشت
بعمل آرند و اگر از غلبہ صفرا باشد تنقیہ بمطبوخ ہلیلہ و قرص بنفشہ و غیرہ کہ در علاج یرقان عین خواہد آمد استعمال نمایند و اگر از غلبہ سودا باشد بمطبوخ افتیمون
یا ایارج الجبن و سفوف سوداوی و جز آن کہ در علاج ضعف بصر از تکدر رطوبت بیضیہ گذشت تدارک نمایند و اگر غلبہ بلغم باشد تنقیہ بمسہل بلغم و حب ایارج و
حب قوقایا و ایارج لوغاذیا کنند و ہرچہ در علاج ضعف بصر بارد مذکور شد بکار برند و بعد از تنقیہ در سائر اقسام مصلح مزاج باشربہ و اغذیہ مناسبہ مصلحہ مزاج عام
بر بدن و اکحال محللہ مادہ مائیہ و بخورات و نشوقات و نطولات و آبزنات استعمال نمایند و ایضاً استعمال ادویہ مقوی چشم و رادع مادہ مثل تقطیر گلاب یا سماق
در صفرا و دم و گاہی استعمال عصارہ کاہو و خرفہ و تضمید بدان میکنند و اکتحال بشیاف عنبر در بلغم و سودا و اکثار حمام در سوداوی نافع ست و در صورت
در وقت لون و دیدن اشیای ازرق علاج زرقہ چشم نمایند انتباہ ضعف بصر کہ از تشنج و تقلص طبقہ عنکبوتیہ حادث شود و اگر بسبب تشنج یابس بود و آثار یبوست
مدرک گردد و درین صورت بہ ترطیب بدن ہرچہ در علاج ضعف بصر یبسی گذشت بعمل آرند و شیر دختران و روغن بنفشہ و روغن کدو در بینی چکانند و بر مطبوخ
ادویہ مرطبہ چون شعیر و بنفشہ و برگ خطمی و برگ خبازی و برگ کدو و برگ کنجد و عصی الراعی و حی العالم انکباب کنند و شیاف ابیض انزروتی نافع ست و اگر کہ علامات
تشنج امتلائی معلوم شود تدبیرش تنقیہ با یارجات و غرغرہ و استعمال اکحال مدرہ نمایند بطوریکہ در علاج ضعف بصر رطوبی گذشت و ضعف بصر کہ بسبب ضغطہ و ورم
و انہتاک عصبہ مجوفہ باشد اگر بسبب ضغطہ رطوبت باشد علاجش مثل علاج ضعف بصر رطوبی نمایند و اگر بسببش یبوست باشد ہرچہ در علاج ضعف بصر یبسی

گذشت بکار برند و علاج ورم عصبه اگر حار باشد باعراض خون از قیفال و عروق ماقین و ارسال علق بر صدغین و اسهال بمطبوخ هلیله و تسکین مزاج چشم بکار بردن شیاف ابیض افیونی در آب سوده و طلا نمودن بیرون چشم بصندل و ماميثا بآب حی العالم و گلاب سوده نمایند و اگر ورم بارد باشد تنقیه بحسب خلط غالب و نطول چشم و تکمید آن بآبیکه دران حلبه جوشانیده باشند و گلاب که دران اندک زعفران حل نموده در انتهاء و انکباب بخار آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک جوشانیده باشند و اکتحال بمحلل رطوبت باشند و چند بسیار بسیار باشد سوده نمایند و هنگام عصبه لا علاج ست و آنجا که ضعف بصر از ورم طبقه عنکبوتیه افتد علاج او از تنقیه ماده و تحلیل ورم مثل علاج رمد نمایند و ضعف بصر که از ضربه بمقدم دماغ و ضعف دماغ و تشوش شبیه آثار قروح و طول رمد و اوجاع عین و طرفه و ظفره و بیاض و سبل و ضیق و اتساع و نزول الماء و خیالات و حول و جحوظ و دیگر امراض چشم و غیر آن باشد علاج هر یک همانست که در فصل هر واحد مسطور شد و آنچه از کثرت رطوبت باشد علامات او در خیالات و علاجش در اتساع گذشت و آنچه از جلوس در تاریکی و سبل العین و از بیرقان چشم و زرد افتد علاج هر یک علیحده مذکور خواهد

بطلان بصر

یعنی کوری و این عارض میشود از اسباب ضعف بصر مگر بیشتر باشد و تفصیل اسباب مذکوره در باب ضعف بصر گذشت و بالاجمال این ست که سوای اسباب مشارکت دماغ و غیره که در بحث مذکور مسطور شد درین مرض یا آفت محرقه طبقات یا بسبب رطوبات و مانند آن رسیده باشد و این لا علاج ست و یا اجزای چشم در ظاهر سلیم باشند لیکن آفتی غیر ظاهر از جهت دیگر بآنها رسیده باشد درین صورت اگر ثقبه صحیح بود یا دران سده ای باشد و یا درینجا سده نبود و بلکه در عصبه مجوفه بود از شیء واقف در جوف آن یا از انطباق او بسبب یبوست یا استرخا یا ورم ضاغط فی نفسه یا در عضلات او یا تابع ضعف طاری عارض مقدم دماغ و یا از انهتاک و انخراق عصبه باشد و یا از زوال جلیدیه از محاذات ثقبه و یا از انتشار و فراخ جلیدیه بود و این فساد بیشتر بسبب غلبه رطوبت بر آن باشد و یا غلبه یبوست تجمع و آن و این اعلقو ما گویند و لا علاج ست و درینجا چشم بحسب شکل باشد اما اگر ثقبه سلیم شود و یا بسبب رسیدن اتساع او تا اکلیل یا بسبب نهایت تنگی و ضیق او باشد یا بحیله طریق تشخیص علاج اسباب مذکوره همان ست که در ضعف بصر مسطور شد و بطلان بصر یا ضربان و سرخی چشم و حرارت و ثقل در مقدم دماغ نشان ورم حار عصبه ست و با ثقل و قلت حرارت و وجع و رنگ چشم سفید دلیل ورم بارد بود پس اگر ثقل شدید و چشم بسیار رطب و رنگ سماقی باشد ماده رطب بلغمی بود و اگر چشم خشک نماید و رنگ آن مائل بکدورت باشد ماده سوداوی بود و اگر بعد ضربه یا سقطه که بر سر رسد اولاً انتشار عین بهم رسد و بعد از آن فروفتگی و بطلان عین شود از انهتاک و گسیختن عصبه باشد و اگر ثقل و فتح حادث شود و سده عصبه باشد و ایضاً امتحان سده چنان کنند که یک چشم را بند نمایند و به بیند اگر اتساع در ثقبه بهم رسید بدانند که سده است و اگر با فقدان بصر و ضعف آن ضرر در سائر حواس و باقی اعضاء و صداع و دوی و طنین باشد و یا از پیشتر ضربه و صدمه بر سر رسیده باشد دلیل آن بود که آفت در دماغ ست و عورتی را بعد تولد بچه روشنی چشم موقوف شد و تشنگی و صلابت پیچ نبود و حرارت و گرانی نبود سوده با طریفل کشنیزی سرشته خورانیده با لابش گاو زبان جوشانیده و نبات داخل کرده داده شد از اقصا بخارات نفاس بدماغ بود و بصارت بحال آمد و بطلان بصر که از نشستن در جای تاریک عارض شود و اگر سبب بدین موضع تاریک زمانی طویل و ندیدن بسوی روشنی باشد سببش غلظ نور باصره از کثافت بخارات و رطوبات باشد و یا غلظ و تکدر رطوبت بیضیه از اجتماع فضول و اگر بسبب دفعة بیرون آمدن در روشنائی بود از جای تاریک که زمانی دراز دران نشسته باشد سببش انتشار نور و رقت آن بود و علاج آنجا که سبب بطلان بصر سده عصبه از ماده غلیظه لزج در تجویف عصبه باشد تدبیر نضج ماده بلغم و استعمال ملطفات مفتح سده است مثل گلقند عسلی بآب گرم یا آب بادیان و آشامیدن سکنجبین بزوری یا عنصلی یا شربت اسطوخودوس بآب رازیانه پیمیده استفراغ آن بمسهل بلغم و حب ایارج و یا حب قوقایا و یا حب ذهب و یا حب شبیار با ایارجات کبار و فوسور دو هر یک سه درم اسطوخودوس تخم کرفس هر یک چهار درم سنای مکی اسطوخودوس هر یک پنج درم مویز منقی بیست و پنج درم انجیر سفید ده عدد جوشانیده صاف کرده ترنجبین پاک کرده بیست درم مالیده با زصاف نموده صد درم از آن با هفت درم شکر و سه درم روغن بادام تلخ نیم گرم بیاشامند و در هفته دو مرتبه بشوند و غرغره با ایارج فیقرا محلول در آب گرم و سعوط مذکور در سبل و اکتحال بآنچه باعث تفتیح و جلا و تلطیف گردد مثل روغن بلسان که دران نیم هره شتر حل نموده باشند و اکتحال بهار چینی و فلفل سفید و آنچه در علاج ضعف بصر بارد رطب گذشت بکار برند و بقول گیلانی در سده عصبه بمبالغه باستفراغ باقی از شرح ازباب ضعف بصر و سده که بسبب آن رطوبت ضاغطه باشد تدبیرش نیز بهمین قسم مذکور ضعف بصر ست باستفراغ رطوبات و استعمال مصوغات و غراغر جالیه رطوبات و اجتناب

از فواکه رطبه و اقتصار بر قلایا و اکتحال مجففات مانند باسلیقون و روشنائی و شیاف مرارات و تناول معجون مرج و اگر سده عصبه از ورم باشد یا از انطباق آن بسبب استرخا یا یبوست یا ورم علاجش در ضعف بصر گذشت و تبطلان بصر که از نشستن در جای تاریک بود و اگر بسبب غلظ و تکدر نور و سوداویه باشد اکحال الطف مثل باسلیقون و روشنائی و شیاف مرارات در چشم کشند و اغذیه صالحه حب الکیموس بدار چینی و صعتر بخورند و بایارج فیقرا تنقیه کنند و زنجبیل و سعد آ بو بیند و نطولات لطیفه بعمل آرند و دیگر تدبیر ملطف از اغذیه و معاجین و غیره که در علاج قسم اول ضعف بصر گذشت و آنچه سودای قدح در نزول الماء ذکر شد حسب حاجت بکار برند و اگر بیرون آمدن از تاریکی بروشنی فقط سبب باشد بروشنی آفتاب نه بینند بلکه پارچه نیلگون بر روی آویزند و در جائی که بسیار تاریک و نه روشن باشد بنشانند و قطعه کلان از اسرب گرفته بسوهان براده نمایند و بران نظر کنند و از چشم نزدیک از نده هر روز چند بار این عمل کنند و مدام آب نیم گرم بسر ریزند و تجویدیه غذا نمایند و طعام ترک سازند و از صوم و جماع پرهیز نمایند و هرچه در قسم ضعف بصر از دوام نظر بسوی آفتاب گذشت و آنچه در قمور خواهد آمد بکار برند بالجمله علاج اقسام این مرض مشکل ست و آنچه از سوداویه بود کمتر علاج پذیرد لیکن شیاف مرارات و باسلیقون در چشم کشند و معاجین و اغذیه ملطفه دهند و حکیم علی جی نوسید که یکی از خدام من ضعف بصر اندک اندک پدید آمد حتی که بصر او بالکل زائل شد پس علاج او بترطیب مزاج و دماغ از اغذیه لذیذه و تخلیص روغن بادام بسر و چکانیدن آن اندک در بینی و امثال آن کردیم و در چند روز صحت یافت و بصر او عود نمود

خفش و بغض عین از شعاع

خفش به العضی مراد و جهر سید اند و بقول جزری الاهام اجفا النسبت نزد تحقیق بسوی بصر و نزد بعضی مرضی ست مولودی که بسبب رقت قرنیه و عنبیه یا قلت رطوبت بیضیه در اصل خلقت بصارت در شعاع و روشنی ضعیف شود و در سایه ابر و عند غروب قوی گردد و این لا علاج ست لیکن برای تقویت چشم دخان و دهن بنفشه در چشم کشند و می تواند که قلت بیضیه بعد خلقت از اسباب عارض شود و محدث خفش گردد و علاج قلت بیضیه در بحث ضعف بصر گذشت بالجمله بر تغلیظ خون سعی نمایند یا بیضه نیم برشت خورانند و اغذیه مرطبه مثل لحوم حملان و بچه مرغ فربه دهند و آنچه مسکن حدت و مقوی باشد مثل آب انارین باشکر و لعاب بزر قطونا با جلاب و شیره تخم خرفه نافع بود و کذا کثرت تبرید بصندل سبز و ترطیب بسعوط مرطبه بقول سبز و چون کاهو و کشنیز و خرفه مفید ست و کافور درین باب شدید النفع ست و از اغذیه حریفه و مالحه و شراب کهنه و حلوای عسلی و از حرکت و هموم و حزن و تعب و جماع کثیر اجتناب نمایند و نزد اکثر اطبا خفش ضعف بصر ست با تری پایک که آن دلیل غلبه رطوبت ست و علاجش تنقیه بدن و دماغ ست از رطوبات فضلی بمسهل و حب ایارج و استعمال اغذیه جیدیه و بعد تنقیه بهر تقویت چشم و تخفیف رطوبت توتیای هندی و سرمه اصفهانی و برگ مورد سوخته و گلنار سوخته در چشم کشند و استعمال اکحال جالی مثل روشنائی و کحل عزیزی و باسلیقون اکبر مانند آن نیز مفید بود و سلب بغض عین از شعاع یعنی نفرت چشم از روشنی سخونت روح و رقت او ست و این گاه طبعی می باشد هنگامیکه روح باصره در اصل خلقت شدید الحرارة و الرقة و یا قلیل المقدار باشد و همچنین هنگامیکه مقدم دماغ شدید الحرارت باشد و گاهی عارضی می باشد از مزاج حار عارضی که گرم گرداند روح را یا مقدم دماغ را نهایت گرمی و باشد که بسبب انجذاب خون بقوت حرارت احداث ورم حار نماید و ازین جهت بیشتر منذر بقرانیطس باشد و گاهی بسبب عارضه چشم مثل رمد و سبل و جرب عارض شود و پس مرض نه کور اگر طبعی بود و از ابتدای خلقت باشد و این لا علاج ست و اگر بامرضی چشم باشد سببش همان مرض بود و الا از سخونت روح باشد و علاج او در قسم اول آنچه در علاج امراض دماغی حار گذشت از تبرید و ترطیب دماغ بعمل آرند و استعمال اشربه سبرده مرطبه مثل شربت بنفشه و نیلوفر و اضمده و قطور و سعوط سبرده مرطبه و اغذیه مرطبه چون آش جو و مغز بادام و کدو و غیره نافع و در قسم ثانی بازاله امراض مذکوره کوشند

قمور

و آن کدورت بصر ست که از ادامت نظر بسوی اشیای سخت روشن و بسیار سفید چنانچه از دوام نظر در برف عارض شود پس بسبب تفرق روح باصره بصر مطلقا باطل گردد یا اشیای قریب دیده شود و چیزهای بعید بنظر نیاید و بر هر رنگی که نظر افتد بران سفیدی متخیل گردد و لهذا این علت را بیاض نیز گویند علاج پارچه نیلگون بر روی آویزند و جامه سیاه بپوشند و در رنگهای سبز و آسمانی چون بدام بنگرند و شیر دختران در چشم دوشند و مغز بادام سائیده وقت خواب بر چشم ضماد کنند و تکمید بآب گرم نمایند و دیگر مرطبات بکار برند و از اشیای تلخ و شیرین پرهیز نمایند و جالینوس گوید که در قمور اول فصد از ذراع کشایند بعد ازان فصد عرق ماقین بگیرند و اگر ظاهر نشود عرق جبهه بکشایند و آنجا که یا آفت بیاض برف یا آفت برودت او جمع شود و کاه گندم را جوشانیده بخار آن بگیرند و آب نیم گرم در چشم چکانند و روی بشویند در روز و شب چند بار و بعسل و آب ثوم اکتحال نمایند و سنگ گرم کرده شراب بران ریخته چشم بر بخار او بکشایند و تکمید بشراب کنند و یا دوائی

مخللہ ملطفہ مثل زوفا و اذخر و شبت و اکلیل الملک و بابونہ و شلغم مع برگ و حاشا و شونیز و برگ غار و مرزنجوش و بادیان و عود بلسان و مانند آن جوشانیدہ بر بخار او
انکباب نمایند و بآب آن اسفنج تر کردہ تکمید کنند و پوست خربزہ و یا تخم آن کہ با پردہای میان تخم آن خشک کردہ باشند در آتش انداختن و دود آن گرفتن بسیار
نافع و مجرب ست و اکتحال میل در ثوم فرو بردہ و خوردن ثوم و ضماد پلک بگندم خوب بریان کردہ بشراب کہنہ ریحانی سرشتہ و خوردن نان آرد گندم کہ در ان سعتر
سودہ آمیختہ بخبز صرف سرشتہ پختہ باشند با دانہ ثوم ہمہ در قمور برفی از مجربات سویدی ست و ضماد زرنیخ برتابہ خوب بریان کردہ سودہ بشراب ریحانی سرشتہ بر پلک
و اکتحال بمرارہ عقعق نیز نافع و اگر حدوث آن از روشنی شدید باشد اکتحال بسرمہ اصفہانی و یا سرمہ دودہ روغن زنبق نمایند و یا این کحل بگیرند شنجرف انارہ
و بہار بہ وزرور و گل ارمنی از ہر یک سہ درم و اول توتیای ہندی یک درم شنج و برادہ طلا نیم درم نرم سائیدہ در گلاب یک ہفتہ بخیسانند و ہر روز
سہ چہار مرتبہ آنرا حرکت دہند پس ادویہ اول مخلوط نمودہ در آب حماض اترج و گلاب و لعاب بہدانہ سہ روز خیسانیدہ سحق نمودہ در سایہ خشک نمایند پس
اضافہ نمایند بر آن یک دانگ مشک و نیم درم تخم بارتنگ و نرم مثل غبار سودہ استعمال نمایند و اگر از رو شبیر خربرودہ مامیران چینی کحل شلوذی مساوی کوفتہ بیختہ
بآب بادیان تازہ و شراب کہنہ سودہ خشک نمودہ و ہمچنین دو سہ بار بسایند و خشک نمایند پس مثل غبار سودہ در چشم کشند باعث تصفیہ و عود نور باصرہ میگردد و اگر
از نظر بسوی برف رمد حادث شود درین صورت تدابیر محللہ بکار برند مثلا شلغم قطع نمودہ یا کوفتہ و برگ سیر تر یا پوست خشک آن و زوفای خشک و اکلیل و بابونہ
و شبت و سبوس گندم و نمک در آب جوشانیدہ انکباب نمایند و شراب بر قطعہ مس گرم کردہ انداختہ بخار آن بچشم رسانیدن بغایت سود مند و از مجربات ابو ماہر ست
و از ملاقات باد محافظت کنند و عطسہ آورند و اگر دران سرخی بہم رسد و زائل نگردد مبادرت بفصد قیفال نمایند و بعد از ان صبح بحمام برند و بعد بر آمدن از حمام
نخوداب گرم بخورانند و خواب نمایند و اگر ازین ہم زائل نشود معاودت فصد و اسہال و تکمید بشراب و انکباب بمیاہ مذکورہ بدستور نمایند و بعضی گفتہ اند کہ علاج
این قسم رمد خوردن شلغم مطبوخ بلحم حمل ست و اگر حرارت مزاج مانع نباشد ثوم بسیار نیز وران داخل کنند و گویند کہ ثوم در شیشہ انداختہ آب بران ریختہ بجوشانند ہرگاہ
پختہ شود و بالای آن کف آید آن کف ثوم را بمیل در چشم کشند و حل طبیعت درین مرض با یارجات و مانند آن کنند و گاہی درین علت بغراغر محلل رطوبت و منقی راس
امر کنند و آنچہ درین رمد بدان اکتحال کنند این ست کہ دارچینی یک دانگ قرنفل یک قیراط ساذج ہندی دو دانگ اقلیمیای ذہبی مارقشیشای ذہبی کلس ہر واحد یک دانگ سائیدہ
ذرور نمایند و سزاوار نیست کہ علاج این رمد بمبردات کنند بلکہ بمحللات نمایند چہ سبب قوی تر دران احتقان بخارات ست بسبب سردی تحلل ناقص و ہرگاہ رمد کم گردد ہر روز
عطسہ آورند و غالیہ بویانند و بالجملہ علاج این رمد در ابتدا مخالف علاج سائر اقسام رمد ست زیرا کہ سبب انصباب مادہ او برد و احتقان بخارات ست
و گویند کہ عسل خام بمیل در چشم کشند و فتیلہ بعسل و آب پیاز آلودہ نہند و اغذیہ گرم خورند و اندر حمام تاریک ہر روز آب بسیار گرم کہ دران بابونہ و اکلیل
و نخود کابلی و بادیان ہر یک سہ تولہ جوشانیدہ باشند ریختن و پنبہ را دو دو گز دادہ بستن نفع عظیم ست و ہمچنین طبیخ کاہ کہنہ شستن و شیاف احمر حاد کشیدن

سبل العین

یعنی لاغری چشم و ضعف بصر لازم این مرض ست و گاہی بسبب غلبہ یبس و زوال صفای رطوبات باصرہ بالکل باطل شود و این مرض بسبب نقصان رطوبت صلبی
بمشائخ اکثر افتد و گاہی عند قرب موت واقع شود و این ہر دو لا علاج ست و گاہی بجوانان عارض گردد و این اکثر در یک چشم افتد و سبب او یبوست زجاجیہ
یا جلیدیہ یا بیضیہ است و اسباب یبوست کثرت استفراغ ست یا نیافتن غذا تا زمانی طویل یا وقوع سدہ در عروق مشیمیہ خواہ شبکیہ یا ضعف قوت غاذیہ چشم
باستعمال مخدرات بسبب برد مجمد آن و شیخ میفرماید کہ غور رعین و صغر او در حمیات و خصوصا سہریہ و عقب استفراغات و سہر و ہم و غم می افتد و در سہری
چشم خواب آلودہ گران با دشواری حرکت در پلک سوای حدقہ بود و در غم ساکن الحدقہ باشد و بعضی مردم را اختلاف شقین بدن در سردی شدید و گرمی شدید
عارض شد پس چشم شق بارد را غور و صغر لاحق گردید و گیلانی گوید کہ سبب صغر و غور چشم نقصان رطوبات آن از حد اعتدال ست و این نقصان گاہ بسبب
استفراغ محسوس بود چنانچہ ہنگام کثرت اسہال و جماع و عرق افتد و یا غیر محسوس چنانچہ بعد تعب و سہر و غم و اطالت مقام در حمام و حمیات حادہ
خاصۃ سہریہ و مثل آنکہ از تاخیر التحام ثقب عین در قدح چشم افتد کہ اکثر از ان رطوبات و روح تحلیل شود و گاہی از انقطاع مادہ رطوبت عارض شود چنانچہ

هنگام صیام و ترک لحوم و اقتصار بر اغذیه یابسه و گاهی بسبب ضعف چشم افتد که بواسطه آن جذب غذا قلت پذیرد پس با وجود خمور چشم خشک باشد
و یا تصرف آن در غذا ضعیف گردد و اگر چه غذا بسیار بود چنانچه در سل بود پس چشم کثیر الفضول باشد و ابن ربن و سبب چشم در امراض بارده مثل فالج و مانند آن
بواسطه ضعف حرارت غریزی که قلت تغذیه لازم اوست کوچک گردد بالجمله تشخیص اسباب مذکوره چنان کنند که اگر مریض شیخ باشد سببش نقصان رطوبت اصلی بود
و اگر جوان باشد ببینند که تب دارد یا نه اگر داشته باشد سببش همان باشد والا بپرسند که در چشم المی هست یا نه اگر باشد از سده شبکیه بود والا سوال کنند که پیش ازین
کثرت استفراغ یا قلت غذا یا عروض سهر یا غم یا هم یا رسیدن سردی شده بود یا استعمال مخدرات اتفاق شده بود یا نه پس اقرار بهر سببی ازین اسباب که نماید سبب مرض
همان باشد علاج آنجا که سبب یبوست سده شبکیه باشد هرچه در فصل اوجاع عین بهر تفتیح سده مذکور شده بعمل آرند و در باقی اقسام ازاله سبب نمایند و بترطیب بدن و دماغ
کوشند بتناول مغز تخم کدو و اغذیه رطبه دسمه مثل لحوم حملان و بیضه ماکیان و اسفیدباجات و سکنجبین و نطول آب نیم گرم بر روی و سعوط بشیر زنان و روغن بنفشه و سفیدی بیضه که
مجرب سعیدی ست و امثال آن که در علاج ضعف بصر یبسی وغیره گذشت و از استفراغات و مجففات و تعب و دخان و غبار احتراز کنند و انچه از استعمال مخدرات بود
مرطبات مثل ماء الجبن وغیره استعمال کنند و صاحب جامع و طبری گوید که در شبان بعد استفراغ بدن و تفتیح سده و ترطیب بدن و امالۀ او بتدبیر لطف و اقتصار بر اغذیه مولد دم محمود مثل
لحوم جدی و حملان و جوزه مرغ و زرده بیضه نیم برشت و مانند آن نمایند و چنین در بعض اوقات کنند و از اکثار شراب منع نمایند و آب نیم گرم که دران خشخاش و بنفشه و نیلوفر و جو
جوشانیده باشند بر سر ریزند و بروغن نیلوفر و بنفشه سعوط کنند و رعایت مزاج نمایند و هر قدر که از حالت طبیعی زائل شده باشد بتدبیر بسوی طبیعت او رد کنند و از مشی در
آفتاب احتراز ورزند و از جماع حذر کنند و از اغتسال بآب شور و رکوب بحر و شمیدن روائح نفط و کبریت و مانند آن اجتناب نمایند و آرد باقلا با مغز نان سپید در شیر دختران
لت کرده وقت خواب بر چشم ضماد کنند و روائح طیبه معتدله بو بیند و بسوی سبزه و آب نظر دارند و اگر این مرض مشایخ افتد کمتر زائل شود لیکن علاج آنها به پرهیز و اقتصار
بر اغذیه لطیفه محموده و منع از ریاضت عنیف و جماع نمایند و اغذیه اوفق و الیق مزاج آنها اختیار کنند و باشیای مرطب مسخن و مقوی گرده و بخورات محموده بسوی راس حقنه نمایند مثلا
بهمنین و تودری و تخم حرجیر و بابونه و اکلیل بجوشانند تا که جوهراشو و صاف نموده اندکی روغن بید انجیر و روغن خیری و روغن یاسمین و روغن قسط و کارع بحسب واجب بران بخته
خوب مخلوط سازند حتی که غلیظ شود نیم گرم حقنه کنند و اگر مزاج او احتمال کند بروغن مجموعه مذهبین بدن نمایند و شیخ باشد یا شاب درین مرض فصد نکنند و شراب معطر لطیف بدهند
ریاحین طیبه بو بشند و این همه رطوبات محموده چشم و روح می افزایند و هر انچه روح و رطوبت محمود افزاید سل العین زائل کند و گیلانی می نویسد که علاجش حیله کردن در جذب مواد
بسوی چشم است و این بریاضت و بجدال و بکثرت کلام و مالش سر بروغنهای مائل بحرارت مثل روغن بابونه و شستن سر و آب نیم گرم و اغذیه مرطبه حاصل شود و بمرطوبات
و حموضات و اشیای حریفه مضر بود و هرگاه چشم بحالت خود عود کند باین کحل اکتحال نمایند بگیرند اسرب صاف و بر آن اندکی روغن بنفشه انداخته بانگشت خوب بمالند تا ازان چرک
بسیار برآید بعده آنرا با شادنج عدسی محرق سوده بحریر بیخته و اندکی سرمه صفاهانی آمیخته صبح و شب در چشم کشند و از اکحال جیده این است که از توتیا و نشاسته و اقلیمیای فضه هر یک
یک درم شیاف ابیض یک ثلث درم مروارید نیم درم صبر یک دانگ زعفران یک دانگ بگلاب سائیده استعمال نمایند و این دوا با وجود تخفیف آنها بهر آن اختیار کرده اند که دران تقویت و تخفیف فضول است

زرقه

یعنی کبودی چشم و آن تلون حدقه است برنگ آسمانجونی که آنرا گربه چشمی نیز گویند و آن دو نوع است اصلی و عرضی اصلی علاج پذیر نیست و سبب عرضی نتوء و عظم رطوبت جلیدیه است یا
از کثرت زجاجیه خواه ورم طبقه صلبیه و مشیمیه و شبکیه و یا تغیر مزاج عنبیه است از رطوبت غلیظ چنانچه در اکثر صبیان بسبب غلبه رطوبت و خامی آن قبل از نموص می باشد
و ابن الاسکندر برص العین نامیده و مثل برص مشکل علاج پذیرد یا تغیر رنگ قرنیه است از یبوست او یا قلت رطوبت بیضیه چنانچه در مشائخ و صاحبان امراض
یابس بواسطه تحلیل رطوبت اصلی می افتد و جالینوس گوید که زرقه عارض مشائخ از فرط یبس عین می باشد و این زرقه قسمی از آنست که تولد در چشم هست
تشخیص اسباب مذکور باید که چشم مریض ملاحظه نمایند که بانتو اکبر است یا لاغر و صغر اگر با نتو اکبر باشد بپرسند که الم در قعر چشم محسوس میشود یا نه اگر نتو با الم باشد از ورم
صلبیه و مشیمیه بود و اگر بی الم باشد از کثرت زجاجیه بود و اگر چشم لاغر و صغیر نماید و دیگر آثار غلبه خشکی و سخونت و بطلان بصر شاهد او بود از یبوست قرنیه یا نقصان
بیضیه باشد و اگر علامات هر دو قسم یافته نشود و صرف آثار غلبه رطوبت دریافت گردد یا سن صبی باشد از رطوبت عنبیه بود علاج آنچه از نتو و عظم رطوبت جلیدیه باشد

تنقیه بدن نمایند بدانچه موافق سن و مزاج و فصل باشد و فصد را ترک دهند و پرهیز تام و تقلیل طعام و استعمال اغذیه که در آن تخفیف باشد مثل قلیها و شبنات و گوشت کنجشک
و احتراز از بمزاج طبعی و قصد تنقیه راس کنند و حجامت نقره بسیتن چشم و شستن آن به آب گرم و آسمر نیز برای آن و سعوط جلیده مفید نوشته اند پس اگر در مزاج مریض
حدت نباشد و ورمی که از ان بتقه جلیدیه عارض شود و ورم بلغمی یا سوداوی صاحب باشد مثل فرفات ببطوخات مسهله و حقنات لینه نمایند و ایضاً اگر مزاج مریض بارد بود
غرغره مصانقه نداره و دهان ها مثل روغن مصطکی و قار و قسط و راز قی و روغن بادام تلخ و روغن قار در بینی چکانند و مانند شادنج و دار فلفل و زنجبیل
و زبد البحر و هلیله سیاه در چشم کشند و اگر در مزاج حرارت باشد با الم بود و روغنهای بارد مثل روغن گل و بنفشه و شیر دختران در بینی چکانند و نشاسته و صمغ عربی و سرمه سیاه
و طوطیا و تباشیر در چشم کشند و بالجمله طبیب در امر مزاج مریض غافل نکند زیرا که علاج خاص چشم ممکن نیست مگر بعد رد بدن بمزاج طبعی او و هر چه در حجوزات مذکور شد حسب اجب بعمل آرند
و ایضاً انجار ورم صلبیه باشد هر چه در علاج او جاع عین بهر تار ارکرو ورم ذکر شد استعمال نمایند و آنچه از تغیر رطوبت بیضیه بود بعد آشامیدن ماء الاصول تنقیه
مسهل بلغم و حب ایارج و قوقایا و ایارج ... مثل ایارج و لوغاذیا نمایند و غرغره ماء منقوع و مثل ایارج با سکنجبین عنصلی یا سرکه با خردل و سعوط آب چقندر
با شونیز و بندق هندی بادهان حاره باشد روغن بان و مرزنجوش و زنبق و سعوطات محلله مسخنه مانند جندبیدستر و کندش و صمغ مصطکی با وج بعمل آرند و تدبیر اکل
و شرب اشیای نا نشف رطوبت استعمال کنند و استعمال روغن ناردین و روغن بیدانجیر و شربت آنها دوام نمایند و بهر تعدیل مزاج معاجین گرم چون اتقرد یا خورانند و ملازمت
اطریفل کبیر و صغیر و هلیله مربی و همچنین سفوف ... و سکر جواراش ... و اکتحال شیافات و باسلیقون مفید و مشک و زعفران باریک سائیده ایام
در چشم کشند و ادامت آنها مع سرمه گلاب ... در چشم کشند و کذا اکتحال بماء حنظل و قطور عصاره حنظل و اکتحال بروغن آجر و کذا
آب پوست سبز جوز و سفید و زعفران تنها و روغن زعفران و کذا عصاره عنب الثعلب با اقاقیا بدوام اکتحال کردن تسوید حدقه می نماید و یا سرمه صفهانی ده درم مروارید یک درم
مشک کافور هر واحد یک دانگ دخان روغن زیتون یا روغن زنبق یا روغن یاسمین پنج درم زعفران یک درم سرمه ساخته استعمال نمایند و اگر خواهند مازو و اقاقیا هر واحد یک درم عوض مروارید
و کافور و زعفران کنند و یا عصاره خشک دو درم مازو سبز سوده و روغن زیتون و روغن ... شیر هر واحد یک درم با آتش ملایم بجوشانند حتی که سیاه گردد و در چشم کشند و پنج
خشک با آب بجوشانند تا که مثل شهد گردد و در چشم کشیدن از همه با تقاء اهل هیمنا است و بندق سوخته بروغن زیتون یا کتیره آمیخته با مازو و نیز کرد از زرقی و زالیه
نیز مجرب است و بعضی آب پوست انار داخل کرده اند و بعضی ... سوخته عوض بندق نوشته اند و بعضی طلای بندق فقط بر تارک سر مفید گفته اند و یا عصاره
پوست انار شیرین در چشم چکانند و بعد دو ساعت عصاره برگ ... تر ... داشته باشند تقطیر نمایند و یا قلقدیس یک درم اقاقیا دو درم از دو درم مثل غبار
سائیده در چشم کشند و اگر سرمه و حنا را سائیده با عسل ... طفل در زمانه رضاع تا هفت روز طلا کنند برای زرقه چشم اطفال مجرب ... است
و اقاقیا یک جزو و عفص سدس جزو و آب شقائق النعمان سائیده در خرقه پیچیده قطور ساختن و همچنین اکتحال بعصاره پنج و یا حنظل و آس و یا عصاره پوست انار
مدام در چشم کشیدن نافع است و گویند که اگر طفل ازرق چشم پیدا شود شیر دایه که نهایت سیاه رنگ باشد بنوشانند و اگر دایه حبشی باشد بهتر است و پوست
جند بار یک سائیده در چشم اکتحال نمودن نیز مفید گفته اند و آنچه از یبوست قرنیه و قلت بیضیه باشد در ترتیب بدن کوشند با غذیه مرطبه مثل مرغ فربه
و گوشت گوسفند و زرده بیضه نیم برشت و ادویه و سعوط بروغن بنفشه و روغن گل و چکانیدن شیر دختران در چشم و بینی و حمام مرطب آب نیم گرم
بدوام و سکونت در مواضع کثیر المیاه جاریه عذبه و آشامیدن ماء الشعیر و شیر با شکر و مداومت شستن چهره بآب شیرین و جز آن که در علاج ضعف بصر یبسی مسطور شد

یرقان چشم

و آن عبارتست از زردی رنگ طبقات چشم با سیلان اشک و همین فرق میکند در بین و در یرقانی که از انصباغ طبقه ملتحمه باشد که در ان سیلان اشک نمی باشد
و سببش انصباب صفرای قلیل است بر طبقه شبکیه و دفع او بسوی جلیدیه پس ترشح او بر سائر طبقات چشم علاج ابتدا بفصد قیفال نمایند اگر خون غالب باشد و مسهل
صفرا تنقیه کنند و یا باین مطبوخ هلیله تا بدین سبع نمایند پوست هلیله زرد ده درم آلو بخارا سی عدد عناب مثل او سپستان یک کف تمر هندی بست درم بنفشه گل سرخ هر واحد
ده درم تخم کشوث تخم کاسنی هر یک پنج درم ترنجبین برگ عنب الثعلب هر واحد پانزده درم جوشانیده صاف نموده بگیرند از ان صد درم و شکر طبرزد هفت درم داخل کرده نیم گرم بنوشند

و بعد تنقیه شیاف ابیض در شیر دختران یا سفیدی بیضه حل کرده در چشم چکانند و اسبغول در آب کاسنی و سفیدی بیضه و روغن گل بر هم زده بر چشم ضماد کرده بخوابند و لبا شیر مروارید هر واحد دو درم توتیای کرمانی بسد هر یک نیم درم صمغ عربی یک درم با آب انار میخوش سائیده خشک کنند و باز سائیده شیر دختران یا شیر خر قدر واقر داخل کرده خشک کنند و بسایند و با آب انار میخوش یک مرتبه دیگر و لشیر الاغ نیز مرتبه ثانی پرورده خشک کنند و هر چند زیاده تسقیه نمایند بهتر گردد پس نرم سوده وصاف نموده بطریق ذرور یا بمیل در چشم کشند و اگر یرقان و اشک زائل نشود برگ کاسنی مدقوق بشحم انار مضروب با اسبغول و سفیدی بیضه و روغن گل بر چشم نهند و خاکستر سرطان بحری یک درم کف دریا یک نیم درم برگ انبر باریس خشک کرده حضض هندی هر واحد دو درم نار مشک ثلث درم سائیده اکتحال نمایند و اگر ازین هم فائده نشود برگ سفید کشوث خطمی خبازی هر کدام یک کف کشنیز خشک یا تر یک کف کبیر حی العالم هر کدام یک کف برگ بلوط یا جفت بلوط یک کف کبیر سپاوس گندم جو نیم کوفته هر کدام یک کف کبیر عدس کوفته دو کف حب الرمان یک کف کبیر جمله را با سرکه در آفتابه سر بسته بپزند که بخار اشود بر آن انکباب نمایند و چشم بگشایند و در اکل و شرب تدبیر تسکین دم و تعدیل صفرا و مزاج نمایند و اگر قاروره سرخ باشد شرب الشعیر و سکنجبین بهترین اشیاست و غذا اگر تپ نباشد لحم جدی مصوص و جوزه مرغ بزیرباج و سماک ماهی و صفار سفید مطبوخ با سرکه جوشانیده سازند و اگر تپ باشد مزورات معمول از سرکه و شکر و نان با سکنجبین دهند و گویند که بعد تسکین حدت الذع ماده برای تحلیل باقی بر بخار مطبوخ بنفشه خطمی بابونه اکلیل الملک انکباب نمایند و با آب شیرین نیم گرم استحمام کنند و بر سر ریزند و صاحب کامل گوید که هر گاه صفرت در چشم فقط باشد سوای سائر بدن در حمام داخل کنند و سر که کهنه مکرر در بینی چکانند و با سکنجبین و مری جوشانیده و سکنجبین حل کرده باشند غرغره نمایند و بعده گلاب قدری سرکه در چشم چکانند و شیاف ابیض قطور کنند بعد از آن برود حصرم و بعده کحل زعفران در چشم کشند

اختلاج عین

هر گاه این مرض دوام نماید بصر را مضرت رساند و این علت از جنس اختلاج حادث در عضلات است و سبب اختلاج دائم چشم یا اجتماع بخارات است زیر غشاء شبیه و صفاقات و یا صلابت طبقات و منع او بخارات را از نفوذ علاج آنچه در اختلاج مطلق مذکور شد بعمل آرند و بعد تنقیه و پرهیز و تدبیر حمائب زنجبیل یک درم قرنفل مامیران فلفل دار فلفل هر واحد دو دانگ توتیا صمغ عربی هر واحد نیم درم باریک سائیده از پارچه گذرانیده با رصاص گرده اکتحال نمایند

امراض جفن و هدب و موق

یعنی در بیماریهای پلک و مژگان و گوشه چشم و آن سی و هفت مرض است یعنی کمنه پلک و آورام و گدگد و سل و تحجر و غدد و شترناق و برده و شعیره و توثه و ثولول و سلعه و قروح و تاکل و سعفه و قمله و نار فارسی و شری و خشونت و حکه و جرب و سلاق و استرخای جفن و شتره و التصاق جفنین و جسأ الاجفان و غلظ اجفان و تهیج اجفان و ثقل اجفان و اختلاج جفن و خضرت و کمودت جفن و کثرت طرف و قمل و قمقام و انتثار اهداب و شعر زائد و منقلب و التصاق اشفار و بیاض اهداب و غرب و غده و بعضی وردینج و انتفاخ و کو التین را نیز در امراض جفن نوشته اند و وردینج در فصل رمد و انتفاخ بعد فصل رمد و کو التین در فصل دمعه مذکور شده و بدانند که هر گاه برای امراض اجفان دوا بعمل آرند بعد استعمال آن پلک را پوشیده بر بهانج خواب کنند و در بعضی امراض پلک که محتاج بدستکاری باشند تا که بدوا کار بر نیاید بدستکاری دست نبرند و بضرورت بعد از تنقیه بدن با تا بسبب الم ماده بسوی اجفان منجذب نگردد که باعث تورم آن گردد و نیز طبیب را بعد از عمل تعجیل از تناول لحوم منع نماید و غذای آن چیزی باشد که در آن تعدیل و تسکین و قلت فضول باشد مثل مزورات و احساء زرده بیضه نیم برشت و ایضا تا چند روز از حرکات باز دارند و گویند که در امراض پلک سر نگون داشتن و کحل استعمال نمایند

کمنه پلک

و آن آنست که چون آدمی از خواب بیدار شود پلک گران شود و چنان پندارد که در چشم او ریگ و خاک افتاده است و اکثر صاحبان این مرض یا ابس که کحل را در خریف و بلاد یابسه عارض میگردد و سببش احتباس بخارات غلیظ است در پلک و طبقات چشم در حالت خواب و تحلیل آن از حرکت بیداری علاج حسب مزاج مریض بفصد و مسهل تنقیه بدن از مواد بجز غره نمایند یا حب صبر بخورانند و بعده بهر تنقیه اجفان لطیفات مدمعات چون ذرور اصفر و شیاف احمر لین و شیاف سنبل پس ذرور اصفر کبیر و شیاف احمر حاد و دینج و کحل باسلیقون و غیر آن بتدریج در چشم کشند و بقبول انطاکی قطور روغن بادام

و بنفشه و شیر زنان و خر و اکتحال صبر و برادهٔ آبنوس باریک سوده نافع ست و شیاف خلوقی یا اسود بر پلک ضماد نمایند و هر صباح بحمام روند و مدام چشم را بآب نیمگرم بشویند و تقویت معده و تلطیف تدبیر نمایند و از اغذیه مثل گوشت گاو و عدس و پنیر پرهیز کنند تنقیه نموده بعد ضماد و شیاف استعمال نمایند

اورام جفن

و این یا از انصباب مادهٔ دموی بود بجهت امتلای سر از خون یا ضعف جفن بهر سبب که باشد و آنرا فلغمونی گویند و یا از غلبهٔ صفرا بر بدن بهر سبب باشد و آنرا حمره نامند و یا از مادهٔ رقیقه خواه غلیظ بلغمی بود و آنرا ورم رخو گویند و یا از مادهٔ بارد سوداوی باشد و آنرا ورم صلب خوانند و تشخیص این اسباب چنان کنند که اگر ورم بالمس شکایت نماید و از انگشت پذیرد غمز کنند پس اگر رنگ ورم سرخ نماید و از غمز متغیر نگردد و با تمدد و ضربان بود ورم دموی باشد و اگر با وجود سرخی رنگ جای غمز سفید گردد و با شدت التهاب بود ورم صفراوی بود و اگر رنگ ورم سفید نماید و نرم بود و درد کمتر ورم بلغمی باشد و اگر رنگ آن تیره نماید و با صلابت و قلت وجع بود ورم سوداوی باشد علاج در هر چهار نوع اگر ورم بار بار آید مطلق خواهد آمد بعمل آرند و ایضاً در دموی و صفراوی فصد سر رود و اگر امتلای باشد حجامت نمایند و تبرید بکنند و در دموی و صفراوی که گذشت با نقوع تمر هندی و آلو بخارا و تنقیه بمسهل صفرا یا در نقوع مذکور سنا و پوست هلیله افزوده بنوشند و در ورم شکر حل کرده صاف نموده روغن بادام بران ریخته نمایند و با طبیخ هلیله بیاشامند و استعمال مزورات کنند و بهر ورم دموی در ابتدا صندل و فوفل با مامیثا بآب کاسنی و آب کشنیز تازه و یا گل سرخ و روغن گل یا طلا با شیر و آب سرد و یا کشنیز و یا فوفل و برگ کاسنی سائیده و یا آرد جو بگلاب یا آب کاهو سرشته بر ورم و پیشانی طلا نمایند و در زیادتی تزید بطبیخ پوست خشخاش نطول سازند و ضماد آرد و کشنیز تازه سوده ضماد کنند و در انتها و انحطاط حضض اضافه نمایند و آب اکلیل الملک و بابونه و خطمی و سبوس گندم نطول سازند و بحمام روند و اگر زرده بیضه بگلاب سرشته ساییده پنبه آلوده بر پلک متورم گذارند در روزی دو سه بار عجیب الفعل ست و بهر ورم صفراوی در ابتدا صندل و مامیثا با آب عنب الثعلب ضماد نمایند و یا برگ کاسنی و کشنیز و مانند آن بکار برند و دائم پلک را با آب سرد بشویند و در تزید شیاف معتدل مذکوره با آب مطبوخ بابونه و گل بنفشه طلا کنند و در انحطاط با آب مطبوخ گل بنفشه و خطمی و بابونه و اکلیل الملک نطول نمایند و در ورم بلغمی بعد تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج سرکه خمر با آب گرم یا بگلاب آمیخته با طبیخ تر نموده بر پلک گذارند و بعده با مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و گل گندم و حلبه نطول نمایند و بصبر و حضض و شیاف سنبل جدانکی و طلا کنند و نیز با این هر دو شیاف اکتحال نمایند و ضماد از برگ شبت و بیدانجیر سرخ تازه که باندک نمک بیامیزند بر ورم سوداوی بعد تنقیه بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون و حب لاجورد و دوائی معتدل الماده مثل پیه مرغ و پیه قاز بر روغن زیتون که در ان اندکی مقل و قدری آرد خطمی داخل کرده آمیخته بر ورم گذارند و یا روغن سوسن بلعاب تخم کتان و لعاب حلبه و اندکی اشق محلول بسرکه نهند و یا افتیمون و حضض و صبر و شیاف ابیض ضماد کنند

کدکد و دل

و آن ورم صغیر مائل بصلابت و دمویت ست که در پلک حادث گردد و اکثر وجع و خراج پیدا شود و سبب بیشتر آن اکثار اغذیهٔ غلیظه مثل هریسه و کله پاچه و قدید و گوشت گاو و عدس ست خصوصاً که در شب بسیار تناول نمایند و بعضی گویند که کدکد ورمی ست صلب که در پلک پیدا شود و مشابه تولد دمل باشد در ابتدا و عوام آنرا دمل نیز گویند و فی الحقیقت قسمی ست از تجربه و علاج او علاج تجربه ست و بقول سویدی و ثابت دمل ورم صلب ست که در باطن جفن اسفل یا در ظاهر آن یا فیمابین ظاهر و باطن پیدا شود و مادهٔ آن خون و صفرا ست و در ان وجع مانند وجع دمل اعضای دیگر عارض میگردد و بقول احمد دمل بثرهٔ بزرگ صنوبری شکل از جمله خراجات ست و مادهٔ آن خون مخلوط برطوبت غلیظه ست علاج فصد سر رود و تنقیه بمسهل صفرا یا بمطبوخ فواکه نمایند و در تلطیف غذا کوشند و طعام شب ترک نمایند و چشم در شب و روز چند بار بآب گرم بشویند و بران نطول سازند و بر روغن گل و موم سفید طلا کنند و شیاف احمر لین در چشم کشند و اگر دیر بماند و منفجر نگردد با نضج شود و لعاب اسپغول با سفیدی بیضه بران گذارند و یا شیاف ابیض طلا کنند و بعده موم روغن نهند و در آخر نطول بمطبوخ اکلیل الملک و بابونه و روغن بنفشه و روغن گندم باندکی زعفران و چون منفجر گردد علاج قروح نمایند و اگر کهنه شود مرهم داخلیون بران گذارند و چون زوال او مشکل گردد بمقراض قطع کنند و بگذارند تا مدتی خون از آن آید و خود بخود منقطع گردد و اگر ورم یا آفتی دیگر در چشم بهم رسد پس فصد و رد صفرا بران باشند و بقول سویدی مادامیکه جمع نشده باشد صندل و گل مختوم و اشق محلول در آب کشنیز تازه طلا و بهرگاه ریم کند موم و روغن گل ضماد نمایند و اگر صلب باشد خشخاش و زعفران و موم سوده بر روغن بنفشه سرشته ضماد کنند و روغن زیت و اصل النرجس مفید باشد و اگر در داخل پلک باشد برید آن کنند

مادهٔ آن تنگ بران باشند و پارچه بسرکه تر کرده نهند و روز دوم اگر از رمد ورم باقی ماند با دویه طرفیه که در آن حضض و شیاف ابیضا و زعفران باشد معالجه نمایند و بالعقد بشکار فی ورم صلب شکل و برفاده بربندند و صبح باز نمایند اگر ورم نموده باشد بر آن مرهم گذارند و بر حوالی آن حضض و ابیضا طلا کنند و اگر ورم حار بهم رسانند شیاف ابیضا و صندل و فوفل با کشنیز تازه طلا نمایند

برده

و آن دانه صلب مستدیر است که اکثر در باطن جفن اعلی و گاهی بر ظاهر آن حادث گردد و سبب آن رطوبت بلغمی غلیظ است که بحرارت تحجر یابد و رنگ آن مائل بسفیدی شبیه بدانه تگرگ در شکل و صلابت باشد و مادهٔ آن از کیفیت حریفه لذاعه خالی نباشد و ازین جهت گاهی درد کنند و گاهی خارش و خارش آن مریض را خوش آید و بیشتر صاحبان مزاج رطب و پیران او در زمستان و بلدان رطبه بهم میرسد و از امراض سلیمه است علاج اول تنقیه بدن بفصد و مسهل و حب ایارج و حب صبر و قوقایا نمایند اگر بدن ممتلی باشند و ادویه منضجه ملینه که در آن تحلیل باشد مانند قطورات لعاب حلبه و تخم کتان اولا استعمال کنند بعده بدوای قوی تر از آن پردازند و بهتر نضج مانند ضماد خمیر نان گرم بکر بعمل آرند بس محللات مطلقه که خالی از تلیین و اندکی تنضیج نباشد مثل اشق و قنه و رانتیج و صمغ بطم و انزروت هر واحد در سرکه و روغن زیت حل کرده بر پلک ضماد نمایند و گاهی حاد و شیر و موم سفید و روغن گل درین افزوده قیروطی ساخته بعمل آرند و یا چرک خانه زنبور صرف بر آن بطوخ کنند و یا صمغ بطم و انزروت و روغن گل و سرکه در آن افزایند و یا موم زرد و روغن گل و علک البطم و چرک خانه زنبور حل کرده با اشق محلول در سرکه آمیخته ضماد کنند و یا مرهم داخلیون گذارند و ضماد اشق یا سکبینج یا بارزد یا حلتیت بسرکه و گلاب حل کرده و موم در روغن بنفشه گداخته و طلای ایرسا سوسن یعنی کنند و مرهم واحد یک جزو لادن ربع جزو موم نشاستگی بوره ارمنی هر واحد نیم جزو بدروی روغن سوسن یا زیت آمیخته طلا کنند و ایضا ضماد انجیر بعسل و شراب و سمید پخته تا همراه گرد و قنه افزوده سائیده و کذا موم گرم و کذا آرد جو بشراب عسل سرشته و کذا ابهر ضب و کذا صمغ عربی با آب حل کرده و کذا اسیعه سائله و کذا اسفرنان بعسل سرشته و کذا اقلیمیا و کذا امثل ازرق با آب [illegible] صائم و کذا بورق سه جزو میعه سائله پنج جزو آمیخته و کذا اسیعه سائله اشق و کذا ضماد علک البطم با سرکه و در روی زیت و کذا ضماد انجیر پخته یا خاریدن برگ انجیر و بعد از آن اکتحال بذرور اصفر صغیر و شیاف احمر لین بعده ذرور اصفر کبیر و شیاف احمر حاد نافع است و اگر برده تحلیل نشود بعد فصد و تنقیه در عرض پلک راشگافند و مادهٔ آن بیرون آرند و بعد شگافتن یک ساعت بگذارند تا خون از آن برآید پس نهراندمال ذرور اصفر بران پاشند و اگر شیاف زیاده بود بسوزن دو ذرور زنگار بپاشند تعلیم طریق دیگر علاج برده آنست که لزوم پرهیز و تعاهد استفراغ اگر قوت احتمال کند واجب شمارند و چیزی که اشک آورد یا رمص کند در چشم اکتحال نمایند بلکه انچه منضج و مرقق ماده باشد بعمل آرند مثل این قطور حشیش حلبه کوفته ده دانه چون مقشر کوفته یک درم بهدانه شیرین کوفته ده دانه انزروت سفید مربی بشیر خر دو دانگ جمله را در شیشه کرده بران شیر مادیان انداخته بر آتش نرم غال برفق بپزند تا که پخته گردد و در قوام حریره آید و بردارند هرگاه نیم گرم بماند در یک روز سه یا چهار بار در چشم بچکانند که این صلابت برده را تحلیل میکند و اگر تحلیل آن مشکل گردد و بستا شد قدری حلبه اندکی گندم و کوفته خوب بپزند بعده خطمی سفید کوفته قدری داخل کرده و روغن بنفشه و روغن خیری اندکی چکانیده و قدری سفیده بیضه مرغ آمیخته با هم بیامیزند که مثل مرهم گردد و بعده بر پلک بالا ضماد نمایند و سست بربندند که لزوم این ضماد نضج برده می نماید و اگر صلابت زیاده گردد برده را بآهن بردارند و قطع کنند و با دویه مجففه معالجه نمایند و هرگاه برده منفجر و متقرح شود علاج او الزام قطور و تضمید جفن بآنچه بنزد قطور نافی فوق مضرو و سفیده بیضه کنند که مادهٔ برده را استفراغ کند و هرگاه در برده مده باقی نماند و سنج حاصل شود شیاف ابار و شیاف ابیض و شیاف کندر اکتحال نمایند و این شیاف نیز در قروح و جراحات اجفان و چشم تاثیر نیک دارد بگیرند کندر سرخ رانتیج دهن الاخوین انزروت سفید نشاسته صمغ عربی بمساوی بسایند و بدان هر یک جزو زعفران ربع جزو ریوند چینی نصف جزو اقاقیا گلنار هر واحد ثلث جزو باریک سائیده آمیزند و بشیر خر و سفیده بیضه رقیق سرشته شیاف کوچک سازند و اگر از آن ذرور سازند جائز است

شعیره

و آن ورمی است صلب طولانی بشکل دانه جو که بر کنار پلک یا در باطن آن حادث گردد و مادهٔ او قریب بمادهٔ برده است لیکن رطوبت آن کمتر و اقرب بسوداویت بود و ازین جهت سیلان نمی یابد و هرگاه با آن حمرت و حرارت باشد استحاله بسوداویت می نماید و نزد بعضی مادهٔ آن اکثر دموی بود و گاهی مائل بسوداویت و بقول بعضی مادهٔ او فضلهٔ غلیظ محترقه سوداویه است و بیشتر امزجه یابسه کهول را و در فصل خریف و بلاد یابسه بهم میرسد و آن مرضی است سلیم و قسمی از شعیره است که آنرا عروس گویند و آن بثره شبیه بشعیره باشد لیکن سرخ رنگ و نرم بود بخلاف شعیره که صلب و [illegible] رنگ آن همرنگ پلک باشد و این نوع بعد شب خواری طعام و افراط در اکل ظاهر میگردد

وبگرسنگی زمانی طویل و تکمید بآب گرم زائل میشود و مادهٔ این بیشتر خون خالص باشد و محتمل که بثره که در هندی آنرا گهانجنی و گوهجنی و گهیری گویند از همین قبیل باشد
علاج اگر ضرورت باشد فصد قیفال و تنقیهٔ بدن و دماغ بمطبوخ فواکه مع افتیمون و هلیلهٔ هندی و ایارج و حب قوقایا و حب افتیمون آمیخته نمایند و غرغره بحسب مزاج
و وقت بکار برند و تقلیل غذا و ترک طعام شب و منع از اشیای مبخره و اطعمهٔ غلیظه کنند و بر بخار آب گرم و بر آبیکه دران ادویهٔ محلله جوشانیده باشند اکحال سازند
واگر بحمام روند و بآب گرم نطول نمایند و در ابتدا ابهیر حضض یا ماميثا و گل ارمنی بآب کاسنی طلا کنند و یا جدوار خطائی بآب عنب الثعلب تازه یا آب کشنیز سبز
طلا سازند و یا خستهٔ خرما بروغن گل سرشته ضماد کنند و در اول بسوت گیرو هلیلهٔ سیاه بآب کوکنار طلا کردن و کذا موم گرم کرده نهادن یا کشمش شق کرده بیگرم گذاشتن
یا خرمهرهٔ کلان در آب سوده طلا کردن یا ریوند چینی یک ماشه بسیار افگنده مگس چهار سرخ خستهٔ خرما یک عدد در آب سائیده طلا کردن و بعد از ظهور نضج زغال کهنه دیوار خام باید
زعفران در آب سائیده ضماد نمودن و اگر سر متنفجر نضج مطلوب باشد قرنفل زرد چوب بآب سائیده و یا حلتیت بسرکه حل کرده بیگرم طلا ساختن و خانهٔ زنبور طلا کردن برای گهانجنی گوهل
یا کهجله در شعیره بعد از ابتدا موم گرم بمیل فرو برده بر شعیره بمالند و یا اشق و سکبینج در سرکه و روغن گل ضماد کنند و یا مرهم داخلیون با مغز نان در آب تر کرده یا بعسل سرشته ضماد نمایند
و یا میعه بر آن مکرر بمالند و یا آرد جو به بوره یا چربی گداخته آمیخته ضماد کنند و قیروطی که در برده گذشت مفید شناسند و ضماد پشک سوسمار و یا صمغ عربی بسرکه و یا بوره نیم درهم
میعه دو درهم و نیم آمیخته و یا انجیر بشیر مکی پخته اما در اشق و سائیدهٔ میعه افزوده و یا آرد جو عوض انجیر بآب تر پخته و یا اشق و میعه بسرکه حل کرده و یا مر و زعفران در گلاب حل کرده
و یا مقل ازرق بآب بهن چهانم و یا انزروت و زعفران بگلاب حل نموده و یا قنطوریون دقیق بآب سوده و یا آرد گندم بآب و عسل پخته و قند اضافه کرده نیز نافع شعیره است
و اگر از قلقند و نوشادر و صمغ عربی مساوی اشیاف ساخته اول شعیره را بمیل خاریده ضماد نمایند نیز مفید بود و طلای سکبینج در آب یا سرکه حل کرده و کماد به بیهٔ گداخته یا آرد جو
و قند یا پنیر گرم کرده یا نان گرم مکرر به تبدیل یکی بعد دیگری و گندم خائیده و نان خائیده بستن و تکمید بزیت و بابی که دران نمک انداخته در آفتاب گذاشته باشند تا آنکه متغیر
و گداخته گردد و مالیدن مگس که سر او دور کرده باشند و نیز مالیدن خون کبوتر یا خون پرستان یعنی کبوتر صحرائی و خون شفنین و کذا ضماد قند یک جزو که دران بوره ربع جزو
یا سدس جزو داخل کرده باشند بآب یا سرکه سرشته و طلای اریاسوس که در برده گذشت و مرهم داخلیون هر واحد نافع است و همچنین طلا موم سرخ و روغن گداخته و مگس
سر بریده و سائیده آمیخته بعده بستن بآب بسیار گرم و تکمید بدان یا ضماد موم بزاج سرشته و یا انجیر پخته یا صبر بگلاب حل کرده یا نان محلول بسرکه و یا انجیر خشک و قند بشراب پخته
همه سودمند است و کذا افعار بدن بلک بشیاف احمر حاد و خضر سفید و جالینوس گوید که اگر شیر انجیر بعسل بجوشانند و نان سیده و قدری قند آمیخته ضماد کنند شعیره را تحلیل کند
و اگر در جفن و چشم و سر گرمی باشد بعد از فصد و اسهال تنقیهٔ بدن و دماغ بشیاف ماميثا و گلاب و گل ارمنی و آب کاسنی طلا سازند و یا بماميثا و مرصافی و حضض بآب
کاسنی و آب کشنیز تازه اکتحال نمایند و ایضا بدان طلا کنند و بآبیکه در آن جو مقشر پخته باشند تکمید نمایند و اغتسال جفن بدان کنند و بعد زوال شعیره بهر عدم قبول
مواد دیگر توتیا و مرمه و سائر مقویات چشم و مشهد آن اکتحال سازند و اگر شعیره تحلیل نشود و نشگافند یا بمقراض قطع کنند و یک ساعت بگذارند که خون از آن برآید
پس در ورد احمر بر آن پاشند و تبرید حوالی جراحت و اصلاح مزاج و تعدیل طبیعت بسکنجبین یا بجار القرع یا بجار الفواکه و جلاب نمایند و گاهی بعد از قطع شعیره شحم انار کوبیده بسرکه
و روغن گل آمیخته بر چشم میگذارند و بعد فاق کنند مرصافی گلنار حضض دم الاخوین سرمه اقلیمیای فضه سفیداب قلعی مساوی باریک سوده بحریر بیخته اکتحال میکنند که همان وزن
شحم میگذارند و اگر در چشم المی پیدا شود علاج ردع نمایند و تعدیل مزاج بدن کنند خصوصا که آن الم بسبب بط و قطع بهم رسیده باشد و اگر از دستکاری ورم مانع باشد
استعمال تبرید و تعدیل و تلطیف غذا نمایند مثل مزورات و شوربای جوزهٔ مرغ و چون مزاج باعتدال آید قیصوم سوخته یا قشیشای سوخته کنند زنجبیل مساوی نرم سائیده
بحریر بیخته با زیبق نموده اکتحال نمایند یا بر اجفان آن ضماد کنند و حنین گوید که شعیره اگر از اثر قرحه باشد نه با دویه اصلاح یابد و نه با آهن و اگر لحم زائد بود بادویهٔ حاده بنشند نگار و کبریت علاج

توثهٔ اجفان

و آن گوشت زائد نرم است که بیشتر در باطن جفن اسفل و گاهی در جفن اعلی و گاهی بندرت بالای جفن از خارج حادث میگردد و در شکل شبیه بتوت باشد و با خارش چشم
ولذع بود و مادهٔ آن خون فاسد محترق است و بساست که خون از آن ترشح نماید و گاهی نه و رنگ آن نیز برنگ توت باشد سرخ یا سیاه یا سبز بحسب اختلاف مادهٔ آن از
دم صرف یا مختلط با سودا و یا صفرا و سودا و این نیز مثل شعیره بیشتر بصاحبان مزاج یابس و کهول و در خریف و بلدان یابسه می باشد و آن مرضی سلیم است علاج فصد قیفال

حکه اجفان و ماق

و آن خارشی ست که در باطن پلک و بیشتر در ماق اعظم و قریب بدان گاهی در ماق اصغر و گاهی در تمام پلک بهم میرسد و با سرخی و خفیف سیلان اشک شور باشد و با آن خشونت هست نه و بثور متقرح و متشقق شود بخلاف جرب و سببش رطوبت مالح بورقی ست خواه از اخلاط حاره باشد خواه از غیر حاره و بقول جالینوس از آفتاب و غبار نیز حادث شود مع فساد اغذیه و خوردن توابل و ملوحات و کوامخ و بقول حاره و مانند آن علاج آنچه در حکة العین گذشت بکار برند مثلاً کاسنی تازه یا تخم آن کوفته با روغن گل بر پلک ضماد کنند و تخم بنفشه با نشاسته نیز مفید ست ماز و هلیله سیاه ضماد کردن نیز مفید و تبریخ با دهان مرطبه کنند و اگر کفایت نکند عدس مقشر گل سرخ سماق شحم انار و تخم کشنیز سرشته ضماد نمایند و شیاف سماق یا برود حصرم یا توتیای هربی با آب حصرم و آب سماق اکتحال سازند و چشم را به آبیکه دران گل سرخ و عدس جوشانیده باشند بشویند و شستن و تکمید با آب گرم نیز نافع ست و اگر فائده نشود فصد سر رو کنند و بعد ازان فصد رگ پیشانی کشایند و مسهل و حب ایارج و قوقایا و ایارج مقوی یا مطبوخ هلیله و شاهتره و ربا الجبن بحسب خلط غالب با دویه لائق آن مکرر دهند بعده اکحال مدمعه مثل باسلیقون و کحل عزیزی و روشنائی اکتحال سازند و زنگار مخلوط با کحال و فلفل و قلقطار و زنجبیل و سنبل هندی و سرکه مخلوط با آب هر واحد جالب دمعه و نافع حکه اجفان ست و اصلاح غذا به تناول گوشت بزغاله و حملان و نان گندم صاف و نقل با انجیر و مویز و مانند آن و تطیب مزاج بدوام حمام با آب شیرین و مرطبات با دهان شیرین مثل روغن گل و بنفشه و تطولات بر سر و اشربه مرطبه مسکن لذع و حدت ماده درین باب سودمند ست و اگر با حکه رطوبت باشد دوای ارسطراطیس یا ارسطوطالیس نافع بود و بقول و فسقطر سرکه ممزوج با آب مزیل حکه است و اکتحال آنزوس محرق مغسول و کذا انزلان و کذا کندر و کذا اسفیدآب و کذا آب پیاز و فلفل و توتیای کرمانی و کذا دخان بطم و مر یا سیه یا قطران یا زفت یا کندر یا قطن هر واحد مفید و کذا تکمید بخرقه که در آب یک رطل سماق یک اوقیه جوشانیده باشند تر کرده و کذا توتیای کرمانی دو درم هلیله زرد صبر سقوطری فلفل دار فلفل مامیران زرد چوب هر واحد یک درم مثل غبار سائیده از پارچه گذرانیده با حصرم هفت روز در آفتاب داشته بعده اکتحال نمودن نافع حکه یافتن ست و جالینوس گوید که هرگاه ادویه موضعیه قبل فصد و تنقیه و مسهل استعمال نمایند در چشم وجع و ضربان و باعث آن انصباب مواد بسوی چشم حادث کنند و ترک نمک و ترشی و ادویه و اغذیه حریفه نمایند و بالجمله علاج آن مانند علاج خشونت و جرب خفیف ست

جرب الاجفان

و آن خشونتی ست که در باطن پلک بالا با خارش و بثور بهم رسد سببش رطوبت ردیه مالحه بورقیه است حاصل از خون حاد یا خلط حاد دیگر که اولاً باحداث خارش اندک ابتدا کند پس خشونت مع وجع و ثقل پلک بهم رسد و پلک سرخ گردد و پس این اعراض زیادتی پذیرند و متقرح شود و بعد ازان بثور صغار صلب پیدا شود عند اشتداد و تشقاق و حکه و تورم و بعد تنقیه و کثرت امتلاء و سوء مزاج دماغ از اسباب اوست و اکثر حدوث آن بعد از قروح عین و رمد بود و آن چهار نوع ست اول را اسنیسوس نامند و این خشونت خفیف با سرخی باطن پلک و دمعه میباشد و از مبادی اوست غبار و دخان و حر شمس و بعد از رمد ظاهر میگردد و از اهمال مریض در پرهیز و سوء تدبیر معالج به تنقیه خلط دیگر غیر از خلط واجب الاستفراغ و دادن دوای خلاف مستوجب قوتین مثلاً استعمال مبردات کثیر که بدان سبب قدری از فضول غلیظه کثیفه با کیفیت حریفه لذاعه زیر غشای پلک محتبس باقی ماند و دران حرقت و لذع بهم رسد و باعث خارش اندک و بثور و دمعه گردد و این را بیونانی اسطرطس نامند یعنی خشونت و دوم را حصفی گویند و این نوع اقوی از اول است گاه عقب رمد پیدا شود و گاه بدون آن مدد از بخارات حاده حادث از اخلاط حریفه عفنه حاره که زیر غشای داخل جفن محتقن گردد حادث شود و صورت آن شبیه بحصف صغیر دانه بود و سر آن سفید باشد و ازان قشور خفیف رقیق جدا شود و چون در علاج آن اهمال نمایند و یا حک کنند آنرا دمعه و سبل و بیاض عین بهم رسد و این را بیونانی طراخوطس نامند یعنی حدت و سوم را تینی خوانند و این اقوی از دوم ست و گویند که شریرترین انواع جرب ست و سببش فساد خون و حدت و احتراق آنست بحدیکه در گوشت پلک سرایت کند و آنرا فاسد سازد و صورت این نوع بشکل دانهای انجیر ست اسفل آن مستدیر و سر آن تیز که یکی با دیگری ملتصق باشد و متقرح شود و باعث هیجان رمد گردد و این را بیونانی سوقوسیس نامند یعنی تینی و سوقی بلغت ایشان یعنی انجیر ست و نزد ابن سرافیون آنرا تینی ازین جهت نامند که در حصف شقاقی پیدا می شود مانند شقاقی که در جوف انجیر بهم میرسد و بعضی در وجه تسمیه آن گفته اند که در ان تشقاق میباشد مانند شقاقیکه در پوست انجیر بهم میرسد و در نوع چهارم جرب اختلاف ست بعضی گویند که چهارم ابردی نامند

جرب نوشته‌اند و کهربا یک جزو قشور نحاس دو جزو سوده بعسل سرشته و یا صبر سوخته یک جزو نوشادر نیم جزو کوفته بیخته پلیته ساخته استعمال نمایند و یا صبر سوخته نوشادر هر کدام
چهار درم صمغ عربی دو درم کوفته بیخته با سرکه بسایند و در سایه خشک کرده سرمه سا نموده اکتحال فرمایند و بعد فصد دست و مسهل شیافات لینه و مرارات و دهنج
و امثال ازادویه ناجیه است و نسخهای مرکبات مذکوره در فصول سابقه مسطور شد نبدو ره اعاده فصد جبهه و رگ ماق کنند و تلطیف غذا بغایت و استحمام حتی الامکان
این قدر ترکیب نمایند از مجربات ناجیه صحیحه است خاکستر موی انسان صبر از هر واحد یک جزو شنگرف زاج سوخته هر کدام نیم جزو قرنفل زاج سرخ هر کدام ربع جزو
سائیده مکرر کبس کنند و گاهی بصبر تنها و کذا از و عصاره قنطوریون صحت یابد و یا شیاف علائی و شیاف غبرو شیاف و شنائی شیاف سماق بعمل آرند و مکث حفن
بشیاف احمر و ذرور صفر و یا بباسلیقون و بعد ازان با عنبر نیز مفید گفته‌اند و ایضاً اکتحال اقلیمیای فضی و توتیای کرمانی و شکر و یا اقلیمیای ذهبی یا سرطان بحری
محرق مغسول و یا بعر ضب و یا زبل جردون و یا آبنوس سوخته شسته و یا فوفل یا عصاره پوست ترنج و یا پوست بیضه مکلس و یا بول صبیان سحق و در ظرف مس
مسحوق و یا خون حجل خشک کرده سائیده و یا زهره کلنگ یا کبش یا دب یا خروس یا رخمه یا عقاب یا نسر خشک کرده سوده و یا توتیا و آب پیاز مساوی و یا زبد البحر
و یا قشار کندر بریان سوده و یا تخم قطونا و شکر مساوی سوده و یا قلقطار محرق و یا اقاقیا محرق و یا نشو در آب حل کرده و یا شادنج مخلوط بعسل و یا زعفران
و یا پیه سیاوشان و یا زجاج محرق و یا شنگرف و یا خنفسا بنصفین قطع کرده میل دران تر نموده و یا عصاره قراسیون هر واحد نافع جرب است و کذا اضماد موی
انسان سوخته و مرداسنگ اضافه نموده و یا زوفای رطب مخلوط بشحم اوزه و یا آب غوره جوشانیده تا زیاده از نصف فانی گردد در آفتاب گذاشته تا قرص شود
و یا عصاره قنطوریون دقیق در آب حل کرده بعد حک جرب بآب انار ترش و بعده قلب جفن تا دو ساعت و یا زنگار و بعده مقلوب داشتن پلک تا دو ساعت و یا
حجر اسیوس و یا زرنیخ و یا زفت بر پارچه مالیده و کذا اکماد چشم بسماق یک نیم اوقیه در یک رطل آب جوشانیده و دران پارچه تر کرده و ذرور کبابه قرنفل باریک سائیده
بعد قلب جفن الم شدید می آرد و تا دو ساعت بران صبر نمایند که بعد ازان نفع عجیب بخشد و حک جرب از اقاقیا و صمغ بصورت میل ساخته و کذا از زنگار نیز مفید
و اختلاط نوشادر در ادویه جرب و کذا سحق اکحال جرب در صلایه مس و دسته آن مقوی فعل آنهاست و حنین گوید که از زنگار سه درم اسفیداج دو درم و نیم سائیده
بآب شیاف ساخته در جرب جفن استعمال نمودن منفعت عجیب دارد و بقول ابن رازی شادنج و فیروزج مساوی مثل غبار سائیده در شراب ریحانی شیاف ساخته اکتحال
جرب پلک را زائل کند و بدانند که بقول رازی حدت ادویه بقدر قوت علت باید و ادویه مضعفه استعمال نکنند مگر بعد فصد و استفراغ و نقاء بدن و لاسیما جرب هیجان ماده
تا بر مریض آفت نیارد و اقوال اطبا بقول شیخ در ابتدای جرب شیاف احمر لین و بعد ازان شیاف اخضر لین نافع است و اگر قوی تر ازان خواهند احمر حاد و اخضر حاد
و طرخاطیقون و کحل ارسطراطس و شیاف زعفران اکتحال نمایند و گاه معالجه می نمایند بزهره بز و زهره خنزیر و نوشادر و مس سوخته و قلقدیس مجموع یا هر واحد تنها
و باسلیقون و شیاف زبادی جید است و دوای ارسطراطس سخت سودمند است و یا بگیرند مس سوخته شانزده جزو و فلفل هشت جزو و اقلیمیا چهار جزو و مر دو جزو
و زعفران دو جزو و زنگار پنج جزو و صمغ بیست جزو کوفته بیخته در آب باران سرشته بکار برند و یا فلفل و دار فلفل نوشادر هر کدام یک درم زعفران عفص هر کدام شش درم
سنبل الطیب چهار درم کافور یک دانگ باریک سائیده وقت حاجت اکتحال نمایند و بالجمله باکحال حاده جالب دموع و منقی رطوبت اکتحال کنند بعده تکمید چشم
بآب بابونه و اکلیل الملک و اندکی نمک و تعاهد حمام و از اکحال موافقه برای جرب برود حصرم و اقوی ازان و شنائی و شیاف سنبل است و چون در جرب حرارت پیدا گردد
بشادنج اکتحال نمایند و از ادویه که باعث الم شدید گردند اجتناب ورزند و هرگاه درین علت خارش سخت پدید آید کاسنی تازه کوفته قرص ساخته بروغن گل
مسح کرده وقت خواب بر چشم بندند و سفیدی بیضه و نشاسته در گلاب حل کرده بر چشم بندند و اگر کفایت نکند ضماد عدس و شحم رمان که در باب حکه گذشت بکار برند
و شیاف سماق در چشم کشند و اگر فائده نکند فصد و مسهل و تعدیل تدبیر نمایند و فصد رگ پیشانی نافع بود و طبری گفته که علاج جرب چکانیدن سرکه و استعمال حمام و تدهین سر
و پرهیز و تلطیف غذا و اکتحال بادویه جالب دموع است و جمیع انواع جرب که محتاج بحک باشد باید که طبیب آنرا حک ننماید مگر نزد اضطرار که از هیچ ادویه دیگر زائل نگردد و قبل از
تنقیه بدن نیز درست نیست و ابن سرابیون گوید که علاج دو نوع اول جرب بادویه حاده بلطافه جالیه دمعه مانند روشنائی و شیاف احمر و شیاف اخضر نمایند
و اگر با جرب رمد بهم رسد بادویه جرب ادویه مسکن درد خلط سازند و اگر با جرب قرحه در چشم بهم رسد که بسبب حدت ماده تاکل آن نماید استعمال ادویه مغریه ملطفه نمایند و اگر جرب

بطول انجامد تا آنکه در اجفان از دو نوع اخیر جرب بهم رسد پلک را بشکر طبرزد یا با آهن حک نمایند و بعضی آنرا بحجر قیشور حک می نمایند ابو الحسن فیلسوف در کتاب مستغنی می نویسد که علاج نوعین اولین بفصد و حجامت و تنقیه بدن است اگر ممکن باشد زیرا که استعمال ادویه حاده قبل استفراغ در چشم ورم حار پدید می کنند و بعد تنقیه پلک را منقلب ساخته بشیاف احمر لین یا حاد بخارند و شیاف اخضر و باسلیقون یا روشنایا بکار برند و مریض را بدوام دخول حمام امر کنند و اگر چشم گرم شود ادویه حاده موقوف کنند و باصلاح مزاج پردازند و بشادنج بتسکین نمایند و هرگاه التهاب ساکن شود بعلاج جرب رجوع کنند بشیاف احمر لین یا غبره و اگر کفایت نکند بادویه حاده اعاده کنند و علاج نوعین اخیرین بفصد است یا پیشانی یا تنقیه کنند و جفن را برگردانیده بشکر یا کف دریا یا اقاقیا و ... بخارند تا آنکه پلک رقیق شود بحالت اصلی عود کند بعده حک آن نموده بچکانند در چشم زردی بیضه و روغن گل نمایند و روز دیگر ذرور صبر یا اغبر بپاشند و هرگاه حدت حک ساکن گردد پلک را منقلب ساخته بشیاف احمر لین بخارند پس اگر بقیه از آن در جفن باقی ماند برای تبدیل تصفیه مریض را در حمام داخل کنند و شیخ ... می فرماید که علاج نوع دوم و سوم از جرب حک جدید است یا بادویه حاده مانند زبد البحر ... و صمغ ... کبریت ... بقیشور است و یا به برگ انجیر و یا از شادنج و زعفران ... شیاف ساخته بدان حک نمایند انتهی امین الدوله گوید که علاج نوع سوم و چهارم بعلاوه استفراغات و استعمال اکحال و ترک مبخرات و اکثار اغذیه و کثرت استعمال حمام است و فصد قیفال و عرق جبهه و ماقین و حجامت و تلیین طبیعت مکرر و تقلیل غذا و ترک طعام شب و چون جرب بحک محتاج گردد بشیاف احمر لین حک نمایند بعد از آن اغبر یا ذرور اصفر بپاشند یهودی گفته که چون حک نمایند جرب را باید که ... نمایند تا آنکه غلظت جفن زائل گردد و بحالت طبعی باز آید پس زعفران و مر سوده بحریر بیخته بران بپاشند و سفیده بیضه مرغ با روغن بنفشه بر چشم گذارند و تا هشت ساعت ببندند پس باز نمایند و فردای آن بشیاف احمر لین اکتحال کنند و گویند که پلک را گردانیده ملاحظه نمایند اگر جرب کم است بشکر طبرزد آنرا بخارند و اگر بسیار است بنوشادر ... بران بپاشند و اگر زمستان بود بعد از آن حک صبر با دام و زیره کوبیده بران ضماد کنند و اگر تابستان باشد بزرده تخم مرغ و بنفشه ضماد نمایند الحاصل کیفیت حک آنست که پلک را با انگشت برگردانند و باطن آنرا بپارچه یا زبد البحر و یا به برگ بید انجیر و یا بچوب آنج یا ... کوره شادنج و غیره و یا آله که برای حک جرب بسازند حک نمایند و بعد از آن بشادنج مغسول اکتحال کنند و رازی گفته که آله معروف بوده ... ست که سر آن بشکل ... بسیار باشد و حک می نمایند بآن تا خشونت زائل گردد و خون از آن برآید و بعد از آن باید که زیره بخایند و آب آن در چشم بچکانند و روز دیگر ذرور اصفر بپاشند و یا معالجه بشیاف احمر و اخضر نمایند اگر بقیه آن مانده باشد ابن ماسویه گفته که جرب و ظفره اگر صلب غلیظ مزمن باشند علاج هر دو بقطع است اگر رقیق باشند بادویه حاله مانند مس سوخته و قلقند و زهره خنزیر و نوشادر و زهره کلاغ و اگر فائده نشود ادویه اکاله معفنه بآن مخلوط نمایند و ادویه که در آن قوت حک بسیار باشد جرب را قلع می نماید و اگر با جرب سبل باشد بادویه جرب چیزی از ادویه سبل مثل ... طلیقان مخلوط سازند و اگر با جرب حدت و قرحه و اکال باشد ... علاج بادویه جرب مگر آنکه پلک را برگردانیده حک نمایند که باعث زیادتی وجع و سیلان نگردد و جمعی از ... گویند که چون جرب مزمن گردد ابتدا بفصد دست نمایند بعد فصد ... و جفن ... بعد اخری حک بعد فصد ... و بعد فصد ساق استعمال نمایند که این تدبیر ملائم اوست و اگر حک قبل از فصد استعمال کنند ماده از آنچه تحلیل شود زیاده تر ...

علاج جرب منبسط

فصد قیفال و حجامت نمایند و مسهل دهند و یا مسهل گل بنفشه چهار درهم سوده با جلاب شکر آمیخته بیاشامند و یا نقوع هلیله که در فصل خشونت جفن گذشت ... نسخه ... بدهند و بعد از تنقیه استحمام دائم کنند و کحل و شنائی و شیاف احمر لین در روز ... در چشم کشند و پلک را بشیاف مذکور بخارند پس استعمال کنند شیاف ... و شیاف اخضر و شیاف زنگار اگر احتیاج بدوای قوی تر افتد و بعد راحت از اذیت حک ذرور اغبر اکتحال نمایند و اگر در پلک خشونت بسیار باشد ذرور اصفر کبیر و شیاف ... اکتحال کنند و بشیاف اخضر و باسلیقون حک نمایند اگر فائده نشود بشکر طبرزد حک خفیف نمایند و بقول بعضی بشیاف احمر لین حک نمایند و بعد از آن با غبره ... است حک بشکر طبرزد و اگر زائل نگردد ... حک نمایند پس آب زیره نمک خائیده بچکانند و بعده بزرده بیضه مرغ و روغن گل بر چشم ضماد نمایند و بعد از آن بشیاف احمر اکتحال کنند و بعد تسکین درد حک ذرور اصفر و باسلیقون استعمال نمایند و از اغذیه مولد اخلاط ردیه اجتناب ورزند و اغذیه لطیفه خفیفه محموده مثل جوزه مرغ و تیهو و دراج تناول فرمایند و بقول طبری اگر با غلظ و صلابت باشد بعد تنقیه ... بران ... و بمیل حک نمایند و بعد از آن بدو یا سه میل از سر انگشت ممزوج بگلاب اکتحال کنند و بعده اکتحال بروشنائی و باسلیقون کبیر نمایند و اگر غلظ منحل نگردد و صلابت آن باقی ماند در خراشیدن آن بجد بلیغ باکی نیست و هر صلابتی که در پلک باقی ماند و در بدن ماده و امتلائی نباشد بخار آب گرم ... [illegible]

و پرهیز و تدبیر تحلیل می باید و بقول جالینوس علاج این نوع جرب که از حر شمس و غبار حادث شود فصد قیفال و تکمید به آب نیم گرم و پرهیز از ملوحت و حرافت و حموضت است

علاج جرب صلبی

بعد فصد سر رو اسهال بطبیخ هلیله یا افتیمون و مسهل و حب ایارج و ماء الجبن و آب شاهتره بحسب مزاج نمایند و بر اغذیهٔ لطیفه حتی المقدور اقتصار کنند و بعد از آن جمعه
اکتحال نمایند و اگر فائده نشود بشیاف احمر لین یا شیاف خولان در ورم صغیر و روشنایا اکتحال کنند و یا شادنج عدسی دو درم روسختج یک نیم درم کتیرا نیم درم صمغ
کرابارست یک درم صمغ عربی سپید یا سپیدهٔ محرق اقلیمیای فضی اقلیمیای ذهبی هر یک دو دانگ فلفل سفید نیم دانگ کوفته بیخته سحق بلیغ نموده به آب باران یا آب چوب تین داده
صافی چوب مانند عدس سازند و هر روز یک عدد از آن به آب سائیده اکتحال میل نمایند و حک نمایند با آن دو امیل پس اگر بعد اکتحال آن گرمی پیدا شود چشم را
به برود بنفسجی خنک سازند و باز اکتحال بدان نمایند و باید که این نوع را بشکر و حدید و غیر آن حک نمایند که بسبب بودن این قسم در سطح و عدم نفوذ آن در عمق اکتحال
خرق غشای صحیح و افساد جفن دارد مگر عند ضرورت شاید حک خفیف جائز داشته اند و ایضا استعمال روغنها و اکتحال باشیای حاده درین نوع نشاید و اگر
شیاف حاد اکتحال نمایند البته بعد از آن برود بنفسجی استعمال کنند بالجمله در علاج این نوع مبادرت نمایند و استحمام بسیار کنند و این نوع بالزوم پرهیز و تنقیهٔ بدن
بادویهٔ موافقه سریع الزوال است و باید که این کحل الجواهر آرند سفید آب کف دریا نشاسته صمغ عربی مساوی گرفته شیاف ساخته وقت حاجت اکتحال نمایند و از جمیع
اغذیهٔ مولد خون بسیار پرهیز کنند و بر غذای کمتر اقتصار ورزند و این نوع اگرچه خفیف و سریع الزوال است لیکن نکایت او عند خطای علاج عظیم می باشد

علاج جرب تینی

بعد از فصد مکرر و تنقیه بمسهل سوداء و غرغره و سعوطات و استعمال حب بنفشه در هر هفته دو بار اکتحال بباسلیقون و شیاف احمر حاد و شیاف اخضر نمایند و اگر تحلیل نیابد بشکر
یا زبد البحر یا صدف بخارند و بر آن آب برگ کرفس و نمک خائیده بچکانند و زردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل تا دو سه روز بر چشم ضماد نمایند و در روز سوم یا چهارم و بعد از آن بشادنج
مغسول یا بغبر اکتحال کنند و بعد از آن اکتحال بشیاف اخضر و باسلیقون نمایند و اگر بعد معالجه بحدید گرمی در چشم بهم رسد شیاف ابیض استعمال کنند تا آنکه حرارت تسکین یابد
بعد ذرور صبر مر صغیر و بعد از آن شیاف احمر لین و حاد و ذرور صغیر کبیر پس شیاف اخضر و باسلیقون و دیگر شیافات بعمل آرند و بالجمله درین نوع اگر بالغی نباشد و قوت محتمل بود
چند بار بتوالی فصد قیفال گیرند و اسهال بمطبوخ افتیمون بچند دفعی دربی نمایند و فصد رگ ماق یا عرق جبهه کنند و از جمیع اغذیهٔ مولد خون کثیر پرهیز کنند و بر غذای اقل
والطف اقتصار ورزند و بعد از آن بشیاف احمر حاد مدام اکتحال نمایند و چون در مزاج گرمی پیدا گردد آش شا سیدن یا ماء الشعیر با عناب لازم گیرند و هر صبح استعمال خمیرهٔ بنفشه نمایند
و غذا مزوره ماش مع اسفاناخ مفید بود و پس اگر کم نشود و صلابت بهم رسد با آله ورده حک نمایند بملایمت تا آنکه مستاصل گردد و بعد حک اکتحال بشیاف ابیض محلول
بشیر خر یا شیاف ابار نموده باشند اگر از ان التیام پذیرد بهتر والا موم صاف روغن گل بر آتش گداخته قیروطی سازند و بر آن اندکی سفیداب مغسول پاشیده بهم زنند
تا شکل مرهم گردد و در هاون انداخته آب سرد بر آن ریزند و بمالند و همچنین باز آب بر آن ریزند و بمالند تا سفید گردد پس قدری از آن بگیرند و بر سنگی گذارند و بر آن
اندکی انزروت بشیر خر پروره پاشیده بسایند که خوب مخلوط گردد پس بسر میل قدری از آن بگیرند و زیر پلک بگذارند و بر چشم رفاده بآب کاسنی و آب برگ
عنب الثعلب تر نموده گذارند و ببندند و مریض را بر پشت بخوابانند تا آنکه دوا منحل گردد و بر نیاید پس چشم را بکشایند و از پنبه بملایمت پاک کنند و اکتحال بمرود بنفسجی
نمایند و اگر در باطن جفن چیزی شبیه بنسج عنکبوت دیده شود و شیر دختران در آن بدوشند که پاک میکند و اندازه او کی باید که در جمیع ایام این مداوا از مراعات مزاج
علیل غافل نباشند چه با وجود تغیر مزاج بدن علاج چشم فائده نمی بخشد و اگر این قسم جرب خفیف باشد بسا است که انتفاع می یابد بحک از شکر طبرزد

علاج جرب بردی و غدد

در بردی تنقیه بمسهل و حب ایارج مکرر کنند و استعمال سعوطات مذکوره بالا نمایند و بچیزی که باعث تدریج گردد و مصلح رطوبات اند اکتحال نمایند بلکه آنچه باعث نضج و ترقیق
ماده گردد مثل قطور و ضماد و غیره که در تعلیم فصل برده مسطور شد باستعمال آرند و اگر علت دشوار و صلابت آن زیاده گردد بشکر طبرزد حک نمایند و اگر زائل نشود
حک بحدید نمایند پس ادویه مجففه و شیاف اغبر و غیره و تدبیر که در برده گذشت بکار برند و این جمیع تدابیر بالزوم پرهیز و تعاهد استفراغ باشد اگر قوت متحمل بود و بهتر

چشم گرم گردد باد و یه مذکوره آنرا خشک نمایند و بعضی گویند که علاج آن اکتحال بسفاذج و زعفران و مرقشیشای محلول بآب و اندکی شکر است و حک نمایند
باطن پلک را بشکر طبرزد و یا برگ انجیر و یا سجد یه اگر احتیاج بدان شود و گویند که اگر جرب غلیظ بود و در آن رطوبت ظاهر باشد تناول این حب آنرا نافع است صبر زرد درم سقمونیا پنج
پنج درم مقل دو درم شربتی سه نیم درم و این کحل نافع بود روسختج نوشادر هر یک چهار جزو صمغ عربی دو جزو همه را باسرکه کهنه سائیده خشک کرده اکتحال نمایند و گاهی
نفع میکند آنرا اشادنج و مس سوخته هر یک پنج درم دار فلفل نیم درم زعفران دو درم کوفته بیخته استعمال کنند و در عدسی تنقیه بمسهل سوداوی و حب افتیمون نمایند
و مطبوخ افتیمون و تبرید بعلوی خان و ماء الجبن بهمراه سنا مع حب لاجورد و سفوف آن نمایند و سعوط مذکور و غرغره بکار برند و تلطیف تدبیر و حک برگ انجیر یا شکر طبرزد
و یا حدید یا استقصا کنند و گویند که این کمتر بادویه علاج پذیرد مگر آنکه پلک را برگردانند و حک نمایند با آله آهنی که آنرا ورده نامند و استیصال آن نمایند پس ادویه
که بالا مذکور شد و تلیین طبیعت نمایند و هر صبح استحمام کنند و اکتحال تخم قطونا باغی خیلی مفید و کذا خبث الحدید که نزد این دوای تالیف حکیم کبیر علی خان مجرب است
پوست هلیله سوخته شیاف مامیثا صبر جسته مینیب هر یک سه ماشه در گلاب صلایه کرده بمیل در کشند و هر چه در علاج کلی جرب نوع سوم مذکور شد بعمل آرند

سلاق

که بیونانی بو سیما گویند و آن غلظ و سرخی و خارش کنارهای پلک است که بریختن مژگان و تقریح اشفار مودی گردد و اکثر بعد از رمد بباعث سوء تدبیر در علاج
و کثرت استعمال مبردات حادث شود و اطفال را بسبب حرارت و رطوبت مزاج و کثرت گریه ایشان عارض گردد و صاحبان امزجه یابسه را در سن جوانی و تابستان و بلاد حاره
بهم رسد و سببش ماده غلیظه ردیه اکال بورقی است و آن بیشتر بلغم بورقی باشد و گاه خونی که حرارت غریبه بعض اجزای لطیفه آن تحلیل برد و بعد سوداوی تا نرسد و تشخیص
هر دو سبب چنان کنند که اگر سرخی زیاده باشد و ثقل کم دموی بود و الا بلغمی باشد و سلاق گاه تازه خفیف مبتدی بود و گاهی کهنه مزمن بود در تازه آن خارش
و اجفان خفیف بود و سرخی اندکی و در مزمن خارش و سرخی بسیار با انتفاخ و صلابت اجفان باشد و گاهی فساد چشم تابع آن گردد بجهت فرط خبث ماده و سیلان تا کل آن مقابله
علاج در سلاق تنقیه بدوای لطیف نمایند و اگر مزاج رطب باشد استفراغ بچیزی نمایند که در آن قدری ایارج باشد و اگر مزاج گرم باشد بمراد و یه لطیفه اقتصار کنند
و بماء الفواکه تنقیه سازند و بعد از آن گلاب که در آن سماق و پوست هلیله زرد تر کرده باشند قطور نمایند و چشم را بدان بشویند که مجرب است و گویند که این دوا سلاق را که حادث شد
از بوئیدن بوی بغل و مزابل و مستنقعات بسبب حدت و حرارت آنها مثل بخارات داخلی باشد نیز زائل گرداند و در شب عدس مطبوخ یا تخم انار ترش بگلاب و یا
برگ خرفه و یا کاسنی و کشنیز بروغن گل و یا مغز بادام تلخ بشیر سوده ضماد کنند و یا سفیده بیضه مرغ بروغن گل در پاره پنبه آلوده بر چشم نهند و یا عدس مقشر سماق
تخم انار گل سرخ کوفته بیخته بسرشته ضماد نمایند و صبح بحمام روند و یا انکباب نمایند بر بخار آب گرم و سعوط بروغن بادام کنند و ادمان حمام انفع علاج باشد
و بقول اطبای هند گل فتیله چراغ بر تهالی جستی نهند و اندکی روغن چراغ بران انداخته از سپاری چهالیه بسایند و سائیده آنرا در چشم کشند و یا چند لوکهنه
بر انگشت بسوزند که زغال شود و سائیده در پنبه پیچیده فتیله ساخته در چراغ بروغن سرشف روشن کنند و دوده آن بگیرند و در چشم کشند و بر پلک بمالند و آب
برگ دهتوره آب برگ بهنگره گرفته پنبه را در آن تر نموده در سایه خشک کرده فتیله آن در چراغ بروغن شیرین بسوزند و دخان آن در چشم کشند و اگر جست بقدر دو دام در
ظرف آهنی بر آتش انگشت گداز نموده آب ساگ بتهوا اندک اندک بران چکانند تا خاکستر شده برنگ زرد یا سفید گردد باریک سائیده در چشم کشند سلاق و شعر زائد
و حکه و دمعه را نافع بود و یا پشک کور موش نصف سوخته و نصف آن غیر سوخته سائیده بعسل طلا کنند و یا بیخ بسکهپره سفید در سایه خشک کرده با آب سائیده در چشم کشند و یا
بیخ آک بچوب تر شده آمیخته بر پلک بمالند و یا از سرگین خر ... بیتال ... روغن بر آورده بر پلک بمالند و یا پارچه کهنه باریک یا پنبه سه بار در آب هلدی سه بار در شیره مدار
تر کرده خشک نموده فتیله آن ساخته بروغن سرشف افروزند و کاجل آن گرفته در چشم کشند و اگر بیخ آک سوخته خاکستر آن با آب حل کرده حوالی چشم طلا کرده باشند خارش و سرخی
و غلظ اجفان دور سازد و اکتحال توتیای هندی با آب عنب الثعلب نیز مفید است و یا صدف سوخته سائیده در چشم کشیده باشند و یا کجلی مار سوخته با روغن کنجد بر شره بمالند
و یا نگس گرفته سر آن دور نموده خشک کنند و بآب سائیده طلا نموده باشند و یا حب سلاق که در آن سپاری چهالیه داخل است در چشم کشند و طلا نمایند و اگر خشت کهنه
بگیرند و باریک سائیده در روغن زرد لت کرده در پارچه پوتلی بندند و در تهالی پهول پوتلی اگر دانند و روغنی که در ظرف جمع شود گرفته بر پلک چند روز بمالند از مجربات است

واگر بگیرند زلوی کلان یک عدد و آنرا در پارچه که ظروف کانسی را از آن صاف میکنند بپیچند و در چراغ نهاده روغن گل در آن اندازند و آن فتیله را روشن نموده بالای
آن ظرفی گلی نهاده دودش بگیرند و بدان اکتحال نمایند در ازالهٔ سلاق بتجربه رسیده و قطور آب حصرم تازه یا کهنه در چشم مجرب سدیدی است و اکتحال عصارهٔ زیتون برگ
و یا ابهل تازه بعصور بشیر در ظرف مسی یا قلعی جوشانیده و یا آب بیخ [illegible] بشکر با کهنه و مر و زعفران جوشانیده و یا زنجار حدید و یا خولان با آب حصرم یا گلاب بسنگ سوده
و یا دقاق کندر سوخته و یا آب ترنج و یا عصارهٔ املاب [illegible] یا حصرم و یا زیت عتیق [illegible] یا دخان میعه و زفت و مر و کندر و [illegible] و صمغ صنوبر و قطران نیز نافع سلاق است
و شیاف صمغ عربی کثیرا هر واحد شش درم نشاسته دو و نیم درم اسفیداج پنج درم کوفته بیخته بسفیدی بیضه سرشته شیاف ساخته در گلاب سوده اکتحال نمودن نیز مفید
و در سلاق کهنه مزمن فصد قیفال نمایند اگر خون غالب باشد و الا ابرای [illegible] است ماقین یا سیان [illegible] و شانه کنند و بعد فصد رگ پیشانی کشایند و تنقیه
بمسهل حب ایارج یا بمطبوخ هلیله و شاهتره [illegible] غرغره با ایارج فیقرا [illegible] و [illegible] بحمام [illegible] آب گرم نمایند و بعد تنقیه پرهیز از اغذیهٔ مولد اخلاط حاد
و تناول اغذیهٔ محمود الغذا مثل گوشت بزغاله و [illegible] خفیفه و نان گندم جید الطبخ هر دو اسنک سوده بروغن گل یا حضض و شیاف ابیض و یا اقاقیا گل سرخ آرد جو زعفران
با آب برگ کاسنی یا آب برگ خرفه سرشته بر پلک طلا کنند و شیاف احمر لین یا حاد و برود حصرم اکتحال نمایند و اگر فائده نشود در روشنائی و کحل جلا یا عزیزی استعمال کنند
و نسخهای آنها در فصول سابقه امراض عین مسطور شدند و این روغن سلاق نیز معمول است [illegible] یک دام [illegible] یک عدد [illegible] بیکدام بخته ریسمان خام گرداگرد مثل
گیند پیچند و در بیست و چهار دام روغن گاو تر کرده دو ساعت نگهدارند بعد ازان در آوند کانسی گیند مذکور را بسوزند و ریسمان سوخته از کارد بتراشند و روغن
مابقی را در آن گیند کنند بعد ازان [illegible] تا که ریسمان بخوبی سوخته شود و بعد ازان همه را هفت روز از چوب نیم [illegible] که در فلوس حسپانیده باشند در ظرف کانسی نموده در چشم کشند
که بهتر ازین علاجی بنظر نیامده و جهت سبل و دیگر امراض چشم نیز بتجربه رسیده و مس سوخته نیم درم زاج شش درم زعفران فلفل هر واحد یک درم با شراب عفص بسایند که مثل سرمه گردد
بیرون چشم ضماد نمایند مجرب است و سرگین موش سوخته سنگ سوخته سوده بعسل سرشته اکتحال نمودن نیز نافع سلاق مزمن است و خاریدن پلک بشکر طبرزد و بعد ازان استعمال
شیاف سماق و ذرور بقدری حضض و اقاقیا بشب چند مرتبه و بعد ازان استعمال ادویهٔ مانع صعود بخار بدماغ مثل اطریفل صغیر و مربای هلیله سودمند بود و توتیا اقلیمیا امیران [illegible] الحجر
هر واحد دو درم خولان چهار درم زنجبیل یک درم صمغ عربی پنج درم شیاف ساخته در آب حصرم سوده اکتحال نمودن نفع بین می نماید و یا مغز بادام تلخ مغز خستهٔ عناب
پرچه سفال کهنه که بر چاه افتاده باشد هر یک شش ماشه بگلاب شش ساله در سنگ سماق دوازده پاس کهرل کرده از میل حسبت در چشم کشند و کذا خاکستر بطاوس و کذا خاکستر
پارچه صافی ظرف کانسی مجرب است و در سلاق حادث بعد رمد زاج زرد سوخته زعفران سنبل الطیب هر واحد یک جزو شادنج ده جزو باریک سوده شیاف ساخته در
سایه خشک نموده بآن جفن را خاریدن از مجربات بوعلی سیناست و در نسخهٔ احمد ابن ثابت نوشته که ادویه را کوفته بیخته بسفیدی بیضه سرشته شیاف سازند و بر سنگ
در گلاب سوده اکتحال نمایند و اگر چرم گاومیش یا مادهٔ گاو دباغت کرده بسوزانند چنانکه سیاه شود و باریک سائیده در ظرف مسی کنند و نمک لاهوری و فلفل گرد
هر یک بمقدار خمس آن اضافه نموده با شیرهٔ برگ تمر هندی بدستهٔ چوب نیب که فلوس در و نصب کرده باشند بسایند و دو نوبت از شیرهٔ مذکوره تسقیه دهند چنانکه
حلی کامل از مس بردارد آنگاه در ظرف برداشته نگاهدارند و هر روز در چشم کشند در رویانیدن مژه و ازالهٔ سرخی و خارش چشم و آماس و سوزش از مجربات او و انطاکی است
و سندروس زنگار در سرکه و شهد و شیر دختران سائیده اکتحال نمودن نیز مجرب است و اگر بعد فصد و مسهل دماغ را بمطبوخ آب بارکتانی خرد پاک کنند بعد ازان سر بخار
آب گرم دارند و بحمام بسیار روند و حب سلاق که از سنگ بصری نیله تهوته کافور نبات بآب کهرل کرده حب ساخته باشند بآب سائیده در چشم کشند درین باب
مجرب اهل هند است و موی سر آدمی در ظرف گلی سوخته سپاری چهالیه سوخته زلو سوخته جست کشته کافور چاکسوی مقشر نیله تهوته بریان بمساوی در روغن گاو
شش روز در آوند کانسی بدستهٔ مس حل ساخته هر روز بر پلک طلا نمودن نیز مجرب ایشان است طبری گوید که هرگاه سلاق بحدی رسد که هر دو ماق سرخ و منتفخ شوند
و اشک آید و مژه بریزد و اشفار متقرح گردد بعد تنقیهٔ بدن و سر و لزوم پرهیز با حفظ مزاج و قوت شیاف دینارج و احمر لین و ابیض مجموع را بآب بادیان سوده اکتحال کنند
و جمع کردن شیاف ابیض بشیافات مذکوره برای منع زیادتی حدت در ماده است لهذا جالینوس گفته که برادویهٔ سلاق اندکی از مبردات مسکن حدت اضافه نمایند هرگاه
سرخی و خارش زائل شود و اشک منقطع گردد بسیر محمر ابری اکتحال نمایند و انچه در انتشار موی اشفار باید بکار برند و مکرر بحمام روند و بآب گرم تکمید کنند و هنگام اشتداد سلاق

یا قطع جزو آن یا غده یا سلعه یا ثولول یا لحم زائد معلوم شود و سببش همان باشد و اگر پلک از عوارض مذکوره پاک بود به بینند که در جفن رطوبت است یا لاغری و تر و فربهی یا خشکی
خشکی دران معلوم میشود اگر کثرت رطوبت پلک دیده شود و شتره دفعةً افتاده باشد و مریض از مرطبات ضرر و مجففات انتفاع یابد از تشنج امتلائی یا استرخای
رطوبی باشد و اگر پلک خشک و لاغر و دقیق نماید و شتره بتدریج افتد از تقدم استفراغات و اسباب مجففه مثل کثرت بیداری و صوم و انتفاع از مرطبات و تضرر
از مجففات نیز سوال کنند پس اگر اقرار آن کنند سببش تشنج یبسی بود و الا احال تقدم عروض نزلات یا ملاقات سردی یا رسیدن ضربه و سقطه یا وقوع قرحه بر
دریافت نمایند پس اگر تقدم نزله بیان کنند و با آن حرکت پلک بطی باشد از سدهٔ مواد رطبه بود و اگر ملاقات سردی بگویند و عدم ثقل پلک و تضرر به بردات
و انتفاع از مسخنات با آن باشد از برد ساذج بود و اگر تقدم ضربه یا سقطه یا قرحه سرکه بدر سایش همان باشد علاج آنچه از قطع جفن و خیاطت زیاده از قدر لائق
و اثر قرحه و التیام آن باشد جلد پلک را از موضع ملتحم باز شگافند و در میان شق فتیله مرهمی که گوشت برویاند مثل مرهم ابیض یا باسلیقون یا قیروطی آلوده بگذارند
تا در میان آن گوشت بروید و در شتره خلقی پوست بالای پلک را از وسط شق نمایند و باین شق بدستور مرهم منبت لحم بگذارند و آمین الدوله گفته که شتره خلقی
و آنکه از قطع جفن باشد لا علاج است مگر به تخفیف بموم روغن تمریخ نمایند و آنچه شتره که از غده یا سلعه یا ثولول یا نبات لحم زائد باشد علاج همانها بجا آید
لیکن عمل جدید بعد از تنقیه بدن بفصد قیفال و اسهال بمطبوخ فواکه باشد و برای رفع لحم زائد ادویه حاده استعمال کنند مثلاً زنگار را بر خرقه بریان نمایند و سحق نموده
بران موضع بپاشند و یا سفیداب قلعی و کبریت زرد و سفید طلا نمایند و آنچه در تحلیل هر واحد مذکور است استعمال نمایند و ایضاً آنچه از زیادتی لحم و قرحه عارض در اجفان
باشد دران استعمال شیاف احمر و اخضر و باسلیقون نیز مفید گفته اند و اگر شتره از تشنج یا استرخا باشد علاجش علاج تشنج و استرخاست و بالجمله اگر استرخائی [illegible]
از نزول انصباب بود لا علاج است و آنچه از سده یا ماده بارده رطب مزمن باشد تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج یا حب صبر یا حب اسطوخودوس یا حب قوقایا نمایند و بعد ازان
بر موضع مسترخی آنچه باعث قبض و تقویت گردد مثل اقاقیا و ماميثا و آس بگذارند و مثل فتیله در شراق گذشت طلا کنند و یا گل بابونه یک جزو و اشق ربع جزو ضماد سازند
و عصارهٔ برگ اطراف نرم عوسج و علیق و یا اقاقیا با آب آس سبز قطور سازند و آنچه از برودت بلا ماده بود مسخنین نطول که در آن مرزنجوش و صعتر و سنبل الطیب باشد
بکار برند و اقاقیا و عصارهٔ ماميثا و مصطکی و صبر سقوطری مساوی کوفته بیخته بآب سورد سرشته شیاف ساخته بر پلک ضماد کرده باشند و مدام بجاورس و حرف تکمید نمایند و هرچه
در استرخا گذشت بکار برند و در شتره تشنجی اگر امتلائی بود تنقیه بدستور استرخائی کنند و تکمید و تعریق سر بادهان ملینه نمایند و روغنهای محلله بمالند و بر موضع
تشنج چیزی که ارخا نماید مانند پیه بروغن گل تر نموده بگذارند و انکباب بر بخار آب گرم و تکمید بآب گرم از پیه کنند و قیروطی روغن بنفشه بر پلک ضماد کنند و تخطی
و امثال آن طلا نمایند و بلعاب حلبه تنطیل فرمایند و اگر تشنج یبسی باشد بهتر ترطیب بنطولات و روغنها و اشربه و اغذیه مرطبه و تعاهد دخول حمام بآب شیرین و انکباب
بر بخار آبیکه دران گل بنفشه و نیلوفر و جو نیکوفته و سبوس گندم جوشانیده باشند و تضمید بگل بنفشه و خطمی و سبوس و مثل آن با شیر دختران و تدهین سر بروغن بنفشه
و کدو و هرچه در تشنج مذکور شد بعمل آرند و شتره که از ذهاب جزوی از اجزای جفن باشد دران نیز تدابیر مرطبه استعمال کنند و اگر شتره از اذیت غشای مجلل جفن باشد
علاج پذیر نیست و بالجمله تضمید بمرطبات و تعریق سر بادهان مرطبه مانند روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و گاه گاهی سعوط بادهان مذکوره و اصلاح غذا و جمله تدابیر
مائل بمرطبات و تلیین بعمل آرند و از تدبیر [illegible] منع نمایند و اگر شتره از سده و امساک جفن [illegible] باشد انگار کنند که بکدام موضع ملتصق چیزی از اصول جفن
چسپیده است پس تدبیر جدا نمودن آن نمایند بطوریکه در التصاق جفن بیاید و اگر در داخل پلک چیزی باشد منعقد [illegible] جهد تحلیل آن کنند باستعمال اخلیون
در رفاده [illegible] مناسب مثل حلبه و تخم کتان و بابونه [illegible] استعمال نمایند و اگر زائل نگردد [illegible] بکار برند و در شتره ضربی و سقطی اول
ازالهٔ التهاب نمایند بفصد و مسهل بعد ازان [illegible] و اگر شتره از آن استخوان بر آید لا علاج است و تلیین
و تمریخ و احتراز از آنچه موجب [illegible] گردد مثل دخان و استعمال دوای حریف مانند آن فی الجمله فائده بخشد انتهی [illegible] ثابت گردید که در شتره ادویه مجففه
مانند ذرور [illegible] و امثال آن ضرر نماید [illegible] باشند و آب [illegible] در رفاده نهاده بر بینه بندند و صبح بگشایند پس
اگر ورم حادث شود بعلاج آن پردازند [illegible] مزاج و استفراغ بدن نمایند

غلظ هر دو جفن بر اعارض میگردد و جساء یک جفن بر انتها و سبب آن ماده غلیظه و احتباس ابخره در آن ست و اکثر این تابع جرب بود و گاه تابع هر مرض مادی چشم بود باشد جهت تحلیل لطیف ماده آن و بقای کثیف آن و بعضی گویند که سبب آن ماده بارد رطب ست و ایلاقی گوید که سبب او خواب ست بعقب طعام و اغذیه مولد مواد بارد رطب و بخارات غلیظه و نفیس گیلانی گوید که سببش بخارات غلیظه یا بیسه ست چنانچه این بخارات بسبب صلابت جفن نیز میباشند لیکن بخارات سبب صلابت با میل به یبوست زیاده دارند و درین مرض ثقل به رطوبت بیشتر و بدون انزعاج بود زیرا که اگر انزعاج باشد سلاق ازان حادث میگردد و گاه حادث میگردد غلظ بعد بار مشی در عرق چون برسد بآن هوای سرد یا بعد از بسیار شدن از خواب خصوصا در شبهای سرما و گاهی بعارض میشود بعد جرب و جساء است که بسبب گذاشتن اطلیه بارده بر جفن بهم میرسد علاج نه باید تدبیر و اصلاح غذا البشور با چیزهای نرم کمیه و بیضه نیم برشت نمایند و بعد غذا عادت خواب ترک کنند و از شراب و انواع نبیذ اجتناب ورزند و بعد تنقیه بمطبوخ افتیمون کنند و بعد تنقیه اطریفل اسطوخودوس علوی خان بخورند و از لاجورد و حجر ارمنی و خسته خرما سوخته و مازو بین بهم رسانده چشم کشند یا شیاف احمر لین اکتحال نمایند و یا شیاف زعفران و مرکی بالای پلک طلا سازند و مداومت حمام و انکباب بر مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و خطمی نمایند و چشم را بمالند و یا میل و یا شیاف احمر لین باطن پلک انجار نمایند و شیاف زعفران در باطن پلک اگر مانعی نباشد نیز نافع ست و اگر غلظ بر آمده و صلب باشد و باین تدابیر زایل نگردد جفن ابر گردانیده بتیغ قلیل و روکت دریا یا برگ انجیر بخراشند و بقراط گوید که غلظ جفن گاهی محتاج بادویه میگردد که در ان حدت بقدار عظم مرض باشد و آن ادویه را بعد تنقیه بدن بفصد و غیر آن استعمال نمایند خصوصا وقتیکه چشم بان تهبج باشد بجهت آنکه ادویه حاده قبل از تنقیه اکثر احداث ورم حاری نمایند بشدة الوجع و جلب المادة الیها

تهبج جفن

ورم رخوی ست که بسبب نفوذ ریح بخاری در جوهر آن بهم رسد و حدوث ریاح مذکور نزد ضعف هضم و سوء حال کبد میباشد و بقول شیخ بسبب مواد رقیقه و بخارات مائیه و ضعف هضم و سوء هضم و در سرسام و حمیات و در ابتدای استسقا و سوء القنیه و اورام رطبه باشد ذات الریه و ذات الجنب این مرض عارض شود و این حقیقت مرض امراض مذکوره است و چون ناقهین را حادث گردد اکثر سنگین مرض بود و خصوصا هرگاه با تهبج در سایر اعضا ظهور و هیجان باشد بالجمله اکثر اورام رخوی جفن بسبب ضعف کبد و معده و بعد فساد هضم و ضعف حرارت غریزی و بیشتر در تابستان بجهت میل حرارت بظاهر و برودت بباطن و گاهی از گزیدن حیوانات مثل مگس و زنبور عسل یا بهو یا پشه و مانند اینها بهم میرسد علاج تدبیرش ازاله سبب ست و تکمید بسبوس گندم و جاورس و نمک یا بطبیخ بابونه و اکلیل و بیخ بادرنجبویه و مکوه و افسنتین هر یکی چهار ماشه در مثانه گوسفند انداخته بطوخ جفن بسرکه و بوره ارمنی و تخفیف و تلطیف غذا و ریاضت معتدل و انکباب بر طبیخ بابونه و مرزنجوش و برگ کرفس و بادیان و زیره و مانند آن مفید بود و یا شراب بر سنگ گرم انداخته بخار آن به پلک رسانند که انفع المعالجات ست و اگر آثار کثرت بلغم یافته شود تنقیه آن نمایند و اطریفل کبیر خورانند و ج و صبر بسرکه طلا کنند و سرکه و آب نیم گرم بهم آمیخته پلک را بشویند و آنچه بسبب ضعف معده و کبد باشد تقویت آن هر دو نمایند بقرص گل و قرص زرشک یا همین انچه از گزیدن حیوانات بود برای جذب سمیت و تحلیل تریاق فاروق یا تریاق اربعه و نمک و زیت بمالند و آنچه در تابستان افتد بشیاف سنبل و حولان و آب کشنیز سبز و اندکی صبر علاج کنند و بقول رازی اول بگلاب بعده بآب گرم صرف تکمید نمایند و بران عصابه نرم به بندند و در ناقهین ضماد انیسون از مجربات ست و همچنین شیاف ابیض یا دیناروی بآب مکوه و گلاب کنند

ثقل اجفان

و آن گاهی از تهبج و اسباب او میباشد و گاهی بسبب ضعف قوت و سقوط آن چنانچه در دق بهم میرسد و گاهی در ابتدای نوائب حمیات و گاهی بسبب غلظ یا صلابت و جساء پلک و یا بسبب شیرناق علاج تدبیر مرضی نمایند که سبب آن باشد و کحل الجواهر یا شیاف سنبل تقویت جفن نمایند و گویند که از ادویه مرکبه نافعه آن شیاف ارسطو سانیوس ست

اختلاج جفن

و آن حرکت عضلات پلک ست بسبب ریاح بخاری غلیظ است که حرکت نماید برای خروج و اکثر از اعراض نفسانی مثل غم و غضب و فرح عارض میگردد و گاه مواد بریاح بخاریه منحل میشود علاج برای تسخین و تحلیل تکمید جفن نمایند مثلا اسفنج با آب مطبوخ اکلیل الملک و صعتر و مرزنجوش تر نموده بدان تکمید کنند بعده بروغن سوسن یا روغن شبت تدهین نمایند و اگر فائده نشود و بدن ممتلی باشد تنقیه به سعتر و روغن زنبق که بالخاصیت مفید ست اکتحال کنند و دارچینی با آب سعوده طلا نمایند و ذرور مامیران بکار برند و هر چه در اختلاج مطلق مسطور شد بعمل آرند

کمودت و خضرت جفن

کبودی و سبزی پلک اکثر بسبب زخم یا ضربه و لطمه و گاهی بعد قی قوی عارض شود علاج اگر حرارت باشد اول فصد کنند و مسهل دهند و صندل و مرداسنگ بگلاب سوده طلا کنند تا حرارت زائل شود و بعده سنگ فلفل سوده و سفال نو برهم سوده و یا تخم ترب بآب سوده و یا زرنیخ و سرکه طلا نمایند و در آب گرم نمک آمیخته پنبه نو بدان تر کرده بر پلک نهند و یا نمک بآب سوده نیم گرم بر پلک گذارند و یا زرنیخ زرد و حجر فلفل و مرداسنگ و نمک اندرانی مساوی باریک سائیده در آب کشنیز سبز آمیخته شیاف سازند و وقت حاجت سوده طلا نمایند و اگر طول کشد مرهم داخلیون ضماد کنند و اگر ازین هم تحلیل نشود بمقراض بردارند

کثرت طرف

عبارت از بسیاری برهم زدن پلک ست و آن زیاده از قدر حاجت بی اراده مرض ست و سبب آن یا قذی خفیف ست و یا بثره در چشم و جفن و صاحب ترب و نسیان که مهیای تمدد باشد نیز افتد و در امراض حاده منذر بتمدد و یا تشنج ست و گاهی در جبلت و حالت صحت از کمی عادت میباشد و محرور الدماغ را نیز علاج آنچه از قذی یا بثره یا تمدد باشد علاجش همانست که در فصول آنها مذکور شد و آنچه در جبلت و حال صحت بود لا علاج ست و آنچه از حرارت مزاج دماغ بود در مادی تنقیه ماده دماغ نمایند و در ساذج تعدیل مزاج و اصلاح آن بطوریکه در امراض دماغی حار مسطور گشت و در مقاصد ست که درین علت دوائی سود ندارد مگر آنکه مر و صبر مساوی در گلاب حل کرده در ماق اکبر بچکانند

قمل و قمقام اجفان

یعنی سپش که در بیخ موی مژه از رطوبت عفن متولد شود و قمقام از قمل کوچک بود و با پایهای بسیار ریزه و گندم رنگ با حمرت و خضرت بجهت کثرت حدت ماده این و قلت رطوبت لهذا خارش درین زیاده از قمل میباشد و بعضی گویند که قمقام بزرگتر از قمل ست و سرخ با پایهای بسیار ریزه و قریب از قمل در مدور الشکل و آنکه با پایهای او ظاهر بود و بزرگتر از قمقام باشد قرده خوانند و آنکه در نهایت صغر بود و سفید باشد صئبان نامند و ملا نفیس گوید که قمقام متشبث بمسام و غالباً در ابط میباشد حتی که گمان میکنند انسان هرگاه بسوی او نظر کند که آن اصول شعر ست که قدری ورم کرده پس هرگاه گرم شوند یا آب گرم بآن رسد سرهای او بخارج میشود و احمد گفته که سبب قمل و قمقام و قردان رطوبت عفنه که طبیعت آنرا بمنابت جلد دفع می نماید پس اگر کم ست از ان قمل تولد کنند و اگر بسیار ست و غلیظ تر قمقام و اگر از ان ماده غلیظ تر بود قردان بهم رسد و بقول ابن تلمیذ قمل و قمقام در بعضی از استیلای ارس از اخلاط غلیظ بهم میرسند و بصاحبان مزاج حار رطب پیران و در زمستان بلدان طبیعه عارض میشود و بقول شیخ بیشتر کسانی را که غذیه غلیظ ردی میخورند فضول بسیار میخورند و ریاضت کم میکنند و بدن کثیف میدارند و بحمام نمیروند بهم میرسد و تولد قمل از مواد عفونی سوداوی و دموی نمی باشد بلکه از یک ماده رطوبت که آن ماده اوساخ قریب بظاهر جلد ست بجهت صعود او از بدن بسوی سر و چشم و دفع طبیعت بسوی جلد و بیخ مو و عمل حرارت غریبه عفنیه در آن متولد میگردد و هنگام دفع طبیعت فضول چشم را بجانب اجفان و منبت مژگان بیخ مژگان قمل و قمقام دران پیدا میشود و تولد آن بگاه داخل مسام میباشد و این با خارش بود و بخار [illegible] مسام در آن هنگام بسوی ظاهر جلد بر می آید و گاهی نیز جلد میباشد و درین صورت آن خارش نمی باشد مگر وقت حرکت نمودن و گزیدن آن [illegible] علاج اول تنقیه ماده بمنضج بلغم یا ماء الاصول نموده تنقیه بدن و سر از رطوبت عفنه بمسهل و حب ایارج یا حب قوقایا یا ایارج جالینوس نمایند و گویند که صبر دو درم و دارچینی [illegible] واحد ربع درم نیز [illegible] ماده مولد قمل و قمقام ست و [illegible] در زمانه قمل مطلق نافع لیکن وزن صبر نیم جزو و دیگر یک یک جزو ست و بعد تنقیه [illegible] متصله بر نهار و در حمام از [illegible] آن یا با ایارج [illegible] آب گرم یا مری [illegible] یا سرکه [illegible] کنند و بعد از ان بآب دریای شور یا آب شور تلخ یا آب نمک یا آب شبت مطبوخ یا آب کبریتی یا آب چقندر یا آب مطبوخ [illegible] یا نطرون یا بوره [illegible] چشم را بشویند [illegible] زردآلوی تلخ در مژگان بمالند و یا صبر و بورق طلا نمایند و سرکه [illegible] سوده بر [illegible] بر پلک طلا کنند و یا شب یمانی تنها یا با آب چقندر و زیت و کبریت و یا بوره تنها باریک سائیده بر اجفان بمالند و یا شب یمانی [illegible] آب [illegible] سائیده [illegible] آلوده بمالند و یا صبر و بوره [illegible] جزو اضافه کنند و با سرکه [illegible] بر اشفار پلک بمالند [illegible] بشویند و [illegible] و بوره دوائی نیکوست آنرا سوده بمالند یا [illegible] یمانی سوخته [illegible] بکار برند و همچنین اکتحال بکحل روشنائی و شیاف اخضر و طلای [illegible] شب یمانی [illegible] زرنیخ سرخ و [illegible] سوده طلا کنند و اگر خاک سیماب و شب افزایند مساوی [illegible] گرم کرده و کذا المطبوخ اجفان [illegible] که دران کبریت حل کرده باشند و کذا [illegible] درم [illegible] نیم درم [illegible] بورق نیم درم مثل غبار سائیده

در سرکه عنصل حل کرده بر طرف جفن مالیدن قابل قمل و قمقام ست و اگر سیل را در سیماب فرو برند و بعد از آنکه ابخره سیمابیه بیان اثر کرده باشد تنها بر جفن بمالند نیز قمل را بکشند بجهت آنکه ابخره سیماب کشنده آنست مر سایر حیوانات صغار را و هیچ دوائی در دفع مادهٔ برای آن نیکنند و بهتر آنست که سیماب با آب برگ حنا یا شهریفه یا افتیمون هندی یا نیلکشت حل کرده بسیل بر پلک کشند و ترک عشا و امتلا و کثرت دخول حمام نهار و آنچه باعث تبخیر است و استعمال باینها سفید و اجتناب از اغذیه غلیظه کثیر الفضول و میوه های تر تازه و شیر و انجیر اجتناب و بعضی اکل انجیر خشک سفید گفته اند و غذای لطیفه مثل نان گندم سفید و چوزه مرغ و کباب و دراج و امثال اینها باشد و طبری که پدر طبیب نیکلا و لهذا بصورت قمل و قمقام اگر به هیچ موجب پیدا اند و حرکتی ندارند مادهٔ آنها غلیظ خام بود و اگر حرکت دارند مادهٔ آن لطیف باشد پس بحسب ماده متوجه تنقیه آن گردند یعنی قیرو را بدوای ضعیف القوه و غلیظ را بدوای قوی استفراغ نماید و در مادهٔ غلیظ بدوای خفیف قانع نگردد بلکه معالجه آن باین ترتیب نماید که تا هفت روز ماء الاصول و هند شربت انجیر که یک من انجیر سفید را در سه من آب شیرین یک شبانه روز خیسانیده آب دیگر داخل کرده بجوشانند و بعد مهرا شدن مالیده صاف نموده شکر داخل کرده بقوام آورند پس بیست درم آن با بیست درم ماء الاصول بیاشامند و بعد هفت روز مطبوخ افتیمون نوشانند و اصلاح غذا کنند و از تخلیط اغذیه منع نمایند و بگذشتن دو روز از آشامیدن مطبوخ یک شربت حب ایارج و یک شربت حب قوقایا بدهند بعد تنقیه بقایای از فضول غرغره بعاقرقرحا و مویزج و فلفل و مری بنطی مانند آن بر ناشتا نمایند و بهتر آنست که در حمام کنند بعد از آن تلطیف و سوختن حب و عبوره ارمنی برگ خبازی هر واحد یک دانگ نمک سوخته یک قیراط برگ غار یک دانگ و نیم توتیای بریان بروغن نار دین بر هر واحد یک درم سرمه اصفهانی در روغن خروع جوشانیده نیم درم کوفته بخته میل آهنی مس و سیماب فرو برند تا بوی سیماب خذ کنند و اگر سیماب اثر ان بحسبه بلاامت صاف کرده میل کور اکتحال بدان کحل نمایند بغیر آنکه میل بحدقه رسد بلکه بر اجفان بگردانند فقط و اگر زوال آن دشوار گردد بروغن بید انجیر و یا روغن نار دین و یا روغن قسط اکتحال نمایند و آشامیدن روغن بید انجیر با حریره سبوس گندم چند روز لازم گیرند پس اکتحال بکحل مذکور نمایند و عاقرقرحا مویزج حب الغار شحم انار مساوی کوفته و آرد کرسنه باندکی سرکه بسرشند که مثل خمیر گردد بر جفن ضماد نمایند و این ضماد تنها نیز کفایت می نماید

انتشار اهداب

یعنی ریختن مژگان سبب آن یا از جهت مادهٔ غذای شعر بود و یا از جهت موضع نبات شعر آنچه از ماده است یا بسبب قلت مادهٔ غذا بود چنانچه در اواخر امراض حاده صعبه که در آن تولد خون کم گردد و حرارت تحلیل یا بعض ناقهین را بهم میرسد و یا بسبب کثرت ماده و زیاده از حد لائق و یا بسبب غلظت ماده و اسلیه و عدم نفوذ آن در مسام باشد و یا بسبب فساد ماده و میل آن بحدت و حرافت بجهت مخالطت اخلاط فاسد محترقه صفراوی یا سوداوی یا بلغمی قریب بنبت مو باشد مانند آنکه در داء الثعلب جذام واقع می شود و گاه مادهٔ فاسد می گردد از اصل تولد خود هنگامیکه غلبه یا بیت بر خون باشد چنانچه نزد مستسقا و اما آنچه از جهت موضع ست یا بسبب اتساع مسام و یا ضیق آن و یا انسداد و انعدام مسام و یا ورم و یا تاکل اجفان بعد تشخیص اقسام مذکوره باید که نظر کنند بسوی جفن و منبت اهداب اگر لاغری جفن و خشکی جلد محسوس گردد و بتقدم امراض حاده مثل سرسام و حمیات محرقه نیز مریض اقرار کند از قلت مادهٔ غذائی باشد و اگر یابس جلد و لاغری باریکی مو باشد از اتساع مسام بود و اگر صلابت جلد با قوت مو باشد از ضیق مسام بود و اگر صلابت غلظ از جفن و خارش موضع با لذع شدید بود از ورم و تاکل باشد و الا پلک را ببینند پس اگر بعد مالیدن زبدی در جفن محسوس گردد و با التهاب بود و در تابستان و سن جوانی افتد از اخلاط محترقه صفراوی باشد و اگر کدورت جفن با لاغری و یبس و آثار غلبه سودا بود از سودا باشد و اگر سفیدی جلد با آثار غلبه بلغم باشد از بلغم محترق بود و اگر آثار مذکوره نیز یافته نشود و علامات غلبه دم بلغمی ظاهر باشند از کثرت مادهٔ غذا باشد و اگر این علامات هم نباشد تقدم جدری یا جراحت یا حرق نار دریافت کنند اگر یابند از انسداد و انعدام مسام بود و حاصل آنکه اگر ریختن اهداب با غلظت و صلابت اجفان و سرخی و لذع و تاکل و خارش کنارهای پلک باشد سبب آن سلاق بود و اگر علامات مذکوره در پلک آفت محسوس نظاهر نباشد سبب آن قلت مادهٔ غذائی و یا بهم رسیدن رطوبت حاده یا مالحه یا بورقیه در بیخ اجفان خلل دادن آن بغذای موی از جنس داء الثعلب بود و یا از دیگر اسباب مذکوره باشد

علاج انتشار اهداب بسبب ماده

آنچه از قلت مادهٔ غذا بود معالجه او انعاش قوت ست بتوسیع اغذیه جیده مرطبه و استعمال ادویه جاذبه مادهٔ شعر باجفان مثلاً گوشت حملان و زردهٔ بیضه نیم برشت خورانند و هسته خرمای سوخته سنبل هندی لاجورد مغسول نرم سوده بحریر بیخته اکتحال نمایند و ترطیب استحمام و ترک جماع و استفراغ بالمره پس اگر بدن مریض تغذیه نیابد و ترطیب آنها حاصل نگردد نظر نمایند بسوی تغیر مزاج آلات غذا یا بحال کبد و اگر تغیر یافته شود کوشش در تعدیل طبیعت او نمایند و ایضاً بسائر اعراض نظر کنند و آنچه از موانع اغتذا عارض شده باشد تدارک آن نمایند و بعد از آن اکتحال بچیزی که باعث تدبیغ نگردد بلکه بچیزی که سرخ گرداند بیخ موی را تا آنکه تقویت یابد بر جذب غذای خود مثل باسلیقون و روشنائی نماید و اگر ساذج هندی مامیران هلیله زرد بسد کندر یک درم مشک یک دانگ سوده اکتحال نمایند انتشار و منع را منع کنند و اصول شعر را گرم نماید و آنچه بسبب کثرت رطوبت باشد بمسهل بلغم و حب ایارج و قوقایا تنقیه سر و چشم نمایند

وبعد ازان بغراغر ومضوغات ومسعوطات منقیه استعمال کنند وتقلیل غذا نمایند وغذا تا شنف رطوبت مثل قلیه ها خورانند واز خوردن فواکه رطب وآب بسیار واز جماع بتدریج منع نمایند
وبعد ازان باکحال جاذب رطوبت واشک آور مثل کحل دار فلفل وباسلیقون اکبر اکتحال کنند واگر در روشنائی قدری ضعف افزوده مدام اکتحال نمایند بهتر باشد وآنچه بسبب غلظت رطوبت باشد
که زیر پلک بهم رسد حسب رنگ جفن که مائل بسفیدی یا زردی یا سرخی یا کمودت بود علاج هر یک مثل داء الثعلب بتنقیه از مسهل خلط غالب فاعل مرض نمایند وبعد از تنقیه اطلیه که در داء الثعلب
بحسب هر نوع مسطور است طلا کنند وبعد زوال سبب اکحال منبت اهداب مثلاً لاجورد سنبل هندی پوست صنوبر جسته خرمای سوخته حجر ارمنی دخان کنند مساوی نرم سوده بحریر بیخته
اکتحال نمایند واگر خواهند استه خرمای سوخته دو نیم جزو دو دخان کندر دو جزو سنبل هندی یک نیم جزو حب بلسان یک نیم جزو لاجورد غیر مغسول پنج جزو نرم کوفته بحریر بیخته باستعمال آرند
واگر سرگین خرگوش هشت درم سرگین بز کوهی سه درم باریک سائیده اکتحال کنند اهداب برویاند در تجربه حکیم عابد رسیده واگر موی انسان بسوزند وزبد البحر وبادام تلخ افزوده طلا نمایند
نیز در رویانیدن اهداب مجرب حکیم محمود است استخوان خرمای سوخته سنبل الطیب سرگین موش صدف سوخته فلفل هر واحد یک جزو مرمکی سه جزو سفیده قلعی مغسول شش جزو زعفران نیم جزو طلا کردن
خواه کحل ساختن مجرب است ویا سرمه مشوی فلفل سیاه هر یک یک جزو رصاص محرق مغسول چهار جزو زعفران چهار جزو ناردین سه جزو جسته تمر محرق دو جزو سائیده کحل سازند واکسیر تر
که بجهت انبات مجرب وعجیب الاثر است این است که روز یکشنبه شعر عشر در چراغ نو پر کرده واز پنبه نو فتیله نهاده سر آنرا پوشیده در طاق گذارند وبعد از یک هفته شب یکشنبه
دیگر چراغ مذکور را از روغن کنجد خالص پر نموده همان فتیله را بسوزند ودود آن بستانند وچند روز در چشم کشند واکتحال بعروق تخم خرمای سوخته شراب سرد کرده قفر الیهود
وسنبادج سوخته واثمد بآب کماه پرورده بفحوای حدیث شریف سنحاله طلا وبرادهٔ آبنوس یک شبانه روز در شراب کهنه تر کرده خشک نموده کوفته بیخته حجر الیهود بجون خرما
سائیده ونرگس سوخته وصمغ بطم ومصطکی وشیاف مامیثا وزیت که سلخ الحیه در ان انداخته چهل روز در آفتاب گذارند وسرگین خر موش سوخته وکذا دخنهٔ اعقل ادویه
مثل دخان صنوبر واثمد وبطم ومر سحیق وقطران وزفت وصمغ صنوبر بر منبت شعر هر واحد بالغ تنا تر شعر ومنبت آنست وطلای تخم خرمای سوخته سوده بروغن آس آمیخته وکذا روفای یابس
وکذا بزر البنج وحیله جبلی وسرگین موش بروغن سوسن سرشته وکذا تخم اوز وکذا زردی بیضه وکذا عصاره بابونه بر منبت شعر بدین اثر دارد وآنچه بسبب ناپایدکی کیفیت ماده غذای شعر باشد
تنقیه بدن بمسهل مطبوخ حسب حرارت وبرودت مخرج صفرا وسودا ورطوبات فضلیه بحسب هر واحد نمایند پس تعدیل مزاج وتدبیر اصلاح او نمایند بطبیخ وروغن بنفشه وکدو کنند وبعد ازان اکحال منبت
اهداب که مذکور شد بکار برند وکحل بنفسجی وشیاف سنبل نیز در انبات شعر اهداب مفید است وکذا اکتحال سنبل الطیب تنها وبآب کشنیز مجرب است بعد ازین حجر ارمنی یا لاجورد یا اثمد سوخته بر بیخ مژه طلا نمایند
وایضاً استه خرمای سوخته سه درم وناردین دو درم اکتحال نمودن واکتحال نرگس که سرشته نرم سوده خشک کرده باشند نیز مفید است وفندق سوخته سائیده بشحم خرس سرشته طلا کردن
منبت اهداب سود آنست واثمد مشوی قلقطار زاج محرق مساوی یا سرشته بعسل سرشته سوخته سائیده در چشم کشیدن نافع وهلیله سیاه مازو هر یک سوخته بسرکه طلا کردن برای انتثار
اهداب که از جذام باشد نافع است واگر بادام تلخ وشیرین هر دو بسوزند وخاکستر آنها مساوی بگیرند وخاکستر برگ خشک آزاد درخت وانزروت سوخته هر یک یک درم وشادنج عدسی
نیم درم وتخم فنجنکشت سوخته دو ثلث درم واقلیمیای فضه دو درم همه را سائیده بحریر بیخته پس لادن مثل مجموع ادویه داخل کرده سائیده بزهره بز نرگاو سرشته شیاف سازند وخشک کرده
هر روز در شیر زن حل کرده در چشم سه میل بکشند وبا بین هر میل راحت داده پس بحمام داخل شوند وروی بآب گرم بشویند از هر سبب که باشد موی برویاند طبری گوید اگر علامات اختلاط
فضول صفراوی محترق یافته شود تنقیه بدن بمطبوخ هلیله یا مطبوخ افتیمون حجر لاجورد وحجر ارمنی نمایند وفصد باسلیق وصافن وقیفال کشایند بحسب واجب واحتمال قوت اگر مانعی نباشد
پس ابتدا نمایند بتعدیل مزاج باغذیه محموده مولد دم رطب وبعد ازان حجر لاجورد مغسول دو درم لادن سیاه خوشبو حجر ارمنی هر واحد یک درم حنای محرق دو ثلث درم نرم سوده بحریر بیخته صبح وشام
بدان اکتحال نمایند واگر ماده متغیر بحرارت بحدی شده باشد که احتراق نماید یا از دهان مریض آید تلخ باشد ودر دهان کام تلخی بسیار یابد استفراغ آن بنقوع صبر نمایند وهر شب وقت خواب دو درم اسبغول
وپنج درم روغن گل خالص بیاشامند وبعد او را بروغن گل گرم تکمید نمایند وآشامیدن ماء الشعیر وتدبیر طب لازم گیرند وچون دانند که مره صفرا زائل گردید در چشم وچند روز متوالی شیر دختران
بدوشند وهر روز دیگر بآب نیمگرم تکمید چشم نمایند پس بلاجورد واثمد مساوی در هر روز دو بار اکتحال کنند وگویند که اگر تغیر ماده بسبب خلط سوداوی باشد تنقیه بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون
وامثال آن از ادویه مستفرغه سودا نمایند واستعمال ماء الجبن بروغن بادام نافع است باین طریق که بوزیدان تودری هر یک پنج درم تخم خشخاش سفید ده درم تخم خرفه نشاسته صمغ بادام مغز بادام
شیرین مقشر هر یک سه درم همه را سوده سه درم آنرا با سی درم ماء الجبن بیخته باشند درم روغن بادام شیرین بیاشامند وتا دو ساعت کامل صبر نمایند پس پانزده درم سکنجبین بزوری بیاشامند
اگر طبیعت متحمل گردد وچون بدین طریق استعمال نمایند مزاج باعتدال می آید وموی میروید واگر احتیاج باعانت طبیعت بروئیدن مو باشد بروغن لادن مخلوط بآب برگ بید لعاب حلبه

تمریخ موضع نمایند و اگر باین تدابیر سود در روئیدن تاخیر نماید علیل با غذیه مقویه مثل کباب و ماء اللحم تغذیه کند و جماع نماید و حرکت اندکی زیاده از قدر عادت کند و بآب گرم که در آن بیخ السوس و تخم پیاز جوشانیده باشند شستن موضع لازم گیرند و اگر بسبب خلط بلغمی باشد مسهل و حب ایارج و حب اصطمخیقون یا حب اسطوخودوس تنقیه کنند و حجر لاجورد و حجر ارمنی کبریت سوخته سم بز سوخته سرمه صفهانی حنای سوخته مساوی نرم سوده اکتحال نمایند و چون موی بروئیدن ابتدا نماید اندکی آب بادیان رومی و برگ کل افزوده بسر شند و خشک نموده سوده استعمال نمایند و اگر مو قدری برآمده توقف نماید و بحد طبعی بلند نگردد اندکی مهره گاو بران بمالند و در جمیع تدابیر مذکوره مریض از اغذیه مولد خلط محدث آن علت اجتناب نماید و شمر قندی در قرابادین خود گفته که علاج ریختن شفار که بسبب داء الثعلب باشد آنست که میل را در آب پیاز فشرده فرو برند و بر موضع آن هر روز چند مرتبه بمالند و طلا نمایند بادویه مختصه بداء الثعلب

علاج انتشار اهداب بسبب موضع

آنچه بسبب کثرت رطوبت مرضیه موجب اتساع مسام و منافذ اهداب باشد و علامات غلبه بلغم بدر رگ گردد استفراغ بمسهل بلغم و ایارجات و حبوب و تدبیر مجفف و ریاضت شاقه و بیداری و تقلیل غذا و اکتحال بانچه باعث تسبیح و استصاص و استفراغ بلغم گردد مانند شیاف احمر حاد و اخضر حاد نمایند و ایضا برای اتساع منافذ اهداب هلیله کابلی آمله هر دو سوخته آس محرق کوفته بحریر بیخته اکتحال نمودن مفید است و آنچه از ضیق مسام جلد باشد گرمابه حمام روند و روغن بنفشه و روغن بادام بر چشم گذارند و نطول بمرطبات مثل روغن بنفشه و روغن نیلوفر نیمگرم بر چشم نمایند و آنچه از جدری یا جراحت یا حرق نار افتد بسوی بیخ اهداب نظر کنند اگر جلد محترق و مسام منعدم شده باشند لا علاج بود و اگر مسام فاسد و جلد محترق نشده باشد بیاز عنصل را بسوزند و خاکستر او و خاکستر قیصوم و گل ارمنی سوخته هر واحد یک درم فرفیون تازه دو حبه نشا پنج عدسی پنج درم باریک سائیده بیخته اکتحال خفیف بدان نمایند حتی که میل مانند ریزه آن متعلق گردد پس اگر ازین محل متغیر گردد استعمال او ترک کنند و تبرید چشم بشیاف ابیض و برود بنفسجی نمایند و آنچه بسبب تاکل و سلاق باشد تدبیر آن مسطور شد و بعد استعمال ادویه محلله و شیاف دینارجی بحجر ارمنی اکتحال نمایند که بسیار نافع ست انتشار حادث از خلط حاد را اصلاح خلط و تقوی عضو ست و شیخ میفرماید که اکتحال بسرگین موش محرق و خبر محرق با عسل خصوصا برای انتشار سلاقی نافع ست و محلل خلط ردی جفن ست و آنکه برای تخلیص قشره که با سرخی و خارش شدید و تاکل اشفار باشد تجربه رسیده این ست که انار را با جمیع اجزای او در میزه نهند تا مهرا شود و بر موضع علت بچسپانند و بعضی گویند که این دوا از مسکنات حدت صفرا و منبت اهداب ست و آنین محل تالیف حکیم کبیر علی خان از مجربات ست هسته خرما خسته هلیله زرد هر دو سوخته سنبل الطیب حجر لاجورد شسته هر یک سه ماشه حضض چهار ماشه آب کشنیز سبز صلایه کرده بکار برند و اقلیمیا قلقطار زاج مساوی سائیده نیز معین رویدن اشفار ست و بقول ایلاقی زبل الفار سرگین بز خاکستر قصب مساوی اکتحال کردن نافع ست و اگر در اجفان غلظ باشد آنرا زائل کنند و اگر اشفار رصاص محرق یک دانگ نیم درم توبال نحاس زعفران گل سرخ مرمکی سنبل الطیب یکدانگ و از قلقل یکدرم ربع درم خسته خرمای سوخته چند حبه دو سیاه سائیده بروغن بلسان آلوده استعمال کنند شعر برویاند و اصلاح چشم اطفال و غیره کنند علی بن عیسی گوید که چون انتشار اهداب واقع باید بودی بناصور میگردد و بسا ست که در بیخ مو سوراخ میکند و از آن ریم برمی آید و ایضا امین الدوله گوید که در علاج آن تاخیر نمایند که چون مزمن گردد مودی بناصور میگردد و در کتاب الرحمه مسطور ست که اگر رصاص را با روغن زیتون یا روغن کنجد بر سنگ بسایند تا که روغن غلیظ گردد و طلا نمایند بسوی پلک و ابرو و غیره بروید

شعر منقلب و شعر زائد

شعر منقلب آنست که موی مژه بر موضع خود بروید و سر آن از گون بسوی داخل چشم باشد و هنگام حرکت پلک در چشم بخلد و از آن اشک بر آید و بدان سبب چشم ضعیف و مستعد قبول مواد گردد و از آن سبل و دمعه و حکه و حمرت و تحسس و ضعف بصر عارض شود و شعر زائد آنکه موی زائد در باطن جفن اعلی بغیر موضع مژه بروید پس اگر مستقیم بسوی چشم بود در چشم بخلد و ضرر بصر رساند و اگر منقلب بطرف بیرون باشد مضرت کثیر ببصر نرساند بلکه بر حدقه آویخته بود و هنگام رویت اشیا بر ظاهر آنها خطوط سیاه دیده شود و سبب تولد شعر منقلب و زائد کثرت رطوبت عفن غیر شدید الرداءت و حدت لذع ست که در جرم پلک و نزد اشفار جمع گردد و بعضی سببش کثرت ابخره ردیه متولد از رطوبات عفنه مجتمعه در جفن و بعضی رطوبت فاسده غیر عفن نوشته اند و اکثر صاحبان امزجه رطبه و پیران و در زمستان و بلدان رطبه باهم میرسد و عسر البرء و موروثی بود و بیشتر در جفن اعلی می افتد و قول بعضی سبب شعر منقلب اکثر غلبه یبوست ست یا رطوبت یا کجی اقتضه مسام بجهتی که نفوذ نماید در ان باستقامت علاج بعد نضج ماده تنقیه بدن و دماغ بمسهل و حب ایارج و شبیار یا مطبوخ افتیمون و حب قوقایا و حب اصطمخیقون یا مطبوخات دیگر بسیار و مثل تربد و غاریقون و ایارج فیقرا هر یک نیم درم نمایند و اگر مزاج گرم باشد بمسهل مناسب آن و حب هلیله تنقیه کنند و اطریفل صغیر و هلیله و بلیله و زنجبیل شکر و اسطوخودوس بخورانند و غرغره بسعوطات و مضوغات مثل غرغره با ایارج فیقرای محلول بآب گرم و سعوط افلفل و کندش و مضغ مصطکی

زنجبیل

آب حل کرده ناصور را افشرده از چرک پاک نموده سه یا چهار قطره از ان بچکانند و صاحب آن بر آن چشم بخوابد و باید که فاصله ما بین هر قطره زمانی صالح مقدار یک ساعت باشد و روز دیگر نیز
ناصور را افشرده شیاف را در ان بچکانند و همچنین تا یک هفته یا تا زمانی که ناصور را بفشارند و از ان چرک نیاید و بعد از ان ترک نمایند که تا چند یا خشک میباشد و بهتر آنست کم اندازه نماید
غور غرب را بمیلی که بآن حال عمق ناصور معلوم میکنند پس بر سر میل پنبه نرم پیچیده و در ادویه فرو برده در ان گذارند خواه دوا سیال باشد یا در و خشک و باید که بچکانیدن شیاف غرب غیره ادویه
بعد تنقیه غرب از چرک و گوشت فاسد باشد مثلا از پنبه کهنه پاک نمایند و لحم فاسد آنرا بمرهم زنگار دور نمایند اگر متصل با جفان غائر باشد و یا بالقطع از صدید اگر از اجفان جدا بود و غائر نباشد
پس آخر البشرات یا بعض انگوری شود پس شیاف غرب محلول با آب بازو و یا دیگر ادویه در آن بچکانند و اگر چرک قلیل باشد و بیرون نیاید دو سه روز مهلت دهند تا جمع شود پس بفشارند و بشویند
و دوا نهند و چون استعمال دوا نمایند چشم را بعصابه بربندند و مریض حرکت نماید و بنشیند و آب دست در ابتدای امر جمع کردن با این دو و داروی که در ان قوت قابضه و مقوی اجزای این باشد
مانند زعفران و اشنه بهر دو فائده یکی تضییق مسام بهر عدم نفوذ مواد بدان طرف بسهولت و منع از انجذاب دوم تقویت عضو برای منع قبول موادی که محلل آنرا جذب کند
و آن این سائر تدابیر در ابتدای انفجار ست و علاج مزمن آن داغ ست یا آنچه قائم مقام داغ باشد از ادویه حاده مانند استعمال یک برد یک بطوریکه ناصور را بنجرقه بجارند و فتیله
مبلول ببول طفل نابالغ یک برده یک آلوده در ان فرو برند و یا زنگار را با شیار و اشق یا بسرکه سرشته بفتیله در ناصور داخل کنند و بعضی گفته اند که اگر استخوان را فاسد گردانیده باشد
باید که داغ دهند بگیرند خاکستر بابونه خاکستر اکلیل الملک خاکستر کرم از هر واحد یک جزو زرنیخ سرخ ربع جزو عفص دو جزو زنگار مغسول بپاشیدن سرکه [illegible] جزو [illegible] شادنج
یک جزو کوفته بیخته سحق بلیغ نموده بران بپاشند و به بندند و گویند که چون کهنه ناصور گردد علاج آتش آنست که چون انگشت بران گذارند آنرا صلب یابند که از زیر انگشت بلغزد
درین هنگام واجب ست که داغ نمایند بمیلی که مدور الراس اگر از طلا باشد بهتر بود و آنرا در آتش سرخ نمایند و بگذارند بران بدفعات تا آنکه بجوش آید اطراف آن و گوشت فاسد تمام
سوخته شود و رطوبت خشک گردد و ظاهر گردد پوست فاسد از استخوان بعد از ان معالجه نمایند بمرهم سفیداب و اگر بسوی بینی نفوذ کرده باشد داغ نمایند تا آنکه داغ باندرون بینی برسد
پس در ان فتیله پنبه کهنه مرهم زنگار آلوده یک روز داخل نمایند و روز دیگر به پنبه تنها تا آنکه مندمل گردد و از داغ ادویه حاده داغ با آتش اسلم العافیت ست و چون عفونت غرب با استخوان رسد
و باد ویه منقطع نگردد و بشگافند و گوشت فاسد مرده را دور نمایند تا باستخوان برسد پس اگر جوهر استخوان صحیح باشد و ظاهر آن سیاه گشته سیاهی آن بتراشند و دوای مدمل لحم در ان
پر نمایند و به بندند و مدتی بگذارند و اگر استخوان را فاسد کرده باشد بر استخوان داغ دهند و گاه باشد که محتاج میگردند که لحم فاسد را سوراخ نمایند تا آنکه داغ باندرون آن برسد
و لیکن احتیاط نمایند که میل بجانب چشم نمایند بلکه دست را مائل بجانب انف دارند نه بجانب ماق که سیلان نیاید بطبقات چشم و سوراخ نمایند بجانب بینی در غور یا که مدور الراس [illegible]
آن موضع متصل آن نافذ گردد و بعد از ان بگردانند تا آنکه خون از بینی و دهان برآید که این نشان نفوذ آنست و درین وقت داغ او کامل مع حفظ مقله حاصل گردد پس داغ دهند و ادویه در آن بپاشند
و به بندند و یا در آن فتیله پنبه کهنه از مرهم زنگار یا اشنان آلوده بگذارند و اگر گرمی شدت نماید بصندل و مامیثا و آب کاسنی و آب حی العالم لطوخ سازند و روز بروز فتیله را قوی تر نمایند
تا آنکه دهن جراحت وسیع تر گردد پس اندمال نمایند و گاهی بر می آید از ان پارچه استخوان بد بو و بسا است که بی نیاز میگرداند داغ از سوراخ نمودن و تا ممکن باشد بر ان اقتصار نمایند
و واجب ست که چون داغ دهند بر اطراف واسپاشند بر چشم اسفنجه یا خرقه با آب سرد تر نموده بگذارند یا خمیر رقیق به یخ سرد کرده و چون گرم گردد تبدیل نمایند تا گرمی داغ بچشم نرسد
طبری گفته که استعمال داغ در چشم خطر دارد و بعض افاضل از اوائل طریقی برای داغ غرب مقرر کرده اند که چشم از مضرت او سالم می ماند و ابو ماهر وصف او نموده و آن
این ست که بگیرند قمع مس یا مانند آن و طرف اسفل آن که منهدم و هموار بود بر موضع غرب گذارند و اسرب گداخته در قمع ریزند و مریض چندان صبر کند که داغ بوجه اتم گردد
پس قمع را جدا نمایند و این داغ از محل ناصور تجاوز نمیکند و مریض صحت تام می یابد بعد از ان مراهم مدمله استعمال نمایند و بالجمله علاج او مثل علاج ناصور سایر اعضا ست لیکن اجتناب
که ملاحظه نازکی عضو مدار در علاج آن نمایند و احتراز کنند از ان که ملتحم سازند قبل از تنقیه مده یا استخوان و هرگاه خواهند که جراحت بسته شود صبر کنند سوده گذارند تا
خشک کند و بسته شود و زاج سوخته و آبگینه مثل غبار سوده خشک کننده است و ادویه تیز اگرچه در ابتدا سوزش نمایند لیکن بتکرار استعمال عادت او شود و مضرت نرسانند

غده

بقول جالینوس لحمی ست زائد در ماق اکبر و نزد اکثر زیادتی لحم ماق اکبر ست از مقدار طبیعی بر سر ثقبه که میان بینی و چشم واقع ست و ازین جهت مانع فضول چشم مثل چرک و اشک
از نفوذ در ثقبه جریان او بسوی بینی میگردد و کثرت حدوث امراض مادی در چشم لازم این ست و گاه تابع آن غرب میباشد و گاهی از ان تقلص جفن نزد موق عارض میگردد

وبقول شیخ گاهی این لحمه عظیم میگردد بحدیکه مانع بصر میشود و سببش اجتماع فضول غلیظ است در رباط و بقول بعضی خون غلیظ بسیار است و گاه هم دشمه میگردد از غرب که او را
کثرت رطوبات و امتلاء در چشم لازم بود علاج بادویه مفرده معالجه کنند و اگر فائده نشود فصد قیفال و حجامت ساق نمایند و مسهل و حب ایارج و شبیار و فوقایا و ایارج
جالینوس دهند و بعد تنقیه بدن و دماغ از اخلاط غلیظه اصلاح مزاج و تلطیف تدبیر نمایند و شیاف احمر لین استعمال کنند اگر فائده نه بخشد ادویه حاده مثل زنگار و کبریت
و مرهم زنگار بر آن گذارند و باسلیقون و روشنائی و شیاف احمر حاد و دینارج و شیاف قیصر و شیاف زنگار اکتحال نمایند و با زنگار نوشادر هر دو مساوی با آب سداب سائیده بر غده گذارند
و بر آن او مست نمایند و اگر از این ادویه هم فائده نشود آنرا بصنارة یا بمنقاش بردارند و بلاست بالا اندکی بکشند و بمقراض ببرند لیکن مبالغه در قطع و استیصال آن ننمایند تا دمعه عارض نگردد
و بعد قطع زیره کرمانی و زنگ حنائیده در خرقه انداخته در چشم بچکانند و ذرور اصفر بر آن پاشند تا باقی را فانی سازد و برای دفع اذیت زرده بیضه مرغ و روغن گل به پنبه آلوده
بر چشم گذارند و ببندند تا دو روز و هر روز صبح و شام تبدیل نمایند و اگر در چشم گرمی بهم رسد شیاف ابیض استعمال نمایند پس احمر لین پس اخضر حاد و بعمل آرند و بعده مرهم صندل سازند

امراض اذن

یعنی بیماریهای گوش و آن بیست و چهار مرض است یعنی اوجاع اذن و ورم و بثره آن و طرش و وقر و صمم و دوی و طنین و صفیر و قرحه آکله و ناسور گوش و دخول هوام
و تولد کرم در گوش و دخول آب و سیماب در گوش و سده گوش و سیلان رطوبات از گوش و انفجار دم و حکه گوش و اورام بیخ گوش و قلاع اذن و درشتی اذن و انقلاع اذن و ضرب اذن
و الکون گوش باید دانست که حس سمع موقوف بر عصبه مفروشه در صماخ است و آن عصب در احوال سمع مانند جلیدیه است در احوال ابصار و صماخ مثل ثقبه عنبیه است و منفعت
گوش ادراک مسموعات است و آنرا اصناف امراض باشد از سوء مزاج و تفرق اتصال و مرض ترکیب عارض میگردد و اکثر از امراض و حمیات و صداع حادث میشود و کسیکه خواهد که گوش
او از آفات و امراض محفوظ ماند لازم است که مدام اعتنا نماید بحال گوش و پرهیز نماید از گرمی و سردی و ریاح بسیار و باد سموم و گرد و غبار و دخان و اشیای غریبه از آبها و حیوانات
که داخل گوش نگردند و از صداهای هائله شدیده مانند صدای توپ و تفنگ بسیار و آواز عظیم نزد گوش و اجتناب نماید از تناول اغذیه غلیظه بارده مولد ریاح و حاره بخره و سکرات
پی در پی و اکل قیء بعد طعام [illegible] استفراغ و خصوصا خواب بر امتلاء و کثرت کلام و سخن کردن با آواز بلند و نعره زدن و قی بسیار
و حرکات عنیفه و کثرت جماع و حمام بسیار و بیداری [illegible] برای حفظ گوش چراغ او باکنند و در هر هفته یکبار روغن بادام تلخ در آن بچکانند که این دوای عجیب است در حفظ
صحت گوش و هنگام خواب پنبه در گوش نهند و در هر سال تعاهد تنقیه دماغ بحبوب و ایارجات نمایند و واجب است مراعات آنکه در گوش او ورم و بثور و قروح پیدا نشود
چه اینها مفسد گوش اند و چون علامات بثور در گوش از التهاب در گوش و سرخی [illegible] شیاف مامیثا در سرکه انگوری حل کرده در گوش بچکانند و در حال صحت نیز این را
در هفته یکمرتبه بچکانند که امان می یابد از نزول نوازل و اوجاع و اورام و بثور و قروح و چکانیدن زیاده معتدل و در روغن بادام تلخ یا روغن پسته یا زرد آلوی تلخ
حافظ صحت و قوت سامعه و مقوی آنست و گویند که نهادن فتیله بعسل غلیظ القوام و یا بعسل و روغن بادام تلخ یا روغن جوز یا شحم بط آمیخته فتیله آلوده و یا شحم مخلوط
شحم [illegible] آمیخته و یا زعفران و گل سرخ و سنبل الطیب فتیله ساخته هر دو احاد منقی گوش و حافظ صحت آنست و قطور عصاره افسنتین یا زهره [illegible]
در روغن تلخ و روغن حنظل که شحم حنظل را در روغن زیت آمیخته یا روغن کنجد بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و همچنین قطور عصاره شبت و قطور میعه سائله در روغن کنجد
که در روغنی از روغنهای مناسبه جوش دهند و قطور عصاره عنب الثعلب و حلول در [illegible] از ادهان مناسبه امراض اذن نافع و مقوی آنست و آنچه در گوش چکانند
و یا از خارج بر آن گذارند باید که سرد یا گرم بسیار نباشد بلکه نیمگرم باشد و ایضا ادویه سرد و یا سخنه زیاده از قدر واجب در گوش استعمال نکنند و معالجه جمیع امراض اذن
بتدریج نمایند و کثرت ادویه قویه دفعتاً جائز نیست که سبب سام حار یا بارد [illegible] میگردد و نیز باید که در امراض مادی تنقیه بتفاریق کنند و استعمال ادویه موضعیه از قطورات
و ادهان و ضمادات و اطلیه و نطولات و مراهم و غیر آن بعد از یک هفته و بعد فصد و حجامت و مسهل و غیره هر یک بحسب واجب و غلبه خلط غالب باشد نه قبل از آنها
و در سوء مزاجات ساذج استعمال پیش از یک هفته در اول مرض جائز است زیرا که در اینجا خلطی غالب نیست که از عفونت و تنقیه آن کرده آید

اوجاع اذن

یعنی درد گوش یا از سوء مزاج یا ورم یا بثره یا بسبب تفرق یا اتصال حادث شود و سوء مزاج یا حار بلا ماده باشد مانند آنکه بسبب هوای گرم یا ریح گرم بخاری از [illegible]

در آفتاب یا ایام سمائم عارض شود و خصوصاً هنگامی که انتقال نماید از آن بسردی دفعةً و یا غسل نمودن با آب گرم و داخل شدن آب گرم در گوش و یا داخل شدن آبی که در آن
قوت حرارت غالب باشد مثل کبریتی و نفطی و غیره یا وضع ادویه حاره بر گوش و یا حار بلا ماده و دموی و یا صفراوی باشد و یا بارد بدون ماده که بسببی از اسباب مضاده اسباب مذکوره
باشد از هوای سرد و یا ریح سرد چنانچه در فصل زمستان از وزیدن باد سرد شمالی افتد و خصوصاً که انتقال نماید بدان از هوای گرم دفعةً از گرمی یا آب سرد و یا آبی که بران قوت شئ بارد غالب باشد
یا وضع ادویه بارده و یا بارد با ماده ریحی بارد و غلیظ مرتقی از معده یا منحدر از فضول در سر بسوی گوش و یا خلط حی پیبنده یا سوداوی و درد گوش حادث بسبب ورم و بثور و دانه یا اورام
و بثور حاره یا بارده باشد و حادث بسبب تفرق اتصال باشد مثل قروح و یا جراحات بود و از جمله اقسام تفرق اتصال محدث اوجاع گوش ریحی است که در گوش
تولد یابد یا آبی است که دران داخل شود و یا حیوانی که در صماخ داخل گردد و یا کرمی که دران تولد یابد و گاه تفرق اتصال بعد سقطه و یا ضربه حادث میگردد و قد تقدم بیانه
اوجاع گوش وجعی است که از ورم گرم غالص بهر سه ولا سیما چون ماده ردی بود و این بالتبع لازم پیدا شد خصوصاً وقتی که مودی باختلال عقل گردد و اگر ورم و غیره
خارج باشد با آن وجع شدید نباشد و نیز بسیار خطرناک نیست و اقسام مذکوره ماقبل گاه باشد که دفعةً هلاک میگردانند مانند سکته و آن اقسام جوانان را بیشتر از مشایخ
و بزودی ایشان را هلاک میگردانند و بسا است که بروز نهم یا هفتم بکشد و اکثر مشایخ را آن ورم متقیح میگردد و لیکن جوانان را قبل از تقیح بیشتر هلاک میگرداند و اگر متقیح گردد و در انجا
محسوده بود در جای خلاصی باشد و وجع گوش گاه با خارش و گاه بی خارش پیدا شد و خارش گوش که بعربی حکة الاذن نامند جدا ذکر خواهد یافت و بدانند که ورم سوداوی در گوش
کمتر افتد و اگر افتد منتهی بسرطان شده بهلاکت می انجامد کذا فی النفیس الکبیر طریق تشخیص اسباب درد گوش باید که اول حال حدوث ضربه یا سقطه یا دخول آب یا حیوانی یا چیزی
در گوش بپرسند اگر اقرار کرد که امری از اسباب مذکوره کند سببش همان باشد و ایضاً ورم بیخ گوش و طوق و گرانی گوش از هنگام دخول آب بر دخول آن و هیجان وجع نزد حرکت هوام
بر دخول آن در گوش دلالت کند و الا بسوی گوش نظر کنند اگر در گوش ورم یا بثره یا قرحه و خروج مده محسوس شود سبب او همین باشد و الا دست بر گوش و سر نهند حال
و خفت درد از مریض سوال کنند اگر بلمس گوش و سر گرم و رنگ گوش و روی و چشم سرخ نماید و درد شدید بگوید و تسکین درد از اشیای بارد حاصل شود سببش سوء مزاج حار
یا ریح حار بخاری یا ماده حار یا ورم حار اندرون ثقبه باشد پس حال سبکی و گرانی گوش و نخس و ضربان بپرسند اگر سبکی و وجع ناخس و یافتن ارتفاع مثل شعله آتش از گوش
بسوی سر و خشکی لهات بیان کند سببش سوء مزاج حار ساذج یا ریح حار بخاری باشد پس اگر با وجود شدت درد گرمی ملمس و سرخی گوش و چشم دردی و سبکی گوش و غیره علامات
سوء مزاج حار ساذج سوزش در گوش و چشم و روی و خشکی بینی و کرب و تشنگی و تسکین آن بمضمضه آب سرد معلوم شود سببش تولد ریح حار بخاری از رسیدن
هوای گرم بگوش و مشی در آفتاب یا ایام گرما باشد و اگر با علامات سوء مزاج حار شدت گرمی در گوش و سر و درد و موخر سر تا وسط آن دریافت گردد سبب آن تولد ریح
مذکور از ریختن آب گرم و یا آب چشمهای گرم مثل کبریتی و نطرونی و تلخی بر سر و گوش خواهد بود و اگر مریض وضع دوای گرم در گوش بیان کند سببش حدوث ... احساس ملوحه
از همان باشد و اگر با وجود آثار مذکوره سوء مزاج حار تشنگی شدید و خشکی دهن و سفوف شیدن آب سرد و اشتها و در چشم معلوم شود و با این سوزش در فم معده ...
ابخره ریاحی از معده باشد و اگر با وجود گرمی ملمس و سرخی از آنکه شدت درد مریض گرانی گوش و سر بیان کند و خصوصاً هنگام سجود درد با ضربان ... بود و درد گوش از
امتلای ماده دموی باشد و اگر با وجود حرارت ملمس و چهره و سر و شدت درد گرانی اندک یا سوزش و صداع و استراحت برسیدن هوای بارد بگوید از ماده صفراوی باشد
و اگر با علامات سوء مزاج حار و گرانی سر تب گرم لازم و درد و ضربان و ثقل گوش بشدت باشد و تمدد و سوزش و فتور سماعت و صداع منقطع وقتی بعد وقتی یافته شود
از ورم حار اندرون ثقبه باشد و اگر از گذاشتن دست بر گوش و سر گرمی ملمس معلوم نگردد و سرخی و شدت درد و نخس و ضربان و سوزش هیچ نباشد و چیزهای گرم بالفعل و بالقوة
تسکین یابد و تقدم تدابیر سرد شاید او بود سببش سوء مزاج بارد ساذج باشد پس بپرسند که در گوش چیزی شبیه بحرکت باد و یا دوی و طنین یا درد در موخر سر و یا غثیان معلوم
میشود یا نه اگر گوید که در گوش حرکتی مثل حرکت باد و درد بطوری که گویا چیزی آید در در گوش فرو میرود محسوس میگردد و ملاقات سرما و هوای بارد اتفاق افتاده بود سببش تولد ریاح بارد
از سرما یا باد سرد باشد و اگر گوید که دوی و طنین معلوم میشود و با آن سر گران و صداع بود سببش تولد ریاح بارد از فضول بارده در سر و گوش باشد و اگر گوید درد در موخر سر میشود و بجای که حرکت متصور
میگردد و اتفاق غسل با آب سرد شده بود سببش تولد ریاح بارد از ریختن آب سرد بر سر یا فرو رفتن در آن باشد و اگر غثیان بیان کند و دهن پر آب وانماید که صداع بود و از ریختن آب گرم بر سر
استراحت یابد سببش ریاح بارد غلیظ استصعاد از معده باشد و اگر مریض اقرار هیچ یکی از علامات مستفسره مذکوره نکند از تقدم وضع ادویه بارده در گوش سوال کنند اگر اقرار آن کند

وبنفشه و خشخاش و آب برگ خرفه و آب برگ بید و آب بارتنگ و حی العالم و برگ کاهو و برگ کاسنی و گل سرخ تازه در گوش چکانیدن نیز فائده میکند و اگر بار و غنهائی کوره
سفیدی بیضهٔ مرغ و یا شیر دختران و آب عنب الثعلب سفیدی بیضه و روغن گل و آب کدو و شیر دختر و آب خرفه و روغن گل و آب گل سرخ شکر آمیخته بکار برند نافع تر باشد
و در صورت شدت التهاب قدری کافور نیز در قطورات مسطوره داخل نمایند و گرد اگرد گوش صندل سفید و سرخ و کاهو و گلاب و کشنیز سبز طلا کنند و اگر حرارت قوی باشد
کافور نیز افزایند و گاهی مامیثا درین ضماد داخل میکنند و گاهی عوض آن پوست خشخاش و گاهی ربسوس میکنند و آب عنب الثعلب بجای گلاب می نمایند و با سفیداب کاشغری
مرداسنگ حضض بکی سوده بروغن گل آمیخته ضماد کنند و عنب الثعلب گل خطمی گل بنفشه هر یک دو توله پوست خشخاش کوفته شش ماشه در شیر مادۀ گاو نیم آثار جوش داده بخار
آن بگوش رسانند که در تسکین درد مجرب ست و گاهی گل نیلوفر و برگ بید و [illegible] و گل سرخ افزوده میشود و جهت تسکین و تبرید زائد تخم کاهو و کشنیز خشک و اندک بزرالبنج
اضافه نمایند و اگر تحلیل زیاده مطلوب باشد بابونه و اکلیل الملک [illegible] و اگر آن نباشد اوراقی از برگ بنفشه برگ خرفه برگ کنار برگ خبازی برگ خشخاش برگ عنب الثعلب برگ خطمی
برگ کدو برگ بادرنگ برگ بستان افروز برگ بارتنگ برگ اسپغول برگ کاسنی برگ بید برگ کشنیز برگ کاهو هر چه ازین اوراق بهم رسد و مناسب داند جوش داده استعمال نمایند
نیز برای درد گوش که از ریاح حار یا ورم حار باشد نافع ست و اگر حرارت بشدت نباشد مرزنجوش پوست خشخاش گل بنفشه کشنیز خشک چوب چینی جوشانیده بخور نمایند
بعده خستهٔ شفتالو بر شعلهٔ شمع موم بریان نموده سائیده با پنبه ممزوج کرده در گوش گذارند و اگر درد گوش نهایت سخت بود اندکی افیون در شیر دختران و روغن گل
حل کرده نیمگرم در گوش ساعت بساعت چکانند و گاهی کافور نیز اضافه کرده میشود و اگر افیون را بسوزند و خاکستر آن بقدر چهار پنج برنج در روغن گل حل کرده
نیمگرم چکانند نیز در تسکین درد مجرب ست و یا عصارهٔ برگ قنب صاف کرده نیمگرم در گوش چکانند و یا بنگ یک توله در آب سائیده قرص بسته در چهار توله روغن زرد
بسوزند پس صاف کرده دو سه قطره در گوش چکانند و اگر ازین تدابیر وجع ساکن نشود بر شیر زنان که در ان مسکه گاو حل کرده باشند اکتفا نمایند و مکرر تقطیر آن کنند
و هرچه در علاج درد گوش حار بادی مذکور گردد غیر از تنقیه درینجا بکار برند و بدانند که هرگاه در وجع گوش حار سافج از ادویهٔ بارده و مخدره وجع ساکن نشود در گوش
بثره یا ورم خواهد بود و آنجا که درد گوش از ریاح حار بخاری مرتقی از معده باشد فصد باسلیق کنند و تبرید معده باشربهٔ مبرده و مثل شیرهٔ کاهو و خشخاش و کشنیز خشک
و اغذیهٔ مبرده که منجر نباشند مثل بچهٔ مرغ مطبوخ بآب غوره و کاهو مسلوق مطیب بسرکه و قطف و مغز خیار بسرکه نمایند و اگر کفایت نکنند تلیین طبیعت کنند بمطبوخ
هلیلهٔ زرد و تمر هندی و آلو بخارا و کشوث و برگ عنب الثعلب و مانند آن بغیر آنکه در ان دوای حار داخل باشد و اگر قاروره حار باشد با ماء الشعیر مبرد و ماء القرع
مبرد دهند و در ماء الشعیر قدری خشخاش داخل کنند و اگر زمانهٔ خشخاش رطب باشد خوردن او انفع اشیاست برای این مرض و تسکین بخارات بعده
روغن خل که یک جزو سرکه را با ده جزو روغن گل بپزند تا سرکه بسوزد و روغن باقی ماند برف سرد کرده در گوش چکانند یا روغن بید و روغن کدو با شیر دختر قطور
سازند و بیرون گوش برگ اسپغول و برگ بارتنگ و برگ عنب الثعلب و آرد جو در سرکه سرشته ضماد کنند و اگر ازین ساکن نشود دو یا سه حبه کافور در شیر دختر حل کرده چکانند بغیر
روغن و اگر گوش ملوث بروغن باشد صماخ را بشویند بنحویکه در ان آب نیمگرم ریزند حتی که پر شود پس کف دست بر تقعیر گوش نهاده بر یک پای ایستاده دو بار بجهند
و صماخ را بمیلی که بر ان پنبه پیچیده باشند صاف کنند و آنچه از رفتار در آفتاب باشد روغن گل در سرکه بدستور چکانند و اسفنج یا خرقه بآب بارد آغشته بر گوش نهند و در
آب سرد در آیند و اغذیهٔ مرطبه مسطوره بخورند و ماء الشعیر مطبوخ با خشخاش بنوشند و اگر درد شدت کند تمریخ بروغن بنفشه و روغن گل نمایند و کافور و بنفشه رطب
و نیلوفر و مانند آن ببویند و بآب طلع استنشاق کنند و تعدیل مسکن بر یاحین بارده و مثل سیب و بید آب سرد و قدری کافور و گلاب بر آن پاشیده نافع و خواب آرام و تضمید
گوش بعصی الراعی و بوئیدن نیلوفر سفید و ایضاً برگ بید برگ سیب برگ بهی برگ خرفه برگ عنب الثعلب کوفته روغن گل گلاب هر یک ده درم سرکه از سه درم تا ده درم حسب کمی
و زیادتی حرارت آمیخته بر پس سر بمحل جنبت اعصاب ضماد نمایند و هرگاه گرم شود تبدیل کنند و چون مرض بانحطاط آید اجزای بارده کم کنند و روغن بابونه و گل آن اندک
اندک بیفزایند برای درد گوش که بسبب مشی در آفتاب یا بسبب ریاح سموم باشد نافع ست و بالجمله ترطیب و تبرید دماغ با طلیه و نطولات و مروخات و غیر که
در صداع احتراقی شمسی گذشت بعمل آرند و آنچه از ریاح حادث از ریختن آب گرم بر سر یا نشستن در آبزنهای گرم باشد اگر واجب بود فصد قیفال نمایند و ساقین
بندند و قدمین بمالند و اغذیهٔ مرطبه مذکوره بدهند و روغنهای سرد مثل روغن کدو و بید و نیلوفر و روغن خل مبرد در گوش چکانند و سعوط نمایند بآنها و شیر دختران و نافع ترین

اشیا نوشیدن آب سرد و استنشاق و تمضمض بدان و مالش کف پاست و آنچه از ریاح حارهٔ حادثه از گذاشتن ادویهٔ گرم در گوش باشد فصد سر و کنند و ادهان بارده
در گوش چکانند و اضمدهٔ بارده مضاد آن ادویه مثل برگ عنب الثعلب و برگ خرفه و برگ کشنیز و پوست کدو و خیار و آرد جو ضماد نمایند و با آب آنها گوش را بشویند و چکانیدن نیمگرم
شیاف ابیض محلول در ماء القرع یا شیرهٔ خشخاش با قدری روغن بادام شیرین سفید بود و عند کمال شدت حرارت این ادویه و آبها به برف سرد کرده بکار برند و چکانیدن ماء القرع
تنها نیز عاجل النفع است و تلیین طبیعت بخیار شنبر و تمر هندی و آلو بخارا و مانند آن کنند و اگر در مزاج حدت باشد ماء الشعیر بنوشند و شیر بز که با آب غوره یا آب انار
منجمد کرده باشند بر سر نهند و هرگاه بگدازد جدا کنند و واجب نیست که طبیب گمان برد امر نماید که مریض در اول معالجه منتفع خواهد شد بمقابلهٔ مرض باضداد ادویه
که هیجان او کرده اند زیرا که ادویهٔ اولی اخلاط عضو را گرم کرده اند و در آن عضو و اعضای مجاورهٔ آن شکایت پیدا کرده اند پس اولاً علاج باستفراغ آن اخلاط فاسد
و ازالهٔ حدت آنها از عضو نماید بعد از آن ابتدا به تبرید عضو باضداد ادویهٔ مهیجهٔ مرض کند **اقوال حکما** سویدی می نویسد که قطور روغن بزر البنج و کذا آب کشنیز
و آب غرب که آن حفصاف است و کذا آب حشیشة الزجاج بروغن گل و کذا نسج عنکبوت در روغن گل جوشانیده و کذا آب انار ترش نیمگرم آن فشرده بعسل آمیخته و کذا
آرد باقلا بروغن گل آمیخته و کذا آب شجرة البق در پوست انار جوشانیده هر واحد نافع درد گوش حار است و بقول ابن ماسویه و رازی تقطیر روغن گاوی مسکن
وجع حار است مسیحی گوید که هرگاه درد گوش از سوء مزاج حار باشد چکانیدن سفیدی بیضه نیمگرم تنها و یا با شیاف ابیض نفع کند و اگر درد سخت باشد اندکی افیون
بشیاف ابیض و روغن گل و اندکی سرکه حل کنند و گاهی روغن خلاف و روغن نیلوفر و روغن بنفشه و عصارهٔ بعض بقول بارده مثل عنب الثعلب و عصا الراعی و کشنیز سبز
در گوش بچکانند شیخ میفرماید اگر سبب درد گوش حرارت مفرطه باشد لازم است که تبرید دماغ بمطفیات مذکوره در علاج امراض حارهٔ دماغی نمایند و در گوش
روغن گل نیمگرم و سفیدهٔ بیضه بچکانند و اگر درد شدید باشد کافور بدان آمیزند و بسا است که روغن بنفشه با کافور وجع گوش را از روغن گل زیاده تسکین میدهد بسبب
ارخائیکه اندر آنست و ایضاً شیافات مسکن اوجاع چشم بسفیدی بیضه و مانند آن در گوش چکانند و سفیدهٔ بیضه را تنها خاصیت عجیب است و یا شیر با آب عنب الثعلب
و آب کشنیز چکانند و بهتر شیر آنست که از پستان بدوشند که او بسیار نافع بود و یا خراطین را در روغن گل بپزند و در گوش چکانند و یا حلزون را در روغن گل و سرکه
آن سرکه بهم بجوشانند تا آنکه سرکه برود و روغن بماند و بطریق قطور استعمال نمایند که برای ضربان خیلی مفید است و همچنین روغن تخم کدو و روغن نیلوفر و روغن بید و امثال
آن و کذلک عصارات که مشابه عصارهٔ پوست کدو و جرم اوست و ایضاً استعمال ضمادات بر از خارج گوش و بعضی ذکر کرده اند که آب لبلاب در مثل این حالت
بسیار نیکوست و عصارهٔ شهدانج رطب اگر ضربان و وجع اشتداد نماید و از ان خوف تشنج باشد از استعمال مرخیات و مخدرات چاره نباشد و طریق آنها
در علاج کلی درد گوش مسطور شد خضر و قرشی می نویسند که تعدیل مزاج نمایند بادهان بارده مثل روغن بنفشه بشیاف مامیثا یا شیاف ابیض یا کافور یا آب کدو
و خیار یا روغن بنفشه تنها یا روغن نیلوفر با اندکی کافور یا روغن گل با شیر زنان در گوش بچکانند و گاهی درین اشیا قدری افیون هم داخل میکنند و بعضی ادویهٔ بارده کشنیز
و کاهو ضماد کنند و گاهی احتیاج بعصارهٔ بنج برای تخدیر می افتد و گاهی با آب گرم نطول میکنند و گاهی بر بخار آن گوش می نهند و تسکین وجع آن میکنند
زیرا که آب گرم تسکین اوجاع آن می نماید و اگر چه مزاج گرم باشد و از استعمال ادویهٔ شدید التبرید احتراز نمایند مگر عند اضطرار بهر آنکه شئ بارد گوش را
ضرر شدید می نماید و تلیین طبیعت نمایند بهاء الدین گوید که آنچه منفعت آن مجرب است روغن گل است تنها و با آب عنب الثعلب آمیخته و جوشیده
و گوش بر بخار طبیخ خار خسک و عنب الثعلب و بنفشه داشته و بر بخار آب گرم که میخ در زمین فرو برند و برکشند و آب گرم در ان ریزند داشتن و شیاف
ابیض بسفیدهٔ تخم مرغ سوده چکانیدن و همچنین سفیده و روغن گل باهم و روغن گل و آب کشنیز و سفیده باهم ضم کرده و روغن گاو نیمگرم

علاج درد گوش حار مادی

باید که در دعوی فصد سر رو نمایند و بعد از ان شیرهٔ کاهو شش ماشه تنها خواه بلعاب بهدانه و اسپغول هر یک چهار ماشه شربت نیلوفر دو توله حل کرده بدهند یا گل بنفشه
نیلوفر خطمی عنب الثعلب بیفزایند و در آخر [illegible] بخورانند و اگر حاجت بود تلیین بمسهل صفرا نمایند و در صفراوی تمر هندی دو سه توله گل بنفشه نیلوفر خطمی هر یک
چهار ماشه عرق مکو و عرق گاوزبان هر یک نیم پاؤ گلقند یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت اسطوخودوس دو دو توله بدهند و عناب هفت عدد ترشک یک توله

آلو بخارا هفت دانه سپستان بست دانه بیفزایند و بعد نضج بمسهل صفرا و حب ایارج تنقیه نمایند و بعد ازان تدابیری که در علاج حار ساذج مسطور شد بعمل آرند
اقوال اطبا ابوسهل گوید که هرگاه درد گوش از امتلا حادث شود باید که معالجه باستفراغ آن خلط کنند پس اگر خون باشد بفصد و اگر خلطی دیگر باشد باسهال بعده
تنقیه خاص سر بغرغره بالجمله اگر با وجع گوش التهاب وجه و ضربان باشد فصد قیفال کنند بعده در گوش روغن گل و روغن بید باندکی سرکه نیم گرم چکانند یا شیر زن
از پستان بدفعات در گوش بدوشند بعد ازان اسهال شکم بهلیله زرد و صبر و سقمونیا نمایند و اگر درد ساکن شد فبها و الا قدری افیون در روغن گل آمیخته اندر
گوش اندازند پس اگر ضربان بخود کند و سهر دفع گذشته باشد بدانند که در گوش بثره است تدبیر آن نمایند بنوعی که مسطور گردد و هرگاه در روی ورم التهاب و درد شدید باشد
از بنفشه و پوست خشخاش و اکلیل الملک یا بنفشه و خطمی و آرد جو و شیر زنان آب کدو افشرده ضماد سازند بوعلی می‌نویسد که اگر سبب درد گوش امتلای بدن یا سر باشد
باید که استفراغ ناحیه راس از جنس آن امتلا نمایند پس اگر ماده حار باشد بفصد و استفراغ بمسهلات راس از ماده حار کنند بدانچه در علاج امراض حار دماغی معلوم کرده اند
بعد ازان تدابیری که در ساذج گذشت بکار برند صاحب کامل گوید که هرگاه در گوش درد از سبب مزاج حار عارض شود باید که نظر کنند که آیا علامات زیادتی خون
در بدن معلوم میشود یا زیادتی صفرا پس اگر خون زائد باشد فصد قیفال نمایند و خون بقدر حاجت برآرند و اگر صفرا غالب بود دوای مسهل صفرا مثل مطبوخ هلیله
و شکر یا الیلاب و شکر یا بنفشه و شکر و مانند آن بخورانند و در گوش آب خرفه و آب جرادهٔ کدو با اندکی روغن گل نیم گرم چکانند و اگر قدری سفیدی بیضه وقتاً
بعد وقت تقطیر نمایند و با پنبه پاک کرده باشند انتفاع یابند و اگر روغن گل که در آن شنجار جوشانیده باشند در گوش چکانند فائده نماید و اگر اندکی آب حی العالم
با قدری سرکه خمر و روغن گل بچکانند نافع بود صفت دوای نافع در درد گوش حار بگیرند روغن گل دو جزو سرکه خمر و آب غوره هر واحد نیم جزو باهم خوب آمیخته در گوش چکانند
و یا ماء القرع و روغن گل و شیر دختران در گوش تقطیر نمایند و همچنین اگر زن شیر در گوش بدوشند و اندکی برای سر کنند بعده نشف نمایند و بار دوم و سوم باز بدوشند و در ساکن شدن
و حوالی گوش را بصندل و گلاب و کافور و اندکی آب کشنیز و کاهو و آب حی العالم طلا کنند و اگر درد شدید باشد اندکی افیون بروغن گل یا روغن بنفشه گداخته در گوش چکانند
و یا اندکی از عصارهٔ لفاح با قدری روغن گل بچکانند که این تخدیر تسکین وجع نماید و نشاید که بسیار استعمال مخدرات اوان نمایند که آن مورث ثقل سمع گردد ایلاقی گوید که اولاً
تنقیه نمایند اگر در بدن و دماغ اخلاط باشد پس اگر ماده حار بود ابتدا بفصد سر و نمایند و تلیین طبیعت بشربت آلو و شربت بنفشه و طبیخ تمر هندی و طبیخ هلیله کنند و اگر در ماده
غلظ باشد حب شبیار و قوقایا و فیقرا دهند بعده غرغره استعمال نمایند پس روغن گل در گوش چکانند و اگر درد عظیم باشد روغن بنفشه باندکی کافور چکانند و تقطیر شیاف ابیض بسفیده
بیضه یا شیر دختران یا آب کشنیز تر یا آب عنب الثعلب تسکین وجع کند و دوشیدن شیر از پستان نافع است و اگر یک جزو روغن گل را با سه جزو سرکه بجوشانند تا آنکه سرکه برود
پس در گوش چکانند درد را ساکن کند و خراطین مطبوخ در روغن گل نافع بود و روغنهای بارد سود دهد ابن هبة الله گوید که اگر جسم ممتلی باشد در ابتدا فصد کنند
و اگر ازان مانعی باشد حجامت نمایند و اهتمام تنقیهٔ بدن از اخلاط حار بمطبوخ هلیله سازند و اگر ازین مانع بود باید که تعدیل طبع بشربت آلو یا آب تمر هندی یا شیر خشت یا شربت نیلوفر یا لعاب اسپغول
بجلاب کنند و ماء الشعیر و شیرهٔ تخم خرفه بنوشانند و اگر بدین وجع ساکن نشود آب جرادهٔ کدو یا آب حی العالم و روغن گل در گوش چکانند و شیر زنان بچکانند و اگر
درد سخت و اضطراب شدید باشد اندکی افیون بشیاف مامیثا در روغن گل و شیر زنان حل کرده در گوش بچکانند و از استعمال ادویه شدیدة التبرید حذر کنند مگر بهنگام ضرورت
و پیشانی را بگلاب مسح کنند و بنفشه و نیلوفر و صندل و کافور و گلاب ببویانند و چون اصلاح یابد بمزورات غذا سازند و در آخر بچه مرغ دهند ابن الیاس گوید که اگر
سببش غلبهٔ خون باشد فصد سر و نمایند و آب خرفه و شیر زنان و روغن گل و یا آب جرادهٔ کدو و خیار بروغن گل در گوش بچکانند و ضمادات بارده مثل کاهو و صندل
و کشنیز و خرفه و ملوخیه تضمید نمایند و تغریق راس بروغنهای بارد مثل روغن بنفشه و گل و نیلوفر و خشخاش کنند و یا اندکی سفیدهٔ بیضه بروغن بنفشه یا روغن گل بهم زده در
گوش بچکانند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و بنفشه پنج درم و شکر ده درم و ترنجبین ده درم و یا خمیرهٔ بنفشه ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ ماش بمغز بادام دهند و تنقیهٔ بدن
بمطبوخ فواکه و هلیله زرد کنند و اگر سببش غلبهٔ صفرا باشد ادهان باردهٔ مذکوره در گوش اندازند و حل طبیعت بنقوع فواکه و ترنجبین و شیرخشت کنند و هر صبح آب انار میخوش با تخم آن
افشرده بقدر ده اوقیه با ترنجبین و شکر هر واحد ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر دهند اگر با تپ حرارت مزاج باشد و مزورهٔ ماش بمغز بادام اگر با وی تپ حرارت نباشد
میر محمد حسین می‌نویسد که اگر علامات خون ظاهر باشد نخستین رگ قیفال بگشایند و در دموی و صفراوی جوشاندهٔ بنفشه و آلو بخارا و تمر هندی جوشانیده صاف نموده بدهند و بعد ازان

بطبیخ هلیله تنقیه فرمایند بیست درم هلیله زرد در دو رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند صاف نموده بنوشند که بغایت سودمند ست و سفیده تخم مرغ و شیر زنان نیمگرم ساعت بعد ساعت تقطیر نمودن در حال درد را ساکن سازد و خاصه که از پستان بدوشند و در صورت اشتداد وجع اندکی افیون بشیر دختران حل کرده نیمگرم نموده ساعت بساعت بچکانند و طلاهای سرد همچون عنب الثعلب و برگ کاسنی و برگ خرفه بر بیرون گوش و حوالی آن ضماد کنند و اگر یک جزو روغن گل با سه جزو سرکه بر آتش ملائم چندان بجوشانند که روغن بماند و سرکه بسوزد و آنرا نیمگرم تقطیر نمایند عجیب الاثر ست انطاکی گوید که بعد تنقیه جلد طلا غالب تعدیل با صلاح اغذیه و ادویه کنند و تعیین فصد برای دردی ست که از خون محض باشد و گاهی در خون و صفرا هر دو فصد کرده میشود و بسبب داءت کیفیت در ینجا فصد از باسلیق کنند اگر صداع بود و از ضعف معده و کبد باشد و قیفال اگر از دماغ باشد و اکحل اگر از هر دو باشد لیکن در صفراوی خون اندک بر آرند بعده اگر غلبه خلطی بدانند تنقیه آن نمایند بعد از ان تبرید بتیل روغن کدو و بنفشه و کافور نمایند مطلقاً سوای شیر چه آنها و آب کشنیز و حی العالم طلا و خواب بر مثل گل سرخ تازه و اختیار مبردات خون و التهاب صفرا مثل آلو و تمر هندی و عناب شربا و کدو و خرفه غذا

علاج درد گوش حار ورمی و بثرهٔ گوش

فصد سر رو کنند و اگر حاجت افتد زلو نیز چسپانند و تبرید و انکباب که در چار ساذج مسطور شده بکار برند و عنب الثعلب بعد وار صندل لین بسوت گل ارمنی در آب کشنیز سبز سائیده اطراف گوش را ضماد نمایند و طلای نرد با آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کردن نیز نافع و یا صندل سرخ فوفل حضض گل ارمنی عدس مقشر شیاف مامیثا و قدری زعفران کوفته بیخته با آبهای مذکوره یا گلاب ضماد نمایند و یا آرد جو عنب الثعلب صندل سفید اکلیل الملک عوض عدس و زعفران داخل کنند و در انتها بابونه تا آرد باقلا افزایند و عند شدت وجع قدری افیون اضافه کرده و سفیدی بیضه مرغ آمیخته ضماد سازند و اگر سفیداب ارزیز مرداسنگ هر واحد یک درم فوفل حضض اقاقیا هر یک دو درم صندل سفید مامیثا هر یک سه درم گل قیمولیا پنج درم گل ارمنی ده درم کوفته بیخته با آب کاسنی تر کرده طلا کنند جهت ردع ماده اورام ملتهبه گوش مفید بود و همچنین قطور شیاف ابیض کافوری در شیر دختران و سفیدی بیضه مرغ و لعاب اسپغول آمیخته نافع و چکانیدن سفیدی بیضه مرغ بروغن گل ممزوج کرده نیز مفید ورم و مسکن درد ست و کذا التقطیر روغن گل و شیر دختران مخلوط کرده مفید ست اگر احتیاج ببیند بعد نضج ماده مسهل بار دتنقیه نمایند و گویند که خطمی بروغن گاو پخته ضماد کردن مسکن الم و مزیل ورم حار گوش ست و کذا اکل ضماد گل بنفشه تخم کتان هر واحد یک جزو گل خطمی دو جزو کوفته با آب پخته نافع و اگر ورم تحلیل نشود و درد زیاده گردد و تپ شدت کند بدانند که ریم میکند پس لعاب حلبه لعاب تخم کتان لعاب تخم مرو بشیر دختران آمیخته نیمگرم در گوش چکانند تا که نضج یافته منفجر گردد و ایضاً برای انفجار اخضره و بخورات منضجه بکار برند مثل برگ نیب و برگ بکاین و برگ آس هندی که بنگالا باس مشهور ست و برگ توت و جز آن پسیده گندم با قدری پیاز و نمک در شیر پخته بیرون گوش ببندند و آب پیاز سفید یا سفیده تخم مرغ در گوش بچکانند و بعد انفجار آنچه در قرحه گوش خواهد آمد برای تصفیه ریم و اندمال قرحه بکار برند و آنجا که ورم حار گوش از نزله باشد عناب بعرق شاهتره جوشانیده شربت نیلوفر داخل کرده بیاشامند و گاهی بهدانه نیز افزوده میشود و اگر با هذیان باشد و آن مهلک ست بعد فصد سر و حجامت قفا و تبریدات اطلوخودوس گل بنفشه جوشانیده شیره مغز تخم تربوز شیره تخم خیارین شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بدهند بعده مسهل صفرا دهند و اگر با ورم گلو و تپ گرم باشد عناب چهار دانه گل بنفشه شاهتره هر یک چهار ماشه جوشانیده شیره خیارین شیره مغز تخم تربوز هر یک شش ماشه شربت بنفشه دو توله داخل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده بنوشانند و یا اطریفل کشنیزی تولہ بخورده عناب پنج دانه گل بنفشه گل نیلوفر خطمی گاوزبان هر یک چهار ماشه سپستان بیست دانه در آب گرم خیسانیده صاف نموده شیره کشنیز خشک چهار ماشه شربت نیلوفر دو توله داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و برگ عنب الثعلب برگ نیب گل بنفشه گل خطمی بابونه اکلیل الملک بسبک هر یک در آب جوشانیده بخار آن بگوش بگیرند و حضض مکی حضض هندی صندل سرخ گل خطمی عنب الثعلب کوفته بیخته در آب عنب الثعلب تازه و مغز فلوس خیار شنبر سرشته گرد اگرد گوش ضماد نمایند و ایضاً مع آماس گلو و زبان عناب بنفشه عنب الثعلب شاهتره جوشانیده صاف نموده شربت بنفشه آمیخته بنوشند و مغز فلوس در عرق بادیان حل کرده نیمگرم بر ورم طلا نمایند غذا دال مشکه یا شله با دال مونگ یا آشجو و بدانند که بخور از شیر مسکن درد ست و اگر با جوش خون به آخر ربیع از ریزش نزله بر گلو و گوش ورم گوش و تنجاله گلو بهم رسد بعد فصد سر و از ظرف درد لعاب بهدانه شیره عناب شیره کشنیز خشک شیره کاهو عرق گاوزبان عرق نیلوفر شربت نیلوفر خاکشی بدهند و طلای نرد با آب کشنیز سبز سائیده بالای گلو طلا سازند و غرغره لعاب اسپغول

وایضاً خردل کوفته بروغن گرم سرشته فتیله ساخته در گوش نهند و بر طبیخ شلجم تنها یا با خردل یا بر طبیخ برگ غبیرا انکباب نمایند و کذا اگر فتن بخار گل بابونه تازه یا خشک که در آب پخته در درد بارد و ریحی را مجرب است و انکباب بر طبیخ مرزنجوش تنها یا با جاوشیر نیز مجرب و ابن بیطار در کتاب مغنی ذکر کرده که اگر پیاز را بکاوند و در آن روغن القرطم کرده بر آتش گذاشته بجوشانند و در گوش اندازند درد را زائل کند و این مجرب است و همچنین ترب را بکاویده در آن روغن گل پر کرده جوشانیده در گوش چکانیدن و کذا روغن جستهٔ ثقفتالو چکانیدن مزیل وجع بارد گوش مجرب است و کذا عصارهٔ ورق شیرزنان حل کرده قدری عسل آمیخته نیمگرم قطور کردن ازالهٔ درد می نماید و آب پیاز و روغن کنجد و عسل و نمک هندی مساوی آمیخته نیمگرم در گوش چکانیدن از مجربات اهل هند است و کذا برگ آگهه تازه که مائل بزردی باشد بر آتش گرم کنند و بآب روغن کاو چرب کرده بمالند و بفشارند و چند قطره در گوش چکانند و اگر سیر سفید کوفته در برگ آگهه پیچیده پس گرم کرده فشرده بچکانند قوی تر باشد و تقطیر آب پودینهٔ تازه مخلوط بماء العسل یعنی عسل دار و تقطیر آب ترب با شهد و آب ترب بروغن گل پخته و یا آب پیاز مطبوخ بصعتر نافع و موسیائی اصیل یک حبه در روغن گل حل کرده چکانیدن مجرب است و یا آب سیر بروغن گل جوشانیده و یا حلتیت بکار برند و کذا آب برگ سرس و یا پس افکندهٔ مگس در قدری آب حل کرده و کذا آب برگ کیکر نیمگرم قطور نمایند و یا کهو نکچی مقشر در روغن تلخ سوخته صاف کرده در گوش چکانند و ایضاً برای درد گوش که از برودت باشد آب ادرک یا شیرهٔ برگ پان در گوش انداختن و سونتهه و افیون فی نیم ازنا برحوالی گوش طلا کردن مجرب صاحب تکملهٔ هندی است و اگر بزر البنج حرمل هر یک ده درم کوفته در نیم رطل آب یک شب تر کرده صبح بجوشانند تا نصف بماند مالیده صاف نموده ربع رطل روغن تلخ داخل کرده باز بجوشانند تا روغن بماند و وقت شدت درد بچکانند در تسکین آن مجرب است و بعضی مال کنکنی نیز می افزایند و اگر فتیله را بآب مرزنجوش تازه تر کرده سفتر آمیخته ثقفتالو سوخته سائیده بر آن پاشیده در گوش گذارند نیز مجرب است و صبر سقوطری در روغن گل و روغن گاو کهنه حل کرده در گوش نیمگرم چکانیدن نیز مسکن درد بنهایت مفید است و یا کچله قدری با آب سائیده در گوش مخالف نیمگرم چکانند که نافع درد گوش بارد است و بدانند که در درد گوش ریحی تکمید بسبوس کنند و جاورس و نمک نافع و کذا آکمید بپارهٔ پشم در زیت نیمگرم آلوده سود مند و نطول از بابونه و خطمی و نعناع و کوکنار نافع است و همچنین آب تقطیر از برگ بان و ربع چند بید سفید ستبر و یا ثوم مطبوخ در زیت مفید و گویند که قطور یوبرق در سرکه حل کرده و کذا شاخ گوزن بروغن خیری حل کرده و کذا روغن قثاء الحمار و کذا روغن تخم ترب و کذا روغن بادام تلخ و کذا انطرون در روغن مذکور حل کرده و کذا روغن بلسان هر واحد محلل ریاح بارد گوش است و کذا زوفای خشک صعتر بابونه اکلیل الملک برگ غار را سداب خود و پس شبت عاقرقرحا پوست خشخاش بتمام قیصوم برگ ترنج پودینه جمله یا هرچه بهم رسد در آب جوشانیده بر بخار آن انکباب و بثفل آن تنطیل نمایند و با آب آن نطول سازند که درد گوش ریحی و بارد را نافع است و اگر گنجشک نر خانگی را گرفته دم او کنده و پرها نیکه حوالی مقعدش باشند دور کرده و آن را بر سوراخ گوش نهاده دارند تا ریح تمامه جذب کند بعده یکم گنجشک را ماسد بعده آزاد و دور کرده تکرار نمایند و اکثر نوبت بدوم نمی رسد و همه ریح از گوش بر می آید و در دزائل میشود و این علاج از مخترعات انطاکی است و تجاذب نمی کند و ابو منصور گوید که و برای ریاح غلیظ عجیب است برنجاسف و مرزنجوش و روغن سوسن بجوشانند و اندکی جند بید ستر در آن حل کرده بچکانند و یا آب سداب که با عسل مخلوط نیمگرم چکانند و تقلیل غذا امر کنند و آنچه از ریاح غلیظ بارد مرتقی از معده باشد اول تنقیهٔ بدن بمسهل بلغم نمایند و اگر قوت اطاعت کند و فصل موافق باشد یا ادویهٔ منقی معده و سر و سائر اعضا استفراغ فضول کنند و ایارج و امثال این نفع دارد و بگیرند ایارج فیقرا دو ثلث درم افسنتین یک و ثلث درم تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد نیم درم زنجبیل فلفل سفید مامیران هر واحد دو دانگ سقمونیای مشوی مع زعفران یا مع قرنفل یا مع سنبل و سفرجل یک دانگ همه را بوزن چهار درم بسایند و دو حصه کرده بآب مطبوخ مرزنجوش سرشته حبهای کوچک سازند و نصف از آن بخورند و بخوداب که در آن اندک پودینهٔ نهری پخته باشند غذا سازند و صبر کرده نصف باقی بخورند و در ابتدای این علت البته فصد نکنند و اگر خطا بفصد در اول این علت واقع شود مؤدی بسرسام بارد گردد و آنچه در گوش برای این علت نهند و آن بسیار نافع است و آزاد را سریع بدت زائل کند این است که بگیرند روغن خیری و روغن یاسمین و در آن مغز پیاز معروف ببلبوس بریان کرده و بابونه و برگ اقحوان هر واحد نیم درم و اسقوردیون فلفل سفید تخم سداب هر واحد دو دانگ قرنفل یک دانگ گل اقحوان یک درم جوشانیده صاف کرده یک جزو از این روغن و یک جزو روغن ناردین گرفته فتیله آلوده در گوش نهند و تمام روز بدارند و در شب تجدید فتیله دیگر نموده بر گوش الم بخوابند اگر ممکن باشد و الا بر پشت خواب نمایند که خیلی مفید است و در یک روز ازالهٔ آن می نماید و چکانیدن دیگر ادهان حارهٔ مثل روغن غار و بید انجیر و غیره مع مرارهٔ آب پیاز و سداب در شراب کهنه فرفیون حل کرده نیز نافع است و بشور بای گو

کنجشک بری یا اہلی مع نخود و دارچینی غذا سازند و آنچه از ریاح غلیظ منحل از فضول مستکنه در مجری سوی گوش باشد تنقیه دماغ بمسهل گرم و حب ایارج و غرغره نمایند و سائر تدابیر مذکوره سابق بعمل آرند و چکانیدن زهره گاو گرم کرده در گوش از مسکن درد ریحی و بلغمی است و آنچه از ریاح متولده از مشی در یوم بارد و در هوای سرد باشد تسخین گوش بمالیدن و چکانیدن روغنهای گرم و دخول حمام و ریختن آب گرم بر سر و نهادن گوش بر تابه گرم و نطول از طبیخ شبت و بابونه و اکلیل الملک و برگ غار و مرزنجوش و نمام و قیصوم و گرفتن بخار شلجم و نهادن خردل کوفته با دهان حاره سرشته گرم نموده بر گوش و گذاشتن تخم حلبه پخته در پارچه نازک بسته گرم گرم بر گوش و استعمال کمادات مذکوره در صداع بارد یا بریت نیمگرم بپنبه تر نموده سود و سنه است اگر آنکه بدن ممتلی باشد که در این صورت اولا استفراغ فضول از بدن کنند تا گوش گرم نگردد و فضول بسوی سر منجذب نشوند و اجتیر نکنند و مثل این علت بدان امر میکنند بخور از طبیخ شلجم مع خردل است و آنچه ازین همه غنی سازد این است که بگیرند تریاق الاذن و در قطنه بگوش بدان طلا کنند و از پنبه آن را ابند نمایند که فی الحال تسکین درد نماید و بلحم کبوتر بچه و کنجشک مع شلجم غذا سازند و آنچه از ریختن آب سرد بر سر و فرو رفتن در آن باشد تمریخ سر نمایند سیما موضع او بروغن خیری و روغن ناردین و غیره ادهان حاره و قطور آنها در گوش و در جمیع این معالجات تفقد مزاج مریض و اعتبار مرض در زیادتی و نقصان باید کرد و از ین غافل نشوند و آنچه از استعمال ادویه بارده مثل افیون و کافور بر گوش باشد مقابله آن بدوای مضاد این ادویه باید کرد پس اگر موجب درد افیون باشد مقابله آن باید او بجمع سداب و فرفیون اندک و روغنهای گرم و تریاق الاذن واجب بود و اگر کافور باشد مقابله باندک سنبل الطیب و اندک زباد که معروف بمشک ابیض است باید کرد و تریاق مذکور نیز نافع بود و باید که معالجه این امراض بتدریج باشد و بر گوش هجوم ادویه قویه دفعة نکنند **اقوال اکابر** سدیدی گوید که قطور روغن حب مشمش تلخ در گوش برای وجع گوش بارد مجرب من است و از اطبای دیگر نقل کرده که قطور شونیز بیخ رجل الحمامه برگ لبلاب سلخ الحیه پیاز عنصل و فرفیون حنظل تازه سیر ملان حدق سوخته توم هر واحد در زیت جوشانیده صاف نموده و کذا البعض شحوم مثل شحم عجل و یا شحم اوز تنها یا بازو فای رطب یا بروغن شقائق النعمان و یا شحم اوز پنج درم زعفران یک درم افیون نیم درم و یا شحم بط بروغن بان یا بروغن ناردین و یا پیه ماکیان بوزن او آب پیاز و یا پیه خرس بروغن سوسن و یا شحم دراج نیز نافع و کذا کندش و کذا لادن محلول بروغن گل تنها یا با اضافه آب سداب و کذا زنگار بروغن بادام تلخ یا عسل و کذا آب چقندر بعسل جوشانیده و کذا جند بیدستر یک حبه بروغن ناردین یا بروغن بان و کذا ابوال گاو تنها یا به نطرون و کذا آب سرگین خر بروغن بان و کذا طبیخ اوروج و کذا زهره کبش و کذا سلخ الحیه در شراب کهنه جوشانیده و کذا اصطرک یک قیراط در روغن یاسمین حل کرده و کذا اقلقند و کذا قصب الزریره مطبوخ و کذا اقنه بروغن سوسن یا بروغن قنب محلول و کذا روغن ایرسا و کذا روغن سوسن مخلوط بالشراب کهنه و کذا آب سداب در پوست انار پخته و کذا حب الغار و شراب کهنه و روغن گل پخته و کذا دارچینی و کذا سرکه عنصل و کذا آب گندنا با سرکه و روغن گل و کندر و کذا مر شیر زنان و کذا آب برگ اوراقن و کذا آب شوکران و کذا انیسون بروغن گل و کذا شحم حنظل دو درم اسنان توم سه عصاره سداب ده درم و زیت بقدر غمره جوشانند تا روغن بماند و کذا روغن کدوی تلخ و کذا آب شبت در پوست انار پخته و کذا روغن کدوی تلخ در بادنجان کاویده پر کرده بر آتش نرم پخته و کذا روغن بان بالشراب کهنه و روغن گل و کذا روغن جوز و کذا آب برگ سبز جوز و کذا موسیائی قیراط با آب مرزنجوش و کذا شب بروغن بان و یا بالشراب کهنه و کذا غالیه بروغن خیری حل کرده و کذا اشق با سرکه و کذا قطران با آب مطبوخ زوفای خشک آمیخته و کذا زهره رخمه بروغن بادام تلخ در گوش مخالف و کذا زیت در پیاز کاویده پر کرده پخته و کذا روغن حب الصنوبر کبار و کذا روغن خیری مع افسنتین و آب قنطوریون و کذا فرفیون نیم درم فلفل یک درم در زیت ده درم جوشانیده و کذا آب نمام و کذا فرابیج در زیت انداخته هفت روز در آفتاب گذاشته صاف نموده و کذا جگر حباری خشک کرده بسنبل الطیب سائیده و کذا آب [illegible] و اشیع و شیر زن و کذا گل ارمنی در روغن خیری حل کرده و کذا روغن اقحوان و کذا ابوال شتر مر آمیخته و کذا حلتیت و زنجبیل بروغن خردل و کذا کندر در شراب کهنه پخته و کذا دار فلفل باریک سوده در زیت آمیخته و کذا آب برگ سوسن بروغن گل هر واحد در گوش چکانیدن مفید و همچنین بخار بادروج و فراسیون و مرزنجوش و قیصوم مطبوخ بگوش رسانیدن و کذا سعوط آب چقندر یا روغن بادام تلخ و کذا شرب موسیائی بقدر نخود بجلاب و کذا ادهان اکل صعتر و کذا ضماد اکلیل الملک بمیفختج و کذا فتیله انجیر و خردل سوده و یا خردل و بورق سوده و یا خربق سیاه و جند بیدستر هر واحد یک درم زعفران دو درم سائیده فتیله ساخته در گوش داشتن و کذا دیگر ادویه که بجهت طرش و طنین بارد مسطور گردد هر واحد نافع درد گوش بارد است مسیحی گوید که هرگاه وجع عقیب تخمه یا ریاح بارده حادث گردد در روغنی که در ان سداب پخته باشند در گوش چکانند و اگر کفایت نکند روغن سوسن که در همراه او قیه از ان

که درد سافج یا از نوازل ست و در صورت نزله اول به تنقیهٔ دماغ متوجه شوند بطریقیکه در علاج نزله مذکور شد بعده بخور بزر البنج گل بابونه بادیان اکلیل الملک
عنب الثعلب هر یک نیم ماشه برگ فنجنکشت افتیمون هندی سبوس گندم هر یک سه توله استعمال کنند و شیاف مامیثا و شیاف ابیض برابر در روغن بابونه
و زنبق آمیخته در گوش چکانند و این بخور حکیم علوی خان برای درد گوش نزلی از مجربات ست گوگرد سه توله مرزنگوش چوب چینی عشبه سعتر بیخ لاله صحرائی
بزر البنج عنب الثعلب هر واحد یک توله بدستور بخار بگیرند و باقی تدبیر از بحث نزله اخذ کنند **اقوال حکما** ابو سهل مسیحی گوید که اگر درد گوش از امتلا حادث شود
اسهال خلط نمایند بعده تنقیهٔ خاص دماغ بغرغره سازند و اگر مرض زائل نشود و حاجت باستفراغ قوی افتد بعض ایارجات کبار مثل ایارج لوغاذیا و جالینوس
و از تیاذانس استعمال نمایند بعده استعمال ادویه سعوط کنند و اگر وجع از خلط غلیظ بارد باشد معالجه بادویه قوی التقطیع و جلا باید کرد و مثلاً زنگار با عسل و
اندکی سرکه آمیخته در گوش چکانند و یا زهره گاو بعض ادهان سوخته مثل روغن بان و ناردین و بلسان آمیخته بچکانند و یا آب برگ حنظل تازه و یا روغن بادام
یا روغن ترب یا آب برگ شهدانج چکانند اگر درد از سده باشد و این دوا وجع گوش را نافع ست ملک یک اوقیه روغن خیری دو اوقیه روغن بادام تلخ
نیم اوقیه روغنها را بجوشانند و ملک را در آن بگدازند و چون مخلوط گردد در ظرف آبگینه بردارند و هنگام حاجت سه قطره از آن نیم گرم در گوش چکانند و این دوا
وجع و طنین را نافع سعد سائله چهار درم روغن خیری یک اوقیه آمیخته بر آتش نهند تا آنکه غلیظ گردد در ظرف آبگینه بدارند و هر قدر که کهنه شود قوتش زیاده
گردد و این دوا وجع گوش صعب را مفید ست بگیرند زهرهٔ نرگاو و بر آن روغن خیری بریزند و با آتش نرم بپزند تا آب زهره فانی شود و روغن بماند و در شیشه کرده وقت حاجت
نیم گرم استعمال نمایند **شیخ** سفر باید که اگر سبب درد گوش امتلای بدن از سر باشد واجب ست که تنقیهٔ ناحیهٔ سر از جنس آن امتلا کنند پس اگر خلط لزج لاج باشد
بحبوب ایلیا و غراغر تنقیه نمایند پس اگر لاج مستکن در ناحیهٔ گوش بود باید که بعد اسهال بخورات ملینه و قطورات لینه نیز استعمال نمایند بعد بنکبا رقصبه
نقص خلط مستفرغات عضو کنند **صاحب کامل** گوید که درد گوش اگر از سوء مزاج بارد باشد باید که نظر کنند اگر در بدن علامات غلبهٔ بلغم و رطوبت ظاهر شود
مریض را حب ایارج و قوقایا بخورانند و غرغره با ایارج فیقرا مع سکنجبین فرمایند تا بدین دماغ او پاک شود بعده از آن بعض روغنهای گرم مثل روغن ناردین و روغن قسط
و روغن بهار در گوش چکانند و یا روغن ترب که آنرا موافق و نافع ست و یا آب مرزنجوش افشرده بچکانند که مجرب ست و یا بگیرند کندر و باریک ساییده در
اندک شراب حل کرده روغن بادام تلخ یا روغن ترب آمیخته اندک اندک در گوش چکانند و یا پنبه در آن تر کرده در گوش نهند و یا بگیرند اندکی مرکی در بول ماده گاو حل کرده
نیم گرم بچکانند و یا بگیرند اندک آب ترب و قدری آب مرزنجوش و بر آن قلیلی زیت انفاق بریزند و بجوشانند تا آب فانی گردد و روغن باقی ماند بعده این روغن در گوش
بچکانند که آن برودت و ریح عارض گوش را نافع ست و یا بگیرند برگ غرب تازه و باریک ساییده در انار کاواک کرده باندک آب بپزند و گل بالای آن مالیده
و جوشانیده در گوش چکانند و اگر درد از برودت با سیلان رطوبت از گوش باشد قدری زهرهٔ خروس یا زهرهٔ کلنگ بروغن بادام تلخ یا روغن زنبق حل کرده چکانند و یا بگیرند
فرفیون بوزن یک حبه باریک ساییده بروغن گل حل کرده در گوش بچکانند **ابن هبة الله** گوید که علاج درد گوش بارد باستفراغ بدن از خلط بارد بحبوب قوقایا کنند و بخور
و غرغره بسکنجبین و ایارج برای تنقیهٔ سر کنند و بتعریق در حمام بر ناشتا امر نمایند و بر سر آب مطبوخ مرزنجوش و تمام و بابونه بریزند و روغن بابونه در گوش چکانند و بکشند
و غذا مزورهٔ زیرباج یا نخوداب سازند و بعد صلاح نقلا یا نجات کباب دهند **ابن الیاس** گوید که در سوء مزاج بلغمی هر صبح جلاب بادیان و بادرنجبویه و
دو درم گلقند ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ نخوداب با شیرهٔ حب القرطم و گوشت ماکیان و تیهو خورند و تنقیهٔ دماغ بحب ایارج و قوقایا سازند و غرغره با ایارج فیقرا
با ماء العسل یا سکنجبین عسلی کنند بعد از آن روغنهای گرم مثل روغن زنبق و غیره بچکانند و یا روغن بادام تلخ با آب ترب بچکانند و اگر با سوء مزاج بارد ماده سوداوی
یا رطوبت باشد اغذیه حار رطب نمایند و تنقیهٔ دماغ بحب اسطوخودوس و حب افتیمون و مطبوخ آن کنند و شیر تازه بر سر ریزند و روغنهای گرم و تر مثل روغن نرگس و بادام شیرین در گوش
چکانند **خجندی** گوید که در سوداوی نضج سوداء بجلاب اصل السوس و گاوزبان و بادرنجبویه و گلقند کنند بعد تنقیه بحب ایارج و قوقایا نمایند باقی علاج
قول سابق گذشت **انطاکی** گوید که در بارد یعنی بلغمی و سوداوی گوش را بر بخار آب گرم بدارند و بطبیخ صعتر و بابونه و اکلیل الملک و سداب نطول سازند و بشونیز
جاوشیر و سبوس مرکب و مقرر گرم کرده تکمید کنند و روغن قسط و بابونه و حب الغار در گوش چکانند و از مجربات برای تحلیل ریاح و ماده و تفتیح سده این ست که بگیرند سیر یک اوقیه

بشراب یا در آن آمیخته حل کرده قطور کردن سفید و بابونه یا برگ عنب الثعلب و برگ نیب یا برگ بکائن در آب جوشانیده بخور دهند و قطور روغن بیضه دلفین که اهل فرنگ
وبل نامند در هر قسم اوجاع گوش بتجربه رسیده بلکه قروح گوش را نیز نافع ست و اگر درد با سرخی گوش خواه بثره باشد رسوت را در آب عنب الثعلب سبز
سوده یک دو قطره در گوش چکانند و یا شهد برگ نیب جوشانیده در گوش اندازند و اگر درد صرف باشد آب برگ پودینه نیم گرم چکانند یا انکباب از ابهل
وگل بابونه و برگ گیننده بگوش نمایند و دو قطره از آن بچکانند و بادیان خائیده در پارچه باریک بسته بسوراخ گوش نهادن سود مند ست و اگر بسبب ورم گرم باشد
و آن با تپ بود زرده بیضه گوش بچسپانند و تلیین طبیعت نمایند و شیر زنان در گوش تقطیر سازند.

طرش و وقر و صمم

یعنی نقصان و بطلان سمع و آن یا اصلی ست یا عارضی ست و اصلی صمم ست یا طرش یا وقر مولودی و معنی صمم غیر معنی طرش ست زیرا که صمم آنست که باطن
صماخ غیر مجوف مخلوق باشد و طرش و وقر آنکه آفت در آن هر دو بجدی نباشد که حس سامعه بالکل باطل گردد و بعید نیست که وقر مانند بطلان عام صمم را باشد
و در ان تجویف بود و لیکن عصبه متصله بصماخ قوت حس الحس مشترک نرساند و طرش نقصان بدون بطلان ست و گاه اطلاق بالعکس می نمایند بالجمله طرش نقصان
سمع ست و وقر بطلان آن و صمم فقدان سمع کم شدن تجویف صماخ و بسبیل مجاز هر یکی بمقام دیگر اطلاق می یابد و ابن اکری و ثقل سامعه نیز گویند و طرش گاه
بعد از قی بهم میرسد و این سهل الزوال ست و فقدان سمع و طرش و وقر مولودی طبیعی لا علاج ست و آنچه عارضی حادث باشد چون بطول انجامد و مزمن گردد
ایضا قریب بیاس و عسر العلاج ست اما طرش حادث قریب العهد قابل العلاج ست لیکن آنچه در سن پیری افتد و آنکه بسبب تشنج عصب از ضربه و سقطه
عارض شود نیز علاج پذیر نیست و اسباب این گاه از مشارکت عضو دیگر می باشد یا از مشارکت دماغ یا بعض اعضای مجاور آن چنانچه نزد اول و نیان
و دندان مر یا عند اوجاع اسنان واقع می شود و گاهی بجهت آفتی مخصوص بسمع و آن یا بعصبه یا بثقبه یا بقوت سامعه می باشد اما آفت عصب سمع عارض میگردد
از جمیع اسباب سوء مزاج و امراض آلی و تفرق اتصال و منجمله سوء مزاجات مفرده و مرکبه که در ان می افتد بیشتر بارد و یابس باشد و گاه سوء مزاج ساذج بی ماده
و گاه با ماده سوداوی یا صفراوی یا بلغمی از بلغم خام و یا ریحی می باشد و ماده یا از دماغ فرود آید و یا از معده یا همه بدن صعود کند یا در گوش تنگ کند سپس بسا
که چون اسهال مراری محتبس میگردد و عقب آن صمم بهم میرسد و همچنین بعقب اسهالات دیگر که بالطبع واقع شوند و در غیر وقت محتبس و منع آن پردازند و مرض آلی در عصب مانند
سده است که از اخلاط یا مده یا ورم دبیله یا ورم حار یا صلب یا غشاوه و از چرک یا ثربل یا نفخه در ان بهم رسد و تفرق اتصال در ان گاه از جراحت و صدمه خارجی گاه از قرحه
و آکل داخلی بهم میرسد و طرش حادث بسبب ثقبه بیشتر از سده می باشد بسبب بدنی یا خارجی بدنی مانند ثولول یا ورم یا لحم زائد بعد اندمال قرحه یا کرم یا کثرت وسخ یا اخلاط
چسپیده بصماخ یا چرک و مده و ازین مسکه انفجار یابد و خارجی مانند ریگ یا گل یا سنگریزه یا تخمی یا حیوانی که داخل گوش گردد یا انجماد خونی که از خارج رفته باشد و از گوش
قدری بر آید و قدری بماند و طرش حادث از جهت قوت سامعه از ضعف آن بود چنانچه در مشایخ یا طول مرض مضعف قوت و این مرض گاه دفعةً و گاه بتدریج اندک اندک واقع میشود
و گاه بسبیل بحران او یا بسبیل انتقال ماده در آخر امراض حاده از عضو مجاور بسوی آن و نیز باقی ماندن گرانی سر بعد زوال تپ و گاه بسبیل عرض زوال پذیر چنانچه عند حرکات بحران
بهم میرسد یا بسبیل عرض ثابت چنانچه دفع بحران یعنی طبیعت نزد بحران ماده را بناحیه گوش دفع نماید پس ماده در گوش قرار گیرد و نه بحران بسبیل مجاورت و اکثر تقی رعاف میشود ر باین
عرض بود و بیشتر بسبب اسهالات بسیار باطل میگردد قوت سامعه طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که اول از مریض سوال نمایند که پیش ازین علت مرضی دیگر عارض شده بود
یا نه اگر عروض تپ یا مرضی حاد دیگر یا وجع دندان بگوید از بحران تپ یا انتقال ماده آن مرض یا بمشارکت اسنان باشد و اگر تقدم سرسام و اختلاط عقل یا دیگر آفات دماغی بود اگر
و غیر آن بیان کنند و اختلال در حواس دیگر و در قوت حرکت و خصوصا در حرکت زبان نیز یافته شود از مشارکت دماغ باشد و اگر گوید که پیش ازین ریم یا خون از گوش بر آمده
یا ضربه یا سقطه بر سر رسیده بود سببش قرحه یا انجماد خون یا تشنج عصب باشد و الا در ثقبه گوش نظر کنند پس اگر ورم یا ثولول یا لحم زائد بعد اندمال قرحه یا چرک بسیار یا ریگ
یا سنگریزه یا دانه یا چیزی دیگر یافته شود سببش همان باشد و اگر سلامت دماغ و ثقبه گوش هر دو مدرک گردد حال گرانی گوش و وجع و ضربان تمدد و طنین و دوی و غیره کوشند
بپرسند پس اگر ثقل و وجع بیان کنند و با آن تپ و لرزه و قشعریره و هذیان لازم و تمدد و ضربان بی وارزم حار عصب و دبیله باشد و اگر تپ و لرزه نباشد بلکه با ثقل و وجع

ضربان و تمدد بود و از ورم تقیحه خارج عصب باشد و اگر ضربان هم نباشد و با ثقل و وجع تمدد بود از ورم بارد باشد و اگر ثقل و وجع فقط بود و با آن علامات غلبه صفرا یا سودا یا بلغم دریافت شوند سببش ماده صفراوی یا سوداوی یا بلغمی باشد و ایضاً زردی رنگ و تلخی دهان و حرقت و التهاب و حمرت و تخنس و اشتداد مرض وقت گرسنگی و در اکثر اوقات خالی نبودن آن از طنین و عروض آن در انتهای امراض حاده و حمیات صفراوی بر ماده صفراوی دلالت کند و گرانی سر خصوصاً وقت سجود و کثرت خواب بلا دت حواس و تقدم تدابیر مبرده و تخمه و استلاء دلیل ماده بلغمی ست و اگر با ثقل صرف باشد و با آن آثار سوء مزاج غالب یافته نشود از سده خلطی باشد بعده وقت خفت مرض و موضع ثقل به پرسند اگر خفت هنگام خلا یا استلای معده و ثقل در اسفل گوش بیشتر گوید بر ماده متصاعد از معده دلالت نماید و اگر بعکس این بیان کند و فساد در حواس معلوم شود بر ماده نازل از دماغ گواهی دهد و اگر وقت خفت و موضع ثقل مخصوص نباشد دلیل ماده متولد در گوش باشد و اگر بدون ثقل و تمدد و احساس وجع در عمق گوش بیان کند از سوء مزاج ساذج باشد پس حال اذیت و شدت مرض از سردی و یا گرمی به پرسند اگر با شیای بارده متاذی گردد و مرض هنگام سردی هوای صبح و شام زیاده شود و با شیای گرم انتفاع یابد از سوء مزاج بارد باشد و اگر بضد آن باشد و التهاب و لذع در گوش و حوالی آن نیز بود از سوء مزاج حار باشد و اگر بدون ثقل دوی و طنین بگوید سببش ریح باشد و اگر دوی و طنین هم نبود و حال انهدام بیداری و گرسنگی و تعب و دیگر اسباب مجففه به پرسند اگر اقرار آن کند و لاغری چهره و غور چشم نیز بود و بچیزهای رطب انتفاع یابد از یبس باشد و اگر دوام و غدغه در گوش بیان کند و احیاناً کرم از گوش بر آید سببش کرم باشد و اگر از آثار مذکوره هیچ یکی نباشد و بمشایخ افتد از ضعف قوت سامعه باشد

علاج طرش حار ساذج و مادی

در حار ساده با شربه و اغذیه و نطولات و قطورات بارده که در وجع گوش حار ساذج گذشت تعدیل مزاج نمایند و ایضاً در حرارت بی ماده مبرد است مثل ماء القرع و ماء الخیار و آب تربوز یا شیره تخم‌ها یا شربت نیلوفر یا شربت بزوری بارد بیاشامند و روغن کاهو و کدو و گل و بادام و دیگر روغنها مبرد در گوش چکانند و انار را با پوست کوفته بیفشارند و اندکی سرکه و کندر و روغن گل داخل کرده جوش دهند تا بقوام آید قطور نمایند یا آب برگ کاهو یا آب برگ عنب الثعلب چکانند یا در دوای مذکور داخل کرده در گوش بچکانند و کذا آب بارتنگ یا آب کشنیز تر و ماء القرع و روغن نیلوفر سفید و گاهی کافور در ان حل سازند و اگر گل بنفشه گل نیلوفر برگ کلم مساوی در آب جوش داده شیر گاو و روغن بنفشه داخل کرده یک جوش دیگر دهند پس از آتش فرود آورده اندکی صبر کنند تا که حرارت او معتدل ماند بر بخار آن گوش بدارند نافع بود و در حار مادی هرچه از تنقیه و تعدیل در علاج درد گوش حار مادی مفصل مسطور شد بعمل آرند و هرچه که باشد ماده را باسفل فرو کشند و بعد تنقیه دواء الریان که در قول ابو سهل خواهد آمد بهر تبرید و تقویت عضو در گوش چکانند و ایضاً در صفراوی آب ترب یک تولہ آب انار ترش چهار ماشه سرکه روغن گل هر یک شش ماشه نیمگرم کرده در گوش چکانیدن مفید بود و افسنتین عنب الثعلب هر یک نیم تولہ شب در آب تر کرده صبح جوش داده صاف نموده روغن گل دو تولہ داخل کرده بپزند تا روغن بماند یک دو قطره مدام در گوش اندازند و اگر به مزاج گرمی معلوم شود دوای بارد بنوشند و شربت آلو و بنفشه و اسپغول دهند و ترک لحوم و اغذیه گرم مولد صفرا کنند و گویند که اگر آب پیاز و زهره گاو در پوست انار گرم کرده بچکانند بالخاصیة فائده دهد و بزرجمهر قومی کافور شدید النفع ست در طرش و شیخ می نویسد شاید که برای طرش صفراوی باشد و در دعوی قصد بر همه تدابیر مقدم دارند اقوال حذاق ابو سهل گوید که طرش اگر مولودی یا مزمن بود آنرا علاجی نیست و اگر حادث قریب العهد و غیر متمکن باشد و از صفرای مرتقی بسوی راس بود علاجش تنقیه صفرا ست از سر بحب ایارج و حب قوقایا و تدبیر مرطب و استحمام با آب شیرین و از مولدات صفرا اجتناب نمایند پس اگر با وجود این تدبیر مرض باقی ماند اولاً تکمید بخار افسنتین مطبوخ و آفتابه بتوسط انبوبه نمایند و بهمین آب سع سکنجبین بدفعات غرغره کنند بعد از ان بگیرند انار ترش و دانه و شحم او بر آورده هردو را افشرده آب در میان پوست او اندازند و کندر و سرکه و روغن گل نیز داخل کنند و بپزند تا بقوام آید پس در گوش چکانند شیخ میفرماید اولاً گویم واجب ست که همه آنچه در گوش چکانند نیمگرم بغیر بارد و بغیر حار باشد و این قول کلی ست بعده تفصیل امر در ان میکنم که در طرش صفراوی باید که استفراغ صفرا بمسهل کنند زیرا که بسیار باشد که اسهال صفراوی بالطبع واقع شود و بدان صمم زائل گردد چنانکه اکثر اسهال صفراوی عارض شود و حبس کنند

نہ کوشیدہ بکار برند واطریفل اسطوخودوس نیز بخورند یا اسطوخودوس مع باطریفل صغیر سرشته بخورند و بالایش عرق گاوزبان ہشت تولہ عرق عنب الثعلب پنج تولہ بنوشند و شربت
اسطوخودوس نیز نسخہ بقائی نیز مفید ست و یا اسطوخودوس یک جزو کشنیز خشک ثلث جزو مرزنجوش ربع جزو سقمونیا ہلیلہ کابلی کنند ہر یک نیم جزو باریک سائیدہ پختہ
بعسل سرشته کنند و وقت خواب بخورند و گاہی این اجزا را جوشانیده وقت نوم سیاه نمایند و گویند که ہر دو طریق مجرب ست و اگر قبض طبع باشد ہر شب گلقند عسلی یا اطریفل صغیر
بخورند و از اغذیه مولد بلغم پرہیز نمایند و نخود آب بلحوم حیوانات مع مصالح گرم تناول نمایند و روغن گل آب ترب پخته در گوش اندازند و روغن خستہ زردالوی تلخ مجرب ست و کذا
روغن خستہ شفتالو و بقول فیلغریوس روغن تخم ترب خلق کثیر شفا یافته و یا آب سداب سبز و عسل ہر دو برابر نیم گرم چکانند و ایضاً جند بیدستر و بورق ہر یک سه ماشه در طبیخ خربق
و یا شراب کهنه آمیخته بچکانند و اگر از انجیر سفید لحم و عسل بستانند و بوره و خردل و قردمانا کوفته بدان بسرشند و فتیله ساخته در گوش نهند مفید بود و ہمچنین مرزنجوش خردل سداب
شحم حنظل مساوی کوفته بیخته در زہرہ گاو شیاف ساخته وقت حاجت بروغن بادام تلخ سائیدہ در گوش چکانیدن ہمیشہ معمول ست و کذا قطور مومیائی با روغن گل مجرب و قطور
آب طبیخ افسنتین با روغن بادام تلخ در بیاض والد مرحوم برای کری قدیم مجرب نوشته و احباب مرزنجوش سفید و قطور آب سیر و زہرہ گوسفند در قدری روغن جوشانیده
نیم گرم و نفوخ دو عاقرقرحا و فلفل سیاه سوده با نبوبه ہر روز یکبار در گوش نافع و مغز بادام مغز تخم کدوی تلخ ہر یک یک دام پنج نیم پاؤ ادرک یا دو سیر کوفته در آب جوشانند صاف نموده
روغن کنجد نیم سیر داخل کرده باز بجوشانند تا آب جذب شود و روغن بماند چند قطره در گوش بچکانند که در کری گوش معمول ست و یا زہرہ گاو در روغن بادام حل کرده یک دو قطره
بچکانند و تقطیر روغن افسنتین و روغن بسباسه و روغن ترب نیز مفید و روغن اکسیر اعظم که مؤلف راقم ست در قرابادین مسطور شده درین باب اکسیر الاثر ست و اگر خربق سفید یک درم جند بیدستر
نیم درم نطرون دو دانگ کوفته بیخته بسرکه کهنه بچکانند نیز طرش بلغمی را نافع ست و اگر بابونه اکلیل مرزنجوش و فنای خشک پوست خشخاش عنب الثعلب اسطوخودوس افسنتین بجوشانند
و سر ظرف محکم بندند که بخار بیرون نرود و چادر بر سر گرفته سر و گوش بر بخار آن دارند و در مرضی که از اخلاط غلیظ بود و یا سوداویت داشته باشد چوب چینی دو چند یک جزو داخل کنند
برای طرش و وجع بارد و اکثر امراض گوش مجرب حکیم علوی خان ست و با طبیخ حنظل فوتنج و برگ شبت و مرزنجوش و نمام و برنجاسف و صعتر و بابونه بر پس گردن و بن گوش تکمید نمایند و سداب
و صعتر و افسنتین با سرکه و زیت آب پزند و با نبوبه بخار آن در گوش رسانند و مصطگی در روغن کنجد جوشانیده چکانیدن نیز برای دفع این مرض مجرب گفته اند اقوال جمهره
سویدی می نویسد که قطور شیر افسنتین در روغن کنجد گداخته و یا حب البلسان بشراب کهنه و یا روغن قثاء الحمار و یا فرفیون یک درم در زیت ده درم خوب جوشانیده و یا زہرہ گاو
بزیت کهنه و یا آب شحم حنظل تازه و یا شیاف مرارات و یا بید انجیر و حنظل جوشانیده و یا روغن گاوی و یا بیضه سورجه سوده بزیت کهنه یا روغن کتان جوشانیده و
یا آب فراسیون تازه و یا بسد و روغن بلسان بروغن کنجد در ظرف آهنی جوشانیده و یا خون گرگ بزیت آمیخته و بنفشه بزیت پخته و یا بول بز یک جزو انزروت نیم جزو و یا
زہرہ بز گاو در پوست انار جوشانیده و یا زہرہ خلد بروغن گل و یا آب صاعتر لوی و یا برگ زیتون سائیده بعسل جوشانیده و یا کمون سائیده بروغن بادام
آمیخته و کذا بخار طبیخ بابونه و کذا نهادن فتیله خردل سوده در عسل سرشته بر آتش معقود در گوش و کذا اضماد کردن خردل سوده در عرق فرنجمشک آمیخته بر سر و کذا
فتیله بقطران آغشته در گوش نهادن و کذا فتیله خربق سیاه سوده بعسل سرشته دو سه روز استعمال کردن و کذا انجور بزر کرنب یا حشیش آن و یا آب دریای شور
جوشانیده و کذا انجور کبریت و کذا فتیله از پیه کرکس ساخته شبانه روز در گوش داشتن و بکرر بعمل آوردن ہر واحد نافع ست و آنچه در علاج وجع بارد گوش گذشت و در
در قول شیخ بیاید نیز مفید ست ابو سهل گوید که ہرگاه طرش از خلط غلیظ چسپیده باشد حمام با آب شور استعمال کنند و در گوش جند بیدستر و روغن سداب
و آب سداب و روغن شبت با عسل و زہرہ بز و بول او چکانند و ہرگاه مزمن شود و باید که بسیار روزها این و العمل آرند بورق سوده در ماء العسل و سرکه بجوشانند در گوش چکانند
بعده فتیله از خردل و انجیر ہر دو کوفته بسازند و در گوش نهند و ایضاً آب شهدانج رطب بچکانند و اگر طرش عقب تپ یا مرض حاد افتد بر بخار ادویه محلله در آفتابه پخته انبوبه
بر دہن آن نهاده گوش را بران گذاشته انکباب نمایند بعده در گوش این شیاف بچکانند شحم حنظل یک درم بورق سه درم جند بیدستر زراوند مدحرج عصاره
افسنتین ہر یک نیم درم فرفیون یک دانگ قسط ربع درم در زہرہ گاو سرشته شیاف سازند و نزد حاجت یکی از ان در روغن بادام تلخ حل کرده در گوش بچکانند
که این وجع بلغمی و ریحی و دودی و طنین ریحی و طرش حادث از خلط غلیظ را بالغ النفع ست و اگر فقدان سمع از قبیل سده بغیر وجع باشد اقراص خربق
استعمال نمایند نسخه آن خربق سفید دو مثقال نطرون شانزده مثقال زعفران سه مثقال سائیده بسرکه سرشته قرص سازند خشک کرده وقت حاجت

بسرکه یا زهرهٔ بزگاو و یا آب افسنتین حل کرده نیم گرم در گوش چکانند شیخ الرئیس میفرماید که در طرش حادث از برودت و مادهٔ بارده قطور [illegible]
گرم که دران جند بیدستر حل کرده باشند خصوص روغن بلسان و قسط و یا روغن بادام تلخ و عصارهٔ افسنتین و روغن بابونه مع زهرهٔ گاو و یا پیه گاو
یا روغن کنجد که دران شحم حنظل یا بیخ آن جوشانیده باشند نافع ست و قطور بول بزگاو که دران مر حل نموده باشند و عصارهٔ قثاء الحمار نیز نافع و اگر ماده
بارد محتقن باشد این همه بعد استفراغ ماده باستفراغات عام بدن و خاص دماغ و بعد استعمال نطولات معروفه و خصوصاً آنچه دران برگ غار ست و تنقیهٔ آن
افتد بکار برند و ریاضت درین شدید النفع ست و همچنین صیاح شدید و اصوات بوقات و مانند آن در گوش و از جملهٔ ادویهٔ نافعهٔ آن عصارهٔ سداب [illegible]
یا جند بیدستر در روغن شبت حل کرده خصوص که با ریاح غلیظ باشد و بول بز و زهرهٔ آن خصوصاً با قند و از ادویهٔ مجربهٔ این آنست که بگیرند جند بیدستر سه درم خربق سپید یک درم
نطرون یک نیم درم و ساییده در آب سداب اقراص سازند و در ادویهٔ دهان مناسب حل نموده قطور نمایند بعد تنقیه و در نسخهٔ دیگر خربق سه ربع درم و نطرون ثلث درم
و بدستور استعمال نمایند و یا بگیرند کندش و زعفران و جند بیدستر مساوی از هر یک یک جزو و بورهٔ خربق و زهرهٔ گاو هر یک چهار جزو و بشراب حل کرده استعمال نمایند و یا بگیرند
صبر و جند بیدستر و شحم حنظل و فرفیون با زهرهٔ گاو سوده استعمال نمایند و نیز روغن ترب یا روغن بهمن شدید النفع و مجرب ست و عصارهٔ افسنتین و یا طبیخ آن و یا عصارهٔ
ترب با نمک نافع ست خصوصاً و فتیله با سیلان رطوبت و سده باشد و فتیله از خردل و انجیر کوبیده در گوش گذاشتن مجرب ست بسا است که زیاده می نمایند درین نطرون را
و چکانیدن آب برگ شونیز گرم بسیار نافع ست و چکانیدن خربق سود و مرارات همگی خصوصاً زهرهٔ بز با روغن گل سپید و بعضی گفته اند چون اصل [illegible] در روغن [illegible]
در قاشقی آهنین بجوشانند تا آنکه سیاه گردد قطور آن صمم را نافع ست و نیز روغن شبت و غار و سوسن و ناردین هر یک تنهائی و یا مجموع یا جند بیدستر با کف افسنتین
یا عصیر سداب سپید و چون طرش [illegible] بسیار نافع ست آنرا آب افسنتین یا عصارهٔ افسنتین جوشانیده [illegible] و زهرهٔ سنگ پشت یا زهرهٔ گاو و بروغن گل
یا خربق با سرکه یا پوست مار با سرکه و چکانیدن آب طبیخ افسنتین و سعتر [illegible] مرزنجوش و بادروج [illegible] از آنها که در آب طبیخ اینها روغن گل و یا کنجد
داخل نموده بپزند تا آب بسوزد و روغن بماند و از ادویهٔ مجربه برای طرش حادث از سده و یا از خلط غلیظ و یا ریح آنست که بگیرند تربد سفید بیست درم شحم حنظل دو درم
و انزروت دو درم و نیم و کتیرا هفت درم و پوست هلیلهٔ کابلی ده درم و از آن حب بسیار سازند شربتی از آن بوزن یک درم و نیم [illegible]
کلام که صحیح آنچه از ثقل سمع و اوجاع گوش و ریاح آن و دوی آن و طنین آن کائن بسبب مادهٔ بارده و برودت باشد پس از ادویهٔ مشترکه برای این همه بعد از تنقیهٔ
بدن و راس این ست که در گوش بورهٔ ارمنی با سرکه و عسل و یا زهرهٔ گوسفند یا زیت و شراب یا بروغن بادام تلخ و یا آب گندنا یا آب پیاز با عسل یا شیر زنان چکانند
دو قطره از قطران صبح و شام یا خربق ابیض یا اسود یا بعضی ادهان مناسبه خصوصاً بروغن سوسن یا آب طبیخ افسنتین و آب پوست ترب و کذلک روغنی
که دران پوست مار جوشانیده باشند یا حب الغار با فرفیون یا جند بیدستر بروغن گل یا روغن بلسان یا نفط سفید و یا بگیرند علک البطم یک اوقیه
و روغن خیری دو اوقیه و روغن بادام تلخ نیم اوقیه جمله را جوش دهند و سه قطره از آن صبح و سه قطره شام استعمال نمایند و همچنین عسل لبنی با روغن خیری و کذا
آب برگ حنظل تازه و کذا عصارهٔ لوف و هزار جشان در نفع شدید و قوی ست و باقی ادویهٔ مشترکه در باب وجع گوش بارد مذکور شد و اگر این مرض صبیان را
بهم رسد بروغن [illegible] که دران سداب و مرزنجوش پخته باشند یا آب دهن کسی که صعتر [illegible] اندرانی خائیده باشد انتفاع یابند و از کمادات نافعهٔ آن ست که
بابونه و شبت و برگ غار و مرزنجوش و پودینهٔ دشتی خشک و عاقرقرحا جوشانیده بدان گرم [illegible] اسفل گوش را تکمید نمایند و کذلک نطولات مذکوره در امراض
راس و در ظرف لوله دار ساخته محاذی لولهٔ او گوش را بدارند تا از آن بخار او داخل گوش گردد و استفراغ برای طرش وفق آنست که کثیر العدد و قلیل المقدار باشد
در هر بار یعنی متفاریق و اندک اندک باید کرد تا قوت محفوظ ماند و نضج ماده وفا کند و از آن نضج کامل و تنقیهٔ تام حاصل گردد و سر هندی نوشته که این همه قطورات
که شیخ ذکر کرده مجرب ست برای اصلاح اکثر انواع طرش سیما عارض از مواد غلیظه هر گاه بعد تنقیهٔ تام دو قطره صبح و دو قطره آخر روز از هر چه از آنها میسر آید در گوش
چکانند صاحب کامل گوید که طرش هر گاه از قبیل بلغم لزج غلیظ متولد در دماغ و اغشیه یا منصب بسوی عصب سمع عارض شود علاجش باستعمال
تدبیر مقطع ملطف و شرب ایارجات و استعمال غرغره و سعوط [illegible] و آنچه در علاج سدهٔ گوش مذکور گردد و پرهیز از اغذیهٔ مولد بلغم باید کرد و صفت دوای طرش بگیرند

خردل و بارها یک سائیده با انجیر خشک آمیخته فتیله سازند و در گوش سه روز بدارند و دیگر جند بیدستر در روغن شبت و آب سداب حل کرده در گوش چکانند
ایلاقی و جرجانی گویند که هرگاه طرش از ماده غلیظ باشد استفراغ با ایارج فیقرا و حب قوقایا مرکب بشحم حنظل و افتیمون و تربد هندی باید کرد و در گوش ادویه محلله چکانند
و آن همه در قول شیخ گذشت و کسی که او را این مرض یکبارگی افتد طبیخ افسنتین بزهره نرگاو و زهره ماهی شبوط و زهره سنگ‌پشت بروغن بابونه و شبت و آب پیاز
بسیار و روغن زیت چکانند سمعیه گوید که اگر طرش از اخلاط غلیظه بلغمی مجتمع در قعر گوش حادث شود علاجش دشوار است و باید که استفراغ بدن با ایارجات و تغرغر
بسکنجبین عسلی و سعوط بروغنهای گرم مثل روغن زنبق کنند و جند بیدستر و غیره که در قول صاحب کامل گذشت اندر گوش چکانند و امر بدخول حمام بر ناشتا کنند
و تقلیل غذا نمایند و از اغذیه مولد بلغم حذر کنند ابن نوح گوید که معالجه بادویه مقطعه ملطفه اخلاط خام و بغرغرات دائم با ایارج و تدبیر ملطف نمایند و استحمام
بآب حمات نیکوست و جند و غیره که مذکور شد و زهره بز و بیرزه در گوش چکانند که آن تلطیف قوی و تقطیع نماید و یا حرمل در بول کودک سه روز بخیسانند بعد از آن
صوف با این بول تر کرده در گوش بدارند و یا زهره بز و بول او چکانند و از انجیر و خردل و بورق فتیله ساخته در گوش نهند و سه روز بگذارند پس برآورده در گوش آب گرم
شدید متواتر بریزند بعده در گوش بابونه بزوریه بندند تا گوش بگشاید ابن الیاس گوید که اگر صمم بسبب ماده بلغم غلیظ منصب بعصبه مفروشه آلهٔ سمع باشد
هر صبح جلاب از افسنتین و بادیان هر یک سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و لحوم فاضله بعد حب قوقایا و فلفل و غیره دهند و هرگاه نضج تام در قاروره
ظاهر گردد تنقیه دماغ بحب ایارج و حب قوقایا و حب لوغاذیا و حب اسطوخودوس کنند و روغن جند بیدستر و مغز هسته مشمش تلخ و روغن بادام تلخ و روغن سداب و زنبق در گوش چکانند و یا
روغن شحم حنظل و یا آب مرزنجوش با زهره کلنگ بچکانند و یا فتیله از خردل و انجیر در گوش بدارند خضر و قرشی می‌نویسند که اگر طرش از برودت و بلغم باشد
همه روغنهای گرم خصوصاً روغن بابونه و روغن غار و غیره که در قول شیخ مذکور شد نافع بود و روغن بادام تلخ را خاصیت نفع عظیم است و تقطیر آن با ماء الشعیر گرم کرده
ازالهٔ ثقل سمع کند و چون پیه گرم یک بار ... در گوش چکانند لاسیما اگر بران مداومت کنند صمم را نفع بخشد و از اشربه شربت اسطوخودوس با آب گرم یا مطبوخ
حلو بدهند و یا مطبوخ اسطوخودوس و اکلیل الملک و بابونه و خطمی و کذا بادرنجبویه بجوشانیده گلقند یا خمیره بنفشه اگر طبع قبض باشد داخل کرده بنوشانند و هر صبح
گلقند عسلی و اطریفل صغیر استعمال کنند و نطول اکلیل الملک بابونه سبوس گندم خطمی برگ غار و کذلک مرزنجوش و بادرنجبویه بجوشانند و بر بخار او انکباب و آب او
نطول و ضماد کنند و آواز شدید و لوازم طبل آنها نافع کند و استفراغ بلغم بحب ایارج و ایارج لوغاذیا کنند لیکن بعد نضج و تنقیه بدن از مسهل بلغم و قبل استعمال ادهان
و نطولات مذکوره انطاکی گوید که در طرش بلغمی تنقیه با ایارج مکرر نمایند و در سوداوی بطبیخ افتیمون ... و جند بیدستر در زیت که اندران ترب و سداب مطبوخ
و حب الغار پخته باشند حل کرده بچکانند و از مجربات برای گشادن طرش و صمم این است که حلتیت را در روغن بادام تلخ و غالیه حل کرده صاف نمایند و در آن زباد
چندانکه ممکن باشد حل کنند و مکرر بچکانند و در خواص آمده که اگر زهره کبش سه درم در سه اوقیه روغن غار بجوشانند تا نصف بماند پس در گوش چکانند صمم را بگشاید
و اگر میل طلا در زباد گردانیده هر روز در گوش نهند صمم را منع کند و این همه بعد تنقیه در مادی بکار برند ایضاً او گوید که علاج مخصوص این مرض گرفتن بخار سرکه است
که بر سنگ آسیای گرم چکانیده باشند و تقطیر آب پیاز و عسل هر دو پخته و کذا روغن زرد کهنه و زیت که در هر کدام ازین هر دو اصل السوس و سداب
و حب الغار مقشر پخته باشند و از مجربات این است که زباد و حلتیت در روغن بید انجیر حل کرده نیم‌گرم چکانند و ایضاً عنصل و شحم انار ترش و پوست او و حنظل
در سرکه پخته صاف کرده روغن زیت یا روغن دیگر آمیخته بچکانند گیلانی از طبری نقل کرده که در طرش حادث که پیش از آن نبوده باشد استفراغ بحب ایارج
و حب قوقایا و حب صبر بسبب شربات در مدت ثابت یک روز کنند بعد از ان غرغره بعاقرقرحا و مویزج و کف خردل و مانند آن سازند بعده انجیر در گوش چکانند
و بدان تکمید کنند این است که بگیرند افسنتین رومی خالص در آفتابهٔ لوله‌دار بجوشانند تا چهار آگر دو بعده بگذارند تا آنکه بر بخار او انکباب ممکن گردد پس
سر انبوبه بگشایند و تعبیه گوش مقابل آن دارند و بدفعات بسیار بخار آن بگیرند و تکمید گوش با این افسنتین مطبوخ سازند و حفظ مزاج علیل نمایند و انچه
مثل این بچکانند سرکه و بورق جوش کرده است و آزاده و به بالغ النفع درین باب این است که بگیرند سلخ الحیه باریک بکوبند بعد از آنکه با سرکه بدفعات ...
خشک کرده باشند و بعد کوفتن در زهره بز حل کنند و بر آن اندک بورق اندازند و در گوش چکانند و اگر ازین بگشاید بهتر و الا بگیرند آب گندنا یک جزو

و زهرهٔ گاو یک جزو و سرکه کهنه پنج جزو و سپیداب یک جزو و روغن خار دو جزو همه را بهم زنند تا یک ذات گردد و بعد ازان در گوش چکانند و یا فتیله بدین دوا آلوده در گوش نهند و این دوا بهترین دواست و دیده است که درین باب استعمال کنند و اگر این کفایت کند و سمع بخشد بدو اکتفا کنند و الا بگیرند آب ترب سیاه و لحم او سوای تخم او بستانند یک جزو بورق نیم جزو و هر دو را باریک سائیده بعسل سرشته شیاف دراز سازند و در گوش بدارند و باید که در وقت استعمال این شیاف بر بخار آب طبیخ افسنتین که مذکور شد گوش را نگاه دارند و تکمید گوش بدان نمایند و گاهی نزد اضطرار این دوا استعمال کرده میشود بگیرند بول گاو و بول انسان و بول خنزیر و آب بورد مساوی سرکه خمر بجوشانند همه در دیگ سر بسته بجوشانند بعده سر دیگ کشاده بر بخار او سوراخ گوش بدارند که نفع کند و اگر مرض بسیار قوی باشد علاجش این است که بگیرند خربق سیاه سوده بعسل حل کرده در گوش اندازند و این ترکیب شیاف معمول از انجیر و بورق مذکور شد بکار برند و این شیاف در صمم عظیم النفع است بگیرند خردل یک جزو انجیر یک جزو بورق حب الغار جندبیدستر هر واحد نیم جزو و بعده بگیرند شراب کهنه بقدر آنکه دوا را بپوشد و بجوشانند تا منعقد شود پس ازان شیاف دراز ساخته در گوش نهند و اگر حرارت پیدا شود تبدیل مزاج و تسکین [illegible] نمایند

علاج طرش ریحی

هر چه در قسم بارد ساذج و مادی مذکور شد نافع بود و یا اول یک هفته طبیخ منضج و محلل داده جهت تنقیه دماغ شب ایارج جالینوس یا روفس خورانیده صبح منضج بر کسنا یک تعلقه هلیله سیاه دو تولهٔ مغز خیارشنبر شش تولهٔ ترنجبین گلقند و شربت دینار هر یک چهار تولهٔ روغن بادام پنج ماشه افزوده بدهند و وقت شام غذا شوربای مرغ و کباب با نان خشکه بکار بشوری خورانند و روز دیگر در مطبوخ منضج شربت بزوری سه تولهٔ و تودری یا تخم سپندان هفت ماشه افزوده بدهند غذا و پرهیز مسطور و همین نسخه چهار مسهل داده اسطوخودوس سه ماشه سوده در جوارش مصطگی علوی خان یک تولهٔ آمیخته بعرق بادیان و بادرنجبویه هر یک هفت تولهٔ بدهند و این بخور نمایند قیصوم نمام مرزنجوش بادیان بابونه نکوه هر یک یک تولهٔ جوشانیده بکار برند و روغنهای محلله یا جندبیدستر در گوش چکانند مثلاً مرزنجوش افسنتین گل بابونه بیخ صعتر اسپرغم اکلیل سنبل الطیب و فشیشعان برگ فلفل هر یک شش ماشه نکوه یک نیم تولهٔ جوکوب نموده در یک نیم پاؤ آب شب خیسانیده صبح بپزند که چهار اشود دو سوم حصه باند مالیده صاف نموده روغن گل و بادام تلخ و بابونه هر یک سه تولهٔ داخل کرده بجوشانند تا آنکه آب بسوزد صاف کرده بزرالبنج قسط تلخ گل بابونه صعتر ایسی هر یک ماشه جندبیدستر سه ماشه آمیخته بکار برند و در روغن راحت جندبیدستر آمیخته چکانیدن عظیم الاثر است و الکتاب برگ گل بابونه تازه یا خشک در سرکه جوشانیده و کذا طبیخ زوفای خشک خیری سفید و اگر بابونه اکلیل الملک قیصوم هر یک ده درم پودینه نمام مرزنجوش اذخر پوست بیخ بادیان بیخ کرفس گل سرخ هر یک پنج درم در ده آثار آب بجوشانند هرگاه سه آثار بماند سر گوش را بر بخار آن دارند و باب آن تنطیل حوالی گوش و سر نمایند بنحویکه آب در سوراخ گوش نرود برای طرش ریحی بعد تنقیه و آنچه عقب مسهل بسبب بخارات پیدا شده باشد نافع است گیلانی می نویسد که علاج طرش حادث از ریاح غلیظه تقطیر محللات است مثل این که بگیرند بورهٔ نان یک جزو و سرکه خمر نیم جزو و آب افسنتین دو جزو و روغن گل نیم جزو و گلاب یک جزو و شیشه کرده بهم زنند تا هموار گردد و در حمام قطور نمایند و اول بر طبیخ حشایش حاره مثل افسنتین و شیح و مانند آن انکباب نموده پس شیاف که از زراوند مدحرج و عصارهٔ افسنتین هر یک نیم درم فرفیون و قسط هر یک ربع درم در زهرهٔ گاو سرشته ساخته باشند یکی ازان در روغن بادام تلخ حل کرده در گوش چکانند که باین ثقل سمع نوکهن را که از برودت و اخلاط غلیظه و ریاح غلیظه باشد و وجع بلغمی ریحی و طنین و دوی ریحی را نیکوست و حمام بر ناشتا هر صبح نافع است

علاج طرش ورمی

اگر بسبب اورام حار یا بارد حادث شود تدبیر آن بنحوی باید که در وجع گوش حار و رمی بارد و رمی مسطور شد و گیلانی گوید که اگر مرض بسبب ورم حار در عصبه باشد علاجش فصد قیفال و حل طبیعت بماء الفواکه و طبیخ هلیله و مانند آنست غذا بماء الشعیر سازند بعد ازان روغن بادام و روغن نیلوفر در گوش چکانند و اگر درد قوی گردد بگیرند افیون یک طسوج و جندبیدستر یک طسوج و هر دو در سفیدی بیضه حل کرده در گوش چکانند و یا بجمله دیگر در گوش بسانند لیکن باهستگی و بهترین دوا به که استعمال نمایند این قرص است بگیرند افیون یک جزو و جندبیدستر یک جزو بعده برگ سیسنبر و برگ بادنگ و عصی الراعی کوفته در عصیر بعینه بپزند تا غلیظ گردد و بعد ازان این حشایش برآورده بکوبند و بیفشارند و باین آب قرص مذکور را ادویه مذکوره بسازند و خشک کرده و بشیر زنان حل نموده [illegible] که بر آن صوف پیچیده باشند دران فرو برده اندر گوش چکانند

وسوراخ گوش الصوف بند سازند واگر ازین ساکن نشود معلوم نمایند که ورم در طریق نضج و جمع مده است و چون کم کنند معالجه با دویه قرحه گوش نمایند و در علاج او مسلک
تنقیه گوش برفق مسلوک کنند زیرا که اجتماع چرک در گوش در مرض افزاید و این دوا آنرا انفع کند اگر در وقت او استعمال نمایند بگیرند شیاف ابیض و با قطور حل کنند و اندکی افیون
و صمغ فارسی مخلوط کرده در گوش چکانند و نیز او گوید که از صمم نوعی ست که حادث شود و پیش ازان نبود و آن عسر البرء باشد و این چنان بود که ورم در صماخ پیدا که شود حتی که
ثقبه را بند کند و بعد ازان صلب گردد و باقی ماند و تحلیل نشود و یا در ان نوع لول یا لحم بروید و صلب شده سوراخ گوش را مسدود سازد و بسبب خفای او از حس مریض نگردد
پس اولی آنست تعرض بعلاج مثل این نوع نکنند مگر نزد اضطرار و ایضا او گوید که انچه عجیب النفع ست در ازاله صمم حادث و طرش و خصوصا انچه بعد اورام الفی
آن باقی ماند این ست که بگیرند سیر خشک و دانه او برآورده از پوست او خوب پاک کنند بعد ازان روغن بادام تلخ بقدریکه آنرا بپوشد بران اندازند و بجوشانند
تا آنکه دانهای او سرخ شود بلکه مائل بسیاهی گردد پس صاف نموده این روغن هر روز و شب چند مرتبه در گوش چکانند که این دوا درین معنی بالغ النفع است
بارها آزموده ایم و بسیار نافع یافته ایم و بعضی گویند که این دوا نفع بحد کمال می بخشد تا دو هفته هر روز و شب مکرر دو سه قطره ازان بچکانند

علاج باقی اقسام طرش

انچه از رطوبت و یبوست ساده حادث شود حسب سبب تبدیل مزاج کنند باشربه و اغذیه و نطولات و قطورات و سعوطات مناسبه که در علاج امراض رطب
و یابس دماغی مفصل مسطور شده و نادر باشد که رطوبت ساده سبب طرش گردد لهذا شیخ الرئیس و سمرقندی بذکر آن نپرداخته اند و گویند که دران مثل مشک
و جندبیدستر و سعد و گل سرخ و اقاقیا و دارچینی و قرنفل و امثال آن نافع ست و در یبوست بی ماده بترطیب مزاج دماغ انکباب بربخار آب شیرین و قطور
شیر دختران در گوش و ریختن روغن گل یا شیر تازه و یا نطولات مرطبه بر سر و چکانیدن و مالیدن شیرها و روغنهای مرطبه و جز آن که در علاج امراض یابس دماغ
و صداع یابس و شیخ عیسی مذکور شده مفید بود و بقول شیخ و مسیحی طرش عارض از یبوست لازم حمام رطب و غذای مرطب و شراب مرطب و خواب و ریختن روغن معتدل
و آب نیم گرم بر سر و تدهین سر و قطور بروغن نیلوفر و بنفشه و بید و روغن کدو و مانند اینها نافع و انچه از بحرانات انتقالی چون تپهای صفراوی و یا بلغمی و سرسام
وغیره باشد تنقیه صفرا و یا بلغم نمایند ولیکن بعد حصول قوت و عود مزاج بحال اصلی و رفع ضعف مرض اول بعده تقویت دماغ نموده روغنهای نافعه چکانند
و در طرشی که عقب امراض حاده و حمیات حاده عارض شود علاجش همانست که در طرش حار ساذج و مادی مسطور شد و خصوصا در قول انطاکی و گویند که ضماد بابونه و اکلیل الملک
آرد جو و روغن کنجد پخته گرداگرد گوش نافع صمم حادث بعد مرض حاد ست و اگر شاخ شجرة البق را از یک طرف آتش بدهند و رطوبتی که ازان چکد در ظرفی گرفته
اندر گوش چکانند همین عمل دارد و هرچه از خلط غلیظ بسبب بحران انتقالی باشد و آن با ثقل و تمدد بود استفراغ با یارج فیقرا کنند بعده روغن بادام تلخ و روغن قسط
و روغن ترب و جندبیدستر و فرفیون چکانند و ایضا اگر بعد تپ لثقه عارض شود حب قوقایای علوی خانی نه ماشه با طریفل اسطوخودوس ایشان دو توله آمیخته شب بخورند
و از مرزنجوش گل بابونه افسنتین اصل اکلیل الملک گل بنفشه هریک شش ماشه هفت ماشه انگور شفا یک نیم توله شب در آب ۳ یا و تر نموده صبح بجوشانند که چهارم بماند صاف
نموده روغن گل و روغن بابونه برابر آن داخل کرده باز بجوشانند که آب بسوزد و روغن بماند پس ازان جندبیدستر سه ماشه زعفران هفت ماشه سوده آمیخته بدارند
و در گوش چکانند و گویند که طرش حادث عقب حمیات منذر نکس ست زیرا که دلالت می نماید بر آنکه هنوز ماده باقی ست و بدن نقی نیست و بقول شیخ طرش حادث
عقب صداع را چکانیدن آب ترب و روغن گل و یا جندبیدستر بحب الغار و روغن گل نافع ست و حادث بعد از سرسام را واجب ست که دران ابتدا باستفراغ از
ایارج فیقرا نمایند پس جندبیدستر با روغن گل و یا روغن قسط تنها و یا روغن بادام شیرین و یا آب ترب وغیره که در حادث عقب صداع گفته شد در گوش بچکانند
و ابو منصور گوید که انچه عقب سرسام حادث شود علاجش همانست که در یبوست ساده گفته شد و انچه بسبب دوده یا قرحه یا کرم یا دخول هوام وغیر آن باشد علاج هریک جداجدا
مسطور خواهد شد بدان رجوع نمایند و طرشی که بعد از قی بسبب تصاعد اخلاط بسوی دماغ افتد علاجش تنقیه اخلاط ست و استفراغ آنها و این گاهی بلا علاج زائل میگردد

دوی و طنین و صفیر

آوازیست که آنرا انسان در گوش خود میشنود و بدون سببی از خارج و صدای دوی بزرگتر و نرم تر و طنین تیزتر و باریکتر میباشد و صفیر آواز حادث از نفوذ ریاح و ابخره در مسالک ضیق

مستطیل است و چون سبب آواز حرکت و تموجی ست که عارض هوا گردد بجاسهٔ سمع برسد پس واجب ست که سبب این عارض یعنی دوی و طنین و صفیر نیز حرکت هوا باشد لیکن این تموج از خارج نیست بلکه از داخل ست و هوای داخل بخارات مصبوب در تجاویف دماغ و هوای راکد اندران ست پس این تموج ابخره اگر خفیف باشد حرکت دوی نماید و اگر بصماخ می خورد مثل طنین باشد و اگر اندکی از انها میل بخروج نماید و با آن حرارت ملطفه بود مانند صفیر ادراک نماید بالجمله این حرکت و تموج هوا و بخار اندرونی از دو امر خالی نیست یکی آنکه خفیف و آهسته باشد که هوا و بخار مصبوب بازان بمقدار حرکت خالی نباشد و ادراک این حرکت خفی یا بسبب ذکای حس باشد و یا بسبب ضعف قوت سامعه که از ادنی تموج منفعل گردد پس کسانی که حس سمع ایشان قوی بود بسبب این حرکت آهسته که در هوای اندرونی افتد در گوش خویش آواز دوی و طنین بشنوند و همچنین صاحبان ضعف قوت از حرکت آهسته که مذکور شد منفعل گردند و طنین و دوی دریابند و این قسم بناقهین افتد و این هر دو نوع بیماری نیست دوم آنکه حرکت مذکور قوی تر و فوق حرکت خفی باشد و سبب آن وجود محرکی ست که بخار را زیاده از حرکت معتاد تحریک نماید و این محرک یا ریح متولد در ناحیهٔ راس و متحرک دران ست که متحلل میگردد از فضول موجوده در سر و یا آواز صدید که اکثر در گوش متولد میشود و یا جوش ریم در نواحی او و یا حرکت کرم متولد در مجاری آن و یا اضطراب و جوش تمامی اخلاط بدن بسبب سوء مزاج گرم چنانچه بعضی مریضان را در حمیات و ابتدای نوبت حمیات می افتد و یا امتلای مفرط در بدن یا خاص در سر چنانچه عقب مسکر کثیر و عقب خواب بعد از طعام پدید آید و یا اضطراب خاص دماغ چنانچه عقب قی عنیف و بعد صدمه یا ضربهٔ دماغ و عقب فکر عظیم میشود و یا مادهٔ غلیظه از جهت منصب بسوی گوش که اندک اندک تحلیل گردد و از حرکت تحلیل طنین و دوی تولد نماید پس این دوام کند و یا شدت خلا و گرسنگی و اضطراب در رطوبات مشتوله بدن و ساکن دران و توجه طبیعت بتحلیل و تحریک آن بسبب نیافتن غذا و یا تناول ادویهٔ محرک بخارات و مصعد بسوی دماغ مثل فلفل و مانند آن یا طعامهای مبخر محرک هوای گوش و بخارات ساکن چون سیر و گندنا و امثال آن و یا ادویهٔ حابس اخلاط و ریاح در نواحی دماغ مثل ادویهٔ قابضه مستعمل از خارج سر بالجمله سبب این مرض گاه در نفس دماغ و گوش میباشد و گاه بمشارکت معده و اعضای دیگر مرسل ریاح و ابخره بسوی آن طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که اول از مریض سوال کنند که این حالت لازم دائمی ست یا نه اگر اقرار آن کند و آواز گوش همچون آواز درخت بود سبب آن مستکن در نفس راس و گوش باشد و اگر گوید که گاه ساکن میشود و گاه هیجان میکند بحسب امتلا و خلای معده و بوقت حرکت و عند اشتداد گرمی یا سردی و آواز گوش همچون آواز جوشیدن دیگ بود دلیل آن بمشارکت اعضای دیگر مثل مراق یا طحال یا روده یا رحم یا معده باشد بعده ببینند که تپ نیز هست یا نه اگر باشد بپرسند که در گوش نیز هست یا نه اگر تپ و درد هر دو باشند سببش جوش ریم باشد و اگر صرف تپ بود سببش اضطراب اخلاط باشد و اگر تپ و وجع نبود ببینند که مریض ضعیف و ناقه هست یا نه اگر ناقه هست و کدورت حواس و ضعف افعال نفسانی یافته میشود و پیش از این امراض عارض شده باشند سببش ضعف قوت سامعه و دماغ باشد پس اگر با آن سوء مزاج حار یا بارد بود و در حار وقوع این در صحت و مع التهاب باشد و تقدم استعمال ادویهٔ حار و سهر شده باشد نیز بران دلالت کند و اگر بارد بود بخلاف این باشد و اگر مریض ضعیف نباشد وجود دغدغه در گوش و تقدم عروض قرحه در گوش بپرسند اگر باشد سببش کرم متولد در گوش باشد و الاحال تقدم وقوع صدمه بر سر یا قی عنیف یا فکر عظیم یا انقطاع اسهال قبل از وقت او یا تناول مسکرات یا خواب بعد طعام یا خوردن ادویهٔ حاره و اغذیهٔ مبخره یا استعمال ادویهٔ قابضه بر سر بپرسند پس با قرار هر کدام از انها که نماید سببش همان باشد و الا سوال کنند که گرانی در سر و گوش و تمدد معلوم میشود یا نه اگر در سر و گوش هر دو گرانی و تمدد گوید و طنین لازم بود از انصباب فضله دماغ بسوی گوش باشد و اگر در سر گرانی و در گوش تمدد بیان کند و طنین نزد حرکات بدنی یا نفسانی اشتداد نماید و احساس کنند بحرکات که گویا در دماغ دور میکند یا از جانبی بجانب دیگر منتقل میشود سببش ریاح و ابخره متحلل از فضول مجتمعه در سر باشد و اگر گرانی و تمدد و غیره هیچ نباشد حال ازدیاد طنین در حالت گرسنگی و خفت او وقت شکم سیری بپرسند پس اگر آثار یبوست و تقدم فاقها و نایافتن غذا و یا تقدم حمیات و یا استفراغات دریافت شود سببش شدت خلا و یبوست باشد و اگر بدن صحیح و دماغ سالم و دیگر حواس قوی و ذکی باشد و از تناول مغلظات و مسکرات خفت یابد و در گرسنگی هیجان نماید سببش ذکای حس سمع باشد علاج در جمیع انواع این مرض از گرمی آفتاب و آتش و حمام بسیار گرم و حرکت عنیف و قی و آواز بلند و کثرت کلام و جماع و امتلای طعام و از تمامی مبخرات همچون سیر و پیاز و گندنا و شراب و گرسنگی بسیار و خواب بر امتلا و تداخل و قبض شکم اجتناب لازم شمارند و تلیین طبیعت در اکثر انواع و دلک شدید اطراف و نهادن او در آب گرم و منع ابخره بمثل کشنیز خشک و خشخاش و هر چه در سد آن دو

گذشت نافع شناسند و گویند که آنچه درین مرض بالخاصیة نفع دارد نوشیدن ریحان و تقطیر عصارهٔ نسرین و قطران ست و در امتلائی اول تنقیهٔ بدن یا سر
بعده تا لطیف تدبیر نمایند و شربت اسطوخودوس مع شربت لیمون نافع ست و در بشار کی قصد تنقیهٔ عضو فاعل مرض و خصوصاً معده اگر تصاعد بخار از ان باشد
بسبب خلط فاعل آن از مطبوخات مناسبه و ایارجات واجب ست و اطریفل صغیر خورانند و خصوص در معدی و ایارج فیقرا نیز آمیزند و تقویت دماغ
بخوردن اطریفلات و مانند آن و مالش مثل روغن آس و روغن گل و تقویت گوش بمانند روغن بادام و امثال آن کنند و درین رعایت مزاج اول
و سن مرعی دارند و هر یکی را تدبیر و علاج حسب مزاج و قصد تقویت او بقانون معلوم نمایند

علاج طنین بلغمی و ریحی

اول بهر انضاج و تنقیه منضج و مسہل بلغم و حب ایارج دهند بعده غرغرهٔ منقی دماغ بعمل آرند و یا گل خطمی تخم مرو عنب الثعلب کشنیز خشک هر یک شش ماشه
اسطوخودوس چهار ماشه جوشانیده غرغره سازند و روغن قسط در گوش چکانند و اکلیل الملک و بابونه و شبت و پیاز نرگس در آب جوشانیده بخار آن بگیرند
صفت روغن قسط بگیرند قسط ده درم و نیکوفته شب در سرکه بخیسانند و صبح در نیم آثار آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف نموده نیم آثار روغن کنجد بر آن ریخته
باز بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند بردارند و اطریفل اسطوخودوس یا معجون بیدالورد بخورانند و یا چند بید ستر سه چهار حبه تا یک ماشه در اطریفل مذکور یک تولہ
آمیخته دهند و اگر جنبش بهم نرسد عوض آن زراوند طویل کنند و بالای طعام این سفوف دهند بادیان سه تولہ عود هندی زرنباد قاقله کبار هر یک یک تولہ مصطگی دو تولہ
نبات سفید برابر همه شربتی دو مثقال و گلاب قرنفلی نوشیدن فائدهٔ عظیم دارد و با جوارش مصطگی مرکب علوی خانی و پرهیز از چیزهای مضر دماغ و بخار انگیز از اغذیه و فواکه و بقولات
و لبنیات واجب دانند و بعد از حجامت روغنهای معتدله چون روغن سورد بادامی بر تارک سر مالند و در گوش چکانند و ایضاً تنقیه بحبوب مسہله مکرر و مرات و بعد از ان استعمال
مصطگی سه ماشه و گلاب قرنفلی سه تولہ تا دو هفته درین مرض که کہنه باشد مفید میشود و گرفتن بخار مرزنجوش و جاورس مطبوخ در آب نیز مفید و اگر مثانه با این مطبوخ پر کرده تکمید
گوش نمایند اولی بود و یا گل بابونه و سنبل و مرزنجوش اسطوخودوس مشکطرامشیع صعتر حاشا جعدهٔ خشک اهل فطراسالیون شحم حنظل جوز السرو کمافیطوس و اشنه شعار بنت
پودینه جمله یا هر چه ازین بهم رسد جوشانیده بر بخار آن انکباب کنند و روغن ترب یا روغن بادام تلخ بچند بید ستر در گوش چکانند و کندر زعفران چند بید ستر مساوی قرص
ساخته خشک نموده قدری از ان در شراب گداخته تقطیر نمودن مجرب ست اگر یکی را از روغنهای گرم با آب پیاز گرم نموده سه قطره در گوش چکانند فائده دهد آب ترب
یا روغن گل ازین قبیل ست و قطور زهرهٔ گاو با آب گندنا یا روغن گل نیز نافع و کذا حنظل در زیت جوشانیده صاف نموده مفید و یا کندر زعفران فرفیون چند بید ستر خربق سفید
مرکی هر یک سه جزو نطرون بورهٔ ارمنی هر یک دو جزو کوفته بیخته در شراب حل کرده در گوش چکانند که طرش را نیز سود مند ست و قطور شیرهٔ برگ پان یا برگ آک
یا ادرک یا آب پیاز نافع و ترب و یا پیاز را کاویده در ان بعضی روغنهای گرم سیما روغن قسط پر کرده بر آتش نهند پس صاف کرده سه قطره چکانند و آنچه خاص دوی انا قع ست
مغز بادام در بول گوساله سائیده نیم گرم چکانیدنست و چکانیدن آب برگ شفتالو و کذا لک صبر در آب سائیده نافع ست و با افسنتین بابونه در سرکه جوشانیده گوش
بر بخار آن دارند و بعده آب زهرهٔ گاو یک تولہ روغن گل روغن مغز خستهٔ شفتالو هر یک دو تولہ با آتش ملائم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس صاف نموده نیم درم
افیون خالص در ان حل کرده چند قطره در گوش چکانند و آنچه در علاج وجع گوش بلغمی و ریحی و طرش بارد و ریحی مسطور شد درین جا نافع ست **اقوال حذاق**
سویدی گوید که از انجیر و خردل در آب سوده فتیله ساخته در گوش نهادن در ازالهٔ دوی و طنین مجرب من ست و مرزنجوش شرباً و بخوراً و قطوراً نافع و کذا انجیر گوش با سرکه یا
زوفای خشک یا نسرین خشک یا شیح جبلی و کذا قطور حب الغار در عسل پخته و یا روغن غار بر روغن گل و شراب کہنه و یا بول بقر و یا آب پیاز بر روغن گل و یا عسل بنمک اندرانی
سوده آمیخته و یا روغن نسرین و یا سرکه و روغن گل و یا روغن پسته یا شحم مرغابی و یا مورچه بزیت و سداب جوشانیده و یا بورق بشراب کہنه و یا زهرهٔ جاموس یا روغن
نارجیل و یا زهرهٔ که بسیر آید بشیر زن آمیخته و یا روغن ناردین بشحم بط و یا روغن قنب بعسل و عصارهٔ سداب آمیخته و یا روغن سوسن شش درم
روغن سداب یک نیم درم سرکهٔ تند سه درم آمیخته و یا روغن سوسن و سرکه و یا زهرهٔ بز با آب گندنا و یا کمون سوده در پیه ماکیان آمیخته هر واحد مفید ست
و اقول جالینوس تبخیر بخار پودینه و شربت شربت پودینه و نهادن قدری پودینه در گوش نافع ترین اشیا درین مرض ست مسیحی گوید که گر با گرانی سر

وضعف در سمع باشد روغن ترب و روغنی که دران جند بیدستر بخته باشند در گوش چکانند و بر بخار فیهنتین و مرزنجوش و شیح و پودینه و صعتر انکباب نمایند
و اسهال بحب قوقایا کنند و تلطیف غذا نمایند و اگر باریح نافخه باشد اندکی فرفیون بروغن حنا سوده نیم گرم در گوش چکانند و یا جند بیدستر بروغن سداب بیشابند
و در گوش چکانند اگر از خلط غلیظ تشبث بعضو باشد باید که بورهٔ ارمنی را بسرکه و عسل سائیده بچکانند و یا خربق سفید و جند بیدستر و زعفران بمساوی سوده بسرکه و
روغن حنا بار دیگر سائیده در گوش چکانند پس اگر باد در باشد بجاورس تکمید بسیار نمایند بعده بر طبیخ پودینه و شیح و مرزنجوش انکباب کنند و جند بیدستر و فرفیون در روغن نیم
سائیده در گوش چکانند دوا نافع ثقل سمع و دوی و طنین بگیرند خربق سیاه یک مثقال جند بیدستر و مر هر واحد نیم مثقال نطرون ربع مثقال در سرکه سرشته نیم گرم استعمال
نمایند دوا برای اصوات حادث در گوش کندش و زعفران و جند بیدستر هر واحد یک مثقال بورهٔ ارمنی چهار مثقال کوفته قرص سازند و در شراب حل کرده استعمال سازند
و آین و الطنین را نافع ست بگیرند قرنفل نیم درم و مشک یک دانگ و هر دو را بآب مرزنجوش یا سداب سائیده در گوش چکانند و برای ریاح غلیظ بر بخار سعتر
و مرزنجوش و روغن سوسن جوشانیده و در آن جند بیدستر حل کرده در گوش چکانیدن نافع ست یا آب سداب بعسل آمیخته در گوش چکانند شیخ می نویسد که آنچه از
اخلاط لزج بارد باشد مخصوص برای او این قرص مجرب ست بگیرند خربق سفید سه جزو و زعفران پنج جزو و نطرون ده جزو و از ان اقراص ساخته استعمال نمایند و از ادویهٔ مشهوره که
جامعه مجرب برای آنکه از ضعف یا از سده یا از اخلاط باشد این ست که بگیرند قرنفل و تخم گندنا هر واحد نیم درم و مشک یک دانگ و بآب مرزنجوش و سداب یا بشراب بچکانند
و همچنین طبیخ برگ صنوبر و طبیخ برگ شمشاد و طبیخ برگ غار و باید که در جمیع آن از تناول طعام بسبب اجتناب نمایند بعضی علمای متقدمین گفته اند که چیزی نافع تر برای صفیر از
دوا الفوتنج موصوف برای حفظ نیست که آن انفع چیزی ست که الله تعالی برای این پیدا کرده و نفع میکند آنرا اقطور معمول از زوفا و برگ صنوبر و حب الغار و آنچه در باب
طرش و درد گوش از معالجات مشترکه و خصوصا بارد گفته شد آنرا ملاحظه نمایند ابن عباس گوید که هرگاه دوی و طنین در گوش عارض شود باید که روغن سوسن یا
روغن ناردین یا روغن قسط باندک آب برگ غرب چکانند و یا بگیرند خربق سیاه و جند بیدستر بمساوی زعفران برابر هر دو بسرکه حل کرده در گوش چکانند و یا بگیرند زوفا
وغیره که در قول شیخ گذشت و بآب پخته در گوش چکانند و چون روغن ترب بآب سداب برهم زنند و در گوش چکانند آنرا انفع کند صفت دوای نافع طنین و ثقل سمع بگیرند
کندش یک درم زعفران چهار دانگ خربق سفید و بورق هر واحد سه درم باریک سائیده بشراب سرشته قرص سازند و نزد حاجت در سرکه خمر حل کرده در گوش چکانند
دیگر میعه سائله یک جزو روغن خیری سه جزو جوشانیده سرد کنند و در ظرف آبگینه برداشته در گوش چکانند و اگر این ادویه فائده نکنند بدانند که طنین از قبیل اخلاط غلیظ
محتقن در اغشیهٔ دماغ ست پس میباید که مریض را چیزی دهند که تنقیهٔ دماغ او کند مثل حب ایارج و حب قوقایا و حب صبر و مانند آن و ایضا این حب دهند صفت آن بگیرند
تربد دو درم شحم حنظل یک درم هلیلهٔ کابلی نیم درم انزروت ربع درم کتیرا دو دانگ همه را باریک سائیده حبها سازند شربتی یک درم و چون بدن پاک شود سعوط
مسخن ملطف مثل سعوطات مرکبه از جند بیدستر و جاوشیر و شونیز و مانند آن آنچه در باب لقوه مذکور شد استعمال نمایند و ایضا تعطیس بکندش و ایارج کنند که اندکی از ان در بینی دهند
ابن هبة الله گوید که علاج دوی و طنین انکباب بر بخار آب مطبوخ شبت و بابونه و اکلیل الملک و برگ غار و پودینه و صعتر و مرزنجوش ست و روغن گل
نیم گرم باندکی سرکه در گوش چکانند و اگر ریاح شدید الغلظ باشد باید که روغنی که دران جند بیدستر یا زعفران با نطرون حل کرده باشند در گوش چکانند و تقلیل
غذا و اجتناب از تخمه نمایند ابن الیاس گوید که اگر سبب او ریاح غلیظ متحلل از فضول غلیظ در سر باشد هر صبح جلاب از انیسون و بادیان هر واحد سه درم
اصل السوس مقشر کوفته چهار درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا فروره نخود بانیسون و دارچینی و اندکی زعفران دهند بعده تنقیهٔ دماغ بحب ایارج
و حب اصطمخیقون کنند و غرغره بماء العسل و ایارج فیقرا نمایند و در گوش روغن سوسن و قسط و آب ترب باندک جند بیدستر یا جاوشیر یا شونیز چکانند و انکباب بر
ادویه بحاره و حشائش مثل بابونه و شبت و اکلیل الملک و قیصوم و شیح و سرخس و برگ غار و برگ ترب سازند و یا میعه سائله یک درم در روغن خیری یا سوسن
یا قسط هر کدام که باشد سه درم گرفته میعه را دران حل کرده بچکانند و مداومت حمام آنرا نافع ست صفت شیاف برای ثقل سمع و دوی شحم حنظل یک درم
بورهٔ نان نیم درم جند بیدستر زراوند مدحرج هر واحد یک نیم درم عصارهٔ افسنتین قسط تلخ فرفیون هر واحد ربع درم کوفته بیخته بآب زهرهٔ گاو سرشته شیاف سازند
و بهنگام حاجت برابر عدس سائیده با روغن بادام تلخ دو قطره در گوش چکانند خجندی گوید که برای نضج جلاب مذکور و غذای حصیه بلحوم فاضله دهند

بعد ازان تنقیه بحسب ایارج یا ایارج لوغاذیا نمایند بعده غرغره بآب بادیان مع ایارج فیقرا کنند و روغن زنبق و روغن قسط بجند بیدستر در گوش چکانند بعد ازان انکباب
بر بخار آبهای ادویه ملطفه مثل شیح و قیصوم و اکلیل نمایند و ادمان حمام بر خلو شکم و گرسنگی کنند و دواء الفوتنج انفع الاشیاست لنسخه آن پودینه نهری کوهی
سیسالیوس فراسیون هر یک دوازده درم تخم کرفس بابونه حاشا هر یک چهار درم کاشم پانزده درم فلفل حب بلسان چهار درم کوفته بیخته در عسل بقدر حاجت بسرشند شربتی
یک درم بآب گرم انطاکی گوید که بعد تنقیه هر چه در علاج دوی گوش بارد و طرش بارد ذکر کردیم بعمل آرند و آب نسرین و قطران و اقطیرا و ریحان با شراب درینجا خاصیتی هست
گیلانی می نویسد اطبا گفته اند که علاج طنین حادث از بلغم غلیظ مع ریح غلیظ که در مجاری گوش نازل شود تنقیه دماغ بحبوب و ایارجات و غلوسات و بنوشیدن
ماء الاصول و ریختن آب گرم بر سر و انکباب بر آبیکه دران ادویه ملطفه مثل شبت و بابونه وغیره جوشانیده باشند و تقطیر روغنهای گرم محلول جند بیدستر یا فرفیون
وغیره و اسهال بحسب قوی یا بمرات اگر احتیاج آن افتد و تقلیل غذا و حذر از عشا و ادمان حمام و تلیین طبیعت دائم ست و طنین حادث از ریاح نهادن
گوش بر طالق گرم و انکباب بر آب ریاحین حاره و اجتناب از هبوب ریاح و قرب آب و اغذیه مبخره نافع و بعلاج نوع حادث از بلغم غلیظ معالجه نمایند
وایضا از علاجات عامه طنین این ست که اگر مزاج مریض مائل بحرارت باشد فصد بکشایند و اگر مائل برطوبت باشد تنقیه بصبر و سقمونیا و گل سرخ و
و اهلیله سیاه و اندک سقمونیا کنند و امر بغرغره بچیزیکه رطوبات را از سر و فم معده تحلیل کند نمایند و تریاق الاذن عجیب النفع ست در ازاله دوی و طنین خواه
مزاج مریض حار باشد یا بارد و لیکن استعمال او بحسب مزاج مریض مختلف بود و پس اگر مائل بحرارت باشد بسرکه حل کنند و اگر ببرودت بعسل و در مزاج مائل
ببرودت تعلیس بسیار موافق ست و از علاجات خاص این ست که بگیرند جند بیدستر و نطرون و خربق سیاه و سائیده بسرکه آمیخته با پنبه در گوش استعمال کنند
پس اگر طنین زائل شود و گوش سیم کند شب یمانی سوخته و مرمکی سائیده بعسل حل کرده با صوف در گوش استعمال نمایند که این دوی و طنین تاثیر نیکی دارد

علاج طنین ضعفی

که از ضعف قوت سامعه باشد چنانچه در ناقهین باید که برای تقویت دماغ اطریفلات و خمیرجات با طیب مثل ... وغیره ... جز آن که در
علاج امراض ضعف دماغی و صداع ضعف دماغی مسطور شد مناسب مزاج مریض دهند و شربت حماض و شربت سیب و شربت ترنج هر کدام که باشد ده درم بیاشامند
و مشمومات خیر ... تیز بو باشند و اغذیه مقویه معطره بخورانند و ماء اللحم بدهند و روغن گل یا روغن بادام در سرکه پخته بگوش چکانند و یا ادلا گوش ... آب ... اسپغول ...
پس روغن گل مع سرکه و اندکی خربق بچکانند و خوردن نیم مثقال گل نسرین متواتر چند روز نیز درین مرض نافع ست و ملازمت اکل بادام نیز مفید و بقول گیلانی
در ناقهین تقویت گوش بمثل روغن سوسن و روغن بید و تکمید بآب مطبوخ ... پس تقطیر روغن در گوش نافع صفت ماء اللحم که درینجا بکار آید گوشت
بزغاله سه آثار مرغ جوان دو قطعه کنجشک نر خانگی پنجاه عدد کشنیز خشک ساذج هندی آمله پودینه پیاز هر یک سه تولد و سیر و نمک اندرانی بقدر حاجت
بروغن گاو بریان کنند بعده دارچینی قرنفل الاچی کلان هر یک دو نیم تولد در آخر اندازند که خوب پخته گردد و مرد ساخته از دهلیت صاف نمود مخنی و پارچها
گوشت بیار پچه با ... خشک ساخته بگیرند اسطوخودوس سه تولد بادرنجبویه ده تولد ابریشم خام بیست و پنج تولد زنبق ... سنبل الطیب گاوزبان بهمنین
هر یک پنج تولد صندل سفید هفت تولد مشک و عنبر هر یک سه ماشه زعفران نه ماشه در ... بسته ... شربتی از پنج تولد تا نه تولد

علاج طنین حسی

که از ذکای حس سمع باشد علاج این نکنند مگر وقت افراط اشربه مغلظه سرد دهند و تقطیر ادهان سرد مرطبه مغلظه و اشیای مخدره نمایند و افیون ... در
روغن بادام شیر زنان حل کرده قطور نمایند و یا روغن گل و سرکه آمیخته جوشانند تا آنکه روغن بماند پس قدری افیون حل کرده در گوش بچکانند و اگر مزاج بارد باشد
... جند بیدستر نیز اندکی بیامیزند و بچکانند و روغن پنج نیز سود مند ست ... روغن ... سرکه بچکانند و بچکانند [illegible]
و بزرالبنج هر یک ... ماشه در روغن گل ... روغن بزرالبنج با دو حصه روغن سوس و یا بادام کوهی چکانند [illegible]
و حافظ الصحة ... علاج امراض دماغی از ذکای حس [illegible]

علاج طنین سببی

که از کثرت یبس و خلا باشد اشربه و اغذیه مرطب و سریع الکیموس غیر مبخر مثل اسفاناخیه و قرعیه و زیرباج و قالوجات بروغن بادام دهند و تقویت و ترطیب دماغ بعطریات مناسب مثل روغن گل نمایند و آب نیمگرم بر سر ریزند و شیر بر سر دوشند و از مجالات و استفراغات و تعب و حرکات منع کنند و سکون و ارام اختیار نمایند و در غذا توسیع کنند و بتفاریق خورند و روغن گل و دیگر روغنهای بارد رطب و شیر زنان و یا روغن گل با سرکه و یا روغن بنفشه و کدو در گوش بچکانند و گاه گاهی بنابر تخدیر روغن بنج نیز بچکانند و ادمان حمام مرطب نمایند و هرچه در علاج امراض دماغی یبسی گذشت بعمل آرند

علاج باقی اقسام طنین

انچه در تپ افتد بعلاج تپ مشغول شوند و اگر در تپ بسبب بحران افتد محتاج بعلاج نبود و بزوال تپ زائل گردد و انچه از تناول اشیای حار یا بخارات اکثر حادث گردد قطع سبب کنند و تعدیل اخلاط نمایند و بقول گیلانی علاج طنین حادث از حرارت ریختن ادهان بارده بر سر مثل روغن بنفشه و بادام و کدو و لقطیر روغن گل و سرکه بهم زده و شیر زنان و ماء القرع و خیار و آب سرد تنها است و انچه بسبب جوش ریم یا حرکت کرم باشد علاج ورم و قرحه گوش کرم گوش بجا آورند و در مقام هریک مسطور است و انچه بسبب سکر و بعد خواب بالای طعام و بسبب ضعف و شاقی حرکت و از وقوع ضربه و سقطه بر سر لاحق شود با سبب بعلاج امراض دماغی بخاری و بعلاج ضعف و وقوع علاج امراض دماغی ضربی و سقطی پردازند و انچه از انقطاع اسهال قبل از وقت او با اعاده اسهال بمسهل خفیف نمایند و شیخ می نویسد که اگر سبب این مرض ماده مندفعه در حال سرسام یا خلط غلیظ لزج باشد جمیع اشیای مذکوره در باب طرش بکار برند و ادویه مخصوص طنین حادث عقب سرسام و حمیات خاصه قطور عصاره افسنتین بروغن گل یا سرکه و روغن سوسن است و بتدبیر تا فتیله دار نند

قرحه و اکله و ناصور گوش

سبب قروح اکثر انفجار ورم یا بثره گوش می باشد و خروج ریم بر آن دلالت کند و سبب اکله ماده ردی حریف اکال است و هرگاه قرحه کهنه شود ناصور گردد و علاج اول تلطیف غذا و استعمال چیزی که از ان خلط محمود تولید گردد از بقول و لحوم و اماله نماید و حسب واجب سوی کیفیت معتدل کنند و از انچه کیفیت تیز داشته باشد و از غذای غیر جید حاصل شود پرهیز نمایند و اگر مزاج مقتضی باشد ماء الشعیر مانند آن خورانند و بتخفیف ریاضت پردازند و بقول رازی اماله ماده او بسوی حلق بعطوسات و سعوط و دهان بغرغرها و مضغوغات و اسهال قوی سازند بالجمله اول برای تنقیه ریم فتیله پنبه کهنه بعسل آغشته در دهن گرم کرده و یا بشیر و شهد آلوده در گوش نهند و یا آب برگ نیب یا روغن تخم آن بشهد آمیخته در گوش اندازند و فتیله بدان آلوده در گوش گذارند و بخور برگ نیب نیز منقی ریم گوش است و قطور شیره برگ گاو زبان و انزروت با شهد نیز برای پاک کردن ریم نافع و یا بادیان نیکو فته یکپاشه عسل دو سه ماشه در قدری آب جوش داده در گوش اندازند که برای تنقیه چرک قرحه معمول است بعد از ان فتیله بشهد آلوده انزروت سوده بر آن پاشیده در گوش گذارند که برای اندمال آن مجرب است و یا تخم گنوچه و انزروت مساوی کوفته بیخته بعسل سرشته فتیله بدان ترکرده در گوش نهند که جهت درد گوش که باریم و قرحه بود معمول است گاهی با قدری نمک و مرکی بعمل می آید و یا فتیله از کاغذ ساخته بعسل زرده تخم مرغ آغشته انزروت و دم الاخوین و سفیده قلعی و سفوط سوده بر آن پاشیده شب وقت خواب در گوش گذارند و بهمان دست بخوابند و اگر در وشد یر باشد خاکستر افیون سوخته با دویه مذکوره آمیزند و اگر محتاج تسخین باشد سنگ جراحت شقتالو سوخته و مرکی و بهروزه اضافه کرده بعمل آرند که برای درد گوش و قروح آن و سیلان رطوبات و ریم مجرب والد علوی خان است و قطور مرهم اسفیدآب روغن گل حل کرده بعد پاک کردن قرحه بماء العسل نیز نافع و یا مرهم سفیداب چهار درهم انیج بعمل آرند اما لازم است که اول گوش را به پنبه بر سر سلائی پیچیده آهسته از ریم پاک کرده بعد از ان دوا استعمال نمایند و ذرورات مجففه مثل انزروت کندر دم الاخوین عصاره لحیة التیس بکار برند و یا گل دهول در سر انبوبه نهاده بگوش دمند که انفع پر طاوس سوخته و کاغذ سوخته و شب یمانی سوخته فرداً فرداً نافع و اینها برای خشک کردن ریم گوش پوست بیضه مرغ و خرخره هر دو مساوی سوخته سائیده قدری در گوش دمیدن مجرب است و آمله و پهٹکری بریان سوخته باریک سائیده در گوش انداختن قریب بنافع است و اگر کهر پنچ با آب سائیده نیمگرم در گوش چکانند و یا فتیله آلوده بعسل آغشته قلقطار سوده بر آن پاشیده بگوش نهند و یا کندر بیار بشته در آب برگ نیب و شهد حل کرده در گوش چکانند و یا کرم شب تاب در روغن گل سائیده بچکانند ریم را

که هرگاه ورم حار و بثره گوش بشگافد باید که روغن گل که اندران اندکی مر و افیون گداخته باشند در گوش چکانند و یا بگیرند انزروت و دم الاخوین کندر و مر و شیاف مامیثا مساوی
باریک سائیده بعسل سرشته فتیله خرقه کتان بدان آلوده در گوش نهند بعد از آنکه گوش را از ریم بالبنه خوب صاف کرده باشند و یا خبث الحدید باریک سوده با سرکه بجوشانند و اندکی
اندکی از ان در گوش بچکانند و دران فتیله آلوده در گوش نهند و یا بگیرند انزروت و شیاف مامیثا باریک ساخته بعسل سرشته با فتیله در گوش نهند و یا بگیرند شب یمانی باریک سوده بعسل سرشته
فتیله بدان آلوده در گوش گذارند و اگر مدت خروج ریم طول کشد این دوا استعمال کنند بگیرند عسل ده درم سرکه خمر هشت درم و بر آتش جوشانیده کف او دور کرده زنگار دو درم
سوده مخلوط سازند و بفتیله در گوش نهند که این مجرب است و چون مرهم باسلیقون بفتیله در گوش نهند ریم را نفع کند و قروح گوش را مندمل سازد و مرهم احمر معمول
از مرداسنگ و زردچوب نافع است شیخ الرئیس میفرماید که قروح گوش خالی از ان نیست که یا ظاهر محسوس باشد و یا عمیق بود که حس بدان نرسد پس قروح ظاهر را
بسرکه و آب یا بسکنجبین و آب یا بعسل و آب یا بشراب یا بطبیخ عسل و گل سرخ و مورد و سفنج یا بپنبه تر کرده قرحه را برفق بشویند تا از ریم پاک گردد بعد از ان انچه مجفف باشد
مثل زاج سوخته و مانند آن در گوش بدمند و گاهی زرد آب و ریم را روغن شهدانج نفع کند و اولی آنست که ریم را منع نکنند تا آنکه مفرط نگردد و گاهی احتیاج افتد که از اشیاء قوی
که دران قوت جلا و ردع باشد مثل مر در آب حل کرده به روغن گل آمیخته و ایضاً آب برگ زیتون بعسل بطریق قطور استعمال نمایند و اما قرحه عمیق بعضی از ان قریب العهد
مزمن بیماشد و معالجه قریب العهد مثل قطور شیاف مامیثا بسرکه و یا شیاف گل سرخ و مر و صبر در عسل یا شراب نمایند و گاهی تقطیر آب غوره خصوصاً با عسل آمیخته نافع
و همچنین آب برگ بید یا طبیخ او و یا شب یمانی سوخته و مرکی مساوی در شهد سائیده بصوف آغشته در گوش نهند که مجرب است و یا دم الاخوین کندر و یا انزروت بوره
مرکی کندر شیاف مامیثا مساوی سائیده بر فتیله بعسل آلوده بر آن پاشیده در گوش نهند و رازی نوشته که این همه ادویه را بعسل و سرکه بسرشند و گوش را
بشراب کهنه شسته صبح و شام در گوش بچکانند که این مرهم قروح گوش را عجیب و مجرب است و اگر قرحه با درد بود علاج بخبث الحدید سوده باکتیرا نمایند و مجففات ادویه
مسکن وجع آمیزند و این مثل استعمال قطور روغن بادام مع صبر و مر و کندر و زعفران است و گاهی وقت شدت درد احتیاج آمیختن اندکی افیون گردد و گاهی قیر انزروت
آنرا نفع کند و همچنین خسته هلیله و مازو و مهره سوخته به روغن خیری در دی و روغن کتان آمیخته سفید است و قطور مرهم سفیداب مرهم باسلیقون باهم مخلوط کرده نیز نافع و اما
قرحه عمیق مزمن بسیار ردی است گاهی به برهنه شدن استخوان مؤدی گردد و بران اتساع مجری کثرت زرداب بد بو دلالت کند پس محتاج گردد بمثل قطران مخلوط بعسل و مثل زهره
و یا سنگ پشت و شیر زنان و اگر عسل نیز آمیزند بهتر باشد و یا قنبیل و نطرون با تخم دور کرده فتیله ساخته بعد تنقیه چرک قرحه استعمال نمایند و همچنین ادویه
قویه درین باب توبال مس مع زرنیخ و عسل و سرکه است یا زنگ خبث الحدید با خبث الحدید بنفسه بریان کرده مثل غبار سائیده بعد جوش کردن بسرکه خمر تا مثل عسل گردد
در گوش بچکانند و گاهی حاجت بمرهم زنگار افتد و این هنگام از زبان کثرت چرک باشد و آنچه درین باب متوسط است شب یمانی سوخته بمثل و عسل است و گاهی دران مر
زیاده کرده میشود و قوی تر ازین این ترکیب مرهم زنگار است زنگار و نوشادر سه درم احد چهار درم آب گندنا یک اوقیه عسل یک اوقیه استعمال نمایند و هرگاه ریم بسیار کثرت نماید لابد
از استعمال فتیله در زهره گاو تر کرده و یا قطور بول صبیان و اقوی از ان خبث الحدید مقلو بکرر بریان کرده در سرکه بخته استعمال کردن است و اگر با ریم فر مزمن درد باشد باید تنخ
به روغن گل پاک کنند یا آب طبیخ ماهی شور در گوش اندازند و گاهی جرح با استعمال صبر و افیون زعفران بعسل سرشته محتاج گردانند و چون بینند که رطوبت با دویه نافعه
بروغن گل در گوش اندازند تا خشک نشیند و بعد از ان ادویه منبت لحم بکار برند و با جمله واجب است که حبس صدید نمایند با لکلیه تولد دود نشود و قروح
با معالجین جبلیه ساز گوش را ریم کرده را بخرقه بند میکنند برای منع سیلان ریم از ان مریض از خواب بدان طرف بخوابد تا ریم برای رفع مستعد گردد
و از گوش سست مائل میگردد و دران جا ورم پیدا میکند و بنا بر انفتاح آن زاحمی نگافته علاج آن سهل کنند و سیلان ریم از گوش دفع میشود و اگر قرحه در باطن گوش باشد
مزمن باشد جندبیدستر و افیون بشیر حل کرده استعمال نمایند و یا بگیرند بادام مقشر سه عدد و بورق افیون کندر هر یک نیم درم زعفران شب یمانی قند و مر هر واحد یک نیم درم با سرکه حل
کنند و هنگام حاجت بروغن گل آمیخته در گوش بچکانند و اگر ریم باشد بدل سرکه شراب یا عسل یا سکنجبین کنند و بیاض البیض و جرجانی گوید اگر قرحه خارج متصل به صماخ و
گوش باشد بنحوی که بنظر درآید اسفنج یا پارچه منسولات که در قول شیخ گذشته تر کرده قرحه را بشویند و بر قرحه بدارند اگر قرحه بنظر نیاید آن منسولات را هر روز بگوش چکانند
و شود و ورم مجفف بکار برند و این مرهم سفید اسفیداج با مرداسنگ یک یک جزو روغن زیت یک جزو بجوشانند و بران سرکه بیخ سرو اندک اندک اندازند تا قوام او گرم گردد

وجالینوس گفته که بول طفل نابالغ و پوست انار پخته در گوش چکانیدن نافع ست و این مرهم مصری جلا و تنقیه قروح نماید بکار کنند سرکه عسل مساوی
جوشانیده مرهم سازند وگاهی سرکه و عسل و چند ادویه میکنند واگر در گوش خشک ریشه باشد و ریم بند گردد و بسبب آن درد شدید تر شود روغن گل چکانند
باقی قول شیخ گذشت انطاکی گوید که مرهم سفیداب یا انزروت با عسل یا برگ شهدانج معروف بحشیشه بکار برند و چون روغن گل با چندان سرکه بیزند
تا آنکه روغن بماند و در گوش چکانند بغایت نافع بود و باقی در سیلان رطوبت از گوش بیاید گیلانی گوید که در خروج ریم از گوش اولی آنست که مبادرت
در حبس او نکنند و خصوصاً چون زمانه کثیر بران گذشته باشد زیرا که حبس او گاهی بسوی امر عظیم مثل طرش و صمم و ثقل سمع و غیر آن منجر گردد و باید که تعدیل
مزاج بدن و دماغ دهند و این مرهم سفیداب که آن مرهم ابیض ست دافع حرارت مفرط و احتراق شدید نافع قروح اعضای عصبانیه ست اگر با حرارت باشد
سفیداب ارزیز پنج درم مرداسنگ پنج درم موم یک اوقیه روغن گل شش استار بدستور مرهم بسازند و غسل گوش از ریم بروغن گل و شیر دختران کنند و یا
بماء العسل و سه مرتبه و اگر فتیله را با ادویه خمسه معروفه درین باب و عسل آلوده در گوش نهند گوش از ریم پاک کند و تسکین درد نماید و آن ادویه انزروت و صبر و مر
و کندر و دم الاخوین ست و گاهی زهره گاو با نمک و عسل آمیخته یک قطره از آن در گوش چکانیده می شود و مرهم باسلیقون درین باب بسیار نافع ست باحتیاط استعمال کنند
که آن منقیه ریم و الحام جراحت کند اگر حاجت تنقیه زیاده باشد اندکی مرهم زنگار آمیزند و اگر حاجت الحام بیشتر بود با روغن گل یا دار مخلوط سازند و مرهم کبیر
درین باب عظیم النفع ست بعضی مهارالیه یعنی وغیره می نویسند که اگر قرحه بعد از درد بسیار و ورم ظاهر شده باشد بحال باید گذاشت تا آنچه پالودنی ست بپالاید
و بدفع هیچ دوا نباید کرد تا آنکه خوب پاک گشته خود بخود بند گردد بجز تنقیه بدن و تلیین طبیعت و تقویت مزاج بمقویات و ترک گوشت و چیزهای غلیظه و باد انگیز و
سرد بها و از هوای سرد محافظت نمودن و پنبه در سوراخ گوش نهادن و استحکام کردن بهر روز لحظه و اگر هم بستن ضرر کند در منفذ بود روغن بادام کوهی یا بادام تلخ
گاهی بچکانند و اگر کهنه گردد فتیله بعسل آلوده و در انزروت سوده گردانیده بنهند و شیاف مامیثا بسرکه و سفیده بیضه مرغ سوده گاهی بچکانند و در آخر
استعمال مراهم منبت و مصلح چون مرهم شانی و باسلیقون و اسفیداج سفید آید و این مرهم سود نافع ست بگیرند موم و زفت و علک و زیت اجزای مساوی همه را
بگدازند تا منحل و مختلط گردد بعده برداشته استعمال نمایند و زبد البحر دم الاخوین کندر مساوی مرکی نصف یک جزو بروغن گل آمیخته نیم گرم فتیله ساختن در گوش که با قرحه
و چرک باشد نافع ست و انزروت بست جزو گلنار کندر هر یک ده جزو زراوند پنج جزو باریک سائیده در ساختن برای تنقیه قروح و تجفیف رطوبت و انبات لحم سود مند ست
و مرهم ابیض و مرهم باسلیقون بروغن گل آمیخته در گوش نهادن مفید ست و اگر تعقد و صلابت اندرون گوش افتد مرهم داخلیون بپیه بط یا پیه ماکیان
بعمل آرند و افیون پوست انار مرکی کندر سنبل الطیب هر واحد دو مثقال جند بیدستر پنج مثقال سرکه و شهد بقدر یکه ادویه سرشته شود استعمال کردن اورام
و ریم و درد مزمن گوش را نافع و همچنین زعفران کندر افیون هر واحد یک درم حضض تخم گل تخم فنجنگشت پوست انار هر یک یک درم سرکه خمر پنجاه درم پوست انار
و تخم گل و فنجنگشت در سرکه بیزند تا مهرا شود و دیگر ادویه سوده خشک بران بپاشند و بردارند وقت ضرورت در شراب ریحانی حل کرده قطور کردن اوجاع گوش
و ریم را نافع ست طبری گوید که قرحه گوش که بغیر تقدم ورم ظاهر شود موضع او قریب باشد یا بعید و صدید او اندک بود علاجش تنقیه بدن از فضول العفنه
و استفراغات دیگر اگر احتیاج آن باشد و پرهیز ست بعده شیاف مامیثا یک درم و شیاف ابیض که انزروت آن مربی بشیر خر باشد یک درم و مر صافی
و دقاق کندر هر یک یک نیم درم سائیده بسرکه سرشته شیاف سازند و هنگام استعمال در سرکه حل کرده در گوش چکانند و اگر مده بسیار باشد
خبث الحدید در سرکه تر کرده در آفتاب گذارند تا قوت او بر آید ازین سرکه اندکی گرفته شیاف مذکور دران حل کرده بکار برند و گاهی مداوای این قرحه صدیدیه گوش
باین اشیاء می نمایند که انزروت یک درم و مر و کندر و نطرون و زعفران هر واحد نیم درم افیون یک دانگ مغز بادام تلخ یک نیم درم همه را سائیده شیاف سازند
و هنگام اراده استعمال بروغن گل و پیه بط حل کرده پنبه بدان آلوده در گوش بدارند و نظر کنند بسوی صدیدی که سائل میشود و آنچه بر پنبه باشد پس اگر آن
بدبو باشد این دوا بدون پنبه در گوش اندازند و سوراخ گوش بند کنند بعده اگر ماده زائل شود و سیلان شئی مثل رطوبت گاه گاهی باقی ماند حضض در
شراب کهنه حل کرده بگوش چکانند و هر گاه رطوبت زائل گردد و صلابت باقی ماند ادویه محلله بشحم بط حل کرده با پنبه آلوده در گوش نهند و اگر صلابت و رسخ

باقی ... و دهن سوسن گداخته در پنبه آلوده بگوش نهند که این دوا برای تحلیل صلابت تام النفع ست اگر در مزاج علیل حدت نباشد و اگر درد
این مرض ظاهر شود افیون سوخته یک جزو جند بیدستر ربع جزو ساییده در مرهم شنگار آمیخته با پنبه آلوده در گوش نهند که فی الفور تسکین درد کند **ایضاً** او گوید که
مرض معروف با کله گوش با وجع شدید باشد و از گوش قشور مانند قشور قرحه برمی آیند و این از خلط لذاع ردی الکیفیت حریف اکال حادث میشود و علاج او فصد
و اسهال بحسب امکان ست بعده برای تنقیه قرحه و ازاله قشور سرکه عنصل و عصاره حنظل مساوی گرفته قدری زرنیخ سرخ و شب یمانی و صبر سقوطری و سیار اندک
زنگار و توبال مس آمیخته بالای آن شراب انداخته بپزند تا غلیظ گردد با پنبه آلوده در گوش گذارند و گاهی مداوا باین طور میکنند که مرو شب یمانی و توبال مس هر یک جزو
و اندک جند بیدستر و فلفل و قدری از پوست انار و قلقند در شراب یا عصاره حصرم دو سه روز خیسانیده خوب جوشانند و اندکی زعفران آمیخته فتیله بدان تر نموده در
گوش نهند یکی بعد دیگری تا آنکه قرحه را نفع بخشد و قشور زائل گردد و این صعب تر امراضی ست که در گوش حادث شوند مگر آنکه در اجزای لحمیه حادث شود و در ابتدا بود
که درین صورت برا و سهل باشد و اگر کهنه گردد و اخذ کند در اعضای عصبیه نکایت عظیم شود و بر استعداد گردد پس هرگاه قرحه پاک گردد در مرهم خل علاج کنند و چون تمام آید
بمرهمی که در آن اسفیداج و کندر و گلنار داخل بود مداوا نمایند پس اگر صلابت باقی باشد بسبب مضرت رساند تحلیل او بادویه محلل صلابات نمایند و مرخ و ملین در آن
استعمال کنند و محافظت مزاج علیل در جمیع اوقات علاج لازم شمارند بعضی گویند که آنچه ناصور گوش و آمدن ریم را نافع ست این ست که گھونگه خرد
جاندار با و آثار در کھرل باریک بسایند و بهچندان روغن سرشف آمیزند و چهار چند هر دو یعنی دو آثار آب انداخته بپزند تا روغن بماند هر روز چند قطره
در گوش چکانند و اگر گھونگه را در روغن مذکور بغیر آب بریان کنند و بکار برند همین عمل کند و آنجا که روغن سرشف بهم نرسد روغن کنجد عوض او نمایند و اگر روغن تلخ
پاو آثار آمله حنا هر واحد یک توله برگ نیب ده عدد کمیلا فلفل گرد هر واحد سه ماشه نیله تھوتھه یک ماشه گرفته اول روغن را گرم نموده برگ نیب و آمله و حنا و نیله تھوتھه
انداخته بسوزانند بعده فرود آورده بسایند و کمیلا ساییده نیز مخلوط کنند و در گوش تقطیر کرده باشند نیز برای ناصور گوش مفید ست و بعض ادویه مفیده آن در قرحه مزمن گوش گذشت

دخول هوام و تولد کرم در گوش

هرگاه حیوانی چون مورچه و قراد و هزار پا و مانند آن در گوش در آید بشدت درد احساس او شود و حرکت او دریافت نمایند و کرم از رطوبت فاسد عفن یا از
قرحه متعفنه مزمن متولد میشوند و آن بخارش و دغدغه گوش و خروج کرم گاهی و تقدم قرحه شناسند علاج در جمله تقطیر قطران تنها یا بسرکه مسکن حرکت حیوان و قاتل
آنست و قطور زیت در اخراج آن مجرب ست و قطور آب پیاز و یا مرزنجوش و روغن بادام تلخ آمیخته و یا روغن خسته شفتالو نیز در اخراج حیوان داخل اذن نافع یا
آب قثاء الحمار تنها یا مع سقمونیا و یا آب شیح و آب پودینه نهری و آب برگ شفتالو هر یک تنها یا مع بوره ارمنی یا مع سرکه بچکانند و یا آب زهره گاو مع سرکه و یا آب افسنتین
مطبوخ و یا آب برگ شفتالو که مجرب ست و یا آب برگ کبر تنها یا بسرکه یا آب پوست درخت توت قطور نمایند و گوگرد و بوره ارمنی و عصاره شیح مساوی سوده
در سرکه و آب برگ ترب حل کرده بگوش چکانیدن مجرب ست و یا صبر و بوره ارمنی بسرکه بچکانند و یا نمک و یا پودینه بسرکه آمیخته و یا صبر در آب پیاز خواه در آب سداب
حل کرده و یا آب پودینه و قدری سقمونیا در سرکه حل کرده قطور نمایند و قطور صبر و سقمونیای محلول بآب گرم حیوان داخل گوش را بکشد یا خربق سفید و سقمونیا ساییده
در سرکه بچکانند و گوگرد و زراوند طویل و قلقدیس و سپیده بیضه سفید و اول تقطیر آب سائل لحم بقر بریان و بعد از آن ادویه مذکوره سود دهند و گاهی زیت یا روغن کنجد
نیم درم نیم گرم کرده چکانیدن و عقب آن در آفتاب نشستن نفع میکند و گویند که برگ نکره که هنود آنرا بجای صندل میدانند آبش در گوش چکانیدن در قتل
کرمی که در گوش رود عجیب ست و علاج خاص برای قتل کرم متولد در گوش این ست که عصاره افسنتین بسرکه در گوش چکانند و یا حنظل تازه در
آتش پخته و افشرده بچکانند و صبر در روغن سرشف حل کرده نیم گرم قطور نمودن قاتل کرم همه اندام ست و کذا چوب ملیم باریک ساییده در گوش انداختن و کنا گره
نزد چوب و نیم درم شهد و برگ نیب در روغن سرشف جوشانیده دو سه قطره از آن چکانیدن مفید و یا آب برگ نیب سبز و آب ترب و آب پیاز هر یک هفت ماشه سقمونیا
سه ماشه حل کرده بچکانند که مجرب ست و قوی تر این ست که آب افتیمون هندی و آب برگ فنجنگشت و آب برگ شریفه هر یک سه ماشه روغن بابونه یک توله صبر و رفت
هر یک سه ماشه بچکانند که فی الفور کرم را بکشد پس آن کشته را باحتیاط بیرون آرند و آب سداب در پوست انار گرم کرده قاتل کرم و مسکن درد و نافع طنین ست

و یا روغن مغز خستہ شفتالو ی تلخ یا زہرۂ گاو بچکانند و عسل و سرکہ و روغن گل ہمراہ آمیختہ نیمگرم در گوش چکانیدن برای درد گوش کہ از کرم باشد نافع ست و یا آب برگ شفتالو تلخ
آب برگ ترب آب برگ پودینہ بوریا ارمنی سقمونیا افسنتین زراوند مدحرج ہر واحد یک درم و مندرکی نیم درم در سرکہ سائیدہ بکار برند و آیضاً آب برگ خوخ و شونیز
و افتیمون ہندی و فنجنکشت ہر واحد سہ ماشہ بخور قنبیل الشم ارجوان بحری سوختہ ہر یک دو ماشہ روغن خستہ خوخ روغن بابونہ روغن زنبق ہر یک سہ ماشہ در
روزی ہفت ہشت کرت در گوش اندازند و یا شراب کہنہ ہفت ماشہ عسل دہ ماشہ و نیم روغن بنفشہ بادام روغن خستہ خوخ ہر یک پنج ماشہ یا و بالا بیضہ سنگ پشت
سہ عدد و سفیدی بیضۂ مرغ یک عدد در ظرف مسی کہنہ بی قلعی با چوب شہرنیہ تا چہار ساعت بخوبی حل کردہ افسنتین سہ ماشہ صبر دو ماشہ قطران یک ماشہ و نیم سودہ
آمیختہ بفتیلہ پشم صوف کہنہ آغشتہ در گوش نہادہ دستہا بہ ہر دو جانب داشتہ خواب کنند و بعد یک ساعت بیرون آرند کہ ہمہ کرم بیرون آیند مجرب ست و دیگر ادویہ
قاتل کرم کہ در صداع دودی مسطور شدہ استعمال نمایند و بعد از فرورفتن کرم از آلہ بیرون کنند یا فتیلہ از صوف ساختہ و بسر آن آلودہ در گوش در آرند و کرم وغیرہ کہ
بدان آویزد بیرون آرند و یا پچکنی باریک سودہ در بینی دمند و چون عطسہ آید دہن و بینی را بند کنند و سر بطرف گوش علیل کج نمودہ عطسہ گیرند تا کرم بیرون افتد
و بعد از ان تنقیۂ دماغ بحب ایارج وغیرہ نمایند و باصلاح مزاج گوش کوشند و تنقیۂ بدن و دماغ پیش از قتل و اخراج کرم نیز نافع بود و اگر قرحہ باعث تولد کرم باشد
علاج آن نمایند و گویند کہ اگر ہزار پا در گوش رفتہ باشد گوشت را ورق نمودہ زرد چوب کوبیدہ بران پاشیدہ بر گوش گذارند و یا در سیر یک عدد سوراخ نمودہ در
گوش گذارند و در زیر آن ظرف آب محاذی آن دارند کہ بوی سیر از گوش برآمدہ بران چسپد پس باہستگی آن سیر را از گوش برآورند تا آن ہزار پا از گوش برآید
اقوال شیخ الرئیس بو علی بن سینا می نویسد کہ قطور عدس سائیدہ با آب بادیان حل کردہ و کذا ادار شیشعان سائیدہ بروغن خیری آمیختہ و کذا آب برگ انار و روغن آن
و کذا ابوال طفل نابالغ در پوست انار جوشانیدہ و کذا آب عصی الراعی و کذا آب سبز بری کذا آب ترب و کذا روغن قثاء الحمار و کذا انارو بروغن گل آمیختہ و کذا شاخ گوزن سوختہ
با آب بادیان و کذا بورق سائیدہ بروغن بادام تلخ و کذا آب دہن صائم و کذا اطلیث بر سوختہ بروغن بید انجیر آمیختہ و کذا آب غرب بروغن آمیختہ و کذا اکل کرم بروغن بادام
آمیختہ و کذا نفط سفید و کذا شحم قطاہ بروغن بادام و کذا روغن آجیرو کذا آب نقوع ترمس تلخ و کذا نوشادر در شیر زنان و نہادن توتیای ہندی سودہ بزردی بیضہ سرشتہ
در گوش و بخور حب کاکنج یا تخم گندنا یا شونیز در گوش و فتیلہ از گل خوخ ساختہ و یا از خربق سیاہ بقطران سرشتہ فتیلہ ساختہ ہر واحد قاتل دیدان گوش ست
ابو سہل گوید کہ برای کرم گوش آب کبر بسرکہ آمیختہ در گوش چکانند و کذا آب پوست درخت توت و آب برگ خوخ و طبیخ خربق سفید بسرکہ و جرم خربق
و عصارۂ افسنتین و کذا آب پودینہ نہری و اندک سقمونیا بسرکہ جوشانیدہ در گوش چکانیدن و آب شیح و آب مرماخور و آب ترب و افتیمون بلوگرد
و بورق و زراوند طویل چون سائیدہ در گوش دمند کرم را قتل کنند و ہمچنین خستہ خوخ و صبر در آب حل کردہ بو علی می نویسد کہ از عصارات خصوصا برای
کرم آب بیخ کبر ست و آب بیخ فرصاد و آب حوک و آب برگ اجاص و آب خوخ و آب افسنتین یا قنطوریون یا فراسیون و آب برگ ظلم سبز یا برگ شمشاد
یا برگ صنوبر و خصوصاً چون بسرکہ خمر بجوشانند و آب قثاء الحمار و آب خربق سفید یا طبیخ او یا افتیمون یا ماء العسل یا ہیو خیر یا و کذا آب پیاز کہ مجرب ست
یا تخم پیاز بماء العسل و بعض مرارات و خصوصاً اگر بر شب انا بیح شحم آن گرم کنند و ہمچنین طبیخ حب کبر تازہ یا آب او و آب ترمس یا صبر با آب نیمگرم و قنہ و اسود
یا عاقرقرحا و ایرسا ... کرم انجح و اقوا است انچہ برای کرم آزمودہ است این ست کہ بگیرند شراب دو درم عسل سہ درم روغن گل یک درم و دو سفیدی بیضہ آمیختہ نیمگرم
صوف آلودہ بگوش بر کنند و بر بہان گوش تکیہ کردہ ساعتی بخوابند بعدہ یکبارگی آن صوف را بیرون کشند کرم بسیار بیرون آید و گاہی برای اذیت کرم نفع میکند
ریختن آب کاہو یا عوسج یا افسنتین یا طبیخ این ہر دو یا سحیق آنہا با آب بیخ کبر یا آب مرماخور یا آب مرزنجوش یا بول معتق و باقی سابق گذشت انطاکی گوید کہ تقطیر آب سنبل تاک
ہر دوای تلخ کرم را از گوش و بینی خارج کند لیکن بہتر درینجا صبر و قسط و قثاء الحمار و روغن ترب و نفط و سداب و تخم شفتالو و تخم مشمش ست و آب ترمس و برگ شفتالو
و قطران و زرنیخ و قنطوریون را درینجا خاصیت مزید ست مصنف اقتباس نوشتہ کہ اول فصد قیفال کنند و بفاصلہ سہ چہار روز تنقیۂ دماغ بحب ایارج و قوقایا
و مطبوخ افسنتین یا اسطوخودوس علوی خان نمایند بعدہ در قتل و اخراج دیدان کوشند و آن چنان باشد کہ اول مطبوخ افسنتین و درمنہ و ترمس و ابہل و ... ہر
ہر یک یک تولہ در نیم آثار آب شور بجوشانند کہ سوم حصہ بماند مالیدہ صاف نمودہ در شبانہ روز ہفت ہشت مرتبہ بچکانند و پنبہ کہنہ گذارند تا ہوا در آن داخل نشود

وچون معلوم شود که کرمها کشته شده اند پس جهت اخراج آن آب برگ شفتالو و سنبهالو و شیر لفید و افتیمون هندی هر یک چهار ماشه افسنتین صبر مر قطران هر یک
سه ماشه حل کرده فتیله کاغذ مصری بدان آلوده در گوش گذارند و ساعتی بدان جانب تکیه نمایند تا کرمهای زنده و مرده بدان بچسپد پس بیرون آرند یکبار دیگر
و یا شراب کهنه یک تولہ عسل یک نیم تولہ آب برگ نیب دو تولہ روغن گل یک نیم تولہ سفیدی و زردی بیضه سنگ پشت چهار عدد افسنتین سه ماشه صبر چهار ماشه
بکار برند و یا تلخه بز و عسل و کندش و روغن گل هر یک سه ماشه زردی سفیدی بیضه کنجشک سه عدد بعمل آرند و یا سعوط از برگ خرزهره که دو دو چوب گز داده باشند و تربد سفید
و کندش و خربق سیاه مساوی ساخته بگیرند که عطسه بزور آید و همه کرمها بیرون آیند و این قطور جهت اخراج کرمهای زنده و مرده بسیار مفید است آب برگ شفتالو
و کشنیز سبز و آب طبیخ ترمس و درمنه هر یک سه ماشه و روغن درمنه و عقرب هر یک چهار ماشه افسنتین و افتیمون ولایتی هر یک یک نیم ماشه مقل ازرق سه ماشه بکار برند
گیلانی گوید که بگیرند پوست حنظل و زرنیخ سرخ و بادام تلخ جبلی و اندکی سقمونیا کوفته بسرکه و روغن گل بجوشانند تا آنکه سرکه فانی شود دماغ نموده بدارند بعده
طلم بقعر آتش نهند تا آب از ان سائل شود پس این آب بگیرند و با روغن کندر آمیخته در گوش چکانند و هرگاه حرکت کرم ساکن شود بدانند که هلاک شده و گاهی
روغن مسطور تنها استعمال کرده میشود و گاهی این روغن و این سرکه جوش کرده برای حیوانات که در گوش داخل شود می چکانند پس هرگاه حیوان هلاک شود با آله بیرون آرند
و اگر بقایا از ان باقی ماند روغن گل و سفیدی بیضه با هم آمیخته دو سه روز در گوش اندازند بعده برفق مص کنند تا حجاب بشگافد و اگر با حیوان سمیت باشد پس
اولی از تریاق فاروق و سائر تریاقات چیزی نیست بعده روغن گل نیمگرم بدفعات در گوش چکانند و اگر از ان وجع زائل شود بهتر و الا بگیرند خاکستر افیون آنکه
بمرهم شنگار آمیخته با پنبه آلوده در گوش نهند که این درد را ساکن کند و اگر امر زیاده شود و بسبب خبث آن حیوان ورم ظاهر شود فصد مریض کنند و استفراغ او نمایند
و از پستان زن در روزی بدفعات شیر بدوشند و در امر تریاق درنگ ننمایند پس اگر ورم صلب شود و درد زائل گردد قیروطی بروغن خیری بسازند و بران خاکستر خرمهره
و اندکی دوای رطب یا مغز استخوان گوزن انداخته خوب مخلوط کنند و بداخل و خارج گوش طلا نمایند و اصلاح غذای مریض کنند تا آن ورم زائل شود و ملاک امر درین جمله
مراعات مزاج علیل است تا حدت نپذیرد و هرگاه حدت پیدا آید اصلاح او کنند طبری گوید دیده ام که در گوش پیدا میشود دو نوع میباشد یکی اغبر مشابه مگس سگ
دوم سفید سیاه سر دائم الاضطراب پس اولاً بورق ارمنی در سرکه حل کرده صوفی که بدین پیچیده باشند دران تر نموده گوش را برفق پاک کنند بعده ترمس و مر و سقمونیا هر واحد
یک دانگ خربق یک نیم دانگ برگ آزاد درخت نیم درم سائیده در سرکه کهنه حل کرده بچکانند و یک روز راحت دهند و دران روز شیر زنان چکانند و عقب آن پاک کنند
و باز روز دیگر دوا بچکانند تا آنکه تمامی دیدان خارج شوند و بعد از ان اگر گوش خشک گردد بدانند که به شده و اگر زرداب از ان سیلان کند توبال مس دو دانگ کندر
گلنار مازو سوخته شب یمانی مرکی هر واحد نیم دانگ سائیده در سرکه و روغن گل حل کرده بگوش چکانند و بعد تقطیر این دوا مرهم شنگار استعمال نمایند و گاهی
برای قتل کرمی که در گوش افتد سقمونیا تنها بسرکه حل کرده و گاهی آب ترمس بزنگ آهن در سرکه آمیخته و گاهی آب دریای شور تنها استعمال کرده میشود

دخول آب و سیماب در گوش

گاه باشد که در استحمام و اغتسال صیانت گوش نکنند و هنگام ریختن آب بر سر سر را بجانبی کج نمایند و یا غوطه زدن در آب و بر آمدن از ان بر غیر استقامت باشد
و بدان سبب آب در گوش در آید و ایذا دهد و ورم بیخ گوش و درد شدید پیدا کند و از وجود گرانی و وجع خفیف بعد غسل یا شناوری یا ریختن آب بر سر و شدت درد
بعد یک دو روز از ان توان شناخت و گاهی اتفاقاً سیماب در گوش داخل شود و اکثر چون سر بدان جانب نگون سازند فی الحال بیرون افتد و گاهی قدری از ان در
صماخ بسبب چرک محتبس ماند و اعراض مثل تشنج و اختلاط عقل و ثقل عظیم عارض گردد و بسا است که بصرع و سکته و درد شدید مؤدی شود و علاج چاره دخول آب
در گوش آنست که بر پای جانب آن گوش بایستند و سر بهمان طرف مائل کرده گوش را بر کف دست نهاده چند نوبت بر همان پای بجهند تا آب بیرون آید
و اگر بر نیاید سر را بجانب دیگر مائل نموده آب گرم در گوش بریزند تا پر شود پس کف دست بران نهاده و سر را بدین جانب مائل ساخته بجهند و دفعةً کف دست را
جدا نمایند تا هر دو آب بر آیند و صاحب نزهة گوید که آب را آب دیگر خارج میکند چنانچه در گوش آب اندازند تا پر شود پس دفعةً واژگون نمایند که آب اول و ثانی
هر دو بر آیند و کذا زیت و روغن کنجد نیمگرم و یا انبوبه در گوش نهاده دم باشند و بمکند که دفعةً جذب کنند بعده روغن بادام یا روغن سوسن بچکانند و پنبه

تخم ترب و روغن خستهٔ خوخ و روغن خردل و روغن بادام تلخ و کذا بخار سرکه سعتر یا خردل مطبوخ بمرات بهر واحد لتفتیح سده گوش می نماید و بالجمله بعد تنقیه
هرچه محلل باشد مثل مر و روغن بید انجیر و نطرون و غیره آن که مذکور شد در گوش چکانیدن مفید ست

علاج سده و سنجی

روغن بادام تلخ نیمگرم در شب بچکانند و صبح در حمام بر زمین گرم یا تابه ادگوش بدارند تا آنکه چرک بگدازد و باز بخار آب گرم آنکه نمایند و یا گوش
را بر بخار طبیخ بابونه و اکلیل و بنفشه و خطمی و [illegible] بیخ لاله هر یک یک تولد در ظرف گلی جوش کرده بوساطت نی و یا ظرف لوله دار در روزی دو سه مرتبه
متواتر دارند تا دیر و همچنین در شب چون سرد شود باز آنرا گرم کنند و روغن عقرب روغن بنفشه بادام و سرکه کهنه برابر آمیخته نیمگرم بچکانند و بر جانب مخالف
بخوابند تا نرم گردد و آنگاه در حمام رفته غسل نموده گوش را بر تابه آن نهند و الا بآله منقی گوش چرک بیرون آرند و [illegible] نافع آید
همچنین فرفیون یک مثقال [illegible] نیم مثقال عسل انچه بمقدار یکه در ان ادویه سرشته شود و ازان فتیله ساخته در گوش نهند و باز بهره بر روغن [illegible]
آمیخته با آب [illegible] اسپیدولن بچکانند یا بورهٔ ارمنی را در سرکه حل کرده بگذارند تا جوش او ساکن شود و بروغن گل آمیخته قطور نمایند و یک روز بگذارند پس
گوش را پاک کنند یا بورق با انجیر تخم دور کرده آمیخته حب ساخته در گوش نهند و در روز سوم برآرند که همراه او چرک بسیار برآید و گاهی درین قوه [illegible]
وانچه می افزایند وانچه قوی‌تر ست قطور آب برگ حنظل ست یا بورق و زنجار ساده در شهد سرشته در سرکه بگدازند و بگوش بچکانند و ساعتی [illegible]
صبر کنند بعده بماء العسل یا با آب گرم بشویند و یا فتیله از کاغذ مصری ساخته تخم حرمل و سهاگه بریان هر یک سه ماشه در روغن [illegible] آمیخته در گوش
نهاده سه روز بگذارند و روز چهارم بکشند و در آفتاب گرم نشانیده بزودی فتیله بیرون آرند چرک بتمامه گداخته بفتیله آلوده برآید و بار دیگر [illegible]
و بقول شیخ فتائل قوی استعمال نکنند مگر بعد از فراغ و از انجمله فتیله در زیت و روغن بابونه و روغن ناردین آلوده [illegible] بهترین چیزها که سده و سنجی
و غیره را نافع ست آنست که فتیله از حرف و بورق در سرکه ساخته تا سه روز آنرا در گوش بدارند پس خارج کنند که چرک بسیار برآید و ایلاقی خردل
بجای حرف نگاشته و در نسخهٔ خجندی وزن حرف یک جزو و بورق ربع جزو ست و نوشته که در انجیر خشک سرشته فتیله سازند [illegible] و در [illegible]
گفته که هر دو دوای مذکور مساوی گرفته باریک سوده در عسل آمیزند و بر فتیله طلا کرده در گوش سه روز بدارند و هر روز تجدید فتیله کنند و همچنین
فتائل بعسل مفید و آنچه قوی‌تر از آنست و چرک بارد و عصبه را از اخلاط غلیظ نیز پاک نماید قرص خربق ست و نسخه آن در علاج طرش بارد در قول [illegible]
مذکور شد و گیلانی می‌نویسد که صبر و مر و کندر هر واحد نیم اوقیه زاج ربع اوقیه ساییده قرص سازند و وقت حاجت بسرکه و روغن گل سوده در گوش
بچکانند و یا بورق باریک ساییده در سرکه آمیخته و در سده که از خون جامد باشد آب گشنیز و سرکه بچکانند و آب کرنب با سرکه یا عسل آمیخته نیمگرم بچکانند [illegible]
خون را که در گوش بسته باشد بگدازد و قطور پنیر مایه خرگوش و سرکه همین عمل دارد

سیلان رطوبت از گوش

سببش در اطفال کثرت رطوبات لبنی و دماغی ست و در غیر آن حرافت ماده و گاهی بعد از ضربه و سقطه بسبب انصباب رطوبات یا بعد قرحه عارض گردد علاج
اول تنقیه رطوبات بروغنها و ادویه جاذب رطوبت چون انزروت و زفت تازه بروغن گل ضماد کنند بعد از ان تجفیف او بصبر محلول در آب بادرنگ و
حضض و مر مکی و حب الآس و شب یمانی و بیخ سرخ و یا برگ قنب و عسل نمایند و اگر مازو باریک ساییده بسرکه کهنه جوشانیده تقطیر نمایند رطوبت صرف که از گوش سائل
شود قطع کند و قطور روغن زیت که در ان خنافس و نسج عنکبوت و قنطوریون جوشانیده صاف نموده باشند درین باب مجرب ست و کذا [illegible] یا
ودع سوخته باریک ساییده پاشیدن نیز رطوبت گوش را باز دارد و یا سهاگه بریان ساییده در گوش اندازند و بالای آن قطره چند آب لیمو چکانند که
رطوبت باز ایستد و بدبو دور شود و دیگر ادویه مجففه که در قرحه گوش مسطور شد نافع ست و بقول سویدی قطور پوست انار با آب جوشانیده و کذا پوست
انار بشراب [illegible] پخته و کذا برگ مورد و برگ بادرنگ و سماق و گل سرخ هر واحد بسرکه جوشانیده و کذا زهره ملح و کذا روغن بادیان و کذا عسل و نمک [illegible]

وآن حالتی ست که گوش متنفر ومتاذی میگردد از شنیدن آواز عظیم حادث بسبب ضعف قوت نفسانی در دماغ بتمامه یا ضعف قوت نافیه بسوی سمع فقط ونسبت این مرض بحاسهٔ سمع مثل نسبت قمور ست بحاسهٔ بصر علاج تقویت دماغ از اطریفلات وخمیرجات کنند واغذیه وشمومات ومروخات وغیره مقویات دماغ بکار برند وانچه در علاج امراض دماغی حادث از ضعف دماغ وصداع ضعف دماغی مفصل مسطور شده حسب حاجت عمل آرند

امراض انف

یعنی بینی وآن نوزده مرض ست یعنی خشم وفساد شم ورعاف وزکام ونزله واورام وبثور بینی وقروح وناصورهٔ انف وبواسیر الانف وآبیان وسرطان وعطاس ورض انف وجفاف انف وحکهٔ انف واحتباس شی در انف وسدهٔ خیشوم وخنان وکرم ودیدان انف وانتفاخ انف وانقباض انف تنبیه باید که بعض علاجات بینی مختص باین امراض بینی نیستند بمثل غراغر واطلیه وبعضی از آن اختصاص بینی دارند چنانچه بخورات وسعوطات وشمومات ونشوقات ونفوخات وهرکسی را که حاجت بسعوط ادویه افتد باید که اول دهن خود از آب پرکنند تا دوا بدهن نرود وبر پشت بخوابد وسر را بسوی پشت مائل وخم سازد وپس دوا ابرو بالا کشد وگاهی بعد استعمال این ادویه در سر سوزش پیدا میشود درین صورت اگر خود بخود رفع گردد بهتر والا روغن بنفشه وروغن گل وشیر زنان در بینی چکانند واگر دوای سعوطی حاد وحریف باشد وقت سعوط نمودن پارچه بآب گرم تر کرده بر پیشانی نهادن خرقه بر سر شیر دوشند ویا روغن گل یا کدو یا روغن خلاف ریزند واگر سبب مرضی از امراض بینی سوء مزاج دماغ باشد باشربه واغذیه وطلاء واطلیه وشمومات وسعوطات ومانند آن که مضاد سبب باشد تبدیل مزاج نمایند در ساذج بی تنقیه ودر مادی بعد تنقیه بدانچه در علاجات امراض دماغی مفصل مذکور شده وباید که در نطولات واطلیه اضمده قصد مقدم سر باشد

خشم

عبارت از بطلان یا نقصان قوت شم ست وآن بر دو وجه ست یا بطلان ضعف احس خوشبو وبدبو هر دو ویا بطلان ضعف حس یکی از آن هر دو ودر هر دو صورت مرض مذکور یا مولودی بود وآن لاعلاج ست ویا عارضی وسبب آن یا سده ست ویا سوء مزاج وسده یا در مجرای بینی واقع بود وآن از ورم وسرطان یا نبات لحم زائد ویا از اخلاط غلیظ ویا ریح غلیظ ویا از ضیق مجری در اصل خلقت یا ضربه وسقطه صورت آفت عظم شبکی یا سده در زوائد عظم مشاشی معروف بمصفات واقع شود وآن از اخلاط غلیظ لزج باشد وسوء مزاج یا در مقدم دماغ وهر دو بطن پیش پیش یسار آن یا در زائدتین شبیهتین بحلمتی الثدی وآن یا ساذج بود یا مادی وتشخیص این اسباب چنان باید کرد که نظر کنند که مریض سخن از بینی میگوید ودر کلام او غنه ست یا نه اگر باشد از سدهٔ مجرای بینی بود بعده در سوراخ بینی مقابل آفتاب نگاه کنند اگر ورم یا سرطان یا لحم زائد بنظر در آید سبب وهمان باشد والا مریض بپرسد که نفس از بینی بسهولت بر میآید ویا اصلا بر نمی آید اگر گوید که بمشکل بر می آید ویک منخر بند ست وماند از سدهٔ رطبی باشد واگر گوید که هرگز بر نمی آید وثقل در مقدم سر متصل منخرین نیز دریابد وسیلان رطوبت از بینی ممتنع باشد از سدهٔ خلطی بود واگر کلام مریض بر حال خود بود وخروج نفس بمشقت باشد وبا آن عدم سیلان فضول از بینی باشد سببش سدهٔ مصفات بود واگر با وجود عدم تغیر کلام نفس از راه بینی بسهولت بر آید وسیلان فضول از بینی حسب عادت باشد سبب مرض در دماغ یا در زائدتین بود وگویند اکدورت باصره لازم دماغی ست پس حال گرانی وسبکی سر پرسند اگر گرانی در مقدم سر بگوید واز دماغ رطوبت لزج آید از خلط بلغم باشد واگر سبکی سر بگوید از سوء مزاج ساذج باشد پس حال تقدم تدابیر حار وبارد ورسیدن هوای حار یا بارد وتقدم حدوث امراض حاده بپرسند اگر استعمال ادویه وقطورات حار ورسیدن هوای گرم بگوید ودر مقدم سر وپیشانی خود گرمی والتهاب دریابد از سوء مزاج حار باشد واگر استعمال ادویه وقطورات بارد ورسیدن هوای سرد بگوید قدری رطوبت از بینی بر آید از سوء مزاج بارد باشد واگر تقدم امراض حادهٔ مجففه مانند سرسام حار وتشنج یابس امثال آن بگوید از سوء مزاج یابس باشد واگر تقدم تدابیر مرطبه گوید ومریض در مقدم سر حبه رطوبت احساس کند واز دماغ رطوبات کثیره منبعث شوند از سوء مزاج رطب باشد ودیگر علامات سوء مزاج ساذج ومادی از تشخیص اسباب امراض دماغی جویند واگر از علامات سدهٔ خلطی وریحی وغیره وسوء مزاج هیچ یک یافته نشود سببش ضربه

و اگر درک نکند مگر یک یا دو رایحه را خوشبو بود یا بدبو و اگرچه موجود نباشد سببش سوء مزاج بارد رطب ضعیف باشد چه برودت و رطوبت قوی باعث خشم میگردد نه موجب فساد شم
و اگر از همه روائح رائحه واحد مانند بوی فلفل و سنبل دریابد سببش خلط حار محترق یا صفرای حاد یا تغیر دم بصفرا باشد و اگر رائحه عفونت احساس نماید سببش خلط
عفن باشد و اگر رائحه ذی رطوبت و کافور ادراک نماید سببش خلط بارد باشد و اگر رائحه ترش بو کند سببش خلط سوداوی باشد و سائر روائح برین قیاس
نمایند و بدانند که اگر خلط ردی بسیار باشد و یا آنرا کیفیت قوی از کیفیات فاسده باشد بحیثیتی رائحه آنرا ادراک نماید بغیر بوئیدن شی از خارج و اگر خلط
در کمیت کم باشد و یا در کیفیت ضعیف بود وقت بوئیدن چیزی از خارج برائحه آن خلط احساس نماید چون بعضی امراض حاده روائح غیر معتاده غیر محموده
بدون موجود بودن شی ذی رائحه بو بید مع ذلک رائحه مثل مشک یا گل یا صندل یا روغن زرد و غیرها احساس نماید و درینجا علامات ردی باشد پس
موت او قریب است علاج در سوء مزاج ساذج تبدیل مزاج نمایند بنحویکه در خشم گذشت و تقطیر عصیر برگ آبیه در بینی آمیخته قسم بارد را نافع است و در مادی
تنقیه آن خلط است بحسب مناسب فصد و مسهل و حبوب و غرغره و سعوطات و شمومات و غیره که در انواع علاج امراض دماغی خلطی مفصل مسطور شده و آنجا که از ترکیب
روائح محتاط بشمیده شوند تنقیه دماغ و معده از مواد مختلفه بمستفرغات مناسبه بعد انضاج آن نمایند و بعد از آن تعدیل مزاج دماغ پردازند لزوم پرهیز
و اقتصار بر اغذیه غیر مبخره و تسعید بمعدل مزاج دماغ و فربل سبب کنند و عطسه آورند و آنجا که بوی بد محسوس شود تنقیه دماغ از مواد عفنه نمایند و اگر قرحه
باشد بازاله آن کوشند پس شمامه عنبر و لادن و مانند آن از روائح طیبه تند بو دائم بویند و سعوط و استعمال کندش و قرنفل سعوط بیک
هفته یا شش نمایند و آنجا که خوشبو بد درک نگردد و بعد از تنقیه ماده موجبه آن چیزهای بدبو که گرم باشد چون جندبیدستر و سکبینج و مرو و جاوشیر در بینی چکانند
و بعضی فلفل گرد و تربد سیاه عوض جند و کندش میکنند و نیز همه مساوی بگیرند و سعوطا استعمال نمایند و گویند که سعوط آب برگ مرزنجوش کابلی
و تربد سیاه و گل بابونه مساوی قوی تر است و شاه ارزانی بوئیدن شونیز و نیز اسفند که در بول خر تر کرده باشند از مجربات خود نوشته بالجمله این طریق
معالجه برای رازی و شیخ و سمرقندیست و مختار اکثر متاخرین همین است چنانچه حکیم صادق علی خان مینویسند که شخصی که بوی بد دریافت کند و بوی نیک
نه جندبیدستر مدام در بینی او چکانند و چکانیدن بول خر بسیار نافع بود و سعوط قرنفل و سنبل الطیب و بورق سائیده در بینی دمند و اگر ذات الطرف شود تنقیه بلغم
از مسهل آن حب ایارج کنند و شخصی که بوی نیک دریابد و بوی بد نه مشک و انجم بچکانند و اگر مفید نگردد تنقیه خلط محترق نمایند و بقول ازلاکی علاج آنکه
ادراک خوشبو نماید فقط سعوط بهر شی منفذ است مثل جندبیدستر و مشک و سکبینج و امثال آن علامات کما و سعوطا و دانکه ...
و سعوط ابول خر ... مفید است و از مجربات من سعوط این مرکب است جندبیدستر کندش قسط قرنفل هر واحد درم روغن ... آب کرفس هر واحد اوقیه
روغن بنفشه نیم اوقیه همه را بجوشانند تا مختلط گردد و سعوطا استعمال کنند و گاهی لادن و فلفل سفید هر واحد نیم درم فرفیون ربع درم اضافه کرده میشود و
... نیز درینجا از صالح ترین ادویه است و بدانند که تنقیه دماغ و گرسنگی و تلطیف غذا ملاک این امر است و حکیم ... نوشته که انچه مجرب است برا
شخصیکه بوی بد دریافت نکند مواظبت بر بوئیدن قرنفل و لیباسه و جوز بوا و مشک و گلاب سودمند است و برای کسیکه خوشبو احساس ننماید بر شم
حلتیت نمودن بد او مست کردن این همه بعد نقاء تام و استعمال حمام و در خلط حار بعد فصد و استفراغ عام نفع تمام دارد و ... بر انند که هر کسی که خوشبو
احساس کند و بدبوی حس نکند مدام بجندبیدستر سعوط نماید حتی که اصلاح یابد و هر که بدبوی احساس کند و خوشبو حس نکند دائم مشک سعوط نماید تا آنکه حال نیک
گردد و صلاح پذیرد یعنی بازاله بوی بد عفن که ادراک خوشبو نماید و سبب اختلاف طریق علاج اختلاف سببیت چنانچه در صورت عدم احساس خوشبو سببش ...
... خلط عفن ... در مقدم دماغ یا در زائد ... بسبب احساس ... رائحه آن خلط را و احساس خوشبو نمی نماید بجهت غلبه آن خلط متعفن ...
رائحه آن بر روائح خوشبو و علی هذا القیاس و نزد رازی و غیرهم سببش خلاف انست و آن در ذکر تشخیص اقسام این مرض مسطور شد

رعاف

یعنی برآمدن خون از بینی و آن مرض یا شد یا عرض امراض حاده و بواسیر انف و ثبور آن و عرض امراض حاده یا در روز بحران افتد و یا در غیر روز بحران ...

تخم کاہو و لعاب بہدانہ و عرق شاہترہ و شربت نیلوفر دہند و اگر رعاف بعد ضربہ رسیدن دوام نماید درین تبرید عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان عوض عرق
شاہترہ داخل کردہ دہند و گل ملتانی آمادہ را بآب ساگ سرخ سودہ قرص بستہ بر سر گذارند و آب کشنیز سبز و شیر دختر کافور سودہ آمیختہ در بینی گذارند و بالای سر
و صندلین طلا کنند و گاہی عوض تبرید نقوع عناب پنج دانہ سپستان نہ دانہ کشنیز خشک آملہ گل نیلوفر ہر واحد شش ماشہ در آب تر کردہ شیرہ کاہو شیرہ تخم کاہو
ہر واحد یک تولہ شربت نیلوفر دو تولہ داخل کردہ بدہند و یا شاہترہ کشنیز خشک ہر واحد دو مثقال عناب ہفت دانہ شب در آب گرم تر کنند و صبح آب صاف گرفتہ
تخم کاہو تخم خرفہ ہر یک مثقال در آب نقوع شیرہ بر آوردہ باز صاف کردہ دو تولہ شربت نیلوفر انداختہ یک مثقال اسپغول پاشیدہ بنوشند و گویند کسی کہ رعاف معتاد
باشد بعد فصد سر رو بتکرار کہ با یک ماشہ سودہ با شربت انجبار بخورد و بقول اہل ہند گل پلاس یک تولہ جوشانیدہ یا خیسانیدہ قدری شیرینی داخل کردہ عادی
رعاف اگر [illegible] بخورد دفع رعاف کند و نوشیدن رب انجبار پنج درم و یا پوست بیخ آن یک مثقال در رعاف مجرب سویدی ست و گویند کہ شرب برادہ شاخ گاو
و کذا خطمی نخود آن سودہ و کذا عصارہ آہن کذا خون آلہی کذا شعر ادر زردی بیضہ نیمبرشت آمیختہ و کذا برادہ شاخ بقر وحشی ہر واحد قاطع رعاف ست و ہمچنین
کافور تنہا و ضماد او کہ با شیرہ [illegible] و [illegible] بعد تبرید گل ارمنی با نشاستہ بسرکہ سائیدہ بر سر ضماد نمایند و اگر آملہ خشک تنہا و یا با گل [illegible]
در آب سائیدہ بر تالک سر ضماد کنند نیز مفید بود و اگر حرارت زیادہ بود کافور قدری افزایند و کافور و سرکہ جوشانیدہ و در بینی چکانند و آنچہ معمول و مجرب ست کافور
قدری در آب افشردہ سرگین خر حل کردہ در بینی چکانند کہ در حال رعاف را بند میکند و اگر قدری افیون اضافہ کنند قوی تر گردد و ہمچنین شم شتر سوختہ
در بینی دمیدن فی الفور حبس رعاف می نماید و نفوخ خاکستر خرمہرہ و تبر سیاہ ہندی ست کذا کاغذ سوختہ بود ار سوختہ در بینی دمیدن سفید و تار خانہ عنکبوت
در سیاہی تر کردہ یا گرد آسیا آلودہ در بینی نہند بعد از انکہ بینی را بگلاب قدری سرکہ شستہ باشند و یا خانہ عنکبوت را با آب صمغ عربی تر کردہ فتیلہ ساختہ
اقاقیا گلنار کندر بازرج ہر یک نیم ماشہ [illegible] گرد آسیا ہر یک یک ماشہ سائیدہ بران پاشیدہ در بینی گذارند و ضماد دیگر کہنہ در آب سائیدہ و یا آہک در سرکہ حل کردہ
ضماد نمودہ بر پیشانی و کذا کافور بر ناصیہ یا فوخ و کذا کاہ برگ کنار [illegible] و ہمچنین ضماد [illegible] سرگین گاو تازہ کہ ہنوز گرم باشد مجرب اقوی از ان ضماد
پیشانی با آب زبل خر و گلاب ہست و کتانی خر و در آب سائیدہ و کذا آرد ماش ہندی در آب خمیر کردہ بر سر ضماد کردن کذا پوست درخت گولر و برگ املی
در آب سائیدہ و یا آب کریلہ سعوط نمودن کذا ضماد برگ نیب یا اجوائن خراسانی و یا با برگ چولائی سائیدہ و یا شورہ قلمی در سرکہ سائیدہ و کذا پوست درخت گولر
با آب سائیدہ تکیہ کردہ بر یافوخ بستن کذا سعوط آب چوب سبز سائیدہ و کذا نوشیدن صندل سرخ سودہ قدری کافور حل کردہ و کذا ضماد گل ملتانی و [illegible]
با آب خرفہ بر پیشانی و صندلین بر تارک سر کذا کافی تالاب از مجربات اہل ہند ست و ایضا آرد جو با آب خرفہ یا آب بالدہ و کذا اسپغول ناکوفتہ بسرکہ آغشتہ بر پارچہ
پہن کردہ طلا کردن نافع و سعوط کافور یک حبہ ریکدرم آب کشنیز سبز حل کردہ مجرب کذا گلنار و مہاور و کافور در بینی چکانیدن و اگر [illegible] در سرکہ [illegible] تر کردہ
طلا کنند [illegible] ضعیف از کثرت رعاف معمول ست و بعضی گل ملتانی برابر [illegible] میگیرند و سائیدہ [illegible] بر پیشانی و بینی ضماد مینمایند و چون [illegible]
و [illegible] پارچہ طویل کہ قریب یک انگشت عریض باشد طلا نمودہ یکی از ان از بینی تا موی [illegible] و دیگری از [illegible] تا بناگوش [illegible] کنند [illegible] خون بند شود
و خشک گردد سہ قطرہ روغن گاو خام در بینی چکانند و چون از معاودت خون خاطر جمع شود پارچہای مذکور را با آب تر کردہ فرود آرند در رعاف [illegible]
مرحوم بودہ و اگر فتیلہ بسفیدی بیضہ مرغ آغشتہ و کافور سودہ بران پاشیدہ در منخر سائل الدم بگذارند و گل ملتانی با آب سائیدہ بر سر جبہہ گردن طلا نمایند
و ہر گاہ خشک شود دیگر اعادہ طلا کنند بتکرار عمل رعاف بند شود و مجرب ست و ایضا اگر کشنیز خشک با آملہ خشک ہر دو سائیدہ قرص بستہ بر یافوخ نہند و گل ارمنی [illegible]
زبرہرہ کاغذ سوختہ بود ار سوختہ باریک سودہ در بینی دمند نیز مجرب ست و چون مسکہ بی نمک را با آب خرفہ بکرر شستہ و کافور بدان آمیختہ سعوط نمایند و برگ کنار
برگ بید و برگ بہ و برگ بکن ہر چہ از اینہا بہم رسد نرم سودہ بر پیشانی ضماد نمایند فورا رعاف بند شود و یا از کشنیز گرد آسیا کند [illegible] الاخوین [illegible]
ہمچون غبار سائیدہ فتیلہ از کاغذ یا پارچہ ساختہ در آب سرگین خر یا در سفیدی بیضہ تر کردہ با دویہ مذکورہ آلودہ در بینی نہند خواہ این ادویہ مسحوقہ را
با [illegible] در بینی دمند و اگر فتیلہ بسیاہی تر کردہ در زاروی سبز خام [illegible] گلنار [illegible] نشاستہ صمغ عربی مساوی نرم سودہ آلودہ در بینی گذارند و یا این [illegible]

مهر نهند و بعد بر آوردن آن از بینی روغن کدو و خشخاش و بادام و شیر زنان با خر مساوی در بینی چکانند و یا مسکه با ده گاو همه سر و کف دست و پای خصوصاً حجر
دارند و ضماد از لیشم غوک و برگ بید ساده و کشنیز و داودی و گل گرهل و صندل سفید و گل ارمنی هر یک نه ماشه بر پیشانی و صدغین یا یافوخ نهند و یا آب
یخ و یا بشوره پرورده بر سر ریزند و از حرکات عنیفه و هوای حار پرهیزند و غذا دوغ گاو با برنج یا بالائی ماست دهند و اگر از بوئیدن مشک و چند افتد شیر زن و خرفه
و روغن مغز تخم کدو برابر در بینی چکانند و شربت آلو و نیلوفر هر یک دو توله و عرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر هر یک پنج توله حل کرده بنوشانند و غذا آش جو بشیر
نیلوفر دهند و ماء القرع یا ماء الجبن با شیر خشت و شربت نیلوفر بنوشانند و اضمده قابضه مبرده استعمال کنند و سلطان محمد مراد در مجربات خود از ابن بیطار نقل کرده که شاخ نفر
راست اگر رعاف از طرف راست باشد و شاخ چپ اگر از چپ باشد در آستین ببندد معروف بخور و مجربست و اگر غبار برنج که هنگام کوفتن و سفید کردن او بهم رسد
در بینی سعوط نمایند رعاف قطع کند و مغز خروس خام در رعاف مستقطع و ضربی نیز تجربه رسیده و صاحب جامع الادویه گوید که خون کبوتر ضماداً و قطوراً رعاف تاقد
از جراحت باشد قطع کند و نفوخ خاکستر سوی مطلق نفع تام می نماید و جمله انافح لطوخات فی الانف قوی العمل ست و گویند که رعاف گاهی از گرمی و خشکی
بود و این علاجها مفید نباید روغن بادام و روغن کدو سرد کرده در بینی چکانند و بر سر مالند که مفید افتد و مکرر چکانند و اگر قدری کافور درین روغنها حل کرده
چکانند بغایت نافع بود و زرد و بر طرف شود و ایضاً برای تسکین حرارت و سوزش بینی که منجر برعاف شود شیره مغز تخم کدو و شیره مغز تخم تربوز لعاب اسپغول
بهدانه با هم آمیخته قاری) سنگ جراحت سوده داخل کرده در بینی کشند که خون بند میکند و مجربست و شیخ میفرماید که رعاف بحرانی و مانند آن و آنکه از نفس خود
واقع شود و سبیل علاج او آنست که تا سقوط قوت محسوس نگردد علاج حبس او نکنند و بسا است که نوبت بخروج چهار رطل خون میرسد و درین حالت دوا جست
که هنگام شدت افراط رعاف بحبس او بپردازند و اما غیر آنرا علاج بادویه حابس رعاف نمایند و در رعاف که بسبب استعداد بدن و صفراویت او افتد و اما فراغ
اما از انقبل از حدوث او و بعد یل خون با غذیه و اشربه مطفیه واجب ست و فصد بهترین علاج ست که بدان حبس رعاف نمایند چون باریک کتاینند
از جانب مقابل بشارک و خصوصاً هرگاه غشی واقع شود و گیلانی گوید که علاج رعاف بحرانی بحبس جائزست چون بحد سقوط قوت رسد در آن
هنگام بگیرند صبر و کندر سرد و مرد دران فتیله مبلول بسرکه آلوده در بینی نهند یا دقاق کندر و دم الاخوین و انزروت و صبر مساوی کوفته بخته فتیله
پارچه کتان بسرکه تر کرده بدوا آلوده اندر بینی گذارند و شب یمانی و نشاسته مثل سرمه سائیده در بینی دمیدن نافع ست توضیح ادویه حابس رعاف و خون یا
قابض اند و یا مبرد و مغلظ و مجمد و یا مغری و لزج و یا جاذب کاویه و یا ذوالخاصیت و یا جامع دو یا سه امر مذکور و هر واحد از ینها بحسب سبب حسب استعمال نمایند اما
قابضات مثل عصاره لحیة التیس و اقاقیا و گلنار و گل سرخ و عدس و مازو و کزمازج و جفت و عصارات برگ آس و عوسج و برگ امرود و برگ عصی الراعی
و اما مبردات مغلظ بعضی ازان مبردات بالفعل اند مثل یخ و برف و آب شدید البرد و بعضی مبردات بالقوه اند مثل افیون و کافور و بزر البنج و تخم کاهو و
عصاره برگ کدو و برگ بید و آب شگوفه خرما و قاقلی و عصاره بارتنگ همه غیر مطبوخ و اما مغریات مثل غبار آسیا و دقاق کندر و صمغ عربی و سرشک و
گل ارمنی و گل مختوم و دم الاخوین و اما کاویات مثل انواع زاجات و قلقطار و زنگار و غیره ادویه خورنده گوشت و سوزاننده و خشک کننده عضو لیکن
واجبست که اینها را با احتیاط استعمال نمایند چه بسا است که خشک ریشه پیدا میکنند و بعد سقوط او از اول زیاده باعث شر و فساد میگردند و اما ادویه
ذی خاصیت مثل سرگین خر و آب بادروج و آب پودینه و خانه عنکبوت ست و بدانند که اقسام ادویه مذکوره یا بطریق سعوط و یا نشوق و یا فتیله و یا نفوخ
و یا ضماد و طلا و یا شموم یا حشو استعمال بینمایند اما سعوطات پس بگیرند آب شگوفه خرما و اقاقیا هر واحد نیم اوقیه کافور یک حبه بدام در بینی چکانند یا عصاره
یعنی شگوفه خرما مع عصاره لحیة التیس و کافور بعمل آرند و ایضاً آب بلح مع عصاره کندنا و یا آب بالچهر مقطور نمایند و آب کشنیز تر و یا عصاره قاقلی غیر مطبوخ
و یا آب خیار مع کافور و یا عصاره بادروج با کافور و یا آب بارتنگ بگل مختوم و کافور که مجرب سمرقندی ست و یا عصاره عصی الراعی تا آن سرد و آمیخته
درین باب بالغ النفع ست آب سرگین خر تازه است و اگر خروج خون بکثرت محسوس شود و احتیاج داغ ببینند زنگار محلول در سرکه اندک اندک
قطور نمایند و ایضاً استعمال سعوط گلنار باریک سوده با آب بارتنگ بجهت قبض و تبرید و ایضاً آبی که دران افیون گداخته باشند بنابر تجمید نافع و ...

در آب بادروج یا آب برف مع آب کراث مفید وکذا سعوط انفحای اقر محرق بسرکہ مخلوط و یا خون حمامہ و یا کافور دو حبہ بآب آس تازہ و یا مداد بسرکہ
حل کردہ و یا عصارہ مامیران و یا آب گشنیز بسرکہ وکندر و یا اثمد بعصارہ بلح حل کردہ و یا عصارہ سداب بسرکہ و یا عصارہ برگ انجرہ و یا قلقطار
بعصارہ کراث و یا حب البان و یا صمغ مع تخم او کوفتہ در سرکہ حل کردہ و یا آب ثمر یا برگ مغیلان وکذا آنکہ موکا فور وکذا عصارہ برنجاسف بسرکہ و
کافور و یا آنکہ پوست طلع خرما و گل یا پوست بیضہ سوختہ بآب کشنیز سبز و یا آب برگ طرخون و یا آب شجرۃ الی مالک و یا حلزون بری بسرکہ سائیدہ و یا آب
بو فارقیون ہر واحد قاطع رعاف ست و بلیلہ و گل مغصر از غام برابر سودہ بآب سعوط کردن منقول از اہل ہند و معمول والد مرحوم ست و مؤلف گاہی بر بینی
بعض او و دیگر مثل گل ارمنی و صمغ عربی و کافور حل کردہ بعمل آوردہ و سریع الاثر یافتہ و یا کندر و افیون و کافور ہر یک یک حبہ بآب سائیدہ در بینی چکانند
و یا کاغذ سوختہ پوست تخم مرغ سوختہ اقاقیا مازو سوختہ در سرکہ سرد کردہ پوست انار ترش کندر مر صدف سوختہ شاخ مغسول ہر یک یک جزو کافور ربع جزو
کوفتہ بیختہ بآب بادروج در بینی چکانند و اگر کافور چہار دانگ افیون کندر مر صدف سوختہ شاخ ہر یک درم قرطاس سوختہ زاج سوختہ نشاستہ مانی بیران دو درم سرکہ
سوختہ عصارہ لحیۃ التیس گلنار دم الاخوین ہر یک چہار درم کوبند و بیزند و بعصارہ بادروج و عصارہ لسان الحمل بسرشند و خشک کنند و سہ بار چنین کنند پس
قرصہا ساختہ نگاہ دارند و بوقت حاجت بچیزی مناسب سائیدہ در بینی چکانند خون آمدن از بینی باز دارد و اگر قرطاس مصری سوختہ پنج مثقال مازو سبز
سوختہ در سرکہ سرد کردہ دہ مثقال نشاستہ انی اقاقیا ہر یک پنج مثقال عصارہ لحیۃ التیس زاج سفید سوختہ ہر یک ہفت مثقال را کہ سات یک
دہ مثقال کافور قیصوری پنج مثقال کشنیز سوختہ ہشت مثقال کوفتہ بیختہ در آب بارتنگ آمیختہ سعوط سازند رعاف قوی را قطع کند و اما استنشاق
پس استنشاق آب سرد ممزوج بسرکہ نافع ست و اگر در آب آملہ سبز و آب کشنیز سبز صمغ عربی و افیون قدری آمیختہ استنشاق نمایند رعافی را
کہ از انفتاح دہن رگ بینی باشد مفید بود وکذا عصارہ مارچ القطر با کذا اشک ستر سودہ وکذا زاج وکذا غبار الرحی وکذا کہربا ہر واحد نافع ست
و اما فتائل بگیرند فتیلہ در سیاہی دوات آلودہ زاج سودہ بران پاشیدہ و یا فتیلہ سفیدہ تخم مرغ آلودہ قدری کافور سودہ بران پاشیدہ در بینی نہند
و ایضاً از عصارہ برگ قریص و پشم خرگوش و سرگین خر خشک یا تر و عصارہ گندنا و کندر فتیلہ سازند و آنچہ مجرب ست فتیلہ ریسوت سوختہ و آب بادروج
و ایضاً فتیلہ از غبار آسیا و دقاق کندر و صمغ بسرکہ و سفیدی بیضہ مجرب شیخ الرئیس ست و ہمچنین فتیلہ از زاج و کاغذ سوختہ و قنا رکند بآب
بادروج وکذلک فتیلہ بگلاب تر کردہ در قلقطار و مغرہ آلودہ و یا فتیلہ در آب گندنا تر کردہ نعناع خشک سودہ پاشیدہ و یا فتیلہ اسفنج در زفت گداختہ
در سرکہ تر کردہ و یا فتیلہ از نسیج عنکبوت و قلقطار و زاج و اندکی زنگار ساختہ و بدون زنگار مجرب سمرقندی است و بقول صاحب کامل ہر سہ اجزاء
اول مساوی باریک کوفتہ در سرکہ سرشتہ فتیلہ کتان طلا کردہ در بینی نہند و یا فتیلہ پشم خرگوش در کندر و صمغ بسفیدی بیضہ سرشتہ باشند
آلودہ و ایضاً فتیلہ زاج سوختہ دو جزو افیون یک جزو در سرکہ آمیختہ و یا فتیلہ پوست بیضہ سوختہ در سیاہی مخلوط کردہ و فتیلہ زردہ خصول
بسفیدی بیضہ مجرب ست و یا بیکری گلنار و صمغ عربی افیون سودہ فتیلہ کاغذ بسیاہی آلودہ بران پاشیدہ در بینی گذارند و یا فتیلہ از عنکبوت
و قلقطار محرق با سرکہ سرشتہ ساختہ در بینی گذارند و بقول قرشی افیون ربع درم غبار آسیا گلنار مازو ہر واحد نیم درم سودہ بآب سرگین خر سرشتہ
آغشتہ در بینی بر کنند و گاہی کافور بر پیشانی طلا نمایند و یا اقاقیا و تراب کندر و قلقطار و زبل حمار تر یا خشک پشم خرگوش بآب گندنا یا آب بادروج
یا آب خرفہ فتیلہ ساختہ در بینی نہند و یا فتیلہ از گرد آسیا و کندر و دم الاخوین و شب یمانی آلودہ استعمال کنند و ایضاً قرطاس سوختہ پوست بیضہ سوختہ
شاخ گوزن سوختہ اقاقیا پوست انار ترش شب یمانی مساوی باریک سودہ در آب برف آمیزند و فتیلہ خرقہ کتان بدان آلودہ در بینی نہند
کہ مجرب گیلانی ست وکذا غری السمک سوختہ و مثل او کافور سودہ بسرکہ آمیزند و فتیلہ بدان آلودہ در بینی نہند کہ فی الفور قطع رعاف کند و بقول شیخ
فتیلہ خرقہ کتان در سیاہی آلودہ بمازو محرق مسطفی بسرکہ و شب یمانی و کافور آغشتہ در بینی نہند و اگر مازو شب یمانی گلنار نشاستہ صمغ عربی سودہ
بر فتیلہ کاغذ کہ بمداد تر کردہ باشند پاشیدہ در بینی بدارند نیز مجرب ست و یا قلقطار اقاقیا سوی خرگوش خاک کندر سرگین خر ہمہ بآب گندنا بسرشند و فتیلہ سازند

در بینی نهند و یا مازو سوخته در سرکه سرد کرده دو ماشه زاج سیاه چهار ماشه شب یمانی شش ماشه کافور یک دانگ کوفته بیخته فتیله کتان بعصاره سرگین خر آلوده در وی بگردانند
در بینی نهند و یا فتیله بسرکه آغشته و بزیره سوده آلوده و یا بقلقطار آمیخته در بینی نهند و کذا فتیله برگ بیخ سوده و کذا فتیله صدف مع لحم او کوفته و کذا
الفحم ارینت با آب کشنیز سبز سرشته بفتیله آلوده و کذا فتیله از کاغذ ساخته و کذا از قنه ساخته در بینی گذاشتن نافع ست و اما النفوخات حضض تنها نخود
یا در پارچه کتان بسته بسوزند و خاکستر او سوده در بینی دمند و ایضا غوک سوخته در بینی افشانند و همچنین غبار آسیا یا غبار گل خزف سفید یا نوره مطفی
و همچنین قشار کندر و کاغذ سوخته و شاخ بز سوخته و زاج مساوی در بینی دمند و کذا لب پسته ثمر و لب جفت مسحوق مجرب ست بگیرند تا گل در کوزه کرده تجدید
گل و تخلیه نمایند و اگر آن گل کلال باشد جید تر بود و سر آن بهبندند حتی که در سایه خشک کنند و بوقت حاجت مثل غبار ساییده در بینی نفوخ نمایند
که فی الفور رعاف بند گردد و یا پوست بیضه سوخته بعمل آرند که مجرب ست و بعضی گفته بیضه درست را بسوزند تا سفیدی آن سیاه گردد و باریک ساییده
با موبه در بینی دمند و ایضا جراتیه و گل نسرین و تخم گل و قرنفل هر واحد درم مرزنه و هر واحد نیم درم اندکی مشک و کافور در بینی ایام متوالی بدمند
و نفوخ قرن ایل و قشر بیضه بسوزند و کهربا هم سوخته مساوی نرم سوده و کاغذ سوخته و ودع محرق سوده نافع و نفوخ پر طاوس سوخته سوده عجیب الاثر ست
در حبس رعاف و یا دارالی مرغ را با خون رعاف آغشته و سوخته خاکستر آنرا در بینی دمند یا کهربا سوده و یا بسد مروارید ساییده نفوخ نمایند و کذا کندر سوده
یا سرگین خر خشک سوده نفوخ کردن مجرب ست و نفوخ شب یمانی و نشاسته مساوی مثل سرمه ساییده نیز مفید و نفوخ احشای بقر محرق مسکن تمام
است و سرمه قاطع رعافی ست که از حجاب سائح عارض شود و اقوی ازین زبل حمار محرق ست و نفوخ قشار کندر قرطاس مصری سوخته زاج سوخته
دم الاخوین غبار آسیا جمله مثل کحل ساییده مجرب حکیم هادی ست و کذا دم الاخوین گل ارمنی صمغ عربی کوفته بیخته در بینی دمیدن مجرب ست و نفوخ خاکستر ابریشم
پر طیور مغسول مجفف بغایت مجرب ست و همچنین خون خروس خشک کرده در بینی دمیدن مجرب و یا کاغذ سوخته پوست بیضه مرغ سوخته مازو سوخته
بسرکه سرد کرده پوست انار ولایتی صدف سوخته شادنج عدسی مغسول خرمهره سوخته هر یک سه ماشه کافور یک نیم ماشه نفوخ کنند و یا دارالی سبز کهنه سوخته
بصوج بز سوخته شاخ گوزن سوخته دم الاخوین غبار آسیا هر یک سه ماشه بکار برند و ایضا نفوخ شب یمانی و سرمه و کذلک نفوخ شقایق و اگر گل مختوم
شب عصاره لحیة التیس کافور در بینی دمند رعاف قطع کند و نفوخ قلقدیس مع کافور سوده و یا مازو سبز سوده همین اثر دارد و یا اقاقیا کندر دم الاخوین
انزروت باریک سوده در بینی دمند و یا کهربا گل سرخ گلنار مازو برابر نفوخ نمایند و کذا خاکستر قرطاس و عفص محرق مطفی بسرکه و دم الاخوین و نوره
و زاج سوده قدری در بینی دمند بعده فتیله در سفیدی بیضه تر کرده در دواهای مذکوره آلوده در بینی نهند و یا کاغذ سوخته و ودع سوخته کند یک جزو قلقطار نیم جزو
باریک سوده در بینی دمند و یا زاج مصری کندر و مازو سوخته در سرکه سرد کرده و قلقطار سوخته مساوی باریک سوده نفوخ کنند یا فتیله یا پارچه کتان که در آب
برنجه دم کرده تر کرده باشند بدان آلوده در بینی نهند و اگر گلنار مازو افیون گرد آسیا کافور دم الاخوین کهربا همه ادویه مساوی نرم سوده اول بینی را بگلاب
بشویند و قدری ازان ادویه در بینی دمند حبس رعاف از مجربات حکیم علوی خان ست و ایضا قشار کندر نشاسته دم الاخوین صمغ عربی مغناطیس
سوخته گل خر گل شاموس کافور نشاره آبنوس حضض شاخ بز محرق ادهم محرق گرد آسیا باریک ساییده بدستور استعمال نمودن از مجربات حکیم
محمد هادی والد حکیم ممدوح ست و حضض گل ارمنی کندر سوخته پارچه سوخته کاغذ سوخته آمله خشک افیون صمغ عربی کثیرا کهربا سوخته طباشیر
بریان کوفته بیخته نفوخ کردن از مجربات فقیر ست و یا قلقطار نیم جزو قرطاس سوخته صدف سوخته هر یک یک جزو بسیار باریک ساخته در بینی دمند و اگر
شب یمانی قلقطار سوخته قلقدیس زاج شاخ گاو کوهی سوخته و ودع سوخته مغسول مازو سبز سوخته مطفی در سرکه کافور کاغذ سوخته باریک ساخته
در بینی دمند رعاف شدید را بند آرند و دیاسقوریدوس گوید که سرمه یک جزو و شب یمانی مازو و گل ارمنی نیم نیم جزو و کهربا ربع جزو مثل غبار بسایند بآب
بلح سبز و آب آس یک جزو و آب کشنیز نیم جزو چندانکه مضاعف ادویه باشد صلایه کنند تا غلیظ گردد و شیاف ساخته خشک کنند و وقت حاجت
ساییده بطریق نفوخ استعمال نمایند و طلای گل بدن بگل در آب سرد سرشته خیلی نافع ست و گویند که نفوخ برگ سداب یا لسان الحمل یا تخم آن سوده و کذا

برگ خشک انجره سوده وکذا اخوین خشک کبوتر وکذا برگ خشک کدو وکذا گل آن وکذا گلنار وکذا افوه الصبغ وکذا بردی سوخته وکذا ازوشل غبا سائیده
وکذا مازو محرق وبلوط محرق منطفی بسرکه وکذا اتینج سوده وکذا آنفخ محرق وکذا القلم سوده وکذا کتیرا خشک بریان باریک سوده وکذا پوست بیضه کهربا دودع
سوده وکذا کبد ماعز سوخته وکذا زیره کرمانی سوده نیز هر واحد قاطع رعاف ست ونفوخ حجر احمر رومی سوده مجرب بیدی ست واین قرص نیز مجرب
قرطاس محرق مازو اقاقیا دم الاخوین زاج شب یمانی مساوی باریک سائیده بآب آس سبز قرص سازند وخشک کرده باریک سوده نفوخ نمایند
وبدانند که هرگاه نفوخ استعمال نمایند ساعتی بینی بگیرند وآنچه بسوی دهن نازل شود از خون تبزق نمایند وباید که نفوخ با نوبه نمایند واما ضمادات
واطلیه بگیرند آب برگ بید وبرگ انگور وبرگ آس وگلاب همه را بسرکه آمیخته کرده خرقه کتان تر نموده بر پیشانی گذارند وکذا جمیع ادویه بارده قابض مخدر معروف
بگیرند وعصارات بارده قابض مثل عصاره اطراف بید وعوسج وشاخ انگور وبرگ امرود وبهی وحی العالم حل کرده ضماد وطلا نمایند وضماد برگ حنا
وکرم وکثری وسفرجل وگل سرخ تازه بسرکه کوفته واندک آرد جو سرشته وکذا اطلای راس وجبهه بگل ارمنی اقاقیا وآرد عدس گلنار وصندل وکافور وقدری
افیون مجرب حکیم عابد سرهندی ست ویا گل ملتانی مغز تخم کدو کتیرا خشک آمله خشک بر پیشانی ضماد نمایند واگر رعاف شدت نماید عصاره لحیة التیس
گل ارمنی آرد عدس گل سرخ آرد جو صندلین گلنار فارسی برگ کرم برگ بید برگ خشخاش زاج سفید قلقطار محرق مساوی کوفته بیخته با سرکه سرشته
سرشته بر جبهه ویافوخ ضماد نمایند ویا بقول مسیحی جرجانی آرد جو خطمی گل ارمنی اقاقیا عصاره لحیة التیس گلنار صندل اندکی کافور وافیون بسرکه سرشته
بر سر وپیشانی طلا نمایند وطلای جبهه بجبسین محرق مخلول در سفیدی بیضه سرشته میده لاکه کنند بران پاشیده ویا جبسین وعدس گل ارمنی نافع ست واگر
بر انفحه در آب سرشته بر بینی گذارند یا در داخل آن لطوخ نمایند رعاف را قطع کند ویا بقول صاحب کامل اول آب شدید البرد بر سر ریزند بعد از آن
مازوی سبز پوست انار گل سرخ هر یک یک جزو عدس مقشر دو جزو حضض برابر همه را سائیده در آب مورد گلاب سرشته بر جبهه ویافوخ ضماد کنند واگر خرقه کتان بگلاب
که بسرکه سرد کرده باشند تر کرده بر تارک نهند قوی تر خواهد بود ویا لوبیا سائیده مطبوخ بسرکه ضماد نمایند ویا گل ارمنی عصاره لحیة التیس آرد عدس آرد جو گلنار
هر یک یک جزو کافور افیون هر یک ربع جزو باریک سائیده بسرکه سرشته ضماد سازند وگویند که سرگین کبوتر با خر سوخته بسرکه بر حوالی بینی طلا کردن
مفید ست ویا آرد عدس آرد لوبیا صندل خطمی یک یک کشته وقدری کافور در آب تر مورد سرکه سرشته بر سر طلا نمایند واگر آرد جو گل ملتانی آمله هر یک مساوی
نشاسته صندل سرخ گچ کهنه گل ارمنی هر یک نیم تولہ کافور افیون هر یک یک ماشه باسرکه وگلاب سائیده اکثر سر پیشانی وتارک سر طلا نمایند از مجربات
عم حکیم شریف خان صاحب ست وکذا گل نشاسته صندل سرخ گل ملتانی بسرکه وگلاب سائیده بر پیشانی طلا کردن واین عدس مقشر صندل سفید
خطمی بابونه گچ واندک کافور با آب مورد بر یافوخ وپیشانی طلا نمایند که مجرب ست ویا صندل سرخ تخم کاهو آب کشنیز آب خیار آب خرفه کافور
نشاسته گیرند سائیده گرفته طلا نمایند وآرد جو گلنار اقاقیا عصاره لحیة التیس افیون صندل سفید هر یک سه درم کافور دانگی بگلاب سائیده بر پیشانی
ضماد نمایند که برای رعاف قوی تر ومجرب ست ویا اقاقیا نشاسته گل ارمنی گلنار مساوی کوفته بیخته بآب مورد ویا آب برگ تاک یا آب برگ نار
سرشته طلا نمایند وایضا ضماد برگ آس سائیده وکذا گلنار بآب بارتنگ وکذا صدف بیخ لحم او کوفته وکذا غبار آسیا وکذا استخوان سوخته بسرکه آمیخته
وکذا زبل حمار وحشی نیز ردی بیضه وکذا افیون بگلاب حل کرده هر واحد نافع ست وکذا آهار شیر بز سوده وقوی تر ازین نیست که آمله بگل شود ودخانه
آهن گران آرد نخود بریان هر یک هفت ماشه در آب گل سداگلاب سائیده ضماد نمایند واما شمومات سرگین خر تازه شمیدن نافع ست وکذا گلاب
کافور وسرکه وصندل بوئیدن وکذا شم الرائح منتن وکذا شم کافور تنها وکذا شعر جدی بخور نافع واما حمولها پس بر لشیم ولسر جاروب بینی بر دو
دیا سائیده که از نباتات برمی آید بینی را پر نمایند تعلیم بقول شیخ در رعاف صعب کاین از غلیان حرارت شدید یا انفتاح شرائین لابد ست از فصد هر دو
باسلیق مقابل منخر سائل واز حجامت موخر سر شدید خفیف وبر پستان مقابل تعلیق محاجم وگاهی باخراج خون از فصد قیفال یا از رگ کتفی چندان حاجت افتد
که غشی کند چون موجب غشی گردد فی الفور ساکن شود واین در رعاف شدید حاضر بکار برند بلکه واجب ست که فی الفور مبادرت کنند چون

رعاف

رعاف و عدم احساس نماید قبل از آنکه قوت ساقط شود و اگر بخار شدید یعنی بقوت و دفع شدید نباشد و لیکن بقطرات و یا بنوائب باشد درین صورت
واجب است که اخراج خون از فصد اندک اندک بمرات متوالی نمایند و هرگاه فصد بمبلغ کفایت رسید لازم است که بتجذیب خون متوجه شوند بدانچه جذب او نماید
و یا بدانچه مبدل ماده او بود و اگرچه مسهل نباشد مثل عناب و حجامت بر مقادمت و هم محاذی قطع رعاف ندارد بلکه واجب است که اول اخراج از فصد او رابکار برند
و محاجم استعمال نمایند و نهادن محاجم بی شرط بر کبد اگر رعاف از طرف راست آید و بر طحال اگر از یسار باشد و بر هر دو اگر از جانبین بود و از اجل معالجات است
و ایضا واجب است که اطراف بر بندند حتی که خصیتین و قدمین از ساق و بستن هر دو گوش بغایت نافع و لازم است که زود اول بسیار آب سرد کنند،
و لیبا است که احتیاج نشانیدن انسان در آب بارد و برف افتد حتی که اعضای او سبزی گراید اگر مانعی مثل نزله و سرفه و ضعف قوت
نباشد و اگر بر سر او آب کشنیز تر یا آب کشنیز خشک محلول بسرکه خلاف می نمایند و بر سر او میاه مبرده ببرف می ریزند حتی که ضرر آرد لیکن گاهی از تخیین آب
شدید البرد خون را در اعضا دماغ منجمد و منعقد میگردانند پس افراط او نشاید و بشیر ضرورت بقتال قوی زنگاریه افتد و بآب بارد ریزند مع کافور و بهدانه و میاه
بوزن درم مصمو کنند و لکن ازین نیست که آب ببرف سرد کرده در دهن گیرند و بدانند که اکثر انسان در رعاف زنده می مانند تا آنکه زیاده از بیست رطل
و پنج رطل خون از ان خارج میشود و بیس می میرد و بیشتر غشی که از ان واقع میشود سبب قطع رعاف میگردد و اما اغذیه مرعوف عدسیه بسماق یا
بسرکه یا بحصرم و مانند آنست مثل رمانیه و تفاحیه و حصرمیه و سماقیه و ریباسیه کاهو بسرکه وغیره مزورات باردیا الطبیخ یا الفعل بر برف سرد کرده و غیرها
از اغذیه سوا غذای مناسب برای مرعوفین است ولیکن نیز محمود است و کذلک شیر برای جوشیده تا آنکه غلیظ گردد و بیضه جوشانیده برای آنکه رعاف
بسبب صفراویت خون باشد مفید و ترشیها بیشتر بصاحبان رعاف مضرت میکنند بسبب آنکه در آنها تقطیع و تلطیف است پس اقول
در هر صورتیکه استعمال نمایند دانچه دران قبض مع حموضت باشد اختیار کنند و سرکه را بعمل آرند و رشته نبار بود بجهت تفریح او دانستنی باخر دلوخیا بجهت
تبرید آن نافع در رعاف که بر سبیل بحران باشد اگر افراط کند شوربای چوچه مرغ دهند و در ابتدا سویق شعیر با زعفران بشویند آب غب الآس بر نند آرد
کرده بدهند و استاد او گفته که رعاف و جمیع اقسام نزف الدم که باسهال باشد یا نفث یا غیر آن هرگاه افراط کند دران احتیاج تقویت بلحوم
می افتد تا آنچه مستفرغ شده بدل او گردد و خوف سقوط قوت نماند و عادت حذاق درچنین صورت آنست که امر میکنند بتریه آب مرغ صباح انسب
از ان در عشاء الا هنگامی که ضعف بسیار باشد در صباح و عشاء خصوصا سید هند و خوردن جغرات و نان طباشیر نیز گفته اند و گویند که از کثرت
اکل گرسنه رعاف پیدا میشود و بقول صاحب کامل با وجود علاجات مذکوره تدبیر تغلیظ خون با اغذیه غلیظه مثل خصیه معموله آرد و نشاسته و برنج معمول
بشیر و بیضه نیمرشت سازند استعمال نمایند و بعضی کسان را از آنجا که رعاف بسیار عارض شود بعمل اغذیه دهند و بیضه تازه ولیا و لحوم حملان و هریسه گندم مطبوخ
بشیر غذا سازند و بقول شیخ جماعتی از ین زعم کرده است که دماغ ماکیان از افضل غذای ایشان است بلکه از افضل و است برای کسی که رعاف او از
ضربه و سقطه باشد و لیکن واجب است که دران افراط نمایند و بمرات متوالیه استعمال کنند و شراب از جهت آنکه تقویت می نماید لنفع میکند و از جهت آنکه مهیج
خون است مضر بود و لیس آنکه بسوی او اضطرار از جهت تقویت باشد قدری ممزوج استعمال نمایند و چون اضطرار بسوی او نباشد و در رعاف با سقاط قوت
انجامد نوشیدن او نشاید و واجب است که محافظت نمایند و بر پشت خواب نکنند تا چیزی از خون بسوی شکم نازل نگردد و منجمد نشود که تفخ معده پیدا کند و
ضعیف گردد و هیجان غشی نماید و هرگاه چیزی نازل شود و ماداسیکه در معده باشد قی نمایند و مبادرت باین کنند هرگاه نزول او بسوی معده محسوس گردد
و اگر از معده بامعا تجاوز کرده باشد حقنه نمایند که بسرعت خارج شود و در معده و امعا باقی نماند تفهیم خلاصه کلام طبری درین مقام آنست که
گاهی رعاف کثیر مع بواسیر انف حادث میشود حتی که ضعف و تغیر رنگ پیدا میکند و علاج قبل از ازاله ماده و جذب او ست بسوی خلاف جهت
بفصد اگر قوت محتمل باشد و حجامت ساقین و وضع محاجم تحت ثدیین بغیر شرط و بستن ساقین بالیدن قدمین بعده بتقویت مریض نظر کنند اگر احتمال
استفراغ نماید مطبوخ افتیمون مقیه نمایند و از اغذیه غلیظه پرهیز کنند و بر چوچه مرغ و تیهو و تدرو اگر ممکن باشد و الا لحم حلوان و بیضه نیمرشت اقتصار ورزند

واز البان مثل شیر و کشک و نمک سود و گوشت شکار حذر نمایند پس اگر دم رعاف بواسیری ازین تدبیر منقطع نگردد بگیرند قلقدیس و قلقطار و زاج مساوی و مداد
چینی مثل نیم جزو از آن کافور مثل ربع جزو از ابتدای آن جمله بسایند و در سرکه کهنه حل کرده و فتیله ساخته در هر دو منخر نهند و اگر خون بند نشود آب سرد
بر سر ریزند تا آنکه سردی در دماغ محسوس گردد و سفیداب یا آب سرکه حل کرده بر پیشانی ضماد سازند و محاجم زیر پستان و بر فقره نهند و ساقین به بندند و دراز
گرم پاها ننهند و این هر دو علت چون قرار گیرد و مزاج مریض احتمال نماید هر روز صبح حب مقل یک نیم درم یا دو درم تا سه درم بقدر قوت علیل و قلت
اعراض بالعرض از آن بدهند و گاهی رعاف غیر ازین سبب باعث گرمی مزاج دماغ از مشی در آفتاب یا از هبوب سمائم یا از حدت خون و غلیان او در جسم
و عروق حادث میشود بواسطه انصداع عروق پس اگر عرق منصدع شعبه باشد قطع رعاف سهل بود بتبرید مزاج دماغ و شم سرکه و کافور منقطع گردد
و اگر رگ بزرگ باشد در قطع او تعب شدید بود و کثرت خون بجهت امتلای بدن باشد و طریق معالجه این همه قطع سبب ست و اگر بسبب اندفاع او بطریق
بحران باشد اعانت بحران نمایند بعده تعدیل مزاج علیل کنند اگر متغیر شده باشد در مداوات او طریق تلطیف بطور امراض حاده مسلوک نمایند و تقلیل
غذا اختصار کنند و باصلاح او بپردازند و اگر در مزاج مریض حدت باشد بهر تسکین و تعدیل و تبرید زیاده نمایند و فصد قیفال کنند و فتیله بند کور در بینی نهند
و هر دو بازو و ساق بر بندند و اگر فائده نشود محاجم زیر پستان نهند و از اغذیه سماقیه و حصرمیه بجوجه مرغ و فروره اقتصار ورزند و لحیة التیس و برگ سعوطا
و برگ بارتنگ هر واحد یک پاره در آب بپزند تا مهرا شود و آب و یک مثل صمغ بگیرند و بدان دهن سرد که در روغن گل قدری جوز السرو سائیده باشند حتی که
قوت او در روغن ظاهر شود از ده درم تا بیست درم ریخته حقنه بعمل آرند و باقی و آب یا برنج آمیخته بقدر سه درم از آن سعوط نمایند و استعمال قلقدیس و غیره که
مذکور شد در همه انواع رعاف جائز ست و ابن سینا امر میکند که عزی السماک سوخته مثل آن کافور آمیخته بسرکه مخلوط کنند و فتیله بدان آلوده در بینی نهند و
فی الحال رعاف منقطع میشود و من دیده ام که در زمان صیف از نشانیدن در آب سرد این رعاف بند میگردید و بعضی اوائل ذکر کرده اند که اگر قرطاس را بالحال
با زعفران و کافور بسایند و در سرکه سر شسته تمام سازند و هر وقت ببویند در قطع رعاف مجرب ست و گاهی رعاف بسبب شگافتن رگی از شش یا
سر حادث میشود و این اگر از کثرت یعنی از حیات افتد علاج حقیقی آن نیست که خون را بگذارند تا آنکه بسیاری خارج شود بعد از آن مریض را تریاق
کبیر یک مثقال تا یک مثقال در دو دفعه بدهند و مخرج را بدان طلا نمایند و بستن آن او امر کنند و بعد ساعتی دو جرعه ترش گاو بیاشامند و در آب سرد
بنشانند و اگر قوت مریض احتمال نماید شریان صدغین او قطع کرده داغ دهند و ساعتی در آب سرد بنشانند و مضمضه از سرکه نمایند پس اگر رعاف از
تریاق یا بستن شریان منقطع گردد علاج اصل و هو بود و اگر رعاف بحرانی در امراض باشد بائی افتد علاج نه بدید و بنا بر فساد جمیع اخلاط و اگر خواهند طریق تبرید
تسکین حدت ان اصلاح او مسلوک نمایند و بفصد و اسهال و شتی انتقال تعرض نکنند و رعاف بحرانی که در امراض حاده افتد چون بحران صحیح باشد
بسیار محمود بود و کذلک اسهال و قذف پس هرچه ازینها افراط نماید بقطع آن بپردازند و جالینوس گوید که رعاف بحرانی را علاجی نیست الا اماله بفصد
و بستن اطراف و وضع محاجم بر مراق و القطاه گوید که رعاف هرچند که باشد اگر مخالف دم طبیعی بود و قوت ساقط نشود قطع او جائز نبود و الا واجب
باشد پس فصد قیفال از هر دو دست بگیرند اگر رعاف از هر دو جانب باشد و الا از دست مخالف و منفشات دهند و تبرید سر بطلائی مثل کشنیز و کدو و
استنشاق شب و کافور نمایند و دمیدن طلا کردن خاکستر جمله مو بها و سرگین ها و کذا سیریه ها و کذا ازیره بسرکه و آب گندنا و از مجربات قاطع است که بگیرند آب
بلح سبز و آب آس هر واحد یک جزو و آب کشنیز نیم جزو و باهم آمیزند و اثمد یک جزو و شب یمانی و گل ارمنی هر یک نیم جزو و کهربا ربع جزو سائیده با بهای گوره که مثل
این باشد تسقیه داده شیاف سازند و نزد حاجت سوده استنشاق یا النفوخ سازند که بهبود و طریق مجرب ست خوردن براده شاخ بز کاو مشهور ست و چون
قطع رعاف مشکل شود محاجم بر طحال و کبد و قفا گذارند و اطراف ببندند و از طین بر بدن طلا نمایند و اگر ازین منقطع نشود لامحاله بمیرد و کسی که بعد گذشتن
افعی رعاف کند قطعا هلاک گردد خصوصاً اگر خون او منجمد نشود و از کلام حکیم علی مفهوم میشود که رعاف اگر چه در بعضی احیان بشمر لعافیت و بحران بهر
امراض باشد لیکن اکثر در آن چندان افراط میگردد که بسیاری را هلاک میگرداند و علاجات معروفه در رعاف صحت قلیل النفع بمشاهده رسیده و خالی از

مرطبات مشهور گشته و چون من درین تامل کردم مرطوبت را غیر شدید المنافات درینجا یافتم بهر آنکه گاه حدت خون حرارت و ناریت آن را بدخل عظیم در افراط رعاف
میباشد پس برای من جواز استعمال مرطبات دران قرار یافت و در رعاف قوی صعب العلاج روغن بنفشه یا روغن بادام با نبات سفید فائق تازه ممزوج کرده
باستنشاق آن یکمرتبه بر اختصار نمودم و در استنشاق اول خون کم شد و در مرتبه دوم رنگ خون مائل بسفیدی گشت و در کرت سوم محتبس گردید بعد ازان
بدارسعال این بسبب رعاف سخت با این امر قرار یافت و جائی تقصیر نکرد فقط و در عهد حکیم علوی خان بسبب فتح جنگ عظیم بر بلاد هندیان اولاد بادشاه
اورنگزیب تپ بائی عارض شد و بحران برعاف میگردید و رعاف سه روز یا چهار تا هفت روز می ماند و در هر روز خون سه یا چهار بار جاری میشد و هر کسی
که رعاف او تپاپیر میشد فیکرد و ندو خون از خود محتبس میگردید و صحت می یافت و هر که حبس خون او به تدبیر کرده ندیا بحران او برعاف نشد هلاک شد مقصود از بیان
خلاصه این و قول اخیر اطلاع مشتمل بجواز استعمال مرطبات در رعاف و منع حبس رعاف بحرانی ست فتذکر

تدبیر رعاف

گاه ضرورت برعاف آوردن می افتد و خصوصاً در امراض حاره دماغی و در هنگام کثرت خون منع مانعی از فصد و عند ثقل راس ازینجهت قدما آلتی رعاف آور
ساخته اند تا بدان بسیاری از امراض که در عاقبت آن احتیاج برعاف سائل بود علاج نمایند و از تدبیر رعاف دغدغه باطراف نبات لین خشن ست
خصوصاً آنکه بر نبات اذخر و یا مانند زهره و در هند تبقیله برگ درخت لیزان اندرون بینی میخارند و شیاف معمول از فقاح اذخر و لودیه و شتی و کذا از
گل انجره و کذا از فقه و ایضاً از ادویه حاده مفتحه مثل کندش و موبزج و فرفیون کوفته بزهره گاو سرشته فتیله ساخته اندر بینی درآورند دگر مند کرسنه افتیمون
و یاسمین بری و فرنجمشک و شاهسپرغم بقوت مدام رعاف آورد و کذا شم سعوطاً و صمغ سداب و آب مرزنجوش سعوطاً و اکل کرسنه مولد رعاف است

زکام و نزله

وآن انصباب فضول دماغی ست و این هر دو مرض باهم مشترک اند بهر آنکه مبداء علت هر دو احد ست یعنی در هر دو سیلان ماده از دماغ میشود ولیکن نزد بعضی
اطبا انچه بسوی حلق و سینه ریزد باسم نزله مخصوص ست و انچه از راه بینی نازل شود باسم زکام و بعضی این هر دو را نزله نامند و انچه از راه بینی رقیق و بسیار
فرود آید و منع حس شم نماید و بسوی چشم و حلق و جبه و بالجمله بسوی مقدم اعضائی چهره ریزد آنرا زکام خوانند و قیاس نزله بدماغ مانند قیاس حلق رست بمعده
و نزله کردی ست سبب اکثر امراض میشود چنانچه گاهی بطرف حلق و ریه بجانب مری و معده جاری میگردد و اکثر قرحه درانها پیدا میکند و تشنج کلی از ان
تولد میابد و گاهی بر عصب بجمیع اعضا یا بعید تر جاری میشود و گاهی ازان سقوط میگردد خناق و ذات الریه و ذات الجنب و سل خاصه و لاسیما چون نزله حار
بود و اوجاع معده و اسهال و سحج نگاه شود یا ترشح تا شدید ایضاً ازان قولنج حادث میشود خصوصاً از مخاطی خام ازان که اکثر سبب ورم گوش صدر و جبه
و خناق و وجع دندان و زید و شقیقه و خدر و خمم و فالج و داء الفیل و دیگر امراض میگردد و اگر تابع نزله نیز گرفتگی آواز و حمیات صعب و صداع شدید و قشعریره می باشد
و سبب این مرض بقول شیخ یا حرارت مزاجی ست خاصه یا خارجی از آفتاب یا موسم یا قرب آتش یا گرمی حمام یا بوئیدن ادویه گرم مثل مشک
و جند و زعفران و پیاز یا لشن و غنمهای گرم بر سر که چون بدماغ عارض گردد رطوبتی که دران بود بگدازد و سائل سازد و بسبب تخونت دماغ از جمیع بدن
نیز منجذب گردد و نازل شود و از خوردن اشیای حاره حریفه مثل ثوم و بصل و خردل مانند آن نیز افتد و یا برودت مزاجی خاصه یا وارد خارجی از
غسل آب سرد و هوای بارد یا شمالی بکثرت نطا سر دو رسیدن که بسر رسد و منع تحلل رطوبت دماغی نماید آنرا بطریق عصر روان کند و خصوصاً چون سر را برهنه
کنند و لاسیما وقت تحلل دماغ از حمام یا ریاضت یا غضب یا فکر یا مانند آن و گاهی از فصل تخلل مسام حادث میشود که بدن را برای قبول گرمی و سرمی
مهیا میسازد و نزله پیدا میکند خصوصاً بعد فصد بسیار و تحنین و رسوب مزاج حار که لاحق بدن گردد از تحلل مهیا حدوث نزله گردد و برودت مزاجی
هرگاه قوی شود مستحکم گردد چنانچه در مشایخ که نضج نمی یابد تا آنکه در غایت صحت مزاج و حرارت او مستد جهت آنکه چون بسوی دماغ بارد در مشایخ و ضعفای
دماغ غذا میرسد تضعیف او انچه بسوی او نافذ شود دران تمام منهضم نگردد و فاضل میماند و نازل میگردد و ایضاً هر بخاری که منکاثف شود مستحیل بمائیت

زود تر اشیدن موی سر خاریدن و شانہ کردن بنحویکہ شانہ بقعر موها و پوست سر رسد مسام را بکشاید و مادۂ نزلہ را دفع سازد و جمیع ائمۂ مغربہ باتفاق نزلہ را نافع اند و سبب
النزال کی گویند کہ ملاک امر در علاج این مرض تنقیۂ دماغ ست بہر آنکہ اگر آنچہ مهیا نزول ست اگر حبس گردد حواس را فاسد و کند و مظلم گرداند بعد از ان حفظ
اعضا از سائل اگر مضرت بدان یابند و این یا بمنع بود مطلقاً یا بازالہ آنچہ حاصل شدہ بہر آنکہ اگر در اعضای نا سبب باقی ماند و رسیدی ولہٰذا متعفن شود و انتہا
آرد بعد ازین اخراج فضول بنفث یا تحلیل از سینہ و معدہ و قصبۂ ریہ کنند و کذا از اعضای سافلہ اگر مواد بدانها برسد خصوصاً اگر قارورہ متغیر گردد
بعد از ان حبس آن اگر افراط کند بعدہ تقویت دماغ پس این قوانین علاج در نوازل مطلق وافی ست و از خواص ست کہ مزکوم چون نزلہ ببوید لعوہ
صرۂ آن در پارچہ بستہ در راہ انداز زکام بسوی کسی کہ آنرا بکشاید منتقل گردد و کذا اگر سرگین آدمی حیوان بر آن مشتعل کردہ آنرا اندازند و باید کہ در راہ
مرض بر پشت خواب نکنند و در خواص آمدہ سر کہ او بان تعلیق آهن نماید حدوث نزلات از ان دفع گردد و گویند کہ گل رتنی شیاف نزلہ را مانع حدوث
نزلہ است و کذا ضماد با فلافلہا و یا در سر کہ یکشبانہ روز تر کردہ خشک نمودہ سائیدہ و کذا اقضیہ بخار آسیا و کذا عود الفرج و کذا کندر سودہ در شیافیہ بخضیم
رشتہ بر خرقۂ کتان مالیدہ بر صدغین چسپانیدن مانع حدوث نوازل ست و همچنین در ربارۂ سر و یا تخم عود الفرج و یا سندروس با شوکہ مصری و یا جوز السرو یا
برگ شهدانج و یا کہربا سر را و حا سودہ بر مقدم راس تغذیہ بباش نافع ست و بخور شکر و شرب جلاب آن در نزلات صعب مجرب سودمند ست و بدانند
کہ از کلام شیخ و قرشی و غیرہما مستفاد میشود کہ علاج نزلہ و زکام محصور ست و در شش اغراض یعنی تقلیل مادہ موجب تحلیل و استفراغ و تلیین و مقابلہ سبب
فاعل یعنی تعدیل مزاج و قطع سیلان مادہ و تعدیل قوام و تحریک او بطرف دیگر یعنی امالہ مادہ بجہت مخالف و تقدم منع آنچہ از ان متولد شود مثل خشم و قروح انف
یا مثل خشونت حلق و سرفہ و قروح ریہ و آنچہ قریب بدان ست و ورم آنہا ایا تقلیل مادہ با ستعمال تنقیۂ بدن ست و در حار بفصد سرو و مسہل مخرج خلط
حارہ و حقنۂ جاذب مادہ با سفل و در بارد بادویۂ مسہلہ بلغم راس ز شرب مربات و حقنجات و قلت اکل و شرب آب یا ترک او و امالہ یک شبانہ روز و اما مقابلہ سبب
فاعل در حار جہد کنند بہ تبرید راس بانچہ مبرد بالقوہ باشد مثل دخول حمام سر صبح بر نہار و ریختن آب برد ست و پا و مسح اطراف و سرہ و مقعد و ندا کیر و آنچہ مستعمل
آن باشد بروغن بنفشہ و استعمال نطول از جو و خشخاش و بنفشہ و بابونہ و ریختن بہ رواست بر سر و مثل با غذیۂ خفیف سرد و مرطب بالقوہ مثل کدو و ماش و
اسفاناخ و در علاج هر یک از نہا مطبوخ ماء الشعیر بروغن بادام سرشتہ و اما در بارد جہد نمایند چنانکہ دغدغہ و عطاس تیار کنند تسخین سر و تکمید سر تا گرم تا آنکہ
گرمی او بدماغ محسوس گردد و حفظ سر از سخونت و اکثر احتیاج بتکمید نمک جاورس افتد و گاہ از آب بسیار گرم چندانکہ احتمال حرارت او نمایند و نطولات
منضجہ محللہ و ران استعمال کنند و اطراف و سرہ و مقعد و ندا کیر و بان حارہ چون روغن شبت و بابونہ و مرزنجوش بمالند و قوی تر از ان روغن سداب و روغن بان
و روغن غار و روغن سوسن ست و بعضا ادوان رومی سر نشو نیدو لیکن باید کہ بسر روغن نرسانند زیرا کہ عمدہ در علاج نزلات حارہ و باردہ تفتیح مسام جلد
راس ست و تدہین آن باعث سد مسام مانع تحلیل بخارات و خروج آنہاست و اگر تدہین راس لابد باشد برای اثبات تبرید یا تسخین بعد استفراغ استعمال او
جائز بود و چون در نزلہ بارد بر سر و پیشانی لطوخات خردل و قسط و مانند آن بعمل آرند باید کہ بعد از ان بمثل آب صابون و مانند آن بشویند و با غذیۂ
خفیف و لطیف و مسخن مجفف ملین صدر میل نمایند و گاہی احتیاج باستعمال ادویۂ محمرہ باشد مانند آنکہ در ان سرگین کبوتر و خردل و انجیر و لوبیا افتد
افتد بلکہ با ستعمال داغ حاجت آید جہت آنکہ تسخین سر و تجفیف او نافع ست برای آنکہ حادث شدہ و مانع ست از بہر آنکہ حادث خواہد شد اگر بانعی باشد
و باید کہ درین نوع نزلہ اندر حمام قبل از نضج داخل نشوند بلکہ نکمیدات یابس استعمال نمایند و بوئیدن مشک و عنبر و شونیز بو دادہ در خرقہ کتان نیلگون نہاد
صوف در روغن حار مسخن تر کردہ اندر گوش و رین نافع ست و بقول بعضی متاخرین بہر تعدیل مزاج در حار تبرید مزاج از داخل خارج کنند مثل بویانیدن افیون و
سبز و کاہو و مانند آن و از داخل مانند خورانیدن اغذیۂ باردہ و ترچون قرعیہ باخیرہ و اسفاناخیہ گزبرہ بگوشت بزغالہ و تدہین مہرہای گردن و پشت و خصوصہ
عظیم النفع ست از خارج و ایضاً بستن حنا و یا برگ بید و یا ورد و یا حاشیۂ دن شربت نیلوفر چہار تولہ در عرق نیا و فرنہ تولہ و اگر زیادتی تبرید حاجت آید
انار میخوش و یہندوانہ عرق بید مشک و افشرۂ انناس و سیب لمرک و غذا القلیہ بمانیہ و سر یق بگوشت حلوان قم اما در بارد تسخین مانع کوشند از داخل

ومثل نان منضج واستعمال لعوقات ملینہ حارہ واشربۂ زوفائیہ حارہ وایضاً نزد ناتہا مع صدرکے شربت گرم در نوازل نافع ست بجہت نضج او ودفع ملائمہ
اعضائے نفس بنابر انضاج تلیین وتنبیہ بصاحبان ذرلہ موافق نبود وگاہی را ابتدا نفع دارد واما بعد از نضج معتدل ازان موافق بود وبرائے نزلہ حار شراب ممزوج لازم ست
وزہومات در رقیق نزلہ ابتدا منع نضج میناید وگویند کہ برائے حفظ تصدیر ریہ وسینہ وحجاب گذرگاہ مادہ نزلہ اند تا از آن امع وآفت عظیم نرسد جرعہ یا وغراغر مبطی وغایات
حالبشہ جوبات مثل حب بحابٔ حافظ الصحۃ استعمال کنند واین غرغرہ نیز نافع حلبہ بزرکتان صمغ عربی بکوہ کوکنار ہر یک ۵ تولہ شربت تمکو نفیہ پنج تولہ

علاج زکام ونزلہ حار

بہدانہ عناب سپستان تخم خطمی گاؤزبان در آب جوش خفیف دادہ صاف نمودہ شربت بنفشہ داخل کردہ بنوشند واگر نزلہ باز نہ ایستد صمغ عربی کتیرا جزو اح
یک ماشہ در خمیرہ خشخاش آمیختہ ہمراہ جوشاندہ زیادہ کنند وافیون زعفران صمغ کتیرا ہر یک یک ماشہ سائیدہ در آب کوکنار یا ستیدہ تخم مرغ آمیختہ کاغذ را مثل
روپیہ تراشیدہ سوزن زدہ بران مالیدہ بر سر وشقیقہ بچسپانند ونیز در آب مذکور از ین ادویہ حب بستہ بقدر دانہ موٹھ فرو برند وازتخم خشخاش کتیرا صمغ
عربی نشاستہ حب ساختہ در دہن گیرند وعنب الثعلب کزبرۂ کشنیز خشک پوست خشخاش در آب جوشانیدہ صاف نمودہ غرغرہ کنند یا عدس مقشر گلنار
زرد در تخم کاہو عوض کزبرہ داخل کردہ جوشانیدہ رب جوز آمیختہ بعمل آرند کہ در حبس نزلہ وزکام حار از مجربات والد علوی خان ست ویا تخم خشخاش
پوست خشخاش عدس مقشر گلنار فارسی عنب الثعلب یا بیخ خردانیبن کلان بار و برگ توت عناب کشنیز جوشانیدہ غرغرہ سازند کہ از مجربات استادی مرحوم
ست واگر عناب پنجدانہ سپستان دہ دانہ خطمی خبازی ہر یک پنج ماشہ کوکنار تخم خشخاش ہر یک چہار ماشہ عدس مقشر شش ماشہ جوشانیدہ غرغرہ نمایند نیز حبس
نزلہ وتغلیظ آن نماید وکذا غرغرہ گل سرخ گلنار خرنوب شامی عدس حب الآس پوست خشخاش کشنیز خشک مساوی جوشانیدہ صاف نمودہ نافع وتحتیس سیلا
تغلیظ مادہ رقیق خشخاش بزر البنج با قلا پوست خشخاش برگ مورد تخم کاہو گل سرخ ہر یک یک تولہ در نیم سیر آب جوشانند تا ربع سیر بماند غرغرہ کنند وہم منع
نزلہ حار نوشیدن مطبوخ بنفشہ وعدس مقشر وخشخاش مع شربت خشخاش وحریرہ کہ از آب سبوس گندم یا باقلا ونشاستہ وکتیرا و روغن بادام وشکر سپید پختہ باشند
نیز نافع وخوردن دیاقوذ اسفید وایضاً در زکام حار رقیق آش جو بروغن بادام ویا عناب سپستان وبنفشہ وتخم خشخاش جوشانیدہ با شربت بنفشہ یا شربت خشخاش
دہند واگر سرفہ باشد بران بہدانہ واصل السوس وتخم خبازی وگل نیلوفر اضافہ نمایند وتا سہ روز یا پنج روز بدہند وبجای طعام شراب آش جو
تنہا دیا با شربت بنفشہ ویا خشخاش ویا نیلوفر واستاد مرحومی در صورت تپ خشکی زبان وکثرت تشنگی ادویہ جوشاندۂ اول را سوای گاؤزبان در
عرق عنب الثعلب وعرق گاؤزبان جوشانیدہ شیرۂ مغز تخم کدو وخاکشی افزودہ میداد ند وگاہی جہت نضج نزلہ حار وسرفہ سوزش سینہ دو تولہ جوشانیدہ شیرۂ خرفہ
نہ ماشہ شیرۂ مغز بادام ہفت دانہ شیرۂ تخم خشخاش چہار ماشہ نبات سفید یک تولہ داخل کردہ صمغ عربی یک ماشہ کتیرا نیم ماشہ سودہ پاشیدہ میدہند وگاہی
در نزلہ وزکام حار وسرفہ برای تسہیل خروج مادہ حلق وقصبۂ ریہ شیرۂ مغز بادام چہار دانہ شیرۂ مغز تخم کدو شیرین شش ماشہ نبات یک تولہ صمغ عربی
کتیرا نشاستہ ہر واحد یک ماشہ سودہ میدہند وگاہی برای نزلہ وسعال اصل السوس مقشر نیم کوفتہ دو درم بہدانہ نیم درم صمغ عربی یک درم کتیرا نیم درم دانہ
دو ماشہ سپستان ہفتدہ دانہ نبات مصری یک نیم تولہ در پاؤ آثار عرق گاؤزبان جوش دہند وقتیکہ نصف بماند بطور قہوہ بنوشند وگاہی در ریزش نزلہ
والسداد منخرین بہدانہ سہ ماشہ گاؤزبان خطمی پرسیاوشان ہر یک پنج ماشہ در عرق عنب الثعلب عرق گاؤزبان جوش دادہ بطور قہوہ میدہند و
کذلک دانہ سہیل دو ماشہ بہدانہ سہ ماشہ کوکنار دو سرخ نبات یک تولہ جوشانیدہ بطور مسطور وگاہی در ریزش نزلہ وبلغم سینہ برائے نضج خمیرۂ خشخاش
خورانیدہ بہدانہ عناب سپستان نہ دانہ اصل السوس سہ ماشہ تخم خطمی خبازی ہر یک ہفت ماشہ شب در آب گرم تر کردہ صبح جوش دادہ صاف نمودہ
شربت نیلوفر داخل کردہ می نوشانند ونوشیدن آش جو کہ دران عناب سپستان وخطمی خشخاش پختہ باشند با شربت بنفشہ یا خمیرۂ آن نضج وتغلیظ
نزلہ گرم نماید واگر تا سہ روز عوض طعام شراب با ہمین اقتصار ورزند بہتر ست وشربت خشخاش ہمین عمل کند وبقول صاحب حاوی در زکام حار
تغلیظ مادہ وتبرید دماغ وتقویت او ونوشیدن مطبوخ عناب دہ دانہ با شکر دہ درم نافع واگر با وی سعال باشد سپستان وبہدانہ افزایند وغذا

مزوره ماش مع مغز بادام دهند و اگر با سرفه و صداع باشد طبیخ بنفشه سپستان عناب مع شکر یا ترنجبین یا خمیره بنفشه یا شربت بنفشه و اگر بیخوابی باشد شربت خشخاش و مزوره ماش و خشخاش و مغز بادام و تخم کاهو مفید است و حکیم علی نوشته که اگر نزله سائل حار باشد جهت اندمال انفتاح افواه عروق مطبوخ نمایند و بعضی قابض
او آب بامل کرده از ان روی با شویند و اگر نزله از تغیر ورم حار باشد و علامت ترتیب جلد بود جهت حصر آن چیزی از برگ عالیق تر کوفته و یا از اسبغول و یا آب بهی وارد حبو
و یا بازو وه و وده بشراب و سوق یا شوکران و مغول با بعض انقلاب یا حاز دن متوق مع خزف اوازه با گوش تا بنا گوش و دیگر ضماد نمایند و بالجمله در آنچه
مبرد و قابض باشد ضماد کنند و بگیرند آرد گندم جریش و مرو کندر سفیدی بیضه جهت لطوخ سازند یا با شیر مرد اقاق کنند سفیدی بیضه استعمال نمایند و گذ
گل بنفشه و کوکنار خشخاش سفید و کذا اشیل شراب و ضماد از زیره سفید شراب غرغره به برگ اجاص و ضماد عصاره برگ انگور سبز و کذا عصی الراعی و کذا اسفاق در
حاضر جوشانیده هر گاه و قوام او غلیظ گردد بر مقدم دماغ نهادن نافع نزله حار است **الحاصل** در ابتدا مهرا اماله ماده نزله از حلق بسوی بینی
گیرند و بوئیدن صندل بمزج سرکه سود و زکام گرم را نشاید و همچنین سعوس جو با سرکه بوئیدن و برای سده بینی و عدم حس شمه در زکام حار با قلاد و سرکه
تر کرده بر آتش نهند و بخار او بگیرند و کذا صندل سفید و سک چون بسوزند بکار آید باب بخار حجر اسیای گرم در سرکه سرد کرده و مشاله منقوعه در سرکه بر آتش نهند
و یا شکاطیر زرد و برگ مورد و خته بخار گیرند و انکباب بر بخار طبیخ بابونه بنفشه جو مقشر خشخاش و غسل سر بدان نیز نافع و برای منع سیلان فضول رقیق اگر لطوخ
انجا بده و مرض و برگ شاه برچپشیشه را بر آتش نهند و کافور بران پاشیده چادری بر سر کشیده بخار او در بینی بگیرند و یا سبوس گندم در سرکه خیسانیده بر آتش اندا
بخور کافور بخار او بگیرند و اگر کافور ربع درم سبوس گندم آرد جو آرد باقلا صندل سفید گل بنفشه ثمر طرفا هر یک نیم درم کوفته بیخته در سرکه آمیخته بسیار
نشاسته کرده بگلاب بنادقه ساز ند و وقت حاجت بر آتش سوخته دود آن بگیرند در زکامی که از گرمی باشد منع سیلان بینی نمایند و در فوائد شمر الفیه و زنان
جمله ادویه و وجینار انها نوشته و کشنیز و آمله یک یک درم افزوده بعد مهر انجین بخور آن امر نموده و بخور حاج حسین نیز نافع است و غذا آش جو و حسو
سبوس و حسو اوز و یاد ال مونگ با شکر و مزوره ماش مقشر و اسفاناخ و کدو و ملوخیا و رجله و سرق و بقله یمانی به روغن بادام مناسب است و اگر حاجت
بعد از نضج مسهل بدهند اسهال بنفشه تنقیه کنند و مسهل از بنفشه و عناب و سپستان و ریشه خطمی و خبازی و بهدانه و آلو سوس مقشر نیلوفر جوشانیده و مالیده
صاف کرده مغز فلوس خیار شنبر شیر خشت ترنجبین در ان حل کرده باز صاف نموده روغن بادام بران چکانیده نیم گرم نوشیدن نیز در زکام حار نافع است
تا تب نیم گرم استحمام نمایند و تریاق النزله و حب الشفاء علوی خانی و موز ید برود منع نزله مجرب است و کذا حب نزله به نسخه حکیم محمد باقر و
معمول حکیم علی اکبر خان و والد حکیم علوی خان و به نسخه بیاض حکیم اکمل خان و خمیره خشخاش کوکناری و دیا قوزا و رب خشخاش و مفرح نافع نزله
و شربت نزله و فریادرس و شربت گل و شربت خشخاش و لعوق نزله حار و لعوق شمعون و لعوق حمیر و قرص نزله سبز تالیف حکیم محمد هادی والد والد
نزله حار و لعوق حمیر حکیم اکمل خان و نزله بند همه در نزله حار معمول لیکن بدانند که در صورت کثرت ماده نزله نخست تنقیه دماغ نشده باشد حبس نزله روا نیست
که موجب افساد مینماید و اینجا که ماده سخت گرم و تیز و با حدت باشد اول فصد سر رو نمایند و تبرید که در علاج امراض حار دماغی گذشت بدهند و لعاب
بهدانه سه ماشه لعاب ریشه خطمی شیره تخم خیارین هر یک هفت ماشه نبات یا نیم توله دهند و در روغنهای سرد چون روغن نیلوفر و کدو و استنشاق نمایند و از
کافور و صندل تبخیر کنند و بقول محمد زکریا زکام که در صیف عارض شود و تبرید کید بالطبع بارده سیاه و کتان تاب کاسنی تر کرده بر سر نهادن نیز انفع است
و اگر با صداع و تپ بود لعاب بهدانه شیره عناب شیره تخم کاهو عرق شاهتره شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده دهند و باز شیره مغز تخم تربز بجای شیره کاهو
و شربت بنفشه عوض شربت نیلوفر کنند و کتیرا اسود و برای سرفه افزایند و ایضاً بعد فصد و منضج بارد سپستان بیست دانه تخم خبازی چهار ماشه اصل السوس
پنج ماشه عوض کاسنی و شاهتره گل سرخ داخل کرده شب در عرق شاهتره و مکوه و گاوزبان هر یک هفت توله خیسانیده شربت بنفشه یا نیلوفر چهار توله
داخل کرده نوشانند و غذا آش جو بشربت بنفشه یا نبات و یا اسفاناخ یا برنج خورانند و بجای آب عرق مکوه و نیلوفر و سه چهار روز هر دو وقت دوا داده خیار شنبر
ترنجبین هر یک شش توله خمیره بنفشه گاو زبان هر یک چهار توله شربت سناسه چهار توله روغن بادام هفت ماشه افزوده مسهل دهند و بهر آب و گوشت و شاهد

شاہ کٹھیری و صبح تبرید لعاب بہدانہ و ریشہ خطمی ہر یک سہ ماشہ عرق کاسنی و نیلوفر ہر یک ہفت تولہ شربت نیلوفر چہار تولہ اسپغول یا تخم ریحان نہ ماشہ پاشیدہ دہند
و ہمین نسخہ سہ چہار مسہل مادہ جہت تعدیل مزاج و تقویت دماغ اطریفل کشنیزی یک تولہ وقت شب دہند و صبح شربت خشخاش سہ تولہ در عرق کاسنی نہ تولہ و اگر
مادہ بسیار تیز بود و زکام با صداع و شقیقہ شدید منذر برسام و با تپ باشد بعد فصد سر و تبرید و ضماد و سعوط و صندل حار روز ششم برای نضج مادہ گل بنفشہ
خطمی ہر یک شش ماشہ سپستان پانزدہ دانہ بہدانہ سہ ماشہ اصل السوس چہار ماشہ خیسانیدہ شیرہ تخم کاہو شیرہ مغز تخم خربوزہ ہر یک شش ماشہ شربت بنفشہ دو تولہ خاکشی
شش ماشہ داخل کردہ بدہند و روز ہشتم عناب پنج دانہ گاوزبان خبازی پرسیاوشان گل نیلوفر ہر یک چہار ماشہ تخم خیارین کوفتہ شش ماشہ مویز منقی دو تولہ خیسانیدہ
افزودہ شیرجات موقوف نمایند و چون نضج مادہ از قارورہ ظاہر گردد روز دوازدہم اسطوخودوس چہار ماشہ سنای مکی یک تولہ گل سرخ چہار ماشہ در طبیخ
و مغز فلوس شش تولہ ترنجبین چہار تولہ روغن بادام شش ماشہ اضافہ نمودہ مسہل دہند و بجای آب عرق کاسنی و دو ہفتہ خود ابار روز دوم تبرید لعاب
بہدانہ شیرہ عناب شیرہ کاہو شربت بنفشہ اسپغول پاشیدہ دہند باز مسہل و تبرید بدستور و اگر با نزلہ و زکام حار بود اسہال و قبض و تپ و دردسر و غلیان رطوبات
بدنی باشد تبرید از شیرہ عناب دہ دانہ شیرہ کاہو یا شیرہ مغز تخم کدو شش ماشہ عرقیات شربت بنفشہ یا شربت نیلوفر خاکشی دہند بعد تسکین برای نضج مادہ
عناب پنج دانہ بہدانہ سہ ماشہ بنفشہ خبازی اصل السوس ہر یک چہار ماشہ سپستان پانزدہ دانہ خیسانیدہ شیرہ کاہو شیرہ مغز تخم کدو ہر یک شش ماشہ
گاہی شیرہ خیارین شربت بنفشہ دہند باز برای نضج مادہ سوداوی خطمی شش ماشہ گاوزبان چہار ماشہ در نقوع اضافہ کردہ شیرہ تخم کدو خیارین موقوف
کنند و خاکشی شش ماشہ افزایند پس اگر آثار غلبہ بلغم دریافت شوند برای تلطیف آن مویز منقی دہ دانہ زوفا پرسیاوشان ہر یک سہ ماشہ افزایند نکتہ
بلغمی کہ در نزلہ حار شیرجات مثل خیارین وغیرہ بسیار دہند لیکن چون مرض طول کشد بادیان سودہ پاشیدہ می افزایند برعایت معدہ تا از شیرجات معدہ ضرر
نگیرد و بعضی گفتہ اند کہ شدت حرقت چشم و کثرت اشک را کہ در زکام حارض شود و استنشاق آب بسیار گرم بتکرار فی الحال نفع کند ابن ہبۃ اللہ گوید
کہ علاج زکام حار فصد قیفال و شرب ماء الشعیر با شربت بنفشہ و بعدہ اندکی آب انار و استعمال آب آلو بجلاب و ترک غذای حار و شراب حار و تقویت
دماغ بشمومات بارد مثل بنفشہ و نیلوفر و بعد نضج مادہ دخول مریض در حمام و در صورت کثرت سیلان انکباب بر بخار سرکہ و صندل و کافور و باقلا و جو و سبوس
در سرکہ تر کردہ و حذر از خواب بر پشت و بعد اصلاح تغذیہ بمزورہ آب انار و احتراز از امتلاء و تعرض ہوای گرم است ابو سہل گوید کہ در نزلہ و زکام کائن
از حرارت دموی آنست کہ از ان رطوبت رقیق حاد سائل شود آنچہ مغلظ و مبرد این مادہ باشد استعمال کنند و شربت دیاقوزا صبح و شام و تمام روز اندک اندک
بنوشند و ہنگام خواب غرغرہ بدان نمایند و لعوق خشخاش دائم بلیسند و خشخاش سودہ بجلاب آمیختہ لیسیدن نیز نافع است و تخم خشخاش در
حریرہ معمول از مشکر و نشاستہ و روغن بادام استعمال کنند و طبیخ بنفشہ و خشخاش مع پوست و باقلا مع پوست کوفتہ و جو و بابونہ و برگ کاہو و برگ
درخت گل سرخ استنشاق نمایند و ہنگام شدت امر گل مختوم یا گل ارمنی با آب بارتنگ یا آب عنب الثعلب یا آب خرفہ سرشتہ بر سر و پیشانی و چہرہ ضماد
سازند و یا روغن بید کہ در ان خشخاش مع پوست کوفتہ و برگ مورد کوفتہ جوشانیدہ باشند بر سر مالند و از باقلا در سرکہ تر کردہ خشک نمودہ و سندروس
و مسک و صندل و کافور تبخیر کنند و بر بخار سرکہ کہ اندران سنگ آسیا یا حجر النار گرم کردہ انداختہ باشند انکباب نمایند و حتی الامکان خواب کم کنند و غذا
حریرہ معمول از نشاستہ و آرد باقلا و جو مقشر و کدو و خرفہ و کاہو و روغن بادام سازند پس اگر حرارت قوی نباشد دران بچہ ماکیان یا دراج یا ماہی صغار اضافہ
داخل کنند و جلاب و شربت بنفشہ و آب انار بنوشند و اگر شکم نرم باشد خرنوب شامی از دانہ پاک کردہ کوفتہ در آب بجوشانند و صاف کردہ تخم خشخاش
بریان سودہ و اندک صمغ عربی سودہ داخل کردہ بنوشند و غذا کشک جو بریان و بادام بریان و پنیر و تخم خشک کردہ و شستہ و زردی بیضہ در سرکہ
جوشانیدہ کہ بران قدری طباشیر و کشنیز خشک سودہ پاشیدہ باشند تناول نمایند و بخار سبوس در سرکہ تر کردہ با بابونہ و از گل سرخ خشک و نبات و برگ مورد و جو
و باقلا ہر دو در سرکہ تر کردہ تبخیر نمایند تفریع در زکام دموی فصد سر و تلیین طبیعت بمنقوعات مذکورہ و لزوم ماء الشعیر و شربت عناب و خشخاش نمایند
و اگر سدہ باشد و مادہ غلیظ اخراج نیابد بشمل الطیب و سندروس و نبات سفید و کاغذ مصری و کشنیز خشک و عنبر اشہب و عود بر آتش گذاشتہ تبخیر نمایند کہ جہت

تفتیح سدہ در زکام دموی نافع است و انکباب بر طبیخ بابونہ و اکلیل الملک و مرزنجوش از جملۂ منضجات و مفتحات زکام دموی است و ایضاً در شروع آثار غلبۂ خون بعد فصد
شیرۂ تخم کاهو یک تولہ با شربت نیلوفر دو تولہ خواہ گل بنفشہ شش ماشہ گل نیلوفر چہار ماشہ عناب بست دانہ سپستان بست دانہ جوشانیدہ مصفا نمودہ بعد چند روز
استعمال مسہل صفرا و بعد تنقیہ حبس بسکانید و افیون در حبس مجرب است و در زکام صفراوی سوای تخم اہیر مذکورہ تنقیہ مادہ بماء الفواکہ و مغز فلوس و ترنجبین و تغذیہ بماء الشعیر
مزورات مذکورہ و سہر لعنبیح انکباب بر طبیخ بنفشہ و بابونہ و خطمی و تخم کاهو و پوست خشخاش و نوشیدن شربت خشخاش اگر نزلہ رقیق باشد و بخور لشکر طبرزد و کاغذ و
کشنیز خشک و [illegible] عنبر اگر سدہ افتد نیز مفید است انطاکی گوید کہ اگر زکام از خون یا صفرا باشد در دموی مبادرت بفصد سرو و اجب است اگر زکام خاص لہ صرف است و الا امام
اگر سبب تمام بود و الا اطلیق بعدہ تبرید مزاج بلا زمست مثل دہن نیلوفر و کدو و بنفشہ در تدہین و استعمال دہن کاهو نشاید بہتر آنکہ خواب آورست و خواب در نحیا
مضرست و مثل کدو و خرفہ و قطعت در غذا و مثل مورد و نیلوفر و بنفشہ و بید شمامۂ وضعاً باید کرد و از مجربات نہادن برگ کنار و سیب و زعرور و بلول گلاب است
[illegible] کافور بالای [illegible] بخور آبعدہ اگر مادہ متنزل باید بود در سینہ علامات ثقل ظاہر شود و خوف اجتماع مادہ در ان باشد واجب ست استعمال بیداری و ریاضت خفیف و لزوم تلیین
مثل آلو بخارا و سپستان و انجیر و رب السوس و پرسیاوشان و لعاب [illegible] ترنجبین و گلقند شکری جوشانیدہ یا خیسانیدہ و اگر حرارت شدت کند بنفشہ و جو افزایند و اگر
سرفہ باشد تمر ہندی زیادہ کنند و از مجربات من قاطع زکام حار آنست کہ جو مقشر دہ اوقیہ گلقند و خمیرۂ بنفشہ ہر واحد یک اوقیہ اصل السوس و پرسیاوشان و
تخم خشخاش ہر واحد نیم اوقیہ در چہار صد درہم آب بجوشانند تا پنجاہ درہم باند صاف کردہ بشربت انار یا شربت بنفشہ بنوشند و این از اعظم مستقیات و نافع [illegible]
و اگر حاجت بفصول انشا بہتر [illegible] طبیخ بابونہ و اکلیل و بنفشہ است ایضاً [illegible] نزلہ بہری نوشید کہ در دموی تقدیم فصد کنند از رگ قیفال اگر نزلہ از صدر [illegible] بعد لزوم
شربت بالشعیر [illegible] آن تخم خشخاش سودہ تا نضج یابد و طلا بر دہن مورد و نطول بدان و بازو و گل سرخ و گلنار و اقاقیا مجرب است و کذا مالش بدان طبری گوید کہ
در دموی اگر مانعی نباشد فصد کنند و بعد ازان تلیین طبیعت بمطبوخ عناب و آلوی شیرین و سپستان و بنفشہ و اصل السوس و تخم خطمی و ترنجبین آمیختہ نمایند و دو سہ روز
بر شربت [illegible] شربت خشخاش اقتصار ورزند و گراد و یہ مرکبہ نافع زکام و نزلہ حار بخور نافع نزلات و مسکن اوجاع سر و دندان و گوش منقول از
حاجی حسین [illegible] والدہلوی خان بزر البنج سفید پوست خشخاش اصل السوس گل ارمنی [illegible] پوست بیخ لفاح گل بنفشہ [illegible] گل خطمی عنب الثعلب ہر یک جزو
و اگر نزلات بارد باشد ہر بخور [illegible] بابونہ اکلیل الملک از ہر یک جزوی و اندکی جند بید ستر داخل نمایند و در آب بجوشانند و سر و دہان و گوش را بر بخار آن بدارند
پس صاف نمودہ قدری از آب آن مضمضہ نمایند و ثفل آنرا بر سر ضماد کنند ترکیب موثر از حکیم واحد علی مرحوم کہ جہت حبس لہ و زکام و برای ہر مرضی کہ از نزلہ
پیدا شدہ باشد مثل صداع و درد دندان وغیرہ و از برای صداع مطلق مفید است و نزلہ حار و بارد ہر دو را نافع لیکن عمل این در نزلہ بارد و ہر مرض بارد ضعیف است و
بالخاصیت مفید بود زیرا کہ مزاج این موثر فی الجملہ سرد است در امراض حارہ البتہ مفید است پس بہتر آنکہ در نزلہ بارد و غیر آن ادویۂ حارہ کہ مناسب نزلہ وغیرہ باشد ضم نمودہ
استعمال نمایند کہ اکسیر الاثر است تخم دھتورۂ سیاہ سہ تولہ اجوائن خراسانی یک نیم تولہ ہر دو را در یک نیم پاؤ آب جوش دہند ہر گاہ آب بقدر نیم پاؤ بماند از پارچہ صاف نمودہ
در ظرفی نگاہ دارند تا ورق آن فرو نشیند پس آب صاف جدا کردہ باز از پارچہ گذرانیدہ بگیرند و موثر سرخ کلان یا وانار گرفتہ تخم آن در نمودہ در ان آب اندازند و با آتش نرم
بپزند تا آب جذب شود و در ین اثنا از حرکت میدادہ باشند تا موثر تہ دیگچہ چسپیدہ سوختہ نگردد و بعدہ از دیگچہ برآوردہ در آفتاب خشک کنند در دو سہ روز خشک شود
خوراک از ربع تا نصف موثر است و کسی را کہ از خوردن آن قی یا کرب یا دیگر عوارض پیدا شود و تشنگی بقدر دو سہ ماشہ جوش دادہ بنوشانند دفع گردد و شراب نیز مصلح این
موثر است و کسی را کہ از خوردن شراب عوارض پیدا شود یک موثر بخورانند ہمہ دفع شود و زیادہ از قدر خوراک مذکور مسکر و ممسک است حب بنفشہ جہت تنقیہ
در زکام و نزلۂ حار معمول بنفشہ تربد موصوف رب السوس گل سرخ ہر یک یک درم سقمونیا غاریقون ہر یک نیم درم کوفتہ بیختہ بآب تازہ سرشتہ حبہا سازند [illegible] یک
شربت است و طریق استعمال این مثل حب ایارج است حب نزلہ نسخۂ حکیم محمد باقر بزر البنج افیون صمغ عربی کتیرا تخم کاهو بیخ لفاح رب السوس نشاستہ زعفران
مساوی کوفتہ بیختہ بآب حب سازند نوع دیگر از حکیم اکمل خان بزر البنج سفید تخم کاهو مقشر رب السوس صمغ عربی نشاستہ مصطکی کتیرا شکر تیغال [illegible] باقلا بیخ
لفاح منقر بادام شیرین افیون زعفران تخم خشخاش ہر یک یک مثقال نبات سفید پنج مثقال کوفتہ بیختہ بآب سرشتہ حب سازند نوع دیگر از حکیم ممدوح آمدین

بزر البنج و زعفران ہر یک یک تولہ رب السوس ہفت ماشہ کتیرا چہار ماشہ سائیدہ حب بقدر مونگ بستہ در سایہ خشک نمودہ یک حب صبح و یک شام بخورند حب نزلہ
معمول حکیم علی اکبر جان بزر البنج بست و ہشت مثقال تخم کاہو صمغ عربی بیخ لفاح تخم خشخاش ہر یک سہ درم زعفران دو درم افیون مصری پنج درم و نیم نبات سفید
سہ درم کوفتہ بیختہ با آب حب سازند بقدر ماش وقت حاجت یک دو حب فرو برند نوع دیگر معمول حکیم محمد شفیع از تالیف الحکیم علوی خان کہ بغرض ادمان و سرفہ نزلی ہم نفع دارد
و تسہیل نفث میکند افیون بزر البنج مصطکی کتیرا کہربا شمعی صمغ عربی نشاستہ تخم کاہو گل گاؤزبان تخم خشخاش مغز تخم خیارین گل ارمنی پوست بیخ لفاح ہر کدام
دو مثقال زعفران نیم مثقال رب السوس دو و نیم مثقال ریوند چینی یک و نیم مثقال کوفتہ بیختہ با آب کوکنار بقدر فلفل حبہا سازند و لورق نقرہ پیچیدہ نگاہ دارند
خوراک دو حب و در نسخہ دیگر وزن افیون چہار مثقال و بیخ لفاح و زعفران ہر یک یک مثقال است حب نزلہ کہ نزلہ و سرفہ را نافع و ممسک است از حکیم احمد
افیون بزر البنج نشاستہ تخم کاہو تخم خشخاش سفید صمغ عربی ہر یک یک مثقال بیخ لفاح نیم مثقال زعفران دو دانگ کوفتہ بیختہ با آب کوکنار سرشتہ حبہا برابر فلفل
سازند خوراک دو حب با آب نیم گرم حریرہ معمول برای تقویت دماغ و نزلہ خشخاش سفید شش ماشہ مغز بادام ہفت عدد نشاستہ شش ماشہ ہمہ را شیر گرفتہ نبات داخل
کردہ بجوشانند با آتش ملائم تا مثل حریرہ شود گاہی اندکی زعفران اضافہ می نمایند و جہت منع صعود ابخرہ کشنیز خشک داخل کنند نوع دیگر بزر سبوس گندم یک قبضہ
دو در آب تر نمایند و صاف نمودہ بر آتش بگذارند و نشاستہ ہفت درم شکر سفید دو درم روغن بادام پنج درم اضافہ نمایند و بملائمت تحریک کنند کہ پختہ شود و بیاشامند
ایضاً اگر برای تقویت دماغ و رفع نزلہ تولید منی معمول است مغز بادام مقشر دو تولہ تخم خشخاش سفید دو مثقال مغز تخم کدو شیرین دو درم برنج سفید یک تولہ نبات چہار تولہ
روغن گاؤ یک تولہ بدستور حریرہ کنند و اگر بجای آب عرق بید مشک و عرق گاؤزبان داخل نمایند بہتر است و در نسخہ دیگر مغز چلغوزہ یک تولہ نیز داخل است ایضاً
برای نزلات نافع مغز تخم خربزہ تخم خشخاش کشنیز خشک مغز بادام مقشر ہر یک پنج مثقال ہمہ را در عرق بید مشک و عرق گاؤزبان شیرہ کشیدہ و نبات سفید ہفت و نیم
مثقال کتیرا نشاستہ صمغ عربی بارتنگ تخم ریحان ہر یک چہار دانگ تخم مرو کوفتہ یک مثقال یا بادام شیرین و یا چلغوزہ ہر یک پنج مثقال عوض نشاستہ افزودہ بپزند و بکار
برند جہت رفع زکام و نزلہ حار یا بلیس اسپانہ سفید نشاستہ آرد باقلا آرد جو مقشر با ہم درآن صمغ عربی و شکر سفید و کتیرا حل کردہ باشند بپزند و روغن بادام
شیرین داخل کردہ بقوام حریرہ آرند و گرم گرم بخورند خمیرہ خشخاش سادہ کہ در زکام و نزلہ حار معمول است و جہت سرسام و رفع بیخوابی و صداع و منع نزلات
حارہ و انصباب بسینہ و تسکین حرارت و تعدیل اخلاط معتبر و تسکین حرارت مزاج نافع است کوکنار کلان با تخم صد عدد و نیم کوب سازند یا پوست را جدا
نیم کوفتہ و تخم را نرم سائیدہ با دو نیم آثار آب باران بپزند و صاف نمایند و یک نیم آثار قند سفید انداختہ بقوام خمیرہ در آرند قوت آن تا دو سال باقی میماند و اگر در
قوام رقیق دارند شربت خشخاش گویند و اگر خمیرہ خشخاش مرکب سازند در آخر قوام صمغ عربی رب السوس کتیرا ہر یک یک درم تخم خرفہ مقشر کشنیز مقشر مغز تخم کدو
ہر یک دو درم بار یک سودہ ضم سازند و اگر خواہند قدری زعفران نیز آمیزند خمیرہ خشخاش نافع زکام حار پوست خشخاش بست و پنج عدد در آب خیسانیدہ
صبح بجوشانند و صاف کردہ با یک رطل قند سفید بقوام آرند و در آخر قوام شیرہ تخم خشخاش شیرہ مغز تخم کدو شیرین شیرہ مغز بادام ہر یک یک تولہ افزایند تا بقوام
آید خمیرہ خشخاش کوکناری بجہت زکام و نزلہ و سرفہ و صداع و شقیقہ بخاری و منع صعود بخارات معدہ و مراقی و تقویت دماغ و قلب مجرب و معمول است
و بسیار خوش ذائقہ و خوش رنگ پوست خشخاش دہ مثقال جوکوب نمودہ در آب باران سہ رطل خیسانند و صبح جوش دہند و بمالند و بپالند و نبات سفید
یک رطل بقوام آرند و شیرہ مغز تخم کدوی شیرین مغز بادام مقشر کشنیز خشک مقشر مغز تخم تربز تخم خشخاش سفید ہر یک دو تولہ بار یک ساختہ طباشیر کتیرا صمغ عربی
ہر یک نیم تولہ جدا جدا خوب بار یک ساختہ در آن مخلوط سازند و زعفران ہفت ماشہ مشک یک ماشہ بعرق کیوڑہ و عرق بید مشک و رنگ سماق حل کردہ بیامیزند
و ورق نقرہ دو تولہ یک یک انداختہ بہ چوب کش درہم نمایند و بقدر یک تولہ ہمراہ عرق گاؤزبان یا قہوہ گاؤزبان و نبات سفید ہر روز الا شیخ بخورانند
خمیرہ خشخاش کہ معمول جہت ترطیب و تقویت دماغ و نافع نزلہ و زکام و خواب خوش می آرد کوکنار دہ درم جوکوب نمودہ در دو سیر آب تر کنند و بعد یک شبانہ روز بجوشانند ہرگاہ
نیم سیر آب باند صاف نمودہ تخم خشخاش مغز بادام ہر یک دہ درم ... آب شیرہ برآوردہ با آب کوکنار مذکور ساختہ نبات سفید یک و نیم پاؤ و گلاب نیم پاؤ داخل کردہ
بقوام آرند و زعفران نیم ماشہ ورق نقرہ گلاب سودہ ... انداختہ شود و داخل کردہ بہ چوب مخلوط سازند کہ ہمہ رنگین شود در ... خشخاش از تالیف محمد باقر جہت

نزلات حاره و بغایت نافع است کوکنار مع تخم صد عدد و بکوبند و یکشبانه روز در چهار و نیم صد مثقال آب ترکنند و بجوشانند تا نصف رسد پس صاف کرده با هفتاد و پنج درم شکر یا عسل یا مثلث بقوام آرند که مثل لعوق شود و بعده اقاقیا زعفران از هر یک عصاره لحیة التیس هر یک نیم درم کوفته بیخته بسرشند و گاهی حب ها ساخته میشود نظیر ادویات سفوف نافع نزله و رافع سهر پوست و مانع کشنیز مقشر تخم کاهو تخم خشخاش هر یک دو مثقال اصل السوس بادیان دارچینی هر یک یک مثقال کوفته بیخته سفوف سازند خوراک دو مثقال بعد تنقیه بعمل آرند ایضاً زکام و نزله را بعد تنقیه مفید است تخم خشخاش سفید اصل السوس مقشر پوست هلیله زرد برابر نبات برابر همه کوفته بیخته صبح از سه درم تا شش درم خورده باشند شربت بنفشه که زکام و نزله حار و ذات الجنب و ذات الریه و صداع و درد چشم و درد دیگر را نافع بود و بول ادرار نماید نرم کند گل بنفشه خشک هفت و نیم مثقال در آب ترکنند و بجوشانند و با یک آثار شکر سفید بقوام آرند و اگر گل بنفشه تازه باشد با دو آثار بگیرند و همین طریق ساختن شربت نیلوفر است شربت خشخاش معمول و نزله حار که با حرارت و قبض بود و مفید سرفه یابس و سل و دق کوکنار مع تخم صد عدد صمغ عربی بهدانه مغز تخم کدو مغز تخم خیارین تخم خطمی هر واحد پنج مثقال شیرخشت سی مثقال کوکنار نیمکوفته و تخم خطمی و صمغ و بهدانه در آب ترساز ند بعده با آتش ملائم بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده سی و سه درم قند بقوام آرند و وقت قوام شیرخشت محلول و از مغز تخم کدو و خیارین شیر برآورده صاف نموده داخل نمایند تا بقوام آید شربت نزله جهت نزله حار و دفع قبض بے عدیل و معمول استاذی مرحوم انجیر زرد سه دانه عناب بست دانه سپستان پنجاه دانه پرسیاوشان سه درم حب الآس کتیرا هر یک پنج درم تخم خطمی هفت درم اصل السوس تخم خشخاش سفید هر یک ده درم مقشر پانزده درم خمیره بنفشه سی درم ترنجبین یک نیم پاو شربت سازند نوع دیگر که جهت نزله حار و بارد مجرب و معمول برای محرورین بعضی اجزای حاره آن کاسته و برای مبرودین معتدلین همه بحال داشته بکار برده میشود و اعانت بر تسهیل نفث و دفع عسر و تسلیس نفس و تسکین بنفشه نیلوفر هر یک چهار درم جو اسیون پنج درم پرسیاوشان اصل السوس زوفای خشک بیخ بادیان جو مقشر تخم خطمی تخم خبازی تخم کتان گاوزبان هر یک هفت درم انجیر زرد بست دانه عناب سی دانه مویز منقی چهل دانه سپستان پنجاه دانه آنچه کوفتنی است جوکوب کرده در سه رطل آب شب بخیسانند و صبح بجوشانند هرگاه نصف بماند مالیده صاف نموده ترنجبین خراسانی یک رطل قند سفید دو رطل داخل کرده بقوام شربت آرند خوراک از پنج درم تا هفت درم شربت گولر دافع نزله حار و سرفه و ضیق النفس که از نزله حار بوده باشد از مجربات میر قادر علی بنارسی گولر خام یک آثار پاو بالا چهار پاره کرده سپستان تخم پالک نیمکوفته اصل السوس مقشر نیمکوفته هر یک یک چهٹانک عناب ولایتی پاو سیر همه ادویه را شب بآب تر نمایند و صبح جوش داده مالیده صاف نموده سه پاو شکر سفید انداخته قوام نمایند و دو تولہ تا شش تا با آب حل کرده تا حصول صحت نوشیده باشند بلا ناغه پرهیز از ترشی و بادی و روغن تلخ و جغرات و شیر واجب بود و طلا که منع نزلات کند مرمکی ایلوه گوند ببول نشاسته کتیرا اسپیاری چهالیه هر واحد سه ماشه افیون نبر زالنج هر واحد یک نیم ماشه کوفته بیخته بر روی کاغذ سوسن زده طلا نموده بر صدغین بچسپانند قرص نزله سند تالیف میر محمد هادی پدر علوی خان که در منع سیلان نزلات از سر باعضا بسیار مجرب است مرمکی صبر سقوطری عنغص مکی صمغ عربی نشاسته سک رامک کتیرا گلنار اقاقیا دم الاخوین انزروت فوفل شیاف ماميثا هر یک یک درم افیون نیم درم زعفران دو دانگ کوفته بیخته با بیکه وران برگ مورد جوشانیده صاف نموده باشند سرشته اقراص سازند وقت حاجت بسفیده تخم مرغ حل کرده بر روی سه پاره کاغذ مثل درهم که سوزن بسیار زده باشند مالیده دو قطعه بر صدغین و یک قطعه بر یافوخ چسپانند ایضاً منه عنغص مکی بوش و رندهی شیاف ماميثا هر یک دو دانگ انزروت سفید مرمکی صمغ عربی دم الاخوین برگ مورد هر یک یک دانگ افیون قیراطی زعفران طسوجی کوفته بیخته بسفیده تخم مرغ سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند هر قرصی بمقدار دانگی و به دستور نسخه قبل بکار برند لعوق جهت نزله حار مغز بادام مقشر سه درم کتیرا چهار درم خشخاش سفید پنج درم صمغ فارسی ده درم همه را کوفته بیخته با سپوزن فانیذ در برابر فانیذ تخم خرفه مقشر کوفته آمیخته لعوق سازند لعوق تمر هندی که نزله و زکام حار را بغایت سودمند است خشخاش سیاه و سفید هر کدام دو اوقیه اصل السوس مقشر نیمکوفته سه اوقیه بهدانه تخم خطمی هر کدام یک اوقیه صمغ عربی کتیرا هر کدام نصف اوقیه همه را بغیر از صمغ و کتیرا در پنج رطل آب ترکرده بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده صمغ و کتیرا باریک سائیده و لعاب اسپغول نیم رطل شکر سفید دو رطل اضافه کرده بجوشانند تا بقوام آید بردارند و بنوشند اندک اندک از آن بلیسند نزله سبل معمول حکیم اکمل خان تخم کاهو تخم خشخاش افیون زعفران نبر زالنج دم الاخوین صمغ عربی کتیرا گل سرخ انزروت اگر حاجت

باشد کافور قیصوری نیز اضافه نمایند و همه ادویه را سائیده ببیخته تخم مرغ آمیخته بر کاغذی که از سوزن سوراخ کرده باشند مالیده بر شقیقه بچسپانند

علاج زکام و نزله بارد

اصل السوس پنج ماشه گاوزبان شش ماشه نبات سفید دو توله جوشانیده صاف نموده بنوشند و یا انجیر زرد مویز منقی پرسیاوشان زوفای خشک بادیان عود
گاوزبان آمیزند و یا عسل بدهند و گویند که انجیر زرد سه اوقیه صعتر بابونه هر یک نیم اوقیه جوشانیده نوشیدن زکام بارد را مجرب ست و اگر اصل السوس گاوزبان
بادیان ابریشم خام هر واحد یک درم سپستان مویز منقی هر یک هفت و نیم مثقال تخم خطمی سه درم جوشانیده صاف نموده نبات سفید حل کرده بدهند و اگر حاجت
تلیین باشد ترنجبین یا مغز خیارشنبر افزایند نیز مفید بود و دست مال لعوقات ملینه حاره همراه جوشانده و شربت زوفا و معجون آن و شربت اسطوخودوس و شربت
بنفشه مربیات العسل و مغلی نضیج و مغلی حلو و خمیره بنفشه و خمیره اسطوخودوس نیز منضج است و گاهی در نزله بارد غلیظ برای تلطیف و تقطیع احتیاج سکنجبین و شربت لیمو
قلیل الحموضت افتد و کثیر الحموضت لذع و خشونت میکند و باید که در آب اصل السوس وغیره حل کرده بدهند تا مضرت حموضت اصلاح یابد و اولی آنست
که انضاج باشربه حلوه حاره ملینه باشد تا احداث خراش و خشونت در حلق و سینه و ریه ننمایند و مطبوخ انجیر و مویز و زوفای خشک با خمیره بنفشه نیکوست و
تکمید سر بجاورس و سبوس گندم نمایند و یا مغز نان گندم گرم جبهه و صدغین را تکمید کنند و بابونه پرسیاوشان زوفای خشک مرزنجوش نمام قیصوم جوشانیده
آب آن بر سر ریزند و ثفل آن ضماد نمایند و انکباب بر بخار آن نیز مفید و از شمومات مانند شونیز بریان کرده و انیسون بریان در صره بسته و عنبر و مشک و
عود هندی و عطر آن نافع و مالش دست و پا بروغنهای گرم و چرب کردن ناف و مقعد بآنها مفید و از طعام و شراب باز دارند و حتی الامکان بیدار مانند و
بر تشنگی صبر کنند و اگر سده افتد شربت که از بنفشه و عناب و مویز و انجیر پخته باشند جهت تفتیح خوب است و بابونه و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش و بنفشه و خطمی جوشانیده
بخار گرفتن در تنقیح ماده و تفتیح سده دخلی تام دارد و اگر شونیز بریان یکشبانه روز در سرکه تند تر کرده بسایند و باندک روغن زیتون کهنه سعوط کنند
فی الحال سده بکشاید و بوئیدن گل نرگس نیز تفتیح سده نماید و بسیار دوست مانع زکام ست و انکباب بر مطبوخ طرفا و نجبین سر و ششتن بر نجوشیر و شلجم و بابونه در نزله بارد
مفید ست و سنجاگ گندم در آب و سرکه جوشانیده سر بر بخار آن و ششتن نیز مفتح سده زکام ست و اگر لادن چوب گز شونیز بجوشانند و سر بر بخار آن دارند سده
بینی بکشاید و بخور حاجی حسین که در ادویه زکام و نزله حاره گذشت نیز مفید و اگر کلونجی بریان نوشادر هر یک دو ماشه زنجبیل سه ماشه کوفته اندکی سرکه آمیخته در
پارچه بسته ببویند زکام بسته جاری کند و تخم مشک و عنبر و لادن و قطران و جند بیدستر و قسط و شونیز بریان نافع ست و در انها برای اماله نزله از حلق بسوی بینی ناس
محسن جاوی و غیره و سعوط و نفوخ عطاس بکار برند و اگر در ناس تنباکو یک توله عطر عود یا عطر مجموعه دو سرخ آمیخته استعمال نمایند نیز در زکام بعد نضج مواد برای اخراج و
اماله آن از جانب حلق معمول ست و سعوط تخم سرس برای سیلان نزله از بینی نافع و بهر قطع سیلان لادن عود قسط شونیز در سرکه تر کرده بر آتش بسوزند و بخار آن در بینی کشند
و بخور کبریت نیز حابس زکام مسکن و بخار دارچینی نیز مفید زکام رطب ست و اگر کندر میعه سائله قسط شیرین سندروس مساوی کوفته بیخته حب سازند و بر آتش نهاده
بخار آن بدماغ رسانند در زکام بارد منع رطوبت از منخرین کند و یا شونیز در سرکه تند سائیده بر سنگ تفته یا خشت گرم ریخته چادر بر سر کشیده دود آن بگیرند و استعمال
دیگر ادویه مرکبه که مسطور میشود حسب حاجت مفید ست و در نزله بارد کهنه استعمال حب اذاراقی و پس از آن حب بلادر معمول حکیم شریف خان ست و بر تارک سر شرط زده
سیماب در آب برگ تنبول حل کرده مالیدن در دفع نزله کهنه از مجربات ست و اگر دار شیشعان دو توله قرنفل دو ماشه جوزبوا کبابه و عاقرقرحا هشت ماشه دار فلفل فلفل موییه
هر یک پنج ماشه سائیده گرم کرده بر سر ضماد نمایند در دفع نزلات بارده نافع و اگر لادن لوبان مصطگی کندر زفت گل بابونه سنبل الطیب از هر کدام یک جزو روغن گل یا
نرگس موم سفید از هر کدام چهار جزو موم را در یکی ازین روغنها گداخته ادویه را کوفته بیخته بآن بسرشند و بر پارچه مالیده بر سر گذارند و دو سه روز بسته دارند از برای زکام
و نزله کهنه مجرب ست و باید که در نزله بارد وقت تشنگی آب گرم بنوشند و اگر بجای آب ماء العسل دهند بهتر باشد و غذا حریره که از سبوس گندم و مغز بادام و شهد پخته باشند
بدهند و خوردن نان بانجیر و مویز و شلجم و گزر وغیره که در ان قبض نباشد و جامع جلا و تلیین بود مفید ست **بیان ادویه مرکبه** که در زکام و نزله بارد مستعمل
اطریفل مقوی دماغ نافع نزله مفید آلات صدر و ملین آن پوست هلیله زرد و کابلی پوست هلیله آمله کشنیز خشک مقشر مغز بادام هر یک یک توله تخم خشخاش

تخم کاہو و دارچینی اسطوخودوس ہر یک شش ماشہ ادویہ سوای خشخاش و کاہو و بادام کوفتہ بیختہ و مغزیات را علیحدہ حلیہ کردہ آمیختہ نگہدارند بیش [illegible]
بیخ بادیان اصل السوس گاؤزبان ہر واحد دو مثقال عناب پانزدہ دانہ سپستان ہفتدہ دانہ اسطوخودوس دو درم زوفای خشک [illegible] اصل الطیب یک ماشہ [illegible]
سوسن پرسیاوشان ہر یک یک مثقال انجیر زرد ہفت عدد مویز منقی چہار تولہ این ادویہ را در سہ پاؤ آب بجوشانند [illegible] بمالیدہ صاف کردہ با نیم آثار
قند سفید آمیختہ بقوام آرند و ادویہ کوفتہ بیختہ [illegible] آمیختہ معجون سازند خوراک یک تولہ بر ناہار خورند و از ترشی و بادی پرہیز نمایند اطریفل ملین تالیف علوی خان
نافع از نزلات بلغمیہ مزمنہ و منقی دماغ و آلات سینہ از بلغم عناب انجیر زرد ہر یک بست دانہ اصل السوس و زوفای خشک [illegible] اسطوخودوس ابریشم بسفائج فستقی [illegible]
ہر یک دو و نیم مثقال مویز سرخ تخم بیرون کردہ بست و پنج مثقال مجموع را در سہ چہار یک من تبریزی آب خالص بجوشانند تا نصف ماند [illegible] بمالند و بعسل سفید مصفی [illegible]
پنجاہ مثقال داخل کردہ بقوام آورند بعدہ پوست ہلیلہ زرد پوست ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ و پوست بلیلہ آملہ منقی اسطوخودوس کشنیز خشک مقشر ہر یک پنج مثقال
بادیان افتیمون مصطگی حب بلسان ہر یک دو و نیم مثقال غاریقون سفید سہ مثقال فلفل سیاہ نیم مثقال تخم خشخاش سفید دو مثقال و نیم روغن بادام شیرین
دوازدہ مثقال و نیم ادویہ را کوفتہ بیختہ بروغن بادام چرب نمودہ داخل نمودہ بکار برند شربتی از یک مثقال تا سہ مثقال با آب نیم گرم [illegible]
بجہت نزلہ و زکام و امراض دماغی بارد و تسکین درد دندان معمول برای ظلمت چشم و دوار و طنین و لقوہ و فالج و صرع و رعشہ و سبات سہری [illegible]
سوداوی و سہر مفرط و ہذیان و ضعف اعصاب و تشنجہای لثہ و بلادت ذہن و تخمہ و سیلان لعاب و نزف دم و قولنج [illegible] و درد معدہ و جگر [illegible]
سرعت انزال مفید و امان و بعد انزال منی دہندہ از مضار ادویہ و قاطع حمیات عتیقہ و سعال نافع و با و زہرہای سموم است نسخہ الاکسیر فلفل سیاہ فلفل سفید بزرالبنج سفید
ہر یک بست مثقال افیون مصری دہ مثقال زعفران پنج مثقال سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون ہر یک یک مثقال ادویہ را [illegible] بعدہ وزن [illegible]
صاف کہ سہ چند ادویہ باشد بسرشند و سہ ماہ در جو پنہان دارند پس استعمال نمایند و مقدار شربت او نہایت نصف مثقال [illegible] از پنج سال [illegible]
معمول حکیم علوی خان دارچینی زنجبیل ہر یک یک مثقال عوض فلفل سیاہ است نوع دیگر نسخہ ابوالبرکات کہ بہترین نسخہ [illegible] فلفل دارچینی [illegible]
ہر یک چہار درم زعفران پنج درم زنجبیل پودینہ خشک ہر یک ہفت درم روغن بلسان یا روغن گل سنبل الطیب [illegible] ہر یک [illegible]
ہر یک دہ مثقال و نیم افیون یک نیم اوقیہ تخم کرفس انیسون بزرالبنج ہر واحد پانزدہ مثقال فلفل سیاہ بست و دو و نیم مثقال عسل چہار صد و پنجاہ مثقال [illegible]
سازند ہر شش ماہ از محمد صادق برای نزلہ و زکام نافع بود و ممسک و مقوی باہ است و دیگر امراض [illegible] سنبل الطیب عاقرقرحا [illegible]
زنجبیل [illegible] بہمن سفید بہمن سرخ سافج ہندی آملہ منقی ورق نقرہ ہر یک شش ماشہ گل سرخ چہار درم قرنفل جوزبوا دارچینی عود بلسان دوالہ سعد کوفی زعفران
ہر واحد چہار ماشہ بزرالبنج نانخواہ ہر یک دو درم مشک خالص یک ماشہ افیون پاؤ آثار عسل خالص دو آثار مغز پستہ مغز بادام مقشر [illegible]
مغز گردگان ہر یک یک دام فلفل چہار ماشہ کوفتہ بیختہ بدستور معمول معجون سازند حب نزلہ کہ بجہت نزلہ و زکام از مجربات است جند بیدستر زعفران
ہر یک یک مثقال رب السوس دارچینی افیون ہر یک سہ مثقال صمغ عربی کتیرا نشاستہ ہر یک پنج مثقال بقدر فلفل حبہا سازند مقدار شربت دو حب [illegible]
در لقبائی وزن رب السوس دہ مثقال است و در قرابادین وزن جند بیدستر یک نیم مثقال و دارچینی پنج مثقال نیز مرقوم حب جای ختائی کہ بطریق قہوہ
میخورند نزلہ بارد را نافع است و تقویت باہ و معدہ و دماغ نیز کند و ریح بلغمی از بدن دور نماید و گردہ و پشت را قوت دہد چای ختائی پودینہ خشک ہر یک
یک تولہ پوست ترنج شش ماشہ در آب شب تر نمایند و صبح سہ چہار جوش دادہ صاف نمایند و نبات داخل کردہ بقوام آرند پس عنبر اشہب یک ماشہ
حل کنند و بعد از آن کہ قریب سرد شدن برسد قرنفل دارچینی ہر یک سہ ماشہ دانہ الائچی کلان و خرد مصطگی ہر یک یک تولہ فوفل دکھنی عود غرقی ہر یک شش ماشہ
مشک خالص یک ماشہ ہمہ را سائیدہ داخل کردہ حبہا بطریق لوز بستہ نگہدارند و در گلاب یا آب انداختہ بطور قہوہ نوشیدہ قبل از طعام و بعد آن خورند حب
موم سیائی بجہت دفع نزلہ و زکام و تقویت اعصاب و دماغ مجرب است و نظیر ندارد و امساک را نافع مرکی یک ماشہ قرنفل دارچینی کبابہ [illegible]
صمغ عربی عود ہندی رب السوس ہر یک سہ ماشہ مصطگی خولنجان بہمنین ہر یک دو ماشہ ابریشم مقرض چہار ماشہ موم سیائی کانی مسیعہ سائلہ ہر یک

ششش ماشہ کوفتہ بیختہ بروغن بادام چرب نمودہ بآب کوکنار خمیر کردہ برابر نخود حبہا سازند یک دو حب صبح و شام خوردہ باشند حب شنگرف و نزلہ بارد معمول است
زعفران عاقرقرحا دارچینی قرنفل شنگرف بذرالبنج جوزبوا ہر واحد دو سرخ افیون چہار دہ سرخ حب بقدر مونگ بندند خوراک از یک حب تا دو حب نسخہ حب مصطگی
جہت نزلہ و زکام و سرفہ و سیلان منی منقول از بیاض استاد مرحوم مصطگی زعفران ہر یک یک ماشہ افیون مصری چہار ماشہ بقدر فلفل حب سازند خوراک یک حب تا دو حب
حب جدوار نافع زکام و نزلہ و سرفہ و جہت زحیر و اسہال و تسکین آلام مشکو معمول استاد مغفور فلفل سفید یک ماشہ دارچینی دار فلفل ہر یک دو ماشہ قرنفل سہ ماشہ
جدوار جوزبوا زعفران کبابہ مصطگی خصیۃ الثعلب ہر یک پنج ماشہ افیون خالص یک تولہ کوفتہ بیختہ بآب صمغ عربی سرشتہ حبہا بقدر نخود سازند و در سایہ خشک کنند و از یک
حب تا چہار حب وقت خواب استعمال نمایند حب جدوار معمول خاندان حکیم غلام امام حافظ صحت نافع زکام و نزلہ قاطع اسہال مقوی احشا جدوار درونج رومی انیسون
فلفل بلیلہ زرد ہر یک چہار مثقال بہمنین بذرالبنج کبابہ عاقرقرحا صمغ عربی مومیائی قرنفل گاو زبان سعد کوفی تخم گزر حب الآس لسان العصافیر کشنیز خشک بادیان ہر واحد سہ مثقال
سنبل الطیب فاقلہ فرفیون زراوند مدحرج ریوند چینی مغز بادام صندل سفید زیرہ مدبر مروارید ناسفتہ ہر یک دو مثقال مرکی مرزنجوش ہر یک یک مثقال ثعلب مصری
پنج مثقال آملہ شقاقل ہر یک شش مثقال دار فلفل نہ مثقال جند بیدستر نیم مثقال افیون بست و پنج مثقال حب بقدر نخود بندند خوراک یک حب نسخہ حب مناج نوع دیگر نافع
از برای زکام و نزلہ و سرفہ کہ حکیم علوی خان بجہت عبداللہ خان وزیر اعظم ہندوستان تالیف نمودہ و بمزاج معزی الیہ موافقت کردہ و مجرب است جدوار خطائی مجرب
مصطگی رومی بسباسہ صمغ عربی بذرالبنج سفید طباشیر پوست بیخ لفاح ہر یک یک نیم درم دارچینی سہ درم زعفران دو درم نبات سفید چہار درم افیون ششش درم و
چہار دانگ ورق طلا بست و پنج عدد و اگر بعوض ورق طلا نیم درم طلای مکلس کنند بہتر است بدستور مقرر حب سازند ہر حبی بقدر نخود خوراک یک حب نوع دیگر
نافع زکام و نزلہ و معمول است جدوار افیون ریوند خطائی زعفران ہر واحد سہ ماشہ کتیرا دو ماشہ بیخ لفاح جوزبوا برگ قنب ہر واحد ششش ماشہ بقدر
فلفل حبہا سازند نوع دیگر جہت نزلہ کہ از آب سرد متاذی شود و جہت امساک مفید از بیاض استاد مرحوم افیون یک تولہ جدوار ششش ماشہ
اجواین خراسانی تخم دھتورہ زعفران ہر یک سہ ماشہ بقدر فلفل حب بندند دو سہ حب ہر روز بخورند نوع دیگر کہ زکام و نزلہ و سرفہ و صداع را نافع است
دارچینی کندر رب السوس صمغ عربی ہر یک سہ درم جدوار بنفسجی زعفران افیون ہر یک ہفت درم کوفتہ بیختہ بگلاب سرشتہ حبہا سازند برابر نخود نوع دیگر تالیف
حکیم ارشد برای شاداب خان جدوار عود ہندی دارچینی بذرالبنج ہر یک نیم تولہ مصطگی کندر زرنباد قرنفل دانہ ہیل جوزبوا بسباسہ کبابہ چینی
سنبل الطیب پوست ترنج زعفران مشک عنبر اشہب بادیان انیسون نانخواہ صمغ عربی ورق نقرہ ہر یک سہ ماشہ افیون یک تولہ بدستور حب سازند
نوع دیگر قلیل الاجزا و کثیر المنافع و جہت تقویت دماغ و دل و معدہ و باہ بعدیل جدوار بنفسجی زعفران کشمیری عنبر اشہب ہر کوفتہ بیختہ در کھرل سحق
بلیغ نمودہ قدر فلفل حبہا سازند و از دو حب تا پنج حب بخورند حب تاتورہ جہت کسی کہ دائم النزلہ بود خیلی سود مند است تخم تاتورہ را ہفت بار بآب پوست
خشخاش تر کنند و خشک نمایند بعدہ در آب پوست خشخاش بجوشانند تا آب جذب شود و مغز بنبہ دانہ زیرہ سفید کشنیز مقشر ہمہ مساوی گرفتہ
بآب ترنجبین منقوعہ ادویہ در کھرل صلایہ کردہ حب بقدر نخود بندند و در سایہ خشک نمایند و در وقت خواب یکی فرو برند چون مغز بنبہ دانہ کہ تریاق تاتورہ است
داخل است ضرر نکنند و معہذا قدر نخود باک ہم کم است و این حب سرعت انزال و درد منی و سرفہ را نافع است حب سیماب کہ در نزلہ کہنہ
نفع بلیغ می بخشند حتی کہ استیصال آن می کند سیماب کبریت ہر یک چہار درم خوب سحق کنند کہ کجلی شود و بس قرنفل کاہ دار چہار درم تخم جوز ماثل یک درم
نبات نہ درم و داخل کردہ چہار گھڑی دیگر صلایہ کنند پس حب بقدر نخود بستہ یک صبح و یک شام بخورند حب کچلہ برای نزلہ بارد دائمی و اختلاج

ودیگر امراض باردۂ دماغ و عصب نافع بود از بیاض والد مرحوم دارچینی جوز بوا بسباسہ عود صلیب قرنفل ہر یک یک تولہ کچلہ دو تولہ اول کچلہ را در شیر حلیبات
پوست آنرا دور کردہ بسوہان ریزہ نمودہ یا از کارد باریک تراشیدہ خوب صلایہ کردہ بعد از ان ادویہ دیگر کوفتہ بیختہ در عرق نانخواہ خمیر کردہ بمقدار نخود
حب بستہ صبح و شام بقدر مناسب دو حب بعرق اجوائن و عرق صعتر ہر یک بقدر مناسب دہ تولہ بنوشند و چون درین حب ادویہ مقویہ و ممسکہ اضافہ نمودہ شود
در تقویت باہ و امساک فائدہ عظیم دارد و اگر عقیمہ بعد از طہر بخورد بار گیرد حب بلادر برائے نزلہ و جمیع امراض باردۂ دماغی و اعصابی و رطوبے
و تقویت حفظ و رفع ریاح و سلس البول فائدہ عظیم دارد و تقویت باہ و امساک و رفع عقم از مرد و زن نماید بلادر مغز گردگان کنجد مقشر مساوی ہمہ را کوبند
و خوب باہم مخلوط نمودہ حبہا بمقدار نخود بندند و از یک حب شروع نمایند و این حب و حب سابق را بعد از انکہ چیزی ضرر محسوس نشود آہستہ آہستہ بقدر برداشت
طبیعت بیفزایند و عورتی برای درد یا و ثولول فم رحم استعمال کرد و زائل شد و ہرگاہ ہمین شقاقل ثعلب عنبر اشہب و دیگر مفرحات مثل فندق ہمانند آن
اضافہ نمایند در تقویت باہ و امساک و دیگر آثار بے عدیل گردد و چون این ہر دو حب را بجہت امساک استعمال نمایند در آب کوکنار حب بندند و اگر حب از مغز
بلادر یا ادویہ مناسبہ ساختہ استعمال نمایند نیز در تقویت باہ و امساک فائدہ عظیم خواہد کرد و بی غائلہ بود خمیرۂ خشخاش معمول نافع نزلہ و زکام مقوی دماغ پوست
خشخاش یک سیر در یک حصہ آب باران و دو حصہ گلاب بخیسانند و بعد چہار پاس بدست مالیدہ بجوشانند تا ثلث آید صاف نمودہ تخم خشخاش یک سیر را
در ان شیرہ گرفتہ با قند سفید دو سیر بقوام آرند و از آتش فرود آوردہ عنبر اشہب نیم تولہ صندل سفید چہار مثقال عود غرقی مصطگی زعفران ہر یک دو تولہ سودہ
آمیزند و زعفران بگلاب حل کردہ مخلوط سازند و ورق نقرہ پنجاہ عدد و ورق طلا صد عدد نیز آمیزند سعوط کہ برای مائہ نزلہ از حلق بسوی بینی در انتہا بکار آید برگ
فلفل تر گرفتہ بر جای بلند در ہوا و در چنانچہ بیاویزند کہ خشک شود پس از ان شش درم بگیرند و صعتر فارسی زراوند طویل زعفران ہر یک نیم درم کندش چہار درم عاقرقرحا
سہ درم سحق بلیغ نمودہ سعوط سازند فلونیای رومی نافع نزلہ و سرفہ و اوجاع کبد و اختلاط و درد دندان و تاکل آنہا و درد قولنج زعفران پنج درم فلفل سفید
بزر البنج ہر یک بیست درم افیون دہ درم فطر اسالیون چہار درم تخم کرفس نبطی سہ درم سنبل الطیب چہار درم ساذج ہندی سلیخہ عاقرقرحا حب بلسان فرفیون
ہر یک یک درم ہمہ ادویہ را کوفتہ بیختہ یکجا جمع کنند و بروغن بلسان خوب لت کنند و بعسل کف گرفتہ سہ چند ادویہ بسرشند و در ظرفی بردارند و وقت حاجت بعد
شش ماہ مثل نخود استعمال کنند برای قولنج و درد گردہ بآب کرفس و سعیدہ و بعضی اطبا عوض تخم کرفس نبطی دوقو داخل میکنند و ہر قدر کہ کہنہ شود نافع تر باشد
فلونیای فارسی نافع برائے نزلہ و سرفہ و قولنج و حیض و ریاح رحم و اسقاط و رحم را تقویت دہد و اصلاح قی و اختلاف بلغم و بلادت دماغ و بدن کند فلفل سفید
بزر البنج ہر یک بیست درم افیون دہ درم و بعضے اطبا گل مختوم دہ درم داخل کردہ اند زعفران پنج درم سنبل الطیب رومی عاقرقرحا فرفیون ہر یک دو درم جند بیدستر
یک درم زرنباد و درونج ہر یک نیم درم مروارید مشک ہر یک نیم مثقال کافور یک نیم دانگ ہمہ ادویہ کوفتہ بیختہ جمع نمودہ بعسل کف گرفتہ سہ چند ادویہ معجون سازند
و در ظرف بردارند بعد شش ماہ وقت حاجت استعمال کنند شربتی از ان یک درم بآب سرد برای قی مفرط و اسہال و نفث الدم و نزف حیض بآب سماق و
ہر قدر کہ این دوا کہنہ گردد جید تر بود نزلہ بند از حکیم حاذق الملک صمغ عربی کتیرا قرنفل بسباسہ حضض مکی بزر البنج جدوار خطائی افیون زعفران مصطگی
بنج افاج در گلاب و سفیدۂ تخم مرغ سودہ بر کاغذ یکہ برابر روپیہ باشد بسوزن سوراخ نمودہ ادویہ طلا کردہ بر شقیقہ بچسپانند ناس نزلہ از
مجربات اکبری تنباکو سورتی یک درم زعفران یک ماشہ قرنفل ہفت عدد باریک سائیدہ قدرے ناس بگیرند ناس محسن خانے برای نزلہ
از بیاض حضرت استادی غفر اللہ لہ دم الاخوین عاقرقرحا زراوند طویل صعتر برابر کندش برگ کنیر خشک برابر ہمہ کوفتہ بیختہ ناس گیرند ایضاً منہ
نوشادر چونہ قدری باہم سودہ بر کف مالیدہ ببویند مادۂ منجمدۂ نزلہ بارد دفع شود ناس برائے نزلہ از خط حکیم صاحب مرحوم منقول تخم سرسس یا نکچھٹر
یک یک تولہ کا پھل دو ماشہ زعفران یک ماشہ باریک سودہ ناس بگیرند ایضاً برائے نزلہ از بیاض والد مغفور سمندر پھل دوازدہ عدد قرنفل

بستہ پنج عدد و گچھالی بستہ پنج ماشہ مشک خالص یک رتی در آب ادرک یک بار کہ سائیدہ در سایہ خشک کنند و باز سائیدہ پارچہ بیز نمودہ نگاہدارند صبح و شام بکار برند **ایضاً** از مجربات آن مرحوم مغز پوست روسن کہ بیت می نامند خشک نمودہ یک تولہ مغز تخم سرس یک تولہ زنجبیل شش ماشہ فلفل گرد دو ماشہ ہمہ را باریک سائیدہ سعوط کنند **نفوخ** نافع نزلہ و شقیقہ مزمن کہ سادہ آن بکشتا پنچم ملحق شش ماشہ مشک گرمی سفید چہار ماشہ فلفل سیاہ دو ماشہ نوشادر یک ماشہ کوفتہ بیختہ قدری ازین ناس گیرند تا آب جاری گردد و حدت بسیار دارد **و فوخ** برای شقیقہ و دماغ و جاری نمودن آب از بینی دار شیشعان یک درم ڈورہ بندال ہفت ماشہ زعفران دو سرخ قرنفل دو عدد باریک سائیدہ بکار برند **ایضاً** برای نزلہ و درد شقیقہ کہ از نزلہ باشد تنچھاتی سہ ماشہ فلفل گرد چہار عدد لونگ یک ماشہ کافور یک سرخ کوفتہ بیختہ نگاہدارند و بعمل آرند **ایضاً** برای نزلہ و سر دی دماغ نکچھاتی مشک خولنجان زنجبیل بندال زعفران دارچینی ہر یک یک ماشہ تنباکو سورتی یک درم سائیدہ قدری ناس گیرند ناس **علوی خانی** کہ در نزلہ بارد از مجربات است و بکرات و مرات بتجربہ رسیدہ برادہ اسرب دار شیشعان ہر یک دو مثقال چہار پاس در آب گل روسن صلایہ نمودہ بکار برند **ایضاً** قوی تر از اول برگ و فلی دار شیشعان فلفل گرد تخم و تنبہر عاقل بہر مساوی صلایہ نمودہ بکار برند **ایضاً** گل روسن سیاہ گل یاسمین برگ روسن برگ کنیر تربد سفید زنجبیل عاقل ہر یک یک تولہ سائیدہ بعمل آرند **نوع** دیگر قوی تر برای نزلہ بارد و شقیقہ و دماغ برادہ اسرب سہ تولہ فلفل گرد یک تولہ مہر و دار و سنگ سماق سہ پاس صلایہ نمایند کہ سرمہ سا شود و پس خاکستر پاچک و شتی یک تولہ در شیر عشر تر نمودہ قرص بستہ در سایہ خشک نمایند و ہمین نسط چہار مرتبہ تکرار نمودہ در اندک روغن گاو تازہ بر تابہ آہنی بریان کنند و غنچہ یاسمین تا شگفتہ برگ خر زہرہ در سایہ خشک کردہ ہر یک یک تولہ سنبل الطیب تربد سفید ہر یک نہ ماشہ آمیختہ باز سائیدہ بعمل آرند **اقوال اطبا** سویدی گوید کہ در نزلہ بارد بخور و شرب عود و ذرور آن بر مقدم سر و مالش و شم روغن گل نارنج معمول بروغن بان و ذرور گل نارنج خشک وکذا گل جوز خشک وکذا برگ نازک آن کہ در ادائل سبع برآیند خشک کردہ وکذا پوست سبز جوز خشک کردہ وکذا کباس قرنفل وکذا برگ بید انجیر خشک وکذا بسباسہ ہر کدام سودہ بر مقدم سر و شم نرگس و شم و ذرور و تبخیر ان بر مقدم سر و تبخور و شرب عنبر و شم و ضماد گل یاسمین و ضماد برگ خشک جوز یا پوست جوز و در قدری برگ نمار آمیختہ در حمام بر سر و دو شتن آن تا زمان خضاب حنا و بعدہ شستن و مالش روغن بادام تلخ وکذا روغن مغز تخم شفتالو وکذا روغن بلسان بر مقدم سر و احد مجرب من است و از آلبا دیگر نقل کردہ کہ شرب سنا و شم و بخور کبریت وکذا جند بیدستر وکذا انیسون و شرب فطولل مرزنجوش و قیصوم و قوی شدن فعل ادویہ نزلات چون آب مرزنجوش یا روغن غالیہ شنند و شم و شرب فرنجمشک وکذا بہار و طبیخ آن وکذا حماحم وکذا سنبل الطیب وکذا اغراما و بخور و شم و ضماد دار شیشعان و بخور و شرب و ضماد و مضغ عنبر نافع است و شم شرب طبیخ اذخر و نقاح آن وکذا اقحوانا سائیدہ بعسل سر شستن صبح و شب کہ مجرب نوشتہ وکذا اقشور مس نیم قیراط و در علک البطم آمیختہ حب ساختہ وکذا اسہر یک انشاستہ بشکر و مغز بادام وکذا اشق دو درم وکذا بیضہ نیم برشت وکذا حب بلسان وکذا نیخ لوف کبیر بریان و در عسل آمیختہ وکذا انیسون بشکر یا عسل وکذا بابونہ سہ الولوسات بشراب آمیخیں وکذا طبیخ زوفا یے خشک و سداب بعسل وکذا دارچینی وکذا طبیخ پودینہ دشتی یا مخلوط بجز بر وکذا تربد سفید بنا بر تنقیہ مادہ وکذا شحم حنظل وکذا سیر بعسل و شراب وکذا حلتیت **و طلای** عود الفرح بعسل سر شستہ بر مقدم سر وکذا حب و نمک و نطرون وکذا میعہ سائلہ وکذا مشک وکذا تریاق فاروق در شراب کہنہ حل کردہ وکذا لادن محلول در روغن گل وکذا اغراما وکذا قیصوم وزیت کہنہ وکذا حرف و سرگین کبوتر **و لطوخ** ذحل بنی بمرکی تنہا و یا آب فرنجمشک و یا مرزنجوش حل کردہ و بخور شراب ریحانی بر سنگ گرم چکانیدہ و یا حماحم و یا نفط و یا قفر الیہود و یا خولنجان و شم زیرہ بسر کہ سر شتہ و یا گل بابونہ یا مرزنجوش و یا گل اقحوان و یا سندروس و نم و یا ریحان و یا گل نسرین و یا بادرنجبویہ و یا اشنہ و سعوط سنبل الطیب وکذا روغن خیری وکذا آب شقائق النعمان وکذا زہرہ گرگ کہ نافع نزلات عظیم است وکذا زہرہ غراب بروغن بادام تلخ **و ذرور** بر مقدم سر از دار شیشعان گل بابونہ و ایرسا و بہار و سنبل و صعتر و گل اقحوان و دماغ شتر سبز خشک کردہ و شونیز بریان و قسط سندی و میعہ خشک و اذریون و بانجیہ و مشک و سنبل الطیب و حب بلسان و اظفار الطیب و دارچینی و پودینہ دشتی

اورام و بثور بینی

گاه در بینی موضع آماس گرم یا بثره از کثرت دم و غلظ او و حرارت گردد و گاه ورم صلب پیدا شود و گاهی بثره از فضله بلغمی یا سودا و گاهی اندرون بینی بر آید و از حرارت
باطن اجزای لطیف تحلیل شده باقی غلیظ و متحجر گردد حتی که بصورت ثالیل و هیئت و صلابت شود و در ورم حار سرخی موضع باشد و ایضاً از مریض بپرسند که با ثقل
و تمدد و ضربان نیز هست یا نه اگر باشد ورم حار بود و الا صلب و از هر دو مضرت در صوت افتد علاج در حار فصد سر رو یا رگ بینی کشایند و تبرید که در رعاف
گذشت بر نهند و اگر حاجت بود زلو بچسپانند و تنقیه بمسهل صفرا و حب هلیله نمایند و بعد فصد یا حجامت قفا آب تمر هندی آب آلو بخارا آب انار یا شربت بنفشه
داخل کرده نوشیدن و غذا دال مونگ و پالک و خرفه خوردن نیز مفید و سرکه روغن کدو و روغن نیلوفر گلاب در بینی بچکانند و شیاف ماميثا صندلین حضض مکی
بگلاب و آب خرفه ضماد نمایند و گاهی بوش در بینی داخل کرده بر بینی و پیشانی ضماد نمایند و فتیله لته در سرکه کهنه آلوده اندر بینی گذارند و گاهی قدری نمک به سرکه
می آمیزند چون خشک شود بر روغن کدو چرب سازند و در ورم حار بعد فصد طلا بکشنیز و حی العالم و در بارد بصبر نافع بود و طلای سرکه انگوری و روغن گل و کافور و مرداسنگ
تنها و یا مرداسنگ و سوت و صبر با آب سوده اندرون بینی نیز مفید بثور بینی ست و فصد سر رو لسبت و ضماد مغز تخم تربوز بگلاب سوده برای ورم اندرون بینی معمول ست
و صندل سرخ با آب سوده نیز نافع و بعد فصد یا حجامت استنشاق روغن گل ممزوج با آب حی العالم یا روغن نیلوفر با قدری گلاب و ضماد بینی بصندل و گلاب و
آشامیدن آب آلو با شربت نیلوفر و آب انار و غذا مزوره باردیا ساولق شعیر و شکر یا آب انار یا آب سیب یا آلو یا توت و سائر تدبیر سرد و مطفی نیز
برای ورم حار و بثور بینی مناسب ست و ایضاً برای بثور اندرون انف فصد قیفال اندام یا سر رو یا حجامت قفا کردن و عناب گل بنفشه جوشانیده شیره خیارین
شربت نیلوفر داخل کرده نوشیدن و مغز تخم هندوانه و سوت بگلاب ساییده و گاهی جدوار عوض سوت افزوده طلا نمودن معمول ست و اگر بثور بینی مع صداع
و رعاف اندک باشد فصد قیفال نمایند و شیره تخم کاهو و کشنیز خشک بشربت بنفشه بدهند و بآب کشنیز سبز غرغره کنانند روز دوم شیره مغز تخم هندوانه
و شربت نیلوفر عوض شیره کشنیز و شربت بنفشه کنند و سوت جدوار گل ارمنی بگلاب سوده بالای بینی ضماد نمایند و مغز تخم تربوز بگلاب سوده
اندرون بینی طلا کنند و برای اورام و بثور حار بینی از مجربات والد علوی خان آنست که مغز تخم کدو و مغز تخم هندوانه دم الاخوین سفیداب قلعی
مغسول گل ارمنی بروغن گل ساییده طلا نمایند و اگر تخفیف بثور منظور باشد مغز تخم بادام بریان سازند و توتیای کرمانی اضافه کنند و برای دفع صلابت
و خشکی اگر تلیین مطلوب باشد شیر ماده گاو عوض روغن گل داخل کنند و اگر بثور بر بینی یا در بینی پیدا شوند کافور زعفران هر یک نیم درم گل مختوم یک درم
گل ارمنی دو درم بگلاب و سرکه انگوری طلا کنند و اگر سر بینی ورم کند و اندرون بینی خارش نیز باشد شیره عناب لعاب بهدانه عرق شاهتره و شربت نیلوفر
بنوشند و حضض و مرداسنگ و گل ارمنی یک یک ماشه در آب حل کرده ضماد نمایند و در بثره سخت که از فضله غلیظ بلغمی یا سوداوی هم رسد بعد تنقیه دافع حسب
ماده بتلیین موم روغن بر آن نهند و عقب آن آب گرم استنشاق کنند و مسکه و کذا اجزاء الشحم محلل ورم صلب بینی ست و ایضاً اول فصد باسلیق
کنند بعد وجهت اسهال سودا و بلغم بمطبوخ افتیمون … … و … آن نوشانند و اگر تحلیل نشود موضع را شرط زنند یا زلو
بچسپانند و مرهم … تا آثار … فانی شود و پس برای اندمال مرهم سفیداب گذارند و طبری گوید که بثره … اگر بدین مرض عملی باشد
تنقیه باین حب نمایند ایارج فیقرا نیم درم غاریقون … یک درم افتیمون یک نیم درم گل سرخ مصطگی نانخواه تخم کرفس هر یک و ثلث درم …
دو درم … یک درم … کوفته بیخته بآب برگ ترنج یا آب برگ بادرنجبویه سرشته حبها سازند دو مثقال با آب گرم خورند و در مدت ده روز
دو بار استعمال نمایند و اگر اخراج خلط … باشد … آن … بعده اگر قوت قوی باشد فصد قیفالین کشایند
. بعد از آن علاج مذکوره بتلیین وغیره بعمل آرند و بدانند که هرگاه ماده ورم یا بثره تحلیل نشود و ادویه منضجه مثل تخم مرو تخم ریحان و شیر و عسل و تخم کتان و حلبه و انجیر
پخته ضماد نمایند یا بفتیله آلوده در بینی نهند و بعد انفجار مرهم موم سفید بروغن … و روغن گل گداخته مرداسنگ بگلاب و قدری سرکه سوده داخل نموده
در جلایه خوب حل کرده گذارند و ایضاً مازو و بلیله زرد بروغن گل یا روغن بنفشه ساییده طلا کردن برای جوشش بینی معمول استاد مرحوم ست و بالجمله هر چه در قروح

بباید حسب حاجت بکار برند و در علاج این تساهل نکنند که در اکثر بناصور مؤدی میگردد و اگر ورم سرطان گردد تدبیرش در بواسیر الانف خواهد آمد تعلیم در ملک بنگاله آبله در بینی می برآید سوزش میکنند و بسبب آن تپ شدید عارض میگردد و آنرا آبهوری نامند اگر زود علاج او نکنند میکشند و علاجش آنست که روغن زرد و نمک آمیخته در پره بینی بمالند تا آبله شکسته شود و از حدت و سوزش و سواس نکنند و اگر آبله شکسته نشود قتل میکنند و کچکچی فلفل سیه هر یک دو ماشه مشک نیم ماشه باریک سائیده در بینی دمند تا عطسه آید و مرض آسوده دفع شود

قروح انف و ناصور آن

بدانکه قرحه جراحتیست که ریم کند و سبب آن تولد او در بینی یا بنفس بینی است چنانچه او از تفرق اتصال عارض شود پس ریم کند و یا در غیر او چنانچه از بخارات حاده یارد به که از بدن بسوی بینی متصاعد شوند اول جلد او فاسد گردد و بعد لحم او و جراحت پیدا شود و بعد ازان قرحه گردد و گاهی قرحه رطب از رطوبات فاسده اکاله که از دماغ بسوی بینی نازل شود حادث گردد و گاهی قرحه یابس از اخلاط محترقه انتد و شیخ مینوید که گاهی از بخارات حاده یا ردیه و یا از نوازل حاده قروح منتنه عفنه و یا خشکریشه و یا قروح بثریه و یا قروح ساذجه در بینی پیدا میشوند و آن ظاهر بود و یا در باطن بالجمله اقسام قروح بینی قرحه یابس و قرحه رطب ساذج و قرحه رطب منتن و قرحه بثره کوچک است و چون قرحه مزمن شود ناصور گردد و ناصور باطنی بینی را خولوس نامند طریق تشخیص اقسام مذکوره باید که از مریض سوال نماید که خشکریشه در بینی منجمد میشود و قشر خشک جدا میگردد یا ریم بر می آید اگر خشکریشه گوید قرحه یابس باشد و ماده آن اخلاط محترقه بود و اگر خروج ریم دمائیت بگوید و خشکریشه بر بناید قرحه رطب باشد و ماده آن رطوبت فاسده باشد که از دماغ بسوی بینی نازل شود پس اگر قرحه بسیار بدبو باشد بپرسند که از چند مدت این قرحه پیدا شده اگر مدت اندک گوید سببش رطوبت حاده عفنه بود و اگر از عرصه دراز بیان کند سببش عفونت ماده بطول مدت بود و اگر قرحه کوچک بصورت بثور متفرقه بود قرحه بثریه باشد و انطاکی گوید که اگر از قرحه بینی مواد مع علامات خون برآید رطب باشد و الا یابس و هر واحد اگر خشکی در مجاری قوی و تلهب باشد حار بود و الا بارد و گاهی قروح از آثار مثل حب افرنجیه و انواع نار فارسی پیدا شود و ماعب قرحه داخلی عظیمتر بود و علاج شیخ و سید جرجانی و ایلاقی گویند که بینی عضویست رطب تر از گوش و خشک تر از چشم پس واجبست که علاج قروح او میان علاج قروح اذن و عین باشد یعنی ادویه مجففه بیرآ قروح بینی در خشکی کمتر از ادویه مجففه قروح گوش و زیاده تر از ادویه مجففه قروح چشم باشد پس قروح اذن محتاج باشیاء در غایت تجفیف است و قروح عین محتاج بدواء در اول حد و تجفیف ست بعده اگر سبب سیلان مواد و یا تصاعد ابخره باشد باستفراغ و جذب او بسوی ناحیه دیگر علاج کنند و بالجمله اول احتیاج بتنقیه دماغ و تقویت او باشد بعد ازان بفصد منخرین تا فضول متوجه بسوی او قبول نکند پس ابتدا بفصد قیفال نماید و اگر یافته نشود حبل الذراع یا اکحل پس فصد رگ منخرین و ارسال علق اگر قوت مساعدت کند و دلائل موت موجود باشد بعده باستعمال حبوب ایارجات و جمیع ادویه نافعه در بواسیر الانف وار بیان در قروح قویه انف نیز نافعست و هر گاه ملعابات و مانند آن نیز چیزی که نرم گردد جمیع قروح خفیفه آن صلاحیت بخشد

علاج قرحه یابس

که اکثیر الوقوع است تنقیه سوداوی اختراقی نمایند بدستوریکه در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت و گویند که آشامیدن شربت بنفشه و ترنجبین هر یک ده درم و غذا مزوره ماش و نخود مفید بود و شیخ بهجین بغی موم روغن بنفشه و روغن کدو و یا روغن نیلوفر و پیه ماکیان و بط بمالند و مرهم ابیض بکار برند و بینی را آب گرم بشویند و مبرات کثیر بدان استنشاق نمایند و بگیرند موم مصفی و روغن بنفشه و روغن بادام و مغز ساق گاو هر کدام یک جزو موم و مغز را در روغن بگدازند و اندک لعاب بهدانه و قدری کتیرا سوده در صلایه خوب بیامیزند و در روز و شب چند بار اندرون بینی طلا نمایند یا فتیله بدان آلوده در بینی نهند و بعضی لعاب اسپغول و لعاب خطمی در پن نسخه می افزایند و بعضی مخ ساق گاو طرح مینمایند و مرهم حب السفرجل درین باب هموار معمول است و قیروطی از مغز ساق گاو یکجزو روغن بنفشه با دام دو جزو کتیرا ثلث جزو روغن یاسمین اندکی بدستور مرهم مرتب ساخته و گاهی گل خطمی برابر کتیرا داخل کرده نیز معمول و قیروطی بموم و روغن گل و تخم ماکیان و سیما مخلوط بلعاب بهدانه نیز مفید و اگر یبس خشکریشه بشدت باشد کتیرا باریک سوده بلعاب بزرقطونا و لعاب خطمی بیامیزند و بگذارند تا نرم شود و بمالند تا حل شود پس روغن بنفشه آمیزند و باهم بزنند و هر روز دو بار طلا نمایند و ماهی پیهی که مشابه جفت با ماهیا باشد در آب پخته روغن او گرفته استعمال نمودن از اسرار است و صندل سفید خشخاش مکی سوده بگلاب و آب خرفه و قدری از روغن گل ضماد کردن جراحت بینی و خشکریشه را نافع و عسل که آمیخته در فتیله آلوده نهادن خشکریشه را ساقط کند و نهادن مسکه هر روز سه مرتبه نیز نافع قرحه است

و یک نسخه سفید خشک که رشید بینی و تشقق لب خواهد آمد اعظمی متاخرین نوشته اند که در قرحه یابسه اول فصد باسلیق کنند و بعده ایارج چهار روز گرفته یا
زنند و بعد هفته ماء الجبن بشربت شاهتره که مدبر و حب لاجورد و سفوف آن نوشانند تا تنقیه بدن و دماغ حاصل شود و ابتدا شیر زنان یا شیر ماده از
پستان دوشیدن بسیار مفید است و همچنین تقطیر روغن گل و بادام و شیره تخمخاش و کاهو مجموعا یا تنها یا شیر آمیخته و این مرهم بکار برند روغن بنفشه
روغن گل هر یک یک نیم توله موم سفید یک توله و مغز ساق گاو و پیه مرغ هر یک هشت ماشه مرداسنگ مغسول نه ماشه بدستور مرهم بسازند
و بهتر آنست که پیه تر تازه را بدست نرم کرده بران طلا کنند و وقت شب و صبح بلعاب اسپغول و بادام و بزرقطونا و لعاب بهیدانه بشویند و بروغن گل نقط چرب سازند
و این مرهم نیز بسیار مفید است موم زرد یک نیم توله روغن گل سه توله روغن بادام یک نیم توله لعاب اسپغول و ریحان و تخم خطمی و کنوچه هر یک سه ماشه
کتیرا دو ماشه بدستور مرهم سازند و این قوی تر است حکاکه اسرب و هلیله زرد هر یک سه ماشه پیه مرغ نه ماشه موم سفید یک توله روغن کدو و روغن گل
هر یک یک نیم توله کتیرا سه ماشه و باید که هرگز آنرا بدست نباید کافت که ریش و جراحت تازه گردد و بدبیر اصلاح هر دو سائره اعانتی که در خفاف انف
گفته اند درینجا بکار برند که مفید است گیلانی گوید که این دوا نافع است بگیرند موم و روغن گل و بادام و سفیداب ارزیز و مرداسنگ آمیخته کنند ایضاً
هلیله زرد و مازو و پیه ماکیان و روغن گل حل کرده طلا نمایند و ایضاً سفیداب ارزیز دو درم مرداسنگ یک درم روغن گل یک اوقیه موم دو درم موم را
در روغن گداخته ادویه آمیخته حل کنند و با پیه ماکیان استعمال نمایند و از معالجات عجیبه که قریب بخوارق عادات در قروح بینی است ولاسیما آنچه داخل بینی باشد
باشد همچنین در قروح لب و در اکثر قروح بطی الاندمال که ماده آن خالی از خبث و حرارت نباشد استعمال این مرهم حسب استفسار حل است صفت آن بگیرند
بنفشه خشک یک مثقال و در آب خوب بجوشانند پس نیک مالیده صاف کنند تا آب اعانی گردد و لعاب بهیدانه یک مثقال و روغن گل یک مثقال و موم سفید
نیم مثقال آمیخته بپزند تا مرهم گردد استعمال نمایند شیخ میفرماید که در قروح یابسه علاجه کنند بمسوح مرتب از موم مخلوط به نصف وزن آن مغز ساق گاو
و هم چندر روغن بنفشه و یا روغن کنجد گداخته و نزد من بهتر از آن روغن گل است خصوصاً که از زیت انفاق ساخته باشند و ایضاً مسوح روغن بنفشه
مع کتیرا و قدری لعاب اسپغول یا خطمی نافع است و ایضاً فتیله در قیروطی زوفا یابسه دسم بط و موم زرد و پیه ایل و پیه ماکیان و قدری عسل آلوده
مفید و در نسخه جالینوس مغز ساق بقر عوض پیه ایل است و ایضاً موم و روغن گداخته هلیله زرد و مازو آمیخته نافع و گاهی فصد رگ
سر و حجامت نقره و اسهال نفع بخشد و قرشی و صاحب شفاء الاسقام گویند که اینهمه ادویه مع اصلاح غذا و ترک سموم و بیان طبیعت و تدبیر
آنچه که حاره و منع او از صعود و ثقل سفر حل یا سیبه یا کثیرا یا بزرقطونا بشکر یا کشنیز خشک بشکر بعد طعام مناسب و گاهی محتاج گرد و بفصد سر و حجامت
نقره و اگر بسبب کثرت دم باشد و بانتفاع اگر بدین مشکل ماده و کثیر الانصباب بسوی بینی باشد از مطبوخات و ایارجات و اطریفلات

علاج قرحه رطب

بعد فصد سر و حجامت پس سر و تنقیه بدن و دماغ بمسهل و حب ایارج و قوقایا از خردل و سکنجبین بزوری و اهلیلج و سعد و قرنفل در گلاب
جوشانیده غرغره کنند و مرهم سفیداب استعمال نمایند و مرداسنگ بروغن گل سوده بمالند و سفیداب و مرداسنگ و چرک نقره و سرب سوخته مساوی
در روغن گل سائیده فتیله بدان آلوده در بینی نهادن مجرب است و یا موم افسرده و مرهم ساخته استعمال کنند و یا از مرداسنگ یک درم و مر یک درم و سفیدۀ
قلعی و موم هر یک دو درم روغن گل یک اوقیه مرهم مرتب سازند و با پیه ماکیان بمالند و پوست درخت سرس جوشانیده و بآب آن قرحه را بشویند و
قطور آب سلق تنها و با زهره کلنگ و کذا فتیله بآب سلق آلوده در بینی نهادن مجرب حکیم علی سرهندی است و اگر حضض مکی و مرداسنگ بآب و یا گلاب سوده
اندرون بینی ضماد نمایند برای خشکی بینی نافع بود و در تکمله هندی در نسخه صبر هم داخل است و کیا زو پوست هلیله زرد با چربی مرغ و با روغن گل طلا
نمایند و در قروح انف که مسمی بسیلوا است بجهت بودن ماده آن در اوائل شیرین غیر شدید الحرارت که حریف باشد و نه بایس و آنرا قروح شهدیه و شیرینیه
و شیرجیه نیز نامند تنقیه دماغ حسب مقتضای حال نمایند و بقول شیخ در ابتدا روغن گل تنها یا با موم و پیه ماکیان کفایت کند و قوی تر از آن مرهم سفیداب

است وخصوصاً مخلوط بلعاب بهدانه واگر اراده زیاده تجفیف باشد خبث فضه دران داخل کنند وگاهی خبث فضه تنها بروغن آس فائده میکند وهرگاه مرض اندکی
شدت کند این مرهم استعمال نمایند سفیداب یک رطل مرداسنگ سه وقیه خبث الرصاص سه وقیه رصاص محرق مغسول سحق کرده شراب چهار وقیه از آن مرهم سازند
بروغن مورد وسرکه سوده یا پخته وهرگاه علامت فرسن گردد وبسیار شدت کند مرهم باین طور سازند مرداسنگ چهار درم سفیداب رطب چهار درم شب یمانی
دو درم بروغن آس وسرکه سوده مرهم سازند ودر نسخه جرجانی وایلاقی شب هموزن مرداسنگ است وسفیداب ۲ درم وسرکه مسطور وقوی تر از آن انیست که زاج
وقلقند ومر هر واحد هفت جزو وقلقدیس شش جزو شب یمانی زراوند دحرج مازو توبال مس هر واحد چهار جزو کندر یک نیم جزو کوفته بیخته در سرکه یک رطل حل نمایند
در ظرف مس بپزند حتی که بقوام عسل آید از ان لطوخ نمایند یا بفتیله آلوده در بینی نهند ومراد از جزو درین نسخه درم است

علاج قرحه بینی کهن

که از دل مدت یا از رطوبت متعفنه بعفونت انجامد اگر زیادتی خون وغلظ او معلوم شود فصد وحجامت نمایند وبتدبیر مبرد بپردازند وآشامیدن مطبوخ عناب سپستان
وغذا مزوره ماش مع مغز بادام وتنقیه بمطبوخ دوا که در حب بنفشه نیز مفید است بعده استنشاق روغن گل مضروب بآب حی العالم یا روغن نیلوفر بقدری گلاب
ودر بینی وجبهه بضماد صندلین وشیاف ابیض وشیاف مامیثا وحضض و پوست کوکنار با آب خرفه یا آب حی العالم کنند وبعضی را شربت آلو یا شربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا آب انار
نوشانند ولعوق جو وشکر ویا سرکه شربت ومزوره آب انار یا آب سیب آلو ولوت غذا سازند وسعوط سفید سیاه بارده مع روغن گل نمایند ودر روغن عدس یا
آب بارتنگ حل کرده ویا عصاره سوس استعمال نمایند واگر مواد بارد باشد یا در آخر اجزای لطیف ماده حار تحلیل شود وکثیف او باقی ماند برای تحلیل وتجفیف
خربق سفید وحرف مساوی باریک سائیده در بینی دمند وبعده بسرکه انگوری قرحه را بشویند ومرکی باریک سائیده نفوخ نمایند تا آنکه از چرک پاک شود لیس او قوت
مجففه استعمال کنند وسعوط بعصاره ایرسا نمایند ویا آب لبلاب وعسل ویا آس سوده مطبوخ بشراب کهنه ویا زرنیخ سرخ مع شحم ویا زنگار مع سرکه وعسل
در بینی گذارند وگویند که در قرحه کهنه مرهم ابیض با ضافه عسل وسرکه نافع است واگر شب یمانی سوخته زرنیخ مرکی هر یک تولہ زراوند اقلیمیای نقره هر یک شش ماشه
مازو سه ماشه روی سوخته چهار ونیم ماشه کندر جلنار هر یک نه ماشه بوره ارمنی چهار ونیم ماشه زاج سیاه وقلقطار وقلقدیس هر یک شش ماشه اسرب سوخته
کندر هر یک نه ماشه همه را نرم کوفته بسرکه بسایند تا بقوام شهد آید وفتیله آلوده در بینی گذارند تنقیه قرحه وحبس خون بینی نماید و[illegible]
گل [illegible] هر یک سه ماشه سبز مازو هر یک یک ماشه مشک کافور هر یک دو سرخ اقلیمیای فضه چهار سرخ کوفته بیخته فتیله بدان آلوده در بینی گذاشتن از مجربات
حکیم علی شریف است ویا سعد مازو زعفران کوفته بیخته پیه ماکیان در روغن گل گداخته بیامیزند وبعد از آنکه بینی را بآب صابون شسته باشند بکار برند که مجرب است
وبقول مسیحی ادویه مصلح قروح ردیه انف مجفف بینی اند مثل پودینه که عصاره او در بینی چکانند یا خشک کرده اندر ان بدمند یا بگیرند شب یک جزو زرنیخ سرخ
چهار جزو مازو یک جزو زرنیخ یک جزو در بینی دمند بعد شستن او بشراب یمانی ودر نسخه دیگر مر دو درم عوض زرنیخ است وقوی تر از آن انیست که قلقدیس
وقلقطار وشب زنگار مساوی سائیده وفتیله در سرکه تر کرده درین دوا گردانیده در بینی نهند وایضاً برای قروح متعفنه زاج قلقطار مر شب یمانی مازو توبال
مس زراوند دحرج هر واحد یک جزو کندر ثلث جمیع اجزا وپس سه اوقیه از آن در یک رطل آب بپزند تا بقوام عسل آید وبطریق فتیله در بینی داخل کنند وجالینوس
گوید که چون فادزهر با قدری فلفل در آب خالص باریک بسایند ومرات طلا نمایند بعد پاس صحت بخشد وگویند که این بارها تجربه رسیده وایضاً سعوط
زنگار بعد پر کردن دهن از آب برای قروح خبیثه ومنتن انف مجرب اگر آب انار ترش تنها یا با عسل بجوشانند تا غلیظ شود وفتیله بدان آلوده در بینی نهند در قرحه کهنه
انف مجرب است وچون انار ترش کوفته آب جدا کرده ثفل را بپزند تا غلیظ شود وشیاف ساخته بآب انار مسطور تر کرده در بینی دارند برای ناصور بینی نافع است
وسعوط عصاره جوز السرو تازه نیز نافع خواص است وایضاً مغز تخم ترلوز مغز تخم کدو هر واحد دو جزو توتیای کرمانی مغسول صبر زرد هر یک یک جزو باریک سائیده بسکه
آمیخته استعمال کردن ناصور بینی را مجرب است شیخ میفرماید قرحی که بسوی او ماده حریفه یا ردیه یا بسیار سیلان کند علاج او صعب بود واز فصد و
اسهال دران لابد است وبسا است که احتیاج اسهال بایارجات کبار افتد وواجب است که مداوم او بانطرون وصابون خصوصاً صابون

مستاصله نشوند بعده ادویه شدید التجفیف استعمال نمایند و ازین قبیل ست که بگیرند قشور مس و قلقدیس زرنیخ سرخ و خربق و سائیده ذریره نرگاو تر کنند و چند روز در آن خمیر کنند لیس پس استعمال نمایند و گاهی وران حماما ومرو لودینه و فراسیون و زعفران و شب یمانی و مازو زیاده کرده میشود و دوای روفس مجرب ست و آن اینست که سعد و شب یمانی و مازو مرمکی و زعفران و زرنیخ مساوی بگیرند و بطریق نفوخ استعمال کنند و قروح شدید الوجع را علاج کنند باسرب محرق مغسول و اسفیداج و مرداسنج و بروغن گل و موم ازان مرهم سازند و قروح تر بیه را علاج بمرهم روغن گل و روغن مورد و مرداسنگ و گلاب و قاری سرکه کنند و علاج قروح خبیثه باین مرهم کنند سفیداب یک رطل مرداسنگ سه اوقیه خبث رصاص محرق سه اوقیه شراب و روغن مورد مخلوط سازند و از ادویه مشترکه اینست که بگیرند آب انار ترش و در ظرف مسی بپزند تا کنصف بماند فتیله بدان آلوده استعمال نمایند و ازا قراص اندر و خوردن نیز علاج او میکنند گاهی مخلوط الشراب و گاهی بسرکه و گاهی بعسل و آب بحسب مشاهده حال و از مراهم جیده مشترکة النفع باکثر اقسام اینست که خبث اسرب و شراب کهنه و روغن مورد همه را باهم بسایند در آتش نرم گذاشته بپزند و حل کنند تا غلیظ گردد و در ظرف مس بدارند و اسرب سوخته در حکم خبث اسرب ست و عصاره حقیقند تنها یا مع ادویه دیگر بسیار نافع و انطاکی گوید که علاج قروح انف بعد تنقیه سوا و لفصد در طبین و تنقیه باقی مطلقا بخورمثل کبریت و زرنیخ در طبین و تبخیس روغنها اندر بینی در یاسمین و نرگس چنیر که مجفف و مدمل باشد مثل زنگار بروغن بنفشه و موم قیروطی ساخته باید کرد و بدانند که قروح انف را حکمای هند پینس نامند و از اجمود باطن گنگ نشگر فه بزر البنج زعفران مساوی سرمه ساخته در ناس گرفتن و هلدی و اجوین جاوتری لونگ بوزن برابر سائیده در شهد و چندان آمیخته بر روز نه ماشه خوردن مفید نوشته اند و ایضا زنجبیل ازل فلفل دانه الایچی خرد سرواحد یک درم قند سیاه کهنه بست و چهار درم کوفته حبها بندند و بقدر ده ماشه وقت شب می خورده باشند

بواسیر انف و اربیان و سرطان

بواسیر الانف لحم زائد ست که در بینی روید و آن سه قسم بود یکی گوشت نرم سفید و بی درد و بدون سیلان رطوبت و ماده این بلغمی ست و علاج این سهل ست دوم گوشت سرخ اندک صلب با حرارت و الم و ماده این دموی بود سوم تیره صلب ماده این سوداوی ست و گاهی بن شدید الصلابه با درد شدید بود خصوصا اگر سوداوی محترقه باشد و علاج این صعب ست لاسیما هرگاه زرداب بدبو از ان سائل شود و گاه باشد که در بینی گوشت فزونی سرطانی پدید آید بشکل بینی فاکسته و بسبب آن تمدد شدید و وجع پیدا کند و تیره رنگ و سخت و غائر باشد و گمان شود که بواسیر ست و آن سرطان باشد و اربیان ورم نرم عظیم الحجم شبیه ببواسیر انف است که در مجرای بینی حادث شود و باشد که قرحه گردد و زرداب و رطوبت ازوی سائل شود و این ورم را کثیر الارجل ببقاییج نیز نامند از جهت مشابهت بماهی روبیان در نرمی ملایمت و بسیاری پایهای باریک و گاه باشد که این ورم بسبب طانیت گراید و سخت شود و در وکم گردد و رگهای آن موضع همه سبز شوند و کشیده گردند و در باطن بلکها کشیدگی معلوم شود و فرق میان این هرسه علت چنان کنند که میل عمر نمایند گوشت زائد را اگر نرم یا صلب بشکل ثولول بود و از لیس از ان خون پدید آید بواسیر باشد و اگر بهم بود و نرمی و رخ عظیم الحجم بود و رگهای سرخ و سبز ممتلی باریک در خارج و داخل بینی محسوس شوند اربیان باشد و اگر ورم صلب و بعد غذاهای بینی پیدا شود و در اکثر بغیر سیلان رطوبت بود و قبل حدوث او در دماغ اعراض سوداوی پدید آیند و از مقدار نخود یا بندق ابتدا کند پس یاد تی پذیرد و در کام ملابت پیدا کند و خشک بود سرطان باشد و بواسیر گاه دراز گردد و معلق شود و گاه چندان طول پذیرد که از بینی یا کام بیرون آید و این هنگام آنرا علق نامند و گویند که سبب بواسیر احتباس خون سوداوی ست در عروق داخل بینی و سبب اربیان ماده ردی مائل ببلغمیت و سبب سرطان سوداوی محترق ست

علاج بواسیر انف

فصد سر کنند و زلو چسپانند و اگر فصد ممکن نباشد حجامت قفا نمایند و تبریدی که در رعاف گذشت بدهند بعد از ان مسهل مثل رد حب هلیله تنقیه نمایند و گاهی بعد فصد عوض تبرید عناب شاهتره گل سرخ بعرق شاهتره جوشانیده نبات داخل کرده میدهند بعده منضج اصل السوس شاهتره گل بنفشه گل سرخ گل نیلوفر تخم کاسنی آلوبخارا جوشانیده صاف نموده گلقند داخل کرده و بعد نضج مسهل حب ایارج استعمال می نمایند و بقول صاحب ترویج و حاوی بعد از فصد حجامت قفا برای تنضیج جلاب از عناب بنفشه و شکر بدهند و غذا مزوره ماش یا شیره بادام شیرین بعده مسهل بمطبوخ فواکه و یا مطبوخ هلیله و بحب ایارج و گاهی در کبوار

ضماد مع ورم و درد گوش و چشم و سیلان آب کثیر از بینی بعد فصد سر و تبرید شیرهٔ عناب شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ کاهو عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان شربت بنفشه
داده منضج و مسهل حب ایارج مفید هستند و شیاف مایثار سوت صندل سرخ حضض گل آب کشنیز سبز ضماد نمایند بالجمله بعد از تنقیه اگر مرض خفیف و در ابتدا باشد
ادویهٔ خفیفه و در مزمن ادویهٔ حادهٔ قویه استعمال نمایند و از جمله ادویهٔ خفیفه بقول شیخ فتیله معمول از پوست انار ست که در آب بسایند تا مثل خمیر گردد و از ان فتیله
دراز سازند و مدام در بینی دارند و این مجرب ست لیکن نفع او بدیر ظاهر میشود و یا فتیله از اشنان سبز سازند و بعضی مرکی نیز داخل میکنند و فتیله بسرکه تر کرده و بعدا
آلوده می نهند و یا فتیله از شحم حنظل و یا از جوز السرو مع قدری انجیر چند روز استعمال نمایند و یا فتیله در آب پودینه تر کرده تنها و یا بعد تر کردن آن در آب مذکور
یا در شراب یا در سرکه پودینه خشک سوده بران پاشیده و یا از عصید آب انار ترش مع پوست و شحم او کوفته و یا فتیله بعسل و گل سرخ در روزی چند بار بتکرار
بکار برند و یا النفوخ زرنیخ و قلقند در سرکه سائیده خشک کرده بعمل آرند و صاحب خلاصه گوید که اگر انار ترش درست کوفته آب آنرا در ظرف مسی نمک بجوشانند
و در همان ظرف نگاه دارند تا مثل عسل خشک نموده باریک بسایند و آب آن کو رشته فتیله ساخته در بینی گذارند و مدت دراز بواسیر بینی را بی مشقت قطع کند و مثل
ادویهٔ حادهٔ دیگر از لذع و وجع و ورم خالی است و اگر اندک زنگار و نوشادر دران اضافه کنند بغایت قوی الاثر گردد و مجرب ست و حبر حالی و ایلاقی گویند که آرد
مع نقل نیم پخت کنند و در طاس مسی یک دو روز نهند و روز دیگر نقل او جدا کنند و باریک بسایند و از ان شیاف سازند و بآب کور تر کرده در بینی نهند و بعضی گویند
که شیاف مذکور خشک ساخته در آب کو سوده در بینی چکانند و اگر وقت طبخ قدری نوشادر را اندازند قوی تر گردد و اگر انار ترش تازه بدست نیاید پوست انار ترش
بکوبند و در آب انار دانه بپزند و بقول مسیحی پوست انار ترش خشک کوفته بیخته بعده در آب انار ترش اندکی شهد سوده فتیله دراز ساخته داخل بینی کنند و در اکثر
اوقات شب ارند و یا توبال مس سائیده بشراب سرشته داخل بینی بلطوخ سازند و اگر زاج اخضر در سرکه سائیده در بینی صبح و شام گذارند نیز بواسیر را دور میکند و
گویند که آب ... و روغن گل و لشوق ابریسما و یا آب گندنا قطور آب سرگین خر و کذا آب کشنیز سبز نافع بواسیر الانف ست و کذا فلقند بعسل یا قاقلی ...
گذاشتن و منجمله ادویهٔ حادهٔ قویه انیست که زاج دو درم زنگار نیم درم سائیده بفتیله آغشته در بینی نهند و اگر قوی تر خواهند حب السلاطین چهار جزو زنگار دو جزو
هر دو را خوب سائیده بران موضع بچسپانند و بالای آن مرهم زنگار نهند که همواره معمول ست و اشنخار و آهک در آب سائیده ضماد کردن نیز بسیار فائده میکند و
آلیهٔ فصد قیفال و حجامت نقره و تنقیه بحب ایارج زنگار و اشنان و مرکی هر سه مساوی کوفته بیخته فتیله از خرقهٔ کتان با سرکه آلوده در ادویهٔ مذکوره بگردانند و
در بینی گذارند معمول صاحب خلاصه شفاء الاسقام غیره ست و اگر زنگار نوشادر چهار سوده بشهد آمیزند و فتیله بدان آلوده در سوراخ بینی نهند و از گوشت و تیزی
پرهیز نمایند نیز مجرب بعضی احباست و بالقول صاحب جامع و کامل توبال نحاس و قلقدیس و قلی هر واحد یک جزو زرنیخ سرخ زنگار هر واحد نیم جزو خربق سیاه
ربع جزو سائیده فتیله خرقهٔ کتان بشراب تر کرده باین دوا آلوده در بینی نهند و یا زاج سه درم قلقدیس مر هر یک چهار درم قلقطار سه درم شب یمانی ...
توبال مس را و نیز در هر یک ... نیم درم کندر چهار دانگ سرکه صد درم در دیگ مسی بپزند تا مثل شهد گردد و بفتیله استعمال نمایند و گیلانی گوید که بگیرند قشور ...
یک اوقیه و قلقدیس هشت درم و زرنیخ سرخ نیم اوقیه خربق سیاه ربع اوقیه کوفته بیخته در بینی دمند که دوای جید ست منفعت او در ده روز ظاهر میشود و الفا نگیرند
پوست انار خشک ... ده درم قلقدیس ده درم قلقطار سه درم زهرهٔ گاو حما و مرکی و پودینه و فراسیون هر واحد چهار درم زعفران دو درم خربق یک درم سائیده
خشک استعمال نمایند و بعضی گویند که کندر یک درم شب یمانی و قشور نحاس هر واحد چهار درم قلقدیس شش درم زاج قلقطار هر واحد هفت درم سرکه
یک قسط بگیرند و همه را در دیگ مس بپزند تا بقوام عسل آید بطور فتیله بعمل آرند و شب یمانی مس سوخته قلقطار قلقند زنجبیل سوسن سفید زاج سیاه نطرون مساوی
کوفته بیخته صبح و شام در بینی دمیدن یا با آب انار ترش و یا شراب انگوری و امثال آن سعوط کردن بغایت مجرب نوشته و اگر فتیله با آب انار ترش یا سرکهٔ انگوری
یا آب پودینه یا شراب انگوری تر کنند و این دارو با بران پاشیده در بینی نهند نافع تر باشد و اگر فائده نشود فتیله سیاه مذکوره تر کرده قلقدیس قلقطار
و اشنخار و زنگار و زاج سیاه و شب یمانی مساوی سوده بران پاشیده در بینی نهند و یا النفوخ کنند و بهتر آنست که بعد شرط یا خراشیدن موضع این ادویه
استعمال نمایند و چون پوست انار ترش چهار درم قلقدیس سه درم زرنیخ زرد خربق سیاه قلقطار هر یک دو درم کوفته بیخته بکار برند نیز گوشت فزونی

بهتر آنست که بدستکاری علاج کنند و این بعد کم کردن امتلا از بدن و سبایدو اگر خفیف باشد ادویهٔ قویه بجای ادویهٔ قروح انف استعمال کنند مثل نفوخ شب یمانی و مرکب یک جزو و قلقطار و زاج و هر یک نیم جزو نفوخ نمایند یا فتیله از آن بعمل آرند و مختار جالینوس آنست که آب انار ترش مع قشر و شحم آنها کوفته بگیرند و اندکی جوش دهند در ظرف اسرب بر دارند پس ثفل او بسایند تا مثل خمیر گردد و با آبهای مذکوره تسقیه دهند بقدر لائق او بعده از آن شیافات دراز بسازند و در بینی علیل داخل کنند و بگذارند و در بعض اوقات راحت دهند و از بینی خارج کنند و در یوقت بینی و کام را بعصارهٔ مذکور طلا نمایند و برین تدبیر مواظبت کنند و این نافع قروح و بواسیر است و از منافع او آنست که الم زیاده نمیکند و لبساست که از سه انار یعنی عفص نارسیده و ترش و شیرین این ترکیب می نمایند و اگر گوشت زائد صلب باشد انار ترش را زیاده کنند و اگر کثیر الرطوبت باشد عفص را زیاده نمایند و قومی ابدال از جالینوس قدری قلقطار و نوشادر و زنگار دران زیاده کرده اند و عمل او قویتر میگردد و جمله ادویهٔ حاده و اکاله که در علاج بواسیر انف مذکور شد استعمال نمایند پس هرگاه از قوت ادویه ورم ظاهر شود راحت دهند تا آنکه ورم ساکن شود و بقیروطی موم و روغن گل و عسل طلا نمایند بعد از آن اعادهٔ دوای حاد کنند و همواره باین نحو عمل نمایند حتی که ساقط شود و تجربه کرده اند که هرگاه خربق سیاه بلطی رطب کوفته آب او بگیرند و دران صوف تر کرده در بینی داخل نمایند اربیان را بخورد و جوز السرو همین منفعت دارد و آنچه مجربست آنست که زاج سبز مثل سرمه سائیده صبح و شام در بینی دمند و بعد قطع اربیان از ادویهٔ حابس خون گل سلول در آب بسیار سرد ست تا که غلیظ گردد سرد کرده از آن در بینی طلا نمایند و گویند که آب ثمر لوف بفتیله آلوده و کذا از انجیر خشک و برگ سرو مساوی سوده فتیله ساخته و کذا اقاقیا و زاج و زرنیخ و نوره و قلی بسیر کرده چند روز در آفتاب پرورده فتیله بدان آلوده و کذا از زرد قای رطب و بیه بط و موم زرد مرهم ساخته بفتیله آلوده و کذا عسل لسیر که آمیخته فتیله بدان آلوده در بینی داشتن و یا زنگار و نوشادر شب ساله که با هم تجمیع کرده در آفتاب خشک نموده بار یک سائیده بدهن آب پر کرده در بینی دمیدن و کذا نفوخ قشور نحاس و کذا نشوق قلقند هر واحد گوشت زائد و اربیان را ببرد و در سرطان بعلاج ادویهٔ حاده و قطع با آهن اصلا تعرض نکنند و دائم بران قیروطی نهند و فصد و تنقیهٔ عام بدان از سودا بمعجون نجاح یا مطبوخ افتیمون و ایارج و حب لاجورد در هر هفته دو سه بار همیشه نمایند و تنقیهٔ خاص دماغ بادویه که دران صبر و مصطگی و مانند آن افتد و اگر مزاج علیل احتمال نماید تنقیهٔ سر بایارج و حب قوقایا کنند بعده پرهیز از اغذیهٔ غلیظه و مولد سودا نمایند و در بعضی اوقات غرغره باشیای خفیفه مثل سکنجبین بزوری و مری کنند و در غرغره مبالغه نمایند و سر را از گرمی آفتاب و شدت سردی محفوظ دارند و بعض اوائل برای سرطان این موضع حقنه لینه را ستوده اند و باقی تدبیر آنچه در سرطان مطلق گفته خواهد شد بعمل آرند

عطاس

یعنی بسیاری عطسه و آن حرکت حامیه حافظه از دماغ برای دفع خلط یا موذی دیگر ست باستعانت هوای مستنشق جهت دفع از راه بینی و دهن بسبب تولد ریح بخاری لذاع از آن خلط و یا بسبب دیگر که منقبض گرداند دماغ را برای دفع آن و یا بسبب موذی دیگر لاذع آلات شم خواه از خارج و خواه از داخل آن خارج مانند غبار و دخان و بوهای حار حاد مثل فلفل و تنباکو و کندش و مانند اینها و داخل نمودن فتیله در بینی و یا استعمال عطوسات و از داخل چون حرارت دماغ و سیلان رطوبت لاذع از آن و یا انحلال ریح از آن رطوبت و یا تصاعد آن از اعضای ماتحت و یا امتلای دماغ از رطوبات پس اولا لازم بعض تقدم اسباب خارجیه مذکوره بپرسند اگر اقرار آن کند سببش همان باشد و الا از سبب داخل بود بعده اگر آثار حرارت دریافت گردد سببش حرارت دماغ باشد و الا رطوبت آن و عطسه حرکتی ست مر دماغ را همچون سرفه مر شش و سینه را که چون بر جرم آنها موذی وارد گردد هر یک از اینها متحرک میگردد بحرکت عطاسیه و سعالیه و کثرت عطسه در پنج جا ضرر دارد یکی در ابتدای نزله و زکام بسبب حرکت مانع نضج دوم در ابتدای تپها که بسبب کثرت خود قوت را ساقط کند و دماغ را ممتلی گرداند سوم در شخصی که دماغ او بسبب حرکت گرم شود و ماده را بجوش آرد چهارم در آنجا که ماده در سینه بسیار یا خام بود مثل صاحب ذات الصدر پنجم در شخص عادی رعاف شدید و در چهار موضع نفع دارد یکی آنجا که در سر بخار باریک یا ماده اندک باشد اگرچه پخته نباشد که گرانی سر دور نماید دوم آنجا که در دماغ ماده پخته باشد اگرچه غلیظ و بسیار بود که دلیل قوت دماغ ست و از جهت کسی که موت او قریب باشد اورا عطسه نیاید و اگر بمعطسات عطسه آورند او را عطسه نیاید امید صحت او نباید داشت سوم در زنان هنگام وضع حمل که برای اخراج مولود و مشیمه یاری دهد چهارم در فواق مادی که بسبب حرکت خود آنرا منحل گرداند بالجمله عطسه معتدل نشان صحت ست و افراط آن باعث آفت و

در آخر امراض دماغی عند نضج مادہ دلیل خیر ست و اہل ہند گفتہ اند کہ موافق ترین اوضاع صاحب عطسہ اینست کہ سر خود مائل بپیش دارد برابر سینہ و گردن پیچیدہ
و روی یکسو کردہ نشاید تا عطسہ راست خارج شود و ضرر لاحق نگردد و رگی یا عضلہ کشیدہ یا پیچیدہ نشود و علاج منع سبب نمایند و از اشیای مانع عطاس چکانیدن
روغن گل خوشبو و روغن بید در بینی و گوش ست و نوشیدن حسوی گرم منع عطاس کند و گرم کردن سر بریختن آب شیرین نیمگرم بر سر و انداختن روغن نیمگرم
در ہر دو گوش و نہادن تکیہ گرم کردہ زیر گردن و شمیدن سیب و سویق و اسفنج بحری و فرنجمشک و کذا خولنجان سودہ در خرقہ بستہ نیز عطسہ باز دارد و فکر و
اشتغال بمہمات اکثر قطع عطاس کند و گویند کہ بوئیدن افیون نافع و سعوط آب بادروج یا تخم او یا نخاع صبیہ ہا مانع عطاس ست و سعوط آب گل خطمی با روغن گل
آمیختہ سفید و شدت صبر بر عطسہ و بتکلف باز گردانیدن آن سود دارد و علاج کافی ست برای عطاس نیز چشم و گوش و اطراف و حنک مالیدن و دہان
فراخ کشادن و جنبانیدن آوردن و نظر تیز بسوی فوق و در چیزی کردن و برابستن یا طپیدن و عضلات را بر روغنہای مرطبہ مالیدن خصوصاً عضل لحییین و پناگوش
و استغراق در خواب و انتباہ باعث جملہ مانع عطاس اند و غمز نمولہ باطن خنصر یا بہام و سبابہ و نزد بعضی دلک باطن خنصر و بنصر بابہام در منع عطاس مجرب ست و گرفتن
بینی و دہن از دست بقوت نیز نافع ست و احتراز از غبار و دخان و آفتاب و بوئیدن چیزہای حاد لازم و مقام در ہوای ردی و غیر آن کہ باعث عطسہ شود
ضرور ست و حکیم عابد نوشتہ پیری از سادات کہ مبتلا باین مرض بود علاجش باین حب نمودم اصل السوس ریوند ہر یک چہار درم باریک سائیدہ در یک
یک رطل پوست خشخاش جوشانیدہ مالیدہ صاف نمودہ بس غلیظ کردہ باشند بہا القدر نخود سازند و خشک کردہ از یک حب تا چہار حب بخورند بس مرض یک وزائل
شد و در استعمال یک ہفتہ عود نکرد و استعمال خولنجان بالخاصیت او را نافع ست دیگر از آن جہبا با آب مذکور سازند بہتر باشد و آنجا کہ کثرت عطسہ از گرمی دماغ باشد
تبرید دماغ و تسعیط بروغنہای مبرد مثل روغن کدو و روغن بنفشہ و روغن آس و تضمید سر و پیشانی باطلیہ باردہ و بوئیدن کشنیز سبز و صندل و استحمام بآب شیرین
نیمگرم مناسب بود و اگر خون غالب باشد فصد و حجامت نقوہ نمایند و آنچہ از رطوبت دماغ باشد تنقیہ دماغ بمسہل و حب ایارج نمایند بعدہ اگر اندکی باقی ماند نشوقات
و معطسات موافقہ بکار برند و بعضی نوشتہ اند کہ اگر عطسہ از قوت دماغ و ذکای حس آن باشد تدبیر کہ بہر صداع از ذکای حس دماغی مسطور شد بعمل آرند
و اگر از رسیدن بخار گرم بمبدا عصب یا در بطن اول باشد نطول از سرکہ و روغن گل و آب کشنیز سبز و آب پشم ضفادع و عرق بید ہر یک یک تولہ ساختہ ببویند و
یا اسفنج بحری کہ گل سفید سودہ بر آن انداختہ آب پاشیدہ باشند ببویانند و دست و پا محکم بندند و اگر مقدمہ زکام باشد تدبیر زکام پردازند و اما بوئیدن شمامہ
افیون عادی خان و گاہ گل سر شو عظیم الاثر ست و ہمچنین سر بر بخور قند و زعفران داشتن تتمہ عطسہ متواترہ کہ باطفال عارض شود اگر سببش رسیدن سردی
بسر باشد باید کہ بادروج کوفتہ بیختہ در بینی دمند و جلاب گرم بطفل و مرضعہ دہند و گردہ گوسفند یا بز بر آتش بریان نمایند و آبی کہ از آن سائل شود نیمگرم در بینی
چکانند و ببویانند و زعفران و قند سفید کوفتہ بخور آن بدہند و از دار شیشعان و زعفران پارچہ رنگین کردہ بر سر گذارند و سر پوشیدہ دارند و بوئیدن چوب بلیلہ
تر کردہ و مالیدن سر طفل بخرقہ خشن نیز مفید و اگر ازین تدابیر زائل نگردد ایارج فیقرا چند شب متواتر بمرضعہ بخورانند و زعفران و تخم گل سرخ و اندکی صبر بر پستان
مرضعہ مالیدہ در دہن طفل گذارند کہ بمکد و چون از آن باز آید سر طفل را نگون دارند تا آنکہ لعاب بسیار از دہان او بر آید و گاہی زبان طفل بخرقہ خشن بمگیرند و اندکی
کشیدہ نگاہ بدارند تا آنکہ آب و لعاب بسیار از دہان او بر آید عطسہ او زائل گردد و اگر حار یابس المزاج و قوی البنیہ باشد آب نیمگرم کہ در آن سبوس و پوست
حب المحلب جوشانیدہ باشند بر سر ریزند و اگر ضعیف القوۃ و البنیہ باشد بر سر او آب گرم نریزند کہ باعث ضعف قوت او میگردد بلکہ ہر وقت اندک اندک شربت
خشخاش یا دیاقوذا کہ باطلا ساختہ باشند بخورانند و مغز تخم خیار و تخم خرفہ مقشر ہر یک سہ جزو مغز بادام چہار جزو نبات برابر ہمہ سائیدہ بلعاب اسپغول حب بقدر
عدس مفرطح ساختہ خشک نمودہ دائم زیر زبان او یک حب نگاہدارند و این بسیار گفتہ جہت این مرض بگیرند دو دانگ رب السوس و دو دانگ ماہی کہ آنرا سمک الرمل
نامند و دو درم تخم سلفاۃ و با شیر مرضعہ او بجوشانند تا غلیظ گردد و ہر صبح و شام بآن طفل را لعق کنانند کہ اثر نیکو می بخشد و معالجہ کبار را در اطفال چندان
تاثیری نیست و مجوزنہ و اگر سبب آن ورم حار نواحی دماغ باشد با تپ و حرارت بود و علاجش بعلاج سرسام کنند از تبرید و طلا و تمریخ سر بمبردات از عصارات
مثل آب کاسنی و کشنیز سبز و کدو تر و عنب الثعلب سبز و حی العالم و برگ کاہو و از روغنہا مانند روغن گل و بنفشہ و کدو بلکہ واجبست کہ اول حجامت ساقین

نمایند و بر دماغ مقویات آن مثل آبهای مذکوره نهند و هرگاه شروع بتزید نماید بر رادع مرخیات افزایند و جالینوس گوید که حجامت بر گردن طفل منع عطاس میکند
ضمیمه هرجا که عطسه آوردن حاجت باشد معطسات بکار برند و آن هر دوای حاد و مفتح ست مثل کندش و خربق سفید و جندبیدستر و فلفل و خردل و عاقرقرحا
و دار فلفل و زنجبیل و اسطوخودوس و بندق هندی و عود صلیب و کبابه چینی و برگ خرزهره و برگ تبت و تنباکو و شونیز و گل سوسن و گل سرخ و فرفیون و
سداب و ایرسا و گندم در شیر عشر ترکرده خشک نموده و خاکستر اپلک دشتی منقوع در شیر مذکور و مرزنجوش و دارشیشعان و بندال و سمندر پهل و نوشادر و صعتر
و چهکنی و مغز گهونگچی سفید و تخم سرس و قرنفل و خولنجان و دارچینی و فلفلمویه و نطرون مفرد و مرکب سوده سعوط و نفوخ ازان نمایند و یا پر مرغ در بینی لصوق نمایند
و یا بگیرند عاقرقرحا و مشک و سداب بری و صبر و بلوچ نمایند و بهتر آنست که محرورین ازین ادویه ببویند و در بینی نکنند و گویند که بیخ کرفس خشک و شلجم خشک
کرده و بادروج و حب الغار و قسط هر واحد سوده در خرقه کتان بسته بوئیدن نیز محرک عطاس ست و جمیع اشیا که دماغ را دفعة گرم گرداند عطسه آورد و نظر در قرص
شمس ازین قبیل ست و سعوط مصطکی و فلفل مثل غبار سائیده نیز معطس و مخرج مواد بلغمی ست و از معطسات خفیفه شمیدن افیون و شاخ بادروج و زراوند ست
و بوی گل سرخ معطس محرورین ست و لطخ باطن الف بدوای معطس بهتر از نفوخ و سعوط او ست چه درین صورت از نفوذ او بسوی نفس دماغ امان ست

رض الف

یعنی کوفته شدن بینی و خدوش او از ضربه یا سقطه بود و اکثر در ابتدای جذام از حدت اخلاط و فساد آن واقع شود پس آنچه از ضربه و سقطه باشد یا مسترخی شود
و یا غضروف الف بشکند و جالینوس گوید که رض الف یا بر استخوان او واقع شود و یا بر غضروف او و یا بر هر دو و مبادرت در علاج او واجب ست و الا بعد ده روز
علاج قبول نمیکند و مورث تشنج و قبح منظر بفطس میگردد و طبری گوید که چون غضروف منحل گردد و از استخوان اقصای بینی جدا شود کمتر رجوع کند یا اتصال پذیرد
علاج اگر خفیف باشد دران میل سطبر داخل کنند و بر داشته مستوی نمایند و صبر و مغاث و اقاقیا و مر سوده بلعاب تخم بارتنگ حل کرده بر کاغذ مالیده بر
بینی بچسپانند و اگر رض شدید باشد و غضروف که دعامه بینی ازانست شکسته شود و از شکستن او خوف ورم بود پس بزودی فصد سر رو کنند و تلیین طبیعت
سازند و پرهیز از غذای غلیظ نمایند و بهر حفظ مزاج دماغ که گرم نشود و مؤدی بسرسام نگردد اضمده بارده بر سر استعمال کنند و بعد از امالهٔ ماده آله که مسمی بنشال
و مفتاح الرحم ست و آن شبیه بمنقاش و دهن او فراخ میباشد ببست منضغط سازند و همچنان اندر بینی در آرند پس بگذارند که منخرین منفتح شوند و انضمام زائل
کند بعده بینی را بدان بلند سازند و دست بران بمالند و بهر دو دست راست کنند حتی که بر حالت طبیعی عود نماید و ساعت زمانی امساک او نمایند و بعد ازان
پارچه بر انبوبه پیچیده و اقاقیا و مغاث بران طلا کرده اندر بینی نهند و ایضا اطلیه نافعه درین آنچه بر کسر گذارند صبر یا مر زعفران را یک یک گل ارمنی گل کوزه
خطمی لادن عدس ست با آب آمل یا طرفا طلا نمایند و یا پارچه یا کاغذ بهیئت بینی قطع کنند و ادویه طلای صبر وغیره که مسطور شد طلا نموده بر بینی بچسپانند و سه روز
بگذارند بعده باهستگی جدا کرده اعاده همین ضماد نمایند و اگر بینی قائم نشود در منخرین دو چوب مثل هر دو صفحه بینی ساخته و بر هر دو جانب آنها سریش آلوده نهند
و بالای آن پارچه مذکور بچسپانند و در هر سه روز بر آرند و اعاده او نمایند تا آنکه علت زائل شود و آنچه بسبب جذام باشد علاجش علاج جذام است

جفاف الف

سبب خشکی بینی یا حرارت مفرط ست چنانچه در حمیات محرقه افتد و یا یبوست شدید در دماغ چنانچه در مالیخولیا پیدا شود و یا در همه بدن چنانچه در آخر تپ دق
عارض شود و یا خلط لزج که از حرارت اندک در خیشوم بچسپد و خشک گردد و تشخیص هر سه نوع چنان نمایند که دریافت کنند اگر تپ محرقه یا دق موجود بود سببش
حرارت یا یبوست باشد و اگر اجتماع خلط در بینی معلوم شود سببش خلط لزج باشد علاج نافع ترین چیزها دران ادهان و عصارات بارد رطب مثل روغن نیلوفر
و روغن کدو و آب کدو یا آب تربوز یا آب نیلوفر و لعاب اسپغول و بهدانه و خطمی ست و کذلک مغز ساق بقر و ایل وغیره و استحمام نیز مفید بود و یا روغن بنفشه
پاک کرده در بینی چکانند و موم روغن بمالند و اگر حرارت مفرط باشد قدری کافور در یکی از روغنهای مذکور حل کرده سعوط نمایند و تبرید باشربه و سعوطات و اطعمه
و البان و ادهان و اضمده و اغذیه بارده که در علاج امراض دماغی حار و جز آن مسطور شد استعمال کنند و لزوم حمام نمایند و صندل و گلاب و کافور

بہ بویند و خیار و تربز خورند و بیبی ادہان مذکورہ بدون کافور بکار برند و ایضا روغن بادام یا شیر خر و بینی چکانیدن و شیر از پستان بر پیشانی
دوشیدن و دیگر ادویہ مرطبہ بکار بردن نافع بود و آنچہ جالینوس گفتہ و حکیم عابد نیز در ہر دو قسم تجربہ نمودہ طلای پیشانی و مقدم سر بآب خرفہ مضروب بروغن بادام
و روغن کدو و سعوط آنست و آنکہ از خلط لزج بود بعد تلیین خلط بتقطیر روغنہای مرطبہ مذکورہ و ایلان و العبہ و شرب مرطبات تنقیہ مادہ از بدن و دماغ بمسہل و
حب ہلیلہ و قرص بنفشہ و غراغر و عطوسات و نشوقات و نطولات نمایند و مداومت اطریفل کشنیزی سفید بود و جالینوس گوید کہ جملہ ادویہ سادہ کہ در بحث
خشم مذکور شدہ مفید این قسم ست و حکیم علی مینویسد کہ درین نوع اول بآب گرم استنشاق نمایند بعدہ بروغن بنفشہ یا دائم بنیلوفر یا روغن گل بعد ازان طعام بخورند
و اگر آن شوربا باشد اولی ست

حکہ انف

سبب خارش بینی صعود بخارات حادہ لذاعہ از مادہ حریفہ مجتمعہ در بطون دماغ یا در محل دیگر ست و احتباس آن در بینی و در زکام و در دیدان بینی و بثور و قرحہ بینی
و در ابتدای رعاف و جدری نیز عارض شود پس تشخیص این اسباب چنین باید کرد کہ اگر آثار زکام یا دود یا بثور یا جدری یافتہ شود سببش ہمان باشد و اگر سرخی چہرہ
بود و مریض را پیش چشم چون جہیدن برق محسوس گردد مقدمہ رعاف باشد و اگر دفعۃ پیدا شود و بسرعت زائل گردد و اکثر وقت شمیدن ہوای سرد حادث
شود سببش صعود بخارات باشد. علاج در ابخرہ بعد تعدیل مزاج بماکول و مشروب و تنقیہ بدن و دماغ از مادہ بخارات حکہ انف بروغنہا و سعوطات نمایند و بہر
تقویت دماغ صندل و گلاب و کافور و روغن گل بویند و برای منع ابخرہ سفوف کشنیز و اطریفل کشنیزی خورند و حب الآس را خاصیت عجیب است در
استعمال ابخرہ حار مطلقا و از اشیای مبخرہ اجتناب نمایند و اگر ضعف قوت یا امری دیگر مانع از تنقیہ بالغ باشد نقوع مشمش بنوشانند کہ تنقیہ برفق و تبدیل
مزاج اعضا نماید و بقول ابن جنین خولان لطوخا و فتیلۃ نیز نافع حکہ انف ست و گویند کہ اول رگ قیفال زنند و بفاصلہ سہ چہار روز رگ ارنبہ کشایند
و بعد یک ہفتہ تنقیہ دماغ و بدن بحب بنفشہ و مطبوخ ہلیلہ زرد فواکہی علوبخارا و یا آلو بالو بشربت ورد مکرر الہلیلجی نمایند و بعدہ جہت منع بخارات و تقویت معدہ و
دماغ اطریفل کشنیز دہند و غذاہای کم بخار و سرد خورانند و بروغن گل و بادام برابر چرب نمایند و در مقدمہ رعاف فصد سر رو کنند و آنچہ در بحث رعاف از اغذیہ
و ادویہ مسطور شد بکار برند و در زکام و دود و بثور و قرحہ و جدری علاج آنہا نمایند و گویند کہ در حکاک منخرین اطفال سرکہ یک دو مرتبہ بمالند و اگر ازین زائل نگردد
نوشادر در سرکہ حل نمودہ بملایمت بران بمالند و اگر ازین ہم زوال نپذیرد و مستحکم باشد سر سوزن را اندکی دران فرو برند کہ دران قدری بنشیند پس بران کہ بمالند

حرقت انف

ہرگاہ مزاج منخرین از حالت طبیعی برگردد و سوء مزاج حار در وی اثر کند سوزش عارض شود علاج پارچہ بگلاب و صندل آلودہ بر بینی گذارند و روغن گل بآب
حی العالم یا روغن نیلوفر با گلاب استنشاق نمایند و روغن کدو و شیر دختران و امثال آن سعوط فرمایند و صندل و گلاب و نیلوفر و کافور ببویند و گیلانی گوید
کہ گاہی در منخرین نوعی از سوء مزاج حار در غایت حرارت حادث شود و علامت آن احساس گرمی و التہاب دران ست و علاج آن تعدیل مزاج بمبردات و
تسکین حرارت باستنشاق روغن گل مضروب بآب حی العالم یا روغن نیلوفر یا اندکے گلاب و نہادن پارچہ مبلول بصندل و گلاب ست و اگر حرارت بسوی
سر و طرف دو بطن دماغ مودی گردد روغن نیلوفر معمول از مغز تخم کدو و روغن گل با گلاب سعوط کنند و صندل و گلاب و کافور و نیلوفر و بنفشہ و گل کدو و
گل خشخاش و مانند آن ببویند و طبری گوید علتی ست کہ در بینی ظاہر شود و ازان در چشم اشک آید و انسان را ازان حالت صعب بہم رسد و آنست کہ می یابد
انسان در بینی خود عند استنشاق ہوای بارد حرقت لذاع کہ تا دماغ او برسد و ازان چشمہای او اشک آورد و اکثر این حالت بدون استنشاق ہوای
سرد یافتہ می شود و حدوث این علت دلالت میکند بر بخارات حارہ لذاعہ کہ از سبب اجتماع اخلاط حریفہ لذاعہ در بطون دماغ متحلل میگردد و چون
این بخارات رد میشوند در بینی محتقن میگردند و احتراق شدید پیدا میکنند و ہرکہ را زکام افتد و خیشوم او سوزش کنند و از جریان فضول رقیق حاد کہ در ابتدای
زکام جاری میشوند بسوزند سببش آنست کہ مثل این اخلاط در بطون دماغ مجتمع میباشد پس ہرگاہ مسام سر بسردی وغیرہ منسد شوند بخارات منعکس گردند

از نخرین جاری میشوند و با آن چیزی از آن اخلاط حریفه حاده مختلط میگردد و سوزش مجاری پیدا می کنند و شرح این برای آن کردم که این سبب در هر دو موضع یاد دارند و علاج این تعدیل مزاج بدن بماکول و مشروب است و قصد تنقیهٔ این خلط اگر قوت احتمال استفراغ و زمانه مساعدت نماید و اگر مریض ضعیف القوة یا زمانه مانع از تنقیهٔ بالغ باشد لقوع شمش بیاشامند و در اجزای او آنچه ضد این اخلاط لذاعه حریفه باشد بیفزایند پس این لقوع استفراغ او بتدریج می نماید و تبدیل مزاج اعضای او میکند و اصحاب سوء مزاج حار دماغ و کبد استعمال آن ننمایند و تغیر مزاج دم میکند و در امراض راس مسطور شد

احتباس شئ در الف

پیچیده بند شدن چیزی در مجرای بینی علاج اول بروغنها و قدری سوم جینی را از اندرون و بیرون چرب کنند و چند قطره از آن در بینی چکانند پس ادویه عطسه که در آن بحث سعوطات مسطور شد در بینی دمند و هنگام عطسه آمدن دهان و منخر صحیح بند نمایند و عطسه گیرند تا آنچه بیرون افتد و یا آنچه مناسب برآرند و باشد که آن چیز [illegible] طعام سرفه یا عطسه یا حرکتی دیگر بطفل عارض شود و بدان سبب چیزی که در دهن باشد از طریق حنک در مجرای بینی برآید و تعفن پذیرد و بر بخاند و توحش و بخوالی و منفذ [illegible] و زردی رنگ و نحافت بدن ظاهر شود و باشد که تپ خفیف لازم گردد و تنفس از جانب بینی بی اسباب نزله و زکام موقوف شود و [illegible] خود بدانجانب ببرد و بمالد و تدبیرش همانست که مسطور شد و اگر از این تدبیر بر نیاید طفل را بر پشت بخوابانند و دهن او را بدست گرفته دهان خود را بر منفذ بینی مسدود او گذاشته بقوت بدمند و عقب آن بلا فاصله در منفذ مخالف آن که مفتوح ست از آن قوی تر دمند تا بزور نفس آن چیز خارج گردد و گاه سبب آن پیش [illegible] طفل پیدا شود و علاجش چکانیدن شیر مرضعه و یا ادهان مناسبه است و تدهین و ترطیب یافوخ او با دهان مرطبه مناسبه و پاک نمودن بینی او همیشه

سدهٔ خیشوم

و آن چیزی محتبس و داخل او ست حتی که شئ نافذ را از حلق بسوی بینی یا از بینی بسوی حلق منع نماید و سبب این یا خلط لزج ست و یا لحم نابت و یا خشکریشه و از نشان این سده است که غنه در آواز پیدا میکند حتی که منع می نماید فضلهٔ نفخ را از دخول خیشوم پس طبیبان کاهن از آن حادثه میگردد علاج در خلط [illegible] بمنضج بلغم و تنقیه بمسهل و حبوب و ایارجات از عدس مقشر یکدرم جندبیدستر نیم درم افیون زعفران مشک هر واحد یک قیراط مرنیم درم حبها سازند و بآب مرزنجوش رطب سوده سعوط نمایند و هر چه برای خشم سدی مسطور شد بکار برند و اگر از لحم زائد باشد علاجش مذکور شده و بسیار باشد که بعمل دستکاری و خرط بینی از میل خاص بالف که با آن جرد ممکن باشد احتیاج می افتد پس مدام جرد نمایند تا آنکه پاک گردد و اگر کفایت نکند آنچه در بحث بواسیر گذشت بعمل آرند و اگر از خشکریشه باشد علاج قرحه یابس نمایند و گیلانی گوید که اگر سده از خلط غلیظ لزج باشد پس اگر ممکن بود اولا استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون نمایند بعده مهلت دهند بمقداری که میان دو مسهل واجب ست پس تنقیهٔ سر بحب قوقایا یا حب ایارج یا حب صبر نمایند و موافق ترین آنها حب صبر ست بعد از آن غرغره بمرزنجوش و عاقرقرحا و خردل کوفته نمایند و لزوم حمام و استنشاق آب گرم بسیار کنند پس اگر ماده مرتبک باشد بمروزعفران عطسه آورند که این سده را بگشاید پس لزوم پرهیز و منع از اغذیه مبخره و غلیظه و لزجه نمایند که باین طریق سده بگشاید و اگر چیزی لزج باقی ماند که از موضع سیلان کند امر نمایند با نکباب بر آب قمقم بطریقیکه در باب زکام گذشت که این نشف و تحلیل رطوبت نماید و اگر بعد از آن سرفه آید بدانند که ماده رقیق شده و بسوی سینه نازل گشته و درین هنگام بر شربت خشخاش و شربت عناب لزوم [illegible] تا آنکه سرفه زائل شود و امر با فشاندن بینی دائم و عطسه آوردن نمایند و این بهر آنست که ماده بشربت خشخاش غلیظ گردد و با فشاندن بینی و عطسه بیرون آید و بدین طریق در نیوقت پاک گردد و این ترتیب علاج واجب ست که طبیب درین معالجه یاد دارد پس اگر تقدیم تدبیر موخر نماید مورث رعاف و صداع گردد زیرا که عطسه آوردن قبل از ترقیق ماده عروق را بشگافد و حرکت دهد و اگر سده از روئیدن گوشت باشد باید که نظر کنند اگر سرطانی بود بآهن تعرض نمایند لیکن اگر گوشت نابت باشد آنرا بخراشند برشته گره دار از موی بافته که یک سر آن بسوی دهن بیرون آورده باشند و سر دیگر بیرون بینی باشد و هر دو را گرفته تا آنکه گوشت زائد بخراشد بعد از آن رشته بیرون آورده فتیله بسرکه و نمک آلوده نهند تا آنکه خون منقطع گردد پس بمرهم معمول از سرکه و گلنار و کندر و مرداسنگ علاج کنند و از استنشاق آب سرد منع نمایند و از اغذیه غلیظه پرهیز کنند و تعاهد بفصد سر رو نمایند تا وقتیکه گوشت زیاده شود و گاهی این گوشت را بآهن قطع

میکنند و سالم تر آنست که از خراشیدن رشته و علاج مرہم مذکور شد و اما ادویه حاده اکاله را بران نگذارند زیرا که گاهی مزاج دماغ گرم میشود و تجبب دماغ ورم میکند و گاهی سده از تنگی مجری در خلقت حادث میشود پس دائم بادنی شی نازل مسدود میگردد و گاه آنکه شی سائل بسیار رقیق باشد و علاج آن تنقیه دماغ و استعمال نشوق بایارج نمایند اگر مزاج آن احتمال کند و از اغذیه غلیظه البته پرہیز کنند و از جماع بعد خوردن طعام حذر کنند و باستفراغ در اوقات معمود و لواحق نمایند و سده بینی که باطفال از رطوبت غلیظه متولد از شیر غلیظ عارض شود علاجش اصلاح شیر مرضعه و پرہیز او از اغذیه مغلظه و ریختن آب گرم بر سر طفل و انکباب بر بخار آن و مالیدن سر او بجرقه خشن ست و قبل ازین تدابیر عطسه آوردن و بر سر او روغن مالیدن جائز نیست

خنان

و آن مرضی ست که بینی را عارض میشود و از ان در آواز انسان خنخنه ظاهر میگردد و بسبب او کلام متبین نمیشود و این غیر غنه معروفست گویند که سببش ورم لوزتین و یا اماهاست ولیکن بشیر از خوردن و صفرا افتد و علامتش اینست که کلام مفهوم نشود و چون آب بنوشد از راه بینی بیرون آید و خنانت بسیار بود و چشمها سرخ پر از اشک بر خاسته باشد یا درد سر شدید و یا خفیف علاج اول در هر دو نوع رگ سر رو کشایند و از آب کشنیز سبز و کدو و کاسنی و کاهو تنها و یا حضض حل کرده غرغره نمایند و اگر این چیزها سبز بهم نرسد شیره آنها گرفته یا نقوع یا مطبوخ ساخته بکار برند و پوست انار ولایتی و مازو و نمک اندرانی برابر سوده با انگشت شهادت آلوده بر ورم رسانند در روزی ده دوازده بار و یا نوشادر و حنای خشک و پوست انار ولایتی هر یک سه ماشه بدستور بکار برند و مازو با آب حنا یا انار خام جوش کرده غرغره نمایند که نفع عظیم دارد و اگر ازین تدبیر صحت نشود مسهل صفرا بعمل آرند از اعلی یا اسفل و عطسه آوردن درین باب اثر عظیم دارد و تدبیر خفیف از بواسیر انف بکار برند و بقول جالینوس از معالجات او آنست که مازو مسحوق را در آب انار شیرین چندانکه بجوشد بجوشانند تا آب جذب شود بعده خشک کنند و نصف او کندر و انزروت آمیزند و مرتبه دیگر با آب انار که در آن مازو جوشانیده باشند بسرشند و بطریق سعوط و غرغره چند روز استعمال نمایند و ایضاً زنگار موم روغن در بینی چکانند و تا به شدن آن مدام استعمال کنند و اگر این مرض از بودن سوراخ در کام بسبب مرض آتشک یا نزله حاد عارض شود علاجش در امراض حنک خواهد آمد

دیدان الف

سببش رطوبت متعفنه در مقدم دماغ ست و منشائش حکه در مقام دماغ در بعض اوقات ست و خروج او در مخاط علاج بعد نضج ماده تنقیه بمسهل و حبوب و ایارجات و بعطسات مثل کندش و شونیز کنند و تناول اشیای مر البته ترک نمایند و با دویه قاتل کرم مثل شیح و قسط و مرزنجوش و آب برگ شفتالو سعوط نمایند و برگ شفتالو ساییده در بینی ایام متوالی نفوخ کردن مجرب ست و بالجمله هر چه در علاج صداع دودی و کرم گوش مسطور شد بعمل آرند

انتفاخ الف

گاه در بینی اطفال انتفاخ سخت عارض میشود که غلیظ و سطبر میگردد و وجع پیدا شود و طفل بی آرام و سکون میباشد علاج ملاحظه نمایند اگر دران چیزی شبیه افیده حمله باشد در علاج آن تساهل ننمایند چه اکثر بورم کثیر الارجل منجر میگردد پس باید که مرضعه او را پرہیز و اصلاح غذا و شیر او نمایند و اگر حاجت استفراغ باشد تنقیه سازند و در منخرین طفل بقدر یکحبه خردل سوده در پنبه پیچیده بگذارند تا آنکه آنرا انجرا شد بعده علاج او بمرہم نمایند و اگر بسبب صلابت احتیاج خراش و تجدید باشد با آهن بخراشند

انقباض الف

گاه انقباض و کشیدگی در منخرین اطفال عارض گردد و چون تنفس نمایند بهم آیند و اکثر این مرض از فساد مزاج دماغ ایشان بهم میرسد علاج شیر مرضعه بر سر طفل قطور نمایند و شیر تازه دوشیده منجمد با نفحه بر سر او گذارند و برگ اسبغول بالای آن بگذارند و در بینی او روغن بنفشه چکانند و سر او را با آبیکه دران خشخاش جوشانیده باشند بشویند و مرضعه او را از شیر دهند و پرہیز از اغذیه غیر موافقه مجاره فرمایند

خاتمة الطبع شکر بدرگاه حکیم مطلق که بتائید بی منتهایش جلد اول اکسیر اعظم از افادات زبدة الاطباء المتقدمین و المتاخرین حکیم محمد اعظم خان المخاطب بناظم جهان در مطبع منشی نولکشور واقع لکهنو طبع شد

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	۵	باشعبہ	یاشعبہ
[illegible]	۲۹	چسار	یسار
[illegible]	۱۰	اکر	اگر
[illegible]	۲۷	بثل	بشل
[illegible]	۲	نوی النافقہ	قوی النافقہ
،،	۲۵	طریق	طرق
[illegible]	۱	ٹانگک	ٹانک
[illegible]	۱۲	صفرادی	صفراوی
[illegible]	۵	پراگند	پرکند
[illegible]	۶	ماده	ناوه
	۲۹	اگر بسبب	اگر بسبب بقیہ بادہ
[illegible]	۲۱	ورم	ورم جنوبی
[illegible]	۲۳	ماتہمہ	ملتہمہ
[illegible]	۶	فتاہی	فتاہی
	۲۵	مغز نہیدانہ مغز	مغز نہیدانہ و مغز
[illegible]	۶	مستعمل کنند	مستعمل
	۱	صیبہ	وصبر
	۲۶	مشبیہ	شبیہ
	۱۰	وبابیثا	ویابابیثا
	۱۸	مرقشیبای	مرقشیثای
	۶	بزرگان	بہ بزرگان
	۲۶	وخشیخام	وخشیخام
	۳	ماہیثا	ماہیثا
	۱۱	نتقیہ	تنقیہ
	۱۳	برداليوم	برزالیوم
	،،	سوربالیف	بہ تلطیف
	۱۵	فائل	زائل
	،،	سوار	مولد
	۲۰	کپھکنی	نکپھکنی

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۹۷	۲۹	سودا	سودہ
۴۰۰	۸	تقبہ	تقبیہ
،،	۲۲	ترتیب	ترطیب
۴۰۵	۵	حسبہ وحسبہ	سبیہ وحسبہ
،،	۲۷	آبی ست	آبی ست رقیق
۴۰۸	۶	گھونگھی	گھونگھی
،،	۱۸	نرکاو	نرگاؤ
۴۱۱	۸	حاصۃً	خاصۃً
۴۱۸	۱۷	جیدیہ	جیدہ
،،	۲۶	انزوت	انزروت
۴۱۹	۵	ومحاوزت	ومحافظت
،،	۹	انزوت	انزروت
۴۳۳	۱۳	مکرر	مکرر
،،	،،	وکذا اکتبال	وکذا الاکتحال
۴۳۶	۲۹	وابول	وبول
۴۴۷	۱۵	وباغیر	ویاباغیر
۴۴۴	۹	کریانی	کریانی مغسول
،،	۲۶	خسا	خطا
۴۴۳	۲۸	واعراض	مراعراض
۴۵۲	۱۱	بیخ کبرو	بیخ کبر
۴۵۳	۲۰	اندمال	اندمال آن
۴۶۷	۱۱	بیزند	بیزند
،،	۱۶	دردوعن نمار	دروغن نمار
۴۷۷	۱	نضیج	انضج
،،	۳	پیداکہ	پیدا
،،	۶	برآورہ	برآوردہ
۴۸۲	۱۰	بارستوریکہ	بارستوریکہ
۴۹۳	۱	انگوس میکند	ازگوش میکند
،،	۲۳	وردوسرووردد	وردوسر ووردد

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵۰۰	۱۳	کردہ	گردد
،،	۱۷	بہ جنگک	بہ جنگک
،،	۲۸	ازوم	لزوم
۵۰۴	۳	مثابہ ودانغ	شبابہ ودانغ
،،	۱۱	خالب آید	غالب آید
،،	۱۲	مبدل	متبدل
،،	۱۴	ہ گاہی	دگاہی
،،	۱۶	بیخ سبجیار	بیخ انجبار
۵۰۵	۱۹	لحیۃ التیش	لحیۃ التیس
۵۱۱	۱۳	تاہم	تمام
،،	۱۹	بیشو	بیشود
،،	۲۲	بادسموم	یا بادسموم
،،	۲۶	فصل تخلل	فصد تخلخل
،،	۲۸	اوسند	او برسند
۵۱۲	۱	کردد	گردد
،،	۴	اکربزنابات	اگر بزنجابات
۵۱۴	۱۰	کہ امادہ	کہ تامادہ
،،	۱۵	گوشت علیط	گوشت غلیظ
۵۲۵	۲۵	زروند طویل	زراوند طویل
۵۲۳	۹	لواسیر	بواسیر
،،	۱۲	مرتبہ	مرطبہ
،،	۲۳	مسیلی	ممتلی
،،	۲۱	قیفالین	قیفالین
۵۳۱	۲۱	شہدا	شہد
۵۳۶	۱	وبینی	دربینی
۵۴۷	۸	طرق	طریق
،،	۲۲	طرق	طریق
،،	۲۶	بشکافد	بشکافد

صحت نامہ جلد اول اکسیر اعظم

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	۱۵	یا	بجا	۲۸	۱۵	نیخنج	نیخنج	۵۴	۶	دروراً	ذروراً	۹۱	۹	ایتن دریا	ایتن دما
۵	۲۸	معلالجات	معالجات	۲۹	۱۲	اختیاس	اقتباس	۵۵	۱۲	وامیہ	دامیہ	۹۲	۴	یا روغن نفط	یا روغن نفط
//	//	کرسے	کریمی	۳۲	۲۱	برحال	بہرحال	۵۶	۳	طبیوس	ببیوس	//	۲۶	رروغن نار	روغن نار
//	۲۹	این ماسہ	ابن ماسہ	۳۳	۳	سوودیت	سوداویت	۵۹	۱۸	ابرام	ایرام	۹۴	۱۱	عصفوسات	عصفرسات
۱	۵	ماسرجویہ	ماسرجویہ	//	۱۳	انتشار	انتثار	۶۱	۱۰	طحال	طحال	۹۵	۱۹	صلب	صلیب
//	۹	نہم الدایل	نہم الدلیل	۳۴	۱۵	ضیق	ضیف	//	۱۳	گلوی	کلوی	۹۷	۲۸	ماینہ	نماینہ
//	۱۷	اخضائی	اعضائی	//	۱۸	زطیفہ	قطیفہ	۶۲	۹	اروغنہا	روغنہا	۹۹	۱۱	دونیم وام	دونیم درم
//	۲۹	مخشش	مخششین	//	۱۹	زطیفہ	نطفہ	۶۶	۲۶	وانفعترین	نافع ترین	۱۰۱	۴	ملش	ماش
//	//	بار انکہ	بآنکہ	۳۵	۷	امقصود	مقصود	//	۲۹	وسساکن	درمساکن	//	۱۰	باباذہ مائی	یا بادہ مائی
۷	۸	بسگان	بسکالہ	۳۶	۱۸	مشتغل	مشتعل	۶۹	۵	ہوش	خوش	//	۲۶	اطریفل ریانی	اطریفل زبانی
//	۱۱	اشتہا وفراج	اشتہا فراخ	۳۸	۲۴	مشتفہ	مشتعفہ	۷۰	۱۴	شربت لیمو یا شربت	شربت لیمو یا ترنج	۱۰۳	۱۳	گلاہ	کلاہ
//	۱۲	بجریا	بثریا	۴۰	۲۱	خلا	خوا	//	۱۶	یک ورانگ	یک دانگ	۱۰۶	۱۸	یاپہ	پایہ
۸	۲۷	مسوفنہ	مشوفنہ	۴۱	۱	وونشتہ	ورشتہ	//	۱۸	بخرفہ	بخرقہ	//	۲۱	بتریہ	بثرہ
//	۲۹	نا نتہی	تا انتہی	//	۱۲	سلب	سبب	۷۱	۲۴	سنبل چینی	سنبل چینی	۱۰۸	۱۵	از قرابادین	در قرابادین
۱۱	۹	حراشاش	حرامات	۴۴	۳۰	شانہ	شانہ	۷۵	۴	النوع	انواع	۱۰۹	۷	این سیار	ابن سیار
۱۲	۱۵	طلاست	طلاستہ	۴۸	۳۱	چپار	بچار	۸۴	۲۶	مریض ما	مریض را	//	۱۳	تخفیف	تجفیف
۱۴	۱۰	اولا بدستہ	لابدستہ	//	۱۳	روغنہائی	روغنہائی گرم	۸۶	۱۳	بانزورت	باتزروت	//	۱۸	ازاداتج	ازارائج
//	۲۴	رشاد	اخاد	//	//	وقار	وقار	۸۷	۸	کالور	کافور	۱۱۱	۱۲	سنجوچ	سنطوح
۱۷	۵	پہدائہ	ہندوانہ	//	۲۰	بدو ستور	بدستور	//	۲۴	لبلور	بلور	//	۱۷	حوملل	مجامل
۱۸	۱۳	نکایت	نکایت	//	۲۷	جنسد قوقی	خند قوقی	۸۸	۴	باریک	یا یک	۱۱۳	۹	کوفوفل	نوفل
۱۹	۹	مداوت	مداواۃ	۵۰	۲۶	اخزراق	احتراق	۸۹	۴	داغ وسطسر	داغ وسطسر	//	۲۳	مشکہ ازغالیہ	مشک زغالیہ
۲۰	۱۵	شہید الحالیہ	شدید الکلیہ	۵۲	۱۷	قندفل	قندول	//	//	دارشتن	درشتن	۱۱۵	۲۶	لبالشعیر	بماالشعیر
۲۳	۱۹	ثقل	ثقل	۵۳	۱۹	کردو	کردہ	//	۱۷	دامستہ	ادامستہ	۱۱۶	۱	نی صفرادی	فی صفراوی
۲۴	۸	دریانی	درشانی	//	۲۳	عرید	خرید	//	۲۴	سایشہ	سائیدہ	//	۲	ہراوزہ	ہار ووزہ
۲۶	۱۲	علامتا	علامات	۵۴	۷	شبلیہ	شنبلید	۹۰	۳	قیدہ	تہمتہ	//	۲۰	لاشارت	اشارت

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۷	۲۴	یاروغن باد ام	یا روغن بادام	۱۵۹	۱۶	امراض	اعراض	۱۹۸	۲۰	بجوانند	بجوشانند	۲۴۶	۲۳	خنایص	خبایص
۱۲۳	۲۸	اید میزیا	اندیمیزیا	〃	۲۹	یاگلقند	باگلقند	۱۹۹	۱۳	بناشد	باشد	۲۴۷	۲۵	وبلادرمرغ	وپلا ومرغ
۱۲۹	۱۱	جند بستر	جند بیدستر	〃	۲۷	یاگلاب	باگلاب	〃	۲۰	زرین	رزین	۲۴۹	۸	بنگ	بنک
۱۳۰	۲۷	مستکن	مسکن	۱۶۰	۴	زرروی بیضه	زردی بیضه	۲۰۰	۹	وهلیله	وبلیله	〃	۱۱	بنگ	بنک
۱۳۱	۱۹	مماص	مماض	۱۶۲	۴	شیحوص	شنحوص	۲۰۱	۱۸	مقشر درشیر	مقشر و مطبوخ در شیر	〃	۲۷	تره ید	تربد
۱۳۲	۸	طرخشوق	طراخشقوق	۱۶۳	۲۴	مصاذقته	مصادقته	〃	۲۰	دروح	درونج	۲۵۰	۲۹	شریبته	شربته
〃	۹	ذرعلیل	ذرو علیل	۱۶۴	۱۰	یامراض	باعراض	۲۱۰	۲۱	قفنج	تفنج	۲۵۲	۱۸	مجمر	مجمّر
۱۳۴	۸	کشنذ	کشنذ مجربست	۱۶۶	۲۴	مطانخه	مطنخینه	۲۱۰	۲۹	مضر	مرباد	۲۵۴	۱۲	بابلغم	یا بلغم
〃	۱۸	منهادم	منهدم	۱۶۸	۹	ملبوع	مطبوع	۲۱۷	۱۶	وتحذر	وتخذر	۲۵۶	۵	سباق	سماق
۱۳۵	۴	صمام	صماغ	۱۶۹	۱۴	شرودیطارس	شرودیطادس	۲۱۸	۲۶	شیر برازازند	شیرنزار ازند	〃	۶	تبقرتیح	تبقرتیکه
۱۳۶	۱۴	خار	حار	۱۷۰	۴	احلام و مفرح	احلام مفرح	۲۲۰	۱۰	باخیره گاوزبان	یاخمیره گاوزبان	۲۵۸	۱۸	تزعرع	تزعزع
۱۴۱	۳	برسام	سرسام	〃	۲۳	بزنجار	برنجار	۲۲۶	۲۴	اسعار	اسحار	۲۵۹	۱۳	نهگاه	نهنگام
۱۴۲	۲۹	یادسیر	یا دیسیر	〃	۲۵	نیخ	تیخ	۲۲۷	۱۷	ضعف مرض	ضعف از مرض	۲۶۰	۱۸	معافدت	مغافصت
۱۴۴	۱	یاترنج	بابرنج	۱۷۱	۲۹	نیفشه	بنفشه	۲۲۸	۱۴	ساتیان	سباتیان	۲۶۲	۱۲	حالات	آلات
〃	۱۳	پزویه	پزوبه	۱۷۲	۵	خرلیف	حرلیف	۲۳۰	۱۹	یاشکر	باشکر	۲۶۳	۲۱	گره	کره
۱۵۳	۵	تخفیف	تجفیف	۱۷۶	۱۰	ثریه	ثریر	۲۳۴	۲۶	خرفر	خرفه	۲۶۴	۲	اوسلطان	وسلطان
〃	۳۰	بسرتبرید	بهرتبرید	۱۸۰	۲۸	صهدر	سدر	〃	۲۹	سپ	رب	۲۶۵	۱	قرنفل	قرنفلی
۱۵۴	۱	برنسخه	به نسخه	۱۸۱	۹	گیروآثار	گرد و آثار	۲۳۶	۲۳	طبیعت	طبیب	۲۶۶	۸	خندیقون	خندریقون
〃	۹	جنفت درم	هشت درم	〃	۲۹	برتبدیل	بهرتبدیل	۲۳۷	۳	باشد	نه باشد	۲۶۰	۱۵	منفعه	منویه
〃	۱۱	قطع آید	قطع کند	۱۸۴	۲۵	وتکلیقی	وتکلیفی	۲۳۸	۱۶	ووح	روح	۲۶۲	۷	عصوص	عصعص
〃	۱۶	داشته باشند	داشته باشد	۱۸۵	۲۲	شیر و دیطوس	شرودیطوس	۲۴۲	۲۱	تاره ودتر	تازه و تر	۲۶۳	۸	پازیت	یا زیت
〃	۲۹	باکبوتر بچه	یا کبوتر بچه	۱۸۶	۷	ایضا بیتولیه	ایضا و بیتولیه	۲۴۴	۱	صرع کرده	صره کرده	۲۶۴	۲۵	فصد	فصد
۱۵۶	۳	وکذافی	کذافی	〃	۲۷	یوقلس	دیوقلس	۲۴۵	۲	خواری	جواری	〃	۲۹	قدی	قوی
〃	۱۲	منخط	منحط	۱۸۷	۵	هراداو	هرادانه	۲۴۶	۶	مذکور باشد	مذکور شده	۲۶۵	۱	المرض	امراض
۱۵۷	۲۷	مداخل	دواخل	〃	۱۴	فروغ	فرزع	〃	۱۲	مغرض	معرض	〃	۷	استر	استرخار
۱۵۸	۲۸	نفع بخشند	نفع بخشد	۱۹۳	۲۵	سکنجبین بارد	سکنجبین بزوری بارد	〃	۱۵	نه یلدی	از یلدی	۲۷۰	۲	درحل	درخلل
〃	〃	شنفیتن	شنفتن	۱۹۶	۳	یاخاکشی	باخاکشی	〃	۲۱	تیهوس و حرفان	تیهوس و خرفان	۲۸۲	۹	بجست	بجسب

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۸۹	۱۲	تا چہار درہم	تا چہار درہم	۳۰۵	۲۷	سبح کنند	مسح کنند	۳۳۰	۲۵	تنبج	سبنج	۳۶۹	۸	کردی	کوری
۲۸۶	۸	ایام ربیع	ایام ربیع	۳۰۶	۲۰	عجیب ورد	عجیب وارد	۳۳۲	۳	شہمت	شصت	//	۲۱	خریف	حریف
۲۸۹	۶	دیوار	دیو وار	//	۲۳	کنجد گرم کروہ	کنجد گرم کردہ	//	۴	تہیج	تہیج	۳۸۲	۱۷	بسوی	بسوی
//	۸	عذر	قدر	۳۰۷	۶	گرم حریر	گرم حریر	۳۳۳	۱۸	اجاد	اتحاد	۳۸۳	۶	مستعمل	استعمال
۲۸۷	۶	واحب	واجب	۳۰۸	۱۶	نپا بند	نپاشد	۳۳۴	۲	قوی لنطیفیہ	قوی اللطیفیہ	۳۸۴	۱۸	دورہ ازند	دور دارند
//	۱۸	تمر	ثمر	۳۰۹	۱۲	حالیت	حال ولیست	//	//	اجاد	اتحاد	۳۸۷	۵	حلت	حدت
//	۱۵	درملج	دملج	۳۱۰	۱۹	عودالفرج	عودالفرج	//	۱۸	جرمس	مجرسن	۳۹۱	۱۹	پنرویہ	بزرد یہ
۲۸۷	۸	نقار	فقار	//	۲۰	برلقو	ملقو	۳۳۸	۲۸	باریح	یاسیح	۳۹۲	۱	ضنع	منع
//	۲۲	عصب	عصب یا شاید النجیح	//	۲۳	بافرفیون	یافرفیون	۳۴۱	۱۸	مالخ	مالح	//	۱۱	ثمائم	بینمایم
//	۲۲	تدبیر	بعد تدبیر	//	۲۳ و ۲۴	ویاتخم نیم درم	[illegible]	۳۴۳	۱	بلبنج درچشم طلبہ	بلبنج جابہ درچشم	۳۹۲	۱۸	خمور حادقہ	ضمور حادقہ
//	//	مادہ است	مادہ آنست	//	۲۴	محرق	محرق	۳۴۴	۲۱	ماحیثا	ما میثا	//	۲۵	تبرید	تبربد
//	۲۴	مارستای	مارستانی	۳۱۱	۱۲	ہفت بار	ہفت بار	۳۴۶	۱۶	بیخ	بنج	۳۹۷	۱۵	قائل	زائل
۲۹۰	۲	تفالمات	تفاطات	۳۱۳	۸	لقوۃ تشنج	لقوۃ تشنجی	۳۴۷	۱۶	باشیز بر	باشیر بز	//	//	موار	مولد
۲۹۱	۸	بابیقی	بلیقی	//	۱۳	در مبادی	دران مبدء	۳۴۸	۲	میدہ گرم	میدہ گندم	۳۹۸	۳	سروق الصفر	عروق الصفر
۲۹۲	۱۴	مغز ہندوانہ	مغز تخم ہندوانہ	//	//	بتجلیل	بتحلیل	سابقہ	۵	پراگنند	پراکنند	//	//	شیر عرب	شیر غرب
۲۹۳	۱۷	دوضیع	دوضع	۳۱۴	۱۴	تلطیفہ	تلطیفیہ	سابقہ	۱۰	یاطبیخ	باطبیخ	//	۱۲	چہار گرم	چہار بار گرم
۲۹۴	۱۹	صورت	صوت	//	۲۸	چورن	چرن	//	۲۴	وسلی	وسبل	//	۱۵	عشا علین	غبار عین
۲۹۵	۷	درم مقام	در مقام	۳۱۵	۱۸	بدن اور	بدن او	۳۵۵	۱۶	انحاط	انحطاط	//	۱۶	ابل	ایل
//	۱۳	جوز رومی	جوز رومی [illegible]	//	۱۹	عصیب	عصب	//	۱۷	فروخ	فروج	۴۰۵	۲۵	قابل بزرقت	مائل بزرقت
//	۱۴	مغوات	مقوات	۳۲۰	۳	یک حبہ	یک درم حبہ	۳۵۷	۷	ازجن	ازین	//	۲۷	آلی ست	آلی ست العیق
۲۹۶	۲۳	حفات	جفاف	۳۲۱	۲۵	سیر بسیار	شیر بسیار	۳۶۰	۱۸	بادرمائی	یادرمائی	۴۰۷	۱۸	درپن	درین نوع
۲۹۷	۲	بخاردی	بخار ردی	۳۲۲	۸	عود صلب	عود صلیب	۳۶۲	۸	وشراب	وشرب	۴۰۸	۱	کوزہ شیشہ گران	کوزہ شیشہ گران
//	۲۰	گردیدن	گزیدن	//	۲۹	باسدہ	یا سدہ	//	۲۷	نقط آن	لقط ان	//	۶	روشنائی	روشنائی ست
۲۹۸	۱۷	درودر	دردر	۳۲۳	۵	عصیب باشعبہ او	عصب باشعبہ او	۳۶۶	۲۲	ملح	مملح	//	۷	نغربلی	زبلی
۲۹۹	۴	مسبوق	مسلوق	۳۲۵	۱	تبرید	تبربد	۳۶۸	۱	ازازالہ	ازالہ	۴۰۹	۲۳	ویکم	وریکم
۳۰۲	۲۳ و ۲۴	روغن تخم کدو	[illegible]	۳۲۶	۴	ملسان	بلسان	//	۴	مجری	بجری	//	//	بیالاید	بپالاید
۳۰۴	۱۶	باورم	یا ورم	//	۲۹	جبار	جبام	۳۶۹	۲	مقتقن	محتقن	۴۱۱	۲	صاغط	ضاغط

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۱۴	۲۶	باتی	یاتیٔ
″	۸	غلبۂ فراج	غلبۂ سومزاج
۴۱۷	۱۸	مطبوع	مطبوخ
″	۱۹	تدبرش	تدبیرش
″	۳۱	وجزایات	وجوزابات
۴۱۸	۵	محاوزت	محافظت
۴۱۸	۲۲	دہی	دوذہبی
۴۲۱	۲۱	مانع	دمانع
۴۲۳	۹	بتدبیر لطف	بتدبیر لطمت
۴۳۳	۳	بعدقیست	بودقیست
۴۳۹	۱۰	فضول	فصول
۴۴۰	۱۹	ازنینی	ازمنی
۴۴۲	۲۵	اگر خلط	اگر آن خلط
۴۴۷	۲۶	مستقرعه	مستفرغه
۴۴۹	۱۶	آنرا	آنرانیز
۴۵۰	۲۸	زرربیع	و در ربیع
۴۵۴	۲۱	یازہرہ	بازہرہ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۵۵	۲۱	بیزور	برور
۴۵۶	۱۱	گرمی	کرسی
۴۶۱	۲	لکوه	مکوه
″	۳	بیباشد	نمیباشد
۴۶۲	۱۵	دورم	ورم
″	۲۶	یاآروباقلا	یاآردباقلا
۴۶۳	۲	گیلان	گیلانی
″	۱۰	چیزی	چیزیکه
″	۲۲	ماشهد	یاشهد
۴۶۴	۴	مجرب	ومجرب
۴۶۶	۱	مذکورشده	مذکورشود
″	۱۱	بیزند	بیزند
″	۱۴	تقض	نقض
۴۷۵	۱۱	بیالاید	بپالاید
″	۱۵	مرہم شاتی	مرہم شافی
۴۸۶	۱۸	مرماخور	مرماحوز
۴۸۹	۲۶	باحیوان	یاحیوان

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۹۲	۱۴	مزاج	مزاج بود
۴۹۵	۲۳	مزمی	نرمی
۴۹۶	۲۵	باسلیق نمایند	باسلیق سهال و ال نمایند
۴۹۸	۲۲	طبری	طبری گوید
۵۰۰	۲۶	معده دماغ	معده و دماغ
″	۲۸	ازدوم	لزوم
۵۰۲	۳	مشبکه	شبکه
۵۰۴	۱۰	رغشه	آغشته
″	۱۸	خرفه	خرقه
″	۱۱	رساوست	اساذست
۵۱۱	۲۵	ہوای	وہوای
″	۲۷	تخلل	تخلخل
″	″	وفصل تخلل	وفصد تخلخل
″	۲۵	سند	برسنده
۵۱۲	۱۳	وگاه باز	وگاه بارد
۵۱۴	۱۲	قوالم	قوام او
″	۲۴	مثل	مثل

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۱۴	۲۸	حلب	طحلب
۵۱۵	۶	بلع تمایند	بلع نمایند
۵۱۶	۱۹	کاغذسوختن ده	کاغذسوزانده
۵۲۶	۱۳	افرنجیا	افرنجیه
″	۲۰	تنقیه سوادو	تنقیه سودا
۵۲۸	۹	گفته اند	گفته اید
″	۱۴	کیموخ	کیموح
۵۲۹	۲	مرهم ابن استعمال	مرهم استعمال
۵۳۰	۱۰	مذل	مدل
۵۳۱	۲۱	شهدا	شهد
۵۳۲	۲۱	حساوت	جسادت
۵۳۳	۱۴	بدان	بدن
۵۳۴	۹	غبارر	غبار
″	۲۷	ویاشیر	وباشیر
۵۳۶	۲	دبینی	دربینی

لاج الامراض — مولفہ حکیم محمد شریف خان
سائل سنگ مثانہ و سیدہ وغیرہ —
رسالہ ارادۃ سواد الطریق لطالب مناہج التحقیق
تحقیقات طب کی بطور مباحثہ ڈاکٹری و یونانی
...
رسالہ دافع المفسدہ و نافع البریۃ فی احکام التقدیم
بما یتعلق بالحقنہ و الحقنہ تحقیقات حقنہ و بہ فہمی سیفیہ کا
ان ہے اور اسکا علاج ہے —

کتب طب اردو

مریح الاسباب — معروف بہ مظہر العلوم
ترجمہ مریح فالکی مصنفہ حکیم قاضی الہی بخش —
رسالہ زبدۃ المفردات — ونظم بارق مولفہ حکیم
علی حسین متخلص بہ بلیغ —
رموز الحکمت — فصول اربعین روزمرہ چیزوں کے
استعمال کا بیان ہے مولفہ سید حکیم قمر علی رئیس متھرا —
مفید الاجسام — مع فوائد عجیبہ ہر قسم امراض کے
نسخے مولفہ سید فضل علی نیٹو ڈاکٹر —
علاج الغربا — اسکی گوڑیوں کی دوا قیمتی کام
ہے مترجمہ حکیم غلام امام —
قانون عقربیت — عموماً ہر قسم تپ کا علاج خصوصاً
تپ دق و تپ مزمن کا مصنفہ حکیم عترت حسین
تحفۃ الاطبا — اسم بامسمی ہے مولفہ حکیم سید
شرف حسین خیرآبادی —
قرابادین شفائی — اردو مترجمہ حکیم
محمد ہادی حسین خان مراد آبادی —
قرابادین ذکائی — فارسی مصنفہ حکیم ذکاء اللہ خان
اردو مترجمہ حکیم محمد ہادی حسین خان مراد آبادی —

انیس الاطبا — تالیف حکیم مولوی محمد صادق علی
مجربات اکبری — اردو ہر مرض کے نسخے از مسودہ
مترجمہ حکیم واحد علی موہانی —
طب نبوی — جسکا ہر نسخہ مریضوں کے لیے اکسیر اعظم ہے
انتخاب احادیث نبوی سے مولفہ حافظ اکرام الدین
رموز الحکمت — ان علامتوں کا بیان جس سے
ابتداے مرض سے مآل نیک یا بد معلوم ہوتا ہے
اور اسکے دفع کی تدبیر مولفہ حکیم رجب علی —
معالجات احسانی — دلائل تشخیص امراض اور
اسکا علاج مولفہ حکیم احسان علی —
علاج الامراض — اردو طب کی مستند کتاب
مترجمہ حکیم محمد ہادی حسین خان —
رسالہ قارورہ — شناخت رنگ و قوام و رائحہ
بول میں عمدہ رسالہ مولفہ حکیم غلام یحیی —
مرکبات احسانی — بطور قرابادین ہر مرض کی
تشخیص بہ ترتیب حروف تہجی از حکیم احسان علی
اکسیر القلوب — ترجمہ اردو مفرح القلوب جو تصنیف
حکیم محمد اکبر ہے مترجمہ حکیم محمد نور کریم —
عجالہ مسیحی — معالجہ امراض ہوائی و سوداوی مولفہ
حکیم سید محمد ولی —
کیمیاے عناصری — ترجمہ قرابادین قادری
مترجمہ حکیم محمد نور کریم —
تشریح الاجسام — علاج اقسام پھوڑا پھنسی
مولفہ میر افضل علی ڈاکٹر —
مجمع البحرین — یہ کتاب طب یونانی اور ڈاکٹری
میں مطابق ہے اس عنوان کی کتاب ابتک تالیف
نہیں ہوئی ہے جامع کمالات حکیم محمد حمید رضا خان

رئیس جالندھر ملازم سرکار ریاست بہاولپور نے بیادگار بانی
ترجمہ ذخیرہ خوارزم شاہی — کلیات معالجات طب کی
اعلیٰ درجہ کی کتاب ہے جو زبان فارسی میں تصنیف
حکیم اسمعیل بن الحسن محمد احمد الحسینی جرجانی تھی اسکا
ترجمہ اردو میں منجانب مطبع حکیم محمد ہادی حسین خان
مراد آبادی نے بہت سلیس اور عام فہم فرمایا ہے جلدیں
۱ — جلد اول و دوم و سوم و چہارم یکجائی —
۲ — جلد پنجم و ششم یکجائی —
۳ — جلد ہفتم و ہشتم و نہم و دہم یکجائی —
ضروری المطب — اردو اسمیں تاثیر و خواص
ادویہ مفردہ جدول میں لکھے ہیں مولفہ حکیم
مہتاب راے رئیس متھرا —
ترجمہ اردو قانون شیخ الرئیس بو علی سینا کا
جلد اول کلیات فن طب میں مترجمہ مولوی غلام حسنین
زینت الخیل — فن معالجہ گھوڑوں میں
مع تصاویر —
ایضاً — مع رنگ —
فرسنامہ رنگین — گھوڑوں کے معالجے میں
بہت نایاب کتاب ہے مولفہ سعادت یار خان رنگین دہلوی
مجموعہ میزان الطب — اردو رسالہ بحران
وغیرہ مفصلہ ذیل —
۱ — میزان الطب اردو — ۲ — رسالہ بحران اردو
۳ — طب عزیزی — ۴ — رسالہ دلائل النبض
۵ — رسالہ دلائل البول — مترجمہ حکیم مولوی
صادق علی
تریاق مسموم — یہ نادر و مستحسن رسالہ ہے شناخت
اقسام سانپوں میں اور انکی شکلوں کی تصویرات